اسپانیایی
به
فارسی

SPANISH

جلد ۲-۱


بسم الله الرحمن الرحیم

فرهنگ لغت اسپانیایی به فارسی

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فرهنگ لغت اسپانیایی به فارسی

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۹۰ عنوان و نام پدیدآور:فرهنگ لغت اسپانیایی به فارسی/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان مشخصات نشر:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰. مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه موضوع : فارسی -- واژه‌نامه‌ها -- چندزبانه. موضوع : اسپانیایی -- مکالمه و جمله‌سازی -- چندزبانه. موضوع : فارسی -- مکالمه و جمله‌سازی -- اسپانیایی

A

a adir peso a

: نزن, سنگینی, سنگ وزنه, چیز سنگین, سنگین کردن, بار کردن.

a bordo

: روی, توی, از روی, روی یا داخل (کشتی یا هواپیما).

a causa de

: برای, بجهت, بواسطه, بجای, از طرف, به بهای, درمدت, بقدر, در برابر, درمقابل, برله, بطرفداری از, مربوط به, مال, برای اینکه, زیرا که, چونکه.

a cuadros

: شطرنجی, پیچازی, دارای تحولا ت.

a diario

: روزانه, روزبروز, روزنامه یومیه, بطور یومیه.

a ejo

: پر زور وکهنه (مثل ابجو), کهنه, بیات, مانده,بوی ناگرفته, مبتذل, بیات کردن, تازگی وطراوت چیزی را از بین بردن, مبتذل کردن.

a esto

: باین (نامه), بدین وسیله.

a flote

: شناور, در حرکت.

a la deriva

: دستخوش طوفان, غوطه ور(روی اب), اواره, بدون هدف, سرگردان, شناور.

a la moda

: شیک, مدروز, خوش سلیقه.

a lo largo de

: همراه, جلو, پیش, در امتداد خط, موازی با طول, پر دراوردن جوجه پرندگان, پرهای ریزی که برای متکا بکار میرود, کرک, کرک صورت پایین, سوی پایین, بطرف پایین, زیر, بزیر, دلتنگ, غمگین, پیش قسط, گذشته, پایان یافته, پیشینه, وابسته بزمان گذشته, پیش, ماقبل, ماضی, گذشته از, ماورای, درماورای, دور از, پیش از.

a menos que

: مگراینکه, جز اینکه, مگر.

a menudo

: بارها, خیلی اوقات, بسی, کرارا, بکرات, غالب اوقات.

a mitad de camino

: نیمه راه, اندکی, نصفه کاره.

a partir de

: از, بواسطه, درنتیجه, از روی, مطابق, از پیش.

a pesar de

: با وجود, بااینکه, کینه ورزیدن.

a popa

: عقب, پشت, بطرف عقب.

a punto de

: درباره, گرداگرد, پیرامون, دور تا دور, در اطراف, نزدیک, قریب, در حدود, در باب, راجع به, در شرف, در صدد, با, نزد, در, بهر سو, تقریبا, بالا تر, فرمان عقب گرد.

a quien

: , چه کسی را, به چه کسی, چه کسی, کسیکه, ان کسی که.

a saber

: یعنی, بنام, با ذکر نام, برای مثال.

a tal grado

: چنین, اینقدر, اینطور, همچو, چنان, بقدری, انقدر, چندان, همینطور, همچنان, همینقدر, پس, بنابراین, از انرو, خیلی, باین زیادی.

a ti

: شما, شمارا.

a tierra

: درکنار, درساحل, بکنار, بطرف ساحل.

a travs de

: سرتاسر, ازاین سو بان سو, درمیان, ازعرض, ازمیان, ازوسط, ازاین طرف بان طرف, ازمیان, از طریق, بواسطه, در ظرف, سرتاسر.

a usted

: شما, شمارا.

a veces

: گاهی, بعضی اوقات, بعضی مواقع, گاه بگاهی.

a. macabro

: وابسته برقص مرگ, مهیب, ترسناک, خوفناک.

aadir

: افزودن, اضافه کردن, افزودن, الحاق کردن, اویختن, پیوست کردن.

abacero

: عطار, بقال, خواربار فروش.

abacial

: دورازمحور.

abad

: راهب بزرگ, رءیس راهبان.

abada

: قلمرو راهب, مقام رهبانیت, مقر راهبان دیر, دیر, صومعه, خانقاه, کلیسا, نام کلیسای وست مینستر.

abadesa

: رءیسه صومعه زنان تارک دنیا.

abajo

: درزیر, پایین, مادون, زیر, پایین, در زیر, از زیر, پایین تر از, روی خاک, کوچکتر, پست تر, زیرین, پایینی, پایین تر, تحتانی, تحت نفوذ, تحت فشار, پر دراوردن جوجه پرندگان, پرهای ریزی که برای متکا بکار میرود, کرک, کرک صورت پایین, سوی پایین, بطرف پایین, زیر, بزیر, دلتنگ, غمگین, پیش قسط, طبقه پایین, واقع در طبقه زیر, زیر, درزیر, تحت, پایین تراز, کمتر از, تحت تسلط, مخفی در زیر, کسری دار, کسر, زیرین.

abajo de

: در زیر, از زیر, زیرین, پایینی, پایین.

abandonado

: سرگردان, بیچاره, درمانده, بی کس, متروک.

abandonar

: ترک گفتن, واگذارکردن, تسلیم شدن, رهاکردن, تبعیدکردن, واگذاری, رهاسازی, بی خیالی, واگذار کردن, تسلیم کردن,

صرفنظرکردن از, بیابان, دشت, صحرا, شایستگی, استحقاق, سزاواری, :ول کردن, ترک کردن, ترک کردن, گریختن, ول کردن, ترک, رها کردن, انکار کردن, اجازه, اذن, مرخصی, رخصت, باقی گذاردن, رها کردن, ول کردن, گذاشتن, دست کشیدن از, رهسپار شدن, عازم شدن, ترک کردن, : (لعاف) برگ دادن, ول کردن, ترک کردن, چشم پوشیدن, ثمر دادن, واگذارکردن, ارزانی داشتن, بازده, محصول, حاصل, تسلیم کردن یا شدن.

abandono

: ترک, رهاسازی, واگذاری, دل کندن.

abanico el ctrico

: باد بزن, تماشاچی ورزش دوست, باد زدن, وزیدن بر.

abaratar

: ازقیمت کاستن, ارزان شدن, تحقیر کردن, ناچیز شمردن.

abastecer de combustible

: سوخت, غذا, اغذیه, تقویت, سوخت گیری کردن, سوخت دادن (به), تحریک کردن, تجدید نیرو کردن.

abastecimiento

: منبع, موجودی, تامین کردن, تدارک دیدن.

abate

: کشیش, راهب, ابه, پدر روحانی.

abatida

: سد درختی.

abatido

: دژم, دلتنگ, پریشان, افسرده, غمگین, ملول, پر دراوردن جوجه پرندگان, پرهای ریزی که برای متکا بکار میرود, کرک, کرک صورت پایین, سوی پایین, بطرف پایین, زیر, بزیر, دلتنگ, غمگین, پیش قسط.

abatir

: پست کردن, تحقیرنمودن, کم ارزش کردن.

abc

: سه حرف اول الفبای انگلیسی که نماینده حروف الفبا است, الفبا, کتاب الفبا, پایه کار, مبدا کار.

abdicacin

: استعفا, کناره گیری.

abdicar

: واگـذار کردن, تفویض کردن, ترک گفتن, محروم کردن (ازارث), کناره گیری کردن, استعفا دادن, مستعفی شدن, کناره گرفتن, تفویض کردن, استعفا دادن از, دست کشیدن.

abdomen

: شکم, بطن.

abdominal

: شکمی, بطنی, وریدهای شکمی, ماهیان بطنی.

abducir

: ربودن, دزدیدن (شخص), دور کردن, ادم دزدیدن, از مرکز بدن دور کردن (طب).

abecedario

: سه حرف اول الفبای انگلیسی که نماینده حروف الفبا است, الفبا, کتاب الفبا, پایه کار, مبدا کار, ابجداموز, ابجدخوان, مبتدی, ابتدایی, الفبا.

abedul

: درخت فان, غان, توس, درخت غوشه.

abeja

: زنبورعسل, مگس انگبین, زنبور.

abejorro

: زنبورعسل, زنبور درشت.

aberracin

: کجراهی, انحراف, عدم انطباق کانونی.

aberrante

: گمراه, منحرف, بیراه, نابجا, کجراه.

abertura

: دهانه, چشمه, جای خالی, سوراخ, سراغاز, افتتاح, گشایش.

abeto

: صنوبر, شاه درخت.

abetura

: روزنه.

abierto

: نیم باز, باز, ازاد, اشکار, باز کردن, باز شدن.

abigarrado

: رنگارنگ, امیخته, مختلط, لباس رنگارنگ دلقک ها, لباس چهل تکه.

abismal

: ژرف, گردابی, ناپیمودنی.

abismo

: بسیار عمیق, بی پایان, غوطه ورساختن, مغاک, شکاف, وقفه, فرق بسیار, پرتگاه عظیم.

abjuraci n

: پیمان شکنی, عهد شکنی, سوگند شکنی, نقض عهد, ترک عقیده, ارتداد, انکار.

abjurar

: سوگند شکستن, نقض عهد کردن, برای همیشه ترک گفتن, مرتد شدن, رافضی شدن, باسوگند انکار کردن, انکار کردن, انکار

کردن, سرزنش یا متهم کردن.

ablandar

: سبک کردن, تخفیف دادن, تسکین دادن, نرم کردن, ملا یم کردن, اهسته ترکردن, شیرین کردن, فرونشاندن, خوابانیدن, کاستن, از, کم کردن, نرم شدن.

ablativo

: ازی, کاهنده, مفعول به, مفعول عنه, مفعول منه, صیغه الت, رافع, مربوط به مفعول به یا مفعول عنه.

ablucin

: شستشو, ابدست, غسل.

abnegaci n

: چشم پوشی, کف نفس, انکار, رد, فداکاری.

abnegar

: ترک کردن, انکار کردن, بخود حرام کردن, کف نفس کردن.

abochornar

: شرمنده کردن, خجالت دادن, دست پاچه نمودن.

abofetear

: قفسه جای ظرف, بوفه, اشکاف, رستوران, کافه, مشت, ضربت, سیلی, اصابت, خوردن, ضربت, تصادف, موفقیت, نمایش یافیلم پرمشتری, زدن, خوردن به, اصابت کردن به هدف زدن, باکف دست زدن, سیلی, تودهنی, ضربت, ضربت سریع, صدای چلب چلوپ, سیلی زدن, تپانچه زدن, زدن.

abogado

: دفاع کردن, طرفداری کردن, حامی, طرفدار, وکیل مدافع, وکیل, مدعی, وکالت, نمایندگی, وکیل مدافع, وکیل مشاور, وکیل دعاوی, قانون دان, حقوقدان, وکیل دادگستری, مشاور حقوقی, قانون دان, فقیه, شارع, ملا, حقوقدان.

abogar

: دفاع کردن, طرفداری کردن, حامی, طرفدار, وکیل مدافع.

abolas

: طاقت, بردباری, وضع, رفتار, سلوک, جهت, نسبت.

abolicin

: کاهش, تخطفیف, فروکش, جلوگیری, غصب, برانداختگی, لغو, فسخ, الغا مجازات.

abolicionismo

: مخالفت با بردگی.

abolir

: برانداختن, ازمیان بردن, منسوخ کردن, برداشت کردن, رفع کردن, عزل کردن.

abolladura

: دست انداز جاده, ضربت, ضربت حاصله دراثر تکان سخت, برامدگی, تکان سخت (در هواپیماو غیره), تکان ناگهانی, ضربت (توام باتکان) زدن, دندانه, گودی, تو رفتگی, جای ضربت, دندانه کردن, دندانی.

abominable

: مکروه, زشت, ناپسند, منفور, بیگانه, خارجی, مخالف, مغایر, ناسازگار, غریبه بودن, ناسازگار بودن, مهیب یا ترسناک, ترس, عظمت, زشت, زننده, شنیع, وقیح, سهمگین, ترسناک, مهیب, مخوف

abominaci n

: زشتی, پلیدی, نفرت, کراهت, نجاست, عمل شنیع.

abominar

: ناپسند شمردن, مکروه دانستن, تنفر داشتن, نفرت کردن, نفرت کردن, تنفر داشتن از, بیزار بودن از, نفرت داشتن از, بیزار بودن, بد دانستن, منزجر بودن, بیزار کردن, سبب بیزاری شدن.

abonado

: مشترک روزنامه وغیره, امضا کننده.

abonador

: برده, غلا م, ضامن, کفیل.

abonar

: بارور کردن, حاصلخیز کردن, لقاح کردن, کود دادن.

abono

: مرهم گذاری وزخم بندی, مرهم, چاشنی, مخلفات, ارایش, لباس, کود, مدفوع حیوانات (مثل گاو واسب), پشکل, کود دادن, سرگین, لقاح, عمل کود دادن, کود دادن, کود کشاورزی.

abordar

: مخاطب ساختن, مواجه شدن(با), نزدیک شدن(بهر منظوری),مشتری جلب کردن(زنان بدکاردر خیابان), نزدیک کشیدن, در امتداد چیزی حرکت کردن(مثل کشتی), مشی, نزدیک شدن.

aborigen

: بومی, اصلی, سکنه اولیه, اهل یک اب و خاک, بومی, ساکن اولیه, اهلی, قدیم, گیاه بومی, بومی, طبیعی, ذاتی, مکنون, فطری.

aborrecer

: تنفر داشتن از, بیم داشتن از, ترس داشتن از, ترساندن, ترسیدن, نفرت کردن, تنفر داشتن از, بیزار بودن از, نفرت داشتن از, بیزار بودن, کینه ورزیدن, دشمنی, نفرت, تنفر, نفرت داشتن از, بیزار بودن, بد دانستن, منزجر بودن, بیزار کردن, سبب بیزاری شدن.

aborrecible

: نفرت انگیز, زننده, دافع, بی رغبت کننده.

aborrecimiento

: تنفر, بیزاری, انزجار, وحشت.

abortar

: بچه انداختن, سقط کردن, نارس ماندن, ریشه نکردن, عقیم ماندن, بی نتیجه ماندن, بجایی نرسیدن, نتیجه ندادن, عقیم ماندن, صدمه دیدن, اشتباه کردن, بچه انداختن(در اثر کسالت وبطور غیر عمدی).

abortista

: کسی که موجب سقط جنین میشود, سقط جنین کننده.

abortivo

: مسقط, رشد نکرده, عقیم, بی ثمر, بی نتیجه.

aborto

: سقط جنین, بچه اندازی, سقط نوزاد نارس یا رشد نکرده, عدم تکامل, بی نتیجگی, عدم توفیق, حادثه ناگوار, سقط جنین غیر عمدی.

abotonar

: دکمه.

abozalar

: پوزه, پوزه بند, دهان بند, دهنه, سرلوله هفت تیر یاتفنگ, پوزه بندزدن, مانع فعالیت شدن.

abra

: سرخ مایل به قرمز, کهیر, خلیج کوچک, عوعوکردن, زوزه کشیدن(سگ), دفاع کردن درمقابل, عاجزکردن, اسب کهر.

abracadabra

: طلسم, ورد, سخن نامفهوم.

abrasivo

: ساینده, تراشنده, سوزش اور, سایا.

abrason

: خراش, سایش, ساییدگی.

abrazadera

: تحریک احساسات, تجدید و احیای روحیه, بند شلوار, خط ابرو, بابست محکم کردن, محکم بستن, درمقابل فشار مقاومت کردن, اتل, قلا ب, کروشه.

abrazar

: گیره قزن قفلی, جفت چپراست, قلا ب, دراغوش گرفتن, بستن , دراغوش گرفتن, در بر گرفتن, بغل کردن, پذیرفتن, شامل بودن, دراغوش گرفتن, بغل کردن, محکم گرفتن.

abrazo

: دراغوش گرفتن, در بر گرفتن, بغل کردن, پذیرفتن, شامل بودن, دراغوش گرفتن, بغل کردن, محکم گرفتن.

abreviaci n

: کوتهسازی, مخفف, تلخیص, اختصار.

abreviar

: کوتاه کردن, مختصرکردن, خلا صه کردن, کوتاه کردن, مختصر کردن, کوتاه کردن, مختصر کردن, کاستن.

abreviatura

: کوتهسازی, مخفف, تلخیص, اختصار.

abrigar

: گرامی داشتن, تسلی دادن, پناهگاه, جان پناه, محافظت, حمایت, محافظت کردن, پناه دادن.

abrigo

: کت, نیمتنه, روکش, پوشاندن, روکش کردن, اندودن, شنل زنانه, بالا پوش, ردا, پوشش, کلا ه توری, پالتو, پناهگاه, جان پناه, محافظت, حمایت, محافظت کردن, پناه دادن.

abril

: ماه چهارم سال فرنگی, اوریل.

abrir

: باز, ازاد, اشکار, باز کردن, باز شدن, گشودن (قفل), بازکردن.

abrir con lanceta

: نیزه, ضربت نیزه, نیشتر زدن, نیزه زدن.

abrochar

: سگک, قلاب, پیچ, باسگک بستن, دست وپنجه نرم کردن, تسمه فلزی, چپراست, خم شدن, دکمه, گیره قزن قفلی, جفت چپراست, قلا ب, دراغوش گرفتن, بستن, بستن , بستن, محکم کردن, چسباندن, سفت شدن.

abrogar

: منسوخ, از میان برده, ملغی, ازمیان بردن, باطل کردن, منسوخ کردن, لغو کردن, برداشت کردن, رفع کردن, عزل کردن.

abrupto

: خشن در رفتار, بی ادب, پیش جواب, سرازیر, تند, سراشیب, گزاف, فرو کردن (در مایع), خیساندن, اشباع کردن, شیب دادن, مایع (جهت خیساندن).

absceso

: ورم چرکی, ماده, دمل, ابسه, دنبل.

abscisa

: جدا کردن طول روی محور مختصات, طول, بعد افقی.

absenista

: مالک غایب, غایب, مفقودالا ثر, شخص غایب.

absentismo

: حالت غایب بودن, غیبت.

absolucin

: امرزش گناه, بخشایش, عفو, بخشودگی, تبرءه, براءت, انصراف از مجازات, منع تعقیب کیفری, تبرءه واریز, براءت ذمه, رو سفیدی.

absolutismo

: مطلق گرایی, حکومت مطلقه, اعتقاد به قادر علی الا طلا ق (خدا), طریقه مطلقه, سیستم سلطنت استبدادی.

absoluto

: مطلق, غیر مشروط, مستقل, استبدادی, خودرای, کامل, قطعی, خالص, ازاد از قیود فکری, غیر مقید, مجرد, دایره نامحدود, صرف, محض, خالص, راست, تند, مطلق, بطورعمود, یک راست, پاک, بکلی, مستقیما, ظریف, پارچه ظریف, حریری, برگشتن, انحراف حاصل کردن, کنار رفتن, کنار زدن, کل, کلی, تام, مطلق, مجموع, جمع, جمله, سرجمع, حاصل جمع, جمع کردن, سرجمع کردن, یکه تاز, وابسته بحکومت یکه تازی, دارای حکومت مطلقه ودیکتاتوری.

absolver

: بخشیدن (گناه), امرزیدن, عفو کردن, کسی را از گناه بری کردن, اعلا م بی تقصیری کردن, بری الذمه کردن, کسی را ازانجام تعهدی معاف ساختن, پاک کردن, مبرا کردن, تبرءه کردن, روسفید کردن, برطرف کردن, اداکردن, از عهده برامدن, انجام وظیفه کردن, پرداختن و تصفیه کردن(وام و ادعا), ادای (دین) نمودن, براءت (ذمه) کردن.

absorbencia

: خاصیت درکشی یا دراشامی, جذب, فروبری, تحلیل, قابلیت جذب, قدرت جذب.

absorbente

: جاذب, دارای خاصیت جذب, درکش, دراشام, جاذب, دارای خاصیت جذب, درکش, دراشام, جاذب, جالب, دلربا, جذاب, درکش, دراشام.

absorber

: درکشیدن, دراشامیدن, جذب کردن, فروبردن, فراگرفتن, جذب شدن (غدد), کاملا ـ فروبردن, تحلیل بردن, مستغرق بودن, مجذوب شدن در.

absorci n

: جذب, درکشی, دراشامی, فریفتگی, انجذاب.

absorto

: فراموشکار, بی توجه.

abssorber

: درکشیدن, دراشامیدن, جذب کردن, فروبردن, فراگرفتن, جذب شدن (غدد), کاملا ـ فروبردن, تحلیل بردن, مستغرق بودن, مجذوب شدن در.

abstemio

: مرتاض, ممسک در خورد و نوش و لذات, مخالف استعمال مشروبات الکلی.پرهیزکار, پارسامنش, طرفدار منع استعمال مشروبات الکلی.

abstencin

: خودداری, پرهیز, خودداری از دادن رای.

abstenerse

: خودداری کردن (از), پرهیز کردن (از), امتناع کردن (از).

abstenerse de

: چشم پوشیدن از, صرفنظر کردن از, رها کردن.

abstinencia

: پرهیز, خودداری, ریاضت, پرهیز از استعمال مشروبات الکلی, پیروی از اصل منع استعمال مسکرات.

abstracci n

: تجرید, انتزاع, چکیدگی.

abstracto

: ربودن, بردن, کش رفتن, خلاـ صه کردن, جداکردن, تجزیه کردن, جوهرگرفتن از, عاری ازکیفیات واقعی(در مورد هنرهای ظریف)نمودن, :خلاـ صه, مجمل, خلاـ صه ء کتاب, مجرد, مطلق, خیالی, غیرعملی, بی مسمی, خشک, معنوی, صریح, زبده, انتزاعی, معنی. , مجزا, پریشان خیال, مختصر.

abstraer

: ربودن, بردن, کش رفتن, خلاـ صه کردن, جداکردن, تجزیه کردن, جوهرگرفتن از, عاری ازکیفیات واقعی(در مورد هنرهای ظریف)نمودن, :خلاـ صه, مجمل, خلاـ صه ء کتاب, مجرد, مطلق, خیالی, غیرعملی, بی مسمی, خشک, معنوی, صریح, زبده, انتزاعی, معنی.

absurdidad

: پوچی, چرندی, مزخرف بودن.

absurdo

: پوچ, ناپسند, یاوه, مزخرف, بی معنی, نامعقول, عبث, مضحک, پوچی, چرندی, مزخرف بودن, نابخرد, نادان, جاهل, ابله, احمق, ابلهانه, مزخرف.

abuchear

: صدای گاو یا جغد کردن, اظهار تنفر, هو کردن.

abuela

: مادر بزرگ, نه نه جا, مادر بزرگ, مثل مادر بزرگ رفتار کردن.

abuelito

: پدر بزرگ.

abuelo

: پدر بزرگ, پدر بزرگ یا مادر بزرگ, جد یا جده.

abultado

: بزرگ, جسیم.

abultar

: برامدگی, شکم, تحدب, ورم, بالا رفتگی, صعود, متورم شدن, باد کردن, بزرگ کردن, باتفصیل شرح دادن, توسعه دادن, وسیع کردن, بسط دادن, باد کردن, پر از باد کردن, پر از گاز کردن زیاد بالا بردن, مغرورکردن, متورم شدن, باد کردن, اماس کردن, متورم کردن, باد غرور داشتن, تورم, برجستگی, برجسته, شیک, زیبا (د.گ.- امر.) عالی

abundancia

: فراوانی, وفور, فراوان, بسیار, فراوانی, بسیاری, کفایت, بمقدار فراوان.

abundante

: بسیار, فراوان, وافر, وافر, فراوان.

abundar

: فراوان بودن, زیاد بودن, وفور داشتن, تعیین حدود کردن, محدود کردن.

abunde

: فراوان بودن, زیاد بودن, وفور داشتن, تعیین حدود کردن, محدود کردن.

aburrido

: کند, راکد, کودن, گرفته, متاثر, کند کردن, ادم کودن, یکنواختی, ملا لت, مبتذل, گردن کلفت, انباشته, سنگین وکندرو, سنگین, لخت, قلنبه, خسته کننده, مزاحم, طاقت فرسا.

aburrimiento

: دلخوری, ازار, اذیت, ممانعت, ازردگی, رنجش, ملا لت, خستگی.

aburrir

: دلخورکردن, ازردن, رنجاندن, اذیت کردن, بستوه اوردن, خشمگین کردن, تحریک کردن, مزاحم شدن, گمانه, سوراخ کردن, سنبیدن, سفتن, نقب زدن, بامته تونل زدن , خسته کردن, موی دماغ کسی شدن, خسته شدن, منفذ, سوراخ, مته, وسیله سوراخ کردن, کالیبر تفنگ, خسته کننده.

abusar

: بد بکار بردن, بد استعمال کردن, سو استفاده کردن از,ضایع کردن, بدرفتاری کردن نسبت به, تجاوز به حقوق کسی کردن, به زنی تجاوز کردن, ننگین کردن, بدبکار بردن, بد رفتاری, سوء استفاده.

abusar de

: بد بکار بردن, بد استعمال کردن, سو استفاده کردن از,ضایع کردن, بدرفتاری کردن نسبت به, تجاوز به حقوق کسی کردن, به زنی تجاوز کردن, ننگین کردن, رفتار, کردار, عمل, کاربرجسته, شاهکار, :بکار انداختن, استخراج کردن, بهره برداری کردن از, استثمار کردن.

abusivo

: سوء استفاده, سوء استعمال, شیادی, فریب, دشنام, فحش, بد زبانی, تجاوز به عصمت, تهمت, تعدی, :ناسزاوار, زبان دراز, بدزبان, توهین امیز.

abuso

: بد بکار بردن, بد استعمال کردن, سو استفاده کردن از,ضایع کردن, بدرفتاری کردن نسبت به, تجاوز به حقوق کسی کردن, به زنی تجاوز کردن, ننگین کردن, بدبکار بردن, بد رفتاری, سوء استفاده.

abyecto

: پست, فرومایه, سرافکنده, مطرود, روی برتافتن, خوار, پست کردن, کوچک کردن, تحقیرکردن.

ac

: اینجا, در اینجا, در این موقع, اکنون, در این باره, بدینسو, حاضر.

acabado

: , انجام شده, وقوع یافته, بالا ی, روی, بالا ی سر, بر فراز, ان طرف, درسرتاسر, دربالا, بسوی دیگر, متجاوز از, بالا یی, رویی, بیرونی, شفا یافتن, پایان یافتن, به انتها رسیدن, پیشوندی بمعنی زیادو زیاده و بیش.

acabar

: مرتب کردن, مستعد کردن, ترتیب کارها را معین کردن, انتها, خاتمه, خاتمه دادن, خاتمه یافتن, بپایان رسانیدن, تمام کردن, رنگ وروغن زدن, تمام شدن, پرداخت رنگ وروغن, دست کاری تکمیلی, پایان, پرداخت کار, پایان دادن, پایان یافتن.

acacia

: اقاقیا, اکاسیا, اکاکیا, درخت صمغ عربی.

acad mico

: مربوط به فرهنگستان ادبی یا انجمن علمی, عضو فرهنگستان, طرفدار حکمت و فلسفه افلا طون, عضو فرهنگستان, عضو انجمن دانش, عضو اکادمی.

academia

: فرهنگستان, دانشگاه, اموزشگاه, مدرسه, مکتب, انجمن ادباء و علماء, انجمن دانش, اکادمی, نام باغی در نزدیکی اتن که افلا طون در ان تدریس میکرده است(آثادعمی), مکتب و روش تدریس افلا طونی.

acallar

: خاموش کردن, ارامش دادن, مخفی نگاهداشتن, ارام شدن, صدا د ر نیاوردن, ساکت, ارام, خموش, باغبانی, ارام کردن, تسکین دادن, ساکت کردن, خموشی, خاموشی, سکوت, ارامش, فروگذاری, ساکت کردن, ارام کردن, خاموش شدن.

acampar

: اردوی موقتی, شب را بیتوته کردن, اردو, اردوگاه, لشکرگاه, منزل کردن, اردو زدن, چادر زدن (بیشتر با out), اردو زدن, چادر زدن, خیمه برپا کردن, منزل دادن.

acanalar

: زمین یامزرعه شخم زده, شیار, خط گود, شیاردار کردن, شیار زدن, شخم زدن, منقار, اسکنه جراحی, بزورستانی, غضب, جبر, در اوردن, کندن, با اسکنه کندن, بزور ستاندن, گول زدن, شیار, خیاره, خط, گودی, جدول, کانال, خان تفنگ,(مج.) کارجاری ویکنواخت, عادت زندگی, خط انداختن, شیار دار کردن.

acantilado

: تخته سنگ, صخره.

acaramelado

: شیرین شده, قندی.

acaramelar

: اب نبات, نبات, شیرین کردن, نباتی کردن.

acarciar

: نوازش, دلجویی, دلنوازی کردن, در اغوش کشیدن, گیره ای که مته را در ماشین نگه میدارد, مرغک, عزیزم,جانم, جوجه مرغ تکان, صدایی که برای راندن حیوان بکار میرود, نوازش کردن, ناز ونیاز کردن, ضربه, ضربت, لطمه, ضرب, حرکت, تکان, لمس کردن, دست کشیدن روی, نوازش کردن, زدن, سرکش گذاردن (مثل سرکش روی حرف کاف).

acariciar

: نوازش, دلجویی, دلنوازی کردن, در اغوش کشیدن, دراغوش گرفتن, نوازش کردن, در بستر راحت غنودن, نوازش کردن, ناز ونیاز کردن, گردن, گردنه, تنگه, ماچ و نوازش کردن, حیوان اهلی منزل, دست اموز, عزیز, سوگلی, معشوقه, نوازش کردن, بناز پروردن, ضربه, ضربت, لطمه, ضرب, حرکت, تکان, لمس کردن, دست کشیدن روی, نوازش کردن, زدن, سرکش گذاردن (مثل سرکش روی حرف کاف).

acaso

: پیش امد, تصادف, اتفاق, حادثه, اصول صرف و نحو, قمار, مخاطره, خطر, اتفاق, در معرض مخاطره قرار دادن, بخطر انداختن.

acatar

: پروا, اعتنا, توجه, ملا حظه, رعایت, مراعات, اعتناکردن (به), محل گذاشتن به, ملا حظه کردن.

acceder

: دست یافتن, رسیدن, راه یافتن, ناءل شدن, نزدیک شدن, موافقت کردن, رضایت دادن, تن دردادن.

accento

: تکیه ء صدا, علامت تکیه ء صدا(بدین شکل), ' لهجه, طرز قراءت, تلفظ, قوت, تاکید, تشدید, مد(مادد), صدا یا اهنگ اکسان(فرانسه), :با تکیه تلفظ کردن, تکیه دادن, تاکید کردن, اهمیت دادن.

accesibilidad

: دستیابی پذیری.

accesible

: دستیابی پذیر.

accesin

: نزدیکی, ورود, دخول, پیشرفت, افزایش, نیل (بجاه و مقام بخصوص سلطنت), جلوس, شیوع, بروز, تملک نماء, شیی ء اضافه یا الحاق شده, نماءات (حیوان و درخت), تابع وصول, الحاق حقوق, شرکت در مالکیت, :بترتیب خرید وارد دفتروثبت کردن.

acceso

: دسترس, دسترسی, راه, تقریب, اجازه دخول, راه دسترس, مدخل, وسیله حصول, افزایش, الحاق, اضافه, بروز مرض, حمله, اصابت, دسترسی یا مجال مقاربت, تقرب به خدا, مشی, نزدیک شدن, درون رفت, ورودیه, اجازه ورود, حق ورود, دروازه ء دخول, ورود, مدخل, بار, درب مدخل, اغاز(.وت) مدهوش کردن, دربیهوشی یاغش انداختن, ازخودبیخودکردن, زیادشیفته کردن, ثبت, فقره, قلم, دخول, مدخل, ادخال.

accesorio

: فرعی, هم دست, اضافی, الحاقی, افزوده, فرعی, ملا زم, ضمیمه, معاون, یار, کمک(د.- من.)فرع, قسمت الحاقی, صفت فرعی, الت کوچک, مکانیکی, جزء (اجزاء), ابزار, اسباب, انبر

accesorios

: لوازم.

acci n

: کنش,فعل,کردار,حقیقت,فرمان قانون,اعلامیه, پیمان, سرگذشت, پرده نمابش(مثل پرده اول), کنش کردن, کار کردن, رفتار کردن, اثر کردن, بازی کردن, نمایش دادن, تقلید کردن, مرتکب شدن, به کار انداختن, کنش, اقدام, کنش وری, فعالیت, کار, چابکی, زنده دلی, اکتیوایی, کردار, کار, قباله, سند, باقباله واگذار کردن, سهم, حصه, بخش, بهره, قسمت, بخش کردن, سهم بردن, قیچی کردن, موجودی, مایه, سهام, به موجودی افزودن.

acci n de gracias

: سپاسگزاری, شکر گزاری.

accidental

: تصادفی, اتفاقی, غیر مترقبه, عرضی(ارازی) ضمنی, عارضی, غیر اساسی, پیش امدی.

accidente

: حادثه, سانحه, واقعه ناگوار, مصیبت ناگهانی, تصادف اتومبیل, علا مت بد مرض, صفت عرضی(ارازی), شیی ء, علا مت سلا ح, صرف, عارضه صرفی, اتفاقی, تصادفی, ضمنی, عارضه (در فلسفه), پیشامد, بخت, تصادف, شانس, فرصت, مجال, اتفاقی, اتفاق افتادن , انطباق.

accin aparte

: نمایش فرعی بین دوپرده.

accin ilegal

: سوء استفاده از اختیار قانونی, خطا.

acciones

: موجودی, مایه, سهام, به موجودی افزودن.

accionista

: سهم دار, صاحب سهم.

accomadaci n

: همسازی, تطابق, جا, منزل, وسایل راحتی, تطبیق, موافقت, سازش با مقتضیات محیط, وام, کمک, مساعده.

acebo

: راج, درخت راج, خاص.

aceder

: دست یافتن, رسیدن, راه یافتن, ناءل شدن, نزدیک شدن, موافقت کردن, رضایت دادن, تن دردادن.

acefalo

: بی سر, حیوان راسته ء بی سران.

aceite

: روغن, چربی, مرهم, نفت, مواد نفتی, رنگ روغنی, نقاشی با رنگ روغنی, روغن زدن به, روغن کاری کردن, روغن ساختن.

aceitoso

: چرب, روغنی.

aceituna

: زیتون, درخت زیتون, رنگ زیتونی.

aceler metro

: شتاب سنج.

aceleracin

: شتاب, افزایش سرعت, تسریع.

acelerador

: شتاب دهنده, شتاباننده, تندکن, شتابنده.

acelerar

: شتاباندن, تسریع کردن, تند کردن, شتاب دادن, بر سرعت (چیزی) افزودن, تند شدن, تندتر شدن, تسریع کردن در, پیش بردن, شتابان.

acento

: تکیه ء صدا, علا- مت تکیه ء صدا(بدین شکل), 'لهجه, طرز قراءت, تلفظ, قوت, تاکید, تشدید, مد(مادد), صدا یا اهنگ اکسان(فرانسه), :با تکیه تلفظ کردن, تکیه دادن, تاکید کردن, اهمیت دادن, فشار, تقلا, قوت, اهمیت, تاکید, مضیقه, سختی, پریشان کردن, مالیات زیادبستن, تاکید کردن.

acentuar

: تکیه ء صدا, علا- مت تکیه ء صدا(بدین شکل), 'لهجه, طرز قراءت, تلفظ, قوت, تاکید, تشدید, مد(مادد), صدا یا اهنگ اکسان(فرانسه), :با تکیه تلفظ کردن, تکیه دادن, تاکید کردن, اهمیت دادن, با تکیه تلفظ کردن, تکیه دادن, تاکید کردن, اهمیت دادن, برجسته نمودن, فشار, تقلا, قوت, اهمیت, تاکید, مضیقه, سختی, پریشان کردن, مالیات زیادبستن, تاکید کردن.

aceptabilidad

: پذیرفتگی, قابلیت پذیرش.

aceptable

: پذیرا, پذیرفتنی, پسندیده, قابل قبول, مقبول.

aceptacin

: پذیرفتگی, قابلیت پذیرش, پذیرش, قبولی حواله, حواله ء قبول شده, پذیرش, قبول معنی عرف, معنی مصطلح.

aceptado

: پذیرفته, مقبول.

aceptador

: پذیرنده.

aceptar

: قبول شدن, پذیرفتن, پسندیدن, قبول کردن, دوست داشتن, مایل بودن, دل خواستن, نظیر بودن, بشکل یا شبیه (چیزی یا کسی) بودن, مانند, مثل, قرین, نظیر, همانند, متشابه, شبیه, همچون, بسان, همچنان, هم شکل, هم جنس, متمایل, به تساوی, شاید, احتمالا, فی المثل, مثلا, همگونه.

acer a

: فولا د کاری, کرخانه فولا د سازی, ابزار پولا دین.

acera

: سنگفرش, پیاده رو, کف خیابان, پیاده رو.

acerbar

: تند و تیز کردن, ترش کردن, تلخ و گس کردن.

acerbidad

: ترشی, دبشی, درشتی, تندی.

acerca

: درباره, گرداگرد, پیرامون, دور تا دور, در اطراف, نزدیک, قریب, در حدود, در باب, راجع به, در شرف, در صدد, با, نزد, در, بهر سو, تقریبا, بالا تر, فرمان عقب گرد.

acerca de

: درباره, گرداگرد, پیرامون, دور تا دور, در اطراف, نزدیک, قریب, در حدود, در باب, راجع به, در شرف, در صدد, با, نزد, در, بهر سو, تقریبا, بالا تر, فرمان عقب گرد.

acercamiento

: نزدیکی, شباهت زیاد, قریب بصحت, تخمین.

acercarse

: جلو رفتن, جلو بردن, پیشرفت, مساعده, مشی, نزدیک شدن.

acero

: فولا د.

acerrojar

: پیچ, توپ پارچه, از جاجستن, رها کردن, :راست, بطورعمودی, مستقیما, ناگهان.

acertar

: اصابت, خوردن, ضربت, تصادف, موفقیت, نمایش یافیلم پرمشتری, زدن, خوردن به, اصابت کردن به هدف زدن.

acertijo

: سوراخ سوراخ کردن, غربال کردن, سرند, معما, چیستان, لغز, رمز, جدول معما, گیج و سردر گم کردن, تفسیریا بیان کردن.

acesible

: دستیابی پذیری.

acetato

: نمک جوهر سرکه, استات.

acetona

: استون بفرمول.HC۳HCOC۳

achacar

: مقصر دانستن, عیب جویی کردن از, سرزنش کردن, ملا مت کردن, انتقادکردن, گله کردن, لکه دار کردن, اشتباه, گناه, سرزنش, نسبت دادن, بستن, اسناد کردن, دادن, تقسیم کردن, متهم کردن.

achaque

: بیماری مزمن, درد, ناراحتی.

achicar

: کم کردن, کاستن (از), تنزل دادن, فتح کردن, استحاله کردن, مطیع کردن.

achicoria

: کاسنی دشتی, کاسنی تلخ.

acidez

: حموضت, اسیدیته, ترشی.

acidez de est mago

: دردیاسوزش قلب, سوزش معده, حسدیاخصومت ورزیدن.

acidificar

: اسید کردن, ترش کردن, حامض کردن.

acierto

: موفقیت, کامیابی.

aclamaci n

: افرین, تحسین, احسنت, تحسین و شادی, اخذ رای زبانی.

aclamar

: تحسین, ادعا کردن, افرین گفتن, اعلا م کردن, جارکشیدن, ندا دادن, هلهله یا فریاد کردن کف زدن, خوشی, فریادوهلهله افرین,

هورا, دلخوشی دادن, تشویق کردن, هلهله کردن.

aclaracin

: روشنی, وضوح, توضیح, تعریف, بیان, شرح, تعبیر, تفسیر.

aclarar

: روشن کردن, واضح کردن, توضیح دادن, اشکار, زلا ل, صاف, صریح, واضح, : روشن کردن, واضح کردن, توضیح دادن, صاف کردن, تبرءه کردن, فهماندن.

aclimar

: به اب و هوای جدید خو گرفتن, مانوس شدن.

aclimatar

: به اب و هوای جدید خو گرفتن, مانوس شدن, خو دادن یا خو گرفتن(انسان), خو گرفتن(جانور و گیاه به اب و هوای جدید).

aclimatizado

: خو دادن یا خو گرفتن(انسان), خو گرفتن(جانور و گیاه به اب و هوای جدید).

aclimatizar

: به اب و هوای جدید خو گرفتن, مانوس شدن, خو دادن یا خو گرفتن(انسان), خو گرفتن(جانور و گیاه به اب و هوای جدید).

acn

: جوش صورت و پوست, غرور جوانی.

acobardar

: بوحشت انداختن, ترساندن.

acogedor

: خودمانی وصمیمانه, مثل خانه, زشت, فاقد جمال, بدگل.

acoger

: سلا م, درود, برخورد, تلا فی, درود گفتن,تبریک گفتن, گریه, داد, فریاد, تاسف, تاثر.

acogida

: احترام, درود, سلا م, سلا م کننده, احترام کننده, تبریك, تبریکات, درود, تهنیت, پذیرایی, مهمانی, پذیرش, قبول, برخورد.

acometer

: تجاوز کردن به, شکستن, نقض کردن, هتك احترام کردن, بی حرمت ساختن, مختل کردن.

acometida

: دسترس, دسترسی, راه, تقریب, اجازه دخول, راه دسترس, مدخل, وسیله حصول, افزایش, الحاق, اضافه, بروز مرض, حمله, اصابت, دسترسی یا مجال مقاربت, تقرب به خدا.

acomodacin

: همسازی, تطابق, جا, منزل, وسایل راحتی, تطبیق, موافقت, سازش با مقتضیات محیط, وام, کمک, مساعده.

acomodador

: راهنما, راهنمایا کنترل سینما و غیره, راهنمایی کردن, یساولی کردن, طلیعه چیزی بودن.

acomodar

: همساز, همساز کردن, جا دادن, منزل دادن, وفق دادن با, تطبیق نمودن, تصفیه کردن, اصلا ح کردن, اماده کردن(برای), پول وام دادن(بکسی), سازوار کردن, وفق دادن, موافق بودن, جور کردن, درست کردن, تعدیل کردن, در خور, مقتضی, شایسته, خوراندن.

acompa amiento

: همراهی, مشایعت, ضمیمه, ساز یا اواز همراهی کننده.

acompa ar

: همراهی کردن, همراه بودن(با), سرگرم بودن (با), مصاحبت کردن, ضمیمه کردن, جفت کردن, توام کردن, دم گرفتن, همراهی کردن, صدا یا ساز راجفت کردن(با), هدایت کردن, رفتار, گاردمحافظ, ملتزمین, اسکورت, نگهبان, همراه, بدرقه, همراهی کردن(با)نگهبانی کردن(از), اسکورت کردن.

acompaante

: همراهی کننده, همراهی کننده با اواز یا سازی چون پیانو, شخصی که همراه خانم های جوان میرود, نگهبان یاملا زم خانم های جوان, نگهبانی کردن, همراه دختران جوان رفتن (برای حفاظت انها), اسکورت.

acompanista

: همراهی کننده, همراهی کننده با اواز یا سازی چون پیانو.

acongojado

: دل شکسته.

acongojar

: غمگین کردن, افسرده شدن.

aconsejable

: مقتضی, مصلحتی, مقرون بصلا ح, قابل توصیه.

aconsejar

: نصیحت کردن, اگاهانیدن, توصیه دادن, قضاوت کردن, پند دادن, رایزنی کردن, اندرز, مشاوره دو نفری, مشورت, تدبیر, پند دادن (به), توصیه کردن, نظریه دادن, رایزنی, سفارش کردن توصیه کردن, توصیه شدن, معرفی کردن.

acontecer

: رخ دادن, واقع شدن, اتفاق افتادن.

acontecimiento

: رویداد, اتفاق, رویداد, پیشامد, رویداد, خطور, فرصت, مجال, دست یافت, فراغت.

acopiar

: انبار غله, انبار, انبار کردن, انباشتن, درویدن.

acoquinar

: ترساندن, مرعوب کردن, تشر زدن به, نهیب زدن به, ترساندن, چشم زهره گرفتن, هراسانده, گریزاندن, ترسیدن, هراس کردن, بیم, خوف, رمیدگی, رم, هیبت, محل هراسناک.

acorazado

: نبرد ناو, ناو, کشتی جنگی.

acordar

: دست یافتن, رسیدن, راه یافتن, ناءل شدن, نزدیک شدن, موافقت کردن, رضایت دادن, تن دردادن, جورکردن, وفق دادن, اشتی دادن, تصفیه کردن, اصلا ح کردن, موافقت کردن(با), قبول کردن, :سازگاری, موافقت, توافق, هم اهنگی, دلخواه, طیب خاطر, مصالحه, پیمان, قرار, پیمان غیر رسمی بین المللی, خوشنود کردن, ممنون کردن, پسندامدن, اشتی دادن, مطابقت کردن, ترتیب دادن, درست کردن, خشم(کسیرا) فرونشاندن, جلوس کردن, ناءل شدن, موافقت کردن, موافق بودن, متفق بودن, همرای بودن, سازش کردن, رضایت, موافقت, راضی شدن, رضایت دادن.

acordarse

: بیاد اوردن, فراخواندن, معزول کردن, دوباره جمع کردن, بخاطر اوردن, در بحر تفکر غوطه ور شدن, مستغرق شدن در, بخاطراوردن, یاد اوردن, بخاطر داشتن.

acorde

: جورکردن, وفق دادن, اشتی دادن, تصفیه کردن, اصلا ح کردن, موافقت کردن(با), قبول کردن, :سازگاری, موافقت, توافق, هم اهنگی, دلخواه, طیب خاطر, مصالحه, پیمان, قرار, پیمان غیر رسمی بین المللی, عصب, ریسمان, وتر, قوس, زه, تار, واریز, تصفیه, تسویه, پرداخت, توافق, ته نشینی, مسکن, کلنی, زیست گاه.

acorden

: اکوردءون.

acortar

: کوتاه کردن, مختصر کردن, کاستن.

acosar

: بستوه اوردن, عاجز کردن, اذیت کردن, حملا ت پی درپی کردن, خسته کردن.

acostado

: در بستر, در رختخواب.

acostumbrado

: خوگرفته, معتاد, عادی, مرسوم.

acostumbrarse

: عادت دادن, اشنا کردن, اشنا شدن, معتاد ساختن, معتاد شدن, عادت, خو گرفتن, انس گرفتن.

acotaci n

: حاشیه نویسی.

acr stico

: جدول شعر کوتاهی که حرف اول و وسط و اخر بندهای ان با هم عبارتی را برساند, جابجاشونده, نامنظم, منکسر, توشیحی, موشح(به دءستءثه مراجعه شود).

acre

: جریب فرنگی (برابر با ۰۶۵۳۴ پای مربع و یا در حدود ۷۴۰۴ متر مربع) برای سنجش زمین, زمین.

acrecentamiento

: افزایش, رشد پیوسته, بهم پیوستگی, اتحاد, یک پارچگی, افزایش بهای اموال, افزایش میزان ارث.

acrecentarse

: افزودن, زیاد کردن, توسعه دادن, توانگرکردن, ترفیع دادن, اضافه, افزایش, رشد, ترقی, زیادشدن.

acreditadacin

: تصدیق, گواهی, شهادت.

acreditar

: اعتبارنامه دادن, استوارنامه دادن(به), معتبر ساختن,اختیار دادن, اطمینان کردن(به), مورد اطمینان بودن یا شدن, برسمیت شناختن(موسسات فرهنگی), معتبر شناختن , تصدیق کردن, صحت وسقم چیزی را معلوم کردن, شهادت کتبی دادن, مطملن کردن, تضمین کردن, گواهی کردن, اعتبار, ابرو, ستون بستانکار, نسیه, اعتقاد کردن, درستون بستانکار وارد کردن, نسبت دادن.

acreedor

: بستانکار, طلبکار, ستون بستانکار.

acreedor hipotecario

: مرتهن, گروگیر.

acritud

: ترشی, دبشی, درشتی, تندی.

acrnimo

: سر نام.

acrom tico

: بی رنگ, رنگ ناپذیر, بدون ترخیم, بدون نیم پرده ء میان اهنگ.

acstico

: صوتی, اوا شنودی, وابسته به شنوایی, مربوط به صدا, مربوط به سامعه.

acta

: گواهینامه, شهادت نامه, سند رسمی, گواهی صادر کردن, پیوند نامه, مقاوله نامه, موافقت مقدماتی, پیش نویس سند, اداب ورسوم, تشریفات, مقاوله نامه نوشتن.

actico

: جوهر سرکه ای, سرکه مانند, ترش.

actitud

: گرایش, حالت, هیلت, طرز برخورد, روش و رفتار, موقعیت, موضع, مرتبه, مقام, جایگاه.

activamente

: فعالا نه, بطورکاری.

activar

: کنش ور کردن, بفعالیت پرداختن, بکارانداختن, تخلیص کردن(سنگ معدن), بکارانداختن, تحریک کردن, برانگیختن, سوق دادن, نشان دادن.

actividad

: کنش وری, فعالیت, کار, چابکی, زنده دلی, اکتیوایی.

activista

: طرفدار عمل.

activo

: کاری, ساعی, فعال, حاضر بخدمت, دایر, تنزل بردار, با ربح, معلوم, متعدی, مولد, کنش ور, کنش گر, دارایی, بیرون از بستر, در جنبش, در حرکت, فعال.

acto

: کنش,فعل,کردار,حقیقت,فرمان قانون,اعلامیه, پیمان, سرگذشت, پرده نمایش(مثل پرده اول), کنش کردن, کار کردن, رفتار کردن, اثر کردن, بازی کردن, نمایش دادن, تقلید کردن, مرتکب شدن, به کار انداختن, کردار, کار, قباله, سند, باقباله واگذار کردن.

actor

: بازیگر, هنرپیشه, خواهان, مدعی, شاکی, حامی.

actriz

: هنرپیشه ء زن, بازیگرزن.

actual

: واقعی, حقیقی, جریان, رایج, جاری, پیشکش, هدیه, ره اورد, اهداء, پیشکشی, زمان حاضر, زمان حال, اکنون, موجود, اماده, مهیا, حاضر, معرفی کردن, اهداء کردن, اراءه دادن.

actualizacin

: واقعیت دادن, بصورت مسلم دراوردن.

actualmente

: حالا, اکنون, فعلا, در این لحظه, هان, اینک.

actuar

: کنش,فعل,کردار,حقیقت,فرمان قانون,اعلامیه, پیمان, سرگذشت, پرده نمایش(مثل پرده اول), کنش کردن, کار کردن, رفتار کردن, اثر کردن, بازی کردن, نمایش دادن, تقلید کردن, مرتکب شدن, به کار انداختن.

actuarial

: احصاءی, اماری.

actuario

: امارگیر, ماموراحصاءیه, دبیر, منشی.

acu ar

: سکه, سکه زدن, اختراع وابداع کردن, ضرابخانه, سکه زنی, ضرب سکه, سکه زدن, اختراع کردن, ساختن, جعل کردن, نعناع, شیرینی معطر با نعناع, نو, بکر.

acu tico

: وابسته به اب, جانور یا گیاه ابزی, ابزی.

acuario

: نمایشگاه جانوران و گیاهان ابزی, شیشه بزرگی که در ان ماهی و جانوران دریایی رانمایش میدهند, ابزیگاه, ابزیدان.

acuarium

: نمایشگاه جانوران و گیاهان ابزی, شیشه بزرگی که در ان ماهی و جانوران دریایی رانمایش میدهند, ابزیگاه, ابزیدان.

acueducto

: کانال یا مجرای اب, قنات.

acuerdo

: همسازی, تطابق, جا, منزل, وسایل راحتی, تطبیق, موافقت, سازش با مقتضیات محیط, وام, کمک, مساعده, جورکردن, وفق دادن, اشتی دادن, تصفیه کردن, اصلا ح کردن, موافقت کردن(با), قبول کردن, :سازگاری, موافقت, توافق, هم اهنگی, دلخواه, طیب خاطر, مصالحه, پیمان, قرار, پیمان غیر رسمی بین المللی, سازش, موافقت, پیمان, قرار, قبول, مطابقه ء نحوی, معاهده و مقاطعه ء, توافق, تصویب, موافقت, تجویز, واریز, تصفیه, تسویه, پرداخت, توافق, ته نشینی, مسکن, کلنی, زیست گاه.

acuidad

: تیز فهمی, تیز هوشی.

aculturar

: نقل و انتقال دادن فرهنگ یک جامعه به جامعه ء دیگر, فرهنگ پذیرفتن.

acumulacin

: جمع اوری, توده, ذخیره, انباشتگی, کنده بزرگی که پشت اتش بخاری گذارده میشود, موجودی جنسی که بابت سفارشات درانبارموجوداست, جمع شدن, انبارشدن, کار ناتمام یا انباشته.

acumulador

: انباشتگر, باطری.

acumuladorra

: انباشتگر.

acumular

: افزوده شدن, منتج گردیدن, تعلق گرفتن, انباشتن, جمع شده, جمع شونده, اندوختن, رویهم انباشتن, گرداوردن, توده کردن, متراکم کردن.

acumulativo

: جمع شونده.

acuoso

: اب, ابدار.

acupuntura

: طب سوزنی, روش چینی بی حس سازی بوسیله ء فروکردن سوزن در بدن.

acuracia

: درستی, صحت, دقت.

acusacin

: تهمت, اتهام, بار, هزینه, مطالبه هزینه, شکایت, دادخواهی, اتهام, احضار بدادگاه, اعلا م جرم, اعلا م جرم, تنظیم ادعا نامه, اتهام.

acusacion

: تهمت, اتهام.

acusad da

: متهم.

acusado

: متهم, مدافع, مدعی علیه.

acusador

: مفعولی, اتهامی, ملا مت امیز, پرسرزنش.

acusar

: متهم کردن, تهمت زدن, احضـار نمودن (بمحکمه), بـا تنظیم کیفر خواست متهمی را بمحاکمه خوانـدن, بار, هزینه, مطالبه هزینه, علیه کسی اظهاری کردن, کسی یا چیزی را ننگین کردن, تقبیح کردن, تعقیب قانونی کردن, دنبال کردن پیگرد کردن.

acusativo

: حالت مفعولی, مفعول, اتهامی, رایی.

acusativva

: حالت مفعولی, مفعول, اتهامی, رایی.

acusatori a

: مفعولی, اتهامی.

ad ltero

: ادم زانی, مرد زناکار.

ad n

: ادم, ادم ابولبشر.

ad nde

: کجا, هرکجا, در کجا, کجا, در کدام محل, درچه موقعیتی, در کدام قسمت, از کجا, از چه منبعی, اینجا, درجایی که.

adagio

: مثل, امثال و حکم, اهسته و ملا یم, اجرای اهنگ باهستگی, رقص دو نفری که زن روی پنجه ء پا میرقصد و بکمک مرد اهسته بهوا میپرد.

adalid

: پیشوا, رهبر, راهنما, فرمانده, قاءد, سردسته.

adamantino

: محکم, سخت, سخت و درخشان (مانند الماس).

adaptable

: قابل توافق, قابل جرح و تعدیل, مناسب, سازوار, وفقی.

adaptablilidad

: سازگاری, قابلیت توافق و سازش, سازواری.

adaptacin

: سازواری, انطباق, توافق, سازش, مناسب, تطبیق, اقتباس

adaptador

: سازوارگر, وفق دهنده, جرح و تعدیل کننده.

adaptar

: همساز, همساز کردن, جا دادن, منزل دادن, وفق دادن با, تطبیق نمودن, تصفیه کردن, اصلا ح کردن, اماده کردن(برای), پول وام دادن(بکسی), سازوار کردن, وفق دادن, موافق بودن, جور کردن, درست کردن, تعدیل کردن, تعدیل کردن, تنظیم کردن, مربوط ساختن, پیوستن, اشناکردن, درمیان خود پذیرفتن, به فرزندی پذیرفتن, مربوط, وابسته, در خور, مقتضی, شایسته, خوراندن, درخواست, تقاضا, دادخواست, عرضحال, مرافعه, خواستگاری, یکدست لباس, پیروان, خدمتگزاران, ملتزمین, توالی, تسلسل, نوع, مناسب بودن, وفق دادن, جور کردن, خواست دادن, تعقیب کردن, خواستگاری کردن, جامه, لباس دادن به.

adecuado

: کافی, تکافو کننده, مناسب, لا یق, صلا حیت دار, بسنده, مساوی, رسا, :متساوی بودن, مساوی ساختن, موثر بودن, شایسته بودن, اختصاص دادن, برای خود برداشتن, ضبط کردن, درخور, مناسب, مقتضی, راحت, مناسب, راه دست, شایسته, چنانکه شاید وباید, مناسب, مربوط, بجا, بموقع, مطبوع.

adelantar

: جلو رفتن, جلو بردن, پیشرفت, مساعده, پیش از تاریخ حقیقی تاریخ گذاشتن, پیش بودن (از), منتظربودن, پیش بینی کردن, جلوانداختن, سبقت, پیاده کردن, پیاده کردن و دوباره سوار کردن, سراسر بازدید کردن, پیاده سوار کردن و بازدید موتور, رسیدن به, سبقت گرفتن بر, رد شدن از.

adelante

: پیش, جلو, درامتداد حرکت کسی, روبجلو, سربجلو, پیش از, قبل از, پیش, جلو, پیش روی, درحضور, قبل, پیش از, پیشتر, پیش انکه, از حالا_ دور از مکان اصلی, جلو, پیش, پس, این کلمه بصورت پیشوند نیز بامعانی فوق بکارمیرود, تمام کردن, بیرون از, مسیر ازاد, جلو, پیش, ببعد, جلوی, گستاخ, جسور, فرستادن, رساندن, جلوانداختن, بازی کن ردیف جلو, بسوی جلو, به پیش, بجلو.

adelanto

: جلو رفتن, جلو بردن, پیشرفت, مساعده, پیشرفت, ترقی, ترفیع, سهم الا رثی که در زمان حیات پدر به فرزندان می دهند, پیش قسط.

adelfa

: وردالحمار, سم الحمار, خرزهره.

adelgazar

: گم کردن, مفقود کردن, تلف کردن, از دست دادن, زیان کردن, منقضی شدن, باختن(در قمار وغیره), شکست خوردن, نازك, لا غر, باریک اندام, لا غر شدن وکردن.

adem s

: نیز, همچنین, همینطور, بعلا_وه, گذشته از این, گذشته از این, وانگهی, بعلا وه, نزدیک, کنار, درکنار, ازپهلو, ازجلو, درجوار, بعلا وه, از این گذشته, گذشته از این, وانگهی, علا وه بر این, بعلا وه.

adems de

: گذشته از این, وانگهی, بعلا وه, نزدیک, کنار, درکنار, ازپهلو, ازجلو, درجوار, انسوی, انطرف ماوراء, دورتر, برتر از.

adentro

: درون, داخل, باطن, نزدیک بمرکز, قسمت داخلی, تو, اعضای داخلی, توی, اندر, در میان, در ظرف, به, بسوی, بطرف, نسبت به, مقارن, در داخل, توی, در توی, در حدود, مطابق, باندازه, در ظرف, در مدت, در حصار.

adeudado

: مقتضی, حق, ناشی از, بدهی, موعد پرداخت, سر رسد, حقوق, عوارض, پرداختنی.

adeudar

: بدهی, حساب بدهی, در ستون بدهی گذاشتن, پای کسی نوشتن, بدهکاربودن, مدیون بودن, مرهون بودن, دارا بودن.

adherencia

: چسبندگی, الصاق, هواخواهی, تبعیت, دوسیدگی, چسبندگی.

adherente

: بهم چسبیده, تابع, پیرو, هواخواه, طرفدار.

adherir

: چسبیدن, پیوستن, وفادار ماندن, هواخواه بودن, طرفدار بودن, وفا کردن, توافق داشتن, متفق بودن, جور بودن, بهم چسبیده بودن, پیوستن, ضمیمه کردن, اضافه نمودن, چسبانیدن, صدای جرنگ (مثل صدای افتادن پول خرد) چسبیدن, پیوستن, وفادار بودن.

adhesi n

: چسبندگی, الصاق, هواخواهی, تبعیت, دوسیدگی, چسبندگی, چسبیدگی, الصاق, طرفداری, رضایت, موافقت, اتصال و پیوستگی غیر طبیعی سطوح در اماس, امیزش و بهم امیختگی طبیعی قسمتهای مختلف, الحاق, انضمام, قبول عضویت, همبستگی, توافق, الحاق دولتی به یک پیمان, کشش سطحی, دوسیدگی.

adhesivo

: چسبنده, چسبیده, چسبدار.

adiccin

: اعتیاد.

adici n

: ضمیمه, ذیل, افزایش, الحاق, افزایش, اضافه, لقب, متمم اسم, اسم اضافی, ضمیمه, جمع (زدن), ترکیب چندماده با هم.

adicional

: اضافی, زیادی, زاءد, فوق العاده, اضافی, بزرگ, یدکی, خارجی, بسیار, خیلی, بیشتر, دیگر, مجدد, اضافی, زاءد, بعلا وه, بعدی, دوتر,جلوتر, پیش بردن, جلو بردن, ادامه دادن, پیشرفت کردن, کمک کردن به.

adicionar

: افزودن, اضافه کردن, شمار, شمردن.

adicto

: خو دادن, اعتیاد دادن, عادی کردن, معتاد,(.n): خو گرفتگی, عادت, اعتیاد, : خو گرفته, معتاد, معتاد, شخص معتاد.

adiestrador

: فرهیختار.

adiestrar

: انقصال, شکستگی, شکستن, قطار, سلسله, تربیت کردن.

adiposo

: چرب, پیه دار, پیه مانند, روغنی شده, فربه, چاق, چرب, چربی, چربی دار, چربی دار کردن, فربه یا پرواری کردن.

adis

: خدا حافظ, خدانگهدار, بخدا سپردیم, چیزهای کناری یاثانوی, فرعی, خداحافظ, بدرود, وداع, خدا نگهدار, خداحافظ, تودیع, تودیع کردن.

aditivo

: افزودنی, افزاینده, :(ش.) ماده ای که برای افزایش خواص ماده ء دیگری به ان اضافه شود.

adivinanza

: سوراخ سوراخ کردن, غربال کردن, سرند, معما, چیستان, لغز, رمز, جدول معما, گیج و سردر گم کردن, تفسیریا بیان کردن.

adivinar

: حدس, گمان, ظن, تخمین, فرض, حدس زدن, تخمین زدن.

adjetival

: صفتی, وصفی.

adjetivo

: صفت, وصفی, وابسته, تابع.

adjudicacin

: قضاوت, داوری, احقاق حق, حکم ورشکستگی.

adjudicar

: با حکم قضایی فیصل دادن, فتوی دادن(در), داوری کردن, محکوم کردن, مقرر داشتن, دانستن, فرض کردن, فتوی دادن, حکم کردن, مقرر داشتن, فیصل دادن, داوری کردن, احقاق کردن.

adjular

: چاپلوسی کردن, تملق گفتن از.

adjuntar

: بستن, پیوستن, پیوست کردن, ضمیمه کردن, چسباندن, نسبت دادن, گذاشتن, ضبط کردن, توقیف شدن, دلبسته شدن, درمیان گذاشتن, در جوف قرار دادن, به پیوست فرستادن, حصار یا چینه کشیدن دور.

adjunto

: الحاقی, افزوده, فرعی, ملا زم, ضمیمه, معاون, یار, کمک(د.- من.)فرع, قسمت الحاقی, صفت فرعی, دران, درانجا, از ان بابت, از ان حیث.

administraci n

: اداره ء کل, حکومت, اجرا, الغاء, سوگند دادن, تصفیه, وصایت, تقسیمات جزء وزارتخانه ها در شهرها, فرمداری, جهت, سو, هدایت, اداره, ترتیب, مدیریت, مدیران, کارفرمایی.

administrador

: فرمدار, مدیر, رءیس, مدیر تصفیه, وصی و مجری, مدیر, مباشر, کارفرمان.

administrar

: اداره کردن, تقسیم کردن, تهیه کردن, اجرا کردن, توزیع کردن, تصفیه کردن, نظارت کردن, وصایت کردن, انجام دادن, اعدام

کردن, کشتن, رهبری کردن(ارکستر).(.n): مدیر, رءیس, مدیر تصفیه, وصی, مستقیم, هدایت کردن, اداره کردن, گرداندن, از پیش بردن, اسب اموخته.

administrativo

: اداری, اجرایی, مجری.

admirable

: پسندیده, قابل پسند, قابل تحسین, ستودنی.

admiracin

: تعجب, حیرت, شگفت, پسند, تحسین.

admirador

: تحسین کننده, ستاینده, باد بزن, تماشاچی ورزش دوست, باد زدن, وزیدن بر.

admirar

: پسند کردن, تحسین کردن, حظ کردن, مورد شگفت قراردادن, درشگفت شدن, تعجب کردن, متحیر کردن, متعجب ساختن.

admisi n

: پذیرش, قبول, تصدیق, اعتراف, دخول, درامد, اجازه ء ورود, ورودیه, پذیرانه, بارداد, هدایت ظاهری.

admisibilidad

: روابودن, پذیرفتگی, مقبولیت, قابلت قبول, اختیارداری

admisible

: قابل قبول, قابل تصدیق, پذیرفتنی, روا, مجاز.

admitir

: قدردانی کردن, اعتراف کردن, تصدیق کردن, وصول نامه ای را اشعار داشتن, پذیرفتن, راه دادن, بار دادن, راضی شدن (به), رضایت دادن (به), موافقت کردن, تصدیق کردن, زیربار(چیزی) رفتن, اقرار کردن, واگذار کردن, دادن, اعطاء کردن.

admonicin

: سرزنش دوستانه, تذکر, راهنمایی.

admonitorio

: نصیحت امیز, توبیخ امیز, اخطارامیز, احتیاطی.

adobe

: خشت, خشت خام, خاك مخصوص خشت سازی.

adoctrinar

: اموختن, تلقین کردن, اغشتن, اشباع کردن, تعالیم مذهبی یا حزبی را اموختن به, اموزاندن, اموختن به, راهنمایی کردن, تعلیم دادن(به), یاد دادن (به), اموختن, تعلیم دادن, درس دادن, مشق دادن, معلمی یا تدریس کردن.

adolescencia

: نو جوانی, دوره جوانی, دوره ء شباب, بلوغ, رشد.

adolescente

: نوجوان, بالغ, جوان, رشید, اسیب, غصه, رنج, درد, اندوه, خشم, تنفر, سنین ۳۱ الی ۹۱سالگی, نوجوان (از ده تا ۹۱ ساله).

adolescentes

: سنین ۳۱ تا ۹۱, نوجوان ده تا۱۹ ساله, ده تانوزده سالگی.

adonde

: کجا, هرکجا, در کجا, کجا, در کدام محل, درچه موقعیتی, در کدام قسمت, از کجا, از چه منبعی, اینجا, درجایی که.

adopcin

: مربوط به قضیه پسر خواندگی عیسی(نسبت به خدا), اختیار, اتخاذ, قبول, اقتباس, استعمال لغت بیگانه بدون تغییر شکل ان, قبول به فرزندی, فرزند خواندگی.

adoptar

: قبول کردن, اتخاذ کردن, اقتباس کردن, تعمید دادن, نام گذاردن (هنگام تعمید), در میان خود پذیرفتن, به فرزندی پذیرفتن.

adoptivo

: انتخابی, اقتباسی, غذا, نسل, بچه سر راهی, پرستار, دایه, غذا دادن, شیر دادن, پرورش دادن.

adoquinar

: سنگ فرش, سنگ فرش کردن, پینه دوزی, اسفالت کردن, سنگفرش کردن, صاف کردن, فرش کردن.

adorable

: شایان ستایش, قابل پرستش, دوست داشتنی, محبوب, جذاب, دوست داشتنی, دلپذیر, دلفریب.

adoraci n

: ستایش, پرستش, عشق ورزی, نیایش, پرستش, ستایش, عبادت, پرستش کردن.

adorar

: پرستش, ستودن, عشق ورزیدن (به), عاشق شدن (به), پرستش, ستایش, عبادت, پرستش کردن.

adormecer

: ارامش, بی سروصدایی, اسوده, سکوت, ارام, ساکت, ساکن, : ارام کردن, ساکت کردن, فرونشاندن, ارام کردن, فرونشاندن, ساکت شدن, لا لا یی خواندن, ارامش, سکون, ارامی.

adormidera

: خشخاش, کوکنار.

adornar

: زیبا کردن, قشنگ کردن, ارایش دادن, زینت دادن, با زر و زیور اراستن, ارایش کردن, ارایش دادن, زینت دادن, زیبا کردن, پیراستن, بانشانهای نجابت خانوادگی اراستن, تعریف کردن.

adorno

: تزءین, اراستگی, پیراستگی, زیور و پیرایه, زینت, ارایش, تزءین, تزءینات نگارشی, جلوه, رشد کردن, نشو ونما کردن, پیشرفت کردن, زینت کاری کردن, شکفتن, برومند شدن, اباد شدن, گل کردن, چین, حاشیه چین دار, زواید, تزءینات, پیرایه, چیز بیخود یا غیر ضروری, افراط, لذت, تجمل, لرزیدن (از سرما), حاشیه دوختن بر, ریشه دار کردن, تزءین, ارایش, تامین خواسته, حکم تامین مدعابه, احضار شخص ثالث, حکم توقیف, پیرایه, زیور, زینت, اراستن, ارایش, تزءین کردن.

adquirible

: بدست اوردنی, قابل حصول.

adquirir

: بدست اوردن, حاصل کردن, اندوختن, پیداکردن, خریدن, خرید, ابتیاع, تطمیع کردن.

adquisicin

: نزدیکی, ورود, دخول, پیشرفت, افزایش, نیل (بجاه و مقام بخصوص سلطنت), جلوس, شیوع, بروز, تملک نماء, شیی ء اضافه یا الحاق شده, نماءات (حیوان و درخت), تابع وصول, الحاق حقوق, شرکت در مالکیت, :بترتیب خرید وارد دفتروثبت کردن, فراگیری, اکتساب, استفاده, مالکیت, دارایی.

aductor

: اقامه, اظهار, ایراد, اراءه, تمایل عضو بطرف محور, نزدیک کننده.

adulaci n

: پرستش, ستایش, چاپلوسی.

adular

: چاپلوسانه ستودن, مداحی کردن, مدح گفتن, اهوبره, رشا, گوزن, حنایی, بچه زاییدن (اهویاگوزن), اظهار دوستی کردن, تملق گفتن, چاپلوسی کردن, تملق گفتن از.

adulteracin

: قلب زنی, جعل و تزویر, استحاله.

adulterar

: جازن, قلا بی, زنازاده, حرامزاده, چیز تقلبی ساختن (مثل ریختن اب در شیر).

adulterio

: زنا, زنای محصن یا محصنه, بیوفایی, بی عفتی, بی دینی, ازدواج غیرشرعی.

adulto

: بالغ, بزرگ, کبیر, به حد رشد رسیده.

advenimiento

: ظهور و ورود (چهار یکشنبه قبل از میلا د مسیح).

adveracin

: تصدیق, گواهی, شهادت.

adverbial

: قیدی, ظرفی.

adverbio

: قید, ظرف, معین فعل, قیدی, عبارت قیدی.

adversario

: دشمن, مخالف, رقیب, مدعی, متخاصم, ضد, حریف, مبارز, هم اورد, مخالف, ضد, معارض, حریف, طرف, خصم.

adversidad

: بدبختی, فلا کت, ادبار و مصیبت, روزبد.

adverso

: مخالف, مغایر, ناسازگار, مضر, روبرو, زمان ماضی قدیمی فعل بءد, : بد, زشت, ناصحیح, بی اعتبار, نامساعد, مضر, زیان اور, بداخلا ق, شریر, بدکار, بدخو, لا وصول, علا ءم ریاضی (مثل ض و +), روکش, نما, رویه, روبرو, مقابل, ضد, وارونه, از روبرو, عکس قضیه.

advertencia

: اخطار, اگهی, پیش بینی احتیاطی, اخطار, تحذیر, اشاره, زنگ خطر, اعلا م خطر, عبرت, اژیر, هشدار.

advertir

: احتیاط, پیش بینی, هوشیاری, وثیقه, ضامن, هوشیار کردن, اخطار کردن به, ملا حضه کردن, اخطار, اگهی, هشدار دادن, اگاه کردن, اخطار کردن به, تذکر دادن.

adyacente

: نزدیک, مجاور, همسایه, همجوار, دیوار بدیوار.

aej

: پیر, سالخورده.

aejar

: عمر, سن, پیری, سن بلوغ, رشد(با of), دوره, عصر.(.vi &.vt): پیرشدن, پیرنماکردن, کهنه شدن(شراب).

aerea

: انتن هوایی رادیو, هوایی.

aeroespacial

: جو زمین, فضای ماوراء جو.

aeronave

: هواپیما, طیاره, سفینه ء هوایی, بالون.

aeroplano

: هواپیما.

aeropuerto

: فرودگاه, فرودگاه.

aerotransportado

: هوا برد, بوسیله هوا نقل و انتقال یافته.

aerov a

: راه هوایی, مسیر جریان هوا.

afabilidad

: دلجویی, مهربانی, خوشرویی, مدارا.

afable

: مهربان, دلجو, خوش برخورد, خوشخو, دوست داشتنی, محبوب, جذاب, شیرین, خوش, مطبوع, نوشین.

afasia

: عدم قدرت تکلم (در نتیجه ضایعات دماغی), افازی.

afeccin

: مهربانی, تاثیر, عاطفه, مهر, ابتلا ء, خاصیت, علا قه, بیماری مزمن, درد, ناراحتی.

afeccion

: مهربانی, تاثیر, عاطفه, مهر, ابتلا ء, خاصیت, علا قه.

afectaci n

: وانمود, تظاهر, ظاهرسازی, ناز, تکبر.

afectado

: ساختگی, امیخته با ناز و تکبر, تحت تاثیر واقع شده.

afectar

: اثر, نتیجه, احساسات, برخورد, اثر کردن بر, تغییر دادن, متاثر کردن, وانمود کردن, دوست داشتن, تمایل داشتن(به), تظاهر کردن به.

afectivo

: موثر, محرک, نفسانی.

afecto

: مهربانی, تاثیر, عاطفه, مهر, ابتلا ء, خاصیت, علا قه.

afectuosidad

: وابستگی, تعلق, ضمیمه, دنبال, ضبط, حکم, دلبستگی.

afectuoso

: مهربان, خونگرم, جانسپار, فدایی, علا قمند, عاری از نفس پرستی, فارغ از خود.

afeitadora

: تراشنده, صورت تراش, سلمانی, رنده.

afeitar

: تراشیدن, رنده کردن, ریش تراشی, تراش.

afeitarse

: تراشیدن, رنده کردن, ریش تراشی, تراش.

afeminado

: زن صفت, نرم, سست, بیرنگ, نامرد.

aferrar

: چنگ, قلاب, گلاویزی, دست بگریبانی, دست بگریبان شدن, گلاویز شدن, فراچنگ کردن, بچنگ اوردن, گیر اوردن, فهمیدن, چنگ زدن, قاپیدن, اخذ, چنگ زنی, فهم, بتصرف اوردن, ربون, قاپیدن, توقیف کردن, دچار حمله (مرض وغیره) شدن, درک کردن.

afianzar

: قید.

aficin

: اعتیاد, اسب کوچک اندام, مشغولیات, سرگرمی, کار ذوقی, کاری که کسی بدان عشق وعلا قه دارد.

aficionado

: دوستدار هنر, اماتور, غیرحرفه ای, دوستار, ناشی, دوستدار تفننی صنایع زیبا, غیر حرفه, باد بزن, تماشاچی ورزش دوست, باد زدن, وزیدن بر, خیال باف, خیال باز, حامی, پشتیبان, نگهدار.

afilado

: ساینده, تراشنده, سوزش اور, سایا, رنگ پریده, ترسناک, تیره, مستهجن, بطورترسناک یاغم انگیز, موحش, شعله تیره, شعله دودنما, رنگ زرد مایل به قرمز, کم رنگ وپریده, زننده, تیز, نوک دار, تند, زننده, زیرک, تیز کردن.

afilar

: تیز کردن, تیز شدن, نوک تیز کردن, تقلب کردن, تند کردن.

afiliacin

: وابستگی, پیوستگی, خویشی, عضویت.

afiliado

: مربوط ساختن, پیوستن, اشناکردن, درمیان خود پذیرفتن, به فرزندی پذیرفتن, مربوط, وابسته.

afimacion

: بله, بلی, اری, بلی گفتن.

afinidad

: وابستگی, پیوستگی, قوم و خویش سببی, نزدیکی.

afirmaci n

: اظهار قطعی, تصریح, تصدیق, اثبات, تاکید.

afirmar

: اظهارکردن, بطور قطع گفتن, تصدیق کردن, اثبات کردن, تصریح کردن, شهادت دادن, ادعا کردن, ادعا, دعوی, مطالبه, ادعا کردن, توضیح دادن, جزء به جزء شرح دادن, اظهار داشتن, اظهارکردن, تعیین کردن, حال,, چگونگی, کیفیت, دولت, استان, ملت, جمهوری, کشور, ایالت, کشوری, دولتی.حالت

afirmativo

: مثبت, تصدیق امیز, اظهار مثبت, عبارت مثبت, اظهار کننده, ادعا کننده, مدعی.

afliccin

: رنج, رنجوری, پریشانی, غمزدگی, مصیبت, شکنجه, درد, غم, اندوه, غصه, حزن, رنجش.

afliccion

: رنج, رنجوری, پریشانی, غمزدگی, مصیبت, شکنجه, درد.

afligido

: غمگین, اندوگین, غمناک, نژند, محزون, اندوهناک, دلتنگ, افسرده وملول.

afligir

: رنجورکردن, ازردن, پریشان کردن, مبتلاـ کردن, پریشانی, انـدوه, محنت, تنگـدستی, درد, مضـطرب کردن, محنت زده کردن, غمگین کردن, غصه دار کردن, محزون کردن, اذیت کردن, اندوهگین کردن, درد, رنج, زحمت, محنت, درد دادن, درد کشیدن.

aflojar

: شل کردن, لینت دادن, نرم کردن, سست کردن, از خشکی در اوردن.

afluencia

: ریزش, جریان, انبوهی, جمعیت, ازدحام, شـلوغی, اجتماع, گروه, ازدحام کردن, چپیـدن, بازور وفشارپرکردن, انبوه مردم, ریزش درونی, جریان بداخل.

afluente

: خراجگزار, فرعی, تابع, شاخه, انشعاب.

afluir

: جمعیت, ازدحام, شلوغی, اجتماع, گروه, ازدحام کردن, چپیدن, بازور وفشارپرکردن, انبوه مردم, رمه, گله, گروه, جمعیت, دسته پرندگان, بصورت گله ورمه در امدن, گردامدن, جمع شدن, ازدحام کردن.

aflujo

: ریزش, جریان, انبوهی, ریزش درونی, جریان بداخل.

aforador

: ارزیاب, تقویم کننده.

aforismo

: سخن کوتاه, کلا م موجز, پند, کلمات قصار, پند و موعظه.

afortunado

: خوشبخت, مساعد, خوش شانس, خوب, خوش اقبال, بختیار, خوش یمن, خوش قدم.

afrecho

: سبوس, نخاله, پوست گندم.

afrenta

: اشکارا توهین کردن, روبرو دشنام دادن, بی حرمتی, هتاکی, مواجهه, رودررویی.

africano

: افریقایی.

afrontar

: روبرو شدن با, مواجهه دادن.

afuera

: خارج, بیرون از, خارج از, افشا شده, اشکار, خارج, بیرون, خارج از حدود, حذف شده, راه حل, اخراج کردن, اخراج شدن, قطع کردن, کشتن, خاموش کردن, رفتن, ظاهر شدن, فاش شدن, بیرونی, بیرون, برون, ظاهر, محیط, دست بالا, برونی.

agalla

: دستگاه تنفس ماهی, جویبار, نهر کوچک, گوشت ماهی, پیمانه ای برای شراب, نصف پینت پ‌ءنت, دخترجوان, ابجو, تمیزکردن ماهی, روده (ماهی را) در اوردن, استطاله زیرگلوی مرغ.

agarradero

: چنگ زنی, چنگ, نیروی گرفتن, ادراک و دریافت, انفلوانزا, گریپ, نهر کوچک, نهر کندن, محکم گرفتن, چسبیدن به.

agarrar

: کلاـ ج, چنگ, قلاـ ب, گلاـ ویزی, دست بگریبانی, دست بگریبان شدن, گلا ویز شدن, فراچنگ کردن, بچنگ اوردن, گیر اوردن, فهمیدن, چنگ زدن, قاپیدن, اخذ, چنگ زنی, فهم, نگهداشتن, نگاه داشتن, دردست داشتن, گرفتن, جا گرفتن, تصرف کردن, چسبیدن, نگاهداری, بتصرف اوردن, ربون, قاپیدن, توقیف کردن, دچار حمله (مرض وغیره) شدن, درک کردن.

agarre

: فراچنگ کردن, بچنگ اوردن, گیر اوردن, فهمیدن, چنگ زدن, قاپیدن, اخذ, چنگ زنی, فهم, چنگ زنی, چنگ, نیروی گرفتن, ادراک و دریافت, انفلوانزا, گریپ, نهر کوچک, نهر کندن, محکم گرفتن, چسبیدن به.

agasajar

: پذیرایی کردن, مهمانی کردن از, سرگرم کردن, گرامی داشتن, عزیزداشتن, تفریح دادن, قبول کردن.

agazapar

: ربودن, قاپیدن, گرفتن, توقیف کردن, چنگ زدن, تصرف کردن, سبقت گرفتن, ربایش, قاپیدن, دستگیر کردن, توقیف.

agencia

: نمایندگی, وکالت, گماشتگی, ماموریت, وساطت, پیشکاری, دفترنمایندگی, دفتر, دفترخانه, اداره, دایره, میز کشودار یا خانه دار, گنجه جالباسی, دیوان.

agenda

: دفتر خاطرات روزانه.

agente

: پیشکار, نماینده, گماشته, وکیل, مامور, عامل.

agente de mudanzas

: پیشنهاد دهنده, پیشنهاد کننده, تکان دهنده, انگیزه.

agente de polic a

: مامور پلیس, پاسبان.

agero

: فال, نشانه, پیشگویی, بفال نیک گرفتن, نشانه, فال بد, خبر بد, شگفتی, بد یمن بودن, پیشرو, منادی, ماده متشکله جسم جدید, نشانه, نشان, علا مت, فال نما, شگون, گواهی دادن بر, خبردادن از, پیشگویی کردن.

agil

: چابک, زرنگ, فرز, زیرک, سریع الا نتقال.

agitacin

: شلوغی, هایهو, جنبش, تقلا, کوشش, شلوغ کردن, تقلا یاکشمکش کردن, شور, تهییج.

agitado

: پرشکاف, اندکی متلا طم, متغیرودستخوش تغییر وتبدیل, دارای تب لا زم, بیقرار, گیج کننده.

agitar

: بکارانداختن, تحریک کردن, تکاندادن, اشفتن, پریشان کردن, سراسیمه کردن, ارتعاش, تکان, لرزش, تزلزل, لرز, تکان دادن, جنباندن, اشفتن, لرزیدن.

aglomeraci n

: انباشتگی, تراکم, توده, انبار, جمعیت, ازدحام, شلوغی, اجتماع, گروه, ازدحام کردن, چپیدن, بازور وفشارپرکردن, انبوه مردم.

aglomerar

: گرد کردن, جمع کردن, انباشتن, گرد امدن, متراکم شدن, جوش اتشفشانی.

agonice

: دلتنگی, اضطراب, غم و اندوه, دلتنگ کردن, غمگین شدن, نگران شدن, نگران کردن.

agorar

: پیشگویی کردن, قبلا پیش بینی کردن.

agosto

: همایون, بزرگ جاه, عظیم, عالی نسب, ماه هشتم سال مسیحی که ۱۳ روزاست, اوت.

agotacin

: خستگی, فرسودگی.

agotado

: ازبوته پوشیده شده, خسته, سیر, بیزار, خستگی, باخستگی.

agotador

: خسته کننده, فرساینده, تنبیه کننده.

agotar

: تهی کردن, خالی کردن, به ته رسانیدن, اگزوز, خروج (بخار), در رو, مفر, تهی کردن, نیروی چیزی راگرفتن, خسته کردن,

ازپای در اوردن, تمام کردن, بادقت بحث کردن.

agraciar

: زیبا کردن, قشنگ کردن, ارایش دادن, زینت دادن, با زر و زیور اراستن, ارایش کردن, ارایش دادن, زینت دادن, زیبا کردن, پیراستن, توفیق, فیض, تاءید, مرحمت, زیبایی, خوبی, خوش اندامی, ظرافت, فریبندگی, دعای فیض و برکت, خوش نیتی, بخشایندگی, بخشش, بخت, اقبال, قرعه, جذابیت, زینت بخشیدن, اراستن, تشویق کردن, لذت بخشیدن, مورد عفو قرار دادن.

agradable

: سازگار, دلپذیر, مطبوع, بشاش, ملا یم, حاضر, مایل, لذت بخش, لذت بردنی, نازنین, دلپسند, خوب, دلپذیر, مطلوب, مودب, نجیب, خوش ایند, دلپذیر, خرم, مطبوع, پسندیده, خوش مشرب, خوش, باصفا, دلگشا, خوش ایند, بشاش, موجب مسرت, خوشامد, خوشامد گفتن, پذیرایی کردن, خوشایند.

agradecer

: قدردانی کردن (از), تقدیر کردن, درک کردن, احساس کردن, بربهای چیزی افزودن, قدر چیزی را دانستن, تشکر, سپاس, سپاسگزاری, اظهارتشکر, تقدیر, سپاسگزاری کردن, تشکر کردن.

agradecido

: سپاسگزار, ممنون, متشکر, حق شناس, سپاسگزار, متشکر, ممنون, شاکر.

agrandar

: بزرگ کردن, افزودن, بزرگ کردن, باتفصیل شرح دادن, توسعه دادن, وسیع کردن, بسط دادن.

agrario

: زمینی, ملکی, فلا حتی, زراعتی, کشاورزی.

agravar

: بدتر کردن, اضافه کردن, خشمگین کردن.

agraviar

: خطا, اشتباه, تقصیر و جرم غلط, ناصحیح, غیر منصفانه رفتار کردن, بی احترامی کردن به, سهو.

agrcola

: فلا حتی, زراعتی, کشاورزی.

agregaci n

: تجمع, تراکم.

agregar

: افزودن, اضافه کردن, جمع شده, متراکم, متراکم ساختن, متصل کردن, پیوستن, پیوند زدن, ازدواج کردن, گراییدن, متحد کردن, در مجاورت بودن.

agresivo

: پرخاشگر, متجاوز, مهاجم, پرپشتکار, پرتکاپو, سلطه جو.

agresor

: متجاوز, مهاجم, حمله کننده, پرخاشگر, حمله کننده.

agricultor

: کشاورز, دانشجوی دانشکده ء کشاورزی.

agricultura

: فلا حت, زراعت, کشاورزی, برزگری.

agridulce

: تلخ وشیرین, شیرین وتلخ, نوعی تاجریزی, نوعی سیب تلخ.

agrietar

: معامله کردن, انتخاب کردن, شکاف دادن, ترکاندن, خشکی زدن پوست, زدن, مشتری, مرد, جوانک, شکاف, ترک, ف ك.

agrio

: ترش, حامض, سرکه مانند, دارای خاصیت اسید, جوهر اسید, ترشرو, بداخلا ق, بدجنسی, جوهر, محک, ترش, تند, ترش بودن, مزه اسید داشتن, مثل غوره وغیره), ترش شدن, ترش مزه, تند, زننده, ترش, مزه غوره, زن هرزه, نان شیرینی مربایی.

agrnomo

: کشاورز, برزشناس.

agronom a

: برزشناسی, کشاورزی, علم برداشت محصول و بهره برداری از خاک.

agrupar

: خوشه, گروه, دسته کردن, خوشه کردن, خوشه, گروه, گروه بندی کردن.

agua

: اب, ابگونه, پیشاب, مایع, اب دادن.

aguacate

: نوعی میوه شبیه انبه یا گلا بی بزرگ, اوکادو.

aguacates

: نوعی میوه شبیه انبه یا گلا بی بزرگ, اوکادو.

aguacero

: بارندگی زیاد, فرو ریزی, بارش متوالی, رگبار, درشت باران, دوش, باریدن, دوش گرفتن.

aguafuerte

: قلم زنی.

aguanieve

: لجن, گل وشل, برفاب, برف ابکی, گل نرم, دوغاب, باچلپ وچلوپ شستن, با دوغاب پر کردن.

aguantar

: ایستادگی کردن, پایدارماندن, ماندن, ساکن شدن, منزل کردن, ایستادن, منتظر شدن, وفا کردن, تاب اوردن, خرس, سلف فروشی سهام اوراق قرضه در بورس بقیمتی ارزانتر از قیمت واقعی, لقب روسیه ودولت شوروی, :بردن, حمل کردن, دربرداشتن, داشتن, زاییدن, میوه دادن, تاب اوردن, تحمل کردن, مربوط بودن, تحمل کردن, بردباری کردن دربرابر, طاقت چیزی راداشتن, تاب چیزی رااوردن.

aguardado

: مقتضی, حق, ناشی از, بدهی, موعد پرداخت, سر رسد, حقوق, عوارض, پرداختنی.

aguardar

: ایستادگی کردن, پایدارماندن, ماندن, ساکن شدن, منزل کردن, ایستادن, منتظر شدن, وفا کردن, تاب اوردن, در انتظار ماندن, درجایی باقی ماندن, بکاری ادامه دادن, تحمل کردن, بخود هموارکردن, چشم داشتن, انتظار داشتن, منتظر بودن, حامله بودن, صبر کردن, چشم براه بودن, منتظر شدن, انتظار کشیدن, معطل شدن, پیشخدمتی کردن.

agudamente

: بزیرکی, بحدت, بشدت.

agudeza

: تیز فهمی, تیز هوشی, تیز هوشی, تیز فهمی, فراست.

agudo

: تیزرو, تیز, نوک تیز, حاد, بحرانی, زیرک, تیزنظر, تند, شدید (مو.) تیز, زیر, حساس, حاد, تیز(زاویه ء حاد, زاویه تند), تیزکردن, شدیدبودن, شدیدکردن, نوحه سرایی کردن, تیز, پرزور, تند, حاد, شدید, تیز, زیرک, باهوش, مشتاق, رنگ پریده, ترسناک, تیره, مستهجن, بطورترسناک یاغم انگیز, موحش, شعله تیره, شعله دودنما, رنگ زرد مایل به قرمز, کم رنگ وپریده, زننده, تیز, نوک دار, تند, زننده, زیرک, تیز کردن.

agudsimo

: مشقت بار.

aguij n

: نیش, زخم نیش, خلش, سوزش, گزیدن, تیر کشیدن, نیش زدن

aguijar

: سیخک, سیخ, خار, مهمیز, انگیزه, تحریک کردن, ازردن, سک, سک زدن, انگیختن, باصرار وادار کردن, تحریک کردن, مهمیز, سیخ, مهمیز زدن, اصرار کردن, با اصرار وادار کردن, انگیختن, تسریع شدن, ابرام کردن, انگیزش.

aguijonear

: سیخک, سیخ, خار, مهمیز, انگیزه, تحریک کردن, ازردن, سک, سک زدن, انگیختن, باصرار وادار کردن, تحریک کردن, مهمیز, سیخ, مهمیز زدن, اصرار کردن, با اصرار وادار کردن, انگیختن, تسریع شدن, ابرام کردن, انگیزش.

aguila

: عقاب, شاهین قره قوش.

aguile o

: عقابی, دارای منقار کج (شبیه عقاب).

aguilucho

: جوجه عقاب.

aguja

: سوزن, سوزن سرنگ و گرامافون و غیره, سوزن دوزی کردن, با سوزن تزریق کردن, طعنه زدن, اذیت کردن, دم باریک ابزاری با نوک تیز و باریک, منار مخروطی, ساقه باریک, مارپیچ, نوک تیز شدن, مخروطی شدن.

agujero

: سوراخ, گودال, حفره, نقب, لا نه خرگوش و امثال ان, روزنه کندن, در لا نه کردن.

ah all

: انجا, انسو, انطرف, واقع در انجا, دور.

ah all

: شخص ان طرفی, ان یکی دیگر, ان.

ah

: اه, افسوس, اویخ, ها, به, وه(علا مت تعجب و اندوه).(.n) علا مت صفر, عددصفر.

ahijado

: طفلی که در موقع تعمید به پسر خواندگی روحانی شخص در میاید, فرزند خوانده, بچه تعمیدی, پسر تعمیدی, مرد تعمیدی.

ahincar

: فشار, ازدحام, جمعیت, ماشین چاپ, مطبعه, مطبوعات, جراید, وارداوردن, فشردن زور دادن, ازدحام کردن, اتوزدن, دستگاه پرس, چاپ, چنین, : جستجوکردن, علا مت چاپی بمعنی عمدا چنین نوشته شده, اصرار کردن, با اصرار وادار کردن, انگیختن,

تسریع شدن, ابرام کردن, انگیزش.

ahogar

: غرق کردن, غرق شدن, خیس کردن.

ahora

: حالا, اکنون, فعلا, در این لحظه, هان, اینک.

ahorrar

: نجارت دادن, رهایی بخشیدن, نگاه داشتن, اندوختن, پس انداز کردن, فقط بجز, بجز اینکه.

ahuecar

: پوک, میالن تهی, گودافتاده, گودشده, تهی, پوچ, بی حقیقت, غیر صمیمی, کاواک, خالی کردن.

ahuyentar

: تعقیب کردن, دنبال کردن, شکار کردن, وادار به فرار کردن, راندن واخراج کردن, تعقیب, مسابقه, شکار.

ail

: ابی, نیلی, مستعد افسردگی, دارای خلق گرفته (باتهع) اسمان, اسمان نیلگون.

airadamente

: از روی خشم.

aire

: هوا, هر چیز شبیه هوا(گاز, بخار), باد, نسیم, جریان هوا, نفس, شهیق, استنشاق, نما, سیما, اوازه, اواز, اهنگ, بادخور کردن, اشکار کردن, دم, نفس, نسیم, نیرو, جان, رایحه, اسمان, فلک, در مقام منیعی قرار دادن, زیاد بالا بردن, توپ هوایی زدن, اب وهوا.

aire libre

: خارج از منزل, درهوای ازاد, بیرون.

airear

: هوا, هر چیز شبیه هوا(گاز, بخار), باد, نسیم, جریان هوا, نفس, شهیق, استنشاق, نما, سیما, اوازه, اواز, اهنگ, بادخور کردن, اشکار کردن, بادخور کردن, تهویه کردن, هوا دادن به, پاک کردن.

aireo

: تهویه.

airoso

: هوایی, هوا مانند, با روح, پوچ, واهی, خودنما.

aislador

: مقره, بنداور, عایق, جدا کننده, عایق کننده.

aislamiento

: عایق گذاری, روپوش کشی, عایق کردن, انزوا, کناره گیری.

aislar

: جدا کردن, مجزا کردن, روپوش دار کردن, با عایق مجزا کردن, بصورت جزیره دراوردن, مجزا کردن, سوا کردن, در قرنطینه نگاهداشتن, تنها گذاردن, منفرد کردن, عایق دار کردن, جدا, جداگانه, جدا کردن, تفکیک کردن.

aj

: دارفلفل, برباس, گردفلفل, خوراک لوبیای پر ادویه, دارفلفل, برباس, گردفلفل, خوراک لوبیای پر ادویه.

ajar

: کند, راکد, کودن, گرفته, متاثر, کند کردن, محو کردن, محو شدن.

ajedrez

: شطرنج.

ajo

: سیر.

ajorca

: گلوبند, النگو, دست بند, النگو, بازوبند.

ajustable

: تعدیل پذیر, تنظیم پذیر.

ajustar

: سازوار کردن, وفق دادن, موافق بودن, جور کردن, درست کردن, تعدیل کردن, تعدیل کردن, تنظیم کردن.

ajustar de nuevo

: دوباره تعدیل.

ajuste

: تعدیل, تنظیم.

al cuota

: عادکننده, بدوقسمت مساوی تقسیم کردن, کسری.

al fin

: بالا خره, عاقبت, سرانجام.

al lado de

: درکنار, نزدیک, دریک طرف, بعلا وه, باضافه, ازطرف دیگر, وانگهی.

al otro lado

: سرتاسر, ازاین سو بان سو, درمیان, ازعرض, ازمیان, ازوسط, ازاین طرف بان طرف.

al otro lado de

: سرتاسر, ازاین سو بان سو, درمیان, ازعرض, ازمیان, ازوسط, ازاین طرف بان طرف.

ala

: بـال, پره, قسـمتی از یـک بخش یـا ناحیه, گروه هوایی, هر چیزی که هوا را برهم میزنـد(مثل بال), بالماننـد, زاءده حبابی, جناح, پره, زاءده پره دار, طرف, شاخه, شعبه, دسته حزبی, پرواز, پرش, بالدار کردن, پردارکردن, پیمودن.

alabanza

: ستایش, نیایش, تحسین, پرستش, تمجید وستایش کردن, نیایش کردن, تعریف کردن, ستودن.

alabar

: تگرگ, طوفان تگرگ, تگرگ باریدن, :سلا م, درود, خوش باش, سلا م برشما باد, سلا م کردن, صدا زدن, اعلا م ورود کردن (کشتی), ستایش, نیایش, تحسین, پرستش, تمجید وستایش کردن, نیایش کردن, تعریف کردن, ستودن.

alabastro

: مرمرسفید, رخام گچی.

alacridad

: چابکی, نشاط.

alambique

: ارام, خاموش, ساکت, بی حرکت, راکد, همیشه, هنوز, بازهم, هنوزهم معذلک, : ارام کردن, ساکت کردن, خاموش شدن, دستگاه تقطیر, عرق گرفتن از, سکوت, خاموشی.

alambre

: سیم, مفتول, سیم تلگراف, سیم کشی کردن, مخابره کردن.

alarde

: خرده الماسی که برای شیشه بری بکار رود, :لا ف, مباهات, بالیدن, خودستایی کردن, سخن اغراق امیز گفتن, به رخ کشیدن, رجز خواندن, لا ف دلیری, خودستا, پهلوان پنبه, دلیر دروغی.

alargar

: رساندن, بردن, حمل کردن, نقل کردن, رقیق کردن, ابکی کردن, توسعه دادن, تمدید کردن, عمومیت دادن, واگذار کردن, دادن (به), بخشیدن, دهش, دادن, پرداخت کردن, اتفاق افتادن, فدا کردن, اراءه دادن, بمعرض نمایش گذاشتن, رساندن, تخصیص دادن, نسبت دادن به, بیان کردن, شرح دادن, افکندن, گریه کردن, دست, عقربه, دسته, دستخط, خط, شرکت, دخالت, کمک, طرف, پهلو, پیمان, دادن, کمک کردن, بادست کاری را انجام دادن, یک وجب, دراز کردن, دراز شدن, تطویل, طولا نی کردن, امتداد دادن, دراز کردن, امتداد یافتن, بتاخیرانداختن, طفره رفتن, بطول انجامیدن, بازنو کردن, تجدید کردن, نو کردن, تکرار کردن.

alarma

: هشدار, اگاهی از خطر, اخطار, شیپور حاضرباش, اشوب, هراس, بیم و وحشت, ساعت زنگی, :از خطر اگاهانیدن, هراسان کردن, مضطرب کردن.

alarmante

: ترسناک, ترسان.

alarmar

: هشدار, اگاهی از خطر, اخطار, شیپور حاضرباش, اشوب, هراس, بیم و وحشت, ساعت زنگی, :از خطر اگاهانیدن, هراسان کردن, مضطرب کردن.

alas

: نشان دارای دو بال که بهوانورد یا توپچی و دریا نورد یا دیدبان کار ازموده داده میشود.

alb mina

: سفیده ء تخم مرغ, مواد ذخیره ء اطراف بافت گیاهی, البومین.

alba

: فجر, سپیده دم, طلوع, اغاز, اغاز شدن.

alba il

: اجرچین, خشت مال, بنا, بنای سنگ کار, خانه ساز, عضو فراموشخانه, فراماسون, باسنگ ساختن, بناکردن.

albahaca

: ریحان, شاهسپرم از خانواده نعناعیان.

albailer a

: بنایی.

albanil

: اجرچین, خشت مال.

albaricoque

: زردالو.

albedro

: بصیرت, احتیاط, حزم, نظر, رای, صلا حدید.

albergar

: منزل, جا, خانه, کلبه, شعبه فراماسون ها, انبار, منزل دادن, پذیرایی کردن, گذاشتن, تسلیم کردن, قرار دادن, منزل کردن, بیتوته کردن, تفویض کردن, خیمه زدن, به لا نه پناه بردن, پناهگاه, جان پناه, محافظت, حمایت, محافظت کردن, پناه دادن.

albergue

: شبانه روزی (دانشکده یا دانشکده), هتل, مسافرخانه, مهمانخانه, کاروانسرا, منزل, در مسافرخانه جادادن, مسکن دادن.

albinismo

: سفیدی پوست, عدم وجود رنگ دانه در بدن, زالی.

albino

: زال, ادم سفید مو و چشم سرخ, شخص فاقد مواد رنگ دانه

albondig n

: ساندویچ گوشت گاو سرخ کرده, همبورگر.

alborotador

: پر سر و صدا, خشن, داد و بیداد کن, سرکش, سر و صدا و اشوب کردن.

alborotar

: دادوبیداد, سروصداکردن, نزاع وجدال کردن, جنجال.

alboroto

: خش, اختلا ل, پارازیت, سروصدا, راکت, راکت تنیس, جارو جنجال, سر وصدا, صدای غیر متجانس, عیاشی و خوشگذرانی, مهمانی پر هیاهو .

alborozado

: شادمان هلهله کننده, فرخنده, فیروز.

alborozar

: نشاط دادن, شادمان کردن, روح بخشیدن, خوشنود کردن, خرسند کردن, خوشحال کردن, شاد شدن.

alborozo

: سبک روحی, شادی, شادمانی, بشاشت, خوشدلی.

alc zar

: استحکام (استحکامات), سنگر بندی, بارو, تقویت.

alcachofa

: انگنار, کنگر فرنگی.

alcade

: حاکم, شهردار(درهلند یاالمان), اعضای شهرداری, شهردار, رءیس, شهردار, کشیش, ناظم دانشکده.

alcalde

: شهردار.

alcance

: وسعت, اندازه, رسایی, چشم رس, تیررس, برد, دسترسی, حدود, خط مبنا, منحنی مبنا, درصف اوردن, اراستن, مرتب کردن, میزان کردن, عبور کردن, مسطح کردن, سیر و حرکت کردن, رسیدن به, ناءل شدن به, کشش, حصول, رسایی, برد.

alcanfor

: کافور.

alcanzable

: دستیابی پذیر, ناءل شدنی, دردسترس, بدست اوردنی.

alcanzar

: دست یافتن, انجام دادن, بانجام رسانیدن, رسیدن, ناءل شدن به, تحصیل کردن, کسب موفقیت کردن (حق.) اطاعت کردن (در برابر دریافت تیول), رسیدن به, ناءل شدن به, کشش, حصول, رسایی, برد.

alce

: گوزن شمالی, گوزن شمالی.

alcista

: سرسخت کله شق.

alcnfor

: کافور.

alcoba

: خوابگاه, اطاق خواب.

alcohlico

: الکلی, دارای الکل, معتاد بنوشیدن الکل.

alcohol

: الکل, هرنوع مشروبات الکلی, مشروب الکلی, مشروبات الکلی بحد افراط نوشیدن, مست کردن, مشروب خوردن یاخوراندن, مشروب, نوشابه, مشروب الکلی,با روغن پوشاندن, چرب کردن, مایع زدن, مشروب زدن به, مشروبات الکلی.

alcoholismo

: میخوارگی, اعتیاد به نوشیدن الکل, تاثیر الکل در مزاج.

alcor n

: قران.

aldaba

: پیچ, توپ پارچه, از جاجستن, رها کردن, :راست, بطورعمودی, مستقیما, ناگهان, زننده, کوبنده, ادم خرده گیر, مزاحم, قفل کردن, چفت کردن, محکم نگاهداشتن, بوسیله کلون محکم کردن, چفت.

aldea

: دهکده, دهی که در ان کلیسا نباشد, نام قهرمان ونمایشنامه تراژدی شکسپیر, دهکده, روستا, ده, قریه.

aleacin

: بار(در فلزات), عیار, درجه, ماخذ, الیاژ فلز مرکب, ترکیب فلز بافلز گرانبها, الودگی, شاءبه, عیار زدن, معتدل کردن.

aleatorio

: تصادفی, مسیر ناگهانی, خط سیر اتفاقی, فکر تصادفی, غیرعمدی.

aleg rico

: مجازی, رمزی, کنایه ای, تمثیلی.

alegaci n

: اظهار, ادعا, بهانه, تایید.

alegar

: اقامه کردن, دلیل اوردن, اراءه دادن.

alegora

: تمثیل, حکایت, کنایه, نشانه, علا مت.

alegra

: سبک روحی, شادی, شادمانی, بشاشت, خوشدلی, خوشی, سرور, مسرت, لذت, حظ, شادی کردن, خوشحالی کردن, لذت بردن از, ابراز شادی, نشاط.

alegrar

: خوشی, فریادوهلهله افرین, هورا, دلخوشی دادن, تشویق کردن, هلهله کردن, خوشنود کردن, خرسند کردن, خوشحال کردن, شاد شدن.

alegre

: مهربان, خوش قلب, خوش, ادم شوخ ومهربان, مهربانی, دوستانه, نرم وملا یم, شوخ, شاددل, بشاش, خوش روی, سرحال, بابشاشت, شاد, دلگشا, خوش, خوشحال, شوخ, سردماغ, سر کیف, خرسند, خرسند, خوشحال, شاد, خوشرو, مسرور, خوشنود, خوش, خوشحال, شاد, خوشوقت, خوشدل, خرسند, سعادتمند, راضی, سعید, مبارک, فرخنده, شاد, شاد, شاد دل, شاد کام, خوش,

خوشحال, شاد وخرم, شنگول.

alegremente

: شوخ وشنگ, پر جلوه, پر زرق و برق, با روح.

alejandro

: اسکندر.

aleluya

: هللویا (یعنی خدا را حمد باد), تسبیح.

alem n

: اولا د عمه وعمو, عمو زاده, وابسته نزدیک, : المانی.

alemana

: اولا د عمه وعمو, عمو زاده, وابسته نزدیک, : المانی.

alentador

: خوشی, فریادوهلهله افرین, هورا, دلخوشی دادن, تشویق کردن, هلهله کردن.

alentar

: خوشی, فریادوهلهله افرین, هورا, دلخوشی دادن, تشویق کردن, هلهله کردن, تشویق کردن, دلگرم کردن, تشجیح کردن, تقویت کردن, پیش بردن, پروردن.

alergeno

: ماده ای که باعث حساسیت میشود.

alergia

: حساسیت نسبت بچیزی.

alertar

: گوش بزنگ, هوشیار, مواظب, زیرک, اعلا م خطر, اژیرهوایی, بحالت اماده باش درامدن یا دراوردن, هشدار دادن, اگاه کردن,

اخطار کردن به, تذکر دادن.

alerte

: گوش بزنگ, هوشیار, مواظب, زیرک, اعلا م خطر, اژیرهوایی, بحالت اماده باش درامدن یا دراوردن.

aleta

: پره ماهی, بال ماهی, پرک, دست, بال, پره طیاره, پر, با باله مجهزکردن.

aleteo

: بال زنی دسته جمعی, لرزش, اهتزاز, بال و پر زنی, حرکت سراسیمه, بال بال زدن(بدون پریدن), لرزیدن, در اهتزاز بودن, سراسیمه بودن, لرزاندن.

alf rez

: نشان, پرچم, علم, پرچم دار, ناوبان دوم, اشاره, دسته, گروه, سربازی که حامل پرچم است رنگ ابی کمرنگ.

alfabetismo

: سواد, با سوادی, سواد خواندن ونوشتن.

alfabetizar

: به ترتیب الفبا نوشتن, باحروف الفبا بیان کردن.

alfabeto

: الفبا.

alfabtico

: الفبایی.

alfalfa

: یونجه.

alfiler

: سوزن, سوزن سرنگ و گرامافون و غیره, سوزن دوزی کردن, با سوزن تزریق کردن, طعنه زدن, اذیت کردن, دم باریک ابزاری با

نوک تیز و باریک, سنجاق, پایه سنجاقی.

alfombra

: فرش, قالی, زیلو, قالیچه, فرش کردن.

alfombrado

: فرش, مفروش.

alfombrar

: فرش, قالی, زیلو.

alga

: جلبک, خزه ء دریایی, جلبک دریایی, خزه دریایی.

algebraico

: جبری.

algo

: چه, کدام, چقدر, (در پرسش) چه نوع, چقدر, هیچ, هر, ازنوع, هیچ نوع, هیچگونه, هیچ, هرچیز, هرکار, همه کار(در جمله ء مثبت) چیزی, هیچ چیز, هیچ کار, بهراندازه, بهرمقدار, چیزی, هر چیزی, هیچ, بهیچوجه, ابدا, صفر, هیچ چیز, برخی, بعضی, بعض, ب رخی از, اندکی, چندتا, قدری, کمی از, تعدادی, غالبا, تقریبا, کم وبیش, کسی, شخص یا چیز معینی, چیزی, یک چیزی, تا اندازه ای, قدری, قدری, مقدار نامعلومی, تاحدی, مختصری.

algo de

: چه, کدام, چقدر, (در پرسش) چه نوع, چقدر, هیچ, هر, ازنوع, هیچ نوع, هیچگونه, هیچ, هرچیز, هرکار, همه کار(در جمله ء مثبت) چیزی, هیچ چیز, هیچ کار, بهراندازه, بهرمقدار, برخی, بعضی, بعض, ب رخی از, اندکی, چندتا, قدری, کمی از, تعدادی, غالبا, تقریبا, کم وبیش, کسی, شخص یا چیز معینی, چیزی, یک چیزی, تا اندازه ای, قدری.

algodn

: پنبه, نخ, پارچه نخی, باپنبه پوشاندن.

algoritmo

: الگوریتم.

alguacil

: افسر ارتش, پاسبان, ضابط.

alguien

: چه, کدام, چقدر, (در پرسش) چه نوع, چقدر, هیچ, هر, ازنوع, هیچ نوع, هیچگونه, هیچ, هیچ کس, کسی (در جمله ء مثبت) هرکجا, کسی, هرکس, هرچیز, هرشخص معین, یک کسی, کسی, یک شخص, شخصی.

algun

: برخی, بعضی, بعض, ب رخی از, اندکی, چندتا, قدری, کمی از, تعدادی, غالبا, تقریبا, کم وبیش, کسی, شخص یا چیز معینی.

alguno

: چه, کدام, چقدر, (در پرسش) چه نوع, چقدر, هیچ, هر, ازنوع, هیچ نوع, هیچگونه, هیچ, هیچ کس, کسی (در جمله ء مثبت) هرکجا, کسی, هرکس, هرچیز, هرشخص معین, برخی, بعضی, بعض, ب رخی از, اندکی, چندتا, قدری, کمی از, تعدادی, غالبا, تقریبا, کم وبیش, کسی, شخص یا چیز معینی, یک کسی, کسی, یک شخص, شخصی.

algunos

: برخی, بعضی, بعض, ب رخی از, اندکی, چندتا, قدری, کمی از, تعدادی, غالبا, تقریبا, کم وبیش, کسی, شخص یا چیز معینی.

alhaja

: تزءین, اراستگی, پیراستگی, زیور و پیرایه, زینت, تزیین, ارایشگری, اذین بندی, مدال یا نشان, گوهر, جواهر, سنگ گران بها, جواهر نشان کردن, مرصع کردن, پیرایه, زیور, زینت, اراستن, ارایش, تزءین کردن.

alharaca

: هایهوی, سروصدا, نق نق زدن, اشوب, نزاع, هایهو کردن, ایراد گرفتن, خرده گیری کردن, اعتراض کردن.

alhucema

: اسطو خودوس عادی, عطر سنبل, بنفش کمرنگ.

aliado

: پیوسته, متحد, پیوستن, متحد کردن, هم پیمان, دوست, معین, هم پیوند, همبسته, امیزش کردن, معاشرت کردن, همدم شدن,

پیوستن, مربوط ساختن, دانشبهری, شریک کردن, همدست, همقطار, عضو پیوسته, شریک, همسر, رفیق.

alianza

: پیوستگی, اتحاد, وصلت, پیمان بین دول.

alicates

: انبردست.

aliciente

: انگیزه, موجب, وسیله, مسبب, کشش.

alienabilidad

: قابلیت نقل وانتقال مالکیت, بیگانه سازی.

alienable

: قابل انتقال, قابل فروش, انتقالی.

alienado

: دیوانه, مجنون, ماه زده.

alienar

: انتقال دادن, بیگانه کردن, منحرف کردن.

aliento

: دم, نفس, نسیم, نیرو, جان, رایحه, تشویق, دلگرمی.

alimentacin

: خورد, خوراندن, تغذیه کردن, جلو بردن, خوراک, غذا, قوت, طعام, غذا, قوت, خوراک, تغذیه, تغذیه, تقویت, قوت گیری, قوت, خوراک, غذا.

alimentador

: خوراک دهنده, خورنده, چرنده, چارپایان پرواری, رود فرعی, بطری پستانک دار, سوخت رسان, ناودان.

alimentar

: خورد, خوراندن, تغذیه کردن, جلو بردن, قوت دادن, غذا دادن, خوراک دادن, تغذیه, پرستار, دایه, مهد, پرورشگاه, پروراندن, پرستاری کردن, شیر خوردن, باصرفه جویی یا دقت بکار بردن.

alimenticio

: مغذی, مقوی.

alimento

: کرایه, کرایه مسافر, مسافر کرایه ای, خوراک, گذراندن, گذران کردن, خوراک, غذا, قوت, طعام, ماده غذایی, خواربار, ناهار, ظهرانه, ناهار خوردن, غذا, قوت, خوراک, تغذیه, مغذی, ماده مغذی, ماده مقوی از لحاظ غذایی, تغذیه, کسب نیرو بوسیله غذا, بقوت, غذا, خوراک.

alineaci n

: هم ترازی.

alineado

: هم ترازی.

alinear

: دریک ردیف قرار گرفتن, بصف کردن, درصف امدن, ردیف کردن.

alistar

: فهرست, صورت, جدول, سجاف, کنار, شیار, نرده, میدان نبرد, تمایل, کجی, میل, در فهرست وارد کردن, فهرست کردن, در لیست ثبت کردن, شیار کردن, اماده کردن, خوش امدن, دوست داشتن, کج کردن, تازه سرباز, کارمند تازه, نو اموز استخدام کردن, نیروی تازه گرفتن, حال امدن.

aliteracin

: اغاز چند کلمه پیاپی با یک حرف متشابه الصورت.

aliviar

: ارام کردن, از شدت چیزی کاستن, سبک کردن, ارام کردن, کم کردن.

alivio

: اسودگی, راحتی, فراغت, ازادی, اعانه, کمک, امداد, رفع نگرانی, تسکین, حجاری برجسته, خط بر جسته, بر جسته کاری, تشفی, ترمیم, اسایش خاطر, گره گشایی, جبران, جانشین, تسکینی.

all

: انجا, درانجا, به انجا, بدانجا, در این جا, دراین موضوع, انجا, ان مکان, از ان بابت, در انجا.

all

: انجا, درانجا, به انجا, بدانجا, در این جا, دراین موضوع, انجا, ان مکان.

allanar

: شبانه دزدیدن, سرقت مسلحانه کردن, دستبرد زدن, دزدیدن, بسرقت بردن, ربودن, بلند کردن چیزی.

alli

: انجا, درانجا, به انجا, بدانجا, در این جا, دراین موضوع, انجا, ان مکان.

alma

: .

almac n

: انبار, مخزن, امانت دار, بازخانه, انبارگاه, انبار, ایستگاه راه اهن, مخزن مهمات, انبار, مخزن, انبار کالا, انبار کردن, مخزن, انبار گمرک, انبار کالا, بارخانه.

almacenaje

: ذخیره سازی, انبار کالا, مخزن.

almacenar

: انباره, انبار کردن, ذخیره کردن.

almanaque

: سالنامه, تقویم سالیانه, تقویم نجومی, نشریه ء اطلا عات عمومی, تقویم.

almbar

: شربت, محلول غلیظ قندی دارویی, شیره, شیره یا شهد زدن به.

almeja

: حلزون دوکپه ای یا صـدف خوراکی از جنس پعتتعن, گوشت صـدف, بچنگال گرفتن, محکم گرفتن, صدف دو کپه ای, صدف باریک دریایی ورودخانه ای.

almendra

: بادام, درخت بادام, مغز بادام.

almid n

: نشاسته, اهار, اهارزدن, تشریفات.

almidonar

: نشاسته, اهار, اهارزدن, تشریفات.

almirantazgo

: اداره ء نیروی دریایی, دریاسالا ری.

almirante

: دریاسالا ر, امیرالبحر, فرمانده, عالی ترین افسرنیروی دریایی.

almizcle

: مشک, غالیه, بوی مشک, نافه مشک.

almizclero

: مشکبار, مشک دار.

almohada

: متکا, نازبالش, کوسن, مخده, زیرسازی, وسـیله ای که شبیه تشک باشد, با کوسن وبالش نرم مزین کردن, لا یه گذاشـتن, چنبره, بالش, بالین, متکا, پشتی, مخده, بالش وار قرار گرفتن, بربالش گذاردن.

almohadilla

: دفترچه يادداشت, لا يى, لا يى گذاشتن.

almohadn

: متكا, نازبالش, كوسن, مخده, زيرسازى, وسيله اى كه شبيه تشك باشد, با كوسن وبالش نرم مزين كردن, لا يه گذاشتن, چنبره, بالش, بالين, متكا, پشتى, مخده, بالش وار قرار گرفتن, بربالش گذاردن.

almorzar

: ناهار, ظهرانه, ناهار خوردن.

almuerzo

: ناهار(يعنى غذاى عمده روز كه بعضى اشخاص هنگام ظهر و بعضى شب مى خورند), شام, مهمانى, ناهار, ظهرانه, ناهار خوردن, ناهار, غذاى مفصل, خوراك مختصر, خوراك سرپايى, ته بندى, زيرك, سرير, چالا ك, بسرعت.

alocuci n

: درست كردن, مرتب كردن,متوجه ساختن,دستور دادن,اداره كردن,نطارت كردن,خطاب كردن,عنوان نوشتن, مخاطب ساختن, سخن گفتن,عنوان,نام و نشان,سرنامه,نشانى,ادرس,خطاب,نطق,برخورد,مهارت,ارسال, خطابه, موعظه, سخن, حرف, گفتار, صحبت, نطق, گويايى, قوه ناطقه, سخنرانى.

alojamiento

: همسازى, تطابق, جا, منزل, وسايل راحتى, تطبيق, موافقت, سازش با مقتضيات محيط, وام, كمك, مساعده.

alojar

: اجازه نامه, ورقه جيره, يادداشت مختصر, پروانه, ورقه راى را ثبت كردن, اجازه نامه جا و خوراك صادر كردن, منزل, جا, خانه, كلبه, شعبه فراماسون ها, انبار, منزل دادن, پذيرايى كردن, گذاشتن, تسليم كردن, قرار دادن, منزل كردن, بيتوته كردن, تفويض كردن, خيمه زدن, به لا نه پناه بردن.

alojarse

: ماندن, توقف كردن, نگاه داشتن, بازداشتن, توقف, مكث,ايست, سكون, مانع, عصاء, نقطه اتكاء, تكيه, مهار, حاءل, توقفگاه.

alondra

: خوشى, شوخى, روش زندگى, چكاوك وگونه هاى مشابه ان, قزلا خ, چكاوك شكار كردن, شوخى كردن, از روى مانع باپرش

اسب جهیدن, دست انداختن, چکاوک, غزلا غ, تفریح وجست وخیز کردن.

alpaca

: الپاکا(یکنوع شتر بی کوهان پشم بلند امریکایی), موی الپاکا, پارچه ء ساخته شده ازپشم الپاکا.

alpino

: وابسته بکوه الپ, الپی, واقع در ارتفاع زیاد.

alquilar

: کرایه, اجاره, مزد, اجرت, کرایه کردن, اجیرکردن, کرایه دادن (گاهی با out), اجاره, کرایه, اجاره نامه, اجاره دادن, کرایه کردن, گذاشتن, اجازه دادن, رها کردن, ول کردن, اجاره دادن, اجاره رفتن, درنگ کردن, مانع, انسداد, اجاره دهی, اجاره, کرایه, مال الا جاره, منافع, اجاره کردن, کرایه کردن, اجاره دادن.

alquiler

: اجاره, کرایه, مال الا جاره, منافع, اجاره کردن, کرایه کردن, اجاره دادن, اجاره نامه, وجه اجاره, اجاره ای.

alquimia

: علم کیمیا, کیمیاگری, ترکیب فلزی با فلز پست تر.

alquimista

: کیمیاگر, کیمیاشناس.

alquitrn

: قیر, قیرمالیدن به, قیر زدن, :برانگیخته, خشمگین کردن, ازردن.

alrededor

: گرداگرد, دور, پیرامون, دراطراف, درحوالی, در هر سو, در نزدیکی, دران حدود, درهمان نزدیکی, تقریبا.

alrededor de

: درباره, گرداگرد, پیرامون, دور تا دور, در اطراف, نزدیک, قریب, در حدود, در باب, راجع به, در شرف, در صدد, با, نزد, در, بهر سو, تقریبا, بالا تر, فرمان عقب گرد, گرداگرد, دور, پیرامون, دراطراف, درحوالی, در هر سو, در نزدیکی, گرد(گعرد) کردن, کامل کردن, تکمیل کردن, دور زدن, مدور, گردی, منحنی, دایره وار, عدد صحیح, مبلغ زیاد.

alrededores

: محیط, اطراف, احاطه, دور و بر, پر گیر, حومه, حول وحوش, دوروبر, توابع, اطراف.

altanero

: ارجمند, رفیع, عالی, بلند, بزرگ, بلند پایه, مغرورانه.

altar

: قربانگاه, مذبح, محراب, مجمره.

altavoz

: تقویت کننده, بلند گو, گوینده, حرف زن, متکلم, سخن ران, سخنگو, ناطق, رءیس مجلس شورا.

alterable

: قابل تغییر, دگرش پذیر.

alteraci n

: تغییر, تبدیل, دگرش, دگرگونی.

alterar

: تغییردادن, عوض کردن, اصلا ح کردن, تغییر یافتن, جرح و تعدیل کردن, دگرگون کردن.

altercar

: ستیزه کردن, مخالفت کرده با, رقابت کردن, ادعا کردن.

alternador

: تناوبگر, دستگاه تولید برق متناوب, الترناتور.

alternancia

: تناوب, یک درمیانی.

alternar

: یک درمیان, متناوب, متبادل, عوض و بدل.

alternativa

: تناوب, یک درمیانی, شق, شق دیگر, پیشنهاد متناوب, چاره.

alternativamente

: متناوبا, بنوبت.

alternativo

: یک درمیان, متناوب, متبادل, عوض و بدل, شق, شق دیگر, پیشنهاد متناوب, چاره.

altillo

: تپه کوچک, برامدگی در سطح صاف, پشته, گریوه, پرندک.

altitud

: فرازا, بلندی, ارتفاع, فراز, منتها درجه, مقام رفیع, منزلت, بلندی, رفعت, ارتفاع, جای مرتفع, اسمان, عرش, منتها درجه, تکبر, دربحبوحه, ارتفاعات, عظمت.

altivo

: مغرور, باددرسر, متکبر, والا, اسبی, وابسته به اسب دوانی, معتاد به اسب دوانی.

altmetro

: ارتفاع سنج, فرازیاب, اوج نما, افرازیاب.

alto

: زیرترین صدای مردانه, بم ترین صدای زنانه, فراز, بلند, مرتفع, عالی, جای مرتفع, بلند پایه, متعال, رشید, زیاد, وافر گران, گزاف, خشمگینانه, خشن, متکبر, متکبرانه, تند زیاد, باصدای زیر, باصدای بلند, بو گرفته, اندکی فاسد, ارجمند, رفیع, عالی, بلند, بزرگ, بلند پایه, مغرورانه, باصدای بلند, بلند اوا, پر صدا, گوش خراش, زرق وبرق دار, پرجلوه, رسا, مشهور.

alto-parlante

: گوینده, حرف زن, متکلم, سخن ران, سخنگو, ناطق, رءیس مجلس شورا.

altruismo

: نوع دوستی, بشردوستی, غیرپرستی, نوع پرستی.

altruista

: نوعدوست, نوعدوستانه.

altura

: فرازا, بلندی, ارتفاع, فراز, منتها درجه, مقام رفیع, منزلت, بلندی, رفعت, ارتفاع, جای مرتفع, اسمان, عرش, منتها درجه, تکبر, دربحبوحه, ارتفاعات, عظمت, قد, قامت, رفعت, مقام, قدر وقیمت, ارتفاع طبیعی بدن حیوان.

alucinaci n

: خیال, وهم, خطای حس, اغفال, توهم, تجسم.

alud

: بهمن.

aludir

: اشاره کردن, اظهار کردن, مربوط بودن به (با to), گریز زدن به, ذکر, اشاره, تذکر, یاداوری, نام بردن, ذکر کردن, اشاره کردن.

alumbrado

: روشنایی, احتراق, اشتعال, نورافکنی, سایه روشن.

alumbre

: زاج, زاج سفید, زاغ.

aluminio

: فلز الومینیوم, الومینیوم بنام اختصاری (آل), فلز الومینیوم, الومینیوم بنام اختصاری (آل).

alumno

: شاگرد, دانش اموز, مردمک چشم, حدقه, دانشور, دانش پژوه, محقق, اهل تتبع, ادیب, شاگر ممتاز, دانشجو, دانش اموز, شاگرد, اهل تحقیق.

alusin

: گریز, اشاره, کنایه, اغفال.

aluvial

: ابرفتی, رسوبی, ته نشینی, مربوط به رسوب و ته نشین.

alv olo

: شش خانه, حبابچه, حفره ء کوچک, حفره ء دندانی.

alveolar

: سوراخ سوراخ, حفره دار, حبابک دار.

alzar

: بلند کردن, سرقت کردن, بالا رفتن, مرتفع بنظرامدن, بلندی, بالا بری, یک وهله بلند کردن بار, دزدی, سرقت, ترقی, پیشرفت, ترفیع, اسانسور, بالا رو, جر ثقیل, بالا بر, بالا بردن, ترقی دادن, اضافه حقوق.

am bico

: امیبی, وابسته به جانور تک سلولی.

am n

: امین, چنین باد, خداکند, انشاء الله.

ama de casa

: خانه دار, کدبانو, سوزن دان, زن خانه دار, خانم خانه.

ama de llaves

: خانه دار.

amabilidad

: دلجویی, مهربانی, خوشرویی, مدارا, دلپذیری, شیرینی, مهربانی, خوش مشربی.

amable

: مهربان, دلجو, خوش برخورد, خوشخو, شیرین, دلپذیر, مهربان, دوست داشتنی, هر چیز ظریف و عالی, گوشت یا خوراک لذیذ,

مطبوع, دوستانه, مساعد, مهربان, موافق, تعاونی, گونه, نوع, قسم, جور, جنس, گروه, دسته, کیفیت, جنسی,(درمقابل پولی), غیرنقدی, مهربان, مهربانی شفقت امیز, بامحبت, دوست داشتنی, دوست داشتنی, محبوب, جذاب, نازنین, دلپسند, خوب, دلپذیر, مطلوب, مودب, نجیب, تاحدی, قشنگ, شکیل, خوش نما, خوب, بطور دلپذیر, قشنگ کردن, اراستن.

amado

: عزیز, محبوب, گرامی, پرارزش, کسی را عزیز خطاب کردن, گران کردن.

amaestrar

: قطار, سلسله, تربیت کردن.

amainar

: سست کردن, ضعیف کردن, سست شدن, ضعیف شدن, کم نیرو شدن, کم کردن, تقلیل دادن.

amalgama

: الیاژ جیوه باچند فلز دیگرکه برای پرکردن دندان و ایینه سازی بکار میرود, ترکیب مخلوط, ملقمه.

amalgamacin

: امیختگی, امیزش, امتزاج, ملقمه.

amalgamar

: امیختن, توام کردن (ملقمه فلزات با جیوه), ترکیب کردن, درهم کردن, اشوردن, سرشتن, قاتی کردن, امیختن, مخلوط کردن, اختلا ط.

amamantar

: پرستار, دایه, مهد, پرورشگاه, پروراندن, پرستاری کردن, شیر خوردن, باصرفه جویی یا دقت بکار بردن.

amanecer

: فجر, سپیده دم, طلوع, اغاز, اغاز شدن, صبح, سپیده دم, بامداد, طلوع افتاب, طلوع خورشید, تیغ افتاب, مشرق.

amaneramiento

: اطوار واخلا ق شخصی, سبک بخصوص نویسنده.

amante

: عاشق, دوستدار, فاسق, خاطرخواه, بانو, خانم, کدبانو, معشوقه, دلبر, یار.

amapola

: خشخاش, کوکنار.

amar

: پرستش, ستودن, عشق ورزیدن (به), عاشق شدن (به), مهر, عشق, محبت, معشوقه, دوست داشتن, عشق داشتن, عاشق بودن.

amargar

: تلخ کردن, ناگوار کردن, بدتر کردن.

amargo

: تلخ, تند, تیز, جگرسوز, طعنه امیز.

amarillento

: رنگ قهوه ای روشن مایل بزرد و خاکستری, پارچه ای که از پشم طبیعی رنگ نشده ساخته شود, زردفام, مایل بزردی.

amarillo

: زرد, اصفر, ترسو, زردی.

amarilloso

: زردفام, مایل بزردی.

amarradero

: ستون, جرز, اسکله, موج شکن, پایه پل, لنگرگاه.

amartillar

: خروس, پرنده نر(از جنس ماکیان), کج نهادگی کلا ه,چخماق تفنگ, :مثل خروس جنگیدن, گوش ها را تیز وراست کردن, کج نهادن, یک وری کردن, چکش, پتک, چخماق, استخوان چکشی, چکش زدن, کوبیدن, سخت کوشیدن, ضربت زدن.

amateur

: دوستدار هنر, اماتور, غیرحرفه ای, دوستار.

amatista

: یاقوت ارغوانی, لعل بنفش, رنگ ارغوانی, رنگ یاقوتی, درکوهی بنفش.

ambici n

: بلند همتی, جاه طلبی, ارزو, جاه طلب بودن.

ambicioso

: جاه طلب, بلند همت, ارزومند, نامجو.

ambidextro

: ذوالیمینین.

ambiental

: محیطی.

ambiente

: محدود, محاصره شده, پناد, کره ء هوا, جو, واحد فشار هوا, فضای اطراف هر جسمی (مثل فضای الکتریکی ومغناطیسی), محیط, اطراف, احاطه, دور و بر, پرگیر, محیط, اجتماع, قلمرو, دور وبر, اطراف.

ambigedad

: ابهام.

ambiguo

: مبهم.

ambivalencia

: توجه ناگهانی و دلسردی ناگهانی نسبت بشخص یا چیزی, دمدمی مزاجی, دارای دو جنبه.

ambivalente

: دوجنبه ای, دمدمی.

ambos s

: هردو, هردوی, این یکی وان یکی, نیز, هم.

ambre

: کهربا, عنبر, رنگ کهربایی, کهربایی.

ambrosa

: خوراك خدایان که زندگی جاوید بانها میداده, ماءده ء بهشتی, شهد, عطر.

ambulancia

: بیمارستان سیار, بوسیله امبولا نس حمل کردن, امبولا نس.

ambulante

: گردنده, سیار, متحرك, گردشی, گردنده, سیار, سیار, دوره گرد.

ameba

: جانور تك سلولی, امیب.

amenaza

: تهدید, چیزی که تهدید کننده است, مخاطره, تهدیدکردن, ارعاب کردن, چشم زهره رفتن, تهدید, تهدید کردن, ترساندن.

amenazador

: تهدید کننده, ترساننده.

amenazar

: تهدید, چیزی که تهدید کننده است, مخاطره, تهدیدکردن, ارعاب کردن, چشم زهره رفتن, تهدید کردن ترساندن, خبردادن از.

amenidad

: سازگاری, مطبوعیت, نرمی, ملا یمت.

ameno

: نازنین, دلپسند, خوب, دلپذیر, مطلوب, مودب, نجیب.

americana

: ژاکت, نیمتنه, پوشه, جلد, کتاب, جلد کردن, پوشاندن, درپوشه گذاردن.

amgdalas

: لوزه, بادامک.

amianto

: پنبه نسوز, پنبه کوهی, سنگ معدنی دارای رشته های بلند(مانند امفیبل).

amiga

: دوست, رفیق, یار, دوست کردن, یاری نمودن.

amigable

: موافق, دوست, دوستانه.

amigdalitis

: ورم لوزتین, ورم لوزه, زهر باد.

amigo

: دوست پسر, رفیق, دوست, رفیق, یار, دوست کردن, یاری نمودن, یار, شریک, همدست, رفیق شدن.

amino

: حاوی ریشه ء امین, وابسته به عامل امین.

amistable

: شیرین, دلپذیر, مهربان, دوست داشتنی.

amistad

: رفاقت, مودت, روابط حسنه, حسن تفاهم, دوستی, رفاقت, اشنایی.

amistoso

: دوستانه, مساعد, مهربان, موافق, تعاونی.

amnesia

: ضعف حافظه بعلت ضعف یا بیماری مغزی, فراموشی, نسیان.

amnist a

: عفو عمومی, گذشت, عفو عمومی کردن.

amojonar

: اثر, نشان, رد پا, جای پا, مقدار ناچیز, ز ترسیم, رسم, ترسیم کردن, ضبطکردن, کشیدن, اثر گذاشتن, دنبال کردن, پی کردن, پی بردن به.

amon aco

: محلول یا بخار امونیاک.

amonestacin

: سرزنش دوستانه, تذکر, راهنمایی.

amonestar

: نصیحت کردن, پند دادن, اگاه کردن, متنبه کردن, وعظ کردن.

amontonar

: گرداوردن, توده کردن, متراکم کردن, توده, کپه, کومه, پشته, انبوه, گروه, جمعیت, توده کردن, پرکردن, اندوخته, ذخیره, احتکار, ذخیره کردن (بیشتر با up), احتکارکردن, انباشتن, گنج, کپه, توده.

amor

: مهر, عشق, محبت, معشوقه, دوست داشتن, عشق داشتن, عاشق بودن, معشوقه, دلبر, یار, دلدار, دلا رام, نوعی نان شیرینی بشکل قلب.

amoral

: غیراخلا قی, بدون احساس مسلولیت اخلا قی.

amordazar

: دهان بند بستن, پوزه بند بستن, محدود کردن, مانع فراهم کردن برای, شیرین کاری, قصه یا عمل خنده اور, دهان باز کن, پوزه, پوزه بند, دهان بند, دهنه, سرلوله هفت تیر یاتفنگ, پوزه بندزدن, مانع فعالیت شدن, خموشی, خاموشی, سکوت, ارامش, فروگذاری, ساکت کردن, ارام کردن, خاموش شدن.

amorfo

: بی شکل, بی نظم, بدون تقسیم بندی, غیر متبلور, غیر شفاف, دارای ساختمان غیر مشخص.

amoro

: کار, امر, کاروبار, عشقبازی(با جمع هم میاید), افسانه, رمان, کتاب رمان, داستان عاشقانه, بصورت تخیلی در اوردن.

amortiguar

: درکشیدن, دراشامیدن, جذب کردن, فروبردن, فراگرفتن, جذب شدن (غدد), کاملا-فروبردن, تحلیل بردن, مستغرق بودن, مجذوب شدن در, خفه کردن, خفه شدن, تعدیل کردن, چیزی که صدا را از بین ببرد, صدا خفه کن, پیچیدن, دم دهان کسی را گرفتن, چشم بستن, خاموش کردن, ساکت کردن.

amortizaci n

: استهلاک (سرمایه و غیره), باز خرید, خریداری و ازاد سازی, رستگاری.

amortizar

: کشتن, بیحس کردن, خراب کردن, بدیگری واگذار کردن, وقف کردن, مستهلک کردن, خرف کردن, بی حس و بی روح کردن, بی جان شدن, باز خریدن, از گرو در اوردن, رهایی دادن.

amperaje

: شدت جریان برق, میزان نیروی برق برحسب امپر.

amperio

: امپر (واحد شدت جریان برق).

ampliacin

: تقویت, توسعه, بزرگی, توسیع, تمدید, تعمیم, تلفن فرعی, افزودن, زیاد کردن, توسعه دادن, توانگرکردن, ترفیع دادن, اضافه, افزایش, رشد, ترقی, زیادشدن, بزرگ سازی, درشت نمایی.

ampliamente

: بطور فراوان, بطور بیش از حد.

ampliar

: وسعت دادن, بزرگ کردن, مفصل کردن, مفصل گفتن یا نوشتن, افزودن, بالا بردن, بزرگ شدن, تقویت کردن (صدا), بزرگ کردن, باتفصیل شرح دادن, توسعه دادن, وسیع کردن, بسط دادن, توسعه دادن, تمدید کردن, عمومیت دادن.

amplificador

: تقویت کننده.

amplio

: فراخ, پهناور, وسیع, فراوان, مفصل, پر, بیش از اندازه.

amplitud

: فزونی, دامنه, فراخی, فراوانی, استعداد, میدان نوسان, فاصله ء زیاد, دامنه, بزرگی, درشتی, انباشتگی, سیری, کمال.

ampolla

: تاول, ابله, تاول زدن, لا مپ چراغ برق, پیاز گل, هر نوع برامدگی یاتورم شبیه پیاز.

ampollar

: تاول, ابله, تاول زدن.

ampuloso

: گزاف, قلنبه, مطنطن.

amputacin

: قطع عضوی از بدن.

amputar

: بریدن, جدا کردن, زدن, قطع اندام کردن.

amrica

: امریکا, کشور امریکا.

amueblar

: مبله کردن, دارای اثاثه کردن, مجهز کردن, مزین کردن, تهیه کردن.

amuleto

: طلسم, دوا یا چیزی که برای شکستن جادو و طلسم بکار میرود, افسون, طلسم, فریبندگی, دلربایی, سحر, : افسون کردن, مسحور کردن, فریفتن, شیفتن.

an

: ارام, خاموش, ساکت, بی حرکت, راکد, همیشه, هنوز, بازهم, هنوزهم معذلک, : ارام کردن, ساکت کردن, خاموش شدن, دستگاه تقطیر, عرق گرفتن از, سکوت, خاموشی, هنوز, تا ان زمان, تا کنون, تا انوقت, تاحال, باز هم, بااینحال, ولی, درعین حال.

an logo

: مانند, نظیر, شباهت, شی قابل قیاس, لغت متشابه.

an mona

: شقایق نعمان, لا له ء نعمان, رنگ قرمز مایل به ابی.

an nimo

: بی نام, دارای نام مستعار, تخلصی, لا ادری, بی نام.

an s

: بادیان رومی, انیسون.

anacr nico

: نابهنگام, بیمورد(از نظر تاریخ وقوع).

anacronismo

: بیموردی, اشتباه در ترتیب حقیقی وقایع و ظهور اشخاص, نابهنگامی.

anagrama

: قلب, تحریف, مقلوب, تشکیل لغت یا جمله ای از درهم ریختن کلمات یا لغات جمله ء دیگر.

anal

: مربوط به مقعد, مجاور مقعد.

anal tico

: تجزیه ای, تحلیلی, مربوط به مکتب یا فلسفه ء تحلیلی, روانکاوی, قابل حل بطریق جبری, تحلیلی.

analfabeto

: بی سواد, عامی, درس نخوانده.

analgesia

: بی حسی نسبت بدرد, تخفیف درد.

analista

: استاد تجزیه, روانکاو, فرگشا.

analizador

: تحلیل کننده.

analizar

: تجزیه کردن, تحلیل کردن, موشکافی کردن, جداکردن, جزءیات را مطالعه کردن, پاره پاره کردن, تشریح کردن, با تجزیه ازمایش کردن, فرگشایی کردن, تجزیه کردن, تحلیل کردن, موشکافی کردن, جداکردن, جزءیات را مطالعه کردن, پاره پاره کردن, تشریح کردن, با تجزیه ازمایش کردن, فرگشایی کردن.

analoga

: قیاس.

anans

: اناناس.

anaquel

: طاقچه, لبه, برامد گی.

anarqu a

: بی قانونی, هرج و مرج, بی ترتیبی سیاسی, بی نظمی, اغتشاش, خودسری مردم.

anarquista

: هرج و مرج طلب, اشوب طلب.

anatema

: هرچیزی که مورد لعن واقع شود, لعنت و تکفیر, مرتـد شـناخته شـده از طرف روحـانیون, قـدغن کردن, تحریم کردن, لعن کردن, لعن, حکم تحریم یا تکفیر, اعلا ن ازدواج در کلیسا, طرد, تکفیر.

anatmico

: تشریحی, وابسته به کالبد شناسی, تشریحی, وابسته به کالبد شناسی.

anatom a

: تشریح, ساختمان, استخوان بندی, تجزیه, مبحث تشریح, کالبدشناسی.

anatomista

: متخصص علم تشریح, تشریح کننده, کالبد شناس.

anatomizar

: کالبد شناسی کردن, تشریح کردن, قطعه قطعه کردن, تجزیه کردن.

anca

: گرده, کفل, سرین, گوشت ران و گرده.

ancdota

: حکایت, قصه ء کوتاه, امثال, ضرب المثل.

anchas

: راحت, اسودگی, اسایش, مایه تسلی, دلداری دادن (به), اسایش دادن.

ancho

: پهنـا, عرض, وسـعت نظر, پهن, عریض, گشاد, پهناور, زن هرزه, پهن, عریض, گشاد, فراخ, وسـیع, پهناور, زیاد, پرت, کاملا باز, عمومی, نامحدود, وسیع.

ancho de banda

: پهن باند.

anchoa

: ماهی کولی.

anchura

: پهنا, عرض, وسعت نظر, پهنا, عرض, پهنه, وسعت, چیز پهن.

anciano

: پیر, سـالخورده, مسـن, سـالخورده, پیر, سـالخورده, کهن سـال, مسن, فرسـوده, دیرینه, قـدیمی, کهنه کـار, پیرانه, کهنه, گذشـته, سابقی, باستانی.

ancioso

: مشتاق, ذیعلا قه, ترد و شکننده.

anclar

: لنگر, لنگر کشتی.(.vi &.vt) :لنگر انداختن, محکم شدن, بالنگر بسـتن یانگاه داشتن, زمین بایر, دشت, لنگر انداختن, اهل شمال افریقا, مسلمان.

andadura

: گام, خرامش, راه رفتن, یورتمه روی, گام برداشـتن, قـدم زدن, خرامیـدن, راه رفتن, گام زدن, گردش کردن, پیاده رفتن, گردش پیاده, گردشگاه, پیاده رو.

andamio

: دفترکل, سنگ پهن روی گور, تیر, تخته, سکوب بندی, چوب بست سازی, داربست.

andanada

: توپهایی که دریک سوی کشتی اراسته شده, سطح پهن هرچیزی, بایک شلیک.

andar

: یورغه رفتن (اسب), راهوار بودن, یورغه, چهارنعل, گامی شبیه چهارنعل, گردش, سوار اسب (چهارنعل رونده) شدن, سلا نه سلا نه راه رفتن, پایه ستون, جای پا, موقعیت, وضع, رفتن, روانه ساختن, رهسپار شدن, عزیمت کردن, گذشتن, عبور کردن, کارکردن, گشتن, رواج داشتن, تمام شدن, راه رفتن, نابود شدن, روی دادن, بران بودن, درصدد بودن, راهی شدن, قدم زنی, گردش, پرسه زنی, قدم زدن, راه رفتن, گام زدن, گردش کردن, پیاده رفتن, گردش پیاده, گردشگاه, پیاده رو.

andares

: گام, قدم, خرامش, شیوه, تندی, سرعت, گام زدن, با گامهای اهسته و موزون حرکت کردن قدم زدن, پیمودن, با قدم اهسته رفتن, قدم رو کردن.

andn

: اسکله, دیوار ساحلی, اسکله, جتی, بارانداز, لنگر گاه ساحل رودخانه با اسکله یا دیوار, محکم مهارکردن.

andr geno

: هورمون های جنسی که باعث ایجاد صفات ثانویه جنسی در مرد (مثل ریش و صدا) می شوند.

anecd tico

: حکایتی, حدیثی.

anegar

: غرق کردن, غرق شدن, خیس کردن, سیل, طوفان, رو د, دریا, اشک, غرق کردن, سیل گرفتن, طغیان کردن, سیل زده کردن, از اب پوشانیدن, زیر سیل پوشاندن, اشباع کردن.

anemia

: کم خونی, کم خونی, فقرالدم.

anestesia

: بیهوشی, هوش بری.

anestesiar

: بی هوش کردن.

anestsico

: بیهوشانه, داروی بی هوشی, بی هوش کننده, کم کننده ء حس.

anexar

: پیوستن, ضمیمه کردن, ضمیمه, پیوست, پیوستن, ضمیمه سازی.

anexi n

: پیوست, ضمیمه سازی, انضمام.

anexo

: الحاقی, افزوده, فرعی, ملا زم, ضمیمه, معاون, یار, کمک(د.- من.)فرع, قسمت الحاقی, صفت فرعی, پیوستن, ضمیمه کردن, ضمیمه, پیوست, پیوستن, ضمیمه سازی, پیوست, در جوف, حصار.

anfibio

: دوزیستان, ذوحیات, خاکی و ابی, دوجنسه, ذوحیاتین.

anfiteatro

: امفی تلاتر, سالن, تالا ر.

anfitrin

: گروه, ازدحام, دسته, سپاه, میزبان, صاحبخانه, مهمان دار, انگل دار.

angina

: گلودرد, ورم گلو, انژین.

anglicismo

: اصطلا ح زبان انگلیسی, انگلیسی مابی.

anglico

: فرشته ای, وابسته به فرشته.

anglo

: پیشوند به معنی (انگلیسی) و (مربوط به انگلیس).

angora

: موی خرگوش یا مرغوز.

angosto

: تنگ, کم پهنا, باریک, دراز و باریک, کم پهنا, محدود, باریک کردن, محدود کردن, کوته فکر, سفت, محکم, تنگ (تانگ), کیپ, مانع دخول هوا یا اب یا چیز دیگر, خسیس, کساد.

anguila

: مارماهی.

angular

: گوشه دار, گوشه ای, لا غر, زاویه ای.

angulosidad

: گوشه داری, زاویه داری, لا غری, تندی.

angustia

: درد, رنج, تقلا, سکرات مرگ, جانکندن, دلتنگی, اضطراب, غم و اندوه, دلتنگ کردن, غمگین شدن, نگران شدن, نگران کردن, پریشانی, اندوه, محنت, تنگدستی, درد, مضطرب کردن, محنت زده کردن, ترس ناگهانی, هراس, وحشت, ترساندن, رم دادن, اندوه بسیار, غم زیاد, دل شکستگی.

angustioso

: هراسان, ترسان, ترسنده, ترسیده, از روی بیمیلی, متاسف, ترسان, بیمناک, هراسناک.

anhelar

: ارزو کردن, طلبیدن, اشتیاق داشتن, میل داشتن, ارزو کردن, میل, ارزو, کام, خواستن, خواسته, ارزومند چیزی بودن, اشتیاق داشتن, مردد ودودل بودن, شهوت, هوس, حرص واز, شهوت داشتن, ارزو کردن, اشتیاق داشتن, مشتاق بودن.

anhelo

: میل داشتن, ارزو کردن, میل, ارزو, کام, خواستن, خواسته, اشتیاق, ارزوی زیاد, میل وافر, ویار, هوس.

aniado

: دختروار.

anidar

: اشیانه, لا نه, اشیانه ای کردن, اشیان گرفتن, لا نه کردن, اسودن, در اغوش کسی خوابیدن.

anillo

: حلقه, زنگ زدن, احاطه کردن.

anim lculo

: جانور کوچک, حیوانک.

animaci n

: جان بخشی, انگیزش, تحریک, سرزندگی, شلوغی, هایهو, جنبش, تقلا, کوشش, شلوغ کردن, تقلا یاکشمکش کردن, تشویق, دلگرمی.

animado

: باروح, سرزنده, مشغول, اشغال.

animal

: جانور, حیوان, حیوانی, جانوری, مربوط به روح و جان یا اراده, حس و حرکت, چهارپا, حیوان, جانور.

animal domstico

: حیوان اهلی منزل, دست اموز, عزیز, سوگلی, معشوقه, نوازش کردن, بناز پروردن.

animal mimado

: حیوان اهلی منزل, دست اموز, عزیز, سوگلی, معشوقه, نوازش کردن, بناز پروردن.

animar

: برانگیختن, جرات دادن, تربیت کردن, تشویق (به عمل بد) کردن, معاونت کردن(درجرم), تشویق, تقویت, ترغیب (به کار بد),

سرزنده, باروح, جاندار, روح دادن, زندگی بخشیدن, تحریک و تشجیع کردن, جان دادن به, خوشی, فریادوهلهله افرین, هورا, دلخوشی دادن, تشویق کردن, هلهله کردن, تشویق کردن, دلگرم کردن, تشجیح کردن, تقویت کردن, پیش بردن, پروردن, باد بزن, تماشاچی ورزش دوست, باد زدن, وزیدن بر, دل دادن, جرات دادن, تشجیع کردن, چالاک شدن, زنده شدن, چابک شدن, با روح شدن.

animarse

: سرزنده, باروح, جاندار, روح دادن, زندگی بخشیدن, تحریک و تشجیع کردن, جان دادن به.

animosidad

: دشمنی, عداوت, شهامت, جسارت, کینه.

aniquilacin

: نابودی.

aniquilar

: نابود کردن, از بین بردن, خنثی نمودن.

anisado

: عرق بادیان.

aniversario

: سوگواری سالیانه, جشن سالیانه عروسی, مجلس یادبود یا جشن سالیانه, جشن یادگاری, جشن, روز شادی, روز ازادی, سال ویژه, سالگرد.

anlisis

: تحلیل, کاوش.

anmalo

: گمراه, منحرف, بیراه, نابجا, کجراه, غیر عادی, خارج از رسم, بیمورد, مغایر, متناقض, بی شباهت, غیر متشابه.

anmico

: کم خون, ضعیف.

ano

: مقعد, بن, نشین, سوراخ کون.

anochecer

: تاریک وروشن, هوای گرگ ومیش, هنگام غروب, تاریک نمودن, غروب, سرشب, شب هنگام, شبانگاه.

anomal a

: خلا ف قاعده, غیر متعارف, بی ترتیب.

anonadar

: نابود کردن, از بین بردن, خنثی نمودن, خراب کردن, ویران کردن, نابود ساختن, تباه کردن.

anonchecer

: تاریک وروشن, هوای گرگ ومیش, هنگام غروب, تاریک نمودن, تاریک روشن, هوای گرگ ومیش, شفق.

anonimato

: گمنامی, بینامی.

anormal

: غیر عادی, ناهنجار.

anormalidad

: نابه هنجاری, بی قاعدگی, وضع غیر عادی, خاصیت غیرطبیعی.

anormalmente

: نابه هنجاری, بی قاعدگی, وضع غیر عادی, خاصیت غیرطبیعی.

anotacin

: حاشیه نویسی, ثبت, فقره, قلم, دخول, مدخل, ادخال, نشان گذاری, یاداشت, تبصره, توجه کردن, ذکر کردن.

anotar

: حاشیه نوشتن, خرده, ذره, نقطه, با شتاب نوشتن , یاداشت, تبصره, توجه کردن, ذکر کردن, نقل کردن, مظنه دادن, نشان نقل

قول, مدرك, سابقه, ضبط كردن, ثبت كردن.

anrquico

: هرج و مرج, مربوط به اشفتگی اوضاع.

ansiedad

: ارنگ, تشویش, دل واپسی, اضطراب, اندیشه, اشتیاق, نگرانی.

ansiosamente

: بطورنگران, مشتاقانه.

ansioso

: دلواپس, ارزومند, مشتاق, اندیشناك, بیم ناك, حریص, ازمند, مشتاق, ارزومند, متمایل, مشتاق, ذیعلاـ قه, ترد و شكننده, ناراحت, مضطرب, پریشان خیال, بی ارام.

ant poda

: مربوط به ساكنین ینگی دنیا, واقع در طرف مقابل زمین, مستقیما, مخالف, متقاطر, روبرو, مقابل, ضد, وارونه, از روبرو, عكس قضیه.

antag nico

: مخالفت امیز, خصومت امیز, رقابت امیز.

antagonico

: مخالفت امیز, خصومت امیز, رقابت امیز.

antagonismo

: مخالفت, خصومت, هم اوری, اصل مخالف.

antagonista

: هم اورد, مخالف, ضد, رقیب, دشمن.

antao

: در زمانی بسیاردور, در گذشته, در قدیم.

antartico

: مربوط به قطب جنوب, قطب جنوبی, قطب جنوب.

antdoto

: تریاق, پادزهر, ضد سم, پازهر.

ante

: بالاـ بردن, نشان دادن, توپ زدن.(.پرعف- انتع) :پیشوندی است بمعنی -پیش -و -قبل از- و -درجلو.- , چرم جیر, پارچه جیر, چرم مخمل نما.

antebrazo

: ساعد, بازو, از پیش مسلح کردن, قبلا اماده کردن.

antec mara

: اطاق کفش کن, پیش اطاقی.

antecamara

: اطاق کفش کن, پیش اطاقی, اطاق انتظار, کفش کن.

antecedente

: مقدم, پیشین.

antecedentes

: زمینه, نهانگاه, سابقه.

antediluviano

: وابسته به پیش از طوفان, پیش از طوفان نوح, ادم کهن سال, ادم کهنه پرست.

antena

: انتن هوایی رادیو, هوایی, شاخک, موج گیر, انتن.

antenatal

: مربوط به قبل از تولد, قبل از ولا دتی.

antepasado

: نیا(جمع نیاکان), جد, اجداد, نیا(نیاکان), جد (اجداد), سلف, .

antepecho

: قسمت افقی لبه پنجره, طاقچه پنجره.

anteproyecto

: نوعی چاپ عکاسی که زمینه ان ابی ونقش ان سفید است, چاپ اوزالیدکه برای کپیه نقشه ورسم های فنی بکار میرود, برنامه کار.

antera

: بساک.

anterior

: جلو(ی), قدامی, تشکیل دهنده, قالب گیر, پیشین, سابق, جلوی, قبل, در جلو, قبلی, اولی, قبلی, از پیش.

anterior a

: جلو(ی), قدامی.

anteriormente

: پیشتر, قبلا.

antes

: پیش از, قبل از, پیش, جلو, پیش روی, درحضور, قبل, پیش از, پیشتر, پیش انکه, اولا, درمرحله اول, پیشتر, قبلا.

antes de

: پیش از, قبل از, پیش, جلو, پیش روی, درحضور, قبل, پیش از, پیشتر, پیش انکه, بدست, بتوسط, با, بوسیله, از, بواسطه, پهلوی, نزدیک,کنار, از نزدیک, ازپهلوی, ازکنار, درکنار, از پهلو, محل سکنی, فرعی, درجه دوم, تا, تااینکه, وقتی که, تا وقتی که.

antesala

: اطاق کفش کن, پیش اطاقی, اطاق انتظار, کفش کن, لمیدن, لم دادن, محل استراحت ولم دادن, اطاق استراحت, سالن استراحت, صندلی راحتی, تن اسایی, وقت گذرانی به بطالت.

antiacido

: دوای ضد ترشی معده, ضد اسید معده.

antibi tico

: پادزی, مانع ایجاد لطمه بزندگی, جلوگیری کننده از صدمه به حیات, مربوط به انتی انتی بیوزیس, ماده ای که از بعضی موجودات ذره بینی بدست میاید و باعث کشتن میکربهای دیگر میشود.

antibiotico

: پادزی, مانع ایجاد لطمه بزندگی, جلوگیری کننده از صدمه به حیات, مربوط به انتی انتی بیوزیس, ماده ای که از بعضی موجودات ذره بینی بدست میاید و باعث کشتن میکربهای دیگر میشود.

anticido

: دوای ضد ترشی معده, ضد اسید معده.

anticipacin

: پیش اندیشیده, عمدی.

anticipar

: جلو رفتن, جلو بردن, پیشرفت, مساعده, پیش بینی کردن, انتظار داشتن, پیشدستی کردن, جلوانداختن, پیش گرفتن بر, سبقت جستن بر.

anticiparse

: پیش بینی کردن, انتظار داشتن, پیشدستی کردن, جلوانداختن, پیش گرفتن بر, سبقت جستن بر.

anticiparse a

: پیش بینی کردن, انتظار داشتن, پیشدستی کردن, جلوانداختن, پیش گرفتن بر, سبقت جستن بر.

anticipo

: جلو رفتن, جلو بردن, پیشرفت, مساعده, پیش بینی, انتظار, سبقت, وقوع قبل از موعد مقرر, پیشدستی.

anticoagulante

: پادبند, مانع انعقاد خون, داروی ضد انعقاد خون.

anticonceptivo

: وسیله جلوگیری از ابستنی.

anticongelante

: ماده ء ضد یخ, ضد یخ.

anticuado

: باستانی, دیرینه, قدیمی, کهن, کهنه, پیر, کهنه, منسوخ, متروک, قدیمی, کهنه, منسوخ, خیلی ظریف, از روی مهارت, عجیب و جالب.

anticuario

: باستانی, وابسته بقدیم, عتیقه شناس.

anticuerpo

: پادتن.

antig edad

: کهنه, عتیقه, باستانی, عهد عتیق, روزگار باستان, قدمت.

antigualla

: کهنه, عتیقه, باستانی.

antiguo

: باستانی, دیرینه, قدیمی, کهن, کهنه, پیر, کهنه, عتیقه, باستانی, سابقا, قبلا, تشکیل دهنده, قالب گیر, پیشین, سابق, جلوی, قبل, در جلو.

antihistamina

: موادی که برای درمان حساسیت بکار رفته و باعث خنثی کردن اثر هیستامین دربافت ها می شوند.

antilope

: بزکوهی.

antipat a

: احساس مخالف, ناسازگاری, انزجار, دوست نداشتن, بیزار بودن, مورد تنفر واقع شدن.

antiptico

: کثیف, نامطبوع, زننده, تند و زننده, کریه, نامطبوع, ناگوار, ناخوش ایند.

antisocial

: مخالف اصول اجتماعی, مخالف اجتماع, مخل اجتماع, دشمن جامعه.

antisptico

: دوای ضد عفونی, گندزدا, ضدعفونی, تمیز و پاکیزه, مشخص, پلشت بر, جداگانه, پادگند.

antitanque

: ضد تانک.

antlope

: بزکوهی.

antnimo

: کلمه ء متضاد, ضد و نقیض, متضاد.

antojarse

: خیال, وهم, تصور, قوه مخیله, هوس, تجملی, تفننی, علا قه داشتن به, تصور کردن.

antojo

: مد زودگذر, هوس, هوس, هوی و هوس, تلون مزاج, وسواس, خیال, وهم, تغییر ناگهانی.

antolog a

: گلچین ادبی, منتخبات نظم و نثر, جنگ.

antologia

: گلچین ادبی, منتخبات نظم و نثر, جنگ.

antologista

: جنگ نگار, متخصص و متبحر در گلچین قطعات ادبی.

antorcha

: مشعل, چراغ قوه, مشعل دار کردن.

antracita

: ذغال سنگ خشک و خالص, انتراسیت.

antro

: غار, حفره زیرزمینی, مغاک, چال, گودال, حفره.

antrop

: پیشوند بمعانی < انسان > و < جنس انسان>.

antrop logo

: انسان شناس.

antropocentrico

: معتقد باینکه انسان اشرف مخلوقات و مرکز ثقل موجودات است.

antropofagia

: ادم خواری.

antropofago

: مربوط به ادم خواری, تغذیه کننده از گوشت انسان.

antropoide

: میمون ادم نما, شبه انسان.

antropolgico

: وابسته بانسان شناسی, مربوط بطبیعت انسانی.

antropolog a

: علم انسان شناسی, مبحث روابط انسان با خدا.

antropologia

: علم انسان شناسی, مبحث روابط انسان با خدا.

antropologico

: وابسته بانسان شناسی, مربوط بطبیعت انسانی.

antropologo

: انسان شناس.

antropomorfico

: شبیه انسان, دارای شکل انسان.

antropomorfismo

: قاءل شدن جنبه انسانی برای خدا, تصور شخصیت انسانی برای چیزی.

anual

: سالیانه, یک ساله, سالیانه, همه سال, سال بسال.

anualidad

: حقوق یا مقرری سالیانه, گذراند, قسط, بخش, غرامت, پرداخت مجدد.

anualmente

: سالیانه, یک ساله, سالیانه, همه سال, سال بسال.

anuario

: سالیانه, یک ساله, سالنامه, گزارشات سالا نه.

anudar

: متصل کردن, پیوستن, پیوند زدن, ازدواج کردن, گراییدن, متحد کردن, در مجاورت بودن, گره, برکمدگی, دژپیه, غده, چیز سفت یا غلنبه, مشکل, عقده, واحد سرعت دریایی معادل ۰۱ / ۶۷۰۶ فوت در ساعت, گره زدن, بهم پیوستن, گیرانداختن, گره خوردن, منگوله دار کردن, گره دریایی, دستمال گردن, کراوات, بند, گره, قید, الزام, علا قه, رابطه, برابری, تساوی بستن, گره زدن, زدن, بهم پیوست, متحد کردن, یکی کردن, متفق کردن, وصلت دادن, ترکیب کردن, سکه قدیم انگلیسی.

anulacin

: الغاء, فسخ, ابطال, ابطال.

anular

: لغو کردن, باطل کردن, خنثی کردن, فسخ کردن, لغو کردن, باطل کردن, فسخ کردن, لغو کردن, برگرداندن حکم صادره, ممنوع کردن, بی اثر کردن, لغو کردن, بخشیدن, امرزیدن, معاف کردن, فرو نشاندن, پول رسانیدن, وجه فرستادن.

anunciaci n

: اگهی, اعلا م, بشارت, عید تبشیر (عید ۵۲ مارس مسیحیان).

anunciador

: اعلا ن کننده, گوینده.

anunciar

: اگهی دادن, اعلا ن کردن, انتشار دادن, اگهی دادن, اعلا ن کردن, اخطار کردن, خبر دادن, انتشاردادن, اشکارکردن, مدرک دادن, جارچی, پیشرو, جلودار, منادی, قاصد, از امدن یاوقوع چیزی خبر دادن, اعلا م کردن, راهنمایی کردن, اگاهی دادن, اعلا م کردن, اخطار کردن.

anuncio

: پیشوندی است لا تین به معنی(به), حرف اضافه لا تینی بمعنی (به) مانند hoc-ad که بمعنی(برای این منظور خاص) میباشد, اگهی, اعلا ن, خبر, اگاهی, اگهی, اعلا ن, خبر, تجارتی, بازرگانی, اخطار, اگاه سازی.

anzuelo

: قلا ب ماهیگیری, قلا ب, قلا ب, چنگک, دام, تله, ضربه, بشکل قلا ب دراوردن,کج کردن, گرفتارکردن, بدام انداختن, ربودن, گیر اوردن, اجر کاشی, سفال, با اجر کاشی فرش کردن.

ao

: درجه, نمره, درجه بندی کردن, نمره دادن, سال, سنه, سال نجومی.

aojar

: افسون کردن, فریفتن, مسحور کردن, ساحر, جادوگر, سحر وجادو کردن, ادم بد شانس, ادم که بدشانسی میاورد, شانس نیاوردن.

aorta

: اءورت, شریان بزرگ, شاهرگ

ap stata

: از دین برگشته, مرتد.

apaciguamiento

: تسکین, فروکش, دلجویی, فرونشانی, تسکین, دلجویی, نرم کردن.

apaciguar

: ارام کردن, ساکت کردن, تسکین دادن, فرونشاندن, خواباندن, خشنود ساختن, ارام کردن, فرونشاندن, تسکین دادن.

apadronamiento

: سرشماری, امار, احصاءیه, ممیزی مالیاتی.

apaga-broncas

: دروغ بزرگ وفاحش, لا ف زن, لی لی کننده, ماموری که در نمایش ها وغیره اشخاص اخلا لگر راخارج میکند.

apagado

: کند, راکد, کودن, گرفته, متاثر, کند کردن, بوریا, حصیر, کفش پاک کن, پادری, زیر بشقابی, زیر گلدانی, بوریا پوش کردن, باحصیر پوشاندن, درهم گیر کردن.

apagar

: خاموش کردن, خفه کردن, فرونشاندن, کشتن, منقرض کردن.

apalancamiento

: شیوه بکار بردن اهرم, کار اهرم, دستگاه اهرمی, وسیله نفوذ, نیرو, قدرت نفوذ(در امری).

apalear

: برهم زدن, ترساندن, دست پاچه نمودن, شرمنده شدن, ترسیدن, خجلت, تپیدن, زدن, کتک زدن, چوب زدن, شلا ق زدن,کوبیدن, :ضرب, ضربان نبض وقلب, تپش, ضربت موسیقی, غلبه, پیشرفت, زنش, نی, نیشکر, چوب دستی, عصا, باعصازدن, باچوب زدن, شلا ق زدن, تازیانه زدن, تنبیه کردن, انتقاد سخت کردن, چکش چوبی, تخماق, چماق, گرز, توپوز, ضربت سنگین, باچکش زدن یاکوبیدن, خردکردن, له کردن, صدمه زدن, کوبیدن, از پوست دراوردن, کتک زدن, کوزل کوبی, تازیانه, شلا ق, حرکت تند و سریع و با ضربت, شلا ق زدن, تازیانه زدن.

aparador

: میز یاقفسه اشپزخانه, میز ارایش, کمد, میز کشودار واینه دار.

aparato

: اسباب, الت, دستگاه, لوازم, ماشین, جهاز, اسباب, الت, وسیله, تمهید, اختراع, تعبیه, دستگاه, اسباب, ماشین, مجموعه, نشاندن, دستگاه.

aparato para picar en cubitos

: طاس باز, نراد.

aparcamiento

: ماندگاه, توقفگاه بی سقف (برای توقف وساءط نقلیه).

aparear

: لنگه, جفت, همسر, کمک, رفیق, همدم, شاگرد, شاه مات کردن, جفت گیری یا عمل جنسی کردن, جفت.

aparecer

: ظاهرشدن, پدیدار شدن.

aparejo

: دنده, چرخ دنده, مجموع چرخهای دنده دار, اسباب, لوازم, ادوات, افزار, الا ت, جامه, پوشش, دنده دار(یادندانه دار) کردن, اماده کارکردن, پوشانیدن.

aparente

: پیدا, اشکار, ظاهر, معلوم, وارث مسلم.

aparentemente

: ظاهرا.

aparicin

: ظهور, خیال, روح, تجسم, شبح, منظر, ظهور, پیدایش, ظاهر, نمایش, نمود, سیما, منظر.

apariencia

: ظهور, پیدایش, ظاهر, نمایش, نمود, سیما, منظر, ظاهر, ماسک, تغییر قیافه, لباس مبدل, نگاه, نظر, نگاه کردن, نگریستن, دیدن, چشم رابکاربردن, قیافه, ظاهر, بنظرامدن مراقب بودن, وانمود کردن, ظاهر شدن, جستجو کردن, صورت ظاهر, شباهت, قیافه, ظن قوی, تظاهر.

apartado

: پرگرد, پاراگراف, بند, فقره, ماده, بند بند کردن, فاصله گذاری کردن, انشاء کردن.

apartado postal

: صندوق پست.

apartamento

: اپارتمان, تخت, پهن, مسطح, دنباله, رشته, همراهان, ملتزمین, رشته مسلسل, اپارتمان, اتاق مجلل هتل, قطعه موسیقی.

apartar

: تقسیم کردن, پخش کردن, جداکردن, اب پخشان.

aparte

: جدا, کنار, سوا, مجزا, غیرهمفکر, بکنار, جداگانه, بیک طرف, جدا از دیگران, درخلوت, صحبت تنها, گذشته از, جدا, سوا,

دونیم, دوقسمتی, شخص, فرد, تک, منحصر بفرد, متعلق بفرد.

apasionado

: اتشی مزاج, سودایی, احساساتی, شهوانی.

apasionar

: احساسات رابرانگیختن, غیرت کسی رابخوش اوردن, جسورومتهور ساختن, براشفتن, برانگیختن, تحریک کردن, القاء کردن.

apat a

: بی حسی, بی عاطفگی, خون سردی, بی علا قگی.

apcrifo

: دارای اعتبار مشکوک, ساختگی, جعلی.

apear

: پیاده کردن, از اسب پیاده شدن.

apego

: وابستگی, تعلق, ضمیمه, دنبال, ضبط, حکم, دلبستگی.

apelable

: قابل استیناف, قابل پژوهش خواهی.

apelaci n

: درخواست, التماس, جذبه, استیناف, استینافی.

apelar

: درخواست, التماس, جذبه, استیناف.

apellido

: نام خانوادگی, کنیه, لقب, عنوان, لقب دادن.

apelmazado

: موج دار, متلا طم, ناهنجار, قلنبه, ناصاف, سنگین.

apenado

: متاثر, متاسف, غمگین, ناجور, بدبخت.

apenar

: ازردن, جور و جفا کردن, غمگین کردن, ازار, ازار دادن, رنجه کردن, زحمت دادن, دچار کردن, اشفتن, مصدع شدن, مزاحمت, زحمت, رنجه, واژگون کردن, برگرداندن, چپه کردن, اشفتن, اشفته کردن, مضطرب کردن, شکست غیر منتظره, واژگونی, نژند, ناراحت, اشفته.

apenas

: بطورعریان, با اشکال, عادل, دادگر, منصف, باانصاف, بی طرف, منصفانه, مقتضی, بجا, مستحق, :(د.گ.) فقط, درست, تنها, عینا, الساعه, اندکی پیش, درهمان دم.

apendectoma

: برداشتن زاءده اپاندیس یا اویزه.

apendicitis

: اماس ضمیمه روده, اماس اپاندیس.

aperitivo

: نوشابه ء الکلی که بعنوان محرک اشتها قبل از غذا می نوشند, غذا یا اشامیدنی اشتهااور قبل از غذا, پیش غذا, نوشابه ای مرکب از چند نوشابه دیگر, مهمانی, درم (مقیاس وزن رجوع شود به دراثهما), نوشانیدن, جرعه جرعه نوشیدن, اشامیدن, نوشانیدن, اشامیدنی, نوشابه, مشروب, شب کلا ه, مشروب قبل از خواب, نیشگون, گازگرفتن,کش رفتن,مانع رشدونمو شدن,جوانه زدن, صدمه زدن,پریدن,زخم زبان,سرمازدگی, میخ, میخ چوبی, چنگک, عذر, بهانه, میخ زدن, میخکوب کردن محکم کردن, زحمت کشیدن, کوشش کردن,درجه, دندانه, پا, :(یعگگعد) دربالا پهن ودر پایین نازک(شبیه میخ), خرخر, خرناس, طوفان شدید, وزش سخت, خرخر کردن, زکام داشتن, کسیکه خرناس میکشد, صفیر, خرناس.

apertura

: روزنه.

apestar

: الوده کردن, ملوث کردن, گنـد زده کردن, مبتلاـ و دچـار کردن, عفونی کردن, سـرایت کردن, بخـار, بخـار دهان, بخار از دهان خارج کردن, متصاعد شدن, بوی بد دادن, تعفن, گند, بوی بد دادن, بدبو کردن, تعفن داشتن, بد بودن.

apetito

: میل و رغبت ذاتی, اشتها, ارزو, اشتیاق.

api ar

: جمعیت, ازدحام, شـلوغی, اجتماع, گروه, ازدحام کردن, چپیدن, بازور وفشارپرکردن, انبوه مردم, رمه, گله, گروه, جمعیت, گرد امدن, جمع شدن, متحد کردن, گروه.

apilar

: توده, کپه, کومه, پشـته, انبوه, گروه, جمعیت, توده کردن, پرکردن, روی هم ریختن, روی هم انباشتن, ناقص انجام دادن, ازدحام کردن, مخفی کردن, درهم ریختگی, ازدحام, اجتماع افراد یک تیم, کنفرانس مخفیانه, کپه, توده, پشته, پشته کردن.

apio

: کرفس.

aplanar

: پهن کردن, مسطح کردن, بیمزه کردن, نیم نت پایین امدن, روحیه خودرا باختن, سطح, میزان, تراز, هموار, تراز کردن.

aplaudir

: تحسـین, ادعـا کردن, افرین گفتن, اعلاـ م کردن, جارکشـیدن, نـدا دادن, هلهله یـا فریـاد کردن کـف زدن, افرین گفتن, تحسـین کردن, کف زدن, ستودن, کف زدن, صدای دست زدن, ترق تراق, صدای ناگهانی.

aplauso

: افرین, تحسـین, احسـنت, تحسـین و شادی, اخذ رای زبانی, کف زدن, هلهله کردن, تشویق و تمجید, تحسـین, تصویب, موافقت, تجویز.

aplazamiento

: تعطیل موقتی, برخاست, تعویض, احاله بوقت دیگر.

aplazar

: بوقت دیگر موکول کردن, خاتمه یافتن(جلسه), موکول بروز دیگر شدن, عقب انداختن, بتعویق انداختن, موکول کردن, پست تر دانستن, در درجه دوم گذاشتن.

aplic

: عملی, بکار بردنی, بکاربرده (شده), برای هدف معین بکار رفته, وضع معموله.

aplicable

: کاربست پذیر.

aplicacin

: درخواست, درخواست نامه, پشت کار, استعمال, اجراء, انجام.

aplicar

: بکار بردن, بکار زدن, استعمال کردن, اجرا کردن, اعمال کردن, متصل کردن, بهم بستن, درخواست کردن, شامل شدن, قابل اجرا بودن.

aplicarse a

: بکار بردن, بکار زدن, استعمال کردن, اجرا کردن, اعمال کردن, متصل کردن, بهم بستن, درخواست کردن, شامل شدن, قابل اجرا بودن.

aplomo

: حالت عمودی, اطمینان بخود, اعتماد بنفس, توازن, وضع, وقار, ثبات, نگاهداری, اونگ یا وزنه ساعت, وزنه متحرک, بحالت موازنه دراوردن, ثابت واداشتن.

apndice

: فرعی, هم دست, ضمیمه, ذیل, افزایش, الحاق, ضمیمه, پیوست, دستگاه فرعی, ضمیمه, پیوست, سوار کار, الحاقیه.

apocal ptico

: وابسته به کتاب مکاشفات یوحنا.

apocalipsis

: کتاب مکاشفات یوحنا, مکاشفه, الهام.

apocalpsis

: کتاب مکاشفات یوحنا, مکاشفه, الهام.

apogeo

: بلندی, رفعت, ارتفاع, جای مرتفع, اسمان, عرش, منتها درجه, تکبر, دربحبوحه, ارتفاعات, عظمت, نوک, قله, راس, کلا ه نوک تیز, منتها درجه, حداکثر, کاکل, فرق سر, دزدیدن, تیز شدن, بصورت نوک تیز درامدن, به نقطه اوج رسیدن, نحیف شدن, قله, نوک, اوج, ذروه, اعلی درجه, سمت الراس, بالا ترین نقطه اسمان, قله, اوج.

apolog tico

: پوزش امیز, اعتذاری, دفاعی.

apologa

: پوزش, عذرخواهی (رسمی), اعتذار, مدافعه.

apologista

: مدافع, پوزش خواه, نویسنده ء رساله ء دفاعی.

apoplej a

: سکته, سکته ء ناقص, ربایش, تصرف, ضبط, حمله ناگهانی مرض.

aporrear

: چماق, چوبدستی سرکلفت, باچماق زدن, مجبورکردن, کتک زدن, کوبیدن, از پوست دراوردن, کتک زدن, کوزل کوبی.

aposicin

: عطف بیان, بدل, کلمه ء وصفی

apost lico

: رسالتی, وابسته به پاپ.

apostador

: شرط بندی کننده, کسی که شرط می بندد.

apostar

: شرط (بندی), موضوع شرط بندی, شرط بستن, نذر, شرط بندی کننده.

apostatar

: از دین برگشتن, مرتد شدن.

apoyar

: تحمل کردن, حمایت کردن, متکفل بودن, نگاهداری, تقویت, تایید, کمک, پشتیبان زیر برد, زیر بری, پشتیبانی کردن.

apoyarse

: تکیه کردن, تکیه زدن, پشت دادن, کج شدن, خم شدن, پشت گرمی داشتن, متکی شدن, تکیه دادن بطرف, تمایل داشتن, لا غر, نزار, نحیف, اندک, ضعیف, کم سود, بیحاصل

apoyo

: تصویب, موافقت, تجویز, کمک, مساعدت, تحمل کردن, حمایت کردن, متکفل بودن, نگاهداری, تقویت, تایید, کمک, پشتیبان زیر برد, زیر بری, پشتیبانی کردن.

apple

: سیب, مردمک چشم, چیز عزیز و پربها, سیب دادن, میوه ء سیب دادن.

apr ximadamente

: تقریبا.

apreciador

: قدردان, مبنی بر قدردانی, قدرشناس, حق شناسی.

apreciar

: قدردانی کردن (از), تقدیر کردن, درک کردن, احساس کردن, بربهای چیزی افزودن, قدر چیزی را دانستن, گرامی داشتن, تسلی دادن.

aprecio

: قدردانی, تقدیر, درک قدر یا بهای چیزی.

apremio

: اجبار, اضطرار.

aprender

: فراگرفتن, اموختن.

aprendizaje

: شاگردی, تلمذ, کاراموزی.

aprensivo

: بیمناك, نگران, درك كننده, باهوش, زودفهم.

apresar

: دزدی هواپیما وسایر وساءط نقلیه ومسافران ان.

apresuradamente

: شتابان, باشتاب, باعجله.

apresurado

: عجول, شتاب زده, دست پاچه, تند, زودرس.

apresurar

: شتاب کردن, شتابیدن, عجله کردن, چاپیدن, بستوه اوردن, باشتاب انجام دادن, راندن, شتاب, عجله, دستپاچگی, نی بوریا, بوریا, انواع گیاهان خانواده سمار,یک پر کاه, جزءی, حمله, یورش, حرکت شدید, ازدحام مردم, جوی, جویبار, هجوم بردن, برسر چیزی پریدن, کاری را با عجله و اشتیاق انجام دادن.

apresurarse

: تسریع ردن, شتاباندن, شتافتن, شتاب کردن, شتابیدن, عجله کردن, چاپیدن, بستوه اوردن, باشتاب انجام دادن, راندن, شتاب, عجله, دستپاچگی, نی بوریا, بوریا, انواع گیاهان خانواده سمار,یک پر کاه, جزءی, حمله, یورش, حرکت شدید, ازدحام مردم, جوی, جویبار, هجوم بردن, برسر چیزی پریدن, کاری را با عجله و اشتیاق انجام دادن.

apret n de manos

: دست (دادن).

apretado

: سفت, محکم, تنگ (تانگ), کیپ, مانع دخول هوا یا اب یا چیز دیگر, خسیس, کساد.

apretar

: بستن, محکم کردن, چسباندن, سفت شدن, ذلیل کردن, ستم کردن بر, کوفتن, تعدی کردن, درمضیقه قرار دادن, پریشان کردن, نیشگون گرفتن, قاپیدن, مضیقه, تنگنا, موقعیت باریک, سربزنگاه, نیشگون, اندک, جانشین, فشار, ازدحام, جمعیت, ماشین چاپ, مطبعه, مطبوعات, جراید, وارداوردن, فشردن زور دادن, ازدحام کردن, اتوزدن, دستگاه پرس, چاپ, فشردن, له کردن, چلا ندن, فشار دادن, اب میوه گرفتن, بزورجا دادن, زور اوردن, فشار, فشرده, چپاندن, سفت کردن, محکم کردن, تنگ کردن, فشردن, بستن, کیپ کردن, سفت شدن.

apretn

: کلا-ج, فراچنگ کردن, بچنگ اوردن, گیر اوردن, فهمیدن, چنگ زدن, قاپیدن, اخذ, چنگ زنی, فهم, چنگ زنی, چنگ, نیروی گرفتن, ادراک و دریافت, انفلوانزا, گریپ, نهر کوچک, نهر کندن, محکم گرفتن, چسبیدن به.

aprieto

: مقید کردن, جلد کردن.

aprobacin

: تصویب, موافقت, تجویز.

aprobar

: تصویب کردن, موافقت کردن (با), ازمایش کردن, پسند کردن, رواداشتن, رضایت, موافقت, راضی شدن, رضایت دادن.

apropiaci n

: تخصیص, منظورکردن (بودجه).

apropiado

: اختصاص دادن, برای خود برداشتن, ضبط کردن, درخور, مناسب, مقتضی, در خور, مقتضی, شایسته, خوراندن, شایسته, چنانکه شاید وباید, مناسب, مربوط, بجا, بموقع, مطبوع, درخورد, مناسب, شایسته, فراخور, مقتضی.

apropiarse

: اختصاص دادن, برای خود برداشتن, ضبط کردن, درخور, مناسب, مقتضی, گرفتن, ستاندن, لمس کردن, بردن, برداشتن, خوردن, پنداشتن.

aprovechar

: سودمند بودن, بدرد خوردن, دارای ارزش بودن, در دسترس واقع شدن, فایده بخشیدن, سود, فایده, استفاده, کمک, ارزش, منفعت, استفاده, احسان, اعانه, نمایش برای جمع اوری اعانه.(vi &.vt.) :فایده رساندن, احسان کردن, مفید بودن, فایده بردن, سود, نفع, سود بردن, استفاده کردن از, مورد استفاده قرار دادن, بمصرف رساندن, بکار زدن.

aprovisionamiento

: منبع, موجودی, تامین کردن, تدارک دیدن.

aproximacin

: مشی, نزدیک شدن.

aproximadamente

: درباره, گرداگرد, پیرامون, دور تا دور, در اطراف, نزدیک, قریب, در حدود, در باب, راجع به, در شرف, در صدد, با, نزد, در, بهر سو, تقریبا, بالا تر, فرمان عقب گرد, تقریبا.

aproximado

: تقریبی, تقریب زدن.

aproximarse

: تقریبی, تقریب زدن, براورد, دیدزنی, تخمین, تقویم, ارزیابی, قیمت, شهرت, اعتبار, براوردکردن, تخمین زدن.

apstol

: فرستاده, رسول, پیغ,امبر, حواری, عالیترین مرجع روحانی.

apstrofo

: اپوستروف.

aptico

: بی احساس, بی تفاوت, بی روح.

aptitud

: استعداد, گنجایش, شایستگی, لیاقت, تمایل طبیعی, میل ذاتی, استادان دانشکده یا دانشگاه, استعداد, قوه ذهنی, استعداد فکری, صفت, شرط, قید, وضعیت, شرایط, صلا حیت.

apto

: درخورد, مناسب, شایسته, فراخور, مقتضی.

apuesta

: بالا بردن, نشان دادن, توپ زدن.(.پرعف- انتع) :پیشوندی است بمعنی -پیش -و -قبل از- و -درجلو.- , شرط (بندی), موضوع شرط بندی, شرط بستن, نذر, ستون چوبی یا سنگی تزءینی, میخ چوبی, گرو, شرط, شرط بندی مسابقه با پول روی میزدر قمار, بچوب یا بمیخ بستن, قاءم کردن, محکم کردن, شرط بندی کردن, شهرت خود رابخطر انداختن, پول در قمار گذاشتن, شرط بندی کننده.

apuntar

: دانستن, فرض کردن, ارزیابی کردن, شمردن,رسیدن, ناءل شدن(به), به نتیجه رسیدن, قراول رفتن, قصد داشتن, هدف گیری کردن, نشانه گرفتن.(.n) :حدس, گمان, جهت, میدان, مراد, راهنمایی, رهبری, نشان, هدف, مقصد.

apunte

: درجه, نمره, درجه بندی کردن, نمره دادن, یاداشت, تبصره, توجه کردن, ذکر کردن.

apuro

: پریشانی, اندوه, محنت, تنگدستی, درد, مضطرب کردن, محنت زده کردن.

aqu

: اینجا, در اینجا, در این موقع, اکنون, در این باره, بدینسو, حاضر.

aqu lla

: ان, اشاره بدور, ان یکی, که, برای انکه.

aquantar

: تحمل کردن, برخورد هموار کردن, طاقت داشتن, مدارا کردن.

aquel

: ان, اشاره بدور, ان یکی, که, برای انکه.

aquella

: ان, اشاره بدور, ان یکی, که, برای انکه.

aquello

: ان, اشاره بدور, ان یکی, که, برای انکه.

aquellos

: انها, انان.

aquiescencia

: رضایت, موافقت, راضی شدن, رضایت دادن.

aquietar

: خاموش کردن, ارامش دادن, مخفی نگاهداشتن, ارام شدن, صدا د ر نیاوردن, ساکت, ارام, خموش, باغبانی.

aqul

: ان, اشاره بدور, ان یکی, که, برای انکه.

aqullos

: انها, انان.

ara a

: عنکبوت, کارتنه, کارتنک, ناتنک.

ara ar

: چنگک, پنجه, سرپنجه جانوران, ناخن, چنگال, پنجه ای شکل, چنگک زدن.

araa de luces

: چلچراغ, شمع دان چند شاخه, لوستر.

arabesco

: نقش عربی یا اسلا می, کاشی کاری سبک اسلا می, تازی, عربی, زبان تازی, زبان عربی, فرهنگ عربی (عرب آراب).

arabia

: عربستان.

arable

: قابل کشتکاری, قابل زرع, زمین مزروعی.

arado

: خیش, گاو اهن, شخم, ماشین برف پاک کن, شخم کردن, شیار کردن, شخم زدن, باسختی جلو رفتن, برف روفتن

arancel

: گماشت, وظیفه, تکلیف, فرض, کار, خدمت, ماموریت, عوارض گمرکی, عوارض, تعرفه گمرگی, تعرفه بندی کردن.

arb l

: درخت.

arbitrador

: حکم, داوری کردن, قاضی, داور, داور, میانجی, فیصل دهنده.

arbitraje

: نتیجه ء حکمیت, رای بطریق حکمیت, داوری.

arbitrar

: حکمیت کردن (در), فیصل دادن, فتوی دادن.

arbitrariamente

: دلخواهانه, دلخواهی, مستبدانه, بطور قراردادی.

arbitrario

: اختیاری, دلخواه, مطلق, مستبدانه, قراردادی.

arbitro

: داور مسابقات, داور, داوری کردن, داور مسابقات شدن.

arbolado

: جنگل, زمین جنگلی, درختستان.

arboleda

: درختستان, بیشه.

arbreo

: درختی, دارزی.

arbusto

: بوته, بته, شاخ وبرگ, بوته, گلبن, بوته توت فرنگی, درختچه, بوته دار کردن.

arc ngel

: فرشته ء مقرب, فرشته ء بزرگ.

arca

: کشتی, قایق, صندوقچه, صندوقچه, جعبه, قوطی, صندوق, اطاقک, جای ویژه, لژ, توگوشی, سیلی, بوکس, : مشت زدن, بوکس بازی کردن, سیلی زدن, درجعبه محصور کردن, احاطه کردن, درقاب یا چهار چوب گذاشتن, صندوق, یخدان, جعبه, تابوت, خزانه داری, قفسه سینه.

arcada

: گذرگاه طاقدار, طاقهای پشت سرهم.

arcaico

: کهنه, قدیمی, غیر مصطلح (بواسطه قدمت).

arcano

: محرمانه.

arce

: افرا, اچ, چوب افرا.

archiduque

: دوک بزرگ (لقب شاهزادگان اتریش).

archipilago

: مجمع الجزایر.

archivar

: بایگانی, ضبط اسناد و اوراق بایگانی, پرونده, بایگانی کردن, انباره, انبار کردن, ذخیره کردن.

archivista

: بایگان, ضابط.

archivo

: بایگانی, ضبط اسناد و اوراق بایگانی, بایگانی, پرونده, بایگانی کردن.

arcilla

: خاک رس, رس, گل, خاک کوزه گری, سفال.

arco

: کمان, طاق, قوس, بشکل قوس یاطاق دراوردن,(.ادج): ناقلا, شیطان, موذی, رءیس, اصلی, : پیشوندی بمعنی 'رءیس 'و 'کبیر 'و' بزرگ , '.خم شدن, تعظیم کردن, مطیع شدن, تعظیم, کمان, قوس.

arco iris

: رنگین کمان, قوس و قزح, بصورت رنگین کمان در امدن.

arder

: شعله درخشان یا اتش مشتعل, رنگ یا نور درخشان, فروغ, درخشندگی, جار زدن, باتصویر نشان دادن, روشنایی خیره کننده و نامنظم, زبانه کشی, شعله زنی, شعله, چراغ یانشان دریایی, نمایش, خود نمایی, باشعله نامنظم سوختن, از جا در رفتن.

ardiendo

: سوزان, فروزان, درخشان, مشتعل, برافروخته.

ardiente

: گرم, سوزان, تند و تیز, اتشین, اتشبار, اتشی مزاج.

ardilla

: موش خرمای زمینی, سنجاب راه راه, موش خرما, سنجاب یا خز موش.

ardor

: گرمی, حرارت, تب و تاب, شوق, غیرت, گرما, گرمی, حرارت, تندی, خشم, عصبانیت, اشتیاق, وهله, نوبت, تحریک جنسی زنان, طلب شدن جانور, فحلیت, گرم کردن, برانگیختن, بهیجان امدن, گرمی, حرارت, تعادل گرما, ملا یمت, جانفشانی, شوق, ذوق, حرارت, غیرت, حمیت, گرمی, تعصب, خیر خواهی, غیور, متعصب.

arduo

: دشوار, پر زحمت, پرالتهاب, صعب الصعود, سخت, دشوار, مشکل, سخت گیر, صعب, گرفتگیر.

area

: مساحت, فضا, ناحیه.

arena

: پهنه, میدان مسابقات (در روم قدیم), عرصه, گود,, صحنه, ارن, ماسه, شن, ریگ, شن کرانه دریا, شن پاشیدن, سنباده زدن, شن مال یا ریگمال کردن.

arenas movedizas

: ریگ روان, تله, دام, ماسه متحرک.

arengar

: رجز خوانی, باصدای بلند نطق کردن, نصیحت.

arenisco

: ریگ دار, شن دار, ریگ مانند, با جرات.

arenoso

: ماسه ای, شنی.

arenque

: شاه ماهی, نمک زدن و دودی کردن ماهیان, ماهی دودی, ماهی ازاد نر.

arete

: گوشواره, حلقه, اویز.

argentino

: نقره ای, نقره, فلز اب نقره ای.

argir

: بحث کردن, گفتگو کردن, مشاجره کردن, دلیل اوردن, استدلا ل کردن.

argot

: زبان ویژه, زبان صنفی ومخصوص طبقه خاص, بزبان عامیانه, واژه عامیانه وغیر ادبی, بزبان یا لهجه مخصوص, اصطلا ح عامیانه.

arguir

: بحث کردن, گفتگو کردن, مشاجره کردن, دلیل اوردن, استدلا ل کردن.

argumentador

: استدلا لی, منطقی, جدلی.

argumentar

: بحث کردن, گفتگو کردن, مشاجره کردن, دلیل اوردن, استدلا ل کردن.

argumentativo

: استدلا لی, منطقی, جدلی.

argumento

: نشانوند, استدلا ل, ستیزه, چون وچرا, مشاجره, نزاع, جدال کردن, مباحثه کردن, انکارکردن, دادخواست, منازعه, مشاجره, مدافعه, عذر, بهانه, تقاضا, استدعا, پیشنهاد, وعده مشروط, ادعا.

aria

: اواز یکنفره, تک, تک نوازی, تک خوانی, بطور انفرادی.

aridez

: خشکی, بیروحی.

arisco

: نامهربان, بی مهر, بی محبت, بی عاطفه.

aristcrata

: عضو دسته ء اشراف, طرفدار حکومت اشراف, نجیب زاده.

aristocr tico

: اشرافی, اعیانی.

aristocracia

: حکومت اشرافی, طبقه ء اشراف.

aritm tico

: حسابی.

aritmtica

: علم حساب, حساب, حسابی, حسابگر, حسابدان.

arm nica

: سازدهنی, الت موسیقی شبیه سنتور.

arma

: جنگ افزار, سلا ح, اسلحه, حربه, مسلح کردن.

arma de fuego

: اسلحه گرم, تفنگ, توپ, ششلول, تلمبه دستی, سرنگ امپول زنی و امثال ان, تیر اندازی کردن.

armado

: مسلح, مجهز, جنگ اماد.

armadura

: زره, جوشن, سلا ح, زره پوش کردن, زرهی کردن, قاب, چارچوب, قاب کردن.

armamento

: سلا ح, تسلیحات, جنگ افزار.

armar

: بازو, مسلح کردن.

armario

: قفسه, اطاقک, هیلت وزرا, صندوق خانه, پستو, گنجه, خصوصی, مخفی, پنهان کردن, نهفتن, منزوی شدن, گنجه, قفسه, گنجه ظروف غذا وغیره, قفل کننده, قفسه قفل دار, قفسه قفل دار مخصوص دانش اموزان و دانشجویان (که کتب خود را در انجا گذارد), میز دم دستی, میز پادیواری, میز کناری.

armario ropero

: جا رختی, قفسه, اشکاف, موجودی لباس.

armera

: اسلحه خانه, قورخانه, زراد خانه, کارخانه ء اسلحه سازی.

armi o

: قاقم, پوست قاقم, خز قاقم.

armisticio

: متارکه ء جنگ, صلح موقت.

armona

: هارمونی, تطبیق, توازن, هم اهنگی, همسازی.

armonia

: جورکردن, وفق دادن, اشتی دادن, تصفیه کردن, اصلا ح کردن, موافقت کردن(با), قبول کردن, :سازگاری, موافقت, توافق, هم اهنگی, دلخواه, طیب خاطر, مصالحه, پیمان, قرار, پیمان غیر رسمی بین المللی.

armonioso

: موافق, جور, هم اهنگ, هم نوا, متوازن, موزون.

armonizar

: هم اهنگ کردن, موافق کردن, هم اهنگ شدن, متناسب بودن

arns

: افسار, دهنه, تارکش, اشیاء, تهیه کردن, افسار زدن, زین وبرگ کردن, مهارکردن, مطیع کردن, تحت کنترل دراوردن.

arom tico

: خوشبو, معطر, بودار, گیاه خوشبو.

aroma

: ماده ء عطری, بوی خوش عطر, بو, رایحه, بوی خوش, عطر, رایحه وعطر, چیز معطر, بو, عطر, ردشکار, سراغ, سررشته, پی, رایحه, خوشبویی, ادراک, بوکشیدن.

arpa

: چنگ (الت موسیقی), چنگ زدن, بصدا در اوردن, ترغیب کردن, غربال, الک, سرند.

arpn

: خنده بلند, قهقهه, قلا ب یانیزه خاردار ماهی گیری, نیزه, چنگک, سیخک, شوخی فریبنده, حیله, ازمایش سخت, انتقاد, نفرین, تفریحگاه ارزان, پیرمردپرحرف, گفتاربیهوده, فریاد, باصدای بلندخندیدن, قلا بدار کردن, گول زدن, قماربازی کردن, هر چیز

چرخنـده, درشـكه تـك اسبه كـه دو چرخ دارد, نـوعی كرجی پـارويی يابادبـانی, نيزه, فرفره, چيز غريـب وخنـده دار, ادم غريـب, شوخی, خنده دار, نيزه ماهی گيری, قايق پارويی سـريع السير, با زوبين ماهی گرفتن, سـيخ زدن, كردن, خوابداركردن, نيزه, زوبين مخصوص صيد نهنگ, نيشتر.

arponar

: خنـده بلند, قهقهه, قلا ب يانيزه خاردار ماهی گيری, نيزه, چنگك, سـيخك, شوخی فريبنده, حيله, ازمايش سـخت, انتقاد, نفرين, تفريحگـاه ارزان, پيرمردپرحرف, گفتـاربيهوده, فريـاد, باصـدای بلندخنديـدن, قلا بـدار كردن, گول زدن, قماربازی كردن, هر چيز چرخنـده, درشـكه تـك اسبه كـه دو چرخ دارد, نـوعی كرجی پـارويی يابادبـانی, نيزه, فرفره, چيز غريـب وخنـده دار, ادم غريـب, شوخی, خنده دار, نيزه ماهی گيری, قايق پارويی سـريع السير, با زوبين ماهی گرفتن, سـيخ زدن, كردن, خوابداركردن, نيزه, زوبين مخصوص صيد نهنگ, نيشتر.

arponear

: خنـده بلند, قهقهه, قلا ب يانيزه خاردار ماهی گيری, نيزه, چنگك, سـيخك, شوخی فريبنده, حيله, ازمايش سـخت, انتقاد, نفرين, تفريحگـاه ارزان, پيرمردپرحرف, گفتـاربيهوده, فريـاد, باصـدای بلندخنديـدن, قلا بـدار كردن, گول زدن, قماربازی كردن, هر چيز چرخنـده, درشـكه تـك اسبه كـه دو چرخ دارد, نـوعی كرجی پـارويی يابادبـانی, نيزه, فرفره, چيز غريـب وخنـده دار, ادم غريـب, شوخی, خنده دار, نيزه ماهی گيری, قايق پارويی سـريع السير, با زوبين ماهی گرفتن, سـيخ زدن, كردن, خوابداركردن, نيزه, زوبين مخصوص صيد نهنگ, نيشتر.

arquear

: كمان, طاق, قوس, بشكل قوس ياطاق دراوردن,(.ادج): ناقلا, شيطان, موذی, رءيس, اصلی, : پيشوندی بمعنی 'رءيس 'و 'كبير 'و' بزرگ , '.خميدن, خمش, زانويه, خميدگی, شرايط خميدگی, زانويی, گيره, خم كردن, كج كردن, منحرف كردن, تعظيم كردن, دولا كردن, كوشش كردن, بذل مساعی كردن.

arquelogo

: باستان شناس.

arqueol gico

: وابسته به باستان شناسی.

arqueologa

: باستان شناسی.

arquero

: کماندار, قوس.

arquidi cesis

: ناحیه ء کلیسایی زیر نفوذ اسقف اعظم, قلمرو مذهبی اسقف اعظم.

arquitectnico

: وابسته به معماری, معماری.

arquitecto

: معمار.

arquitectura

: معماری.

arrancal grimas

: نمایش یا داستان فوق العاده هیجان انگیز واحساساتی, گریه اور.

arrancar

: بزورگرفتن, بزور تهدید یا شکنجه گرفتن, اخاذی کردن, زیاد ستاندن, چیدن, کندن, کلنگ زدن و(به), باخلا ل پاک کردن, خلا ل دندان بکاربردن, نوک زدن به, برگزیدن, بازکردن(بقصد دزدی), ناخنک زدن, عیبجویی کردن, دزدیدن, کلنگ, زخمه, مضراب, خلا ل دندان خلا ل گوش ,هرنوع الت نوک تیز, شهامت, شجاعت, تصمیم, دل وجرات, انقباض, کندن, چیدن,کشیدن, بصدا دراوردن, گلچین کردن, لخت کردن, ناگهان کشیدن, شکافتن, پاره کردن, دریدن, شکاف, چاک, گرداندن, پیچاندن, چلا ندن (پارچه), زور اوردن, فشار اوردن, واداشتن, بزور قاپیدن و غصب کردن, چرخش, پیچش, گردش, فشردن, چلا ندن, به زور گرفتن, غصب کردن, انتزاع کردن, پیچاندن, منحرف کردن.

arrastrar

: کشاندن, چیز سنگینی که روی زمین کشیده میشود, کشیدن, بزور کشیدن, سخت کشیدن, لا روبی کردن, کاویدن, باتورگرفتن, سنگین وبی روح, کشیدن, رسم کردن, بیرون کشیدن, دریافت کردن, کشش, قرعه کشی, کشیدن, هل دادن, حمل کردن, کشش, همه ماهیهایی که دریک وهله بدام کشیده میشوند, حمل ونقل.

arrastrarse

: عمل خزیدن, خزیدن, سینه مال رفتن, شنال کرال.

arrebatar

: ربودن, قاپیدن, گرفتن, توقیف کردن, چنگ زدن, تصرف کردن, سبقت گرفتن, ربایش, ربایش, ربودگی, قاپ زنی, ربودن, قاپیدن, بردن, گرفتن, مقدار کم, جزءی.

arrecife

: تپه دریایی, جزیره نما, مرض جرب, پیچیدن و جمع کردن بادبان, جمع کردن.

arreglar

: مرتب کردن, ترتیب دادن, اراستن, چیدن, قرار گذاشتن, سازمند کردن, برامدن, حریف شدن, از عهده برامدن, کار گذاشتن, درست کردن, پابرجا کردن, نصب کردن, محکم کردن, استوارکردن, سفت کردن, جادادن, چشم دوختن به, تعیین کردن, قراردادن, بحساب کسی رسیدن, تنبیه کردن, ثابت شدن, ثابت ماندن, مستقر شدن, گیر, حیص وبیص, تنگنا, مواد مخدره, افیون, تنظیم کردن, میزان کردن, درست کردن, تعمیر, مرمت, تعمیر کردن, واریز, تسویه, جا دادن, ماندن, مقیم کردن, ساکن کردن, واریز کردن, تصفیه کردن, معین کردن, ته نشین شدن, تصفیه حساب کردن, نشست کردن, بطورمنظم, مرتب, پاکیزه, منظم کردن, اراستن, مرتب کردن.

arreglar de nuevo

: دوباره تعدیل.

arreglo

: سازواری, انطباق, توافق, سازش, مناسب, تطبیق, اقتباس , ترتیب, نظم, قرار, مقدمات, تصفیه, واریز, تصفیه, تسویه, پرداخت, توافق, ته نشینی, مسکن, کلنی, زیست گاه.

arrendador

: اجاره دهنده, موجر.

arrendamiento

: اجاره, کرایه, اجاره نامه, اجاره دادن, کرایه کردن.

arrendar

: اجاره, کرایه, اجاره نامه, اجاره دادن, کرایه کردن.

arrendatario

: اجاره دار, مستاجر, اجاره دار, اجاره نشين.

arrepentimiento

: پشيمانى, افسوس, تاسف, افسوس خوردن, حسرت بردن, نادم شدن, تاثر, توبه, پشيمانى, ندامت, اصلا ح مسير زند گى.

arrestar

: توقيف, توقيف كردن, بازداشتن, جلوگيرى كردن, يقه, يخه, گريبان, گردن بند, بازداشتن, معطل كردن, توقيف كردن.

arresto

: توقيف, توقيف كردن, بازداشتن, جلوگيرى كردن, بازداشت, توقيف, حبس, حبس, زندانى شدن.

arriba

: در بالا, بالا ى, بالا ى سر, نام برده, بالا تر, برتر, مافوق, واقع دربالا, سابق الـذكر, مذكوردرفوق, بالا سرى, هوايى, بالا, در حال كار, بالا خانه, دراشكوب بالا, ساختمان فوقانى.

arriendo

: اجاره, كرايه, اجاره نامه, اجاره دادن, كرايه كردن.

arriesgado

: پرخطر, پر مخاطره, ريسك دار.

arriesgar

: بخت, تصادف, شانس, فرصت, مجال, اتفاقى, اتفاق افتادن , قمار, مخاطره, خطر, اتفاق, در معرض مخاطره قرار دادن, بخطر انداختن, خطر, مخاطره, ريسك, احتمال زيان و ضرر, گشاد بازى, بخطر انداختن, جرات, جسارت, مخاطره, معامله قمارى, اقدام بكار مخاطره اميز, مبادرت, ريسك, اقدام يا مبادرت كردن به

arrinconar

: گوشه, نبش.

arrodillar

: زانو خم كردن, ركوع كردن, سجود كردن, زانو زدن.

arrodillarse

: زانو زدن.

arrogancia

: گردنفرازی, خودبینی, تکبر, نخوت, گستاخی, شدت عمل, غرور, گستاخی.

arrogante

: گردن فراز, متکبر, خودبین, گستاخ, پرنخوت, دارای قیافه تحقیر امیز, پر افاده, پر کبر.

arrojar

: درقالب قرار دادن, بشکل دراوردن, انداختن, طرح کردن,معین کردن (رل بازیگر), پخش کردن (رل میان بازیگران), پراکندن, ریختن بطور اسم صدر), مهره ریزی, طاس اندازی, قالب, طرح, گچ گیری, افکندن, پرت کردن, انداختن, افکندن, پرتاب, جفتک پرانی, بیرون دادن, روانه ساختن, پرتاب, انداختن, پرت کردن, افکندن, ویران کردن, قی کردن, استفراغ کردن, برگرداندن, هراشیدن.

arromar

: کند, بی نوک, دارای لبه ضخیم, رک, بی پرده, کند کردن

arroyo

: نهر, اب رو, فاضل اب, جوی, شیار دارکردن, اب رودار کردن, قطره قطره شدن, مسیل, نهر.

arroz

: برنج, دانه های برنج, بصورت رشته های برنج مانند دراوردن.

arruga

: اژنگ, چین, چروک, چین خوردگی, چین و چروک خوردن, چروکیده شدن, چروکیدن, چین دادن.

arrugar

: درهم وبرهم یاکثیف کردن, تلا ش, تقلا, کوشش, بهم خوردگی, درهم وبرهمی.

arruinado

: ورشکسته, ورشکست, بی پول.

arruinar

: نـابودی, خرابی, خرابه, ویرانه, تبـاهی, خراب کردن, فنـا کردن, فاسـد کردن, کشتی شکسـتگی, خرابی, لا شه کشتی و هواپیما و غیره, خراب کردن, خسارت وارد اوردن, خرد و متلا شی شدن.

arrullar

: صدای کبوتر وقمری, بغبغو کردن, با صدای نرم وعاشقانه سخن گفتن, اهسته بازمزمه ادا کردن.

arrurruz

: کاری, زردچوبه هندی.

arsenal

: قورخانه, زرادخانه, انبار, مهمات جنگی, تعمیر گاه کشتی, کارخانه کشتی سازی.

arsnico

: اکسید ارسنیک بفرمول.sA۲O۳

art culo

: کالا, متاع, چیز, اسباب, ماده, بند, فصل, شرط, مقاله, گفتار, حرف تعریف(مثل تهع), وسیله مناسب, متاع, کالا, جنس, فقره, اقلا م, رقم, تکه, قطعه خبری, بخش.

art sticamente

: بطور هنرمندانه یا هنری.

arte

: هنر, فن, صنعت, استعداد, استادی, نیرنگ.

artefacto

: محصول مصـنوعی, مصـنوع, محصول مصـنوعی, مصنوع, الت کوچک, مکانیکی, جزء (اجزاء), ابزار, اسباب, انبر , اسبابی که در قمار بازی وسیله تقلب و بردن پول از دیگران شود, حیله, تدبیر.

arteria

: شریان, شاهرگ, سرخرگ.

arteria principal

: راه عبور, شارع عام, شاهراه, معبر.

arterial

: شرياني, مربوط به شريان يا سرخرگ.

artesan a

: هنردستي, پيشه دستي, صنعت دستي, هنرمند.

artesano

: صنعتگر, صنعتكار, افزارمند.

articulacin

: بند, مفصل بندي, تلفظ شمرده, طرز گفتار, درزه, بند گاه, بند, مفصل, پيوندگاه, زانويي, جاي كشيدن ترياك با استعمال نوشابه, لولا, مشترك, توام, شركتي, مشاع, شريك, متصل, كردن, خرد كردن, بند بند كردن, مساعي مشترك.

articular

: شمرده سخن گفتن, مفصل دار كردن, ماهر در صحبت, بندبند.

artificial

: مصنوعي, ساختگي.

artificio

: استادي, مهارت, هنر, اختراع, نيرنگ, تزوير, تصنع, اختراع, تدبير, ابتكار, اسباب.

artillera

: توپخانه, توپ, توپ, توپخانه, مهمات, ساز وبرگ.

artillero

: توپچي, شكارچي, تفنگساز.

artista

: هنرور, هنرمند, هنرپیشه, صنعتگر, نقاش و هنرمند, موسیقیدان, وابسته به تسپیس شاعر یونانی, هنرپیشه.

artr tico

: مربوط به ورم و اماس مفصل, ورم فصل, مبتلا به اماس مفصل.

artritis

: ورم مفاصل, اماس مفصل.

artstico

: هنرمندانه, باهنر, مانند هنرپیشه و هنرمند.

arzobispado

: مقام یا قلمرو اسقف.

arzobispo

: اسقف اعظم, مطران.

as

: تک خال,اس,ذره,نقطه,در شرف,ستاره یا قهرمان تیمهای بازی,رتبه اول,خلبانی که حداقل پنج هواپیمای دشمن را سرنگون کرده باشد.

as

: در هرصورت, بهرحال, چنین, اینقدر, اینطور, همچو, چنان, بقدری, انقدر, چندان, همینطور, همچنان, همینقدر, پس, بنابراین, از انرو, خیلی, باین زیادی, بدین گونه, بدینسان, از این قرار, اینطور, چنین, مثلا, بدین معنی که, پس, بنابر این.

as ptico

: ضدعفونی شده, بی گند.

as tambi n

: بهمچنین, چنین, نیز, هم, بعلاوه, همچنان.

asaltante

: حمله کننده.

asaltar

: یورش, حمله, تجاوز, حمله بمقدسات, اظهار عشق, تجاوز یا حمله کردن, انبوه مردم, جمعیت, غوغا, ازدحام کردن, ابخوری, لیوان, ساده لوح, دهان, دهن کجی, کتک زدن, عکس شخص محکوم, دستبرد زدن, دزدیدن, ربودن, چاپیدن, لخت کردن.

asalter

: یورش, حمله, تجاوز, حمله بمقدسات, اظهار عشق, تجاوز یا حمله کردن, تجاوز کردن به, شکستن, نقض کردن, هتک احترام کردن, بی حرمت ساختن, مختل کردن.

asalto

: یورش, حمله, تجاوز, حمله بمقدسات, اظهار عشق, تجاوز یا حمله کردن, یورش, حمله.

asamblea

: جمع اوری, اجتماع, انجمن, عمل سوار کردن (ماشین یا موتور), همگذاری, مجمع, جلسه, نشست, انجمن, ملا قات, میتینگ, اجتماع, تلا قی, همایش.

asar

: بریانی, کباب, بریان کردن, کباب کردن, بریان, سرخ کردن (روی اتش), کباب کردن, سوختن, داد وبیداد, سیخ شبکه ای, گوشت کباب کن, روی سیخ یا انبر کباب کردن, بریان کردن, عذاب دادن, پختن, بریان شدن, کباب کردن, بریان کردن, برشته شدن, برشتن, نان برشته, باده نوشی بسلا متی کسی, برشته کردن (نان), بسلا متی کسی نوشیدن, سرخ شدن.

asar en parrilla

: سیخ شبکه ای, گوشت کباب کن, روی سیخ یا انبر کباب کردن, بریان کردن, عذاب دادن, پختن, بریان شدن, کباب کردن, بریان کردن, برشته شدن, برشتن.

asbesto

: پنبه نسوز, پنبه کوهی, سنگ معدنی دارای رشته های بلند(مانند امفیبل).

ascendencia

: دودمان, تبار.

ascendente

: فراز جو, فراز گرای, صعودی, بالا رونده, سمت الراس, نوک.

ascender

: فرازیدن, بالا ـ رفتن, صعود کردن, بلند شدن, جلوس کردن بر, بالا ـ رفتن, صعود کردن, ترقی کردن, ترفیع دادن, ترقی دادن, ترویج کردن.

ascendiente

: نیا(جمع نیاکان), جد, اجداد.

ascensin

: صعود, عروج عیسی به اسمان, معراج.

ascenso

: بالا رفتن, صعود کردن, ترقی کردن, ترفیع, ترقی, پیشرفت, جلو اندازی, ترویج.

ascensor

: اسانسور, بالا برنده, بالا بر.

asceta

: ریاضت کش, مرتاض, تارک دنیا, زاهد, زاهدانه.

asco

: بیزار کردن, تنفر, نفرت, بیزاری, انزجار, متنفر کردن

aseado

: بطورمنظم, مرتب, پاکیزه, منظم کردن, اراستن, مرتب کردن.

asear

: مرد, مهتر, داماد, تیمار کردن, اراستن, زیبا کردن, داماد شدن.

asedio

: محاصره, احاطه, محاصره کردن.

asegurador

: بیمه گر.

asegurar

: اطمینان دادن, بیمه کردن, مجاب کردن, تحریک احساسات, تجدید و احیای روحیه, بند شلوار, خط ابرو, بابست محکم کردن, محکم بستن, درمقابل فشار مقاومت کردن, اتل, مطملن ساختن, متقاعد کردن, حتمی کردن, مراقبت کردن در, تضمین کردن, بستن, محکم کردن, چسباندن, سفت شدن, بیمه کردن, بیمه بدست اوردن, ضمانت کردن, ایمن, بی خطر, مطملن, استوار, محکم, درامان, تامین, حفظ کردن, محفوظ داشتن تامین کردن, امن, اشاره کردن بر, بفکرخطور دادن, اظهار کردن, پیشنهاد کردن, تلقین کردن.

asegurarse de

: معلوم کردن, ثابت کردن, معین کردن.

asemejarse

: شباهت داشتن, مانستن, تشبیه کردن, مانند بودن, همانند کردن یا بودن.

asentar

: ثبت کردن, داخل شدن.

asentimiento

: موافقت کردن, رضایت دادن, موافقت, پذیرش.

asentir

: خوشنود کردن, ممنون کردن, پسندامدن, اشتی دادن, مطابقت کردن, ترتیب دادن, درست کردن, خشم(کسیرا) فرونشاندن, جلوس کردن, ناءل شدن, موافقت کردن, موافق بودن, متفق بودن, همرای بودن, سازش کردن, موافقت کردن, رضایت دادن, موافقت, پذیرش.

aserto

: تاکید, اثبات, تایید ادعا, اظهارنامه, اعلا میه, بیانیه, اگهی, اخبار, اعلا ن.

asesinar

: کشتن, بقتل رساندن, ترور کردن, قتل عام کردن, کشتار, قتل, کشتار, ادمکشی, کشتن, بقتل رساندن.

asesinato

: قتل, ترور, قتل, کشتار, ادمکشی, کشتن, بقتل رساندن.

asesino

: ادمکش, قاتل, کشنده, قاتل, قاتل, قاتل وار, کشنده, سبع.

aseveracin

: تاکید, اثبات, تایید ادعا, اظهارنامه, اعلا میه, بیانیه, اگهی, اخبار, اعلا ن, درگیری.

aseverar

: اظهارکردن, بطور قطع گفتن, تصدیق کردن, اثبات کردن, تصریح کردن, شهادت دادن, ادعا کردن.

asexual

: فاقد خاصیت جنسی, غیر جنسی, بدون عمل جنسی.

asfalto

: قیر خیابان, اسفالت, قیر معدنی, زفت معدنی.

asfixia

: خفقان, خفه شدن, خفگی.

asfixiar

: خفه کردن, مختنق کردن, خناق پیدا کردن.

asia

: قاره ء اسیا.

asiduo

: دارای پشتکار, ساعی, مواظب.

asiento

: صندلی, مقر, کرسی استادی در دانشگاه, برکرسی یاصندلی نشاندن, جا, صندلی, نیمکت, نشیمنگاه, مسند, سرین, کفل, مرکز, مقر, محل اقامت, جایگاه, نشاندن, جایگزین ساختن.

asignaci n

: فوق العاده و هزینه ء سفر, مدد معاش, جیره دادن, فوق العاده دادن.

asignar

: تخصیص دادن, سهم دادن, واگذار کردن, ارجاع کردن, تعیین کردن, مقرر داشتن, گماشتن, قلمداد کردن, اختصاص دادن, بخش کردن, ذکر کردن.

asignar un peso a

: نزن, سنگینی, سنگ وزنه, چیز سنگین, سنگین کردن, بار کردن.

asignatario

: موصی له, میراث بر, ارث بر.

asignatura

: زیرموضوع, مبتدا, موکول به, درمعرض گذاشتن.

asilo

: پناهگاه, بستگاه, گریزگاه, نوانخانه, یتیم خانه, تیمارستان.

asilo de hurfanos

: پرورشگاه یتیمان, دارالا یتام, یتیم خانه.

asimetr a

: عدم تقارن.

asimiento

: فراچنگ کردن, بچنگ اوردن, گیر اوردن, فهمیدن, چنگ زدن, قاپیدن, اخذ, چنگ زنی, فهم.

asimilaci n

: جذب و ترکیب غذا (دربدن), تشبیه, یکسانی.

asimilar

: یکسـان کردن, هم جنس کردن, شبیه سـاختن, در بـدن جـذب کردن, درک کردن, تحلیل رفتن, سازش کردن, وفق دادن, تلفیق کردن, همانند ساختن.

asimismo

: نیز, همچنین, همینطور, بعلا وه, گذشته از این, بهمچنین, چنین, نیز, هم, بعلا وه, همچنان.

asimtrico

: بی قرینه, غیرمتقارن, بی تناسب, نامتقارن.

asir

: گرفتـن, از هـوا گرفتـن, بـدست اوردن, جلب کردن, درک کردن, فهمیـدن, دچـار شـدن به, عمـل گرفتن, اخـذ, دسـتگیره, لغت چشـمگیر, شعار, کلا ج, ربودن, قاپیدن, گرفتن, توقیف کردن, چنگ زدن, تصرف کردن, سبقت گرفتن, ربایش, فراچنگ کردن, بچنـگ اوردن, گیر اوردن, فهمیـدن, چنـگ زدن, قاپیـدن, اخـذ, چنـگ زنی, فهـم, چنـگ زنی, چنـگ, نیروی گرفتـن, ادراک و دریافت, انفلوانزا, گریپ, نهر کوچک, نهر کنـدن, محکم گرفتن, چسبیدن به, بتصـرف اوردن, ربون, قاپیدن, توقیف کردن, دچار حمله (مرض وغیره) شدن, درک کردن.

asistencia

: کمک, مساعدت, توجه, مواظبت, رسیدگی, تیمار, پرستاری, خدمت, ملا زمت, حضور, حضار, همراهان, ملتزمین.

asistencia social

: اسایش, رفاه, خیر, سعادت, خیریه, شادکامی.

asistencias

: خرجی, نفقه.

asistente

: یار, کمک, مساعد, یاور, اجودان, معین, معاون, یاور, دستیار, بردست, ترقی دهنده, یار, هم دست, کمک, یاور.

asistir

: کمک کردن, یاری کردن, مساعدت کردن, پشتیبانی کردن, حمایت کردن, کمک, یاری, حمایت, همدست, بردست, یاور, کمک کردن, مساعدت کردن, توجه کردن, مواظبت کردن, گوش کردن (به), رسیدگی کردن, حضور داشتن (در), در ملا زمت کسی بودن, همراه بودن (با), درپی چیزی بودن, از دنبال امدن, منتظرشدن, انتظار کشیدن, انتظار داشتن.

asistir a

: توجه کردن, مواظبت کردن, گوش کردن (به), رسیدگی کردن, حضور داشتن (در), در ملا زمت کسی بودن, همراه بودن (با), درپی چیزی بودن, از دنبال امدن, منتظرشدن, انتظار کشیدن, انتظار داشتن.

asitico

: اسیایی, اسیایی, اهل اسیا.

asma

: تنگی نفس, نفس تنگی, اسم, اهو.

asmtico

: تنگ نفس, دچار تنگی نفس, اسمی.

asociaci n

: شرکت, انجمن, معاشرت, اتحاد, پیوستگی, تداعی معانی, تجمع, امیزش, چماق, گرز, خال گشنیز, خاج, باشگاه, انجمن, کانون, مجمع(vi&.vti):چماق زدن, تشکیل باشگاه یا انجمن دادن, ترکیب کردن, انجمن, مجمع, جامعه, اجتماع, معاشرت, شرکت, حشر ونشر, نظام اجتماعی, گروه, جمعیت, اشتراک مساعی, انسگان.

asociado

: هم پیوند, همبسته, امیزش کردن, معاشرت کردن, همدم شدن, پیوستن, مربوط ساختن, دانشبهری, شریک کردن, همدست, همقطار, عضو پیوسته, شریک, همسر, رفیق.

asociar

: هم پیوند, همبسته, امیزش کردن, معاشرت کردن, همدم شدن, پیوستن, مربوط ساختن, دانشبهری, شریک کردن, همدست, همقطار, عضو پیوسته, شریک, همسر, رفیق, همسر, شریک, مصاحب, هم نشین شدن, جور کردن, استخر, ابگیر, حوض, برکه, چاله اب, کولا ب, اءتلا ف چند شرکت با یک دیگر, اءتلا ف, عده کارمند اماده برای انجام امری, دسته زبده وکار ازموده, اءتلا ف کردن, سرمایه گذاری مشترک ومساوی کردن, شریک شدن, باهم اتحادکردن.

asociarse a

: متصل کردن, پیوستن, پیوند زدن, ازدواج کردن, گراییدن, متحد کردن, در مجاورت بودن.

asolear

: افتاب خوردن, باگرمای ملا یم گرم کردن, حمام افتاب گرفتن.

asombrar

: متحیرساختن, مبهوت کردن, مات کردن, سردرگم کردن, سردرگم, متحیر, متحیر کردن, گیج کردن.

asombro

: حیرت, شگفتی, سرگشتگی, بهت, شگفت, تعجب, حیرت, اعجوبه, درشگفت شدن, حیرت انگیز, غریب.

asombroso

: متحیر کننده, شگفت انگیز.

asonancia

: شباهت صدا, هم صدایی, قافیه ء وزنی یا صدایی.

aspecto

: ظهور, پیدایش, ظاهر, نمایش, نمود, سیما, منظر, نمود, سیما, منظر, صورت, ظاهر, وضع, جنبه, بیرونی, خارجی, ظاهری, واقع در سطح خارجی, خصیصه, نگاه, نظر, نگاه کردن, نگریستن, دیدن, چشم رابکاربردن, قیافه, ظاهر, بنظرامدن مراقب بودن, وانمود کردن, ظاهر شدن, جستجو کردن, بینایی, بینش, باصره, نظر, منظره, تماشا, الت نشانه روی, جلوه, قیافه, جنبه, چشم, قدرت دید, دیدگاه, هدف, دیدن, دید زدن, نشان کردن, بازرسی کردن.

aspersi n

: توهین, افتراء, اب پاشی و اب افشانی.

aspiraci n

: دم زنی, تنفس, استنشاق, اه, ارزو, عروج, تلفظ حرف ح از حلق, شهیق.

aspirador

: خلاء.

aspirante

: جویا, طالب, داوطلب کار یا مقام, ارزومند, حروف حلقی

aspirar

: ارزو داشتن, ارزو کردن, اشتیاق داشتن, هوش داشتن, بلند پروازی کردن, بالا رفتن, فرو بردن, استنشاق کردن.

aspirar a

: تعقیب کردن, تعاقب کردن, تحت تعقیب قانونی قرار دادن, دنبال کردن, اتخاذکردن, پیگیری کردن, پیگرد کردن.

aspirina

: اسپرین.

asqueroso

: منزجر کننده, چرکین, کثیف, پلید, درشت, بزرگ, ستبر, عمده, ناخالص, زمخت, درشت بافت, زشت, شرم اور, ضخیم, بی تربیت, وحشی, توده, انبوه, وزن سرجمع چیزی(باظرف وغیره درمقابل نعت یعنی وزن خالص), جمع کل, بزرگ کردن, جمع کردن, زمخت کردن, کلفت کردن, بصورت سود ناویژه بدست اوردن, کثیف, نامطبوع, زننده, تند و زننده, کریه.

asta

: شاخ گوزن, شاخ فرعی, انشعاب شاخ, تیر پرچم, میله پرچم, قطب.

aster

: ستاره, گل ستاره ای, مینا, گل مینا.

asterisco

: نشان ستاره (بدین شکل *), با ستاره نشان کردن.

astigmatismo

: بی نظمی در جلیدیه ء چشم.

astigmtico

: دچار بی نظمی در جلیدیه ء چشم, نامنظمی عدسی چشم.

astilla

: باریکه چوب, تراشه, خرده شیشه, تراشه کردن, متلا شی شدن وکردن.

astillar

: لپ پریده کردن یا شدن, ژتن, ریزه, تراشه, مهره ای که دربازی نشان برد وباخت است, ژتون, ورقه شدن, رنده کردن, سیب زمینی سرخ کرده, تکه کوچک (برف وغیره), ورقه, پوسته, فلس, جرقه, پوسته پوسته شدن, ورد امدن, برفک زدن تلویزیون.

astillero

: محل کشتی سازی, کارخانه کشتی سازی.

astr nomo

: ستاره شناس, اخترشناس, منجم.

astral

: ستاره ای, شبیه ستاره, علوی.

astringente

: گس, قابض, جمع کننده, سفت, داروی قابض, سخت گیر, دقیق, طاقت فرسا, شاق, تند و تیز.

astrlogo

: منجم, ستاره شناس, طالع بین, احکامی.

astrof sico

: منسوب به فیزیک نجومی, متخصص فیزیک نجومی.

astrol gico

: مربوط به نجوم, منسوب به علم ستاره شناسی.

astrologa

: علم احکام نجوم, طالع بینی, ستاره شناسی.

astronauta

: فضانورد, مسافرفضایی, مسافر فضایی, فضانورد, اهل کرات دیگر.

astronmico

: نجومی, عظیم, بیشمار, وابسته به علم هیلت, نجومی, عظیم, بیشمار, وابسته به علم هیلت.

astronom a

: هیلت, علم هیلت, علم نجوم, ستاره شناسی, طالع بینی.

astucia

: پیشه, هنر, صنعت, مهارت, نیرنگ, زیرک, مکار, حیله باز, ماهر, زیرکی, حیله گری, حیله, مکر, دستان و تزویر, تلبیس, روباه صفتی, خیانت, دورویی, حیله, نیرنک, مکر, خدعه, دام, تله, بند, کمند, بدام انداختن, با تله گرفتن.

astuto

: زیرک, ناقلا, دانا, هوشیار, محیل, دقیق, موشکاف, زیرک, عاقل, دارای عقل معاش, ناقلا, زرنگ, زیرک, باهوش, با استعداد, چابک, زیرک, مکار, حیله باز, ماهر, زیرکی, حیله گری, پراز توطله, موذی, دسیسه امیز, خاءنانه, بد اندیش, از روی بدخواهی, از روی عناد, بدسگال, موذی, شیطان, بدجنس, ناقلا, ادم تودار, ادم اب زیرکاه, موذی, محیل, شیطنت امیز, کنایه دار, بدسگال, بدکار, شریر, تباهکار, فاسد, بدطینت, نادرست

asumir

: حدس, گمان, ظن, تخمین, فرض, حدس زدن, تخمین زدن, فرض کردن, مسلم دانستن, احتمال کلی دادن, فضولی کردن , فرض کردن, پنداشتن, فرض کنید, حدس زدن, گمان بردن, حدس, گمان, تخمین, ظن.

asuncin

: فرض, پنداشت.

asunto

: کار, امر, کاروبار, عشقبازی(با جمع هم میاید), سوداگری, حرفه, دادوستد, کاسبی, بنگاه, موضوع, تجارت , مورد, غلا ف, ربط, بستگی, بابت, مربوط بودن به, دلواپس کردن, نگران بودن, اهمیت داشتن, ماده, جسم, ذات, ماهیت, جوهر, موضوع, امر, مطلب, چیز, اهمیت, مهم بودن, اهمیت داشتن, موضوع, مبحث, عنوان, سرفصل, ضابطه.

asustar

: هشدار, اگاهی از خطر, اخطار, شیپور حاضرباش, اشوب, هراس, بیم و وحشت, ساعت زنگی, :از خطر اگاهانیدن, هراسان کردن,

مضطرب کردن, بوحشت انداختن, ترساندن, ترساندن, چشم زهره گرفتن, هراسانده, گریزاندن, ترسیدن, هراس کردن, بیم, خوف, رمیدگی, رم, هیبت, محل هراسناك, از جا پراندن, تکان دادن, رم دادن, رمانیدن, وحشت زده شدن, جهش, پرش, وحشت زدگی.

at nito

: صامت, لا ل, گنگ

ata er

: ربط, بستگی, بابت, مربوط بودن به, دلواپس کردن, نگران بودن, اهمیت داشتن.

atacar

: یورش, حمله, تجاوز, حمله بمقدسات, اظهار عشق, تجاوز یا حمله کردن, افند, تك, تکش, تاخت, حمله کردن بر, مبادرت کردن به,تاخت کردن, با گفتار ونوشتجات بدیگری حمله کردن, حمله, تاخت و تاز, یورش, اصابت یا نزول ناخوشی, زدن, ضربت زدن, خوردن به, بخاطر خطورکردن, سکه ضرب کردن, اعتصاب کردن, اصابت, اعتصاب کردن, اعتصاب, ضربه, برخورد.

atad

: جعبه کوچك, جعبه جواهر, صندوق یاتابوت, تابوت.

atadura

: انقیاد, جلد.

ataque

: یورش, حمله, تجاوز, حمله بمقدسات, اظهار عشق, تجاوز یا حمله کردن, افند, تك, تکش, تاخت, حمله کردن بر, مبادرت کردن به,تاخت کردن, با گفتار ونوشتجات بدیگری حمله کردن, حمله, تاخت و تاز, یورش, اصابت یا نزول ناخوشی, در خور, مقتضی, شایسته, خوراندن, ضربه, ضربت, لطمه, ضرب, حرکت, تکان, لمس کردن, دست کشیدن روی, نوازش کردن, زدن, سرکش گذاردن (مثل سرکش روی حرف کاف).

atar

: مقید کردن, جلد کردن, بقچه, بسته, مجموعه, دسته کردن, بصورت گره دراوردن, بقچه بستن, بستن, محکم کردن, چسباندن, سفت شدن, پیچ وخمیدگی, گرفتاری, مانع, محظور, گیر, تکان دادن, هل دادن, بستن (به درشکه وغیره), انداختن, دستمال گردن, کراوات, بند, گره, قید, الزام, علا قه, رابطه, برابری, تساوی بستن, گره زدن, زدن.

atascar

: بنـداوردن, انسداد, جعبه قرقره, اتحاد دو یاچند دسـته بمنظور خاصـی, بلوک, کنده, مانع ورادع, قطعه, بسـتن, مسدود کردن, مانع شدن از, بازداشـتن, قالب کردن, توده, قلنبه, کنده, کلوخه, قید, پابند, ترمز, :سنگین کردن, کندکردن, مسدودکردن, بستن (لوله), متراکم وانباشته کردن, پابند, دو شاخه, ایست, ایستادن, ایستاندن.

atav o

: اراسـتن, ارایش کردن, لباس پوشاندن, لباس, ارایش, لباس پوشـیدن, جامه بتن کردن, مزین کردن, لباس, درست کردن موی سر, پانسمان کردن, پیراستن.

atavio

: اراستن, ارایش کردن, لباس پوشاندن, لباس, ارایش.

atavismo

: نیاکان گرایی, شباهت به نیاکان, برگشت بخوی نیاکان.

ate sta

: وابسته به انکار خدا.

atencin

: توجه, رسـیدگی, ملاـحظه, رسـیدگی, توجه, مراعـات, ملا حضه کردن, اخطار, اگهی, ملا حظه, مراعات, رعایت, توجه, درود, سلا م, بابت, باره,نگاه, نظر, ملا حظه کردن, اعتنا کردن به, راجع بودن به, وابسته بودن به, نگریستن, نگاه کردن, احترام.

atender

: تعلیم از راه گوش دادن, گوش دادن (به), استماع کردن, نجوا کردن.

atender a

: پرستار, دایه, مهد, پرورشگاه, پروراندن, پرستاری کردن, شیر خوردن, باصرفه جویی یا دقت بکار بردن.

atenerse

: اطاعت کردن, فرمانبرداری کردن, حرف شنوی کردن, موافقت کردن, تسلیم شدن.

atenido

: منزل, مسکن, رحل اقامت افکندن, اشاره کردن, پیشگویی کردن, بودگاه, بودباش.

atentado

: یورش, حمله, تجاوز, حمله بمقدسات, اظهار عشق, تجاوز یا حمله کردن.

atento

: مواظب, ملتفت, متوجه, بـادقت, بـادقت, با احتیاط, مواظب, بیمناک, متوجه, مواظب, اندیشـمند, باملا حظه, بافکر, فکور, متفکر, اندیشناک.

atenuaci n

: میرایی, تضعیف.

atenuar

: ضـعیف شذن, رقیق کردن, تخفیف دادن, کاستن از, کم کردن, کوچک کردن, نازک کردن, کم تقصیرقلمدادکردن, کم ارزش قلمداد کردن, سبک کردن, تخفیف دادن, تسکین دادن.

ateo

: منکر خدا, خدانشناس, ملحد, بی خدا.

aterido

: کرخ, بیحس, کرخت, بیحس یا کرخت کردن.

aterrar

: ارعابگری کردن, با تهدید وارعاب کاری انجام دادن, با تهدید وارعاب حکومت کردن, ترور کردن.

aterrizaje

: ورود بخشکی, فرودگاه هواپیما, بزمین نشستن هواپیما, پاگردان.

aterrizar

: زمین, خشکی, خاک, سرزمین, دیار, به خشکی امدن, پیاده شدن, رسیدن, بزمین نشستن.

aterrorizar

: وحشت زده کردن.

atesmo

: انکار وجود خدا, الحاد, کفر.

atesorar

: انباشـتن, جمع شـده, جمع شونده, اندوختن, رویهم انباشـتن, اندوخته, ذخیره, احتکار, ذخیره کردن (بیشتر با up), احتکارکردن, انباشتن, گنج.

atestar

: گواهی دادن (با to), شهادت دادن, سوگند یاد کردن, تصدیق امضاء کردن.

atinado

: درست, دقیق.

atizar

: سیخونک, ضربت با چیز نوک تیز, فشار با نوک انگشت, حرکت, سکه, سکه زدن, فضولی در کار دیگران, سیخ زدن, بهم زدن, هل دادن, سقلمه زدن, کنجکاوی کردن, بهم زدن اتش بخاری (با سیخ), زدن, اماس.

atl tico

: ورزشی, پهلوانی, تنومندی, ورزشکار.

atlas

: مهره ء اطلس, قهرمانی که دنیا را روی شانه هایش نگهداشته است, کتاب نقشه ء جهان.

atleta

: ورزشکار, پهلوان, قهرمان ورزش, ژوک , سرباز اسکاتلندی.

atletismo

: علم ورزش, ورزشکاری, پهلوانی, زور ورزی.

atmico

: اتمی, تجزیه ناپذیر.

atmosf rico

: هوایی, جوی.

atmsfera

: پناد, کره ء هوا, جو, واحد فشار هوا, فضای اطراف هر جسمی (مثل فضای الکتریکی ومغناطیسی).

atn

: ماهی توناياتون, هر نوع ماهی اسقومری اقیانوسی.

atomizaci n

: شکافتن, انشقاق, شکستن هسته اتمی.

atontado

: زبان بسته, لا ل, گنگ, بی صدا, کند ذهن, بی معنی, لا ل کردن, خاموش کردن, مست, تلو تلو خورنده, سست.

atormentador

: زجر دهنده, عذاب دهنده, شکنجه دهنده.

atormentar

: عذاب دادن, تحریف کردن, به خود پیچیدن, تقلا کردن, زجر, عذاب, شکنجه, ازار, زحمت, عذاب دادن, زجر دادن.

atornillar

: پیچ خوردگی, پیچاندن, پیچیدن, پیچ دادن, وصل کردن, گاییدن, پیچ.

atpico

: غیرمعمولی, بیقاعده.

atr s

: عقب, پشت (بدن), پس, عقبی, گذشته, پشتی, پشتی کنندگان, تکیه گاه, به عقب, درعقب, برگشت, پاداش, جبران, ازعقب, پشت سر, بدهی پس افتاده, پشتی کردن, پشت انداختن, بعقب رفتن, بعقب بردن, برپشت چیزی قرارگرفتن, سوارشدن, پشت چیزی نوشتن, ظهرنویسی کردن, عقب افتاده, به پشت, ازپشت, وارونه, عقب مانده, کودن, عقب, پشت سر, باقی کار, باقی دار, عقب مانده, دارای پس افت, عقب تراز, بعداز, دیرتراز, پشتیبان, اتکاء, کپل, نشیمن گاه, عقب دار, پس قراول, بطرف عقب,

عقبی.

atracar

: بارانداز, لنگرگاه, بریدن, کوتاه کردن, جاخالی کردن, موقوف کردن, جای محکوم یا زندانی در محکمه.

atraccin

: کشش, جذب, جاذبه, کشندگی.

atractivo

: بطمع انداختن, تطمیع کردن, شیفتن, درخواست, التماس, جذبه, استیناف, کشش, جذب, جاذبه, کشندگی, کشنده, جاذب, جالب, دلکش, دلربا, فریبنده, خوبرو, خوش ایند, خوش منظر, تاحدی, قشنگ, شکیل, خوش نما, خوب, بطور دلپذیر, قشنگ کردن, اراستن.

atraer

: درخواست, التماس, جذبه, استیناف, جلب کردن, جذب کردن, مجذوب ساختن, فریفتن, اغواکردن, تطمیع, بدام کشیدن, جلب کردن.

atrapar

: قرارداد, منقبض کردن, منقبض شدن.

atrasado

: به عقب, دیر امده, موعد رسیده, سر رسیده, عقب افتاده (از لحاظ هوش و رشد بدنی).

atrasarse

: پس افت, تاخیر.

atraso

: به عقب, درپشت, بدهی پس افتاده, پس افت, تاخیر, به تاخیر انداختن, به تاخیر افتادن.

atravesar

: صلیب,خاج,حد وسط,ممزوج,اختلاف,تقلب,قلم کشیدن بر روی,گذشتن,عبور دادن,مصادف شدن,قطع کردن,خلاف میل کسی رفتار کردن,پیودن زدن, ورابری, ورابردن, انقال دادن, واگذار کردن, منتقل کردن, انتقال واگذاری, تحویل, نقل, سند انتقال,

انتقالی.

atrayente

: کشنده, جاذب, جالب, دلکش, دلربا, فریبنده.

atreverse

: یارا بودن, جرات کردن, مبادرت بکار دلیرانه کردن, بمبارزه طلبیدن, شهامت, یارایی.

atrevido

: یارایی, جسور, متهور, جرات, شهامت, پردلی.

atribu ble

: قابل اسناد, قابل نسبت دادن, نسبت دادنی.

atribuir

: نشان, خواص, شهرت, افتخار, نسبت دادن, حمل کردن (بر)

atributo

: نشان, خواص, شهرت, افتخار, نسبت دادن, حمل کردن (بر)

atrincherar

: تجاوز کردن به, خندق کندن, درسنگرقراردادن.

atrio

: اطاق میانی خانه های روم قدیم, ان قسمت از دهلیز قلب که خون سیاهرگی به ان می ریزد.

atrocidad

: سبعیت, بیرحمی, قساوت.

atrofia

: لا غری, ضعف بنیه, نقصان قوه ء نامیه, لا غرکردن, خشک شدن, لا غر شدن.

atrofiar

: لا غری, ضعف بنیه, نقصان قوه ء نامیه, لا غرکردن, خشك شدن, لا غر شدن, پژولیدن, پژمرده کردن یا شدن, پلا سیده شدن.

atropellar

: تصادم کردن, بهم خوردن.

atroz

: با شرارت بی پایان, بیرحم, ستمگر, سبع, زشت, شنیع, شریر, ظالم, فجیح, تاثر اور, مخوف, مهیب, سهمگین, رشت, ناگوار, موحش.

atrvez

: از میان, از وسط, از توی, بخاطر, بواسطه, سرتاسر, از اغاز تا انتها, کاملا, تمام شده, تمام.

aturdimiento

: گیجی, سردرگمی, بهت, حیرت, درهم ریختگی, اغتشاش, بی ترتیبی.

aturdir

: مغشوش شدن, باهم اشتباه کردن, اسیمه کردن, گیج کردن, گیج کردن, دست پاچه کردن, گیج کردن, خیرگی,, سراسیمه کردن, گیج کردن, گرم شدن کله (در اثر مشروب), دست پاچه کردن, عصبانی کردن, اشفتن, مضطرب کردن, سراسیمگی, دست پاچگی, بهت زده کردن, گیج کردن, سردرگم کردن, سرگشته کردن, سراسیمه کردن, گیج کردن, بی حس کردن, حیرت زده کردن, گیجی.

audacia

: عصب, پی, رشته عصبی, وتر, طاقت, قدرت, قوت قلب دادن, نیرو بخشیدن.

audaz

: بی پروا, بی باك, متهور, بی باکانه, بیشرم, بی باك, دلیر, خشن وبی احتیاط, جسور, گستاخ, متهور, باشهامت.

audfono

: سمعک, بلندگوی گوشی, گوشی تلفن.

audibilidad

: رسایی صدا, قابلیت استماع.

audible

: شنیدنی, سمعی.

audiblemente

: باصدای رسا.

audici n

: شنوایی, قدرت استماع, استماع, ازمایش هنرپیشه, سامعه

audiencia

: بار, ملا قات رسمی, حضار, مستمعین, شنودگان.

audio

: سمعی, شنیداری.

auditivo

: مربوط بشنوایی یا سامعه, مربوط به ممیزی و حسابداری.

auditor

: مامور رسیدگی, ممیز حسابداری, شنونده, مستمع.

auditorio

: بار, ملا قات رسمی, حضار, مستمعین, شنودگان, تالا ر کنفرانس, تالا ر شنوندگان, شنودگاه.

auge

: غرش (توپ یاامواج), صدای غرش, غریو, پیشرفت یاجنبش سریع وعظیم, توسعه عظیم(شهر), غریدن, غریو کردن (مثل بوتیمار), بسرعت درقیمت ترقی کردن, توسعه یافتن

augurar

: غیب گو, فال بین, فالگیر, شگون, پیش بینی کردن (باتفال).

augurio

: فال, نشانه, پیشگویی, بفال نیک گرفتن.

augusto

: همایون, بزرگ جاه, عظیم, عالی نسب, ماه هشتم سال مسیحی که ۱۳ روزاست, اوت, محترم, معزز, قابل احترام, ارجمند, مقدس.

aula

: اموزگاه, کلا س درس.

aula magna

: تالا ر کنفرانس, تالا ر شنوندگان, شنودگاه.

aullar

: زوزه کشیدن, فریاد زدن, عزاداری کردن, فریاد زدن, نعره کشیدن, صدا, نعره, هلهله, صداهای ناهنجار ایجاد کردن, ناله و شیون کردن, زوزه کشیدن, عوعو کردن, زوزه.

aullido

: زوزه کشیدن, فریاد زدن, عزاداری کردن.

aumentar

: افزودن, زیاد کردن, علا وه کردن, زیاد شدن, تقویت کردن , بلند کردن, بلندتر کردن, بالا بردن, زیاد کردن, شدید کردن, بسط دادن, افزودن, زیاد کردن, توسعه دادن, توانگرکردن, ترفیع دادن, اضافه, افزایش, رشد, ترقی, زیادشدن, بالا بردن, ترقی دادن, اضافه حقوق.

aumento

: افزایش, رشد پیوسته, بهم پیوستگی, اتحاد, یک پارچگی, افزایش بهای اموال, افزایش میزان ارث, افزایش, اضافه, افزایش, بالا بردن, رشد, نمود, روش, افزایش, ترقی, پیشرفت, گوشت زیادی, تومور, چیز زاءد, نتیجه, اثر, حاصل, افزودن, زیاد کردن, توسعه دادن, توانگرکردن, ترفیع دادن, اضافه, افزایش, رشد, ترقی, زیادشدن, بالا بردن, ترقی دادن, اضافه حقوق, برخاستن, ترقی کردن, ترقی خیز.

aumento de sueldo

: بالا بردن, ترقی دادن, اضافه حقوق.

aun

: اگر, چنانچه, ایا, خواه, چه, هرگاه, هر وقت, ای کاش,کاش, اگر, چنانچه, شرط, حالت, فرض, تصور, بفرض.

aunar

: ترکیب کردن, متصل کردن, پیوستن, پیوند زدن, ازدواج کردن, گراییدن, متحد کردن, در مجاورت بودن, بهم پیوست, متحد کردن, یکی کردن, متفق کردن, وصلت دادن, ترکیب کردن, سکه قدیم انگلیسی.

aunque

: اگرچه, ولواینکه, اگرچه, گرچه, هرچند, بااینکه, زوج, بهرحال, باوجود ان, بهرجهت, اگرچه, گرچه, هرچند با اینکه, باوجوداینکه, ولو, ولی.

aura

: نشله و تجلی هر ماده (مثل بوی گل), رایحه, تشعشع نورانی.

aureola

: هاله, حلقه نور, نورانی شدن (انبیاء واولیاء).

auricular

: سمعک, بلندگوی گوشی, گوشی تلفن.

ausencia

: نبودن, غیبت, غیاب, حالت غیاب, فقدان.

ausente

: غایب, مفقود, غیرموجود, پریشان خیال, مالک غایب, غایب, مفقودالا ثر, شخص غایب, کنار, یکسو, بیک طرف, دوراز, خارج, بیرون از, غایب, درسفر, بیدرنگ, پیوسته, بطور پیوسته, متصلا, مرتبا, از انجا, از ان زمان, پس از ان, بعد, از انروی, غایب, رفته, بیرون, دورافتاده, دور, فاصله دار, ناجور, متفاوت.

ausentismo

: حالت غایب بودن, غیبت.

austeridad

: سختی, تروشرویی, ریاضت, سادگی زیاده از حد.

austero

: سخت, تند و تلخ, ریاضت کش, تیره رنگ.

australino

: بومی, ساکن اولیه, اهلی, قدیم, گیاه بومی.

aut crata

: حاکم مطلق, سلطان مستبد, سلطان مطلق.

aut grafo

: دستخط خود مصنف, خط یا امضای خود شخص, دستخط نوشتن, از روی دستخطی رونویسی کردن(مثل عکس), توشیح کردن.

autenticaci n

: تصدیق, سندیت.

autenticar

: اعتباردادن, سندیت یا رسمیت دادن, تصدیق کردن.

autenticidad

: اعتبار, سندیت, صحت.

autentificar

: اعتباردادن, سندیت یا رسمیت دادن, تصدیق کردن.

autismo

: خیال پرستی, عدم توجه بعالم مادی, وهم گرایی.

autmata

: ماشین, ماشین خودکار.

autnomo

: مستقل, خودمختار, ارادی, عمدی, خودبخود, منسوب به دستگاه عصبی خودکار, دارای حکومت مستقل, خودمختار, دارای زندگی مستقل, خودکاربطور غیر ارادی, واحد کنترل داخلی, مستقل, خود مختار, دارای قدرت مطلقه.

autntico

: صحیح, معتبر, درست, موثق, قابل اعتماد, اصلی, بکر, بدیع, منبع, سرچشمه, راست, پابرجا, ثابت, واقعی, حقیقی, راستگو, خالصانه, صحیح, ثابت یاحقیقی کردن, درست, راستین, فریور.

auto

: پیوندیست بمعنی 'خود' و 'وابسته بخود' و 'خودکار.(.'n'): خودرو, ماشین سواری.

autobiograf a

: خودزیستنامه, خود زندگی نامه, نگارش شرح زندگی شخصی بوسیله ء خود او.

autobs

: گذرگاه, مسیر عمومی, کالسکه, واگن راه اهن, مربی ورزش, رهبری عملیات ورزشی را کردن, معلمی کردن, اتوبوس, توده مردم, عامه.

autobus

: گذرگاه, مسیر عمومی.

autocracia

: حکومت مطلق, حکومت مستقل.

autocrtico

: مطلق, مستقل, استبدادی.

autom ticamente

: خودبخود, بطور خودکار, بطور غیرارادی.

automatizaci n

: کنترل و هدایت دستگاهی بطور خودکار, دستگاه تنظیم خودکار.

automatizar

: بصورت خودکار دراوردن, بطور خودکار عمل کردن, خودکار بودن, کامپیوتری کردن.

automotor

: خودرو, مربوط به وسایل نقلیه خودرو.

automovilista

: ماشین سوار.

automtico

: دستگاه خودکار, خودکار, مربوط به ماشینهای خودکار, غیر ارادی.

automvil

: خودرو, اتومبیل, ماشین متحرک خودکار, ماشین خودرو, اتومبیل راندن, اتومبیل سوار شدن, اتومبیل, واگن, اطاق راه اهن, هفت ستاره دب اکبر, اطاق اسانسور, خودرو سواری.

autonom a

: خودگرانی.

autopista

: تندراه, شاهراه مخصوص وسایط سریع السیر, شاهراه, بزرگراه, راه.

autopista de peaje

: جاده, شاهراه, باج راه.

autopsia

: کالبد شکافی, تشریح مرده, تشریح نسج مرده

autor

: منصف, مولف, نویسنده, موسس, بانی, باعث, خالق,نیا, :نویسندگی کردن, تالیف و تصنیف کردن, باعث شدن, نویسنده, مولف, مصنف, راقم, نگارنده.

autor a

: تالیف و تصنیف, نویسندگی, احداث, ایجاد, ابداع, ابتکار, اصل, اغاز.

autoridad

: قدرت, توانایی, اختیار, اجازه, اعتبار, نفوذ, مدرک یا ماخذی از کتاب معتبریا سندی, نویسنده ء معتبر, منبع صحیح و موثق, اولیاء امور.

autoritario

: طرفدار تمرکز قدرت در دست یکنفر یا یک هیلت, طرفدار استبداد, امر, مقتدر, توانا, معتبر.

autorizacin

: اجازه, اختیار, اختیار, اجازه, زدودگی, ترخیص, اجازه, اذن, رخصت, دستور, پروانه, مرخصی.

autorizar

: رخصت دادن, اجازه دادن, ستودن, پسندیدن, تصویب کردن, روا دانستن, پذیرفتن, اعطاء کردن, اجازه دادن, اختیار دادن, تصویب کردن.

autorizati n

: سند عندالمطالبه, گواهی کردن, تضمین کردن, گواهی, حکم

autosugestin

: تلقین بنفس, القاء بنفس.

autov a

: جاده, شاهراه, باج راه.

auxiliar

: کمکی.

auxilio

: کمک, مساعدت.

avalancha

: بهمن.

avance

: جلو رفتن, جلو بردن, پیشرفت, مساعده.

avanzado

: پیشرفته, ترقی کرده, پیش افتاده, جلوافتاده.

avanzar

: جلو رفتن, جلو بردن, پیشرفت, مساعده, خزیدن, مورمور شدن, اینچ, مقیاس طول برابر ۴۵/۲ سانتی متر.

avaricia

: زیاده جویی, از, حرص, طمع.

avaro

: حریص, ازمند, طماع, زیاده جو, ادم خسیس.

ave

: پرنده, مرغ, جوجه, مرغان, مرغ, ماکیان, پرنده, پرنده را شکار کردن.

avellanado

: درخت فندق, چوب فندق, رنگ فندقی.

avellano

: درخت فندق, چوب فندق, رنگ فندقی.

avena

: جو دو سر, جو صحرایی, یولا ف, شوفان, جو دادن, ارد جو دوسر, شوربای ارد جو دوسر.

avenate

: اماج, فرنی, حریره, تنبیه, فرسوده کردن, عاجز کردن, ناتوان کردن.

aventajar

: تجاوز کردن, متجاوز بودن, پیش افتادن از, بهتر بودن از, تفوق جستن.

aventura

: سرگذشت, حادثه, ماجرا, مخاطره, ماجراجویی, تجارت مخاطره امیز, :در معرض مخاطره گذاشتن, دستخوش حوادث کردن, با تهور مبادرت کردن, دل بدریا زدن, خود را بمخاطره انداختن.

aventurero

: حادثه جو, ماجرا جو, جسور, بی پروا, ماجراجویانه, با بی پروایی, جسورانه, پر سرگذشت, پرماجرا, پرحادثه, دلیر, مخاطره طلب, حادثه جو.

avera

: تفکیک, از کار افتادگی.

avergonzado

: شرمسار, خجل, سرافکنده, شرمنده.

avergonzar

: شرمنده کردن, خجالت دادن, دست پاچه نمودن, دست پاچه کردن, براشفتن, خجالت دادن, شرمسار شدن, شرم, خجلت, شرمساری, ازرم, ننگ, عار, شرمنده کردن, خجالت دادن, ننگین کردن.

averiado

: شکسته, شکسته شده, منقطع, منفصل, نقض شده, رام وامادە سوغان گیری.

averiguar

: معلوم کردن, ثابت کردن, معین کردن, جلوگیری کردن از, ممانعت کردن, سرزنش کردن, رسیدگی کردن, مقابله کردن, تطبیق کردن, نشان گذاردن, چك بانك , جستار کردن, رسیدگی کردن(به), وارسی کردن, بازجویی کردن(در), تحقیق کردن, استفسار کردن, اطلا عات مقدماتی بدست اوردن, بازبینی کردن, تحقیق کردن.

aversi n

: زشتی, پلیدی, نفرت, کراهت, نجاست, عمل شنیع, بیزاری, نفرت, مخالفت, ناسازگاری, مغایرت, بیزار کردن, تنفر, نفرت,

بیزاری, انزجار, متنفر کردن , دوست نداشتن, بیزار بودن, مورد تنفر واقع شدن, دهشت, ترس, خوف, وحشت, مورمور, بیزاری, دل اشوب, حالت تهوع, حالت استفراغ, انزجار.

aves

: مرغ, ماکیان, پرنده, پرنده را شکار کردن, مرغ وخروس, مرغ خانگی, ماکیان.

aves de corral

: مرغ وخروس, مرغ خانگی, ماکیان.

avestruz

: شتر مرغ.

avi n

: هواپیما, طیاره, هواپیما, طیاره, هواپیما, هواپیما, رنده کردن, با رنده صاف کردن, صاف کردن, پرواز, جهش شبیه پرواز, سطح تراز, هموار, صاف, مسطح.

aviacin

: هواپیمایی, هوانوردی.

aviador

: هوانورد, خلبان.

avicultor

: کسی که مرغداری میکند, متصدی مرغان.

avidez

: از, حرص, طمع, حریص بودن, طمع ورزیدن.

avin de reacci n

: جت, کهربای سیاه, سنگ موسی, مهر سیاه, مرمری, فوران,فواره, پرش اب, جریان سریع, دهنه, مانند فواره جاری کردن, بخارج پرتاب کردن, بیرون ریختن (با فشار), پرتاب, پراندن, فواره زدن, دهانه.

avisar

: گوش بزنگ, هوشیار, مواظب, زیرک, اعلا م خطر, اژیرهوایی, بحالت اماده باش درامدن یا دراوردن, هشدار دادن, اگاه کردن, اخطار کردن به, تذکر دادن.

aviso

: ملا حضه کردن, اخطار, اگهی, اخطار, اگاه سازی, اخطار, تحذیر, اشاره, زنگ خطر, اعلا م خطر, عبرت, اژیر, هشدار.

avisp n

: زنبور سرخ.

avispa

: زنبور (بی عسل).

avivar

: سرزنده, باروح, جاندار, روح دادن, زندگی بخشیدن, تحریک و تشجیع کردن, جان دادن به, زندگی بخشیدن, حیات بخشیدن, جان دادن, نیرودادن, روح بخشیدن, روح دادن.

avos

: بچه گربه, بچه جانوران, بچه زاییدن(گربه), تغار, سطل, توشه سرباز, اسباب کار, بنه سفر.

axial

: محوری.

axioma

: اصل, اصل موضوعه.

axiomtico

: بدیهی, حاوی پند یا گفته های اخلا قی.

ay

: اه, افسوس, اویخ, هـا, به, وه(علا مت تعجب و انـدوه).(n.) علا مـت صـفر, عددصـفر, وای بر, اه, علا مت انـدوه و غـم, غصه, پریشانی.

aya

: حاکم زن, مدیره, زنی که مواظبت بچه یا اشخاص جوان را بعهده میگیرد, زن حاکم.

ayer

: دیروز, روز پیش, زمان گذشته.

ayuda

: کمک کردن, یاری کردن, مساعدت کردن, پشتیبانی کردن, حمایت کردن, کمک, یاری, حمایت, همدست, بردست, یاور, کمک, مساعدت, کمک کردن, یاری کردن, مساعدت کردن (با), همدستی کردن, مدد رساندن, بهترکردن چاره کردن, کمک, یاری, مساعدت, مدد, نوکر, مزدور, اسودگی, راحتی, فراغت, ازادی, اعانه, کمک, امداد, رفع نگرانی, تسکین, حجاری برجسته, خط بر جسته, بر جسته کاری, تشفی, ترمیم, اسایش خاطر, گره گشایی, جبران, جانشین, تسکینی.

ayudante

: یار, کمک, مساعد, یاور, اجودان, معین, کمک کردن, یاری کردن, مساعدت کردن, پشتیبانی کردن, حمایت کردن, کمک, یاری, حمایت, همدست, بردست, یاور, یار, هم دست, کمک, یاور.

ayudar

: برانگیختن, جرات دادن, تربیت کردن, تشویق (به عمل بد) کردن, معاونت کردن(درجرم), تشویق, تقویت, ترغیب (به کار بد), کمک کردن, یاری کردن, مساعدت کردن, پشتیبانی کردن, حمایت کردن, کمک, یاری, حمایت, همدست, بردست, یاور, کمک کردن, مساعدت کردن, کمک کردن, یاری کردن, مساعدت کردن (با), همدستی کردن, مدد رساندن, بهترکردن چاره کردن, کمک, یاری, مساعدت, مدد, نوکر, مزدور.

az car

: اب نبات, نبات, شیرین کردن, نباتی کردن, قند, شکر, شیرینی, ماده قندی, با شکر مخلوط کردن, تبدیل به شکر کردن, شیرین کردن, متبلور شدن.

azada

: کج بیل, کج بیل زدن, بیل, بیلچه, خال پیک, خال دل سیاه, بیل زدن, با بیل کندن, بابیل برگرداندن.

azadn

: کج بیل, کج بیل زدن.

azadonar

: کج بیل, کج بیل زدن.

azafata

: زن میزبان, زن مهماندار, بانوی صاحبخانه, ناظر خرج مونث, مهماندار هواپیما.

azar

: بخت, تصادف, شانس, فرصت, مجال, اتفاقی, اتفاق افتادن , اتفاقی, برحسب تصادف, اتفاقا, شانس, بخت, اقبال, خوشبختی.

azor

: باز, قوش, شاهین, بابازشکار کردن, دوره گردی کردن, طوافی کردن, جار زدن و جنس فروختن, فروختن.

azoramiento

: خجالت.

azotar

: نی, نیشکر, چوب دستی, عصا, باعصازدن, باچوب زدن, شلا ق زدن, تازیانه زدن, تنبیه کردن, انتقاد سخت کردن, تازیانه, شلا ق, حرکت تند و سریع و با ضربت, شلا ق زدن, تازیانه زدن.

azote

: تازیانه, شلا ق, حرکت تند و سریع و با ضربت, شلا ق زدن, تازیانه زدن.

azucarar

: اب نبات, نبات, شیرین کردن, نباتی کردن.

azucena

: سوسن سفید, زنبق, زنبق رشتی.

azul

: لا جورد, رنگ نیل, اسمان نیلگون, لا جوردی, سنگ لا جورد, ابی, نیلی, مستعد افسردگی, دارای خلق گرفته (باتهع) اسمان, اسمان نیلگون.

azulado

: مایل به ابی, ابی فام.

azulejo

: اجر کاشی, سفال, با اجر کاشی فرش کردن.

B

b gamo

: مرد دو زنه, زنی که دو شوهر دارد, دارای دو زن یا دو شوهر.

b lido

: سنگ اسمانی بزرگ, شهاب روشن, نارنجک, گلوله انفجاری.

b ltico

: دریای بالتیک در شمال اروپا, وابسته به بالتیک.

b pode

: دوپایه.

b sico

: پایه ای, اساسی.

b sket

: بازی بسکتبال.

b veda

: کمان, طاق, قوس, بشکل قوس یاطاق دراوردن,(.ادج): ناقلا, شیطان, موذی, رءیس, اصلی, : پیشوندی بمعنی 'رءیس 'و 'کبیر 'و' بزرگ , '.طاق, گنبد, قپه, سردابه, هلا ل طاق, غار, مغاره, گنبد یا طاق درست کردن, جست زدن, پریدن, جهش.

ba ar

: شستشوکردن, استحمام کردن, شستشو, ابتنی.

ba o

: شستشو, استحمام, شستشوکردن, ابتنی کردن, حمام گرفتن, گرمابه, حمام فرنگی, وان, حمام, گرمابه.

baarse

: شستشوکردن, استحمام کردن, شستشو, ابتنی.

babero

: نوشیدن, اشامیدن, پیش بند بچه.

babor

: بندر, بندرگاه, لنگرگاه, مامن, مبدا مسافرت, فرودگاه هواپیما, بندر ورودی, درب, دورازه, در رو, مخرج, شراب شیرین, بارگیری کردن, ببندر اوردن, حمل کردن, بردن, ترابردن.

babosa

: گلوله بی شکل, چارپاره, جانور کندرو, جانور تنبل, گردونه کندرو, اسب کندرو, یک جرعه مشروب, تکه فلز خام, مثل حلزون حرکت کردن, یواش یواش وکرم واربیهوده وقت گذراندن, لول زدن, ضربت مشت, ضربت سنگین زدن به.

babuno

: اشکال مضحک, شکل عجیب و غریب, یکنوع میمون یا عنتر دم کوتاه.

bacalao

: کیسه, کیسه کوچک, چنته, غلا ف سبوس, پوسته, فضای داخل خلیج یادریاچه, نوعی ماهی, ماهی روغن کوچک, قسمی ماهی.

bacanal

: وابسته به باکوس, الهه ء باده و باده پرستی, میگسار و باده پرست, عیاش, جشن باده گساری, جشن و شادمانی پر سر و صدا.

bacarr

: باکارا, یکنوع بازی ورق.

bache

: گودال, کاوی, سوراخ, گودال, حفره, نقب, لا نه خرگوش و امثال ان, روزنه کندن, در لا نه کردن.

bachiller

: بـدون عیـال, عزب, مجرد, مرد بی زن, زن بی شوهر, مرد یـا زنی که بگرفتن اولین درجه ء علمی دانشـگاه ناءل میشود, لیسانسـیه, مهندس, باشلیه, دانشیاب.

bachillerato

: لیسانسیه یا مهندس, درجه باشلیه.

bacilar

: عصایی شکل, بشکل میله های کوچک, میله میله.

bacilo

: باکتریهای میله ای شکل که تولید هاگ میکنند(مثل باسیل سیاه زخم), باسیل.

baco

: چرتکه, تخته روی سرستون (معماری), گنجه ظرف, لوحه مربع موزاءیک سازی.

bacteriolgico

: وابسته به باکتری, میکربی.

bad

: پیشوندی بمعنی بد و مضر.

badajo

: زبانه زنگ, کف زننده.

bah a

: سرخ مایل به قرمز, کهیر, خلیج کوچک, عوعوکردن, زوزه کشیدن(سگ), دفاع کردن درمقابل, عاجزکردن, اسب کهر.

bailador

: رقاص.

bailar

: رقصیدن, رقص.

bailarin

: رقاص.

bailarina

: رقاصه, رقاصه بالت.

bailarn

: رقاص.

baile

: گلوله, گوی, توپ بازی, مجلس رقص, رقص, ایام خوش, گلوله کردن, گرهک, بالت, رقص ورزشی و هنری, رقصیدن, رقص.

baista

: استحمام کننده.

baja

: زمین باتلاقی, کاهش فعالیت, رکود, دوره رخوت, افت, ریزش, یکباره پایین امدن یا افتادن, یکباره فرو ریختن, سقوط کردن, خمیده شدن.

bajada

: نسب, نژاد, نزول, هبوط.

bajar

: کاستن, کاهش, پایین امدن, فرود امدن, نزول کردن, پایین اوردن, تخفیف دادن, کاستن از, تنزل دادن, فروکش کردن, خفیف کردن, پست تر, پایین تر, :اخم, عبوس, ترشرویی, هوای گرفته وابری, اخم کردن.

bajista

: خشن, بی تربیت, مثل خرس, خرس وار.

bajo

: نوعی ماهی خارداردریایی, بم, کسی که صدای بم دارد, درزیر, پایین, مادون, صدای گاو, مع مع کردن, : پست, کوتاه, دون, فرومایه, پایین, اهسته, پست ومبتذل, سربزیر, فروتن, افتاده, کم, اندک, خفیف, مشتعل شدن, زبانه کشیدن, کوتاه, مختصر, قاصر, کوچک, باقی دار, کسردار, کمتر, غیر کافی, خلا صه, شلوار کوتاه, تنکه, یکمرتبه, بی مقدمه, پیش از وقت, ندرتا, کوتاه کردن, اتصالی پیدا کردن, کوچک, خرده, ریز, محقر, خفیف, پست, غیر مهم, جزءی, کم, دون, کوچک شدن یاکردن, زیر, درزیر, تحت, پایین تراز, کمتر از, تحت تسلط, مخفی در زیر, کسری دار, کسر, زیرین.

bal

: صندوق, یخدان, جعبه, تابوت, خزانه داری, قفسه سینه.

bal n

: گلوله, گوی, توپ بازی, مجلس رقص, رقص, ایام خوش, گلوله کردن, گرهک.

bal stico

: پرتابه ای وابسته به علم پرتاب گلوله, مربوط بعلم حرکت اجسامی که درهوا پرتاپ میشوند.

bala

: گلوله, گوی, توپ بازی, مجلس رقص, رقص, ایام خوش, گلوله کردن, گرهک, گلوله, گلوله تفنگ.

bala de ca n

: گلوله توپ, سریع السیر حرکت کردن.

balad

: ناچیز.

balance

: ترازو, میزان, تراز, موازنه, تتمه حساب, برابرکردن, موازنه کردن, توازن, بودجه.

balanza

: کفه ترازو, ترازو, وزن, پولک یا پوسته بدن جانور, فلس, هر چیز پله پله, هرچیز مدرج, اعداد روی درجه گرماسنج وغیره, مقیاس, اندازه, معیار, درجه, میزان, مقیاس نقشه, وسیله سنجش, خط مقیاس, تناسب, نسبت, مقیاس کردن, توزین کردن.

balar

: بع بع کردن, صدای بزغاله کردن, ناله کردن, بع بع.

balaustrada

: طارمی, نرده, جان پناه, سنگر, سپر, محجر, دیواره, نرده, نرده, ریل, سرزنش.

balaustre

: ستون کوچک گچ بری شده, ستون نرده.

balbucear

: ور ور کردن, سخن نامفهوم گفتن, فاش کردن, یاوه گفتن, یاوه, سخن بیهوده, من ومن, گیرکردن, لکنت زبان پیدا کردن, با شبهه وتردید سخن گفتن, تزلزل یا لغزش پیداکردن, کورکورانه جلورفتن, اشتباه کردن, لکنت زبان پیدا کردن, من من کردن, توپ را از دست دادن, سنبل کردن, کورمالی, اشتباه.

balc n

: ایوان, بالا ـ خانه, بالکن, لژ بالا ـ دایره, محیط دایره, محفل, حوزه, قلمرو, دورزدن, مدور ساختن, دور(چیزی را)گرفتن, احاطه کردن.

balcon

: ایوان, بالا خانه, بالکن, لژ بالا.

baldaqun

: سایبان, خیمه, کروک اتومبیل, سایبان گذاشتن.

balde

: دلو, سطل, سطل, دلو, بقدر یک سطل.

baliza

: چراغ دریایی, دیدگاه, برج دیدبانی, امواج رادیویی برای هدایت هواپیما, باچراغ یانشان راهنمایی کردن.

ballena

: وال, نهنگ, عظیم الجثه, نهنگ صید کردن, قیطس.

ballestera

: تیراندازی, کمانداری.

ballet

: بالت, رقص ورزشی و هنری.

balneario

: چشمه معدنی, اب معدنی.

baloncesto

: بازی بسکتبال.

balonvolea

: بازی والیبال.

balotaje

: ورقه رای, مهره رای و قرعه کشی, رای مخفی, مجموع اراء نوشته, با ورقه رای دادن, قرعه کشیدن.

balotar

: رای, اخذ رای, دعا, رای دادن.

bamb

: خیزران, نی هندی, چوب خیزران, عصای خیزران, ساخته شده از نی.

banal

: پیش پا افتاده, مبتذل, معمولی, همه جایی.

banalidad

: ابتذال, پیش پا افتادگی.

bancarrota

: ورشکستگی, افلا س, توقف بازرگان, خرابی, قصور, عدم موفقیت.

banco

: کنار, لب, ساحل, بانک, ضرابخانه, رویهم انباشتن, در بانک گذاشتن, کپه کردن, بلند شدن (ابر یا دود) بطور متراکم, بانکداری کردن, نیمکت, کرسی قضاوت, جای ویژه, روی نیمکت یامسند قضاوت نشستن یا نشاندن, نیمکت گذاشتن (در), بر کرسی نشستن.

banda

: بند و زنجیر, تسمه یا بند مخصوص محکم کردن, نوار, لولا, ارکستر, دسته ء موسیقی, اتحاد, توافق, روبان, باند یا بانداژ, نوار زخم بندی, متحد کردن, دسته کردن, نوار پیچیدن, بصورت نوار در اوردن, با نوار بستن, متحد شدن, دسته, جمعیت, گروه, دسته جنایتکاران, خرامش, مشی, گام برداری, رفتن, سفر کردن, دسته جمعی عمل کردن, جمعیت تشکیل دادن.

bandada

: رمه, گله, گروه, جمعیت, دسته پرندگان, بصورت گله ورمه در امدن, گردامدن, جمع شدن, ازدحام کردن.

bandeja

: سینی, طبق, جعبه دو خانه.

bander n

: پرچم, بیرق, علم, دم انبوه وپشمالوی سگ, زنبق, برگ شمشیری, سنگ فرش, جاده سنگ فرش, پرچم دار کردن, پرچم زدن به, باپرچم علا مت دادن, سنگفرش کردن, پایین افتادن, سست شدن, از پا افتادن, پژمرده کردن.

bandera

: پرچم, بیرق, نشان, علا مت, علم, درفش, پرچم, بیرق, علم, دم انبوه وپشمالوی سگ, زنبق, برگ شمشیری, سنگ فرش, جاده سنگ فرش, پرچم دار کردن, پرچم زدن به, باپرچم علا مت دادن, سنگفرش کردن, پایین افتادن, سست شدن, از پا افتادن, پژمرده کردن, متعارف, معیار, استاندارد, همگون.

bandidaje

: راهزنی, سرقت مسلح.

bandido

: سارق مسلح, راهزن, قطاع الطریق.

banera

: وان حمام, جای شستشوی بدن درحمام.

banjo

: بانجو, نوعی تار.

bano

: ابنوس, درخت ابنوس.

bano

: حمام, گرمابه.

banquero

: بانک دار, صراف.

banqueta

: بالش زیر زانویی, کلا له علف درهم پیچیده, پیاده رو.

banquete

: مهمانی, ضیافت, مهمان کردن, سور, بزم.

banquetear

: مهمانی, سور, ضیافت, جشن, عید, خوشگذرانی کردن, جشن گرفتن, عیاشی کردن.

bao de sol

: حمام افتاب.

bar

: میل, میله, شمش, تیر, نرده حاءل, مانع, جای ویژه زندانی در محکمه, وکالت, دادگاه, هیلت وکلا ء, میکده, بارمشروب فروشی, ازبین رفتن(ادعا) رد کردن دادخواست, بستن, مسدودکردن, بازداشتن, ممنوع کردن, بجز, باستنثاء, بنداب, قفسه جای ظرف, بوفه, اشکاف, رستوران, کافه, مشت, ضربت, سیلی, میخانه ادمی که از این میخانه بان میخانه برود, خمار(کهامماار), تالا ر, سالن زیبایی, رستوران, مشروبفروشی.

bar n

: بارون, شخص مهم و برجسته در هر قسمتی.

bar tono

: صدای بین بم و زیر(باریتون).

bara nda

: خرابی, غارت, ویران کردن.

barajar

: برزدن, بهم امیختن, بهم مخلوط کردن, این سو وان سو حرکت کردن, بیقرار بودن.

barandilla

: سرزنش, توبیخ, سرکوفت, طعنه, ریل خط اهن, خط اهن, نرده, نرده کشیدن, توبیخ کردن, نرده, ریل, سرزنش.

baratador

: معامله گر پایاپای.

baratera

: خرید و فروش مقامهای دولتی ومذهبی با پول, خیانت در امانت, ستیزه جو.

barato

: ارزان, جنس پست, کم ارزش, پست, ارزان, کم خرج, معقول, صرفه جو, ساده.

barba

: ریش, خوشه, هرگونه برامدگی تیزشبیه مو و سیخ در گیاه و حیوان, مقابله کردن, ریش دارکردن, چانه, زنخدان, زیرچانه نگهداشتن(ویولون).

barbacoa

: بریانی, کباب, بریان کردن, کباب کردن, بریان.

barbarie

: سخن غیرمصطلح, وحشیگری, بربریت.

barbeche

: زرد کمرنگ, غیره مزروع (زمین), ایش, زمین شخم شده و نکاشته, بایر گذاشته, ایش کردن شخم کردن.

barbero

: سلمانی کردن, سلمانی شدن, سلمانی.

barbilla

: چانه, زنخدان, زیرچانه نگهداشتن(ویولون), کنش کاو, دارای کنش کاو کردن, با کنش کاو بهم پیوستن, جفت کردن نر و مادگی یاکام و زبانه لبه تخته و امثال ان.

barbiturato

: نمک اسید باربیتوریک, مشتقات اسید باربیتوریک که بعنوان داروی مسکن وخواب اورتجویز میشود.

barca

: کشتی کوچک, قایق, کرجی, هرچیزی شبیه قایق, قایق رانی کردن.

barcaza

: دوبه, کرجی, با قایق حمل کردن, سرزده وارد شدن.

barco

: پوست درخت, عوعو, وغ وغ کردن, پوست کندن, پوست درخت, بارکاس, کرجی, کشتی کوچک, قایق, کرجی, هرچیزی شبیه قایق, قایق رانی کردن, کشتی, جهاز, کشتی هوایی, هواپیما, با کشتی حمل کردن, فرستادن, سوار کشتی شدن, سفینه, ناو, اوند, کشتی, مجرا, رگ, بشقاب, ظرف, هر نوع مجرا یا لوله.

barco de vapor

: کشتی بخار.

bardo

: زره اسب, شاعر(باستانی), رامشگر, شاعر و اوازخوان.

barman

: مردی که در پیشخوان یا پشت بار مهمانخانه یا رستوران کار میکند, کسی که در بار مشروبات برای مشتریان می ریزد, متصدی بار.

barmetro

: هواسنج, میزان الهواء, فشار سنج (برای اندازه گیری فشارهوا).

barnizar

: لعاب, لعاب شیشه, مهره, برق, پرداخت, لعابی کردن, لعاب دادن, براق کردن, صیقل کردن, بی نور و بیحالت شدن(درگفتگوی ازچشم), رنگ کردن, نگارگری کردن, نقاشی کردن, رنگ شدن, رنگ نقاشی, رنگ, صیقل, جلا, واکس زنی, پرداخت, ارایش, مبادی ادابی, تهذیب, جلا۔ دادن, صیقل دادن, منزه کردن, واکس زدن, براق کردن, :لهستانی, لا۔ ك الکل, لا ك الکل زدن به, جلا زدن به, جلا دادن, لعاب زدن به, دارای ظاهرخوب کردن, صیقلی کردن, جلا, صیقل.

barom trico

: وابسته به سنجش فشار هوا.

barometra

: سنجش فشار هوا.

baronesa

: بانوی بارون, همسر بارون.

barquillo

: شیرینی پنجره ای, نان فطیر, کلوچه یا نان پخته شده در قالب های دو پارچه اهنی.

barra

: میل, میله, شمش, تیر, نرده حاءل, مانع, جای ویژه زندانی در محکمه, وکالت, دادگاه, هیلت وکلا ء, میکده, بارمشروب فروشی, ازبین رفتن(ادعا) رد کردن دادخواست, بستن, مسدودکردن, بازداشتن, ممنوع کردن, بجز, باستثناء, بنداب, میله.

barra invertida

: واکنش شدید.

barraca

: سربازخانه, منزل کارگران, کلبه یا اطاقک موقتی, انبارکاه, درسربازخانه جادادن, کلبه, خانه, خانه کوچک وسردستی ساخته شده, کاشانه, زیستن, کلبه, در کلبه زندگی کردن, ریختن, انداختن افشاندن, افکندن, خون جاری ساختن, جاری ساختن, پوست انداختن, پوست ریختن, برگ ریزان کردن, کپر, الونک.

barranco

: دره گود و باریک, ابگذر, ابکند, ابگذر, کاریز, مجرا, راه اب, زهکش, دره کوچک, کارد, کندن, درست کردن.

barrena

: گمانه, سوراخ کردن, سنبیدن, سفتن, نقب زدن, بامته تونل زدن, خسته کردن, موی دماغ کسی شدن, خسته شدن, منفذ, سوراخ, مته, وسیله سوراخ کردن, کالیبر تفنگ, خسته کننده.

barrena pequea

: مته, پر ماه, سوراخ کننده, گردبر, سوراخ کردن, مته کردن.

barrenita

: مته, پر ماه, سوراخ کننده, گردبر, سوراخ کردن, مته کردن.

barrer

: روفتن, جاروب کردن, زدودن, از این سو بان سوحرکت دادن, بسرعت گذشتن از, وسعت میدان دید, جارو.

barrera

: مانع, سرزنش, توبیخ, سرکوفت, طعنه, ریل خط اهن, خط اهن, نرده, نرده کشیدن, توبیخ کردن.

barricada

: سنگربندی موقتی, مانع, مسدود کردن (باموانع).

barricada de alambre de p s

: سد درختی.

barriga

: شکم, بطن, شکم, طبله, شکم دادن وباد کردن.

barril

: بشکه, خمره چوبی, چلیک, لوله تفنگ, درخمره ریختن, دربشکه کردن, با سرعت زیادحرکت کردن, بشکه, خمره چوبی, چلیک.

barrilete

: سرداب.

barrilito

: سرداب.

barrio

: بخش, ناحیه, حوزه, بلوک, همسایگی, مجاورت, اهل محل, ربع.

barrio bajo

: محله کثیف, خیابان پر جمعیت, محلا ت پر جمعیت وپست شهر

barro

: گل, لجن, گل الود کردن, تیره کردن, افترا, لجن وگل, لعاب, چیز چسبناک, لجن مال کردن, خزیدن.

barroco

: غریب, ارایش عجیب وغریب, بی تناسب, وابسته به سبک معماری در قرن هیجدهم, سبک بیقاعده وناموزون موسیقی.

barrote

: میل, میله, شمش, تیر, نرده حاءل, مانع, جای ویژه زندانی در محکمه, وکالت, دادگاه, هیلت وکلا ء, میکده, بارمشروب فروشی, ازبین رفتن(ادعا) رد کردن دادخواست, بستن, مسدودکردن, بازداشتن, ممنوع کردن, بجز, باستنثاء, بنداب.

basalto

: نوعی سنگ چخماق یا اتش فشانی سیاه.

basamento

: طبقه زیره, زیر زمین, سرداب.

basar

: پـایه, مبنـا, پایگاه, زمان ماضـی واسم فعول فـءنـد, : برپاکردن, بنیاد نهادن, ریختن, قالب کردن, ذوب کردن, ریخته گری, قالب ریزی کردن.

bascas

: دل اشوب, حالت تهوع, حالت استفراغ, انزجار.

base

: پایه, مبنا, پایگاه, اساس, ماخذ, پایه, زمینه, بنیان, بنیاد.

basilisco

: اوقات تلخ, رنجیده, خشـمناک, دردناک, قرمز شده, ورم کرده, دژم, براشـفته, پرتابه ای وابسـته به علم پرتاب گلوله, مربوط بعلم حرکت اجسامی که درهوا پرتاپ میشوند.

baslica

: قصرسلطنتی, سالن دراز ومستطیل, کلیساهایی که سالن دراز دارند.

bast n

: نی, نیشکر, چوب دستی, عصا, باعصازدن, باچوب زدن.

bastante

: کافی, بس, بانـدازه ء کافی, نسـبتا, انقدر, بقدرکفایت, باندازه, بسـنده, تاحدی, قشـنگ, شـکیل, خوش نما, خوب, بطور دلپذیر, قشـنگ کردن, اراسـتن, کاملا, بکلی, تماما, سراسـر, واقعا, سریع تر, بلکه, بیشتر, تا یک اندازه, نسبتا, با میل بیشتری, ترجیحا, بس, بسنده, کافی, شایسته, صلا حیت دار, قانع.

bastar

: بس بودن, کفایت کردن, کافی بودن, بسنده بودن.

bastardo

: حرامزاده, جازده.

bastilla

: سبحاف اهم (صدایی که برای صاف کردن سینه دراورند), سینه صاف کردن, تمجمج کردن, لبه, کناره دار کردن, لبه دار کردن,

حاشیه دار کردن, احاطه کردن.

bastin

: باستیون, سنگر و استحکامات.

basto

: خام, ناپخته, زمخت.

basura

: زباله, اشغال, جگن, نی, جنس اوراق و شکسته, اشغال, کهنه و کم ارزش,جنس بنجل, بدورانداختن, بنجل شمردن, قایق ته پهن چینی, بی ارزش, اشغال, زباله, چیز پست و بی ارزش, اشغال, مهمل, خاکروبه, زواءد گیاهان, بصورت اشغال در اوردن.

basural

: رو گرفت, روبرداری کردن.

basurero

: رو گرفت, روبرداری کردن.

bata

: لباس کندن, جامه معمولی (در مقایسه با اونیفورم).

bata suelta

: لباس توی خانه بانوان.

batalla

: رزم, پیکار, جدال, مبارزه, ستیز, جنگ, نبرد, نزاع, زد و خورد, جنگ کردن, نزاع, غوغا, کشمکش, جنجال, مشاجره, کشمکش کردن, دست بیقه شدن با, ستیز, کشاکش, تقلا کردن, کوشش کردن, دست وپا کردن, منازعه, کشمکش, تنازع.

batallar

: رزم, پیکار, جدال, مبارزه, ستیز, جنگ, نبرد, نزاع, زد و خورد, جنگ کردن.

batalln

: گردان, نیروهای ارتشی.

bate

: چوب, چماق, عصا, چوکان زدن, خشت, گل اماده برای کوزه گری, لعاب مخصوص ظروف سفالی, چشمک زدن, مژگان راتکان دادن, بال بال زدن, چوگان, چوگاندار, نیمه یاپاره اجر, ضربت, چوگان زدن, خفاش

batear

: چوب, چماق, عصا, چوکان زدن, خشت, گل اماده برای کوزه گری, لعاب مخصوص ظروف سفالی, چشمک زدن, مژگان راتکان دادن, بال بال زدن, چوگان, چوگاندار, نیمه یاپاره اجر, ضربت, چوگان زدن, خفاش

batelero

: کرجی بان, قایقران.

bater a

: باطری.

batido

: خردکردن, داغان کردن, پی درپی زدن, خراب کردن, خمیر(دراشپزی), خمیدگی, خمیدگی پیداکردن, باخمیرپوشاندن, خمیردرست کردن.

batidor

: کتک زننده, زننده, طبال.

batidora

: امیزنده, مخلوط کن.

batiente

: قاب, چارچوب, قاب کردن, تیر عمودی چارچوپ, چهار چوپ درب و هر چیز دیگری, ستون, لغاز, تیر بیرون امده.

batir

: تپیدن, زدن, کتک زدن, چوب زدن, شلا ق زدن,کوبیدن, :ضرب, ضربان نبض وقلب, تپش, ضربت موسیقی, غلبه, پیشرفت, زنش, بوسیله اسباب گردنده (مثل چرخ) جلو رفتن, بافعالیت فکری چیزی بوجود اوردن, کره سازی, داءما وشدیدا چیزی را تکان

دادن وبهم زدن, ضربه, صدای چلپ, اویخته وشل, برگه یا قسمت اویخته, زبانه کفش, بال وپرزدن مرغ بهم زدن, پرزدن, دری وری گفتن, تازیانه, شلا ق, حرکت تند و سریع و با ضربت, شلا ق زدن, تازیانه زدن.

batista

: باتیست (نوعی پارچه لطیف), پاتیس, نوعی پارچه کتانی ظریف, قمیص, چمن, علفزار, مرغزار, باپارچه صافی کردن.

batracio

: غوک, وزغ.

baturrillo

: امیخته, اختلا ط, مختلط, رنگارنگ, زد وخورد, قطعه موسیقی مختلط.

batuta

: عصا یا چوپ صاحب منصبان, چوب میزانه, باتون یاچوب قانون, عصای افسران.

baudio

: علا مت در ثانیه.

bautismal

: وابسته به غسل تعمید.

bautismo

: تعمید, غسل تعمید, ایین غسل تعمید و نامگذاری.

bautizar

: تعمید دادن, بوسیله تعمید نامگذاری کردن, نام گذاری کردن (هنگام تعمید), تعمید دادن.

bautizo

: مراسم تعمید ونامگذاری بچه.

baya

: دانه, حبه, تخم ماهی, میوه توتی, توت, کوبیدن, زدن, دانه ای شدن, توت جمع کردن, توت دادن, بشکل توت شدن, سته.

bayeta

: نوعی فلا نل رومیزی.

bazar

: بازار, زیبا, لطیف, نسبتا خوب, متوسط, بور, بدون ابر, منصف, نمایشگاه, بازار مکاره, بی طرفانه, بازار, محل داد وستد, مرکز تجارت, فروختن, در بازار داد وستد کردن, درمعرض فروش قرار دادن.

bblico

: مطابق کتاب مقدس, وابسته به کتاب مقدس.

be

: مصدر فعل بودن, امر فعل بودن, وجود داشتن, زیستن, شدن, ماندن, باش.

beatificar

: سعادت جاودانی بخشیدن, امرزیدن, مبارک خواندن.

beb

: بچه, کودک, طفل, نوزاد, مانند کودک رفتار کردن, نوازش کردن.

bebe

: طفل, نوزاد, کودک, شخص ساده و معصوم.

beber

: اشامیدن, نوشانیدن, اشامیدنی, نوشابه, مشروب.

bebida

: مشروب, اشامیدنی, نوشابه, شربت, اشامیدن, نوشانیدن, اشامیدنی, نوشابه, مشروب.

beca

: اهداء, بخشش, عطا, امتیاز, اجازه واگذاری رسمی, کمک هزینه تحصیلی, دادن, بخشیدن, اعطا کردن, تصدیق کردن, مسلم گرفتن, موافقت کردن, تحقیق, دانش, کمک هزینه دانشجویی, فضل وکمال.

becerro

: گوساله, نرمه ساق پا, ماهیچه ساق پا, چرم گوساله, تیماج.

beef

: باریکه گوشت کبابی.

beige

: رنگ قهوه ای روشن مایل بزرد و خاکستری, پارچه ای که از پشم طبیعی رنگ نشده ساخته شود.

beisbol

: بازی بیس بال.

belga

: بلژیکی, اهل بلژیک.

belicosidad

: تجاوز, جنگ, محاربه, کج خلقی.

belicoso

: مبارز, جنگجو, اهل مجادله ودعوا.

beligerante

: متحارب, متخاصم, جنگجو, داخل درجنگ.

beligerencia

: حالت ادم متجاوز, تجاوز.

bellaco

: رند, ادم رذل, فرومایه, پست و حقیر, ادم دغل, رند, ناقلا, بذله گو, هرس کردن, از علف هرزه پاک کردن, حیوان عظیم الجثه سرکش, اسب چموش, گول زدن, رذالت و پستی نشان دادن, ناکس, ادم پست, تبه کار, شریر, بدذات, پست.

bellaquer a

: رذالت.

belleza

: زیبایی, خوشگلی, حسن, جمال, زنان زیبا, نگاه کننده, خوش قیافه, نگهدار, شبان.

bello

: زیبا, قشنگ, خوشگل, عالی, جریمه, تاوان, غرامت, جریمه کردن, جریمه گرفتن از, صاف کردن, کوچک کردن, صاف شدن, رقیق شدن, خوب, فاخر, نازک, عالی, لطیف, نرم, ریز, شگرف, دوست داشتنی, دلپذیر, دلفریب.

bellota

: میوه ء تیره ء درختان بلوط (مازو).

ben volo

: کریم, نیکخواه, خیراندیش.

bencina

: هیدروکربور معطر وبی رنگی بفرمول ۶ح۶ص که از تقطیر قطران بدست میامد, بنزین, گازولین, بنزین, گازولین, بنزین, بنزین.

bendecir

: تقدیس کردن, برکت دادن, دعاکردن, مبارک خواندن, باعلا مت صلیب کسی را برکت دادن.

bendicin

: دعای خیر, دعای اختتام, برکت, نیایش, برکت, دعای خیر, نعمت خدا داده, دعای پیش از غذا, نعمت, موهبت.

beneficiar

: منفعت, استفاده, احسان, اعانه, نمایش برای جمع اوری اعانه.(.vi &.vt) :فایده رساندن, احسان کردن, مفید بودن, فایده بردن.

beneficiario

: وظیفه خوار, بهره بردار, ذیحق, ذینفع, استفاده.

beneficio

: بابت, از طرف, منفعت, استفاده, احسان, اعانه, نمایش برای جمع اوری اعانه.(.vi &.vt) :فایده رساندن, احسان کردن, مفید

بودن, فایده بردن, استدعا, فرمان یادستوری بصورت استدعا, عطیه, لطف, احسان, بخشش, سود, نفع, سود بردن.

beneficioso

: سودمند, مفید, نافع, پرمنفعت, بااستفاده.

benevolencia

: خیر خواهی, نیک خواهی, نوع پرستی, سخاوتمندی.

benigno

: مهربان, ملا یم, لطیف, خوش خیم, بی خطر.

berenjena

: بادنجان.

bergantn

: نوعی کشتی دو دگلی سبک و سریع السیر.

berilo

: یاقوت کبود, بزادی, سیلیکات بریلیوم و الومینیوم, رنگ ابی متمایل به سبز.

berro

: شاهی ابی, اب تره, رنگ شاهی ابی.

berza

: کلم, دله دزدی, کش رفتن, رشد پیدا کردن (مثل سرکلم).

besar

: بوس, بوسه, ماچ, ملچ ملچ, بوسه, بوس, ما, بوسیدن, بوسه گرفتن از, ماچ کردن.

beso

: بوس, بوسه, ماچ, ملچ ملچ, بوسه, بوس, ما, بوسیدن, بوسه گرفتن از, ماچ کردن.

bestia

: چهارپا, حیوان, جانور.

bestialidad

: جانورخویی, حیوانیت, وحشی گری, حیوان صفتی.

besuquearse

: گردن, گردنه, تنگه, ماچ و نوازش کردن, حیوان اهلی منزل, دست اموز, عزیز, سوگلی, معشوقه, نوازش کردن, بناز پروردن.

bet n

: قیر معدنی, قیرنفتی, قیر طبیعی.

bfalo

: گاو وحشی, پریشان کردن, ترساندن.

bho

: جغد, بوف.

bi logo

: زیست شناس, عالم علم الحیات.

bibli grafo

: منقد ومحقق کتاب, کتاب شناس.

biblia

: کتاب مقدس که شامل کتب عهد عتیق وجدید است, بطو رکلی هر رساله یاکتاب مقدس.

biblifilo

: دوستدار کتاب, کتاب جمع کن, عاشق شکل وظاهر کتب.

bibliob s

: کتابخانه سیار.

bibliograf a

: تاریخچه یاتوضیح کتب, فهرست کتب, کتاب شناسی.

bibliogrfico

: مربوط به فهرست کتب, مربوط به فهرست کتب.

biblioteca

: کتابخانه.

bibliotecario

: کتابدار.

bicarbonato

: بی کربنات دو سود, جوش شیرین.

bicho

: اشکال, گیر.

bicicleta

: دوچرخه پایی, دوچرخه سواری کردن, کندوی زنبو عسل, انبوه, جمعیت, مخفف بءثیثلع, دوچرخه , چرخه, چرخه زدن, سیکل.

biciclo

: دوچرخه پایی, دوچرخه سواری کردن, چرخه, چرخه زدن, سیکل.

bidireccional

: دو جهتی, دوسویه.

bien

: دارایی, صحیح است, خوب, بسیار خوب, تصویب کردن, موافقت کردن, اجازه, تصویب, صحیح است, خوب, بسیار خوب, تصویب کردن, موافقت کردن, اجازه, تصویب, چشمه, جوهردان, دوات, ببالا ـ فوران کردن, روامدن اب ومایع, درسطح امدن وجاری شدن, :خوب, تندرست, سالم, راحت, بسیارخوب, به چشم, تماما, تمام وکمال, بدون اشکال, اوه, خیلی خوب.

bienal

: دوساله, درخت دوساله.

bienaventuranza

: سعادت جاودانی, برکت, خوشابحال.

bienes

: ملک, املا ک, دارایی, دسته, طبقه, حالت, وضعیت.

bienestar

: اسانی, سهولت, اسودگی, راحت کردن, سبک کردن, ازاد کردن, اسایش, رفاه, خیر, سعادت, خیریه, شادکامی.

bienhechor

: صاحب خیر, ولینعمت, نیکوکار, بانی خیر, واقف.

bienvenida

: خوشامد, خوشامد گفتن, پذیرایی کردن, خوشایند.

bienvenido

: خوشامد, خوشامد گفتن, پذیرایی کردن, خوشایند.

bienvenidos

: خوشامد, خوشامد گفتن, پذیرایی کردن, خوشایند.

biffar

: ضربت.

bifocal

: دارای دو کانون, دوکانونی (درمورد عدسی), دو دید, عینک دو کانونی.

biftec

: بیفتک گاو, گوشت ران گاو, باریکه گوشت کبابی.

bifurcacin

: چنگال, محل انشعاب, جند شاخه شدن.

bifurcarse

: شاخه, شاخ, فرع, شعبه, رشته, بخش, شاخه دراوردن, شاخه شاخه شـدن, منشعب شدن, گل وبوته انداختن, مشتق شدن, جوانه زدن, براه جدیدی رفتن, انشعاب یافتن, ازهم دورشدن, اختلا ف پیداکردن, واگراییدن, چنگال, محل انشعاب, جند شاخه شدن.

biga

: ارابه.

bigamia

: دو زن داری, دو شوهری.

bigote

: سبیل, سبیل.

bigrafo

: شرح حال نویس, تذکره نویس, زندگینامه نگار.

bilateral

: دوطرفه, دوجانبه, متقارن الطرفین, دوکناری.

bilinge

: بدو زبان نوشته شده, متلکم بدو زبان, دوزبانی.

bilioso

: صفراوی, زرداب ریز, صفرایی مزاج, سودایی مزاج.

bilis

: زرداب, صفرا, زهره, خوی سودایی, مراره, زهره, زرد اب, صفرا, تلخی, گستاخی, زخم پوست رفتگی, سایید گی, تاول, ساییدن, پوست بردن از, لکه, عیب.

billar

: استخر, ابگیر, حوض, برکه, چاله اب, کولا ب, اءتلا ف چند شرکت با یک دیگر, اءتلا ف, عده کارمند اماده برای انجام امری, دسته زبده وکار ازموده, اءتلا ف کردن, سرمایه گذاری مشترك ومساوی کردن, شریک شدن, باهم اتحادکردن.

billete

: نوك, منقار, نوعی شمشیر پهن, نوك بنوك هم زدن (چون کبوتران), لا یحه قانونی, قبض, صورتحساب, برات, سند, اسکناس, صورتحساب دادن, یاداشت, تبصره, توجه کردن, ذکر کردن, بلیط.

billonario

: کسی که ثروتش از بیلیون تجاوز میکند.

bimensual

: مجله ای که دوماه یکبار منتشر میشود.

bimet lico

: دو فلزی, دارای دو نوع پول رایج.

binario

: دودویی, دوتایی.

binomial

: دوجمله ای (در جبر و مقابله).

biogr fico

: زیستنامه ای, وابسته بشرح زندگی, زیستنامه ای, وابسته بشرح زندگی.

biografa

: زیستنامه, بیوگرافی, تاریخچه زندگی, تذکره, زندگینامه.

biolgico

: زیستی.

biolog a

: زیست شناسی.

bioqu mico

: مربوط به شیمی حیاتی یا زیست شیمی, متخصص شیمی حیاتی والی, ویژه گر زیست شیمی.

bioqumica

: زیست شیمی.

bipartidario

: دوحزبی, دودستگی.

bipartidismo

: وابستگی بدو حزب.

biplano

: هواپیمای دوباله.

biquini

: لباس شنای زنانه دوتکه, مایوی دوتکه.

birrete

: کلا ه گرد ونرم پشمی, کلا ه بره.

bisagra

: لولا, بند, مفصل, مدار, محور, لولا زدن, وابسته بودن, منوط بودن بر.

bisbol

: بازی بیس بال.

bisecar

: دو بخش کردن, دو نیم کردن.

biseccin

: دو بخشی, دونیمی.

bisel

: گونیا, سطح اریب, :اریب کردن, اریب وار بریدن یاتراشیدن, رنده کردن.

bisexual

: دارای خصوصیات جنس نر و ماده, دارای علا قه جنسی به جنس مقابل وبه جنس خود.

bisfera

: زیست کره, قسمت قابل زندگی کره زمین که عبارتست از جو و اب و خاك کره زمین.

bisonte

: گاومیش کوهان دار امریکایی.

bistec

: باریکه گوشت کبابی.

bit

: ذره, رقم دودویی.

bivalvo

: دارای دو کپه, دو پره ای, صدف دو کپه, دو لته.

bizcocho

: کلوچه خشك, بیسکویت, یکجور شیرینی, ترقه, کلوچه کوچك, فندق شکن.

bl zer

: جارچی, اعلا م کننده, علا مت گذار (در جاده), هر چیز قرمز ومشتعلی, نوعی کت پشمی یاابریشمی ورزشی, ژاکت مخصوص ورزش.

blablab

: سخن نامفهوم, سخن بی ربط, شر و ور.

bla–bla–bla

: سخن نامفهوم, سخن بی ربط, شر و ور.

blanco

: فاصله یاجای سفیدوخالی, جای ننوشته, سفیدی, ورقه سفید, ورقه پوچ, ارزه, نمره, نشانه, نشان, علا مت, داغ, هدف, پایه, نقطه, درجه, مرز, حد, علا مت گذاشتن, توجه کردن, نشانگاه, هدف, نشان, هدف گیری کردن, تیر نشانه, سفید, سفیدی, سپیده, سفید شدن, سفید کردن.

blando

: ملا یم, شیرین و مطلوب, نجیب, ارام, بی مزه, نرم, لطیف, ملا یم, مهربان, نازک, عسلی, نیم بند, سبک, شیرین, گوارا, لطیف.

blanquear

: سفید شدن بوسیله شستن با وسایل شیمیایی, سفیدکردن, ماده ای که برای سفید کردن(هرچیزی)بکار رود, گازری کردن, شستن, اتو کشیدن, شسته شدن, شستشو.

blasfemo

: کفرامیز, کفرگوینده, نوشته و گفته کفر امیز.

blasn

: نجباوعلا ءم نجابت خانوادگی, نشان نجابت خانوادگی, ایین وتشریفات نشان های خانوادگی.

blindaje

: زره, جوشن, سلا ح, زره پوش کردن, زرهی کردن.

bloque

: بنداوردن, انسداد, جعبه قرقره, اتحاد دو یاچند دسته بمنظور خاصی, بلوک, کنده, مانع ورادع, قطعه, بستن, مسدود کردن, مانع شدن از, بازداشتن, قالب کردن, توده, قلنبه, دفترچه یادداشت, لا یی, لا یی گذاشتن.

bloquear

: بنداوردن, انسداد, جعبه قرقره, اتحاد دو یاچند دسته بمنظور خاصی, بلوک, کنده, مانع ورادع, قطعه, بستن, مسدود کردن, مانع شدن از, بازداشتن, قالب کردن, توده, قلنبه, راه بندان, محاصره, انسداد, بستن, محاصره کردن, راه بندکردن, سد راه, سدراه کردن.

bloqueo

: انسداد.

blsamo

: بلسان, مرهم, بلسان, درخت گل حنا.

blusa

: پیراهن یاجامه گشاد, بلوز.

bnker

: سنگر وپناهگام زیر زمینی, انباربزرگ, پرشدن انبار.

bobalicona

: ابله, کله خر, احمقانه رفتار کردن, ساده لوح, احمق, ادم پریشان حواس, ادم کله خشک و احمق.

bobina

: قرقره, ماسوره, هرچیزی شبیه قرقره, دورقرقره پیچیدن.

bobo

: ارام, فروتن, احمق, نابخرد, نادان, جاهل, ابله, احمق, ابلهانه, مزخرف, نادان, ابله, سبک مغز, چرند, احمقانه.

boca

: دهان, دهانه, مصب, مدخل, بیان, صحبت, گفتن, دهنه زدن (به), در دهان گذاشتن(خوراک), ادا و اصول در اوردن.

boca de incendios

: لوله ابکش (اب انبار), شیر اتش نشانی.

bocadillo

: طومار, لوله, توپ (پارچه و غیره), صورت, ثبت, فهرست,پیچیدن, چیز پیچیده, چرخش, گردش, غلتک, نورد, غلتاندن, غلت

دادن, غل دادن, غلتک زدن, گردکردن, بدوران انداختن, غلتیدن, غلت خوردن, گشتن, تراندن, تردادن, تلا طم داشتن, ساندویچ درست کردن, ساندویچ, در تنگنا قرار دادن, خوراک مختصر, خوراک سرپایی, ته بندی, زیرک, سریر, چالا ک, بسرعت.

bocado

: گاز گرفتن, گزیدن, نیش زدن, گاز, گزش, گزندگی, نیش.

bocanada

: لقمه, دهن پر, مقدار, پرستو, چلچله, مری, عمل بلع, فورت دادن, فرو بردن, بلعیدن.

bochornoso

: گرم, خفه, مرطوب, گرفته.

bocina

: شاخ, بوق, کرنا, شیپور, پیاله, نوک.

bocio

: غمباد, بزرگ شدن غده تیروءید, گواتر.

bodega

: زیرزمین, سرداب, انبار, جای شراب انداختن, گودال سرچاه, پیش چاه, نگهداشتن, نگاه داشتن, دردست داشتن, گرفتن, جا گرفتن, تصرف کردن, چسبیدن, نگاهداری.

bofetada

: باکف دست زدن, سیلی, تودهنی, ضربت, ضربت سریع, صدای چلب چلوپ, سیلی زدن, تپانچه زدن, زدن, ماچ, صدای سیلی یا شلا ق, مزه, طعم, چشیدن مختصر, باصدا غذاخوردن, ماچ صدادارکردن, مزه مخصوصی داشتن, کف دستی زدن, کتک زدن, کاملا, یکراست.

bogavante

: خرچنگ دریایی, گوشت خرچنگ دریایی.

bogey

: دیو, جن, شیطان.

boicotear

: تحریم کردن, تحریم, بایکوت.

boicoteo

: تحریم کردن, تحریم, بایکوت.

boina

: کلا ه گرد ونرم پشمی, کلا ه بره.

bola

: گلوله, گوی, توپ بازی, مجلس رقص, رقص, ایام خوش, گلوله کردن, گرهک, گلوله, گلوله تفنگ.

bolear

: کاسه, جام, قدح, باتوپ بازی کردن, مسابقه وجشن بازی بولینگ, کاسه رهنما(دستگاه ابزارگیری).

boletn

: تابلو اعلا نات, اگهی نامه رسمی, ابلا غیه رسمی, بیانیه, اگاهینامه, پژوهشنامه, پژوهنامه, خبرنامه.

bollo

: دست انداز جاده, ضربت, ضربت حاصله دراثر تکان سخت, برامدگی, تکان سخت (در هواپیماو غیره), تکان ناگهانی, ضربت (توام باتکان) زدن, یکجور کلوچه یاکماج (انگلیسی - ایرلند), دم خرگوش.

bolos

: بازی بولینگ.

bolsa

: کیسه, کیف, جوال, ساک, خورجین, چنته, باد کردن, متورم شدن, ربودن, معاوضه, ردو بدل کننده, کیف بغلی, جزوه دان, جای کاغذ یا اسکناس پول, درامد, کتابچه یا دفتر بغلی, کتاب جیبی, کیسه, جیب, کیسه پول, کیف پول, پول, دارایی, وجوهات خزانه, غنچه کردن, جمع کردن, پول دزدیدن, جیب بری کردن, کیسه دوز, تحویلدار, صندوقدار, کیسه, گونی, جوال, پیراهن گشاد و کوتاه, شراب سفید پر الکل وتلخ, یغما, غارتگری, بیغما بردن, اخراج کردن یا شدن, درکیسه ریختن.

bolsillo

: جیب, کیسه هوایی, پاکت, تشکیل کیسه در بدن, کوچک, جیبی, نقدی, پولی, جیب دار, درجیب گذاردن, درجیب پنهان کردن, بجیب زدن.

bolso

: کیسه, کیف, جوال, ساک, خورجین, چنته, باد کردن, متورم شدن, ربودن, کیسه, گونی, جوال, پیراهن گشاد و کوتاه, شراب سفید پر الکل وتلخ, یغما, غارتگری, بیغما بردن, اخراج کردن یا شدن, درکیسه ریختن.

bomba

: بمب, نارنجک, بمباران کردن, مخزن, تلمبه, تلمبه زنی, صدای تلمبه, تپش, تپ تپ, با تلمبه خالی کردن, باتلمبه بادکردن, تلمبه زدن.

bombardear

: بمب, نارنجک, بمباران کردن, مخزن.

bombardeo

: بمباران.

bombardero

: هواپیمای بمب افکن, بمب انداز.

bombear

: تلمبه, تلمبه زنی, صدای تلمبه, تپش, تپ تپ, با تلمبه خالی کردن, باتلمبه بادکردن, تلمبه زدن.

bombero

: مامور اتش نشانی, سوخت انداز, سوخت گیر.

bombilla

: لا مپ چراغ برق, پیاز گل, هر نوع برامدگی یاتورم شبیه پیاز.

bombilla de flash

: لا مپ پرنور فلا ش عکاسی.

bombn

: شیرینی, اب نبات فرنگی, اب نبات, نبات, شیرین کردن, نباتی کردن, شوکولا ت, شوکولا تی, کاکاءو.

bondad

: مهربانی, لطف.

bondadoso

: گونه, نوع, قسم, جور, جنس, گروه, دسته, کیفیت, جنسی,(درمقابل پولی), غیرنقدی, مهربان, مهربانی شفقت امیز, بامحبت, اندیشمند, باملا حظه, بافکر, فکور, متفکر, اندیشناک.

bonete

: نوعی کلا ه بی لبه زنانه ومردانه, کلا هک دودکش, سرپوش هرچیزی, کلا ه سر گذاشتن, درپوش, کلا هک.

bonito

: زیبا, قشنگ, خوشگل, عالی, خوبرو, خوش اینـد, خوش منظر, زیبا, لطیف, نسبتا خوب, متوسط, بور, بدون ابر, منصف, نمایشگاه, بازار مکاره, بی طرفانه, جذاب, دلربا, گیرنده, جریمه, تاوان, غرامت, جریمه کردن, جریمه گرفتن از, صاف کردن, کوچک کردن, صاف شدن, رقیق شدن, خوب, فاخر, نازک, عالی, لطیف, نرم, ریز, شگرف, دوستانه, مساعد, مهربان, موافق, تعاونی, دلپذیر, مطبوع, خوش قیافه, زیبا, سخاوتمندانه, دوست داشتنی, دلپذیر, دلفریب, نازنین, دلپسند, خوب, دلپذیر, مطلوب, مودب, نجیب, تاحدی, قشنگ, شکیل, خوش نما, خوب, بطور دلپذیر, قشنگ کردن, اراستن.

boquear

: خمیازه, نگاه خیره با دهان باز, خلا ء, خمیازه کشیدن, دهان را خیلی باز کردن, با شگفتی نگاه کردن, خیره نگاه کردن, تلفظ کردن, رسما بیان کردن, ادا کردن, گفتن, اظهار داشتن, حرف زدن, بیان کردن, سخن گفتن, صحبت کردن سخن, حرف, اظهار, نوبت حرف زدن, مثلا, مطلق, بحداکثر, باعلی درجه, کاملا, جمعا, حداعلی, غیر عادی, اداکردن, گفتن, فاش کردن, بزبان اوردن.

boquilla

: دهانه, لبه, دهن گیر, سخنگو, عامل, سر لوله اب, بینی, پوزه, دهانک.

bordado

: قلا بدوزی.

bordar

: اررایش کردن, ارایش دادن, زینت دادن, زیبا کردن, پیراستن, قلا ب دوزی کردن, گلدوزی کردن, برودره دوزی, اراستن.

borde

: سرحد, حاشیه, لبه, کناره, مرز, خط مرزی, لبه گذاشتن (به), سجاف کردن, حاشیه گذاشتن, مجاور بودن, لبه, کنار, حاشیه, پرکردن, لب, کنار, حاشیه, لبه, طاقچه, لبه, برامدگی, لبه, دیواره, قاب عینک, دوره دار کردن, زهوارگذاشتن, لبه داریا حاشیه دارکردن, کنار, لبه, مشرف, نزدیکی, حدود, حاشیه, نزدیک شدن, مشرف بودن بر.

bordillo

: زنجیر, بازداشت, جلوگیری, لبه پیاده رو, محدود کردن,دارای دیواره یا حایل کردن, تحت کنترل دراوردن, فرونشاندن.

borr n

: لکه دار کردن یا شدن, لک, لکه, بدنامی, عیب, پاک شدگی

borra

: لا یی, کهنه, نمد, استری, توده کاه, توده, کپه کردن, لا یی گذاشتن, فشردن.

borrable

: پاک کردنی.

borrachol

: مست, مخمور, خیس, مستی, دوران مستی.

borrador

: مداد پاک کن, تخته پاک کن.

borradura

: پاک شدگی, تراشیدگی, حک, جای پاک شدگی.

borrar

: پاک کردن, اثارچیزی رااز بین بردن, خراشیدن, تراشیدن, محوکردن.

borrascoso

: پر باد, توفانی.

borrego

: بره, گوشت بره, ادم ساده.

bosque

: جنگل, بیشه, تبدیل به جنگل کردن, درختکاری کردن, چوب, هیزم, بیشه, جنگل, چوبی, درختکاری کردن, الوار انباشتن.

bosquejar

: طرح کلی, رءوس مطالب, طرح, انگاره, نقشه ساده, مسوده, شرح, پیش نویس ازمایشی, زمینه, خلا صه, ملخص, مسوده کردن, پیش نویس چیزی را اماده کردن.

bosquejo

: حواله, برات, برات کشی, طرح, مسوده, پیش نویس, برگزینی, انتخاب, چرک نویس, طرح کردن, : (انگلیس) اماده کردن, از بشکه ریختن, طرح کلی, رءوس مطالب, طرح, انگاره, نقشه ساده, مسوده, شرح, پیش نویس ازمایشی, زمینه, خلا صه, ملخص, مسوده کردن, پیش نویس چیزی را اماده کردن.

bosta

: کود, مدفوع حیوانات (مثل گاو واسب), پشکل, کود دادن, سرگین, کود دادن, کود کشاورزی.

bostezar

: دهن دره کردن, خمیازه کشیدن, با حال خمیازه سخن گفتن, دهن دره.

bostezo

: دهن دره کردن, خمیازه کشیدن, با حال خمیازه سخن گفتن, دهن دره.

bot nico

: وابسته به گیاه شناسی, ترکیب یامشتقی از مواد گیاهی و داروهای گیاهی, گیاه شناس, متخصص گیاه شناسی.

bota

: پوتین یاچکمه, اخراج, چاره یافایده, لگدزدن, باسرچکمه وپوتین زدن.

bota de montar

: چکمه ساقه بلند.

bota militar

: چکمه ساقه بلند.

botar al agua

: به اب انداختن کشتی, انداختن, پرت کردن, روانه کردن, مامور کردن, شروع کردن, اقدام کردن.

botarate

: دیوانه, ادم بی پروا و وحشی.

bote

: قادربودن, قدرت داشتن, امکان داشتن (مای), :حلبی, قوطی, قوطی کنسرو, درقوطی ریختن, زندان کردن, اخراج کردن, ظرف, قوطی, چای دان, نارنجک, گازاشک اور, برنده تمام پولها, جوایز رویهم انباشته.

bote de motor

: قایق موتوری.

bote de vela

: قایق بادبانی, کشتی بادبانی, کشتی بادی.

bote salvavidas

: قایق نجات.

botella

: بطری, شیشه, محتوی یک بطری, دربطری ریختن.

botica

: داروخانه, دوا فروشی.

boticario

: داروگر, داروساز, داروفروش, شیمی دان, داروساز.

botn

: دکمه, دستگیره, دکمه.

botnica

: گیاه شناسی, کتاب گیاه شناسی, گیاهان یک ناحیه, زندگی گیاهی یک ناحیه.

botones

: پادو مهمانخانه, پیشخدمت.

botulismo

: مسمومیت غذایی حاد.

boutique

: دکان, بوتیک.

bowling

: بازی بولینگ.

boxeador

: مشت زن, بوکس باز.

boxear

: جعبه, قوطی, صندوق, اطاقک, جای ویژه, لژ, توگوشی, سیلی, بوکس, : مشت زدن, بوکس بازی کردن, سیلی زدن, درجعبه محصور کردن, احاطه کردن, درقاب یا چهار چوب گذاشتن.

boxeo

: مشت زنی, بوکس.

boya

: رهنمای شناور, کویچه, روابی, جسم شناور, روی اب نگاهداشتن, شناور ساختن.

boyante

: شناور, سبک, سبکروح, خوشدل.

br jula

: قطب نما, پرگار.

bragueta

: مگس, حشــره پردار, پرواز, پرش, پرانـدن,پرواز دادن, بهوافرسـتادن, افراشـتن, زدن, گریختـن از, فرار کردن از, دراهـتراز بـودن, پرواز کردن, : تیز هوش, چابک وزرنگ.

braille

: خط برجسته مخصوص کوران, الفباء نابینایان.

bramar

: صـدای شـبیه نعره کردن (مثـل گـاو), صـدای گـاو کردن, صـدای غرش کردن (مثـل اسـمان غرش وصـدای تـوپ), غریـو کردن, دیوانگی, خشم, غضب, خروشـیدن, میل مفرط, خشـمناک شـدن, غضب کردن, شـدت داشـتن, خروش, خروشـیدن, غرش کردن, غریدن, داد زدن, داد کشیدن

bramido

: صدای شبیه نعره کردن (مثل گاو), صدای گاو کردن, صدای غرش کردن (مثل اسمان غرش وصدای توپ), غریو کردن.

branquia

: گوش مـاهی, گوشـک مـاهی, دسـتگاه تنفس مـاهی, جویبـار, نهر کوچـک, گوشت مـاهی, پیمـانه ای برای شـراب, نصف پینت پ‌ءنت, دخترجوان, ابجو, تمیزکردن ماهی, روده (ماهی را) در اوردن, استطاله زیرگلوی مرغ,

brasear

: با اتش ملا یم پختن, گرم کردن.

brasero

: منقل اتش, برنج سازی.

bravata

: لا ف زدن, بالیدن, فخرکردن, باتکبر راه رفتن, بادکردن, لا ف, مباهات, رجز خواندن.

bravo

: دلا ور, تهم, شجاع, دلیر, دلیرانه, عالی, بادلیری و رشادت باامری مواجه شدن, اراستن, لا فزدن, بالیدن.

braza

: شنای پروانه, قولا ج (واحد عمق پیمایی دریایی) اندازه گرفتن, عمق پیمایی کردن, درک کردن.

brazalete

: دست بند, النگو, بازوبند.

brazo

: بازو, مسلح کردن.

brbaro

: بیگانه, اجنبی, ادم وحشی یا بربری, وحشی, بربری, بی ادب, وحشیانه.

brcoli

: نوعی گل کلم.

brea

: قیر, قیرمالیدن به, قیر زدن, :برانگیخته, خشمگین کردن, ازردن.

brecha

: نقض عهـد, رخنه, نقض کردن, نقض عهـد کردن, ایجاد شـکاف کردن, رخنه کردن در, رخنه, درز, دهنه, جای باز, وقفه, اختلا ف زیاد, شکافدار کردن.

breve

: کوتاه مختصر, حکم, دستور, خلا صه کردن, کوتاه کردن, اگاهی دادن, مختصر, موجز, کوتاه, لب گو, فشرده ومختصر.

brevedad

: کوتاهی, اختصار, ایجاز.

brevemente

: بطور خلا صه.

brezal

: زمین بـایری که علف وخـاربن دران می رویـد, تیغسـتان, بوته, خـاربن, خلنـگ زار, زمین بـایر, دشت, لنگر انـداختن, اهل شـمال افریقا, مسلمان.

brezo

: خلنگ, علف جاروب, ورسک (عرءثا), وابسته به خلنگ.

bribn

: نادرست, متقلب, تقلب امیز, دغل, فاقد امانت, رذل صفت, دغل وار, رندانه.

bridge

: پل, جسر, برامـدگی بینی, سـکوبی درعرشه کشتی که مورد اسـتفاده کاپیتان وافسـران قرار میگیرد, بازی ورق, پل ساختن, اتصال دادن.

brigada

: تیپ, دسته, تشکیلا ت.

brigadier

: سرتیپ, فرمانده تیپ.

brillante

: تابان, مشعشع, زیرک, بااستعداد, برلیان, الماس درخشان, جلا دار, براق, صیقلی, صاف, خوش نما.

brillar

: برق, تلا لو, تابش, ظهور انی, زودگـذر, تابیـدن, درخشـیدن, درخشانیدن, تابانیدن, تابش, تلا لو, درخشـندگی, درخشـش, براق شـدن, برق زدن, درخشـیدن, تابیـدن, برافروختن, تـاب امـدن, قرمز شـدن, در تب و تـاب بودن, مشـتعل بودن, نگاه سوزان کردن, تـابش, تـاب, برافروختگی, محبت, گرمی, تابیـدن, درخشـیدن, نورافشانـدن, براق کردن, روشـن شـدن, روشـنی, فروغ, تـابش, درخشش, تلا لوء داشتن, جرقه زدن, چشمک زدن, برق, تلا لو, جرقه, درخشش.

brillo

: تابش, تلاـ لو, درخشندگی, درخشش, براق شدن, برق زدن, درخشیدن, نرمی, صافی, براقی, جلا, جلوه ظاهر, برق انداختن, صیقل دادن, :شرح, تفصیل, توضیح, تفسیر, تاویل, سفرنگ, حاشیه, فهرست معانی, تاویل کردن, حاشیه نوشتن بر, تابیدن, برافروختن, تاب امدن, قرمز شدن, در تب و تاب بودن, مشتعل بودن, نگاه سوزان کردن, تابش, تاب, برافروختگی, محبت, گرمی.

brincar

: بالاـ جستن, پس جستن, پریدن, گزاف گویی کردن, مورد توپ وتشرقرار دادن, بیرون انداختن, پرش, جست, گزاف گویی, رازک, میوه رازک رازک زدن به, رازک بار اوردن, ابجو, افیون, لی لی کردن, روی یک پاجستن, جست وخیز کوچک کردن, رقصیدن, پرواز دادن, لنگان لنگان راه رفتن, پلکیدن, جستن, پریدن, خیز زدن, جور درامدن, وفق دادن, پراندن, جهاندن, پرش, جهش, افزایش ناگهانی, ترقی, جست, پرش, خیز, جستن, دویدن, خیز زدن, جست, جست زدن, جست بزن.

brindis

: نان برشته, باده نوشی بسلا متی کسی, برشته کردن (نان), بسلا متی کسی نوشیدن, سرخ شدن.

briqueta

: بریکت, خاک زغال قالبی.

brisa

: بادشمال یاشمال شرقی, بادملا یم, نسیم, وزیدن (مانند نسیم).

brit nico

: بریتانیایی, انگلیسی, اهل انگلیس, زبان انگلیسی.

britano

: خاک انگلیس, انگلیسی, اهل بریتانیا.

brndis

: نان برشته, باده نوشی بسلا متی کسی, برشته کردن (نان), بسلا متی کسی نوشیدن, سرخ شدن.

brocado

: زری, زربفت, پارچه ابریشمی گل برجسته.

brocha

: پاک کن, ماهوت پاک کن, لیف, کفش پاک کن و مانند ان, قلم مو, علف هرزه, ماهوت پاک کن زدن, مسواک زدن, لیف زدن, قلم مو زدن, نقاشی کردن, تماس حاصل کردن واهسته گذشتن, تندگذشتن, بروس لوله.

broche

: سنجاق سینه, گل سینه, باسنجاق سینه مزین کردن, باسنجاق اراستن, گیره قزن قفلی, جفت چپراست, قلا ب, دراغوش گرفتن, بستن , برش, موزنی, پشم چینی, شانه فشنگ, گیره کاغذ, گیره یاپنس, چیدن, بغل گرفتن, محکم گرفتن, چفت, کلا ف, قرقره, ماکو, ماسوره, چفت کردن, بستن, دور چیزی پیچیدن.

broculi

: نوعی گل کلم.

broma

: دهان بند بستن, پوزه بند بستن, محدود کردن, مانع فراهم کردن برای, شیرین کاری, قصه یا عمل خنده اور, دهان باز کن, لطیفه, بذله, شوخی, بذله گویی, خوش طبعی, طعنه, گوشه, کنایه, عمل, کردار, طعنه زدن, تمسخر کردن, استهزاء کردن, ببازی گرفتن, شوخی کردن, مزاح گفتن, شوخی, لطیفه, بذله, شوخی کردن.

bromear

: لوده, مسخره, مقلد, مسخرگی کردن, دلقک شدن, لطیفه, بذله, شوخی, بذله گویی, خوش طبعی, طعنه, گوشه, کنایه, عمل, کردار, طعنه زدن, تمسخر کردن, استهزاء کردن, ببازی گرفتن, شوخی کردن, مزاح گفتن, شوخی, لطیفه, بذله, شوخی کردن, کسی را دست انداختن, شوخی کردن, متلک.

bromista

: شوخ, بذله گو, ژوکر.

bromuro

: برمور, نمک الی یامعدنی اسید هیدروبرمیک, اظهار یا بیان مبتذل.

bronca

: سطر, ردیف.

bronce

: مفرغ, مسبار, برنزی, برنگ برنز, گستاخی.

bronceado

: قهوه ای شدن پوست بدن در اثر افتاب, قهوه مایل بسرخ, دباغی کردن, برنگ قهوه ای وسبزه دراوردن, باحمام افتاب پوست بدن راقهوه ای کردن, برنزه, مازوی دباغی, پوست مازو, مازویی, قهوه ای مایل به زرد.

bronceador

: شویه, شستشو, محلول طبی مخصوص شستشویا ضد عفونی کردن صورت وغیره, لوسیون.

broncearse

: افتاب سوخته کردن, افتاب زدگی.

bronquitis

: برنشیت, اماس نایژه.

brotar

: جوانه, غنچه, شکوفه, تکمه, شکوفه کردن, جوانه زدن, ریزش, جریان, فوران, جوش, تراوش, روان شدن, جاری شدن, فواره زدن.

bruir

: جلا دادن, پرداخت کردن, صیقل دادن, جلا, صیقل, صیقل, جلا, واکس زنی, پرداخت, ارایش, مبادی ادابی, تهذیب, جلا دادن, صیقل دادن, منزه کردن, واکس زدن, براق کردن, :لهستانی, تابیدن, درخشیدن, نورافشاندن, براق کردن, روشن شدن, روشنی, فروغ, تابش, درخشش.

bruja

: عجوزه, ساحره, مه سفید, حصار, زن جادوگر, ساحره, پیره زن, فریبنده, افسون کردن, سحر کردن, مجذوب کردن.

bruma

: مه کم, بخار, ناصافی یاتیرگی هوا, ابهام, گرفته بودن, مغموم بودن, روشن نبودن مه, موضوعی (برای شخص), متوحش کردن, زدن, بستوه اوردن, سرزنش کردن.

brumoso

: مانند مه, مه الود, تیره وتار, کرکی, ریش ریش, پرزدار, خوابدار, تیره, مه دار, مبهم, نامعلوم, گیج, مه دار, مبهم.

brusco

: تند, پرتگاه دار, سراشیبی, ناگهان, ناگهانی, بیخبر, درشت, جداکردن.

brutal

: دامی, حیوانی, شبیه حیوان, جانور خوی, جانور خوی, حیوان صفت, وحشی, بی رحم, شهوانی.

brutalidad

: جانور خویی, وحشیگری, بیرحمی, سبعیت.

bruto

: جانورخوی, حیوان صفت, بی خرد, سبع, بی رحم, جانور, حیوان, ادم بی شعوروکودن یاشهوانی, حیوانی, پست, بی شعور, درشت, خشن, ددمنش, درشت, بزرگ, ستبر, عمده, ناخالص, زمخت, درشت بافت, زشت, شرم اور, ضخیم, بی تربیت, وحشی, توده, انبوه, وزن سرجمع چیزی(باظرف وغیره درمقابل نعت یعنی وزن خالص), جمع کل, بزرگ کردن, جمع کردن, زمخت کردن, کلفت کردن, بصورت سود ناویژه بدست اوردن.

bsicamente

: بطور اساسی.

bsqueda

: جستجو, جستجو کردن.

buc lico

: روستایی, دهقانی, اشعار روستایی.

buceador

: اب باز, غواص.

bucear

: شیرجه رفتن, غواصی کردن, فرو رفتن, تفحص کردن, شیرجه, غور, غوطه, شیرجه, گودال عمیق, سرازیری تند, سقوط سنگین, فرو بردن, غوطه ورساختن, شیب تند پیدا کردن, شیرجه رفتن, ناگهان داخل شدن, چاهک, فرو رفتن, فروبردن.

budismo

: مذهب بودا.

buena voluntad

: خوش نیتی, حسن نیت, میل, سر قفلی.

bueno

: جریمه, تاوان, غرامت, جریمه کردن, جریمه گرفتن از, صاف کردن, کوچک کردن, صاف شدن, رقیق شدن, خوب, فاخر, نازک, عالی, لطیف, نرم, ریز, شگرف, خوب, نیکو, نیک, پسندیده, خوش, مهربان, سودمند, مفید, شایسته, قابل, پاک, معتبر, صحیح, ممتاز, ارجمند, کامیابی, خیر, سود, مال التجاره, مال منقول, محموله, گونه, نوع, قسم, جور, جنس, گروه, دسته, کیفیت, جنسی,(درمقابل پولی), غیرنقدی, مهربان, مهربانی شفقت امیز, بامحبت, نازنین, دلپسند, خوب, دلپذیر, مطلوب, مودب, نجیب, صحیح است, خوب, بسیار خوب, تصویب کردن, موافقت کردن, اجازه, تصویب, صدا, اوا, سالم, درست, بی عیب, استوار, بی خطر, دقیق, مفهوم, صدا دادن, بنظر رسیدن, بگوش خوردن, بصدا دراوردن, نواختن, زدن, بطور ژرف, کاملا, ژرفاسنجی کردن, گمانه زدن, چشمه, جوهردان, دوات, ببالا فوران کردن, روامدن اب ومایع, درسطح امدن وجاری شدن, :خوب, تندرست, سالم, راحت, بسیارخوب, به چشم, تماما, تمام وکمال, بدون اشکال, اوه, خیلی خوب.

buey

: گاو نر.

buf n

: لوده, دلقک, مسخرگی کردن, دلقک, شوخ, لوده, مسخره, ادم ابله, مقلد, میمون صفت, ادم انگل.

bufanda

: حمایل ابریشمی وامثال ان, شال گردن, شال گردن بستن, درشال پیچیدن, روسری.

buffet

: قفسه جای ظرف, بوفه, اشکاف, رستوران, کافه, مشت, ضربت, سیلی.

buho

: جغد, بوف.

buitre

: کرکس, لا شخور صفت, حریص.

buj a

: شمع, شمع ساختن, میزان شدت نور برحسب تعداد شمع, دو شاخه.

bula

: بخشیدن, لطف کردن, از راه افراط بخشیدن, ولخرجی کردن, غفو کردن, زیاده روی, افراط.

bulbo

: لا مپ چراغ برق, پیاز گل, هر نوع برامدگی یاتورم شبیه پیاز.

buldog

: نوعی سگ بزرگ, بول داگ, برزمین افکندن.

bulla

: تیمارستان, دیوانه, وابسته به دیوانه ها یا دیوانه خانه, هایهوی, سروصدا, نق نق زدن, اشوب, نزاع, هایهو کردن, ایراد گرفتن, خرده گیری کردن, اعتراض کردن.

bullicio

: شلوغی, هایهو, جنبش, تقلا, کوشش, شلوغ کردن, تقلا یاکشمکش کردن.

bullir

: کورک, دمل, جوش, التهاب, هیجان, تحریک, جوشاندن, بجوش امدن, خشمگین شدن, تکان جزءی خوردن, تکان دادن, جم خوردن, حرکت, حرکت دادن, حرکت کردن, نقل مکان, جنبش, حرکت, فعالیت, جم خوردن, تکان دادن, به جنبش دراوردن, حرکت دادن, بهم زدن, بجوش اوردن, تحریک کردن یا شدن.

bulto

: جسم, جثه, لش, تنه, جسامت, حجم, اندازه, بصورت توده جمع کردن, انباشتن, توده, اکثریت, بقچه, بسته, مجموعه, دسته کردن, بصورت گره دراوردن, بقچه بستن, لا شه کشتی, کشتی, بدنه کشتی, تنه کشتی, کشتی سنگین وکندرو, باسنگینی ورخوت حرکت کردن, بزرگ بنظر رسیدن, انبوه, توده, جرم.

bumerang

: چوب خمیده ای که پس از پرتاب شدن نزد پرتاب کننده برمیگردد, وسیله ای برای رسیدن بهدفی یا(مخصوصا) عملی که عکس العمل ان بخودفاعل متوجه باشد.

buque

: کشتی, جهاز, کشتی هوایی, هواپیما, با کشتی حمل کردن, فرستادن, سوار کشتی شدن, سفینه, ناو, اوند, کشتی, مجرا, رگ, بشقاب, ظرف, هر نوع مجرا یا لوله.

buque cisterna

: کشتی نفت کش, تانک, اتومبیل نفش کش.

buque de guerra

: کشتی جنگی, ناو جنگی.

buque de motor

: به اب انداختن کشتی, انداختن, پرت کردن, روانه کردن, مامور کردن, شروع کردن, اقدام کردن.

buque insignia

: کشتی حامل پرچم امیرالبحری, کشتی دریادار.

burbuja

: جوشیدن, قلقل زدن, حباب براوردن, خروشیدن, جوشاندن, گفتن, بیان کردن, حباب, ابسوار, اندیشه پوچ.

burbujeante

: جوش زننده, پرحباب, شامپانی.

burbujear

: جوشیدن, قلقل زدن, حباب براوردن, خروشیدن, جوشاندن, گفتن, بیان کردن, حباب, ابسوار, اندیشه پوچ, جوش, قل قل, سالک, جوش صورت, صدای قل قل (درحرف زدن), اشکال, بی نظمی, درهم وبرهم سخن گفتن, مغشوش کردن.

burcrata

: مامور اداری, مامور دولتی, مقرراتی واهل کاغذ بازی, دیوان سالا ر.

burdel

: فاحشه خانه.

burdo

: زبر, خشن, زمخت, بی ادب.

burgu s

: عضوطبقه متوسط جامعه, عضو طبقه دوم, طبقه کاسب ودکاندار.

burguesa

: طبقه سوداگر, سرمایه داری, حکومت طبقه دوم, بورژوازی, خرده مالکین, سواره نظام, سرباز داوطلب.

burla

: دهان بند بستن, پوزه بند بستن, محدود کردن, مانع فراهم کردن برای, شیرین کاری, قصه یا عمل خنده اور, دهان باز کن, استهزاء, مسخره, زحمت بیهوده.

burlar

: مورداستهزاء قراردادن, دست انداختن, شوخی کنایه دار, خوشمزگی, چشم بندی کردن, فریب دادن, اغفال کردن, شوخی, لطیفه, بذله, شوخی کردن, حیله, نیرنگ, خدعه, شعبده بازی, حقه, لم, رمز, فوت وفن, حیله زدن, حقه بازی کردن, شوخی کردن.

burlarse

: دلخورکردن, ازردن, رنجاندن, اذیت کردن, بستوه اوردن, خشمگین کردن, تحریک کردن, مزاحم شدن, ازاردادن, اذیت کردن, کسی را دست انداختن, سخنان نیشدارگفتن, اذیت, پوش دادن مو.

burlarse de

: ساختگی, تقلیدی, تقلید در اوردن, استهزاء کردن, دست انداختن, تمسخر.

burlas

: مورداستهزاء قراردادن, دست انداختن, شوخی کنایه دار, خوشمزگی.

burlesco

: مسخره امیز, مضحک, تقلید, رقص لخت, تقلید و هجو کردن

burocr tico

: وابسته به امور اداری, وابسته به اداره بازی و کاغذ پرانی, وابسته به دیوان سالا ری.

burocracia

: رعایت تشریفات اداری بحد افراط, تاسیسات اداری, حکومت اداری, مجموع گماشتگان دولتی, کاغذ پرانی, دیوان سالا ری.

burro

: خر, الا غ, ادم نادان و کند ذهن, کون, الا غ, خر, ادم نادان وکودن, الا غ نر, خر نر, ادم کله خر.

buscar

: حفر, کاوش, حفاری, کنایه, کنـدن, کاوش کردن, فرو کردن, نگاه, نظر, نگاه کردن, نگریسـتن, دیـدن, چشم رابکاربردن, قیافه, ظـاهر, بنظرامـدن مراقب بودن, وانمود کردن, ظـاهر شـدن, جسـتجو کردن, نگران بودن, منتظر بودن, درجسـتجو بودن, بیمار بودن, جستجو, جستجو کردن, طلب کردن, پیگردی کردن.

buscavidas

: فضول, ادم فضول, نخود همه اش, پر کاری, اشتغال.

busto

: مجسـمه نیم تنه, بالاـ تنه, سـینه, انفجار, ترکیـدگی, ترکیـدن (با up), خرد گشـتن, ورشـکست شدن, ورشـکست کردن, بیچاره کردن.

butaca

: جـای ایسـتادن اسب در طـویله, اخـور, غرفه, دکه چـوبی کوچـک, بسـاط, صـندلی, لژ, جایگـاه ویژه, به اخـور بسـتن, از حرکت بازداشتن, ماندن, ممانعت کردن, قصور ورزیدن, دور سر گرداندن, طفره, طفره زدن.

buz n

: صندوق پست.

buzo

: اب باز, غواص.

byte

: هشت بیت (بایت).

byzantino

: وابسته بروم شرقی.

bzico

: پایه ای, اساسی.

C

c amo

: بو ته شاهدانه, مزد گیاه, کنف, بنگ, حشیش.

c fe

: قهوه, درخت قهوه.

c lcico

: دارای اهک, اهکی, مشتق از اهک.

c lculo biliar

: سنگ زهره دان, سنگ کیسه صفرا, سنگ مجاری صفراوی, سنگ صفرایی.

c libe

: بـدون عیـال, عزب, مجرد, مرد بی زن, زن بی شوهر, مرد یـا زنی که بگرفتن اولین درجه ء علمی دانشـگاه ناءل میشود, لیسانسـیه, مهندس, باشلیه, دانشیاب.

c lico

: قولنج, قولنجی, بخار یاگاز معده.

c liz

: جام باده,, جام, پیاله, کاسه, ساغر, جام, گیلا س شراب, تکه, قطعه, قطره.

c mico

: نوینسده نمایش های خنده دار, هنرپیشه نمایش های خنده دار, خنده دار, مضـحک, وابسـته به کمدی, مضحک, خنده دار, خنده

اور, عجیب, بامزه.

c mo

: چگونه, از چه طریق, چطور, به چه سبب, چگونگی, راه, روش, متد, کیفیت, چنانکه.

c modo

: راحت, راحت, مناسب, راه دست, اسان, سهل, بی زحمت, اسوده, ملا یم, روان, سلیس, مطلبی را رساندن, معنی دادن, گفتن, محرم ساختن, صمیمی, محرم, خودمانی.

c mplice

: فرعی, هم دست, همدست, شریک یا معاون جرم.

c ngaro

: کولی, شبیه کولی.

c nsul

: کنسول, قنسول.

c ntaro

: کوزه, بستو, درکوزه ریختن, افتابه, کوزه, پارچ, پرتاب کننده ء توپ.

c ntrico

: وسطی, میانی, واقع درمرکز.

c pula

: گنبد, قبه, گنبد, قبه, قلعه گرد, گنبد زدن, منزلگاه, شلجمی.

c rcel

: زندان, محبس, محل محصور, حبس, زندان, محبس, حبس کردن, زندان, محبس, حبس, وابسته به زندان, زندان کردن.

c rneo

: شاخی, سفت, سخت, شیپوری, شهوتی.

c scara de nuez

: پوست فندق و بادام و غیره, مختصرا, ملخص کلا م.

c spita

: عجبا, فحش ملا یمی است.

c tara

: نوعی سنتور یا قانون.

c ustico

: نیشدار, تند, تیز, هجو امیز, سوزش اور.

ca a

: نی, نیشکر, چوب دستی, عصا, باعصازدن, باچوب زدن.

ca ada

: دره کوهستانی, مسیر رودخانه, دره تنگ.

ca da

: خزان, پاییز, سقوط, هبوط, نزول, زوال, ابشار, افتادن, ویران شدن, فرو ریختن, پایین امدن, تنزل کردن, رقصیدن, جست وخیز کردن, پریدن, افتادن, لغزیدن, ناگهان افتادن, غلت خوردن, معلق خوردن, غلت, چرخش, اشفتگی, بهم ریختگی.

ca n

: توپ (معمولا بصورت اسم جمع), استوانه, لوله, بتوپ بستن, تصادم دو توپ, گلو, حلق, دره تنگ, گلوگاه, ابکند, شکم, گدار, پر خوردن, زیاد تپاندن, با حرص و ولع خوردن, پر خوری کردن, پر خوری, تفنگ, توپ, ششلول, تلمبه دستی, سرنگ امپول زنی و امثال ان, تیر اندازی کردن.

ca on

: توپ (معمولا بصورت اسم جمع), استوانه, لوله, بتوپ بستن, تصادم دو توپ.

cabaa

: اطاق کوچک, خوابگاه (کشتی), کلبه, کابین, کلبه, کاشانه, الونک, درکلبه جا دادن.

cabal

: تمام, کامل.

cabalgata

: دسته اسب سواران, سواری, گردش سواره.

caballa

: ماهی خال مخالی, ماهی اسقومری.

caballar

: اسب مانند, اسبی.

caballer a

: سواره نظام.

caballeresco

: دلیرانه, جوانمرد, بلند همت.

caballero

: اسب سوار, شوالیه, اقا, شخص محترم, ادم با تربیت, اصیل, سلحشور, دلا ور, قهرمان, شوالیه, نجیب زاده, بمقام سلحشوری ودلا وری ترفیع دادن.

caballeros

: مردها, جنس ذکور.

caballerosidad

: سلحشوری, دلیری, جوانمردی, فتوت, تعارف.

caballete

: سه پایه نقاشی.

caballo

: اسب, اسب, سواره نظام, اسبی, وابسته به اسب, قوه اسب,, اسب دار کردن, سوار اسب کردن, اسب دادن به,بالاـ بردن, برپشت سوار کردن, شلا ق زدن, بدوش کشیدن, غیرمنصفانه, سلحشور, دلا ور, قهرمان, شوالیه, نجیب زاده, بمقام سلحشوری ودلا وری ترفیع دادن.

caballo padre

: نریان, اسب نر, معشوقه, فاحشه.

caballos de fuerza

: واحد نیرو معادل ۶۴۷ وات, اسب بخار.

cabana

: اطاق کوچک, خوابگاه (کشتی), کلبه, کابین, کلبه, کاشانه, الونک, درکلبه جا دادن.

cabar t

: میکده, میخانه, کاباره, شادخانه.

cabaret

: میکده, میخانه, کاباره, شادخانه, کاباره, کاباره رفتن.

cabecear

: تکاندادن سر بعلا مت توافق, سرتکان دادن, باسراشاره کردن, تکان سر, ارتعاش, تکان, لرزش, تزلزل, لرز, تکان دادن, جنباندن, اشفتن, لرزیدن.

cabeceo

: تکاندادن سر بعلا مت توافق, سرتکان دادن, باسراشاره کردن, تکان سر.

cabecera

: سرساز, درساز, سرانداز, شیرچه, رءیس.

cabello

: مو, موی سر, زلف, گیسو.

cabelludo

: پرمو, کرکین.

caber

: در خور, مقتضی, شایسته, خوراندن.

cabeza

: کلا ه, شاپو, سـر, کله, راس, عـدد, نوک, ابتداء, انتها, دماغه, دهانه, رءیس, سالا ر, عنوان, موضوع, منتها درجه, موی سـر, فهم, خط سـر, فرق, سرصـفحه, سرسـتون, سـر درخت, اصـلی, عمده, مهم, : سرگذاشـتن به, دارای سـرکردن, ریاست داشتن بر, رهبری کردن, دربالا واقع شدن , کله, سر, سر یا قسمتی از سر انسان, مغز, پوسته, تستا, کوزل, قشر خارجی دانه.

cabida

: اتاق, خانه, جا, فضا, محل, موقع, مجال, مسکن گزیدن, منزل دادن به, وسیع تر کردن.

cabildear

: تحمیـل گری کردن, راهرو, دالا ـ ن, سـالن انتظار(در راه اهن و غیره), سالن هتل و مهمانخانه, سـخنرانی کردن, برای گذرانـدن لا یحه ای (درسالن انتظارنمایندگان مجلسین) سخنرانی وتبلیغات کردن.

cabina

: اطاقـک, پاسـگاه یادکه موقتی, غرفه, جای ویژه, اطاق کوچک, خوابگاه (کشتی), کلبه, کابین, صـحنه تلاتر, محل دعوا ومسابقه, اطاقک خلبان درهواپیما.

cabio

: اسب, اسب, سـواره نظـام, اسـبی, وابسـته به اسب, قوه اسب,, اسب دار کردن, سوار اسب کردن, اسب دادن به,بالا ـ بردن, برپشـت سوار کردن, شلا ق زدن, بدوش کشیدن, غیرمنصفانه.

cable

: کابل, طناب سیمی.

cablegrafiar

: کابل, طناب سیمی.

cablegrama

: تلگراف.

cabo

: دماغه, شنل.

cabr n

: حرامزاده, جازده, شوهر زن زانیه, جاکشی وبیغیرتی کردن, بز, بزغاله, تیماج, پوست بز, ستاره جدی, ادم شهوانی, مرد هرزه, فاسق.

cabra

: بز, بزغاله, تیماج, پوست بز, ستاره جدی, ادم شهوانی, مرد هرزه, فاسق.

cabriol

: تاکسی, جای راننده کامیون, جای لوکوموتیوران.

cabriola

: از روی شادی جست وخیز کردن, رقصیدن, جهش, جست وخیز, شادی.

cabritilla

: بزغاله, چرم بزغاله, کودک, بچه, کوچولو, دست انداختن, مسخره کردن.

cabrito

: بزغاله, چرم بزغاله, کودک, بچه, کوچولو, دست انداختن, مسخره کردن.

caca

: کشتیدم, صدای قلپ, صدای کوتاه, قسمت بلند عقب کشتی, صدای بوق ایجاد کردن, قورت دادن, تفنگ درکردن, باد وگاز معده را خالی کردن, گوزیدن, باعقب کشتی تصادم کردن, فریفتن, ادم احمق, از نفس افتادن, خسته ومانده شدن, تمام شدن.

cacahuate

: بادام زمینی, پسته زمینی, رنگ کتانی, رنگ کنف

cacahuete

: بادام زمینی, پسته زمینی, رنگ کتانی, رنگ کنف

cacao

: کاکاءو, درخت کاکاءو, کاکاءو, درخت نارگیل, :کاکاءو, رنگ کاکاءو, رحمت, رحم, بخشش, مرحمت, شفقت, امان.

cacarear

: خرده الماسی که برای شیشه بری بکار رود, :لا ف, مباهات, بالیدن, خودستایی کردن, سخن اغراق امیز گفتن, به رخ کشیدن, رجز خواندن, غراب, کلا-غ, اهرم, دیلم, بانگ زدن, بانگ خروس, اغراق امیز کردن, بیش از حد واقع شرح دادن, مبالغه کردن در, گزافه گویی کردن.

cacata

: طوطی کاکل سفید.

cacerola

: نوعی غذای مرکب از گوشت وارد, ظرف خوراک پزی سفالی یاشیشه ای, ماهی تابه, روغن داغ کن, تغار, کفه ترازو, کفه, جمجمه,گودال اب, خدای مزرعه وجنگل وجانوران وشبانان, استخراج کردن, سرخ کردن, بباد انتقاد گرفتن, بهم پیوستن, متصل کردن, بهم جور کردن, قاب, پیشوندی بمعنی همه و سرتاسر, روغن دان, کماجدان, ماهی تابه.

cache

: نهانگاه, ذخیره گاه, چیز نهان شده, مخزن, پنهان کردن

cachear

: جستجو, جستجو کردن.

cachemira

: شال کشمیری, ترمه.

cachet

: مهر, خاتم, کپسول, پهن, کاشه.

cachiporra

: چماق یا شلا ق چرمی, باچماق یاشلا ق زدن, بزور و با تهدید(بشلا ق زدن) مجبوربانجام کاری کردن.

cachivache

: جگن, نی, جنس اوراق و شکسته, اشغال, کهنه و کم ارزش,جنس بنجل, بدورانداختن, بنجل شمردن, قایق ته پهن چینی, چیز, ماده, کالا, جنس, مصالح, پارچه, چرند, پرکردن, تپاندن, چپاندن, انباشتن.

cachup n

: جامه باشلق دار زنانه, راهب باشلق پوش, راهب کبوشی.

cacique

: سالا ر, سردسته, رءیس قبیله.

cacofona

: صدای ناهنجار و خشن, بدصدایی, بداهنگی.

cacto

: انجیرهندی, کاکتوس, صباره خنجری.

cad ver

: لا شه, نعش (انسان), جسد (برای تشریح), نعش, لا شه, جسد.

cada

: هر یک, هریک از, هریکی, هر, هر, همه, هرکس, هرکه, هرکسی.

cada uno

: هر یک, هریک از, هریکی, هر.

cadena

: زنجیر, کند وزنجیز, حلقه, رشته, سلسله. (vi&.vt): زنجیرکردن.

cadencia

: وزن, اهنگ, هم اهنگی, افول, اهنگ معترضه ای که طی اهنگ یا اوازی اورده شود, قطعه اواز یکنفری.

cadera

: کفل, قسمت میان ران وتهیگاه, مفصل ران, جستن, پریدن, لی لی کردن, سهو کردن.

cadete

: شاگرد, شاگردی کردن, کاراموز, دانشجوی دانشکده افسری.

cadi

: دانش اموز دانشکده افسری, پسر کهتر, پیشخدمت, پیشخدمتی کردن, پادوی کردن.

caducar

: سپری شدن, بپایان رسیدن, سرامدن, دم براوردن, مردن, نسیان, لغزش, خطا, برگشت, انحراف موقت, انصراف, مرور, گذشت زمان, زوال, سپری شدن, انقضاء, استفاده از مرور زمان, ترک اولی, الحاد, خرف شدن, سهو و نسیان کردن, از مدافتادن, مشمول مرور زمان شدن.

caducidad

: قابل زوال, زودگذری, کهولت, ضعف دوران کهولت, ضعف پیری.

caer

: ژیگک, قطره, چکه, نقل, اب نبات, از قلم انداختن, افتادن, چکیدن, رهاکردن, انداختن, قطع مراوده, خزان, پاییز, سقوط, هبوط, نزول, زوال, ابشار, افتادن, ویران شدن, فرو ریختن, پایین امدن, تنزل کردن.

caer por grados

: چاهک, فرو رفتن, فروبردن.

caf

: رستوران, کافه, قهوه, درخت قهوه.

cafe

: قهوه, درخت قهوه.

cafena

: کافلین.

cafeter a

: رستورانی که مشتریها برای خودشان غذا میبرند.

cafetera

: قهوه جوش, قهوه ریز.

cafetera filtradora

: قهوه جوش.

cafeteria

: رستورانی که مشتریها برای خودشان غذا میبرند.

caftn

: خفتان (نوعی لباس مردانه).

caimn

: نهنگ, تمساح, ساخته شده از پوست تمساح.

caj n

: کشو, برات کش, ساقی, طراح, نقاش, زیر شلواری, قفل کننده, قفسه قفل دار, قفسه قفل دار مخصوص دانش اموزان و دانشجویان (که کتب خود را در انجا گذارد).

caja

: جعبه, قوطی, صندوق, اطاقک, جای ویژه, لژ, توگوشی, سیلی, بوکس, : مشت زدن, بوکس بازی کردن, سیلی زدن, درجعبه محصور کردن, احاطه کردن, درقاب یا چهار چوب گذاشتن, صندوقی که چینی یا شیشه دران میگذارند, صندوقه, درجعبه گذاردن, جعبه بندی(چینی الا ت), وجوه, سرمایه, تنخواه, ذخیره وجوه احتیاطی, صندوق, سرمایه ثابت یا همیشگی, پشتوانه, تهیه وجه کردن, سرمایه گذاری کردن, تا, تااینکه, تاانکه, تاوقتیکه, :کشت کردن, زراعت کردن, زمین را کاشتن, دخل پول, کشو, دخل دکان, قلک, یخرفت.

caja de cart n

: مقوا, جعبه مقوایی, جاکاغذی, کارتن.

caja de caudales

: طاق, گنبد, قپه, سردابه, هلا ل طاق, غار, مغاره, گنبد یا طاق درست کردن, جست زدن, پریدن, جهش.

caja de herramientas

: جعبه ابزار.

caja de velocidades

: جعبه دنده.

caja fuerte

: امن, بی خطر, گاوصندوق, طاق, گنبد, قپه, سردابه, هلا ل طاق, غار, مغاره, گنبد یا طاق درست کردن, جست زدن, پریدن, جهش.

caja metlica

: قوطی, چای دان, نارنجک, گازاشک اور.

cajero

: صندوقدار, تحویلدار, بیرون کردن, گوینده, قاءل, رای شمار, تحویل دار.

cajon

: کشو, برات کش, ساقی, طراح, نقاش, زیر شلواری.

cal

: لیموترش, عصاره لیموترش, اهک, چسب, کشمشک, سنگ اهک, اهک زنی, چسبناک کردن اغشتن, با اهک کاری سفید کردن, ابستن کردن.

cal grafo

: خوش نویس, خطاط.

cal rico

: مربوط به کالری.

calabacn

: کدوی تابستانی, کدو سبز.

calabaza

: ابله, کله خر, احمقانه رفتار کردن, کـدو, کدوی قلیایی, گرداب, ادم سـفیه و احمق, خرف, سبک مغز, ساده, کدو تنبل, ادم کله خشک.

calafate

: درزگیر کشتی, بتونه کار.

calamar

: رنگ قرمز قهوه ای, سیبیا وسوبیا, رنگ سوبیایی, انواع سرپاوران ۰۱ بازویی, قلا ب سنگین ماهیگیری.

calambre

: چنگه, چنگوک, گرفتگی عضـلا ت, انقباض ماهیچه در اثر کار زیاد, دردشـکم, محدودکننـده, حصار, سـیخدار کردن, محـدود کردن, درقید گذاشتن, جاتنگ کردن.

calamidad

: بلا, بیچارگی, بدبختی, مصیبت, فاجعه, بدبختی, حادثه بد, مصیبت, بلا, ستاره ء بدبختی.

calamitoso

: پربلا, بدبختی اور, مصیبت بار, خطرناک, فجیع.

calc reo

: اهکی, دارای کلسیم.

calcetn

: جوراب ساقه کوتاه, کفش راحتی بی پاشنه, جوراب پوشیدن, ضربت زدن, ضربه, مشت زدن یکراست, درست.

calcificacin

: تبدیل به اهک, تحجر, تکلیس شدن, اهکی شدن.

calcinaci n

: تبدیل باهک, عمل اهکی شدن, تکلیس, برشتن.

calcinar

: اهکی کردن, مکلس کردن, خشک کردن.

calcio

: کلسیم.

calculable

: حساب کردنی, براورد کردنی, قابل اعتماد.

calculador

: حسابگر, محاسب.

calculadora

: حسابگر, محاسب.

calcular

: حساب کردن, شمار, شمردن, شکل, رقم, پیکر, شمردن, حساب پس دادن, روی چیزی حساب کردن, محسوب داشتن, گمان کردن.

caldera

: دیگ بخار, دیگ, کتری بزرگ, پاتیل.

calderero

: مسگر.

caldero

: پاتیل, دیگ.

caldo

: ابگوشت, غذای مایعی مرکب از گوشت یا ماهی وحبوبات وسبزی های پخته, ابگوشت.

calefactor

: چراغ خوراک پزی, بخاری, دستگاه تولید گرما, متصدی گرم کردن.

calendario

: تقویم.

calentador

: چراغ خوراک پزی, بخاری, دستگاه تولید گرما, متصدی گرم کردن.

calentar

: گرما, گرمی, حرارت, تندی, خشم, عصبانیت, اشتیاق, وهله, نوبت, تحریک جنسی زنان, طلب شدن جانور, فحلیت, گرم کردن, برانگیختن, بهیجان امدن, گرم, با حرارت, غیور, خونگرم, صمیمی, گرم کردن, گرم شدن.

calesero

: درشکه چی, کالسکه چی.

calibraci n

: درجه بندی.

calibrador

: کولیس, نوعی پرگار که برای اندازه گیری ضخامت یا قطر اجسام بکار میرود, فندق شکن, گازانبر, کولیس, نوعی پرگار که برای اندازه گیری ضخامت یا قطر اجسام بکار میرود, فندق شکن, گازانبر.

calibrar

: مدرج کردن.

calibre

: قطرگلوله, قطردهانه تفنگ یا توپ, کالیبر, گنجایش, استعداد.

calic

: پارچه های پنبه ای ارزان قیمت, چلوار, قلمکار.

calidad

: کیفیت, چونی.

calidoscopio

: لوله شکل نما, لوله اشکال نما, تغییر پذیربودن.

caliente

: گرم, حـادر, تنـد, تیز, تابـان, اتشـین, تنـد مزاج, برانگیختـه, بگرمی, داغ, داغ کردن یـا شـدن, گرم, بـا حرارت, غیـور, خـونگرم, صمیمی, گرم کردن, گرم شدن.

califa

: خلیفه.

calificaci n

: درجه, نمره, درجه بندی کردن, نمره دادن.

calificado

: شایسته, قابل, دارای شرایط لا زم, مشروط.

caligrafa

: خوش نویسی, خطاطی.

calina

: مه کم, بخـار, ناصـافی یاتیرگی هوا, ابهام, گرفته بودن, مغموم بودن, روشن نبودن مه, موضوعی (برای شـخص), متوحش کردن, زدن, بستوه اوردن, سرزنش کردن.

calinoso

: مه دار, مبهم, نامعلوم, گیج.

calistnico

: وابسته به ورزشهای سبک سوءدی.

callado

: خموش, خاموش, ساکت, بیصدا, ارام, صامت, بیحرف.

calle

: بجاده, راه, معبر, طریق, خیابان, راه اهن, خیابان, کوچه, خیابانی, جاده, مسیر.

calleja

: کوچه, خیابان کوچک, کوچه, راه باریک, گلو, نای, راه دریایی, مسیر که باخط کشی مشخص میشود, خط سیر هوایی, کوچه ساختن, منشعب کردن.

callejn

: کوچه, خیابان کوچک, کوچه, راه باریک, گلو, نای, راه دریایی, مسیر که باخط کشی مشخص میشود, خط سیر هوایی, کوچه ساختن, منشعب کردن.

callo

: پینه, پینه استخوانی گیاه, غله, دانه (امر.) ذرت, میخچه, دانه دانه کردن, نمک زدن.

calma

: ارامش, بی سروصدایی, اسوده, سکوت, ارام, ساکت, ساکن, : ارام کردن, ساکت کردن, فرونشاندن.

calmadamente

: بطور ارام.

calmante

: ارام کننده, مسکن, داروی مسکن.

calmar

: ارامش, بی سروصدایی, اسوده, سکوت, ارام, ساکت, ساکن, : ارام کردن, ساکت کردن, فرونشاندن, راستی, براستی, درحقیقت, راستگو, تسکین دهنده, تفال, پیشگویی, ضرب المثل.

calmo

: ارامش, بی سروصدایی, اسوده, سکوت, ارام, ساکت, ساکن, : ارام کردن, ساکت کردن, فرونشاندن.

calndula

: گل همیشه بهار, گل جعفری.

calor

: گرما, گرمی, حرارت, تندی, خشم, عصبانیت, اشتیاق, وهله, نوبت, تحریک جنسی زنان, طلب شدن جانور, فحلیت, گرم کردن, برانگیختن, بهیجان امدن, گرم, حاد, تند, تیز, تابان, اتشین, تند مزاج, برانگیخته, بگرمی, داغ, داغ کردن یا شدن, گرم, با حرارت, غیور, خونگرم, صمیمی, گرم کردن, گرم شدن, گرمی, حرارت, تعادل گرما, ملا یمت.

calora

: واحد سنجس گرما, کالری.

calorfico

: مربوط به کالری.

calumniar

: افترا زدن, بهتان زدن به, بدنام کردن, سعایت, تهمت یا افترا, تهمت زدن.

calvo

: طاس, بیمو, کل, برهنه, بی لطف, ساده, بی ملا حت, عریان, کچل, طاس شدن.

calzada

: گذرگاه, جاده, جاده ایکه از کف زمین بلندتراست, راندن, بردن, عقب نشاندن, بیرون کردن (با out), سواری کردن, کوبیدن(میخ وغیره), بجاده, راه, معبر, طریق, خیابان, راه اهن, سواره رو, وسط خیابان, زمین جاده.

calzado

: پاپوش, کفش.

calzoncillos

: تنکه, زیر پوش, زیر شلواری.

cama

: بستر, کف, خوابگاه کشتی, اطاق کشتی, لنگرگاه, پهلوگرفتن, موقعیت, جا.

cama de tijera

: تختخواب سفری, رختخواب بچگانه, برانکار یا تخت مخصوص حمل مریض.

camafeo

: برجسته کاری درجواهر وسنگ های قیمتی, رنگ های مابین قرمز مایل به ابی یا قرمزمایل به زرد, جواهر تراشی کردن.

camale n

: حرباء, سوسمار کوچک, ادم متلون المزاج ودمدمی

camar n

: میگو, ماهی میگو, روبیان.

camara

: دوربین یا جعبه عکاسی.

camarada

: رفیق, همراه.

camarader a

: همراهی, همدمی, وفاداری, رفاقت, رفاقت, دوستی, هم صحبتی, معاشرت کردن, کمک هزینه تحصیلی, عضویت, پژوهانه.

camarera

: پیشخدمت زن, ندیمه, کلفت

camarero

: وکیل خرج, پیشکار, مباشر, ناظر, مباشرت کردن, نوکر, پیشخدمت مخصوص, ملا زم, پیشخدمتی کردن, منتظر, پیشخدمت.

camargrafo

: عکاس, ادمیکه بادوربین کار میکند.

camarilla

: تحمیـل گری کردن, راهرو, دالاـ ن, سـالن انتظار(در راه اهن و غیره), سالن هتل و مهمانخانه, سـخنرانی کردن, برای گذرانـدن لا یحه ای (درسالن انتظارنمایندگان مجلسین) سخنرانی وتبلیغات کردن.

camastro

: حرف توخالی وبی معنی, خوابگاه (درکشتی یا ترن), هرگونه تختخواب تاشو.

cambiable

: دگرگون شدنی, دگرگون پذیر, متلون, تغییر پذیر, ناپایدار, قابل تبدیل, تغییر پذیر, قابل تسعیر.

cambiador

: عوض کننده, تغییر دهنده, صراف.

cambiar

: تعدیل کردن, تنظیم کردن, تغییردادن, عوض کردن, اصلا ح کردن, تغییر یافتن, جرح و تعدیل کردن, دگرگون کردن, پول نقد, وصـول کردن, نقـدکردن, دریـافت کردن, صـندوق پـول, پـول خرد, دگرگون کردن یاشـدن, دگرگونی, تغییر, پول خرد, مبـادله, عوض کردن, تغییردادن, معاوضه کردن, خردکردن (پول), تغییر کردن, عوض شـدن, معاوضه, ردو بدل کننده, باهم عوض کردن, مبادله کردن, تبادل کردن, تغییر دادن, متناوب ساختن, تغییر دادن, اصـلا ح کردن, تعدیل کردن, جایگزین کردن, معاوضه, عوض کردن, مبـادله کردن, بیرون کردن, جانشـین کردن, اخراج کردن, ترکـه, چـوب زدن, سویـچ زدن, سویـچ برق, سویـچ زدن, جریـان را عـوض کردن, تعویض, تغییر کردن, تغییر داد.

cambio

: تغییر, تبـدیل, دگرش, دگرگونی, دگرگون کردن یاشـدن, دگرگونی, تغییر, پول خرد, مبادله, عوض کردن, تغییردادن, معاوضـه کردن, خردکردن (پـول), تغییر کردن, عوض شـدن, معـاوضه, ردو بـدل کننـده, نوبت, چرخش, گردش (بـدور محور یـامرکزی), چرخ, گشـت ماشـین تراش, پیـچ خـوردگی, قرقره, اسـتعداد, میـل, تمایـل, تغییر جهـت, تـاه زدن, برگردانـدن, پیچانـدن, گشـتن, چرخیـدن, گردانـدن, وارونه کردن, تبـدیل کردن, تغییر دادن, دگرگون ساختن , اختلا ف, دگرگونی, تغییر, ناپایداری, بی ثباتی, تغییرپذیری, وابسته به تغییر و دگرگونی.

camelia

: درخت و گل کاملیا.

camello

: شتر, سار, مسافرت کردن با شتر, رنگ شتری.

cami n

: کامیون, بارکش, ماشین باری, معامله کردن, سروکار داشتن با, مبادله, معامله خرده ریز, بارکش, کامیون, واگن روباز, چرخ باربری.

camilla

: تخت روان, برانکار, بسط یابنده.

caminar

: گردش, پیاده روی, مبلغ را بالا بردن, سفر, مسافرت, سیاحت, سفر کردن, درنوردیدن, سفر کردن مسافرت کردن, رهسپار شدن, مسافرت, سفر, حرکت, جنبش, گردش, جهانگردی, راه رفتن, گام زدن, گردش کردن, پیاده رفتن, گردش پیاده, گردشگاه, پیاده رو, پیاده روی, قدم زدن.

caminar a pasos pequeos

: راه رفتن اردک وار, اردک وار راه رفتن, کج و سنگین راه رفتن.

caminata

: گردش, پیاده روی, مبلغ را بالا بردن, راه رفتن, گام زدن, گردش کردن, پیاده رفتن, گردش پیاده, گردشگاه, پیاده رو.

camino

: بجاده, راه, معبر, طریق, خیابان, راه اهن, راه, جاده, طریق, سبک (سابک), طرز, طریقه.

camioneta

: پیشقدم, پیشرو, پیشگام, پیشقراول, بال جناح, جلو دار, پیشوا, رهبرکردن, جلو داربودن, کامیون سر بسته.

camis n

: لباس شب, پیژامه.

camisa

: لباس خواب یا زیر پیراهن زنانه, پیراهن, پیراهن پوشیدن.

camisera

: خرازی فروشی, مغازه ملبوس مردانه.

camisero

: فروشنده لباس مردانه, خراز.

camiseta

: زیرپیراهنی, عرقگیر.

camita

: چهارچوب تختخواب, تختخواب.

camita de nio

: تختخواب سفری, رختخواب بچگانه, برانکار یا تخت مخصوص حمل مریض.

camp on

: میدان جنگ, بیابان, عمل جویدن (اسب), نشخوار, قهرمان, مزرعه, جویدن, باصداجویدن, نشخوار کردن.

campa a

: زمین مسطح, جلگه, یک رشته عملیات جنگی, لشکرکشی, مبارزه انتخاباتی, مسافرت درداخل کشور.

campamento

: اردو, اردوگاه, لشکرگاه, منزل کردن, اردو زدن, چادر زدن (بیشتر با out).

campana

: زنگ زنگوله, ناقوس, زنگ اویختن به, دارای زنگ کردن, کم کم پهن شدن (مثل پاچه شلوار).

campanario

: برج ناقوس کلیسا, مناره کلیسا, برج, ساختمان بلند, برج کلیسا.

campechano

: رک گو, بی پرده حرف زن, رک, بی پرده, صریح, نیرومند,مجانی, چپانیدن, پرکردن, اجازه عبور دادن, مجانا فرستادن, معاف

کردن, مهر زدن, باطل کردن, مصون ساختن , سخی, بخشنده, زیاد, باز, ازاد, اشکار, باز کردن, باز شدن.

campen

: پهلوان, قهرمان, مبارزه, دفاع کردن از, پشتیبانی کردن.

campeonato

: پهلوانی, قهرمانی, مسابقه قهرمانی, مسابقات قهرمانی, تشکیل مسابقات, مسابقه.

campesino

: باغبان, روستایی, دهاتی, ادم بی تربیت, ادم خشن, هم میهن, کشاورز, روستایی, دهاتی, دهقانی, کشاورز, رعیت.

campo

: اردو, اردوگاه, لشکرگاه, منزل کردن, اردو زدن, چادر زدن (بیشتر با out), کشور, دیار, بیرون شهر, دهات, ییلا ق, ییلا قات, حومه شهر, میدان, رشته, پایکار.

campo de aviacin

: فرودگاه.

campo de recreo

: زمین بازی, تفریحگاه.

camposanto

: قبرستان.

can bal

: ادمخوار, جانوری که همجنس خود را میخورد.

can nigo

: تصویبنامه, تصمیم, حکم, قانون کلی, قانون شرع, مجموعه کتب, قانون گزاری کردن, دره عمیق وباریک.

canad

: کشور کانادا.

canal

: (ثهانال=) ترعه, زه اب, مجرای فاضل اب, كاريز,ابراه, :ترعه زدن, حفرترعه كردن, ابراه ساختن, شياردار كردن, دريا, كندن (مجرا يا راه), هرگونه نقل وانتقال چيز يا انديشه ونظر و غيره, ترعه, مجرا, خط مشي.

canalete

: پارو, پارو زدن, بيلچه, پاروى پهن قايقرانى, پارو زدن, با باله شنا حركت كردن, دست و پا زدن, با دست نوازش كردن, ور رفتن, با چوب پهن كتك زدن.

canalizo

: نهركوچك يا فرعى, شاخه فرعى رودخانه.

canalla

: پست و بدون مبادى اداب بودن, ادم بى تربيت, دسته, توده طبقات پست, ازدحام, اراذل و اوباش, با اراذل و اوباش حمله كردن به.

canallesco

: پست, خوار, زبون, نكوهش پذير, مطرود, ميانه, متوسط, وسطى, واقع دروسط, حد وسط, متوسط, ميانه روى, اعتدال, منابع درامد, عايدى, پست فطرت, بدجنس, اب زيركاه, قصد داشتن, مقصود داشتن, هدف داشتن, معنى ومفهوم خاصى داشتن, معنى دادن, ميانگين, پوسيده, فاسد, خراب, زنگ زده, روبفساد.

canap

: تخت, نيمكت, خوابانيدن, در لفافه قرار دادن, نيمكت, نيمكت مبلى نرم وفنرى.

canario

: قنارى, رنگ زرد روشن, شراب محصول جزاير كانارى.

canasta

: زنبيل, سبد, درسبد ريختن, نوعى بازى رامى.

canc on

: سرود, تصنيف, ترانه.

cancan

: یک نوع رقص نشاط اور.

cancelaci n

: فسخ, لغو, ابطال.

cancelar

: فسخ کردن, لغو کردن, باطل کردن, پاک کردن, اثارچیزی رااز بین بردن, خراشیدن, تراشیدن, محوکردن, محوکردن, تراشیدن, نابود کردن, حذف کردن از.

cancer

: سرطان, برج سرطان, خرچنگ.

canceroso

: سرطانی.

cancha

: میدان, رشته, پایکار.

canciller

: صدراعظم, رءیس دانشگاه.

canciller a

: صدارت عظمی, مقام یا وظیفه صدارت عظمی, مقام وزارت دارایی, دفتر مهردار سلطنتی.

cancin

: سرود, نغمه, اواز, سرودروحانی, تصنیف, ترانه, شعر.

cancin de cuna

: لا لا یی, لا لا یی خواندن.

cancro

: ماشرا, خوره, اکله, یکجور افت درختان میوه, نوعی شته یاکرم, فاسدکردن, فاسدشدن.

candado

: قفل, انسداد, قفل کردن, بستن.

candela

: شمع, شمع ساختن.

candelabro

: شمع دان چند شاخه, جار, چهلچراغ.

candelero

: شمعدان.

candidamente

: از روی بی ریایی, رک و راست, خالصانه, صادقانه.

candidato

: داوطلب, خواهان, نامزد, کاندید, داوخواه.

candidatura

: نامزدی, داوطلبی, کاندید(بودن).

candidez

: سفیدی, خلوص, صفا, رک گویی.

canela

: دارچین, رنگ زرد سبز.

cangrejo

: خرچنگ, برج سرطان, خرچنگ گرفتن, جرزدن, عصبانی کردن, عصبانی شدن, باعث تحریک وعصبانیت شدن, ادم ترشرو, کج خلق.

canguro

: کانگورو.

canibalismo

: ادمخواری.

canibalizar

: پیاده کردن قسمتهای دستگاهی برای گذاردن در دستگاه دیگری, ادمخواری کردن.

canibalstico

: ادمخورانه.

canica

: سنگ مرمر, تیله, گلوله شیشه ای, تیله بازی, مرمری, رنگ ابری زدن, مرمرنماکردن.

canino

: سگی, وابسته به خانواده سگ, سگ مانند.

canje

: معاوضه, ردو بدل کننده.

cano

: سفید, سفید مایل به خاکستری, کهن, سالخورده.

canoa

: قایق باریک وبدون بادبان وسکان, قایق رانی.

canoero

: قایق ران.

canonizacin

: تشریع, تقدیس.

canonizar

: تصویبنامه, تصمیم, حکم, قانون کلی, قانون شرع, مجموعه کتب, قانون گزاری کردن, دره عمیق وباریک, درزمره مقدسان شمردن, شرعی کردن.

❋canonj a

: هر شغلی که متضمن مسلولیت مهمی نباشد, جیره خور ولگرد, وظیفه گرفتن وول گشتن, مفت خوری وولگردی.

cansadamente

: خسته, سیر, بیزار, خستگی, باخستگی.

cansado

: خسته, سیر, بیزار, خستگی, باخستگی, بیزار, خسته, مانده, کسل, بیزار کردن, کسل شدن.

cansar

: ژاد, اسب پیر, یابو یا اسب خسته, زن هرزه, زنکه, مرد بی معنی, دختر لا ـ سی, پشم سبز, خسته کردن, از کار انداختن (در اثر زیاده روی), سواره گذشتن از, پایمال کردن, باطل ساختن, برتری جستن بر, برتر یا مهمتر بودن, خسته کردن, خسته, از پا درامدن, فرسودن, لا ستیک چرخ, لا ستیک, لا ستیک زدن به.

cansn

: خسته کننده, مزاحم, طاقت فرسا.

cantadora

: خواننده, اواز خوان, سراینده, نغمه سرا.

cantante

: خواننده, اواز خوان, سراینده, نغمه سرا.

cantar

: اهنگ ساده و کشیده, مناجات, سرود, سرود یا اهنگ خواندن, اواز, سرود, سرودن, تصنیف, اواز خواندن, سرود خواندن, سراییدن.

cantata

: شعری که با اواز یکنفری همراه موسیقی خوانده شود, سرود(خواندن), نغمه سرایی (کردن), چهچه, سرودشب عید میلا د مسیح.

cantera

: لا شه شکار, شکار, صید, توده انباشته, شیشه الماسی چهارگوش, اشکار کردن, معدن سنگ.

cantidad

: سرزدن, بالغ شدن, رسیدن, :مبلغ, مقدار میزان, بسی, بسیار, چندین, قواره, تکه, سهم, بخش, بهره, قسمت, سرنوشت, پارچه, قطعه, توده انبوه, قرعه, محوطه, قطعه زمین, جنس عرضه شده برای فروش, کالا, بقطعات تقسیم کردن (با out), تقسیم بندی کردن, جورکردن, بخش کردن, سهم بندی کردن, مقدار, چندی, کمیت, قدر, اندازه, حد, مبلغ.

cantimplora

: قمقمه, فروشگاه یا رستوران, سربازخانه.

cantina

: میل, میله, شمش, تیر, نرده حاءل, مانع, جای ویژه زندانی در محکمه, وکالت, دادگاه, هیلت وکلا ء, میکده, بارمشروب فروشی, ازبین رفتن(ادعا) رد کردن دادخواست, بستن, مسدودکردن, بازداشتن, ممنوع کردن, بجز, باستثناء, بنداب, قمقمه, فروشگاه یا رستوران, سربازخانه, مغازه خواربار یامشروب فروشی, خورجین, کاباره, کاباره رفتن, رستوران, کافه.

cantinero

: مردی که در پیشخوان یا پشت بار مهمانخانه یا رستوران کار میکند, کسی که در بار مشروبات برای مشتریان می ریزد, متصدی بار, ناظر, پیشخدمت سفره, ابدارباشی.

canto

: اهنگ ساده و کشیده, مناجات, سرود, سرود یا اهنگ خواندن.

cantor

: خواننده, اواز خوان, سراینده, نغمه سرا.

cantora

: خواننده, اواز خوان, سراینده, نغمه سرا.

canturreo

: اصطلا حات مخصوص یک صنف یا دسته, زبان دزدها وکولی ها,طرزصحبت, زبان ویژه, مناجات, گوشه دار, وارونه کردن, ناگهان چرخانیدن یاچرخیدن, باناله سخن گفتن, بالهجه مخصوصی صحبت کردن, خبرچینی کردن, اواز خواندن, مناجات کردن.

caoba

: درخت ماهون امریکایی, چوب ماهون, رنگ قهوه ای مایل به قرمز.

caonero

: ناو کوچک توپدار.

caos

: هرج ومرج, بی نظمی کامل, شلوغی, اشفتگی, درهم وبرهم کردن, درهم پیچیدن, گرفتار کردن, گیر افتادن, درهم گیر انداختن, گوریده کردن.

cap n

: خروس اخته, اخته.

capa

: دماغه, شنل, ردا, عبا, جبه, خرقه, پنهان کردن, درلفافه پیچیدن, لا یه.

capacidad

: توانایی, استطاعت, قابلیت, توانایی, گنجایش, ظرفیت, درخوردبودن, مناسبت, شایستگی, برازندگی.

capacitar

: تواناکردن, لا یق کردن, صلا حیتدار کردن, قادر ساختن, وسیله فراهم کردن, تهیه کردن برای, اختیار دادن.

capacitor

: خازن.

capataz

: سرکارگر, سرعمله, مباشرت کردن.

capaz

: توانا بودن, شایستگی داشتن, لایق بودن,قابل بودن, مناسب بودن, اماده بودن, ارایش دادن, لباس پوشاندن, قادر بودن, قوی کردن, توانا, قابل, لا یق, با استعداد, صلا حیتدار, مستعد.

capell n

: دین یار, کشیشی که عبادتگاه ویژه دارد, قاضی عسگر.

capilar

: مویرگ, مویی, باریک, ظریف, عروق شعریه.

capilla

: کلیسای کوچک.

capirotazo

: (ز.ع.) از خود بیخود شدن, تلنگر, ضربت سبک وناگهانی, تلنگر زدن, :گستاخ, جسور, پر رو.

capitacin

: سرانه, مالیات برهر فرد, سرشماری.

capital

: حرف بزرگ, حرف درشت, پایتخت, سرمایه, سرستون, سرلوله بخاری, فوقانی, راسی, مستلزم بریدن سر یا قتل, قابل مجازات مرگ, دارای اهمیت حیاتی, عالی, کلا ن شهر, شهر بزرگ, مادرشهر, اصلی, عمده, مایه, مدیر.

capitalismo

: رژیم سرمایه داری, سرمایه گرایی.

capitalista

: سرمایه دار, سرمایه گرای.

capitalizaci n

: جمع اوری سرمایه, جمع مبلغ سرمایه, نوشتن با حروف بزرگ.

capitalizar

: تبدیل بسرمایه کردن, باحروف درشت نوشتن, سرمایه جمع کردن.

capitanear

: فرمان, حکومت کردن, حکمرانی کردن, تابع خود کردن, حاکم بودن, فرمانداری کردن, معیف کردن, کنترل کردن, مقرر داشتن, جلوگیری کردن از, نگهداشتن, مهار کردن.

capitn

: سروان, ناخدا, سرکرده, رءیس, سر, پیشرو, قاءد, سالا ر, فرمانده, عمده, مهم.

capitolio

: حرف بزرگ, حرف درشت, پایتخت, سرمایه, سرستون, سرلوله بخاری, فوقانی, راسی, مستلزم بریدن سر یا قتل, قابل مجازات مرگ, دارای اهمیت حیاتی, عالی, عمارت کنگره درشهر واشینگتن, عمارت پارلمان ایالتی.

capitulaci n

: کاپیتولا سیون, تسلیم.

capitular

: تسلیم شدن, واگذار کردن, سپردن, رهاکردن, تسلیم شدن, تحویل دادن, تسلیم, واگذاری, صرفنظر.

capitulero

: کسیکه در پارلمان تبلیغ میکند.

capitulo

: فصل (کتاب), شعبه, قسمت, باب.

capot

: نوعی کلا ه بی لبه زنانه ومردانه, کلا هک دودکش, سرپوش هرچیزی, کلا ه سرگذاشتن, درپوش, کلا هک.

capota

: باشلق یا کلا ه مخصوص کشیشان, روسری, روپوش, کلا هک دودکش, کروک درشکه, اوباش, کاپوت ماشین.

capotar

: (ز.ع.) از خود بیخود شدن, تلنگر, ضربت سبک وناگهانی, تلنگر زدن, :گستاخ, جسور, پر رو, شیرجه, معلق, پشتک, معلق زدن.

capricho

: قطعه موسیقی ازاد با ضرب نشاط اور, خیال, وهم, تصور, قوه مخیله, هوس, تجملی, تفننی, علا قه داشتن به, تصور کردن, هوس, هوی و هوس, تلون مزاج, وسواس, خیال, وهم, تغییر ناگهانی.

caprichoso

: هوسباز, دمدمی مزاج, بوالهوس, عجیب وغریب, دمدمی, بوالهوس, متلون.

capsular

: دارای خصوصیات کپسول, مجوف.

captulo

: فصل (کتاب), شعبه, قسمت, باب.

captura

: دستگیری, اسیر کردن, تسخیر, گرفتن.

capturar

: توقیف, توقیف کردن, بازداشتن, جلوگیری کردن, دستگیری, اسیر کردن, تسخیر, گرفتن, یقه, یخه, گریبان, گردن بند.

capucha

: باشلق یا کلا ه مخصوص کشیشان, روسری, روپوش, کلا هک دودکش, کروک درشکه, اوباش, کاپوت ماشین.

capullo

: جوانه, غنچه, شکوفه, تکمه, شکوفه کردن, جوانه زدن, پیله, پیله کرم ابریشم.

caqui

: خاکی رنگ, لباس نظامی.

car cter

: دخشه.

cara

: صورت, نما, روبه, مواجه شدن, چرك, گربه, پیشی, دخترك, زن جوان, لب, دهان, چهره.

carabela

: نوعی کشتی یا هواپیما.

carabina

: کارابین, تفنگ لوله کوتاه سبک.

caracol

: صدف حلزونی, حلزون, لیسک, نرم تن صدف دار, بشکل مارپیچ جلو رفتن, وقت تلف کردن, انسان یا حیوان تنبل وکندرو

caracol marino

: چشمک زدن, جابجا کردن, حلزون خوراکی.

caracter sticas

: مشخصات.

caracterizaci n

: منش نمایی, توصیف صفات اختصاصی, توصیف شخصیت.

caracterizar

: منش نمایی کردن, توصیف کردن, مشخص کردن, منقوش کردن, تمیزدادن, تشخیص دادن, دیفرانسیل گرفتن, دیدن, مشهورکردن, وجه تمایزقاءل شدن, خصیصه, ارزه, نمره, نشانه, نشان, علا مت, داغ, هدف, پایه, نقطه, درجه, مرز, حد, علا مت گذاشتن, توجه کردن.

caracterstica

: منشی, خیمی, نهادی, نهادین, منش نما, نشان ویژه, صفت ممیزه, مشخصات, خصیصه, خاصیت, ویژگی, ولك, دارایی, کیفیت, چونی, ویژگی, نشان ویژه, نشان اختصاصی, خصیصه.

caracterstico

: منشی, خیمی, نهادی, نهادین, منش نما, نشان ویژه, صفت ممیزه, مشخصات, نوعی.

caramelo

: اب نبات, نبات, شیرین کردن, نباتی کردن, قند سوخته, یکجور شیرینی مرکب از قند وشیره ومیوه, تافی, رنگ زرد, مایل به قرمز, تافی, اب نبات شامل شکر زرد وشیره.

caravana

: کاروان.

caravela

: نوعی کشتی یا هواپیما.

carb n

: ذغال خالص, کربن, الماس بیفروغ, زغال چوب, زغال سنگ, زغال, زغال کردن.

carbn de le a

: زغال چوب.

carbnculo

: یاقوت اتشی, لعلی که تراش محدب داشته باشد, کفگیرک, دمل بزرگ, رنگ نارنجی مایل به قرمز.

carbohdrato

: ترکیبات خنثی کربن واکسیژن وهیدرژن.

carbohidrato

: ترکیبات خنثی کربن واکسیژن وهیدرژن.

carbon

: زغال سنگ, زغال, زغال کردن.

carbonilla

: زغال نیم سوز, خاکستر, خاکستر کردن.

carbonizar

: ذغال ساختن, باذغال پوشاندن یاترکیب کردن, برگشتن, انجام دادن, کردن, بازگشت, فرصت, کار روز مزد و اتفاقی.

carbono

: ذغال خالص, کربن, الماس بیفروغ.

carburador

: کابوراتور, کابوراتور.

carcajada

: قاه قاه, قاه قاه خندیدن.

carcelero

: زندانیان.

carcin geno

: ماده مولد یا مشدد سرطان, سرطانزا, سرطان زا.

carcinognico

: سرطان زا.

carda

: کارت.

cardaco

: وابسته بدل, قلبی, فم المعدی.

cardenal

: کوبیدن, کبود کردن, زدن, ساییدن, کبودشدن, ضربت دیدن, کوفته شدن, کبودشدگی, تباره, کاردینال, عدداصلی, اعداد اصلی, اصلی, اساسی, سهره کاکل قرمز امریکایی.

cardigan

: ژاکت کش باف پشمی, پارچه ژاکت.

cardo

: خار, بوته خار, شوک, باد اور, شوک مبارک, تاتاری.

carecer

: نبودن, نداشتن, احتیاج, فقدان, کسری, فاقد بودن, ناقص بودن, کم داشتن, نیاز, لزوم, احتیاج, نیازمندی, در احتیاج داشتن, نیازمند بودن, نیازداشتن.

carenar

: کج شدن.

carencia

: نبودن, نداشتن, احتیاج, فقدان, کسری, فاقد بودن, ناقص بودن, کم داشتن, کسری, کمبود, خواست, خواسته, خواستن, لا زم داشتن, نیازمند بودن به, نداشتن, کم داشتن, فاقد بودن, محتاج بودن, کسر داشتن, فقدان, نداشتن, عدم, نقصان, نیاز, نداری.

carga

: دسته, بار, وزن, گنجایش, طفل در رحم, بارمسلولیت, بارکردن, تحمیل کردن, سنگین بار کردن, کرایه, کرایه کشتی, بار, بار کشتی, باربری, گرانبار کردن, حمل کردن, غنی ساختن, بار, کوله بار, فشار, مسلولیت, بارالکتریکی, عمل پرکردن تفنگ باگلوله, عملکرد ماشین یا دستگاه, بار کردن, پر کردن, گرانبارکردن, سنگین کردن, فیلم (دردوربین) گذاشتن, بار گیری شدن, بار زدن, تفنگ یا سلا حی را پر کردن, بار, تعهد, مسلولیت, نزن, سنگینی, سنگ وزنه, چیز سنگین, سنگین کردن, بار کردن.

cargable

: پرشدنی, اتهام پذیر, قابل بدهی یا پرداخت.

cargado

: مملو, بارگیری شده, سنگین, پر, سنگین بار.

cargador

: اسب جنگی, دستگاه پرکردن باطری و هرچیز دیگر (مثل تفنگ), بارکننده, حمالی کردن, حمل کردن, ابجو, دربان, حاجب, باربر, حمال, ناقل امراض, حامل.

cargamento

: بارکشتی, محموله دریایی, بار.

cargar

: بـار, وزن, گنجـایش, طفل در رحم, بارمسـلولیت, بارکردن, تحمیل کردن, سـنگین بار کردن, رقم نقلی, بار, هزینه, مطالبه هزینه, بـار, کـوله بـار, فشـار, مسـلولیت, بـارالکتریکی, عمـل پرکردن تفنـگ بـا گلوله, عملکرد ماشـین یـا دسـتگاه, بـار کردن, پر کردن, گرانبارکردن, سـنگین کردن, فیلم (دردوربین) گذاشتن, بار گیری شدن, بار زدن, تفنگ یا سلا حی را پر کردن, زیادی بار کردن, بار اضافی.

cargatodo

: درشکه یک اسبه وچهارچرخه, چنته یا خورجین.

cargo

: بار, هزینه, مطالبه هزینه, بدهی, حساب بدهی, در سـتون بدهی گذاشـتن, پای کسـی نوشـتن, کرایه, کرایه کشتی, بار, بار کشتی, باربری, گرانبار کردن, حمل کردن, غنی ساختن, اعلا م جرم, تنظیم ادعا نامه, اتهام, دفتر, اداره, منصب, مسلولیت, عهده, ضمانت, جوابگویی.

cari

: کاری, زردچوبه هندی.

cari o

: مهربانی, تاثیر, عاطفه, مهر, ابتلا ء, خاصـیت, علا قه, میل, تمایل, ذوق, علا قه, حساسـیت, شهوت ومیل, مهر, مهر, عشق, محبت, معشـوقه, دوست داشـتن, عشـق داشـتن, عـاشق بـودن, حیـوان اهلی منزل, دست امـوز, عزیز, سـوگلی, معشوقه, نوازش کردن, بنـاز پروردن.

cari oso

: مهربان, خونگرم, علا قمند, انس گرفته, مایل, مشتاق, شیفته, خواهان.

caricatura

: کاریکاتور, ادمک, کاریکاتور ساختن, کاریکاتور, تصویر مضحک, داستان مصور.

caricaturista

: نقاش کارتون.

caricia

: گیره ای که مته را در ماشین نگه میدارد, مرغک, عزیزم,جانم, جوجه مرغ تکان, صدایی که برای راندن حیوان بکار میرود.

caridad

: دستگیری, صدقه, خیرات, نیکوکاری.

carie

: گودال, کاوی.

cariosamente

: از روی علا قه.

carisma

: عطیه الهی, جذبه روحانی, گیرایی, گیرش, فره.

caritativo

: نیکوکار, صاحب کرم, منعم, دستگیر, سخی, مهربان, خیریه.

carmbano

: قندیل یخ, قله یخ, یخ پاره, قطعه یخ.

carmes

: برنگ خون, قرمز سیر, لا کی, قرمز کردن.

carn voro

: گوشتخوار, حیوان گوشتخوار.

carnada

: طعمه دادن, خوراک دادن, طعمه رابه قلا ب ماهیگیری بستن, دانه, چینه, مایه تطمیع, دانه ء دام.

carnal

: جسمانی, جسمی, نفسانی, شهوانی.

carnaval

: کارناوال, کاروان شادی, جشن.

carne

: گوشت, مغز میوه, جسم, شهوت, جسمانیت, حیوانیت, بشر, دربدن فرو کردن, گوشت (فقط گوشت چهارپایان), خوراک, غذا, ناهار, شام, غذای اصلی.

carne de carnero

: گوشت گوسفند (یک ساله وبیشتر), گوسفند.

carne de cerdo

: گوشت خوک, خوک, گراز.

carne de cordero

: بره, گوشت بره, ادم ساده.

carne de res

: گوشت گاو, پرواری کردن و ذبح کردن, شکوه وشکایت کردن, تقویت کردن.

carne de ternera

: گوشت گوساله, گوساله.

carne de vaca

: گوشت گاو, پرواری کردن و ذبح کردن, شکوه وشکایت کردن, تقویت کردن.

carnero

: گوشت گوسفند (یک ساله وبیشتر), گوسفند.

carnet

: کتابچه یادداشت, دفتر یادداشت, دفتر تکالیف درسی.

carnicera

: کشتارگاه, کشتارگاه, قصاب خانه, مسلخ.

carnicero

: قصاب, ادم خونریز, کشتن, قصابی کردن.

carnoso

: فربه, کوشتالو, گوشتی, گوشتدار, بی استخوان, گوشتی, گوشت دار, مغز دار, محکم, اساسی.

caro

: گران, گزاف, فاخر, عزیز, محبوب, گرامی, پرارزش, کسی را عزیز خطاب کردن, گران کردن, گران, پرخرج, باارزش, پربها, گرانبها, قیمتی, نفیس.

carpa

: عیب جویی کردن, از روی خرده گیری صحبت کردن, گله کردن, ماهی کول, کپور, ماهی طلا- یی, ماهی قرمز, چادر, خیمه, خیمه زدن, توجه, توجه کردن, اموختن, نوعی شراب شیرین اسپانیولی.

carpintera

: درودگری, نجاری.

carpintero

: درودگر, نجار, نجاری کردن.

carraspear

: باز, قوش, شاهین, بابازشکار کردن, دوره گردی کردن, طوافی کردن, جار زدن و جنس فروختن, فروختن.

carrera

: دوره زندگی, دوره, مسیر, مقام یاشغل, حرفه, مسابقه, گردش, دور, دوران, مسیر, دویدن, مسابقه دادن, بسرعت رفتن, نژاد, نسل, تبار, طایفه, قوم, طبقه.

carrete

: قرقره, ماسوره, پرده نازک, فیلم عکاسی, فیلم سینما, سینما, غبار, تاری چشم, فیلم برداشتن از.

carrete de rueda

: توپی چرخ, مرکز, قطب, مرکز فعالیت, سالن کلیسا یا سایر سالنهای بزرگ.

carretera

: شاهراه, بزرگراه, راه, بجاده, راه, معبر, طریق, خیابان, راه اهن, مسیر چیزیرا تعیین کردن, خط سیر, جاده, مسیر, راه, جریان معمولی, راه, جاده, طریق, سبک (سابک), طرز, طریقه.

carretilla

: ارابه, گاری, دوچرخه, چرخ, باگاری بردن, چرخ خاک کشی, چرخ دستی, فرقان, با چرخ دستی یا چرخ خاک کشی حمل کردن.

carricoche

: اتومبیل یا هواپیمای کهنه و اسقاط, جوان نجیب زاده المانی, اصیل زاده المانی.

carril

: کوچه, راه باریک, گلو, نای, راه دریایی, مسیر که باخط کشی مشخص میشود, خط سیر هوایی, کوچه ساختن, منشعب کردن.

carrito

: ارابه, گاری, دوچرخه, چرخ, باگاری بردن.

carro

: اتومبیل, واگن, اطاق راه اهن, هفت ستاره دب اکبر, اطاق اسانسور, نورد, ارابه, گاری, دوچرخه, چرخ, باگاری بردن, ارابه.

carro a

: مردار, لا شه, گوشت گندیده.

carroza

: کالسکه, واگن راه اهن, مربی ورزش, رهبری عملیات ورزشی را کردن, معلمی کردن.

carruaje

: نورد.

carrusel

: چرخ فلک.

carsar

: عروسی کردن (با), ازدواج کردن, شوهر دادن.

cart lago

: نرمه استخوان, غضروف, کرجن, غضروف, نرمه استخوان.

cart n

: مقوا, مقوای نازک, مقوا, جعبه مقوایی, جاکاغذی, کارتن.

carta

: کارت, حرف, نویسه, نقشه, نقشه کشیدن, ترسیم کردن.

carta area

: نامه ء هوایی, نامه ء مخصوص پست هوایی, هوانامه.

carta de venta

: نوک, منقار, نوعی شمشیر پهن, نوک بنوک هم زدن (چون کبوتران), لا یحه قانونی, قبض, صورتحساب, برات, سند, اسکناس, صورتحساب دادن.

carta marina

: نقشه, نمودار, جدول (اطلا عات), گرافیک, ترسیم اماری, بر روی نقشه نشان دادن, کشیدن, طرح کردن, نگاره.

cartas

: زره, جوشن, زره دار کردن, پست, نامه رسان, پستی, با پست فرستادن, چاپار, نامه رسان.

cartearse

: برابربودن, بهم مربوط بودن, مانند یا مشابه بودن, مکاتبه کردن, رابطه داشتن.

cartel

: اتحادیه صاحبان صنایع مشابه, کارتل, ملا حضه کردن, اخطار, اگهی, پروانه رسمی, اعلا میه رسمی, اعلا ن, حمل یا نصب اعلا ن, شعار حمل کردن, دیوار کوب, اعلا ن, اگهی, اعلا ن نصب کردن.

cartera

: کیسه, کیف, جوال, ساک, خورجین, چنته, باد کردن, متورم شدن, ربودن, کیف اسناد, کیف, چنته, کیف بند دار, کیف مدرسه, خورجین, کیف پول, کیف جیبی.

cartero

: نامه رسان.

cartgrafo

: نقشه کش, طراح.

cartogr fico

: وابسته به نقشه کشی.

cartografa

: نقشه کشی.

cartucho

: کارتریج, کاست.

carusel

: چرخ فلک.

casa

: خانه, منزل, مرزوبوم, میهن, وطن, اقامت گاه, شهر, بخانه برگشتن, خانه دادن(به), بطرف خانه, خانه, سرای, منزل, جایگاه, جا, خاندان, برج, اهل خانه, اهل بیت, جادادن, منزل دادن, پناه دادن, منزل گزیدن, خانه نشین شدن.

casa de campo

: کلبه, خانه روستایی.

casa de dormitorios

: ساختمان خوابگاه.

casa del guarda

: منزل, جا, خانه, کلبه, شعبه فراماسون ها, انبار, منزل دادن, پذیرایی کردن, گذاشتن, تسلیم کردن, قرار دادن, منزل کردن, بیتوته کردن, تفویض کردن, خیمه زدن, به لا نه پناه بردن.

casa flotante

: خانه قایقی.

casa grande

: عمارت چند دستگاهی, عمارت بزرگ.

casa parroquial

: خلا فت, محل اقامت خلیفه, نوعی منصب مذهبی.

casadero

: بالغ, درخور عروسی, تنه شوهر.

casado

: شوهردار, عروسی کرده, متاهل, پیوسته, متحد.

casamiento

: ازدواج, عروسی, جشن عروسی, زناشویی, یگانگی, اتحاد, عقید, ازدواج, پیمان ازدواج.

casar

: عروسی کردن با, بحباله نکاح در اوردن, گرفتن.

casarme

: عروسی کردن (با), ازدواج کردن, شوهر دادن.

casarse

: عروسی کردن (با), ازدواج کردن, شوهر دادن, عروسی کردن با, بحباله نکاح در اوردن, گرفتن.

casarse con

: عروسی کردن (با), ازدواج کردن, شوهر دادن.

cascada

: ابشیب, ابشار کوچک, بشکل ابشار ریختن, ابشار.

cascanueces

: فندق شکن.

casco

: خود, کلا ه خود, کلا ه ایمنی اتش نشانها وکارگران, سم, کفشک, حیوان سم دار, باسم زدن, لگد زدن, پای کوبیدن, رقصیدن, بشکل سم, پوست, قشر, پوست میوه یا بقولا ت, کلبه, خانه رعیتی, تنه کشتی, لا شه کشتی, پوست کندن, ولگردی کردن.

casera

: خانه دار.

casero

: بافت خانگی, بافت میهنی, وطنی, ساده.

casero

: دهکده, دهی که در ان کلیسا نباشد, نام قهرمان ونمایشنامه تراژدی شکسپیر.

casete

: کاست.

casi

: تقریبا, بطور نزدیک, تقریبا, فریبا.

casilla

: اطاقک, پاسگاه یادکه موقتی, غرفه, جای ویژه, صندوق پست.

casillero

: قفل کننده, قفسه قفل دار, قفسه قفل دار مخصوص دانش اموزان و دانشجویان (که کتب خود را در انجا گذارد).

casimir

: شال کشمیری, ترمه.

casino

: تفریحگاه عمومی برای رقص وموزیک, کازینو.

casita

: خانه, سرای, منزل, جایگاه, جا, خاندان, برج, اهل خانه, اهل بیت, جادادن, منزل دادن, پناه دادن, منزل گزیدن, خانه نشین شدن.

caso

: مورد, غلا ف, رویداد, بعنوان مثال ذکر کردن, لحظه, مورد, نمونه, مثل, مثال, شاهد, وهله.

caso de urgencia

: امر فوق العاده و غیره منتظره, حتمی, ناگه اینده, اورژانس.

caspa

: شوره سر.

casquete

: طاق, خود, کلا ه خود, کلا ه ایمنی اتش نشانها وکارگران.

casquillo

: حفره, جا, خانه, کاسه, گوده, حدقه, جای شمع (درشمعدان), سرپیچ, کاسه چشم, در حدقه یاسرپیچ قرار دادن.

casta

: طبقه, صنف, قبیله, طبقات مختلف مردم هند.

casta o

: بور, طلا یی, قهوه ای مایل به قرمز, رنگ قرمز مایل به زرد, مایل به قهوه ای یاخرمایی.

castaa

: شاه بلوط, بلوط, رنگ شاه بلوطی.

castauela

: قاشقک, یک نوع الت موسیقی.

castidad

: عفت وعصمت, پاکدامنی, نجابت.

castigar

: تنبیه کردن, شدیدا~ انتقاد کردن, تصفیه وتزکیه کردن, تنبیه کردن, توبیخ وملا مت کردن, ادب کردن, تنبیه کردن, گوشمال دادن, مجازات کردن, کیفر دادن.

castigo

: جزا, کیفر, مجازات, تاوان, جریمه, مجازات, تنبیه, گوشمالی, سزا, باز خرید, خریداری و ازاد سازی, رستگاری.

castillo

: دژ, قلعه, قصر, رخ.

casto

: عفیف, پاکدامن, خالص ومهذب, خالص, پاک, تمیز, ناب, ژاو, اصیل, خالص کردن, پالا یش کردن, بیغش.

castor

: قسمتی از کلا ه خود که پایین صورت را میپوشاند, سگ ابی, پوست سگ ابی.

castraci n

: اخته کردن, اختگی.

castrar

: اخته کردن, تضعیف کردن, خنثی کردن, اخته کردن, وابسته به جنس خنثی, خنثی, بی طرف, بی غرض, اسم یا صفتی که نه مذکر و نه مونث است, خواجه.

casual

: اتفاقی, غیر مهم, غیر جدی.

casualidad

: حادثه, سانحه, واقعه ناگوار, مصیبت ناگهانی, تصادف اتومبیل, علا مت بد مرض, صفت عرضی(ارازی), شیی ء, علا مت سلا ح, صرف, عارضه صرفی, اتفاقی, تصادفی, ضمنی, عارضه (در فلسفه), پیشامد, تلفات, تصادفات, بخت, تصادف, شانس, فرصت, مجال, اتفاقی, اتفاق افتادن , انطباق.

cat lico

: جامع, بلند نظر, ازاده, کاتولیک, عضو کلیسای کاتولیک

cat logo de ventas por correo

: کاتالوگ, فهرست, کتاب فهرست, فهرست کردن.

cataclismo

: سیل بزرگ, طوفان, تحولا ت ناگهانی وعمده.

catacumba

: دخمه محل قبور.

catalizador

: عامل فعل وانفعال اجسام شیمیایی دراثر مجاورت, تشکیلا ت دهنده, سازمان دهنده, فروگشا.

catalogador

: متصدی کاتالوگ, ثبات, فهرست نگار.

catalogar

: رسته بندی کردن.

catalogue

: کاتالوگ, فهرست, کتاب فهرست, فهرست کردن.

catapulta

: سنگ انداز, هرجسمی که دارای خاصیت فنری بوده وبرای پرتاب اجسام بکار میرود, منجنیق انداختن, بامنجنیق پرت کردن, منجنیق.

catarata

: ابشار بزرگ, اب مروارید, اب اوردن (چشم), ابشار.

catarina

: پینه دوز.

catastr fico

: وابسته بتحولا ت عظیم, مصیبت بار, فاجعه انگیز.

catecismo

: پرسش نامه مذهبی, کتاب سوال وجواب دینی, تعلیم ودستور مذهبی.

catedral

: کلیسای جامع.

categ rico

: قاطع, حتمی, جزمی, قیاسی, قطعی, مطلق, بی قید, بی شرط.

categora

: دسته, زمره, طبقه, مقوله, مقوله منطقی, رده.

categorizacin

: رسته بندی.

categorizar

: رسته بندی کردن.

catequizar

: تعلیم دادن (اصول دین) از راه پرسش, از راه پرسش یاد دادن.

catico

: پرهرج ومرج, بی نظم.

catlogo

: کاتالوگ, فهرست, کتاب فهرست, فهرست کردن, کتاب راهنما.

catolicismo

: اصول مذهب کاتولیکی.

catorce

: عدد چهارده, چهارده تایی.

catstrofe

: بلا, بیچارگی, بدبختی, مصیبت, فاجعه, عاقبت داستان, مصیبت, بلا ی ناگهانی, فاجعه, بدبختی, حادثه بد, مصیبت, بلا, ستاره ء بدبختی.

cauce

: بستر, کف.

caucho

: رزین, لا ستیک, کاءوچو, لا ستیکی, ابریشمی یا کاپوت, مالنده یاساینده.

caucin

: توقیف, حبس, واگذاری, انتقال, ضمانت, کفالت, بامانت سپردن, کفیل گرفتن, تسمه, حلقه دور چلیک, سطل, بقید کفیل ازاد کردن, قید.

caucus

: انجمن حزبی, کمیته های پارلمانی, نمایندگان حزب کارگر درپارلمان یا انجمن.

caudillo

: پیشوا, رهبر, راهنما, فرمانده, قاءد, سردسته.

causa

: مورد, غلا ف, سبب, علت, موجب, انگیزه, هدف, مرافعه, موضوع منازع فیه, نهضت, جنبش, سبب شدن, واداشتن, ایجاد کردن (غالبا بامصدر), مرافعه, دعوی, دادخواهی, طرح دعوی در دادگاه, دلیل, سبب, علت, عقل, خرد, شعور, استدلا ل کردن, دلیل و برهان اوردن.

causal

: علی, سببی, علتی, بیان کننده علت, مبنی بر سبب.

causalidad

: خاصیت سببی, رابطه بین علت ومعلول, علیت.

causante

: سبب, سبب شونده, متعدی, مبتکر, موسس, بنیانگذار.

causar

: سبب, علت, موجب, انگیزه, هدف, مرافعه, موضوع منازع فیه, نهضت, جنبش, سبب شدن, واداشتن, ایجاد کردن (غالبا بامصدر).

cautela

: احتیاط, پیش بینی, هوشیاری, وثیقه, ضامن, هوشیار کردن, اخطار کردن به.

cauteloso

: حیله گر, زیرک, کمرو.

cauterizacin

: سوزاندن زخم بوسله داغ اتش یا داغ اهن.

cauterizar

: داغ کردن, داغ زدن, سوزاندن.

cautivar

: شیفتن, فریفتن, اسیر کردن, افسون, طلسم, فریبندگی, دلربایی, سحر, : افسون کردن, مسحور کردن, فریفتن, شیفتن, مجذوب کردن, شیدا کردن, دلربایی کردن, شیفتن, افسون کردن.

cautiverio

: بندگی, بردگی, اسارت, گرفتاری, گفتاری فکری.

cautivo

: اسیر, گرفتار, دستگیر, شیفته, دربند.

cavar

: حفر, کاوش, حفاری, کنایه, کندن, کاوش کردن, فرو کردن, کرم حشره, نوزاد, بچه مگس, زحمتکش, خوراک, خواربار, کوتوله, مزدور, نویسنده مزدور, زمین کندن, جستجو کردن, جان کندن, ازریشه کندن یا دراوردن, قلع کردن, از کتاب استخراج کردن, خوردن, غذا دادن, کج بیل, کج بیل زدن, بیل, بیلچه, خال پیک, خال دل سیاه, بیل زدن, با بیل کندن, بابیل برگرداندن.

caverna

: غار, کاو, مجوف, مقعر, مجوف کردن, درغارجادادن, حفر کردن, فرو ریختن.

cavi r

: خاویار.

caviar

: خاویار.

cavidad

: گودال, کاوی, پوک, میالن تهی, گودافتاده, گودشده, تهی, پوچ, بی حقیقت, غیر صمیمی, کاواک, خالی کردن.

cayo

: تخته سنگ ساحلی درجزیره, ساحل مرجانی یاشنی درجزیره, جزیره کوچک.

caza

: بازی, مسابقه, سرگرمی, شکار, جانور شکاری, یک دور بازی, مسابقه های ورزشی, شوخی, دست انداختن, تفریح کردن, اهل حال, سرحال, شکار کردن, صید کردن, جستجو کردن در, تفحص کردن, شکار, جستجو, نخجیر.

cazador

: شکارچی, صیاد, اسب یا سگ شکاری, جوینده.

cazar

: تعقیب کردن, دنبال کردن, شکار کردن, وادار به فرار کردن, راندن واخراج کردن, تعقیب, مسابقه, شکار, شکار کردن, صید کردن, جستجو کردن در, تفحص کردن, شکار, جستجو, نخجیر.

cazar en vedado

: اب پز کردن (تخم مرغ با پوست), فرو کردن, دزدکی شکار کردن, برخلا ف مقررات شکار صید کردن, تجاوز کردن به, راندن, هل دادن, بهم زدن, لگد زدن, خیساندن, دزدیدن.

cbala

: دوز و کلک, دسیسه و توطله, روایت, راز, سر, دسیسه کردن, حدیث یا روایت شفاهی وزبانی, علوم اسرار امیز از قبیل علم ارواح.

cctel

: نوشابه ای مرکب از چند نوشابه دیگر, مهمانی.

cdigo

: رمز, رمزی کردن, برنامه, دستورالعملها.

cdula

: پیل, زندان تکی, سلول یکنفری, حفره, سلول, یاخته.

ce ir

: دورگرفتن, احاطه کردن, حلقه زدن, دورچیزی گشتن, دربرداشتن, ضربه شدید, اظهارنظر شدیدوتند, حلقه, کمربند بستن, بستن, احاطه کرده, محاصره کردن, نیرومندکردن, اماده کردن, محکم کردن, فرا گرفتن, محاصره کردن, احاطه شدن, احاطه.

ceas

: زمان سنج, تپش زمان سنجی, ساعت.

cebada

: جو, شعیر.

cebo

: طعمه دادن, خوراك دادن, طعمه رابه قلا ب ماهیگیری بستن, دانه, چینه, مایه تطمیع, دانه ء دام.

cebolla

: لا مپ چراغ برق, پیاز گل, هر نوع برامدگی یاتورم شبیه پیاز, پیاز.

cebollana

: (ثه‌ءووی=) تعقیب کردن, اذیت کردن.(n.) :پیازچه, پیاز کوهی, موسیر اسپانیا.

cebollino

: (ثه‌ءووی=) تعقیب کردن, اذیت کردن.(n.) :پیازچه, پیاز کوهی, موسیر اسپانیا.

cebra

: گورخر, گوراسب, مخطط یا راه راه.

cecear

: نوک زبانی صحبت کردن, شل وسرزبانی تلفظ کردن, شلی زبان.

ceceo

: نوک زبانی صحبت کردن, شل وسرزبانی تلفظ کردن, شلی زبان.

cedente

: حواله دهنده, واگذار کننده, انتقال دهنده.

ceder

: خم شدن, تعظیم کردن, مطیع شدن, تعظیم, کمان, قوس, واگذار کردن, تسلیم کردن, صرفنظرکردن از, مخالفت نکردن, مخالف نبودن, رها ساختن, افراط کردن (دراستعمال مشروبات و غیره), زیاده روی کردن, شوخی کردن, دل کسی را بدست اوردن, نرنجاندن, ثمر دادن, واگذارکردن, ارزانی داشتن, بازده, محصول, حاصل, تسلیم کردن یا شدن.

cedro

: سدر, سرو, سروازاد, چوب سرو, رنگ قرمز مایل به زرد.

cef lico

: وابسته به سر, وابسته به مغز کله, دماغی, راسی.

cegar

: کور, نابینا, تاریک, ناپیدا, غیر خوانایی, بی بصیرت, : کورکردن, خیره کردن, درز یا راه(چیزی را) گرفتن, اغفال کردن, : چشم بند, پناه, سنگر, مخفی گاه, هرچیزی که مانع عبور نور شود, پرده, در پوش.

ceja

: ابرو, پیشانی, جبین, سیما, ابرو, گچ بری هلا لی بالا ی پنجره.

celador

: سرپرست, همراه, ملا زم, مواظب, وابسته.

celda

: پیل, زندان تکی, سلول یکنفری, حفره, سلول, یاخته.

celebraci n

: جشن, برگزاری جشن, تجلیل, خوشی, شادی, جشن و سرور, مجلل, با شکوه.

celebrador

: برگذار کننده.

celebrar

: جشن گرفتن, عیدگرفتن, ایین (جشن یاعیدی را) نگاه داشتن, تقدیس کردن, تجلیل کردن, موعظه کردن, وعظ کردن, سخنرانی مذهبی کردن, نصیحت کردن.

celebrar una fiesta

: جشن گرفتن, عیدگرفتن, ایین (جشن یاعیدی را) نگاه داشتن, تقدیس کردن, تجلیل کردن.

celebridad

: شهرت, شخص نامدار.

celestial

: الهی, علوی, اسمانی, سماوی, اسمانی, سماوی, بهشتی, خدایی, روحانی.

celibato

: تجرد, بی زنی, بی شوهری, امتناع از ازدواج.

celista

: نوازنده ویولن سل.

celo

: ویولون سل, کوشش پیوسته, سعی و کوشش, پشت کار, حرارت شدید, اشتیاق شدید, گرمی, التهاب, حرارت شدید, اشتیاق شدید, گرمی, التهاب, جانفشانی, شوق, ذوق, حرارت, غیرت, حمیت, گرمی, تعصب, خیر خواهی, غیور, متعصب.

celos

: رشک, حسادت.

celoso

: سخت کوش, کوشا, کوشنده, ساعی, پشت کاردار, رشک بر, حسود, بدچشم, غبطه خور, حسادت امیز, حسود, رشک مند, رشک ورز, غیور, بارشک, رشک بر, فدایی, مجاهد, غیور, باغیرت, هواخواه.

celular

: بافت سلولی, سلول دار, خانه خانه.

cementar

: سمنت, سیمان, سمنت کردن, چسباندن, پیوستن.

cementerio

: گورستان, قبرستان, ارامگاه, حصار کلیسا, حیاط کلیسا, قبرستان.

cemento

: سمنت, سیمان, سمنت کردن, چسباندن, پیوستن.

cena

: ناهار(یعنی غذای عمده روز که بعضی اشخاص هنگام ظهر و بعضی شب می خورند), شام, مهمانی, شام, عشای ربانی یا شام خداوند.

cenar

: ناهار خوردن, شام خوردن, شام دادن, خوردن, مصرف کردن, تحلیل رفتن.

ceniciento

: خاکستری, دارای رنگ خاکستری, شبیه خاکستر, مربوط به چوب درخت زبان گنجشک.

cenido

: سفت, محکم, تنگ (تانگ), کیپ, مانع دخول هوا یا اب یا چیز دیگر, خسیس, کساد.

cenit

: سمت الراس, بالا ترین نقطه اسمان, قله, اوج.

ceniza

: درخت زبان گنجشک , خاکستر,خاکسترافشاندن یا ریختن, بقایای جسد انسان پس از مرگ, زغال نیم سوز, خاکستر, خاکستر کردن.

censo

: سرشماری, امار, احصاءیه, ممیزی مالیاتی.

censor

: مامور سانسور, بازرس مطبوعات و نمایشها.

censura

: سانسور عقاید, سانسور, نقد ادبی, انتقاد, عیبجویی, نقدگری, نکوهش, مشاهده, ملا حظه, نظر, ملا حظه, تذکر, تبصره, سرزنش, نکوهش, ملا مت, توبیخ ملا یم.

censurable

: انتقاد امیز, قابل توبیخ وسرزنش.

censurador

: مامور سانسور, بازرس مطبوعات و نمایشها.

censurar

: مامور سانسور, بازرس مطبوعات و نمایشها, انتقاد, سرزنش, سرزنش کردن, نقد ادبی کردن, انتقاد کردن, نکوهش کردن.

cent grado

: سانتیگراد, صدبخشی.

cent metro

: سانتی متر.

centauro

: حیوان افسانه ای با بالا تنه انسان وپایین تنه اسب, قنطورس.

centavo

: درصد, یک صدم, سنت که معادل یک صدم دلا ر امریکایی است

centellar

: نور ضعیف, پرتو انی, سوسو, تظاهر موقتی, نور دادن, سوسو زدن, روشنایی ضعیف, نور کم, درک اندک, خرده, تکه, کور کوری کردن, سوسو زدن, با روشنایی ضعیف تابیدن, برق, تلا لو, تابش, ظهور انی, زودگذر, تابیدن, درخشیدن, درخشانیدن, تابانیدن, تلا لوء داشتن, جرقه زدن, چشمک زدن, برق, تلا لو, جرقه, درخشش.

centellear

: نور ضعیف, پرتو انی, سوسو, تظاهر موقتی, نور دادن, سوسو زدن, روشنایی ضعیف, نور کم, درک اندک, خرده, تکه, کور کوری کردن, سوسو زدن, با روشنایی ضعیف تابیدن, برق, تلا لو, تابش, ظهور انی, زودگذر, تابیدن, درخشیدن, درخشانیدن, تابانیدن, تلا لوء داشتن, جرقه زدن, چشمک زدن, برق, تلا لو, جرقه, درخشش.

centenario

: ادم صدساله, سده, مربوط به قرن, جشن صد ساله, صدساله, یادبود صدساله, سده.

centeno

: چاودار, گندم سیاه, مرد کولی.

centgramo

: یک صدم گرم.

centimo

: سانتیم (یک صدم فرانک فرانسه).

central

: مرکزی.

centralizacin

: تمرکز.

centralizar

: متمرکز کردن.

centrar

: مرکز.

centrfugo

: گریزنده از مرکز, فرار از مرکز.

centro

: مرکز, میان, مرکز, وسط ونقطه مرکزی, درمرکز قرار گرفتن, تمرکز یافتن.

centro comercial

: پیاده رو پردرخت وسایه دار, تفرجگاه.

centro nocturno

: کاباره, کاباره رفتن.

centsimo

: صدیک, یک صدم.

centuri n

: رءیس دسته صد نفر, یوزباشی.

cepillar

: پـاک کن, مـاهوت پـاک کن, لیف, کفش پـاک کن و ماننـد ان, قلم مو, علف هرزه, ماهوت پاک کن زدن, مسواک زدن, لیف زدن, قلم مو زدن, نقاشی کردن, تماس حاصل کردن واهسته گذشتن, تندگذشتن, بروس لوله.

cepillarse

: پـاک کن, مـاهوت پـاک کن, لیف, کفش پـاک کن و ماننـد ان, قلم مو, علف هرزه, ماهوت پاک کن زدن, مسواک زدن, لیف زدن, قلم مو زدن, نقاشی کردن, تماس حاصل کردن واهسته گذشتن, تندگذشتن, بروس لوله.

cepillo

: پـاک کن, مـاهوت پـاک کن, لیف, کفش پـاک کن و ماننـد ان, قلم مو, علف هرزه, ماهوت پاک کن زدن, مسواک زدن, لیف زدن, قلم مو زدن, نقاشـی کردن, تماس حاصل کردن واهسـته گذشتن, تندگذشتن, بروس لوله, هواپیما, رنده کردن, با رنده صاف کردن, صاف کردن, پرواز, جهش شبیه پرواز, سطح تراز, هموار, صاف, مسطح.

cepillo de diente

: مسواک دندان.

cepillo de dientes

: مسواک دندان.

cepillo de pelo

: ماهوت پاک کن مخصوص موی سر, بروس موی سر.

cepillo para el cabello

: ماهوت پاک کن مخصوص موی سر, بروس موی سر.

cepo

: شاخه, ترکه, تنه درخت, شانه حیوان.

cer mica

: وابسته به سفال سازی, سفالینی, ظرف سفالین, سفالینه, بدل چینی, ظروف گلی, کاسه های سفالی, سفالین, سفال, ظروف گلی, گل سفالی, سفالگری, کوزه گری, کوزه گرخانه, ظروف سفالین.

cera

: موم, موم, مومی شکل, شمع مومی, رشد کردن, زیاد شدن, رو به بدر رفتن, استحاله یافتن.

cerca

: درباره, گرداگرد, پیرامون, دور تا دور, در اطراف, نزدیک, قریب, در حدود, در باب, راجع به, در شرف, در صدد, با, نزد, در, بهر سو, تقریبا, بالا تر, فرمان عقب گرد, نزدیک, بستن, حصار, دیوار, پرچین, محجر, سپر, شمشیر بازی, خاکریز, پناه دادن, حفظ کردن, نرده کشیدن, شمشیر بازی کردن, نزدیک, تقریبا, قریب, صمیمی, نزدیک شدن, نزدیک, قریب, مجاور, تقریبا, نزدیک شدن.

cerca de

: تقریبا, بطور نزدیک, بسوی, بطرف, به, در, پهلوی, نزدیک, دم, بنابر, در نتیجه, بر حسب, از قرار, بقرار, سرتاسر, مشغول, درکنار, نزدیک, دریک طرف, بعلاوه, باضافه, ازطرف دیگر, وانگهی, بدست, بتوسط, با, بوسیله, از, بواسطه, پهلوی, نزدیک,کنار, از نزدیک, ازپهلوی, ازکنار, درکنار, از پهلو, محل سکنی, فرعی, درجه دوم, نزدیک, تقریبا, قریب, صمیمی, نزدیک شدن.

cercado

: یارد(۶۳ اینچ یا ۳ فوت), محوطه یا میدان, محصور کردن, انبار کردن(در حیاط), واحد مقیاس طول انگلیسی معادل ۴۴۱۹/۰ متر.

cercano

: نزدیک, بستن, نزدیک, تقریبا, قریب, صمیمی, نزدیک شدن.

cercar

: دورگرفتن, احاطه کردن, حلقه زدن, دورچیزی گشتن, دربرداشتن, درمیان گذاشتن, در جوف قرار دادن, به پیوست فرستادن,

حصار یا چینه کشیدن دور, حصار, دیوار, پرچین, محجر, سپر, شمشیر بازی, خاکریز, پناه دادن, حفظ کردن, نرده کشیدن, شمشیر بازی کردن, مسدود کردن, جلو چیزی را گرفتن, مانع شدن, ایجاد مانع کردن, اشکالتراشی کردن, فرا گرفتن, محاصره کردن, احاطه شدن, احاطه.

cerdo

: گرازنر, جنس نر حیوانات پستاندار, گراز وحشی, خوک, گراز, خوک پرواری, بزور گرفتن, خوک, گراز, مثل خوک رفتار کردن, خوک زاییدن, ادم حریص و کثیف, قالب ریخته گری.

cerdoso

: زبر, دارای موی زبر, جنگی.

cereal

: غله, گیاهان گندمی, حبوبات, غذایی که از غلا ت تهیه شده وباشیر بعنوان صبحانه مصرف میشود.

cereales

: غله, دانه (امر.) ذرت, میخچه, دانه دانه کردن, نمک زدن, دانه, جو, حبه, حبوبات, دان, تفاله حبوبات, یک گندم(مقیاس وزن) معادل ۰/۰۸۴۶گرم, خرده, ذره, رنگ, رگه, مشرب, خوی, حالت, بازو, شاخه, چنگال, دانه دانه کردن, جوانه زدن, دانه زدن, تراشیدن, پشم کندن, رگه, طبقه.

cerebellum

: مخچه, مخ کوچک, پس مخ.

cerebelo

: مخچه, مخ کوچک, پس مخ.

cerebral

: مخی, دماغی, مغزی, فکری.

cerebro

: مغز, مخ, کله, هوش, ذکاوت, فهم, مغز کسی را دراوردن, بقتل رساندن.

ceremonia

: تشریفات, جشن, مراسم, رسمیت, تشریفات, رعایت اداب ورسوم.

ceremonial

: مربوط به جشن, تشریفاتی, تشریفات, اداب.

ceremonioso

: مربوط به جشن, تشریفاتی, تشریفات, اداب, پای بند تشریفات وتعارف, رسمی.

cereza

: گیلا س.

cerilla

: حریف, همتا, نظیر, لنگه, همسر, جفت, ازدواج, زورازمایی, وصلت دادن, حریف کسی بودن, جور بودن با, بهم امدن, مسابقه, کبریت, چوب کبریت.

cermico

: وابسته به سفال سازی, سفالینی, ظرف سفالین, متخصص سفالگری, سازنده ظروف سفالین.

cerner

: جدا, جداگانه, جدا کردن, تفکیک کردن, الک کردن, بیختن, وارسی کردن, الک.

cero

: عدم, هیچ, صفر, هیچ, مبداء, محل شروع, پایین ترین نقطه, نقطه گذاری کردن, روی صفرمیزان کردن.

cerrado

: محصور, مسدود, محرمانه, بسته, ممنوع الورود, بستن, برهم نهادن, جوش دادن, بسته شدن, تعطیل شدن, تعطیل کردن, پایین اوردن, بسته, مسدود.

cerradura

: چفت, بست, قفل کردن, چفت کردن, محکم نگاهداشتن, بوسیله کلون محکم کردن, چفت, طره گیسو, دسته پشم, قفل, چخماق تفنگ, چفت و بست, مانع, سد متحرک, سدبالا بر, چشمه پل, محل پرچ یا اتصال دویاچند ورق فلزی, قفل کردن, بغل گرفتن, راکد گذاردن, قفل شدن, بوسیله قفل بسته ومحکم شدن, محبوس شدن.

cerrajero

: قفل ساز.

cerrar

: نزدیک, بستن, بستن, محکم کردن, چسباندن, سفت شدن, طره گیسو, دسته پشم, قفل, چخماق تفنگ, چفت و بست, مانع, سد متحرک, سدبالا بر, چشمه پل, محل پرچ یا اتصال دوياچند ورق فلزی, قفل کردن, بغل گرفتن, راکد گذاردن, قفل شدن, بوسیله قفل بسته ومحکم شدن, محبوس شدن, بستن, برهم نهادن, جوش دادن, بسته شدن, تعطیل شدن, تعطیل کردن, پایین اوردن, بسته, مسدود.

cerrar con llave

: طره گیسو, دسته پشم, قفل, چخماق تفنگ, چفت و بست, مانع, سد متحرک, سدبالا بر, چشمه پل, محل پرچ یا اتصال دوياچند ورق فلزی, قفل کردن, بغل گرفتن, راکد گذاردن, قفل شدن, بوسیله قفل بسته ومحکم شدن, محبوس شدن.

cerrar con picaporte

: قفل کردن, چفت کردن, محکم نگاهداشتن, بوسیله کلون محکم کردن, چفت.

cerrojo

: پیچ, توپ پارچه, از جاجستن, رها کردن, :راست, بطورعمودی, مستقیما, ناگهان, طره گیسو, دسته پشم, قفل, چخماق تفنگ, چفت و بست, مانع, سد متحرک, سدبالا بر, چشمه پل, محل پرچ یا اتصال دوياچند ورق فلزی, قفل کردن, بغل گرفتن, راکد گذاردن, قفل شدن, بوسیله قفل بسته ومحکم شدن, محبوس شدن.

certamen

: مباحثه وجدل کردن, اعتراض داشتن بر, ستیزه کردن, مشاجره, مسابقه, رقابت, دعوا.

certeza

: امر مسلم, یقین, اطمینان.

certidumbre

: اطمینان, یقین, دقت.

certificable

: قابل تصدیق, قابل تایید.

certificacin

: گواهینامه, شهادت نامه, سند رسمی, گواهی صادر کردن, گواهی, شهادت, تصدیق, مدرک, دلیل, اظهار.

certificado

: گواهینامه, شهادت نامه, سند رسمی, گواهی صادر کردن, گواهی, شهادت, تصدیق, مدرک, دلیل, اظهار.

certificar

: تصدیق کردن, صحت وسقم چیزی را معلوم کردن, شهادت کتبی دادن, مطملن کردن, تضمین کردن, گواهی کردن, دفتر ثبت, ثبت امار, دستگاه تعدیل گرما, پیچ دانگ صدا, لیست یا فهرست, ثبت کردن, نگاشتن, در دفتر وارد کردن, نشان دادن, منطبق کردن.

cervato

: اهوبره, رشا, گوزن, حنایی, بچه زاییدن (اهویاگوزن), اظهار دوستی کردن, تملق گفتن.

cervecer a

: ابجوسازی, کارخانه ابجو سازی.

cervecero

: ابجوساز.

cerveza

: ابجو انگلیسی, ابجو, ابجو, ابجو نوشیدن.

cervical

: گردنی, وابسته به گردن.

cesacin

: ایست, توقف, انقطاع, پایان.

cesar

: ایستادن, موقوف شدن, دست کشیدن, گرفتن, وقفه, ایست, توقف, ادامه ندادن, بس کردن, موقوف کردن, قطع کردن, انتها,

خاتمه, خاتمه دادن, خاتمه یافتن, ترک, متارکه, رها سازی, خلا صـی, ول کردن, دست کشـیدن از, تسـلیم شدن, ایست, ایستادن, ایستاندن.

cese

: ایست, توقف, انقطاع, پایان.

cesi n

: واگذاری, نقل وانتقال, انتقال قرض یا دین.

cesible

: حواله ای, واگذاردنی, قابل تعیین و تخصیص, معین, مشخص, معلوم.

cesionario

: وکیل, گماشته, نماینده, مامور, عامل.

cesionista

: حواله دهنده, واگذار کننده, انتقال دهنده, اهداء کننده.

cesta

: زنبیل, سبد, درسبد ریختن.

cesto

: زنبیل, سبد, درسبد ریختن, از کار بازداشتن, مانع شدن, مختل کردن, قید.

cetrer a

: شکار با شاهین.

ceudo

: ترسـناک, شوم, عبوس, سـخت, ظالم, خشن, دارای ساختمان خشن و زمخت, درشت, ناهنجار, بدخلق, ترشـرو, گرفته, سایه دار, تاریک, غم انگیز, محزون.

cfiro

: باختر باد, باد صبا, باد مغرب, نسیم باد مغرب.

chabacano

: زردالو.

chacal

: شغال, توره, جان کنی مفت.

chach

: مهر, خاتم, کپسول, پهن, کاشه.

chal

: شال, دستمال گردن, شال گردن بستن.

chal t

: کلبه یاالونک چوبی, کلبه ییلا قی.

chaleco

: جلیقه, زیرپوش کشباف, لباس, واگذارکردن, اعطا کردن, محول کردن, ملبس شدن, جلیقه, لباس زیر شبیه جلیقه, نیم تنه یا ژیلت.

chalet

: کلبه یاالونک چوبی, کلبه ییلا قی.

chalupa

: قایق باریک وبدون بادبان وسکان, قایق رانی.

chamaco

: پسر بچه, پسر, خانه شاگرد.

champ

: سرشوی, سرشویه, باشامپو یا سرشوی شستشو دادن.

champa a

: شامپانی, نام مشروبی که در شامپانی فرانسه تهیه میشود

champn

: شامپانی, نام مشروبی که در شامپانی فرانسه تهیه میشود

chamuscar

: سوختگی سطحی, سوختن, بودادن, بطور سطحی سوختن, داغ کردن, فر زدن.

chancearse

: لوده, مسخره, مقلد, مسخرگی کردن, دلقک شدن, شوخی, لطیفه, بذله, شوخی کردن.

chancho

: خوک, گراز, مثل خوک رفتار کردن, خوک زاییدن, ادم حریص وکثیف, قالب ریخته گری.

chandeli r

: چلچراغ, شمع دان چند شاخه, لوستر.

chantaje

: تهدید, باتهدید از کسی چیزی طلبیدن, باج سبیل, رشوه.

chantajista

: اخاذ, باج سبیل خور.

chanza

: دهان بند بستن, پوزه بند بستن, محدود کردن, مانع فراهم کردن برای, شیرین کاری, قصه یا عمل خنده اور, دهان باز کن, شوخی, لطیفه, بذله, شوخی کردن.

chaos

: هرج ومرج, بی نظمی کامل, شلوغی, اشفتگی.

chapa

: بشقاب, صفحه, اندودن, ورق.

chaparrn

: رگبار.

chaparro

: کوچک, خرده, ریز, محقر, خفیف, پست, غیر مهم, جزءی, کم, دون, کوچک شدن یاکردن.

chaper n

: شخصـی که همراه خـانم هـای جوان میرود, نگهبـان یاملاـزم خـانم هـای جوان, نگهبـانی کردن, همراه دختران جوان رفتن (برای حفـاظت انهـا), اسـکورت, شخصـی که همراه خـانم هـای جوان میرود, نگهبـان یاملاـزم خـانم هـای جوان, نگهبـانی کردن, همراه دختران جوان رفتن (برای حفاظت انها), اسکورت.

chapotear

: ترکردن, نمـدار کردن, ترشـدن, مرطوب شـدن, شـتک, صـدای ترشـح, چلپ چلوپ, صـدای ریزش, ترشـح کردن, چلپ چلوپ کردن, ریختن (باصدای ترشح), دارای ترشح, دارای صدای چلب چلوب, به اب زدن, بسختی رفتن, در اب راه رفتن.

chapucear

: سنبل کردن, خراب کردن, از شکل انداختن, وصله وپینه بدنما, کارسرهم بندی, ورم.

chapucero

: اشتباه کار, کثیف, درهم وبرهم, نامرتب, شلخته.

chaqueta

: ژاکت کش باف پشمی, پارچه ژاکت, ژاکت, نیمتنه, پوشه, جلد, کتاب, جلد کردن, پوشاندن, درپوشه گذاردن.

chaqueta de sport

: جارچی, اعلا م کننده, علا مت گذار (در جاده), هر چیز قرمز ومشـتعلی, نوعی کت پشـمی یاابریشـمی ورزشی, ژاکت مخصوص ورزش.

chaqueta ligera

: جارچی, اعلا م کننده, علا مت گذار (در جاده), هر چیز قرمز ومشـتعلی, نوعی کت پشـمی یاابریشـمی ورزشی, ژاکت مخصوص

ورزش.

chaquete

: نرد, تخته نرد.

charada

: نوعی معما, جدول کلمات متقاطع, نوعی بازی.

charco

: استخر, ابگیر, حوض, برکه, چاله اب, کولا ب, اءتلا ف چند شرکت با یک دیگر, اءتلا ف, عده کارمند اماده برای انجام امری, دسته زبده وکار ازموده, اءتلا ف کردن, سرمایه گذاری مشترك ومساوی کردن, شریک شدن, باهم اتحادکردن, گودال, چاله فاضل اب, دست انداز, مخلوط کردن, گل گرفتن, گل الود کردن.

charla

: گپ زدن, دوستانه حرف زدن, سخن دوستانه, درددل, گپ.

charlar

: گپ زدن, دوستانه حرف زدن, سخن دوستانه, درددل, گپ, چانه, زنخدان, زیرچانه نگهداشتن(ویولون), فك, ارواره, گیره, دم گیره, وراجی, تنگنا, هرزه درایی کردن, پرچانگی کردن.

charlataner a

: حقه بازی, شارلا تان بازی, حلیه گری.

charlatn

: ادم حقه باز, شارلا تان, ادم زبان باز, ادم پرحرف و یاوه گو, ادم روده دراز.

chasis

: شاسی اتومیل, اسکلت, کالبد.

chauffeur

: راننده ماشین, شوفر, رانندگی کردن, محرك, راننده.

checo

: اهل چکوسلواکی, زبان چکوسلواکی.

checoeslovaquia

: کشور چکوسلواکی.

cheque

: جلوگیری کردن از, ممانعت کردن, سرزنش کردن, رسیدگی کردن, مقابله کردن, تطبیق کردن, نشان گذاردن, چک بانک , حواله, برات, چک.

chequera

: دفترچه چک (بانک).

chfer

: راننده ماشین, شوفر, رانندگی کردن, هادی, رسانا, محرک, راننده.

chic

: شیک, مد, باب روز, زیبا.

chichn

: قلنبه, کلوخه, گره, تکه, درشت, مجموع, ادم تنه لش, توده, دربست, یکجا, قلنبه کردن, توده کردن, بزرگ شدن

chicle

: لثه دندان, انگم, صمغ, چسب, قی چشم, درخت صمغ, وسیع کردن, با لثه جویدن, چسب زدن, چسباندن, گول زدن, صمغی شدن.

chico

: پسر بچه, پسر, خانه شاگرد, معامله کردن, انتخاب کردن, شکاف دادن, ترکاندن, خشکی زدن پوست, زدن, مشتری, مرد, جوانک, شکاف, ترک, ف ک, مصغر, خرد, کوچک, حقیر, مرد, شخص, ادم, مردکه, یارو, بزغاله, چرم بزغاله, کودک, بچه, کوچولو, دست انداختن, مسخره کردن, اندک, کم, کوچک, خرد, قد کوتاه, کوتاه, مختصر, ناچیز, جزءی, خورده, حقیر, محقر, معدود, بچگانه, درخور بچگی, پست, کوچک, خرده, ریز, محقر, خفیف, پست, غیر مهم, جزءی, کم, دون, کوچک شدن یاکردن.

chido

: خنک, خنک کردن.

chile

: دارفلفل, برباس, گردفلفل, خوراک لوبیای پر ادویه, دارفلفل, برباس, گردفلفل, خوراک لوبیای پر ادویه.

chili

: دارفلفل, برباس, گردفلفل, خوراک لوبیای پر ادویه.

chillar

: جیغ زدن, ناگهانی گفتن, جیغ, جیغ زدن (مثل بعضی از پرندگان), فریاد دلخراش زدن, جیغ, فریاد.

chillido

: جیغ زدن, ناگهانی گفتن, جیغ, جیغ زدن (مثل بعضی از پرندگان), فریاد دلخراش زدن, جیغ, فریاد.

chimenea

: دودکش, بخاری, کوره, نک, اجاق, اتشگاه, کانون, بخاری, منقل.

chiminea

: اجاق, اتشگاه, کانون, بخاری, منقل.

chimpanc

: , میمون ادم وار, شمپانزه.

china

: کشورچین, چینی, ظروف چینی.

chinche

: ساس که از خون انسان تغذیه میکنند, اشکال, گیر, پونز, پونز زدن به, با پونز محکم کردن.

chinchorro

: قایق هند شرقی, قایق تفریحی.

chingar

: گاییدن, سپوختن.

chino

: چینی, چینی ها (درجمع ومفرد), زبان چینی.

chip

: لپ پریده کردن یا شدن, ژتن, ریزه, تراشه, مهره ای که دربازی نشان برد وباخت است, ژتون, ورقه شدن, رنده کردن, سیب زمینی سرخ کرده.

chiquito

: کوچک, خرده, ریز, محقر, خفیف, پست, غیر مهم, جزءی, کم, دون, کوچک شدن یاکردن.

chiripa

: قلا ب لنگر, زمین گیر, انتهای دم نهنگ, یکنوع ماهی پهن,دارای دو انتهای نوک تیز, اصابت اتفاق, اتفاق, طالع.

chisguete

: اب دزدک, اب پران, فواره کوچک, ادم بیشرم, اسهال, اب را بصورت فواره بیرون دادن, پراندن, تندروان شدن.

chisme

: شایعات بی اساس, شایعات بی پرو پا, دری وری, اراجیف, بد گویی, سخن چینی, شایعات بی اساس دادن, دری وری گفتن یانوشتن, سخن چینی کردن, خبر کشی کردن, ژابیژ, اخگر, جرقه, بارقه, جرقه زدن.

chismear

: فضولی کردن, وراجی کردن, گستاخی کردن, فاش وابراز کردن, فضول, شایعات بی اساس, شایعات بی پرو پا, دری وری, اراجیف, بد گویی, سخن چینی, شایعات بی اساس دادن, دری وری گفتن یانوشتن, سخن چینی کردن, خبر کشی کردن.

chismes

: شایعات بی اساس, شایعات بی پرو پا, دری وری, اراجیف, بد گویی, سخن چینی, شایعات بی اساس دادن, دری وری گفتن یانوشتن, سخن چینی کردن, خبر کشی کردن.

chispa

: ژابیژ, اخگر, جرقه, بارقه, جرقه زدن.

chispear

: تلا لوء داشتن, جرقه زدن, چشمک زدن, برق, تلا لو, جرقه, درخشش.

chiste

: لطیفه, بذله, شوخی, بذله گویی, خوش طبعی, طعنه, گوشه, کنایه, عمل, کردار, طعنه زدن, تمسخر کردن, استهزاء کردن, ببازی گرفتن, شوخی کردن, مزاح گفتن, شوخی, لطیفه, بذله, شوخی کردن.

chistoso

: مضحک, خنده دار, خنده اور, عجیب, بامزه, فکاهی, شوخی امیز, خوش مزه, خنده اور.

chivo

: گوساله, نرمه ساق پا, ماهیچه ساق پا, چرم گوساله, تیماج.

chivo expiatorio

: بز طلیعه, کسیکه قربانی دیگران شود, کسی را قربانی دیگران کردن.

chocar

: دست انداز جاده, ضربت, ضربت حاصله دراثر تکان سخت, برامدگی, تکان سخت (در هواپیماو غیره), تکان ناگهانی, ضربت (توام باتکان) زدن, تصادم کردن, بهم خوردن, خردکردن, درهم شکستن, ریز ریز شدن, سقوط کردن هواپیما, ناخوانده وارد شدن, صدای بلند یا ناگهانی (در اثر شکستن), سقوط, تکان, صدمه, هول, هراس ناگهانی, لطمه, تصادم, تلا طم, ضربت سخت, تشنج سخت, توده, خرمن, توده کردن, خرمن کردن, تکان سخت خوردن, هول وهراس پیدا کردن, ضربت سخت زدن, تکان سخت خوردن, دچار هراس سخت شدن, سراسیمه کردن, از جا پراندن, تکان دادن, رم دادن, رمانیدن, وحشت زده شدن, جهش, پرش, وحشت زدگی, تعجب, شگفت, حیرت, متعجب ساختن, غافلگیر کردن.

chochera

: گاراژ, در گاراژگذاردن, پهلو گرفتن در ترعه.

chocolate

: شوکولا ت, شوکولا تی, کاکاءو.

chof r

: راننده ماشین, شوفر, رانندگی کردن.

chofer

: راننده ماشین, شوفر, رانندگی کردن, محرک, راننده.

choque

: برخورد, تصادم, تصادم شدید کردن, تصادم, برخورد, خردکردن, درهم شکستن, ریز ریز شدن, سقوط کردن هواپیما, ناخوانده وارد شدن, صدای بلند یا ناگهانی (در اثر شکستن), سقوط, تکان, صدمه, هول, هراس ناگهانی, لطمه, تصادم, تلا طم, ضربت سخت, تشنج سخت, توده, خرمن, توده کردن, خرمن کردن, تکان سخت خوردن, هول وهراس پیدا کردن, ضربت سخت زدن, تکان سخت خوردن, دچار هراس سخت شدن, سراسیمه کردن.

chorizo

: سوسیس, سوسیگ, روده محتوی گوشت چرخ شده.

chorrear

: ریزش, جریان, فوران, جوش, تراوش, روان شدن, جاری شدن, فواره زدن, جت, کهربای سیاه, سنگ موسی, مهر سیاه, مرمری, فوران,فواره, پرش اب, جریان سریع, دهنه, مانند فواره جاری کردن, بخارج پرتاب کردن, بیرون ریختن (با فشار), پرتاب, پراندن, فواره زدن, دهانه, کوشش ناگهانی وکوتاه, جنبش تند وناگهانی, خروج ناگهانی, فوران, جهش, جوانه زدن, فوران کردن, جهش کردن, اب دزدک, اب پران, فواره کوچک, ادم بیشرم, اسهال, اب را بصورت فواره بیرون دادن, پراندن, تندروان شدن.

chorro

: ریزش, جریان, فوران, جوش, تراوش, روان شدن, جاری شدن, فواره زدن, جت, کهربای سیاه, سنگ موسی, مهر سیاه, مرمری, فوران,فواره, پرش اب, جریان سریع, دهنه, مانند فواره جاری کردن, بخارج پرتاب کردن, بیرون ریختن (با فشار), پرتاب, پراندن, فواره زدن, دهانه, لوله, دهانه, شیراب, ناودان, فواره, فوران, جوش, غلیان, پرش, جهش کردن, پریدن, فواره زدن, فوران کردن

choza

: کلبه, کاشانه, الونک, درکلبه جا دادن.

chubascos

: باد و باران, باران شدید, باران توام با توفان.

chucher a

: چیزقشنگ وبی مصرف, اسباب بازی بچه.

chuleta

: ریز ریز کردن, بریدن, جدا کردن, شکستن, کتلت.

chuletas

: ارواره, دهان, لب ولوچه.

chupar

: مکیدن, مک زدن, شیره کسی را کشیدن, مک, مک زنی, شیردوشی.

chupar la sangre

: خون امدن از, خون جاری شدن از, خون گرفتن از, خون ریختن, اخاذی کردن.

chupas

: مکیدن, مک زدن, شیره کسی را کشیدن, مک, مک زنی, شیردوشی.

cicatriz

: جای زخم یا سوختگی, اثر گناه, شکاف, اثر زخم داشتن, اثر زخم گذاشتن.

ciclista

: دوچرخه سوار, دوچرخه سوار.

cicln

: طوفان موسمی, بادتند وشدید, گردباد.

ciclo

: چرخه, چرخه زدن, سیکل.

cicuta

: شوکران, شوکران کبیر.

cido

: ترش, حامض, سرکه مانند, دارای خاصیت اسید, جوهر اسید, ترشرو, بداخلا ق, بدجنسی, جوهر, محک, تشکیل دهنده ء اسید, اسید دار, اسیدی.

ciegamente

: کورکورانه, مانند کورها.

ciego

: کور, نابینا, تاریک, ناپیدا, غیر خوانایی, بی بصیرت, : کورکردن, خیره کردن, درز یا راه(چیزی را) گرفتن, اغفال کردن, : چشم بند, پناه, سنگر, مخفی گاه, هرچیزی که مانع عبور نور شود, پرده, در پوش.

cielo

: اسمان, سپهر, گردون, فلک, عرش, بهشت, قدرت پروردگار,هفت طبقه اسمان, اسمان, خدا, عالم روحانی, اسمان, فلک, در مقام منیعی قرار دادن, زیاد بالا بردن, توپ هوایی زدن, اب وهوا.

cielo raso

: سقف, پوشش یا اندود داخلی سقف, حد پرواز.

ciempi s

: صد پا (هزار پا).

cien

: صد, عدد صد.

ciencia

: اموزش, معرفت, دانش, مجموعه معارف وفرهنگ یک قوم ونژاد, فرهنگ نژادی, افسانه هاورو‌ایات قومی, فاصله بین چشم ومنقار (یا دماغ) حیوانات, علم, علوم, دانش.

cientfico

: وابسته بعلم, طالب علم, علمی, عالم, دانشمند.

ciento

: صد, عدد صد.

cierre

: چفت, بست.

cierre rel mpago

: زیب لباس(که بجای دکمه بکار میرود), زیب دار.

ciertamente

: همانا, حتما, مطملنا, یقینا, محققا, مسلما, بطور حتم.

ciervo

: اهوی کوهی.

cifra

: عدد صفر, رمز, حروف یا مهر رمزی, حساب کردن (بارقام), صفر گذاردن, برمزدراوردن, رمز, رمزی کردن, برنامه, دستورالعملها, انگشت, رقم, عدد, شکل, رقم, پیکر, عدد, شماره, رقم, نمره.

cifrar

: عدد صفر, رمز, حروف یا مهر رمزی, حساب کردن (بارقام), صفر گذاردن, برمزدراوردن.

cigarillo

: سیگارت, سیگار.

cigarra

: خرنوب, اقاقیا, ملخ.

cigarrillo

: سیگارت, سیگار.

cigarro

: سیگار, سیگار برگ.

cige a

: لک لک.

cige al

: میل لنگ.

ciguenal

: میل لنگ.

cilindro

: استوانه, غلتک, بام غلتان, استوانه, نورد.

cima

: اوج, ذروه, قله, منتها(درجه ء), سر, مرتفعترین نقطه, بحران, نقطه ء کمال, نوک, سر, راس زاویه, تارک, قله, نوک, اوج, ذروه, اعلی درجه, سر, نوک, فرق, رو, قله, اوج, راس, روپوش, کروک, رویه, درجه یک فوقانی, کج کردن, سرازیر شدن.

cinc

: روی, فلز روی, روح, قطب پیل ولتا.

cincel

: اسکنه, قلم درز, بااسکنه تراشیدن.

cincelar

: اسکنه, قلم درز, بااسکنه تراشیدن.

cincha

: تنگ اسب, محیط, قطر شکم, ابعاد, تنگ بستن, بست, بست اهنی وچرمی, باتنگ بستن, دور گرفتن.

cinco

: عدد پنج, پنجگانه.

cincuenta

: پنجاه.

cine

: سینما, سینما, تلاتر, تماشاخانه, بازیگر خانه, تالا ر سخنرانی.

cinta

: قید, نوار, روبان, نوار ماشین تحریر, نوار ضبط صوت و امثال ان, نوار فلزی, تسمه, تراشه, نوار, بانوار بستن.

cintico

: جنبشی, وابسته بحرکت, وابسته به نیروی محرکه.

cinto

: کمربند, تسمه, بندچرمی, شلا ق زدن, بستن, محاصره ردن, باشدت حرکت یا عمل کردن, کمربند, کمر, کرست, حلقه, احاطه کردن, حلقه ای بریدن.

cintur n

: کمربند, تسمه, بندچرمی, شلا ق زدن, بستن, محاصره ردن, باشدت حرکت یا عمل کردن, گذرگاه, جنبی, کنار گذاشتن, کمربند, کمر, کرست, حلقه, احاطه کردن, حلقه ای بریدن.

cintura

: دور کمر, میان, کمر لباس, کمربند, میان تنه, کمر, میان, کمربند.

circo

: سیرک, چالگاه.

circuir

: دورگرفتن, احاطه کردن, حلقه زدن, دورچیزی گشتن, دربرداشتن, فرا گرفتن, محاصره کردن, احاطه شدن, احاطه.

circuitera

: مدارات

circuito

: حوزه قضایی یک قاضی, دور, دوره, گردش, جریان, حوزه, مدار, اتحادیه, کنفرانس, دورچیزی گشتن, درمداری سفر کردن, احاطه کردن.

circulaci n

: گردش, دوران, انتشار, جریان, دوران خون, رواج, پول رایج, تیراژ(روزنامه یامجله).

circular

: دایره, محیط دایره, محفل, حوزه, قلمرو, دورزدن, مدور ساختن, دور(چیزی را)گرفتن, احاطه کردن, مدور, مستدیر, دایره وار, بخشنامه, بخشنامه کردن, بدورمحور گشتن, منتشر شدن, مربوط به برنامه تحصیلی, راندن, بردن, عقب نشاندن, بیرون کردن (با out), سواری کردن, کوبیدن(میخ وغیره).

circulo

: گرد(گعرد) کردن, کامل کردن, تکمیل کردن, دور زدن, مدور, گردی, منحنی, دایره وار, عدد صحیح, مبلغ زیاد.

circuncidar

: ختنه کردن, کوتاه کردن, مختصر نمودن.

circuncisin

: ختنه.

circundar

: دایره, محیط دایره, محفل, حوزه, قلمرو, دورزدن, مدور ساختن, دور(چیزی را)گرفتن, احاطه کردن.

circunferencia

: محیط, محیط دایره, پیرامون.

circunloquio

: طول وتفصیل در کلا م, بیان غیر مستقیم.

circunscribir

: نوشتن در دور, محدود ومشخص کردن.

circunspecci n

: احتیاط.

circunspecto

: بادقت, با احتیاط, مواظب, بیمناک, هوشیار, محتاط, مواظب, بااحتیاط, ملا حظه کار, مال اندیش, باتدبیر, اندیشمند, باملا حظه, بافکر, فکور, متفکر, اندیشناک.

circunstancia

: چگونگی, شرح, تفصیل, رویداد, امر, پیشامد, شرایط محیط, اهمیت, حالت, وضعیت, چگونگی, شرط, مقید کردن, شرط نمودن.

circunstancial

: تصادفی, مربوط به موقعیت.

circunstante

: تماشاگر, تماشاچی, بیننده, ناظر.

circunvenir

: باحیله پیش دستی کردن, گیر انداختن.

ciruela

: الو, گوجه, الوی برقانی, کار یا چیز دلچسب.

ciruela pasa

: الو, گوجه برقانی, الوبخارا, اراستن, سرشاخه زدن, هرس کردن.

cirugia

: جراحی, اتاق جراحی, عمل جراحی, تشریح.

cirujano

: جراح.

cisne

: ادم مهم, ضربت برکپل, توده, چوب ذرت, قو, دجاجه, متعجب شدن, پرسه زدن, اظهار کردن.

cita

: تعیین, انتصاب, قرار ملاقات, وعده ملاقات, کار, منصب, گماشت, خرما, درخت خرما, نخل, تاریخ, زمان, تاریخ گذاردن, مدت معین کردن, سنه, نامزدی, اشتغال, مشغولیت, نقل قول, بیان, ایراد, اقتباس, عبارت, مظنه, امدگاه, وعده گاه, پاتوق, میعاد, قرار ملاقات گذاشتن.

citacin

: ذکر, نقل قول, احضار, احضار به بازپرسی, تقدیرازخدمات, تقدیررسمی, ذکر, اشاره, تذکر, یاداوری, نام بردن, ذکر کردن, اشاره کردن, نقل قول, بیان, ایراد, اقتباس, عبارت, مظنه.

citar

: ذکر کردن, اتخاذ سند کردن, گفتن, نقل کردن, مظنه دادن, نشان نقل قول.

ciudad

: شهر, شهرک, قصبه, شهر کوچک, قصبه حومه شهر, شهر.

ciudadan a

: شهروندان, ساکنین, مردم, تبعیت.

ciudadano

: تابع, رعیت, تبعه یک کشور, شهروند, شهروندان, ساکنین, مردم, تبعیت.

ciudadanos

: اهالی شهر, شهری.

ciudadela

: ارک, دژ, قلعه نظامی, سنگر.

civil

: غیرنظامی, مدنی, شخص غیر نظامی, غیر نظامی.

civilizaci n

: تمدن, مدنیت, انسانیت.

civilizar

: متمدن کردن, متمدن شدن.

cl max

: اوج, راس, قله, منتها درجه, باوج رسیدن.

cl rigo

: کشیش, روحانی, وزیر, وزیر مختار, کشیش.(.vt&vi): کمک کردن, خدمت کردن, پرستاری کردن, بخش کردن, پیشوای روحانی, شبان, چوپان, شبانی, شعر روستایی, واعظ.

clan

: خاندان, خانواده, طایفه, قبیله, دسته.

clandestino

: مخفی, غیرمشروع, زیرجلی.

clarete

: نوعی شراب قرمز, رنگ قرمز مایل بارغوانی.

claridad

: وضوح, روشنی, نظم وترتیب, تمیزی.

clarificar

: روشن کردن, واضح کردن, توضیح دادن.

clarinete

: قره نی, کلا رینت.

clarividencia

: روشن بینی, بصیرت.

clarividente

: روشن بین, نهان بین.

claro

: تابناک, روشن, درخشان, تابان, افتابی, زرنگ, باهوش, اشکار, زلا ل, صاف, صریح, واضح, : روشن کردن, واضح کردن, توضیح دادن, صاف کردن, تبرءه کردن, فهماندن, نقل وانتقال بانکی, تسویه, تسطیح, مکان مسطح, فروغ, روشنایی, نور, اتش, کبریت, لحاظ, جنبه, اشکار کردن, اتش زدن, مشتعل شدن, ضعیف, خفیف, اهسته,اندک,اسان,کم قیمت,قلیل,مختصر,فرار,هوس امیز,وارسته,بی عفت,هوس باز,خل,سر گرم کننده,غیرجدی,باررا سبک کردن,تخفیف دادن,فرودامدن,واقع شدن,وفوع یافتن,سر رسیدن,رخ دادن, پهن, مسطح, هموار, صاف, برابر, واضح, اشکار, رک و ساده, ساده, جلگه, دشت, هامون, میدان یا محوطه جنگ, بدقیافه, شکوه, شکوه کردن, ارام, ساکت, باز, روشن, صاف, بی سر وصدا, متین, اسمان صاف, متانت, صافی, صاف کردن.

claro de luna

: نور مهتاب, مهتاب, مشروبات, بطور قاچاقی کار کردن.

clase

: کلا-س, دسته, طبقه, زمره, جور, نوع, طبقه بندی کردن, رده, هماموزگان, رسته, گروه, اموزگاه, کلا س درس, درجه, نمره, درجه بندی کردن, نمره دادن, درس, درس دادن به, تدریس کردن, جور, قسم, نوع, گونه, طور, طبقه, رقم, جورکردن, سوا کردن, دسته دسته کردن, جور درامدن, پیوستن, دمساز شدن

clase turista

: گشتگر, جهانگرد, سیاح, جهانگردی کردن.

clasificaci n

: عمل دسته بندی, طبقه بندی, رده بندی.

clasificar

: مرتب کردن, ترتیب دادن, اراستن, چیدن, قرار گذاشتن, سازمند کردن, جور کردن, طبقه بندی کردن, مناسب بودن, هم نشین شدن, قلا-ب, کروشه, رده بندی کردن, جور, قسم, نوع, گونه, طور, طبقه, رقم, جورکردن, سوا کردن, دسته دسته کردن, جور درامدن, پیوستن, دمساز شدن

clausura

: خاتمه, رای کفایت مذاکرات, عمل محصور شدن, دریچه, درب بطری وغیره, دربستن.

clavar

: سنجاق, پایه سنجاقی.

clavcula

: ترقوه, چنبر, ترقوه, چنبر.

clave

: کلید, سنگ سرطاق.

clavel

: میخک صد پر.

clavic mbalo

: نوعی چنگ که مانند پیانوبشکل میز است.

clavija

: دو شاخه.

clavito

: نوعی میخ که از وسط پهن شده بیاشد, میخ زیرپهن, میخ کوب کردن, بامیخ کوبیدن.

clavo

: میخک, گل میخک, بوته میخک, ناخن, سم, چنگال, چنگ, میخ, میخ سرپهن, گل میخ, با میخ کوبیدن, با میخ الصاق کردن, بدام انداختن, قاپیدن, زدن, کوبیدن, گرفتن.

clculo

: افزایش, اضافه, لقب, متمم اسم, اسم اضافی, ضمیمه, جمع (زدن), ترکیب چندماده با هم, محاسبه, محاسبات, حساب دیفرانسیل و انتگرال, جبر.

clebre

: شهرت, شخص نامدار.

clemencia

: بخشایندگی, رحم, اعتدال عناصر, رحمت, رحم, بخشش, مرحمت, شفقت, امان.

cleptmano

: عاشق سرقت, علا قمند به دزدی.

cleptoman a

: جنون سرقت, میل و اشتیاق به دزدی.

clera

: براشفتگی, خشم, غضب, خشمگین کردن, غضبناک کردن, وبا, اشتیاق وعلا قه شدید, احساسات تند وشدید, تعصب شدید, اغراض نفسانی, هوای نفس, اب دادن (فلز), درست ساختن, درست خمیر کردن, ملا یم کردن, معتدل کردن, میزان کردن, مخلوط کردن, مزاج, حالت, خو, خلق, قلق, خشم, غضب.

clerical

: دفتری, وابسته به روحانیون.

clero

: مردروحانی, کاتوزی, روحانیون, دین یار.

clich

: کلمه مبتذل.

cliente

: موکل, مشتری, ارباب رجوع, مشتری, خریدار.

clientela

: ارباب رجوع, مشتریان, پیروان, موکلین.

clima

: اب وهوا, هوا, تغيير فصل, اب و هوا, باد دادن, در معرض هوا گذاشتن, تحمل يابرگزاركردن.

clnica

: درمانگاه, بالين, مطب, بيمارستان.

cloaca

: گنداب, مجراى فاضل اب, اگو, بخيه زننده, ماشين دوزندگى, گندابراه, مجراى فاضلا ب ساختن.

clor filo

: ماده سبز گياهى, سبزينه, كلروفيل.

cloro

: كلرين.

closet

: صندوق خانه, پستو, گنجه, خصوصى, مخفى, پنهان كردن, نهفتن, منزوى شدن.

clsico

: مطابق بهترين نمونه, ادبيات باستانى يونان و روم, باستانى, مربوط به نويسندگان قديم لا تين ويونان, رده اى, كلا سيك.

club

: چماق, گرز, خال گشنيز, خاج, باشگاه, انجمن, كانون, مجمع(vi&.vti):چماق زدن, تشكيل باشگاه يا انجمن دادن, انجمن, مجمع, جامعه, اجتماع, معاشرت, شركت, حشر ونشر, نظام اجتماعى, گروه, جمعيت, اشتراك مساعى, انسگان.

clula

: پيل, زندان تكى, سلول يكنفرى, حفره, سلول, ياخته.

clusula

: بند, ماده.

cmara

: دوربین یا جعبه عکاسی, عکاس, ادمیکه بادوربین کار میکند, اتاق, تالا ر, اتاق خواب, خوابگاه, حجره, خان(تفنگ), فشنگ خوریاخزانه(درششلول), دفترکار, اپارتمان, در اطاق قرار دادن, جا دادن, اتاق, خانه, جا, فضا, محل, موقع, مجال, مسکن گزیدن, منزل دادن به, وسیع تر کردن.

cmica

: زنی که در نمایش های خنده اور بازی میکند.

cmoda

: دفتر, دفترخانه, اداره, دایره, میز کشودار یا خانه دار, گنجه جالباسی, دیوان.

cncer

: سرطان, برج سرطان, خرچنگ.

cndido

: بی تزویر, منصفانه, صاف وساده, بی تزویر, بی ازار, بی ضرر, بدون زنندگی.

cnico

: بدگمان نسبت به درستی ونیکوکاری بشر, غرغرو, عیبجو, کلبی.

cnit

: سمت الراس, بالا ترین نقطه اسمان, قله, اوج.

cntico

: سرود(روحانی).

co ac

: کنیاک, با کنیاک مخلوط کردن, کنیاک.

coaccin

: اجبار, اضطرار, تهدید واجبار.

coagulaci n

: انعقاد, دلمه شد گی, لختگی, لخته شدن, ماسیدن.

coagular

: توده, لخته خون, دلمه شدن, لخته شدن (خون), بستن, دلمه کردن, لخته شدن (خون).

coalici n

: اءتلا ف, پیوستگی, اتحاد موقتی.

coartada

: غیبت هنگام وقوع جرم, جای دیگر, بهانه, عذر, بهانه اوردن, عذر خواستن.

coaseguro

: بیمه اتکایی, بیمه مشترک.

cobalto

: کبالت, فلز لا جورد.

cobarde

: ادم ترسو, نامرد, شخص جبون, بزدل.

cobertizo

: کلبه, خانه رعیتی, پناهگاه, خیمه, سایبان, ساباط, چارطاقی, کبوتر خانه, اطاقک بالا ی بام, کلبه, در کلبه زندگی کردن, ریختن, انداختن افشاندن, افکندن, خون جاری ساختن, جاری ساختن, پوست انداختن, پوست ریختن, برگ ریزان کردن, کپر, الونک, پناهگاه, جان پناه, محافظت, حمایت, محافظت کردن, پناه دادن.

cobertura

: چپر, خارپشته, پرچین, حصار, راه بند, مانع, پرچین ساختن, خاربست درست کردن, احاطه کردن, طفره زدن, از زیر (چیزی) در رفتن.

cobrador

: تحصیلدار, جمع کننده, فراهم اورنده, گرد اورنده, گوینده, قاءل, رای شمار, تحویل دار.

cobrar

: پول نقد, وصول کردن, نقدکردن, دریافت کردن, صندوق پول, پول خرد, بار, هزینه, مطالبه هزینه, گرداوردن, جمع کردن, وصول کردن.

cobre

: برنج (فلز), پول خرد برنجی, بی شرمی, افسر ارشد, مس, بامس اندودن, مس یا ترکیبات مسی بکار بردن.

cobre amarillo

: برنج (فلز), پول خرد برنجی, بی شرمی, افسر ارشد.

cocana

: کوکاءین.

cocear

: لگدزدن, باپازدن, لگد, پس زنی, تندی.

cocer

: اشپزو پختن.

cocer al horno

: پختن, طبخ کردن.

coche

: اتومبیل, واگن, اطاق راه اهن, هفت ستاره دب اکبر, اطاق اسانسور, نورد, کالسکه, واگن راه اهن, مربی ورزش, رهبری عملیات ورزشی را کردن, معلمی کردن, واگن, ارابه, بارکش, با واگن حمل کردن.

coche f nebre

: نعش کش, مرده کش, بانعش کش بردن.

coche remolque

: گیاهی که بزمین یا در و دیوار میچسبد, یدک دوچرخه یاسه چرخه یاواگن, تریلر, اتومبیل یدک کش, یدک, ردپاگیر, باتریلر حمل کردن.

cochinillo

: بچه خوک.

cochino

: چرکین, کثیف, پلید.

cociente

: بهر, خارج قسمت.

cocina

: اشپزی, اشپزخانه, اشپزخانه, محل خوراک پزی, تنور, اجاق, کوره.

cocinar

: اشپز, پختن.

cocinero

: سراشپز, اشپز, پختن.

cocinita

: اشپزخانه کوچک.

coco

: لولو, مایه ترس ووحشت, نارگیل.

cocodrilo

: تمساح, سوسمار, پوست سوسمار.

codazo

: ضربت با چیز تیز, ضربت با مشت, خرد کردن, سک زدن, سیخ زدن, خنجر زدن, سوراخ کردن, باارنج زدن, سقلمه, اشاره کردن, سیخونک, ضربت با چیز نوک تیز, فشار با نوک انگشت, حرکت, سکه, سکه زدن, فضولی در کار دیگران, سیخ زدن, بهم زدن, هل دادن, سقلمه زدن, کنجکاوی کردن, بهم زدن اتش بخاری (با سیخ), زدن, زدن, اماس.

codear

: ارنج, دسته صندلی, با ارنج زدن, تنه, هل, تکان, تنه زدن, باارنج زدن, سقلمه, اشاره کردن.

codicia

: از, حرص, طمع, حریص بودن, طمع ورزیدن.

codicioso

: ازمند, حریص, طماع, دندان گرد, پر خور.

codificaci n

: جمع وتدوین قوانین, وضع قوانین, قانون نویسی.

codificar

: رمز, رمزی کردن, برنامه, دستورالعملها, بادست وپا بالا رفتن, تقلا کردن, بزحمت جلو رفتن, تلا ش, تقلا, کوشش, املت درست کردن.

codo

: ارنج, دسته صندلی, با ارنج زدن.

codorniz

: بلدرچین, وشم, بدبده, شانه خالی کردن, از میدان دررفتن, ترسیدن, مردن, پژمرده شدن, لرزیدن, بی اثر بودن, دلمه شدن.

coeficiente

: ضریب, عامل مشترک.

coercer

: بزور وادار کردن, ناگزیر کردن.

coet neo

: معاصر, همزمان, هم دوره.

cofre

: صندوق, خزانه وجوه.

coger

: گرفتن, از هوا گرفتن, بدست اوردن, جلب کردن, درک کردن, فهمیدن, دچار شدن به, عمل گرفتن, اخذ, دستگیره, لغت چشمگیر, شعار, کلا ج, میدان, رشته, پایکار, ربودن, قاپیدن, گرفتن, توقیف کردن, چنگ زدن, تصرف کردن, سبقت گرفتن, ربایش, فراچنگ کردن, بچنگ اوردن, گیر اوردن, فهمیدن, چنگ زدن, قاپیدن, اخذ, چنگ زنی, فهم, چنگ زنی, چنگ, نیروی گرفتن, ادراک و دریافت, انفلوانزا, گریپ, نهر کوچک, نهر کندن, محکم گرفتن, چسبیدن به, شهامت, شجاعت, تصمیم, دل وجرات, انقباض, کندن, چیدن, کشیدن, بصدا دراوردن, گلچین کردن, لخت کردن, ناگهان کشیدن, بتصرف اوردن, ربون, قاپیدن, توقیف کردن, دچار حمله (مرض وغیره) شدن, درک کردن, گرفتن, ستاندن, لمس کردن, بردن, برداشتن, خوردن, پنداشتن.

coger preso

: دستگیری, اسیر کردن, تسخیر, گرفتن.

cognado

: هم ریشه, همجنس, واژه هم ریشه.

cognicin

: شناخت, ادراک.

cogulo

: توده, لخته خون, دلمه شدن, لخته شدن (خون).

cohabitaci n

: زندگی باهم, جماع.

cohechador

: راشی.

coherencia

: چسبیدگی, ارتباط (مطالب), وابستگی.

coherente

: چسبیده, مربوط, دارای ارتباط یا نتیجه منطقی, چسباننده, چسبناک.

cohete

: پرتابه, موشک, فشفشه, راکت, با سرعت از جای جستن, بطور عمودی از زمین بلندشدن, موشک وار رفتن.

coincide

: همزمان بودن, باهم رویدادن, منطبق شدن, دریک زمان اتفاق افتادن.

coincidencia

: انطباق, موافقت, توافق, دمسازی, رضایت, تصادف.

coincidente

: همرویده, واقع شونده دریک وقت, منطبق, متلا قی.

coincidir

: همزمان بودن, باهم رویدادن, منطبق شدن, دریک زمان اتفاق افتادن.

cojear

: عمل لنگیدن, شلیدن, لنگ, شل, لنگی, شلیدن, لنگیدن, سکته داشتن.

cojera

: عمل لنگیدن, شلیدن, لنگ, شل, لنگی, شلیدن, لنگیدن, سکته داشتن.

cojn

: متکا, نازبالش, کوسن, مخده, زیرسازی, وسیله ای که شبیه تشک باشد, با کوسن وبالش نرم مزین کردن, لا یه گذاشتن, چنبره, بالش, بالین, متکا, پشتی, مخده, بالش وار قرار گرفتن, بربالش گذاردن.

cojo

: لنگ, چلا ق, شل, افلیج, لنگ شدن, عاجز شدن.

col

: کلم, دله دزدی, کش رفتن, رشد پیدا کردن (مثل سرکلم).

cola

: درخت کولا, ماده شیرینی که از برگ ومیوه کولا گرفته میشود, پرونده, بایگانی کردن, چسب, سریش, چسباندن, چسبیدن, لثه دندان, انگم, صمغ, چسب, قی چشم, درخت صمغ, وسیع کردن, با لثه جویدن, چسب زدن, چسباندن, گول زدن, صمغی شدن, قلیا, جوش شیرین, سودا, کربنات سدیم, لیموناد, دم, دنباله, عقب, تعقیب کردن.

colaboraci n

: همدستی, همکاری.

colaborador

: همدست, یاور.

colaborar

: برانگیختن, جرات دادن, تربیت کردن, تشویق (به عمل بد) کردن, معاونت کردن(درجرم), تشویق, تقویت, ترغیب (به کار بد), کمک کردن, مساعدت کردن, همدستی کردن, باهم کار کردن, تشریک مساعی, کمک کردن, یاری کردن, مساعدت کردن (با), همدستی کردن, مدد رساندن, بهترکردن چاره کردن, کمک, یاری, مساعدت, مدد, نوکر, مزدور.

colador

: کفگیر, صافی.

colar

: صافی, کشش, زور, فشار, کوشش, درد سخت, تقلا, در رفتگی یا ضرب عضو یا استخوان, اسیب, رگه, صفت موروثی, خصوصیت نژادی, نژاد, اصل, زودبکار بردن, زور زدن, سفت کشیدن,کش دادن, زیاد کشیدن, پیچ دادن, کج کردن, پالودن, صاف کردن, کوشش زیاد کردن.

colateral

: هم بر, پهلو به پهلو, متوازی, تضمین, وثیقه.

colcha

: چادر شب رختخواب, روپوش تختخواب, لحاف, بالا پوش, مثل لحاف دوختن.

colcha de cama

: چادر شب رختخواب, روپوش تختخواب, روپوش تختخواب, روتختی, بالا پوش, رو انداز, لحاف, روپوش تختخواب.

colchn

: لا یی, تشک.

colecci n

: دسته, گرداوری, گرداورد, کلکسیون, اجتماع, مجموعه, نمایشگاه جانوران, جایگاه دام ودد, دامگاه.

coleccionar

: گرد اوری کردن.

coleccionista

: تحصیلدار, جمع کننده, فراهم اورنده, گرد اورنده.

colecta

: گرداوری, گرداورد, کلکسیون, اجتماع, مجموعه.

colectivamente

: مجتمعا.

colectivo

: بهم پیوسته, انبوه, اشتراکی, اجتماعی, جمعی.

colector

: تحصیلدار, جمع کننده, فراهم اورنده, گرد اورنده.

colega

: هم کار, هم قطار.

colegial

: دانشکده ای, دانشگاهی, شاگرد, دانش اموز, مردمک چشم, حدقه, دانشور, دانش پژوه, محقق, اهل تتبع, ادیب, شاگر ممتاز.

colegio

: کالج, دانشگاه.

colester l

: ماده بفرمول ۷۲C ۵۴H OH (موجد تصلب شراءین).

colesterol

: ماده بفرمول ۷۲C ۵۴H OH (موجد تصلب شراءین).

colflor

: گل کلم.

colgar

: اویختن, اویزان کردن, بـدار اویختن, مصـلوب شدن, چسبیدن به, متکی شدن بر, طرزاویختن, مفهوم, تردید, تمایل, تعلیق, اویزان شدن یا کردن, اندروابودن, معلق کردن, موقتا بیکار کردن, معوق گذاردن.

colgarse

: اویختن, اویزان کردن, بـدار اویختن, مصـلوب شدن, چسبیدن به, متکی شدن بر, طرزاویختن, مفهوم, تردید, تمایل, تعلیق, اویزان شدن یا کردن, اندروابودن, معلق کردن, موقتا بیکار کردن, معوق گذاردن.

colibr

: مرغ مگس خوار, مرغ زرین پر.

coliflor

: گل کلم.

colina

: تپه, پشته, تل, توده, توده کردن, انباشتن.

colindar

: پیوستن, متصل کردن, وصلت دادن, مجاور بودن(به), پیوسته بودن(به), افزودن, متصل شدن.

coliseo

: سالن, استادیوم ورزشی.

colisi n

: تصادم, برخورد.

collage

: اختلا ط رنگهای مختلف درسطح پرده نقاشی, هنر اختلا ط رنگها.

collar

: یقه, یخه, گریبان, گردن بند, گردن بند.

colmena

: کندو, کندوی عسل, جمع شدن, دسته شدن (مثل زنبور در کندو), جای شلوغ و پرفعالیت, کندو, جای کار وپر قیل وقال, مرکز تجمع, در کندو جمع کردن, اندوختن.

colmenar

: کندو, کندوی عسل.

colmillo

: دندان ناب, دندان انیاب (در سگ و مانند ان), نیش.

colmo

: اوج, ذروه, قله, منتها(درجه ء), سر, مرتفعترین نقطه, بحران, نقطه ء کمال, نوک, سر, راس زاویه, تارک, بلندی, رفعت, ارتفاع, جای مرتفع, اسمان, عرش, منتها درجه, تکبر, دربحبوحه, ارتفاعات, عظمت, قله, نوک, اوج, ذروه, اعلی درجه.

colocacin

: ترتیب, نظم, قرار, مقدمات, تصفیه.

colocar

: مرتب کردن, ترتیب دادن, اراستن, چیدن, قرار گذاشتن, سازمند کردن, گذاردن, نهادن, منصوب کردن, اعطاء کردن سرمایه گذاردن, خواباندن, دفن کردن, گذاردن, تخم گذاردن,داستان منظوم, اهنگ ملودی, الحان, : غیر متخصص, ناویژه کار, خارج از سلک روحانیت, غیر روحانی , جا, محل, مرتبه, قرار دادن, گماردن, گذاردن,قراردادن,به زور واداشتن,عذاب دادن,تقدیم

داشتن,تعبیر کردن,بکار بردن,منصوب کردن, ترغیب کردن,استقرار,پرتاب,سعی,ثابت.

colon

: دونقطه یعنی این علا مت :, روده بزرگ, قولون, معاء غلا ظ, ستون روده.

colonia

: مستعمره, مستملکات, مهاجر نشین, جرگه, واریز, تصفیه, تسویه, پرداخت, توافق, ته نشینی, مسکن, کلنی, زیست گاه.

colonial

: مستعمراتی.

colonialismo

: استعمار, سیاست مستعمراتی.

colonizaci n

: استعمار, مهاجرت, کوچ.

colonizar

: تشکیل مستعمره دادن, ساکن شدن در, مهاجرت کردن.

coloquial

: گفتگویی, محاوره ای, مصطلح, اصطلا حی.

coloquialismo

: عبارت مصطلح, جمله مرسوم درگفتگو.

coloquio

: گفتگو, صحبت, محاوره.

color

: رنگ, فام, بشره, تغییر رنگ دادن, رنگ کردن, ملون کردن, رنگ, فام, بشره, تغییر رنگ دادن, رنگ کردن, ملون کردن, سایه, حباب چراغ یا فانوس, اباژور, سایه بان, جای سایه دار, اختلا ف جزءی, سایه رنگ, سایه دار کردن, سایه افکنـدن, تیره کردن, کم

کردن, زیر وبم کردن, رنگ, ته رنگ, رنگ مختصر, سایه ء رنگ, دارای ته رنگ یاسایه رنگ نمودن, صدا, اهنگ, درجه صدا, دانگ, لحن, اهنگ داشتن, باهنگ در اوردن, سفت کردن, نوا.

color caf claro

: دباغی کردن, برنگ قهوه ای وسبزه دراوردن, باحمام افتاب پوست بدن راقهوه ای کردن, برنزه, مازوی دباغی, پوست مازو, مازویی, قهوه ای مایل به زرد.

color canela

: دباغی کردن, برنگ قهوه ای وسبزه دراوردن, باحمام افتاب پوست بدن راقهوه ای کردن, برنزه, مازوی دباغی, پوست مازو, مازویی, قهوه ای مایل به زرد.

color de malva

: رنگ بنفش, قفایی, رنگ بنفش مایل به ارغوانی سیر.

color de rosa

: رنگ صورتی, سوراخ سوراخ کردن یا بریدن.

coloraci n

: فن رنگرزی, حالت رنگ پذیری, رنگ امیزی.

colorar

: رنگ, فام, بشره, تغییر رنگ دادن, رنگ کردن, ملون کردن, رنگ, رنگ زنی, رنگ کردن, رنگ, ته رنگ, رنگ مختصر, سایه ء رنگ, دارای ته رنگ یاسایه رنگ نمودن.

colorear

: رنگ, فام, بشره, تغییر رنگ دادن, رنگ کردن, ملون کردن, رنگ, رنگ زنی, رنگ کردن, رنگ, ته رنگ, رنگ مختصر, سایه ء رنگ, دارای ته رنگ یاسایه رنگ نمودن.

colorete

: سرخاب, گرد زنگ اهن, سرخاب مالیدن.

colorido

: رنگارنگ.

colrico

: سودایی مزاج, عصبانی.

columna

: ستون, ستون, پایه, جرز, رکن, ارکان, ستون ساختن.

columnar

: ستونی.

columnata

: ردیف ستون, ستون بندی, ردیف درخت.

columnista

: مقاله نویس.

columpio

: الله کلنگ, بالا وپایین رفتن, الله کلنگ کردن, اونگان شدن یا کردن, تاب خوردن, چرخیدن, تاب, نوسان, اهتزاز, اونگ, نوعی رقص واهنگ ان.

colusin

: ساخت وپاخت, تبانی, سازش, هم نیرنگ, بست وبند.

coma

: اغماء, بیهشی, نام این نشان (,), ویرگول.

comadreja

: راسو, جانوران پستاندار شبیه راسو, دروغ گفتن, شانه خالی کردن.

comadrona

: ماما, قابله.

comandante

: سروان, ناخدا, سرکرده, رءیس, سرو, پیشرو, قاءد, سالا ر, فرمانده, عمده, مهم, افسر فرمانده, فرمانده, ارشد, سرکرده, تخماق.

comando

: تکاور.

comarca

: بخش, ناحیه, حوزه, بلوک, بوم, سرزمین, ناحیه, فضا, محوطه بسیار وسیع و بی انتها.

comatoso

: اغماء, بیهش, بیهوش.

comba

: خمیدن, خمش, زانویه, خمیدگی, شرایط خمیدگی, زانویی, گیره, خم کردن, کج کردن, منحرف کردن, تعظیم کردن, دولا کردن, کوشش کردن, بذل مساعی کردن.

combate

: رزم, پیکار, جدال, مبارزه, ستیز, جنگ, نبرد, نزاع, زد و خورد, جنگ کردن, کشمکش, تقلا, یک دور مسابقه یا بازی, پیکار, نبرد, زد وخورد, ستیز, حرب, مبارزه کردن, رزم, جنگیدن با, جنگ, نبرد, کارزار, پیکار, زد وخورد, جنگ کردن, نزاع کردن, جنگیدن, ستیز, کشاکش, تقلا کردن, کوشش کردن, دست وپا کردن, منازعه, کشمکش, تنازع.

combatir

: افند, تک, تکش, تاخت, حمله کردن بر, مبادرت کردن به,تاخت کردن, با گفتار ونوشتجات بدیگری حمله کردن, حمله, تاخت و تاز, یورش, اصابت یا نزول ناخوشی, رزم, پیکار, جدال, مبارزه, ستیز, جنگ, نبرد, نزاع, زد و خورد, جنگ کردن, پیکار, نبرد, زد وخورد, ستیز, حرب, مبارزه کردن, رزم, جنگیدن با, جنگ, نبرد, کارزار, پیکار, زد وخورد, جنگ کردن, نزاع کردن, جنگیدن.

combiar

: تغییردادن, عوض کردن, اصلا ح کردن, تغییر یافتن, جرح و تعدیل کردن, دگرگون کردن.

combinacin

: ترکیب, لغزش, خطا, سهو, اشتباه, لیزی, گمراهی, قلمه, سرخوری, تکه کاغذ, زیر پیراهنی, ملا فه, روکش, متکا, نهال, اولا د, نسل, لغزیدن, لیز خودن, گریختن, سهو کردن, اشتباه کردن, از قلم انداختن, زیر پوش, لباس بزیر, زیر جامه.

combinado

: نوشابه ای مرکب از چند نوشابه دیگر, مهمانی.

combinar

: ترکیب کردن, تدبیر کردن, درست کردن, اختراع کردن, تعبیه کردن, وصیت نامه, ارث بری, ارث گذاری, نقشه, نقشه کشیدن, ترسیم کردن, یکی کردن, ممزوج کردن, ترکیب کردن, فرورفتن, مستهلک شدن, غرق شدن.

combusti n

: سوختن, سوخت, اشتعال, احتراق.

combustible

: سوزا, احتراق پذیر, قابل تحریک وبرانگیختنی, قابل اشتعال, قابل سوختن, اتشگیر, سوخت, غذا, اغذیه, تقویت, سوخت گیری کردن, سوخت دادن (به), تحریک کردن, تجدید نیرو کردن.

comedia

: نمایش خنده دار, شاد نمایش, کمدی.

comedia musical

: موزیکال, دارای اهنگ, موسقی دار.

comediante

: نوینسده نمایش های خنده دار, هنرپیشه نمایش های خنده دار.

comedor

: قمقمه, فروشگاه یا رستوران, سربازخانه, اطاق ناهار خوری, رستوران, کافه.

comejen

: موریانه.

comejn

: موریانه.

comensal

: کسی که شام می خورد, واگن رستوران.

comentar

: توضیح, ملا حظه, تذکر, تبصره.

comentario

: توضیح, تفسیر, سفرنگ, تقریظ, رشته یادداشت, گزارش رویداد.

comentarista

: مفسر, سفرنگ گر.

comenzar

: اغاز کردن, اغاز نهادن, شروع کردن, اغاز شدن, اغاز کردن, شروع کردن, شروع, اغاز, اغازیدن, دایرکردن, عازم شدن.

comer

: خنده دار, مضحک, وابسته به کمدی, خوردن, مصرف کردن, تحلیل رفتن, خورد, خوراندن, تغذیه کردن, جلو بردن.

comercial

: تجارتی, بازرگانی.

comercializaci n

: تبدیل بصورت بازرگانی, تجارتی کردن.

comercializar

: بصورت تجارتی دراوردن, جنبه تجارتی دادن به, بازار, محل داد وستد, مرکز تجارت, فروختن, در بازار داد وستد کردن, درمعرض فروش قرار دادن.

comerciante

: تاجر, بازرگان, دلا ل, دهنده ورق, فروشنده, معاملا ت چی, بازرگان, تاجر, داد وستد کردن, سوداگر, بازرگان, سوداگر.

comerciar

: سوداگری, بازرگانی, تجارت, داد وستد, کسب, پیشه وری,کاسبی, مسیر, شغل, حرفه, پیشه, امد ورفت, سفر, ازار,مزاحمت, مبادله کالا, تجارت کردن با, داد وستد کردن.

comercio

: سوداگری, حرفه, دادوستد, کاسبی, بنگاه, موضوع, تجارت , تجارت, بازرگانی, معاشرت, تجارت کردن, سوداگری, بازرگانی, تجارت, داد وستد, کسب, پیشه وری,کاسبی, مسیر, شغل, حرفه, پیشه, امد ورفت, سفر, ازار,مزاحمت, مبادله کالا, تجارت کردن با, داد وستد کردن.

comest

: اینده, وارد.

comestible

: خوردنی, ماکول, چیز خوردنی, خوراکی.

cometa

: ستاره دنباله دار, بادبادک کاغذهوایی (ج.ش.) غلیوا, غلیواج, زغن, ادم درنده خو, طفیلی, دغل باز, ادم متقلب, پرواز کردن, پرواز بلند, سفته بازی کردن.

cometer

: سپردن, مرتکب شدن, اعزام داشتن برای (مجازات و غیره), متعهدبانجام امری نمودن, سرسپردن, مرتکب شدن, مرتکب کردن, مقصر بودن.

cometido

: گمارش.

comico

: خنده دار, مضحک, وابسته به کمدی.

comida

: ناهار(یعنی غذای عمده روز که بعضی اشخاص هنگام ظهر و بعضی شب می خورند), شام, مهمانی, خوراک, غذا, قوت, طعام,

ناهار, ظهرانه, ناهار خوردن, غذا, خوراکی, شام یا نهار, ارد (معمولا غیر از ارد گندم) بلغور.

comida principal

: ناهار(یعنی غذای عمده روز که بعضی اشخاص هنگام ظهر و بعضی شب می خورند), شام, مهمانی.

comidilla

: اسب چوبی, کار تفریحی, سرگرمی, لوده, مسخره.

comienzo

: اغاز, ابتدا, شروع, اغاز, جشن فارغ التحصیلی, شروع, اغاز, اغازیدن, دایرکردن, عازم شدن.

comino

: زیره سیاه, درخت زیره.

comisin

: ماموریت, تصدی, حق العمل, فرمان, حکم, هیلت, مامورین, کمیسیون, انجام, : گماشتن, ماموریت دادن, هیلت یا کمیته, کمیسیون, مجلس مشاوره.

comisionado

: عضو هیلت, مامور عالی رتبه دولت.

comisionista

: فروشگاه مخصوص کارمندان یک اداره.

comit

: هیلت یا کمیته, کمیسیون, مجلس مشاوره.

comitiva

: حرکت دسته جمعی, ترقی تصاعدی, ترقی, بصورت صفوف منظم, دسته راه انداختن, درصفوف منظم پیشرفتن.

communicacin

: ارتباط, مکاتبه.

comn

: عمومی, معمولی, متعارفی, عـادی, مشـترک, پیش پاافتـاده, پست, عوامـانه, : مردم عوام, عمومی, مشـارکت کردن, مشـاع بودن, مشترکـا اسـتفاده کردن, پیش پـا افتاده, معمولی, مبتـذل, همه جایی, درزه, بنـد گاه, بنـد, مفصل, پیونـدگاه, زانویی, جای کشـیدن تریاک با اسـتعمال نوشابه, لولا, مشترك, توام, شرکتی, مشاع, شریك, متصل, کردن, خرد کردن, بند بند کردن, مساعی مشترك, معمولی, عادی, متداول, پیش پا افتاده, همیشگی, معمول, عادی, مرسوم, متداول.

como

: چنـانکه, بطوریکه, همچنـانکه, هنگـامیکه, چون, نظر بـاینکه, در نتیجه, بهمـان انـدازه, بعنوان مثال, ماننـد , چگونه, از چه طریق, چطور, به چه سـبب, چگونگی, راه, روش, متد, کیفیت, چنانکه, دوست داشتن, مایل بودن, دل خواستن, نظیر بودن, بشکل یا شبیه (چیزی یـا کسـی) بودن, ماننـد, مثـل, قرین, نظیر, هماننـد, متشـابه, شبیه, همچون, بسان, همچنان, هم شـکل, هم جنس, متمایل, به تساوی, شاید, احتمالا, فی المثل, مثلا, همگونه.

como maquina

: ماشین وار.

comodidad

: راحت, اسودگی, اسایش, مایه تسـلی, دلداری دادن (به), اسایش دادن, اسودگی, راحتی, تسـهیلا ت, اسانی, سـهولت, اسودگی, راحت کردن, سبك کردن, ازاد کردن, تن اسایی, اسودگی, فرصت, مجال, وقت کافی, فراغت.

comodoro

: ناخدا, افسر فرمانده دریایی.

compa a

: شرکت, انجمن, مجمع, جامعه, اجتماع, معاشرت, شرکت, حشر ونشر, نظام اجتماعی, گروه, جمعیت, اشتراك مساعی, انسگان.

compa ero

: هم پیونـد, همبسـته, امیزش کردن, معاشـرت کردن, همـدم شـدن, پیوسـتن, مربوط ساختن, دانشـبهری, شـریک کردن, همدست, همقطار, عضو پیوسـته, شـریک, همسـر, رفیق, پرشکوفه, رفیق, یار, هم کار, هم قطار, همراه همدم, هم نشین, پهلو نشین, معاشرت کردن, همراهی کردن, لنگه, جفت, همسـر, کمك, رفیق, همدم, شاگرد, شاه مات کردن, جفت گیری یا عمل جنسـی کردن, یار, شریك, همدست, رفیق شدن.

compa ero de equipo

: همگروه, عضو تیم, همکار, همقطار.

compa ia

: شرکت.

compacto

: فشرده, فشرده کردن.

compadecer

: دلسوزی کردن, ترحم کردن بر, تسلیت گفتن بر, اظهار تاسف کردن, دریغ, افسوس, بخشش, رحم, همدردی, حس ترحم, ترحم کردن, دلسوزی کردن, متاثر شدن.

compadecerse de

: دریغ, افسوس, بخشش, رحم, همدردی, حس ترحم, ترحم کردن, دلسوزی کردن, متاثر شدن.

compaerismo

: یاری, همراهی, مصاحبت, پهلو نشینی.

compaero de clase

: همکلا س, هماموز.

compaero de juego

: همبازی, یار.

comparable

: قیاس پذیر, قابل مقایسه.

comparacin

: مقایسه, تطبیق, سنجش, برابری, تشبیه.

comparar

: مقایسه کردن, برابرکردن, باهم سنجیدن.

comparativo

: تطبیقی, مقایسه ای, نسبی, تفضیلی (بطور اسم), درجه تفضیلی, صفت تفضیلی.

compartimiento

: کوپه, قسمت, تقسیم کردن.

compartimiento para fumadores

: اهل دخانیات, اهل دود, دود دهنده میوه و گوشت وامثال ان, وسیله ای که تولید دودکند, واگن یا اتاق مخصوص استعمال دخانیات.

compartir

: سهم, حصه, بخش, بهره, قسمت, بخش کردن, سهم بردن, قیچی کردن.

compasi n

: دلسوزی, رحم, شفقت, غمخواری, دریغ, افسوس, بخشش, رحم, همدردی, حس ترحم, ترحم کردن, دلسوزی کردن, متاثر شدن, همدمی, همدردی, دلسوی, رقت, همفکری, موافقت.

compasivo

: ترحم کردن, دلسوز, غم خوار, رحیم, شفیق, مهربان, همدرد, دلسوز, شفیق, غمخوار, موافق.

compatibilidad

: سازش پذیری, سازگاری, دمسازی, مطابقت.

compatible

: همساز.

compatriota

: هم میهن, هم وطن, هم میهن.

compeler

: مجبورکردن, وادار کردن.

compendio

: کوتاهی, اختصار, خلا صه, مجمل, خلا صه, زبده, مختصر, کوتاهی, اختصار.

compensacin

: جبران کردن, خنثی کردن.

compensar

: تاوان دادن, پاداش دادن, عوض دادن, جبران کردن.

competencia

: گنجایش, ظرفیت, صلا حیت, شایستگی, کفایت, سررشته, رقابت, مسابقه, رقابت, همچشمی, هم اوری.

competente

: لا یق, ذی صلا حیت, شایسته, دارای سر رشته, ویژه گر, ویژه کار, متخصص, کارشناس, ماهر, خبره, شایسته, قابل, دارای شرایط لا زم, مشروط.

competicin

: رقابت, مسابقه.

competidor

: رقیب, هم چشم, حریف, هم اورد, هم اورد, رقیب, حریف, هم چشم, هم چشمی کننده, نظیر, شبیه, هم چشمی, رقابت کردن.

competidores

: میدان, رشته, پایکار.

competir

: رقابت کردن با, هم چشمی کردن, مسابقه دادن, ستیزه کردن, مخالفت کرده با, رقابت کردن, ادعا کردن, هم اورد, رقیب, حریف, هم چشم, هم چشمی کننده, نظیر, شبیه, هم چشمی, رقابت کردن.

competitivo

: مسابقه ای, قابل رقابت, رقابتی, سبقت جو.

compilaci n

: گردآوری, تالیف, تلفیق.

compilar

: همگرادنی کردن.

compl

: توطله, دسیسه, نقشه خیانت امیز, نقشه, طرح, موضوع اصلی, توطله, دسیسه, قطعه, نقطه, موقعیت, نقشه کشیدن, طرح ریزی کردن, توطله چیدن.

complacencia

: خوشنودی از خود, خود خوشنودی.

complacer

: دلپذیرکردن, خشنود ساختن, کیف کردن, سرگرم کردن, لطفا, خواهشمند است, خرسند کردن, راضی کردن, خشنود کردن, قانع کردن.

complaciente

: از خود راضی, عشرت طلب, تن اسا, خود خوشنود.

complejidad

: پیچیدگی.

complejo

: پیچیده, مختلط.

complekso

: پیچیده, مختلط.

complementario

: متمم, متممی.

complemento

: متمم, متمم گرفتن.

completamente

: کاملا, بکلی, تماما, سراسر, واقعا.

completar

: تمام, کامل, بپایان رسانیدن, تمام کردن, رنگ وروغن زدن, تمام شدن, پرداخت رنگ وروغن, دست کاری تکمیلی, پایان, پرداخت کار, انجام دادن, تکمیل کردن, تمام کردن, براوردن, واقعیت دادن.

completo

: مطلق, غیر مشروط, مستقل, استبدادی, خودرای, کامل, قطعی, خالص, ازاد از قیود فکری, غیر مقید, مجرد, دایره نامحدود, تمام, کامل, تمام, درست, دست نخورده, بی عیب, پر, مملو, تمام, کامل, بالا- پوش, لباس کار, رویهمرفته, شامل همه چیز, همه جا, سرتاسر, از اول تا اخر, بطور کامل, کامل, تمام, کل, کلی, تام, مطلق, مجموع, جمع, جمله, سرجمع, حاصل جمع, جمع کردن, سرجمع کردن, مطلق, بحداکثر, باعلی درجه, کاملا, جمعا, حداعلی, غیر عادی, اداکردن, گفتن, فاش کردن, بزبان اوردن, تمام, درست, دست نخورده, کامل, بی خرده, همه, سراسر, تمام, سالم.

complicacin

: پیچیدگی, بغرنجی, عوارض, عواقب.

complicar

: پیچیده کردن, پیچیدن, بغرنج کردن.

complicidad

: همدستی درجرم, شرکت در جرم.

complot

: توطله, دسیسه, نقشه خیانت امیز, نقشه, طرح, موضوع اصلی, توطله, دسیسه, قطعه, نقطه, موقعیت, نقشه کشیدن, طرح ریزی کردن, توطله چیدن.

componente

: اجزاء, ترکیب کننده, ترکیب دهنده, جزء.

componer

: سرودن, ساختن, درست کردن, تصنیف کردن, تشکیل دادن, تاسیس کردن, ترکیب کردن.

comportamiento

: رفتار, حرکت, وضع, سلوک, اخلا ق.

comportarse

: کنش,فعل,کردار,حقیقت,فرمان قانون,اعلامیه, پیمان, سرگذشت, پرده نمایش(مثل پرده اول), کنش کردن, کار کردن, رفتار کردن, اثر کردن, بازی کردن, نمایش دادن, تقلید کردن, مرتکب شدن, به کار انداختن, رفتارکردن, سلوک کردن, حرکت کردن, درست رفتار کردن, ادب نگاهداشتن.

composici n

: ترکیب, ساخت, انشاء, سرایش, قطعه هنری, مقاله, انشاء, ازمایش کردن, ازمودن, سنجیدن, عیارگیری کردن(فلزات), تالیف, مقاله نویسی.

compositor

: سراینده, نویسنده, سازنده, مصنف, اهنگ ساز.

compostura

: ارامش, خودداری, تسلط بر نفس, خونسردی.

compota

: کمپوت, خوشاب, مربا, فشردگی, چپاندن, فرو کردن, گنجاندن(با زور و فشار), متراکم کردن, شلوغ کردن, شلوغ کردن(با امد و شد زیاد), بستن, مسدود کردن, وضع بغرنج, پارازیت دادن.

compra

: خریدن, خرید, ابتیاع, تطمیع کردن, خرید, خریداری کردن.

comprador

: خریدار, موکل, مشتری, ارباب رجوع, مشتری, خریدار, خریدار, مغازه رو, کاسب خرده فروش.

comprar

: رشوه دادن, تطمیع کردن, رشوه, بدکند, خریدن, خرید, ابتیاع, تطمیع کردن, خرید, خریداری کردن.

comprender

: دریافتن, درک کردن, فهمیدن, فرا گرفتن, دربرداشتن, شامل بودن, محتوی بودن, دارا بودن, دربرداشتن, شامل بودن, خودداری کردن, بازداشتن, در برداشتن, شامل بودن, متضمن بودن, قرار دادن, شمردن, به حساب اوردن, تحقق بخشیدن, پی بردن, دیدن, مشاهده کردن, نگاه کردن, فهمیدن, مقر یا حوزه اسقفی, بنگر, فهمیدن, ملتفت شدن, دریافتن, درک کردن, رساندن.

comprender mal

: درست نفهمیدن, تد تعبیر کردن, سوء تفاهم کردن.

comprensin

: درک, فهم, بیم, هراس, دستگیری, دریافت, قوه ادراک, فهم, ادراک, هوش, توافق, تظر, موافقت, باهوش, مطلع, ماهر, فهمیده.

comprensivo

: جامع, فرا گیرنده, وسیع, محیط, بسیط, پهن, عریض, گشاد, فراخ, وسیع, پهناور, زیاد, پرت, کاملا باز, عمومی, نامحدود, وسیع.

compresi n

: تراکم, متراکم سازی.

comprimir

: فشرده, فشرده کردن, متراکم کردن, کنترل.

comprobacin

: دلیل, گواه, نشانه, مدرک, اثبات, مقیاس خلوص الکل, محک, چرکنویس.

comprobante

: سند, مدرک, دستاویز, ضامن, گواه, شاهد, تضمین کننده, شهادت دادن.

comprobar

: معلوم کردن, ثابت کردن, معین کردن, جلوگیری کردن از, ممانعت کردن, سرزنش کردن, رسیدگی کردن, مقابله کردن, تطبیق کردن, نشان گذاردن, چک بانک , تشخیص دادن, برشناخت کردن, تاسیس کردن, دایرکردن, بنانهادن, برپاکردن, ساختن, برقرارکردن, تصدیق کردن, تصفیه کردن, کسی رابه مقامی گماردن, شهرت یامقامی کسب کردن, یاداشت, تبصره, توجه کردن,

ذکر کردن, ثابت کردن, در امدن, ازمون, ازمایش, امتحان کردن, محک, معیار, امتحان کردن, محک زدن, ازمودن کردن.

comprometer

: سپردن, مرتکب شدن, اعزام داشتن برای (مجازات و غیره), متعهدبانجام امری نمودن, سرسپردن, تراضی, مصالحه, توافق, مصالحه کردن, تسویه کردن, به مخاطره انداختن, در معرض خطر گذاشتن, دلا لت کردن بر, گرفتار کردن, مشمول کردن, بهم پیچیدن, مستلزم بودن, بخطر انداختن, خطر, مخاطره, ریسک, احتمال زیان و ضرر, گشاد بازی, بخطر انداختن.

comprometerse

: بکارگماشتن, گرفتن, استخدام کردن, نامزدکردن, متعهد کردن, از پیش سفارش دادن, مجذوب کردن, درهم انداختن, گیردادن, گروگذاشتن, گرودادن, ضامن کردن, عهد کردن, قول دادن.

compromiso

: نامزدی, سرسپردگی, ارتکاب, حکم توقیف, تعهد, الزام, تراضی, مصالحه, توافق, مصالحه کردن, تسویه کردن, نامزدی, اشتغال, مشغولیت.

compuerta

: ابگیر, بند سیل گیر, سد, دریچه تخلیه, انبار, بندگذاشتن, از بندیا دریچه جاری شدن, خیس کردن, سنگ شویی کردن.

compuesto

: مرکب, مرکب, چند جزءی, جسم مرکب, لفظ مرکب, بلور دوتایی (.n) :محوطه, عرصه, حیاط, ترکیب, جسم مرکب, :ترکیب کردن, امیختن, اشوره, مخلوط, ترکیب, امیزش, اختلا ط, امیزه.

computacin

: شمردن, حساب کردن, محاسبه نمودن, حساب پس دادن, ذکر علت کردن, دلیل موجه اقامه کردن, تخمین زدن, دانستن, نقل کردن(.n) حساب, صورت حساب, گزارش, بیان علت, سبب.

computadora

: شمارنده, ماشین حساب.

computadora central

: پردازنده مرکزی.

computar

: محاسبه کردن, شمار, شمردن, شمردن, حساب پس دادن, روی چیزی حساب کردن, محسوب داشتن, گمان کردن.

computerizaci n

: کامپیوتری کردن, کامپیوتری شدن.

comuna

: بخش, مزرعه اشتراکی, صمیمانه گفتگو کردن, راز دل گفتن.

comunal

: اشتراکی, همگانی, وابسته بکمونیسم.

comunicable

: قابل ارتباط, مسری.

comunicaci n

: ارتباط, مکاتبه, بستگی, اتصال.

comunicado

: ابلاغ رسمی, اطلاعیه رسمی یا اداری, اعلامیه, اطلاع, اخبار, مفروضات, اطلاعات, سوابق, معلومات, اگاهگان, پرسشگاه, استخبار, خبر رسانی.

comunicar

: گفتگوکردن, مکاتبه کردن, کاغذ نویسی کردن, مراوده کردن, بستن, وصل کردن, اگاهی دادن, مستحضر داشتن, اگاه کردن, گفتن, اطلاع دادن, چغلی کردن.

comunicativo

: گویا, فصیح, مسری.

comunidad

: انجمن, اجتماع, عوام, جماعت, دسته, گروه, حضار در کلیسا.

comunin

: مشارکت, ایین عشاء ربانی, صمیمیت وهمدلی.

comunismo

: اصول اشتراکی, مرام اشتراکی, کمونیسم.

comunista

: طرفدار مرام اشتراکی, مربوط به کمونیسم.

con

: بدست, بتوسط, با, بوسیله, از, بواسطه, پهلوی, نزدیک,کنار, از نزدیک, ازپهلوی, ازکنار, درکنار, از پهلو, محل سکنی, فرعی, درجه دوم, ازمیان, از طریق, بواسطه, در ظرف, سرتاسر, با, بوسیله, مخالف, بعوض, در ازاء, برخلا ف, بطرف, درجهت.

con diplomacia

: مبادی اداب, بانزاکت, موقع شناس, دنیا دار.

con eso

: بدان وسیله, از ان راه, بموجب ان در نتیجه.

con tolerancia

: بامدارا, مدارا امیز, ازادمنش, ازاده, دارای سعه نظر, شکیبا, اغماض کننده, بردبار, شخص متحمل.

concebir

: تصور کردن, پنداشتن, فرض کردن, انگاشتن, حدس زدن, تفکر کردن.

concedente

: پروانه دهنده, پروانه دهنده.

conceder

: پذیرفتن, راه دادن, بار دادن, راضی شدن (به), رضایت دادن (به), موافقت کردن, تصدیق کردن, زیربار(چیزی) رفتن, اقرار کردن, واگذار کردن, دادن, اعطاء کردن, جایزه, رای, مقرر داشتن, اعطا کردن, سپردن, امانت گذاردن, واگذار کردن, دادن, تصدیق کردن, توسعه دادن, تمدید کردن, عمومیت دادن, اهداء, بخشش, عطا, امتیاز, اجازه واگذاری رسمی, کمک هزینه تحصیلی, دادن, بخشیدن, اعطا کردن, تصدیق کردن, مسلم گرفتن, موافقت کردن, مخالفت نکردن, مخالف نبودن, رها ساختن,

افراط کردن (دراستعمال مشروبات و غیره), زیاده روی کردن, شوخی کردن, دل کسی را بدست اوردن, نرنجاندن.

concejal

: کدیور, عضو انجمن شهر, کدخدا, نام قضات, نام مستخدمین شهرداری, عضوهیلت قانون گذاری یک شهر.

concentrarse

: متمرکز کردن, تمرکز دادن, تغلیظ.

concepcin

: حاملگی, لقاح تخم وشروع رشد جنین, ادراک, تصور.

concepto

: فکر, عقیده, تصور کلی, مفهوم, انگاره, تصور, اندیشه, فکر, خیال, گمان, نیت, مقصود, معنی, اگاهی, خبر, نقشه کار, طرزفکر.

concerniente a

: درباره, درباب.

concernir

: اثر, نتیجه, احساسات, برخورد, اثر کردن بر, تغییر دادن, متاثر کردن, وانمود کردن, دوست داشتن, تمایل داشتن(به), تظاهر کردن به, ربط, بستگی, بابت, مربوط بودن به, دلواپس کردن, نگران بودن, اهمیت داشتن, دست زدن به, لمس کردن, پرماسیدن, زدن, رسیدن به, متاثر کردن, متاثر شدن, لمس دست زنی, پرماس, حس لا مسه.

concesi n

: بخشش, اعطاء, اعطاء, امتیاز, امتیاز انحصاری, امتیاز, حق انتخاب, ازاد کردن, حق رای دادن.

concha

: پوست, قشر, صدف حلزون, کاسه یا لا ک محافظ جانور (مثل کاسه لا ک پشت), عامل محافظ حفاظ, جلد, پوست فندق وغیره, کالبد, بدنه ساختمان, گلوله توپ, پوکه فشنگ, قشر زمین, سبوس گیری کردن, پوست کندن از, مغز میوه را دراوردن (از پوست).

concha de mar

: صدف حلزونی یا خرچنگ.

conciencia

: وجدان, ضمیر, ذمه, باطن, دل, هوشیاری, اگاهی, خبر, حس اگاهی.

concierto

: ساز واواز, انجمن ساز واواز, هم اهنگی, کنسرت, مرتب کردن, جور کردن.

concisin

: کوتاهی, اختصار, ایجاز, ایجاز, اختصار.

conciso

: فشرده, فشرده کردن, مختصر, موجز, کوتاه, لب گو, فشرده ومختصر.

concluir

: نزدیک, بستن, بپایان رساندن, نتیجه گرفتن, استنتاج کردن, منعقد کردن, بپایان رسانیدن, تمام کردن, رنگ وروغن زدن, تمام شدن, پرداخت رنگ وروغن, دست کاری تکمیلی, پایان, پرداخت کار.

conclusi n

: پایان, فرجام, اختتام, انجام, نتیجه, استنتاج, پایان, خاتمه, بپایان رسانیدن, تمام کردن, رنگ وروغن زدن, تمام شدن, پرداخت رنگ وروغن, دست کاری تکمیلی, پایان, پرداخت کار, استنتاج, بر امد, پی امد, نشریه, فرستادن, بیرون امدن, خارج شدن, صادر شدن, ناشی شدن, انتشار دادن, رواج دادن, نژاد, نوع, عمل, کردار, اولا د, نتیجه بحث, موضوع, شماره.

concordar

: خوشنود کردن, ممنون کردن, پسندامدن, اشتی دادن, مطابقت کردن, ترتیب دادن, درست کردن, خشم(کسیرا) فرونشاندن, جلوس کردن, ناءل شدن, موافقت کردن, موافق بودن, متفق بودن, همرای بودن, سازش کردن.

concordia

: جورکردن, وفق دادن, اشتی دادن, تصفیه کردن, اصلا ح کردن, موافقت کردن(با), قبول کردن, :سازگاری, موافقت, توافق, هم اهنگی, دلخواه, طیب خاطر, مصالحه, پیمان, قرار, پیمان غیر رسمی بین المللی, یگانگی, وحدت, واحد.

concreto

: سفت کردن, باشفته اندودن یا ساختن, بهم پیوستن, ساروج کردن, :واقعی, بهم چسبیده, سفت, بتون, ساروج شنی, اسم ذات.

concubina

: بانو, خانم, کدبانو, معشوقه, دلبر, یار.

concupiscencia

: از, حرص, طمع, حریص بودن, طمع ورزیدن, شهوت, هوس, حرص واز, شهوت داشتن.

concurso

: رقابت, مسابقه, مباحثه وجدل کردن, اعتراض داشتن بر, ستیزه کردن, مشاجره, مسابقه, رقابت, دعوا, امتحان, ازمایش کردن, چیز عجیب, مسخره کردن, شوخی, پرسش و ازمون.

cond n

: رزین, لا ستیک, کاءوچو, لا ستیکی, ابریشمی یا کاپوت, مالنده یاساینده.

condado

: بخش, شهرستان.

conde

: شمار, شمردن, کنت, سرباز دلیر.

condenado

: مجرم, جانی, محبوس, محکوم کردن.

condensar

: محکوم کردن, محکوم شدن, لعنت کردن, لعنت, فحش, بسیار, خیلی, حکم, حکم مجازات, سرنوشت بد, فنا, حکم دادن, مقررداشتن, محشر.

condesa

: کنتس.

condicin

: چگونگی, شرح, تفصیل, رویداد, امر, پیشامد, شرایط محیط, اهمیت, حالت, وضعیت, چگونگی, شرط, مقید کردن, شرط نمودن, قید, قرار, تصریح, لفظ, اصطلا ح, دوره, شرط.

condicional

: شرطی, مشروطه, موکول, مقید, نامعلوم.

condiciones de volar

: مناسب برای پرواز.

condimentada

: ادویه دار, ادویه زده, تند, معطر, جالب.

condimento

: چاشنی, ادویه زنی, دارو زنی بچوب, مطبوع کننده.

condolencia

: همدمی, همدردی, دلسوی, رقت, همفکری, موافقت.

conducir

: رقم نقلی, راننده ماشین, شوفر, رانندگی کردن, هدایت کردن, رفتار, راندن, بردن, عقب نشاندن, بیرون کردن (با out), سواری کردن, کوبیدن(میخ وغیره), سوق دادن, منجر شدن, پیش افت, تقدم, راندن, رانش, دایر بودن, اداره کردن, راندن, بردن, راهنمایی کردن, هدایت کردن, گوساله پرواری, رهبری, حکومت.

conducta

: رفتار, حرکت, وضع, سلوک, اخلا ق, هدایت کردن, رفتار.

conducto

: پیپ, چپق, نی, نای, فلوت, نی زنی, لوله حمل موادنفتی, ساقه توخالی گیاه, نی زدن, فلوت زدن, با صدای تیز و زیر حرف زدن, صفیر زدن, لوله کشی کردن, لوله.

conductor

: هادی, رسانا, محرک, راننده.

conectado

: درون خطی.

conectar

: بستن, وصل کردن, زمین, خاك, میدان, زمینه, کف دریا, اساس, پایه, بنا کردن, برپا کردن, بگل نشاندن, اصول نخستین را یاد دادن(به), فرودامدن, بزمین نشستن, اساسی, زمان ماضی فعل.دن‌ءرگ , پیوند, بهم پیوستن, پیوند دادن.

conectividad

: اتصال.

conejito

: پینه, ورم, اسم حیوان دست اموز (مثل خرگوش).

conejo

: خرگوش, شکار خرگوش کردن.

conexin

: بستگی, اتصال, وابستگی, نسبت, ارتباط, شرح, خویشاوند, کارها, نقل قول, وابسته به نسبت یا خویشی.

confederaci n

: فدراسیون, اتحاد واتفاق, یگانگی وحدت, اتصال, پیوستگی, پیوند, وصلت, اتحادیه, الحاق, اشتراک منافع.

confederar

: متحد, وابسته, هم پیمان, هم عهد کردن, متعهد کرد, تشکیل کشورهای متحد دادن.

conferencia

: مشاوره, کنگاش, گفتگو, مذاکره, همرایزنی, سخنرانی, خطابه, کنفرانس, درس, سخنرانی کردن, خطابه گفتن, نطق کردن.

conferencista

: مدرس, تدریس کننده, سخنران.

conferir

: بخشیدن, ارزانی داشتن , همرایزنی کردن, اعطاء کردن, مشورت کردن, مراجعه کردن

confesar

: قدردانی کردن, اعتراف کردن, تصدیق کردن, وصول نامه ای را اشعار داشتن, پذیرفتن, راه دادن, بار دادن, راضی شدن (به), رضایت دادن (به), موافقت کردن, تصدیق کردن, زیربار(چیزی) رفتن, اقرار کردن, واگذار کردن, دادن, اعطاء کردن, اقرارکردن, اعتراف کردن, ادعا کردن, اظهارکردن, تدریس کردن, ابراز ایمان کردن

confesarse

: اقرارکردن, اعتراف کردن.

confesin

: اعتراف, اظهار اشکار, اظهار و اقرار علنی, اقرار, اقرار بجرم, اعتراف نامه.

confiable

: قابل اعتماد, معتمد, موثق, درست, امین.

confiado en s mismo

: مطمئن, دلگرم, بی پروا, رازدار.

confianza

: اطمینان, ایمان, عقیده, اعتقاد, دین, پیمان, کیش, اعتماد, ایمان, توکل, اطمینان, پشت گرمی, امید, اعتقاد, اعتبار, مسلولیت, امانت, ودیعه, اتحادیه شرکتها, اءتلا ف, اعتماد داشتن, مطملن بودن, پشت گرمی داشتن به.

confiar

: سپردن, مرتکب شدن, اعزام داشتن برای (مجازات و غیره), متعهدبانجام امری نمودن, سرسپردن, اعتماد کردن, تکیه کردن , اعتماد, ایمان, توکل, اطمینان, پشت گرمی, امید, اعتقاد, اعتبار, مسلولیت, امانت, ودیعه, اتحادیه شرکتها, اءتلا ف, اعتماد داشتن, مطملن بودن, پشت گرمی داشتن به.

confiar en

: اعتماد, ایمان, توکل, اطمینان, پشت گرمی, امید, اعتقاد, اعتبار, مسلولیت, امانت, ودیعه, اتحادیه شرکتها, اءتلا ف, اعتماد داشتن, مطملن بودن, پشت گرمی داشتن به.

confidencial

: محرمانه, دارای ماموریت محرمانه, راز دار.

confinar

: نزدیک بودن, مماس بودن, مجاور بودن, متصل بودن یا شدن, خوردن.

confirmacin

: تایید, تصدیق.

confirmar

: قدردانی کردن, اعتراف کردن, تصدیق کردن, وصول نامه ای را اشعار داشتن, تایید کردن, تصدیق کردن, تثبیت کردن, تایید کردن, تقویت کردن, اثبات کردن.

confiscar

: ضبط کردن, توقیف کردن, مصادره کردن, توقیف کردن, ضبط کردن, نگه داشتن.

confitero

: قناد, شیرینی فروش.

confitura

: مربای نارنج, مربای به, لرزانک.

conflicto

: ستیزه, کشاکش, کشمکش, نبرد, برخورد, ناسازگاری, تضاد, ناسازگار بودن, مبارزه کردن.

conformidad

: جور بودن, مطابقت, وفق, توافق, تطابق, موافقت.

conformismo

: سکنی, ایستادگی, دوام, ثبات قدم, رفتار برطبق توافق.

confortable

: راحت, دنج, راحت, گرم ونرم.

confortador

: راحتی بخش, تسلی دهنده.

confortar

: راحت, اسودگی, اسایش, مایه تسلی, دلداری دادن (به), اسایش دادن, پیشانه, میزفرمان.

confundir

: شرمنده کردن, خجالت دادن, دست پاچه نمودن, گیج کردن, مست کردن, سرمست کردن, گیج کردن, سردرگم کردن, گم کردن, مغشوش شدن, باهم اشتباه کردن, اسیمه کردن, گیج کردن, دست پاچه کردن, اشتباه, گیج کردن, خراب کردن, درهم وبرهم کردن, گیجی, تیرگی, پریشانی, اشفتگی, بی تصمیمی, بی تصمیم, بی تصمیم بودن, پریشان کردن, گیچ کردن, اشفته کردن, متحیر شدن, لغز, معما, چیستان, جدول معما.

confusi n

: گیجی, دست پاچگی, گیجی, فریفتگی, مستی, صداهای ناهنجار دراوردن, درهم ریختن, درهم ریختگی, درهم وبرهمی, اسیمگی, پریشانی, درهم وبرهمی, اغتشاش, دست پاچگی, بی نظمی, اختلا ل, بی ترتیبی, اشفتگی, کسالت, برهم زدن, مختل کردن, اختلا ل, مزاحمت, گیج کردن, خراب کردن, درهم وبرهم کردن, گیجی, تیرگی.

confutacin

: رد, تکذیب, ابطال, دلیل رد.

congelaci n

: سرمازدگی, یخ زدگی بافت بدن در اثر سرما.

congelado

: منجمد یا یخ زده, سرمازده, غیر قابل پرداخت تاانقضا مدت, بی حرکت, محکم, بدون ترقی.

congelador

: یخچال خیلی سرد, منجمد کننده, یخدان.

congelados

: یخ بستن, منجمد شدن, بی اندازه سردکردن, فلج کردن, فلج شدن, ثابت کردن, غیرقابل حرکت ساختن, یخ زدگی, افسردگی.

congelar

: یخ بستن, منجمد شدن, بی اندازه سردکردن, فلج کردن, فلج شدن, ثابت کردن, غیرقابل حرکت ساختن, یخ زدگی, افسردگی.

congestin

: مربا, فشردگی, چپاندن, فرو کردن, گنجاندن(با زور و فشار), متراکم کردن, شلوغ کردن, شلوغ کردن(با امد و شد زیاد), بستن, مسدود کردن, وضع بغرنج, پارازیت دادن.

congoja

: محرومیت, داغداری, عزاداری, غم, اندوه, غصه, حزن, رنجش.

congregacin

: جماعت, دسته, گروه, حضار در کلیسا.

congreso

: همایش, کنگره, انجمن, مجلس, مجلسین سنا ونمایندگان, هم ایش, هم ایی, پیمان نامه, انجمن, مجمع, میثاق.

conjetura

: حدس, گمان, ظن, تخمین, فرض, حدس زدن, تخمین زدن, کار حدسی.

conjeturar

: حدس, گمان, ظن, تخمین, فرض, حدس زدن, تخمین زدن.

conjuntamente

: بار, باهم, بایکدیگر, متفقا, با همدیگر, بضمیمه, باضافه.

conjunto

: بند و زنجیر, تسمه یا بند مخصوص محکم کردن, نوار, لولا, ارکستر, دسته ء موسیقی, اتحاد, توافق, روبان, باند یا بانداژ, نوار زخم بندی, متحد کردن, دسته کردن, نوار پیچیدن, بصورت نوار در اوردن, با نوار بستن, متحد شدن, ترکیب شده, یکمرتبه, مجموع, اثرکلی, بطورجمعی, دسته جمعی, درزه, بند گاه, بند, مفصل, پیوندگاه, زانویی, جای کشیدن تریاک با استعمال نوشابه, لولا, مشترک, توام, شرکتی, مشاع, شریک, متصل, کردن, خرد کردن, بند بند کردن, مساعی مشترک.

conjuraci n

: نقشه, طرح, موضوع اصلی, توطله, دسیسه, قطعه, نقطه, موقعیت, نقشه کشیدن, طرح ریزی کردن, توطله چیدن.

conmemoracin

: یادبود, مجلس تذکر, مجلس یا جشن یادبود.

conmemorar

: مجلس یاداوری, نگاه داشتن, جشن گرفتن, بیادگار نگاه داشتن, برسم یادگار نگاه داشتن, یاداوری کردن.

conmemorativo

: مربوط به جشن یاد بود, یادبودی.

conminaci n

: تهدید, تهدید کردن, ترساندن.

conminar

: تهدید کردن ترساندن, خبردادن از.

conmocin

: اشوب, اضطراب, جنبش, اغتشاش, هیاهو.

conmovedor

: پر از احساسات, باروح, سرزنده.

conmover

: حرکت, حرکت دادن, حرکت کردن, نقل مکان, جنبش, حرکت, فعالیت, جم خوردن, تکان دادن, به جنبش دراوردن, حرکت دادن, بهم زدن, بجوش اوردن, تحریک کردن یا شدن.

conmutaci n

: تبدیل, تغییر, تخفیف جرم.

conmutar

: تبدیل کردن, مسافرت کردن با بلیط تخفیف دار, هر روزاز حومه بشهر وبالعکس سفرکردن, تبدیل کردن, معکوس کردن, معاوضه, ردو بدل کننده.

connotacin

: دلا لت ضمنی, توارد ذهنی, معنی.

cono

: شمایل, تمثال, تندیس, پیکر, تصویر, تصویر حضرت مسیح یامریم ویامقدسین مسیحی.

cono

: مخروط, میوه کاج, هرچیز مخروطی یاکله قندی, مخروطی شکل کردن, قیف(برای بستنی قیفی).

conocedor

: اگاه, باخبر.

conocer

: دانستن, اگاه بودن, شناختن.

conocid da

: اشنایی, سابقه, اگاهی, اشنا, اشنایان.

conocido

: اشنایی, سابقه, اگاهی, اشنا, اشنایان, اشنا, وارد در, مانوس, خودی, خودمانی.

conocimiento

: اشنایی, سابقه, اگاهی, اشنا, اشنایان, بصیرت, اطلا ع.

conquista

: دستگیری, اسیر کردن, تسخیر, گرفتن, غلبه, پیروزی, غلبه کردن.

conquistador

: فاتح, غالب, پیروز, کشور گشا.

conquistar

: دستگیری, اسیر کردن, تسخیر, گرفتن, پیروزی یافتن بر, فتح کردن, تسخیر کردن.

consanquneo

: وابسته, یکسان.

consciente

: اگاه, باخبر, بااطلاع, ملتفت, مواظب, هوشیار, بهوش, اگاه, باخبر, ملتفت, وارد.

consecuencia

: عواقب بعدی, پس ایند, نتیجه, نتیجه منطقی, اثر, برامد, دست اورد, پی امد, سازگاری, بر امد, پی امد, نشریه, فرستادن, بیرون امدن, خارج شدن, صادر شدن, ناشی شدن, انتشار دادن, رواج دادن, نژاد, نوع, عمل, کردار, اولا د, نتیجه بحث, موضوع, شماره, پی امد, دست اورد, برامد, نتیجه دادن, ناشی شدن, نتیجه, اثر, حاصل.

consecuente

: نامتناقض, استوار, ثابت قدم.

conseguir

: تحصیل شده, کسب کرده, بدست امده, فرزند, بدست اوردن, فراهم کردن, حاصل کردن, تحصیل کردن, تهیه کردن, فهمیدن, رسیدن, عادت کردن, ربودن, فاءق امدن, زدن, زایش, تولد, ساختن, بوجود اوردن, درست کردن, تصنیف کردن, خلق کردن, باعث شدن, وادار یامجبور کردن, تاسیس کردن, گاییدن, ساختمان, ساخت, سرشت, نظیر, شبیه, بدست اوردن, فراهم کردن, گرفتن, کامیاب شدن, موفق شدن, نتیجه بخشیدن, بدنبال امدن, بطور توالی قرار گرفتن.

consejero

: رایزن, مشاور, راهنما, رهنمون, رایزن, مشاور, راهنما, رهنمون, مشاور, مستشار, رایزن, وکیل مدافع.

consejo

: اندرز, رایزنی, صوابدید, مشورت, مصلحت, نظر, عقیده, پند, نصیحت, اگاهی, خبر, اطلاع, تخته, تابلو, انجمن, مشاوره, شورا, مجلس, کنکاشگاه, اندرز, مشاوره دو نفری, مشورت, تدبیر, پند دادن (به), توصیه کردن, نظریه دادن, رایزنی, پول چای, انعام, اطلاع منحرمانه, ضربت اهسته, نوک گذاشتن, نوک دارکردن, کج کردن, سرازیر کردن, یک ورشدن, انعام دادن, محرمانه رساندن, نوک, سرقلم, راس, تیزی نوک چیزی.

consentimiento

: رضایت, تن در دادن, موافقت, تصویب, موافقت, تجویز, رضایت, موافقت, راضی شدن, رضایت دادن.

consentir

: تسلیم شدن, تن در دادن, راضی شدن, رضایت دادن, موافقت کردن, ارام کردن, خوشنود کردن, ممنون کردن, پسندامدن, اشتی دادن, مطابقت کردن, ترتیب دادن, درست کردن, خشم(کسیرا) فرونشاندن, جلوس کردن, ناءل شدن, موافقت کردن, موافق بودن, متفق بودن, همرای بودن, سازش کردن, رضایت, موافقت, راضی شدن, رضایت دادن.

conserje

: نگهدار یاحافظ, زندانبان, قلعه بان, دربان, دربان, سرایدار, فراش مدرسه, راهنمای مدرسه, مربوط به فراشی, حمالی کردن, حمل کردن, ابجو, دربان, حاجب, باربر, حمال, ناقل امراض, حامل.

conservacin

: نگهداری, حفاظت, حفظ منابع طبیعی, نگهداشت, نگهداری, حفظ, محافظت, جلوگیری, حراست, ابقا, نگهداری.

conservador

: هوشیار, محتاط, مواظب, محافظه کار, پیرو سنت قدیم.

conservar

: قادربودن, قدرت داشتن, امکان داشتن (مای), :حلبی, قوطی, قوطی کنسرو, درقوطی ریختن, زندان کردن, اخراج کردن, ظرف, قرق شکارگاه, شکارگاه, مربا, کنسرومیوه, نگاهداشتن, حفظ کردن, باقی نگهداشتن.

considerable

: شایان, قابل توجه, مهم, قابل ملا حظه, بزرگ.

consideraci n

: ملا حظه, رسیدگی, توجه, مراعات.

considerado

: باملا حظه, بافکر, محتاط.

considerar

: رسیدگی کردن (به), ملاـ حظه کردن, تفکر کردن, شمار, شمردن, پنداشتن, فرض کردن, خیال کردن, متفکر, اندیشناك, در فکر, دلیل, سبب, علت, عقل, خرد, شعور, استدلا ل کردن, دلیل و برهان اوردن, شمردن, حساب پس دادن, روی چیزی حساب کردن, محسوب داشتن, گمان کردن, ملا حظه, مراعات, رعایت, توجه, درود, سلا م, بابت, باره,نگاه, نظر, ملا حظه کردن, اعتنا کردن به, راجع بودن به, وابسته بودن به, نگریستن, نگاه کردن, احترام, کشیدن, سنجیدن, وزن کردن, وزن داشتن.

consignar

: سپردن, تسلیم کردن, امانت گذاردن, ارسال کردن, سپرده, ته نشست, سپردن, بخشیدن, امرزیدن, معاف کردن, فرو نشاندن, پول رسانیدن, وجه فرستادن.

consiguientemente

: بنابراین, از اینرو, از همان قرار, بر طبق ان, نتیجتا, بالنتیجه.

consiste

: مرکب بودن از, شامل بودن, عبارت بودن از.

consolar

: راحت, اسودگی, اسایش, مایه تسلی, دلداری دادن (به), اسایش دادن, پیشانه, میزفرمان.

consorcio

: ربط, بستگی, بابت, مربوط بودن به, دلواپس کردن, نگران بودن, اهمیت داشتن.

conspicuo

: قابل ملا حضه, برجسته, بدنام رسوا.

conspirar

: ساخت وپاخت کردن, تبانی کردن, توطله چیدن, توطله چیدن برای کار بد, هم پیمان شدن, درنقشه خیانت شرکت کردن, نقشه, طرح, موضوع اصلی, توطله, دسیسه, قطعه, نقطه, موقعیت, نقشه کشیدن, طرح ریزی کردن, توطله چیدن.

constante

: ثابت, زوج, منظم, باقاعده, ثابت قدم, استوار, پابرجای, خیره, یکنواخت, محکم, پرپشت, استوار, ثابت, پی درپی, مداوم, پیوسته ویکنواخت کردن, استوار یا محکم کردن, ساکن شدن.

consternacin

: ترسانیدن, بی جرات کردن, ترس, جبن, وحشت زدگی, بی میلی.

consternar

: ترسانیدن, بی جرات کردن, ترس, جبن, وحشت زدگی, بی میلی.

constipado

: یبوست, خشکی.

constituci n

: ساختمان ووضع طبیعی, تشکیل, تاسیس, مشروطیت, قانون اساسی, نظام نامه, مزاج, بنیه.

constituir

: تشکیل دادن, تاسیس کردن, ترکیب کردن.

construccin

: ساختمان, بنا, ساختمان, عمارت.

constructor

: سازنده, خانه ساز.

construir

: ساختن, بناکردن, درست کردن, ساختن, ساخت.

consuelo

: راحت, اسودگی, اسایش, مایه تسلی, دلداری دادن (به), اسایش دادن, دلداری, تسلی, تسلیت, تسلیت خاطر, مایه تسلی, ارامش, تسکین, ارام کردن, تسلی دادن, تسلیت گفتن.

consulado

: کنسولگری, اداره کنسولی.

consulta

: مشورت, تامل, مشاوره, مشورت, مذاکره, همفکری, رایزنی.

consultar

: همفکری کردن, رایزنی کردن, کنکاش کردن, مشورت کردن, مشورت خواستن از, مشورت.

consultivo

: مشورتی.

consultorio

: جراحی, اتاق جراحی, عمل جراحی, تشریح.

consumidor

: مصرف کننده.

consumir

: مصرف کردن.

consumo

: مصرف, سوختن, زوال, مرض سل, خواستارشدن, درخواست, مطالبه, طلب, تقاضا کردن, مطالبه کردن.

contabilidad

: حسابداری, حسابداری, اصول حسابداری, برسی اصل و فرع, دفتر داری, ساماندهی.

contable

: ذی حساب, حسابدار, دفتردار, حسابدار, ثبات, شمارش پذیر.

contacto

: محل اتصال, تماس, تماس گرفتن, جلسه, نشست, انجمن, ملاـ قات, میتینگ, اجتماع, تلا قی, همایش, دست زدن به, لمس کردن, پرماسیدن, زدن, رسیدن به, متاثر کردن, متاثر شدن, لمس دست زنی, پرماس, حس لا مسه.

contador

: ذی حساب, حسابدار, پیشخوان, بساط, شمارنده, ضربت متقابل, درجهت مخالف, در روبرو, معکوس, بالعکس, مقابله کردن, تلا فی کردن, جواب دادن, معامله بمثل کردن با, متر, اندازه گیر, سنجنده.

contador pblico

: ذی حساب, حسابدار.

contadur a

: حسابداری, دفتر داری, ساماندهی.

contagiar

: الوده کردن, ملوث کردن, گند زده کردن, مبتلا و دچار کردن, عفونی کردن, سرایت کردن.

contagioso

: واگیر, فریبنده, جاذب, واگیر, مسری, واگیردار, واگیر, عفونی, مسری, فاسد کننده.

contaminacin

: لوث, الودگی, کثافت, ناپاکی.

contaminacion

: لوث, الودگی, کثافت, ناپاکی.

contaminar

: الودن, ملوث کردن, سرایت دادن, ناپاک, پلید, شنیع, ملعون, غلط, نادرست, خلاف, طوفانی, حیله, جرزنی, بازی بیقاعده, ناپاک کردن, لکه دار کردن, گوریده کردن, چرک شدن, بهم خوردن, گیرکردن, نارو زدن (در بازی).

contante

: پول نقد, وصول کردن, نقدکردن, دریافت کردن, صندوق پول, پول خرد.

contar

: شمار, شمردن, وابسته بودن, مربوط بودن, منوط بودن, باز گو کردن, گزارش دادن, شرح دادن, نقل کردن, گفتن, اعتماد کردن, تکیه کردن , گفتن, بیان کردن, نقل کردن, فاش کردن, تشخیص دادن, فرق گذاردن, فهمیدن.

contar chismes

: شایعات بی اساس, شایعات بی پرو پا, دری وری, اراجیف, بد گویی, سخن چینی, شایعات بی اساس دادن, دری وری گفتن یانوشتن, سخن چینی کردن, خبر کشی کردن.

contemplacin

: تفکر, تامل, غور, تعمق, سنجش, بررسی, اندیشه, تامل, فرصت, شور.

contemplar

: رسیدگی کردن (به), ملاحظه کردن, تفکر کردن, تفکر کردن, درنظر داشتن, اندیشیدن, روبروشدن, مواجه شدن با, در نظر داشتن, انتظار داشتن, درذهن مجسم کردن, نگاه, نظر, نگاه کردن, نگریستن, دیدن, چشم رابکاربردن, قیافه, ظاهر, بنظرامدن مراقب بودن, وانمود کردن, ظاهر شدن, جستجو کردن, تفکر کردن, اندیشه کردن, قصد کردن, تدبیر کردن, سربجیب تفکر فرو بردن, عبادت کردن, اندیشه کردن, تفکر کردن, در بحر فکر فرو رفتن, تعجب کردن, در شگفت ماندن, شگفت, الهه شعر وموسیقی, سنجیدن, اندیشه کردن, تعمق کردن, تفکر کردن, سنجش.

contempor neo

: معاصر, همزمان, هم دوره, نوین, امروزی, کنونی, جدید, مدرن.

contencin

: درگیری.

contender

: ستیزه کردن, مخالفت کرده با, رقابت کردن, ادعا کردن.

contenedor

: ظرف, محتوی, کانتینر.

contener

: محتوی بودن, دارا بودن, دربرداشتن, شامل بودن, خودداری کردن, بازداشتن, جلوگیری کردن از, نگهداشتن, مهار کردن.

contenido

: محتوی, مضم?ون.

contenta

: خوش, خوشحال, شاد, خوشوقت, خوشدل, خرسند, سعادتمند, راضی, سعید, مبارک, فرخنده.

contentamiento

: رضایت, قناعت, خرسندی.

contento

: محتوی, مضم?ون, رضایت, قناعت, خرسندی, خرسند, خوشحال, شاد, خوشرو, مسرور, خوشنود, خوش, خوشحال, شاد,

خوشوقت, خوشدل, خرسند, سعادتمند, راضی, سعید, مبارك, فرخنده, شاد.

contestaci n

: پاسخ, پاسخ دادن.

contestar

: پاسخ دادن, جواب دادن, از عهده برامدن, ضمانت کردن, دفاع کردن (از), جوابگو شدن, بکار امدن,بکاررفتن, بدرد خوردن, مطابق بودن (با), جواب احتیاج را دادن (.n) :جواب, پاسخ, دفاع, پاسخ, پاسخ دادن, پاسخ دادن, واکنش نشان دادن, پاسخ.

contienda

: درگیری, ستیزه, چون وچرا, مشاجره, نزاع, جدال کردن, مباحثه کردن, انکارکردن.

contiguo

: نزدیك, مجاور, همسایه, همجوار, دیوار بدیوار.

continental

: اقلیمی, قاره ای.

continente

: اقلیم, قاره, پرهیزکار, خوددار.

continuacin

: پی ایند, دنباله, عقبه, نتیجه, پایان, انجام, خاتمه.

continuar

: ادامه دادن, تحمل کردن, بردباری کردن دربرابر, طاقت چیزی راداشتن, تاب چیزی رااوردن, نگاه داشتن, اداره کردن, محافظت کردن, نگهداری کردن,نگاهداری, حفاظت, امانت داری, توجه, جلوگیری کردن, ادامه دادن, مداومت بامری دادن.

continuo

: پایدار, پایا, ساکن, وفا کننده, تاب اور, تحمل کننده , ثابت, پیوسته, پی درپی, داءمی, همیشگی, مکرر, متناوب, پیوسته, مداوم, دیرپای, بادوام, ماندنی, ثابت, پاینده, پایا, پایدار, ابدی, ثابت, ماندنی, سیر داءمی.

contorno

: محیط مرءی, خط فاصل درنقشه های رنگی, نقشه برجسته, نقاشی کردن, طراحی کردن, طرح کلی, رءوس مطالب.

contra

: دربرابر, درمقابل, پیوسته, مجاور, بسوی, مقارن, برضد, مخالف, علیه, به, بر, با, در مقابل, برضد, در برابر.

contraataque

: حمله متقابل, حمله متقابل کردن.

contrabandear

: مشروب قاچاق, معامله قاچاقی انجام دادن, قاچاق کردن.

contradecir

: رد کردن, مخالفت, انکار, انکار کردن, رد کردن, نقض کردن.

contradictorio

: متناقض, مخالف, متباین, ضد ونقیض.

contraer

: قرارداد, منقبض کردن, منقبض شدن, چروک شدن, جمع شدن, کوچک شدن, عقب کشیدن, اب رفتن (پارچه), شانه خالی کردن از.

contragolpe

: واکنش شدید.

contrahecho

: بدشکل, ناقص شده.

contralto

: صدای التو, صدای اوج.

contramandar

: فسخ کردن, لغو کردن, بر گرداندن حکم صادره, ممنوع کردن, بخشیدن, امرزیدن, معاف کردن, فرو نشاندن, پول رسانیدن, وجه فرستادن.

contrario

: مخالف, معکوس, مقابل, خلا ف, روبرو, مقابل, ضد, وارونه, از روبرو, عکس قضیه, وارونه, معکوس, معکوس کننده, پشت (سکه), بدبختی, شکست, وارونه کردن, بر گرداندن, پشت و رو کردن, نقض کردن, واژگون کردن.

contrarrestar

: بی اثر کردن, خنثی کردن, عمل متقابل کردن, چاپ افست, جابجاسازی, مبدا, نقطه شروع مسابقه, چین, خمیدگی, انحراف, وزنه متعادل, رقم متعادل کننده, متعادل کردن, جبران کردن, خنثی کردن, چاپ افست کردن.

contraste

: تباین, کنتراست, مقایسه کردن.

contratar

: کرایه, اجاره, مزد, اجرت, کرایه کردن, اجیرکردن, کرایه دادن (گاهی با out).

contratiempo

: بدبختی, بیچارگی, بدشانسی.

contratista

: پیمان کار, مقاطعه کار.

contrato

: سازش, موافقت, پیمان, قرار, قبول, مطابقه ء نحوی, معاهده و مقاطعه ء, توافق, قرارداد, منقبض کردن, منقبض شدن.

contribucin

: سهم, اعانه, هم بخشی, همکاری وکمک, مالیات, باج, خراج, تحمیل, تقاضای سنگین, ملا مت, تهمت, سخت گیری, مالیات بستن, مالیات گرفتن از, متهم کردن, فشاراوردن بر.

contribuir

: اعانه دادن, شرکت کردن در, همکاری وکمک کردن, هم بخشی کردن.

contrincante

: مخالف, ضد, معارض, حریف, طرف, خصم.

control

: کنترل, بازرسی, تفتیش, بازدید, معاینه, سرکشی.

controlar

: ممیزی, رسیدگی, جلوگیری کردن از, ممانعت کردن, سرزنش کردن, رسیدگی کردن, مقابله کردن, تطبیق کردن, نشان گذاردن, چک بانک , کنترل, اگاهی دهنده, انگیزنده, گوشیار, به علا ءم رمزی مخابراتی گوش دادن, مبصر, نظارت کردن, برنگری کردن, رسیدگی کردن.

controvertible

: مباحثه ای, جدلی, جدال امیز, هم ستیز, هم ستیزگر, هم ستیزگرانه.

controvertido

: مباحثه ای, جدلی, جدال امیز, هم ستیز, هم ستیزگر, هم ستیزگرانه.

contusi n

: کوبیدن, کبود کردن, زدن, ساییدن, کبودشدن, ضربت دیدن, کوفته شدن, کبودشدگی, تباره.

convencer

: مجرم, جانی, محبوس, محکوم کردن, متقاعد کردن, قانع کردن, وادار کردن, بران داشتن, ترغیب کردن.

conveniencia

: شتاب, عجله, کارمهم, اقدام مهم, اقتضاء , شتاب, عجله, کارمهم, اقدام مهم, اقتضاء

conveniente

: کافی, تکافو کننده, مناسب, لا یق, صلا حیت دار, بسنده, مساوی, رسا, :متساوی بودن, مساوی ساختن, موثر بودن, شایسته بودن, اختصاص دادن, برای خود برداشتن, ضبط کردن, درخور, مناسب, مقتضی, مناسب, زیبنده, شایسته, درخور, راحت, مناسب, راه دست, شایسته, چنانکه شاید وباید, مناسب, مربوط, بجا, بموقع, مطبوع, شایسته, زیبنده, خوش منظر, بطور دلپذیر, درخورد, مناسب, شایسته, فراخور, مقتضی.

convenio

: واریز, تصفیه, تسویه, پرداخت, توافق, ته نشینی, مسکن, کلنی, زیست گاه.

convenir

: خوشنود کردن, ممنون کردن, پسندامدن, اشتی دادن, مطابقت کردن, ترتیب دادن, درست کردن, خشم(کسیرا) فرونشاندن, جلوس کردن, نـاءل شـدن, موافقت کردن, موافق بودن, متفق بودن, همرای بودن, سـازش کردن, برازیـدن, درخور بودن, مناسب بودن, واریز, تسویه, جـا دادن, مانـدن, مقیم کردن, ساکن کردن, واریز کردن, تصـفیه کردن, معین کردن, ته نشـین شـدن, تصـفیه حساب کردن, نشست کردن, درخواست, تقاضا, دادخواست, عرضحال, مرافعه, خواستگاری, یکدست لباس, پیروان, خدمتگزاران, ملتزمین, توالی, تسـلسل, نوع, منـاسب بودن, وفق دادن, جور کردن, خواست دادن, تعقیب کردن, خواسـتگاری کردن, جامه, لباس دادن به.

convento

: راهرو سرپوشـیده, اطاق یا سـلول راهبان وتارکان دنیا, ایوان, دیر, صومعه, گوشه نشـینی کردن, درصومعه گذاشـتن, صومعه, دیر, مجمع, صومعه, خانقاه راهبان, دیر, رهبانگاه, صومعه.

conversacin

: گفتگو, گفت وشنید, مکالمه, محاوره, بحث, مذاکره, گفتگو, صحبت, حرف, مذاکره, حرف زدن.

conversacion

: سخن گفتن, سخنرانی کردن, ادا کردن, مباحثه, قدرت استقلا ل.

conversar

: عکس, محاوره کردن.

conversi n

: تغییر, تبدیل, تسعیر, تغییر کیش.

convertir

: تبدیل کردن, معکوس کردن, تغییر شکل یافتن, تغییر شکل دادن, دگرگون کردن, نسخ کردن, تبدیل کردن.

conviccin

: بـاور, عقیـده, اعتقـاد, ایمـان, گمـان, اعتمـاد, معتقـدات, تشویق, تحریک, اجبار, متقاعـد سازی, نظریه یا عقیـده از روی اطمینان,

اطمینان, عقیده دینی, نوع, قسم, ترغیب.

convicto

: گناهکار, مقصر, بزهکار, مجرم, محکوم.

convidar

: دعوت کردن, طلبیدن, خواندن, وعده گرفتن, مهمان کردن, وعده دادن.

convocar

: فرا خواندن, فرا خوان, ناقوس عزارا بصدا دراوردن, صدای ضربه ناقوس, صدایی زنگ, فراخوانی, احضار, فراخواستن, فراخواندن, احضار قانونی کردن.

convoy

: قافله, کاروان, بدرقه, همراه رفتن, بدرقه کردن.

convulsi n

: شنج, تشنج, پرش, تکان, اشوب.

copa

: ناو, شیشه, ابگینه, لیوان, گیلا س, جام, استکان, ایینه, شیشه دوربین, شیشه ذره بین, عدسی, شیشه الا ت, الت شیشه ای, عینک, شیشه گرفتن, عینک دار کردن, شیشه ای کردن, صیقلی کردن, ساغر, جام, گیلا س شراب, تکه, قطعه, قطره.

copia

: نوعی چاپ عکاسی که زمینه ان ابی ونقش ان سفید است, چاپ اوزالیدکه برای کپیه نقشه ورسم های فنی بکار میرود, برنامه کار, رونوشت, نسخه, نسخه برداری, المثنی, دو نسخه ای, تکراری, تکثیرکردن.

copia de seguridad

: پشتیبان, پشتیبانی کردن.

copiar

: رونوشت, نسخه, نسخه برداری, نوای کسی را در اوردن, تقلید کردن, پیروی کردن, کپیه کردن, عکس چاپی, مواد چاپی, چاپ کردن, منتشر کردن, ماشین کردن.

copiloto

: کمک خلبان, خلبان دوم.

copo

: تکه کوچک (برف وغیره), ورقه, پوسته, فلس, جرقه, پوسته پوسته شدن, ورد امدن, برفک زدن تلویزیون.

copo de nieve

: برف دانه, برف ریزه.

copular

: فنجانی, کاسه ای, کاسبرگی.

coquetear

: لا س, حرکت تند وسبک, لا س زدن, اینسو وانسو جهیدن, چشم چرانی کردن, چشم چرانی, نگاه عاشقانه کردن, با چشم غمزه کردن, عشوه.

coquetera

: لا س زنی.

coqueto

: لا س, حرکت تند وسبک, لا س زدن, اینسو وانسو جهیدن.

coral

: وابسته بدسته سرودخوانان, وابسته به اواز دسته جمعی, مرجان, بسد.

coraz n

: مغز ودرون هرچیزی, قلب, سینه, اغوش, مرکز, دل و جرات, رشادت, مغز درخت,عاطفه, لب کلا م, جوهر, دل دادن, جرات دادن, تشجیع کردن, بدل گرفتن.

corbata

: کراوات, دستمال گردن, کراوات, بند, گره, قید, الزام, علا قه, رابطه, برابری, تساوی بستن, گره زدن, زدن.

corcho

: چوب پنبه, بافت چوب پنبه درخت بلوط, چوب پنبه ای, چوب پنبه گذاشـتن (در), بسـتن, راه چیزی (را) گرفتن, در دهن کسی را گذاشتن.

corcino

: اهوبره, رشا, گوزن, حنایی, بچه زاییدن (اهویاگوزن), اظهار دوستی کردن, تملق گفتن.

corcovado

: کوهان دار, گوژپشت.

corcovear

: جنس نر اهو وحیوانـات دیگر, قوچ, دلاـ ر, بالا پریـدن وقوز کردن(چون اسب), ازروی خرک پریـدن, مخالفت کردن با (دربازی فوتبال وغیره), جفتک, جفتک انداختن.

cordel

: ریسـمان, طناب نازک, رسن, سـیم, زه, وتر, خط, سـطر, ردیف, رشـته, زه, زهی, نخ, ریسمان, رشته, سیم, ردیف, سلسله, قطار, نخ کردن (باسوزن و غیره), زه انداختن به, کشـیدن, :ریش ریش, نخ مانند, ریشه ای, چسبناک, دراز, به نخ کشیدن (مثل دانه های تسبیح), بصف کردن, زه دارکردن.

cordero

: بره, گوشت بره, ادم ساده.

cordial

: قلبی, صـمیمی, مقوی, قلبی, صـمیمی, از روی صمیمیت, خالص, بی ریا, قلبی, صمیمانه, دلچسب, مقوی, همدرد, دلسوز, شفیق, غمخوار, موافق.

cordillera

: مرز, کنار, حاشـیه, لبه, برامدگی لبه طبقات سـنگ, نوار, تسمه ء اهنی, تکه دراز گوشت, بصورت نوار یا تسمه دراوردن, رسایی, چشم رس, تیررس, برد, دسترسـی, حـدود, خـط مبنا, منحنی مبنا, درصف اوردن, اراسـتن, مرتب کردن, میزان کردن, عبور کردن, مسطح کردن, سیر و حرکت کردن.

cordn

: ریسمان, طناب نازك, رسن, سیم, زه, وتر, پر از سوراخ, پر از سوراخ کردن, خط, سطر, ردیف, رشته, بند کفش, زه, زهی, نخ, ریسمان, رشته, سیم, ردیف, سلسله, قطار, نخ کردن (باسوزن و غیره), زه انداختن به, کشیدن, :ریش ریش, نخ مانند, ریشه ای, چسبناك, دراز, به نخ کشیدن (مثل دانه های تسبیح), بصف کردن, زه دارکردن, نوار, بانوار بستن.

coreografear

: طرح رقص یا بالت را ریختن, درحال رقص یا بالت بودن.

corinto

: شاه بلوط اروپایی, رنگ خرمایی مایل بقرمز, درجزیره دورافتاده یاجاهای مشابهی رها شدن یا گیر افتادن.

cornear

: شاخ زدن, ضربه زدن, پیش رفتن, پیشرفتگی داشتن, نزدیک یامتصل شدن, بشکه, ته, بیخ, کپل, ته درخت, ته قنداق تفنگ, هدف, خون بسته و لخته شده, خون, تکه سه گوش (در دوزندگی), زمین سه گوش, سه گوش بریدن, شاخ زدن, باشاخ زخمی کردن, سوراخ کردن.

corneja

: غراب, کلاغ, اهرم, دیلم, بانگ زدن, بانگ خروس.

corneta

: شیپور, بوق, شیپورچی, شاخ, بوق, کرنا, شیپور, پیاله, نوك.

coro

: دسته سرایندگان, کر, بصورت دسته جمعی سرود خواندن, هم سرایان, هم سرایان, هم سرایی کردن, دسته خوانندگان, نغمه سرایان هم اهنگ.

corona

: تاج, فرق سر, بالا ی هرچیزی, حد کمال, تاج دندان, تاج گذاری کردن, پوشاندن(دندان باطلا وغیره).

coronar

: تاج, فرق سر, بالا ی هرچیزی, حد کمال, تاج دندان, تاج گذاری کردن, پوشاندن(دندان باطلا وغیره).

coronel

: سرهنگ.

corporal

: بدنی, دارای بدن, عملا, واقعا, جسمانی, مادی, فیزیکی.

corpulento

: تنومند, ستبر, کلفت, زبر وخشن, گره دار, فربه, تنومند, گوشتالو, جسیم, فربه, چاق, چرب, چربی, چربی دار, چربی دار کردن, فربه یا پرواری کردن, ستبر, نیرومند, قوی بنیه, محکم, نوعی ابجو.

corral

: یارد(۶۳ اینچ یا ۳ فوت), محوطه یا میدان, محصور کردن, انبار کردن(در حیاط), واحد مقیاس طول انگلیسی معادل ۴۴۱۹/۰ متر.

corre

: بسرعت رفتن, بسرعت انجام دادن, فاصله میان دو حرف, این علا مت), ? (بشدت زدن, پراکنده کردن.

correa

: افسار سگ وحیوانات مشابه, افسار بستن, بند زدن, دسته سه تایی, تسمه.

correccin

: تصحیح, اصلا ح, غلط گیری, تادیب.

correcto

: درست, صحیح, صحیح کردن, اصلا ح کردن, تادیب کردن, شایسته, چنانکه شاید وباید, مناسب, مربوط, بجا, بموقع, مطبوع, مستقیم, راست, درست, صحیح, واقعی, بجا, حق, عمودی, قاءمه, درستکار, در سمت راست, درست کردن, اصلا ح کردن, دفع ستم کردن از, درست شدن, قاءم نگاهداشتن.

corredor

: ورزشکار, پهلوان, قهرمان ورزش, دلا ل, سمسار, واسطه معاملا ت بازرگانی, پروپاکاندچی انتخابات و غیره, رای جمع کن, ریشه هوایی, دونده, گردنده, گشتی, افسر پلیس, فروشنده سیار, ولگرد, متصدی, ماشین چی, اداره کننده شغلی.

corregir

: درست, صحیح, صحیح کردن, اصلا ح کردن, تادیب کردن.

correo

: زره, جوشن, زره دار کردن, پست, نـامه رسـان, پستی, بـا پست فرسـتادن, چاپـار, نـامه رسـان, پست, چاپـار, نامه رسان, پسـتچی, مجموعه پستی, بسته پستی, سیستم پستی, پستخانه, صندوق پست, تعجیل, عجله,ارسال سریع, پست کردن, تیر تلفن وغیره, تیردگل کشتی وامثال ان, پست نظامی, پاسگاه, مقام, مسلولیت, شغل, اگهی واعلا ن کردن.

correo areo

: پست هوایی.

correoso

: چرمی.

correr

: بسرعت رفتن, بسرعت انجام دادن, فاصله میان دو حرف, این علا مت), ? (بشدت زدن, پراکنده کردن, جریان, روانی, مد (برابر جزر), سـلا ست, جاری بودن, روان شـدن, سـلیس بودن, بـده, شـریدن, خرامیدن, رقصـیدن, جست وخیز کردن, شـلنگ انداختن, تـاخت رفتـن (اسـب وغیره), بجسـت وخیز دراوردن, جسـت وخیز وشـلنگ تختـه, تـاخت, حرکت خرامـان, مسـابقه, گردش, دور, دوران, مسـیر, دویـدن, مسـابقه دادن, بسـرعت رفتـن, نژاد, نسـل, تبـار, طـایفه, قـوم, طبقه, رانـدن, رانش, دایر بـودن, اداره کردن, دوسرعت, با حداکثر سرعت دویدن.

correr demasiado

: سرعت.

correspondencia

: بستگی, اتصال, ارتباط, مطابقت, تشابه, مراسلا ت.

corresponder

: برابربودن, بهم مربوط بودن, مانند یا مشابه بودن, مکاتبه کردن, رابطه داشتن.

correspondientes

: متناظر, مکاتبه کننده.

corresponsal

: خبرنگار, مخبر, مکاتبه کننده, طرف معامله, مطابق.

corretaje

: پول دلا لی, حق العمل, مزد دلا لی.

corrida

: پهنه, میدان مسابقات (در روم قدیم), عرصه, گود,, صحنه, ارن.

corriente

: جریان, رایج, جاری, عادی, مرسوم, جریان, روانی, مد (برابر جزر), سلا ست, جاری بودن, روان شدن, سلیس بودن, بده, شریدن, پهن, مسطح, هموار, صاف, برابر, واضح, اشکار, رک و ساده, ساده, جلگه, دشت, هامون, میدان یا محوطه جنگ, بدقیافه, شکوه, شکوه کردن, منظم, باقاعده, مسیل, نهر.

corriente principal

: مسیر اصلی, مسیر جویباری که دران اب جریان دارد.

corriente sangu nea

: رگ گردش خون.

corromper

: فاسد کردن, خراب کردن, فاسد.

corrupcin

: فساد, انحراف.

corrupto

: فاسد کردن, خراب کردن, فاسد.

cors

: کرست, شکم بند زنانه, شکم بند بستن, کمربند, کمر, کرست, حلقه, احاطه کردن, حلقه ای بریدن, ژاکت ویژه خفت کردن دیوانگان.

cortado

: بریـدن, گسیختن, گسستن, چیـدن, زدن, پـاره کردن, قطع کردن, کم کردن, تراش دادن (الماس وغیره), عبور کردن,گذاشتن, برش, چاک, شکاف, معبر, کانال, جوی, تخفیف, بریدگی.

cortador

: اسب یا کشتی تندرو, طیاره تندرو, بادپا, ماشین موزنی, قیچی باغبانی.

cortadura

: بریـدن, گسیختن, گسستن, چیـدن, زدن, پـاره کردن, قطع کردن, کم کردن, تراش دادن (الماس وغیره), عبور کردن,گذاشتن, برش, چاک, شکاف, معبر, کانال, جوی, تخفیف, بریدگی.

cortaplumas

: قلمتراش, چاقوی کوچک جیبی.

cortar

: لپ پریـده کردن یـا شـدن, ژتن, ریزه, تراشه, مهره ای که دربـازی نشان برد وباخت است, ژتون, ورقه شـدن, رنـده کردن, سیب زمینی سرخ کرده, ریز ریز کردن, بریـدن, جدا کردن, شکستن, برش, موزنی, پشم چینی, شانه فشنگ, گیره کاغذ, گیره یاپنس, چیدن, بغل گرفتن, محکم گرفتن, بریدن,

corte

: بریـدن, گسیختن, گسستن, چیـدن, زدن, پـاره کردن, قطع کردن, کم کردن, تراش دادن (الماس وغیره), عبور کردن,گذاشتن, برش, چاک, شکاف, معبر, کانال, جوی, تخفیف, بریدگی.

corte de pelo

: موچینی, سلمانی.

cortejar

: بارگاه, حیاط, دربار, دادگاه, اظهار عشق, خواستگاری, اظهار عشق کردن با, عشقبازی کردن با, خواستگاری کردن, جلب لطف کردن.

cortes a

: ادب ومهربانی, تواضع.

corteza

: پوست درخت, عوعو, وغ وغ کردن, پوست کندن, لیف درخت, پوست لیفی درختان, کبره, کبره بستن, قسمت خشک و سخت نان, پوست نان, قشر, پوسته سخت هر چیزی, ادم جسور و بی ادب.

cortijo

: خانه رعیتی.

cortina

: پرده, جدار, دیوار, حجاجب, غشاء, مانع, سایه, حباب چراغ یا فانوس, اباژور, سایه بان, جای سایه دار, اختلا ف جزءی, سایه رنگ, سایه دار کردن, سایه افکندن, تیره کردن, کم کردن, زیر وبم کردن.

cortisona

: کورتیزون.

corto

: کوتاه مختصر, حکم, دستور, خلا صه کردن, کوتاه کردن, اگاهی دادن, ضربت توپ گلف نزدیک سوراخ, زدن توپ, کوتاه, مختصر, قاصر, کوچک, باقی دار, کسردار, کمتر, غیر کافی, خلا صه, شلوار کوتاه, تنکه, یکمرتبه, بی مقدمه, پیش از وقت, ندرتا, کوتاه کردن, اتصالی پیدا کردن.

corts

: غیرنظامی, مدنی, با ادب, مودب, فروتن, مودبانه, اقا منش, اصیل, نجیب, تربیت شده, نجیب, با تربیت, ملا یم, ارام, لطیف, مهربان, اهسته, ملا یم کردن, رام کردن, ارام کردن, با ادب, با نزاکت, مبادی اداب.

corvejn

: گیاهان پنیرک, شاهدانه صحرایی, ختمی, پس زانو, پی بردن, لنگ کردن, اذیت کردن, ران خوک, مهمیز, سیخ, مهمیز زدن.

corzo

: گوزن کوچک, گوزن ماده.

cosa

: کالا, متاع, چیز, اسباب, ماده, بند, فصل, شرط, مقاله, گفتار, حرف تعریف(مثل تهع), چیز, شی ء, کار, اسباب, دارایی, اشیاء, جامه, لباس, موجود.

cosecha

: محصول, چیدن, گیسو را زدن, سرشاخه زدن, حاصل دادن, چینه دان, خرمن, محصول, هنگام درو, وقت خرمن, نتیجه, حاصل, درو کردن وبرداشتن.

cosechar

: خرمن, محصول, هنگام درو, وقت خرمن, نتیجه, حاصل, درو کردن وبرداشتن, درو کردن, جمع اوری کردن, بدست اوردن.

coser

: دوختن, دوزندگی کردن, خیاطی کردن.

cosmtico

: وسیله ارایش, فن ارایش وتزءین.

cosquillear

: غلغلک دادن, غلغلک, خاریدن.

cosquilloso

: غلغلکی, حساس.

costa

: ساحل, دریاکنار, سریدن, سرازیر رفتن, خط ساحلی, هزینه, ارزش, ارزیدن, ارزش, قیمت, بها, بها قاءل شدن, قیمت گذاشتن, کرانه دریا, ساحل دریا, دریا کنار, کنار دریا, لب (دریا), کرانه, ساحل, بساحل رتفن, فرود امدن, ترساندن.

costar

: هزینه, ارزش, ارزیدن.

coste

: هزینه, ارزش, ارزیدن.

costilla

: دنده, تکه گوشت دنده دار, دنده دار کردن, گوشت دنده, هر چیز شبیه دنده, پشت بند زدن, مرز گذاشتن, نهر کندن, شیار دار کردن.

costillas

: گوشت دنده.

costo

: هزینه, ارزش, ارزیدن, پردازه, پردازانه, مزد, دستمزد, اجرت, پاداش, پول, شهریه, اجاره کردن, دستمزد دادن به, اجیر کردن, ارزش, قیمت, بها, بها قاءل شدن, قیمت گذاشتن.

costoso

: گران, گزاف, فاخر, گران, پرخرج.

costumbre

: رسم, سنت, عادت, عرف, حقوق گمرکی, گمرک, برحسب عادت, عادتی, عادت, خو, مشرب, ظاهر, جامه, لباس روحانیت, روش طرز رشد, رابطه, :جامه پوشیدن, اراستن, معتاد کردن, زندگی کردن, راه, جاده, طریق, سبک (سابک), طرز, طریقه.

costura

: کار سوزن دوزی, گلدوزی, درز, بخیه.

costurera

: زن دوزنده, خیاط زنانه, خیاط, دوزندگی کردن.

cotidiano

: روزانه, روزبروز, روزنامه یومیه, بطور یومیه.

cotizaci n

: نقل قول, بیان, ایراد, اقتباس, عبارت, مظنه.

cotorra

: طوطی کوچک دراز دم وسبز رنگ.

cpsula

: کپسول, پوشش, کیسه, پوشینه, سرپوش.

cpula

: اتصال, مقاربت جنسی, جماع.

cr a

: پروردن, باراوردن, زاییدن, بدنیااوردن, تولید کردن, تربیت کردن, فرزند, اولا د, اعقاب, جنس, نوع, گونه.

cr dito

: اعتبار, ابرو, ستون بستانکار, نسیه, اعتقاد کردن, درستون بستانکار وارد کردن, نسبت دادن.

cr nica

: شرح وقایع بترتیب تاریخ, تاریخچه.

cr ter

: دهانه اتش فشان, دهانه کوه های ماه, دهانه یا حفره حاصله در اثر بمب وغیره.

cr tica

: نقد ادبی, انتقاد, عیبجویی, نقدگری, نکوهش, فن انتقاد, مقاله انتقادی, توپخانه ضد هوایی, بازدید, تجدید نظر, رژه, نشریه, مجله, سان دیدن, بازدید کردن, انتقاد کردن, مقالا ت انتقادی نوشتن, بازبین, دوره کردن.

cr tico

: نقدگر, نکوهشگر, سخن سنج, نقاد, انتقاد کننده, کارشناس, خبره, بحرانی, وخیم, منتقدانه.

craso

: اشکار, برملا- انگشت نما, رسوا, وقیح, زشت, درشت, بزرگ, ستبر, عمده, ناخالص, زمخت, درشت بافت, زشت, شرم اور, ضخیم, بی تربیت, وحشی, توده, انبوه, وزن سرجمع چیزی(باظرف وغیره درمقابل نعت یعنی وزن خالص), جمع کل, بزرگ کردن, جمع کردن, زمخت کردن, کلفت کردن, بصورت سود ناویژه بدست اوردن.

crawl

: عمل خزیدن, خزیدن, سینه مال رفتن, شنال کرال.

crculo

: دایره, محیط دایره, محفل, حوزه, قلمرو, دورزدن, مدور ساختن, دور(چیزی را)گرفتن, احاطه کردن, چماق, گرز, خال گشنیز,

خاج, باشگاه, انجمن, کانون, مجمع(vi&.vti):چماق زدن, تشکیل باشگاه یا انجمن دادن, حلقه, زنگ زدن, احاطه کردن.

crdulo

: زودباور, ساده لوح, گول خور.

cre ble

: باور کردنی, قابل قبول.

creacin

: افرینش, خلقت, ایجاد.

creacion

: افرینش, خلقت, ایجاد.

crear

: خلق شدن, افریدن, ایجاد کردن.

crecer

: جوانه زدن, درامدن, شروع برشدکردن, رستن, روییدن, رشد کردن, سبز شدن, بزرگ شدن, زیاد شدن, ترقی کردن, شدن, گشتن, رویانیدن, کاشتن.

crecer con vigor

: پیشرفت کردن, رونق یافتن, کامیاب شدن.

crecimiento

: رشد, نمود, روش, افزایش, ترقی, پیشرفت, گوشت زیادی, تومور, چیز زاءد, نتیجه, اثر, حاصل, افزودن, زیاد کردن, توسعه دادن, توانگرکردن, ترفیع دادن, اضافه, افزایش, رشد, ترقی, زیادشدن, برخاستن, ترقی کردن, ترقی خیز.

credo

: ایمان, عقیده, اعتقاد, دین, پیمان, کیش.

cree

: خلق شدن, افریدن, ایجاد کردن.

creencia

: باور, عقیده, اعتقاد, ایمان, گمان, اعتماد, معتقدات.

creer

: باور کردن, اعتقادکردن, گمان داشتن, ایمان اوردن, اعتقادداشتن, معتقدبودن, پنداشتن, فرض کردن, خیال کردن, حدس, گمان, ظن, تخمین, فرض, حدس زدن, تخمین زدن, شمردن, حساب پس دادن, روی چیزی حساب کردن, محسوب داشتن, گمان کردن, اندیشیدن, فکر کردن, خیال کردن, گمان کردن.

crema

: سرشیر, کرم, هر چیزی شبیه سرشیر, زبده, کرم رنگ, سرشیر بستن.

crema dental

: خمیر دندان.

crema para zapatos

: موم, مومی شکل, شمع مومی, رشد کردن, زیاد شدن, رو به بدر رفتن, استحاله یافتن.

cremallera

: زیب لباس(که بجای دکمه بکار میرود), زیب دار.

crepsculo

: تاریک وروشن, هوای گرگ ومیش, هنگام غروب, تاریک نمودن, تاریک روشن, هوای گرگ ومیش, شفق.

crespo

: مجعد, فرفری.

cresta

: برامدگی, مرز, لبه, خط الراس, خرپشته, نوک, مرز بندی کردن, شیار دار کردن.

creta

: گچ, نشان, علا مت سفید کردن, باگچ خط کشیدن, باگچ نشان گذاردن.

creyente

: با ایمان, معتقد.

criada

: کلفت, خدمتگزار, دوشیزه یا زن جوان, پیشخدمت مونث, دختر, نوکر, خدمتکار, خادم, پیشخدمت, بنده.

criadero

: محل تخم گذاری (مرغ یا ماهی), محل تخم ریزی ماهی, محل نقشه کشی وتوطله.

criado

: نوکر, خدمتکار, خادم, پیشخدمت, بنده, نوکر, پیشخدمت مخصوص, ملا زم, پیشخدمتی کردن.

criar

: پروردن, باراوردن, زاییدن, بدنیااوردن, تولید کردن, تربیت کردن, فرزند, اولا د, اعقاب, جنس, نوع, گونه, بالا بردن, ترقی دادن, اضافه حقوق, پروردن, تربیت کردن, بلند کردن, افراشتن, نمودار شدن, عقب, پشت, دنبال.

criatura

: بچه, کودک, طفل, نوزاد, مانند کودک رفتار کردن, نوازش کردن, افریده, مخلوق, جانور, کودک, بچه, طفل, بچه کمتر از هفت سال.

crimen

: جنایت, گناه, جرم, تقصیر, تبه کاری, بزه.

criminal

: جنایی, بزهکار, جنایتکار, جانی, گناهکار, بزهکار, گناهکار, جانی, جنایت کار, بزهکارانه, تبه کارانه.

criminalidad

: جنایتکاری.

crin

: یال.

criquet

: جیرجیرك, زنجره, یكجور گوی بازی.

cris ntemo

: گل داودی, مینای طلا یی.

crisantemo

: گل داودی, مینای طلا یی.

crisis

: بحران, تو رفتگی, گود شـدگی, فرودافت, كسـادی, تنزل, افسـردگی, پریشـانی, امر فوق العاده و غیره منتظره, حتمی, ناگه اینـده, اورژانس.

crislida

: شفیره حشرات, جوانه, شكوفه, جنین.

cristal

: بلور, شفاف, زلا ل, بلوری كردن, قطعه, تكه, قاب شیشه, جام شیشه, دارای جام شیشه كردن

cristalera

: شیشه الا ت, بلور الا ت, ظروف شیشه.

cristianar

: تعمید دادن, بوسیله تعمید نامگذاری كردن, نام گذاری كردن (هنگام تعمید), تعمید دادن.

cristiandad

: مسیحیت, دین مسیحی.

cristianismo

: مسیحیت, دین مسیحی.

cristiano

: مسیحی.

cristo

: مسیح, عیسی.

critico

: بحرانی, وخیم, منتقدانه.

crneo

: کاسه سر, جمجمه, فرق سر.

crnico

: دیرینه, مزمن, سخت, شدید, گرانرو.

cromar

: رنگ دانه کرومیوم, رنگ زرد فرنگی, اب ورشو.

cromo

: رنگ دانه کرومیوم, رنگ زرد فرنگی, اب ورشو, کرومیوم, کروم, فلزی سخت وخاکستری رنگ.

cromtico

: رنگی, پر رنگ, تصادفی, اتفاقی.

cronol gico

: بترتیب تاریخی, دارای تسلسل تاریخ, دارای ربط زمانی.

cronometrar

: زمان سنج, تپش زمان سنجی, ساعت, وقت, زمان, گاه, فرصت, مجال, زمانه, ایام, روزگار, مد روز, عهد, مدت, وقت معین کردن, متقارن ساختن, مرور زمان را ثبت کردن, زمانی, موقعی, ساعتی.

crticar

: نقد ادبی کردن, انتقاد کردن, نکوهش کردن.

crucero

: سفر دریایی, گشت زدن, رزمناو, کشتی یا تاکسی یا کسی که گشت میزند.

crucificar

: برصلیب اویختن, مصلوب کردن, بدار اویختن.

crucifijo

: صلیب عیسی.

crucifixin

: تصویر عیسی بر بالا ی صلیب, مصلوب ساختن.

crudo

: خام, ناپخته, زمخت, نارس, کال, خام, نپخته, بی تجربه, جریحه, جریحه دار, سرد, جریحه دار کردن, زبر, خشن, درشت, زمخت, ناهموار, ناهنجار, دست مالی کردن, بهم زدن, زمخت کردن.

cruel

: بیرحم, ظالم, ستمکار, ستمگر, بیدادگر, تند, درشت, خشن, ناگوار, زننده, ناملا یم, بی عاطفه, عاری از احساسات, افسرده.

crueldad

: ظلم, ستم, بیداد.

crujido

: کاف, رخنه, ترک, شکاف, ضربت, ترق تروق, ترکانیدن, را بصدا دراوردن, تولید صدای ناگهانی وبلند کردن, شکاف برداشتن, ترکیدن, تق کردن.

crujiente

: مجعد شدن, موجدارکردن, حلقه حلقه کردن, چیز خشک وترد, ترد, سیب زمینی برشته.

crujir

: کاف, رخنه, ترک, شکاف, ضربت, ترق تروق, ترکانیدن, را بصدا دراوردن, تولید صدای ناگهانی وبلند کردن, شکاف برداشتن, ترکیدن, تق کردن, صدای غوک دراوردن, شکوه وشکایت کردن, غژغژ کردن, صدای لولا ـ ی روغن نخورده, جیرجیر کفش.

cruz

: صلیب,خاج,حد وسط,ممزوج,اختلاف,تقلب,قلم کشیدن بر روی,گذشتن,عبور دادن,مصادف شدن,قطع کردن,خلاف میل کسی رفتار کردن,پیودن زدن.

cruzada

: جنگ صلیبی, جنگ مذهبی, نهضت, جهاد کردن.

cruzar

: پیوند زدن, دورگه.

cscara

: پوست, قشر, صدف حلزون, کاسه یا لاک محافظ جانور (مثل کاسه لاک پشت), عامل محافظ حفاظ, جلد, پوست فندق وغیره, کالبد, بدنه ساختمان, گلوله توپ, پوکه فشنگ, قشر زمین, سبوس گیری کردن, پوست کندن از, مغز میوه را دراوردن (از پوست), پوست, چرم, جلد, پوست کندن, با پوست پوشاندن, لخت کردن.

csped

: علف, سبزه, چمن, ماری جوانا, با علف پوشاندن, چمن زار کردن, چراندن, چریدن, علف خوردن, چمن, علفزار, مرغزار, باپارچه صافی کردن.

ctrico

: مرکبات, خانواده مرکبات.

cu a

: میخ ته کفشهای ورزشی, گوه, گیره, باگوه و گیره محکم کردن, گوه, باگوه نگاه داشتن, با گوه شکافتن, از هم جدا کردن.

cu l

: علامت استفهام, حرف ربط, چه, کدام, چقدر, هرچه, انچه, چه اندازه, چه مقدار, که, این (هم), که این (هم), کدام, کی, که, چه شخصی, چه اشخاصی, چه کسی.

cu ndo

: کی, چه وقت, وقتیکه, موقعی که, در موقع.

cuaderno

: کتابچه یادداشت, دفتر یادداشت, دفتر تکالیف درسی.

cuadr tico

: درجه دوم.

cuadra

: پایا, پایدار, جای ایستادن اسب در طویله, اخور, غرفه, دکه چوبی کوچک, بساط, صندلی, لژ, جایگاه ویژه, به اخور بستن, از حرکت بازداشتن, ماندن, ممانعت کردن, قصور ورزیدن, دور سرگرداندن, طفره, طفره زدن, جای خوک یاگراز, طویله خوک, درطویله قراردادن, :(طب) گل مژه, سنده سلا م.

cuadrado

: مربع, مجذور, چهارگوش, گوشه دار, مجذور کردن.

cuadrag simo

: چهلم, چهلمین.

cuadrangular

: مربع, چهار گوشه.

cuadrante

: ربع دایره, ربع کره, یک چهارم, چهار گوش.

cuadratura

: تربیع.

cuadrilla

: بند و زنجیر, تسمه یا بند مخصوص محکم کردن, نوار, لولا, ارکستر, دسته ء موسیقی, اتحاد, توافق, روبان, باند یا بانداژ, نوار زخم بندی, متحد کردن, دسته کردن, نوار پیچیدن, بصورت نوار در اوردن, با نوار بستن, متحد شدن, دسته, جمعیت, گروه, دسته

جنایتکاران, خرامش, مشی, گام برداری, رفتن, سفر کردن, دسته جمعی عمل کردن, جمعیت تشکیل دادن.

cuadrilongo

: مستطیل, دراز, دوک مانند, کشیده, نگاه ممتد.

cuadriltero

: حلقه, زنگ زدن, احاطه کردن.

cuadrngulo

: چهار گوشه, چهار گوش, چهار دیواری, مربع.

cuadro

: کادر, مجموعه یک طبقه از صنوف اجتماعی, واحدی از قبیل قضایی واداری ونظامی وغیره, نقشه, نمودار, جدول (اطلا عات), گرافیک, ترسیم اماری, بر روی نقشه نشان دادن, کشیدن, طرح کردن, نگاره, نقاشی, عکس, تصویر, مجسم کردن, منظره, چشم انداز, مجلس, پرده جزء صحنه نمایش, صحنه, جای وقوع, مرحله, مربع, مجذور, چهارگوش, گوشه دار, مجذور کردن.

cuadro de distribucin

: گزینگاه, صفحه گزینه.

cuadro de vidrio

: قطعه, تکه, قاب شیشه, جام شیشه, دارای جام شیشه کردن

cual

: که, این (هم), که این (هم), کدام, کی, که, چه شخصی, چه اشخاصی, چه کسی.

cuales

: کی, که, چه شخصی, چه اشخاصی, چه کسی.

cualesquier

: چه, کدام, چقدر, (در پرسش) چه نوع, چقدر, هیچ, هر, ازنوع, هیچ نوع, هیچگونه, هیچ, هرچه, انچه, هر انچه, هر قدر, هر چه,, هر کدام که, هریک که.

cualidad

: خاصیت, ویژگی, ولک, دارایی.

cualquier

: چه, کدام, چقدر, (در پرسش) چه نوع, چقدر, هیچ, هر, ازنوع, هیچ نوع, هیچگونه, هیچ, هرچه, انچه, هر انچه, هر قدر, هر چه,, هر کدام که, هریک که.

cualquier cosa

: هرچیز, هرکار, همه کار(در جمله ء مثبت) چیزی, هیچ چیز, هیچ کار, بهراندازه, بهرمقدار.

cualquier cosa que

: هرچه, انچه, هر انچه, هر قدر, هر چه.

cualquier manera

: در هرصورت, بهرحال.

cualquier modo

: در هرصورت, بهرحال.

cualquier persona

: هیچ کس, کسی (در جمله ء مثبت) هرکجا, کسی, هرکس, هرچیز, هرشخص معین.

cualquiera

: هیچ کس, کسی (در جمله ء مثبت) هرکجا, کسی, هرکس, هرچیز, هرشخص معین, یک کسی, کسی, یک شخص, شخصی,, هر کدام که, هریک که.

cualquiera de los dos

: , هریک از دوتا, این و ان.

cuando

: کی, چه وقت, وقتیکه, موقعی که, در موقع.

cuando quiera que

: هر وقت که, هر زمان که, هرگاه, هنگامیکه.

cuarenta

: چهل, چهلمین, یک چهلم.

cuarentena

: قرنتینه, قرنطینه, محل قرنطینه, قرنطینه کردن.

cuartel

: سربازخانه, منزل کارگران, کلبه یا اطاقک موقتی, انبارکاه, درسربازخانه جادادن.

cuarter n

: تشکک, پالا ـ ن, قطعه, قاب سقف, قاب عکس, نقاشی بروی تخته, نقوش حاشیه دارکتاب, اعضای هیلت منصفه, فهرست هیلت یاعده ای که برای انجام خدمتی اماده اند, هیلت, قطعه مستطیلی شکل, قسمت جلوی پیشخوان اتومبیل و هواپیماوغیره, قاب گذاردن, حاشیه زدن به.

cuarto

: اتاق, تالا ـ ر, اتاق خواب, خوابگاه, حجره, خان(تفنگ), فشنگ خوریاخزانه(درششلول), دفترکار, اپارتمان, در اطاق قرار دادن, جا دادن, چهارمین, چهارم, چهاریک, ربع, کوارت, پیمانه ای در حدود بیک لیتر, ربع, اتاق, خانه, جا, فضا, محل, موقع, مجال, مسکن گزیدن, منزل دادن به, وسیع تر کردن.

cuarto de aseo

: دستشویی, مستراح, حمام, محل دستشویی, اتاقک توالت.

cuarto de bao

: حمام, گرمابه.

cuarto de ni os

: محل نگاهداری اطفال شیر خوار, پرورشگاه, شیر خوارگاه, قلمستان, گلخانه, نوزادگاه.

cuarto oscuro

: تاریک خانه.

cuatrilln

: کادریلیون, عدد یک با ۵۱ صفر بتوان.۲

cuatripartita

: چهار جزءی, چهار تایی, چهارسویی, چهارجانبه.

cuatro

: چهار, عدد چهار.

cuba

: بشکه, خمره چوبی, چلیک, لوله تفنگ, درخمره ریختن, دربشکه کردن, با سرعت زیادحرکت کردن.

cubeta

: دلو, سطل.

cubierta

: پوشاندن, تامین کردن, پوشش, سرپوش, جلد, عرشه, عرشه کشتی, کف, سطح, :اراستن, زینت کردن, عرشه دار کردن, پوشاندن, یکدسته ورق, باشلق یا کلا ه مخصوص کشیشان, روسری, روپوش, کلا هک دودکش, کروک درشکه, اوباش, کاپوت ماشین.

cubierto

: ابری, پوشیده از ابر, تیره, چاقو زدن(به), کارد زدن (به), :چاقو, کارد, گزلیک, تیغه.

cubiertos

: کارد وچنگال, کارد وچنگال فروشی, لوازم میز یا سفره, ظروف سفره, کارد و چنگال.

cubo

: دلو, سطل, مکعب, سطل, دلو, بقدر یک سطل.

cubrir

: طاق, کت, نیمتنه, روکش, پوشاندن, روکش کردن, اندودن, پوشاندن, تامین کردن, پوشش, سرپوش, جلد, چپر, خارپشته, پرچین, حصار, راه بند, مانع, پرچین ساختن, خاربست درست کردن, طفره زدن, احاطه کردن, از زیر (چیزی) در رفتن, حراست

کردن, نیکداشت کردن, نگهداری کردن, حفظ کردن, حمایت کردن.

cucaracha

: سوسک حمام.

cuchara

: قاشق, چمچه, با قاشق برداشتن, بوس وکنار کردن , قاشق سوپخوری.

cuchara grande

: قاشق سوپخوری.

cucharada

: باندازه یک قاشق, بقدر یک قاشق سوپ خوری.

cucharadita

: بقدر یک قاشق چای خوری.

cucharilla

: قاشق چای خوری.

cucharita

: قاشق چای خوری.

cuchichear

: نجوا, بیخ گوشی, نجواکردن, پچ پچ کردن.

cuchicheo

: نجوا, بیخ گوشی, نجواکردن, پچ پچ کردن.

cuchilla

: تیغه, پهنای برگ, هرچیزی شبیه تیغه, شمشیر, استخوان پهن, ساطور, شکافنده.

cuchillada

: بریـدن, گسیختن, گسستن, چیـدن, زدن, پـاره کردن, قطع کردن, کم کردن, تراش دادن (الماس وغیره), عبور کردن,گذاشـتن, برش, چـاک, شـکاف, معبر, کانـال, جوی, تخفیف, بریـدگی, زخم, بریـدگی, جـای زخم در صورت, الت تناسـلی زن, مقـاربت جنسی, توخالی, لا ف, بد منظر, زشت, زیرک, خوش لباس, زخم زدن, بریدن, شکافدارکردن, پرحرفی کردن, چاک دادن, خیلی کم کردن, نشان ممیز.

cuchillo

: چاقو زدن(به), کارد زدن (به), :چاقو, کارد, گزلیک, تیغه.

cuclillo

: فاخته, صدای فاخته دراوردن, دیوانه.

cuello

: یقه, یخه, گریبان, گردن بند, گردن, گردنه, تنگه, ماچ و نوازش کردن.

cuello de botella

: تنگه, راه خیلی باریک, تنگنا, تنگراه.

cuenca

: لگن, تشتک, حوزه رودخانه, ابگیر, دستشویی.

cuenco

: کاسه, جام, قدح, باتوپ بازی کردن, مسابقه وجشن بازی بولینگ, کاسه رهنما(دستگاه ابزارگیری).

cuenta

: شـمردن, حسـاب کردن, محاسـبه نمودن, حسـاب پس دادن, ذکر علت کردن, دلیل موجه اقامه کردن, تخمین زدن, دانسـتن, نقل کردن(.n) حسـاب, صورت حسـاب, گزارش, بیان علت, سـبب, مهره, دانه تسبیـح, خرمهره, منجوق زدن, بریسـمان کشـیدن, مهره سـاختن, نوک, منقـار, نوعی شمشیر پهن, نوک بنوک هم زدن (چون کبوتران), لا یحه قـانونی, قبض, صورتحساب, برات, سـند, اسکناس, صورتحساب دادن, محاسبه, محاسبات, فاکتور, صورت حساب, سیاهه, صورت, صورت کردن, فاکتور نوشتن.

cuenta regresiva

: میزان کردن ساعت, لحظات اخر.

cuento

: حکایت, داستان, نقل, روایت, گزارش, شرح, طبقه, اشکوب, داستان گفتن, بصورت داستان در اوردن, افسانه, داستان, قصه, حکایت, شرح, چغلی, خبرکشی, جمع, حساب.

cuerda

: ریسمان, طناب نازک, رسن, سیم, زه, وتر, خط, سطر, ردیف, رشته, طناب, رسن, ریسمان, باطناب بستن, بشکل طناب در امدن, زه, زهی, نخ, ریسمان, رشته, سیم, ردیف, سلسله, قطار, نخ کردن (باسوزن و غیره), زه انداختن به, کشیدن, :ریش ریش, نخ مانند, ریشه ای, چسبناک, دراز, به نخ کشیدن (مثل دانه های تسبیح), بصف کردن, زه دارکردن.

cuerno

: شاخ, بوق, کرنا, شیپور, پیاله, نوک.

cuero

: چرم, بند چرمی, قیش, قیش چرمی, چرمی کردن, چرم گذاشتن به, شلا ق زدن.

cuero vacuno

: چرم یا پوست گاو.

cuerpo

: جسد, تنه, تن, بدن, لا شه, جسم, بدنه, اطاق ماشین, جرم سماوی, دارای جسم کردن, ضخیم کردن, غلیظ کردن.

cuervo

: غراب, کلاغ, اهرم, دیلم, بانگ زدن, بانگ خروس, کلاغ سیاه, غراب, کلاغ زنگی, مشکی, حرص زدن, غارت کردن, قاپیدن, با ولع بعلیدن, صید, شکار, طعمه شکاری, چپاول.

cuesta

: تپه, پشته, تل, توده, توده کردن, انباشتن, دامنه, سرازیری تپه, دامنه کوه, شیب دار, زمین سراشیب, شیب, سرازیری, سربالا یی, کجی, انحراف, سراشیب کردن, سرازیر شدن.

cuesta abajo

: سرازیری, سرپایینی, نشیب, انحطاط.

cuestin

: بر امـد, پی امـد, نشـریه, فرسـتادن, بیرون امـدن, خارج شدن, صادر شدن, ناشـی شدن, انتشار دادن, رواج دادن, نژاد, نوع, عمل, کردار, اولا د, نتیجه بحث, موضوع, شماره, ماده, جسم, ذات, ماهیت, جوهر, موضوع, امر, مطلب, چیز, اهمیت, مهم بودن, اهمیت داشتن, مسلله, مشکل.

cueva

: غار, کاو, مجوف, مقعر, مجوف کردن, درغارجادادن, حفر کردن, فرو ریختن, غار, حفره زیرزمینی, مغاک, چال, گودال, حفره, غار, کنام, کمینگاه, دزدگاه, خلوتگاه, لا نه, غار.

cuidado

: تیمار, پرسـتاری, مواظبت, بیم, دلواپسـی (م.م.) غم, پروا داشـتن, غم خوردن, علا قمند بودن, بادقت, با احتیاط, مواظب, بیمناک, احتیاط, پیش بینی, هوشـیاری, وثیقه, ضامن, هوشـیار کردن, اخطار کردن به, ربط, بسـتگی, بابت, مربوط بودن به, دلواپس کردن, نگران بودن, اهمیت داشتن, غذا, علوفه, نگهداری, توافق.

cuidadosamente

: محتاط, با کمرویی.

cuidadoso

: بادقت, با احتیاط, مواظب, بیمناک, سخت کوش, کوشا, کوشنده, ساعی, پشت کاردار.

cuidar

: زنهاردادن, برحذربودن, حذرکردن از, ملتفت بودن, تیمار, پرسـتاری, مواظبت, بیم, دلواپسی (م.م.) غم, پروا داشتن, غم خوردن, علا قمند بودن, پرسـتار, دایه, مهد, پرورشگاه, پروراندن, پرستاری کردن, شیر خوردن, باصرفه جویی یا دقت بکار بردن, نگهداری کردن از, وجه کردن, پرسـتاری کردن, مواظب بودن, متمایل بودن به, گرایش داشتن, اندیشناکی, اندیشناک کردن یابودن, نگران کردن, اذیت کردن, بستوه اوردن, اندیشه, نگرانی, اضطراب, دلواپسی

cuidar de

: نگهداری کردن از, وجه کردن, پرستاری کردن, مواظب بودن, متمایل بودن به, گرایش داشتن.

culebra

: مار, دارای حرکت مارپیچی بودن, مارپیچی بودن, مارپیچ رفتن.

cules

: که, این (هم), که این (هم), کدام.

culminante

: اوجی, باوج رسیده.

culminar

: اوج, راس, قله, منتها درجه, باوج رسیدن, به اوج رسیدن, بحد اکثر ارتفاع رسیدن, بحد اعلی رسیدن, نوک, قله, راس, کلا ه نوک تیز, منتها درجه, حداکثر, کاکل, فرق سر, دزدیدن, تیز شدن, بصورت نوک تیز درامدن, به نقطه اوج رسیدن, نحیف شدن.

culo

: مقعد, بن, نشین, سوراخ کون.

culpa

: مقصر دانستن, عیب جویی کردن از, سرزنش کردن, ملا مت کردن, انتقادکردن, گله کردن, لکه دار کردن, اشتباه, گناه, سرزنش, عیب, نقص, تقصیر.

culpabilidad

: تقصیر, بزه, گناه, جرم.

culpable

: گناهکار, مقصر, بزهکار, مجرم, محکوم.

culpar

: متهم کردن, تهمت زدن, مقصر دانستن, عیب جویی کردن از, سرزنش کردن, ملا مت کردن, انتقادکردن, گله کردن, لکه دار کردن, اشتباه, گناه, سرزنش.

cultivar

: کشت کردن, زراعت کردن (در), ترویج کردن, کشتزار, مزرعه, زمین مزروعی, پرورشگاه حیوانات اهلی, اجاره دادن به (با out), کاشتن زراعت کردن در, باغ, بوستان, باغچه, باغی, بستانی, درخت کاری کردن, باغبانی کردن, رستن, روییدن, رشد کردن, سبز شدن, بزرگ شدن, زیاد شدن, ترقی کردن, شدن, گشتن, رویانیدن, کاشتن, کارخانه, گیاه, مستقر کردن, کاشتن, بالا بردن, ترقی دادن, اضافه حقوق.

culto

: پرورده, تربیت شده, مهذب, تحصیل کرده, خدمت, یاری, بنگاه, روبراه ساختن, تعمیر کردن, پرستش, ستایش, عبادت, پرستش کردن.

cultura

: کشت میکرب در ازمایشگاه, برز, فرهنگ, پرورش, تمدن.

cumbre

: اوج, ذروه, قله, منتهـا(درجه ء), سـر, مرتفعترین نقطه, بحران, نقطه ء کمال, نوك, سـر, راس زاویه, تارك, تاج, کلا له, قله, یال, بالا ترین درجه, به بالا ترین درجه رسیدن, ستیغ, نوك, قله, راس, کلا ه نوك تیز, منتها درجه, حداکثر, کاکل, فرق سر, دزدیدن, تیز شدن, بصورت نوك تیز درامدن, به نقطه اوج رسیدن, نحیف شدن, قله, نوك, اوج, ذروه, اعلی درجه.

cumpleaos

: زادروز, جشن تولد, میلا د.

cumplido

: انجام دادن, بانجام رساندن, وفا کردن(به), صورت گرفتن, تعارف, تعریف, درود, تعریف کردن از.

cumplimentar

: تعارف, تعریف, درود, تعریف کردن از.

cumplimiento

: اتمام, تکمیل, قبول, اجابت, بر اوردن, تعارف, تعریف, درود, تعریف کردن از, تکمیل, اجراء, انجام.

cumplir

: انجـام دادن, بانجـام رسانـدن, وفـا کردن(به), صورت گرفتن, موافقت کردن, براوردن, اجـابت کردن, انجام دادن, تکمیل کردن, تمام کردن, براوردن, واقعیت دادن.

cuna

: گهواره, مهد, درگهواره قرار دادن, درچهارچوب یاکلا ف قرار دادن.

cuneta

: خندق, حفره, راه اب, نهراب, گودال کندن, اب رو, فاضل اب, جوی, شیار دارکردن, اب رودار کردن, قطره قطره شدن.

cuota

: سهمیه, سهم, بنیچه.

cupn

: کوپن.

cuquer

: ارد جو دوسر, شوربای ارد جو دوسر.

cura

: کشیش, روحانی, کشیش, مجتهد, روحانی, کشیشی کردن, رفتار, معامله, معالجه, طرز عمل, درمان, کشیش بخش, جانشین, قاءم مقام, نایب مناب, معاون, خلیفه.

curable

: علا ج پذیر.

curacin

: علا ج, شفا, دارو, شفا دادن, بهبودی دادن, بهبودی, بازیافت, حصول, تحصیل چیزی, استرداد, وصول, جبران, بخودایی, بهوش امدن.

curadur a

: نگهداری, قیمومیت.

curar

: علا ج, شفا, دارو, شفا دادن, بهبودی دادن, لباس پوشیدن, جامه بتن کردن, مزین کردن, لباس, درست کردن موی سر, پانسمان کردن, پیراستن, شفا دادن, خوب کردن, التیام دادن, خوب شدن, گزیر, علا ج, دارو, درمان, میزان, چاره, اصلا ح کردن, جبران کردن, درمان کردن, رفتار کردن, تلقی کردن, مورد عمل قرار دادن.

curarse

: ترمیم شدن, بهبود یافتن, بازیافتن.

curato

: قلمرو کشیش بخش, مقر کشیش بخش.

curiosidad

: تحفه, سوقات, چیزغریب, عتیقه, حس کنجکاوی, چیز غریب, کمیاب, بینایی, بینش, باصره, نظر, منظره, تماشا, الت نشانه روی, جلوه, قیافه, جنبه, چشم, قدرت دید, دیدگاه, هدف, دیدن, دید زدن, نشان کردن, بازرسی کردن.

curioso

: کنجکاو, نادر, غریب, کنجاو, فضول, پی جو, دارای شامه تیز, فضول, خیلی ظریف, از روی مهارت, عجیب و جالب.

curita

: کمک کردن, یاری کردن, مساعدت کردن, پشتیبانی کردن, حمایت کردن, کمک, یاری, حمایت, همدست, بردست, یاور.

cursillo

: دوره, مسیر, روش, جهت, جریان, درطی, درضمن, بخشی از غذا, اموزه, اموزگان, :دنبال کردن, بسرعت حرکت دادن, چهار نعل رفتن.

cursiva

: پیوسته, روان, خط شکسته.

curso

: کلاس, دسته, طبقه, زمره, جور, نوع, طبقه بندی کردن, رده, هماموزگان, رسته, گروه, دوره, مسیر, روش, جهت, جریان, درطی, درضمن, بخشی از غذا, اموزه, اموزگان, :دنبال کردن, بسرعت حرکت دادن, چهار نعل رفتن, سخنرانی, خطابه, کنفرانس, درس, سخنرانی کردن, خطابه گفتن, نطق کردن.

curva

: خمیدن, خمش, زانویه, خمیدگی, شرایط خمیدگی, زانویی, گیره, خم کردن, کج کردن, منحرف کردن, تعظیم کردن, دولا کردن, کوشش کردن, بذل مساعی کردن, خط منحنی, چیز کج, خط خمیده انحناء, پیچ, نوبت, چرخش, گردش (بدور محور یامرکزی), چرخ, گشت ماشین تراش, پیچ خوردگی, قرقره, استعداد, میل, تمایل, تغییر جهت, تاه زدن, برگرداندن, پیچاندن, گشتن, چرخیدن, گرداندن, وارونه کردن, تبدیل کردن, تغییر دادن, دگرگون ساختن

curvo

: علف نیزار, علف بوریا, علف شبیه نی, سرازیری, سربالا یی, نشیب, خمیدگی, خم, خم شده, منحنی, ناراست, کج, نادرست.

custodia

: تیمار, پرستاری, مواظبت, بیم, دلواپسی (م.م.) غم, پروا داشتن, غم خوردن, علا قمند بودن, حفاظت, حبس, توقیف, غذا, علوفه, نگهداری, توافق.

custodiar

: نگهبان, پاسدار, پاسداری کردن.

custodio

: نگهدار, نگهبان, حافظ.

cutis

: پوست, چرم, جلد, پوست کندن, با پوست پوشاندن, لخت کردن.

cuya

: مال او, مال چه کسی, مال کی.

cuyas

: مال او, مال چه کسی, مال کی.

cuyo

: مال او, مال چه کسی, مال کی.

cuyos

: مال او, مال چه کسی, مال کی.

cvico

: شهری, کشوری, اجتماعی, مدنی.

D

d a

: روز, یوم.

d a festivo

: روزبیکاری, تعطیل, روز تعطیل, تعطیل مذهبی.

d ficit

: کمبود, کسر, کسرعمل, کسر درامد.

d gito

: انگشت, رقم, عدد.

d lar

: دلا ر, .

d namo

: دینام, دینامو.

d til

: خرما, درخت خرما, نخل, تاریخ, زمان, تاریخ گذاردن, مدت معین کردن, سنه.

da ar

: خسارت, خسارت زدن, اسیب, صدمه, اذیت, زیان, ضرر, خسارت, اسیب رساندن (به), صدمه زدن, گزند, ازار رساندن, اسیب زدن به, ازردن, اذیت کردن, جریحه دار کردن, خسارت رساندن, اسیب, ازار, زیان, صدمه, غنیمت, یغما, تاراج, سودباداورده, فساد, تباهی, از بین بردن, غارت کردن, ضایع کردن, فاسد کردن, فاسد شدن, پوسیده شدن, لوس کردن, روددادن.

da de la semana

: روز هفته.

da laborable

: روز هفته.

da o

: خسارت, خسارت زدن, اسیب, صدمه, اذیت, زیان, ضرر, خسارت, اسیب رساندن (به), صدمه زدن, گزند, بدسگالی, موذیگری, اذیت, شیطنت, شرارت.

dactilgrafa

: ماشین نویس.

dadivoso

: بخشنده, سخی, باسخاوت, خوب ومهربان, ازاده, نظر بلند, دارای سعه نظر, روشنفکر, ازادی خواه, زیاد, جالب توجه, وافر, سخی.

dados

: طاس تخته نرد, بریدن به قطعات کوچک, نرد بازی کردن.

dalmata

: اهل دالماسی (ج.ش.) نوعی سگ بزرگ.

dama

: بانو, خانم, بی بی, کدبانو, مدیره, بانو, خانم, زوجه, رءیسه خانه.

damas

: بازی چکرز, جنگ نادر.

dans

: دانمارکی, اهل دانمارک, یک نوع سگ, دانمارکی.

daoso

: مضر, پرگزند, پر ازار, مضر.

dar

: دادن, حاصل کردن, تهیه کردن, موجب شدن, از عهده برامدن, استطاعت داشتن, واگذار کردن, دادن (به), بخشیدن, دهش, دادن, پرداخت کردن, اتفاق افتادن, فدا کردن, اراءه دادن, بمعرض نمایش گذاشتن, رساندن, تخصیص دادن, نسبت دادن به, بیان کردن, شرح دادن, افکندن, گریه کردن, گذشتن, عبور کردن, رد شدن, سپری شدن, تصویب کردن, قبول شدن, رخ دادن, قبول کردن, تمام شدن, وفات کردن,پاس, سبقت گرفتن از, خطور کردن, پاس دادن, رایج شدن,اجتناب کردن, گذر, عبور, گذرگاه,

راه, گردونه, گدوک, پروانه, جواز, گذرنامه, بلیط.

dar brillo

: صیقل, جلا, واکس زنی, پرداخت, ارایش, مبادی ادابی, تهذیب, جلا دادن, صیقل دادن, منزه کردن, واکس زدن, براق کردن, :لهستانی, تابیدن, درخشیدن, نورافشاندن, براق کردن, روشن شدن, روشنی, فروغ, تابش, درخشش.

dar cuerda

: باد, نفخ, بادخورده کردن, درمعرض بادگذاردن, ازنفس انداختن, نفس, خسته کردن یاشدن, ازنفس افتادن, : پیچاندن, پیچیدن, پیچ دان, کوک کردن(ساعت و غیره), انحناء, انحنایافتن, حلقه زدن, چرخاندن.

dar de comer

: خورد, خوراندن, تغذیه کردن, جلو بردن.

dar de pu aladas

: خنجر زدن, زخم زدن, سوراخ کردن, زخم چاقو, تیر کشیدن

dar dentelladas a

: پهن وکوتاه, کلفت وکوتاه, سرزنش, منع, جلوگیری, سرزنش کردن, نوک کسی را چیدن(دارای بینی) سربالا, خاموش کردن (سیگار).

dar derecho

: حق دادن مستحق دانستن, لقب دادن, ملقب ساختن, نام نهادن, نامیدن.

dar entrada

: پذیرفتن, راه دادن, بار دادن, راضی شدن (به), رضایت دادن (به), موافقت کردن, تصدیق کردن, زیربار(چیزی) رفتن, اقرار کردن, واگذار کردن, دادن, اعطاء کردن.

dar escolta

: گاردمحافظ, ملتزمین, اسکورت, نگهبان, همراه, بدرقه, همراهی کردن(با)نگهبانی کردن(از), اسکورت کردن.

dar golpes

: دست انداز جاده, ضربت, ضربت حاصله دراثر تکان سخت, برامدگی, تکان سخت (در هواپیماو غیره), تکان ناگهانی, ضربت

(توام باتکان) زدن.

dar gracias a

: تشکر, سپاس, سپاسگزاری, اظهارتشکر, تقدیر, سپاسگزاری کردن, تشکر کردن.

dar instrucciones

: اموزاندن, اموختن به, راهنمایی کردن, تعلیم دادن(به), یاد دادن (به).

dar la bienvenida a

: خوشامد, خوشامد گفتن, پذیرایی کردن, خوشایند.

dar latigazos

: شلا ق, تسمه, تازیانه, ضربه, مژگان, شلا ق خوردن, تازیانه, شلا ق, حرکت تند و سریع و با ضربت, شلا ق زدن, تازیانه زدن.

dar marcha atrs

: وارونه, معکوس, معکوس کننده, پشت (سکه), بدبختی, شکست, وارونه کردن, برگرداندن, پشت و رو کردن, نقض کردن, واژگون کردن.

dar masaje

: ماساژ, مشت ومال, ماساژ دادن, مشتمال دادن.

dar n useas a

: بالا ـ اوردن, حالت تهوع دست دادن, متنفر ساختن, از رغبت انداختن, منزجرکردن, مریض کردن یا شدن, بیمار کردن, ناخوش کردن.

dar por sentado

: فرض کردن, پنداشتن, گرفتن.

dar principio a

: به اب انداختن کشتی, انداختن, پرت کردن, روانه کردن, مامور کردن, شروع کردن, اقدام کردن, شروع, اغاز, اغازیدن, دایرکردن, عازم شدن.

dar prisa

: سرعت.

dar puetazos

: مشروب مرکب از شراب ومشروبات دیگر, کوتاه, قطور, مشت, ضربت مشت, قوت, استامپ, مهر, مشت زدن بر, منگنه کردن, سوراخ کردن, پهلوان کچل.

dar un paso

: گام, قدم, صدای پا, پله, رکاب, پلکان, رتبه, درجه, قدم برداشتن, قدم زدن.

dar un portazo

: ضربت سنگین, صدای بستن دروامثال ان باصدای بلند, دررا با شدت بهم زدن, بهم کوفتن.

dar vueltas

: چرخش, گردش, چرخیدن, چرخانیدن, چرخش, چرخیدن, گردش سریع, حرکت گردابی.

dardo

: زوبین, نیزه, تیر, بسرعت حرکت کردن, حرکت تند, پیکان

darse cuenta

: دیدن, مشاهده کردن, نگاه کردن, فهمیدن, مقر یا حوزه اسقفی, بنگر.

darse cuenta de

: تحقق بخشیدن, پی بردن, تشخیص دادن, شناختن, برسمیت شناختن, تصدیق کردن.

darse prisa

: شتاب کردن, شتابیدن, عجله کردن, چاپیدن, بستوه اوردن, باشتاب انجام دادن, راندن, شتاب, عجله, دستپاچگی.

darse tono

: حالت خاصی بخود گرفتن.

datar

: خرما, درخت خرما, نخل, تاریخ, زمان, تاریخ گذاردن, مدت معین کردن, سنه.

dato

: ماخذ, اطلا ع.

datos

: مفروضات, اطلا عات, سوابق, دانسته ها.

dbil

: ظریف, خوشمزه, لطیف, نازک بین, حساس, ضعیف, کم نور, غش, ضعف کردن, غش کردن, ضغیف, کم زور, ناتوان, عاجز, سست, نحیف, سست, بی دوام, شل و ول, ناک, نازک, سست, نحیف, شکننده, زودگذر, سست در برابر وسوسه شیطانی, گول خور, بی مایه, سست, کم دوام, ضعیف, کم بنیه, کم زور, کم رو.

dcil

: رام, سر براه, تعلیم بردار, مطیع, فروتن, افتاده, بردبار, حلیم, باحوصله, ملا یم, بیروح, خونسرد, مهربان, نجیب, رام.

dcimo

: دهم, دهمین, ده یک, عشر, عشریه.

ddalo

: گیج کردن, خراب کردن, درهم وبرهم کردن, گیجی, تیرگی.

de

: بدست, بتوسط, با, بوسیله, از, بواسطه, پهلوی, نزدیک, کنار, از نزدیک, ازپهلوی, ازکنار, درکنار, از پهلو, محل سکنی, فرعی, درجه دوم, از, بواسطه, درنتیجه, از روی, مطابق, از پیش, از, از مبدا, از منشا, از طرف, از لحاظ, در جهت, در سوی, درباره, بسبب, بوسیله, قطع, خاموش, ملغی, پرت, دور, تا, تااینکه, تاانکه, تاوقتیکه, :کشت کردن, زراعت کردن, زمین را کاشتن, دخل پول, کشو, دخل دکان, قلک, یخرفت, با, بوسیله, مخالف, بعوض, در ازاء, برخلا ف, بطرف, درجهت.

de ahora en adelante

: از این پس, زین سپس, از این ببعد.

de aqu en adelante

: از اینرو, بنابر این, از این جهت, پس از این, از این پس, زین سپس, از این ببعد, از این پس, از این ببعد, اخرت.

de atr s

: عقب, پشت (بـدن), پس, عقبی, گذشـته, پشتی, پشتی کننـدگان, تکیه گـاه, به عقب, درعقب, برگشت, پاداش, جبران, ازعقب, پشـت سـر, بـدهی پس افتـاده, پشـتی کردن, پشت انـداختن, بعقب رفتن, بعقب بردن, برپشت چیزی قرارگرفتن, سوارشـدن, پشـت چیزی نوشتن, ظهرنویسی کردن.

de bronce

: مفرغ, مسبار, برنزی, برنگ برنز, گستاخی.

de cartn

: مقوا, مقوای نازک.

de color crema

: سرشیر, کرم, هر چیزی شبیه سرشیر, زبده, کرم رنگ, سرشیر بستن.

de color naranja

: پرتقال, نارنج, مرکبات, نارنجی, پرتقالی.

de confianza

: قابل اطمینان, موثق, معتبر, قابل اتکا, قابل اعتماد, معتمد, موثق, درست, امین.

de cristal

: بلور, شفاف, زلا ل, بلوری کردن.

de cualquier manera

: بهرحال, در هر صورت, بهرجهت, بنوعی.

de cualquier modo

: بهرحال, در هر صورت, بهرجهت, بنوعی.

de entonces

: معاصر, همزمان, هم دوره.

de frente

: برابر, پهلو به پهلو.

de hierro

: اهن, اطو, اتو, اتو کردن, اتو زدن, اهن پوش کردن.

de improviso

: قهقرایی, به عقب, غافلگیر, ناگهان, منزوی, پرت.

de la ma ana

: بامداد, صبح, پیش از ظهر.

de la preguerra

: مربوط به قبل از جنگ, پیش از جنگ.

de la tarde

: بعدازظهر, عصر.

de madera

: چوبی, از چوب ساخته شده, خشن, شق, راست, سیخ.

de mal gusto

: فراوان, مفصل, فربه, شهوانی, تهوع اور, زننده, اغراق امیز, غلیظ, زیاد, زشت, پلید.

de mala fama

: بدنام رسوا.

de mucho peso

: سنگین, وزین, موثر, سنجیده, با نفوذ, پربار.

de niln

: نایلون.

de noche

: در مدت شب, در مدت یک شب, شبانه.

de nuevo

: از نو, دوباره, دگربار, پس, دوباره, باز, یکباردیگر, دیگر, از طرف دیگر, نیز, بعلا وه, ازنو.

de otra manera

: بطریق دیگر, بطور متفاوت, طور دیگر, وگرنه, والا, درغیراینصورت.

de papel

: کاغذ, روزنامه, مقاله, جواز, پروانه, ورقه, ورق کاغذ, اوراق, روی کاغذ نوشتن, یادداشت کردن, با کاغذ پوشاندن.

de pie

: قاءم, راست.

de piedra

: سنگ, هسته, سنگ میوه, سنگی, سنگ قیمتی, سنگسار کردن, هسته دراوردن از, تحجیرکردن.

de piel

: چرم, بند چرمی, قیش, قیش چرمی, چرمی کردن, چرم گذاشتن به, شلا ق زدن.

de pl stico

: قالب پذیر, نرم, تغییر پذیر, قابل تحول و تغییر, پلا ستیک, مجسمه سازی, ماده پلا ستیکی.

de plata

: نقره, سیم, نقره پوش کردن, نقره فام شدن.

de poca profundidad

: کم ژرفا, کم عمق, کم اب, سطحی, کم عمق کردن, صوری, سطحی, سرسری, ظاهری.

de puntillas

: بانوك پا راه رفتن, نوك پنجه.

de quien

: مال او, مال چه كسی, مال كی.

de reserva

: دریغ داشتن, مضایقه كردن, چشم پوشیدن از, بخشیدن, برای یدكی نگاه داشتن, درذخیره نگاه داشتن, مضایقه, ذخیره, یدكی, لا غر, نحیف, نازك, كم حرف.

de roble

: ساخته شده از چوب بلوط, بلوطی.

de trmino medio

: معدل, حد وسط, میانه, متوسط, درجه عادی, میانگین, حد وسط (چیزیرا) پیدا كردن, میانه قرار دادن, میانگین گرفتن, رویهمرفته, بالغ شدن.

de un modo u otro

: بطریقی, بیك نوعی, هرجور هست, هر جور.

de usted

: مال شما, مربوط به شما, متعلق به شما.

de veras

: براستی, راستی, حقیقتا, واقعا, هر اینه, در واقع, همانا, فی الواقع, اره راستی, واقعا, راستی.

de vez en cuando

: گهگاه, گاه و بیگاه, بعضی از اوقات.

de vidrio

: شیشه, ابگینه, لیوان, گیلا س, جام, استكان, اینه, شیشه دوربین, شیشه ذره بین, عدسی, شیشه الا ت, الت شیشه ای, عینك, شیشه گرفتن, عینك دار كردن, شیشه ای كردن, صیقلی كردن.

debajo de

: درزیر, پایین, مادون, زیر, پایین, در زیر, از زیر, پایین تر از, روی خاک, کوچکتر, پست تر, زیرین, پایینی, پایین تر, تحتانی, تحت نفوذ, تحت فشار, پر دراوردن جوجه پرندگان, پرهای ریزی که برای متکا بکار میرود, کرک, کرک صورت پایین, سوی پایین, بطرف پایین, زیر, بزیر, دلتنگ, غمگین, پیش قسط, زیر, درزیر, تحت, پایین تراز, کمتر از, تحت تسلط, مخفی در زیر, کسری دار, کسر, زیرین, در زیر, از زیر, زیرین, پایینی, پایین.

debate

: نشانوند, استدلا ل, مباحثه وجدل کردن, اعتراض داشتن بر, ستیزه کردن, مشاجره, مسابقه, رقابت, دعوا, بحث, مذاکرات پارلماني, منازعه, مناظره کردن, مباحثه کردن, بحث, مذاکره.

debatir

: بحث کردن, مطرح کردن, گفتگو کردن.

debe

: بدهی, حساب بدهی, در ستون بدهی گذاشتن, پای کسی نوشتن.

deber

: گماشت, وظیفه, تکلیف, فرض, کار, خدمت, ماموریت, عوارض گمرکی, عوارض, تکمیل, اجراء, انجام, باید, بایست, میبایستی, بایسته, ضروری, لا بد, نیاز, لزوم, احتیاج, نیازمندی, در احتیاج داشتن, نیازمند بودن, نیازداشتن, التزام, محظور, وظیفه, باید, بایست, بایستی, باید و شاید, بدهکاربودن, مدیون بودن, مرهون بودن, دارا بودن, زمان ماضی واسم مفعول فعل معین.للاهس

debere

: مشق, تکلیف خانه.

debido

: مقتضی, حق, ناشی از, بدهی, موعد پرداخت, سر رسد, حقوق, عوارض, پرداختنی, شایسته, چنانکه شاید وباید, مناسب, مربوط, بجا, بموقع, مطبوع.

debilidad

: ضعف, سستی, بی بنیه گی, فتور, عیب, نقص.

debilitar

: سست کردن, ضعیف کردن, سست شدن, ضعیف شدن, کم نیرو شدن, کم کردن, تقلیل دادن.

debit

: بدهی, حساب بدهی, در ستون بدهی گذاشتن, پای کسی نوشتن.

debitar

: بار, هزینه, مطالبه هزینه.

debutante

: مبتدی, تازه کار.

decadencia

: پوسیدگی, فساد, زوال, خرابی, تنزل, پوسیدن, فاسد شدن, تنزل کردن, منحط شدن, تباهی, کاهش, شیب پیدا کردن, رد کردن, نپذیرفتن, صرف کردن(اسم یاضمیر), زوال, انحطاط, خم شدن, مایل شدن, رو بزوال گذاردن, تنزل کردن, کاستن, زوال, بدتر شدن.

decencia

: انطباق بامورد, شایستگی, محجوبیت, نجابت.

decenio

: دهه, عدد ده, دوره ده ساله.

decente

: اراسته, محجوب, نجیب.

decepci n

: یاس, ناامیدی, نومیدی, دلشکستگی.

decepcionar

: مایوس کردن, ناکام کردن, محروم کردن, نا امید کردن.

decidido

: صاحب عزم, ثابت قدم, پا بر جا, مصمم, ثابت, تصویب کردن.

decidir

: تصمیم گرفتن, تصمیم گرفتن, مصمم شدن, حکم دادن, تعیین کردن.

deciembre

: دسامبر.

decimoctavo

: هجدهم, هجدهمین.

decimocuarto

: چهاردهمین, یک چهاردهم.

decimonono

: نوزدهمین.

decimonoveno

: نوزدهمین.

decimooctavo

: هجدهم, هجدهمین.

decimoquinto

: پانزدهمین.

decimos ptimo

: هفدهمین.

decimosexto

: شانزدهمین, شانزدهم.

decimotercero

: سیزدهم, سیزدهمین, یک سیزدهم.

decir

: اگاهی دادن, مستحضر داشتن, اگاه کردن, گفتن, اطلا ع دادن, چغلی کردن, گفتن, اظهار داشتن, حرف زدن, بیان کردن, سخن گفتن, صحبت کردن سخن, حرف, اظهار, نوبت حرف زدن, مثلا, گفتن, بیان کردن, نقل کردن, فاش کردن, تشخیص دادن, فرق گذاردن, فهمیدن.

decisin

: تصمیم.

decisivo

: قطعی, قاطع.

declaraci n

: اگهی, اعلا ـ ن, خبر, اقرار, اقرار بجرم, اعتراف نامه, بیان, اظهارنامه, اعلا ـ میه, اعلا م, اظهار, بیان, گفته, تقریر, اعلا میه, شرح, توضیح.

declaracin jurada

: سوگندنامه, گواهینامه, شهادت نامه, استشهاد.

declarar

: نذر, پیمان, عهد, قول, شرط, تعیین, عزم, تصمیم, نذر کردن, قسم خوردن, وقف کردن, اقرارکردن, اعتراف کردن, اعلا ـ ن کردن, اظهار کردن, شناساندن, ادعا کردن, اظهارکردن, تدریس کردن, ابراز ایمان کردن , تلفظ کردن, رسما بیان کردن, ادا کردن, توضیح دادن, جزء به جزء شرح دادن, اظهار داشتن, اظهارکردن, تعیین کردن, حال,, چگونگی, کیفیت, دولت, استان, ملت, جمهوری, کشور, ایالت, کشوری, دولتی.حالت

declararse

: پیشنهاد کردن.

declararse en huelga

: زدن, ضربت زدن, خوردن به, بخاطر خطورکردن, سکه ضرب کردن, اعتصاب کردن, اصابت, اعتصاب کردن, اعتصاب, ضربه, برخورد.

declinar

: کاهش, شیب پیدا کردن, رد کردن, نپذیرفتن, صرف کردن(اسم یاضمیر), زوال, انحطاط, خم شدن, مایل شدن, رو بزوال گذاردن, تنزل کردن, کاستن, بدتر کردن, خراب کردن, روبزوال گذاشتن.

declive

: خم کردن, کج کردن, متمایل شدن, مستعد شدن, سرازیر کردن, شیب دادن, متمایل کردن, شیب.

decoracin

: تزیین, ارایشگری, اذین بندی, مدال یا نشان, تزءین, ارایش, پیرایش.

decorar

: اذین کردن, پیراستن, ارایش دادن, زینت کردن, نشان یا مدال دادن به.

decr pito

: سالخورده و فرتوت, ضعیف و ناتوان, خیلی پیر, مخروبه, ویران, نرم استخوان, سست, ضعیف, لق, زهواردررفته.

decrecer

: فروکش کردن, کاستن, تخفیف دادن, رفع نمودن, کم شدن, اب گرفتن از(فلز), خیساندن (چرم), غصب یا تصرف عدوانی, بزورتصرف کردن, کاهش, تنزل, فرونشستن.

decreto

: حکم کردن, حکم, فرمان, فرمان, حکم, قانون.

decudir

: ربودن, بردن, کش رفتن, خلاـ صه کردن, جداکردن, تجزیه کردن, جوهرگرفتن از, عاری ازکیفیات واقعی(در مورد هنرهای ظریف)نمودن, :خلاـ صه, مجمل, خلاـ صه ء کتاب, مجرد, مطلق, خیالی, غیرعملی, بی مسمی, خشک, معنوی, صریح, زبده, انتزاعی, معنی, استنباط کردن, دریافتن, نتیجه گرفتن, کم کردن, تفریق کردن, گرد اوری کردن, وادار کردن, اعوا کردن, غالب امدن بر, استنتاج کردن, تحریک شدن, تهییج شدن, استنتاج کردن, استنباط کردن, پی بردن به, حدس زدن, اشاره کردن بر.

dedal

: انگشتانه, لوله فلزی کوتاه.

dedicar

: اهدا کردن, اختصاص دادن, وقف کردن, پیشکش, وقف کردن, اختصاص دادن, فدا کردن.

dedo

: انگشت, باندازه یک انگشت, میله برامدگی, زبانه, انگشت زدن, دست زدن (به).

dedo de pie

: پنجه, انگشت پای مهره داران, جای پا, با انگشت پا زدن یا راه رفتن.

dedo del pie

: پنجه, انگشت پای مهره داران, جای پا, با انگشت پا زدن یا راه رفتن.

deducir

: استنباط کردن, دریافتن, نتیجه گرفتن, کم کردن, تفریق کردن, کم کردن, کسرکردن, وضع کردن, استنتاج کردن, استنباط کردن, پی بردن به, حدس زدن, اشاره کردن بر.

defecto

: کاستی, اهو, عیب, نقص, ترک کردن, مرتدشدن, معیوب ساختن, عیب, نقص, تقصیر, درز, رخنه, عیب, خدشه, عیب دار کردن, ترک برداشتن, تند باد, اشوب ناگهانی, کاستی.

defectuoso

: ناقص, ناتمام, دارای کمبود, معیوب, معیوب, عیبناک, ناقص, مقصر, نکوهیده.

defender

: پهلوان, قهرمان, مبارزه, دفاع کردن از, پشتیبانی کردن, دفاع کردن از, حمایت کردن, در دادگاه اقامه یا ادعا کردن, درخواست کردن, لا به کردن, عرضحال دادن, حراست کردن, نیکداشت کردن, نگهداری کردن, حفظ کردن, حمایت کردن.

defensa

: مدافعه, دفاع, وکالت, پدافند, دفاع, دفاع کردن, استحکامات, پدافند, دفاع, دفاع کردن, استحکامات, دادخواست, منازعه, مشاجره, مدافعه, عذر, بهانه, تقاضا, استدعا, پیشنهاد, وعده مشروط, ادعا, حراست, حمایت, حفظ, نیکداشت, تامین نامه.

defensor

: پهلوان, قهرمان, مبارزه, دفاع کردن از, پشتیبانی کردن, غیور, ادم متعصب یاهواخواه, مجاهد, جانفشان.

deficiencia

: نقص, کمی, کمبود, کسر, ناکارایی, قصور, کاستی, نکته ضعف, کمبود

definicin

: تعریف, معنی.

definido

: معین, قطعی, تصریح شده, صریح, روشن, معلوم.

definir

: معین کردن, تعریف کردن, معنی کردن, تصمیم گرفتن, مصمم شدن, حکم دادن, تعیین کردن.

deflector

: گیج یا گمراه کردن, مغشوش کردن, دستپاچه کردن, بی نتیجه کردن, پریشانی, اهانت.

deformar

: کج کردن, تحریف کردن, ازشکل طبیعی انداختن.

deformarse

: تار (در مقابل پود), ریسمان, پیچ و تاب, تاب دار کردن, منحرف کردن, تاب برداشتن.

deforme

: بدشکل, ناقص شده.

defuncion

: مرگ, مردن, درگذشتن.

degradar

: پست کردن, تحقیرنمودن, کم ارزش کردن, سایه, حباب چراغ یا فانوس, اباژور, سایه بان, جای سایه دار, اختلا ف جزءی, سایه رنگ, سایه دار کردن, سایه افکندن, تیره کردن, کم کردن, زیر وبم کردن.

dehesa

: چراگاه, مرتع, گیاه وعلق قصیل, چرانیدن, چریدن در, تغذیه کردن.

deicisiete

: هفده, هفده چیز.

dejar

: ترک گفتن, واگذارکردن, تسلیم شدن, رهاکردن, تبعیدکردن, واگذاری, رهاسازی, بی خیالی, رخصت دادن, اجازه دادن, ستودن, پسندیدن, تصویب کردن, روا دانستن, پذیرفتن, اعطاء کردن, بیابان, دشت, صحرا, شایستگی, استحقاق, سزاواری, :ول کردن, ترک کردن, گریختن, اجازه, اذن, مرخصی, رخصت, باقی گذاردن, رها کردن, ول کردن, گذاشتن, دست کشیدن از, رهسپار شدن, عازم شدن, ترک کردن, : (لعاف) برگ دادن, گذاشتن, اجازه دادن, رها کردن, ول کردن, اجاره دادن, اجاره رفتن, درنگ کردن, مانع, انسداد, اجاره دهی, ترک, متارکه, رها سازی, خلا صی, ول کردن, دست کشیدن از, تسلیم شدن.

dejar caer

: ژیگ, قطره, چکه, نقل, اب نبات, از قلم انداختن, افتادن, چکیدن, رهاکردن, انداختن, قطع مراوده.

dejar de

: ایستادن, موقوف شدن, دست کشیدن, گرفتن, وقفه, ایست, توقف, خراب شدن, تصورکردن, موفق نشدن, از دست دادن, احساس فقدان چیزی راکردن, گم کردن, خطا کردن, نداشتن, فاقدبودن(.n): دوشیزه, ایست, ایستادن, ایستاندن.

dejar hurfano

: طفل یتیم, بی پدر و مادر, یتیم کردن.

del comportamiento

: وابسته به رفتار و سلوک.

del mar

: ساحل دریا.

del norte

: شمالی.

delantal

: پیش دامن, پیش بند, کف, صحن.

delante

: پیش, جلو, درامتداد حرکت کسی, روبجلو, سربجلو, پیشتر, قبلا.

delante de

: پیش از, قبل از, پیش, جلو, پیش روی, درحضور, قبل, پیش از, پیشتر, پیش انکه.

delantera

: فایده, صرفه, سود, برتری, بهتری, مزیت, تفوق, :مزیت دادن, سودمند بودن, مفید بودن, سوق دادن, منجر شدن, پیش افت, تقدم.

delantero

: جلو, پیش, ببعد, جلوی, گستاخ, جسور, فرستادن, رساندن, جلوانداختن, بازی کن ردیف جلو.

delatar

: علیه کسی اظهاری کردن, کسی یا چیزی را ننگین کردن, تقبیح کردن.

delegaci n

: نمایندگی, وکالت, هیات نمایندگان.

delegado

: نمایندگی دادن, وکالت دادن, محول کردن به, نماینده.

delegar

: نمایندگی دادن, وکالت دادن, محول کردن به, نماینده, نمایندگی دادن به, نمایندگی کردن, سپردن.

deleitable

: لذت بخش, لذت بردنی.

deleitar

: خوشی, لذت, شوق, میل, دلشاد کردن, لذت دادن, محظوظ کردن.

deleite

: خوشی, لذت, شوق, میل, دلشاد کردن, لذت دادن, محظوظ کردن, کیف, لذت, خوشی, عیش, شهوترانی, انبساط, لذت, بخشیدن, خوشایند بودن, لذت بردن, مزه, رغبت, میل, خوشمزه کردن.

deleitoso

: سازگار, دلپذیر, مطبوع, بشاش, ملا یم, حاضر, مایل, دلفروز, لذت بخش, خوشی اور, دلپسند, دلپذیر.

deletrear

: هجی کردن, املاء کردن, درست نوشتن, پی بردن به, خواندن, طلسم کردن, دل کسی رابردن, سحر, جادو, طلسم, جذابیت, افسون, حمله ناخوشی, حمله.

deletreo

: املا ء, هجی.

deleznable

: ترد, شکننده, بی دوام, زودشکن.

delgado

: تکیه کردن, تکیه زدن, پشت دادن, کج شدن, خم شدن, پشت گرمی داشتن, متکی شدن, تکیه دادن بطرف, تمایل داشتن, لا غر, نزار, نحیف, اندک, ضعیف, کم سود, بیحاصل , بلند وباریک, باریک, قلمی, کم, سست, ضعیف, ظریف, قلیل, نازک, لا غر, باریک اندام, لا غر شدن وکردن, نازک, باریک, لا غر, نزار, کم چربی, کم پشت, رقیق, کم مایه, سبک, رقیق و ابکی, کم جمعیت, بطور رقیق, نازک کردن, کم کردن, رقیق کردن, لا غر کردن, نازک شدن, کم پشت کردن.

delgaducho

: لندوک, دراز وباریک.

deliberacin

: مشورت, تامل, سنجش, بررسی, اندیشه, تامل, فرصت, شور.

deliberado

: تعمد کردن, عمدا انجام دادن, عمدی, تعمدا, تعمق کردن, سنجیدن, اندیشه کردن, کنکاش کردن.

deliberar

: تعمد کردن, عمدا انجام دادن, عمدی, تعمدا, تعمق کردن, سنجیدن, اندیشه کردن, کنکاش کردن.

delicadeza

: ظرافت, نکته بینی, دقت, زیرکی بکار بردن.

delicado

: بحرانی, وخیم, منتقدانه, هر چیز ظریف و عالی, گوشت یا خوراک لذیذ, مطبوع, ظریف, خوشمزه, لطیف, نازک بین, حساس, نجیب, با تربیت, ملا- یم, ارام, لطیف, مهربان, اهسته, ملا- یم کردن, رام کردن, ارام کردن, نازک, حساس, لطیف, دقیق, ترد ونازک, باریک, محبت امیز, باملا- حظه, حساس بودن, ترد کردن, لطیف کردن, انبار, اراءه دادن, تقدیم کردن, پیشنهاد, پول رایج, مناقصه ومزایده.

delicia

: خوشی, لذت, شوق, میل, دلشاد کردن, لذت دادن, محظوظ کردن, خوشی, سرور, مسرت, لذت, حظ, شادی کردن, خوشحالی کردن, لذت بردن از.

delicioso

: لذیذ, دلفروز, لذت بخش, خوشی اور, دلپسند, دلپذیر, دوست داشتنی, دلپذیر, دلفریب, باسلیقه تهیه شده, خوش طعم, خوشمزه, گوارا, شگرف, شگفت اور, شگفت انگیز, شگفت, عجیب.

delincuencia

: جنایت, گناه, جرم, تقصیر, تبه کاری, بزه.

delincuente

: جنایی, بزهکار, جنایتکار, جانی, گناهکار.

delinquir

: تخطی کردن, رنجاندن, متغیر کردن, اذیت کردن, صدمه زدن, دلخور کردن, تجاوز کردن از, تخلف کردن از, تخطی کردن از, سرپیچی کردن از.

delito

: جنایت, گناه, جرم, تقصیر, تبه کاری, بزه, گناه, بزه, تخطی از قانون, گناه, تقصیر, حمله, یورش, هجوم, اهانت, توهین,

دلخوری, رنجش, تجاوز, قانون شکنی, بزه.

delitoso

: دلفروز, لذت بخش, خوشی اور, دلپسند, دلپذیر.

dem s

: علا وه بر این, بعلا وه.

demacrado

: لا غر, نحیف, بدقیافه, زننده, بی ثمر, لا غرکردن, زننده ساختن, ویران کردن.

demacrarse

: لا غر کردن, نزار کردن, بی قوت کردن, تحلیل رفتن.

demadiado

: زیاد, بیش از حد لزوم, بحد افراط, همچنین, هم, بعلا وه, نیز.

demanda

: درخواست, درخواست نامه, پشت کار, استعمال, خواستارشدن, درخواست, مطالبه, طلب, تقاضا کردن, مطالبه کردن, مرافعه, دعوی, دادخواهی, طرح دعوی در دادگاه, خواهش, درخواست, تقاضا, خواسته, خواستار شدن, تمنا کردن, تقاضا کردن.

demandante

: مدعی, مطالبه کننده, خواهان, دادخواه, عارض, شاکی, مدعی.

demandar

: تقاضا کردن, تعقیب قانونی کردن, دعوی کردن.

demasa

: فزونی, زیادتی, زیادی, افراط, بی اعتدالی, اضافه.

demasiado

: زیاد, بیش از حد لزوم, بحد افراط, همچنین, هم, بعلا وه, نیز.

democr tico

: دموکراتیک.

democracia

: دموکراسی, حکومت قاطبه مردم.

democrata

: طرفداراصول حکومت ملی, عضو حزب دموکرات.

democrtica

: دموکراتیک.

demoler

: ویران کردن, خراب کردن.

demolicin

: ویرانی, خرابی, ویران سازی, انهدام, تخریب.

demonio

: خدایی که دارای قوه خارق العاده بوده, دیو, جنی, شیطان, روح پلید, اهریمن, دیو, شیطان, روح پلید, ادم بسیار شریر.

demorar

: تاخیر, به تاخیر انداختن, به تاخیر افتادن, تاخیر کردن, کند ساختن, معوق کردن, بتعویق انداختن, عقب افتاده, دیر کار.

demorarse

: درنگ کردن, تاخیر کردن, دیر رفتن, مردد بودن, دم اخر را گذراندن, قیری, قیراندود, درنگ, درنگ کردن, تاخیر کردن.

demostrable

: پیدا, اشکار, ظاهر, معلوم, وارث مسلم.

demostraci n

: نمایش, اثبات, دلیل, گواه, نشانه, مدرک, اثبات, مقیاس خلوص الکل, محک, چرکنویس.

demostrar

: اثبات کردن(با دلیل), نشان دادن, شرح دادن, تظاهرات کردن, ثابت کردن, در امدن, نشان دادن, نمودن, ابراز کردن, فهماندن, نشان, اراءه, نمایش, جلوه, اثبات.

denatha

: خوشامد, خوشامد گفتن, پذیرایی کردن, خوشایند.

denegacin

: رفع کننده ادعا یا مسلولیت.

denegar

: رد کردن, انکار کردن.

dengoso

: با احتیاط, امل.

denominaci n

: نام گذاری, تسمیه, لقب یا عنوان, طبقه بندی, مذهب, واحد جنس, پول.

denso

: متراکم, چگال, کلفت, ستبر, صخیم, غلیظ, سفت, انبوه, گل الود, تیره, ابری, گرفته, زیاد, پرپشت.

dentado

: دندانه دار, ناهموار.

dentadura postiza

: دندان مصنوعی گذاری, یکدست دندان مصنوعی.

dentista

: دندانساز.

dentro

: در, توی, لای, هنگامه, در موقع, درون, درونی, میانی, دارای, شامل, دم دست, رسیده, امده, به طرف, نزدیک ساحل, با امتیاز, در میان گذاشتن, جمع کردن, درون, داخل, باطن, نزدیک بمرکز, قسمت داخلی, تو, اعضای داخلی, در داخل, توی, در توی, در حدود, مطابق, باندازه, در ظرف, در مدت, در حصار.

dentro de

: در, توی, لای, هنگامه, در موقع, درون, درونی, میانی, دارای, شامل, دم دست, رسیده, امده, به طرف, نزدیک ساحل, با امتیاز, در میان گذاشتن, جمع کردن, درون, داخل, باطن, نزدیک بمرکز, قسمت داخلی, تو, اعضای داخلی, توی, اندر, در میان, در ظرف, به, بسوی, بطرف, نسبت به, مقارن, در داخل, توی, در توی, در حدود, مطابق, باندازه, در ظرف, در مدت, در حصار.

dentro de poco

: بزودی, عنقریب, لزوما, حتما, انا, فعلا.

dentudo

: لذیذ, مطبوع, باب دندان, خوشمزه, دندان مز.

denuncia

: اتهام, احضار بدادگاه, اعلا م جرم.

denunciar

: علیه کسی اظهاری کردن, کسی یا چیزی را ننگین کردن, تقبیح کردن.

dep sito

: سپرده, ته نشست, سپردن, انبار, مخزن, امانت دار, مخزن, اب انبار, ذخیره, مخزن اب.

departamento

: نمایندگی, وکالت, گماشتگی, ماموریت, وساطت, پیشکاری, دفترنمایندگی, اپارتمان, کوپه, قسمت, تقسیم کردن, اداره گروه اموزشی, قسمت, شعبه, بخش, تقسیم, بخش, قسمت, مقطع, بخش.

dependencia

: بستگی, وابستگی, موکول (بودن), عدم استقلا ل.

depender

: وابسته بودن, مربوط بودن, منوط بودن.

dependiente

: منشی, دفتردار, کارمند دفتری, فروشنده مغازه, وابسته, موکول, تابع, نامستقل.

deplorable

: رقت انگیز, قابل تاسف.

deplorar

: غرولند کردن, غبطه خوردن, مضایقه کردن, سوگواری کردن, ماتم گرفتن, گریه کردن, پشیمانی, افسوس, تاسف, افسوس خوردن, حسرت بردن, نادم شدن, تاثر.

deportacin

: تبعید, اخراج.

deporte

: ورزش, سرگرمی, بازی, شوخی, ورزش, تفریحی, شکار وماهیگری و امثال ان, الت بازی, بازیچه, تفریحی, سرگرم کردن, نمایش تفریحی, بازی کردن, پوشیدن وبرخ دیگران کشیدن ورزش وتفریح کردن.

deporte de vela

: قایق رانی, مسافرت با قایق تفریحی.

deportista

: ورزشکار, ورزش دوست, ورزشکار جوانمرد.

depositador

: کسیکه پول در بانک میگذارد.

depositar

: کنار, لب, ساحل, بانک, ضرابخانه, رویهم انباشتن, در بانک گذاشتن, کپه کردن, بلند شدن (ابر یا دود) بطور متراکم, بانکداری کردن, سپرده, ته نشست, سپردن.

depositario

: تحویل گیرنده, ضامن و متعهد.

deposito

: سندرسمی که بدست شخص ثالثی سپرده شده و پس از انجام شرطی قابل اجرایا قابل اجرا یاقابل ابطال باشد, موافقت نامه بین دونفرکه بامانت نزدشخص ثالثی سپرده شودوتاحصول شرایط بخصوص بدون اعتبارباشد.

depresin

: تو رفتگی, گود شدگی, فرودافت, کسادی, تنزل, افسردگی, پریشانی, صدای گاو, مع مع کردن, : پست, کوتاه, دون, فرومایه, پایین, اهسته, پست ومبتذل, سربزیر, فروتن, افتاده, کم, اندک, خفیف, مشتعل شدن, زبانه کشیدن.

depresivo

: دلتنگ کننده, پریشان کننده, ملا لت انگیز.

deprimido

: ابی, نیلی, مستعد افسردگی, دارای خلق گرفته (باتهع) اسمان, اسمان نیلگون, دژم, دلتنگ, پریشان, افسرده, غمگین, ملول, صدای گاو, مع مع کردن, : پست, کوتاه, دون, فرومایه, پایین, اهسته, پست ومبتذل, سربزیر, فروتن, افتاده, کم, اندک, خفیف, مشتعل شدن, زبانه کشیدن.

deprimir

: فرو بردن.

derecha

: مستقیم, راست, درست, صحیح, واقعی, بجا, حق, عمودی, قاءمه, درستکار, در سمت راست, درست کردن, اصلا ح کردن, دفع ستم کردن از, درست شدن, قاءم نگاهداشتن.

derecho

: ادعا, دعوی, مطالبه, ادعا کردن, مستقیم, هدایت کردن, داد, عدالت, انصاف, درستی, دادگستری, فرض, احتمال, استنباط, گستاخی, جسارت, وانمودسازی, تظاهر, بهانه, ادعا , مستقیم, راست, درست, صحیح, واقعی, بجا, حق, عمودی, قاءمه, درستکار, در سمت راست, درست کردن, اصلا ح کردن, دفع ستم کردن از, درست شدن, قاءم نگاهداشتن, راست, مستقیم, مستقیما, قاءم, راست.

derecho electoral

: امتیاز, حق انتخاب, ازاد کردن, حق رای دادن, حق رای وشرکت در انتخابات, رای.

derecho escrito

: قانون, قانون موضوعه, قانون, حکم, اساسنامه.

derechos

: حق الا متیاز, حق التالیف, حق الا ختراع, اعضای خانواده سلطنتی, مجلل, از خانواده سلطنتی.

derechos de aduana

: گماشت, وظیفه, تکلیف, فرض, کار, خدمت, ماموریت, عوارض گمرکی, عوارض.

derechos de consumo

: مالیات کالا های داخلی, مالیات غیرمستقیم, مالیات بستن بر, قطع کردن.

derechos de enseanza

: شهریه, حق تدریس, تعلیم, تدریس, اموزانه

derivaci n

: استنتاج, اشتقاق.

derivar

: منتج کردن, مشتق کردن, مشتق شدن.

derivar del rumbo

: راندگی.

derramar

: ریختن, انداختن افشاندن, افکندن, خون جاری ساختن, جاری ساختن, پوست انداختن, پوست ریختن, برگ ریزان کردن, کپر, الونک.

derretirse

: گداز, اب شدن, گداختن, مخلوط کردن, ذوب کردن.

derribar

: ویران کردن, خراب کردن.

derrochador

: مصرف, ولخرج, افراط کار, متلف, بی فایده.

derrochar

: برباد دادن, تلف کردن, ولخرجی, اسراف, هرزدادن, حرام کردن, بیهوده تلف کردن, نیازمند کردن, بی نیرو و قوت کردن, ازبین رفتن, باطله, زاءد, اتلا ف.

derroche

: هرزدادن, حرام کردن, بیهوده تلف کردن, نیازمند کردن, بی نیرو و قوت کردن, ازبین رفتن, باطله, زاءد, اتلا ف.

derrota

: شکست دادن, هزیمت, مغلوب ساختن, باخت, زیان, ضرر, خسارت, گمراهی, فقدان, اتلا ف (درجمع) تلفات, ضایعات, خسارات.

derrotar

: شکست دادن, هزیمت, مغلوب ساختن.

derruirse

: خرد شدن, فرو ریختن.

derrumbarse

: فروریختن, متلا شی شدن, دچار سقوط واضمحلا ل شدن, غش کردن, اوار.

desabotonar

: گشودن دکمه, گشوده.

desacato

: بی احترامی, بی حرمتی, اهانت, عدم رعایت.

desacierto

: اشتباه بزرگ, سهو, اشتباه لپی, اشتباه کردن, کوکورانه رفتن, دست پاچه شدن و بهم مخلوط کردن.

desaconsejar

: منصرف کردن, بازداشتن(کسی ازامری), دلسردکردن.

desacostumbrar

: اموختن, تعلیم دادن, درس دادن, مشق دادن, معلمی یا تدریس کردن, محفوظات را فراموش کردن, از یاد بردن.

desacreditar

: بی اعتباری, بدنامی, بی اعتبار ساختن, رسوایی, خفت, تنگ, فضاحت, سیه رویی, خفت اوردن بر, بی ابرویی.

desacuerdo

: مخالفت, عدم موافقت, اختلا ف, ناسازگاری, اختلا ف عقیده, نفاق, اختلا ف, شقاق.

desafiar

: بمبارزه طلبیدن, رقابت کردن, سرپیچی کردن, سرتافتن, متهم کردن, طلب حق, گردن کشی, دعوت بجنگ, یارا بودن, جرات کردن, مبادرت بکار دلیرانه کردن, بمبارزه طلبیدن, شهامت, یارایی, بمبارزه طلبیدن, تحریک جنگ کردن, شیر کردن.

desafilado

: کند, بی نوک, دارای لبه ضخیم, رک, بی پرده, کند کردن

desafo

: بمبارزه طلبیدن, رقابت کردن, سرپیچی کردن, سرتافتن, متهم کردن, طلب حق, گردن کشی, دعوت بجنگ.

desaforar

: از شغل وکالت محروم کردن.

desafortunado

: بیچاره, بدبخت, مایه تاسف, ناشی از بدبختی, شوم, تیره بخت, بخت برگشته, بدیمن, بدشگون.

desag e

: زهکش, ابگذر, زهکش فاضل اب, اب کشیدن از, زهکشی کردن, کشیدن , زیر اب زدن, زیر اب, گنداب, مجرای فاضل اب, اگو, بخیه زننده, ماشین دوزندگی, گندابراه, مجرای فاضلا ب ساختن.

desagradable

: نامطبوع, ناسازگار, ناگوار, مغایر, ناپسند, ناخوش ایند, کثیف, نامطبوع, زننده, تند و زننده, کریه, شیطان, بدذات, شریر, نا فرمان, سرکش, نامهربان, بی مهر, بی محبت, بی عاطفه, نامطبوع, ناگوار, ناخوش ایند.

desagradar

: خوش ایند نبودن, رنجانیدن, دلگیرگردن, ناخرسندکردن, ناراضی کردن, ناخشنودکردن, رنجانیدن, تخطی کردن, رنجاندن, متغیر کردن, اذیت کردن, صدمه زدن, دلخور کردن.

desagrado

: از نظر افتادگی, بی اعتباری, مغضوبیت.

desagraviar

: پوزش خواستن, معذرت خواستن, عذر خواهی کردن, تاوان دادن, لطمه زدن به, اذیت کردن, صدمه زدن به, غرامت دادن.

desaguar

: زهکش, ابگذر, زهکش فاضل اب, اب کشیدن از, زهکشی کردن, کشیدن , زیر اب زدن, زیر اب.

desalentar

: دلسرد کردن, بی جرات ساختن, سست کردن.

desaliado

: پریشان, ژولیده, اشفته, نامرتب, کثیف, بهم خورده, درهم و برهم, نامرتب.

desaliento

: ترسانیدن, بی جرات کردن, ترس, جبن, وحشت زدگی, بی میلی.

desalojamiento

: جانشین سازی, جابجاشدگی, تغییر مکان.

desalojo

: اخراج, خلع ید.

desamparado

: سرگردان, بیچاره, درمانده, بی کس, متروک.

desamparar

: ترک گفتن, واگذارکردن, تسلیم شدن, رهاکردن, تبعیدکردن, واگذاری, رهاسازی, بی خیالی.

desamparo

: ترک, رهاسازی, واگذاری, دل کندن.

desamueblado

: بدون اثاثیه.

desanimar

: دلسرد کردن, بی جرات ساختن, سست کردن, دلسرد کردن, نومید کردن.

desapacible

: نامطبوع, ناسازگار, ناگوار, مغایر, ناپسند.

desaparecer

: ناپدید شدن, غایب شدن, پیدا نبودن, ناپدید شدن, به صفر رسیدن.

desaparecido

: گمشده, از دست رفته, ضایع, زیان دیده, شکست خورده گمراه, منحرف, مفقود.

desaparici n

: ناپدیدی, ناپیدا شدن, نامرءی شدن.

desaplicado

: سر بهوا, مسامحه کار.

desapoderar

: ازتصرف محروم کردن, بی بهره کردن, محروم کردن, دورکردن, بیرون کردن, رهاکردن.

desaprender

: محفوظات را فراموش کردن, از یاد بردن.

desaprobacin

: انتقاد, سرزنش, سرزنش کردن, محکومیت, عدم تصویب, رد, بی میلی, تقبیح, مذمت.

desaprobar

: محکوم کردن, محکوم شدن, ناپسند شمردن, رد کردن, تصویب نکردن.

desarmar

: خلع سلا ح کردن, به حالت اشتی درامدن.

desarme

: خلع سلا ح.

desarrollar

: توسعه دادن, ایجاد کردن.

desarrollo

: پیشرفت, توسعه, بسط, ترقی, نمو, ظهور(عکس), رشد, نمود, روش, افزایش, ترقی, پیشرفت, گوشت زیادی, تومور, چیز زاءد, نتیجه, اثر, حاصل, موفقیت, کامیابی.

desasosiego

: ناارامی, اشوب, اشفتگی, اضطراب, بیقراری, بیتابی.

desastre

: بلا, بیچارگی, بدبختی, مصیبت, فاجعه, بدبختی, حادثه بد, مصیبت, بلا, ستاره ء بدبختی.

desastroso

: مصیبت امیز, پربلا, خطرناك, فجیع, منحوس.

desatar

: شل کردن, لینت دادن, نرم کردن, سست کردن, از خشکی در اوردن, واچیدن, بی اثرکردن, خنثی کردن, باطل کردن, خراب کردن, ضایع کردن, بی ابرو کردن, باز کردن, رها کردن, باز کردن, ازاد کردن, باز کردن, گشودن, حل کردن.

desatenci n

: نادیده گرفتن, اعتنا نکردن, عدم رعایت.

desatender

: ننگ, ننگین کردن, ابروریزی, بی شرفی, رسوایی, نکول, بی احترامی کردن به, تجاوز کردن به عصمت (کسی), نادیده گرفتن, اعتنا نکردن, عدم رعایت.

desatento

: بی پروا.

desatinar

: گلیز, اب دهان جاری ساختن, از دهن یا بینی جاری شدن, دری وری سخن گفتن, چرند گفتن, سخن بی معنی.

desayuno

: صبحانه, ناشتایی, افطار, صبحانه خوردن.

desayuno-almuerzo

: غذایی که هم بجای ناشتا و هم بجای ناهار صرف شود.

desbandada

: انحلا ل, برهم خوردگی.

desbandarse

: برهم زدن, منحل کردن, متفرق کردن یا شدن, پراکنده کردن, متفرق کردن, پراکندن, پخش کردن, ازهم جدا کردن, پراکنده وپریشان کردن, افشاندن, متفرق کردن.

desbarrar

: اشتباه بزرگ, سهو, اشتباه لپی, اشتباه کردن, کوکورانه رفتن, دست پاچه شدن و بهم مخلوط کردن.

descabell

: پریشان, ژولیده, اشفته, نامرتب.

descabellar

: موجدار کردن (مثل باد براب), بر هم زدن, ناصاف کردن,ناهموار کردن, ژولیده کردن, گره زدن, براشفتن, تلا طم.

descabezar

: سربریدن, گردن زدن.

descalificar

: سلب صلا حیت کردن از, شایسته ندانستن, مردود کردن(درامتحان وغیره).

descalzo

: پابرهنه.

descaminar

: راهنمایی غلط کردن, گمراه کردن, گمراه کردن, بد راهنمایی کردن.

descansar

: لینت دادن, شل کردن, کم کردن, تمدد اعصاب کردن, راحت کردن, گذاردن, ارمیدن, دراز کشیدن, غنودن, سامان, اسودگی, استراحت, اسایش, استراحت, محل استراحت, اسودن, استراحت کردن, ارمیدن, تجدید قوا, کردن, تکیه دادن, متکی بودن به, الباقی, نتیجه, بقایا, سایرین, دیگران, باقیمانده.

descanso

: تنفس (بمعنی زنگ تنفس یا فاصله میان دو پرده نمایش) باد خور, غیر داءم, نوبه ای, تنفس دار, مکث, توقف, وقفه, درنگ, مکث کردن, عقب نشینی, پس زنی, پس رفت کردن, بازگشت, فترت, دوره فترت, تعطیل موقتی, تنفس, گوشه, کنار, پستی, تورفتگی, موقتا تعطیل کردن, طاقچه ساختن, مرخصی گرفتن, تنفس کردن, گذاردن, ارمیدن, دراز کشیدن, غنودن, سامان, اسودگی, استراحت, اسایش, استراحت, محل استراحت, اسودن, استراحت کردن, ارمیدن, تجدید قوا, کردن, تکیه دادن, متکی

بودن به, الباقی, نتیجه, بقایا, سایرین, دیگران, باقیمانده.

descaradamente

: باپررویی, باگستاخی, بطورجسارت امیز.

descarado

: حرامزاده, جازده, پرسروصدا, شلوغ کننده, خودنما, خشن, رسوا, بی باک, دلیر, خشن وبی احتیاط, جسور, گستاخ, متهور, باشهامت, برنجی, بی شرم, بی باک, بی پروایی نشان دادن, گستاخی کردن, دارای گونه های برامده, گستاخ, پررو, گستاخ, بی ربط.

descarga

: تخلیه, خالی کردن, اگزوز, خروج (بخار), در رو, مفر, تهی کردن, نیروی چیزی راگرفتن, خسته کردن, ازپای در اوردن, تمام کردن, بادقت بحث کردن.

descargar

: تغییر دادن عقیده شخص با تلقین, تخلیه, خالی کردن, خالی کردن.

descascarar

: پوست, سبوس, غلا ف یا کاسه گل, حقه گل, بی سبوس کردن, بی پوشش کردن.

descendencia

: سویه, دودمان, اصل ونسب, اجداد, اعقاب, زادو ولد, فرزند, اولا د, مبدا, منشا, خاستگاه, اصل بنیاد, منشا, مبدا, سرچشمه, علت.

descender

: امدن, رسیدن, منتج کردن, مشتق کردن, مشتق شدن, پایین امدن, فرود امدن, نزول کردن, سرچشمه گرفتن, موجب شدن.

descendiente

: نسل, زاده (در جمع) اولا د, زادگان, زادو ولد, فرزند, اولا د, مبدا, منشا, خلف, مابعد, جانشین.

descenso

: سرازیری, سرپایینی, نشیب, انحطاط.

descoloramiento

: بی رنگی, رنگ رفتگی.

descolorar

: محو کردن, محو شدن.

descompostura

: تفکیک, از کار افتادگی.

desconcertar

: گیج یا گمراه کردن, مغشوش کردن, دستپاچه کردن, بی نتیجه کردن, پریشانی, اهانت, مشوش کردن, دست پاچه کردن, مبهوت کردن, عدم هم اهنگی داشتن, دست پاچه کردن, براشفتن, خجالت دادن, شرمسار شدن, سراسر پوشاندن, غوطه ور ساختن, پایمال کردن, مضمحل کردن, مستغرق دراندیشه شدن, دست پاچه کردن, درهم شکستن.

desconcierto

: خجالت.

desconectar

: جدا کردن, گسستن, قطع کردن.

desconfiado

: بدگمان, بدگمان, ظنین, حاکی از بدگمانی, مشکوک.

desconfianza

: بدگمانی, سوء ظن, تردید, مظنون بودن.

desconfiar

: بی اعتمادی, بدگمانی, سوء ظن, اعتماد نداشتن, بدگمانی, اطمینان نکردن به, ظن داشتن.

desconfiar de

: بدگمانی, اطمینان نکردن به, ظن داشتن.

descongelar

: اب شدن (یخ و غیره), گداختن, گرم شدن.

descongelarse

: اب شدن (یخ و غیره), گداختن, گرم شدن.

desconocer

: رد کردن, انکار کردن, انکار, رد, نفی, ردکردن.

desconocido

: غریبه, بیگانه, غریب, بیگانه کردن, نااشنا, ناشناخته, عجیب, نااشنایی, ناشناخته, مجهول, ناشناس, گمنام, بی شهرت, نامعلوم.

desconsolado

: پریشان, دلشکسته, تسلی ناپذیر.

desconsolar

: پریشانی, اندوه, محنت, تنگدستی, دردو, مضطرب کردن, محنت زده کردن.

descontar

: کم کردن, کسرکردن, وضع کردن, تخفیف, نزول, کاستن, تخفیف دادن, برات را نزول کردن.

descontento

: نارضایتی, ناخشنودی, گله, شکایت, ناخشنود کردن, ناخرسندی, ناخشنودی, نارضایتی, عدم رضایت.

descorchar

: چوب پنبه بطری را بر داشتن, رها کردن.

descortezar

: پوست انداختن, پوست کندن, کندن, پوست, خلا ل, نرده چوبی, محجر.

descorts

: بی ادب, بی نزاکت, بی ادبانه, تند, بی تربیت, خشن, زمخت, خام, بی ادب, غیر متمدن.

descr dito

: بی احترامی, توهین, بی اعتباری, خوار شماری, کاهش, انکارفضیلت.

describir

: شرح دادن, وصف کردن.

descripcin

: زاب, شرح, وصف, توصیف, تشریح, تعریف.

descubrimiento

: کشف, اکتشاف, پی بری, یابش, پیدا کردن, یافتن, جستن, تشخیص دادن, کشف کردن, پیدا کردن, چیز یافته, مکشوف, یابش.

descubrir

: تسلیم دشمن کردن, خیانت کردن به, فاش کردن, یافتن, کشف کردن, پی بردن, دریافتن, یافتن, پیدا کردن, کشف کردن, مکشوف ساختن, پیدا کردن, یافتن, جستن, تشخیص دادن, کشف کردن, پیدا کردن, چیز یافته, مکشوف, یابش, برهنه کردن, اشکار کردن, کشف کردن.

descuento

: کاهش, تخطفیف, فروکش, جلوگیری, غصب, فوق العاده و هزینه ء سفر, مدد معاش, جیره دادن, فوق العاده دادن, تخفیف, نزول, کاستن, تخفیف دادن, برات را نزول کردن, کاستن, کم کردن, کند کردن, بی ذوق کردن, تخفیف, کاهش , تقلیل, کاهش, ساده سازی.

descuidado

: بی دقت, مسامحه کار, بی دقت, فرو گذار, برناس, شلخته, هردمبیل, نامرتب, ژولیده, لا ابالی.

descuidar

: نادیده گرفتن, اعتنا نکردن, عدم رعایت, فروگذاری, فروگذار کردن, غفلت, اهمال, مسامحه, غفلت کردن, مسلط یا مشرف بودن بر, چشم پوشی کردن, چشم انداز.

descuido

: خرابی, قصور, عدم موفقیت, اشتباه نظری, سهو, از نظر افتادگی.

desd n

: تحقیر, اهانت, خفت, خواری, تمسخر, تحقیر, بی اعتنایی, حقارت, خوار شمردن, اهانت کردن, استهزاء کردن, خردانگاری, خردانگاشتن.

desde

: از, بواسطه, درنتیجه, از روی, مطابق, از پیش, قطع, خاموش, ملغی, پرت, دور, بعد از, پس از, از وقتی که, چون که, نظر باینکه, ازاینرو, چون, از انجایی که.

desde entonces

: بعد از, پس از, از وقتی که, چون که, نظر باینکه, ازاینرو, چون, از انجایی که.

desde oso

: اهانت امیز, مغرورانه, قابل تحقیر, تحقیر امیز.

desde que

: بعد از, پس از, از وقتی که, چون که, نظر باینکه, ازاینرو, چون, از انجایی که.

desdear

: تمسخر, تحقیر, بی اعتنایی, حقارت, خوار شمردن, اهانت کردن, استهزاء کردن, خردانگاری, خردانگاشتن.

desdichado

: بدبخت, ناکام, نامراد, شوربخت, بداقبال.

desea

: میل داشتن, ارزو کردن, میل, ارزو, کام, خواستن, خواسته, اشتیاق, ارزوی زیاد, میل وافر, ویار, هوس.

deseable

: پسندیده, مرغوب, خواستنی, مطلوب, خوش ایند.

desear

: میل داشتن, ارزو کردن, میل, ارزو, کام, خواستن, خواسته, خواست, خواسته, خواستن, لا زم داشتن, نیازمند بودن به, نداشتن, کم داشتن, فاقد بودن, محتاج بودن, کسر داشتن, فقدان, نداشتن, عدم, نقصان, نیاز, نداری, خواستن, میل داشتن, ارزو داشتن,

ارزو کردن, ارزو, خواهش, خواسته, مراد, حاجت, کام, خواست, دلخواه, ارزو کردن, اشتیاق داشتن, مشتاق بودن.

desecar

: زهکش, ابگذر, زهکش فاضل اب, اب کشیدن از, زهکشی کردن, کشیدن, زیر اب زدن, زیر اب.

desechable

: ازدست دادنی, درمعرض, قابل عرضه.

desechar

: دورانداختن, دست کشیدن از, متروک ساختن.

desecho

: سرباز زدن, رد کردن, نپذیرفتن, قبول نکردن, مضایقه تفاله کردن, فضولا ت, اشغال, ادم بیکاره.

desechos

: خرده, باقی مانده, اثار مخروبه, اشغال روی هم ریخته, اوار, مانده, باقیمانده, میوه باد انداخته, ثروت باد اورده.

desembarcadero

: ستون, جرز, اسکله, موج شکن, پایه پل, لنگرگاه.

desembarcar

: پیاده کردن, از کشتی در اوردن, پیاده شدن, تخلیه کردن (بار و مسافر), زمین, خشکی, خاک, سرزمین, دیار, به خشکی امدن, پیاده شدن, رسیدن, بزمین نشستن.

desembocadura

: دهان, دهانه, مصب, مدخل, بیان, صحبت, گفتن, دهنه زدن (به), در دهان گذاشتن(خوراک), ادا و اصول در اوردن.

desembolsar

: پرداختن, خرج کردن, پرداخت, خرج, پرداخت کردن, پرداختن, دادن, کار سازی داشتن, بجااوردن, انجام دادن, تلا فی کردن, پول دادن, پرداخت, حقوق ماهیانه, اجرت, وابسته به پرداخت.

desembolso

: پرداخت, خرج, هزینه.

desemejante

: ناهمسان, ناهمانند, بی شباهت, برخلا ف, غیر, برعکس.

desemejanza

: عدم تجانس.

desempaquetar

: باز کردن, غیر بسته ای کردن.

desempear

: انجام دادن, کردن, بجا اوردن, اجرا کردن, بازی کردن, نمایش دادن, ایفاکردن.

desempleo

: بیکار, بی مصرف, عاطل, بکار بیفتاده, بیکاری, عدم اشتغال.

desenfrenado

: هرزه, ول, شهوتران, بد اخلا ق, مبنی بر هرزگی, اشوبگرانه.

desenga o

: پاداوج, بیان قهقرایی (مثل < زنم مرد, مالم را بردند و سگم هم گم شد), >بیانی که هرچه پیش می رود اهمیتش کمتر میشود, بیان قهقرایی نمودن, یاس, ناامیدی, نومیدی, دلشکستگی.

desenredar

: از گیر در اوردن, رها کردن, باز کردن.

desentraar

: روده دراوردن از, شکم دریدن, روده یا چشم و غیره رادر اوردن, شکم دریدن, تهی کردن, خالی کردن, نیروی چیزی راگرفتن.

desenvoltura

: اسانی, سهولت, اسودگی, راحت کردن, سبک کردن, ازاد کردن.

desenvolver

: واپیچیدن, باز کردن (بسته و غیره), ازاد کردن, صاف کردن.

deseo

: میل داشتن, ارزو کردن, میل, ارزو, کام, خواستن, خواسته, خواست, خواسته, خواستن, لا زم داشتن, نیازمند بودن به, نداشتن, کم داشتن, فاقد بودن, محتاج بودن, کسر داشتن, فقدان, نداشتن, عدم, نقصان, نیاز, نداری, خواستن, میل داشتن, ارزو داشتن, ارزو کردن, ارزو, خواهش, خواسته, مراد, حاجت, کام, خواست, دلخواه.

deseoso

: دلواپس, ارزومند, مشتاق, اندیشناک, بیم ناک, مشتاق, ذیعلا قه, ترد و شکننده.

desequilibrio

: کژ سازگاری, تعدیل وتنظیم غلط, عدم تطبیق, عدم توافق

deserci n

: ترک, رهاسازی, واگذاری, دل کندن, ارتداد, ترک ایین, ترک عقیده, برگشتگی از دین, پناهندگی, فرار, ارتداد, عیب.

desertar

: ترک گفتن, واگذارکردن, تسلیم شدن, رهاکردن, تبعیدکردن, واگذاری, رهاسازی, بی خیالی, بیابان, دشت, صحرا, شایستگی, استحقاق, سزاواری, :ول کردن, ترک کردن, گریختن, کناره گیری کردن, از عضویت خارج شدن, منتزع شدن, جدا رفتن.

desesperacin

: نومیدی, یاس, مایوس شدن.

desesperado

: جنایت کار, از جان گذشته, بی امید, بیچاره, از جان گذشته, بسیار سخت, بسیار بد , نومید.

desesperanzado

: نومید.

desesperarse

: نومیدی, یاس, مایوس شدن, بسوی, سوی, بطرف, روبطرف, پیش, نزد, تا نسبت به, در,دربرابر, برحسب, مطابق, بنا بر, علا مت

مصدر انگلیسی است.

desfigurar

: از شکل انداختن, بد شکل کردن, بدنما کردن, زشت کردن, بدریخت کردن, خراب کردن, اسیب رساندن, زیان رساندن, معیوب کردن, ناقص کردن, بی اندام کردن, صدمه زدن, اسیب.

desfiladero

: دربند, تنگه, دره باریک وتنگ, گلو, حلق, دره تنگ, گلوگاه, ابکند, شکم, گدار, پر خوردن, زیاد تپاندن, با حرص و ولع خوردن, پر خوری کردن, پر خوری.

desfile

: رژه, سان, نمایش با شکوه, جلوه, نمایش, خودنمایی, جولا ن, میدان رژه, تظاهرات, عملیات دسته جمعی, اجتماع مردم, رژه رفتن, خود نمایی کردن, حرکت دسته جمعی, ترقی تصاعدی, ترقی, بصورت صفوف منظم, دسته راه انداختن, درصفوف منظم پیشرفتن.

desgarrar

: (معمولا بصورت جمع) اشک, سرشک, گریه, : دراندن, گسیختن, گسستن, پارگی, چاک, پاره کردن, دریدن, چاک دادن.

desgastar

: ترس, وحشت, غوغا, نبرد, نزاع, ترساندن, هراسانیدن, جنگ کردن, ساییدن, فاقدنیرو کردن, ضعیف کردن, فرسوده شدن.

desgaste

: خراش, سایش, ساییدگی, ساییدگی, اصطکاک, مالش, خراش.

desgracia

: رویداد ناگوار, حادثه ناگوار, بدبختی, بلا, بدبختی, بدشانسی, رویداد بد, حادثه ناگوار, بدبختی, بیچارگی, بدشانسی.

desgraciadamente

: متاسفانه, بدبختانه.

desgraciado

: شوم, تیره بخت, بخت برگشته, بدیمن, بدشگون.

desgravar

: رها کردن (از بار یا مانع), از قید ازاد کردن, سبک کردن, سبکبار کردن, راحت کردن, کاستن, مثل برق درخشیدن, درخشیدن, روشن کردن, تنویر فکر کردن.

deshacer

: واچیدن, بی اثرکردن, خنثی کردن, باطل کردن, خراب کردن, ضایع کردن, بی ابرو کردن, باز کردن.

deshacerse de

: خندق, حفره, راه اب, نهراب, گودال کندن, رو گرفت, روبرداری کردن.

deshelarse

: اب شدن (یخ و غیره), گداختن, گرم شدن.

desheredar

: از ارث محروم کردن, عاق کردن.

deshielo

: اب شدن (یخ و غیره), گداختن, گرم شدن.

deshilacharse

: ترس, وحشت, غوغا, نبرد, نزاع, ترساندن, هراسانیدن, جنگ کردن, ساییدن, فاقدنیرو کردن, ضعیف کردن, فرسوده شدن.

deshonestidad

: نادرستی, خیانت, عدم امانت.

deshonesto

: ناراست, کج, نادرست, نادرست, متقلب, تقلب امیز, دغل, فاقد امانت.

deshonor

: رسوایی, خفت, تنگ, فضاحت, سیه رویی, خفت اوردن بر, بی ابرویی.

deshonra

: رسوایی, خفت, تنگ, فضاحت, سیه رویی, خفت اوردن بر, بی ابرویی, ننگ, ننگین کردن, ابروریزی, بی شرفی, رسوایی, نکول, بی احترامی کردن به, تجاوز کردن به عصمت (کسی), شرم, خجلت, شرمساری, ازرم, ننگ, عار, شرمنده کردن, خجالت دادن, ننگین کردن.

deshonrar

: رسوایی, خفت, تنگ, فضاحت, سیه رویی, خفت اوردن بر, بی ابرویی, ننگ, ننگین کردن, ابروریزی, بی شرفی, رسوایی, نکول, بی احترامی کردن به, تجاوز کردن به عصمت (کسی).

deshonroso

: رسوایی اور, خفت اور, ننگین, نامطبوع.

deshuesar

: استخوان, استخوان بندی, گرفتن یا برداشتن, خواستن, درخواست کردن, تقاضاکردن.

desierto

: بی حفاظ, درمعرض بادسرد, متروک, غم افزا, بیابان, دشت, صحرا, شایستگی, استحقاق, سزاواری, :ول کردن, ترک کردن, گریختن.

designar

: تعیین کردن, برقرار کردن, منصوب کردن, گماشتن, واداشتن, نامزد کردن, گماشتن, معین کردن, تخصیص دادن, برگزیدن

desigual

: پر از برامدگی, پر از دست انداز, ناهموار, زبر, خشن, زمخت, بی ادب, نابرابر, نامساوی, ناهموار, ناصاف, ناجور.

desigualar

: ازدواج ناجور, متناسب نبودن, ناجور بودن, بهم نخوردن

desigualdad

: نا برابری, عدم تساوی, اختلا ف, فرق, ناهمواری, ازدواج ناجور, متناسب نبودن, ناجور بودن, بهم نخوردن

desilusin

: یاس, ناامیدی, نومیدی, دلشکستگی.

desilusionar

: مایوس کردن, ناکام کردن, محروم کردن, نا امید کردن, رهایی از شیفتگی, وارستگی از اغفال, بیداری از خواب و خیال, رفع اوهام.

desinclinado

: بی میل, بی تمایل.

desinfectante

: ضد عفونی, داروی ضد عفونی, ماده گندزدا.

desinfectar

: ضد عفونی کردن, گندزدایی کردن.

desinformar

: گمراه کردن, اطلاع غیر صحیح دادن.

desintegrar

: خرد کردن, تجزیه شدن, فرو ریختن, از هم پاشیدن, فاسد شدن, متلا شی شدن یاکردن.

desinteresado

: متواضع, مودب, بدون خود خواهی, ناخودخواه.

desistir de

: انکار کردن, سرزنش یا متهم کردن, چشم پوشیدن از, از قانون مستثنی کردن.

desleal

: ناسپاس, بی وفا, بی وفا, بی ایمان.

deslealtad

: بی وفایی, ناسپاسی, خیانت, نمک بحرامی.

desliz

: سر خوردن, خرامش, سریدن, اسان رفتن, نرم رفتن, سبک پریدن, پرواز کردن بدون نیروی موتور, خزیدن.

deslizar

: لغزش, سرازیری, سراشیبی, ریزش, سرسره, کشو, اسباب لغزنده, سورتمه, تبدیل تلفظ حرفی به حرف دیگری, لغزنده, سرخونده, پس وپیش رونده, لغزیدن, سریدن, لغزش, خطا, سهو, اشتباه, لیزی, گمراهی, قلمه, سرخوری, تکه کاغذ, زیر پیراهنی, ملا فه, روکش, متکا, نهال, اولا د, نسل, لغزیدن, لیز خودن, گریختن, سهو کردن, اشتباه کردن, از قلم انداختن.

deslizarse

: سر خوردن, خرامش, سریدن, اسان رفتن, نرم رفتن, سبک پریدن, پرواز کردن بدون نیروی موتور, خزیدن, لغزش, سرازیری, سراشیبی, ریزش, سرسره, کشو, اسباب لغزنده, سورتمه, تبدیل تلفظ حرفی به حرف دیگری, لغزنده, سرخونده, پس وپیش رونده, لغزیدن, سریدن, لغزش, خطا, سهو, اشتباه, لیزی, گمراهی, قلمه, سرخوری, تکه کاغذ, زیر پیراهنی, ملا فه, روکش, متکا, نهال, اولا د, نسل, لغزیدن, لیز خودن, گریختن, سهو کردن, اشتباه کردن, از قلم انداختن.

deslucido

: تار, تاریک, تیره کردن, :کم نور, تاریک, تار, مبهم.

deslumbar

: خیره کردن, تابش یا روشنی خیره کننده.

deslumbrar

: خیره کردن, تابش یا روشنی خیره کننده, درخشندگی زیاد, روشنایی زننده, تابش خیره کننده, تشعشع, خیره نگاه کردن.

desm n

: بدرفتاری, سوء رفتار, جفا.

desmantelamiento

: منحل کردن, پیاده کردن (ماشین الا ت).

desmantelar

: بی مصرف کردن, پیاده کردن(ماشین الا ت)عاری از سلا ح یا اثاثه کردن.

desmayado

: غش کرده, ناخوداگاه, از خود بیخود, بی خبر, عاری از هوش, نابخود, ضمیر ناخوداگاه, ضمیر نابخود.

desmayarse

: ضعیف, کم نور, غش, ضعف کردن, غش کردن, غش کردن.

desmayo

: ضعیف, کم نور, غش, ضعف کردن, غش کردن, غش کردن.

desmejorarse

: کاهش, شیب پیدا کردن, رد کردن, نپذیرفتن, صرف کردن(اسم یاضمیر), زوال, انحطاط, خم شدن, مایل شدن, رو بزوال گذاردن, تنزل کردن, کاستن.

desmembrar

: اندام های کسی رابریدن, جداکردن, تجزیه کردن.

desmenuzar

: ریز ریز کردن, بریدن, جدا کردن, شکستن, خرد شدن, فرو ریختن, ریزه, ریز ریز کردن, قیمه کردن, خردکردن, حرف خود را خوردن, تلویحا گفتن, قیمه, گوشت قیمه.

desmoronamiento

: از هم باشیدگی, تجزیه.

desmoronarse

: خرد شدن, فرو ریختن.

desnatar

: سرشیر, کرم, هر چیزی شبیه سرشیر, زبده, کرم رنگ, سرشیر بستن, کف, ریم, کف گیری, تماس اندک, شیر خامه گرفته, کف گرفتن از, سرشیر گرفتن از, تماس مختصر حاصل کردن, بطور سطحی مورد توجه قرار دادن, بطور سطحی خواندن.

desnimo

: تو رفتگی, گود شدگی, فرودافت, کسادی, تنزل, افسردگی, پریشانی, دلسردی, فتور, یاس.

desnudar

: برهنه کردن, محروم کردن از, لخت کردن, چاک دادن, تهی کردن, باریکه, نوار.

desnudarse

: لباس کندن, جامه معمولی (در مقایسه با اونیفورم).

desnudez

: برهنگی, عریان بودن.

desnudo

: لخت, عریان, ساده, اشکار, عاری, برهنه کردن, اشکارکردن, برهنه, عریان, عادی, لخت, لخت, برهنه, پوچ, عریان, بی اثر.

desnutricin

: سوء تغذیه, تغذیه ناقص, نرسیدن مواد غذایی.

desobedecer

: نافرمانی کردن, سرپیچی کردن, اطاعت نکردن, نقص کردن, شکستن.

desobediencia

: سرپیچی, نافرمانی, عدم اطاعت.

desobediente

: نافرمان, سرکش, نامطیع, گردنکش, متمرد.

desocupado

: بیکار, بی مصرف, عاطل, بکار بیفتاده, اشغال نشده, خالی, بدون مستاجر, خالی, اشغال نشده, بی متصدی, بلا تصدی, بیکار.

desodorante

: بوزدا, برطرف کننده بوی بد, ماده دافع بوی بد.

desorden

: اسیمگی, پریشانی, درهم وبرهمی, اغتشاش, دست پاچگی, اغتشاش, بی نظمی, درهم و برهمی, بی نظمی, اختلا ل, بی ترتیبی, اشفتگی, کسالت, برهم زدن, مختل کردن.

desordenadamente

: بی نظم, بی ترتیب, نامنظم, مختل, شلوغ, ناامن.

desordenado

: اشفته, بهم خورده, کثیف, شلوغ, شلوغ کار.

desordenar

: صداهای ناهنجار دراوردن, درهم ریختن, درهم ریختگی, درهم وبرهمی, تخت روان, کجاوه, محمل, برانکار یا چاچوبی که بیماران را با ان حمل میکنند, اشغال, نوزادانی که جانوری در یک وهله میزاید, زایمان, ریخته وپاشیده, زاییدن, اشغال پاشیدن, یک خوراک (از غذا), یک ظرف غذا, هم غذایی (در ارتش وغیره), :شلوغ کاری کردن, الوده کردن, اشفته کردن, اشغال, مهمل, خاکروبه, زواءد گیاهان, بصورت اشغال در اوردن.

desorganizaci n

: بهم ریختگی.

desorganizar

: درهم وبرهم کردن, مختل کردن, بی نظم کردن, تشکیلا ت چیزی رابرهم زدن, منقطع کردن, درهم گسیختن.

desosar

: استخوان, استخوان بندی, گرفتن یا برداشتن, خواستن, درخواست کردن, تقاضاکردن.

despachador

: اعزام کننده, توزیع کننده امکانات.

despachar

: بپایان رساندن, نتیجه گرفتن, استنتاج کردن, منعقد کردن, گسیل, گسیل داشتن, گسیل کردن, اعزام داشتن, روانه کردن, فرستادن, مخابره کردن, ارسال, انجام سریع, کشتن, شتاب, پیغام, تسریع کردن در, پیش بردن, شتابان, فرستادن, ارسال داشتن, واریز, تسویه, جا دادن, ماندن, مقیم کردن, ساکن کردن, واریز کردن, تصفیه کردن, معین کردن, ته نشین شدن, تصفیه حساب کردن, نشست کردن, کشتی, جهاز, کشتی هوایی, هواپیما, با کشتی حمل کردن, فرستادن, سوار کشتی شدن, سفینه, ناو, فرا فرستادن, پراکندن, انتقال دادن, رساندن, عبور دادن, سرایت کردن.

despacho

: خواستارشدن, درخواست, مطالبه, طلب, تقاضا کردن, مطالبه کردن, گسیل, گسیل داشتن, گسیل کردن, اعزام داشتن, روانه کردن, فرستادن, مخابره کردن, ارسال, انجام سریع, کشتن, شتاب, پیغام, مطالعه, بررسی, مطالعه کردن.

despecho

: لج, کینه, بغض, بدخواهی, غرض, کینه ورزیدن, برسرلج اوردن.

despecho de

: با وجود, بااینکه, کینه ورزیدن.

despectivo

: موهن, اهانت اور.

despedida

: حرکت, عزیمت, کوچ, مرگ, انحراف, بدرود, وداع, خدا نگهدار, خداحافظ, تودیع, تودیع کردن.

despedir

: تبر, تیشه, تبر دو دم, تبرزین, با تبر قطع کردن یا بریدن, قادربودن, قدرت داشتن, امکان داشتن (مای), :حلبی, قوطی, قوطی کنسرو, درقوطی ریختن, زندان کردن, اخراج کردن, ظرف, دورانداختن, دست کشیدن از, متروک ساختن, تخلیه, خالی کردن, روانه کردن, مرخص کردن, معاف کردن, اتش, حریق, شلیک, تندی, حرارت, اتش زدن,افروختن, تفنگ یاتوپ را اتش کردن, بیرون کردن, انگیختن, کیسه, گونی, جوال, پیراهن گشاد و کوتاه, شراب سفید پر الکل وتلخ, یغما, غارتگری, بیغما بردن, اخراج کردن یا شدن, درکیسه ریختن.

despegar

: برخاستن.

despego

: خونسردی, بی علاقگی, لا قیدی, سهل انگاری.

despejado

: زیبا, لطیف, نسبتا خوب, متوسط, بور, بدون ابر, منصف, نمایشگاه, بازار مکاره, بی طرفانه.

despejar

: اشکار, زلا ل, صاف, صریح, واضح, : روشن کردن, واضح کردن, توضیح دادن, صاف کردن, تبرءه کردن, فهماندن.

despellejar

: نقد ادبی کردن, انتقاد کردن, نکوهش کردن, پوست کندن از, سخت انتقاد کردن, پوست, چرم, جلد, پوست کندن, با پوست پوشاندن, لخت کردن.

despensa

: دولا بچه, گنجه خوراک, خوراکی, ابدار خانه, شربت خانه, مخصوص لوازم سفره.

desperdicio

: زباله, اشغال, تخت روان, کجاوه, محمل, برانکار یا چاچوبی که بیماران را با ان حمل میکنند, اشغال, نوزادانی که جانوری در یک وهله میزاید, زایمان, ریخته وپاشیده, زاییدن, اشغال پاشیدن, اشغال, مهمل, خاکروبه, زواءد گیاهان, بصورت اشغال در اوردن, هرزدادن, حرام کردن, بیهوده تلف کردن, نیازمند کردن, بی نیرو و قوت کردن, ازبین رفتن, باطله, زاءد, اتلا ف.

desperidicio

: زباله, اشغال, بی ارزش, اشغال, زباله, چیز پست و بی ارزش, اشغال, مهمل, خاکروبه, زواءد گیاهان, بصورت اشغال در اوردن.

despertar

: بیدار کردن, برانگیختن, تحریک کردن, بیدار کردن, بیدار شدن, بیداری, شب زنده داری, شب نشینی, احیاء, شب زنده داری کردن, از خواب بیدار کردن, رد پا, دنباله کشتی.

despertarse

: بیدار شدن, بیدار ماندن, بیدار کردن, بیدار.

despierto

: بیدار شدن, بیدار ماندن, بیدار کردن, بیدار, مراقب, هوشیار, گوش بزنگ, بیدار, حساس.

despilfarrador

: متلف.

despistado

: پریشان خیال, حواس پرت.

desplazar

: جابجاکردن, جانشین(چیزی)شدن, جای چیزی را عوض کردن, تبعیدکردن.

desplegar

: بسط دادن, بسط یافتن, منبسط شدن, اشکار کردن, فاش کردن, اشکار شدن, رها کردن, باز کردن, تاه چیزی را گشودن.

desplomarse

: فروریختن, متلا شی شدن, دچار سقوط واضمحلا ل شدن, غش کردن, اوار.

desplome

: فروریختن, متلا شی شدن, دچار سقوط واضمحلا ل شدن, غش کردن, اوار.

despojo

: غنیمت جنگی, غارت, تاراج, یغما.

desposeido

: دربدر, بی خانمان, اواره.

desposesin

: خلع ید, سلب مالکیت.

despreciable

: پست, فرومایه, سرافکنده, مطرود, روی برتافتن, خوار, پست کردن, کوچک کردن, تحقیرکردن, قابل تحقیر, خوار, پست, ناچیز, جزءی, بی اهمیت, قابل فراموشی.

despreciar

: خوار شمردن, حقیر شمردن, تحقیر کردن, نفرت داشتن, تمسخر, تحقیر, بی اعتنایی, حقارت, خوار شمردن, اهانت کردن, استهزاء کردن, خردانگاری, خردانگاشتن.

desprecio

: تحقیر, اهانت, خفت, خواری, تمسخر, تحقیر, بی اعتنایی, حقارت, خوار شمردن, اهانت کردن, استهزاء کردن, خردانگاری, خردانگاشتن.

desprendimiento de tierras

: زمین لغزه, ریزش خاک کوه کنار جاده.

despreocupado

: سبکبار, بی خیال.

desprevenidamente

: قهقرایی, به عقب, غافلگیر, ناگهان, منزوی, پرت.

desproporci n

: عدم تعادل, عدم توازن, ناهماهنگی.

desproporcionado

: بی تناسب, غیرمتجانس.

despu s de

: پس از, بعداز, در عقب, پشت سر, درپی, در جستجوی, در صدد, مطابق, بتقلید, بیادبود, بعد از, پس از, از وقتی که, چون که, نظر باینکه, ازاینرو, چون, از انجایی که.

despuntar

: کند, بی نوک, دارای لبه ضخیم, رک, بی پرده, کند کردن

despus

: پس از, بعداز, در عقب, پشت سر, درپی, در جستجوی, در صدد, مطابق, بتقلید, بیادبود, پس ازان, بعدازان, سپس, بعدا, سپس, پس (از ان), بعد, انگاه, دران هنگام, در انوقت, انوقتی, متعلق بان زمان, پس از ان, از ان پس, بعد از ان, بعدها.

despus de que

: پس از, بعداز, در عقب, پشت سر, درپی, در جستجوی, در صدد, مطابق, بتقلید, بیادبود.

destacado

: برجسته, قلنبه, واریز نشده.

destajista

: سازنده, خانه ساز, پیمان کار, مقاطعه کار.

destajo

: قرارداد, منقبض کردن, منقبض شدن.

destapar

: برهنه کردن, اشکار کردن, کشف کردن.

destartalado

: متزلزل, ناپایدار, شل, لکنتی, بدخلق.

deste ir

: محو کردن, محو شدن.

desteirse

: محو کردن, محو شدن.

destellar

: تلا لو, تاباندن, نور ضعیف, پرتو انی, سوسو, تظاهر موقتی, نور دادن, سوسو زدن.

destello

: تلا لو, تاباندن, درخشندگی زیاد, روشنایی زننده, تابش خیره کننده, تشعشع, خیره نگاه کردن, نور ضعیف, پرتو انی, سوسو, تظاهر موقتی, نور دادن, سوسو زدن, برق, تلا لو, تابش, ظهور انی, زودگذر, تابیدن, درخشیدن, درخشانیدن, تابانیدن.

desterrado

: تبعید, جلا ی وطن, تبعید کردن.

desterrar

: تبعید کردن, اخراج بلد کردن, دور کردن, تبعید, جلا ی وطن, تبعید کردن.

destierro

: تبعید, اخراج, تبعید, جلا ی وطن, تبعید کردن.

destilaci n

: از صافی گذراندن, تصفیه, پالا یش.

destilar

: تقطیرشدن, عرق گرفتن از, چکاندن, صافی.

destilera

: کارخانه یا محل تقطیر, رسومات.

destinaci n

: مقصد, سرنوشت, تقدیر.

destinar

: درست کردن, مرتب کردن,متوجه ساختن,دستور دادن,اداره کردن,نظارت کردن,خطاب کردن,عنوان نوشتن, مخاطب ساختن, سخن گفتن,عنوان,نام و نشان,سرنامه,نشانی,ادرس,خطاب,نطق,برخورد,مهارت,ارسال, قبلا انتخاب کردن, مقدر کردن, سرنوشت معین کردن.

destinatario

: مخاطب, گیرنده ء نامه, کسی که جنس یا مالی بعنوانش ارسال شده, گیرنده, دریافت کننده, وصول کننده.

destino

: مقصد, سرنوشت, تقدیر, سرنوشت, ابشخور, تقدیر, نصیب و قسمت, سرنوشت, تقدیر, قضاوقدر, نصیبب وقسمت, مقدر شدن, بسرنوشت شوم دچار کردن.

destitucin

: اخراج, مرخصی, برکناری.

destituir

: معزول کردن, عزل نمودن, خلع کردن.

destornillador

: اچار پیچ گوشتی, پیچ کش.

destornillar

: باز کردن پیچ, شل کردن پیچ, واپیچاندن.

destreza

: زبردستی, تردستی, سبکدستی, چابکی, چالاـ کی, چیره دستی, ورزیدگی, تردستی, مهارت, استادی, زبر دستی, هنرمندی, کاردانی, مهارت عملی داشتن, کاردان بودن, فهمیدن.

destripamiento

: دریدن شکم.

destripar

: روده دراوردن از, شکم دریدن, روده, زه, تنگه, شکم, شکنبه, دل و روده, احشاء, پر خوری, شکم گندگی, طاقت, جرات, بنیه, نیرو, روده در اوردن از, غارت کردن, حریصانه خوردن.

destrozar

: دستگاه پرس, له کردن, بریدن, پاره کردن, خرد کردن, خرد کردن, داغان کردن, شکستن, قطعات شکسته, تصادم, خردشدگی, برخورد, خرد کردن, شکست دادن, درهم شکستن, بشدت زدن, منگنه کردن, پرس کردن, ورشکست شدن, درهم کوبیدن.

destrozos

: کشتی شکستگی, خرابی, لا شه کشتی و هواپیما و غیره, خراب کردن, خسارت وارد اوردن, خرد و متلا شی شدن.

destrucci n

: خرابی, ویرانی, تخریب, اتلا ف, انهدام, تباهی.

destructible

: انهدام پذیر.

destructivo

: مخرب.

destructor

: مخرب, ویرانگر, نابود کننده, ناو شکن.

destruidor

: مخرب, ویرانگر, نابود کننده, ناو شکن.

destruir

: ویران کردن, خراب کردن, خراب کردن, ویران کردن, نابود ساختن, تباه کردن, کشتی شکستگی, خرابی, لا شه کشتی و هواپیما و غیره, خراب کردن, خسارت وارد اوردن, خرد و متلا شی شدن.

desuello

: زهره, زرد اب, صفرا, تلخی, گستاخی, زخم پوست رفتگی, سایید گی, تاول, ساییدن, پوست بردن از, لکه, عیب, گستاخی, بی احترامی, جسارت, اهانت, توهین, غرور, خود بینی, ادعای بیخود, تکبر.

desunin

: جدایی, جداشدگی, انفصال, نفاق, عدم اتفاق.

desunir

: جدا کردن, بریدن, منفصل کردن.

desvalido

: بیچاره, درمانده, فرومانده, ناگزیر, زله.

desvalorizaci n

: کاهش, تنزل قیمت پول.

desvalorizar

: تنزل قیمت دادن, از ارزش و شخصیت کسی کاستن.

desvancer

: محو کردن, محو شدن, ناپدید شدن, به صفر رسیدن.

desvariar

: لفاظی کردن, یاوه سرایی کردن, بیهوده گفتن, سرزنش کردن, یاوه سرایی, بیهوده گویی, دیوانه شدن, جار و جنجال راه انداختن, با بیحوصلگی حرف زدن, دیوانگی, غوغا.

desventaja

: زیان, بی فایدگی, وضع نامساعد, اشکال, امتیاز به طرف ضعیف در بازی, اوانس, امتیاز دادن, اشکال, مانع, نقص.

desventurado

: بدبخت, مایه تاسف, ناشی از بدبختی.

desviaci n

: کجراهی, انحراف, عدم انطباق کانونی, گذرگاه, جنبی, کنار گذاشتن, حرکت, عزیمت, کوچ, مرگ, انحراف, انحراف, خط سیر را منحرف کردن, انحراف.

desviar

: برگرداندن, گردانیدن, دفع کردن, گذراندن, بیزار کردن, بیگانه کردن, منحرف کردن, منحرف شدن, منحرف کردن, متوجه کردن, معطوف داشتن.

desviarse

: کج کردن, منحرف کردن, منحرف شدن, انشعاب یافتن, ازهم دورشدن, اختلا ف پیداکردن, واگراییدن, سرگردان بودن, اواره بودن, منحرف شدن.

desvio

: انحراف, خط سیر را منحرف کردن.

desvn

: اطاق کوچک زیر شیروانی, وابسته به شهر اتن, برج دیده بانی, اطاق زیر شیروانی, اطاق نزدیک سقف, کبوترخانه, اسمان, فراز, سقف, بلند کردن, در زیر شیروانی قرار دادن, توپ هوایی زدن.

desvo

: انحراف, گمراهی, ضلا لت, کجراهی, انحراف, خط سیر را منحرف کردن, تفریح, سرگرمی, عمل پی گم کردن, انحراف از جهتی.

detallado

: پر جزءیات, بتفصیل, استادانه درست شده, بزحمت درست شده, به زحمت ساختن, دارای جزءیات, بادقت شرح دادن, خیال, وهم, تصور, قوه مخیله, هوس, تجملی, تفننی, علا قه داشتن به, تصور کردن.

detalle

: جزء, تفصیل, جزءیات, تفاصیل, اقلا م ریز, حساب ریز, شرح دادن, بتفصیل گفتن, بکار ویژه ای گماردن, ماموریت دادن, فقره, اقلا م, رقم, تکه, قطعه خبری, بخش, مخصوص, ویژه, خاص, بخصوص, مخمص, دقیق, نکته بین, خصوصیات, تک, منحصر بفرد.

detallista

: خرده فروش.

detective

: کارگاه.

detenci n

: درک, فهم, بیم, هراس, دستگیری, توقیف, توقیف کردن, بازداشتن, جلوگیری کردن, حفاظت, حبس, توقیف, بازداشت, توقیف, حبس.

detener

: توقیف, توقیف کردن, بازداشتن, جلوگیری کردن, بازداشتن, معطل کردن, توقیف کردن, ایست, مکث, درنگ, سکته, ایست کردن, مکث کردن, لنگیدن , ایست, ایستادن, ایستاندن.

detenerse

: ایست, ایستادن, ایستاندن.

detenido

: زندانی, اسیر.

detergente

: زدایا, زداگر, پاک کننده, داروی پاک کننده, گرد صابون قوی.

deterioracin

: فساد, انحراف, پوسیدگی, فساد, زوال, خرابی, تنزل, پوسیدن, فاسد شدن, تنزل کردن, منحط شدن, تباهی, تباهی, فساد, بداخلاقی, مصیبت, بد نامی, لکه دار کردن, رنگ کردن, الوده شدن, لکه, ملوث کردن, فاسد کردن, عیب.

deteriorar

: اسیب زدن (به), ازار رساندن(به), غنیمت, یغما, تاراج, سودباداورده, فساد, تباهی, از بین بردن, غارت کردن, ضایع کردن, فاسد کردن, فاسد شدن, پوسیده شدن, لوس کردن, رودادن.

determinado

: معین, قطعی, تصریح شده, صریح, روشن, معلوم.

determinar

: معلوم کردن, ثابت کردن, معین کردن, معین کردن, تعریف کردن, معنی کردن, تصمیم گرفتن, مصمم شدن, حکم دادن, تعیین کردن.

detestable

: متنفر, منزجر, بیمناک, ناسازگار, مکروه, زشت, شنیع, مغایر.

detestar

: دوست نداشتن, بیزار بودن, مورد تنفر واقع شدن, نفرت داشتن از, بیزار بودن, کینه ورزیدن, دشمنی, نفرت, تنفر.

detr s de

: عقب, پشت سر, باقی کار, باقی دار, عقب مانده, دارای پس افت, عقب تراز, بعداز, دیرتراز, پشتیبان, اتکاء, کپل, نشیمن گاه.

detraer

: بدنام کردن, چنگال یا بیل کودکشی, کثافات وافتضاحات راعلنی ساختن, سعایت, تهمت یا افترا, تهمت زدن.

detrito

: خرده, باقی مانده, اثار مخروبه, اشغال روی هم ریخته, اوار, مانده, باقیمانده, بی ارزش, اشغال, زباله, چیز پست و بی ارزش, میوه باد انداخته, ثروت باد اورده.

detrs

: عقب, پشت سر, باقی کار, باقی دار, عقب مانده, دارای پس افت, عقب تراز, بعداز, دیرتراز, پشتیبان, اتکاء, کپل, نشیمن گاه.

deuda

: بدهی, وام, قرض, دین, قصور.

deudor

: مدیون, بدهکار, ستون بدهکار.

devanar

: باز کردن (توپ پارچه وطومار و غیره), باز شدن, باز کردن, باز کردن از پیچ.

devocin

: وقف, تخصیص, صمیمیت, هواخواهی, طرفداری, دعا, پرستش, از خود گذشتگی, جانسپار.

devolver

: بازگشت, مراجعت.

devorar

: بلعیدن, فرو بردن, حریصانه خوردن.

di cesis

: قلمرو اسقف, اسقف نشین.

di fono

: غبار گرفته, فیلم مانند.

di metro

: قطر دایره, ضخامت, کلفتی.

diab tico

: مبتلا یا وابسته بمرض قند, دولا بی.

diabetes

: دیابت, مرض دولا ب, مرض قند.

diabetico

: مبتلا یا وابسته بمرض قند, دولا بی.

diablico

: دیوسان, شیطانی.

diablo

: شیطان, روح پلید, تند و تیز کردن غذا, با ماشین خرد کردن, نویسنده مزدور, دیو, شیطان, روح پلید, ادم بسیار شریر.

diablura

: بدسگالی, موذیگری, اذیت, شیطنت, شرارت.

diafragma

: میان پرده, حجاب حاجز, پرده ء دل, دیافراگم, حجاب یا پرده گذاردن, دریچه ء نور را بستن, مربوط به قسمت پایین سینه, حجاب حاجز, تیغه, قسمت پایین سینه.

diagnosis

: تشخیص, تشخیص ناخوشی.

diagnosticar

: تشخیص دادن, برشناخت کردن.

diagonal

: مورب, اریب, دو گوشه, قاطع دو زاویه, قطر.

diagrama

: نمودار.

dial

: شماره گرفتن, صفحه شماره گیر.

dialecto

: لهجه.

diamante

: الماس, لوزی, خال خشتی, زمین بیس بال.

diametral

: قطری, شدید, قطری, شدید.

diapositiva

: لغزش, سرازیری, سراشیبی, ریزش, سرسره, کشو, اسباب لغزنده, سورتمه, تبدیل تلفظ حرفی به حرف دیگری, لغزنده, سرخونده, پس وپیش رونده, لغزیدن, سریدن.

diariamente

: روزانه, روزبروز, روزنامه یومیه, بطور یومیه.

diario

: روزانه, روزبروز, روزنامه یومیه, بطور یومیه, دفتر خاطرات روزانه, روزنامه, دفتر روزنامه, دفتر وقایع روزانه, روزنامه دریاپیمایی, گزارش روزانه سفرکشتی, سفرنامه, روزنامه, روزنامه نگاری کردن.

diario de a bordo

: روزنامه دریاپیمایی, گزارش روزانه سفرکشتی, سفرنامه.

diarista

: نویسنده ء دفتر خاطرات روزانه, روزنامه نگار, وقایع نگار.

diarrea

: اسهال, اسهال.

dibujante

: نقاش كارتون.

dibujar

: كشيدن, رسم كردن, بيرون كشيدن, دريافت كردن, كشش, قرعه كشي, طرح, انگاره, نقشه ساده, مسوده, شرح, پيش نويس ازمايشي, زمينه, خلا صه, ملخص, مسوده كردن, پيش نويس چيزى را اماده كردن.

dibujo

: رسم, نقشه كشي, قرعه كشي, طرح, انگاره, نقشه ساده, مسوده, شرح, پيش نويس ازمايشي, زمينه, خلا صه, ملخص, مسوده كردن, پيش نويس چيزى را اماده كردن.

dibujo cmico

: كاريكاتور, تصوير مضحك, داستان مصور.

dibujos

: كاريكاتور, تصوير مضحك, داستان مصور.

dibujos animados

: كاريكاتور, تصوير مضحك, داستان مصور.

dicci n

: بيان, طرز بيان, عبارت, انتخاب لغت براى بيان مطلب.

diccionario

: قاموس, فرهنگ, واژگان.

diccionario de sinnimos

: گنجينه, خزانه, انبار, مخزن, فرهنگ جامع, قاموس, مجموعه اطلا عات.

dicho

: گفته, گفتار مشهور, پند, حكمت, اظهار.

dichoso

: خوش, سعادتمند.

dict fono

: دیکتافون, دستگاه ضبط صوت.

dictado

: املاء, دیکته, تلقین.

dictador

: دیکتاتور, فرمانروای مطلق, خودکامه.

dictadura

: حکومت استبدادی, دیکتاتوری.

dictar

: دیکته کردن, با صدای بلند خواندن, امر کردن.

dictatorial

: مربوط به دیکتاتور.

didctico

: اموزشی, تعلیمی, یاد دهنده, ادبی.

diecinueve

: عدد نوزده, نوزدهمین مرتبه, نوزده تایی.

dieciocho

: هجده, هیجده.

diecis is

: شانزده, شماره شانزده, شانزدهمین.

diecisiete

: هفده, هفده چیز.

diedro

: دوسطحی.

diente

: دنـدانه, دنـده چرخ, دندانه دار کردن, حقه بازی, طاس گرفتن (درتخته نرد), دندان, دندانه, نیش, دارای دندان کردن, دندانه دار کردن, مضرس کردن.

diente de len

: قاصدک (گیاه خودرو و دارای گلهای زرد روشن).

dientes

: , دندانها.

diesel

: دیزل, موتور دیزل.

diestro

: زرنگ, زبر دست, زیرک, ماهر, چابک, چالا ک, تردست, چیره دست.

diet tico

: مربوط به رژیم غذایی, وابسته به رژیم غذایی.

dieta

: پرهیز, رژیم گرفتن, شورا.

diez

: ده, شماره ۰۱, چندین, خیلی.

diez y nueve

: عدد نوزده, نوزدهمین مرتبه, نوزده تایی.

diez y ocho

: هجده, هیجده.

diez y seis

: شانزده, شماره شانزده, شانزدهمین.

diez y siete

: هفده, هفده چیز.

diezmar

: ده یک, عشر, عشریه, ده یک گرفتن از.

difamar

: بدنام کردن, افترا, تهمت, توهین, هجو, افترا زدن, بدخیم, بدنهاد, بدخواهی کردن, بدنام کردن, سعایت, تهمت یا افترا, تهمت زدن.

difcil

: سخت, دشوار, مشکل, سخت گیر, صعب, گرفتگیر, سخت, سفت, دشوار, مشکل, شدید, قوی, سخت گیر, نامطبوع, زمخت, خسیس, درمضیقه.

diferencia

: تباین, کنتراست, مقایسه کردن, فرق, تفاوت, اختلا ف, تفاوت, تفاضل, تمیز, فرق, امتیاز, برتری, ترجیح, رجحان, تشخیص.

diferencial

: تفاضلی, افتراقی, تشخیص دهنده, دیفرانسیل, مشتقه, دارای ضریب متغیر.

diferenciar

: فرق گذاشتن, فرق قاءل شدن, دیفرانسیل تشکیل دادن.

diferente

: متمایز, متفاوت, بی شباهت, برخلا ف, غیر, برعکس.

diferir

: تاخیر, به تاخیر انداختن, به تاخیر افتادن, فرق داشتن, اختلا ف داشتن, تفاوت داشتن, تاخیر کردن, کند ساختن, معوق کردن, بتعویق انداختن, عقب افتاده, دیر کار, تغییر کردن, تغییر داد.

dificil

: سخت, دشوار, مشکل, سخت گیر, صعب, گرفتگیر, سخت, سفت, دشوار, مشکل, شدید, قوی, سخت گیر, نامطبوع, زمخت, خسیس, درمضیقه, ناراحت, ناجور.

dificultad

: سختی, دشواری, اشکال, زحمت, گرفتگیری, کار گذاشتن, درست کردن, پابرجا کردن, نصب کردن, محکم کردن, استوارکردن, سفت کردن, جادادن, چشم دوختن به, تعیین کردن, قراردادن, بحساب کسی رسیدن, تنبیه کردن, ثابت شدن, ثابت ماندن, مستقر شدن, گیر, حیص وبیص, تنگنا, مواد مخدره, افیون, مربا, فشردگی, چپاندن, فرو کردن, گنجاندن(با زور و فشار), متراکم کردن, شلوغ کردن, شلوغ کردن(با امد و شد زیاد), بستن, مسدود کردن, وضع بغرنج, پارازیت دادن.

dificultar

: از کار بازداشتن, مانع شدن, مختل کردن, قید, بی نتیجه گذاردن, خنثی کردن, حاءل کردن, عقیم گذاردن, مخالفت کردن با, انسداداریب, کج, در سرتاسر (چیزی) ادامه دادن یا کشیدن.

difteria

: دیفتری, گلو درد به اغشاء کاذب.

difundir

: منتشر شده, پراکنده, پخش شده, افشانده, افشاندن, پخش کردن, منتشر کردن.

difunto

: مرده, بی حس, منسوخ, کهنه, مهجور, مرده, مرحوم, دیر, دیراینده, اخیر, تازه, گذشته, کند, تا دیر وقت, اخیرا, تادیرگاه, زیاد, مرحوم.

difusi n

: ریزش, افاضه, انتشار, پخش.

difuso

: تار, تاریک, تیره کردن, :کم نور, تاریک, تار, مبهم.

digerible

: قابل هضم, گوارا.

digerir

: گواریدن, هضم کردن, هضم شدن, خلا صه کردن و شدن, خلا صه.

digestin

: هضم, گوارش.

digestivo

: هاضمه, گوارا, گوارشی.

digital

: انگشتی, پنجه ای, رقمی, وابسته به شماره.

digitalizar

: رقمی کردن.

dignidad

: بزرگی, جاه, شان, مقام, رتبه, وقار.

dignificar

: تکریم کردن, شان و مقام دادن به.

digno

: شایسته, لا یق, شایان, سزاوار, مستحق, فراخور.

digno de confianza

: قابل اطمینان, موثق, معتبر, قابل اتکا.

digo

: گفتن, اظهار داشتن, حرف زدن, بیان کردن, سخن گفتن, صحبت کردن سخن, حرف, اظهار, نوبت حرف زدن, مثلا.

digresin

: انحراف, گریز, پرت شدگی از موضوع.

dilaci n

: تاخیر, به تاخیر انداختن, به تاخیر افتادن, مهلت, فرجه, امان, استراحت, تمدید مدت, رخصت, فرجه دادن.

dilatacin

: تاخیر, اتساع, اماس.

dilatar

: اتساع دادن, گشاد کردن, بزرگ کردن, بسط دادن, بسط یافتن, منبسط شدن.

dilema

: مسلله غامض, معمای غیر قابل حل, وضع دشوار.

diligencia

: کوشش پیوسته, سعی و کوشش, پشت کار.

diligente

: سخت کوش, کوشا, کوشنده, ساعی, پشت کاردار, ماهر, زبر دست, ساعی, کوشا.

dilogo

: گفتگو, محاوره.

diluci n

: رقیق سازی, ترقیق, رقیق شدگی, محلول, ابکی.

diluir

: رقیق کردن, ابکی کردن, اب کردن, حل کردن, گداختن, فسخ کردن, منحل کردن, سست کردن, ضعیف کردن, سست شدن, ضعیف شدن, کم نیرو شدن, کم کردن, تقلیل دادن.

dimensin

: بعد, وسعت, اندازه, اندازه گیری, اندازه, سنجش, اندازه, قد, مقدار, قالب, سایز, ساختن یارده بندی کردن برحسب اندازه, چسب زنی, اهارزدن, بر اورد کردن.

dimiinuto

: ریز, ریزه, کوچک, ناچیز.

diminutivo

: مصغر, خرد, کوچک, حقیر.

dimitir

: ترک, متارکه, رها سازی, خلا صی, ول کردن, دست کشیدن از, تسلیم شدن, مستعفی شدن, کناره گرفتن, تفویض کردن, استعفا دادن از, دست کشیدن.

dinamarca

: دانمارک.

dinamita

: دینامیت, با دینامیت ترکاندن, منفجر کردن.

dinasta

: سلسله, دودمان, خاندان پادشاهان, ال.

dinero

: پول, اسکناس, سکه, مسکوک, ثروت, پول.

dinero contante

: پول نقد, وصول کردن, نقدکردن, دریافت کردن, صندوق پول, پول خرد.

dinero del embase

: درگروگان, گرو, وثیقه, ضمانت, بیعانه, باده نوشی بسلا متی کسی, بسلا متی, نوش, تعهد والتزام, گروگذاشتن, بسلا متی کسی باده نوشیدن, متعهد شدن, التزام دادن.

dinmico

: وابسته به نیروی محرکه, جنباننده, حرکتی, شخص پرانرژی, پویا.

dinosaurio

: دسته ای از سوسماران دوره تریاسیک.

dintel

: تیر سردر, سنگ سردر.

dios

: خداوند, خداوندگار, خدا, ایزد, یزدان, پروردگار, الله.

diosa

: الهه, ربه النوع.

diplom tico

: سیاستمدار, رجل سیاسی, دیپلمات, وابسته به ماموران سیاسی خارجه, دیپلماتیک.

diploma

: گواهینامه, شهادت نامه, سند رسمی, گواهی صادر کردن, دانشنامه, دیپلم, گواهینامه.

diplomacia

: دیپلماسی, سیاست, سیاستمداری, عقل, ملا حظه, نزاکت, کاردانی, مهارت, سلیقه, درایت.

dipsomana

: میل مفرط به نوشابه های الکلی, جنون الکلی.

diptongo

: ادغام, اتحاد دو صوت, صدای ترکیبی, مصوت مرکب.

diputado

: نمایندگی دادن, وکالت دادن, محول کردن به, نماینده, نماینده, وکیل, جانشین, نایب, قاءم مقام, نماینده, حاکی از, مشعربر.

diputar

: نمایندگی دادن به, نمایندگی کردن, سپردن.

dique

: سد, اب بند, بند, سد ساختن, مانع شدن یاایجاد مانع کردن, محدود کردن, خاکریز, سد, بند, نهر, ابگذر, مانع.

direcci n

: درست کردن, مرتب کردن,متوجه ساختن,دستور دادن,اداره کردن,نطارت کردن,خطاب کردن,عنوان نوشتن, مخاطب ساختن, سخن گفتن,عنوان,نام و نشان,سرنامه,نشانی,ادرس,خطاب,نطق,برخورد,مهارت,ارسال, جهت, سو, هدایت, سوق دادن, منجر شدن, پیش افت, تقدم, رهبری, راه, جاده, طریق, سبک (سابک), طرز, طریقه.

direccional

: وابسته به راهنمایی و هدایت (فکری و عملی), هدایتی.

directamente

: مستقیما, سر راست, یکراست, بی درنگ, راست, مستقیم, مستقیما.

directiva

: دستور دهنده, متضمن دستور, امریه, راهبرد, راهنما, رهنمون, شاقول.

directo

: مستقیم, هدایت کردن, عمودی, قاءم, راست, سیخ, راست کردن, شق شدن, افراشتن, برپاکردن, بناکردن, رک, سرراست, مستقیما, بیمحابا, بیدرنگ, زندگی کردن, زیستن, زنده بودن, :زنده, سرزنده, موثر, دایر, بدون توقف, یکسره.

director

: هادی, رسانا, فرنشین, مدیر, رءیس, اداره کننده, کارگردان, ویراستار, ویرایشگر, مدیر, مباشر, کارفرمان, اصلی, عمده, مایه, مدیر.

director de escena

: فرنشین, مدیر, رءیس, اداره کننده, کارگردان.

director de escuela

: اصلی, عمده, مایه, مدیر.

director de orquesta

: هادی, رسانا.

directorio

: مقام مدیریت, مقام ریاست, هیلت مدیره, کتاب راهنما.

directriz

: دستور دهنده, متضمن دستور, امریه.

dirigible

: قابل هدایت, کشتی هوایی, بالن.

dirigir

: درست کردن, مرتب کردن,متوجه ساختن,دستور دادن,اداره کردن,نطارت کردن,خطاب کردن,عنوان نوشتن, مخاطب ساختن, سخن گفتن,عنوان,نام و نشان,سرنامه,نشانی,ادرس,خطاب,نطق,برخورد,مهارت,ارسال, هدایت کردن, رفتار, کنترل, مستقیم, هدایت کردن, سر, کله, راس, عدد, نوک, ابتداء, انتها, دماغه, دهانه, رءیس, سالا ر, عنوان, موضوع, منتها درجه, موی سر, فهم, خط سر, فرق, سرصفحه, سرستون, سر درخت, اصلی, عمده, مهم, : سرگذاشتن به, دارای سرکردن, ریاست داشتن بر, رهبری کردن, دربالا واقع شدن , اداره کردن, گرداندن, از پیش بردن, اسب اموخته, راندن, رانش, دایر بودن, اداره کردن.

dirigirse

: رفتن, روانه ساختن, رهسپار شدن, عزیمت کردن, گذشتن, عبور کردن, کارکردن, گشتن, رواج داشتن, تمام شدن, راه رفتن, نابود شدن, روی دادن, بران بودن, درصدد بودن, راهی شدن.

dirigirse a

: درست کردن, مرتب کردن,متوجه ساختن,دستور دادن,اداره کردن,نطارت کردن,خطاب کردن,عنوان نوشتن, مخاطب ساختن, سخن گفتن,عنوان,نام و نشان,سرنامه,نشانی,ادرس,خطاب,نطق,برخورد,مهارت,ارسال.

discernir

: فرق گذاشتن, فرق قاءل شدن, دیفرانسیل تشکیل دادن, تشخیص دادن, تمیز دادن, تمیزدادن, تشخیص دادن, دیفرانسیل گرفتن, دیدن, مشهورکردن, وجه تمایزقاءل شدن.

disciplina

: انضباط, انتظام, نظم, تادیب, ترتیب, تحت نظم و ترتیب در اوردن, تادیب کردن.

disciplinar

: انضباط, انتظام, نظم, تادیب, ترتیب, تحت نظم و ترتیب در اوردن, تادیب کردن.

disciplinario

: اهل انضباط, نظم دهنده, انضباطی, اهل انضباط, نظم دهنده, انضباطی, انتظامی, تادیبی, وابسته به تربیت.

disco

: صفحه, دیسک, صفحه ساختن, قرص, گرده, قرص, گرده کوچک, مدرک, سابقه, ضبط کردن, ثبت کردن.

discolado

: بی ربط, گسیخته, متلا شی, در رفته, نامربوط.

discontinuidad

: ناپیوستگی, عدم پیوستگی, انفصال, عدم اتصال, انقطاع.

discpulo

: شاگرد, مرید, حواری, پیرو, هواخواه.

discrecional

: احتیاطی, بصیرتی, اختیاری, انتخابی.

discrepancia

: اختلا ف.

discrepante

: ناسازگار, ناموزون, مغایر, مخالف, معاند.

discreto

: با احتیاط, دارای تمیز و بصیرت, باخرد, جدا, مجزا, مجرد, مجزاکردن, ناپیدا, نامعلوم, غیر برجسته, کمرنگ, نامریی, جزءی, غیرمحسوس, غیرمشخص.

discriminacin

: تمیز, فرق گذاری, تبعیض.

discriminar

: تبعیض قاءل شدن, با علا ءم مشخصه ممتاز کردن.

discubrimiento

: کشف, اکتشاف, پی بری, یابش, پیدا کردن, یافتن, جستن, تشخیص دادن, کشف کردن, پیدا کردن, چیز یافته, مکشوف, یابش.

disculpa

: پوزش, عذرخواهی (رسمی), اعتذار, مدافعه.

disculpable

: قابل بخشش و معافیت, بخشیدنی, معاف شدنی.

disculpar

: بهانه, دستاویز, عذر, معذور داشتن, معاف کردن, معذرت خواستن, تبرءه کردن.

disculparse

: پوزش خواستن, معذرت خواستن, عذر خواهی کردن.

discurso

: سخن گفتن, سخنرانی کردن, ادا کردن, مباحثه, قدرت استقلا ل, سخن, حرف, گفتار, صحبت, نطق, گویایی, قوه ناطقه, سخنرانی.

discusi n

: نشانوند, استدلا ل, بحث, مذاکره.

discutible

: قابل بحث, مستدل, اعتراض پذیر, قابل بحث.

discutir

: بحث کردن, گفتگو کردن, مشاجره کردن, دلیل اوردن, استدلا ل کردن, دعواومنازعه, پرخاش کردن, ستیزه کردن, تعمد کردن, عمدا انجام دادن, عمدی, تعمدا, تعمق کردن, سنجیدن, اندیشه کردن, کنکاش کردن, بحث کردن, مطرح کردن, گفتگو کردن.

dise o

: طرح کردن, قصد کردن, تخصیص دادن, :طرح, نقشه, زمینه, تدبیر, قصد, خیال, مقصود, حواله, برات, برات کشی, طرح, مسوده, پیش نویس, برگزینی, انتخاب, چرک نویس, طرح کردن, : (انگلیس) اماده کردن, از بشکه ریختن, الگو, نقش.

disear

: طرح کردن, قصد کردن, تخصیص دادن, :طرح, نقشه, زمینه, تدبیر, قصد, خیال, مقصود.

disecacin

: تشریح, کالبدشکافی, قطع, برش, تجزیه.

disecar

: کالبدشکافی کردن, تشریح کردن, موشکافی کردن.

diseminaci n

: پاشیدگی, انتشار.

diseminar

: تخم کاشتن, منتشرکردن, وسعت, شیوع, پهن کردن, پهن شدن.

disentera

: اسهال خونی, دیسانتری, ذوسنطاریا.

disentir

: نـا همرای بودن, موافق نبودن, مخـالف بودن, ناساز گـار بودن, نساختن با, مخالفت کردن با, مغایر بودن, اختلا ف عقیـده داشـتن, جداشدن, نفاق داشتن.

disertaci n

: مقاله, رساله, بحث, پایان نامه, تز.

disferente

: متمایز, متفاوت.

disfraz

: تغییر قیافه دادن, جامه مبدل پوشیدن, نهان داشتن, پنهان کردن, لباس مبدل, تغییر قیافه.

disfrazar

: تغییر قیافه دادن, جامه مبـدل پوشـیدن, نهان داشـتن, پنهان کردن, لباس مبـدل, تغییر قیافه, بالماسـکه, رقص بانقاب های مضـحک وناشناس, تغییر قیافه, به لباس مبدل در امدن, قیافه ظاهری بخود دادن, لباس مبدل.

disfrazarse

: تغییر قیافه دادن, جامه مبدل پوشیدن, نهان داشتن, پنهان کردن, لباس مبدل, تغییر قیافه.

disfrs

: لباس, جامه, لباس محلی.

disfrutar

: لذت بردن, برخوردارشدن از, بهره مندشدن از, دارابودن, برخوردارشدن.

disfrute

: لذت, خوشی, برخورداری.

disgustar

: خوش ایند نبودن, رنجانیدن, دلگیر کردن.

disidente

: معاند, منکر, مخالف, ناراضی(درامورسیاسی), مخالف (عقیده عموم), معاند, ناموافق.

disigual

: دندانه دار, ناهموار.

disimular

: پنهان کردن, نهان کردن, نهفتن.

disipaci n

: اتلا ف.

disipar

: برطرف کردن, دفع کردن, طلسم را باطل کردن, پراکنده کردن, متفرق کردن, پراکندگی کردن, ازهم پاشیدن, اسراف کردن.

dislocacin

: جابجاشدگی, دررفتگی (استخوان یا مفصل).

dislocar

: جابجا کردن, از جادررفتن (استخوان).

disminuci n

: کاستن, کاهش.

disminuir

: فروکش کردن, کاستن, تخفیف دادن, رفع نمودن, کم شدن, اب گرفتن از(فلز), خیساندن (چرم), غصب یا تصرف عدوانی, بزورتصرف کردن, کاهش, تنزل, فرونشستن, کاستن, کاهش, کم شدن, نقصان یافتن, تقلیل یافتن, ژیگ, قطره, چکه, نقل, اب نبات, از قلم انداختن, افتادن, چکیدن, رهاکردن, انداختن, قطع مراوده, گیرکردن, لکنت زبان پیدا کردن, با شبهه وتردید سخن گفتن, تزلزل یا لغزش پیداکردن, پرچم, بیرق, علم, دم انبوه وپشمالوی سگ, زنبق, برگ شمشیری, سنگ فرش, جاده سنگ فرش, پرچم دار کردن, پرچم زدن به, باپرچم علا مت دادن, سنگفرش کردن, پایین افتادن, سست شدن, از پا افتادن, پژمرده کردن, تقلیل یافتن, کمتر شدن, تخفیف یافتن, کمتر کردن, تقلیل دادن, کاستن, کاهش دادن, پایین اوردن, تخفیف دادن, کاستن از, تنزل دادن, فروکش کردن, خفیف کردن, پست تر, پایین تر :اخم, عبوس, ترشرویی, هوای گرفته وابری, اخم کردن, کم کردن, کاستن (از), تنزل دادن, فتح کردن, استحاله کردن, مطیع کردن.

disociador

: درهم گسیخته, نفاق افکن.

disociar

: جداکردن, رسواکردن, قطع همکاری وشرکت, جدا, جداگانه, جدا کردن, تفکیک کردن.

disoluto

: هرزه, فاجر, بداخلا ق, ازروی هرزگی, فاسد.

disolver

: اب کردن, حل کردن, گداختن, فسخ کردن, منحل کردن.

disonancia

: اختلا ط اصوات و اهنگ های ناموزون, ناجوری, ناهنجاری.

disonante

: ناجور, بداهنگ, ناموزون, ناهنجار.

dispar

: ناجور, مختلف, نابرابر, نامساوی, غیرمتجانس.

disparar

: اتش, حریق, شلیک, تندی, حرارت, اتش زدن,افروختن, تفنگ یاتوپ را اتش کردن, بیرون کردن, انگیختن, درکردن (گلوله وغیره), رها کردن (از کمان وغیره), پرتاب کردن, زدن, گلوله زدن, رها شدن, امپول زدن, فیلمبرداری کردن, عکسبرداری کردن, درد کردن, سوزش داشتن, جوانه زدن, انشعاب, رویش انشعابی, رویش شاخه, درد, حرکت تند وچابک, رگه معدن.

disparate

: یاوه, مهمل, مزخرف, حرف پوچ, بیمعنی, خارج از منطق.

disparidad

: ناجوری, بی شباهتی, عدم توافق, اختلا ف.

disparo

: گلوله, تیر, ساچمه, رسایی, پرتابه, تزریق, جرعه, یک گیلاس مشروب, فرصت, ضربت توپ بازی, منظره فیلمبرداری شده, عکس, رها شده, اصابت کرده, جوانه زده.

disparte

: اشتباه بزرگ, سهو, اشتباه لپی, اشتباه کردن, کوکورانه رفتن, دست پاچه شدن و بهم مخلوط کردن, یاوه, مهمل, مزخرف, حرف پوچ, بیمعنی, خارج از منطق.

dispensa

: پخش, توزیع, تقسیم, اعطا, تقدیر, وضع احکام دینی در هر دوره و عصر, عدم شمول.

dispensar

: توزیع کردن, معاف کردن, بخشیدن, باطل کردن, معاف, ازاد, مستثنی, معاف کردن.

dispersar

: پراکنده کردن, متفرق کردن, پراکندن, پخش کردن, ازهم جدا کردن, پراکنده وپریشان کردن, افشاندن, متفرق کردن, ریختن, انداختن افشاندن, افکندن, خون جاری ساختن, جاری ساختن, پوست انداختن, پوست ریختن, برگ ریزان کردن, کپر, الونک.

dispersin

: پراکندگی, پراکندگی, تفرق.

displicente

: اخمو, ناراحت, جوشی, زورد رنج, کج خلق, تند مزاج, تحریک پذیر, کج خلق, زودرنج, تند مزاج, ناراضی, عبوس, پست.

disponer

: مرتب کردن, مستعد کردن, ترتیب کارها را معین کردن, جور, قسم, نوع, گونه, طور, طبقه, رقم, جورکردن, سوا کردن, دسته دسته کردن, جور درامدن, پیوستن, دمساز شدن

disponibilidad

: قابلیت استفاده, چیز مفید و سودمند, شخص مفید, دسترسی, فراهمی.

disponible

: دردسترس, فراهم, قابل استفاده, سودمند, موجود, قابل خرج, مصرف پذیر, دریغ داشتن, مضایقه کردن, چشم پوشیدن از, بخشیدن, برای یدکی نگاه داشتن, درذخیره نگاه داشتن, مضایقه, ذخیره, یدکی, لا غر, نحیف, نازك, کم حرف.

disposici n

: دسترس, دراختیار, مصرف, درمعرض گذاری, حالت, مشرب, خو, مزاج, تمایل, درخوردبودن, مناسبت, شایستگی, برازندگی.

dispositivo

: دستگاه, اسباب.

dispuesto

: مایل, راضی, حاضر, خواهان, راغب.

disputa

: ستیزه, مجادله, نشانوند, استدلا ل, درگیری, ستیزه, چون وچرا, مشاجره, نزاع, جدال کردن, مباحثه کردن, انکارکردن, پرخاش, نزاع, دعوی, دعوا, ستیزه, اختلا ف, گله, نزاع کردن, دعوی کردن, ستیزه کردن.

disputar

: بحث کردن, گفتگو کردن, مشاجره کردن, دلیل اوردن, استدلا ل کردن, ستیزه, چون وچرا, مشاجره, نزاع, جدال کردن, مباحثه کردن, انکارکردن, پرخاش, نزاع, دعوی, دعوا, ستیزه, اختلا ف, گله, نزاع کردن, دعوی کردن, ستیزه کردن.

disquete

: گرده کوچك.

distancia

: فاصله, چاپ افست, جابجاسازی, مبدا, نقطه شروع مسابقه, چین, خمیدگی, انحراف, وزنه متعادل, رقم متعادل کننده, متعادل کردن, جبران کردن, خنثی کردن, چاپ افست کردن, فضا, وسعت, مساحت, جا, فاصله, مهلت, فرصت, مدت معین,زمان کوتاه, دوره, درفضا جا دادن, فاصله دادن, فاصله داشتن, راه, جاده, طریق, سبک (سابک), طرز, طریقه.

distante

: دور, کناره گیر, دور, فاصله دار, سرد, غیرصمیمی.

distender

: بادکردن, بزرگ کردن, متورم شدن, کشیدن, امتدادادن, بسط دادن, منبسط کردن, کش امدن, کش اوردن, کش دادن, گشادشدن, :بسط, ارتجاع, قطعه(زمین), اتساع, کوشش, خط ممتد, دوره, مدت.

distincin

: فرق, تفاوت, اختلا ف, تفاوت, تفاضل, تمیز, فرق, امتیاز, برتری, ترجیح, رجحان, تشخیص.

distinguido

: باوقار, بزرگ, معزز, بلند مرتبه, موقر, متمایز, برجسته.

distinguir

: فرق گذاشتن, فرق قاءل شدن, دیفرانسیل تشکیل دادن, تمیزدادن, تشخیص دادن, دیفرانسیل گرفتن, دیدن, مشهورکردن, وجه تمایزقاءل شدن.

distinguirse

: برتری داشتن بر, بهتربودن از, تفوق جستن بر.

distintivo

: مشخص, ممتاز, منش نما.

distinto

: جدا, جداگانه, جدا کردن, تفکیک کردن.

distorsi n

: اعوجاج.

distra do

: پریشان خیال, حواس پرت, مجزا, پریشان خیال, مختصر.

distraccin

: نبودن, غیبت, غیاب, حالت غیاب, فقدان, سرگرمی, تفریح, گیجی, گمراهی, فریب خوردگی, پذیرایی, نمایش, گیجی, حواس پرتی, دیوانگی, تفریح, سرگرمی, عمل پی گم کردن, انحراف از جهتی.

distraer

: حواس(کسیرا) پرت کردن, گیج کردن, پریشان کردن, دیوانه کردن, منحرف کردن, متوجه کردن, معطوف داشتن, پذیرایی کردن, مهمانی کردن از, سرگرم کردن, گرامی داشتن, عزیزداشتن, تفریح دادن, قبول کردن.

distribucin

: تخحیص, سهم, جیره, تسهیم, تسهیم, تقسیم, تقسیم پولی بین اشخاص ذی نفع, توزیع, پخش.

distribuidor

: توزیع کننده.

distribuir

: بخش کردن, تقسیم کردن, تخصیص دادن, پخش کردن, تقسیم کردن, تعمیم دادن, بر امد, پی امد, نشریه, فرستادن, بیرون امدن, خارج شدن, صادر شدن, ناشی شدن, انتشار دادن, رواج دادن, نژاد, نوع, عمل, کردار, اولا د, نتیجه بحث, موضوع, شماره.

distrito

: بخش, ناحیه, حوزه, بلوک.

distrito electoral

: هیلت موسسان, حوزه انتخاباتی.

disturbio

: اختلا ل, مزاحمت.

disyuncin

: جدایی, تفکیک, انفصال.

diurnal

: روزانه, مربوط به روز, جانورانی که درروزفعالیت دارند.

div n

: تخت, نیمکت, خوابانیدن, در لفافه قرار دادن, دوظرفیتی, دارای دوظرفیت, دوبنیانی.

divergencia

: تباین, انشعاب.

divergente

: متباعد, انشعاب پذیر, منشعب, مختلف.

divergir

: فرق داشتن, اختلا ف داشتن, تفاوت داشتن, انشعاب یافتن, ازهم دورشدن, اختلا ف پیداکردن, واگراییدن.

diversin

: سرگرمی, تفریح, گیجی, گمراهی, فریب خوردگی, پذیرایی, نمایش, کار فرعی, کار جزیی, مشغولیت, سرگرمی, کار, حرفه, کسب, تفریح, سرگرمی, عمل پی گم کردن, انحراف از جهتی, پذیرایی, سرگرمی, شوخی, بازی, خوشمزگی, سرگرمی, شوخی امیز, مفرح, باصفا, مطبوع, شوخی کردن, خوشمزگی, اسب کوچک اندام, مشغولیات, سرگرمی, کار ذوقی, کاری که کسی بدان عشق وعلا قه دارد, کیف, لذت, خوشی, عیش, شهوترانی, انبساط, لذت, بخشیدن, خوشایند بودن, لذت بردن.

diverso

: گوناگون, مختلف, متغیر, متمایز, گوناگون, متفرقه, رنگارنگ, امیخته, مختلط, لباس رنگارنگ دلقک ها, لباس چهل تکه, دارای رنگهای گوناگون, رنگارنگ, گوناگون, متنوع.

divertid simo

: خنده دار, مضحک.

divertido

: شوخی, بازی, خوشمزگی, سرگرمی, شوخی امیز, مفرح, باصفا, مطبوع, شوخی کردن, خوشمزگی.

divertimento

: سرگرمی, تفریح, گیجی, گمراهی, فریب خوردگی, پذیرایی, نمایش, شوخی, بازی, خوشمزگی, سرگرمی, شوخی امیز, مفرح, باصفا, مطبوع, شوخی کردن, خوشمزگی.

divertir

: سرگرم کردن, مشغول کردن, تفریح دادن, جذب کردن, مات و متحیر کردن, پذیرایی کردن, مهمانی کردن از, سرگرم کردن, گرامی داشتن, عزیزداشتن, تفریح دادن, قبول کردن.

dividir

: تقسیم کردن, پخش کردن, جداکردن, اب پخشان, دونیم کردن, دو نصف کردن.

divino

: خدایی, یزدانی, الهی, کشیش, استنباط کردن, غیب گویی کردن.

divisin

: تقسیم, بخش, قسمت, مقطع, بخش.

divo

: خدا مانند.

divorciar

: طلا ق, جدایی, فسخ.

divorcio

: طلا ق, جدایی, فسخ.

divulgaci n

: فاش سازی, افشاء, بی پرده گویی.

dixido

: دارای دو اکسید.

dnde

: کجا, هرکجا, در کجا, کجا, در کدام محل, درچه موقعیتی, در کدام قسمت, از کجا, از چه منبعی, اینجا, درجایی که.

dobladillo

: سبحاف اهم (صدایی که برای صاف کردن سینه دراورند), سینه صاف کردن, تمجمج کردن, لبه, کناره دار کردن, لبه دار کردن, حاشیه دار کردن, احاطه کردن.

doblar

: خمیدن, خمش, زانویه, خمیدگی, شرایط خمیدگی, زانویی, گیره, خم کردن, کج کردن, منحرف کردن, تعظیم کردن, دولا

کردن, کوشش کردن, بذل مساعی کردن, خم کردن, پیچ دادن, سیم نرم خم شو, تا, تا کردن.

doble

: دو برابر, دوتـا, جفـت, دولا, دوسـر, المثنی, همزاد, :دوبرابر کردن, مضـاعف کردن, دولا کردن, تـاکردن (بـا up), همزاد, دو واحدی.

doblez

: تا, تا کردن.

doce

: دوازده, دوازده گانه, یک دوجین.

docena

: دوجین, دوازده عدد.

docilidad

: فروتنی, خونسردی ونرمی.

dock

: بارانداز, لنگرگاه, بریدن, کوتاه کردن, جاخالی کردن, موقوف کردن, جای محکوم یا زندانی در محکمه.

doctor

: پزشک, دکتر, طبابت کردن, درجه دکتری دادن به, پزشک.

doctornado

: درجه دکتری, عنوان دکتری.

doctrina

: افراس, افراه, عقیده, اصول, حکمت, تعلیم, گفته.

doctrinal

: تعلیماتی, تعلیمی, عقیده ای, مبنی بر عقاید نظری.

doctrinario

: کسیکه نظریات واصول خود را بدون توجه به مقتضیات میخواهد اجرا کند, اصولی.

documentaci n

: ارایه اسناد یا مدارک, توسل بمدارک واسناد, اثبات با مدرک.

documental

: مبنی بر مدرک یا سند, سندی, مدرکی, مستند, طول چیزی برحسب فوت, مقدار فیلم بفوت.

documentar

: مدرک, سند, دستاویز, ملا ک, سندیت دادن.

documento

: مدرک, سند, دستاویز, ملا ک, سندیت دادن, کاغذ, روزنامه, مقاله, جواز, پروانه, ورقه, ورق کاغذ, اوراق, روی کاغذ نوشتن, یادداشت کردن, با کاغذ پوشاندن.

dogmtico

: جزمی, متعصب, کوته فکر, خود رای, مستبد, خود سر.

doler

: ازار رساندن, اسیب زدن به, ازردن, اذیت کردن, جریحه دار کردن, خسارت رساندن, اسیب, ازار, زیان, صدمه.

dolo

: بت, صنم, خدای دروغی, مجسمه, لا ف زن, دغل باز, سفسطه, وابسته به خدایان دروغی وبت ها, صنم, معبود.

dolor

: غم, اندوه, غصه, حزن, رنجش, درد, رنج, زحمت, محنت, درد دادن, درد کشیدن.

dolor de cabeza

: سردرد, دردسر, خشخاش وحشی.

dolor de espalda

: کمردرد, پشت درد.

dolor de estmago

: دل درد, درد معده.

dolor de muelas

: دندان درد, درد دندان.

dolor de o dos

: درد گوش, گوش درد.

dolor de oreja

: درد گوش, گوش درد.

dolorido

: دردناک, محنت زا, ناراحت کننده, رنج اور, رنجور, زخم, ریش, جراحت, جای زخم, دلریش کننده, سخت, دشوار, مبرم, خشن, دردناک, ریشناک.

doloroso

: شدید, دردناک, تالم اور, اندوه اورد, دردناک, محنت زا, ناراحت کننده, رنج اور, رنجور, زخم, ریش, جراحت, جای زخم, دلریش کننده, سخت, دشوار, مبرم, خشن, دردناک, ریشناک.

doloso

: کلا ه بردار, گول زن, حیله گر, فریب امیز.

domable

: رام شدنی, رام کردنی.

domar

: رام, اهلی, بیروح, بیمزه, خودمانی, راه کردن.

domesticado

: رام, اهلی, بیروح, بیمزه, خودمانی, راه کردن.

domesticar

: رام, اهلی, بیروح, بیمزه, خودمانی, راه کردن.

domicilio

: اقامتگاه, محل اقامت, مقر, خانه, مسکن, مسکن دادن.

dominante

: دارای برجستگی, متمایل به ریاست مابی, ارباب منش, مقدم, پیشتاز, عمده, با استادی.

dominar

: رءیس کارفرما, ارباب, برجسته, برجسته, برجسته کاری, ریاست کردن بر, اربابی کردن (بر), نقش برجسته تهیه کردن, برجستگی, فراگرفتن, اموختن, دانشور, چیره دست, ارباب, استاد, کارفرما, رءیس, مدیر, مرشد, پیر, خوب یادگرفتن, استاد شدن, تسلط یافتن بر, رام کردن.

domingo

: یکشنبه, مربوط به یکشنبه, تعطیل, یکشنبه را گذراندن.

dominio

: قلمرو, سلطه, تسلط, غلبه, استیلا, تفوق, تحکم, چیرگی, سلطنت, حکومت, ملک, قلمرو, قاعده, دستور, حکم, بربست, قانون, فرمانروایی, حکومت کردن, اداره کردن, حکم کردن, گونیا.

domstico

: خانگی, خانوادگی, اهلی, رام, بومی, خانه دار, مستخدم یا خادمه, خودمانی, راحت واسوده, خانه دار.

don

: استعداد, گنجایش, شایستگی, لیاقت, تمایل طبیعی, میل ذاتی, استادان دانشکده یا دانشگاه, استعداد, قوه ذهنی, استعداد فکری, بخشش, پیشکشی, پیشکش, نعمت, موهبت, استعداد, پیشکش کردن (به), بخشیدن (به), هدیه دادن, دارای استعداد کردن, ره اورد, هدیه, صدای شکستگی, صدای شلاق, استعداد, حقه, طرح, ابتکار, زرنگی, مهارت, استعداد, نعمت خدا داده, درون داشت.

donaci n

: دهش, اهداء.

donador

: دهنده.

donaire

: براز, ظرافت, لطافت, زیبایی, وقار, ریزه کاری, سلیقه, توفیق, فیض, تاءید, مرحمت, زیبایی, خوبی, خوش اندامی, ظرافت, فریبندگی, دعای فیض و برکت, خوش نیتی, بخشایندگی, بخشش, بخت, اقبال, قرعه, جذابیت, زینت بخشیدن, اراستن, تشویق کردن, لذت بخشیدن, مورد عفو قرار دادن.

donante

: دهنده, بخشنده.

donar

: بخشیدن, هبه کردن, هدیه دادن, اهداء کردن.

doncella

: کلفت, خادمه, خدمتکار, دوشیزه, دختر باکره, جدید.

donde

: کجا, هرکجا, در کجا, کجا, در کدام محل, درچه موقعیتی, در کدام قسمت, از کجا, از چه منبعی, اینجا, درجایی که.

?donde esta

: کجا, هرکجا, در کجا, کجا, در کدام محل, درچه موقعیتی, در کدام قسمت, از کجا, از چه منبعی, اینجا, درجایی که.

dondequiera

: هرجا, هرکس, هرکجا, هر جا, هرجاکه, هرکجا که, جایی که, انجا که.

dondequiera que

: هرجاکه, هرکجا که, جایی که, انجا که.

don't know

: نهان, خفا, خفیه, خفیه کاری, حرکت دزدکی.

dorado

: مطلا, زراندود, طلا یی, اب طلا کاری, طلا یی, زرین, اعلا, درخشنده.

dorar

: زر اندود کردن, مطلا کردن, تذهیب کردن.

dormido

: خواب, خفته, خوابیده.

dormir

: خواب, خوابیدن, خواب رفتن, خفتن.

dormitar

: چرت, چرت زدن , چرت, خواب نیمروز, چرت زدن, خواب, پرز, چرت زدن, چرت, خواب کوتاه, بیهوده وقت گذراندن.

dormitorio

: خوابگاه, اطاق خواب, خوابگاه, شبانه روزی (مثل سربازخانه, مدرسه وغیره).

dorso

: عقب, پشت (بدن), پس, عقبی, گذشته, پشتی, پشتی کنندگان, تکیه گاه, به عقب, درعقب, برگشت, پاداش, جبران, ازعقب, پشت سر, بدهی پس افتاده, پشتی کردن, پشت انداختن, بعقب رفتن, بعقب بردن, برپشت چیزی قرارگرفتن, سوارشدن, پشت چیزی نوشتن, ظهرنویسی کردن, پروردن, تربیت کردن, بلند کردن, افراشتن, نمودار شدن, عقب, پشت, دنبال.

dos

: هردو, هردوی, این یکی وان یکی, نیز, هم, دو, عدد دو.

dos puntos

: دونقطه یعنی این علا مت :, روده بزرگ, قولون, معاء غلا ظ, ستون روده.

dos veces

: دوبار, دوفعه, دومرتبه, دوبرابر.

dosis

: خوراك دوا یا شربت, مقدار دوا, دوا دادن.

dosis excesiva

: داروی بیش از حد لزوم, دوای زیاد خوردن.

dotaci n

: اعطا, موهبت.

dotado

: استعداد, نعمت خدا داده, درون داشت.

dotar

: وقف کردن, تخصیص دادن به, بکسی واگذار کردن, بخشیدن (به), اعطا کردن(به), دارا, چیزی راوقف کردن, وقف کردن, موهبت بخشیدن به.

dote

: جهیز, جهاز, جهیزیه, کابین, مهریه.

dragn

: اژدها, منظومه دراکو.

dram tico

: نمایشی, مهیج.

drama

: درام, نمایش, تاتر, نمایشنامه.

dramaturgo

: نمایشنامه نویس, پیس نویس, نمایشنامه نویس.

drenar

: زهکش, ابگذر, زهکش فاضل اب, اب کشیدن از, زهکشی کردن, کشیدن, زیر اب زدن, زیر اب.

droga

: دارو, دوا زدن, دارو خوراندن, تخدیر کردن.

droguera

: داروخانه, دوا فروشی.

drsena

: بارانداز, لنگرگاه, بریدن, کوتاه کردن, جاخالی کردن, موقوف کردن, جای محکوم یا زندانی در محکمه.

ducha

: رگبار, درشت باران, دوش, باریدن, دوش گرفتن.

ducho

: زبر دست, ماهر, استاد, مرد زبردست.

duda

: شک, تردید, شبهه, گمان, دودلی, نامعلومی, شک داشتن, تردید کردن, تامل, درنگ, دودلی.

dudar

: شک, تردید, شبهه, گمان, دودلی, نامعلومی, شک داشتن, تردید کردن, تامل کردن, مردد بودن, بی میل بودن.

dudoso

: مشکوک, مثل ماهی, ماهی دار, مورد تردید, مشکوک, بدگمان, ظنین, حاکی از بدگمانی, مشکوک.

due a

: بانو, خانم, کدبانو, معشوقه, دلبر, یار.

duende

: خدایی که دارای قوه خارق العاده بوده, دیو, جنی, شیطان, روح پلید, اهریمن, جن, پری.

dueo

: موجر, مالک, صاحبخانه, ملا ک, دانشور, چیره دست, ارباب, استاد, کارفرما, رءیس, مدیر, مرشد, پیر, خوب یادگرفتن, استاد شدن, تسلط یافتن بر, رام کردن, مالک, دارنده.

dulce

: اب نبات, نبات, شیرین کردن, نباتی کردن, ظرافت, دقت, نازک بینی, خوراک لذیذ, نجیب, با تربیت, ملا یم, ارام, لطیف, مهربان, اهسته, ملا یم کردن, رام کردن, ارام کردن, سطح صاف, قسمت صاف هر چیز, هموار, نرم, روان, سلیس, بی تکان, بی مو, صیقلی, ملا یم, دلنواز, روان کردن, ارام کردن, تسکین دادن, صاف شدن, ملا یم شدن, صاف کردن, بدون اشکال بودن, صافکاری کردن, نرم, لطیف, ملا یم, مهربان, نازک, عسلی, نیم بند, سبک, شیرین, گوارا, لطیف, شیرین, خوش, مطبوع, نوشین, لقمه چرب ونرم, چیز عالی, خرده ریز.

dulce de chocolate

: غذایی که از مخلوط شکلا ت وشیر وقند درست شده باشد, سخن بی معنی وبیهوده, جفنگ, نوعی رنگ قهوه ای, سرهم بندی کردن, فریفتن, اهسته حرکت کردن, طفره رفتن, پنهان شدن.

dulces

: اب نبات, نبات, شیرین کردن, نباتی کردن.

duna

: ریگ روان, خاکریز یاتپه شنی ساحل که بادانها را جابجا میکند, توده شن ساحلی, تل شنی.

duod cimo

: دوازدهم, دوازدهمین, یکی از دوازده قسمت.

duplicado

: رونوشت, نسخه, نسخه برداری, المثنی, دو نسخه ای, تکراری, تکثیر کردن.

duque

: دوک, لقب موروثی اعیان انگلیس.

duquesa

: دوشس, بانوی دوک.

duracin

: مدت, طی, سختی, بقاء.

duradero

: دیرپای, بادوام, ماندنی, ثابت, پاینده, پایا, پایدار, ابدی, ثابت, ماندنی, سیر داءمی.

durante

: درمدت, هنگام, درجریان, در طی, برای, بجهت, بواسطه, بجای, از طرف, به بهای, درمدت, بقدر, در برابر, درمقابل, برله, بطرفداری از, مربوط به, مال, برای اینکه, زیرا که, چونکه.

durante todo

: سراسر, تماما, از درون و بیرون, بکلی.

durar

: ادامه دادن, تحمل کردن, بردباری کردن دربرابر, طاقت چیزی راداشتن, تاب چیزی رااوردن, بازپسین, پسین, اخر, اخرین, اخیر, نهانی, قطعی, دوام داشتن, دوام کردن, طول کشیدن, به درازا کشیدن, پایستن.

durazno

: هلو, شفتالو, هرچیز شبیه هلو, چیز لذیذ, زن یا دختر زیبا, فاش کردن.

dureza

: سختی, دشواری, اشکال, سفتی, شدت.

duro

: خسته کننده, فرساینده, تنبیه کننده, سخت, سفت, دشوار, مشکل, شدید, قوی, سخت گیر, نامطبوع, زمخت, خسیس, درمضیقه, تند, درشت, خشن, ناگوار, زننده, ناملا یم, چرم, بند چرمی, قیش, قیش چرمی, چرمی کردن, چرم گذاشتن به, شلا ق زدن, پی مانند, سفت, محکم, شق, با اسطقس, خشن, شدید, زمخت, بادوام, سخت, دشوار.

E

ebanista

: قفسه ساز, مبل ساز.

ebonita

: کاءوچو یا لا ستیک سیاه و سخت.

ebullicin

: کورک, دمل, جوش, التهاب, هیجان, تحریک, جوشاندن, بجوش امدن, خشمگین شدن.

ec logo

: بوم شناس.

echar

: درقالب قرار دادن, بشکل دراوردن, انداختن, طرح کردن,معین کردن (رل بازیگر), پخش کردن (رل میان بازیگران), پراکندن, ریختن بطور اسم صدر), مهره ریزی, طاس اندازی, قالب, طرح, گچ گیری, افکندن, بالا انداختن, پرت کردن, انداختن, دستخوش اواج شدن, متلا طم شدن, پرتاب, تلا طم.

echar a perder

: غنیمت, یغما, تاراج, سودباداورده, فساد, تباهی, از بین بردن, غارت کردن, ضایع کردن, فاسد کردن, فاسد شدن, پوسیده شدن, لوس کردن, رودادن.

echar al correo

: زره, جوشن, زره دار کردن, پست, نامه رسان, پستی, با پست فرستادن, چاپار.

echar de menos

: از دست دادن, احساس فقدان چیزی راکردن, گم کردن, خطا کردن, نداشتن, فاقدبودن(.n): دوشیزه.

echar la culpa

: مقصر دانستن, عیب جویی کردن از, سرزنش کردن, ملا مت کردن, انتقادکردن, گله کردن, لکه دار کردن, اشتباه, گناه, سرزنش.

echar la siesta

: چرت, خواب نیمروز, چرت زدن, خواب, پرز, چرت, خواب سبک, چرت زدن, چرتی.

echar una mirada

: برانداز, برانداز کردن, نگاه, نگاه مختصر, نظراجمالی, مرور, نگاه مختصرکردن, نظر اجمالی کردن, اشاره کردن ورد شدن برق زدن, خراشیدن, به یک نظر دیدن.

echaz n

: کالا یی که برای سبک کردن کشتی بدریا می ریزند, کالا ی اب اورد.

eclctico

: گلچین کننده, از هر جا گزیننده, منتخبات.

eclesi stico

: کشیش, علم اداره ء کلیساها, مربوط به کلیسا, اجتماعی.

eclipsar

: گرفتگی, گرفت, کسوف یا خسوف, تحت الشعاع قرار دادن, تاریک کردن, مسلط شدن بر, تحت الشعاع قرار دادن, سایه افکندن بر.

eclipse

: افت, سقوط, زوال, انحطاط, ریزش, بارش, گرفتگی, گرفت, کسوف یا خسوف, تحت الشعاع قرار دادن.

eco

: طنین, پژواک.

ecologa

: علم عادت وطرز زندگی موجودات و نسبت انها با محیط, بوم شناسی.

ecologia

: علم عادت وطرز زندگی موجودات و نسبت انها با محیط, بوم شناسی.

econ mico

: ارزان, جنس پست, کم ارزش, پست, اقتصادی, خانه دار, صرفه جو, مقتصد.

economa

: علم اقتصاد, اقتصادیات, اقتصاد.

econom'ia

: اقتصاد.

economica

: علم اقتصاد, اقتصادیات.

economisr

: صرفه جویی کردن, رعایت اقتصاد کردن.

economista

: متخصص اقتصاد.

economizar

: صرفه جویی کردن, رعایت اقتصاد کردن, پس نهاد, کنار گذاشتن, پس نهاد کردن, نگه داشتن, اختصاص دادن, اندوختن, اندوخته, ذخیره, احتیاط, یدکی, تودار بودن, مدارا, نجارت دادن, رهایی بخشیدن, نگاه داشتن, اندوختن, پس انداز کردن, فقط بجز, بجز اینکه.

ecuaci n

: معادله.

ecuador

: خط استوا, دایره استوا, ناحیه استوایی.

ecuatorial

: استوایی.

ecuestre

: مربوط به اسب سواری, اسب سوار, چابک سوار.

ecumnico

: جهانی, مربوط به سرتاسر جهان (مخصوصا در مورد کلیساها گفته میشود), عام.

eczema

: اگزما, سودا.

edad

: عمر, سن, پیری, سن بلوغ, رشد(با of), دوره, عصر.(.vi &.vt): پیرشدن, پیرنماکردن, کهنه شدن(شراب).

edema

: ورم, اماس, خیز.

edici n

: چاپ, ویرایش, بر امد, پی امد, نشریه, فرستادن, بیرون امدن, خارج شدن, صادر شدن, ناشی شدن, انتشار دادن, رواج دادن, نژاد, نوع, عمل, کردار, اولا د, نتیجه بحث, موضوع, شماره.

edicto

: فرمان, حکم, قانون.

edificar

: ساختن, بناکردن, درست کردن, ساختن, ساخت, عمودی, قاءم, راست, سیخ, راست کردن, شق شدن, افراشتن, برپاکردن, بناکردن, تاسیس کردن, دایرکردن, بنانهادن, برپاکردن, ساختن, برقرارکردن, تصدیق کردن, تصفیه کردن, کسی رابه مقامی گماردن, شهرت یامقامی کسب کردن, زمان ماضی واسم فعول فءند, : برپاکردن, بنیاد نهادن, ریختن, قالب کردن, ذوب کردن, ریخته گری, قالب ریزی کردن.

edificio

: ساختمان, بنا, ساختمان, عمارت.

editar

: ویراستن.

editor

: ویراستار, ویرایشگر, ناشر.

editorial

: سرمقاله.

edredn

: لحاف, بالا پوش, مثل لحاف دوختن.

educaci n

: اموزش و پرورش.

educado

: تحصیل کرده, فرهیخته.

educador

: معلم, مربی, فرهیختار.

educar

: فرهیختن, تربیت کردن, دانش اموختن, تعلیم دادن, بالا بردن, ترقی دادن, اضافه حقوق.

educr

: فرهیختن, تربیت کردن, دانش اموختن, تعلیم دادن.

ef mero

: زود گذر.

efectivo

: پول نقد, وصول کردن, نقدکردن, دریافت کردن, صندوق پول, پول خرد, موثر, قابل اجرا, پول, اسکناس, سکه, مسکوک, ثروت.

efecto

: نتیجه, نتیجه منطقی, اثر, برامد, دست اورد, پی امد, اثر, نتیجه, اجراکردن.

efectuar

: سبب, علت, موجب, انگیزه, هدف, مرافعه, موضوع منازع فیه, نهضت, جنبش, سبب شدن, واداشتن, ایجاد کردن (غالبا بامصدر), اثر, نتیجه, اجراکردن, الت, افزار, ابزار, اسباب, اجراء, انجام, انجام دادن, ایفاء کردن, اجراء کردن تکمیل کردن.

efervescencia

: جوش, گاز (نوشیدنیها), طراوت و شادی, صدای فش فش, گاز مشروبات, چابکی, سرزندگی, هیجان داشتن, گاز داشتن.

efervescente

: گازدار.

eficacia

: اثر, تاثیر, سودمندی, درجه تاثیر.

eficaz

: موثر, قابل اجرا, انجام شدنی, موثر, موثر, بهره ور, موثر, کارامد.

eficiencia

: بازده, بهره وری, راندمان.

eficiente

: بهره ور, موثر, کارامد.

efigie

: تمثال, صورت, پیکر, تمثال تهیه کردن, پیکرک, سر, کله, راس, عدد, نوک, ابتداء, انتها, دماغه, دهانه, رءیس, سالا ر, عنوان, موضوع, منتها درجه, موی سر, فهم, خط سر, فرق, سرصفحه, سرستون, سر درخت, اصلی, عمده, مهم, : سرگذاشتن به, دارای سرکردن, ریاست داشتن بر, رهبری کردن, دربالا واقع شدن

egipcaco

: مصری.

egipto

: کشور مصر.

ego

: ضمیر, نفس, خود.

ego sta

: خودپرست, خودپسند, خود پرست, خود خواه.

egoc ntrico

: خودپسندی, خود بین, خودمدار.

egosmo

: خودپرستی, منت, خودستانی, خود بینی, خودپسندی.

eje

: محور, قطب, محور تقارن, مهره اسه, محور, چرخ, میله, اسه, توپی چرخ, مرکز, قطب, مرکز فعالیت.

ejecucin

: اجرا, اجرا, نمایش, ایفا, کاربرجسته, شاهکار.

ejecutable

: قابل اجراء.

ejecutar

: اجرا کردن, اداره کردن, قانونی کردن, نواختن, نمایش دادن, اعدام کردن, انجام دادن, کردن, بجا اوردن, اجرا کردن, بازی کردن, نمایش دادن, ایفاکردن.

ejecutivo

: اجرایی, مجری.

ejecutor

: مجری, مامور اجرا, وصی, قیم.

ejemplar

: رونوشت, نسخه, نسخه برداری, نمونه, مثال, مثل, سرمشق, عبرت, مسلله, بامثال و نمونه نشان دادن, شایان تقلید, ستوده, نمونه وسرمشق.

ejemplificar

: بامثال فهمانیدن, بانمونه نشان دادن, توضیح دادن, بامثال روشن ساختن, شرح دادن, نشان دادن, مصور کردن, اراستن, مزین شدن.

ejemplo

: نمونه, مثال, مثل, سرمشق, عبرت, مسلله, بامثال و نمونه نشان دادن, مثال, تصویر, بعنوان مثال ذکر کردن, لحظه, مورد, نمونه, مثل, مثال, شاهد, وهله.

ejercer

: ورزش, تمرین, مشق, عمل کردن, استعمال کردن, تمرین دادن, بکارانداختن, اعمال کردن, بکاربردن, اجرا کردن, نشان دادن, گردانیدن, اداره کردن, خوب بکار بردن.

ejercicio

: ورزش, تمرین, مشق, عمل کردن, استعمال کردن, تمرین دادن, بکارانداختن, مشق, ورزش, تمرین, تکرار, ممارست, تمرین کردن, ممارست کردن, پرداختن, برزش, برزیدن.

ejercitar

: ورزش, تمرین, مشق, عمل کردن, استعمال کردن, تمرین دادن, بکارانداختن.

ejercito

: ارتش, لشگر, سپاه, گروه, دسته, جمعیت, صف.

ejrcito

: ارتش, لشگر, سپاه, گروه, دسته, جمعیت, صف.

el

: حرف تعریف برای چیز یا شخص معینی.

el da laborable

: روز کار, ایام کار اداری, ساعات کار اداری.

el esta

: هاس هع,.= ءس هع

el m s

: بیشترین, زیادترین, بیش از همه.

el papa

: پاپ پیشوای کاتولیکها, خلیفه اعظم.

el ptico

: بیضی, افتاده, محذوف.

elaboraci n

: پیچیدگی, جزءیات.

elaborar

: استادانه درست شده, بزحمت درست شده, به زحمت ساختن, دارای جزءیات, بادقت شرح دادن, پستاکردن, مهیا ساختن, مجهز کردن, اماده شدن, ساختن.

elasticidad

: قابلیت ارتجاعی.

elctrico

: الکتریکی, برقی, کهربایی, برق دهنده.

elecci n

: پسند, انتخاب, چیز نخبه, برگزیده, منتخب, رای دادن, انتخاب, انتخاب نماینده, گزینش, چیدن, کندن, کلنگ زدن و(به), باخلا ل پاک کردن, خلا ل دندان بکاربردن, نوک زدن به, برگزیدن, بازکردن(بقصد دزدی), ناخنک زدن, عیبجویی کردن, دزدیدن, کلنگ, زخمه, مضراب, خلا ل دندان خلا ل گوش ,هرنوع الت نوک تیز, گزین, انتخاب, گزینش

electivo

: انتخابی, انتصابی, گزینشی, انتخابی.

electorado

: گزینگر گان, هیلت انتخاب کنند گان, حوزه انتخابیه.

electoral

: گزینگر.

electr nico

: الکترونیکی.

electricidad

: برق, نیروی کهربایی.

electricista

: متخصص برق, مکانیک برق.

electrificaci n

: برق رسانی.

electrificar

: تحت تاثیر برق قرار دادن, برق زده کردن, الکتریکی کردن, به هیجان اوردن.

electrnicos

: شاخه ای از علم فیزیک که درباره صدور وحرکت و تاثیرات الکترون درخلا و گازهاو همچنین استفاده از دستگاههای الکترونی بحث میکند.

electrocucin

: کشتن یا مرگ دراثر برق.

electrocutar

: بابرق کشتن, مردن در اثر برق.

electrodo

: قطب مغناطیسی, قطب الکتریکی, الکترود.

electrol tico

: الکترولیتی.

electromagntico

: وابسته به نیروی مغناطیسی برق.

electron

: الکترون.

electrost tico

: الکترواستاتیکی.

elefante

: پیل, فیل.

elega

: مرثیه, سوگ شعر.

elegancia

: براز, ظرافت, لطافت, زیبایی, وقار, ریزه کاری, سلیقه.

elegante

: شیک, مدو, باب روز, زیبا, زیبا, با سلیقه, پربراز, برازنده, شیک, مدروز, خوش سلیقه, زرنگ, زیرک, ناتو, باهوش, شیک, جلوه گر, تیر کشیدن (ازدرد), سوزش داشتن.

elegible

: قابل انتخاب, واجد شرایط, مطلوب.

elegir

: گزیدن, انتخاب کردن, خواستن, پسندیدن, برگزیدن, انتخاب کردن, برگزیده منتخب, در صورت نوشتن, نام نویسی کردن (در هیلت منصفه), گزیدن, انتخاب کردن.

elemental

: ابتدایی, مقدماتی, ابتدایی, مقدماتی, نخستین, عمده, اصلی.

elemento

: جسم بسیط, جوهر فرد, عنصر, اساس, اصل, محیط طبیعی, اخشیج, عامل.

elevaci n

: بلندی, جای بلند وبرامدگی, ترفیع.

elevado

: فراز, بلند, مرتفع, عالی, جای مرتفع, بلند پایه, متعال, رشید, زیاد, وافر گران, گزاف, خشمگینانه, خشن, متکبر, متکبرانه, تند زیاد, باصدای زیر, باصدای بلند, بو گرفته, اندکی فاسد, ارجمند, رفیع, عالی, بلند, بزرگ, بلند پایه, مغرورانه.

elevar

: بلند کردن, بالا بردن, ترفیع دادن, عالی کردن, نشاط دادن, افراشتن.

elevarse

: فرازیدن, بالا رفتن, صعود کردن, بلند شدن, جلوس کردن بر, برخاستن, ترقی کردن, ترقی خیز.

eliminacin

: دسترس, دراختیار, مصرف, درمعرض گذاری, زدودگی, رفع.

eliminar

: زدودن, رفع کردن.

elipse

: بیضی, شلجمی, تخم مرغی, حذف, ادغام.

elixir

: اکسیر, کیمیا.

ella

: اورا (مونث), ان زن را, باو, مال او, ان, ان چیز, ان جانور, ان کودک, او (ضمیر سوم شخص مرد), او, ان دختر یا زن, جانور ماده.

ella misma

: خودش (انزن), خود ان زن, خودش را, خودش (خود ان چیز, خود ان جانور), خود.

ellas

: ایشان را, بایشان, بانها, انها, ایشان, انان.

ellas mismas

: خودشان, خودشانرا.

ello

: ان, ان چیز, ان جانور, ان کودک, او (ضمیر سوم شخص مرد).

ellos

: ایشان را, بایشان, بانها, انها, ایشان, انان.

ellos mismos

: خودشان, خودشانرا.

elocuencia

: شیوایی, فصاحت, سخنوری, علم فصاحت, علم بیان.

elogiar

: ستایش کردن, تمجید کردن, مدح کردن, ستایش.

elogio

: جلا ل, افتخار, فخر, شکوه, نور, بالیدن, فخر کردن, شادمانی کردن, درخشیدن, ستایش, نیایش, تحسین, پرستش, تمجید وستایش کردن, نیایش کردن, تعریف کردن, ستودن.

elongacin

: کشیدگی, دراز شدگی.

elstico

: کشدار, قابل ارتجاع, فنری, سبک روح, کشسان.

elucidar

: روشن کردن, توضیح دادن, شفاف, روشن, توضیح دادن, روشن کردن, باتوضیح روشن کردن, شرح دادن

eludir

: دوری کردن از, احتراز کردن, اجتناب کردن, طفره رفتن از, الغاء کردن, موقوف کردن.

emanaci n

: تجلی, نشله.

emanar

: ناشی شدن, سرچشمه گرفتن, بیرون امدن, جاری شدن, تجلی کردن, جریان, روانی, مد (برابر جزر), سلا ست, جاری بودن, روان شدن, سلیس بودن, بده, شریدن.

emancipacin

: ازادی, رهایی, رستگاری, رهاسازی, تخلیص.

emancipar

: ازقید رها کردن, از زیر سلطه خارج کردن, ازاد, مستقل, میدانی, ازاد کردن, رها کردن, تجزیه کردن.

embajada

: سفارت کبری, ایلچی گری, سفارت خانه.

embajador

: سفیر, ایلچی, پیک, مامور رسمی یک دولت, مامور سری, فرستاده, فرستاده, مامور, نماینده, ایلچی, مامور سیاسی, سخن اخر, شعر ختامی, پیغام اور, پیک, فرستاده, رسول.

embalaje

: بار بندی, عدل بندی, بسته بندی, هر ماده مورد کاربرد دربسته بندی.

embalar

: کوله پشتی, بقچه, دسته, گروه, یک بسته(مثل بسته سیگاروغیره), یکدست ورق بازی, بسته بندی کردن, قرار دادن, توده کردن, بزور چپاندن, بارکردن, بردن, فرستادن.

embalsamar

: مومیایی کردن, با عطر و روغن تدهین کردن.

embalse

: مخزن, اب انبار, ذخیره, مخزن اب.

embarazo

: ابستنی, بارداری.

embarazoso

: خامکار, زشت, بی لطافت, ناشی, سرهم بند, غیر استادانه.

embarcaci n

: کشتی کوچک, قایق, کرجی, هرچیزی شبیه قایق, قایق رانی کردن, پیشه, هنر, صنعت, مهارت, نیرنگ, سوارکشتی شدن, اونـد, کشتی, مجرا, رگ, بشقاب, ظرف, هر نوع مجرا یا لوله.

embarcar

: درکشتی سوار کردن, درکشتی گذاشتن, عازم شدن, شروع کردن, گرفتار کردن, گیر انداختن, وارد کردن, گرفتارشدن, در گیر کردن یا شدن.

embarcarse

: تخته, تابلو, درکشتی سوار کردن, درکشتی گذاشتن, عازم شدن, شروع کردن.

embargable

: قابل بهم پیوستن یا ضمیمه کردن.

embargar

: ضبط کردن, توقیف کردن, مصادره کردن, توقیف کردن, ضبط کردن, نگه داشتن, بتصرف اوردن, ربون, قاپیدن, توقیف کردن, دچار حمله (مرض وغیره) شدن, درک کردن.

embargo

: ممنوعیت, تحریم, مانع, محظور.

embargue

: ممنوعیت, تحریم, مانع, محظور.

embarque

: حمل, محموله, کالا ی حمل شده باکشتی.

embarrancar

: ساحل, شن زار, کناردریا, رنگ شنی, بگل نشستن کشتی.

embellecer

: زیباکردن, ارایش دادن, قشنگ شدن, فریبا نمودن, طلسم کردن, پر زرق و برق کردن.

embestir

: حمله کردن, هجوم اوردن بر, افند, تک, تکش, تاخت, حمله کردن بر, مبادرت کردن به,تاخت کردن, با گفتار ونوشتجات بدیگری حمله کردن, حمله, تاخت و تاز, یورش, اصابت یا نزول ناخوشی.

emblema

: نشان, نشانه, علا مت, شعار, تمثیل, با علا یم نشان دادن.

embolia

: انسداد جریان خون, بستگی راه رگ.

emborronar

: لکه دار کردن یا شدن, لک, لکه, بدنامی, عیب, پاک شدگی

emboscada

: کمین, کینگاه, دام, سربازانی که درکمین نشسته اند, پناه گاه, مخفی گاه سربازان برای حمله, کمین کردن, در کمین نشستن.

emboscar

: کمین, کینگاه, دام, سربازانی که درکمین نشسته اند, پناه گاه, مخفی گاه سربازان برای حمله, کمین کردن, در کمین نشستن.

embotado

: کند, بی نوک, دارای لبه ضخیم, رک, بی پرده, کند کردن , کند, راکد, کودن, گرفته, متاثر, کند کردن.

embragar

: جفت, جفت کردن, جفت شدن, وصل کردن.

embrague

: کلا ج.

embriagar

: مست کردن, کیف دادن, سرخوش کردن.

embriaguez

: مستی, کیف.

embridar

: افسار, عنان, قید, دهه کردن, جلوگیری کردن از, رام کردن, کنترل کردن.

embrin

: جنین, رویان, گیاهک تخم, مرحله بدوی.

embrionario

: رویانی, جنینی, نارس, اولیه.

embrollar

: مغشوش شدن, باهم اشتباه کردن, اسیمه کردن, گیج کردن, دست پاچه کردن, کیک کوچک شبیه حلقه, درهم امیختگی, شلوغی, تکان تکان خوردن, سواری کردن, گیج کردن, خراب کردن, درهم وبرهم کردن, گیجی, تیرگی.

embrollo

: پیچیدگی, بغرنجی, تودرتویی, ریزه کاری, گیج کردن, خراب کردن, درهم وبرهم کردن, گیجی, تیرگی.

embromar

: بزغاله, چرم بزغاله, کودک, بچه, کوچولو, دست انداختن, مسخره کردن, سوزن, سوزن سرنگ و گرامافون و غیره, سوزن دوزی کردن, با سوزن تزریق کردن, طعنه زدن, اذیت کردن, دم باریک ابزاری با نوک تیز و باریک, ازاردادن, اذیت کردن, کسی را دست انداختن, سخنان نیشدارگفتن, اذیت, پوش دادن مو.

embrujamiento

: فریفتگی, سحر, افسون.

embrujar

: افسون کردن, فریفتن, مسحور کردن.

embrutecer

: وحشی یا حیوان صفت کردن, وحشی شدن.

embudo

: قیف, دودکش, بادگیر, شکل قیفی داشتن, باریک شدن, عضو یا اندام قیفی شکل.

embuste

: دروغ, کذب, سخن دروغ, دروغ گفتن, سخن نادرست گفتن, دروغ, کذب,(.vi&.vt): دراز کشیدن, استراحت کردن, خوابیدن, افتادن, ماندن, واقع شدن, قرار گرفتن, موقتا ماندن, وضع, موقعیت, چگونگی.

embustero

: ادم متقلب وفریبنده, فریب, گول, فریب دادن, خدعه کردن, گول زدن, جر زدن, دروغگو, کذاب, کاذب.

embutido escocs

: عجوزه وار, بطور ناهنجار, کریه.

emergencia

: امر فوق العاده و غیره منتظره, حتمی, ناگه اینده, اورژانس.

emigraci n

: مهاجرت, کوچ.

emigrante

: مهاجر, کوچ کننده, وابسته به مهاجرت, مهاجرت کننده, جابجا شونده.

emigrar

: مهاجرت کردن, بکشور دیگر رفتن, کوچیدن, کوچ کردن, مهاجرت کردن.

emigrarse

: مهاجرت کردن, بکشور دیگر رفتن.

eminente

: برجسته, بلند, متعال, بزرگ, والا مقام, هویدا, برجسته, قلنبه, واریز نشده.

emisario

: مامور سری, فرستاده.

emisin

: انتشار سهام دولتی و اوراق قرضه و اسکناس, نشر, بیرون دادن, صدور, خروج(طب)دفع مایعات, صدور, انتشار, بر امد, پی امد, نشریه, فرستادن, بیرون امدن, خارج شدن, صادر شدن, ناشی شدن, انتشار دادن, رواج دادن, نژاد, نوع, عمل, کردار, اولا د, نتیجه بحث, موضوع, شماره.

emisor

: انتقال دهنده, منتقل کننده, فرستنده, فرا فرست.

emitir

: شاهین ترازو, میله, شاهپر, تیرعمارت, نورافکنـدن, پرتوافکندن, پرتو, شـعاع, منتشـر کردن, اشاعه دادن, رساندن, پخش کردن (از رادیو), سـخن پراکنی, بیرون دادن, خـارج کردن, بیرون ریختن, انتشـار نور منتشـرکردن, بر امـد, پی امـد, نشـریه, فرسـتادن, بیرون امدن, خارج شدن, صادر شدن, ناشـی شدن, انتشار دادن, رواج دادن, نژاد, نوع, عمل, کردار, اولا د, نتیجه بحث, موضوع, شماره, مطلق, بحداکثر, باعلی درجه, کاملا, جمعا, حداعلی, غیر عادی, اداکردن, گفتن, فاش کردن, بزبان اوردن.

emoci n

: احساسات, هیجانات, شور, هیجانی.

emoliente

: نرم کننده, ملین, لینت اور.

emolumento

: درامد, مواجب, مداخل, معونت, حقوق, مقرری.

empaar

: لکه, تیرگی, منظره مه الود, لک کردن, تیره کردن, محو کردن, نامشـخص بنظر امدن, تار, تاریک, تیره کردن, :کم نور, تاریک, تار, مبهم, مه, تیرگی, ابهام, تیره کردن, مه گرفتن, مه الود بودن, مه, غبار, تاری چشم, ابهام, مه گرفتن, بخار, دمه, بخار اب, بخار دادن, بخار کردن.

empacar

: عـدل, لنگه, تا, تاچه, مصـیبت, بلا, رنـج, محنت, رقصـیدن, کوله پشتی, بقچه, دسـته, گروه, یک بسـته(مثل بسـته سـیگاروغیره), یکـدست ورق بـازی, بسـته بنـدی کردن, قرار دادن, توده کردن, بزور چپانـدن, بارکردن, بردن, فرسـتادن, پیچیـدن, قنـداق کردن, پوشانیدن, لفافه دار کردن, پنهان کردن, بسته بندی کردن, پتو, خفا, پنهانسازی.

empacho

: خجالت.

empalagoso

: فراوان, مفصل, فربه, شـهوانی, تهوع اور, زننـده, اغراق امیز, غلیظ, زیاد, زشت, پلیـد, حالت تهوع نسبت به غـذای بد مزه, کسـل کننده, بطور زننده احساساتی.

empalar

: چهار میل کردن, بر چوب اویختن, سوراخ کردن, احاطه کردن, محدود کردن, میله کشیدن.

empalmar

: برابربودن, بهم مربوط بودن, مانند یا مشابه بودن , مکاتبه کردن, رابطه داشتن.

empalme

: نقطه اتصال, اتصال, برخوردگاه.

empanar

: نان, قوت, نان زدن به.

empapar

: اشباع کردن, خیساندن, خیس خوردن, رسوخ کردن, بوسیله مایع اشباع شدن, غوطه دادن, در اب فرو بردن, عمل خیساندن, خیس خوری, غوطه, غوطه وری, غسل.

empapelado

: کاغذ دیواری, با کاغذ دیواری تزءین کردن.

empaquetadura

: بادبان بند, شراع بند, واشر چرمی, درزبند, درز گرفتن, لا یی گذاشتن.

empaquetar

: بقچه, بسته, مجموعه, دسته کردن, بصورت گره دراوردن, بقچه بستن, کوله پشتی, بقچه, دسته, گروه, یک بسته(مثل بسته سیگاروغیره), یکدست ورق بازی, بسته بندی کردن, قرار دادن, توده کردن, بزور چپاندن, بارکردن, بردن, فرستادن, بسته, عدل بندی, قوطی, بسته بندی کردن.

emparedado

: ساندویچ درست کردن, ساندویچ, در تنگنا قرار دادن.

emparentado

: مربوط, وابسته.

empaste

: پرکردن, پرشدگی (دندان), هرچیزیکه با ان چیزیرا پرکنند, لفاف.

empat a

: یکدلی, انتقال فکر, تلقین.

empe arse

: تلا ش, کوشش, سعی, جد و جهد, سعی بلیغ, تلا ش کردن, کوشیدن.

empear

: پیاده شطرنج, گرو, گروگان, وثیقه, رهن دادن, گروگذاشتن.

empederna

: سخت کردن, سفت کردن, پینه خورده کردن, بی حس کردن, پوست کلفت کردن.

empellar

: نشاندن, فشار دادن, هل, پرتاب, تنه, هل دادن, تنه زدن, با زور پیش بردن, پرتاب کردن, کشیدن(شمشیر), پرتاب شدن.

empeo

: تعیین, عزم, تصمیم, قصد, تلا ش, کوشش, سعی, جد و جهد, سعی بلیغ, تلا ش کردن, کوشیدن.

empeque ecer

: کسی را کوچک کردن, تحقیر نمودن, کم ارزش کردن.

emperador

: امپراتور, فرمانفرما.

emperadora

: زن امپراتور, ملکه, امپراتریس, شهبانو.

emperatriz

: زن امپراتور, ملکه, امپراتریس, شهبانو.

empezar

: اغاز کردن, اغاز نهادن, شروع کردن, اغاز شدن, اغاز کردن, شروع کردن, شروع, اغاز, اغازیدن, دایرکردن, عازم شدن.

empinado

: سرازیر, تند, سراشیب, گزاف, فرو کردن (در مایع), خیساندن, اشباع کردن, شیب دادن, مایع (جهت خیساندن).

empleado

: منشی, دفتردار, کارمند دفتری, فروشنده مغازه, مستخدم, کارگر, مستخدم زن, کارمند, افسر, صاحب منصب, مامور, متصدی, افسر معین کردن, فرماندهی کردن, فرمان دادن.

empleado para diversas tareas

: شخص اماده بخدمت, نوکر.

empleador

: کارفرما, استخدام کننده.

emplear

: بکار بردن, بکار زدن, استعمال کردن, اجرا کردن, اعمال کردن, متصل کردن, بهم بستن, درخواست کردن, شامل شدن, قابل اجرا بودن, استعمال کردن, بکار گماشتن, استخدام کردن, مشغول کردن, بکار گرفتن, شغل, بکارگماشتن, گرفتن, استخدام کردن, نامزدکردن, متعهد کردن, از پیش سفارش دادن, مجذوب کردن, درهم انداختن, گیردادن, گروگذاشتن, گرودادن, ضامن کردن, عهد کردن, قول دادن, کرایه, اجاره, مزد, اجرت, کرایه کردن, اجیرکردن, کرایه دادن (گاهی با out), مشق, ورزش, تمرین, تکرار, ممارست, تمرین کردن, ممارست کردن, پرداختن, برزش, برزیدن.

empleo

: بکارگیری, کارگماری, استخدام, کار, امر, سمت, شغل, ایوب, مقاطعه کاری کردن, دلا لی کردن.

emplumar

: پر, پروبال, باپر پوشاندن, باپراراستن, بال دادن.

empobrecer

: فقیر کردن, بی نیرو کردن, بی قوت کردن, بی خاصیت کردن.

empobrecimiento

: بینواسازی, بینوایی.

empollar

: پرکردن, چپاندن, خودرا برای امتحان اماده کردن, باشتاب یاد گرفتن, دریچه, روزنه, نصفه در, روی تخم نشستن (مرغ), اندیشیدن, پختن, ایجاد کردن, تخم گذاشتن, تخم دادن, جوجه بیرون امدن, جوجه گیر ی, درامد, نتیجه, خط انداختن, هاشور زدن.

emporio

: بازار بزرگ, جای بازرگانی, مرکز فروش.

empotrar

: جاسازی کردن.

emprendedor

: ماجراجویانه, با بی پروایی, جسورانه, پر سرگذشت, پرماجرا, پرحادثه, دلیر, مخاطره طلب, حادثه جو.

emprender

: تعهد کردن, متعهد شدن, عهده دار شدن, بعهده گرفتن, قول دادن, متقبل شدن, تقبل کردن.

empresa

: سوداگری, حرفه, دادوستد, کاسبی, بنگاه, موضوع, تجارت , شرکت, ربط, بستگی, بابت, مربوط بودن به, دلواپس کردن, نگران بودن, اهمیت داشتن, عمل تهورامیز, امرخطیر, اقدام مهم,, سرمایه گذاری, تشکیلا ت اقتصادی, مبادرت بکاری کردن, اقدام کردن, شرکت, تجارتخانه, کارخانه, موسسه بازرگانی, استوار, محکم, ثابت, پابرجا, راسخ, سفت کردن, استوار کردن, صنعت, صناعت, پیشه و هنر, ابتکار, مجاهدت, کسیکه کفن و دفن مرده را بعهده میگیرد,مقاطعه کارکفن ودفن, متعهد, کسیکه طرح یاکاری رابعهده میگیرد, جواب گو, مسلول, کارگیر.

empresario

: کارفرما, استخدام کننده, کارگشا, مقدم کمپانی, موسس شرکت, پیش قدم درتاسیس, مدیر اماکن تفریحی و نمایشی, مدیر اپرا, مدیریا راهنمای اپرا و کنسرت.

emprico

: تجربی.

empuadura

: چنگ زنی, چنگ, نیروی گرفتن, ادراک و دریافت, انفلوانزا, گریپ, نهر کوچک, نهر کندن, محکم گرفتن, چسبیدن به, دسته, قبضه, دسته شمشیر.

empuj n

: نشاندن, فشار دادن.

empujar

: هل دادن, فشار دادن, تکان دادن, بزور وادار کردن, پیش بردن, فریفتن, گول زدن, تکان, شتاب, عجله, فشار, زور, تنه, هل, تکان, تنه زدن, فشار, ازدحام, جمعیت, ماشین چاپ, مطبعه, مطبوعات, جراید, وارداوردن, فشردن زور دادن, ازدحام کردن, اتوزدن, دستگاه پرس, چاپ, نشاندن, فشار دادن, هل, پرتاب, تنه, هل دادن, تنه زدن, با زور پیش بردن, پرتاب کردن, کشیدن(شمشیر), پرتاب شدن, فرو کردن, انداختن, پرتاب کردن, چپاندن, سوراخ کردن,رخنه کردن در, بزور بازکردن, نیرو, فشار موتور, نیروی پرتاب, زور, فشار.

empuje

: نشاندن, فشار دادن, هل, پرتاب, تنه, هل دادن, تنه زدن, با زور پیش بردن, پرتاب کردن, کشیدن(شمشیر), پرتاب شدن.

emulaci n

: تقلید.

emular

: هم چشمی کردن با, رقابت کردن با, برابری جستن با, پهلو زدن, هم اورد, رقیب, حریف, هم چشم, هم چشمی کننده, نظیر, شبیه, هم چشمی, رقابت کردن.

emulsionar

: بشکل ذرات ریز و پایدار دراوردن (جسمی در محلولی), بحالت تعلیق دراوردن.

en sta

: اینجا, در اینجا, در این موقع, اکنون, در این باره, بدینسو, حاضر.

en

: بسوی, بطرف, به, در, پهلوی, نزدیک, دم, بنابر, در نتیجه, بر حسب, از قرار, بقرار, سرتاسر, مشغول, بدست, بتوسط, با, بوسیله, از, بواسطه, پهلوی, نزدیک, نزدیک,کنار, از نزدیک, ازپهلوی, ازکنار, درکنار, از پهلو, محل سکنی, فرعی, درجه دوم, در, توی, لای, هنگامه, در موقع, درون, درونی, میانی, دارای, شامل, دم دست, رسیده, امده, به طرف, نزدیک ساحل, با امتیاز, در میان گذاشتن, جمع کردن, درون, داخل, باطن, نزدیک بمرکز, قسمت داخلی, تو, اعضای داخلی, توی, اندر, در میان, در ظرف, به, بسوی, بطرف, نسبت به, مقارن, وصل, روشن, برقرار, بسوی, سوی, بطرف, روبطرف, پیش, نزد, تا نسبت به, در,دربرابر, برحسب, مطابق, بنا بر, علا مت مصدر انگلیسی است, روی, بر, بر روی, فوق, بر فراز, بمحض, بمجرد, در داخل, توی, در توی, در حدود, مطابق, باندازه, در ظرف, در مدت, در حصار.

en alguna parte

: یک جایی, دریک محلی, درمکانی.

en alto

: بالا سری, هوایی.

en breve

: بزودی, زود, عنقریب, قریبا, طولی نکشید.

en cama

: در بستر, در رختخواب.

en cambio

: در عوض.

en comn

: درزه, بند گاه, بند, مفصل, پیوندگاه, زانویی, جای کشیدن تریاک با استعمال نوشابه, لولا, مشترک, توام, شرکتی, مشاع, شریک, متصل, کردن, خرد کردن, بند بند کردن, مساعی مشترک.

en cuanto a

: درباره, درباب.

en donde sea

: هرکجا, هر جا.

en efecto

: واقعا, بالفعل, عملا, در حقیقت, براستی, راستی, حقیقتا, واقعا, هر اینه, در واقع, همانا, فی الواقع, اره راستی, واقعا, راستی, صادقانه, باشرافت, موافق باحقایق, بدرستی, بطور قانونی, بخوبی.

en el extranjero

: پهن, گسترش یافته, وسیع, خارج, بیرون, خارج از کشور, بیگانه, ممالک بیگانه.

en el fondo

: طبقه پایین, واقع در طبقه زیر.

en el or la extranjaro

: پهن, گسترش یافته, وسیع, خارج, بیرون, خارج از کشور, بیگانه, ممالک بیگانه.

en medio de

: درمیان, وسط, میان, درمیان, درزمره ء, ازجمله.

en ninguna parte

: هیچ جا, هیچ کجا, در هیچ مکان.

en otra parte

: درجای دیگر, بجای دیگر, نقطه دیگر.

en parte

: چندی, یک چند, تاحدی, نسبتا, دریک جزء, تایک اندازه.

en particular

: ویژه, مخصوص, خاص, استثنایی, مخصوصا.

en pedazos

: جدا, سوا, دونیم, دوقسمتی.

en popa

: عقب, پشت, بطرف عقب.

en punto

: درست, عینا, کاملا, بدرستی, بکلی, یکسره, چنین است.

en quiebra

: ورشکسته, ورشکست کردن و شدن.

en realidad

: واقعا, بالفعل, عملا, در حقیقت, واقعا, راستی.

en seguida

: پس ازان, بعدازان, سپس, بعدا, بزودی, عنقریب, لزوما, حتما, انا, فعلا.

en tal caso

: سپس, پس (از ان), بعد, انگاه, دران هنگام, در انوقت, انوقتی, متعلق بان زمان.

en tierra

: درکنار, درساحل, بکنار, بطرف ساحل.

en todas partes

: درهرجا, درهمه جا, درهرقسمت, در سراسر.

en todo caso

: در هرصورت, بهرحال.

en torno

: درباره, گرداگرد, پیرامون, دور تا دور, در اطراف, نزدیک, قریب, در حدود, در باب, راجع به, در شرف, در صدد, با, نزد, در, بهر سو, تقریبا, بالا تر, فرمان عقب گرد.

en torno de

: گرداگرد, دور, پیرامون, دراطراف, درحوالی, در هر سو, در نزدیکی.

en total

: روی هم رفته, از همه جهت, یکسره, تماما, همگی, مجموع, کاملا, منصفا.

en vida

: زنده, در قید حیات, روشن, سرزنده, سرشار, حساس.

en voz alta

: بلند, باصدای بلند.

enajenacin

: انتقال مالکیت, بیگانگی, بیزاری.

enajenar

: انتقال دادن, بیگانه کردن, منحرف کردن, دلسرد کردن, بیگانه کردن, دورکردن.

enaltecer

: بلند کردن, متعال کردن, تجلیل کردن, تمجیدکردن, بلندکردن, ارتقاء دادن, اغراق گفتن, ستودن, ستایش, نیایش, تحسین, پرستش, تمجید وستایش کردن, نیایش کردن, تعریف کردن, ستودن.

enamorar

: بارگاه, حیاط, دربار, دادگاه, اظهار عشق, خواستگاری, شیفته کردن, شیفتن, اظهار عشق کردن با, عشقبازی کردن با, خواستگاری کردن, جلب لطف کردن.

enano

: کوتوله, قدکوتاه, کوتوله شدن, کوتاه جلوه دادن, ادم بسیار قد کوتاه, ریز اندام, ریزه.

enc a

: لثه دندان, انگم, صمغ, چسب, قی چشم, درخت صمغ, وسیع کردن, با لثه جویدن, چسب زدن, چسباندن, گول زدن, صمغی شدن.

encabezamiento

: عنوان, سرلوحه, عنوان دادن.

encadenado

: زنجیره ای, زنجیره ای کردن.

encadenar

: زنجیر, کند وزنجیز, حلقه, رشته, سلسله. (vi&.vt): زنجیر کردن.

encadener

: زنجیر, کند وزنجیز, حلقه, رشته, سلسله. (vi&.vt): زنجیر کردن.

encajar

: درقفس یا جعبه گذاردن, روکش کردن, جا زدن, چیزی را بجای دیگری جا زدن, جیب بری کردن, بقالب زدن (چیز تقلبی), متصل کردن, پیوستن, پیوند زدن, ازدواج کردن, گراییدن, متحد کردن, در مجاورت بودن, سوراخ تور پشه بند, سوراخ, چشمه, شبکه, تور مانند یا مشبک کردن, : بدام انداختن, گیر انداختن, شبکه ساختن, تورساختن, جور شدن, درهم گیرافتادن (مثل دنده های ماشین).

encaje

: پر از سوراخ, پر از سوراخ کردن.

encanta

: مهر, عشق, محبت, معشوقه, دوست داشتن, عشق داشتن, عاشق بودن.

encantado

: محظوظ.

encantador

: شایان ستایش, قابل پرستش, جذاب, دلربا, افسونگر, فریبنده, فریبا, فریبنده, ملیح, دلربا, فریبنده, طلسم امیز, مسحور کننده.

encantar

: افسون کردن, فریفتن, مسحور کردن, افسون, طلسم, فریبندگی, دلربایی, سحر, : افسون کردن, مسحور کردن, فریفتن, شیفتن, خوشی, لذت, شوق, میل, دلشاد کردن, لذت دادن, محظوظ کردن, افسون کردن, سحر کردن, جادو کردن, مسحور شدن,

فریفتن, بدام عشق انداختن, درون رفت, ورودیه, اجازه ورود, حق ورود, دروازه ء دخول, ورود, مدخل, بار, درب مدخل, اغاز(.وت) مدهوش کردن, دربیهوشی یاغش انداختن, ازخودبیخودکردن, زیادشیفته کردن, مجذوب کردن, شیدا کردن, دلربایی کردن, شیفتن, افسون کردن, مهر, عشق, محبت, معشوقه, دوست داشتن, عشق داشتن, عاشق بودن.

encanto

: بطمع انداختن, تطمیع کردن, شیفتن, درخواست, التماس, جذبه, استیناف, کشش, جذب, جاذبه, کشندگی, شیفتگی, اسارت, افسون, طلسم, فریبندگی, دلربایی, سحر, : افسون کردن, مسحور کردن, فریفتن, شیفتن, طلسم, جادو, فریبندگی, دلیری, افسون, زرق و برق, هجی کردن, املا ء کردن, درست نوشتن, پی بردن به, خواندن, طلسم کردن, دل کسی رابردن, سحر, جادو, طلسم, جذابیت, افسون, حمله ناخوشی, حمله.

encapotar

: ردا, عبا, جبه, خرقه, پنهان کردن, درلفافه پیچیدن, اخم کردن, روی درهم کشیدن, اخم.

encarar

: روبرو شدن با, مواجهه دادن, صورت, نما, روبه, مواجه شدن.

encarcelacin

: حبس بودن.

encarcelamiento

: حبس, زندانی شدن.

encarcelar

: بزندان افکندن, نگهداشتن, در زندان نهادن, زندانی کردن, حبس کردن, حبس, زندان, محبس, حبس کردن.

encargarse de

: تعهد کردن, متعهد شدن, عهده دار شدن, بعهده گرفتن, قول دادن, متقبل شدن, تقبل کردن.

encargo

: گمارش.

encari ar

: گران کردن, عزیز کردن.

encarna

: دارای شخصیت کردن, شخصیت دادن به, رل دیگری بازی کردن.

encarnacin

: تجسم, صورت خارجی.

encarnizar

: وحشی یا حیوان صفت کردن, وحشی شدن.

encauzar

: شیاردار کردن, دریا, کندن (مجرا یا راه), هرگونه نقل وانتقال چیز یا اندیشه ونظر و غیره, ترعه, مجرا, خط مشی, قیف, دودکش, بادگیر, شکل قیفی داشتن, باریک شدن, عضو یا اندام قیفی شکل.

encendedor

: فندک, کبریت, گیرانه, قایق باری, با قایق باری کالا حمل کردن.

encender

: اتش زدن, روشن کردن, گیراندن, اتش گرفتن, مشتعل شدن, روشن کردن, درخشان ساختن, زرنما کردن, چراغانی کردن, موضوعی را روشن کردن, روشن (شده), منور, روشن فکر, خاکستر کردن, سوزاندن, با اتش سوختن, روشن شدن, گرفتن, برافروختن, فروغ, روشنایی, نور, اتش, کبریت, لحاظ, جنبه, اشکار کردن, اتش زدن, مشتعل شدن, ضعیف, خفیف, اهسته,اندک,اسان,کم قیمت,قلیل,مختصر,فرار,هوس امیز,وارسته,بی عفت,هوس باز,خل,سرگرم کننده,غیرجدی,باررا سبک کردن,تخفیف دادن,فرودامدن,واقع شدن,وقوع یافتن,سر رسیدن,رخ دادن.

encendido

: سوزش, احتراق, اتش گیری, اشتعال, هیجان.

encerrar

: دورگرفتن, احاطه کردن, حلقه زدن, دورچیزی گشتن, دربرداشتن, درمیان گذاشتن, در جوف قرار دادن, به پیوست فرستادن, حصار یا چینه کشیدن دور, فرا گرفتن, محاصره کردن, احاطه شدن, احاطه.

enchilada

: کیک ذرت محتوی گوشت و گوجه فرهنگی وادویه.

enchufar

: بستن, وصل کردن.

enchufe

: دو شاخه, حفره, جا, خانه, کاسه, گوده, حدقه, جای شمع (درشمعدان), سرپیچ, کاسه چشم, در حدقه یاسرپیچ قرار دادن.

enciclopdico

: جامع, دایره المعارفی.

enciclopedia

: دایره المعارف, دایره العلوم, دانش جنگ.

encima

: در بالا, بالا ی, بالا ی سر, نام برده, بالا تر, برتر, مافوق, واقع دربالا, سابق الذکر, مذکوردرفوق.

encima de

: در بالا, بالا ی, بالا ی سر, نام برده, بالا تر, برتر, مافوق, واقع دربالا, سابق الذکر, مذکوردرفوق, بالا ی, روی, بالا ی سر, بر فراز, ان طرف, درسرتاسر, دربالا-, بسوی دیگر, متجاوز از, بالا-یی, رویی, بیرونی, شفا یافتن, پایان یافتن, به انتها رسیدن, پیشوندی بمعنی زیادو زیاده و بیش.

enclavar

: ناخن, سم, چنگال, چنگک, میخ, میخ سرپهن, گل میخ, با میخ کوبیدن, با میخ الصاق کردن, بدام انداختن, قاپیدن, زدن, کوبیدن, گرفتن.

enclave

: ناحیه ای که کشور بیگانه دور انرا گرفته باشد, ناحیه ایکه حکومت کشورهای بیگانه انرا کاملا احاطه کرده باشد, تحت محاصره.

enclenque

: نازک, سست, نحیف, شکننده, زودگذر, سست در برابر وسوسه شیطانی, گول خور, بی مایه.

encoger

: چروک شدن, جمع شدن, کوچک شدن, عقب کشیدن, اب رفتن (پارچه), شانه خالی کردن از.

encogerse

: چروک شدن, جمع شدن, کوچک شدن, عقب کشیدن, اب رفتن (پارچه), شانه خالی کردن از.

encomendar

: سپردن, واگذارکردن, بامانت سپردن.

encontrar

: رویارویی, رویاروی شدن, برخورد, روبروشدن, مواجه شدن با, مصادف شدن با, دست بگریبان شدن با, مواجهه, تصادف, پیدا کردن, یافتن, جستن, تشخیص دادن, کشف کردن, پیدا کردن, چیز یافته, مکشوف, یابش, مکان یابی کردن, قرار دادن, تقاطع, اشتراک, ملا قات کردن, مواجه شدن, خال, نقطه, لک, موضع, بجا اوردن.

encontrarse con

: رویارویی, رویاروی شدن, برخورد, روبروشدن, مواجه شدن با, مصادف شدن با, دست بگریبان شدن با, مواجهه, تصادف, تقاطع, اشتراک, ملا قات کردن, مواجه شدن.

encorvado

: علف نیزار, علف بوریا, علف شبیه نی, سرازیری, سربالا یی, نشیب, خمیدگی, خم, خم شده, منحنی.

encorvar

: خمیدن, خمش, زانویه, خمیدگی, شرایط خمیدگی, زانویی, گیره, خم کردن, کج کردن, منحرف کردن, تعظیم کردن, دولا کردن, کوشش کردن, بذل مساعی کردن, خم کردن, پیچ دادن, سیم نرم خم شو.

encorvarse

: خمیدن, خمش, زانویه, خمیدگی, شرایط خمیدگی, زانویی, گیره, خم کردن, کج کردن, منحرف کردن, تعظیم کردن, دولا کردن, کوشش کردن, بذل مساعی کردن.

encrucijada

: دوراهی, محل تقاطع, عبور, نقطه اتصال, اتصال, برخوردگاه.

encuadernacin

: انقیاد, جلد.

encuadernador

: اهرم جعبه ماکو, الیاف پشم که بهم پیوسته ونخ پشم را تشکیل میدهد, شکم بند زنان (پس از وضع حمل), رسید بیعانه, صاحف, بند.

encuentro

: رویارویی, رویاروی شدن, برخورد, روبروشدن, مواجه شدن, مواجه شدن با, مصادف شدن با, دست بگریبان شدن با, مواجهه, تصادف, جلسه, نشست, انجمن, ملا قات, میتینگ, اجتماع, تلا قی, همایش.

encuerado

: زبر, خشن, ناصاف, ناهموار, ژنده, کهنه.

encuesta

: تحقیق, خبر گیری, پرسش, بازجویی, رسیدگی, سلوال, استعلا م, جستار, تحقیق, رسیدگی, رای جویی, پهنه, رای, اخذ رای دسته جمعی, تعداد اراء اخذ اراء (معمولا بصورت جمع), فهرست نامزدهای انتخاباتی, مراجعه به اراء عمومی, رای دادن یا اوردن, راس کلا ه, پیمایش, زمینه یابی, بازدید کردن, ممیزی کردن, مساحی کردن, پیمودن, بررسی کردن, بازدید, ممیزی, براورد, نقشه برداری, بررسی, مطالعه مجمل, بردید.

encurtido

: ترشی, سرکه, خیارترشی, وضعیت دشوار, ترشی انداختن.

end mico

: مختص یک دیار, بومی, بیماری همه گیربومی, مخصوص اب و هوای یک شهر یا یک کشور.

endeble

: ضغیف, کم زور, ناتوان, عاجز, سست, نحیف.

endecha

: نوحه, سرود عزا, نوحه سرایی, سرود عزا سرودن.

enderezarse

: راست کردن, درست کردن, مرتب کردن.

endeudado

: مدیون, مرهون, زیر بار منت, بدهکار, مدیون, مرهون, رهین منت, ممنون.

endosar

: پشت نویس کردن, ظهرنویسی کردن, درپشت سندنوشتن, امضا کردن, صحه گذاردن, نشان, نشانه, علا مت, اثر, صورت, ایت, تابلو, اعلا ن, امضاء کردن, امضاء, نشان گذاشتن, اشاره کردن.

endoso

: ظهر نویسی, امضا, موافقت, تایید, امضاء, دستینه, صحه, توشیح, امضاء کردن.

endrino

: سورتمه, غلتک, چکش اهنگری, پتک, پتک زدن, سورتمه راندن, درشکه سورتمه, سورتمه راندن.

endulzar

: شیرین کردن, شیرین شدن, ملا یم کردن.

endurecer

: کیک, قالب, قرص, قالب کردن, بشکل کیک دراوردن, سخت کردن, تبدیل به جسم جامد کردن, مشکل کردن, سخت شدن, ماسیدن, با قشر و پوست پوشاندن, دارای پوشش سخت کردن, قشر تشکیل دادن, .

enebro

: پیرو, سرو کوهی.

eneldo

: شود, شوید, عطرملا یم.

enemigo

: دشمن, عدو, خصم, دشمن کردن, دشمن, عدو, مخالف, ضد, منافی, مضر, حریف, دشمن, خصومت امیز, متخاصم, ضد.

enemistarse con

: مخالف کردن, دشمن کردن.

energ a

: انرژی, قدرت, توان, برق, مزه, رغبت, میل, خوشمزه کردن.

energia

: انرژی.

energizar

: نیرودادن, قوت دادن(به) تشجیع کردن.

energtico

: پرتکاپو, کارمایه ای, جدی, کاری, فعال, دارای انرژی.

enero

: ژانویه, اولین ماه سال مسیحی.

enfadado

: اوقات تلخ, رنجیده, خشمناک, دردناک, قرمز شده, ورم کرده, دژم, براشفته, صلیب,خاج,حد وسط,ممزوج,اختلاف,تقلب,قلم کشیدن بر روی,گذشتن,عبور دادن,مصادف شدن,قطع کردن,خلاف میل کسی رفتار کردن,پیودن زدن.

enfadar

: براشفتگی, خشم, غضب, خشمگین کردن, غضبناک کردن, دلخورکردن, ازردن, رنجاندن, اذیت کردن, بستوه اوردن, خشمگین کردن, تحریک کردن, مزاحم شدن, .=عمالفنء , ازردن, رنجاندن, رنجه دادن, خشمگین کردن.

enfatizar

: باقوت تلفظ کردن, تایید کردن (در), اهمیت دادن, نیرو دادن به.

enfermedad

: بیماری مزمن, دردِ, ناراحتی, ناخوشی, مرض, علت, دچارعلت کردن, مرض, ناخوشی, بیماری, کسالت, شرارت, بدی, ناخوشی, فاسد شدگی, بیماری, مرض.

enfermer a

: درمانگاه یا بیمارستان کوچک, درمانگاه, اسایشگاه.

enfermera

: پرستار, دایه, مهد, پرورشگاه, پروراندن, پرستاری کردن, شیر خوردن, باصرفه جویی یا دقت بکار بردن.

enfermizo

: غلط, ناسالم, ناخوش, نادرست, ناصحیح.

enfermo

: ناخوش, رنجور, سوء, خراب, خطر ناک, ناشی, مشکل, سخت,بیمار, بد, زیان اور, ببدی, بطور ناقص, از روی بدخواهی و شرارت, غیر دوستانه, زیان, ناخوش, بیمار, ناساز, ناتندرست, مریض, مریض شدن, کیش کردن, جستجوکردن, علا مت چاپی بمعنی عمدا چنین نوشته شده, برانگیختن.

enfisema

: نفخ, اتساع و بزرگی عضوی در اثر گاز یا هوا, باد(درعضوی از بدن), امفیزم.

enfocar

: نقطه تقاطع, کانون, کانون عدسی, فاصله کانونی, قطب, مرکز, متر کز کردن, بکانون اوردن, میزان کردن, رنگی که برای زیبایی پوست بکار میرود, نما, کتانجک, خس دریایی, سرخاب مالیدن.

enfoque

: مشی, نزدیک شدن.

enfrentarse con

: صورت, نما, روبه, مواجه شدن.

enfrente de

: علا ءم ریاضی (مثل ض و +), روکش, نما, رویه, روبرو, مقابل, ضد, وارونه, از روبرو, عکس قضیه.

enfriar

: سردکردن, خنک شدن, سرما, خنکی, چایمان, مایه دلسردی, ناامید, مایوس, خنک, خنک کردن.

enftico

: موکد, تاکید شده, باقوت تلفظ شده.

enfurecer

: خشمگین کردن, عصبانی کردن, اتشی کردن, بسیار خشمگین کردن, دیوانه کردن, عصبانی کردن, دیوانه شدن.

enga o

: فریب, حیله, خدعه, حیله, مکر, دستان و تزویر, تلبیس, روباه صفتی, خیانت, دورویی, شوخی فریب امیز, گول زدن, دست انداختن, حیله, نیرنگ, خدعه, شعبده بازی, حقه, لم, رمز, فوت وفن, حیله زدن, حقه بازی کردن, شوخی کردن.

engaar

: فریب خوردن, گول زدن, اغفال کردن, توپ زدن, حریف را از میدان درکردن, توپ, قمپز, چاخان, سراشیب, پرتگاه, ادم متقلب وفریبنده, فریب, گول, فریب دادن, خدعه کردن, گول زدن, جر زدن, فریفتن, فریب دادن, گول زدن, اغفال کردن, مغبون کردن, نادان, احمق, ابله, لوده, دلقک, مسخره, گول زدن, فریب دادن, دست انداختن, یاعو, مرغ نوروزی, نوعی رنگ خاکستری کمرنگ, حریصانه خوردن, بلعیدن, حفر کردن, ادم ساده لوح و زود باور, گول, گول زدن, مغبون کردن, گود کردن.

enganchar

: قلا ب, چنگک, دام, تله, ضربه, بشکل قلا ب دراوردن,کج کردن, گرفتارکردن, بدام انداختن, ربودن, گیر اوردن.

engendrar

: تولید کردن, بوجود اوردن, ایجاد کردن, سبب وجود شدن.

english

: الفبایی, شکست دادن, هزیمت, مغلوب ساختن, مایل, مورب.

engomar

: چسب, سریش, چسباندن, چسبیدن, لثه دندان, انگم, صمغ, چسب, قی چشم, درخت صمغ, وسیع کردن, با لثه جویدن, چسب زدن, چسباندن, گول زدن, صمغی شدن.

engordar

: فربه کردن, چاق کردن, پرواری کردن, حاصل خیزکردن, کود دادن.

engoznar

: لولا, بند, مفصل, مدار, محور, لولا زدن, وابسته بودن, منوط بودن بر.

engranaje

: دنـده, چرخ دنـده, مجموع چرخهای دنـده دار, اسـباب, لوازم, ادوات, افزار, الا ت, جامه, پوشـش, دنده دار(یادندانه دار) کردن, اماده کارکردن, پوشانیدن.

engrane

: سوراخ تور پشه بند, سوراخ, چشـمه, شـبکه, تور مانند یا مشـبک کردن, : بدام انداختن, گیر انداختن, شـبکه ساختن, تورساختن, جور شدن, درهم گیرافتادن (مثل دنده های ماشین).

engrapador

: فروشنده پشم وپنبه وامثال ان, ماشین عدل بندی, ماشین گیره زنی به کاغذ.

engrasar

: گریس, روغن اتومبیل, روغن, چربی, مـداهنه, چاپلوسـی, روغن زدن, چرب کردن, رشوه دادن, روغن زدن, روان کردن, روغن, چربی, مرهم, نفت, مواد نفتی, رنگ روغنی, نقاشی با رنگ روغنی, روغن زدن به, روغن کاری کردن, روغن ساختن.

engrudo

: چسب, سریش, چسباندن, چسبیدن, خمیر, چسب, سریش, گل یا خمیر, نوعی شیرینی, چسباندن, چسب زدن به, خمیر زدن.

enguijarrado

: شن, ریگ, ماسه, سنگ مثانه, سنگریزه, شنی, شن دار, متوقف کردن, درشن دفن کردن, شن پاشیدن.

engullir

: حریصـانه خوردن, تنـد خوردن, قورت دادن, صـدای بوقلمون در اوردن, گلو, حلق, دره تنگ, گلوگاه, ابکنـد, شـکم, گـدار, پر خوردن, زیـاد تپانـدن, با حرص و ولع خوردن, پر خوری کردن, پر خوری, قورت, جرعه, لقمه بزرگ, بلع, قورت دادن, فرو بردن, صدای حاصله از عمل بلع.

enhebrar

: نخ, رگه, نخ کردن, بند کشیدن.

enhiesto

: عمودی, قاءم, راست, سیخ, راست کردن, شق شدن, افراشتن, برپاکردن, بناکردن, قاءم, راست.

enigma

: معما, چیستان, لغز, رمز, بیان مبهم, رمز, راز, سر, معما, صنعت, هنر, حرفه, پیشه, گیچ کردن, اشفته کردن, متحیر شدن, لغز, معما, چیستان, جدول معما.

enigmtico

: معمایی, مبهم.

enjaezar

: افسار, دهنه, تارکش, اشیاء, تهیه کردن, افسار زدن, زین وبرگ کردن, مهارکردن, مطیع کردن, تحت کنترل دراوردن.

enjaular

: قفس, درقفس نهادن, درزندان افکندن, حبس, زندان, محبس, حبس کردن.

enjoyar

: زیبا کردن, قشنگ کردن, ارایش دادن, زینت دادن, با زر و زیور اراستن, ارایش کردن, ارایش دادن, زینت دادن, زیبا کردن, پیراستن.

enjuagar

: تراز, بطورناگهانی غضبناک شدن, بهیجان امدن, چهره گلگون کردن (در اثر احساسات و غیره), سرخ شدن, قرمز کردن, اب را با فشار ریختن, سیفون توالت, ابریزمستراح را باز کردن (برای شستشوی ان), تراز کردن , با اب شستن, با اب پاک کردن, شستشو.

enjuague

: با اب شستن, با اب پاک کردن, شستشو.

enjugar

: حذف کردن, پاک کردن, خشک کردن, بوسیله مالش پاک کردن, از میان بردن, زدودن.

enjuiciar

: علیه کسی ادعا نامه تنظیم کردن, اعلا م جرم کردن, متهم کردن, تعقیب قانونی کردن, قضاوت کردن, داوری کردن, فتوی دادن, حکم دادن, تشخیص دادن, قاضی, دادرس, کارشناس.

enlace

: بستگی, اتصال, رابطه نامشروع, بستگی, رابطه, ارتباط, رابط, پیوند, بهم پیوستن, پیوند دادن, پیوند, بهم پیوستگی.

enlatado

: درقوطی کنسروشده, مست باده.

enlatar

: قادربودن, قدرت داشتن, امکان داشتن (مای), :حلبی, قوطی, قوطی کنسرو, درقوطی ریختن, زندان کردن, اخراج کردن, ظرف.

enlazar

: کمند, طناب خفت دار, کمند انداختن, پیوند, بهم پیوستن, پیوند دادن, حلقه, حلقه طناب, گره, پیچ, چرخ, خمیدگی, حلقه دار کردن, گره زدن, پیچ خوردن.

enlodar

: گل الود کردن, کثیف کردن, گل الود, پر از گل, تیره, گلی, گلی کردن.

enloquecer

: دیوانه کردن, عصبانی کردن, دیوانه شدن.

enloqueciendo

: دیوانه کننده.

enmascarar

: تغییر قیافه دادن, جامه مبدل پوشیدن, نهان داشتن, پنهان کردن, لباس مبدل, تغییر قیافه, نقاب, روبند, ماسک, لفافه, بهانه, عیاشی, شادمانی, خوش گذرانی, ماسک زدن, پنهان کردن, پوشاندن, پوشانه.

enmendable

: قابل اصلا ح, پذیرا.

enmendar

: ترمیم کردن.

enmienda

: ترمیم.

ennegrecer

: سیاه کردن, لکه دار یا بدنام کردن.

ennoblecer

: شریف گردانیدن, شرافت دادن, بلندکردن, تجلیل کردن.

enojado

: اوقات تلخ, رنجیده, خشمناک, دردناک, قرمز شده, ورم کرده, دژم, براشفته, صلیب,خاج,حد وسط,ممزوج,اختلاف,تقلب,قلم کشیدن بر روی,گذشتن,عبور دادن,مصادف شدن,قطع کردن,خلاف میل کسی رفتار کردن,پیودن زدن, دیوانه, عصبانی, از جا در رفته, شیفته, عصبانی کردن, دیوانه کردن.

enojar

: دلخورکردن, ازردن, رنجاندن, اذیت کردن, بستوه اوردن, خشمگین کردن, تحریک کردن, مزاحم شدن.

enojo

: براشفتگی, خشم, غضب, خشمگین کردن, غضبناک کردن.

enorme

: بزرگ, عظیم, هنگفت, سترگ, کلا ن, گنده, تنومند, بزرگ جثه, بی اندازه, گزاف, بیکران, پهناور, وسیع, کلا ن, بسیار خوب, ممتاز, عالی, پهناور, وسیع, بزرگ, زیاد, عظیم, بیکران.

enredo

: گیر, گرفتاری.

enrejado

: شبکه کاری, چیز مشبک, شبکه سازی.

enrejar

: رفوکردن, رفو, لعنتی, فحش, وصله, وصله کردن, سرهم کردن.

enrgico

: پرتکاپو, کارمایه ای, جدی, کاری, فعال, دارای انرژی, قوی, موثر, موکد.

enriquecer

: غنی کردن, پرمایه کردن, توانگرکردن.

enriquecimiento

: غنی سازی, پرمایه کردن, پرمایگی, غنا.

enrollar

: سیم پیچ, بهم پیچیدن, بهم پیچاندن, بافتن, مثل طناب تابیدن, دراغوش گرفتن, باد, نفخ, بادخورده کردن, درمعرض بادگذاردن, ازنفس انداختن, نفس, خسته کردن یاشدن, ازنفس افتادن, : پیچاندن, پیچیدن, پیچ دان, کوک کردن(ساعت و غیره), انحناء, انحنایافتن, حلقه زدن, چرخاندن.

enrutamiento

: مسیرگزینی, مسیریابی.

ensalada

: سالا د.

ensalada de col

: سالا د کلم.

ensalzar

: بلند کردن, متعال کردن, تجلیل کردن, تمجیدکردن, بلندکردن, ارتقاء دادن, اغراق گفتن, ستودن, جلا ل دادن, تجلیل کردن, تکریم کردن, تعریف کردن(از), ستودن, ستایش کردن.

ensamblar

: فراهم اوردن, انباشتن, گرداوردن, سوار کردن, جفت کردن, جمع شدن, گردامدن, انجمن کردن, ملا قات کردن, متصل کردن, پیوستن, پیوند زدن, ازدواج کردن, گراییدن, متحد کردن, در مجاورت بودن.

ensanchar

: پهن کردن, وسیع کردن, منتشر کردن, پهن کردن, عریض کردن, گشاد کردن.

ensayar

: سنجش, ازمایش, امتحان, عیارگری, طعم و مزه چشی, مزمزه, کوشش, سعی, سنجیدن, عیار گرفتن, محک زدن, کوشش کردن, چشیدن, بازجویی کردن, تحقیق کردن, گفتن, تمرین کردن, تکرار کردن, ازمون, ازمایش, امتحان کردن, محک, معیار, امتحان کردن, محک زدن, ازمودن کردن.

ensayista

: مقاله نویس.

ensayo

: مقاله, انشاء, ازمایش کردن, ازمودن, سنجیدن, عیارگیری کردن(فلزات), تالیف, مقاله نویسی, تمرین نمایش, تکرار, تمرین, ازمون, ازمایش, امتحان کردن, محک, معیار, امتحان کردن, محک زدن, ازمودن کردن.

ensear

: نشان دادن, نمودن, ابراز کردن, فهماندن, نشان, اراءه, نمایش, جلوه, اثبات, اموختن, تعلیم دادن, درس دادن, مشق دادن, معلمی یا تدریس کردن.

ensenada

: نهر, شاخابه, خلیج کوچک, خور, راه دخول.

ensenanza

: اموزش و پرورش.

ensortijado

: مجعد, فرفری, پیچ خورده, گره خورده, موی وزکرده, فرفری.

ensortijar

: حلقه کردن, فردادن, پیچاندن, حلقه, فر, گیر, پیچ, تاب, ویژه گی, فرریز, غش, حمله ناگهانی, پیچیدن, پیچ خوردگی.

ensuciar

: لکه دار کردن, چرکین, چرک, کثیف, زشت, کثیف کردن, خاک, کثیف کردن, لکه دار کردن, چرک شدن, خاک, زمین, کشور, سرزمین, مملکت پوشاندن باخاک, خاکی کردن.

entablar

: اغاز کردن, شروع کردن.

entallar

: حک کردن, تراشیدن, کنده کاری کردن, بریدن.

entender

: تحقق بخشیدن, پی بردن, فهمیدن, ملتفت شدن, دریافتن, درک کردن, رساندن.

entendimiento

: حاملگی, لقاح تخم وشروع رشد جنین, ادراک, تصور, بینش, بصیرت, فراست, چشم باطن, درون بینی, بصیرت, اطلاع, حواس پنجگانه, حس, احساس, هوش, شعور, معنی, مفاد, حس تشخیص, مفهوم, احساس کردن, پی بردن.

enterado

: اگاه, باخبر, بااطلاع, ملتفت, مواظب.

enteramente

: روی هم رفته, از همه جهت, یکسره, تماما, همگی, مجموع, کاملا, منصفا, کاملا, کلا, سراسر, کاملا, بکلی, تماما, سراسر, واقعا, کاملا, بطور اکمل, تمام و کمال, جمعا, رویهم, تماما.

enterar

: اگاهی دادن, مستحضر داشتن, اگاه کردن, گفتن, اطلاع دادن, چغلی کردن, گفتن, بیان کردن, نقل کردن, فاش کردن, تشخیص دادن, فرق گذاردن, فهمیدن.

entero

: تمام, کامل, تمام, درست, دست نخورده, بی عیب, بالا- پوش, لباس کار, رویهمرفته, شامل همه چیز, همه جا, سرتاسر, تمام,

درست, دست نخورده, کامل, بی خرده, همه, سراسر, تمام, سالم.

enterramiento

: دفن, بخاک سپاری, تدفدین, مراسم دفن, مراسم تشییع جنازه, وابسته به ایین تشییع جنازه, دفنی, مجلس ترحیم وتذکر, ایین تدفین, دفن, تدفین, بخاک سپاری.

enterrar

: بخاک سپردن, دفن کردن, از نظر پوشاندن, زیرخاک کردن, دفن کردن, مقبره ساختن, در خاک نهادن, مدفون ساختن, در قبر نهادن, زیر خاک پوشاندن.

entidad

: نهاد, وجود.

entierro

: دفن, بخاک سپاری, تدفدین, مراسم دفن, مراسم تشییع جنازه, وابسته به ایین تشییع جنازه, دفنی, مجلس ترحیم وتذکر, ایین تدفین, دفن, تدفین, بخاک سپاری.

entoldado

: سایبان کرباسی, ساباط, پناه, پناهگاه, حفاظ, چادر بزرگ, خیمه بزرگ, سایبان, اسمانه.

entonacin

: بیان با الحان, زیر وبمی صدا, تکیه صدا, لهجه, طرز قراءت, تلفظ, اهنگ.

entonar

: سراییدن, خواندن, مناجات کردن, بالا بردن, ترقی دادن, اضافه حقوق.

entonces

: سپس, پس (از ان), بعد, انگاه, دران هنگام, در انوقت, انوقتی, متعلق بان زمان.

entorchado

: شمش, شمش زر یا سیم.

entorpecer

: لکه, تیرگی, منظره مه الود, لک کردن, تیره کردن, محو کردن, نامشخص بنظر امدن.

entrada

: پذیرش, قبول, تصدیق, اعتراف, دخول, درامد, اجازه ء ورود, ورودیه, پذیرانه, بارداد, هدایت ظاهری, ظهور, پیدایش, ظاهر, نمایش, نمود, سیما, منظر, درون رفت, ورودیه, اجازه ورود, حق ورود, دروازه ء دخول, ورود, مدخل, بار, درب مدخل, اغاز(.وت) مدهوش کردن, دربیهوشی یاغش انداختن, ازخودبیخودکردن, زیادشیفته کردن, ثبت, فقره, قلم, دخول, مدخل, ادخال, مدخل, دروازه, باب, سر در, دروازه, مدخل, ایوان, سیاهرگی.

entrado

: دسترس, دسترسی, راه, تقریب, اجازه دخول, راه دسترس, مدخل, وسیله حصول, افزایش, الحاق, اضافه, بروز مرض, حمله, اصابت, دسترسی یا مجال مقاربت, تقرب به خدا.

entrampar

: گرفتن, از هوا گرفتن, بدست اوردن, جلب کردن, درک کردن, فهمیدن, دچار شدن به, عمل گرفتن, اخذ, دستگیره, لغت چشمگیر, شعار, دام, تله, بند, کمند, بدام انداختن, با تله گرفتن, زانویی مستراح وغیره تله, دام, دریچ-ه, گیر, محوطه کوچک, شکماف, نیرنگ, فریب دهان, بدام انداختن, در تله انداختن.

entrar

: دسترس, دسترسی, راه, تقریب, اجازه دخول, راه دسترس, مدخل, وسیله حصول, افزایش, الحاق, اضافه, بروز مرض, حمله, اصابت, دسترسی یا مجال مقاربت, تقرب به خدا, ثبت کردن, داخل شدن.

entre

: درمیان, وسط, درمیان, وسط, میان, درمیان, درزمره ء, ازجمله, میان, درمیان, مابین, دربین, درمقام مقایسه.

entre tanto

: ضمنا, در این ضمن, درضمن, در اثناء, در خلا ل.

entreabierto

: نیم باز.

entreacto

: تنفس (بمعنی زنگ تنفس یا فاصله میان دو پرده نمایش) باد خور, غیر داءم, نوبه ای, تنفس دار.

entrecortado

: شکسته, شکسته شده, منقطع, منفصل, نقض شده, رام وامادە سوغان گیری.

entrega

: تحویل.

entregar

: سپردن, مرتکب شدن, اعزام داشتن برای (مجازات و غیره), متعهدبانجام امری نمودن, سرسپردن, رساندن, بردن, حمل کردن, نقل کردن, ازادکردن, نجات دادن, تحویل دادن, ایراد کردن(نطق وغیره), رستگار کردن, مقصرین را پس دادن, مجرمین مقیم کشور بیگانه را به کشور اصلیشان تسلیم کردن, مبله کردن, دارای اثاثه کردن, مجهز کردن, مزین کردن, تهیه کردن, واگذار کردن, دادن (به), بخشیدن, دهش, دادن, پرداخت کردن, اتفاق افتادن, فدا کردن, اراءه دادن, بمعرض نمایش گذاشتن, رساندن, تخصیص دادن, نسبت دادن به, بیان کردن, شرح دادن, افکندن, گریه کردن, منبع, موجودی, تامین کردن, تدارك دیدن.

entremeter

: الحاق کردن, در جوف چیزی گذاردن, جا دادن, داخل کردن, در میان گذاشتن, سرزده امدن, فضولا نه امدن, بدون حق وارد شدن, بزور داخل شدن.

entremetido

: کسیکه سرزده یا بدون اجازه وارد شود, مزاحم, مخل.

entremetimiento

: دخول سرزده و بدون اجازه.

entrenador

: کالسکه, واگن راه اهن, مربی ورزش, رهبری عملیات ورزشی را کردن, معلمی کردن.

entrenar

: کالسکه, واگن راه اهن, مربی ورزش, رهبری عملیات ورزشی را کردن, معلمی کردن, تمرین, مشق نظامی, مته زدن, مته, تعلیم دادن, تمرین کردن, قطار, سلسله, تربیت کردن.

entresuelo

: اشکوب کوتاه, نیم اشکوب که میان دو طبقه ساختمان واقع باشد, نیم اشکوب.

entretanto

: ضمنا, در این ضمن, درضمن, در اثناء, در خلا ل, ضمنا, در این ضمن, درضمن, در اثناء, در خلا ل.

entretejer

: با هم بافتن, در هم بافتن, با هم امیختن, مشبک کردن.

entretener

: سرگرم کردن, مشغول کردن, تفریح دادن, جذب کردن, مات و متحیر کردن, پذیرایی کردن, مهمانی کردن از, سرگرم کردن, گرامی داشتن, عزیزداشتن, تفریح دادن, قبول کردن.

entretenimiento

: سرگرمی, تفریح, گیجی, گمراهی, فریب خوردگی, پذیرایی, نمایش, پذیرایی, سرگرمی.

entrevista

: دیدار (برای گفتگو) مصاحبه, مذاکره, مصاحبه کردن.

entrevistar

: دیدار (برای گفتگو) مصاحبه, مذاکره, مصاحبه کردن.

entrometerse

: میان, وسط, مرکز, کمر, میانی, وسطی, در وسط قرار دادن.

entronizar

: برتخت سلطنت نشاندن, بلندکردن, بالا بردن.

entumecer

: بی حس کردن, بی قدرت کردن, کشتن (قدرت فکر و ارزو و احساس), کرخ کردن.

entumecido

: کرخ, بیحس, کرخت, بیحس یا کرخت کردن.

entusiasmo

: هواخواهی با حرارت, شوروذوق, غیرت, جدیت, الهام, وجدوسرور, اشتیاق.

entusiasta

: هواخواه, مشتاق, علا قه منـد, مشتاق, علا قه منـد, تیزکردن, شدیدبودن, شدیدکردن, نوحه سرایی کردن, تیز, پرزور, تند, حاد, شدید, تیز, زیرک, باهوش, مشتاق.

entusistico

: مشتاق, علا قه مند.

enumerar

: یکایـک شـمردن, فهرست, صورت, جـدول, سـجاف, کنار, شـیار, نرده, میـدان نبرد, تمایل, کجی, میل, در فهرست وارد کردن, فهرست کردن, در لیست ثبت کردن, شـیار کردن, اماده کردن, خوش امـدن, دوست داشـتن, کـج کردن, از برخوانـدن, با صـدایی موزون خواندن.

env o

: حمل, ارسال, محموله, مرسوله, تسریع, سفر, اردوکشی, هیلت اعزامی.

envalentonar

: تشجیع کردن, جسور کردن, تشویق کردن, دلگرم کردن, تشجیح کردن, تقویت کردن, پیش بردن, پروردن.

envasar

: قادربودن, قدرت داشتن, امکان داشتن (مای), :حلبی, قوطی, قوطی کنسرو, درقوطی ریختن, زندان کردن, اخراج کردن, ظرف.

envejecimiento

: کهنگی, منسوخی, متروکی, از رواج افتادگی.

envenenar

: زهر, سم, شرنگ, زهرالود, سمی, مسموم کردن.

enviado

: فرستاده, مامور, نماینده, ایلچی, مامور سیاسی, سخن اخر, شعر ختامی.

enviar

: گسیل, گسیل داشتن, گسیل کردن, اعزام داشتن, روانه کردن, فرستادن, مخابره کردن, ارسال, انجام سریع, کشتن, شتاب, پیغام, زره, جوشن, زره دار کردن, پست, نامه رسان, پستی, با پست فرستادن, چاپار, فرستادن, ارسال داشتن.

enviar por correo

: زره, جوشن, زره دار کردن, پست, نامه رسان, پستی, با پست فرستادن, چاپار.

enviciar

: خو دادن, اعتیاد دادن, عادی کردن, معتاد,(.n): خو گرفتگی, عادت, اعتیاد, : خو گرفته, معتاد, فاسد کردن, خراب کردن, فاسد.

envidia

: رشک, حسد, حسادت, حسد بردن به, غبطه خوردن.

envidiable

: رشک اور, خواستنی, حسادت انگیز.

envidiar

: غرولند کردن, غبطه خوردن, مضایقه کردن, میل داشتن, ارزو کردن, میل, ارزو, کام, خواستن, خواسته, رشک, حسد, حسادت, حسد بردن به, غبطه خوردن, بی میلی, اکراه, بیزاری, لج, کینه, غرض, غبطه, بخل ورزیدن, لجاجت کردن, غبطه خوردن بر, رشک ورزیدن به, غرغر کردن.

envidioso

: رشک بر, حسود, بدچشم, غبطه خور, حسادت امیز.

envilecer

: پست کردن, تحقیرنمودن, کم ارزش کردن.

envolver

: دورگرفتن, احاطه کردن, حلقه زدن, دارا بودن, شامل بودن, دربرگرفتن, محاصره کردن, پیچیدن, پوشاندن, درلفاف گذاشتن, فراگرفتن, دورچیزی راگرفتن, احاطه کردن, گرفتار کردن, گیر انداختن, وارد کردن, گرفتارشدن, در گیر کردن یا شدن, پیچیدن, قنداق کردن, پوشانیدن, لفافه دار کردن, پنهان کردن, بسته بندی کردن, پتو, خفا, پنهانسازی.

enzarzar

: به نزاع انداختن, میانه برهم زدن, دچار کردن, اشفته کردن, گرفتارکردن, گیرانداختن, پیچیده کردن.

enzima

: مواد الی پیچیده ای که درموجود زنده باعث تبدیل مواد الی مرکب به مواد ساده تر وقابل جذب می گردد, انزیم, دیاستاز.

enzimologa

: انزیم شناسی.

ep teto

: صفت, لقب, عنوان, کنیه, اصطلا ح.

epgrafe

: عنوان, سرلوحه, عنوان دادن.

epidemia

: همه گیر, مسری, واگیر, بیماری همه گیر, عالمگیر, جهانی.

epigrama

: لطیفه, هجا, سخن نیشدار, قطعه هجایی.

epil ptico

: صرعی, حمله ای, غشی, مبتلا به مرض صرع.

epilepsia

: بیماری صرع, غشی, حمله, بیهوشی, غش.

episcopal

: مربوط به کلیسای اسقفی درمسیحیت.

episodio

: حادثه ضمنی, حادثه معترضه, داستان فرعی, فقره.

epitafio

: وفات نامه, نوشته روی سنگ قبر.

epoca

: مبدا تاریخ, اغاز فصل جدید, عصر, دوره, عصرتاریخی, حادثه تاریخی.

epopeya

: رزمی, حماسی, شعر رزمی, حماسه, رزم نامه.

epstola

: نامه, رساله, نامه منظوم.

epul n

: صاحب سر رشته در خوراک, شکم پرست.

equidistante

: نیمه راه, اندکی, نصفه کاره.

equilibrar

: ترازو, میزان, تراز, موازنه, تتمه حساب, برابرکردن, موازنه کردن, توازن.

equilibrio

: ترازو, میزان, تراز, موازنه, تتمه حساب, برابرکردن, موازنه کردن, توازن, موازنه, تعادل, ارامش, سکون.

equipaje

: بار و بنه ء مسافر, چمدان, بارسفر, توشه, بنه سفر, جامه دان, اثاثه.

equipajes

: بار و بنه ء مسافر, چمدان, بارسفر.

equipar

: اراستن, سازمندکردن, مجهز کردن, مسلح کردن, سازوبرگ دادن.

equiparar

: حریف, همتا, نظیر, لنگه, همسر, جفت, ازدواج, زورازمایی, وصلت دادن, حریف کسی بودن, جور بودن با, بهم امدن, مسابقه, کبریت, چوب کبریت.

equipo

: خدمه کشتی, کارکنان هواپیما وامثال ان, تجهیزات, دسته, جمعیت, گروه, دسته جنایتکاران, خرامش, مشی, گام برداری, رفتن, سفر کردن, دسته جمعی عمل کردن, جمعیت تشکیل دادن, دنده, چرخ دنده, مجموع چرخهای دنده دار, اسباب, لوازم, ادوات, افزار, الات, جامه, پوشش, دنده دار(یادندانه دار) کردن, اماده کارکردن, پوشانیدن, قسمت مادی یا مکانیکی هنر, تکنیک, تجهیزات, تجهیز, ساز وبرگ, همسفر, گروه, بنه سفر, توشه, لوازم فنی, سازو برگ اماده کردن, تجهیز کردن, گروه, گروهه, دسته, دست, جفت, یک دستگاه, تیم, دسته درست کردن, بصورت دسته یاتیم درامدن.

equitacin

: سواری, گردش و مسافرت, لنگر گاه, بخش.

equitativo

: منصف, متساوی.

equivalente

: معادل, هم بها, برابر, مشابه, هم قیمت, مترادف, هم معنی, همچند, هم ارز.

equivocaci n

: انحراف, گمراهی, ضلا لت, کجراهی, لغزش, اشتباه, غلط, سهو, خطا, عقیده نادرست, تقصیر, سوء تفاهم, عدم درک, تصور غلط, اشتباه.

equivocar

: اشتباه.

equivocarse

: خطاکردن, دراشتباه بودن, غلط بودن, گمراه شدن, بغلط قضاوت کردن.

equvoco

: مبهم, دارای دومعنی, دارای ابهام, دو پهلو, نامعلوم.

era

: مبدا, تاریخ, اغاز تاریخ, عصر, دوره, عهد, عصرتاریخی, دوران.

erecci n

: نصب, ساختمان, نعوظ, شق شدگی.

erect

: عمودی, قاءم, راست, سیخ, راست کردن, شق شدن, افراشتن, برپاکردن, بناکردن, قاءم, راست.

erguir

: بلند کردن, سرقت کردن, بالا رفتن, مرتفع بنظرامدن, بلندی, بالا بری, یک وهله بلند کردن بار, دزدی, سرقت, ترقی, پیشرفت, ترفیع, اسانسور, بالا رو, جر ثقیل, بالا بر, بالا بردن, ترقی دادن, اضافه حقوق.

erigir

: ساختن, بناکردن, درست کردن, عمودی, قاءم, راست, سیخ, راست کردن, شق شدن, افراشتن, برپاکردن, بناکردن, تاسیس کردن, دایرکردن, بنانهادن, برپاکردن, ساختن, برقرارکردن, تصدیق کردن, تصفیه کردن, کسی رابه مقامی گماردن, شهرت یامقامی کسب کردن, بالا بردن, ترقی دادن, اضافه حقوق.

erizar

: صدا (کردن), طنین (انداختن), حس خارش, سوزش کردن, حس خارش یاسوزش داشتن, صدا.

ermitao

: زاهد گوشه نشین, تارک دنیا, منزوی.

erosi n

: فرسایش, سایش, فساد تدریجی, تحلیل, ساییدگی.

err tico

: نامنظم, سرگردان, غیرمعقول, متلون, غیرقابل پیش بینی, دمدمی مزاج.

errado

: گمراه, منحرف, بیراه, نابجا, کجراه.

errar

: خطاکردن, دراشتباه بودن, غلط بودن, گمراه شدن, بغلط قضاوت کردن, دست پوش, دست گرم کن, بدبازیکن, ناشی, خیطی بالا اوردن, سرگردان بودن, اواره بودن, منحرف شدن.

errata

: غلط چاپی کردن, غلط چاپی.

errneo

: نادرست, پراز غلط, غلط, اشتباه, مغلوظ, دروغ, کذب, کاذبانه, مصنوعی, دروغگو, ساختگی, نادرست, غلط, قلا بی, بدل, دروغ, ناراستین, نادرست, خاءن, خلا ف واقع, غیرواقعی, بیوفا, خطا, اشتباه, تقصیر و جرم غلط, ناصحیح, غیر منصفانه رفتار کردن, بی احترامی کردن به, سهو.

error

: لغزش, اشتباه, غلط, سهو, خطا, عقیده نادرست, تقصیر, لغزش, اشتباه در گفتار یا کردار, محاسبه اشتباه, پیش بینی غلط, اشتباه.

ertico

: وابسته به عشق شهوانی.

eructar

: اروغ زدن, مانند اروغ بیرون اوردن, بازور خارج شدن (مثل گلوله از تفنگ), باخشونت ادا کردن (مثل فحش و غیره), بشدت بیرون انداختن , اروغ, اروغ, اروغ زدن.

eructo

: اروغ زدن, مانند اروغ بیرون اوردن, بازور خارج شدن (مثل گلوله از تفنگ), باخشونت ادا کردن (مثل فحش و غیره), بشدت بیرون انداختن , اروغ, اروغ, اروغ زدن.

erudito

: فرجاد, اموزنده, عالم, دانشمند, متبحر, دانشمندانه, دانشور, دانش پژوه, محقق, اهل تتبع, ادیب, شاگر ممتاز.

erupci n

: جوش, فوران, انفجار, تند, عجول, بی پروا, بی احتیاط, محل خارش یا تحریک روی پوست, جوش, دانه.

es

: است هست (سوم شخص مفرد از فعل) , .=

es fago

: مری, سرخ نای, نای, گلو, مری, ابگذر, مجرا, کانال.

esa

: ان, اشاره بدور, ان یکی, که, برای انکه.

esas

: انها, انان.

esbelto

: بلند وباریک, باریک, قلمی, کم, سست, ضعیف, ظریف, قلیل, نازک, لا غر, باریک اندام, لا غر شدن وکردن.

esc ndalo

: رسوایی, افتضاح, ننگ, تهمت, تهمت زدن.

esc ter

: روروک مخصوص بچه ها, قایق موتوری ته پهن, روروک سواری کردن.

escabechar

: ترشی, سرکه, خیارترشی, وضعیت دشوار, ترشی انداختن, قرق شکارگاه, شکارگاه, مربا, کنسرومیوه, نگاهداشتن, حفظ کردن, باقی نگهداشتن.

escal n

: پله, نردبان, پله کان, مرتبه, درجه, گام, قدم, صدای پا, پله, رکاب, پلکان, رتبه, درجه, قدم برداشتن, قدم زدن.

escala

: نردبان, نردبان بکار بردن, نردبان ساختن, کفه ترازو, ترازو, وزن, پولک یا پوسته بدن جانور, فلس, هر چیز پله پله, هرچیز مدرج, اعداد روی درجه گرماسنج وغیره, مقیاس, اندازه, معیار, درجه, میزان, مقیاس نقشه, وسیله سنجش, خط مقیاس, تناسب, نسبت, مقیاس کردن, توزین کردن.

escala musical

: کفه ترازو, ترازو, وزن, پولک یا پوسته بدن جانور, فلس, هر چیز پله پله, هرچیز مدرج, اعداد روی درجه گرماسنج وغیره, مقیاس, اندازه, معیار, درجه, میزان, مقیاس نقشه, وسیله سنجش, خط مقیاس, تناسب, نسبت, مقیاس کردن, توزین کردن.

escalador

: دزد, سارق منازل.

escalar

: فرازیدن, بالا رفتن, صعود کردن, بلند شدن, جلوس کردن بر, شبانه دزدیدن, سرقت مسلحانه کردن, بالا رفتن, صعود کردن, ترقی کردن, کفه ترازو, ترازو, وزن, پولک یا پوسته بدن جانور, فلس, هر چیز پله پله, هرچیز مدرج, اعداد روی درجه گرماسنج وغیره, مقیاس, اندازه, معیار, درجه, میزان, مقیاس نقشه, وسیله سنجش, خط مقیاس, تناسب, نسبت, مقیاس کردن, توزین کردن, دستبرد زدن, دزدیدن, بسرقت بردن, ربودن, بلند کردن چیزی.

escalera

: نردبان, نردبان بکار بردن, نردبان ساختن, پله کان, پله کان نردبانی, راه پله, پلکان, راهرو پله.

escalera abajo

: طبقه پایین, واقع در طبقه زیر.

escalera de mano

: نردبان, نردبان بکار بردن, نردبان ساختن.

escalera m vil

: پلکان متحرک, پله برقی (.ادج) :(در دستمزد یا قیمتها) تعدیل کننده.

escalera mecnica

: پلکان متحرک, پله برقی (.ادج) :(در دستمزد یا قیمتها) تعدیل کننده.

escalofriado

: سرد, خنک.

escalofro

: سردکردن, خنک شدن, سرما, خنکی, چایمان, مایه دلسردی, ناامید, مایوس, لرزه, لرز, ارتعاش, لرزیدن, از سرما لرزیدن, ریزه, تکه, خرد کردن.

escalone

: ستون پله, بصورت پلکان در اوردن, پله, رده.

escama

: تکه کوچک (برف وغیره), ورقه, پوسته, فلس, جرقه, پوسته پوسته شدن, ورد امدن, برفک زدن تلویزیون, کفه ترازو, ترازو, وزن, پولک یا پوسته بدن جانور, فلس, هر چیز پله پله, هرچیز مدرج, اعداد روی درجه گرماسنج وغیره, مقیاس, اندازه, معیار, درجه, میزان, مقیاس نقشه, وسیله سنجش, خط مقیاس, تناسب, نسبت, مقیاس کردن, توزین کردن.

escamoso

: پوسته پوسته, ورقه ورقه, ورقه شونده, فلسی, برفکی, فلس مانند, فلس فلس, پولک دار, زبر, ناهموار.

escamotear

: شعبده, تردستی, حقه بازی, شیادی, چشم بندی.

escandlo

: اشوب, اضطراب, جنبش, اغتشاش, هیاهو, گناه, تقصیر, حمله, یورش, هجوم, اهانت, توهین, دلخوری, رنجش, تجاوز, قانون شکنی - بزه, رسوایی, افتضاح, ننگ, تهمت, تهمت زدن.

escapan

: رستن, گریختن, دررفتن, فرارکردن, رهایی جستن, خلا صی جستن, جان بدربردن, گریز, فرار, رهایی, خلا صی.

escapar

: رستن, گریختن, دررفتن, فرارکردن, رهایی جستن, خلا صی جستن, جان بدربردن, گریز, فرار, رهایی, خلا صی.

escaparse

: رستن, گریختن, دررفتن, فرارکردن, رهایی جستن, خلا صی جستن, جان بدربردن, گریز, فرار, رهایی, خلا صی.

escapatoria

: مزغل ساختن, سوراخ دیده بانی ایجاد کردن, مزغل, سوراخ سنگر, سوراخ دیدبانی, راه گریز, مفر, روزنه.

escape

: رستن, گریختن, دررفتن, فرارکردن, رهایی جستن, خلا صی جستن, جان بدربردن, گریز, فرار, رهایی, خلا صی, اگزوز, خروج (بخار), در رو, مفر, تهی کردن, نیروی چیزی راگرفتن, خسته کردن, ازپای در اوردن, تمام کردن, بادقت بحث کردن, اغاز, گریز, فرار, برو, دورشو, گمشو.

escarabajo

: سوسک, :(بعغتل‌ءنگ, د-) اویخته شدن, پوشیده شدن, پیش امدن, سوسک وار, اشکال, گیر.

escarcha

: ژاله, شبنم منجمد, شبنم, سرماریزه, گچک, برفک, سرمازدن, سرمازده کردن, ازشبنم یا برف ریزه پوشیده شدن.

escarchado

: یخ زده, بسیارسردپوشیده از شبنم یخ زده.

escarcho

: ماهی ریزقنات, سوسک حمام, کجوله, تخته سنگ, صخره.

escarlata

: قرمز مایل به زرد, سرخ شدگی, سرخ جامه, پارچه مخمل.

escarmentar

: ادب کردن, تنبیه کردن, گوشمال دادن, مجازات کردن, کیفر دادن.

escarnio

: تمسخر, تحقیر, بی اعتنایی, حقارت, خوار شمردن, اهانت کردن, استهزاء کردن, خردانگاری, خردانگاشتن.

escarola

: کاسنی فرنگی, هندیا, کاسنی سالا دی, اندیو ٠

escarpado

: تنـد, پرتگاه دار, سراشـیبی, ناگهان, ناگهانی, بیخبر, درشت, جـداکردن, پر از تپه, سـرازیر, تند, سراشـیب, گزاف, فرو کردن (در مایع), خیساندن, اشباع کردن, شیب دادن, مایع (جهت خیساندن).

escasez

: تندگستی, فقر, فلا کت, تهیدستی, کمیابی, بینوایی, کمیابی, کسری, کمبود.

escaso

: کمتر, کوچکتر, پایین رتبه, خردسال, اصـغر, شـخص نابالغ, محزون, رشـته فرعی, کهاد, صـغری, در رشته ثانوی یا فرعی تحصیل کردن, کماد, کمیاب, کم, نادر, اندک, تنگ, قلیل, ندرتا.

escatimar

: اضافه کردن بر, افزودن, جمع کردن, همچنین.

escena

: منظره, چشم انـداز, مجلس, پرده جزء صـحنه نمایش, صـحنه, جای وقوع, مرحله, اهنگ, مقام, جای نگین, قرارگاه, کار گذاری, وضع ظاهر , مرحله, صحنه.

escenario

: مرحله, صحنه.

esclarecer

: روشن کردن, درخشان ساختن, زرنما کردن, چراغانی کردن, موضوعی را روشن کردن, روشن (شده), منور, روشن فکر.

esclavitud

: بندگی, بردگی.

esclavizar

: بنده کردن, غلا م کردن.

esclavo

: غلا م, بنده, برده, زرخرید, اسیر, غلا می کردن, سخت کار کردن.

esclusa

: طره گیسو, دسته پشم, قفل, چخماق تفنگ, چفت و بست, مانع, سد متحرک, سدبالا بر, چشمه پل, محل پرچ یا اتصال دویاچند ورق فلزی, قفل کردن, بغل گرفتن, راکد گذاردن, قفل شدن, بوسیله قفل بسته ومحکم شدن, محبوس شدن.

escoba

: جاروب, جاروب کردن.

escocs

: باج, مالیات, مالیات بستن بر, اسکاتلندی, اسکاتلندی, اسکاتلندی, خسیسانه.

escoger

: گزیدن, انتخاب کردن, خواستن, پسندیدن, برگزیدن, انتخاب کردن, برگزیده منتخب, چیدن, کندن, کلنگ زدن و(به), باخلا ل پاک کردن, خلا ل دندان بکاربردن, نوک زدن به, برگزیدن, بازکردن(بقصد دزدی), ناخنک زدن, عیبجویی کردن, دزدیدن, کلنگ, زخمه, مضراب, خلا ل دندان , خلا ل گوش , هرنوع الت نوک تیز, گزیدن, انتخاب کردن.

escogido

: برگزیده, منتخب.

escojer

: گزیدن, انتخاب کردن, خواستن, پسندیدن.

escolar

: شاگرد, دانش اموز, مردمک چشم, حدقه, دانشور, دانش پژوه, محقق, اهل تتبع, ادیب, شاگر ممتاز.

escollera

: موج شکن, سد, دیواری که برای جلوگیری از اب دریا می سازند (در هلند), اب بند, بند اب.

escolta

: گاردمحافظ, ملتزمین, اسکورت, نگهبان, همراه, بدرقه, همراهی کردن(با)نگهبانی کردن(از), اسکورت کردن.

escoltar

: گاردمحافظ, ملتزمین, اسکورت, نگهبان, همراه, بدرقه, همراهی کردن(با)نگهبانی کردن(از), اسکورت کردن.

escombro

: ماهی خال مخالی, ماهی اسقومری.

esconder

: گریختن, فرار کردن, دررفتن, رونشان نـدادن, روپنهان کردن, پنهان کردن, پنهان شدن, پوست, پوست خام گاو وگوسـفند وغیره, چرم, پنهان کردن,پوشیدن, مخفی نگاه داشتن, پنهان شدن, نهفتن, پوست کندن, سـخت شـلا ق زدن, کمین کردن, در تکاپو بودن, درکمین شکار بودن, در انتظار فرصت بودن, دزدکی عمل کردن, در خفا انجام دادن

escondite

: نهانگاه, مخفی گاه.

escondrijo

: گوشه, قطعه زمین پیش امده, برامدگی.

escopeta

: تفنگ, توپ, ششلول, تلمبه دستی, سرنگ امپول زنی و امثال ان, تیر اندازی کردن, دزدیدن, لخت کردن, تفنگ, عده تفنگدار.

escopetazo

: تیر اندازی, گلوله, تیر, زخم گلوله, تیر رس.

escoplo

: اسکنه, قلم درز, بااسکنه تراشیدن.

escribano

: منشی, دفتردار, کارمند دفتری, فروشنده مغازه.

escribir

: منصف, مولف, نویسـنده, موسـس, بانی, باعث, خالق,نیا, :نویسـندگی کردن, تالیف و تصنیف کردن, باعث شدن, نوشتن, تالیف کردن, انشا کردن, تحریر کردن.

escribir a m quina

: گونه, نوع, حروف چاپ, ماشین تحریر, ماشین کردن.

escribir editoriales

: سرمقاله نوشتن.

escribir en mquina

: گونه, نوع, حروف چاپ, ماشین تحریر, ماشین کردن.

escrito

: نوشتاری, کتبی.

escritor

: منصف, مولف, نویسنده, موسس, بانی, باعث, خالق,نیا, :نویسندگی کردن, تالیف و تصنیف کردن, باعث شدن, نویسنده, مولف, مصنف, راقم, نگارنده.

escritorio

: دفتر, دفترخانه, اداره, دایره, میز کشودار یا خانه دار, گنجه جالباسی, دیوان, میز, میز تحریر.

escritura

: کردار, کار, قباله, سند, باقباله واگذار کردن, دستخط, خط.

escritura de constituci n

: فرمان, امتیاز, منشور, اجازه نامه, دربست کرایه دادن, پروانه دادن, امتیازنامه صادر کردن.

escrupuloso

: بادقت, با احتیاط, مواظب, بیمناک, محتاط, وسواسی, ناشی از وسواس یا دقت زیاد.

escuadrilla

: بخش, دسته ای از مردم, گروه هواپیما.

escuchar

: استراق سمع کردن, پروا, اعتنا, توجه, ملاحظه, رعایت, مراعات, اعتناکردن (به), محل گذاشتن به, ملا حظه کردن, شنیدن,

گوش دادن, پذیرفتن, استماع کردن, پیروی کردن از, استماع.

escudilla

: کاسه, جام, قدح, باتوپ بازی کردن, مسابقه وجشن بازی بولینگ, کاسه رهنما(دستگاه ابزارگیری).

escudriar

: (ثانواس=) برای جمع اوری اراء فعالیت کردن, الک یا غربال کردن.

escuela

: مدرسه, اموزشگاه, مکتب, دبستان, دبیرستان, تحصیل در مدرسه, تدریس درمدرسه, مکتب علمی یا فلسفی, دسته, جماعت همفکر, جماعت, گروه, دسته ماهی, گروه پرندگان, تربیب کردن, بمدرسه فرستادن, درس دادن.

escuela de p rvulos

: کودکستان, باغ کودک.

escuela de pvulos

: کودکستان, باغ کودک.

escultor

: مجسمه ساز, حجار, پیکر تراش, تندیس گر.

escultura

: مجسمه سازی, پیکر تراشی, سنگتراشی کردن.

escupir

: سیخ کباب, شمشیر, دشنه, بسیخ کشیدن, سوراخ کردن, تف انداختن, اب دهان پرتاب کردن, تف, اب دهان, خدو, بزاق, بیرون پراندن.

escurridizo

: گریزان, فراری, کسی که از دیگران دوری میکند, طفره زن.

escurridor

: صافی, پالا یش کننده, اب میوه گیر, بغاز.

escusado

: توالت, ارایش, بزک, میز ارایش, مستراح.

ese

: ان, اشاره بدور, ان یکی, که, برای انکه.

esear

: اموختن, تعلیم دادن, درس دادن, مشق دادن, معلمی یا تدریس کردن.

esencia

: فروهر, هستی, وجود, ماهیت, گوهر, ذات, اسانس.

esencial

: ضروری, واجب, بسیارلا زم, اصلی, اساسی ذاتی, جبلی, لا ینفک, واقعی, عمده.بی وارث را), مصادره کردن, حیاتی, واجب.

esfera

: پناد, کره ء هوا, جو, واحد فشار هوا, فضای اطراف هر جسمی (مثل فضای الکتریکی ومغناطیسی), کره, گوی, جسم کروی, فلک, گردون, دایره, محیط, مرتبه, حدود فعالیت, دایره معلومات, احاطه کردن, بصورت کره دراوردن.

esfero

: کره, گوی, جسم کروی, فلک, گردون, دایره, محیط, مرتبه, حدود فعالیت, دایره معلومات, احاطه کردن, بصورت کره دراوردن.

esforzarse

: اعمال کردن, بکاربردن, اجرا کردن, نشان دادن, کوشیدن, کوشش کردن, جد وجهد کردن نزاع کردن, کوشش کردن, سعی کردن, کوشیدن, ازمودن, محاکمه کردن, جدا کردن, سنجیدن, ازمایش, امتحان, ازمون, کوشش.

esfuerzo

: تقلا, تلا ش, کوشش, سعی, ثقل, اعمال زور, تقلا, کشش, زور, فشار, کوشش, درد سخت, تقلا, در رفتگی یا ضرب عضو یا استخوان, اسیب, رگه, صفت موروثی, خصوصیت نژادی, نژاد, اصل, زودبکار بردن, زور زدن, سفت کشیدن,کش دادن, زیاد کشیدن, پیچ دادن, کج کردن, پالودن, صاف کردن, کوشش زیاد کردن, فشار, تقلا, قوت, اهمیت, تاکید, مضیقه, سختی, پریشان

کردن, مالیات زیادبستن, تاکید کردن.

esgrimir

: زرق وبرق دادن (شمشیر), باهتزاز دراوردن (شمشیر وتازیانه), تکان دادن سلا ح (ازروی تهدید), حصار, دیوار, پرچین, محجر, سپر, شمشیر بازی, خاکریز, پناه دادن, حفظ کردن, نرده کشیدن, شمشیر بازی کردن.

eslabn

: پیوند, بهم پیوستن, پیوند دادن.

eslavo

: اسلا و, از نژاد اسلا و, اسلا و زبان, وابسته بنژاد اسلا و, زبان اسلا وی.

esmaltar

: مینا ساختن, میناکاری کردن, مینایی, لعاب دادن, لعاب, مینا, لعاب, لعاب شیشه, مهره, برق, پرداخت, لعابی کردن, لعاب دادن, براق کردن, صیقل کردن, بی نور و بیحالت شدن(درگفتگوی ازچشم).

esmalte

: مینا ساختن, میناکاری کردن, مینایی, لعاب دادن, لعاب, مینا.

esmeralda

: زمردسبز, سبززمردی.

eso

: ان, اشاره بدور, ان یکی, که, برای انکه.

esos

: انها, انان.

esotrico

: محرمانه, سری, رمزی, درونی, داخلی, مبهم, مشکوک.

esp cimen

: نمونه.

esp ritu

: شبح, روح, روان, جان, خیال, تجسم روح, چون روح بر خانه ها و غیره سرزدن, دلگرمی, روحیه, روحیه جنگجویان, روحیه افراد مردم, روح, جان, روان, رمق, روحیه, جرات, روح دادن, بسرخلق اوردن.

espa

: جاسوس, جاسوسی کردن.

espa ol

: اسپانیولی, اسپانیولی, اسپانیایی.

espaa

: کشور اسپانیا.

espaciar

: فضا, وسعت, مساحت, جا, فاصله, مهلت, فرصت, مدت معین,زمان کوتاه, دوره, درفضا جا دادن, فاصله دادن, فاصله داشتن.

espacio

: اتاق, خانه, جا, فضا, محل, موقع, مجال, مسکن گزیدن, منزل دادن به, وسیع تر کردن, فضا, وسعت, مساحت, جا, فاصله, مهلت, فرصت, مدت معین,زمان کوتاه, دوره, درفضا جا دادن, فاصله دادن, فاصله داشتن.

espacio a reo

: فضای هوایی.

espacioso

: وسیع, جادار, پهن, درشت, لبریز, جامع, کامل, سترگ, بسیط, بزرگ, حجیم, هنگفت, وسیع, جادار, فراخ, جادار, وسیع, جامع, گشاد, فضادار, مفصل.

espada

: شمشیر.

espalda

: عقب, پشت (بدن), پس, عقبی, گذشته, پشتی, پشتی کنندگان, تکیه گاه, به عقب, درعقب, برگشت, پاداش, جبران, ازعقب, پشت سر, بدهی پس افتاده, پشتی کردن, پشت انداختن, بعقب رفتن, بعقب بردن, برپشت چیزی قرارگرفتن, سوارشدن, پشت چیزی نوشتن, ظهرنویسی کردن.

espaldarazo

: سر بالا یی, فراز, سختی, مراسم اعطای منصب شوالیه یا سلحشوری و یا شهسواری, خطاتصال, اکولا د, خط ابرو(به این شکل {}).

espantajo

: لولو, مایه ترس ووحشت, غول, لولو.

espantar

: بازداشتن, ترساندن, تحذیر کردن, دلسرد کردن, بی جرات ساختن, سست کردن, بوحشت انداختن, ترساندن, ترساندن, چشم زهره گرفتن, هراسانده, گریزاندن, ترسیدن, هراس کردن, بیم, خوف, رمیدگی, رم, هیبت, محل هراسناک.

espanto

: ترس ناگهانی, هراس, وحشت, ترساندن, رم دادن, دهشت, ترس, خوف, وحشت, مورمور, بیزاری.

espantoso

: وحشتناک, بد, وحشتناک.

esparadrapo

: گچ, خمیر مخصوص اندود دیوار و سقف, دیوار را با گچ و ساروج اندود کردن, گچ زدن, گچ مالیدن, ضماد انداختن, مشمع انداختن روی.

esparcir

: پراکندن, پخش کردن, ازهم جدا کردن, پراکنده وپریشان کردن, افشاندن, متفرق کردن, ریختن, انداختن افشاندن, افکندن, خون جاری ساختن, جاری ساختن, پوست انداختن, پوست ریختن, برگ ریزان کردن, کپر, الونک, وسعت, شیوع, پهن کردن, پهن شدن, ترشح, ریزش نم نم, پوش باران, چکه, پاشیدن, ترشح کردن, پاشیده شدن, گلنم زدن, اب پاشی کردن.

esparcirse

: وسعت, شیوع, پهن کردن, پهن شدن.

espec ficamente

: یعنی, بنام, با ذکر نام, برای مثال.

especfica

: ویژه, مخصوص, معین, بخصوص, خاص, اخص.

especfico

: ویژه, مخصوص, معین, بخصوص, خاص, اخص.

especia

: ادویه, چاشنی غذا, ادویه زدن به.

especial

: مخصوص, ویژه, خاص, بخصوص, مخمص, دقیق, نکته بین, خصوصیات, تک, منحصر بفرد, عجیب وغریب, دارای اخلاـ ق غریب, ویژه, ویژه, خاص, استثنایی.

especialidad

: کالا ی ویژه, داروی ویژه یا اختصاصی, اسپسیالیته, اختصاص, کیفیت ویژه, تخصص, رشته اختصاصی, ویژه گری.

especialista

: متخصص, ویژه گر, ویژه کار.

especializarse

: مهاد, بزرگ, عمده, متخصص شدن, تخصص یافتن, اختصاصی کردن.

especie

: پروردن, باراوردن, زاییدن, بدنیااوردن, تولید کردن, تربیت کردن, فرزند, اولاـ د, اعقاب, جنس, نوع, گونه, گونه, نوع, قسم, جور, جنس, گروه, دسته, کیفیت, جنسی,(درمقابل پولی), غیرنقدی, مهربان, مهربانی شفقت امیز, بامحبت, جور, قسم, نوع, گونه, طور, طبقه, رقم, جورکردن, سوا کردن, دسته دسته کردن, جور درامدن, پیوستن, دمساز شدن , نوع, گونه, قسم, بشر, انواع.

especificado

: تعیین شده, مشخص شده.

espectador

: تماشاگر, تماشاچی, بیننده, ناظر, تماشاگر, ماشاچی, بیننده, ناظر.

espectculo

: نشان دادن, نمودن, ابراز کردن, فهماندن, نشان, ارائه, نمایش, جلوه, اثبات, تماشا, منظره, نمایش, عینک.

espectro

: روح, شبح, دیو, جن, ترساندن.

especular

: اندیشیدن, تفکر کردن, معاملا ت قماری کردن, احتکارکردن, سفته بازی کردن.

espejismo

: سراب, کوراب, نقش بر اب, امر خیالی, وهم.

espejo

: ایینه, درایینه منعکس ساختن, بازتاب کردن.

espejuelos de sol

: عینک افتابی.

espeluznante

: مور مور کننده, وحشت زده, غیر عادی.

espera

: تاخیر, به تاخیر انداختن, به تاخیر افتادن.

esperado

: تاخیر, به تاخیر انداختن, به تاخیر افتادن.

esperanto

: اسپرانتو,, زبان بین المللی.

esperanza

: انتظار, چشم داشت, توقع, امید, امیدواری چشم داشت, چشم انتظاری, انتظار داشتن, ارزو داشتن, امیدواربودن.

esperanzado

: امیدوار.

esperar

: منتظر بودن, منتظر شدن, انتظار داشتن, ملا زم کسی بودن, در کمین (کسی) نشستن, چشم داشتن, انتظار داشتن, منتظر بودن, حامله بودن, قبلا- تهیه دیدن, پیش بینی کردن, از پیش دانستن, امید, امیدواری چشم داشت, چشم انتظاری, انتظار داشتن, ارزو داشتن, امیدواربودن, صبر کردن, چشم براه بودن, منتظر شدن, انتظار کشیدن, معطل شدن, پیشخدمتی کردن.

espesar

: کلفت کردن, ستبر کردن, ضخیم کردن, پرپشت کردن, کلفت تر شدن, غلیظ شدن.

espeso

: انبوه, پرپشت, کلفت, ستبر, صخیم, غلیظ, سفت, انبوه, گل الود, تیره, ابری, گرفته, زیاد, پرپشت.

espet n

: سیخ کباب, شمشیر, دشنه, بسیخ کشیدن, سوراخ کردن, تف انداختن, اب دهان پرتاب کردن, تف, اب دهان, خدو, بزاق, بیرون پراندن.

espiar

: نگاه زیر چشمی, نگاه دزدکی, طلوع, ظهور, نیش افتاب, روزنه, روشنایی کم, جیک جیک, جیرجیر کردن, جیک زدن, باچشم نیم باز نگاه کردن, از سوراخ نگاه کردن, طلوع کردن, جوانه زدن, اشکار شدن, کمی, جاسوس, جاسوسی کردن.

espicificar

: جزء به جزء نوشتن, به اقلا م نوشتن.

espigar

: خوشه چینی کردن, اینسو انسو جمع کردن, موشکافی کردن, مورد مداقه قرار دادن.

espina

: استخوان, استخوان بندی, گرفتن یا برداشتن, خواستن, درخواست کردن, تقاضاکردن, خار, تیغ, سرتیز, موجب ناراحتی, تیغ دار کردن.

espina dorsal

: تیره ء پشت, ستون فقرات, پشت, استقامت, استواری, استحکام, تیره پشت, ستون فقرات, مهره های پشت, تیغ یا برامدگی های بدن موجوداتی مثل جوجه تیغی.

espinaca

: اسفناج, خوراک اسفناج.

espinacas

: اسفناج, خوراک اسفناج.

espinazo

: تیره ء پشت, ستون فقرات, پشت, استقامت, استواری, استحکام, تیره پشت, ستون فقرات, مهره های پشت, تیغ یا برامدگی های بدن موجوداتی مثل جوجه تیغی.

espino

: خفچه, کیالک, درخت کویچ, ولیک.

espinoso

: تیغستان, خاردار, تیغ تیغی, خار مانند.

espionaje

: جاسوسی.

espira

: مارپیچ, منحنی حلزونی, پیچک.

espiral

: سیم پیچ.

espirar

: سپری شدن, بپایان رسیدن, سرامدن, دم براوردن, مردن.

espiritu

: خدایی که دارای قوه خارق العاده بوده, دیو, جنی, شیطان, روح پلید, اهریمن, روح, جان, روان, رمق, روحیه, جرات, روح دادن, بسرخلق اوردن.

espiritual

: روحانی, معنوی, روحی, غیر مادی, بطور روحانی.

esplendor

: تابش, درخشندگی, برق, زیرکی, استعداد.

esplndido

: دلربا, مجلل, عظیم, با شکوه, خیلی خوب, باشکوه, مجلل, عالی, باشکوه, باجلا ل, عالی, براق, پرزرق وبرق

espolear

: انگیختن, باصرار وادار کردن, تحریک کردن, مهمیز, سیخ, مهمیز زدن.

esponja

: اسفنج, انگل, طفیلی, ابر حمام, با اسفنج پاک کردن یا ترکردن, جذب کردن, انگل شدن, طفیلی کردن یاشدن.

esponjoso

: کرکی, نرم, پرمانند, پرزدار, باد کردن, پف کردن.

esposa

: زن یا شوهر, همسر, زوج, زوجه, همسر کردن, زن, زوجه, عیال, خانم.

esposo

: شوهر, شوی, کشاورز, گیاه پرطاقت, نر, شخم زدن, کاشتن, باغبانی کردن, شوهردادن, جفت کردن, زن یا شوهر, همسر, زوج, زوجه, همسر کردن.

espreso

: نوعی قهوه که بوسیله فشار بخاراماده میشود.

esprrago

: مارچوبه ء رسمی.

espuma

: کف, جوش وخروش, حباب های ریز, کف کردن, کف بدهان اوردن, کف, سرجوش, یاوه, سخن پوچ, کف کردن, بکف اوردن, اظهارکردن, نمایاندن, صدا زدن, کف صابون, کف یا عرق اسب, صابون زدن, کف بدهان اوردن, هیجان.

espumar

: کف, جوش وخروش, حباب های ریز, کف کردن, کف بدهان اوردن.

espumoso

: کف الود, کف مانند, پر از کف, کفدار, بی معنی.

espurio

: قلب, بدلی, بدل, جعلی, الکی, نادرست, حرامزاده.

esputar

: سیخ کباب, شمشیر, دشنه, بسیخ کشیدن, سوراخ کردن, تف انداختن, اب دهان پرتاب کردن, تف, اب دهان, خدو, بزاق, بیرون پراندن.

esputo

: خلط, بلغم, ماده مخطی, ماده لزج, بلغم, مخاط, خلط, سستی, بیحالی, خونسردی, سیخ کباب, شمشیر, دشنه, بسیخ کشیدن, سوراخ کردن, تف انداختن, اب دهان پرتاب کردن, تف, اب دهان, خدو, بزاق, بیرون پراندن.

esqu

: اسکی, اسکی بازی کردن, اسکی بازی.

esquela

: یاداشت, تبصره, توجه کردن, ذکر کردن.

esqueleto

: کالبد, اسکلت, استخوان بندی, ساختمان, شالوده, طرح, طرح ریزی.

esquema

: نمودار, طرح بندی, طرح کلی, رءوس مطالب, برنامه, طرح, نقشه, ترتیب, رویه, تدبیر, تمهید, نقشه طرح کردن, توطله چیدن.

esquiador

: اسکی باز.

esquiar

: اسکی, اسکی بازی کردن, اسکی بازی.

esquimal

: اسکیمو.

esquina

: گوشه, نبش.

esquivando

: قصور در انجام امری, اهمال.

esquivo

: خجالتی, کمرو, رموك, ترسو, مواظب, ازمایش, پرتاب, رم کردن, پرت کردن, ازجا پریدن.

est

: است هست (سوم شخص مفرد از فعل)

est mago

: یمینه, معده, میل, اشتها, تحمل کردن.

est reo

: مخفف واژه های stereophonic, stereotype

est ril

: نازا, عقیم, بی بار, بی حصل, بایر, سترون.

esta

: اینها, اینان, این, .

esta noche

: امشب.

esta o

: ترکیب قلع وسرب, مفرغ, ظروف مفرغی, جام پیروزی, جایزه, خاکستری, قلع, حلبی, حلب, قوطی, باقلع یا حلبی پوشاندن, سفید کردن, درحلب یاقوطی ریختن, حلب کردن.

estable

: پایدار, ابدی, ثابت, ماندنی, سیر داءمی, پایا, پایدار.

establecer

: تاسیس کردن, دایرکردن, بنانهادن, برپاکردن, ساختن, برقرارکردن, تصدیق کردن, تصفیه کردن, کسی رابه مقامی گماردن, شهرت یامقامی کسب کردن, زمان ماضی واسم فعول فءند, : برپاکردن, بنیاد نهادن, ریختن, قالب کردن, ذوب کردن, ریخته گری, قالب ریزی کردن.

establecimiento

: تاسیس, استقرار, تشکیل, بنا, برقراری, بنگاه, موسسه, دسته کارکنان, برپایی.

establo

: پایا, پایدار, جای ایستادن اسب در طویله, اخور, غرفه, دکه چوبی کوچک, بساط, صندلی, لژ, جایگاه ویژه, به اخور بستن, از حرکت بازداشتن, ماندن, ممانعت کردن, قصور ورزیدن, دور سرگرداندن, طفره, طفره زدن, جای خوک یاگراز, طویله خوک, درطویله قراردادن, :(طب) گل مژه, سنده سلا م.

estaci n terminal

: پایانه, پایانی.

estacin

: بازخانه, انبارگاه, انبار, ایستگاه راه اهن, مخزن مهمات, فصل, فرصت, هنگام, دوران, چاشنی زدن, ادویه زدن, معتدل کردن, خودادن, ایستگاه, جایگاه, مرکز, جا, درحال سکون, وقفه, سکون,پاتوق, ایستگاه اتوبوس وغیره, توقفگاه نظامیان وامثال ان, موقعیت اجتماعی, وضع, رتبه, مقام, مستقرکردن, درپست معینی گذاردن.

estacionar

: پارک, باغ ملی, گردشگاه, پردیز, شکارگاه محصور, مرتع, درماندگاه اتومبیل نگاهداشتن, اتومبیل را پارک کردن, قرار دادن.

estacionario

: ساکن, استاده, بی تغییر, ایستا.

estadio

: واحد درازا مساوی با یک هشتم میل, ورزشگاه, میدان ورزش, مرحله, دوره.

estadista

: سیاستمدار, رجل سیاسی, زمامدار.

estado

: بوده, حالت, وضعیت, چگونگی, شرط, مقید کردن, شرط نمودن, توضیح دادن, جزء به جزء شرح دادن, اظهار داشتن, اظهارکردن, تعیین کردن, حال,, چگونگی, کیفیت, دولت, استان, ملت, جمهوری, کشور, ایالت, کشوری, دولتی.حالت

estadstica

: امار, احصاءیه, فن امارگری, امارشناسی.

estafa

: گوش بری کردن, گول زدن, مغبون کردن, فریب, کلا ه برداری.

estafador

: گول زن, گوش بر, قاچاق, متقلب, کلا ه گذار, کلا ه بردار.

estafar

: ادم متقلب وفریبنده, فریب, گول, فریب دادن, خدعه کردن, گول زدن, جر زدن, پشم گوسفند وجانوران دیگر, پارچه خوابدار, خواب پارچه, پشم چیدن از, چاپیدن, گوش بریدن, سروکیسه کردن, گوش بری کردن, گول زدن, مغبون کردن, فریب, کلا ه برداری.

estallar

: قطاری, پشت سر هم, محترق شدن, منفجر شدن, ترکیدن, منبسط کردن, گسترده کردن.

estambre

: پشم ریشته, پشم تابیده, پشم اعلی, پارچه پشمی.

estampa

: حکاکی.

estampar

: پوشاندن, اندودن, مزین کردن, پرجلوه ساختن, برجسته کردن.

estampilla

: مهر , نشان, نقش, باسمه, چاپ, تمبر, پست, جنس,نوع, پابزمین کوبیدن, مهر زدن, نشان دار کردن, کلیشه زدن, نقش بستن, منقوش کردن, منگنه کردن, تمبرزدن, تمبر پست الصاق کردن.

estan

: هستند, هستید, هستیم.

estancia

: ماندن, توقف کردن, نگاه داشتن, بازداشتن, توقف, مکث,ایست, سکون, مانع, عصاء, نقطه اتکاء, تکیه, مهار, حاءل, توقفگاه.

estandarte

: پرچم, بیرق, نشان, علا مت, علم, درفش, متعارف, معیار, استاندارد, همگون.

estanque

: تالا ب, دریاچه, حوض درست کردن.

estanquero

: تنباکو فروش, توتون فروش, توتونچی.

estante

: تاقچه, رف, فلا ت قاره, هر چیز تاقچه مانند, در تاقچه گذاشتن, کنار گذاشتن.

estante de libros

: قفسه کتاب.

estar

: مصدر فعل بودن, امر فعل بودن, وجود داشتن, زیستن, شدن, ماندن, باش.

estar a dieta

: پرهیز, رژیم گرفتن, شورا.

estar afligido

: غمگین کردن, غصه دار کردن, محزون کردن, اذیت کردن, اندوهگین کردن.

estar contiguo

: پیوستن, متصل کردن, وصلت دادن, مجاور بودن(به), پیوسته بودن(به), افزودن, متصل شدن.

estar de acuerdo

: تصویب کردن, موافقت کردن (با), ازمایش کردن, پسند کردن, رواداشتن.

estar de pie

: ایستادن, تحمل کردن, موضع, دکه, بساط.

estar desesperado

: نومیدی, یاس, مایوس شدن.

estar en huelga

: زدن, ضربت زدن, خوردن به, بخاطر خطورکردن, سکه ضرب کردن, اعتصاب کردن, اصابت, اعتصاب کردن, اعتصاب, ضربه,

برخورد.

estar sentado

: نشستن, جلوس کردن, قرار گرفتن.

estar tendido

: دروغ گفتن, سخن نادرست گفتن, دروغ, کذب,(.vi&.vt): دراز کشیدن, استراحت کردن , خوابیدن, افتادن, ماندن, واقع شدن, قرار گرفتن, موقتا ماندن, وضع, موقعیت, چگونگی, برپشت خم شدن یا خوابیدن, سرازیر کردن, خم شدن, تکیه کردن, لمیدن.

estatico

: بی حرکت.

estatua

: تندیس, پیکره, مجسمه, هیکل, پیکر, تمثال, پیکر سازی.

estatuir

: بصورت قانون دراوردن, وضع کردن(قانون) تصویب کردن, نمایش دادن, تاسیس کردن, دایرکردن, بنانهادن, برپاکردن, ساختن, برقرارکردن, تصدیق کردن, تصفیه کردن, کسی رابه مقامی گماردن, شهرت یامقامی کسب کردن.

estatura

: شکل, رقم, پیکر.

estatuto

: ایین نامه, نظامنامه, قانون ویژه, قانون فرعی وضمنی.

este

: خاور مشرق, شرق, خاورگرایی, بسوی خاور رفتن, از طرف شرق, مانند بادخاوری, بسوی شرق, شرقی, خاوری, ساکن شرق, بطرف شرق, این, .

estela

: مراجعت موج, اضطراب یا اشفتگی بعداز انجام عملی, عواقب.

estera

: بوریا, حصیر, کفش پاک کن, پادری, زیر بشقابی, زیر گلدانی, بوریا پوش کردن, باحصیر پوشاندن, درهم گیر کردن.

estereofnico

: مخفف واژه های stereophonic, stereotype

estereofonico

: استروفونیک, دارای دستگاه تقویت کننده صوت از سه جهت

estereofotografia

: عکس برداری برجسته نما وسه بعدی.

esterotipo

: کلیشه, کلیشه کردن, با کلیشه چاپ کردن, یک نواخت کردن, رفتار قالبی داشتن.

esteta

: طرفدار صنایع زیبا, جمال پرست.

estibador

: باربرلنگرگاه بندر, وابسته به مسافات دور, متصدی یاناظر بارگیری وبار اندازی, بارگیری وباراندازی کردن, کارگر بار انداز.

estilo

: شامه سگ, بویایی, قوه تشخیص, فراست, استعداد, خصیصه, سبک, شیوه, روش, خامه, سبک نگارش, سلیقه, سبک متداول, قلم, میله, متداول شدن, معمول کردن, مد کردن, نامیدن.

estima

: قدر, اعتبار, اقدام, رعایت ارزش, نظر, شهرت, ارجمندشمردن, لا-یق دانستن, محترم شمردم, رابطه, نسبت, رجوع, مراجعه, احترام, ملا حظه, احترام گذاشتن به, محترم داشتن, بزرگداشت, بزرگداشتن.

estimable

: قابل تحسین, قابل ارزیابی, محسوس.

estimaci n

: قـدر, اعتبار, اقـدام, رعایت ارزش, نظر, شـهرت, ارجمندشـمردن, لا یق دانسـتن, محترم شـمردم, براورد, دیدزنی, تخمین, تقویم, ارزیـابی, قیمت, شـهرت, اعتبار, براوردکردن, تخمین زدن, تخمین, براورد, رابطه, نسـبت, رجوع, مراجعه, احترام, ملا حظه, احترام گذاشتن به, محترم داشتن, بزرگداشت, بزرگداشتن.

estimar

: ارزیابی کردن, تقویم کردن, تخمین زدن, رسیدگی کردن (به), ملا حظه کردن, تفکر کردن, قـدر, اعتبار, اقـدام, رعایت ارزش, نظر, شـهرت, ارجمندشـمردن, لاـ یـق دانسـتن, محـترم شـمردم, براورد, دیـدزنی, تخمین, تقـویم, ارزیـابی, قیمت, شـهرت, اعتبـار, براوردکردن, تخمین زدن, نرخ, میزان, سرعت, ارزیابی کردن.

estimulante

: محرك, مهیج, مشروب الكلی, انگیزه, انگیختگر.

estimular

: تحریك كردن, تهییج كردن, انگیختن, اصرار كردن, با اصرار وادار كردن, انگیختن, تسریع شدن, ابرام كردن, انگیزش.

estipulaci n

: قید, قرار, تصریح.

estipular

: قید كردن, قرار گذاشتن, تصریح كردن.

estirar

: كشـیدن, امتـدانددادن, بسـط دادن, منبسـط كردن, كش امـدن, كش اوردن, كش دادن, گشادشـدن, :بسط, ارتجاع, قطعه(زمین), اتساع, كوشش, خط ممتد, دوره, مدت.

estirn

: بزحمت كشیدن, بازوركشیدن, تقلا كردن, كوشیدن, كشش, كوشش, زحمت, تقلا, یدك كش.

estmulo

: بر انگیزش, انگیزه ناگهانی, تكان دادن, بر انگیختن, انگیزه دادن به.

estocada

: خنجر زدن, زخم زدن, سوراخ کردن, زخم چاقو, تیر کشیدن

estofado de carne hngaro

: نوعی غذا که با گوشت گاو یا گوساله و سبزیجات تهیه میشود, چیز درهم و برهم, تاس کباب, نگرانی, گرمی, داغی, اهسته جوشانیدن, اهسته پختن, دم کردن.

estola

: جامه سفید حمایل دار, خرقه.

estorbar

: مختل کردن, مزاحم شدن, دست پاچه کردن, براشفتن, خجالت دادن, شرمسار شدن, امتیاز به طرف ضعیف در بازی, اوانس, امتیاز دادن, اشکال, مانع, نقص, جلوگیری کردن, پیش گیری کردن, بازداشتن, مانع شدن, ممانعت کردن.

estornino

: سار.

estornudar

: ستوسه, عطسه, عطسه کردن.

estos

: اینها, اینان.

estpido

: خرصفت, نادان, خر, ابله, احمق, زبان بسته, لا ل, گنگ, بی صدا, کند ذهن, بی معنی, لا ل کردن, خاموش کردن, کند ذهن, نفهم, گیج, احمق, خنگ, دبنگ.

estr s

: فشار, تقلا, قوت, اهمیت, تاکید, مضیقه, سختی, پریشان کردن, مالیات زیادبستن, تاکید کردن.

estrangular

: خفه کردن, بستن, مسدود کردن, انسداد, اختناق, دریچه, ساسات (ماشین), گلوی کسی را فشردن, خفه کردن.

estrat gico

: سوق الجیشی, وابسته به رزم ارایی.

estratagema

: شروع بازی شطرنج, از دست دادن یکی دو پیاده در برابر تحصیل امتیازاتی, بذله, موضوع بحث.

estrategia

: رزم ارایی, استراتژی, فن تدابیر جنگی, فن لشکرکشی.

estrechar

: سفت کردن, محکم کردن, تنگ کردن, فشردن, بستن, کیپ کردن, سفت شدن.

estrecharse

: سفت کردن, محکم کردن, تنگ کردن, فشردن, بستن, کیپ کردن, سفت شدن.

estrecho

: تنگ, کم پهنا, باریک, دراز و باریک, کم پهنا, محدود, باریک کردن, محدود کردن, کوته فکر, تنگ, باریک, دشوار, باب, بغاز, تنگه, در مضیقه, در تنگنا, تنگنا, سفت, محکم, تنگ (تانگ), کیپ, مانع دخول هوا یا اب یا چیز دیگر, خسیس, کساد.

estreimiento

: یبوست, خشکی.

estrella

: ستاره, نشان ستاره.

estremecido

: لرزه, لرزان, مرتعش, شکننده.

estremecimiento

: لرزیدن, مشملز شدن, ارتعاش.

estrepitoso

: غوغایی, پرهیاهو, پر سر و صدا, لجوج, دعوایی.

estribo

: رکاب, هرچیزی شبیه رکاب, استخوان رکابی.

estribor

: سمت راست کشتی, واقع در سمت راست کشتی, بطرف راست حرکت کردن.

estricto

: سخت, اکید, سخت گیر, یک دنده, محض, نص صریح, محکم.

estrofa

: بند, بند شعر, قطعه بندگردان, تهلیل, شعر, نظم, بنظم اوردن, شعر گفتن.

estropeado

: شکسته, شکسته شده, منقطع, منفصل, نقض شده, رام واماده سوغان گیری.

estropear

: درز, رخنه, عیب, خدشه, عیب دار کردن, ترک برداشتن, تند باد, اشوب ناگهانی, کاستی, کورکورانه جلورفتن, اشتباه کردن, لکنت زبان پیدا کردن, من من کردن, توپ را از دست دادن, سنبل کردن, کورمالی, اشتباه, اسیب رساندن, زیان رساندن, معیوب کردن, ناقص کردن, بی اندام کردن, صدمه زدن, اسیب.

estructura

: محصول (کارخانه و غیره), پارچه, قماش, سبک بافت, اساس , استخوان بندی, چارچوب, ساخت.

esttico

: وابسته به زیبایی, مربوط به علم (محسنات), ظریف طبع.

estuario

: دهانه رودخانه بزرگی که شتکیل خلیج کوچکی دهد, مدخل.

estuche

: مورد, غلا ف, ظرف, محتوی, کانتینر.

estuco

: گچ, خمیر مخصوص اندود دیوار و سقف, دیوار را با گچ و ساروج اندود کردن, گچ زدن, گچ مالیدن, ضماد انداختن, مشمع انداختن روی.

estudiado

: از روی مطالعه, دانسته, عمدی, تعمدی, از پیش اماده شده.

estudiante

: مربوط به فرهنگستان ادبی یا انجمن علمی, عضو فرهنگستان, طرفدار حکمت و فلسفه افلا طون, عضو دانشکده, دانشجو, دانشور, دانش پژوه, محقق, اهل تتبع, ادیب, شاگر ممتاز, دانشجو, دانش اموز, شاگرد, اهل تحقیق.

estudiar

: فراگرفتن, اموختن, خواندن, باز خواندن, مطالعه, بررسی, مطالعه کردن.

estudio

: مطالعه, بررسی, مطالعه کردن.

estudioso

: کتابی, غیر متداول, لفظ قلم.

estufa

: کوره, تنور, تون حمام و غیره, دیگ, پاتیل, بوته ازمایش, گرم کردن, مشتعل کردن, کوره, اجاق, درکوره پختن, تنور, اجاق, کوره, بخاری, فرخوراک پزی, گرمخانه, کوره.

estupefaciente

: دارو, دوا زدن, دارو خوراندن, تخدیر کردن.

estupefacto

: مبهوت (از شدت ترس), وحشت زده, مات.

estupendo

: شگرف, شگفت اور, شگفت انگیز, شگفت, عجیب.

estupido

: بی مخ.

etapa

: مرحله, صحنه.

eternidad

: ابدیت, مکرر, بدون سرانجام و سراغاز, بی پایان, ازلیت, جاودانی, بی زمانی.

eterno

: ابدی, ازلی, جاودانی, همیشگی, فناناپذیر, بی پایان, داءمی, پیوسته, مکرر, لا یزال, جاوید.

etiqueta

: برچسب, برچسب زدن, علا مت زدن.

etiquetado

: برچسب دار.

etiquetar

: برچسب, اتیکت, متمم سند یا نوشته, تکه باریك, لقب, اصطلا ح خاص, برچسب زدن, طبقه بندی کردن.

europeo

: اروپایی, فرنگی.

evacuar

: ترک گفتن, واگذارکردن, تسلیم شدن, رهاکردن, تبعیدکردن, واگذاری, رهاسازی, بی خیالی, تهی کردن, خالی کردن, تخلیه مزاج کردن, ترک کردن, محروم کردن.

evaluacin

: ارزیابی, تعیین قیمت, تقویم, ارزیابی کردن, تعیین قیمت کردن, دید زدن, تشخیص, تعیین مالیات, وضع مالیات, ارزیابی, تقویم,

براورد, تخمین, اظهارنظر.

evaluar

: ارزیـابی کردن, تقویم کردن, تخمین زدن, براورد, دیـدزنی, تخمین, تقویم, ارزیابی, قیمت, شـهرت, اعتبار, براوردکردن, تخمین زدن, ارزیابی کردن, تقویم کردن, قیمت کردن, سنجیدن, شماره یا عدد, چیزی رامعین کردن.

evangelio

: انجیل, مژده نیکو, بشارت درباره مسیح, یکی از چهار کتابی که تاریخچه زندگی عیسی را شرح داده.

evangelismo

: تبلیغ مسیحیت.

evangelizar

: بشارت بدین مسیح دادن.

evanglico

: انجیلی, پروتسـتان, پیرو این عقیـده که رسـتگاری و نجـات دراثرایمـان به مسـیح بـدست میایـد نه دراثر کردار و اعمال نیکو, مژده دهنده.

evaporaci n

: تبخیر.

evaporar

: تبخیر کردن, تبدیل به بخارکردن, تبخیرشدن, بخارشدن, خشک کردن, بربادرفتن.

evasin

: رسـتن, گریختن, دررفتن, فرارکردن, رهایی جسـتن, خلا صـی جسـتن, جان بدربردن, گریز, فرار, رهایی, خلا صی, طفره, گریز, تجاهل, بهانه, حیله, گریز زنی.

evasivo

: گریزان, فرار, طفره زن.

eventual

: احتمالی, موکول بانجام شرطی, شرطی, مشروط, شدنی, ممکن, امکان پذیر, میسر, مقدور, امکان.

eventualidad

: امکان, احتمال.

eventualmente

: سرانجام, عاقبت.

evidencia

: گواه, مدرک (مدارک), ملا ک, گواهی, شهادت, شهادت دادن, ثابت کردن, دلیل, گواه, نشانه, مدرک, اثبات, مقیاس خلوص الکل, محک, چرکنویس.

evidente

: پیدا, اشکار, ظاهر, معلوم, وارث مسلم, اشکار, زلا ل, صاف, صریح, واضح, : روشن کردن, واضح کردن, توضیح دادن, صاف کردن, تبرءه کردن, فهماندن, بدیهی, اشکار, مشهود.

evidentemente

: ظاهرا.

evitar

: دوری کردن از, احتراز کردن, اجتناب کردن, طفره رفتن از, الغاء کردن, موقوف کردن, گذرگاه, جنبی, کنار گذاشتن, اجتناب کردن, پیش دستی کردن بر, پیش جستن بر, پیش افتادن, ممانعت کردن, کمین, کمینگاه, جلوگیری کردن, پیش گیری کردن, بازداشتن, مانع شدن, ممانعت کردن.

evocar

: احضارکردن, فراخواندن, برگرداندن, بیرون کشیدن, بیاد اوردن, فراخواندن, معزول کردن.

evoluci n

: فرضیه سیرتکامل, تغییرشکل, تحول, تکامل تدریجی, چرخش, حرکت دورانی, فرگشت.

evolucionar

: توسعه دادن, ایجاد کردن, بازکردن, گشادن, بیرون دادن, دراوردن, استنتاج کردن, نموکردن.

evolutivo

: تکاملی, فرگشتی, تحولی.

ex tico

: بیگانه, عجیب وغریب, مرموز, خوش رنگ.

exaccin

: مطالبه بزور, تحمیل, سخت گیری, اخاذی, اخذ بزور و عنف, اخاذی, اجحاف, زیاده ستانی.

exacerbar

: خشمگین کردن, ازجادربردن, اوقات تلخی کردن کردن, برانگیختن, بدتر کردن, تشدیدکردن, خشمگین.

exactamente

: درست, عینا, کاملا, بدرستی, بکلی, یکسره, چنین است.

exactitud

: درستی, صحت, دقت, صحت, درستی.

exacto

: درست, دقیق, دقیق, دقیق.

exageraci n

: اغراق, گزافه گویی.

exagerado

: گزافگر, غیرمعقول, عجیب, غریب, گزاف, مفرط.

exagerar

: اغراق امیز کردن, بیش از حد واقع شرح دادن, مبالغه کردن در, گزافه گویی کردن, گزافه گویی کردن, اغراق گفتن در, اغراق امیز کردن, غلو کردن.

exaltaci n

: تجلیل, بلندی, سرافرازی, ستایش, تمجید.

exaltado

: ادم شتابکار, ادم عجول, ادم بی پروا, بی باک.

examen

: بازرسی کلی, معاینه عمومی, ازمون, ازمایه, امتحان, ازمایش, محک, بازرسی, معاینه, رسیدگی, تحقیق, رسیدگی, امتحان, ازمایش کردن, چیز عجیب, مسخره کردن, شوخی, پرسش و ازمون, ازمون, ازمایش, امتحان کردن, محک, معیار, امتحان کردن, محک زدن, ازمودن کردن.

examinador

: ازمونگر, ممتحن, امتحان کننده.

examinando

: ازمایش.

examinar

: امتحان کردن, بازرسی کردن, معاینه کردن, بازجویی کردن, ازمودن, ازمون کردن, ازمون, ازمایش, امتحان کردن, محک, معیار, امتحان کردن, محک زدن, ازمودن کردن.

exasperaci n

: تشدید, غضب.

exasperar

: خشمگین کردن, ازجادربردن, اوقات تلخی کردن کردن, برانگیختن, بدتر کردن, تشدیدکردن, خشمگین.

exc ntrico

: گریزنده از مرکز, بیرون از مرکز, غیر عادی, غریب, عجیب.

excavacin

: کاوش, حفاری.

excavar

: سوراخ زیرزمینی, نقب, پناهگاه, زیرزمین لا نه کردن, پنهان شـدن, نقب زدن, حفر, کاوش, حفاری, کنایه, کندن, کاوش کردن, فرو کردن, کاویدن, حفرکردن, ازخاک دراوردن, حفاری کردن.

excedente

: مفرط, بیش ازاندازه.

exceder

: تجاوز کردن, متجاوز بودن, پیش افتادن از, بهتر بودن از, تفوق جستن.

excelencia

: شگرفی, مزیت, برتری, خوبی, تفوق, رجحان, فضیلت.

excelente

: برجسته, بلنـد, متعال, بزرگ, والا مقام, هویـدا, عالی, ممتاز, بسیارخوب, شـگرف, جریمه, تاوان, غرامت, جریمه کردن, جریمه گرفتن از, صـاف کردن, کوچـک کردن, صاف شـدن, رقیق شـدن, خوب, فاخر, نازک, عالی, لطیف, نرم, ریز, شـگرف, بزرگ, عظیم, کبیر, مهم, هنگفت, زیاد, تومند, متعدد, ماهر, بصیر, ابستن, طولا نی.

excentricidad

: دوری از مرکز, گریز از مرکز, غرابت, بی قاعدگی.

excepcin

: استثنا.

excepcional

: استثنایی.

excepto

: مستثنی کردن, مشمول نکردن, اعتراض کردن,جز, بجز, مگر, باستثنای, غیر از, سوای.

exceptuar

: مسـتثنی کردن, مشـمول نکردن, اعتراض کردن,جز, بجز, مگر, باسـتثنای, غیر از, سوای, محروم کردن, راه نـدادن به, بیرون نگـاه

داشتن از, مانع شدن, مستثنی کردن, معاف, ازاد, مستثنی, معاف کردن.

excesivo

: مفرط, بیش ازاندازه, فراوان, مفصل, فربه, شهوانی, تهوع اور, زننده, اغراق امیز, غلیظ, زیاد, زشت, پلید.

exceso

: فزونی, زیادتی, زیادی, افراط, بی اعتدالی, اضافه, پر کردن, اشباء کردن, پر خوردن.

excitacin

: شور, تهییج.

excitar

: بیدار کردن, برانگیختن, تحریک کردن, براشفتن, برانگیختن, تحریک کردن, القاء کردن, برانگیختن, تحریک کردن, وادار کردن, رم دادن, از خواب بیدار شدن, حرکت دادن, بهم زدن, بهیجان در اوردن, میگساری, بیداری.

exclamaci n

: فریاد, بانگ, علا مت تعجب, حرف ندا.

exclamar

: ازروی تعجب فریاد زدن, اعلا م کردن, بعموم اگهی دادن, بانگ زدن.

excluir

: میل, میله, شمش, تیر, نرده حاءل, مانع, جای ویژه زندانی در محکمه, وکالت, دادگاه, هیلت وکلا ء, میکده, بارمشروب فروشی, ازبین رفتن(ادعا) رد کردن دادخواست, بستن, مسدودکردن, بازداشتن, ممنوع کردن, بجز, باستثناء, بنداب, محروم کردن, راه ندادن به, بیرون نگاه داشتن از, مانع شدن, مستثنی کردن, بیرون انداختن, منفصل کردن, بزور خارج کردن.

exclusin

: محرومیت از شغل وکالت, ممانعت, محرومیت.

exclusivamente

: فقط, منحصرا, بتنهایی.

exclusivo

: انتصاری.

excomulgar

: تکفیر کردن, طرد کردن.

excomuni n

: طرد, تکفیر.

excrecin

: دفع, مدفوع.

excretar

: دفع کردن, بیرون انداختن, پس دادن.

excursi n

: گردش, گشت, سیر, گردش بیرون شهر, گردش بیرون شهر, تفرج, وابسته به گردش یا سفر کوتاه, سبک رفتن, پشت پا خوردن یازدن, لغزش خوردن, سکندری خوردن, سفر کردن, گردش کردن, گردش, سفر, لغزش, سکندری.

excursin campestre

: گردش دسته جمعی, پیک نیک, به پیک نیک رفتن, دسته جمعی خوردن.

excusa

: پوزش, عذرخواهی (رسمی), اعتذار, مدافعه, بهانه, دستاویز, عذر, معذور داشتن, معاف کردن, معذرت خواستن, تبرءه کردن.

excusado

: توالت, ارایش, بزک, میز ارایش, مستراح.

excusar

: بهانه, دستاویز, عذر, معذور داشتن, معاف کردن, معذرت خواستن, تبرءه کردن.

exenci n

: معافیت.

exento

: معاف, ازاد, مستثنی, معاف کردن.

exgono

: شش گوش, شش گوشه, شش بر, شش پهلو.

exhalar

: دم زدن, نفس کشیدن, استنشاق کردن, بیرون دادن, زفیرکردن, دم براوردن.

exhibicin

: نمایش, نمایش دادن, نمایاندن, نمایش, اراءه, نمایشگاه, حقوق تقاعد.

exhibicionismo

: نوعی انحرافات جنسی که دران شخص بوسیله نشان دادن الت جنسی خود احساسات شهوانی رافرومینشاند, عریان گراءی.

exhibicionista

: نمایش دهنده.

exhibidor

: نمایش دهنده, اراءه دهنده.

exhibir

: نمایش, نمایش دادن, نمایاندن, نمایش دادن, درمعرض نمایش قراردادن, اراءه دادن, ابراز کردن.

exhorbitante

: گزاف.

exhortaci n

: نصحیت, تشویق.

exhortar

: نصیحت کردن, پند دادن, اگاه کردن, متنبه کردن, وعظ کردن, نصحیت کردن, تشویق و ترغیب کردن.

exhortativo

: نصیحت امیز, توبیخ امیز, ترغیبی.

exhumacin

: نبش قبر.

exhumar

: از خاک در اوردن, از بوته فراموشی یا گمنامی دراوردن, نبش کردن, از خاک در اوردن, نبش قبرکردن.

exig edad

: کمی, کوچکی, خردی.

exigencia

: خواستارشدن, درخواست, مطالبه, طلب, تقاضا کردن, مطالبه کردن, ایجاب, لزوم, ضرورت, اضطرار, پیشامد.

exigente

: ضروری, مبرم, محتاج به اقدام یا کمک فوری, فشاراور, بحرانی, مصر, تحمیلی, داد وبیداد کن (برای چیزهای جزءی), ایراد گیر, مخصوص, ویژه, خاص, بخصوص, مخمص, دقیق, نکته بین, خصوصیات, تک, منحصر بفرد.

exigir

: خواستارشدن, درخواست, مطالبه, طلب, تقاضا کردن, مطالبه کردن, دقیق.

exiguo

: کم, لا غر, خرد.

exiliado

: تبعید, جلا ی وطن, تبعید کردن.

exilio

: تبعید, جلا ی وطن, تبعید کردن.

eximir

: معاف, ازاد, مستثنی, معاف کردن.

existencia

: هستی, وجود, زیست, موجودیت, زندگی, بایش.

existencias

: موجودی, مایه, سهام, به موجودی افزودن, منبع, موجودی, تامین کردن, تدارک دیدن.

existente

: موجود, هست, موجود, دارای هستی, پدیدار, باقی مانده, نسخه ء موجود و باقی(ازکتاب وغیره).

existir

: زیستن, وجود داشتن, موجود بودن, بودن.

exito

: موفقیت, کامیابی.

exitoso

: کامیاب, موفق, پیروز, نیک انجام, عاقبت بخیر.

exmen

: ازمون, ازمایش, امتحان کردن, محک, معیار, امتحان کردن, محک زدن, ازمودن کردن.

exorbitante

: منعی, گران, جلوگیری کننده.

expansible

: بسط پذیر, قابل انبساط.

expansin

: پهنا, وسعت, فضای زیاد, بسط و توسعه, گسترش, بسط, انبساط.

expansivo

: متمایل به توسعه.

expatriaci n

: جلا ی وطن.

expatriar

: تبعید کردن, اخراج بلد کردن, دور کردن, تبعید, جلا ی وطن, تبعید کردن, از کشور خود راندن, تبعید کردن, ترک کردن میهن, تبعیدی.

expectativa

: انتظار, امید, توقع, احتمال, پیش بینی, حاملگی, بارداری, انتظار, چشم داشت, توقع.

expedicin

: تسریع, سفر, اردوکشی, هیلت اعزامی.

expedicionario

: وابسته به قشون کشی یا هیلت اعزامی.

expediente

: مقتضی, مصلحت, مناسب, تهورامیز, پرونده, بایگانی کردن.

expedir

: روانه کردن, مرخص کردن, معاف کردن, گسیل, گسیل داشتن, گسیل کردن, اعزام داشتن, روانه کردن, فرستادن, مخابره کردن, ارسال, انجام سریع, کشتن, شتاب, پیغام, کشتی, جهاز, کشتی هوایی, هواپیما, با کشتی حمل کردن, فرستادن, سوار کشتی شدن, سفینه, ناو.

expeditivo

: از روی عجله, ضروری.

experiencia

: اروین, ورزیدگی, کارازمودگی, تجربه, ازمایش, تجربه کردن, کشیدن, تحمل کردن, تمرین دادن.

experimentaci n

: ازمایش.

experimentado

: ورزیده, با تجربه.

experimental

: ازمایشی.

experimentar

: اروین, ورزیدگی, کارازمودگی, تجربه, ازمایش, تجربه کردن, کشیدن, تحمل کردن, تمرین دادن, ازمایش, تجربه.

experimento

: ازمایش, تجربه.

expertamente

: ماهرانه, زبر دستی.

experto

: زبر دست, ماهر, استاد, مرد زبردست, ناقلا, زرنگ, زیرک, باهوش, با استعداد, چابک, ماهر, چالا ک, زبردست, چیره دست, ورزیده, با تجربه, ویژه گر, ویژه کار, متخصص, کارشناس, ماهر, خبره, باتجربه, ماهر, استادکار.

expiacin

: کفاره, دیه, جبران, اصلا ح.

expiraci n

: انقضا.

expirar

: سپری شدن, بپایان رسیدن, سرامدن, دم براوردن, مردن.

expl cito

: صریح, روشن, واضح, اشکار, صاف, ساده, اظهارداشتن, بیان کردن, اداکردن, سریع السیر, صریح, روشن, ابراز کردن.

explicable

: مسلول, مسلول حساب, قابل توضیح, جوابگو.

explicacin

: توضیح, تعریف, بیان, شرح, تعبیر, تفسیر.

explicar

: روشن کردن, واضح کردن, توضیح دادن, توضیح دادن, روشن کردن, باتوضیح روشن کردن, شرح دادن

explicativo

: توضیحی, شرحی, بیانگر, روشنگر.

exploracin

: اکتشاف, استکشاف, سیاحت اکتشافی, شناسایی.

explorador

: سیاح, جستجوگر, مکتشف, پیش اهنگ, پیشاهنگی کردن, دیده بانی کردن, عملیات اکتشافی کردن پوییدن, دیده بان, مامور اکتشاف.

explorar

: سیاحت کردن, اکتشاف کردن, کاوش کردن, معدن کاوی کردن, دور نما, چشم انداز, انتظار, پیش بینی, جنبه, منظره, امیدانجام چیزی, اکتشاف کردن, مساحی.

exploratorio

: اکتشافی.

explosi n

: وزش, سوز, باد, دم, جریان هوایا بخار, صدای شیپور, بادزدگی, انفجار, صدای انفجار, صدای ترکیدن, ترکاندن, سوزاندن,

قطاری, پشت سر هم, انفجار, بیرون ریزی, سروصدا, هیاهو, وقوع, بروز, در گیر, ظهور, شیوع, طغیان.

explosivo

: منفجر شونده.

explotacin

: بهره برداری, انتفاع, استخراج, استثمار.

explotar

: جوانه زدن, درامدن, دراوردن, منفجرشدن, فوران کردن, جوش دراوردن, فشاندن, رفتار, کردار, عمل, کاربرجسته, شاهکار, :بکار انداختن, استخراج کردن, بهره برداری کردن از, استثمار کردن.

exponente

: نما, توان.

exponer

: نمایش دادن, درمعرض نمایش قراردادن, ارائه دادن, ابراز کردن, توضیح دادن, روشن کردن, باتوضیح روشن کردن, شرح دادن , بی پناه گذاشتن, بی حفاظ گذاردن, درمعرض گذاشتن, نمایش دادن, افشاء کردن, تفسیرکردن, به تفصیل شرح دادن, واضح کردن.

exportaci n

: صادر کردن, بیرون بردن, کالا ی صادره, صادرات, صدور.

exportador

: صادرکننده.

exportar

: صادر کردن, بیرون بردن, کالا ی صادره, صادرات.

exposicin

: نمایش, نمایش دادن, نمایاندن, نمایش دادن, درمعرض نمایش قراردادن, ارائه دادن, ابراز کردن, نمایش, ارائه, نمایشگاه, حقوق تقاعد, شرح, بیان, تفسیر, عرضه, نمایشگاه, درمعرض گذاری, اشکاری, افشاء, نمایش, ارائه, نشان دادن, نمودن, ابراز

کردن, فهماندن, نشان, اراءه, نمایش, جلوه, اثبات.

expositor

: نمایش دهنده, نمایش دهنده, اراءه دهنده, توضیحی, تفسیری, نمایشی.

expresamente

: صریحا, فورا.

expresando

: مبین, بیان.

expresar

: رساندن, بردن, حمل کردن, نقل کردن, اظهارداشتن, بیان کردن, اداکردن, سریع السیر, صریح, روشن, ابراز کردن.

expresarse

: اظهارداشتن, بیان کردن, اداکردن, سریع السیر, صریح, روشن, ابراز کردن.

expresi n

: کتان, جنس پنبه ای (مج.) گزافه گویی, سخن بزرگ یا قلنبه, مبالغه, مبین, بیان, عبارت.

expresivo

: رسا, پرمعنی, حاکی, اشاره کننده, مشعر.

expreso

: صریح, روشن, واضح, اشکار, صاف, ساده, اظهارداشتن, بیان کردن, اداکردن, سریع السیر, صریح, روشن, ابراز کردن.

expropiacin

: سلب مالکیت.

expropiar

: سلب مالکیت کردن از, از تملک در اوردن.

expulsar

: تعقیب کردن, دنبال کردن, شکار کردن, وادار به فرار کردن, راندن واخراج کردن, تعقیب, مسابقه, شکار, بیرون انداختن, دفع کردن, معزول کردن, بیرون انداختن, منفصل کردن, بزور خارج کردن.

expulsi n

: اخراج, دفع, راندگی, بیرون شدگی, تبعید.

expurgar

: تطهیر کردن, حذف کردن, تصفیه ء اخلاقی کردن, پاکسازی کردن, پاک کردن, تصفیه کردن, پالودن.

exquisitia

: نفیس, بدیع, عالی, دلپسند, مطبوع, حساس, دقیق, شدید, سخت.

exquisito

: لذیذ, نفیس, بدیع, عالی, دلپسند, مطبوع, حساس, دقیق, شدید, سخت.

ext tico

: نشله شده, بوجد امده, نشله ای, جذبه ای.

extender

: کشیده کردن, دراز کردن, امتداد دادن, باریک شدن, بزرگ کردن, باتفصیل شرح دادن, توسعه دادن, وسیع کردن, بسط دادن, بسط دادن, بسط یافتن, منبسط شدن, توسعه دادن, تمدید کردن, عمومیت دادن, وسعت, شیوع, پهن کردن, پهن شدن, کشیدن, امتدادددادن, بسط دادن, منبسط کردن, کش امدن, کش اوردن, کش دادن, گشادشدن, :بسط, ارتجاع, قطعه(زمین), اتساع, کوشش, خط ممتد, دوره, مدت.

extensible

: توسعه پذیر, قابلیت تمدید, قابل تعمیم.

extensin

: پهنا, وسعت, فضای زیاد, بسط و توسعه, گسترش, توسیع, تمدید, تعمیم, تلفن فرعی.

extension

: توسیع, تمدید, تعمیم, تلفن فرعی.

extensivo

: پهناور, وسیع, بزرگ, بسیط, کشیده.

extenso

: پهن, عریض, گشاد, پهناور, زن هرزه, جامع, فرا گیرنده, وسیع, محیط, بسیط, پهناور, وسیع, بزرگ, بسیط, کشیده.

extenuar

: اگزوز, خروج (بخار), در رو, مفر, تهی کردن, نیروی چیزی راگرفتن, خسته کردن, ازپای در اوردن, تمام کردن, بادقت بحث کردن.

exterior

: بیرونی, خارجی, ظاهری, واقع در سطح خارجی, خارج, بیرون, ظاهر, سطح, ظواهر, بیرونی, خارجی, بیرونی, بیرون, برون, ظاهر, محیط, دست بالا, برونی.

exterminador

: دافع حشرات, نابودکننده, براندازگر.

exterminar

: برانداختن, بکلی نابودکردن, منهدم کردن, منقرض کردن, دفع افات کردن.

exterminio

: براندازی, نابودی, دفع افات.

externo

: خارج, بیرون, ظاهر, سطح, ظواهر, بیرونی, خارجی, بیرونی, بطرف خارج, بیرونی, ظاهری.

extinci n

: اطفاء, خاموش سازی, اعدام, انهدام, انقراض.

extincto

: معدوم, ازبین رفته, منقرض, تمام شده, مرده, منسوخه, خاموش شده, نایاب.

extinguir

: خاموش کردن, خفه کردن, فرونشاندن, کشتن, منقرض کردن.

extinguir derecho de redimir

: مسدود کردن, محروم کردن, سلب کردن.

extirpacin

: ریشه کنی, سایید گی, قطع, قطع عضوی از بدن, فرساب.

extirpar

: از بیخ کندن, قطع کردن, بریدن و خارج کردن.

extorsi n

: مطالبه بزور, تحمیل, سخت گیری, اخاذی, اخذ بزور و عنف, اخاذی, اجحاف, زیاده ستانی.

extorsionar

: بزور گرفتن, بزور تهدید یا شکنجه گرفتن, اخاذی کردن, زیاد ستاندن.

extr nseco

: دارای مبداء خارجی, بیرونی, خارجی, فرعی, جزءی, ضمیمه, اتفاقی, تصادفی, عارضی.

extra

: زیادی, زاءد, فوق العاده, اضافی, بزرگ, یدکی, خارجی, بسیار, خیلی.

extra o

: کنجکاو, نادر, غریب, خارجی, خارج از قلمرو چیزی, غیراصلی, تصادفی, فرعی, بیگانه, خارجی, بیرونی, ناجور, نامناسب, مضحک, خنده دار, خنده اور, عجیب, بامزه, عجیب وغریب, دارای اخلا ق غریب, ویژه, عجیب و غریب, غیر عادی, خل, خنده دار, مختل کردن, گرفتار شدن, ناشناس, بیگانه, خارجی, غریبه, عجیب, غیر متجانس, غریبه, بیگانه, غریب, بیگانه کردن, خارق العاده, غریب, جادو, مرموز.

extraar

: متحیرساختن, مبهوت کردن, مات کردن, سردرگم کردن, سردرگم, متحیر, از دست دادن, احساس فقدان چیزی راکردن, گم کردن, خطا کردن, نداشتن, فاقدبودن(.n): دوشیزه, تعجب, شگفت, حیرت, متعجب ساختن, غافلگیر کردن.

extraaxial

: دورازمحور.

extraccin

: عصاره گیری, عصاره, اصل ونسب, استخراج.

extractar

: ربودن, بردن, کش رفتن, خلاـ صه کردن, جداکردن, تجزیه کردن, جوهرگرفتن از, عاری ازکیفیات واقعی(در مورد هنرهای ظریف)نمودن, :خلاـ صه, مجمل, خلاـ صه ء کتاب, مجرد, مطلق, خیالی, غیرعملی, بی مسمی, خشک, معنوی, صریح, زبده, انتزاعی, معنی. , برگزیدن و جداکردن, گلچین کردن, قطعه ء منتخب, خلا صه کردن.

extracto

: برگزیدن و جداکردن, گلچین کردن, قطعه ء منتخب, عصاره گرفتن, بیرون کشیدن, استخراج کردن, اقتباس کردن, شیره, عصاره, زبده, خلا صه, دم کرده, ریزش, ریختن, پاشیدن, القاء, تزریق, الهام.

extracurricular

: فعالیت های فوق برنامه ای دانش اموز(مانندورزش) فوق برنامه ای.

extradici n

: استرداد محرمین بدولت متبوعه, اصل استرداد مجرمین.

extraer

: عصاره گرفتن, بیرون کشیدن, استخراج کردن, اقتباس کردن, شیره, عصاره, زبده, خلا صه.

extranjero

: پهن, گسترش یافته, وسیع, خارج, بیرون, خارج از کشور, بیگانه, ممالک بیگانه, بیگانه, خارجی, مخالف, مغایر, ناسازگار, غریبه بودن, ناسازگار بودن, بیگانه, خارجی, بیرونی, ناجور, نامناسب, بیگانه, اجنبی, غریبه, غریبه, بیگانه, غریب, بیگانه کردن.

extraoficial

: غیر رسمی, دارای عدم رسمیت, غیر مستند.

extraordinario

: استثنایی, فوق العاده, غیرعادی, شگفت اور.

extrapolacin

: برون یابی.

extraterritorial

: واقع درخارج قلمرو داخلی, خارج مملکتی.

extravagancia

: افراط, گزافگری, زیاده روی, بی اعتدالی.

extravagante

: گزافگر, غیرمعقول, عجیب, غریب, گزاف, مفرط, خیالی, پر اوهام.

extraviar

: گم کردن, جا گذاشتن (چیزی), گمراه کردن, باشتباه انداختن, فریب دادن.

extravo

: انحراف, گمراهی, ضلا لت, کجراهی, انحراف, از دست دادن, احساس فقدان چیزی راکردن, گم کردن, خطا کردن, نداشتن, فاقدبودن(.n): دوشیزه.

extremamente

: بشدت, بافراط.

extremidad

: نهایت, حدنهایی, انتها, سر, ته, انتها, مضیقه, شدت, عضو, عضو بدن, دست یا پا, بال, شاخه, قطع کردن عضو, اندام زبرین, اندام زیرین.

extremo

: انتها, خاتمه, خاتمه دادن, خاتمه یافتن, بینهایت, خیلی زیاد, حداکثر, درمنتهی الیه, دورترین نقطه, فزونی, مفرط, بیشترین, منتهای کوشش, حداکثر, دورترین, بسیار, خیلی, بسی, چندان, فراوان, زیاد, حتمی, واقعی, فعلی, خودان, همان, عینا.

extrovertido

: دارای رویش برونی, شخصی که تمام عقاید و افکارش متوجه بیرون ازخودش است, برون گرای.

extrusin

: اخراج, بیرون اندازی, بیرون امدگی, انفصال.

exuberancia

: فراوانی, بسیاری, وفور, فرط فیض, کثرت.

exuberante

: فراوان, پرپشت, فیض بخش, پربرکت, وافر, مجلل, انبوه, پربرکت.

eyacular

: از دهان بیرون پراندن, دفع کردن, انزال کردن, خروج منی.

F

f brica

: کنسروسازی, کارخانه ای که گوشت ومیوه وغیره را درقوطی کنسرو میکند, کارخانه, اسیاب, ماشین, کارخانه, اسیاب کردن, کنگره دار کردن.

f cilmente

: به اسانی.

f sforo

: حریف, همتا, نظیر, لنگه, همسر, جفت, ازدواج, زورازمایی, وصلت دادن, حریف کسی بودن, جور بودن با, بهم امدن, مسابقه, کبریت, چوب کبریت.

f sico

: مادی, فیزیکی, فیزیک دان.

f tbol americano

: بازی فوتبال, توپ فوتبال, فوتبال بازی کردن.

f tido

: گندیده, بدبو, متعفن, دارای بوی زننده, گند دهان.

f til

: بیهوده, پوچ, بی فایده, باطل, عبث, بی اثر, جزءی, خرد, کوچک, غیر قابل ملا حظه, فرعی.

fabrica

: محصول (کارخانه و غیره), پارچه, قماش, سبک بافت, اساس

fabricaci n de acero

: فولا د کاری, کرخانه فولا د سازی, ابزار پولا دین.

fabricacin

: ساخت, ساخت, ساختمان, مایه کامیابی, ترکیب, عایدی, ساختن, جعل کردن, تولید کردن, ساخت, مصنوع, تولید.

fabricante

: صاحب کارخانه, تولید کننده, سازنده.

fabricar

: کردن, عمل کردن, انجام دادن, کفایت کردن, این کلمه در ابتدای جمله بصورت علا مت سوال میاید, فعل معین, ساختن, اختراع کردن, از پیش خود ساختن, ساختن, جعل کردن, چاپ زدن, تاسیس کردن, ساختن, بوجود اوردن, درست کردن, تصنیف کردن, خلق کردن, باعث شدن, وادار یامجبور کردن, تاسیس کردن, گاییدن, ساختمان, ساخت, سرشت, نظیر, شبیه, ساختن, جعل کردن, تولید کردن, ساخت, مصنوع, تولید.

fabricar cerveza

: بوسیله جوشاندن وتخمیر ابجوساختن, دم کردن, سرشتن, امیختن, اختلا ط.

fabula

: افسانه, داستان, دروغ, حکایت اخلا قی, حکایت گفتن.

fabuloso

: افسانه ای, افسانه وار, مجهول, شگفت اور.

facci n

: دسته بندی, حزب, انجمن, فرقه, نفاق.

faceta

: صورت کوچك, سطوح کوچك جواهر و سنگهای قیمتی, تراش, شکل, منظر, بند, مفصل.

fachada

: نمای سر در, جبهه, نمای خارجی, نمای ساختمان, حریم, جلو خان, میدان.

facial

: مربوط به صورت (مثل عصب صورت).

facil

: اسان, سهل, بی زحمت, اسوده, ملا یم, روان, سلیس.

facilidad

: اسانی, سهولت, اسودگی, راحت کردن, سبك کردن, ازاد کردن, سهولت, امکان, وسیله.

facilidade

: خصیصه.

facilitar

: اسانی, سهولت, اسودگی, راحت کردن, سبك کردن, ازاد کردن, اسان کردن, تسهیل کردن, کمك کردن.

facilmente

: به اسانی.

facistol

: میز مخصوص قراءت, میز جاکتابی, تریبون.

facsmil

: رونوشت عینی.

factibilidad

: امکان, شدنی بودن.

factible

: ناءل شدنی, دردسترس, بدست اوردنی, شدنی, عملی, امکان پذیر, میسر, ممکن, محتمل.

factor

: عامل (عوامل), حق العمل کار, نماینده, فاعل, سازنده, فاکتور, عامل مشترک.

factorial

: حاصلضرب اعداد صحیح مثبت, وابسته به عامل یاکارخانه, مربوط به فاکتور یاعامل مشترک ریاضی.

factorizar

: عامل (عوامل), حق العمل کار, نماینده, فاعل, سازنده, فاکتور, عامل مشترک.

factura

: فاکتور, صورت حساب, سیاهه, صورت, صورت کردن, فاکتور نوشتن.

facturar

: نوک, منقار, نوعی شمشیر پهن, نوک بنوک هم زدن (چون کبوتران), لا یحه قانونی, قبض, صورتحساب, برات, سند, اسکناس, صورتحساب دادن, فاکتور, صورت حساب, سیاهه, صورت, صورت کردن, فاکتور نوشتن.

facultad

: استادان دانشکده یا دانشگاه, استعداد, قوه ذهنی, استعداد فکری.

facultar

: اجازه دادن, اختیار دادن, تصویب کردن, صاحب اختیار و قدرت کردن, قدرت دادن, اختیار دادن, وکالت دادن.

facultativo

: اختیاری, انتخابی.

faena

: کـار, امر, سـمت, شـغل, ایوب, مقـاطعه کـاری کردن, دلاـ لی کردن, بیش از وقت معین, بطور اضـافه, اضـافه کـار, کـار, وظیفه, تکلیف, امرمهم, وظیفه, زیاد خسته کردن, بکاری گماشتن, تهمت زدن, تحمیل کردن.

fagot

: قره نی بم.

fahrenheit

: درجه حرارت فارنهایت.

fais n

: قرقاول, مرغ بهشتی.

faja

: کرست, شـکم بند زنانه, شـکم بند بسـتن, کمربند, کمر, کرست, حلقه, احاطه کردن, حلقه ای بریدن, برهنه کردن, محروم کردن از, لخت کردن, چاک دادن, تهی کردن, باریکه, نوار, بخش, قلمرو, مـدار, مـدارات, کمربنـد, منطقه, ناحیه, حوزه, محات کردن, جزو حوزه ای به حساب اوردن, ناحیه ای شدن.

falacia

: سفسطه, دلیل سفسطه امیز, استدلا ل غلط.

falaz

: غلط, سفسطه امیز.

falda

: دامن مردانه, بکمرزدن, بالا زدن, جامه چین دار, دامن دار, دامن لباس, دامنه, دامنه کوه, حومه شهر, حوالی, دامن دوختن, دامن دار کردن, حاشیه گذاشتن به, از کنار چیزی رد شدن, دور زدن, احاطه کردن.

faldn

: سه گوشی کنار شیروانی, دیوار کناری.

falencia

: اظهار غلط.

falibilidad

: جایزالخطا بودن.

falible

: جایز الخطا, اشتباه کننده.

falla

: عیب, نقص, تقصیر.

fallar

: خراب شدن, تصورکردن, موفق نشدن, درنرفتن (گلوله یا بمب), یقه گرد و حلقوی چین دار مردان و زنان قرون ۶۱ و ۷۱ میلا دی, غرور, تکبر, پرخاش, تاه کردن, چروک کردن, ناهموار کردن, صدای شیپور, خال اتو, خال حکم, خال اتو بازی کردن, مغلوب ساختن پیشی جستن, ادم خوب, نیروی ذخیره ونهانی.

fallecer

: راهی شدن, روانه شدن, حرکت کردن, رخت بربستن.

fallo

: داوری, دادرسی, فتوی, رای, جمله, حکم, فتوی, رای, قضاوت, گفته, رای دادن, محکوم کردن, رای, رای هیلت منصفه, فتوی, نظر, قضاوت, باطل, عاری, بی اعتبار, باطل کردن.

falsario

: ساختگی, جعلی, قلا بی, جاعل, جعل کننده.

falsear

: تحریف کردن, دست بردن در, باطل ساختن, تزویر کردن.

falsificaci n

: تقلید, جعل, حلقه کردن, پیچیدن, جا زدن, وانمود کردن , وانمود, تقلب, تظاهر, تحریف, تزویر, جعل اسناد, امضاء سازی, سند, سند جعلی.

falsificar

: جعلی, قلب, بدلی, جعل کردن, تقلید, جعل, حلقه کردن, پیچیدن, جا زدن, وانمود کردن , تحریف کردن, دست بردن در, باطل ساختن, تزویر کردن, کوره اهنگری, دمگاه, کوره قالگری, جعل, تهیه جنس قلا بی, جعل کردن, اسناد ساختگی ساختن, اهنگری کردن, کوبیدن, جلو رفتن.

falso

: شخص لا ل وگیج وگنگ, ادم ساختگی, مانکن, مصنوعی, بطورمصنوعی ساختن, ادمک, تقلید, جعل, حلقه کردن, پیچیدن, جا زدن, وانمود کردن , دروغ, کذب, کاذبانه, مصنوعی, دروغگو, ساختگی, نادرست, غلط, قلا بی, بدل, ساختگی, تقلیدی, تقلید در اوردن, استهزاء کردن, دست انداختن, تمسخر, دروغ, ناراستین, نادرست, خاءن, خلا ف واقع, غیرواقعی, بیوفا.

falta

: نبودن, غیبت, غیاب, حالت غیاب, فقدان, لغزش, اشتباه, غلط, سهو, خطا, عقیده نادرست, تقصیر, عیب, نقص, تقصیر, ناپاک, پلید, شنیع, ملعون, غلط, نادرست, خلا ف, طوفانی, حیله, جرزنی, بازی بیقاعده, ناپاک کردن, لکه دار کردن, گوریده کردن, چرک شدن, بهم خوردن, گیرکردن, نارو زدن (در بازی), نبودن, نداشتن, احتیاج, فقدان, کسری, فاقد بودن, ناقص بودن, کم داشتن, اشتباه, نیاز, لزوم, احتیاج, نیازمندی, در احتیاج داشتن, نیازمند بودن, نیازداشتن, کسری, کمبود, قصور, کاستی, نکته ضعف, کمبود , خواست, خواسته, خواستن, لا زم داشتن, نیازمند بودن به, نداشتن, کم داشتن, فاقد بودن, محتاج بودن, کسر داشتن, فقدان, نداشتن, عدم, نقصان, نیاز, نداری.

faltar

: خراب شدن, تصورکردن, موفق نشدن.

faltar el respeto

: بی احترامی, بی حرمتی, اهانت, عدم رعایت.

fama

: شهرت, نام, اوازه, مشهور کردن.

familia

: خانواده.

familiar

: فامیلی, قومی, مربوط به خانواده, خویشاوندی, خودمانی, خانوادگی, اشنا, وارد در, مانوس, خودی, خودمانی.

familiaridad

: اشنایی, انس.

familiarizar

: اشنا کردن, اگاه کردن, مسبوق کردن, مطلع کردن, اشنا کردن, اشنا ساختن, خو دادن, عادت دادن, معلوم کردن, خودمانی کردن.

famoso

: بلند اوازه, مشهور, معروف, نامی, عالی, مجلل, عظیم, با شکوه, خیلی خوب.

fanal

: چراغ جلو ماشین.

fanatismo

: تعصب, سرسختی درعقیده, عمل تعصب امیز, تعصب, کوته فکری, تعصب, هوا خواهی, غیرت, شوق واشتیاق.

fanfarron

: لا فزن, گزافه گو, رجز خوان.

fanfarronear

: لا ف زدن, بالیدن, فخرکردن, باتکبر راه رفتن, بادکردن, لا ف, مباهات, رجز خواندن.

fangoso

: گل الود, پر از گل, تیره, گلی, گلی کردن.

fantas a

: قوه مخیله, وهم, هوس, نقشه خیالی, وسواس, میل, تمایل, فانتزی.

fantasma

: شبح, روح, روان, جان, خیال, تجسم روح, چون روح بر خانه ها و غیره سرزدن, خیال, منظر, ظاهر فریبنده, شبح, خیالی, روح , روح, شبح, دیو, جن, ترساندن.

fantico

: ادم ریاکار, ادم خرافاتی, متعصب, شخص متعصب, دارای احساسات شدید(مذهبی وغیره), دارای روح پلید, دیوانه, شخص متعصب, دارای احساسات شدید(مذهبی وغیره), دارای روح پلید, دیوانه, غیور, ادم متعصب یاهواخواه, مجاهد, جانفشان.

fantstico

: خیالی, خارق العاده, خارق العاده, غریب, جادو, مرموز.

farall n

: تخته سنگ, صخره.

fardo

: بقچه, بسته, مجموعه, دسته کردن, بصورت گره دراوردن, بقچه بستن, بار, کوله بار, فشار, مسلولیت, بارالکتریکی, عمل پرکردن تفنگ باگلوله, عملکرد ماشین یا دستگاه, بار کردن, پر کردن, گرانبارکردن, سنگین کردن, فیلم (دردوربین) گذاشتن, بار گیری شدن, بار زدن, تفنگ یا سلا حی را پر کردن.

farfullar

: ور ور کردن, سخن نامفهوم گفتن, فاش کردن, یاوه گفتن, یاوه, سخن بیهوده, من ومن.

farfulleo

: ور ور کردن, سخن نامفهوم گفتن, فاش کردن, یاوه گفتن, یاوه, سخن بیهوده, من ومن, نامفهوم, قلمبه سولمبه.

farmacia

: داروخانه, دوا فروشی, داروخانه, انباردارو, داروسازی.

farmacolog a

: داروشناسی.

farmacutico

: شیمی دان, داروساز.

farndula

: ریشخند, گول, دست بسر کردن.

faro

: چراغ دریـایی, دیـدگاه, برج دیـدبانی, امواج رادیویی برای هـدایت هواپیما, باچراغ یانشان راهنمایی کردن, فانوس دریایی, چراغ خانه, برج فانوس دریایی.

farol

: چراغ جلو ماشین, فانوس, چراغ بادی, چراغ دریایی.

farol trasero

: چراغ عقب اتومبیل.

farsa

: نمایش خنده اور, تقلید, لودگی, مسخرگی, کار بیهوده.

farsante

: فریب, حیله, گول, شوخی فریب امیز, فریب دادن, بامبول زدن, وانمود کن, ژستو, قیافه گیر, پرسش دشوار.

fascinacin

: شیدایی, افسون, جذبه, طلسم, جادو, فریبندگی, دلیری, افسون, زرق و برق.

fascinar

: افسون کردن, سـحر کردن, جادو کردن, مسـحور شـدن, فریفتن, بدام عشق انداختن, درون رفت, ورودیه, اجازه ورود, حق ورود, دروازه ء دخـول, ورود, مـدخل, بـار, درب مـدخل, اغـاز(.وت) مـدهوش کردن, دربیهوشـی یـاغش انـداختن, ازخودبیخـودکردن, زیادشیفته کردن, مجذوب کردن, شیدا کردن, دلربایی کردن, شیفتن, افسون کردن.

fascismo

: اصول عقاید فاشیست, حکومت فاشیستی.

fascista

: فاشیست.

fase

: منظر, وجهه, صورت, لحاظ, پایه, مرحله, دوره تحول وتغییر, اهله قمر, جنبه, وضع, مرحله ای کردن, مرحله, صحنه.

fastidiar

: دلخورکردن, ازردن, رنجاندن, اذیت کردن, بستوه اوردن, خشمگین کردن, تحریک کردن, مزاحم شدن, دستفروش, دوره گرد, خرده فروش, گورکن, خرسک, شغاره , سربسر گذاشتن, اذیت کردن, ازار کردن, دردسر دادن, زحمت دادن, مخل اسایش شدن, نگران شدن, جوش زدن و خودخوری کردن, رنجش, پریشانی, مایه زحمت, خسته شدن, فرسوده شدن, بی میل بودن, بیزار بودن, بد دانستن, رنجاندن, ازردن.

fastidioso

: سخت, دشوار, مشکل, سخت گیر, صعب, گرفتگیر.

fatal

: کشنده, مهلک, مصیبت امیز, وخیم, مهم, شوم, فانی, فناپذیر, از بین رونده, مردنی, مرگ اور, مهلک, مرگبار, کشنده, خونین, مخرب, انسان.

fatalidad

: مرگ ومیر, تلفات.

fatigada

: خستگی, فرسودگی.

fatigar

: دلخورکردن, ازردن, رنجاندن, اذیت کردن, بستوه اوردن, خشمگین کردن, تحریک کردن, مزاحم شدن, مه کم, بخار, ناصافی یاتیرگی هوا, ابهام, گرفته بودن, مغموم بودن, روشن نبودن مه, موضوعی (برای شخص), متوحش کردن, زدن, بستوه اوردن, سرزنش کردن, ژاد, اسب پیر, یابو یا اسب خسته, زن هرزه, زنکه, مرد بی معنی, دختر لاـ سی, پشم سبز, خسته کردن, از کار انداختن (در اثر زیاده روی), سواره گذشتن از, پایمال کردن, باطل ساختن, برتری جستن بر, برتر یا مهمتر بودن.

fatuo

: احمق, بیشعور.

fauna

: کلیه جانوران یک سرزمین یایک زمان, حیوانات یک اقلیم, جانور نامه, جانداران, زیا.

favor

: التفات, توجه, مرحمت, مساعدت, طرفداری, مرحمت کردن, نیکی کردن به, طرفداری کردن.

favorable

: سودمند, نافع, باصرفه, مساعد, مطلوب.

favorecer

: التفات, توجه, مرحمت, مساعدت, طرفداری, مرحمت کردن, نیکی کردن به, طرفداری کردن, التفات, توجه, مرحمت, مساعدت, طرفداری, مرحمت کردن, نیکی کردن به, طرفداری کردن, تحمل کردن, حمایت کردن, متکفل بودن, نگاهداری, تقویت, تایید, کمک, پشتیبان زیر برد, زیر بری, پشتیبانی کردن.

favorecido

: گیرنده, دریافت کننده وجه.

favoritismo

: طرفداری, استثناء قاءل شدن نسبت بکسی.

favorito

: مطلوب, برگزیده, مخصوص, سوگلی, محبوب, حیوان اهلی منزل, دست اموز, عزیز, سوگلی, معشوقه, نوازش کردن, بناز پروردن.

faz

: صورت, نما, روبه, مواجه شدن.

fbula

: افسانه, داستان, دروغ, حکایت اخلاقی, حکایت گفتن.

fcil

: اسان, سهل, بی زحمت, اسوده, ملا یم, روان, سلیس, اسان, باسانی, باسانی قابل اجرا, سهل الحصول.

fe

: ایمان, عقیده, اعتقاد, دین, پیمان, کیش.

febrero

: فوریه.

fecal

: درده ای, ته نشین, مدفوعی.

fecha

: خرما, درخت خرما, نخل, تاریخ, زمان, تاریخ گذاردن, مدت معین کردن, سنه.

fechado

: مورخ, تاریخ دار.

fecundo

: بارور, برومند, پرثمر, حاصلخیز, پراثر.

federaci n

: فدراسیون.

federal

: فدرال, اءتلا فی, اتحادی, اتفاق.

federalismo

: فدرالیسم, اصل دولت اءتلا فی.

federalista

: طرفدار دولت فدرال.

federalizar

: ملی کردن, ملی شدن.

fel n

: بزهکار, گناهکار, جانی, جنایت کار.

felicidad

: خوشی, سعادت, برکت, اقتضاء, مناسبت, خوشحالی, خوشی, شادی, خوشنودی, خرسندی.

felicitacin

: تبریک, تهنیت, شادباش.

felicitar

: تعارف, تعریف, درود, تعریف کردن از, تبریک گفتن, شادباش گفتن.

felino

: گربه ای, وابسته به تیره گربه, گربه صفت.

feliz

: خوش, خوشحال, شاد, خوشوقت, خوشدل, خرسند, سعادتمند, راضی, سعید, مبارک, فرخنده.

felona

: بزه, تبه کاری, جنایت, بدکاری, خیانت, شرارت.

femenino

: جنس ماده, مونث, زنانه, جانور ماده, زن, نسوان, جنس زن, مربوط به جنس زن, مونث, مادین, زنان.

femineidad

: زنانگی, ظرافت.

feminino

: جنس ماده, مونث, زنانه, جانور ماده, زن, نسوان, جنس زن, مربوط به جنس زن, مونث, مادین, زنان.

feminista

: طرفدار حقوق زنان.

fenomenal

: پدیده ای, حادثه ای, عارضی, عرضی, محسوس, پیدا, شگفت انگیز, فوق العاده.

feo

: زشت, بد گل, کریه.

feria

: نمایش, ارائه, نمایشگاه, حقوق تقاعد, زیبا, لطیف, نسبتا خوب, متوسط, بور, بدون ابر, منصف, نمایشگاه, بازار مکاره, بی طرفانه.

fermentaci n

: تخمیر.

fermentar

: ترش شدن, مخمرشدن, ور امدن, برانگیزاندن, تهییج کردن, ماده تخمیر, مایه, جوش, خروش, اضطراب.

feroz

: وحشی, سبع, وحشی, جنگلی, خود رو, شیفته و دیوانه.

ferrocarril

: راه اهن, با راه اهن فرستادن یا سفر کردن, سرهم بندی کردن, پاپوش درست کردن, خط اهن, راه اهن, وابسته به راه اهن.

fertilidad

: حاصلخیزی, باروری.

fertilizaci n

: لقاح, عمل کود دادن.

fertilizador

: کود, ابستن کننده.

fertilizar

: بارور کردن, حاصلخیز کردن, لقاح کردن, کود دادن.

ferviente

: باحرارت, باحمیت, پرشور وشعف, ملتهب.

fervor

: حرارت شدید, اشتیاق شدید, گرمی, التهاب.

festejante

: برگذار کننده.

festejar

: جشن گرفتن, عیدگرفتن, ایین (جشن یاعیدی را) نگاه داشتن, تقدیس کردن, تجلیل کردن, جشن, عید, سرور, جشن گرفتن.

festejo

: مهمانی, سور, ضیافت, جشن, عید, خوشگذرانی کردن, جشن گرفتن, عیاشی کردن, سفر تفریحی, سفر, خوش گذرانی کردن, سور زدن, سفر تفریحی کردن.

festival

: جشنواره, عید, سور, شادمانی, جشنی, عیدی.

festividad

: جشن, برگزاری جشن, تجلیل, بزم, جشن وسرور.

festivo

: بزمی, جشنی, شاد.

festn

: مهمانی, ضیافت, مهمان کردن, سور, بزم, مهمانی, سور, ضیافت, جشن, عید, خوشگذرانی کردن, جشن گرفتن, عیاشی کردن.

festonear

: هلا ل گل, گلبند, با هلا ل یا زینت گل اراستن, با گل اراستن.

fetal

: جنینی, وابسته به جنین.

fetiche

: طلسم, اشیاء یاموجوداتی که بعقیده اقوام وحشی دارای روح بوده و موردپرستش قرارمی گرفتند, بت, صنم, خرافات.

feto

: جنین, رویان.

feudal

: تیول گرای, تیولی, ملوک الطوایفی, وابسته به تیول, فلودال.

feudo

: عداوت, دشمنی, جنگ ونزاع, عداوت کردن, (قرون وسطی) حق موروثی.

fiable

: قابل اطمینان, موثق, معتبر, قابل اتکا.

fiador

: اجاره دهنده, امانت دهنده, کفیل دهنده, ضامن, کفیل.

fianza

: توقیف, حبس, واگذاری, انتقال, ضمانت, کفالت, بامانت سپردن, کفیل گرفتن, تسمه, حلقه دور چلیک, سطل, بقید کفیل ازاد کردن, قید, سپرده, ته نشست, سپردن, جدی, دلگرم, باحرارت, مشتاق, صمیمانه, سنگین, علا قه شدید به چیزی, وثیقه, بیعانه, ایمنی, امان, امنیت, اسایش خاطر, اطمینان, تامین, مصونیت, وثیقه, گرو, تضمین, ضامن.

fiasco

: خرابی, قصور, عدم موفقیت, شکست مفتضحانه, ناکامی, بطری شراب.

fiat

: حکم, امر, اجازه, رخصت, حکمی, امری.

fibra

: رشته, تار, نخ, بافت, لیف (الیاف), فیبر.

ficcin

: افسانه, قصه, داستان, اختراع, جعل, خیال, وهم, دروغ, فریب, بهانه.

ficcion

: افسانه, قصه, داستان, اختراع, جعل, خیال, وهم, دروغ, فریب, بهانه.

ficha

: لپ پریده کردن یا شدن, ژتن, ریزه, تراشه, مهره ای که دربازی نشان برد وباخت است, ژتون, ورقه شدن, رنده کردن, سیب زمینی سرخ کرده, نشانه.

fichero

: پرونده, بایگانی کردن.

ficticio

: ساختگی, افسانه ای, جعلی, ساختگی, موهوم.

fidedigno

: باورکردنی, پذیرفتنی, قابل استماع, محتمل.

fidelidad

: وفاداری.

fideo

: رشته فرنگی, ماکارونی, احمق, ابداع کردن.

fiduciario

: امانتی, اعتمادی, معتمد, ثابت, وابسته به امین ترکه, امانتی.

fiebre

: تب, هیجان, تب دار کردن.

fiel

: با وفا, باایمان, راست, پابرجا, ثابت, واقعی, حقیقی, راستگو, خالصانه, صحیح, ثابت یاحقیقی کردن, درست, راستین, فریور.

fieltro

: نمد, پشم مالیده ونمد شده, نمدپوش کردن, نمد مالی کردن, زمان ماضی فعل.leef

fiero

: ژیان, درنده, شرزه, حریص, سبع, تندخو, خشم الود, سبع, وحشی, رام نشده, غیر اهلی, وحشی شدن, وحشی کردن , وحشی, جنگلی, خود رو, شیفته و دیوانه.

fiesta

: برهم زدن, ترساندن, دست پاچه نمودن, شرمنده شدن, ترسیدن, خجلت, جشن, برگزاری جشن, تجلیل, مهمانی, سور, ضیافت, جشن, عید, خوشگذرانی کردن, جشن گرفتن, عیاشی کردن, جشنواره, عید, سور, شادمانی, جشنی, عیدی, روزبیکاری, تعطیل, روز تعطیل, تعطیل مذهبی, قسمت, بخش, دسته, دسته همفکر, حزب, دسته متشکل, جمعیت, مهمانی, بزم, پارتی, متخاصم, طرفدار, طرف, یارو, مهمانی دادن یارفتن.

figura

: شکل, رقم, پیکر.

figurado

: تلویحی.

figurar

: شکل, رقم, پیکر.

figurarse

: تصور کردن, پنداشتن, فرض کردن, انگاشتن, حدس زدن, تفکر کردن.

figurativo

: تلویحی.

fijaci n

: تعیین, تثبیت, تحکیم, دلبستگی زیاد, عشق زیاد, خیره شدگی, تعلق خاطر, ثابت کردن, چیز ثابت, اثاثه ثابت, لوازم نصب کردنی.

fijar

: پیوستن, ضمیمه کردن, اضافه نمودن, چسبانیدن, بستن, پیوستن, پیوست کردن, ضمیمه کردن, چسباندن, نسبت دادن, گذاشتن, ضبط کردن, توقیف شدن, دلبسته شدن, تصمیم گرفتن, مصمم شدن, حکم دادن, تعیین کردن, بستن, محکم کردن, چسباندن, سفت شدن, کار گذاشتن, درست کردن, پابرجا کردن, نصب کردن, محکم کردن, استوارکردن, سفت کردن, جادادن, چشم دوختن به, تعیین کردن, قراردادن, بحساب کسی رسیدن, تنبیه کردن, ثابت شدن, ثابت ماندن, مستقر شدن, گیر, حیص وبیص, تنگنا, مواد مخدره, افیون, ایمن, بی خطر, مطملن, استوار, محکم, دراماں, تامین, حفظ کردن, محفوظ داشتن تامین کردن, امن.

fijar el precio

: ارزش, قیمت, بها, بها قاءل شدن, قیمت گذاشتن.

fijar los ojos

: چشم, دیده, بینایی, دهانه, سوراخ سوزن, دکمه یا گره سیب زمینی, مرکز هر چیزی, کاراگاه, نگاه کردن, دیدن, پاییدن, خیره نگاه کردن, رک نگاه کردن, از روی تعجب ویا ترس نگاه کردن, خیره شدن.

fijarse en

: فکر, خاطر, ذهن, خیال, مغز, فهم, فکر چیزی را کردن, یاداوری کردن, تذکر دادن, مراقب بودن, مواظبت کردن, ملتفت بودن, اعتناء کردن به, حذر کردن از, تصمیم داشتن.

fijo

: ثابت, مقطوع, ماندنی, پایدار, ابدی, ثابت, ماندنی, سیر داءمی.

fila

: درجه, نمره, درجه بندی کردن, نمره دادن, صف, تنظیم کردن, مرتب کردن, اماده ومجهز کردن, ترتیب جای بازیکنان فوتبال,

طرز قرار گیری, طلب شده, ترتیب, نظم, شکل, سلسله, مقام, صف, ردیف, قطار, رشته, شان, رتبه, اراستن, منظم کردن, درجه دادن, دسته بندی کردن, انبوه, ترشیده, جلف, نرخ, میزان, سرعت, ارزیابی کردن, سطر, ردیف.

filamento

: رشته, تار, لیف, میله ای, میله.

filfa

: خبردروغ, شایعات.

filial

: فرزندی, شعبه, درخورفرزند.

filigrana

: تزءیناتی بشکل ذرات ریز یا دانه های تسبیح که امروزه بصورت سیم های ریز طلا ونقره و یا مسی در اطراف الا ت زرین وسیمین ساخته می شود, ملیله دوزی, ملیله دوزی کردن.

filmar

: پرده نازک, فیلم عکاسی, فیلم سینما, سینما, غبار, تاری چشم, فیلم برداشتن از.

filme

: سینما.

filn

: رگه معدن, سنگ طلا, هرچیزشبیه راه ابی, ورید, سیاهرگ, رگه, حالت, تمایل, روش, رگ دار کردن, رگه دار شدن.

filosof a

: فلسفه, حکمت, وارستگی, بردباری, تجرد.

filsofo

: فیلسوف.

filtraci n

: از صافی گذراندن, تصفیه, پالا یش, تراوش, نشت, چکه, کمبود, کسر, کسری, فاش شدگی (اسرار), مقداری که معمولا برای کسری در اثر نشتی درنظر میگیرند, رسوخ, چکه, نفوذ, مقدار رسوخ شده.

filtrar

: صافی, کشش, زور, فشار, کوشش, درد سخت, تقلا, در رفتگی یا ضرب عضو یا استخوان, اسیب, رگه, صفت موروثی, خصوصیت نژادی, نژاد, اصل, زودبکار بردن, زور زدن, سفت کشیدن,کش دادن, زیاد کشیدن, پیچ دادن, کج کردن, پالودن, صاف کردن, کوشش زیاد کردن.

filtro

: صافی.

fin

: دانستن, فرض کردن, ارزیابی کردن, شمردن,رسیدن, ناءل شدن(به), به نتیجه رسیدن, قراول رفتن, قصد داشتن, هدف گیری کردن, نشانه گرفتن.(.n) :حدس, گمان, جهت, میدان, مراد, راهنمایی, رهبری, نشان, هدف, مقصد, انتها, خاتمه, خاتمه دادن, خاتمه یافتن, پایان, خاتمه, هدف, مقصد, قصد, عزم, منظور, هدف, مقصود, پیشنهاد, در نظر داشتن, قصد داشتن, پیشنهادکردن, نیت.

fin de semana

: اخر هفته, تعطیل اخر هفته, تعطیل اخر هفته را گذراندن.

final

: انتها, خاتمه, خاتمه دادن, خاتمه یافتن, پایان, خاتمه, احتمالی, موکول بانجام شرطی, شرطی, مشروط, اخرین, پایانی, نهایی, غایی, قطعی, قاطع.

finalizar

: بپایان رساندن, بمرحله نهایی رساندن.

finalmente

: بالا خره, عاقبت, سرانجام.

financiable

: نقد شدنی در بانک, قابل نقل وانتقال بانکی.

financiar

: مالیه, دارایی, علم دارایی, تهیه پول کردن, درکارهای مالی داخل شدن.

financiero

: مالی.

financista

: متخصص مالی, سرمایه دار, سرمایه گذار.

finanza

: مالیه, دارایی, علم دارایی, تهیه پول کردن, درکارهای مالی داخل شدن.

finca

: ملک, املا-ک, دارایی, دسته, طبقه, حالت, وضعیت, ملک اربابی, ملک تیولی, منزل, خانه بزرگ, مزرعه یا مرتع احشام, دامداری کردن, در مرتع پرورش احشام کردن.

fine

: طبیعی, سرشتی, نهادی, ذاتی, فطری, جبلی, بدیهی, مسلم, استعداد ذاتی, احمق, دیوانه.

fines de semana

: اخر هفته, تعطیل اخر هفته, تعطیل اخر هفته را گذراندن.

finga

: وانمود کردن, بخود بستن, دعوی کردن.

finge

: وانمود کردن, بخود بستن, دعوی کردن.

fingir

: وانمود کردن, بخود بستن, جعل کردن, وانمود کردن, بخود بستن, دعوی کردن.

finito

: متناهی, محدود.

finland s

: فنلا ندی, اهل کشور فنلا ند, فنلا ندی, زبان مردم فنلا ند.

fino

: هر چیز ظریف و عالی, گوشت یا خوراک لذیذ, مطبوع, ظریف, خوشمزه, لطیف, نازک بین, حساس, جریمه, تاوان, غرامت, جریمه کردن, جریمه گرفتن از, صاف کردن, کوچک کردن, صاف شدن, رقیق شدن, خوب, فاخر, نازک, عالی, لطیف, نرم, ریز, شگرف, لا غر, نحیف, بدقیافه, زننده, بی ثمر, لا غرکردن, زننده ساختن, ویران کردن, تکیه کردن, تکیه زدن, پشت دادن, کج شدن, خم شدن, پشت گرمی داشتن, متکی شدن, تکیه دادن بطرف, تمایل داشتن, لا غر, نزار, نحیف, اندک, ضعیف, کم سود, بیحاصل , مهذب, پالوده, صرف, محض, خالص, راست, تند, مطلق, بطورعمود, یک راست, پاک, بکلی, مستقیما, ظریف, پارچه ظریف, حریری, برگشتن, انحراف حاصل کردن, کنار رفتن, کنار زدن, بلند وباریک, باریک, قلمی, کم, سست, ضعیف, ظریف, قلیل, نازک, باریک, لا- غر, نزار, کم چربی, کم پشت, رقیق, کم مایه, سبک, رقیق و ابکی, کم جمعیت, بطور رقیق, نازک کردن, کم کردن, رقیق کردن, لا غر کردن, نازک شدن, کم پشت کردن.

fins

: فنلا ندی, اهل کشور فنلا ند, فنلا ندی, زبان مردم فنلا ند.

fiordo

: ابدره, ابدره.

firma

: شرکت, شرکت, تجارتخانه, کارخانه, موسسه بازرگانی, استوار, محکم, ثابت, پابرجا, راسخ, سفت کردن, استوار کردن, امضاء, دستینه, صحه, توشیح, امضاء کردن.

firmamento

: فلک (افلا ک), اسمان, گنبد اسمان.

firmar

: نشان, نشانه, علا مت, اثر, صورت, ایت, تابلو, اعلا ن, امضاء کردن, امضاء, نشان گذاشتن, اشاره کردن.

firme

: جسم جامد و سخت, مقاوم, یکدنده, تزلزل ناپذیر, تند, تندرو, سریع السیر, جلد و چابک, رنگ نرو, پایدار, باوفا, سفت, روزه, روزه گرفتن, فورا, شرکت, تجارتخانه, کارخانه, موسسه بازرگانی, استوار, محکم, ثابت, پابرجا, راسخ, سفت کردن, استوار کردن, ایمن, بی خطر, مطملن, استوار, محکم, درامان, تامین, حفظ کردن, محفوظ داشتن تامین کردن, امن, یکنواخت, محکم, پرپشت, استوار, ثابت, پی درپی, مداوم, پیوسته ویکنواخت کردن, استوار یا محکم کردن, ساکن شدن.

fiscal

: مالی, مالیاتی, محاسباتی.

fisco

: خزانه, خزانه داری, مالیه, خزانه دار پادشاهی.

fisi n

: شکافتن, انشقاق, شکستن هسته اتمی.

fisiologa

: تن کردشناسی, علم وظایف الا عضاء, فیزیولوژی, علم طبیعی.

fisionable

: قابل شکستن وتقسیم, شکافت پذیر.

fl or

: فلورین, فلور.

flaco

: پوستی, لا غر, پوست واستخوان, نازک, باریک, لا غر, نزار, کم چربی, کم پشت, رقیق, کم مایه, سبک, رقیق و ابکی, کم جمعیت, بطور رقیق, نازک کردن, کم کردن, رقیق کردن, لا غر کردن, نازک شدن, کم پشت کردن.

flagelacin

: شلا ق زنی, تشکیل تاژک.

flagelacion

: شلا ق زنی, تشکیل تاژک.

flagelante

: کسیکه برای بخشودگی از گناهان بخود شلا ق میزند, موجود یا انگل تاژک دار.

flagelar

: تاژک دار, شلا قی, تاژکدار, شلا ق زدن, تازیانه زدن, تاژک دار شدن.

flama

: شعله, زبانه اتش, الو, تب وتاب, شورعشق, شعله زدن, زبانه کشیدن, مشتعل شدن, تابش.

flamenco

: فلامینگو, نوعی پرنده با پرهای صورتی رنگ که پاهای لاغر و درازی دارد.

flanco

: پهلو, تهیگاه, طرف, جناح, از جناح حمله کردن, درکنار واقع شدن.

flanquear

: پهلو, تهیگاه, طرف, جناح, از جناح حمله کردن, درکنار واقع شدن, ازجناح خارجی بدشمن حمله کردن.

flaqueza

: نقطه ضعف, صعف اخلا قی, ضعف, تیغه شمشیر.

flash

: تلا لو, تاباندن.

flauta

: فلوت, شیار, فلوت زدن.

flecha

: پیکان, محور, چرخ, میله, اسه.

flema

: خلط, بلغم, ماده مخطی, ماده لزج, بلغم, مخاط, خلط, سستی, بیحالی, خونسردی.

fletador

: باری, بار کننده (کشتی), بار, بارکش, مکاری.

fletar

: فرمان, امتیاز, منشور, اجازه نامه, دربست کرایه دادن, پروانه دادن, امتیازنامه صادر کردن.

flexibilidad

: سازگاری, قابلیت توافق و سازش, سازواری, قابلیت انعطاف, خمش.

flexible

: گرده کوچک, کشدار, قابل ارتجاع, فنری, سبک روح, کشسان, خم شو, تاشو, نرم, قابل انعطاف, قابل تغییر, نرم, مسخره وار, سست, خمیده, سربزیر, مطیع, تاشو, خم شو, نرم, خم کردن, تاکردن, خمیده کردن, تمرین نرمش کردن, نرم, قابل ارتجاع, کش دار, تغییر پذیر, نرم شدن, راضی شدن, انعطاف پذیر.

***flirtear**

: لا س, حرکت تند وسبک, لا س زدن, اینسو وانسو جهیدن.

flojel

: پر دراوردن جوجه پرندگان, پرهای ریزی که برای متکا بکار میرود, کرک, کرک صورت پایین, سوی پایین, بطرف پایین, زیر, بزیر, دلتنگ, غمگین, پیش قسط.

flojo

: بادکرده, شل, ول, کیسه ای متورم, قلنبه, سست, نرم, شل و ول, دارای عضلا ت شل, لخت, سست, شل, سهل انگار, اهمال کار, لینت مزاج, شل کردن, ول کردن, رهاکردن, شل, سست, لق, گشاد, ول, ازاد, بی ربط, هرزه, بی بندوبار, لوس وننر, بی پایه, بی قاعده, رهاکردن, درکردن(گلوله وغیره), منتفی کردن, برطرف کردن, شل وسست شدن, نرم وازاد شدن, حل کردن, از قید مسلولیت ازاد ساختن, سبکبار کردن, پرداختن, سست, کم دوام, ضعیف, کم بنیه, کم زور, کم رو.

flor

: گل, شکوفه, درخت گل, سر, نخبه, گل کردن, شکوفه دادن, گلکاری کردن.

floral

: گلدار.

florear

: گل, شکوفه, درخت گل, سر, نخبه, گل کردن, شکوفه دادن, گلکاری کردن.

florecer

: شکوفه, شکوفه کردن, گل دادنی, بکمال وزیبایی رسیدن, تزءینات نگارشی, جلوه, رشد کردن, نشو ونما کردن, پیشرفت کردن, زینت کاری کردن, شکفتن, برومند شدن, اباد شدن, گل کردن, گل, شکوفه, درخت گل, سر, نخبه, گل کردن, شکوفه دادن, گلکاری کردن.

florecimiento

: شکوفه, شکوفه کردن, گل دادنی, بکمال وزیبایی رسیدن.

florero

: سبزه میان جنگل, فضای میان جنگل, خیابان یا کوچه جنگل, درختستان, بیشه.

florescencia

: فصل شکوفه اوری, حد اعلا ی تمدن یک قوم.

florido

: پوشیده از گل, پرگل, سلیس وشیوا, گلگون, پرگل, پرزینت.

florin

: واحد پول کشور هلند, سکه طلا (در المان و هلند).

florista

: گفلروش, گلکار.

florn

: واحد پول کشور هلند.

flota

: ناوگان, عبور سریع, زود گذر, بادپا, بسرعت گذشتن, تندرفتن.

flotador

: جسم شناور بر روی اب, سوهان پهن, بستنی مخلوط با شربت وغیره, شناور شدن, روی اب ایستادن, سوهان زدن, جسم شناور, گواهی نامه سهام دولتی یا راه اهن (که بجای وثیقه بکار میرود, کسی که درچند محل بنحو غیر قانونی رای بدهد.

flotar

: رهنمای شناور, کویچه, روابی, جسم شناور, روی اب نگاهداشتن, شناور ساختن, جسم شناور بر روی اب, سوهان پهن, بستنی مخلوط با شربت وغیره, شناور شدن, روی اب ایستادن, سوهان زدن.

flotilla

: ناوگان کوچک.

fluctuaci n

: ترقی و تنزیل, نوسان.

fluctuar

: نوسان داشتن, روی امواج بالا وپایین رفتن, ثابت نبودن, موج زدن, بی ثبات بودن.

fludo

: سیال, روان, نرم وابکی, مایع, متحرک.

fluidez

: سیالیت, روانی بیان, سلا ست بیان, طلا قت لسان.

fluido

: روان, سلیس, فصیح, سیال, روان, نرم وابکی, مایع, متحرک.

fluir

: جریان, روانی, مد (برابر جزر), سلا ست, جاری بودن, روان شدن, سلیس بودن, بده, شریدن, مسیل, نهر.

fluorescencia

: فلوءورسانس.

fluorescente

: فلورءورسان, لا مپ مهتابی.

fluoruro

: فلورید, فلورور.

fmur

: استخوان ران, فخذ, ران حشره.

foca

: خوک ابی, گوساله ماهی, مهر, نشان, تضمین, مهر کردن, صحه گذاشتن, مهر و موم کردن, بستن, درزگیری کردن.

focal

: کانونی, مرکزی, وابسته بکانون, موضعی.

foco

: نقطه تقاطع, کانون, کانون عدسی, فاصله کانونی, قطب, مرکز, مترکز کردن, بکانون اوردن, میزان کردن.

fogn

: اجاق, اتشدان, کف منقل, منزل, سکوی اجاق, کوره کشتی.

folculo

: برگه, کیسه یا غده وچک ترشحی یا دفعی.

foliaci n

: برگ شماری, برگ, برگ سازی.

folklore

: رسوم اجدادی, معتقدات واداب ورسوم قدیمی واجدادی, افسانه های قومی واجدادی, فولکلور.

folleto

: کتاب کوچك, کتابچه, دفترچه, رساله, جزوه, جزوه, رساله, کتاب کوچك صحافی نشده که گاهی جلد کاغذی دارد, بروشور, برگچه, ورقه, جزوه, رساله چاپی, کتاب جلد کاغذی.

fomentar

: تشویق کردن, دلگرم کردن, تشجیع کردن, تقویت کردن, پیش بردن, پروردن, برانگیختن, پروردن, تحریک کردن.

fondo

: زمینه, نهانگاه, سابقه, ته, پایین, تحتانی, زمین, خاك, میدان, زمینه, کف دریا, اساس, پایه, بنا کردن, برپا کردن, بگل نشاندن, اصول نخستین را یاد دادن(به), فرودامدن, بزمین نشستن, اساسی, زمان ماضی فعل.دنءرگ

fondos

: وجوه, سرمایه, تنخواه, ذخیره وجوه احتیاطی, صندوق, سرمایه ثابت یا همیشگی, پشتوانه, تهیه وجه کردن, سرمایه گذاری کردن.

fondos posesi n

: دارایی.

fontico

: اوایی, مصوت, صدا دار, مربوط به ترکیب اصوات.

foque

: بادبان عمده دگل جلو کشتی, بادبان پایین.

forastero

: بیگانه, اجنبی, غریبه, غریبه, بیگانه, غریب, بیگانه کردن.

forcejar

: نوعی ماهی پهن, لغزش, اشتباه, درگل تقلا کردن, بال بال زدن, دست وپاکردن.

forcejear

: حرکت تند و ناگهانی (بدن), جست وخیز, چین دار کردن حاشیه لباس, پرت کردن, تقلا کردن, جولا ن.

forense

: دادگاهی, بحثی, قانونی, مربوط به سخنرانی, جدلی.

forja

: کوره اهنگری, دمگاه, کوره قالگری, جعل, تهیه جنس قلا بی, جعل کردن, اسناد ساختگی ساختن, اهنگری کردن, کوبیدن, جلو رفتن.

forjar

: کوره اهنگری, دمگاه, کوره قالگری, جعل, تهیه جنس قلا بی, جعل کردن, اسناد ساختگی ساختن, اهنگری کردن, کوبیدن, جلو رفتن, ریخت, شکل دادن.

forma

: حالت, وضعیت, چگونگی, شرط, مقید کردن, شرط نمودن, شکل, ریخت, ترکیب, تصویر, وجه, روش, طریقه, برگه, ورقه, فرم, تشکیل دادن, ساختن, بشکل دراوردن, قالب کردن, پروردن, شکل گرفتن, سرشتن, فراگرفتن.

forma bacilar

: عصایی شکل, بشکل میله های کوچک, میله میله.

formaci n

: ارایه, ارایش, شکل, ساختمان, تشکیلا ت, احداث, صف ارایی, تشکیل, رشد, ترتیب قرارگرفتن.

formal

: رسمی, دارای فکر, مقید به اداب ورسوم اداری, تفصیلی, عارضی, لباس رسمی شب, قرار دادی.

formaldehdo

: فرمالدءید, بفرمول.OHCH

formalidad

: رسمیت, تشریفات, رعایت اداب ورسوم.

formalizar

: رسمی کردن.

formar

: فرهیختن, تربیت کردن, دانش اموختن, تعلیم دادن, روش, سبک, طرز, اسلوب, مد, ساختن, درست کردن, بشکل در اوردن, شکل, ریخت, ترکیب, تصویر, وجه, روش, طریقه, برگه, ورقه, فرم, تشکیل دادن, ساختن, بشکل دراوردن, قالب کردن, پروردن, شکل گرفتن, سرشتن, فراگرفتن, لرزانک, منجمد کردن, دلمه شدن, سفت کردن, بستن, ماسیدن, ریخت, شکل دادن.

formatear

: قطع, اندازه شکل, نسبت.

formato

: قطع, اندازه شکل, نسبت, اندازه, قد, مقدار, قالب, سایز, ساختن یارده بندی کردن برحسب اندازه, چسب زنی, اهارزدن, بر اورد کردن.

formidable

: ترسناک, سخت, دشوار, نیرومند, قوی, سهمگین, سترگ, کلا ن, گنده, تنومند, بزرگ جثه.

formular

: تنظیم کردن.

formulario

: شکل, ریخت, ترکیب, تصویر, وجه, روش, طریقه, برگه, ورقه, فرم, تشکیل دادن, ساختن, بشکل دراوردن, قالب کردن, پروردن, شکل گرفتن, سرشتن, فراگرفتن.

fornculo

: کورک, دمل, جوش, التهاب, هیجان, تحریک, جوشاندن, بجوش امدن, خشمگین شدن.

fornicar

: فاحشه بازی کردن, زنا کردن, بشکل طاق, قوسی شکل, طاقی شکل, بجلو خم شده.

fornicio

: جنده بازی, زنا.

foro

: میدان, بازار, محل اجتماع عموم, دادگاه, محکمه, دیوانخانه.

forrajear

: علیق, علوفه, علف, تلا ش وجستجو برای علیق, غارت کردن, پی علف گشتن, کاوش کردن.

forrar

: پوشش, اندود, پوشیدن, زیاد بار کردن, رویهم قراردادن, کراوات.

forro

: استر, استر دوزی, خط کشی, تودوزی.

forta leza

: استحکامات نظامی, سنگر, قلعه نظامی, دژ.

fortaleza

: سنگر, برج وبارو, حصار, قلعه, دژ, سنگربندی کردن, تقویت کردن, قوی, پایمردی, شهامت اخلا قی, شکیبایی, بردباری, ثبات, استحکامات نظامی, سنگر, قلعه نظامی, دژ.

fortificaci n

: استحکام (استحکامات), سنگر بندی, بارو, تقویت.

fortificar

: دارای استحکامات کردن, تقویت کردن, نیرومند کردن.

fortuito

: تصادفی, اتفاقی, غیر مترقبه, عرضی(ارازی) ضمنی, عارضی, غیر اساسی, پیش امدی.

fortuna

: بحث واقبال, طالع, خوش بختی, شانس, مال, دارایی, ثروت, اتفاق افتادن, مقدرکردن.

forzar

: نیرو, زور, تحمیل, مجبور کردن, کشش, زور, فشار, کوشش, درد سخت, تقلا, در رفتگی یا ضرب عضو یا استخوان, اسیب,

رگه, صفت موروثی, خصوصیت نژادی, نژاد, اصل, زودبکار بردن, زور زدن, سفت کشیدن,کش دادن, زیاد کشیدن, پیچ دادن, کج کردن, پالودن, صاف کردن, کوشش زیاد کردن.

fosilizar

: فسیل شدن, در اثر مرور زمان بصورت سنگواره درامدن, سخت ومتحجرشدن, کهنه شدن.

foso

: خندق, خاکریز, خندق کندن.

fotgrafo

: عکاس, عکس بردار.

foto

: عکس, عکس برداشتن از, عکسبرداری کردن, تصویر لحظه ای, عکس فوری.

fotocopia

: رونوشت برداری بوسیله عکاسی, فتوکپی.

fotocopiar

: رونوشت برداری بوسیله عکاسی, فتوکپی.

fotograf a

: عکس, عکس برداشتن از, عکسبرداری کردن, عکاسی, عکسبرداری, لوازم عکاسی.

fotografiar

: عکس, عکس برداشتن از, عکسبرداری کردن.

fourty

: چهار, عدد چهار.

fr o

: سرد, خنک, سرما, سرماخوردگی, زکام, سردشدن یا کردن.

fracasado

: مسقط, رشد نکرده, عقیم, بی ثمر, بی نتیجه, شکست, عدم موفقیت, ناموفق.

fracasar

: خراب شدن, تصورکردن, موفق نشدن, صدای تلپ, صدای چلپ, باصدای تلپ افتادن, شکست خوردن.

fracaso

: خرابی, قصور, عدم موفقیت.

fracci n

: شکستن, شکستگی, ترک خوردگی, شکاف, برخه, کسر (کسور),بخش قسمت, تبدیل بکسر متعارفی کردن, بقسمتهای کوچک تقسیم کردن, کسری, کوچک.

fractura

: شکستنی, شکست, شکستگی, انکسار, شکست, ترك, شکاف, شکستن, شکافتن, گسیختن, شکستگی(استخوان).

fracturar

: انفصال, شکستگی, شکستن, شکستگی, انکسار, شکست, ترك, شکاف, شکستن, شکافتن, گسیختن, شکستگی(استخوان).

fragancia

: بوی خوش, عطر, رایحه وعطر, چیز معطر.

fragata

: فرقت, کشتی بادبان دار, نوعی قایق پارویی.

fragilidad

: سستی, ضعف اخلا ق, نحیفی, خطایی که ناشی ازضعف اخلا قی باشد, بیمایگی, نااستواری.

fragmentar

: تکه.

fragmento

: ذره, رقم دودویی, عصاره گرفتن, بیرون کشیدن, استخراج کردن, اقتباس کردن, شیره, عصاره, زبده, خلا صه, تکه, تکه, دانه, مهره, وصله کردن.

fraile

: راهب صومعه, راهب درویش و ساءل, راهب, تارك دنیا.

frambuesa

: تمشک.

franc s

: خلا ل کردن (باقلا وامثال ان), مقشر کردن, : فرانسوی, فرانسه, زبان فرانسه, فرانسوی کردن, مرد فرانسوی.

francamente

: رك وپوست کنده, صراحتا, جوانمردانه.

franco

: پرحرف, رك و راست, رك, مخارج پستی قبلا پرداخت شده, پاکت تمبردار یا امانتی که قبلا مخارج پست ان پرداخت میشود.

francotirador

: تیرانداز از خفا.

franela

: فلا نل (نوعی پارچه پشمی), جامه فلا نل یا پشمی, لباس (بخصوص شلوار)ورزش.

franja

: حاشیه, سجاف, کناره, حاشیه دار کردن, ریشه گذاشتن به, چتر زلف, چین, لبه.

franqueo

: حمل بوسیله پست, ارسال پست, مخارج پستی, حق پستی, تمبر پستی.

franquicia

: امتیاز, حق انتخاب, ازاد کردن, حق رای دادن.

frasco

: قمقمه, فلا سک, دبه مخصوص باروت تفنگ.

frase

: عبارت, جمله, حکم, فتوی, رای, قضاوت, گفته, رای دادن, محکوم کردن.

fraternal

: برادرانه, از روی مهربانی, از روی دوستی, دوستانه, برادرانه, برادر وار, اءتلا فی, اتحادی.

fraternidad

: برادری, اخوت, انجمن اخوت, صنف, اتحادیه.

fraternizar

: دوست بودن, برادری کردن, متفق ساختن, برادری دادن.

fratricidio

: برادرکشی, برادر کش, خواهر کش.

fraude

: فریب, حیله, کلا ه برداری, تقلب, فن, گوش بر, شیاد.

frecuencia

: بسامد, فرکانس, فراوانی.

frecuentar

: تکرار شونده, زود زود, مکرر, رفت وامد زیاد کردن در, تکرار کردن, خو دادن, عادت دادن, سکونت کردن, زیاد رفت وامد کردن در, دیدارمکررکردن, پیوسته امدن به, امد وشد زیاد, خطور, مراجعه مکرر, محل اجتماع تبه کاران, امیزش, دوستی, روحی که زیاد بمحلی امد وشدکند, تردد کردن, پاتوق.

frecuente

: تکرار شونده, زود زود, مکرر, رفت وامد زیاد کردن در, تکرار کردن.

frecuentemente

: بارها, خیلی اوقات, بسی, کرارا, بکرات, غالب اوقات.

fregadero

: میز یاقفسه اشپزخانه, میز ارایش, کمد, میز کشودار واینه دار.

fregar

: درخت یابوته کوتاه ورشد نکرده, زمین پوشیده از خاروخاشاک وغیر قابل عبور, خارستان تیغستان, ادم گمنام, مالش, سایش, تمیز کاری, ضد عفونی برای عمل جراحی, مالیدن, خراشیدن, تمیز کردن, ستردن.

frenar

: بیشه, درختستان, ترمز, عایق, مانع, ترمز کردن.

frenes

: دیوانه کردن, شوریده کردن, اشفتن, دیوانگی انی, شوریدگی, هیجان.

freno

: بیشه, درختستان, ترمز, عایق, مانع, ترمز کردن.

frenta

: پیشانی.

frente

: جلو, صف جلو, جلودار, طلا یه, پیشانی, جلو, پیش.

frentico

: بی عقل, اتشی, عصبانی, از کوره در رفته, اتشی, اشفته, عصبانی.

frer

: سوزاندن, اتش زدن, سوختن, مشتعل شدن, دراتش شهوت سوختن, اثر سوختگی, زاده, تخم, فرزند, حیوان نوزاد, جوان, گروه, گوشت سرخ کرده, بریانی, سرخ کردن, روی اتش پختن, تهییج, سوزاندن.

fresa

: توت فرنگی, چلیک خوراکی.

fresco

: سرد, خنک, خنک, خنک کردن, تر وتازه, تازه, خرم, زنده, با نشاط, باروح, خنک, سرد, تازه نفس, تازه کار ناازموده, پر رو, جسور, بتازرگی, خنک ساختن, تازه کردن, خنک شدن, اماده, سرخوش, شیرین, تازه, جدید, اخیر, متاخر, جدیدالتاسیس.

frgil

: شکننده, ترد, نازک, لطیف, زودشکن, ضعیف.

frica

: افریقا.

fricci n

: سایش, اصطکاک, مالش, اختلا ف, حساسیت.

frigidez

: سردی, انجماد, کمی تمایل در قوای جنسی.

frisa

: کتیبه, حاشیه ارایشی, باکتیبه اراستن, حاشیه زینتی دادن به.

fritura

: کلوچه قیمه دار یا میوه دارکه سرخ کنند, خاگینه گوشت دار, پاره, خرده, خردکردن, قطعه قطعه کردن, تلف کردن, هدر کردن.

frivolidad

: سبک, سبک سری, رفتار سبک, لوسی.

frjol

: باقلا, لوبیا, دانه, حبه, چیزکم ارزش وجزءی.

frmula

: فورمول, قاعده سازی, دستور سازی, تبدیل به قاعده رمزی.

frog

: دیدن, مشاهده کردن, نگاه کردن, فهمیدن, مقر یا حوزه اسقفی, بنگر.

frondoso

: برگدار, پر برگ, پر اب, ابدار, شاداب, پرپشت, با شکوه, مست کردن, مشروبخوار, الکلی.

frontal

: پیشانی, وابسته به پیشانی, وابسته بجلو, قدامی.

frontera

: سرحد, حاشیه, لبه, کناره, مرز, خط مرزی, لبه گذاشتن (به), سجاف کردن, حاشیه گذاشتن, مجاور بودن, کران, مرز, خط سرحدی, جلو, پیش, مرز, سرحد, خط فاصل, مرزی, صف جلو لشکر, حد, حدود, کنار, پایان, اندازه, وسعت, محدود کردن, معین کردن, منحصر کردن.

frontn

: نمای سر در, جبهه, نمای خارجی, جلو, پیش, نمای ساختمان, حریم, جلو خان, میدان.

frotar

: مالیدن, سودن, ساییدن, پاک کردن, اصطکاک پیدا کردن, ساییده شدن.

frtil

: حاصلخیز, پرثمر, بارور, برومند, پربرکت.

fruct fero

: میوه دار, مثمر, مفید, بارور.

frugal

: صرفه جو, مقتصد, با صرفه, اندک, میانه رو, ساده.

frugalidad

: صرفه جویی, کم خرجی.

fruicin

: باروری, برخورداری, تمتع, میوه اوری, پایان, استنتاج

frustraci n

: عقیم گذاری, خنثی سازی, محروم سازی, نا امیدی.

frustrar

: جای نگین, تراشه, ته چک, سوش, فلز ورق شده, ورق, سیماب پشت اینه, زرورق, بی اثرکردن, عقیم گذاردن, خنثی کردن, دفع کردن, فلز را ورقه کردن, خنثی کردن, هیچ کردن, باطل کردن, ناامید کردن, فکر کسی را خراب کردن, فاسدشدن, بی نتیجه گذاردن, خنثی کردن, حاءل کردن, عقیم گذاردن, مخالفت کردن با, انسداداریب, کج, در سرتاسر (چیزی) ادامه دادن یا کشیدن.

fruta

: میوه, بر, سود, فایده, فرزند, میوه دادن, ثمر.

fruto

: میوه, بر, سود, فایده, فرزند, میوه دادن, ثمر.

fsica

: فیزیک.

fsil

: سنگواره, فسیل, مربوط بادوار گذشته.

ftbol

: بازی فوتبال, توپ فوتبال, فوتبال بازی کردن, فوتبال, بازی فوتبال.

ftebol

: فوتبال, بازی فوتبال.

fuego

: اتش, حریق, شلیک, تندی, حرارت, اتش زدن,افروختن, تفنگ یاتوپ را اتش کردن, بیرون کردن, انگیختن.

fuente

: کاسه, جام, قدح, باتوپ بازی کردن, مسابقه وجشن بازی بولینگ, کاسه رهنما(دستگاه ابزارگیری), ظرف, بشقاب, دوری, سینی, خوراک, غذا, در بشقاب ریختن, مقعر کردن, حوض غسل تعمید, ظرف مخصوص نگه داری اب مقدس, چشمه, ذوب, فواره, منبع, مخزن, یکدست حروف هم شکل وهم اندازه (درچاپخانه), منبع, فواره, منشاء, مخزن, چشمه, سرچشمه, لگن خاصره, حفره لگن خاصره, لگنچه کلیوی , منبع, منشاء, بهار, چشمه, سرچشمه, فنر, انبرک, جست وخیز, حالت فنری, حالت ارتجاعی فنر, پریدن, جهش کردن, جهیدن, قابل ارتجاع بودن, حالت فنری داشتن, ظاهر شدن.

fuera

: کنار, یکسو, بیک طرف, دوراز, خارج, بیرون از, غایب, درسفر, بیدرنگ, پیوسته, بطور پیوسته, متصلا, مرتبا, از انجا, از ان زمان, پس از ان, بعد, از انروی, غایب, رفته, بیرون, دورافتاده, دور, فاصله دار, ناجور, متفاوت, قطع, خاموش, ملغی, پرت, دور, خارج, بیرون از, خارج از, افشا شده, اشکار, خارج, بیرون, خارج از حدود, حذف شده, راه حل, اخراج کردن, اخراج شدن, قطع کردن, کشتن, خاموش کردن, رفتن, ظاهر شدن, فاش شدن, بیرونی, خارج از منزل, درهوای ازاد, بیرون.

fuera de

: بیرون, برون, ظاهر, محیط, دست بالا, برونی.

fuera de lnea

: برون خطی.

fuerte

: سنگر, برج وبارو, حصار, قلعه, دژ, سنگربندی کردن, تقویت کردن, قوی, دلیر, جسور, متهور, دلیر نما, پرطاقت, بادوام, باصدای بلند, بلند اوا, پر صدا, گوش خراش, زرق وبرق دار, پرجلوه, رسا, مشهور, نیرومند, توانا, زورمند, قوی, مقتدر, بزرگ, نیرومند, مقتدر, قوی هیکل, تنومند, ستبر, هیکل دار, جامد, ز جسم, ماده جامد, سفت, سخت, مکعب, سه بعدی, محکم, استوار, قوی, خالص, ناب, بسته, منجمد, سخت, یک پارچه, مکعب, حجمی, سه بعدی, توپر, نیرومند, قابل اطمینان, نیرومند, قوی, پر زور, محکم, سخت, محکم, ستبر, تنومند, قوی هیکل, خوش بنیه, درشت.

fuertemente

: شدیدا, قویا, جدا, سفت, محکم, تنگ (تانگ), کیپ, مانع دخول هوا یا اب یا چیز دیگر, خسیس, کساد.

fuerza

: انرژی, نیرو, زور, تحمیل, مجبور کردن, توانایی, زور, قدرت, نیرو, انرژی, قدرت, توان, برق, نیرو, زور, قوت, قوه, توانایی, دوام, استحکام, قدرت, نیرومندی, زور, نیرو, انرژی, توان.

fuerza de caballos

: واحد نیرو معادل ۶۴۷ وات, اسب بخار.

fuerza de voluntad

: عزم راسخ, تصمیم جدی, نیروی اراده.

fuerza intelectual

: قوه ادراک شخص خوش فکر وبا قریحه.

fuga

: قطعه موسیقی که دران چند تن پشت سرهم دنباله اواز را میگیرند, نوعی الت بادی موسیقی.

fugarse

: گریختن, فرار کردن, دررفتن, رونشان ندادن, روپنهان کردن, پنهان شدن, فرار کردن با معشوق, گریختن, فرار کردن.

fugitivo

: فراری, تبعیدی, بی دوام, زودگذر, فانی, پناهنده.

fulcro

: نقطه اتکاء, پایه, شاهین ترازو, اهرم, دارای نقطه اتکاء کردن, تکیه گاه ساختن پایه دار کردن.

fulgor

: درخشندگی زیاد, روشنایی زننده, تابش خیره کننده, تشعشع, خیره نگاه کردن.

fulminaci n

: غرش, فحاشی, تهدید.

fulminar

: رعد وبرق زدن, غریدن, منفجر شدن, محترق شدن, باتهدید سخن گفتن, دادوبیداد راه انداختن, اعتراض کردن.

fumador

: اهل دخانیات, اهل دود, دود دهنده میوه وگوشت وامثال ان, وسیله ای که تولید دودکند, واگن یا اتاق مخصوص استعمال دخانیات.

fumar

: دود, مه غلیظ, استعمال دود, استعمال دخانیات, دودکردن, دود دادن, سیگارکشیدن.

funcin

: تابع, وظیفه, کار کردن.

funcional

: تابعی, وظیفه مندی, در حال کار.

funcionamiento

: اداره, گرداندن, عمل جراحی, عمل, گردش, وابسته به عمل, کار کننده, مشغول کار, کارگر, طرزکار.

funcionar

: تابع, وظیفه, کار کردن, بفعالیت واداشتن, بکار انداختن, گرداندن, اداره کردن, راه انداختن, دایر بودن, عمل جراحی کردن, راندن, رانش, دایر بودن, اداره کردن, کار, شغل, وظیفه, زیست, عمل, عملکرد, نوشتجات, اثار ادبی یا هنری, کارخانه, استحکامات, کار کردن, موثر واقع شدن, عملی شدن, عمل کردن.

funcionar mala

: بدعمل کردن.

funcionario

: افسر, صاحب منصب, مامور, متصدی, افسر معین کردن, فرماندهی کردن, فرمان دادن, صاحب منصب, عالیرتبه, رسمی, موثق و رسمی.

funda

: سیل, سیلا ن, استین, استین زدن به, در استین داشتن.

fundaci n

: بنیاد, شالوده, تاسیس.

fundador

: از پا افتادن, لنگ شدن, فرو ریختن, غرق کردن (کشتی),فرورفتن, برپا کننده, موسس, بنیان گذار, ریخته گر, قالبگیر.

fundamental

: پایه ای, اساسی, بنیادی.

fundamento

: پایه, مبنا, پایگاه, اساس, ماخذ, پایه, زمینه, بنیان, بنیاد.

fundar

: پایه, مبنا, پایگاه, زمان ماضی واسم فعول فءند, : برپاکردن, بنیاد نهادن, ریختن, قالب کردن, ذوب کردن, ریخته گری, قالب ریزی کردن.

fundido

: گداخته, اب شده, ریخته, ریختگی, ذوب شده.

fundir

: زمان ماضی واسم فعول فءند, : برپاکردن, بنیاد نهادن, ریختن, قالب کردن, ذوب کردن, ریخته گری, قالب ریزی کردن, گداز, اب شدن, گداختن, مخلوط کردن, ذوب کردن.

fundo

: وجوه, سرمایه, تنخواه, ذخیره وجوه احتیاطی, صندوق, سرمایه ثابت یا همیشگی, پشتوانه, تهیه وجه کردن, سرمایه گذاری کردن.

funeral

: مراسم دفن, مراسم تشییع جنازه, وابسته به ایین تشییع جنازه, دفنی, مجلس ترحیم وتذکر.

funerales

: مراسم دفن, مراسم تشییع جنازه, وابسته به ایین تشییع جنازه, دفنی, مجلس ترحیم وتذکر.

funerario

: مقاطعه کار کفن ودفن, متصدی کفن ودفن.

fungible

: عوض دار, مثلی, قابل تعویض, اموال مثلی.

fungino

: قارچی, اسفنجی.

furgn

: یکنوع واگن باری.

furgon

: پیشقدم, پیشرو, پیشگام, پیشقراول, بال جناح, جلو دار, پیشوا, رهبرکردن, جلو داربودن, کامیون سر بسته.

furia

: غضب, غیظ, هیجان شدید وتند, خشم, درنده خویی, روح انتقام, اشوب, اضطراب, شدت.

furiosamente

: ادمکشی کردن, لذت بردن از ادم کشی, مجنون, شخص عصبانی و دیوانه, درحال جنون.

furioso

: دیوانه, شوریده, اشفته, ازجا دررفته, خشمناک, اتشی, عصبانی, متلا طم, متعصب, خشمگین, خشمناک.

furor

: براشفتگی, خشم, غضب, خشمگین کردن, غضبناک کردن, دیوانگی, خشم زیاد, عشق مفرط, غضب, دیوانگی, خشم, غضب, خروشیدن, میل مفرط, خشمناک شدن, غضب کردن, شدت داشتن.

furtivo

: دزدکی, زیر جلی, پنهان, نهانی, مخفی, رمزی.

fuselaje

: بدنه, بدنه هواپیما.

fusi n

: ذوب, گداختگی, امیزش, ممزوج کننده, یکی شدن دو یا چند شرکت, ادغام, امتزاج

fusible

: فتیله مواد منفجره, فیوز, فتیله گذاشتن در, سیم گذاشتن, فیوزدارکردن, امیختن, ترکیب کردن یا شدن, ذوب شدن.

fusil

: تفنگ, توپ, ششلول, تلمبه دستی, سرنگ امپول زنی و امثال ان, تیر اندازی کردن.

fusionar

: فتیله مواد منفجره, فیوز, فتیله گذاشتن در, سیم گذاشتن, فیوزدارکردن, امیختن, ترکیب کردن یا شدن, ذوب شدن, یکی کردن, ممزوج کردن, ترکیب کردن, فرورفتن, مستهلک شدن, غرق شدن.

fustigar

: شلا ق, تسمه, تازیانه, ضربه, مژگان, شلا ق خوردن, تازیانه, شلا ق, حرکت تند و سریع و با ضربت, شلا ق زدن, تازیانه زدن.

futbol

: بازی فوتبال, توپ فوتبال, فوتبال بازی کردن.

futilidad

: , عبثی, بی فایدگی, بیهوده گی, پوچی.

futuro

: اینده, مستقبل, بعدی, بعد اینده, اتیه, اخرت.

futurstico

: مربوط به اینده, پیشرو.

G

g neros de punto

: جامه کش باف, جوراب بافی.

g strico

: معدی, شکمی.

g tico

: وحشی, وهمی, زبان گوتیک, سبک معماری گوتیک, حروف سیاه قلم المانی.

gabardina

: پارچه گاباردین.

gabinete

: قفسه, اطاقک, هیلت وزرا.

gablete

: سه گوشی کنار شیروانی, دیوار کناری.

gacela

: بز کوهی, اهوی کوهی, غزال.

gaceta

: مجله, مجله رسمی, روزنامه, اعلا ن و اگهی, در مجله رسمی چاپ کردن.

gafas

: عینک ایمنی, عینکی که اطرافش پوشیده شده وبرای محافظت چشم بکار میرود, عینک حفاظ دار, مشخصات, عینک.

gafas de sol

: عینک افتابی.

gair

: واغ واغ کردن, لا ف زدن, بالیدن, جیغ زدن, واغ واغ.

gaitero

: خوش, خوشحال, شوخ, سردماغ, سر کیف.

galaxia

: کهکشان, جاده شیری.

gale n

: کشتی بادبانی بازرگانی یا جنگی اسپانیولی قرن پانزدهم.

galera

: کشتی پارویی یا بادبانی قرون وسطی, نمونه ستونی و صفحه بندی نشده مطالب چاپی, رانکا, رامکا, اشپزخانه.

galera

: گذرگاه طاقدار, طاقهای پشت سرهم, گالری, راهرو, سرسرا, سالن, لژ بالا, جای ارزان, اطاق نقاشی, اطاق موزه.

galgo

: سگی با پاهای بلند و بدنی لاغر که تند میدود.

gallard a

: دلیری, شجاعت, جلوه, دلا وری, بهادری, رشادت, شجاعت, زن نوازی.

gallardo

: زیبا, با سلیقه, پربراز, برازنده, خود نما, خود ساز, جلف, مغرور, گستاخ, لا قید, زرنگ.

galleta

: کلوچه خشک, بیسکویت, کلوچه, شیرینی, بیسکویت, شیرینی خشک, شیرینی پنجره ای, نان فطیر.

gallina

: جوجه مرغ, پرنـده کوچک, بچه, مردجوان, ناازموده, ترسو, کمرو, مرغ, ماکیان, پرنده, پرنده را شکار کردن, مرغ, ماکیان, مرغ خانگی.

gallo

: خروس, پرنده نر(از جنس ماکیان), کج نهادگی کلا ه,چخماق تفنگ, :مثل خروس جنگیدن, گوش ها را تیز وراست کردن, کج

نهادن, یک وری کردن, خروس, جوجه خروس, ادم ستیزه جو.

galn

: گالن, پیمانه ای برابر ۳۵۸۷/۳ لیتر.

galon

: قیطـان, گلاـ بتون, مغزی, نوار, حاشـیه, حرکت سـریع, جنبش,جهش, ناگهـان حرکت کردن, جهش ناگهـانی کردن, بـافتن (مثل توری وغیره), بهم تابیدن وبافتن, موی سر را با قیطان یاروبان بستن.

galopar

: تاخت, چهار نعل, چهارنعل رفتن, تازیدن.

galope

: تاخت, چهار نعل, چهارنعل رفتن, تازیدن.

galvanismo

: جریان مستقیم برق, الکتریسیته شیمیایی, معالج با جریان برق مستقیم, تماس برق بابدن.

galvanizaci n

: گالوانیزه کردن.

galvanizar

: اب فلز دادن, فلز اب داده, ابکاری کردن, با برق اب طلا یا نقره دادن به, اب فلزی دادن, ابکاری فلزی کردن.

gama

: هنگام, گام, حدود, حیطه, وسعت, رسایی.

gamba

: میگو گرفتن, جنس میگو.

gameto

: سلول جنسی بالغ قابل تکثیر, انگل مالا ریا.

gamuza

: چرم جیر, پارچه جیر, چرم مخمل نما.

ganadero

: گاودار, گاو فروش.

ganado

: احشام واغنام, گله گاو, چارپایان اهلی, مواشی وگاو وگوسفندی که برای کشتار یافروش پرورش شود, احشام.

ganador

: برنده بازی, برنده, فاتح, برنده, دلکش, فریبنده, برد, فتح و ظفر.

ganancia

: سود, بهره تقویت, حصول, سود, نفع, سود بردن.

ganancias

: درامد, دخل, مداخل, عایدی.

ganancioso

: پر منفعت.

ganar

: تحصیل کردن, کسب معاش کردن, بدست اوردن, دخل کردن, درامد داشتن, سود, بهره تقویت, حصول, ساختن, بوجود اوردن, درست کردن, تصنیف کردن, خلق کردن, باعث شدن, وادار یامجبور کردن, تاسیس کردن, گاییدن, ساختمان, ساخت, سرشت, نظیر, شبیه, شبکه, تور, خالص, بردن, پیروز شدن, فاتح شدن, غلبه یافتن بر, بدست اوردن, تحصیل کردن, فتح, پیروزی, برد.

ganar puntos

: امتیاز, امتیاز گرفتن, حساب امتیازات.

ganas

: میل داشتن, ارزو کردن, میل, ارزو, کام, خواستن, خواسته.

gancho

: قلاب, چنگک, دام, تله, ضربه, بشکل قلاب دراوردن,کج کردن, گرفتار کردن, بدام انداختن, ربودن, گیر اوردن, ضربت با چیز تیز, ضربت با مشت, خرد کردن, سک زدن, سیخ زدن, خنجر زدن, سوراخ کردن, مشتی که از زیر به چانه حریف زده شود(از پایین ببالا), از زیر مشت زدن.

ganga

: سودا, معامله, داد و ستد, چانه زدن, قرارداد معامله, خرید ارزان (باا), چانه زدن, قرارداد معامله بستن.

gangrena

: قانقاریا, فساد عضو بر اثر نرسیدن خون, فاسد شدن, قانقاریا بوجود امدن, تباه کردن.

ganso

: قاز, غاز, ماده غاز, گوشت غاز, ساده لوح واحمق, سیخ زدن به شخص, به کفل کسی سقلمه زدن, مثل غاز یا گردن دراز حمله ور شدن وغدغد کردن, اتو, اتو کردن, هیس, علامت سکوت.

garaje

: گاراژ, در گاراژگذاردن, پهلو گرفتن در ترعه.

garaje abierto

: گاراژ بدون سقف.

garant a

: ضمانت, تعهد, ضامن, وثیقه, سپرده, ضمانت کردن, تعهد کردن, عهده دار شدن.

garante

: ضامن, ضمانت کننده, کفیل, متعهد.

[garantir [defective

: اطمینان دادن, بیمه کردن, مجاب کردن, ضمانت, تعهد, ضامن, وثیقه, سپرده, ضمانت کردن, تعهد کردن, عهده دار شدن.

garantizar

: ضمانت, تعهد, ضامن, وثیقه, سپرده, ضمانت کردن, تعهد کردن, عهده دار شدن.

garbanzo

: نخود, خلر.

garboso

: دلپذیر, مطبوع, برازنده, پر براز.

gardenia

: روناسیان, یاسمن.

garfio

: خنـده بلند, قهقهه, قلا ب یانیزه خاردار ماهی گیری, نیزه, چنگک, سـیخک, شوخی فریبنده, حیله, ازمایش سـخت, انتقاد, نفرین, تفریحگاه ارزان, پیرمردپرحرف, گفتاربیهوده, فریاد, باصدای بلندخندیدن, قلا بدار کردن, گول زدن, قماربازی کردن.

garganta

: گلو, نای, دهانه, صدا, دهان, از گلو ادا کردن.

gargantilla

: گردن بند.

gargarizar

: غرغره, گلو شویی, غرغره کردن.

garra

: چنـگ, پنجه, سـرپنجه جـانوران, ناخن, چنگال, پنجه ای شـكل, چنگ زدن, کلا ج, پنجه, پا, چنگال, دست, پنجه زدن, چنگال, ناخن, پنجه, پاشنه پا, پاشنه.

garrafa

: تنگ.

garrapata

: تیـك تیـك, چوبخـط, سـخت ترین مرحله, علا مت, نشـانی که دررسـیدگی و تطبیق ارقـام بکـارمیرود, خطنشـان گـذاردن, خط

کشیدن, چوبخط زدن, نسیه بردن, انواع ساس وکنه وغریب گز وغیره.

garrote

: چماق, گرز, خال گشنیز, خاج, باشگاه, انجمن, کانون, مجمع(vi&.vti):چماق زدن, تشکیل باشگاه یا انجمن دادن, چماق, چوب زدن, چماق زدن.

garza

: ماهیخوار, حواصیل.

gas

: گاز, بخار, بنزین, گازمعده, گازدار کردن, باگاز خفه کردن, اتومبیل رابنزین زدن.

gasa

: تنزیب, کریشه, تور, گازپانسمان, مه خفیف.

gasear

: گاز, بخار, بنزین, گازمعده, گازدار کردن, باگاز خفه کردن, اتومبیل رابنزین زدن.

gaseoso

: گازی, بخاری, لطیف, گازدار, دو اتشه.

gasolina

: سوخت, غذا, اغذیه, تقویت, سوخت گیری کردن, سوخت دادن (به), تحریک کردن, تجدید نیرو کردن, گاز, بخار, بنزین, گازمعده, گازدار کردن, باگاز خفه کردن, اتومبیل رابنزین زدن, گازولین, بنزین, گازولین, بنزین, بنزین.

gastado

: نخ نما, مندرس, اسم مفعول فعل wear(بکلمه مزبور رجوع شود).

gastar

: فرساییدن, خوردن, ساییدن, فاسدکردن, ساییده شدن, خرج کردن, صرف کردن, مصرف کردن, صرف کردن, پرداخت کردن, خرج کردن, تحلیل رفتن قوا, تمام شدن, صرف شدن.

gasto

: برامد, هزینه, خرج, مخارج, صرف, مصرف, پرداخت, برامد, هزینه, خرج, مصرف, فدیه.

gastos

: هزینه, ارزش, ارزیدن, برامد, هزینه, خرج, مصرف, فدیه.

gastritis

: اماس معده, التهاب معده, ورم معده.

gastrnomo

: خوراک شناس, خبره خوراک, شراب شناس.

gata

: سنگ قیمتی, عقیق.

gatear

: خزیدن, مورمور شدن.

gatillo

: ماشه, رها کردن, راه انداختن.

gatito

: بچه گربه, بچه حیوان.

gato

: گربه, شلا ق زدن, قی کردن, شلا ق لنگربرداشتن, خرک(برای بالا بردن چرخ) جک اتومبیل, سرباز, جک زدن.

gaveta

: کشو, برات کش, ساقی, طراح, نقاش, زیر شلواری.

gavil n

: باز, قوش, شاهین, بابازشکار کردن, دوره گردی کردن, طوافی کردن, جار زدن و جنس فروختن, فروختن.

gaviota

: یاعو, مرغ نوروزی, نوعی رنگ خاکستری کمرنگ, حریصانه خوردن, بلعیدن, حفر کردن, ادم ساده لوح و زود باور, گول زدن, مغبون کردن, گود کردن.

gaylussacia

: درخت زغال اخته, زغال اخته.

ge logo

: زمین شناس.

gegrafo

: جغرافی دان.

gelatina

: دلمه, ژلا تینی, سریشم.

gema

: گوهر, جواهر, سنگ گران بها, جواهر نشان کردن, مرصع کردن.

gemelo

: دوقلو, توام, همزاد.

gemido

: ناله, فریاد, گله, شکایت, ناله کردن, نالیدن, ناله, زاری, شکایت, زاری کردن.

gemir

: ناله, فریاد, گله, شکایت, ناله کردن, نالیدن, ناله, زاری, شکایت, زاری کردن.

gen

: ژن, عامل موجود در کروموزوم که ناقل صفات ارثی است.

gen rico

: نوعی, جنسی, عمومی, عام, کلی, وابسته به تیره.

genealoga

: شجره النسب, شجره نامه, نسب, سلسله, دودمان.

genealogista

: شجره شناس.

generaci n

: تولید نیرو, نسل.

generador

: مولد, زاینده.

general

: پهن, عریض, گشاد, پهناور, زن هرزه, عمومی, جامع, همگانی, متداول, کلی, معمولی, همگان, ژنرال, ارتشبد, عمومی, اشکار, مردم, کلی, عمومی, عالمگیر, جامع, جهانی, همگانی.

generalidad

: عمومیت, اظهار عمومی, نکته کلی, اصل کلی.

generalizacin

: عمومیت دادن.

generalizar

: تعمیم دادن, کلیت بخشیدن.

generalmente

: بطور کلی, عموما, معمولا.

generar

: تولید کردن, زاییدن.

generosidad

: بخشش, سخاوت, انعام, اعانه, شهامت, ازادمنشی, وفور, بخشایندگی, بخشش, سخاوت, خیر خواهی, گشاده دستی.

generoso

: بخشنده, سخی, باسخاوت, فراوان, پربرکت, سخی, بخشنده, زیاد, ازاده, نظر بلند, دارای سعه نظر, روشنفکر, ازادی خواه, زیاد, جالب توجه, وافر, سخی.

geneticista

: نسل شناس.

genial

: خوش مشرب, خوش معاشرت, خوش دهن.

genialidad

: خوش مشربی, خوش معاشرتی.

genio

: تولید کننده, تناسلی, مربوط به اندامهای تناسلی, نابغه, نبوغ, استعداد, دماغ, ژنی, حالت, حوصله, حال, سردماغ, خلق, مشرب, وجه, اب دادن (فلز), درست ساختن, درست خمیر کردن, ملا یم کردن, معتدل کردن, میزان کردن, مخلوط کردن, مزاج, حالت, خو, خلق, قلق, خشم, غضب, مزاج, حالت, طبیعت, خلق, فطرت, سرشت.

genocidio

: کشتار دسته جمعی, قتل عام.

gente

: مردم, گروه, قوم وخویش, ملت, مردم, خلق, مردمان, جمعیت, قوم, ملت, اباد کردن, پرجمعیت کردن, ساکن شدن.

gentico

: پیدایشی, تکوینی, وابسته به پیدایش یا اصل هر چیز, مربوط به تولید و وراثت.

gentil

: غیر کلیمی, کسی که نه مسیحی و نه کلیمی باشد, نجیب, با تربیت, ملا یم, ارام, لطیف, مهربان, اهسته, ملا یم کردن, رام کردن, ارام کردن, کافر, بت پرست, مشرک, ادم بی دین, کافر, مشرک, بت پرست, غیر مسیحی.

genuflexi n

: سجود, خم کردن زانو.

genuina

: خالص, اصل, اصلی, واقعی, حقیقی, درست.

genuino

: خالص, اصل, اصلی, واقعی, حقیقی, درست.

geofsico

: مربوط به ژءو فیزیک.

geograf a

: جغرافیا, جغرافی, علم جغرافیا, شرح.

geolgico

: وابسته به زمین شناسی, وابسته به زمین شناسی.

geolog a

: زمین شناسی, دانش زمین شناسی.

geom trico

: هندسی.

geometra

: علم هندسه.

geometria

: علم هندسه.

geopoltico

: وابسته به جغرافیای سیاسی.

geot rmico

: وابسته به حرارت مرکزی زمین.

geranio

: شمعدانی عطری, گل شمعدانی.

gerente

: اجرایی, مجری, مدیر, مباشر, کارفرمان.

geritrico

: مربوط به پیری.

germen

: میکرب, جنین, اصل, ریشه, منشاء.

germicida

: نطفه کش, میکرب کش, ضد باکتری.

germinaci n

: رویش, جوانه زنی, سبز شدن.

germinar

: جوانه زدن, شروع به رشد کردن, سبز شدن, درکردن (گلوله وغیره), رها کردن (از کمان وغیره), پرتاب کردن, زدن, گلوله زدن, رها شدن, امپول زدن, فیلمبرداری کردن, عکسبرداری کردن, درد کردن, سوزش داشتن, جوانه زدن, انشعاب, رویش انشعابی, رویش شاخه, دردد, حرکت تند وچابک, رگه معدن, جوانه زدن, سبز شدن, جوانه, شاخه.

gerundio

: اسمی که از اضافه کردن (ءنگ) باخرفعل بدست میاید, اسم مصدر, اسم فعل.

gestacin

: ابستنی, بارداری, حاملگی, وابسته بدوران رشد تخم یا نطفه.

gesti n

: اداره ء کل, حکومت, اجرا, الغاء, سوگند دادن, تصفیه, وصایت, تقسیمات جزء وزارتخانه ها در شهرها, فرمداری, اداره, ترتیب, مدیریت, مدیران, کارفرمایی.

gesticular

: با سر و دست اشاره کردن, ضمن صحبت اشارات سر و دست بکار بردن, باژست فهماندن, اشاره, حرکت, اشارات و حرکات در موقع سخن گفتن, وضع, رفتار, ژست, قیافه, ادا.

gesto

: اشاره, حرکت, اشارات و حرکات در موقع سخن گفتن, وضع, رفتار, ژست, قیافه, ادا, نشان, نشانه, علا مت, اثر, صورت, ایت, تابلو, اعلا ن, امضاء کردن, امضاء, نشان گذاشتن, اشاره کردن.

gestor

: دسته گذار, رسیدگی کننده, مربی, نگاهدارنده.

gheto

: محله کلیمی ها (مخصوصا در ایتالیا), محل کوچکی از شهر که محل سکونت اقلیت هااست.

gibn

: میمون دراز دست.

gibraltar

: جبل الطارق.

gigante

: ادم غول پیکر, نره غول, غول, قوی هیکل.

gigantesco

: بزرگ, عظیم, هنگفت, غول, غول پیکر, عظیم الجثه, غول پیکر.

gil

: نرم, قابل ارتجاع, کش دار, تغییر پذیر, نرم شدن, راضی شدن, انعطاف پذیر.

gimn stico

: ژیمناستیک.

gimnasio

: ورزشگاه, زورخانه, دبیرستان.

gimnasta

: معلم زورخانه, قهرمان ژیمناستیک, ورزشکار.

ginebra

: ماشین پنبه پاک کنی, جرثقیل پایه دار, افزار, ماشین,حیله و فن, عرق جو سیاه, جین, گرفتارساختن, پنبه را پاک کردن.

ginecologa

: دانش امراض زنانه.

gir scopo

: گردش بین, گردش نما, ژیروسکوپ.

gira

: گشت, سفر, مسافرت, سیاحت, ماموریت, نوبت, گشت کردن, سیاحت کردن.

girar

: پشت نویس کردن, ظهرنویسی کردن, درپشت سندنوشتن, امضا کردن, صحه گذاردن, دایره ای, حلقه ای, چرخ زدن, دوران داشتن, نوبت, چرخش, گردش (بدور محور یامرکزی), چرخ, گشت ماشین تراش, پیچ خوردگی, قرقره, استعداد, میل, تمایل, تغییر جهت, تاه زدن, برگرداندن, پیچاندن, گشتن, چرخیدن, گرداندن, وارونه کردن, تبدیل کردن, تغییر دادن, دگرگون ساختن

giro

: حواله, برات, برات کشی, طرح, مسوده, پیش نویس, برگزینی, انتخاب, چرک نویس, طرح کردن, : (انگلیس) اماده کردن, از

بشکه ریختن.

gis

: گچ, نشان, علا مت سفید کردن, با گچ خط کشیدن, با گچ نشان گذاردن.

gitano

: کولی, شبیه کولی.

glacial

: یخبندان, یخی, پوشیده از یخ, بسیارسرد, خنک.

glaciar

: یخ رود, برف رود, توده یخ غلتان, رودخانه یخ, یخچال طبیعی.

gladiador

: گلا دیاتور, پهلوان از جان گذشته.

glamoroso

: فریبنده, طلسم امیز, مسحور کننده.

glandular

: غده وار, غده ای, وابسته به غده, دشبل وار.

glbulo

: جسم کوچک کروی, گلبول, گویچه خون.

glicerina

: گلیسیرین.

glndula

: غده, هر عضو ترشح کننده, دشبل, غده عرقی, حشفه مرد, بظر زن.

global

: تمام, کامل, سراسری, کل, کلی, تام, مطلق, مجموع, جمع, جمله, سرجمع, حاصل جمع, جمع کردن, سرجمع کردن.

globo

: بالون, بادکنک, با بالون پروازکردن, مثل بالون, کره, گوی, حباب, زمین, کره خاک, کروی کردن, گرد کردن , کره, گوی, جسم کروی, فلک, گردون, دایره, محیط, مرتبه, حدود فعالیت, دایره معلومات, احاطه کردن, بصورت کره دراوردن.

globo ocular

: کره ء چشم, تخم چشم, مردمک چشک, نی نی چشم.

globo terr queo

: کره, گوی, حباب, زمین, کره خاک, کروی کردن, گرد کردن

gloria

: جلا ل, افتخار, فخر, شکوه, نور, بالیدن, فخر کردن, شادمانی کردن, درخشیدن.

glorificaci n

: تجلیل, تکریم.

glorificar

: بلندکردن, ارتقاء دادن, اغراق گفتن, ستودن, جلا ل دادن, تجلیل کردن, تکریم کردن, تعریف کردن(از), ستودن, ستایش کردن, ستایش, نیایش, تحسین, پرستش, تمجید وستایش کردن, نیایش کردن, تعریف کردن, ستودن.

glorioso

: مجلل, عظیم, با شکوه, خیلی خوب.

glosar

: حاشیه نوشتن, نرمی, صافی, براقی, جلا, جلوه ظاهر, برق انداختن, صیقل دادن, :شرح, تفصیل, توضیح, تفسیر, تاویل, سفرنگ, حاشیه, فهرست معانی, تاویل کردن, حاشیه نوشتن بر.

glosario

: واژه نامه, واژگان.

glotn

: ادم پر خور, شکم پرست, دله, ازمند, حریص, طماع, دندان گرد, پر خور.

glucosa

: گلوکز.C۶ H۱۲ O۷

gmba

: میگو گرفتن, جنس میگو.

gndola

: نوعی قایق که در کانال های شهر ونیز ایتالیا معمول است, واگن سربازبر.

gnero

: جنس, تذکیر و تانیث, قسم, نوع, گونه, نوع, قسم, جور, جنس, گروه, دسته, کیفیت, جنسی,(درمقابل پولی), غیرنقدی, مهربان, مهربانی شفقت امیز, بامحبت.

gnomo

: جنی زیر زمینی, دیو, کوتوله, گورزاد.

gobernador

: فرماندار, حاکم, حکمران, فرمانده.

gobernante

: فرمانروا, حکمران, رءیس, سرو, خط کش.

gobernar

: حکومت کردن, حکمرانی کردن, تابع خود کردن, حاکم بودن, فرمانداری کردن, معیف کردن, کنترل کردن, مقرر داشتن, سلطنت, حکمرانی, حکومت, حکمفرمایی, سلطنت یا حکمرانی کردن, حکمفرما بودن, قاعده, دستور, حکم, بربست, قانون, فرمانروایی, حکومت کردن, اداره کردن, حکم کردن, گونیا.

gobierno

: دولت, حکومت, فرمانداری, طرز حکومت هیلت دولت, عقل اختیار, صلا حدید, قاعده, دستور, حکم, بربست, قانون,

فرمانروایی, حکومت کردن, اداره کردن, حکم کردن, گونیا.

gobierno de la casa

: خانه داری, اداره منزل.

goce

: لذت, خوشی, برخورداری.

gol

: هدف, مقصد.

golf

: بازی چوگان یا گلف.

golfista

: گلف باز.

golfo

: سرخ مایل به قرمز, کهیر, خلیج کوچک, عوعوکردن, زوزه کشیدن(سگ), دفاع کردن درمقابل, عاجزکردن, اسب کهر, خلیج, گرداب, هر چیز بلعنده و فرو برنده, جدایی, فاصله ز دوری, مفارقت.

goller as

: اغذیه حاضر, مغازه اغذیه فروشی.

golondrina

: پرستو, چلچله, مری, عمل بلع, فورت دادن, فرو بردن, بلعیدن.

golosina

: ظرافت, دقت, نازک بینی, خوراک لذیذ, رفتار کردن, تلقی کردن, مورد عمل قرار دادن.

goloso

: ازمند, حریص, طماع, دندان گرد, پر خور.

golpe

: بستن, محکم زدن, چتری بریدن (گیسو), صدای بلند یا محکم, چتر زلف, دمیدن, وزیدن, در اثر دمیدن ایجاد صدا کردن, ترکیدن, دست انداز جاده, ضربت, ضربت حاصله دراثر تکان سخت, برامدگی, تکان سخت (در هواپیماو غیره), تکان ناگهانی, ضربت (توام باتکان) زدن, برهم زدن, ضربت, کودتا, اصابت, خوردن, ضربت, تصادف, موفقیت, نمایش یافیلم پرمشتری, زدن, خوردن به, اصابت کردن به هدف زدن, کوبیدن, زدن, درزدن, بد گویی کردن از, بهم خوردن, مشت, ضربت, صدای تغ تغ, عیبجویی, ضربت توپ گلف نزدیک سوراخ, زدن توپ, ضربه, ضربت, لطمه, ضرب, حرکت, تکان, لمس کردن, دست کشیدن روی, نوازش کردن, زدن, سرکش گذاردن (مثل سرکش روی حرف کاف).

golpear

: خردکردن, داغان کردن, پی درپی زدن, خراب کردن, خمیر(دراشپزی), خمیدگی, خمیدگی پیداکردن, باخمیرپوشاندن, خمیردرست کردن, تپیدن, زدن, کتک زدن, چوب زدن, شلا ق زدن,کوبیدن, :ضرب, ضربان نبض وقلب, تپش, ضربت موسیقی, غلبه, پیشرفت, زنش, دست انداز جاده, ضربت, ضربت حاصله

golpear en la cabeza

: باقلا, لوبیا, دانه, حبه, چیزکم ارزش وجزءی.

golpecito

: شیر اب, ضربت اهسته, ضربات اهسته وپیوسته زدن, شیر اب زدن به, از شیر اب جاری کردن, بهره برداری کردن از, سوراخ چیزیرا بند اوردن.

goma

: لثه دندان, انگم, صمغ, چسب, قی چشم, درخت صمغ, وسیع کردن, با لثه جویدن, چسب زدن, چسباندن, گول زدن, صمغی شدن, رزین, لا ستیک, کاءوچو, لا ستیکی, ابریشمی یا کاپوت, مالنده یاساینده.

gomoso

: چسبنده, صمغی.

gong

: زنگی که عبارت است از کاسه و چکشی که اهسته بر ان میزنند, ناقوس, صدای زنگ دراوردن.

gongo

: زنگی که عبارت است از کاسه و چکشی که اهسته بر ان میزنند, ناقوس, صدای زنگ دراوردن.

gord gorda

: فربه, گوشتالو, چاق.

gordo

: بزرگ, با عظمت, سترک, ستبر, ادم برجسته, ابستن, دارای شکم برامده, خپله, چاق, گوشتالو, پهن رخسار, فربه, چاق, چرب, چربی, چربی دار, چربی دار کردن, فربه یا پرواری کردن, چرب, چربی مانند, روغنی, چرب, روغن دار, چاپلوسانه, ستبر, نیرومند, قوی بنیه, محکم, نوعی ابجو.

gorgojo

: شپشه, کو, سوسه, شپشه گندم.

gorgoritear

: غرغره, شرشر, غرغره کردن, جوشیدن, شرشر کردن.

gorila

: نسناس, بزرگترین میمون شبیه انسان, گوریل.

gorra

: طاق.

gorrin

: گنجشگ خانگی, انواع گنجشگ.

gorro

: طاق.

gota

: قطره (چسبناک), لکه, گلوله, حباب, مالیدن, لک انداختن, چکیدن, چکه کردن, چکانیدن, چکه, ژیگ, قطره, چکه, نقل, اب نبات, از قلم انداختن, افتادن, چکیدن, رهاکردن, انداختن, قطع مراوده, تکه, تخته, تخته کف, کلوخه, مقدار بزرگ و زیاد, یک دهن غذا, دهان, ملوان, نقرس.

gota para oreja

: قطره گوش, گوشواره.

gotear

: چکیدن, چکه کردن, چکانیدن, چکه, تراوش, رخنه, تراوش کردن, فاش شدن.

goteo

: تراوش, رخنه, تراوش کردن, فاش شدن.

gotografa

: .=photograph , عکس, عکس برداشتن از, عکسبرداری کردن.

gozar

: لذت بردن, برخوردارشدن از, بهره مندشدن از, دارابودن, برخوردارشدن.

gozoso

: محظوظ.

gr a

: ماهیخوار بزرگ وابی رنگ, جرثقیل, باجرثقیل بلند کردن یاتکان دادن, درازکردن (گردن).

gr fico

: نقشه, نمودار, جدول (اطلا عات), گرافیگ, ترسیم اماری, بر روی نقشه نشان دادن, کشیدن, طرح کردن, نگاره, نمودار, نمودار, نمایش هندسی, نقشه هندسی, گرافیک, طرح خطی, هجای کلمه, اشکال مختلف یک حرف, با گرافیک و طرح خطی ثبت کردن, با نمودار نشان دادن, نوشته شده, کشیده شده, وابسته به فن نوشتن, مربوط به نقاشی یاترسیم, ترسیمی, واضح.

gr nulo

: دانه ریز, جودانه, گرده, دانه, حب و کپسولی که باقند و شکرپوشیده باشد.

grab

: دستبرد زدن, دزدیدن, بسرقت بردن, ربودن, بلند کردن چیزی.

grabaci n

: ثبت, ضبط, صفحه گرامافون.

grabado

: حکاکی, مجسمه, تمثال, شکل, پنداره, شمایل, تصویر, پندار, تصور, خیالی, منظر, مجسم کردن, خوب شرح دادن, مجسم ساختن, عکس, تصویر, مجسم کردن, عکس چاپی, مواد چاپی, چاپ کردن, منتشر کردن, ماشین کردن.

grabar

: قلم زدن, کنده کاری کردن در, حکاکی کردن, گراورکردن, نقش کردن, منقوش کردن, سیاه قلم کردن, قلم زدن (بوسیله تیزاب), مهر زدن, نشاندن, گذاردن, زدن, منقوش کردن, نوار, بانوار بستن.

grabar en relieve

: پوشاندن, اندودن, مزین کردن, پرجلوه ساختن, برجسته کردن.

grabber

: دزد, مرتکب سرقت.

gracia

: افسون, طلسم, فریبندگی, دلربایی, سحر, : افسون کردن, مسحور کردن, فریفتن, شیفتن, توفیق, فیض, تاءید, مرحمت, زیبایی, خوبی, خوش اندامی, ظرافت, فریبندگی, دعای فیض و برکت, خوش نیتی, بخشایندگی, بخشش, بخت, اقبال, قرعه, جذابیت, زینت بخشیدن, اراستن, تشویق کردن, لذت بخشیدن, مورد عفو قرار دادن.

graciable

: توفیق دهنده, فیض بخش, بخشنده, رءوف, مهربان, دلپذیر, زیر دست نواز, خیر خواه, خوشایند, مطبوع دارای لطف.

gracias

: نمک شناسی, قدر دانی, سپاسگزاری.

gracioso

: زیبا, با سلیقه, پربراز, برازنده, مضحک, خنده دار, خنده اور, عجیب, بامزه, فریبنده, طلسم امیز, مسحور کننده, دلپذیر, مطبوع, برازنده, پر براز, فکاهی, شوخی امیز, خوش مزه, خنده اور, بذله گو, لطیفه گو, شوخ, لطیفه دار, کنایه دار.

grado

: کلاس, دسته, طبقه, زمره, جور, نوع, طبقه بندی کردن, رده, هماموزگان, رسته, گروه, زینه, درجه, رتبه, پایه, دیپلم یا درجه تحصیل, درجه, نمره, درجه بندی کردن, نمره دادن, طلب شده, ترتیب, نظم, شکل, سلسله, مقام, صف, ردیف, قطار, رشته, شان, رتبه, اراستن, منظم کردن, درجه دادن, دسته بندی کردن, انبوه, ترشیده, جلف.

graduable

: تعدیل پذیر, تنظیم پذیر.

graduacin

: فراغت از تحصیل.

gradual

: تدریجی, اهسته, قدم بقدم پیش رونده, شیب تدریجی و اهسته.

gradualmente

: بتدریج, رفته رفته.

graduar

: ارزیابی کردن, تقویم کردن, تخمین زدن, رده بندی کردن, درجه, نمره, درجه بندی کردن, نمره دادن.

grafito

: سرب سیاه, مغز مداد, گرافیت.

grajilla

: زاغچه, زاغی, کلاغ پیشه.

grajo

: زاغچه, زاغی, کلاغ پیشه.

gram

: گرم, یک هزارم کیلو گرم.

gram fono

: گرامافون, دستگاه حبس صدا.

gram tica

: دستور زبان, گرامر.

gramatica

: دستور زبان, گرامر.

gramatical

: دستوری, صرف و نحوی, مطابق قواعد دستور.

gramo

: نخود, یکجور باقلا, گرم, یک هزارم کیلوگرم.

gramtico

: متخصص دستور زبان.

gran bretaa

: بریتانیا, انگلیس.

gran respeto

: هیبت, ترس (امیخته با احترام), وحشت, بیم, هیبت دادن, ترساندن.

granada

: نارنجک, پوست, قشر, صدف حلزون, کاسه یا لا ک محافظ جانور (مثل کاسه لا ک پشت), عامل محافظ حفاظ, جلد, پوست فندق وغیره, کالبد, بدنه ساختمان, گلوله توپ, پوکه فشنگ, قشر زمین, سبوس گیری کردن, پوست کندن از, مغز میوه را دراوردن (از پوست).

granate

: نار سنگ, لعل, حجر سیلا ن, نوعی لولا- یا مفصل, شاه بلوط اروپایی, رنگ خرمایی مایل بقرمز, درجزیره دورافتاده یاجاهای مشابهی رها شدن یا گیر افتادن.

grande

: بزرگ, با عظمت, سترک, ستبر, ادم برجسته, ابستن, دارای شکم برامده, بزرگ, عظیم, کبیر, مهم, هنگفت, زیاد, تومند, متعدد, ماهر, بصیر, ابستن, طولا نی, وسیع, جادار, پهن, درشت, لبریز, جامع, کامل, سترگ, بسیط, بزرگ, حجیم, هنگفت, مهاد, بزرگ, عمده, متخصص شدن.

grandecito

: نسبتا بزرگ.

grandeza

: بزرگی, عظمت, شکوه, شان, ابهت, فرهی.

grandioso

: هزار دلا ر, بسیار عالی با شکوه, مجلل, والا, بزرگ, مهم, مشهور, معروف, با وقار, جدی, بزرگ نما, عالی نما, پر اب و تاب, بلند, باشکوه, مجلل, عالی, عالی, بسیار خوب, باشکوه, باوقار.

granero

: انبار غله, انبار کاه و جو و کنف وغیره, انبارکردن, طویله, انبار دانه, انبار غله, جای غله خیز.

granito

: سنگ خارا, گرانیت, سختی, استحکام.

granizada

: دانه تگرگ, تگرگ.

granizo

: تگرگ, طوفان تگرگ, تگرگ باریدن, :سلا م, درود, خوش باش, سلا م برشما باد, سلا م کردن, صدا زدن, اعلا م ورود کردن (کشتی), دانه تگرگ, تگرگ.

granja

: ملک, املا ک, دارایی, دسته, طبقه, حالت, وضعیت, کشتزار, مزرعه, زمین مزروعی, پرورشگاه حیوانات اهلی, اجاره دادن به (با out), کاشتن زراعت کردن در, مزرعه یا مرتع احشام, دامداری کردن, در مرتع پرورش احشام کردن.

granjero

: کشاورز.

grano

: غله, دانه (امر.) ذرت, میخچه, دانه دانه کردن, نمک زدن, دانه, جو, حبه, حبوبات, دان, تفاله حبوبات, یک گندم(مقیاس وزن) معادل ۰/۰۸۴۶۰گرم, خرده, ذره, رنگ, رگه, مشرب, خوی, حالت, بازو, شاخه, چنگال, دانه دانه کردن, جوانه زدن, دانه زدن, تراشیدن, پشم کندن, رگه, طبقه, جوش, کورک, عرق گز, جوش دراوردن.

granular

: دانه دانه, دارای دانه های ریز, دانه دانه کردن, دارای ذرات ریز کردن.

granuloso

: دانه دانه, دارای دانه های ریز.

grapa

: گیره, رزه, ستون, تیر, عمود, چهارپایه تخت, گیره کاغذ, بست اهنی, کالا ی اصلی بازار مصنوعات مهم واصلی یک محل,جزء اصلی هر چیزی, قلم اصلی, فقره اصلی, طبقه بندی یا جور کردن, مواد خام.

grasa

: فربه, چاق, چرب, چربی, چربی دار, چربی دار کردن, فربه یا پرواری کردن, گریس, روغن اتومبیل, روغن, چربی, مداهنه, چاپلوسی, روغن زدن, چرب کردن, رشوه دادن.

grasiento

: چرب, چربی مانند, روغنی, چرب, روغن دار, چاپلوسانه.

graso

: فربه, چاق, چرب, چربی, چربی دار, چربی دار کردن, فربه یا پرواری کردن.

grasoso

: چرب, چربی مانند, روغنی, چرب, روغن دار, چاپلوسانه.

gratificacin

: خشنودی, لذت, سر بلندی.

gratificar

: خشنود و راضی کردن, لذت دادن(به), مفتخر کردن, جبران کردن, مخالفت نکردن, مخالف نبودن, رها ساختن, افراط کردن (دراستعمال مشروبات و غیره), زیاده روی کردن, شوخی کردن, دل کسی را بدست اوردن, نرنجاندن, خرسند کردن, راضی کردن, خشنود کردن, قانع کردن.

gratis

: ازاد, مستقل, میدانی, رایگان, مفت, مجانا, مجانی, ازاد.

gratitud

: نمک شناسی, قدر دانی, سپاسگزاری.

grato

: لذت بخش, لذت بردنی, خوشامد, خوشامد گفتن, پذیرایی کردن, خوشایند.

gratuito

: ازاد, مستقل, میدانی, رایگان, مفت, بیخود, بلا عوض.

grava

: شن, ریگ, ماسه, سنگ مثانه, سنگریزه, شنی, شن دار, متوقف کردن, درشن دفن کردن, شن پاشیدن.

gravar

: بار, وزن, گنجایش, طفل در رحم, بارمسلولیت, بارکردن, بارکردن, تحمیل کردن, سنگین بار کردن, سنگین کردن, اسباب زحمت شدن, دست و پای(کسی را) گرفتن, باز داشتن, مالیات, باج, خراج, تحمیل, تقاضای سنگین, ملا مت, تهمت, سخت گیری, مالیات بستن, مالیات گرفتن از, متهم کردن, فشاراوردن بر.

gravaso

: گرانبار, سنگین, ناگوار, شاق, غم انگیز, ظالمانه.

grave

: زمان ماضی قدیمی فعل بءد, : بد, زشت, ناصحیح, بی اعتبار, نامساعد, مضر, زیان اور, بداخلا ق, شریر, بدکار, بدخو, لا وصول, بارگاه, حیاط, دربار, دادگاه, اظهار عشق, خواستگاری, حیاط (محوطه محصور), قبر, گودال, سخت, بم, خطرناک, بزرگ, مهم, موقر, سنگین, نقش کردن, تراشیدن, حفر کردن, قبر کندن, دفن کردن, مهم, سنگین, وزین, موثر, سنجیده, با نفوذ,

پربار, یارد(۶۳ اینچ یا ۳ فوت), محوطه یا میدان, محصور کردن, انبار کردن(در حیاط), واحد مقیاس طول انگلیسی معادل ۴۴۱۹/۰ متر.

gravedad

: سنگینی, ثقل, جاذبه زمین, درجه کشش, وقار, اهمیت, شدت, جدیت, دشواری وضع.

gravitacin

: گرایش, کشش, جاذبه, قوه جاذبه, تمایل.

gravitacion

: گرایش, کشش, جاذبه, قوه جاذبه, تمایل.

gravitar

: سنگین کردن, بوسیله قوه جاذبه حرکت کردن, بطرف جاذبه یامرکز نفوذ متمایل شدن, متمایل شدن بطرف, گرویدن.

graznar

: قارقار(کلاغ), قارقار کردن (مثل کلاغ), صدای غوک یا وزغ, صدای کلاغ, غارغار کردن, چون غوک یا قورباغه صدا کردن, صدای خوک یاگراز, صدای غاز وحشی یا بوق ماشین وامثال ان, جیغ ناگهانی زدن, اعتراض کردن, غرولند کردن, صدای اردک دراوردن, قدقدکردن, جیغ, فریاد.

graznido

: صدای اردک, قات قات, ادم شارلا تان, چاخان, دروغی, ساختگی, قلا بی, قات قات کردن, صدای اردک کردن, دوای قلا بی دادن.

grecia

: کشور یونان.

greda

: گچ, نشان, علا مت سفید کردن, باگچ خط کشیدن, باگچ نشان گذاردن.

gredoso

: گچی.

green

: سبز, خرم, تازه, ترو تازه, نارس, بی تجربه, رنگ سبز,(در جمع) سبزیجات, سبز شدن, سبز کردن, سبزه, چمن, معتدل.

gremio

: رسته, صنف, انجمن, اتحادیه, محل اجتماع اصناف.

grfica

: نوشته شده, کشیده شده, وابسته به فن نوشتن, مربوط به نقاشی یاترسیم, ترسیمی, واضح.

grficos

: نگاره سازی, رسم.

grgola

: ناودانی که از دیوار پیشامدگی پیدا میکند و بیشتر انرا بصورت سر و تن انسان یاجانوری در می اورند, راه اب, هر نوع تصویر عجیب.

griego

: یونانی.

grieta

: غار, کاو, مجوف, مقعر, مجوف کردن, درغارجادادن, حفر کردن, فرو ریختن, معامله کردن, انتخاب کردن, شکاف دادن, ترکاندن, خشکی زدن پوست, زدن, مشتری, مرد, جوانک, شکاف, ترک, ف ک, شکاف, وقفه, فرق بسیار, پرتگاه عظیم, شکاف, ترک, چنگال, شکاف دار, ترک خورده.

grifo

: شیر اب, شیر بشکه, شیر اب, ضربت اهسته, ضربات اهسته وپیوسته زدن, شیر اب زدن به, از شیر اب جاری کردن, بهره برداری کردن از, سوراخ چیزیرا بند اوردن.

grillo

: جیرجیرک, زنجره, یکجور گوی بازی.

gripe

: انفلوانزا, چنگک زنی, چنگک, نیروی گرفتن, ادراک و دریافت, انفلوانزا, گریپ, نهر کوچک, نهر کندن, محکم گرفتن, چسبیدن به, نزله وبایی نای, زکام همه جا گیر, گریپ, انفلوانزا, انفلوانزا, زکام, گریپ, نزله وبایی یا همه جا گیر.

gris

: خاکستری, کبود, سفید(درمورد موی سرو غیره), سفید شونده, روبه سفیدی رونده, باستانی, کهنه, پیر, نا امید, بد بخت, بیرنگ, خاکستری.

gritar

: داد زدن, فریاد زدن, گریه (باصدای بلند), فریاد زدن, داد زدن, گریه کردن, صدا کردن, فریاد, گریه, خروش, بانگ, بانگ زدن, فریاد خوشحالی, صدای مخصوص هر حیوان (مثل صدای قورباغه), فریاد کردن, سروصداراه انداختن, جیغ زدن, ناگهانی گفتن, جیغ, فریاد, داد, جیغ, فغان, فریاد زدن, جیغ زدن, داد زدن , فریاد زدن, نعره کشیدن, صدا, نعره, هلهله.

grito

: فریاد زدن, داد زدن, گریه کردن, صدا کردن, فریاد, گریه, خروش, بانگ, بانگ زدن, جیغ زدن, ناگهانی گفتن, جیغ, فریاد, داد, جیغ, فغان, فریاد زدن, جیغ زدن, داد زدن , فریاد زدن, نعره کشیدن, صدا, نعره, هلهله.

grito de entusiasmo

: خوشی, فریادوهلهله افرین, هورا, دلخوشی دادن, تشویق کردن, هلهله کردن.

grosella

: کشمش بیدانه, مویز, سفرس, انگور فرنگی, رنگ سیاه مایل به ارغوانی, بیا یا مراقب دوشیزه.

grosella espinosa

: سفرس, انگور فرنگی, رنگ سیاه مایل به ارغوانی, بیا یا مراقب دوشیزه.

grosero

: زبر, خشن, زمخت, بی ادب, درشت, بزرگ, ستبر, عمده, ناخالص, زمخت, درشت بافت, زشت, شرم اور, ضخیم, بی تربیت, وحشی, توده, انبوه, وزن سرجمع چیزی(باظرف وغیره درمقابل نعت یعنی وزن خالص), جمع کل, بزرگ کردن, جمع کردن, زمخت کردن, کلفت کردن, بصورت سود ناویژه بدست اوردن, گستاخ, بی ربط, خشن, زمخت, ناهموار, خام, گستاخ, جسور.

grossella espinosa

: سفرس, انگور فرنگی, رنگ سیاه مایل به ارغوانی, بیا یا مراقب دوشیزه.

grotesco

: غریب و عجیب, بی تناسب, مضحک, تناقض دار, خنده اور, مضحک, مزخرف, چرند.

gru ir

: بد خلقی, لجاجت, لج, ادم ناراحت, غرغر کردن, خرناس کشیدن, صدایی که از نای سگ خشمگین بر میاید, صدای خرخر خوک, خرخر کردن, نالیدن, تله, کمند, گره, گرفتاری, گوریدگی, شوریدگی, بغرنجی,برجسته کردن, نمودارکردن, بغرنج کردن, دندان قروچه کردن, غرولند کردن, خشمگین ساختن, گره خوردن.

gru n

: بد خلقی, لجاجت, لج, ادم ناراحت.

gruesa

: درشت, بزرگ, ستبر, عمده, ناخالص, زمخت, درشت بافت, زشت, شرم اور, ضخیم, بی تربیت, وحشی, توده, انبوه, وزن سرجمع چیزی(باظرف وغیره درمقابل نعت یعنی وزن خالص), جمع کل, بزرگ کردن, جمع کردن, زمخت کردن, کلفت کردن, بصورت سود ناویژه بدست اوردن.

grueso

: بی باک, دلیر, خشن وبی احتیاط, جسور, گستاخ, متهور, باشهامت, فربه, تنومند, گوشتالو, جسیم, فربه, چاق, چرب, چربی, چربی دار, چربی دار کردن, فربه یا پرواری کردن, چرب, چربی مانند, روغنی, چرب, روغن دار, چاپلوسانه, کلفت, ستبر, صخیم, غلیظ, سفت, انبوه, گل الود, تیره, ابری, گرفته, زیاد, پرپشت.

gruido

: غرغر کردن, خرناس کشیدن, صدایی که از نای سگ خشمگین بر میاید, صدای خرخر خوک, خرخر کردن, نالیدن.

grumo

: قلنبه, کلوخه, گره, تکه, درشت, مجموع, ادم تنه لش, توده, دربست, یکجا, قلنبه کردن, توده کردن, بزرگ شدن

grumoso

: موج دار, متلا طم, ناهنجار, قلنبه, ناصاف, سنگین.

grupo

: دسته, گروه (دختران), خوشه, گروه, دسته کردن, خوشه کردن, گرداوری, گرداورد, کلکسیون, اجتماع, مجموعه, گروه, گروه

بندی کردن, توده, کپه, کومه, پشته, انبوه, گروه, جمعیت, توده کردن, پرکردن, قسمت, بخش, دسته, دسته همفکر, حزب, دسته متشکل, جمعیت, مهمانی, بزم, پارتی, متخاصم, طرفدار, طرف, یارو, مهمانی دادن یارفتن, مجموعه, نشاندن, دستگاه.

gruta

: غار.

gu a

: راهنمایی, هدایت, راهنما, رهبری, رهنمود, راهنما, هادی, راهنمایی کردن, کتاب راهنمای مسافران, کتاب راهنما, کتاب دستی, کتاب راهنما, رساله.

guadaa

: داس, با داس بردن, درو کردن.

guano

: چلغوز, کود چلغوزی.

guante

: دستکش, دستکش دارای یک جا برای چهار انگشت ویکجا برای انگشت شست.

guapo

: دلاـور, تهم, شجاع, دلیر, دلیرانه, عالی, بادلیری و رشادت باامری مواجه شدن, اراستن, لا فزدن, بالیدن, زیبا, با سلیقه, پربراز, برازنده, دلپذیر, مطبوع, خوش قیافه, زیبا, سخاوتمندانه.

guarda

: سرایدار, نگهبان, متولی, نگهدار, نگهبان, حافظ.

guardabarros

: گلگیر.

guardabosque

: جنگلبان, جنگل نشین, جانور جنگلی.

guardaespaldas

: گاردمخصوص, مستحفظ شخص.

guardafango

: پیش بخاری, حایل, گلگیر, ضربت گیر.

guardar

: نگهبان, پاسدار, پاسداری کردن, نگاه داشتن, اداره کردن, محافظت کردن, نگهداری کردن,نگاهداری, حفاظت, امانت داری, توجه, جلوگیری کردن, ادامه دادن, مداومت بامری دادن, نجارت دادن, رهایی بخشیدن, نگاه داشتن, اندوختن, پس انداز کردن, فقط بجز, بجز اینکه.

guardarropa

: اطاق تفتیش اثاث وبار مسافرین, اطاق امانت گذاری بار وچمدان وپالتو, رخت کن, جا رختی, قفسه, اشکاف, موجودی لباس.

guardarse

: زنهاردادن, برحذربودن, حذرکردن از, ملتفت بودن.

guarder a

: محل نگاهداری اطفال شیر خوار, پرورشگاه, شیر خوارگاه, قلمستان, گلخانه, نوزادگاه.

guardia

: نگهبان, پاسدار, پاسداری کردن, اداره شهربانی, پاسبان, حفظ نظم وارامش (کشور یا شهری را) کردن, بوسیله پلیس اداره وکنترل کردن, مامور پلیس, پاسبان.

guardia personal

: گاردمخصوص, مستحفظ شخص.

guardiamarina

: دانشجوی سال دوم نیروی دریایی.

guardin

: سرپرست, همراه, ملا زم, مواظب, وابسته, سرپرست, مستحفظ, سرایدار, نگهدار, نگهبان, حافظ, سرپرست, ولی, رءیس, ناظر, نگهبان, قراول, ناظر, بازرس.

guarida

: زیاد رفت وامد کردن در, دیدارمکرر کردن, پیوسته امدن به, امد وشد زیاد, خطور, مراجعه مکرر, محل اجتماع تبه کاران, امیزش, دوستی, روحی که زیاد بمحلی امد وشدکند, تردد کردن, پاتوق, محل استراحت جانور, کنام, لا نه, گل, لجن, گل الود کردن, استراحت کردن, بلا نه پناه بردن.

guarnici n

: علا ءم ریاضی (مثل ض و +), روکش, نما, رویه, پادگان, ساخلو, مقیم کردن, مستقر کردن, درست کردن, اراستن, زینت دادن, پیراستن, تراشیدن, چیدن, پیراسته, مرتب, پاکیزه, تر وتمیز, وضع, حالت, تودوزی وتزءینات داخلی اتومبیل.

guasa

: لطیفه, بذله, شوخی, بذله گویی, خوش طبعی, طعنه, گوشه, کنایه, عمل, کردار, طعنه زدن, تمسخر کردن, استهزاء کردن, ببازی گرفتن, شوخی کردن, مزاح گفتن, شوخی, لطیفه, بذله, شوخی کردن.

guateque

: قسمت, بخش, دسته, دسته همفکر, حزب, دسته متشکل, جمعیت, مهمانی, بزم, پارتی, متخاصم, طرفدار, طرف, یارو, مهمانی دادن یارفتن.

guayaba

: گیاهان و بته های muidisp

gubernativo

: مربوط به حکمران, وابسته به فرماندار.

guerra

: جنگ, حرب, رزم, محاربه, نزاع, جنگ کردن, دشمنی کردن, کشمکش کردن.

guerra relmpago

: حمله رعد اسا, حمله رعد اسا کردن.

guerrilla

: پارتیزان, جنگجوی غیر نظامی.

guiar

: راهنما, هادی, راهنمایی کردن.

guijarro

: ریگ, سنگریزه, شیشه عینک, نوعی عقیق, باسنگریزه فرش کردن, باریگ حمله کردن, نقش ونگار ریگی دادن به.

guila

: عقاب, شاهین قره قوش.

guin

: بسرعت رفتن, بسرعت انجام دادن, فاصله میان دو حرف, این علا مت), ? (بشدت زدن, پراکنده کردن, خط پیوند, خط ربط, نشان اتصال, ایست در سخن, بریدگی.

guinga

: نوعی پارچه پنبه ای یا کتانی.

guion

: بسرعت رفتن, بسرعت انجام دادن, فاصله میان دو حرف, این علا مت), ? (بشدت زدن, پراکنده کردن.

guiri

: گشتگر, جهانگرد, سیاح, جهانگردی کردن.

guisante

: نخودفرنگی

guisar

: اشپز, پختن.

guiso

: ظرف, بشقاب, دوری, سینی, خوراک, غذا, در بشقاب ریختن, مقعر کردن.

guitarra

: عود شش سیمه, گیتار, گیتار زدن.

gula

: شکم پرستی.

gusano

: کرم صدپا, تراکتور زنجیری, بشکل کرم صد پا حرکت کردن , کرم حشره, کرم پنیر, خرمگس, وسواس, کرم, سوسمار, مار, خزنده, خزیدن, لولیدن, مارپیچ کردن.

gustador

: کارشناس چشیدن مزه شراب وچای وغیره, مزه سنج, چشنده.

gustar

: خیال, وهم, تصور, قوه مخیله, هوس, تجملی, تفننی, علا قه داشتن به, تصور کردن, دوست داشتن, مایل بودن, دل خواستن, نظیر بودن, بشکل یا شبیه (چیزی یا کسی) بودن, مانند, مثل, قرین, نظیر, همانند, متشابه, شبیه, همچون, بسان, همچنان, هم شکل, هم جنس, متمایل, به تساوی, شاید, احتمالا, فی المثل, مثلا, همگونه, نمونه, مسطوره, الگو, ازمون, واحد نمونه, نمونه گرفتن, نمونه نشان دادن, خوردن, چشیدن, لب زدن, مزه کردن, مزه دادن, مزه, طعم, چشایی, ذوق, سلیقه, کوشش کردن, سعی کردن, کوشیدن, ازمودن, محاکمه کردن, جدا کردن, سنجیدن, ازمایش, امتحان, ازمون, کوشش.

gustillo

: اثر و طعم غذا در دهان, لذت بعدی, لذت ثانوی.

gusto

: کیف, لذت, خوشی, عیش, شهوترانی, انبساط, لذت, بخشیدن, خوشایند بودن, لذت بردن, چشیدن, لب زدن, مزه کردن, مزه دادن, مزه, طعم, چشایی, ذوق, سلیقه.

gustosamente

: بطور خوش مزه.

gustoso

: با سلیقه (درست شده), خوش ذوق, باذوق, خوشمزه, باسلیقه تهیه شده, خوش طعم, خوشمزه, گوارا.

gutural

: گلویی, ناشی از گلو, حرف گلویی.

H

h bil

: توانا بودن, شایستگی داشتن, لایق بودن,قابل بودن, مناسب بودن, اماده بودن, ارایش دادن, لباس پوشاندن, قادر بودن, قوی کردن, زبر دست, ماهر, استاد, مرد زبردست, توانا, قابل, لا یق, با استعداد, صلا حیتدار, مستعد, ناقلا, زرنگ, زیرک, باهوش, با استعداد, چابک, ماهر, چالا ک, زبردست, چیره دست, ورزیده, با تجربه, ویژه گر, ویژه کار, متخصص, کارشناس, ماهر, خبره, باتجربه, ماهر, استادکار.

h bito

: فراك, لباس اسموکینگ, رهبانیت, رولباسی, فراك پوشاندن, عادت, خو, مشرب, ظاهر, جامه, لباس روحانیت, روش طرز رشد, رابطه, :جامه پوشیدن, اراستن, معتاد کردن, زندگی کردن.

h gados

: جگر, کبد, جگر سیاه, مرض کبد, ناخوشی جگر, زندگی کننده.

h mnico

: کتاب سرودنامه مذهبی, سرودنامه, سرودی.

h ngara

: مجارستانی, مجار, کولی.

h roe

: قهرمان, دلا ور, گرد, پهلوان داستان.

haba

: باقلا, لوبیا, دانه, حبه, چیزکم ارزش وجزءی.

haber

: اعتبار, ابرو, ستون بستانکار, نسیه, اعتقاد کردن, درستون بستانکار وارد کردن, نسبت دادن, داشتن, دارا بودن, مالك بودن, ناگزیر بودن, مجبور بودن, وادار کردن, باعث انجام کاری شدن, عقیده داشتن,دانستن, خوردن, صرف کردن, گذاشتن, کردن,

رسیدن به, جلب کردن, بدست اوردن, دارنده, مالک.

habilidad

: توانایی, استطاعت, هنر, فن, صنعت, استعداد, استادی, نیرنگ, چیره دستی, ورزیدگی, تردستی, مهارت, استادی, زبر دستی, هنرمندی, کاردانی, مهارت عملی داشتن, کاردان بودن, فهمیدن.

habilitar

: لباس پوشیده, ملبس, شایستگی داشتن, مجهز کردن.

habitabilidad

: قابلیت سکنی.

habitable

: قابل سکنی.

habitaci n

: خوابگاه, اطاق خواب, اتاق, تالار, اتاق خواب, خوابگاه, حجره, خان(تفنگ), فشنگ خوریاخزانه(درشلول), دفترکار, اپارتمان, در اطاق قرار دادن, جا دادن, سکونت, اسکان, سکنی, مستعمره, مسکن, منزل, اتاق, خانه, جا, فضا, محل, موقع, مجال, مسکن گزیدن, منزل دادن به, وسیع تر کردن.

habitante

: ساکن , ساکن, اهل, مقیم, زیست کننده در.

habitar

: ساکن شدن(در), مسکن گزیدن, سکنی گرفتن در, بودباش گزیدن در, اباد کردن.

habito

: وضعیت ساختمان جسمانی, هیکل, ساخت.

habitual

: معتاد, شخص داءم الخمر, عادی, همیشگی.

habitualmente

: معمولا.

habituar

: خو دادن, عادت دادن, سکونت کردن.

habla

: سخن, حرف, گفتار, صحبت, نطق, گویایی, قوه ناطقه, سخنرانی.

hablado

: , گفته شده.

hablador

: بسگوی, پر گو, پرحرف, وراج, پرچانه, ادم ناطق, ناطق, سخنگو.

habladura

: شایعات بی اساس, شایعات بی پرو پا, دری وری, اراجیف, بد گویی, سخن چینی, شایعات بی اساس دادن, دری وری گفتن یانوشتن, سخن چینی کردن, خبر کشی کردن, بی ارزش, اشغال, زباله, چیز پست و بی ارزش, شایعه, شایعه گفتن و یا پخش کردن, رسوایی, افتضاح, ننگ, تهمت, تهمت زدن.

hablan

: دراییدن, سخن گفتن, حرف زدن, صحبت کردن, تکلم کردن, گفتگو کردن, سخنرانی کردن.

hablar

: دراییدن, سخن گفتن, حرف زدن, صحبت کردن, تکلم کردن, گفتگو کردن, سخنرانی کردن, گفتگو, صحبت, حرف, مذاکره, حرف زدن.

habr

: انجا, درانجا, به انجا, بدانجا, در این جا, دراین موضوع, انجا, ان مکان.

habr a

: انجا, درانجا, به انجا, بدانجا, در این جا, دراین موضوع, انجا, ان مکان.

hace

: پیش, قبل (در حالت صفت همیشه دنبال اسم میاید).(.ادج) :صادر شدن, پیش رفتن.

hacendado

: خرده مالک, کشاورز, مالک جزء.

hacer

: کنش,فعل,کردار,حقیقت,فرمان قانون,اعلامیه, پیمان, سرگذشت, پرده نمایش(مثل پرده اول), کنش کردن, کار کردن, رفتار کردن, اثر کردن, بازی کردن, نمایش دادن, تقلید کردن, مرتکب شدن, به کار انداختن, کردن, عمل کردن, انجام دادن, کفایت کردن, این کلمه در ابتدای جمله بصورت علا- مت سوال میاید, فعل معین, داشتن, دارا بودن, مالک بودن, ناگزیر بودن, مجبور بودن, وادار کردن, باعث انجام کاری شدن, عقیده داشتن,دانستن, خوردن, صرف کردن, گذاشتن, کردن, رسیدن به, جلب کردن, بدست اوردن, دارنده, مالک, ساختن, بوجود اوردن, درست کردن, تصنیف کردن, خلق کردن, باعث شدن, وادار یامجبور کردن, تاسیس کردن, گاییدن, ساختمان, ساخت, سرشت, نظیر, شبیه.

hacer auto–stop

: سرجاده ایستادن وباشست جهت خود را نشان دادن (برای سواری مفتی), مسافرت مفتی.

hacer cesar

: فروکش کردن, کاستن, تخفیف دادن, رفع نمودن, کم شدن, اب گرفتن از(فلز), خیساندن (چرم), غصب یا تصرف عدوانی, بزورتصرف کردن, کاهش, تنزل, فرونشستن.

hacer chantaje

: تهدید, باتهدید از کسی چیزی طلبیدن, باج سبیل, رشوه.

hacer cosquillas

: غلغلک دادن, غلغلک, خاریدن.

hacer crochet

: قلا بدوزی, بامیل سرکج بافتن, قلا بدوزی کردن.

hacer dao

: ازار رساندن, اسیب زدن به, ازردن, اذیت کردن, جریحه دار کردن, خسارت رساندن, اسیب, ازار, زیان, صدمه, اسیب زدن (به),

ازار رساندن(به).

hacer durar

: اضافه کردن بر, افزودن, جمع کردن, همچنین.

hacer eco

: طنین, پژواک.

hacer efectivo

: پول نقد, وصول کردن, نقدکردن, دریافت کردن, صندوق پول, پول خرد.

hacer ejercicios

: ورزش, تمرین, مشق, عمل کردن, استعمال کردن, تمرین دادن, بکارانداختن.

hacer fuego

: اتش, حریق, شلیک, تندی, حرارت, اتش زدن,افروختن, تفنگ یاتوپ را اتش کردن, بیرون کردن, انگیختن.

hacer g rgaras

: غرغره, گلو شویی, غرغره کردن.

hacer girar

: فرفره, چرخش (بدور خود), چرخیدن, ریسیدن, رشتن, تنیدن, به درازاکشاندن, چرخاندن.

hacer juego con

: حریف, همتا, نظیر, لنگه, همسر, جفت, ازدواج, زورازمایی, وصلت دادن, حریف کسی بودن, جور بودن با, بهم امدن, مسابقه, کبریت, چوب کبریت.

hacer la manicura

: مانیکور, مانیکور زدن, ارایش کردن.

hacer mal

: ازار رساندن, اسیب زدن به, ازردن, اذیت کردن, جریحه دار کردن, خسارت رساندن, اسیب, ازار, زیان, صدمه, اسیب زدن (به),

ازار رساندن(به).

hacer negocios con

: مقدار, اندازه, قدر, حد, معامله کردن, سر و کار داشتن با, توزیع کردن.

hacer objecin a

: فکر, خـاطر, ذهن, خیـال, مغز, فهم, فکر چیزی را کردن, یاداوری کردن, تـذکر دادن, مراقب بودن, مواظبت کردن, ملتفت بودن, اعتناء کردن به, حذر کردن از, تصمیم داشتن.

hacer punto

: بافتن, کشبافی کردن, بهم پیوستن, گره زدن, بستن.

hacer raeduras

: خراشیدن, خاراندن, خط زدن, قلم زدن, خراش, تراش.

hacer reposo

: اسایش, استراحت, محل استراحت, اسودن, استراحت کردن, ارمیدن, تجدید قوا, کردن, تکیه دادن, متکی بودن به, الباقی, نتیجه, بقایا, سایرین, دیگران, باقیمانده.

hacer se ales

: موج, خیزاب, فر موی سر, دست تکان دادن, موجی بودن, موج زدن.

hacer surf

: خیزاب دریاکنار.

hacer un da de campo

: گردش دسته جمعی, پیک نیک, به پیک نیک رفتن, دسته جمعی خوردن.

hacer una antologia de

: گلچین ادبی جمع کردن.

hacer una colecta

: گرداوردن, جمع کردن, وصول کردن.

hacer una manifestaci n

: اثبات کردن(با دلیل), نشان دادن, شرح دادن, تظاهرات کردن.

hacer una observacin

: ملا حظه, تذکر, تبصره.

hacer una pausa

: مکث, توقف, وقفه, درنگ, مکث کردن.

hacer uso de

: استعمال کردن, بکار گماشتن, استخدام کردن, مشغول کردن, بکار گرفتن, شغل.

hacerse

: شدن, درخوربودن, برازیدن, امدن به, مناسب بودن, تحویل یافتن, درخوربودن, زیبنده بودن, تحصیل شده, کسب کرده, بدست امده, فرزند, بدست اوردن, فراهم کردن, حاصل کردن, تحصیل کردن, تهیه کردن, فهمیدن, رسیدن, عادت کردن, ربودن, فاءق امدن, زدن, زایش, تولد, رفتن, روانه ساختن, رهسپار شدن, عزیمت کردن, گذشتن, عبور کردن, کارکردن, گشتن, رواج داشتن, تمام شدن, راه رفتن, نابود شدن, روی دادن, بران بودن, درصدد بودن, راهی شدن, رستن, روییدن, رشد کردن, سبز شدن, بزرگ شدن, زیاد شدن, ترقی کردن, شدن, گشتن, رویانیدن, کاشتن.

hacha

: تبر, تیشه, تبر دو دم, تبرزین, با تبر قطع کردن یا بریدن.

hachuela

: تبرکوچک, تیشه, ساتور, باتبر جنگ کردن.

hacia

: بسوی, بطرف, به, در, پهلوی, نزدیک, دم, بنابر, در نتیجه, بر حسب, از قرار, بقرار, سرتاسر, مشغول, بسوی, سوی, بطرف, روبطرف, پیش, نزد, تا نسبت به, در,دربرابر, برحسب, مطابق, بنا بر, علا مت مصدر انگلیسی است, اینده, روی, بسوی, بطرف, نسبت به, درباره, نزدیک به, مقارن, درراه, برای.

hacia abajo

: پر دراوردن جوجه پرنـدگان, پرهـای ریزی که برای متکا بکار میرود, کرک, کرک صورت پایین, سوی پایین, بطرف پایین, زیر, بزیر, دلتنگ, غمگین, پیش قسط.

hacia adelante

: جلو, پیش, ببعد, جلوی, گستاخ, جسور, فرستادن, رساندن, جلوانداختن, بازی کن ردیف جلو.

hacia all

: انجا, درانجا, به انجا, بدانجا, در این جا, دراین موضوع, انجا, ان مکان.

hacia arriba

: بالا, در حال کار, بالا یی, روببالا, روبترقی, بطرف بالا.

hacia atr s

: قهقرایی, به عقب, غافلگیر, ناگهان, منزوی, پرت, عقب افتاده, به پشت, ازپشت, وارونه, عقب مانده, کودن.

hacienda

: ملک, املا ک, دارایی, دسـته, طبقه, حالت, وضعیت, کشتزار, مزرعه, زمین مزروعی, پرورشگاه حیوانات اهلی, اجاره دادن به (با out), کاشتن زراعت کردن در, ملک, بنگاه کشاورزی یا معدن ومانند ان.

hackear

: کلنگ, سـرفه خشک وکوتاه, چاک, برش, شکافی که بر اثر بیل زدن یا شخم زده ایجاد میشود, ضربه, ضربت, بریدن,زخم زدن, خردکردن, بیل زدن, اسب کرایه ای, اسب پیر, درشکه کرایه, نویسنده مزدور, جنده.

hada

: پری, جن, افسونگری, ساحره.

hado

: سـرنوشت, ابشـخور, تقـدیر, نصـیب و قسـمت, سـرنوشت, تقـدیر, قضاوقدر, نصـیبب وقسـمت, مقدر شدن, بسـرنوشت شوم دچار کردن, قسمت, سرنوشت.

hagiografa

: شرح زندگی اولیاء ومقدسین, تاریخ انبیاء.

halagar

: ریشخندکردن, گول زدن, چاپلوسی, گول, چاپلوسی کردن, تملق گفتن از.

halago

: ریشخند, گول, دست بسر کردن.

halc n

: قوش, شاهین, باز, توپ قدیمی, باز, قوش, شاهین, بابازشکار کردن, دوره گردی کردن, طوافی کردن, جار زدن و جنس فروختن, فروختن.

halconero

: قوش باز, کسیکه با شاهین شکار میکند, بازبان.

hall

: سرسرا, تالا ر, اتاق بزرگ, دالا ن, عمارت, کریدور, تالا ر ورودی.

hallar

: پیدا کردن, یافتن, جستن, تشخیص دادن, کشف کردن, پیدا کردن, چیز یافته, مکشوف, یابش.

halucinar

: گرفتار اوهام وخیالا ت شدن, حالت هذیانی پیدا کردن, هذیانی شدن, هذیان گفتن, اشتباه کردن.

hamaca

: بانوج, ننو یا تختخوابی که از کرباس یا تور درست شده

hambre

: شهرت, نام, اوازه, مشهور کردن, گرسنگی, اشتیاق, قحطی, گرسنه کردن, گرسنگی دادن, گرسنه شدن, اشتیاق داشتن, گرسنه, دچار گرسنگی, حاکی از گرسنگی, گرسنگی اور, حریص, مشتاق, اوازه, نام, شهرت, معروفیت, اشتهار, صیت, مشهور کردن , اوازه داشتن, شمردن, فرض کردن, شهرت داشتن, اشتهار, شایعه, شایعه گفتن و یا پخش کردن, شایعه, شایعه گفتن و یا پخش کردن.

hambrear

: گرسنگی, اشتیاق, قحطی, گرسنه کردن, گرسنگی دادن, گرسنه شدن, اشتیاق داشتن.

hambriento

: گرسنه, دچار گرسنگی, حاکی از گرسنگی, گرسنگی اور, حریص, مشتاق.

hambruna

: تنگ سالی, قحطی, قحط وغلا, کمیابی, نایابی, خشکسالی.

hamburgesa

: ساندویچ گوشت گاو سرخ کرده, همبور گر.

hamburguesa

: ساندویچ گوشت گاو سرخ کرده, همبور گر.

hangar

: اشیانه هواپیما, پناهنگاه, حفاظ.

harag n

: ادم کند دست, ادم دست سنگین, عقب مانده, ادم عاطل وباطل, ولگرد.

haraganear

: قرص نـان, کله قنـد, تکه, وقت را بیهوده گذرانـدن, ولگردی کردن, درنگ کردن, تاخیر کردن, دیرپاییـدن, پاپاورکردن, معطل کردن, بـاتنبلی حرکت کردن, :کسیکه در رفتن تعلـل کنـد, پرسه زن, لمیـدن, لم دادن, محل استراحت ولم دادن, اطاق استراحت, سالن استراحت, صندلی راحتی, تن اسایی, وقت گذرانی به بطالت.

harina

: ارد, گرد, پودر, ارد کردن, پودر شدن, غذا, خوراکی, شام یا نهار, ارد (معمولا غیر از ارد گندم) بلغور.

harinoso

: اردی, اردنما, ترد, خشک, لکه لکه.

harmnica

: سازدهنی, الت موسیقی شبیه سنتور.

hasta

: تـا, تـااینکه, تاانکه, تاوقتیکه, :کشت کردن, زراعت کردن, زمین را کاشـتن, دخل پول, کشو, دخل دکان, قلك, یخرفت, بسوی, سوی, بطرف, روبطرف, پیش, نزد, تا نسبت به, در,دربرابر, برحسب, مطابق, بنا بر, علا مت مصدر انگلیسی است, تا, تااینکه, وقتی که, تا وقتی که.

hasta ahora

: پیش از این, پیشتر, سابقا, قبلا, تاکنون.

hasta que

: تـا, تـااینکه, تـاانکه, تـاوقتیکه, :کشت کردن, زراعت کردن, زمین را کاشـتن, دخـل پول, کشو, دخـل دکـان, قلـك, یخرفت, تا, تااینکه, وقتی که, تا وقتی که.

haya

: زان, ممرز, الش, راش.

haza a

: کار برجسته, شاهکار, کار بزرگ, فتح نمایان.

hbilmente

: با توانایی, از روی لیاقت, به اسانی.

hbitat

: محل سکونت, مسکن طبیعی, بوم, جای اصلی.

hbrido

: جانور دورگه (چون قاطر), گیاه پیونـدی, چیزی که از چنـد جزء ناجورساخته شده باشدکلمه ای که اجزاء ان از زبان های مختلف تشکیل شده باشد, دورگه, پیوندی, دورگه, دو تخمه, پست نژاد.

health

: تندرستی, بهبودی, سلا مت, مزاج, حال.

hebilla

: سگک, قلا ب, پیچ, باسگک بستن, دست وپنجه نرم کردن, تسمه فلزی, چپراست, خم شدن.

hebraico

: زبان عبری, عبرانی, یهودی, جهود, یهودی, کلیمی, یهودی.

hebreo

: زبان عبری, عبرانی, یهودی, جهود, یهودی, کلیمی, یهودی.

hechicera

: افسون, جادو, سحر.

hechizar

: افسون کردن, فریفتن, مسحور کردن, ساحر, جادوگر, سحر وجادو کردن.

hechizo

: ساحر, جادوگر, سحر وجادو کردن, هجی کردن, املا ء کردن, درست نوشتن, پی بردن به, خواندن, طلسم کردن, دل کسی رابردن, سحر, جادو, طلسم, جذابیت, افسون, حمله ناخوشی, حمله.

hecho

: کردار, کار, قباله, سند, باقباله واگذار کردن,, انجام شده, وقوع یافته, واقعیت, حقیقت, وجود مسلم, ساخته شده, مصنوع, ساختگی, تربیت شده.

hecho a mano

: مصنوع دست, دستی, یدی, دستباف, دست دوز.

hecho en casa

: وطنی, ساخت میهن, خانگی, خانه بافت.

hecho importante

: کار برجسته, شاهکار, کار بزرگ, فتح نمایان.

heder

: بویایی, شامه, بو, رایحه, عطر, استشمام, بوکشی, بوییدن, بوکردن, بودادن, رایحه داشتن, حاکی بودن از.

hediondo

: بودار, بدبو, متعفن.

hegemon a

: برتری, تفوق, استیلا, تسلط, پیشوایی, اولویت.

helada

: ژاله, شبنم منجمد, شبنم, سرماریزه, گچک, برفک, سرمازدن, سرمازده کردن, ازشبنم یا برف ریزه پوشیده شدن.

helado

: بستنی.

helado con o nueces

: بستنی ومغز گردو.

helar

: یخ بستن, منجمد شدن, بی اندازه سردکردن, فلج کردن, فلج شدن, ثابت کردن, غیرقابل حرکت ساختن, یخ زدگی, افسردگی.

helecho

: سرخس.

helic ptero

: ساطور, تبر, هلی کوپتر, هلیکوپتر.

helio

: گاز خورشید, بخار افتاب, گاز هلیوم.

hembra

: جنس ماده, مونث, زنانه, جانور ماده, زن, نسوان, زن, زنانگی, کلفت, رفیقه (نامشروع), زن صفت, ماده, مونث, جنس زن.

hemisferio

: نیم کره, نیم گوی, اقلیم.

hemoglobina

: ماده رنگی اهن دار گویچه های قرمز خون جانوران مهره دار.

hemorragia nasal

: رعاف, خون دماغ.

hendedura

: قطاری, پشت سر هم, رخ, عمل شکافتن, ورقه ورقه شدگی, شکافتگی, تقسیم, کاف, رخنه, ترک, شکاف, ضربت, ترق تروق, ترکانیدن, را بصدا دراوردن, تولید صدای ناگهانی وبلند کردن, شکاف برداشتن, ترکیدن, تق کردن, درز, شکاف, درز, رخنه, عیب, خدشه, عیب دار کردن, ترک برداشتن, تند باد, اشوب ناگهانی, کاستی.

hender

: شکافتن, جدا کردن, شکستن, ورامدن, چسبیدن, پیوستن, تقسیم شدن, شکافتن سلول, کاف, رخنه, ترک, شکاف, ضربت, ترق تروق, ترکانیدن, را بصدا دراوردن, تولید صدای ناگهانی وبلند کردن, شکاف برداشتن, ترکیدن, تق کردن, ترک, انشعاب, دوبخشی, شکافتن.

hendidura

: شکاف, رخنه, شکافتن, درزپیدا کردن, درز گرفتن, صدای بهم خوردن فلز, جرنگ جرنگ, کاف, رخنه, ترک, شکاف, ضربت, ترق تروق, ترکانیدن, را بصدا دراوردن, تولید صدای ناگهانی وبلند کردن, شکاف برداشتن, ترکیدن, تق کردن, ابکند, دره تنگ و عمیق, دارای دره تنگ کردن.

heno

: علف خشک, گیاه خشک کرده, یونجه خشک, حشک کردن (یونجه ومانند ان), تختخواب, پاداش.

hepatitis

: اماس کبدی, تورم کبد.

heptgono

: هفت گوش, هفت گوشه, هفت ضلعی, هفت پهلویی, هفت ماهه.

heraldo

: جارچی, پیشرو, جلودار, منادی, قاصد, از امدن یاوقوع چیزی خبر دادن, اعلا م کردن, راهنمایی کردن.

herb ceo

: پوشیده از چمن, علف مانند.

herbario

: گیاه نامه, مجموعه یا کلکسیون انواع گیاهان, گیاهی, ساخته شده از علف و گیاه.

herbicida

: عاملی که برای از بین بردن علف ها وگیاهان بکار میرود, علف کش.

hercleo

: بسیار دشوار, خطرناک, بسیار نیرومند, وابسته به هرکول.

heredado

: وارث, میراث بر, ارث بر, حاصل, ارث بردن, جانشین شدن

heredar

: به میراث بردن, وارث شدن, از دیگری گرفتن, مالک شدن, جانشین شدن.

hereditario

: ارثی.

herej a

: کفر, ارتداد, الحاد, بدعتکاری, فرقه, مسلک خاص.

hereje

: رافضی, فاسد العقیده, بدعت گذار, مرتد.

herencia

: انتقال موروثی, رسیدن خصوصیات جسمی وروحی بارث, تمایل برگشت باصل, توارث, وراثت, ارث, میراث, مرده ریگ, وراثت, میراث بری, میراث, ارث.

herida

: اسیب, صدمه, پیچانده, پیچ خورده, کوک شده, رزوه شده.(.n, vt.& vi) زخم, جراحت, جریحه, مجروح کردن, زخم زدن.

herir

: ازار رساندن, اسیب زدن به, ازردن, اذیت کردن, جریحه دار کردن, خسارت رساندن, اسیب, ازار, زیان, صدمه, اسیب زدن (به), ازار رساندن(به).

hermana

: خواهر, همشیره, پرستار, دخترتارک دنیا, خواهری کردن.

hermanastra

: ناخواهری, خواهراندر.

hermanastro

: نابرادری.

hermano

: برادر, همقطار.

hermoso

: زیبا, قشنگ, خوشگل, عالی, بی پروا, زنده دل, جذاب, بی باک.

hermtico

: محفوظ از هوا, غیرقابل نفوذ بوسیله ء هوا.

hernia

: فتق, مرض فتق, غری.

heroe

: قهرمان, دلا ور, گرد, پهلوان داستان.

heroico

: قهرمانانه, قهرمان وار, بی باک, حماسی.

herona

: هروءین, شیرزن, زنی که قهرمان داستان باشد.

herradura

: نعل اسب, نعل (معمولا انرا نشان خوشبختی میدانند).

herramienta

: الت, افزار, ابزار, اسباب, اجراء, انجام, انجام دادن, ایفاء کردن, اجراء کردن تکمیل کردن, الت, افزار, ابزار, اسباب, الت دست, دارای ابزار کردن, بصورت ابزار دراوردن, لوازم اشپزخانه, وسایل, اسباب, ظروف.

herrero

: اهنگر, نعلبند, زرگر, اهنکر, فلزساز, فلزکار.

herrumbre

: زنگ, زنگار, زنگ زدن.

hervidor

: کتری, اب گرم کن, دهل, نقاره, جعبه قطب نما, دیگچه.

hervir

: کورک, دمل, جوش, التهاب, هیجان, تحریک, جوشاندن, بجوش امدن, خشمگین شدن, جوشیدن, قلقل زدن, حباب براوردن, خروشیدن, جوشاندن, گفتن, بیان کردن, حباب, ابسوار, اندیشه پوچ, جوش, قل قل, سالک, جوش صورت, صدای قل قل (درحرف زدن), اشکال, بی نظمی, درهم وبرهم سخن گفتن, مغشوش کردن.

heterosexual

: مربوط به علا قه جنسی نسبت به جنس مخالف, وابسته به جنس مخالف, علا قمند به جنس مخالف.

heurstico

: پی برنده, کشف کننده, اکتشافی, ابتکلاری, بحث اکتشافی.

hexaedro

: شش وجهی, جسم شش سطحی.

hgado

: جگر, کبد, جگر سیاه, مرض کبد, ناخوشی جگر, زندگی کننده.

hiato

: وقفه, شکاف, فاصله, التقای دو حرف با صدا.

hibernaci n

: بسر بردن زمستان درحال خواب یا بیهوشی, زمستان خوابی.

hidalgo

: نجیب زاده.

hidr geno

: هیدروژن.

hidr ulico

: وابسته به نیروی محرکه اب, هیدرولیک, وابسته به مبحث خواص اب درحرکت.

hidratar

: جسم مرکب ابدار, هیدرات, ابشتن.

hidrocarburo

: ترکیبات هیدروکربن.

hidroelctrico

: وابسته به تولید نیروی برق بوسیله اب یا بخار.

hidrofoil

: سطح صاف یا موربی که در اثر حرکت اب از خلا ل ان بحرکت وعکس العمل دراید و غالبابشکل پرده یا باله ایست.

hiedra

: پاپیتال, لبلا ب, پیچک.

hielo

: منجمد کردن, یخ بستن, منجمد شدن, شکر پوش کردن, یخ, سردی, خونسردی و بی اعتنایی.

hiena

: کفتار, ادم درنده خو یا خاءن.

hierba

: علف, سبزه, چمن, ماری جوانا, با علف پوشاندن, چمن زار کردن, چراندن, چریدن, علف خوردن, گیاه, علف, رستنی, شاخ وبرگ گیاهان, بوته.

hierro

: اهن, اطو, اتو, اتو کردن, اتو زدن, اهن پوش کردن.

higiene

: علم بهداشت, بهداشت, حفظ الصحه.

higinico

: بهداشتی.

higo

: انجیر, چیز بی بها, ارایش, صف ارایی.

hija

: دختر.

hijastra

: نادختری, دختر خوانده.

hijastro

: فرزند خوانده, نافرزندی, ناپسری, پسر زن, پسر شوهر, فرزند خوانده.

hijo

: فرزد ذکور, پسر, ولد, زاد, مولود.

hilar

: فرفره, چرخش (بدور خود), چرخیدن, ریسیدن, رشتن, تنیدن, به درازاکشاندن, چرخاندن.

hilo

: نخ, رگه, نخ کردن, بند کشیدن, نخ تابیده, نخ با فندگی, الیاف, داستان افسانه امیز, افسانه پردازی کردن.

hilvanar

: چرب کردن (گوشت کباب), نم زدن, شلا ق زدن, زخم زبان زدن, کوک موقتی(بلباس), میخ سرپهن کوچک, پونز, رویه, مشی, خوراک, میخ زدن, پونز زدن, ضمیمه کردن, بند کشیده, نخ کشیده.

himno

: سرود, سرودی که دسته جمعی در کلیسا میخوانند, سرود روحانی, سرود, سرود حمد وثنا, سرود خواندن, تسبیح وتمجید گفتن.

himno nacional

: سرود, سرودی که دسته جمعی در کلیسا میخوانند.

hincha

: باد بزن, تماشاچی ورزش دوست, باد زدن, وزیدن بر.

hinchable

: قابل تورم یا باد کردن.

hinchado

: , ورم کرده, اماس کرده.

hinchar

: باد کردن, پر از باد کردن, پر از گاز کردن زیاد بالا بردن, مغرورکردن, متورم شدن, باد کردن, اماس کردن, متورم کردن, باد غرور داشتن, تورم, برجستگی, برجسته, شیک, زیبا (د.گ.- امر.) عالی

hincharse

: باد کردن, اماس کردن, متورم کردن, باد غرور داشتن, تورم, برجستگی, برجسته, شیک, زیبا (د.گ.- امر.) عالی

hinojo

: رازیانه.

hip dromo

: اسپریس, میدان اسب دوانی, سیرک, اسپریس, دور مسابقه.

hipar

: سکسکه, سکسکه کردن.

hipcrita

: با ریا, ادم ریاکار, ادم دو رو, زرق فروش, سالوس, متصنع, ریاکار, متظاهر, دورو, باریا.

hiperb lico

: اغراق امیز, اغراقی, شبه هذلولی, وابسته به هذلولی.

hipertensin

: فشار خون, بیماری فشار خون, افزایش فشار خون.

hipn tico

: خواب اور, منوم, تولیدکننده خواب, هیپنوتیزم, مولد خواب مصنوعی.

hipnosis

: خواب هیپنوتیزم, خواب در اثر تلقین.

hipnotismo

: علم هیپنوتیزم یاطریقه خواب اوری مصنوعی.

hipnotizar

: خواب هیپنوتیزم کردن, بطور مصنوعی خواب کردن, مسحور ومفتون کردن.

hipo

: سکسکه, سکسکه کردن.

hipocondr aco

: مالیخولیایی, افسرده, سودایی, ادم افسرده.

hipocondra

: مالیخولیا, حالت افسردگی, سودا, مراق, اضطراب واندیشه بیهوده راجع بسلا متی خود.

hipoptamo

: کرگدن, اسب ابی, کرگدن.

hipoteca

: گرو, رهن, گرونامه, گروگذاشتن.

hipotecante

: گروگذار, راهن.

hipotecar

: گرو, رهن, گرونامه, گروگذاشتن.

hipotecario

: گروگذار, راهن.

hipotenusa

: زه, وتر, وتر مثلث قاءم الزاويه.

hipottico

: فرضى, برانگاشتى, نهشتى.

hiprbole

: مبالغه, اغراق, غلو, گزاف گويى, صنعت اغراق.

hirsuto

: پرمو, مويى, پشمالو.

hist rico

: تاريخى, مشهور, معروف, مبنى بر تاريخ.

histerismo

: تشنج, حمله, غش يا بيهوشى وحمله در زنان, هيجان زياد, هيسترى, حمله عصبى.

histograma

: نمايش طرز انتشار وفواصل وارتفاع سلول ها از هم.

historia

: تاريخ, تاريخچه, سابقه, پيشينه, بيمارنامه, حكايت, داستان, نقل, روايت, گزارش, شرح, طبقه, اشكوب, داستان گفتن, بصورت داستان در اوردن.

historiador

: تاريخ نويس, تاريخ دان, مورخ, تاريخ گزار.

histrinico

: مربوط به نمايش.

hito

: فرسخ شمار, مرحله مهمى از زندگى, مرحله برجسته, با ميل خود شمار نشان گذارى كردن.

hlice

: پروانه هواپیما وکشتی وغیره.

hlito

: دم, نفس, نسیم, نیرو, جان, رایحه.

hmedo

: نم, رطوبت, دلمرده کردن, حالت خفقان پیدا کردن, مرطوب ساختن, نمناك, تر, نم, مرطوب, نمدار, ابدار, بخاردار, نمناك, نمدار, تر, گریان, مرطوب, پر از اب, گرم, خفه, مرطوب, گرفته, تر, مرطوب, خیس, بارانی, اشکبار, تری, رطوبت, تر کردن, مرطوب کردن, نمناك کردن.

hngaro

: مجارستانی, مجار, کولی.

hocicar

: با پوزه کاویدن یا بو کردن, پوزه بخاك مالیدن, غنودن, عزیز داشتن.

hocico

: دهان, دهانه, مصب, مدخل, بیان, صحبت, گفتن, دهنه زدن (به), در دهان گذاشتن(خوراك), ادا و اصول در اوردن, پوزه, خرطوم فیل, پوزه دراز جانور, سرلوله اب, لوله کتری وغیره, پوزه زدن به.

hockey sobre hielo

: چوگان بازی با اصول فوتبال.

hogar

: اجاق, اتشگاه, کانون, بخاری, منقل, اجاق, اتشدان, کف منقل, منزل, سکوی اجاق, کوره کشتی, خانه, منزل, مرزوبوم, میهن, وطن, اقامت گاه, شهر, بخانه برگشتن, خانه دادن(به), بطرف خانه, خانه, سرای, منزل, جایگاه, جا, خاندان, برج, اهل خانه, اهل بیت, جادادن, منزل دادن, پناه دادن, منزل گزیدن, خانه نشین شدن, خانواده, صمیمی, اهل بیت, مستخدمین خانه, خانگی.

hogaza

: قرص نان, کله قند, تکه, وقت را بیهوده گذراندن, ولگردی کردن.

hogaza de pan

: قرص نان, کله قند, تکه, وقت را بیهوده گذراندن, ولگردی کردن.

hoguera

: اتش بزرگ, اتش بازی.

hoja

: تیغه, پهنای برگ, هرچیزی شبیه تیغه, شمشیر, استخوان پهن, شکل, ریخت, ترکیب, تصویر, وجه, روش, طریقه, برگه, ورقه, فرم, تشکیل دادن, ساختن, بشکل دراوردن, قالب کردن, پروردن, شکل گرفتن, سرشتن, فراگرفتن, برگ, ورق.

hojalata

: قلع, حلبی, حلب, قوطی, باقلع یا حلبی پوشاندن, سفید کردن, درحلب یاقوطی ریختن, حلب کردن.

hojas

: برگها.

hojear

: جسته گریخته عباراتی از کتاب خواندن, چریدن, برگ.

hol grafo

: سند دست نویس, سند اصیل, وصیت نامه یا سند دیگری, دستینه.

hola

: هالو (کلمه ای که در گفتگوی تلفنی برای صدا کردن طرف بکار میرود), سلا م کردن.

holand s

: هلندی, زبان هلندی, :هرکس بخرج خود, دانگی.

holanda

: کشور هلند, هلندی.

holgar

: تنبل, کاهل, تنبلی کردن, قرص نان, کله قند, تکه, وقت را بیهوده گذراندن, ولگردی کردن, اسایش, استراحت, محل استراحت, اسودن, استراحت کردن, ارمیدن, تجدید قوا, کردن, تکیه دادن, متکی بودن به, الباقی, نتیجه, بقایا, سایرین, دیگران, باقیمانده.

holgazanear

: تنبل, کاهل, تنبلی کردن, قرص نان, کله قند, تکه, وقت را بیهوده گذراندن, ولگردی کردن, اسایش, استراحت, محل استراحت, اسودن, استراحت کردن, ارمیدن, تجدید قوا, کردن, تکیه دادن, متکی بودن به, الباقی, نتیجه, بقایا, سایرین, دیگران, باقیمانده.

holgazn

: تنبل, درخورد تنبلی, کند, بطی ء, کندرو, باکندی حرکت کردن, سست بودن.

holocausto

: همه سوزی, کشتار همگانی,, قتل عام, اتش سوزی همگانی.

hombr a

: مردی, رجولیت, ادمیت ه, مردانگی, شجاعت.

hombre

: مرد, شخص, ادم, مردکه, یارو, مرد, انسان, شخص, بر, نوکر, مستخدم, اداره کردن, گرداندن (امور), شوهر, مهره شطرنج, مردی.

hombre de ciencia

: عالم, دانشمند.

hombre de negocios

: تاجر, بازرگان.

hombre poltico

: سیاستمدار, اهل سیاست, وارد در سیاست.

hombres

: مردها, جنس ذکور.

hombro

: شانه, دوش, کتف, هرچیزی شبیه شانه, جناح, باشانه زور دادن, هل دادن.

homenaje

: اعلا م رسمی بیعت از طرف متحد یا متفقی نسبت به پادشاه, تجلیل, بیعت, باج, خراج, احترام, ستایش, تکریم.

homicida

: وابسته به ادمکشی.

homicidio

: ادم کشی, قتل, ادمکشی, قتل نفس, قتل, کشتار, ادمکشی, کشتن, بقتل رساندن.

homila

: وعظ کردن, سخنرانی کردن, موعظه کردن.

homog neo

: مقاربت کننده باهم جنس خود, متوافق, هم جنس, یکجور, مشابه.

homogenizar

: یکجور وهم جنس کردن.

homosexual

: جانورانی که انسان وانواع میمون ها نیز جزو ان بشمار میروند, ادم, انسان, دارای احساسات جنسی نسبت به جنس موافق (مثل اینکه مرد بامرد ویا زن بازن دفع شهوت نماید), مایل به جنس خود, همجنس باز.

hondo

: گود, ژرف, عمیق.

honestidad

: راستکاری, درستکاری, درستی, امانت, دیانت, صداقت.

honesto

: اشکارا, پوست کنده, علنی, زیبا, لطیف, نسبتا خوب, متوسط, بور, بدون ابر, منصف, نمایشگاه, بازار مکاره, بی طرفانه, راستکار, راد, درست کار, امین, جلا ل, بیغل وغش, صادق, عفیف, راست, مستقیم, مستقیما.

hongo

: قارچ, سماروغ, بسرعت رویاندن, بسرعت ایجاد کردن, قارچ سمی.

honor

: جلا ل, افتخار, فخر, شکوه, نور, بالیدن, فخر کردن, شادمانی کردن, درخشیدن, احترام, عزت, افتخار, شرف, شرافت, ابرو, ناموس, عفت, نجابت, تشریفات (در دانشگاه) امتیازویژه, جناب, حضرت, احترام کردن به, محترم شمردن, امتیاز تحصیلی اوردن, شاگر اول شدن.

honorable

: محترم, قابل احترام, ابرومند.

honorario

: افتخاری, مجانی, درجه افتخاری.

honorarios

: پردازه, پردازانه, مزد, دستمزد, اجرت, پاداش, پول, شهریه, اجاره کردن, دستمزد دادن به, اجیر کردن.

honradez

: راستکاری, درستکاری, درستی, امانت, دیانت, صداقت.

honrado

: راستکار, راد, درست کار, امین, جلا ل, بیغل وغش, صادق, عفیف, ستوده, محترم, شریف, شایان تعریف, پسندیده, بزرگوار, ابرومند, لا یق احترام, شرافتمندانه.

hor scopo

: زیج, طالع, زایچه, جدول ساعات روز.

hora

: ساعت, ۰۶ دقیقه, وقت, مدت کم, ساعت, از روی ساعت, وقت, زمان, گاه, فرصت, مجال, زمانه, ایام, روزگار, مد روز, عهد,

مدت, وقت معین کردن, متقارن ساختن, مرور زمان را ثبت کردن, زمانی, موقعی, ساعتی.

horario

: برنامه زمانی, زمان بندی کردن, گاه فهرست, صورت اوقات, برنامه ساعات کار, جدول ساعات کار.

horca

: دار, چوبه دار, اعدام, بدار اویزی, مستحق اعدام.

horda

: ایل وتبار, گروه بیشمار, گروه, دسته, گروه ترکان ومغولا ن.

horizontal

: افقی, ترازی, سطح افقی.

horizonte

: افق, خط افق, افق فکری, بوسیله افق محدود کردن.

hormiga

: مورچه, مور.(.پرعف -انت) :پیشوندیست بمعنی <ضد> و <مخالف> و <درعوض > و <بجای > و غیره.

hormigante

: خارش دار.

hormign

: سفت کردن, باشفته اندودن یا ساختن, بهم پیوستن, ساروج کردن, :واقعی, بهم چسبیده, سفت, بتون, ساروج شنی, اسم ذات.

hormiguero

: مورتپه, خاکریزی که مور هنگام لا نه سازی در اطراف لا نه خود ایجاد میکند.

hormona

: هورمن.

hornear

: پختن, طبخ کردن.

horno

: کوره, تنور, تون حمام و غیره, دیگ, پاتیل, بوته ازمایش, گرم کردن, مشتعل کردن, کوره, اجاق, درکوره پختن, تنور, اجاق, کوره.

horquilla

: سنجاق مو, گیره مو, پیچ تند.

horrendo

: دهشتناك, مهیب, ترسناك و حشت اور.

horrible

: متنفر, منزجر, بیمناك, ناسازگار, مکروه, زشت, شنیع, مغایر, ترسناك, هولناك, مخوف, شوم, رنگ پریده, مهیب, وحشتناك, مخوف, مهیب, وحشت اور, نفرت انگیز, زشت, زننده, شنیع, وقیح, سهمگین, ترسناك, مهیب, مخوف , مخوف, مهیب, سهمگین, رشت, ناگوار, موحش, ترسناك, مهیب, سهمناك, نفرت انگیز, زشت.

horror

: تنفر, بیزاری, انزجار, وحشت, زشتی, پلیدی, نفرت, کراهت, نجاست, عمل شنیع, دهشت, ترس, خوف, وحشت, مورمور, بیزاری.

horrorizar

: ترساندن, هول دادن, وحشت زده کردن, بهراس انداختن, به بیم انداختن.

horroroso

: دلتنگ کننده, مایه افسردگی, ترسناك, هولناك, مخوف, شوم, رنگ پریده, مخوف, مهیب, وحشت اور, نفرت انگیز, مخوف, مهیب, سهمگین, رشت, ناگوار, موحش, کثیف, نامطبوع, زننده, تند و زننده, کریه.

horticultura

: گل برزی, باغبانی علمی, علم رویانیدن گیاهها.

hospedar

: پذیرایی کردن, مهمانی کردن از, سرگرم کردن, گرامی داشتن, عزیزداشتن, تفریح دادن, قبول کردن.

hospedarse

: ماندن, توقف کردن, نگاه داشتن, بازداشتن, توقف, مکث,ایست, سکون, مانع, عصاء, نقطه اتکاء, تکیه, مهار, حاءل, توقفگاه.

hospeder a

: شبانه روزی (دانشکده یا دانشکده), هتل.

hospicio

: خانه, منزل, مرزوبوم, میهن, وطن, اقامت گاه, شهر, بخانه برگشتن, خانه دادن(به), بطرف خانه, مسافرخانه, منزل, اسایشگاه, بیمارستان.

hospital

: بیمارستان, مریضخانه.

hospitalario

: مهمان نواز, غریب نواز, مهمان نوازانه.

hospitalidad

: مهمان نوازی.

hospitalizacin

: بستری, دربیمارستان بستری, دوره بستری شدن.

hospitalizar

: بستری کردن, در بیمارستان.

hostil

: دشمن, خصومت امیز, متخاصم, ضد.

hostilidad

: عداوت, خصومت, عملیات خصمانه.

hotel

: هتل, مهمانخانه, مسافرخانه.

hoy

: امروز.

hoy en d a

: امروزه, این روزها.

hoyo

: سوراخ, گودال, حفره, نقب, لا ـ نه خرگوش و امثال ان, روزنه کنـدن, در لا نه کردن, چال, چال دار کردن, گودال, حفره, چاله, سیاه چال, هسته البالو و گیلا س و غیره, به رقابت واداشتن, هسته میوه را دراوردن, در گود مبارزه قرار دادن.

hoyuelo

: چاه زنخدان, گودی (بدن و زنخدان و گونه).

hrreo

: انبار غله, انبار کاه و جو و کنف وغیره, انبارکردن, طویله.

hu sped

: شاگرد شبانه روزی, مهمان, انگل, خارجی, مهمان کردن, مسکن گزیدن, مستاجر, ساکن, مسافر (مهمانخانه), مهماندار.

hueco

: رخنه, درز, دهنه, جای باز, وقفه, اختلا ف زیاد, شکافدار کردن, پوک, میالن تهی, گودافتاده, گودشده, تهی, پوچ, بی حقیقت, غیر صمیمی, کاواک, خالی کردن.

huelga

: زدن, ضربت زدن, خوردن به, بخاطر خطورکردن, سکه ضرب کردن, اعتصاب کردن, اصابت, اعتصاب کردن, اعتصاب, ضربه, برخورد.

huella

: جای پا, اثر, نشان, رد پا, جای پا, مقدار ناچیز, ز ترسیم, رسم, ترسیم کردن, ضبطکردن, کشیدن, اثر گذاشتن, دنبال کردن, پی کردن, پی بردن به, گام برداری, پاگذاشتن, راه رفتن, لگد کردن.

huella del pie

: جای پا.

huella digital

: اثر انگشت, انگشت نگاری, انگشت نگاری کردن.

huella dijital

: اثر انگشت, انگشت نگاری, انگشت نگاری کردن.

hueso

: استخوان, استخوان بندی, گرفتن یا برداشتن, خواستن, درخواست کردن, تقاضاکردن, سنگ, هسته, سنگ میوه, سنگی, سنگ قیمتی, سنگسار کردن, هسته دراوردن از, تحجیرکردن.

huesudo

: استخوانی, استخوان دار.

hueva

: گوزن کوچک, گوزن ماده.

huevas

: تخم ماهی, اشپل, بذر, جرم, تخم ریزی کردن (حیوانات دریایی), تولید مثل کردن.

huevo

: تخم مرغ, تخم, تحریک کردن.

huir

: رستن, گریختن, دررفتن, فرارکردن, رهایی جستن, خلا صی جستن, جان بدربردن, گریز, فرار, رهایی, خلا صی, گریختن, فرار کردن, بسرعت رفتن,.یلف

humanidad

: بشریت, نوع بشر, مردمی, مروت, نوع انسان, جنس بشر, نژاد انسان.

humanitarianismo

: فلسفه همنوع دوستی, بشر دوستی.

humanitario

: کسی که نوع پرستی را کیش خود میداند, نوع پرست, بشر دوست, وابسته به بشر دوستی.

humanizar

: انسانی کردن, انسان شدن, واجد صفات انسانی شدن, با مروت کردن, نرم کردن.

humano

: انسانی, وابسته بانسان, دارای خوی انسانی, بامروت, رحیم, مهربان, باشفقت, تهذیبی.

humear

: بخاردادن, دود دادن, ضد عفونی کردن, دود, مه غلیظ, استعمال دود, استعمال دخانیات, دودکردن, دود دادن, سیگارکشیدن.

humedad

: نم, رطوبت, دلمرده کردن, حالت خفقان پیدا کردن, مرطوب ساختن, رطوبت, تری, نم, مقدار رطوبت هوا, رطوبت, نم.

humedecer

: نم, رطوبت, دلمرده کردن, حالت خفقان پیدا کردن, مرطوب ساختن, خفه کردن, خفه شدن, تعدیل کردن, مرطوب ساختن, نمدار کردن, ترکردن, نمدار کردن, ترشدن, مرطوب شدن.

humedo

: نم, رطوبت, دلمرده کردن, حالت خفقان پیدا کردن, مرطوب ساختن, نمناک, تر, نم, مرطوب, نمدار, ابدار, بخاردار, نمناک, نمدار, تر, گریان, مرطوب, پر از اب.

humidificar

: مرطوب ساختن, نمدار کردن.

humildad

: فروتنی, افتادگی, تواضع, حقارت, تحقیر.

humilde

: زبون, فروتن, متواضع, محقر, پست, بدون ارتفاع, پست کردن, فروتنی کردن, شکسته نفسی کردن.

humillaci n

: تحقیر, احساس حقارت.

humillante

: تحقیر امیز, پست سازنده, خفیف کننده.

humillar

: پست کردن, تحقیرنمودن, کم ارزش کردن, زبون, فروتن, متواضع, محقر, پست, بدون ارتفاع, پست کردن, فروتنی کردن, شکسته نفسی کردن, پست کردن, تحقیر کردن, اهانت کردن به.

humillarse

: دمر خوابیدن, سینه مال رفتن, پست شدن, پست بودن, خزیدن.

humo

: دود, مه غلیظ, استعمال دود, استعمال دخانیات, دودکردن, دود دادن, سیگارکشیدن.

humor

: مشرب, خیال, مزاح, خلق, شوخی, خوشمزگی, خوشی دادن, راضی نگاهداشتن, خلط, تنابه, مشرب, خیال, مزاح, خلق, شوخی, خوشمزگی, خوشی دادن, راضی نگاهداشتن, خلط, تنابه, حالت, حوصله, حال, سردماغ, خلق, مشرب, وجه, روح, جان, روان, رمق, روحیه, جرات, روح دادن, بسرخلق اوردن, اب دادن (فلز), درست ساختن, درست خمیر کردن, ملا یم کردن, معتدل کردن, میزان کردن, مخلوط کردن, مزاج, حالت, خو, خلق, قلق, خشم, غضب.

humorista

: بذله گو, لطیفه گو, ادم شوخ, فکاهی نویس.

humorstico

: فکاهی, شوخی امیز, خوش مزه, خنده اور.

hundimiento

: ویرانی, خرابی, تباهی.

hundir

: فرو بردن, زیر اب کردن, پوشاندن, غوطه دادن, غسل ارتماسی دادن(برای تعمید), چاهک, فرو رفتن, فروبردن, دراب فرو بردن, زیر اب کردن, غوطه ورساختن, پوشاندن, مخفی کردن.

hundirse

: چاهک, فرو رفتن, فروبردن.

hurac n

: تندباد, طوفان, گردباد, اجتماع.

huracan

: تندباد, طوفان, گردباد, اجتماع.

hurfano

: طفل یتیم, بی پدر و مادر, یتیم کردن.

hurgn

: سیخ بخاری, سیخ زن, بازی پوکر.

hurgonear

: ضربت با چیز تیز, ضربت با مشت, خرد کردن, سک زدن, سیخ زدن, خنجر زدن, سوراخ کردن, سیخونک, ضربت با چیز نوک تیز, فشار با نوک انگشت, حرکت, سکه, سکه زدن, فضولی در کار دیگران, سیخ زدن, بهم زدن, هل دادن, سقلمه زدن, کنجکاوی کردن, بهم زدن اتش بخاری (با سیخ), زدن, اماس.

hurra

: هورا, مرحبا, افرین.

hurtar

: دستبرد زدن, دزدیدن, بسرقت بردن, ربودن, بلند کردن چیزی.

hurto

: دستبرد, دزدی, سرقت, دزدی, دستبرد, سرقت, دزدی, سرقت.

I

i mbico

: وابسته به وتد مجموع.

ibrico

: اهل شبه جزیره ایبری.

iceberg

: توده یخ غلتان, کوه یخ شناور, توده یخ شناور.

icono

: شمایل, تمثال, تندیس, پیکر, تصویر, تصویر حضرت مسیح یامریم ویامقدسین مسیحی.

ictericia

: زردی, یرقان, دچار یرقان کردن, برشک و حسد در افتادن.

idea

: انگاره, تصور, اندیشه, فکر, خیال, گمان, نیت, مقصود, معنی, اگاهی, خبر, نقشه کار, طرزفکر, تصور, اندیشه, فکر, نظریه, خیال, ادراک, فکری.

idea genial

: فکر بکر وناگهانی, اشفتگی فکری موقتی.

ideal

: کمال مطلوب, هدف زندگی, ارمان, ارزو, ایده ال, دلخواه

idealista

: ایده الیست, ارمانی, مطلوب, وابسته به ارمان گرایی, ارمان گرا.

idealizar

: بصورت ایده ال در اوردن, صورت خیالی و شاعرانه دادن (به), دلخواه سازی.

idear

: تدبیر کردن, درست کردن, اختراع کردن, تعبیه کردن, وصیت نامه, ارث بری, ارث گذاری.

identidad

: هویت, شخصیت, اصلیت, شناسایی, عینیت.

identificable

: قابل شناسایی.

identificacin

: شناسایی, تعیین هویت, تطبیق, تمیز.

identificacion

: شناسایی, تعیین هویت, تطبیق, تمیز.

identificar

: شناختن, تشخیص هویت دادن, یکی کردن.

ideolog a

: مبحث افکار و ارزوهای باطنی, خیال, طرز تفکر, ایدءولوژی, انگارگان.

idioma

: زبان, لسان, کلا م, سخنگویی, تکلم, بصورت لسانی بیان کردن, زبان ویژه, زبان صنفی ومخصوص طبقه خاص, بزبان عامیانه, واژه عامیانه وغیر ادبی, بزبان یا لهجه مخصوص, اصطلا ح عامیانه.

idiomtico

: اصطلا حی.

idiota

: نادان, احمق, ابله, لوده, دلقک, مسخره, گول زدن, فریب دادن, دست انداختن, ادم سفیه و احمق, خرف, سبک مغز, ساده, ابلهانه, کله خشک, بی مخ, بیشعور.

idiotez

: حماقت, خبط دماغ, سبک مغزی, ابلهی.

ido

: رفتن, پیشرفت, وضع زمین, مسیر, جریان, وضع جاده, زمین جاده, پهنای پله, گام, عزیمت, مشی زندگی, رایج, عازم, جاری, معمول, موجود.

idolatr a

: بت پرست.

idolatrar

: پرستش, ستودن, عشق ورزیدن (به), عاشق شدن (به), بت ساختن, صنم قرار دادن, پرستیدن, بحد پرستش دوست داشتن, پرستش, ستایش, عبادت, پرستش کردن.

ien desuso

: بی تکلیفی, وقفه, تعلیق.

iglesia

: کلیسای کوچک, کلیسا, کلیسایی, درکلیسامراسم مذهبی بجا اوردن, کلیسا, به کلیسا رفتن, کلیسای اسکاتلند.

ignici n

: سوزش, احتراق, اتش گیری, اشتعال, هیجان.

ignominia

: بد نامی, رسوایی, افتضاح, خواری, کار زشت.

ignominioso

: شایسته بی اعتباری, باور نکردنی, ننگ اور, رسوا, مفتضح, موجب رسوایی, ننگ اور.

ignorancia

: نادانی, جهل, بی خبری, ناشناسی, جهالت.

ignorante

: نادان.

ignorar

: تجاهل کردن, نادیده پنداشتن, چشم پوشیدن, رد کردن, بی اساس دانستن, برسمیت نشناختن.

igual

: همانند, مانندهم, شبیه, یکسان, یکجور, بتساوی, هم اندازه, برابر, مساوی, هم پایه, همرتبه, شبیه, یکسان, همانند, همگن, :برابر شدن با, مساوی بودن, هم تراز کردن, زوج, تخت, پهن, مسطح, سطح, میزان, تراز, هموار, تراز کردن.

igualar

: مقایسه کردن, برابرکردن, باهم سنجیدن, هم اندازه, برابر, مساوی, هم پایه, همرتبه, شبیه, یکسان, همانند, همگن, :برابر شدن با, مساوی بودن, هم تراز کردن, برابرکردن, برابرگرفتن, مساوی پنداشتن, معادله ساختن, یکسان فرض کردن, سطح, میزان, تراز, هموار, تراز کردن.

igualdad

: برابری, تساوی.

igualmente

: همانند, مانندهم, شبیه, یکسان, یکجور, بتساوی, نیز, همچنین, همینطور, بعلا وه, گذشته از این.

iguana

: سوسمار درختی, هرنوع سوسمار بزرگ.

il cito

: غیر قانونی, نا مشروع, حرام, غیرمجاز, ممنوع, قاچاق, نا مشروع, نامشروع, مخالف مقررات, خلا ف شرع, حرام, غیرقانونی.

ilegal

: غیر قانونی, نا مشروع, حرام, غیرمجاز, یاغی, بی قانونی, نامشروع, خلا ف شرع, حرام, غیرقانونی.

ilegible

: ناخوانا.

ilegtimo

: حرامزاده, غیر مشروع, ناروا.

ilimitado

: بی حد وحصر, نامحدود, نامعلوم, نامشخص, نامعین, بی حد.

iluminacin

: روشن سازی, تنویر, چراغانی, تذهیب, اشراق.

iluminar

: روشن کردن, زرنگ کردن, درخشان شدن, روشن فکرکردن, روشن کردن, تعلیم دادن, روشن کردن, درخشان ساختن, زرنما کردن, چراغانی کردن, موضوعی را روشن کردن, روشن (شده), منور, روشن فکر.

ilusi n

: فریب, گول, حیله, خیال باطل, وهم.

ilusorio

: گمراه کننده, مشتبه سازنده, وهمی, غیر واقعی.

ilustracin

: رسم, نقشه کشی, قرعه کشی, مثال, تصویر, عکس, تصویر, مجسم کردن.

ilustrar

: توضیح دادن, بامثال روشن ساختن, شرح دادن, نشان دادن, مصور کردن, اراستن, مزین شدن.

ilustre

: برجسته, مورد ملا حظه.

imagen

: مجسمه, تمثال, شکل, پنداره, شمایل, تصویر, پندار, تصور, خیالی, منظر, مجسم کردن, خوب شرح دادن, مجسم ساختن, عکس, تصویر, مجسم کردن.

imaginable

: تصور کردنی, قابل تصور, انگاشتنی, قابل درک, وابسته به تصورات و پندارها, تصوری.

imaginaci n

: خیال, وهم, تصور, قوه مخیله, هوس, تجملی, تفننی, علا قه داشتن به, تصور کردن, پندار, تصور, تخیل, انگاشت, ابتکار.

imaginar

: خیال, وهم, تصور, قوه مخیله, هوس, تجملی, تفننی, علاقه داشتن به, تصور کردن, تصور کردن, پنداشتن, فرض کردن, انگاشتن, حدس زدن, تفکر کردن, تجسم کردن, تصور کردن.

imaginario

: انگاشتی, پنداری, وهمی, خیال, خیالی, تصوری.

imaginarse

: خیال, وهم, تصور, قوه مخیله, هوس, تجملی, تفننی, علاقه داشتن به, تصور کردن, تصور کردن, پنداشتن, فرض کردن, انگاشتن, حدس زدن, تفکر کردن.

imaginativo

: پرپندار, پر انگاشت, دارای قوه تصور زیاد.

imb cil

: ادم کودن واحمق, ساده لوح, ابله, کله خر, احمقانه رفتار کردن, سبک مغز, بی کله, کند ذهن, خرفت, ابله, ادم سبک مغز وکم عقل, ادم احمق وابله.

imbuir

: خوب رنگ گرفتن, خوب نفوذ کردن, رسوخ کردن در, اغشتن, اشباع کردن, ملهم کردن, ریختن, دم کردن, القاء کردن, بر انگیختن.

imitacin

: تقلید, پیروی, چیز تقلیدی, بدلی, ساختگی, جعلی.

imitador

: مقلد.

imitar

: میمون, بوزینه, رونوشت, نسخه, نسخه برداری, نوای کسی را در اوردن, تقلید کردن, پیروی کردن, کپیه کردن, نمایش خنده اور, تقلید, نمایش بدون گفتگو, تقلید در اوردن, تقلید کردن, مسخرگی کردن, دست انداختن تقلیدی.

immediato

: نزدیک, مجاور, همسایه, همجوار, دیوار بدیوار.

imn

: اهن ربا, مغناطیس, جذب کردن.

impaciente

: مشتاق, ذیعلا قه, ترد و شکننده, بیقرار, ناراحت, نا شکیبا, بی صبر, بی تاب, بی حوصله, بد اخلا ق.

impacto

: ضربه, لطمه, بار, فشار.

impar

: سوگند ملا یم, بخدا, : طاق, تک, فرد, عجیب و غریب, ادم عجیب, نخاله.

imparcial

: بیطرف, بیغرض, راست بین, عادل, منصفانه, عادل, دادگر, منصف, باانصاف, بی طرف, منصفانه, مقتضی, بجا, مستحق, :(د.گ.) فقط, درست, تنها, عینا, الساعه, اندکی پیش, درهمان دم, اخلا قی, معنوی, وابسته بعلم اخلا ق, روحیه, اخلا ق, پند, معنی, مفهوم, سیرت, قاءم, راست.

impecable

: بی عیب, بی تقصیر.

impedancia

: مقاومت صوری برق در برابر جریان متناوب, مقاومت ظاهری.

impedimento

: اقراریاعملی که انکاریانقص ان قانونا ممنوع باشد,مانع قانونی برای انکارپس ازاقرارعدم امکان انکار پس از اقرار, امتیاز به طرف ضعیف در بازی, اوانس, امتیاز دادن, اشکال, مانع, نقص, مانع, عایق, رادع, محظور, اشکال, گیر, گیر, مانع, رداع, سد جلو راه, محظور, پاگیر.

impedir

: مرز, زمین شخم نشده, مانع, مایه ء لغزش, طفره رفتن از, امتناع ورزیدن, رد کردن, زیرش زدن, از کار بازداشتن, مانع شدن, مختل کردن, قید, پسین, عقبی, مانع, واقع در عقب, پشتی, عقب انداختن, پاگیرشدن, بازمانده کردن, مانع شدن, بتاخیر انداختن, بازداشتن, مانع شدن, ممانعت کردن, باز داشتن و نهی کردن, منع کردن, مانع شدن, از بروز احساسات جلوگیری کردن, مسدود کردن, جلو چیزی را گرفتن, مانع شدن, ایجاد مانع کردن, اشکالتراشی کردن, جلوگیری کردن, پیش گیری کردن, بازداشتن, مانع شدن, ممانعت کردن, جلوگیری کردن از, نگهداشتن, مهار کردن.

impeler

: وادار کردن, بر ان داشتن, مجبور ساختن, بجلو راندن, سوق دادن, بردن, حرکت دادن.

impenetrable

: غیر قابل رسوخ, سوراخ نشدنی, داخل نشدنی, نفوذ نکردنی, درک نکردنی, پوشیده, مانع دخول (اب), تاثر ناپذیر, غیر قابل نفوذ.

imperativo

: امری, دستوری, حتمی, الزام اور, ضروری.

imperceptible

: دیده نشدنی, غیر قابل مشاهده, جزءی, غیر محسوس, تدریجی, نفهمیدنی, درک نکردنی.

imperecedero

: فاسد نشدنی.

imperfecci n

: خسارت واردکردن, اسیب زدن, لکه دار کردن, بدنام کردن, افترا زدن, نقص, عیب, نقص, تقصیر, نقص, عیب.

imperfecto

: معیوب, عیبناك, ناقص, مقصر, نکوهیده, ناقص, ناتمام, ناکامل, از بین رفتنی.

imperial

: شاهنشاهی, پادشاهی, امپراتوری, با عظمت, عالی, با شکوه, مجلل, همایون, همایونی.

imperialismo

: حکومت امپراتوری, استعمار طلبی, امپریالیسم.

imperialista

: امپریالیست, استعمار طلب, استعمار گرای, بهره جویانه.

imperio

: امپراتوری چند کشور که در دست یک پادشاه باشد, فرمانروایی.

impermeable

: عایق باران, ضدباران کردن, پاد اب, دافع اب, عایق اب, ضد اب.

impersonal

: غیرشخصی, فاقد شخصیت, بی فاعل.

impertinencia

: جسارت, فضولی, گستاخی, نامربوطی, بی ربطی, نابهنگامی, بی موقعی, اهانت.

impertinente

: بی باك, دلیر, خشن وبی احتیاط, جسور, گستاخ, متهور, باشهامت, گستاخ, بی ربط.

imperturbable

: تزلزل ناپذیر, ارام, خونسرد, ساکت.

impetuoso

: عجول و بی پروا, متهور, گستاخ, بی حیا, بی شرم, بی پروا, تند و شدید, تند, سخت, شدید, جابر, قاهر, قاهرانه.

impl cito

: التزامی, مجازی, اشاره شده, مفهوم, تلویحا فهمانده شده, مطلق, بی شرط.

implacable

: سنگدل, کینه توز.

implantaci n

: اجرا, انجام.

implantar

: کاشت, جای دادن, فرو کردن, کاشتن, القاء کردن, الت, افزار, ابزار, اسباب, اجراء, انجام, انجام دادن, ایفاء کردن, اجراء کردن تکمیل کردن.

implante

: کاشت, جای دادن, فرو کردن, کاشتن, القاء کردن.

implementacin

: اجرا, انجام.

implementar

: الت, افزار, ابزار, اسباب, اجراء, انجام, انجام دادن, ایفاء کردن, اجراء کردن تکمیل کردن.

implemento

: الت, افزار, ابزار, اسباب, اجراء, انجام, انجام دادن, ایفاء کردن, اجراء کردن تکمیل کردن.

implicacin

: دلا لت, معنی, مستلزم بودن, مفهوم.

implicado

: در گیر, پیچیده, بغرنج, مبهم, گرفتار, مورد بحث.

implicar

: دلا-لت کردن بر, گرفتار کردن, مشمول کردن, بهم پیچیدن, مستلزم بودن, مطلبی را رساندن, ضمنا فهماندن, دلا لت ضمنی کردن بر, اشاره داشتن بر, اشاره کردن, رساندن.

implorar

: سوگند دادن, قسم دادن, لا- به کردن, تقاضا کردن, به اصرار تقاضا کردن(از), مصدر فعل بودن, امر فعل بودن, وجود داشتن, زیستن, شدن, ماندن, باش, درجستجوی چیزی بودن, التماس کردن, تقاضا کردن, استدعا کردن, درخواست کردن از, عجز و لا به کردن به, التماس کردن به, استغاثه کردن از.

implosin

: انفجار از داخل.

impo

: ناپرهیزکار, بی دین, خدا نشناس, کافر, بد کیش.

imponderable

: بی تعقل, نا اندیشیدنی.

imponedor

: ارزیاب, خراج گذار.

imponente

: مایه هیبت یا حرمت, پر از ترس و بیم, حاکی از ترس, ناشی از بیم, وحشت اور, ترس اور, تحمیل کننده, با ابهت.

imponer

: اجراکردن, از پیش بردن, وادار کردن, مجبورکردن, تاکیدکردن, تحمیل کردن, اعمال نفوذ کردن, گرانبار کردن, مالیات بستن بر.

imponer contribuciones

: مالیات, باج, خراج, تحمیل, تقاضای سنگین, ملا-مت, تهمت, سخت گیری, مالیات بستن, مالیات گرفتن از, متهم کردن,

فشاراوردن بر.

imponible

: قابل ارزیابی یا تقویم, گمرک بردار.

impopular

: غیرمشهور, بدنام, غیر محبوب, منفور.

importaci n

: وارد کردن, به کشور اوردن, اظهار کردن, دخل داشتن به, تاثیر کردن در, با پیروزی بدست امدن, تسخیر کردن, اهمیت داشتن, کالا ی رسیده, کالا ی وارده, واردات.

importador

: وارد کننده.

importancia

: ربط, بستگی, بابت, مربوط بودن به, دلواپس کردن, نگران بودن, اهمیت داشتن, وارد کردن, به کشور اوردن, اظهار کردن, دخل داشتن به, تاثیر کردن در, با پیروزی بدست امدن, تسخیر کردن, اهمیت داشتن, کالا ی رسیده, کالا ی وارده, واردات, اهمیت, قدر, اعتبار, نفوذ, شان, تقاضا, ابرام.

importante

: بزرگ, با عظمت, سترک, ستبر, ادم برجسته, ابستن, دارای شکم برامده, حرف بزرگ, حرف درشت, پایتخت, سرمایه, سرستون, سرلوله بخاری, فوقانی, راسی, مستلزم بریدن سر یا قتل, قابل مجازات مرگ, دارای اهمیت حیاتی, عالی, شایان, قابل توجه, مهم, مهم, مهم, خطیر, واجب, با اهمیت, سنگین, وزین, موثر, سنجیده, با نفوذ, پربار.

importar

: وارد کردن, به کشور اوردن, اظهار کردن, دخل داشتن به, تاثیر کردن در, با پیروزی بدست امدن, تسخیر کردن, اهمیت داشتن, کالا ی رسیده, کالا ی وارده, واردات.

importunar

: دردسر دادن, زحمت دادن, مخل اسایش شدن, نگران شدن, جوش زدن و خودخوری کردن, رنجش, پریشانی, مایه زحمت, بستوه اوردن, عاجز کردن, اذیت کردن, حملات پی درپی کردن, خسته کردن, اذیت کردن, بستوه اوردن, بیحوصله کردن,

ازاردادن, اذیت کردن, کسی را دست انداختن, سخنان نیشدار گفتن, اذیت, پوش دادن مو.

importuno

: رنجش اور, سمج, مبرم, عاجز کننده, سماجت امیز, مزاحم.

imposible

: غیر ممکن, امکان نا پذیر, نشدنی.

imposicin

: تحمیل, تکلیف, وضع, باج, مالیات, عوارض.

impostor

: دغل باز, وانمود کننده, طرار, غاصب.

impotencia

: کاری, سستی کمر, عنن, ناتوانی, ضعف جنسی, لا غری.

impotente

: هزار دلا ر, بسیار عالی با شکوه, مجلل, والا, بزرگ, مهم, مشهور, معروف, با وقار, جدی, دارای ضعف قوه باء, ناتوان, اکار, بی زور.

imprecar

: نفرین, دشنام, لعنت, بلا, مصیبت, نفرین کردن, ناسزا گفتن, فحش دادن, لعنت کردن, نفرین کردن, التماس کردن.

impregnaci n

: ابستن سازی, اشباع.

impregnar

: ابستن کردن, لقاح کردن, اشباع کردن.

imprenta

: چاپ, طبع, چاپ پارچه, باسمه زنی.

imprescindible

: واجب, حتمی, چاره نا پذیر, ضروری, ناگزیر, صرفنظر نکردنی, لا زم الا جرا.

impresi n digital

: اثر انگشت, انگشت نگاری, انگشت نگاری کردن.

impresin

: اثر, جای مهر, گمان, عقیده, خیال, احساس, ادراک, خاطره, نشان گذاری, چاپ, طبع, اثر, نشان, رد پا, جای پا, مقدار ناچیز, ز ترسیم, رسم, ترسیم کردن, ضبطکردن, کشیدن, اثر گذاشتن, دنبال کردن, پی کردن, پی بردن به, رد پا, اثر, خط اهن, جاده, راه, نشان, مسابقه دویدن, تسلسل, توالی, ردپاراگرفتن, پی کردن, دنبال کردن.

impresionable

: تاثر پذیر, تحت نفوذ قرار گیرنده, اثر پذیر.

impresionada

: اثر, جای مهر, گمان, عقیده, خیال, احساس, ادراک, خاطره, نشان گذاری, چاپ, طبع.

impresionante

: موثر, برانگیزنده, برانگیزنده احساسات, گیرا, برجسته, قابل توجه, موثر, گیرنده, زننده.

impresionar

: تحت تاثیر قرار دادن, باقی گذاردن, نشان گذاردن, تاثیر کردن بر, مهر زدن, :مهر, نشان, اثر, نقش, طبع, نشان, زدن, ضربت زدن, خوردن به, بخاطر خطورکردن, سکه ضرب کردن, اعتصاب کردن, اصابت, اعتصاب کردن, اعتصاب, ضربه, برخورد.

impresora

: چاپگر.

imprevisto

: ناگاه, غیره مترقبه, غیرمنتظره.

imprimir

: عکس چاپی, مواد چاپی, چاپ کردن, منتشر کردن, ماشین کردن.

imprimtur

: اجازه چاپ, تصویب, پذیرش, قبول.

improbable

: شبیه بعید, بعید, غیر میسر, غیر محتمل, غیر محتمل, غیر جذاب, قابل اعتراض, بعید.

impropio

: ناشایسته, نامناسب, بیجا, خارج از نزاکت, غیر مقتضی, بیجا, نامناسب, ناجور, بیمورد, خطا, اشتباه, تقصیر و جرم غلط, ناصحیح, غیر منصفانه رفتار کردن, بی احترامی کردن به, سهو.

improvisacin

: بدیهه گویی, بدیهه سازی, حاضر جوابی, تعبیه, ابتکار.

improvisado

: بالبداهه, بداهتا, بی مطالعه, تصنیف, کاری که بی مطالعه و بمقتضای وقت انجام دهند, بالبداهه حرف زدن.

improvisar

: بالبداهه گفتن, فورا تهیه کردن, بی اندیشه یا بی مطالعه درست کردن, بالبداهه ساختن, انا ساختن, تعبیه کردن.

imprudente

: نادان, جاهل, غیر عاقلا نه.

impudente

: گستاخ, چشم سفید, پر رو.

impuesto

: مالیات, باج, خراج, تحمیل, تقاضای سنگین, ملا-مت, تهمت, سخت گیری, مالیات بستن, مالیات گرفتن از, متهم کردن, فشاراوردن بر, وضع مالیات, مالیات بندی, مالیات.

impulsador

: تشدید کننده, تقویت کننده, حامی, ترقی دهنده.

impulsar

: بالا بردن, زیاد کردن.

impulsivo

: کسیکه از روی انگیزه انی و بدون فکر قبلی عمل میکند.

impulso

: بالاـ بردن, زیـاد کردن, بر انگیزش, انگیزه ناگهانی, تکان دادن, بر انگیختن, انگیزه دادن به, اصـرار کردن, با اصـرار وادار کردن, انگیختن, تسریع شدن, ابرام کردن, انگیزش.

impunidad

: بخشودگی, معافیت از مجازات, معافیت از زیان.

impureza

: ناپاکی, الودگی, کثافت.

impuso

: تحمیل کننده, با ابهت.

imputable

: پرشدنی, اتهام پذیر, قابل بدهی یا پرداخت.

inaccesible

: خارج از دسترس, منیع.

inactivo

: ناکنش ور, بی کاره, غیر فعال, سست, بی حال, بی اثر, تنبل, بی جنبش, خنثی, کساد.

inadecuado

: ناشایسته, نامناسب, بیجا, خارج از نزاکت, غیر کافی, نابسنده, ناشایسته, ناباب, نامناسب, نامناسب کردن, نامناسب, ناباب.

inadmisible

: ناروا, غیر جایز, ناپسندیده, تصدیق نکردنی.

inadvertencia

: سهو, بی ملا حظگی, ندانستگی, بی توجهی, غفلت, غیر عمدی, عدم تعمد, اشتباه نظری, سهو, از نظر افتادگی.

inadvertido

: سهو, غیر عمدی.

inagotable

: خستگی نا پذیر, پایان نا پذیر, تهی نشدنی, پایدار.

inaguantable

: تحمل ناپذیر, سخت, غیر قابل تحمل, دشوار, تن در ندادنی, بی نهایت.

inajenable

: بیع ناپذیر, محروم نشدنی, لا یتجزا.

inalterable

: تغییر ناپذیر, ثابت.

inanimado

: روح دادن, انگیختن, بیجان, غیر ذیروح.

inapreciable

: فوق العاده گرانبها, غیرقابل تخمین, پر بها, بسیار پر قیمت.

inarticulado

: وابسته به بی مفصلا ن, بی بند, بی مفصل, ناشمرده, درست ادا نشده, غیر ملفوظ.

inatacable

: بی چون و چرا, مسلم, غیرقابل بحث, محقق.

inauguraci n

: افتتاح, گشایش.

inaugural

: گشایشی, افتتاحی, سخنرانی افتتاحی.

inaugurar

: گشودن, افتتاح کردن, بر پا کردن, براه انداختن, دایر کردن, اغاز کردن, حجاب برداشتن, نمودار کردن, پرده برداری, اشکارساختن

inc modo

: ناراحت, نامساعد (مانند هوا), ناخوشایند.

incandescencia

: روشنایی سیمابی, نور سفید دادن, افروختگی.

incandescente

: دارای نور سیمابی, تابان.

incapacidad

: ناتوانی, عجز, عدم قابلیت, عجز, عدم صلا حیت.

incapaz

: عاجز, ناتوان, نا قابل, نالا یق, بیعرضه, محجور, نفهم, عاجز, ناتوان.

incautar

: توقیف کردن, ضبط کردن, نگه داشتن.

incendiario

: کسیکه عمدا ایجاد حریق میکند, اتش زا, اتش افروز.

incendiarismo

: اتش زنی, ایجاد حریق عمدی.

incendio

: اتش سوزی بزرگ, حریق مدهش, اتش, حریق, شلیک, تندی, حرارت, اتش زدن,افروختن, تفنگ یاتوپ را اتش کردن, بیرون کردن, انگیختن.

incentivo

: انگیزه, فتنه انگیز, اتش افروز, موجب, مشوق.

incesante

: لا ینقطع, پیوسته, پی در پی, بی پایان.

incesto

: زنای با محارم و نزدیکان.

incestuoso

: زانی با محارم, وابسته به جفت گیری جانوران از یک جنس.

incidencia

: شیوع مرض, انتشار (مرض), برخورد, تلا-فی, تصادف, وقوع, تعلق واقعی مالیات, مشمولیت, شایع, روی داد, واقعه, حادثه, ضمنی, حتمی وابسته, تابع.

incidente

: شایع, روی داد, واقعه, حادثه, ضمنی, حتمی وابسته, تابع.

incidir

: بهم فشردن, پیچیدن, زیر فشار قرار دادن, با شدت ادا کردن, با شدت اصابت کردن, ضربت, فشار, تماس, اصابت, اثر شدید, ضربه, نفوذ, تاثیر, اعتبار, برتری, تفوق, توانایی, تجلی.

incienso

: بخور دادن به, سوزاندن, بخور خوشبو, تحریک کردن, تهییج کردن, خشمگین کردن.

incierto

: نامعلوم, مشکوک, مردد, متغیر, دمدمی.

incinerador

: کوره ای که اشغال یا لا شه مرده در ان سوزانده و خاکستر میشود.

incinerar

: سوزاندن, اتش زدن, سوختن, مشتعل شدن, دراتش شهوت سوختن, اثر سوختگی, سوزانیدن وخاکستر کردن, خاکستر کردن, سوزاندن, با اتش سوختن.

incipiente

: نخستین, بدوی, اولیه, مرحله ابتدایی.

incisin

: بریدن, گسیختن, گسستن, چیدن, زدن, پاره کردن, قطع کردن, کم کردن, تراش دادن (الماس وغیره), عبور کردن,گذاشتن, برش, چاک, شکاف, معبر, کانال, جوی, تخفیف, بریدگی, شکاف, برش, چاک.

incisivo

: برنده, قاطع, دندان پیشین, ثنایا, تیز, نافذ.

incitar

: برانگیختن, جرات دادن, تربیت کردن, تشویق (به عمل بد) کردن, معاونت کردن(درجرم), تشویق, تقویت, ترغیب (به کار بد), خوشی, فریادوهلهله افرین, هورا, دلخوشی دادن, تشویق کردن, هلهله کردن, تخم مرغ, تخم, تحریک کردن, تشویق کردن, دلگرم کردن, تشجیع کردن, تقویت کردن, پیش بردن, پروردن, باد بزن, تماشاچی ورزش دوست, باد زدن, وزیدن بر, وادار کردن, بر ان داشتن, مجبور ساختن, انگیختن, باصرار وادار کردن, تحریک کردن, برانگیختن, تحریک کردن, وادار کردن, رم دادن, از خواب بیدار شدن, حرکت دادن, بهم زدن, بهیجان در اوردن, میگساری, بیداری, اصرار کردن, با اصرار وادار کردن, انگیختن, تسریع شدن, ابرام کردن, انگیزش.

inclemente

: شدید, بی اعتدال, سخت, سخت گیر, طاقت فرسا, شاق, شدید, سخت, اکید, سخت گیر, یک دنده, محض, نص صریح, محکم.

inclinaci n

: نهاد, سیرت, طبیعت, تمایل, شیب, انحراف, خم کردن, کج کردن, متمایل شدن, مستعد شدن, سرازیر کردن, شیب دادن, متمایل

کردن, شیب, گرایش, تمایل, میل, توجه, استعداد, زمینه, علا قه مختصر.

inclinado

: مایل, مورب.

inclinar

: خم شدن, تعظیم کردن, مطیع شدن, تعظیم, کمان, قوس, خم کردن, کج کردن, متمایل شدن, مستعد شدن, سرازیر کردن, شیب دادن, متمایل کردن, شیب, تکیه کردن, تکیه زدن, پشت دادن, کج شدن, خم شدن, پشت گرمی داشتن, متکی شدن, تکیه دادن بطرف, تمایل داشتن, لا غر, نزار, نحیف, اندک, ضعیف, کم سود, بیحاصل , شیب دار, زمین سراشیب, شیب, سرازیری, سربالا یی, کجی, انحراف, سراشیب کردن, سرازیر شدن.

inclinarse

: خم شدن, تعظیم کردن, مطیع شدن, تعظیم, کمان, قوس, کجی, خط کج, سطح اریب, شیب, نگاه کج, نظر, کج, اریب,سراشیب, کج رفتن, کج کردن, شیب پیدا کردن, تحریف کردن , شیب دار, زمین سراشیب, شیب, سرازیری, سربالا یی, کجی, انحراف, سراشیب کردن, سرازیر شدن.

incluida

: در برداشتن, شامل بودن, متضمن بودن, قرار دادن, شمردن, به حساب اوردن.

incluir

: دربرداشتن, شامل بودن, شمار, شمردن, درمیان گذاشتن, در جوف قرار دادن, به پیوست فرستادن, حصار یا چینه کشیدن دور, در برداشتن, شامل بودن, متضمن بودن, قرار دادن, شمردن, به حساب اوردن.

inclusin

: گنجایش, دربرداری, دخول, شمول.

incluso

: در این, در این باره, شامل, مشمول.

incoherencia

: عدم ربط, عدم چسبندگی, ناجوری, عدم تطابق, ناسازگاری, تناقض.

incoherente

: متناقض, بی ربط.

incombustible

: نسوز, محفوظ از اتش, نسوز کردن, ضد اتش.

incomestible

: نخوردنی, ناخوردنی, غیر قابل خوردن.

incomible

: نخوردنی, ناخوردنی, غیر قابل خوردن.

incomodidad

: زحمت, ناراحتی, دردسر, ناسازگاری, ناجوری, نامناسبی, اسیب, اذیت, اسباب زحمت.

incomparable

: بی همتا, غیر مساوی, بی همتا, بی نظیر.

incompatible

: نا سازگار, نا موافق, ناجور, نامناسب, غیر قابل استعمال با یکدیگر.

incompetente

: نا مناسب, غیر کافی, ناشایسته, بی کفایت, نالا یق, فاقد شرایط لا زم, فاقد صلا حیت, بیحدو حصر, نامحدود, کامل.

incompleto

: نا تمام, ناقص, انجام نشده, پر نشده, معیوب.

incomprensible

: نفهمیدنی, دور از فهم, درک نکردنی, نا محدود.

incomunicado

: بدون وسایل ارتباط, در حبس مجرد.

inconcebible

: تصور نکردنی, غیر قابل ادراک, باور نکردنی.

inconciliable

: وفق ناپذیر, جور نشدنی, ناسازگار, مخالف, غیر قابل تطبیق, اشتی ناپذیر.

inconcluso

: غیرقاطع, مجمل, ناتمام, بی نتیجه, بی پایان.

incondicional

: قطعی, مطلق, بدون قید وشرط, بلا شرط.

inconexo

: نا مربوط, بی ربط.

incongruente

: نامتجانس.

inconmensurable

: بی اندازه, پیمایش ناپذیر, بیکران, بی قیاس.

inconsciente

: بی اطلاع, بی خبر, ناگهان, غفلتا, سراسیمه, ناخوداگاه, ناخود اگاهانه, غش کرده, ناخوداگاه, از خود بیخود, بی خبر, عاری از هوش, نابخود, ضمیر ناخوداگاه, ضمیر نابخود.

inconsecuencia

: تناقض, تباین, ناجوری, ناسازگاری, ناهماهنگی, ناجوری, نا سازگاری, نا استواری, بی ثباتی.

inconsecuente

: ناپی ایند, غیر منطقی, نامربوط, بی اهمیت, ناچیز, متناقض, ناجور.

inconsolable

: دلداری ناپذیر, تسلی ناپذیر, غیر قابل تسلیت.

inconstante

: متلون, دمدمی, بی ثبات, بی وفا.

incontinencia

: عدم کف نفس, ناپرهیزکاری, بی اختیاری, هرزگی.

incontinente

: ناپرهیزکار.

incontrovertib

: مطلق, غیر مشروط, مستقل, استبدادی, خودرای, کامل, قطعی, خالص, ازاد از قیود فکری, غیر مقید, مجرد, دایره نامحدود.

incontrovertible

: غیر قابل بحث, بدون مناقشه, بی چون و چرا, بدون مباحثه, مسلم.

inconveniencia

: زحمت, ناراحتی, دردسر, ناسازگاری, ناجوری, نامناسبی, اسیب, اذیت, اسباب زحمت.

inconveniente

: سختی, دشواری, اشکال, زحمت, گرفتگیری, ناراحت, ناجور.

incorporacin

: اتصال, الحاق, یکی سازی ترکیب, یکی شدنی, پیوستگی, تلفیق, اتحاد, ادخال, جا دادن, ایجاد شخصیت حقوقی برای شرکت.

incorporar

: یکی کردن, بهم پیوستن, متحد کردن, داخل کردن, جادادن, دارای شخصیت حقوقی کردن, ثبت کردن(در دفتر ثبت شرکتها), امیختن, ترکیب کردن, معنوی, غیر جسمانی

incorreci n

: ناشایستگی, بی مناسبتی.

incorrecto

: نا درست, غلط, ناراست, غیر دقیق, غلط دار, تصحیح نشده, معیوب, ناقص, ناجور.

incorregible

: اصلا ح ناپذیر, بهبودی ناپذیر, درست نشدنی.

incrdulo

: دیر باور.

incre ble

: باور نکردنی, غیرقابل قبول, افسانه ای.

incrementar

: افزودن, زیاد کردن, توسعه دادن, توانگر کردن, ترفیع دادن, اضافه, افزایش, رشد, ترقی, زیادشدن.

incremento

: رشد, نمود, روش, افزایش, ترقی, پیشرفت, گوشت زیادی, تومور, چیز زاءد, نتیجه, اثر, حاصل.

incriminar

: متهم کردن, تهمت زدن, مقصر قلمداد کردن, بگناه متهم کردن, گرفتارکردن, تهمت زدن به, گناهکارقلمداد نمودن.

incrustacin

: خز, جامه خزدار, پوستین, خزدار کردن, خز دوختن به, باردار شدن (زبان).

incrustar

: کیک, قالب, قرص, قالب کردن, بشکل کیک دراوردن, با قشر و پوست پوشاندن, دارای پوشش سخت کردن, قشر تشکیل دادن, .

incubaci n

: خوابیدن روی تخم, بر خوابش, جوجه کشی, دوره نهفتگی یاکمون.

incubadora

: ماشین جوجه کشی, محل پرورش اطفال زودرس.

incubar

: بر خوابیدن, روی تخم خوابیدن, جوجه کشی کردن.

incuesta

: استنطاق, بازجویی, رسیدگی, جستار, تحقیق, خبر گیری, پرسش, بازجویی, رسیدگی, سلوال, استعلا م, جستار.

inculcar

: فرو کردن, جایگیر ساختن, تلقین کردن, پا گذاشتن, پایمال کردن, چکاندن, چکه چکه ریختن, کم کم تزریق کردن, اهسته القاء کردن, کم کم فهماندن.

inculpar

: متهم کردن, تهمت زدن, مقصر دانستن, عیب جویی کردن از, سرزنش کردن, ملا- مت کردن, انتقادکردن, گله کردن, لکه دار کردن, اشتباه, گناه, سرزنش, متهم کردن, تهمت زدن به, مقصر دانستن.

incurable

: بی علا ج, علا ج ناپذیر, بی درمان, بیچاره, بهبودی ناپذیر.

incurrir

: موجب (خرج یا ضرر یا تنبیه و غیره) شدن, متحمل شدن, وارد امدن, دیدن.

incursin

: تاخت و تاز, تهاجم, تاراج و حمله, تعدی.

ind geno

: بومی, طبیعی, ذاتی, مکنون, فطری.

indagaci n

: تحقیق, خبر گیری, پرسش, بازجویی, رسیدگی, سلوال, استعلا م, جستار.

indecencia

: بی نزاکتی, بی شرمی, نا زیبندگی, گستاخی.

indecente

: شرم اور, گستاخ, نا نجیب, بی حیا.

indecisin

: بی تص?میمی, دو دلی, بی عزمی, تردید, تامل.

indeciso

: دودل, غیر قطعی.

indefendible

: غیرقابل دفاع, غیرقابل اعتذار, تصدیق نکردنی.

indefinido

: نا محدود, بیکران, بی حد, بی اندازه, غیرقابل اندازه گیری, نامعین, غیر قطعی, غیر صریح, نکره, غیرقابل طبقه بندی, وصف ناپذیر, نامعین.

indeleble

: پاک نشدنی, محو نشدنی, ماندگار, ثابت.

indemnizaci n

: جبران کردن, خنثی کردن, پرداخت غرامت, تاوان پردازی, جبران زیان, تاوان, غرامت, جبران زیان, بخشودگی, صدمه.

indentacin

: دندانه گذاری, دندانه, کنگره, تضریس.

independencia

: استقلا ل, ازادی, بی نیازی از دیگران.

independiente

: مستقل, خود مختار, دارای قدرت مطلقه.

indescriptible

: وصف ناپذیر, توصیف ناپذیر, نامعلوم.

indeseable

: نامطلوب, ناخوش ایند, ناخواسته.

indestructible

: فنا ناپذیر, از میان نرفتنی, نابود نشدنی.

indeterminado

: نا معین, پادر هوا, نا مشخص, بی نتیجه.

indgena

: بومی, اصلی, سکنه اولیه, اهل یک اب و خاک, خانگی, خانوادگی, اهلی, رام, بومی, خانه دار, مستخدم یا خادمه, بومی, اهلی, محلی.

india

: هندوستان.

indicaci n

: راهنما(مثلا ـ در جدول و پرونده), شاخص, جاانگشتی, نمایه, نما, راهنمای موضوعات, فهرست راهنما, :دارای فهرست کردن, بفهرست دراوردن, نشان دادن, بصورت الفبایی (چیزی را) مرتب کردن, نشان, اشاره, دلا ـ لت, اشعار, نشانه, خواندن, قراءت, مطالعه.

indicador

: اخباری, خبر دهنده, اشاره کننده, مشعر بر, نشان دهنده, دلا لت کننده, حاکی, دال بر, اندیکاتور, نماینده, شاخص, اندازه, مقیاس, فشار سنج.

indicador primario

: پیش اهنگ گله, گوسفند زنگوله دار, رهبر, پیشوا.

indicar

: اعلا ن کردن, اظهار کردن, شناساندن, نشان دادن, نمایان ساختن, اشاره کردن بر, خواندن, باز خواندن, نشان دادن, نمودن, ابراز کردن, فهماندن, نشان, اراءه, نمایش, جلوه, اثبات.

indicio

: اشاره, ایما, تذکر, چیز خیلی جزءی, اشاره کردن, راهنما(مثلا- در جدول و پرونده), شاخص, جاانگشتی, نمایه, نما, راهنمای موضوعات, فهرست راهنما, :دارای فهرست کردن, بفهرست دراوردن, نشان دادن, بصورت الفبایی (چیزی را) مرتب کردن, نشان, اشاره, دلا لت, اشعار, نشانه.

indiferencia

: سهل انگاری, لا قیدی, پشت گوش فراخی.

indiferente

: بی دقت, تالم ناپذیر, بیحس, پوست کلفت, بی عاطفه, خونسرد, سست, ضعیف, بی حال, اهسته, خمار, بی میل, بی توجه, سهل انگار, اهمال کار, مسامحه کار, بی علا قه.

indigente

: تهیدست, تهی, خالی, تنگدست, نیازمند, فقیر, مسکین, بینوا, بی پول, مستمند, معدود, ناچیز, پست, نامرغوب, دون.

indigestin

: بد گواری, سوء هاضمه, رودل, دیر هضمی.

indigestion

: بد گواری, سوء هاضمه, رودل, دیر هضمی.

indigesto

: بد گوار, غیر قابل هضم.

indignaci n

: خشم.

indignado

: اوقات تلخ, متغیر, رنجیده, خشمگین, ازرده.

indignar

: براشفتگی, خشم, غضب, خشمگین کردن, غضبناك کردن.

indignidad

: هتك ابرو.

indio

: هندی, هندوستانی, وابسته به هندی ها.

indirecto

: غیر مستقیم, پیچیده, غیر سر راست, کج.

indiscrecin

: بی احتیاطی, بی ملا حظگی, بی خردی, بی عقلی.

indiscreto

: فاقد حس تشخیص, بی تمیز, بی احتیاط, بی ملا حظه.

indispensable

: ضروری, واجب, بسیارلا زم, اصلی, اساسی ذاتی, جبلی, لا ینفك, واقعی, عمده.بی وارث را), مصادره کردن.

indispuesta

: واژگون کردن, برگرداندن, چپه کردن, اشفتن, اشفته کردن, مضطرب کردن, شکست غیر منتظره, واژگونی, نژند, ناراحت, اشفته.

indispuesto

: بدحال, ناخوش, ناپاك.

indistinto

: ناشی از عدم تبعیض, خالی از تبعیض, یکسره.

individual

: شخص, فرد, تک, منحصر بفرد, متعلق بفرد.

individualidad

: فردیت, شخصیت, وجود فردی.

individualismo

: اصول استقلا ل فردی, اصول ازادی فردی در سیاست و اقتصاد, اعتقاد به اینکه حقیقت ازجوهر های منفردی تشکیل یافته است, خصوصیات فردی, حالت انفرادی, تک روی, فرد گرایی.

individualista

: تک روی, فرد گرای.

individualizar

: از دیگران جدا کردن, مجزا کردن, تک سازی, تمیز دادن,تشخیص دادن, حالت ویژه دادن, منفرد ذکر کردن, بصورت فردی در اوردن.

individuo

: شخص, فرد, تک, منحصر بفرد, متعلق بفرد.

indivisible

: غیر قابل تقسیم.

indole

: دخشه, طبیعت, ذات, گوهر, ماهیت, خوی, افرینش, گونه, نوع, خاصیت, سرشت, خمیره, شخصیت, هویت, وجود, اخلا ق و خصوصیات شخص, صفت شخص.

indolente

: سست, تنبل.

indomable

: رام نشدنی, سرکش, سخت, غیر قابل فتح, تسخیر نا پذیر, تسلط ناپذیر, رام نشدنی.

indon sico

: اهل کشور اندونزی, وابسته به اندونزی.

indubitable

: بدون شک, بدون تردید, بی چون و چرا.

inducir

: برانگیختن, جرات دادن, تربیت کردن, تشویق (به عمل بد) کردن, معاونت کردن(درجرم), تشویق, تقویت, ترغیب (به کار بد), وادار کردن, اعوا کردن, غالب امدن بر, استنتاج کردن, تحریک شدن, تهییج شدن, وادار کردن, بران داشتن, ترغیب کردن.

inductivo

: قیاسی, استنتاجی.

indulgencia

: خودداری, شکیبایی, تحمل, امساک, مدارا, بخشیدن, لطف کردن, از راه افراط بخشیدن, ولخرجی کردن, غفو کردن, زیاده روی, افراط, نرمی, ملا یمت, اسان گیری, ارفاق.

indulgente

: بخشنده, زیاده رو, بامدارا, اسان گیر, ملا یم, باگذشت, ضد یبوست, ملین.

indulto

: پوزش, بخشش, امرزش, گذشت, مغفرت, حکم, بخشش, فرمان عفو, بخشیدن, معذرت خواستن.

industria

: صنعت, صناعت, پیشه و هنر, ابتکار, مجاهدت.

industrial

: صنعتی, دارای صنایع بزرگ, اهل صنعت.

industrialismo

: سیستم صنعتی, صنعت گرایی.

industrialista

: کارخانه دار.

industrializacin

: صنعتی سازی.

industrializar

: صنعتی کردن, بنگاههای صنعتی تاسیس کردن.

industrioso

: ماهر, زبر دست, ساعی, کوشا.

induzca

: فهمیدن, درک کردن, استنباط کردن, وارد کردن, گماشتن بر, اشنا کردن, القاء کردن.

ineficacia

: بی کفایتی, بی عرضگی, عدم کاردانی, بی ظرفیتی.

ineficaz

: بی اثر, بیهوده, غیر موثر, بی نتیجه, بیفایده, بیهوده, بی نتیجه, بی اثر, غیر موثر, بیفایده.

ineficiente

: بی کفایت.

inel stico

: بدون قوه ارتجاعی, بدون کشش, ناجهنده, شق, سرکش, غیر قابل انعطاف, تغییر نا پذیر, سفت.

ineludible

: گریز نا پذیر, چاره نا پذیر, غیر قابل اجتناب.

inenarrable

: غیر قابل اظهار, نا گفتنی, غیرقابل بیان.

ineptitudy

: بی عرضگی, نادانی.

inepto

: بی عرضه, نا شایسته, ناجور, بی معنی, بی منطق, نادان

inequidad

: بیعدالتی, بی انصافی, نا درستی, خلا ف موازین انصاف.

inequitativo

: خلا ف موازین انصاف, غیر منصفانه.

inercia

: جبر, قوه جبری, ناکاری, سکون.

inerte

: نا کار, فاقد نیروی جنبش, بیروح, بیجان, ساکن, راکد, مرده, عاری از زندگی, عمل لنگیدن, شـلیدن, لنگ, شل, لنگی, شـلیدن, لنگیدن, سکته داشتن, بی حرکت.

inesperado

: ناگاه, غیره مترقبه, غیرمنتظره.

inestable

: نامنظم رونده, تشنجی, متناوب, خشکانده شده در افتاب, نااستوار, بی ثبات, بی پایه, لرزان, متزلزل, متغیر, بی ثبات کردن, متزلزل کردن, لرزان, لق.

inestimable

: فوق العاده, گرانبها, تخمین نا پذیر, بی بها.

inevitable

: نا چار, نا گزیر, اجتناب نا پـذیر, چاره نا پذیر, غیر قابل امتناع, حتما, حتمی الوقوع, بدیهی, اجتناب ناپذیر, غیر قابل اجتناب, چاره ناپذیر.

inexactitud

: نادرستی, عدم صحت, اشتباه, غلط, چیز ناصحیح و غلط, عدم دقت.

inexacto

: دروغ, کذب, کاذبانه, مصنوعی, دروغگو, ساختگی, نادرست, غلط, قلا بی, بدل, غیر دقیق, نادرست, بی صراحت, غیر صریح, مبهم, غلط, نادرست, نا درست, غلط, ناراست, غیر دقیق, غلط دار, تصحیح نشده, معیوب, ناقص, ناجور.

inexorable

: جسم جامد و سخت, مقاوم, یکدنده, تزلزل ناپذیر, نرم نشدنی, سخت, سنگدل, بی شفقت, تسلیم نشدنی.

inexperiencia

: نا ازمودگی, بی تجربگی, خامی, خام دستی.

inexperto

: جوجه ای که هنوز پر درنیاورده, شخص بی تجربه وناشی.

inexplicable

: توضیح ناپذیر, غیر مسلول, غیر قابل توصیف, عریب, مرموز.

infalible

: لغزش ناپذیر, مصون از خطا, منزه از گناه.

infamador

: تهمت زدن, مفتری.

infamar

: سعایت, تهمت یا افترا, تهمت زدن.

infame

: رسوا, بد نام, مفتضح, پست, نفرت انگیز شنیع, رسوایی اور, ننگین, بدنام.

infamo

: بدنام رسوا.

infancia

: بچگی, طفولیت, کودکی, خردی.

infante

: کودک, بچه, طفل, بچه کمتر از هفت سال.

infantera

: پیاده نظام, سرباز پیاده.

infanticidio

: کودک کشی, بچه کش, قاتل بچه جدید الولا ده.

infantil

: طفل مانند, کودک مانند, بچگانه, ابتدایی, بچگی, مربوط بدوران کودکی.

infatuaci n

: شیفتگی, شیدایی.

infatuar

: واله و شیفته, از خود بیخود, احمقانه, شیفته و شیدا شدن, از خود بیخود کردن.

infeccin

: عفونت, سرایت مرض, گند.

infectar

: الوده کردن, ملوث کردن, گند زده کردن, مبتلا و دچار کردن, عفونی کردن, سرایت کردن.

infecundo

: بی حاصل, بی بار, غیر حاصلخیز.

infeliz

: بدبخت, ناکام, نامراد, شوربخت, بداقبال.

inferencia

: استنتاج.

inferior

: ته, پایین, تحتانی, پست, نا مرغوب, پایین رتبه, فرعی, درجه دوم, پایین اوردن, تخفیف دادن, کاستن از, تنزل دادن, فروکش کردن, خفیف کردن, پست تر, پایین تر, :اخم, عبوس, ترشرویی, هوای گرفته وابری, اخم کردن, تابع, مادون, مرءوس.

inferir

: استنتاج کردن, استنباط کردن, پی بردن به, حدس زدن, اشاره کردن بر.

infernal

: جهنمی, دوزخی, دیو صفت, شیطان صفت, شریر.

inficionar

: الوده کردن, ملوث کردن, گند زده کردن, مبتلا و دچار کردن, عفونی کردن, سرایت کردن.

infidencia

: بی وفایی, ناسپاسی, خیانت, نمک بحرامی, خیانت, پیمان شکنی, بی وفایی, غدر.

infiel

: بی ایمانی, نقض ایمان, بی وفا, بدقول.

infierno

: دوزخ, جهنم, عالم اموات, عالم اسفل, سروصدا راه انداختن.

infiltraci n

: نفوذ, تصفیه.

infiltrar

: تراوش کردن, نفوذ کردن, نشر کردن, گذاشتن, در خطوط دشمن نفوذ کردن.

infinidad

: ابدیت.

infinitivo

: مصدر.

infinito

: بی پایان, بیحد, بیکران, لا یتناهی, نا محدود, بی اندازه, سرمد.

inflacin

: تورم.

inflacion

: تورم.

inflamable

: اتشگیر, شعله ور, التهاب پذیر, تند.

inflamaci n

: اماس, التهاب, شعله ور سازی, احتراق.

inflamado

: زخم, ریش, جراحت, جای زخم, دلریش کننده, سخت, دشوار, مبرم, خشن, دردناک, ریشناک.

inflamar

: اتش زدن, روشن کردن, گیراندن, اتش گرفتن, مشتعل شدن, بر افروختن, به هیجان اوردن, دارای اماس کردن, ملتهب کردن, اتش گرفتن, عصبانی و ناراحت کردن, متراکم کردن.

inflamatorio

: اشتعالی, فتنه انگیز, فساد امیز, اتش افروز, فتنه جو.

inflar

: بالون, بادکنک, با بالون پروازکردن, مثل بالون, پف کرده, بادکردن, باددار, نفخ, اغراق امیز کردن, بیش از حد واقع شرح دادن, مبالغه کردن در, گزافه گویی کردن, باد کردن, پر از باد کردن, پر از گاز کردن زیاد بالا بردن, مغرورکردن, متورم شدن.

inflexible

: سخت, انحناء ناپذیر.

inflexin

: صرف فعل, کجی.

infligir

: ضربت وارد اوردن, ضربت زدن, تحمیل کردن.

influencia

: نفوذ, تاثیر, اعتبار, برتری, تفوق, توانایی, تجلی.

***influencia**

: زدن, وصله کردن, چرم یا پارچه مندرس, پارچه کهنه, کهنه.

influenza

: انفلوانزا.

influir

: نفوذ, تاثیر, اعتبار, برتری, تفوق, توانایی, تجلی.

influir en

: نفوذ, تاثیر, اعتبار, برتری, تفوق, توانایی, تجلی.

influjo

: نفوذ, رخنه, تاثیر, ورود, هجوم, ریزش.

influyente

: دارای نفوذ و قدرت.

informaci n

: اطلا ع, اخبار, مفروضات, اطلا عات, سوابق, معلومات, اگاهگان, پرسشگاه, استخبار, خبر رسانی.

informacion

: اطلا ع, اخبار, مفروضات, اطلا عات, سوابق, معلومات, اگاهگان, پرسشگاه, استخبار, خبر رسانی.

informador

: اگاهگر, مخبر, خبر رسان, کاراگاه, جاسوس, سخن چین.

informal

: اتفاقی, غیر مهم, غیر جدی, غیر رسمی, خصوصی, بی قاعده, بی تشرفات.

informalidad

: غیر رسمی بودن.

informante

: اگاهی دهنده, خبر رسان, مخبر, شکل دهنده.

informar

: کوتاه مختصر, حکم, دستور, خلا صه کردن, کوتاه کردن, اگاهی دادن, اگاهی دادن, مستحضر داشتن, اگاه کردن, گفتن, اطلا ع دادن, چغلی کردن, گزارش, گزارش دادن.

informarse

: پرسش کردن, جویا شدن, باز جویی کردن, رسیدگی کردن, تحقیق کردن, امتحان کردن, استنطاق کردن

informativo

: حاوی اطلا عات مفید, اموزنده.

informe

: شمردن, حساب کردن, محاسبه نمودن, حساب پس دادن, ذکر علت کردن, دلیل موجه اقامه کردن, تخمین زدن, دانستن, نقل

کردن(n.) حساب, صورت حساب, گزارش, بیان علت, سبب, گزارش, گزارش دادن.

informes

: اطلاع, اخبار, مفروضات, اطلاعات, سوابق, معلومات, اگاهگان, پرسشگاه, استخبار, خبر رسانی.

informtica

: محاسبه, محسبات, رشته کامپیوتر.

infortunio

: بدبختی, فلاکت, ادبار و مصیبت, روزبد, بدبختی, بیچارگی, بدشانسی, رویداد ناگوار, بدبختی, قضا, حادثه بد.

infracci n

: بدکاری, بدکرداری, شرارت, کار خلاف قانون.

infractor

: قانون شکن, متمرد, یاغی.

infraestructura

: پیدایش, شالوده, سازمان, زیر سازی, زیربنا.

infranqueable

: غیر قابل عبور, صعب العبور, بی گدار, نا گذرا.

infrecuente

: کم, نادر, کمیاب.

infringir

: تخلف کردن از, تجاوز کردن از, تعدی.

infundado

: بی اساس.

infundir

: ریختن, دم کردن, القاء کردن, بر انگیختن.

infundir con gran respeto

: هیبت, ترس (امیخته با احترام), وحشت, بیم, هیبت دادن, ترساندن.

infusin

: دم کرده, ریزش, ریختن, پاشیدن, القاء, تزریق, الهام.

ingeniero

: مهندس.

ingenio

: قوه ابتکار, نبوغ, هوش (اختراعی), امادگی برای اختراع, مهارت, استعداد, صفا.

ingenioso

: دارای قوه ابتکار, مبتکر, دارای هوش ابتکاری, با هوش, ناشی از زیرکی, مخترع.

ingenuo

: بی تزویر, صاف و ساده, بی تزویر, رک گو, اصیل, بی ازار, بی ضرر, بدون زنندگی, ساده.

ingerir

: به شکم فرو بردن, قورت دادن, در هیختن.

ingesti n

: در هنج, در هنگ, قورت دادن, داخل معده کردن, فرو بری

ingle

: کشاله ران, بیخ ران, محل تلا قی دو طاق, دوطاقه کردن, مثل خوک فریادکردن, غرولند کردن.

ingls

: انگلیسی, مربوط به مردم و زبان انگلیسی, بانگلیسی دراوردن, انگلیسی.

ingrato

: ناسپاس, حق ناشناس, نمک بحرام, ناخوش ایند.

ingrediente

: اجزاء, ترکیب کننده, ترکیب دهنده, جزء, جسم بسیط, جوهر فرد, عنصر, اساس, اصل, محیط طبیعی, اخشیج, عامل, جزء, جزء ترکیبی, اجزاء, ذرات, داخل شونده, عوامل, عناصر, جزء, قطعه, پاره, جدا کردن, جداشدن.

ingresar

: سپرده, ته نشست, سپردن.

ingreso

: ثبت, فقره, قلم, دخول, مدخل, ادخال, درامد, عایدی, دخل, ریزش, ظهور, جریان, ورودیه, جدیدالورود, مهاجر, واردشونده.

ingresos

: درامد, دخل, مداخل, عایدی, درامد, عایدی, دخل, ریزش, ظهور, جریان, ورودیه, جدیدالورود, مهاجر, واردشونده, عایدی, منافع, بازده, درامد, سود سهام.

inhabilidad

: ناتوانی, عجز, عدم قابلیت.

inhabilitaci n

: سلب صلا حیت, عدم صلا حیت, فاقد صلا حیت قضایی, محجوری, ناتوانی.

inhabilitar

: ناتوان ساختن, از کار انداختن, ناقابل ساختن, سلب صلا حیت کردن از, بی نیرو ساختن, از کار افتادن, ناتوان ساختن, محجور کردن.

inhabitable

: قابل سکنی.

inhalacin

: استنشاق, شهیق.

inhalar

: تنفس کردن, تو کشیدن, در ریه فروبردن, استنشاق کردن, بداخل کشیدن, استشمام کردن.

inhibir

: باز داشتن و نهی کردن, منع کردن, مانع شدن, از بروز احساسات جلوگیری کردن.

inhospitalario

: مهمان ننواز, غریب ننواز, نامهربان.

inhumano

: بی عاطفه, فاقد خوی انسانی, غیر انسانی, نامردم.

iniado

: ابتکار کردن, وارد کردن, تازه وارد کردن, اغاز کردن, بنیاد نهادن, نخستین قدم را برداشتن.

iniciaci n

: تاخت و تاز, حمله, هجوم, اصابت, وهله, شروع.

inicial

: نخستبن, اول, اولین, اصلی, اغازی, ابتدایی, بدوی, واقع در اغاز, اولین قسمت, پاراف.

iniciar

: ابتکار کردن, وارد کردن, تازه وارد کردن, اغاز کردن, بنیاد نهادن, نخستین قدم را برداشتن.

iniciativa

: پیشقدمی, ابتکار, قریحه, اغازی.

inicio

: اغاز, شروع, درجه گیری, اصل, اکتساب, دریافت, بستن نطفه, شروع, اغاز, اغازیدن, دایرکردن, عازم شدن.

inicuo

: شریر, زشت, نابکار, بدکار, شنیع, ناهنجار.

inimitable

: غیر قابل تقلید, بی مانند, بی رقیب, بی نظیر.

ininterrumpido

: پیوسته, پی درپی, داءمی, همیشگی, مکرر, متناوب, پیوسته, مداوم.

iniquidad

: بی انصافی, شرارت.

injertar

: قلمه, پیوند, پیوند گیاه, گیاه پیوندی, پیوند بافت, تحصیل پول و مقام و غیره از راههای نادرست, ساخت و پاخت, سوء استفاده, اختلا س, خندق, پیوند زدن, بهم پیوستن, جفت کردن, پیوند, از راه نادرستی تحصیل کردن.

injerto

: قلمه, پیوند, پیوند گیاه, گیاه پیوندی, پیوند بافت, تحصیل پول و مقام و غیره از راههای نادرست, ساخت و پاخت, سوء استفاده, اختلا س, خندق, پیوند زدن, بهم پیوستن, جفت کردن, پیوند, از راه نادرستی تحصیل کردن.

injuriador

: متخلف, تخطی کننده, متجاوز.

injuriar

: طعنه, طنز, مسخره, ریشخند, استهزاء, طعنه زدن, سخن مسخره امیز گفتن, هو کردن, دست انداختن ومتلک گفتن, سرزنش کردن, شماتت کردن, طعنه زدن, طعنه.

injurioso

: مضر, اسیب رسان.

injusticia

: بی عدالتی, بی انصافی, ستم, بیداد, ظلم, خطا.

injustificable

: عذر نا پذیر, بدون بهانه, نبخشیدنی, غیر معذور.

injusto

: غیر منصفانه, نادرست, بی انصاف, نامساعد (درمورد باد), ناهموار, غیر عادلا نه, غیر منصفانه, بی عدالت, بی انصاف, ناروا, ناصحیح, ستمگر.

inm vil

: بی جنبش, بی حرکت, ثابت, جنبش ناپذیر, بی حرکت.

inmaculado

: معصوم, بی عیب, بی لکه, بی خال, زنگ ناپذیر, ضد زنگ.

inmadurez

: نارسی, نابالغی.

inmaduro

: نا بالغ, نارس, رشد نیافته, نابهنگام, بی تجربه.

inmanencia

: حضور در همه جا, بودن خدا در مخلوق.

inmanente

: ماندگار, اصلی, دارای نفوذ کامل در سرتاسرجهان, درهمه جاحاضر.

inmaterial

: غیر مادی, مجرد, معنوی, جزءی, بی اهمیت.

inmediatamente

: انا, فورا, بیدرنگ.

inmediato

: بی درنگ, فوری, بلا‌ـ فاصله, بلا واسطه, پهلویی, انی, ضروری, دم, ان, لحظه, ماه کنونی, مثال, فورا, بیدرنگ, سریع کردن,

بفعالیت واداشتن, برانگیختن, سریع, عاجل, اماده, چالا ک, سوفلوری کردن.

inmemorial

: یاد نیاوردنی, بسیار قدیم, خیلی پیش, دیرین.

inmenso

: بی اندازه, گزاف, بیکران, پهناور, وسیع, کلا ن, بسیار خوب, ممتاز, عالی, پهناور, وسیع, بزرگ, زیاد, عظیم, بیکران.

inmersin

: شیب, غوطه دادن, تعمید دادن, غوطه ور شدن, پایین امدن, سرازیری, جیب بر, فرو رفتگی, غسل, غسل, غوطه وری.

inmigraci n

: مهاجرت, کوچ.

inmigrante

: مهاجر, تازه وارد, غریب, کوچ نشین, اواره.

inmigrar

: مهاجرت کردن (بکشور دیگر), میهن گزیدن, توطن اختیار کردن, اوردن, نشاندن, کوچ کردن.

inmiscuir

: دخالت کردن, پا بمیان گذاردن, مداخله کردن.

inmoderado

: بی اعتدال, زیاد.

inmodesto

: بی شرم, پر رو, بی عفت, گستاخ, جسور, نا نجیب.

inmolacin

: قربانی.

inmolar

: قربانی شدن, فدا کردن, کشته شده, فدایی.

inmoral

: بد سیرت, بد اخلا ق, زشت رفتار, هرزه, فاسد.

inmoralidad

: بد اخلا قی, فساد, خلا ف کاری, سوء رفتار, بد اخلا قی, بدرفتاری.

inmortal

: ابدی, فنا ناپذیر, جاویدان, جاوید.

inmortalidad

: ابدیت.

inmortalizar

: جاوید کردن, شهرت جاویدان دادن به.

inmovilidad

: عدم تحرک, بی جنبشی, بیحرکتی.

inmovilizacin

: عدم تحرک.

inmovilizar

: بی بسیج کردن, جمع کردن, از جنبش و حرکت باز داشتن, ثابت کردن, مدتی در بستربی حرکت ماندن.

inmueble

: خانه, سرای, منزل, جایگاه, جا, خاندان, برج, اهل خانه, اهل بیت, جادادن, منزل دادن, پناه دادن, منزل گزیدن, خانه نشین شدن, غیر منقول, استوار, ثابت.

inmundicia

: چرک, کثافت, پلیدی, الودگی, هرزه.

inmundo

: چرکین, کثیف, پلید.

inmune

: مصون, ازاد, مقاوم دربرابر مرض بر اثر تلقیح واکسن, دارای مصونیت قانونی و پارلمانی, مصون کردن, محفوظ کردن.

inmunidad

: مصونیت, ازادی, بخشودگی, معافیت, جواز.

inmunizaci n

: مصونیت دادن.

inmunizar

: مصونیت دار کردن.

innato

: مادر زادی, ارثی, موروثی, ذاتی, خلقتی, درون زاد, نهادی, موروثی, جبلی (جابعللی), ذاتی, فطری , ذاتی, جبلی, فطری, غریزی, ایجاد شده بر اثر تخم کشی از موجودات هم تیره, درون زاد, ذاتی, فطری, جبلی, مادرزاد, طبیعی, لا- ینفک, اصلی, داخلی, درونی, چسبنده, غریزی, بومی, اهلی, محلی, طبیعی, سرشتی, نهادی, ذاتی, فطری, جبلی, بدیهی, مسلم, استعداد ذاتی, احمق, دیوانه.

innecesario

: بی نیاز, نالا زم, غیر ضروری, غیر واجب, بیش از حد لزوم.

innoble

: ناکس, فرومایه, پست, بد گوهر, ناجنس, نا اصل.

innovador

: نو اور, بدعت گذار.

innovar

: نو اوری کردن, ایین تازه ای ابتکار کردن, تغییرات و اصلا حاتی دادن در, چیزتازه اوردن, بدعت گذاردن.

inocencia

: بی گناهی, بی تقصیری, پاکی, براءت.

inocente

: بی گناه, بیگناه, بی تقصیر, مبرا, مقدس, معصوم, ادم بیگناه, ادم ساده, بی ضرر.

inoculacin

: تلقیح, مایه کوبی.

inocular

: تلقیح کردن, مایه کوبی کردن, اغشتن.

inocuo

: بی ضرر, بی ضرر.

inodoro

: توالت, ارایش, بزك, میز ارایش, مستراح.

inofensivo

: بی ضرر.

inoperante

: غیر قابل جراحی, بکار نیداختنی.

inoportuno

: ناراحت, ناجور.

inorg nico

: غیر الی, کانی, معدنی, جامد.

inquietar

: بی ارام کردن, نـاراحت کردن, اسـوده نگذاشـتن, اشـفتن, مضـطرب سـاختن, بی قراری, نـاارامی, مختـل کردن, مزاحم شـدن, بی ارامی, بی قراری, بخودپیچی, لول خوری, بی قرار بودن, ناراحت بودن, اندیشـناکی, اندیشـناک کردن یابودن, نگران کردن, اذیت کردن, بستوه اوردن, اندیشه, نگرانی, اضطراب, دلواپسی

inquietarse

: اندیشناکی, اندیشناک کردن یابودن, نگران کردن, اذیت کردن, بستوه اوردن, اندیشه, نگرانی, اضطراب, دلواپسی

inquieto

: دلواپس, ارزومند, مشتاق, اندیشناک, بیم ناک, بی قرار, ناراحت, مضطرب, پریشان خیال, بی ارام.

inquietud

: ارنگ, تشویش, دل واپسـی, اضـطراب, اندیشه, اشتیاق, نگرانی, ناارامی, اشوب, اشفتگی, اضطراب, بیقراری, بیتابی, اندیشناکی, اندیشناک کردن یابودن, نگران کردن, اذیت کردن, بستوه اوردن, اندیشه, نگرانی, اضطراب, دلواپسی

inquilino

: کرایه نشین, مستاجر, اجاره دار, اجاره کردن, متصرف بودن.

inquisicin

: استنطاق, تفتیش عقاید مذهبی از طرف کلیسا, جستجو.

inquisitivo

: کنجاو, فضول, پی جو.

ins lito

: غیر عادی, غیر متداول, غیرمعمول, نادر, کمیاب, غیرعادی, غیرمعمول, غریب, مخالف عادت.

ins pido

: بی مزه, بی طعم, بیروح, خسته کننده, بیمزه, بی سلیقه, بی ذاءقه.

insaciable

: سیر نشدنی.

insalubre

: ناتندرست, ناسالم, ناخوش, ناخوشی اور, غیر سالم, بیمار.

inscribir

: فصل یاقسمتی از کتاب, مجلد, دفتر, کتاب, درکتاب یادفتر ثبت کردن, رزرو کردن, توقیف کردن, ثبت کردن, داخل شدن, نوشتن, نقش کردن, حجاری کردن روی سطوح و ستونها, حکاکی کردن, ثبت کردن, فهرست, صورت, جدول, سجاف, کنار, شیار, نرده, میدان نبرد, تمایل, کجی, میل, در فهرست وارد کردن, فهرست کردن, در لیست ثبت کردن, شیار کردن, اماده کردن, خوش امدن, دوست داشتن, کج کردن.

inscribirse

: دفتر ثبت, ثبت امار, دستگاه تعدیل گرما, پیچ دانگ صدا, لیست یا فهرست, ثبت کردن, نگاشتن, در دفتر وارد کردن, نشان دادن, منطبق کردن.

inscripci n

: نوشته, کتیبه, ثبت, نقش, نوشته خطی, ثبت, نام نویسی, اسم نویسی, موضوع ثبت شده.

insecticida

: حشره کش, حشره کشی, داروی حشره کش.

insecto

: اشکال, گیر, حشره, کرم خوراک (مثل کرم پنیر و غیره), کرم ریز, عنکبوت, کارتنه, جمنده.

insectos dainos

: جانوران موذی, جانور افت, حشرات موذی.

inseguridad

: نا امنی, تزلزل, سستی.

inseguro

: مشکوک, ناامن, غیرمحفوظ, بدون ایمنی, غیر مطملن, نامعین, غیر قطعی, سست, بی اعتبار, متزلزل.

inseminar

: بارور کردن, حاصلخیز کردن, لقاح کردن, کود دادن, پاشیدن, کاشتن, افشاندن, تلقیح کردن, ابستن کردن, باردار کردن.

insensatez

: نابخردی, ابلهی, حماقت, نادانی, بیخردی, قباحت.

insensato

: پوچ, ناپسند, یاوه, مزخرف, بی معنی, نامعقول, عبث, مضحک, بی مخ, دیوانه, عصبانی, از جا در رفته, شیفته, عصبانی کردن, دیوانه کردن, بیفکر, بیحس, بیمعنی, احمق, احمقانه.

insensible

: بی عاطفه, عاری از احساسات, افسرده, بیحس, بی عاطفه, جامد, کساد, غیر حساس, کرخت.

inseparable

: جدا نشدنی.

inserci n

: الحاق کردن, در جوف چیزی گذاردن, جا دادن, داخل کردن, در میان گذاشتن, الحاق, جوف گذاری.

insertar

: الحاق کردن, در جوف چیزی گذاردن, جا دادن, داخل کردن, در میان گذاشتن.

insidioso

: پراز توطله, موذی, دسیسه امیز, خاءنانه.

insignia

: نشان, علا مت, امضاء و علا مت برجسته و مشخص, نشان, نشان افتخار, نشان رسمی, علا ءم و نشانهای مشخص کننده هرچیزی, مدال رسمی.

insignificancia

: ناچیزی, ناقابلی, بی اهمیتی, کمی, بی معنی گری.

insignificante

: ناچیز, جزءی, خرد, کوچک, غیر قابل ملا حظه, فرعی, بی اهمیت, غیرمهم.

insinuacin

: تاب, پیچ, موج, اشاره, رخنه یابی, خود جاکنی, نفوذ, دخول تدریجی, دخول غیر مستقیم.

insinuar

: تلقین کردن, داخل کردن, اشاره کردن, به اشاره فهماندن, بطور ضمنی فهماندن.

insistencia

: اصرار, پافشاری.

insistente

: مصر, پافشار, پاپی.

insistir

: اصرار ورزیدن, پاپی شدن, سماجت, تکیه کردن بر, پافشاری کردن.

insolacin

: افتاب زدگی, گرمازدگی.

insolencia

: گستاخی, بی احترامی, جسارت, اهانت, توهین, غرور, خود بینی, ادعای بیخود, تکبر.

insolente

: گستاخ, جسور, خشن, زمخت, ناهموار, خام, گستاخ, جسور.

insoluble

: حل نشدنی, لا ینحل, غیر محلول, ماده حل نشدنی.

insolvencia

: درماندگی, اعسار, عجز از پرداخت دیون.

insolvente

: محجور, معسر.

insomne

: شخص بیخواب.

insomnio

: بیخوابی (غیر عادی), مرض بیخوابی.

insonorizado

: ضد صدا, مانع نفوذ صدا, عایق صدا.

insoportable

: تحمل ناپذیر, سخت, غیر قابل تحمل, دشوار, تن در ندادنی, بی نهایت.

inspeccin

: بازرسی, تفتیش, بازدید, معاینه, سرکشی.

inspeccionar

: سرکشی کردن, بازرسی کردن, تفتیش کردن, رسیدگی کردن.

inspector

: شطرنجی, بشکل شطرنجی ساختن یاعلا مت گذاردن, شطرنجی کردن, نوعی بازی شبیه جنگ نادر, چکرز, بازرس, حسابدار ممیز, ناظر, بازرس, مفتش.

inspiraci n

: شهیق, استنشاق, الهام, وحی, القاء.

inspirar

: در کشیدن نفس, استنشاق کردن, الهام بخشیدن, دمیدن در, القاء کردن.

instalacin

: قیاس, قیاس کل از جزء, استنتاج, القاء, ایراد, ذکر, پیش سخن, مقدمه, استقراء, نصب, تاسیسات, کارخانه, گیاه, مستقر کردن, کاشتن.

instalacion

: نصب, تاسیسات.

instalar

: مبله کردن, دارای اثاثه کردن, مجهز کردن, مزین کردن, تهیه کردن, کار گذاشتن, نصب کردن, منصوب نمودن.

instant nea

: تصویر لحظه ای, عکس فوری.

instantanea

: انی.

instante

: دم, ان, لحظه, ماه کنونی, مثال, فورا, دقیقه, دم, ان, لحظه, پیش نویس, مسوده,یادداشت, گزارش وقایع, خلا صه مذاکرات, خلا صه ساختن, صورت جلسه نوشتن, پیش نویس کردن, :بسیار خرد, ریز, جزءی, کوچک, دوم, دومی, ثانی, دومین بار, ثانوی, مجدد, ثانیه, پشتیبان, کمک, لحظه, درجه دوم بودن, دوم شدن, پشتیبانی کردن, تایید کردن.

instar

: ریشخندکردن, نوازش کردن, چرب زبانی کردن, اصرار کردن, با اصرار وادار کردن, انگیختن, تسریع شدن, ابرام کردن, انگیزش.

instigar

: برانگیختن, جرات دادن, تربیت کردن, تشویق (به عمل بد) کردن, معاونت کردن(درجرم), تشویق, تقویت, ترغیب (به کار بد), براشفتن, برانگیختن, تحریک کردن, القاء کردن, انگیختن, باصرار وادار کردن, تحریک کردن, برانگیختن, تحریک کردن, وادار کردن, تحریک کردن, دامن زدن, برانگیختن, برافروختن, خشمگین کردن.

instinto

: نیروی جنبش, عزم, انگیزه, بر انگیزش, انگیزه ناگهانی, تکان دادن, بر انگیختن, انگیزه دادن به, غریزه, شعور حیوانی, هوش طبیعی جانوران.

institucin

: بنیاد نهادن, برقرار کردن, تاسیس کردن, موسسه, بنداد, بنگاه, بنیاد, انجمن, هیلت شورا, فرمان, اصل قانونی, مقررات, تاسیس قضایی, اصل حقوقی, بنگاه, موسسه, رسم معمول, عرف, نهاد.

institucionalizar

: در موسسه یا بنگاه قرار دادن, در بیمارستان بستری کردن, تبدیل به موسسه کردن, رسمی کردن.

instituir

: بنیاد نهادن, برقرار کردن, تاسیس کردن, موسسه, بنداد, بنگاه, بنیاد, انجمن, هیلت شورا, فرمان, اصل قانونی, مقررات.

instituto

: بنیاد نهادن, برقرار کردن, تاسیس کردن, موسسه, بنداد, بنگاه, بنیاد, انجمن, هیلت شورا, فرمان, اصل قانونی, مقررات, تاسیس قضایی, اصل حقوقی, بنگاه, موسسه, رسم معمول, عرف, نهاد.

institutor

: اموختار, اموزگار, معلم, مربی, مدرس, دبیر.

instrucci n

: جهت, سو, هدایت, اموزش, راهنمایی.

instructivo

: اموزنده, یاد دهنده.

instructor

: اموزگار, اموزنده, یاد دهنده, اموزشیار.

instruir

: اموزاندن, اموختن به, راهنمایی کردن, تعلیم دادن(به), یاد دادن (به), سخنرانی, خطابه, کنفرانس, درس, سخنرانی کردن, خطابه گفتن, نطق کردن, اموختن, تعلیم دادن, درس دادن, مشق دادن, معلمی یا تدریس کردن.

instrumental

: سودمند, وسیله ساز, مفید, قابل استفاده, الت, وسیله, حالت بایی.

instrumentista

: نوازنده, ساز زن, سازنده.

instrumento

: الت, افزار, ابزار, اسباب, اجراء, انجام, انجام دادن, ایفاء کردن, اجراء کردن تکمیل کردن, الت, اسباب, ادوات, وسیله, سند, الت, افزار, ابزار, اسباب, الت دست, دارای ابزار کردن, بصورت ابزار دراوردن.

insuficiencia

: نابسندگی, نارسایی, نامناسبی, بی کفایتی, عدم تکافو.

insuficiente

: نارسا, نابسنده.

insufrible

: تحمل ناپذیر, غیر قابل تحمل, تاب ناپذیر.

insular

: وابسته به جزیره, جزیره ای, منزوی, غیر ازاد, تنگ نظر

insulina

: انسولین.

insultante

: مهاجم, متجاوز, اهنانت اور, رنجاننده, کریه, زشت, یورش, حمله.

insultar

: توهین کردن به, بی احترامی کردن به, خوار کردن, فحش دادن, بالیدن, توهین, طعنه, طنز, مسخره, ریشخند, استهزاء, طعنه زدن, سخن مسخره امیز گفتن, هو کردن, ادم بد دهان, زن غرولندو, سرزنش کردن, بدحرفی کردن, اوقات تلخی کردن (به), چوبکاری کردن, دست انداختن ومتلک گفتن, سرزنش کردن, شماتت کردن, طعنه زدن, طعنه.

insulto

: توهین کردن به, بی احترامی کردن به, خوار کردن, فحش دادن, بالیدن, توهین.

insuperable

: غیر قابل تفوق, فاءق نیامدنی, غیر قابل عبور, بر طرف نشدنی.

insurgente

: متمرد, شورشی.

insurreccin

: بر خیزش, طغیان, شورش, فتنه, قیام.

intacto

: دست نخورده, بی عیب, سالم, کامل, صدمه ندیده, غصب نشدنی, معتبر, تجاوز نشده, مصون, رام نشده, سوقان گیری نشده, مسلسل, ناشکسته, تمام, درست, دست نخورده, کامل, بی خرده, همه, سراسر, تمام, سالم.

intangible

: لمس ناپذیر, بغرنج, درک نکردنی, مال غیر عینی, نا هویدا.

integraci n

: اءتلا ف, انضمام, یکپارچگی, اتحاد عناصر مختلف اجتماع.

integral

: درست, صحیح, بی کسر, کامل, تمام, انتگرال.

integrar

: تمام کردن, کامل کردن, درست کردن, یکی کردن, تابعه اولیه چیزی را گرفتن, اختلا ط.

intelecto

: هوش, فهم, قوه درک, عقل, خرد, سابقه.

intelectual

: عقلا نی, ذهنی, فکری, خردمند, روشنفکر.

inteligencia

: مغز, مخ, کله, هوش, ذکاوت, فهم, مغز کسی را دراوردن, بقتل رساندن, هوش, زیرکی, فراست, فهم, بینش, اگاهی, روح پاک یا دانشمند, فرشته, خبرگیری, جاسوسی.

inteligente

: بـافکر, خوش فکر, تابنـاک, روشن, درخشـان, تابـان, افتـابی, زرنگ, باهوش, ناقلا, زرنگ, زیرک, باهوش, با اسـتعداد, چابک, بـاهوش, هوشـمند, وارد بکـار, قابـل درک, بـاهوش, زیرک, مطلع, زرنـگ, زیرک, نـاتو, بـاهوش, شـیک, جلوه گر, تیر کشـیدن (ازدرد), سوزش داشتن.

inteligentes

: باهوش, هوشمند.

inteligible

: فهمیدنی, مفهوم, روشن, قابل فهم, معلوم.

intemperancia

: زیاده روی, بی اعتدالی, افراط.

intempestivo

: نابهنگام, بیجا, بی موقع, نامناسب, بی مورد.

intencin

: تفکر, تامل, غور, تعمق, قصـد, منظور, خیال, غرض, مفهوم, سـگال, ارش, معنی, مفاد, مفهوم, فحوا, مقصود, منظور, قصد, عزم, منظور, هدف, مقصود, پیشنهاد, در نظر داشتن, قصد داشتن, پیشنهادکردن, نیت.

intencional

: قصدی, عمدی.

intensidad

: سختی, شدت, فزونی, نیرومندی, قوت, کثرت.

intensificar

: سخت کردن, تشدید کردن, شدید شدن.

intensivo

: زیاد, سخت, شدید, قوی, مشتاقانه.

intenso

: زیاد, سخت, شدید, قوی, مشتاقانه, شدید, تشدیدی, پرقوت, متمرکز, مشتاقانه, تند, مفرط.

intentar

: کوشش کردن, قصد کردن, مبادرت کردن به, تقلا کردن, جستجو کردن, کوشش, قصد, قصد داشتن, خیال داشتن, فهمیدن, معنی دادن, بر ان بودن, خواستن, کوشش کردن, سعی کردن, کوشیدن, ازمودن, محاکمه کردن, جدا کردن, سنجیدن, ازمایش, امتحان, ازمون, کوشش.

intento

: کوشش کردن, قصد کردن, مبادرت کردن به, تقلا کردن, جستجو کردن, کوشش, قصد, نیت, قصد, مرام, مفاد, معنی, منظور, مصمم.

interacci n

: اثر متقابل, فعل و انفعال.

intercambiable

: قابل تعویض, با هم عوض کردنی, قابل معاوضه, قابل مبادله, تبادل پذیر.

intercambiar

: رد و بدل کردن, اینسو و انسو پرت کردن, بحث کردن, چوگان سر کج, چوگان بازی, کج, چنبری, معاوضه, ردو بدل کننده, باهم عوض کردن, مبادله کردن, تبادل کردن, تغییر دادن, متناوب ساختن, سوداگری, بازرگانی, تجارت, داد وستد, کسب, پیشه وری,کاسبی, مسیر, شغل, حرفه, پیشه, امد ورفت, سفر, ازار,مزاحمت, مبادله کالا, تجارت کردن با, داد وستد کردن.

intercambio

: مقاربت, امیزش, مراوده, معامله, داد و ستد.

interceder

: پادر میانی کردن, میانجی گری کردن, میانجی شدن, میانه گیری کردن, وساطت کردن, شفاعت کردن.

interceptacin

: جلوگیری, حاءل شدن, قطع کردن.

interceptar

: بریدن, قطع کردن, جدا کردن, حاءل شدن, جلو کسی را گرفتن, جلو گیری کردن.

interconectar

: بهم پیوستن, بهم وصل کردن.

interconexi n

: اتصالی داخلی.

intercontinental

: بین قاره ای, درون بری.

interdepartamental

: وابسته به ادارات داخلی, بین اداره ای.

interdependencia

: اتکاء متقابل, وابستگی.

interdependiente

: وابسته (به یکدیگر), متکی یا موکول بیکدیگر.

interdicto

: نهی, قدغن, حکم بازداشت, دستور, اتحاد.

interesado

: داوطلب, خواهان, نامزد, کاندید, داوخواه.

interesar

: درخواست, التماس, جذبه, استیناف, جلب کردن, جذب کردن, مجذوب ساختن, بهره, تنزیل, سود, مصلحت, دلبستگی, علا قه.(vi &.vt.) علا قمند کردن, ذینفع کردن, بر سر میل اوردن.

interestadal

: بین ایالتی, بین ایالتها و کشورهای مختلف.

interestelar

: واقع در میان ستارگان, بین ستاره ای.

interferencia

: دخالت, فضولی.

interferir

: دخالت کردن, پا بمیان گذاردن, مداخله کردن.

interfono

: دستگاه مخابره داخل ساختمان.

interinidad

: موقتی, موقت, فیمابین, فاصله, خلا ل مدت.

interior

: خانگی, خانوادگی, اهلی, رام, بومی, خانه دار, مستخدم یا خادمه, خانگی, زیر سقف, درونی, داخلی, درون کشور, درون مرزی, داخله, درونی, داخلی, تویی, روحی, باطنی, درون, داخل, باطن, نزدیک بمرکز, قسمت داخلی, تو, اعضای داخلی, درونی, داخلی, دور از مرز, دور از کرانه, درونی, داخلی, ناشی از درون, باطنی, درونی, تویی, داخلی, باطنی, ذاتی, داخل رونده, دین دار, پرهیزکار, رام, درون.

interjeccin

: حرف ندا, صوت, اصوات.

intermediario

: میانجی, وساطت کننده, مداخله کننده, وساطت, مداخله, دلا ل, واسطه, نفر وسط صف, ادم میانه رو, معتدل.

intermedio

: ایست میان دو پرده, بادخور, فاصله, محیط کشت, میانجی, واسطه, وسیله, متوسط, معتدل, رسانه.

interminable

: بی پایان, بیحد.

intermitente

: متناوب, نوبت دار, نوبه ای, نوبتی.

interna

: درونی, داخلی, تویی, روحی, باطنی, درونی, داخلی, ناشی از درون, باطنی.

internacional

: بین المللی, وابسته به روابط بین المللی.

interno

: درونی, داخلی, ناشی از درون, باطنی, مقیم, مستقر.

interpolaci n

: الحاق, درج.

interponer

: در میان اوردن, بطور معترضه گفتن, در میان انداختن, در میان امدن, مداخله کردن, مداخله کردن, پا به میان گذاردن, در میان امدن, میانجی شدن.

interpretacin

: شرح, بیان, تفسیر, تعبیر, ترجمه, مفاد.

interpretar

: تفسیر کردن, ترجمه کردن, ترجمه شفاهی کردن.

interprete

: مترجم, مترجم شفاهی, مفسر.

interpreter

: تفسیر کردن, ترجمه کردن, ترجمه شفاهی کردن.

interpretivo

: تفسیری, شرحی.

interrogaci n

: باز جویی.

interrogar

: استنطاق کردن, تحقیق کردن, باز جویی کردن.

interrogativo

: علا مت سلوال, ادوات استفهام, پرسشی.

interrogatorio

: ازمون, ازمایه, امتحان, ازمایش, محک, بازرسی, معاینه, رسیدگی, باز جویی.

interrumpir

: ادامه ندادن, بس کردن, موقوف کردن, قطع کردن, گسیختن, حرف دیگری را قطع کردن, منقطع کردن.

interrupcin

: قطع, شکستن, انقطاع, تعلیق.

interruptor

: ترکه, چوب زدن, سویچ برق, سویچ زدن, جریان را عوض کردن, تعویض.

inters

: بهره, تنزیل, سود, مصلحت, دلبستگی, علا قه.(.vi &.vt) علا قمند کردن, ذینفع کردن, بر سر میل اوردن.

intersecci n

: تقاطع, چهار راه.

intervalo

: تنفس (بمعنی زنگ تنفس یا فاصله میان دو پرده نمایش) باد خور, غیر داءم, نوبه ای, تنفس دار, فاصله, مدت, فرجه, ایست, وقفه, فترت, خلا ل, فضا, وسعت, مساحت, جا, فاصله, مهلت, فرصت, مدت معین,زمان کوتاه, دوره, درفضا جا دادن, فاصله دادن, فاصله داشتن.

intervalo de calma

: ارام کردن, فرونشاندن, ساکت شدن, لا لا یی خواندن, ارامش, سکون, ارامی.

intervencin

: مداخله, شفاعت.

intervenir

: در میان امدن, مداخله کردن, پا میان گذاردن, در ضمن روی دادن, فاصله خوردن, حاءل شدن.

intestado

: فاقد وصیت نامه.

intestinal

: روده ای, امعایی, روده دار.

intestino

: روده, زه, تنگه, شکم, شکنبه, دل و روده, احشاء, پر خوری, شکم گندگی, طاقت, جرات, بنیه, نیرو, روده در اوردن از, غارت کردن, حریصانه خوردن, روده, امعاء, درونی.

intestino recto

: راست روده, معا مستقیم, مقعد.

intil

: بی نیاز, نالا زم, غیر ضروری, غیر واجب, بیش از حد لزوم, بی فایده, عاری از فایده, باطله, بلا استفاده.

intimidaci n

: ارعاب.

intimidad

: صمیمیت, خصوصیت, رابطه نامشروع جنسی.

intimidar

: قلدر, پهلوان پنبه, گردن کلفت, گوشت, تحکیم کردن, قلدری کردن, ترساندن, مرعوب کردن, تشر زدن به, نهیب زدن به.

intitular

: حق دادن مستحق دانستن, لقب دادن, ملقب ساختن, نام نهادن, نامیدن.

intr nseco

: ذاتی, اصلی, باطنی, طبیعی, ذهنی, روحی, حقیقی, مرتب, شایسته.

intransigencia

: سخت گیری در سیاست, ناسازگاری, عدم تراضی.

intransigente

: جان سخت, سرسخت, پر استقامت.

intransitable

: غیر قابل عبور, صعب العبور, بی گدار, نا گذرا.

intransitivo

: لا زم, فعل لا زم.

intratable

: خود سر, سرپیچ, متمرد, خود سرانه, لجوج, خیره سر, ستیزه جو, لجوجانه, رام نشدنی, عادی, معمولی, اذیت کننده, بدخلق.

intravenoso

: موجود در سیاهرگ یا ورید, داخل وریدی.

intriga

: دسیسه کردن, توطله چیدن, فریفتن.

intrigar

: بهره, تنزیل, سود, مصلحت, دلبستگی, علا قه.(vi &.vt.) علا قمند کردن, ذینفع کردن, بر سر میل اوردن, دسیسه کردن, توطله چیدن, فریفتن, گیچ کردن, اشفته کردن, متحیر شدن, لغز, معما, چیستان, جدول معما.

intrincado

: بغرنج, پیچیده.

introduccin

: مقدمه, دیباچه, معارفه, معرفی, معرفی رسمی, اشناسازی, معمول سازی, ابداع, احداث.

introducir

: سنجاق کراوات, برش, سیخ, شکل سیخ, بشکل مته, سوراخ کن, سوراخ کردن, نوشابه دراوردن (از چلیک), برای نخستین بار بازکردن, بازکردن یامطرح نمودن, بسیخ کشیدن, تخلف کردن از, معرفی کردن, نشان دادن, باب کردن, مرسوم کردن, اشنا کردن, مطرح کردن.

introductorio

: دیباچه ای, وابسته به مقدمه, معارفه ای.

introspecci n

: باطن بینی, درون گرایی.

introvertido

: بسوی درون کشیدن, بخود متوجه کردن, شخصی که متوجه بباطن خود است, خویشتن گرای.

intrprete

: مترجم, مترجم شفاهی, مفسر.

intrumento

: الت, اسباب, ادوات, وسيله, سند.

intruso

: فضول, فضولا نه, سرزده (اينده), ناخوانده(وارد شونده), بزور داخل شونده, فرو رونده, تجاوزكار, عهد شكن, متخلف, خلا فكار, خاطى, متجاوز.

intuicin

: درك مستقيم, انتقال, كشف, دريافت ناگهانى, فراست, بصيرت, بينش, شهود, اشراق.

intuitivo

: مستقيما درك كننده, مبنى بر درك يا انتقال مستقيم, حسى, بصير, ذاتى.

intuya

: دستور دادن, تعليم دادن, اگاه كردن, درك كردن.

inundaci n

: سيل, طوفان, رو د, دريا, اشك, غرق كردن, سيل گرفتن, طغيان كردن, سيل اب گرفتگى.

inundar

: سيل, طوفان, رو د, دريا, اشك, غرق كردن, سيل گرفتن, طغيان كردن, سيل زده كردن, از اب پوشانيدن, زير سيل پوشاندن, اشباع كردن.

inusitado

: غيرعادى, غيرمعمول, غريب, مخالف عادت.

inutilizar

: خراب كردن, ويران كردن, نابود ساختن, تباه كردن, ناتوان ساختن, از كار انداختن, نابودى, خرابى, خرابه, ويرانه, تباهى, خراب كردن, فنا كردن, فاسد كردن.

inv lido

: بى اعتبار, باطل, پوچ, نامعتبر, عليل, ناتوان, :(ءنوالءداتع) ناتوان كردن, عليل كردن, باطل كردن.

invadir

: دست انـدازی کردن, دست درازی کردن, تخطی کردن, تجـاوز کردن, تـاخت و تاز کردن در, هجوم کردن, تهاجم کردن, حمله کردن بر, تجاوز کردن.

invalidacin

: باطل سازی.

invalidar

: لغو کردن, باطـل کردن, خنثی کردن, فسـخ کردن, لغو کردن, باطل کردن, ناتوان کردن, علیل کردن, باطل کردن, بی اثر کردن, لغو کردن.

invariable

: تغییر ناپذیر, ثابت, یکنواخت, نامتغیر.

invasin

: دست اندازی, تخطی, تجاوز, تاخت و تاز, هجوم, تهاجم, استیلا, تعرض.

invasor

: تاخت و تازگر, مهاجم, حمله کننده.

invectiva

: پرخاش, سخن حمله امیز, طعن, ناسزا گویی.

invenci n

: اختراع, ابتکار.

invencible

: شکست ناپذیر, مغلوب نشدنی.

inventar

: درسـت کردن, جعـل کردن, اخـتراع کردن, ترکیـب کردن, پختـن, گواریـدن, تـدبیر کردن, درسـت کردن, اختراع کردن, تعـبیه

کردن, وصیت نامه, ارث بری, ارث گذاری, اختراع کردن, از پیش خود ساختن, ساختن, جعل کردن, چاپ زدن, تاسیس کردن.

inventario

: دفتر دارایی, فهرست اموال, سیاهه, صورت کالا.

inventivo

: اختراع کننده, اختراعی, مبتکر.

invento

: زاییده افکار, تصوری, خیالی.

inventor

: مخترع, جاعل.

invernadero

: گرمخانه, گلخانه, زندان, گلخانه, گرمخانه, عشرتکده.

invernar

: زمستان را در بیهوشی بسر بردن, بخواب زمستانی رفتن (گیاهان وجانوران).

invernculo

: گرمخانه, گلخانه.

inversi n

: سرمایه گذاری, مبلغ سرمایه گذاری شده, نقض, برگشت, واژگون سازی, واژگونی.

inversion

: سرمایه گذاری, مبلغ سرمایه گذاری شده.

inversionista

: سرمایه گذار.

inverso

: وارونه, معکوس, برعکس, مقابل, برگشته, وارونه, معکوس, معکوس کننده, پشت (سکه), بدبختی, شکست, وارونه کردن, برگرداندن, پشت و رو کردن, نقض کردن, واژگون کردن.

inversor

: سرمایه گذار.

invertebrado

: بدون استخوان پشت, بدون ستون فقرات, بی مهره, غیر ذیفقار, نااستوار, بی عزم.

invertir

: برگشتگی, برگردانی, بالعکس کردن, سوء تعبیر, انحراف, سخن واژگون, قلب عبارت, معکوس کردن نسبت, گذاردن, نهادن, منصوب کردن, اعطاء کردن سرمایه گذاردن, وارونه, معکوس, معکوس کننده, پشت (سکه), بدبختی, شکست, وارونه کردن, برگرداندن, پشت و رو کردن, نقض کردن, واژگون کردن.

investidura

: اعطای نشان, سرمایه گذاری, دادن امتیاز, تفویض.

investigacin

: تحقیق, رسیدگی, پژوهش, جستجو, تجسس, تحقیق, تتبع, کاوش, پژوهیدن, پژوهش کردن.

investigar

: جستار کردن, رسیدگی کردن(به), وارسی کردن, بازجویی کردن(در), تحقیق کردن, استفسار کردن, اطلا عات مقدماتی بدست اوردن.

inveterado

: دیرنه, ریشه کرده, معتاد, سر سخت, کینه امیز.

invierno

: زمستان, شتا, قشلا ق کردن, زمستانرا بر گذار کردن, زمستانی.

inviolable

: مصون, مقدس, غصب نکردنی.

invisible

: نامريي, ناپديد, نامعلوم, مخفی, غيرقابل مشاهده, غيرقابل تشخيص, غير محسوس.غ

invitaci n

: دعوت, وعده خواهی, وعده گيری, جلب.

invitacion

: دعوت, وعده خواهی, وعده گيری, جلب.

invitado

: مهمان, انگل, خارجی, مهمان کردن, مسکن گزيدن.

invitar

: پرسيدن, جويا شدن, خواهش کردن, برای چيزی بی تاب شدن, طلبيدن, خواستن, دعوت کردن, دعوت کردن, طلبيدن, خواندن, وعده گرفتن, مهمان کردن, وعده دادن.

invocacin

: نيايش.

invocar

: فرا خواندن, فرا خوان, دعا کردن به, طلب کردن, بالتماس خواستن.

involucraci n

: درگيری, گرفتاری.

involucrar

: دردام نهادن, گرفتارکردن, درشبکه نهادن, مثل توروپارچه پشته بندی سوراخ دارکردن, بدام انداختن, بغرنج کردن, گوريده شدن, خشمگين کردن, گرفتار کردن, گير انداختن, وارد کردن, گرفتارشدن, در گير کردن يا شدن.

involuntario

: بی اختيار, غير ارادی, غير عمدی.

invulnerable

: محفوظ از خطر, زخم ناپذیر, اسیب ناپذیر, شکست ناپذیر, رویین تن.

inyeccin

: تزریق, اماله, تنقیه, داروی تزریق کردنی, گلوله, تیر, ساچمه, رسایی, پرتابه, تزریق, جرعه, یک گیلاس مشروب, فرصت, ضربت توپ بازی, منظره فیلمبرداری شده, عکس, رها شده, اصابت کرده, جوانه زده.

inyectar

: تزریق کردن, زدن, اماله کردن, سوزن زدن.

ionizar

: به یون تجزیه کردن, تبدیل به یون کردن.

ir

: کرایه, کرایه مسافر, مسافر کرایه ای, خوراک, گذراندن, گذران کردن, رفتن, روانه ساختن, رهسپار شدن, عزیمت کردن, گذشتن, عبور کردن, کارکردن, گشتن, رواج داشتن, تمام شدن, راه رفتن, نابود شدن, روی دادن, بران بودن, درصدد بودن, راهی شدن.

ir a buscar

: اوردن, رفتن واوردن, بهانه, طفره, تحصیل شده, کسب کرده, بدست امده, فرزند, بدست اوردن, فراهم کردن, حاصل کردن, تحصیل کردن, تهیه کردن, فهمیدن, رسیدن, عادت کردن, ربودن, فاءق امدن, زدن, زایش, تولد.

ir bien

: درخواست, تقاضا, دادخواست, عرضحال, مرافعه, خواستگاری, یکدست لباس, پیروان, خدمتگزاران, ملتزمین, توالی, تسلسل, نوع, مناسب بودن, وفق دادن, جور کردن, خواست دادن, تعقیب کردن, خواستگاری کردن, جامه, لباس دادن به.

ir de compras

: دکان, مغازه, کارگاه, تعمیر گاه, فروشگاه, خرید کردن, مغازه گردی کردن, دکه.

ir en coche

: راندن, بردن, عقب نشاندن, بیرون کردن (با out), سواری کردن, کوبیدن(میخ وغیره), سواری, گردش سواره, سوار شدن.

ir por

: اوردن, رفتن واوردن, بهانه, طفره.

ira

: خشم, غضب, عصبانیت, از جا در رفتگی.

irascible

: زود خشم, اتشی مزاج, زود غضب, تند طبع, سودایی.

iridiscente

: قوس قزحی, رنگین کمانی.

iris

: عنبیه, جنس زنبق و سوسن, رنگین کمان.

irlands

: ایرلندی.

irnico

: طعنه امیز, طعنه زن, طعنه ای, کنایه دار.

iron a

: طعنه, وارونه گویی, گوشه و کنایه و استهزاء, مسخره, پنهان سازی, تمسخر, سخریه, طنز.

irracional

: غیر عقلا نی, نامعقول, غیر منطقی, بی معنی.

irradiaci n

: پرتو افکنی.

irradiar

: درخشان کردن, منور کردن, نورافکندن.

irrazonable

: نابخرد, بیخرد, نامعقول, ناحساب, ناحق, بی دلیل, زورگو.

irreal

: غیر واقعی, خیالی, تصوری, واهی, وهمی.

irredemible

: غیر قابل خریداری, باز خرید نشدنی, از گرو در نیامدنی, غیر قابل استخلا ص, پایان ناپذیر.

irreflexivo

: تند, عجول, بی پروا, بی احتیاط, محل خارش یا تحریک روی پوست, جوش, دانه.

irrefragable

: تکذیب ناپذیر, انکار ناپذیر, غیر قابل تکذیب.

irregular

: گمراه, منحرف, بیراه, نابجا, کجراه, بی قاعده (در مورد فعل), خلا ف قاعده, بی رویه, غیر عادی, غیر معمولی, بی ترتیب, نا مرتب, ناهموار, ناصاف, ناجور.

irregularidad

: بی قاعدگی, بی ترتیبی, نا منظمی, بی نظمی, یبوست.

irrelevante

: ناچیز.

irreligioso

: بی دین, بد کیش.

irreparable

: جبران ناپذیر, مرمت ناپذیر, خوب نشدنی.

irreprochable

: سرزنش نکردنی, ملا مت نکردنی, بی گناه.

irresistible

: غیر قابل مقاومت, سخت, قوی.

irresoluto

: بی عزم, بی تصمیم, دو دل, مردد.

irresponsabilidad

: وظیفه نشناسی.

irresponsable

: وظیفه نشناس, غیر مسلول, نامعتبر, عاری از حس مسلولیت

irreverente

: بی ادب, هتاک.

irrevocable

: غیر قابل فسخ, لا زم, قطعی.

irritable

: اخمو, ناراحت, جوشـی, زورد رنج, کج خلق, تند مزاج, تحریک پذیر, کج خلق, زودرنج, تند مزاج, ناراضی, عبوس, پست, زود رنج, کج خلق, زود رنج, نازک نارنجی, حساس, دل نازک.

irritacin

: رنجش, سوزش, خشم, ناراحتی, خراش, ازردگی.

irritante

: رنجش اور, برانگیزنده, خراش اور, دلخراش, سوزش اور, خشم اور, محرک, بخشم اورنده, ازارنده.

irritar

: تند و تیز کردن, ترش کردن, تلخ و گس کردن, براشفتگی, خشم, غضب, خشمگین کردن, غضبناك کردن, دلخورکردن, ازردن, رنجاندن, اذیت کردن, بستوه اوردن, خشمگین کردن, تحریک کردن, مزاحم شدن, مالش دادن, خراشیدن, ساییدن, بوسیله اصطکاك گرم کردن, به هیجان اوردن, اوقات تلخی کردن به, عصبانیت, ساییدگی, پوست رفتگی, خسته شدن, فرسوده شدن, بی میل بودن, بیزار بودن, بد دانستن, رنجاندن, ازردن, عصبانی کردن, برانگیختن, خشمگین کردن, خراش دادن, سوزش دادن, ازردن, رنجاندن, بلونی, کوزه دهن گشاد, سبو, خم, شیشه دهن گشاد, تکان, جنبش, لرزه, ضربت, لرزیدن صدای ناهنجار, دعوا و نزاع, طنین انداختن, اثر نامطلوب باقی گذاردن, مرتعش شدن, خوردن, تصادف کردن, ناجور بودن, مغایر بودن, نزاع کردن, تکان دادن, لرزاندن, موجدار کردن (مثل باد براب), بر هم زدن, ناصاف کردن,ناهموار کردن, ژولیده کردن, گره زدن, براشفتن, تلا طم, برهم زدن, ناراحت کردن, مغشوش کردن, ازردن, رنجاندن, رنجه دادن, خشمگین کردن.

irrupci n

: تاخت و تاز, هجوم, تهاجم, استیلاء تعرض, تاخت و تاز, یورش, حمله ناگهانی, ورود ناگهانی پلیس, یورش اوردن, هجوم اوردن.

isla

: ابخست, جزیره, محل میخکوبی شده وسط خیابان و میدان و غیره, جزیره ساختن, جزیره دار کردن, جزیره, جزیره کوچک, جزیره نشین کردن, مجزا کردن.

islandia

: ایسلند, جزیره ایسلند, زبان ایسلندی.

islar

: مجزا کردن, سوا کردن, در قرنطینه نگاهداشتن, تنها گذاردن, منفرد کردن, عایق دار کردن.

isleo

: جزیره نشین.

isom trico

: دارای یک میزان, هم اندازه, دارای ذرات ریز متساوی, هم متر.

israelita

: اسراءیلی, عبرانی, یهودی, کلیمی.

istmo

: تنگه خالی, برزخ, باریکه.

italiano

: ایتالیایی.

iteraci n

: تکرار, گفتن, بازگو.

itinerario

: برنامه سفر, خط سیر, سفرنامه.

iva

: خم, خمره, در خمره نهادن.

izar

: بالا بردن, بلند کردن, بر افراشتن, عمل بالا بردن, عمل کشیدن, مقدار کشش.

izquierda

: چپ.

izquierdo

: چپ.

J

j bilo

: بالا بری, رفعت, ترفیع, سرفرازی شادی, خوشی, نشاط, بشاشت, شوق وشعف, هلهله, شادی, جشن, شادمانی.

jab n

: صابون, صابون زدن.

jabal

: گرازنر, جنس نر حیوانات پستاندار, گراز وحشی.

jabalina

: نیزه دستی سبک, زوبین, پرتاب نیزه.

jaca

: تاتو, اسب کوتاه وکوچک, ریز, تسویه حساب کردن, پرداختن, خلا صه اخبار.

jacinto

: سنبل, گل سنبل, سنبل ایرانی, یاقوت.

jactancioso

: لا ف زن, چاخان, لا فزن, گزافه گو, رجز خوان.

jactarse

: لا ف زدن, بالیدن, فخرکردن, باتکبر راه رفتن, بادکردن, لا ف, مباهات, رجز خواندن.

jaculatoria

: بیرون دادن, انزال.

jade

: ژاد, اسب پیر, یابو یا اسب خسته, زن هرزه, زنکه, مرد بی معنی, دختر لا ـ سی, پشم سبز, خسته کردن, از کار انداختن (در اثر زیاده روی).

jadear

: نفس نفس زدن, تند نفس کشیدن, دم کشیدن, ضربان داشتن (قلب و غیره), ضربان, تپش.

jaguar

: پلنگ خالدار امریکایی

jalar

: کشیدن, هل دادن, حمل کردن, کشش, همه ماهیهایی که دریک وهله بدام کشیده میشوند, حمل ونقل, بلند کردن, کشیدن,

بزرگ کردن, جابجا کردن, باد کردن, تقلا کردن, گوشک, گوش پوش, اویزه, دسته یاهرچیزی که بوسیله ان چیزی را حمل یا بیاویزند, هر عضو جلو امده چیزی, دیرک, تیر, ادم کله خر, کودن, عذاب دادن, بزورکشیدن,کشیدن وبردن, قالب زدن (بزو), گنجانیدن, پس زدن دهنه اسب, سنگین حرکت کردن, کشیدن, بطرف خود کشیدن, کشش, کشیدن دندان, کندن, پشم کندن از, چیدن.

jalea

: دلمه, لرزانک, ماده لزج, جسم ژلا تینی.

jaleo

: صدای بلند, غوغا, طنین بلند, طنین افکندن.

jam n

: گوشت ران, ران خوک نمک زده, ران و کفل, مقلد بی ذوق وبی مزه, تازه کار, بطور اغراق امیزی عمل کردن, ژامبون.

jamon

: گوشت ران, ران خوک نمک زده, ران و کفل, مقلد بی ذوق وبی مزه, تازه کار, بطور اغراق امیزی عمل کردن, ژامبون.

jams

: همیشه, همواره, هرگز, هیچ, اصلا, درهر صورت, هرگز, هیچگاه, هیچ وقت, هیچ, ابدا, حاشا.

japn

: ژاپن, جلا, جلا دادن.

japon s

: ژاپنی, ژاپونی.

jaqueca

: سردرد, دردسر, خشخاش وحشی, مرض سر درد, حمله سر درد, میگرن.

jaquemate

: شهمات کردن, مات کردن, شکست دادن.

jarabe

: شربت, محلول غلیظ قندی دارویی, شیره, شیره یا شهد زدن به.

jarana

: لطیفه, بذله, شوخی, بذله گویی, خوش طبعی, طعنه, گوشه, کنایه, عمل, کردار, طعنه زدن, تمسخر کردن, استهزاء کردن, ببازی گرفتن, شوخی کردن, مزاح گفتن, شوخی, لطیفه, بذله, شوخی کردن.

jaranear

: لطیفه, بذله, شوخی, بذله گویی, خوش طبعی, طعنه, گوشه, کنایه, عمل, کردار, طعنه زدن, تمسخر کردن, استهزاء کردن, ببازی گرفتن, شوخی کردن, مزاح گفتن, شوخی, لطیفه, بذله, شوخی کردن.

jaranero

: میگسار, عیاش.

jard n de infantes

: کودکستان, باغ کودک.

jardin

: باغ, بوستان, باغچه, باغی, بستانی, درخت کاری کردن, باغبانی کردن.

jardinero

: بازیکن میدان فوتبال وغیره, صحرا نورد, باغبان.

jardn

: باغ, بوستان, باغچه, باغی, بستانی, درخت کاری کردن, باغبانی کردن.

jardn zool gico

: باغ وحش.:پیشوند بمعنی حیوان - جانور و متحرک.

jarra

: بلونی, کوزه دهن گشاد, سبو, خم, شیشه دهن گشاد, تکان, جنبش, لرزه, ضربت, لرزیدن صدای ناهنجار, دعوا و نزاع, طنین انداختن, اثر نامطلوب باقی گذاردن, مرتعش شدن, خوردن, تصادف کردن, ناجور بودن, مغایر بودن, نزاع کردن, تکان دادن, لرزاندن. , کوزه, بستو, درکوزه ریختن, افتابه, کوزه, پارچ, پرتاب کننده ء توپ.

jarro

: ظرف, محتوی, کانتینر, دیگ, دیگچه, قوری, کتری, اب پاش, هرچیز برجسته ودیگ مانند, ماری جوانا وسایرمواد مخدره, گلدان, درگلدان گذاشتن, در گلدان محفوظ داشتن, در دیگ پختن, اوند, کشتی, مجرا, رگ, بشقاب, ظرف, هر نوع مجرا یا لوله.

jaula

: قفس, درقفس نهادن, درزندان افکندن, قفس, جعبه, صندوق, کلبه, خانه کوچک, نوعی پیمانه قدیمی زغال سنگ وغیره, حبس, زندان, محبس, حبس کردن.

java

: جاوه.

jazz

: موسیقی جاز, سر و صدا, فریب, نشاط, جاز نواختن.

jefe

: رءیس کارفرما, ارباب, برجسته, برجسته کاری, ریاست کردن بر, اربابی کردن (بر), نقش برجسته تهیه کردن, برجستگی, سراشپز, رءیس, سر, پیشرو, قاءد, سالا ر, فرمانده, عمده, مهم, سالا ر, سردسته, رءیس قبیله, میله بازی بولینگ, شخص مهم در میان یکدسته, پیشوا, رهبر, راهنما, فرمانده, قاءد, سردسته, مدیر, مباشر, کارفرمان, بالا یی, بالا تر, مافوق, ارشد, برتر, ممتاز.

jefe de cocina

: سراشپز.

jejn

: پشه, حشره دو بال.

jengibre

: زنجبیل, تندی, حرارت, زنجبیل زدن به, تحریک کردن.

jerarqu a

: گروه فرشتگان نه گانه, سلسله سران روحانی وشیوخ, سلسله مراتب.

jerez

: شراب شیرین یا تلخ اسپانیولی.

jerga

: سخن دست و پا شکسته, سخن بی معنی, اصطلا حات مخصوص یک صنف, لهجه خاص.

jeringa

: سرنگ, ابدزدک, تزریق کردن.

jeroglfico

: خط هیروگلیف.

jersey

: پارچه کشباف, زیر پیراهن کشباف.

jet

: جت, کهربای سیاه, سنگ موسی, مهر سیاه, مرمری, فوران,فواره, پرش اب, جریان سریع, دهنه, مانند فواره جاری کردن, بخارج پرتاب کردن, بیرون ریختن (با فشار), پرتاب, پراندن, فواره زدن, دهانه.

jicotea

: لا ک پشت, سنگ پشت, ادم کندرو.

jilguero

: سهره, سکه زر.

jinete

: اسب سوار, سوار کار, سواره نظام, سوار کار, الحاقیه.

jira

: گردش دسته جمعی, پیک نیک, به پیک نیک رفتن, دسته جمعی خوردن.

jirafa

: زرافه.

jiu–jitsu

: مبارزه ژاپنی با استفاده از نیروی حریف برای پیروزی براو, جودو ۰

jnico

: یونی, وابسته به یون الکتریکی, یکنوع حروف سیاه چاپخانه, زبان قدیمی مردم ایونی یونان, سرستون ساخته شده بسبک ایونی یونان.

jockey

: اسب سوار حرفه ای, چابک سوار, گول زدن, با حیله فراهم کردن, نیرنگ زدن, اسب دوانی کردن, سوارکار اسب دوانی شدن.

joco

: اب میوه, شیره, عصاره, شربت, جوهر.

jocosidad

: شوخ, خوش مزگی, طرب.

jocoso

: شوخ, شوخی امیز, فکاهی.

joder

: گاییدن, سپوختن.

jota

: خرک(برای بالا بردن چرخ) جک اتومبیل, سرباز, جک زدن.

joven

: پسر بچه, جوانک, شخص, نفر, ادم, کس, وجود, ذات, هیکل, نوجوان (از ده تا ۹۱ ساله), جوان, تازه, نوین, نوباوه, نورسته, برنا, نوباوگان, جوانی, شباب, شخص جوان, جوانمرد, جوانان.

jovencito

: نوجوان (از ده تا ۹۱ ساله), نو باوه, جوانک, پسر بچه, بر گچه.

jovial

: بشاش, خوش روی, سر کیف, خوشحال, بذله گو, خیلی, طرب انگیز, خوش گذران, عیاش, سعید.

jovialidad

: خوشی, طرب, شوخ بودن.

joya

: گوهر, جواهر, سنگ گران بها, جواهر نشان کردن, مرصع کردن, گوهر, جواهر, سنگ گرانبها, زیور, با گوهر اراستن, مرصع کردن.

joyero

: جواهر ساز, جواهر فروش, جواهری, گوهر فروش, جواهر ساز, جواهر فروش.

juanete

: پینه پا.

jubilado

: بازنشسته.

jubilarse

: کناره گیری کردن, استراحتگاه, استراحت کردن, بازنشسته کردن یا شدن, پس رفتن.

jubileo

: جشن, روز شادی, روز ازادی, سال ویژه, سالگرد.

jud a verde

: خوراک راگو با لوبیا سبز, دانه های رسیده یانارس لوبیای سبز.

juda

: باقلا, لوبیا, دانه, حبه, چیزکم ارزش وجزءی, خوراک راگو با لوبیا سبز, دانه های رسیده یانارس لوبیای سبز.

judicial

: قضايي, شرعی, وابسته بدادگاه, قضايي, شرعی, وابسته بدادگاه.

judo

: فن دفاع بدون اسلحه ژاپونی, کشتی جودو.

juego

: بازی, مسابقه, سرگرمی, شکار, جانور شکاری, یک دور بازی, مسابقه های ورزشی, شوخی, دست انداختن, تفریح کردن, اهل حال, سرحال, بازی, نواختن ساز و غیره, سرگرمی مخصوص, تفریح, بازی کردن, تفریح کردن, ساز زدن, الت موسیقی نواختن, زدن, رل بازی کردن, روی صحنه ء نمایش ظاهرشدن, نمایش, نمایشنامه, مجموعه, نشاندن, دستگاه.

juego de bolos

: بازی بولینگ.

juego de damas

: بازی چکرز, جنگ نادر.

juego de volante

: بدمینتن, نوعی بازی تنیس باتوپ پردار.

juerga

: برهم زدن, ترساندن, دست پاچه نمودن, شرمنده شدن, ترسیدن, خجلت, قسمت, بخش, دسته, دسته همفکر, حزب, دسته متشکل, جمعیت, مهمانی, بزم, پارتی, متخاصم, طرفدار, طرف, یارو, مهمانی دادن یارفتن.

jueves

: پنج شنبه.

juez

: قضاوت کردن, داوری کردن, فتوی دادن, حکم دادن, تشخیص دادن, قاضی, دادرس, کارشناس.

jugada

: حرکت, حرکت دادن, حرکت کردن, نقل مکان.

jugador

: نوازنده, بازیکن, هنرپیشه, بازیکن ورزشی.

jugar

: بازی, نواختن ساز و غیره, سرگرمی مخصوص, تفریح, بازی کردن, تفریح کردن, ساز زدن, الت موسیقی نواختن, زدن, رل بازی کردن, روی صحنه ء نمایش ظاهرشدن, نمایش, نمایشنامه.

jugar al golf

: بازی چوگان یا گلف.

juglar

: تردست, شعبده باز.

jugo

: اب میوه, شیره, عصاره, شربت, جوهر, شیره, شیره گیاهی, عصاره, خون, شیره کشیده از, ضعیف کردن.

jugoso

: ابدار, شیره دار, شاداب, پر اب, بارانی.

jugosos

: ابدار, شیره دار, شاداب, پر اب, بارانی.

juguete

: اسباب بازی, سرگرمی, بازیچه, عروسک, بازی کردن, وررفتن.

juguetear

: جست وخیز کردن, رقاصی کردن, سرور ونشاط, خوشی, جست وخیز, رقص, خوشی کردن, ورجه ورجه کردن, با جیغ وداد بازی کردن, سر وصدا.

juguetn

: شنگول, شاد وخرم, جست وخیز کنان, چالاک, چابک.

juicio

: قضـاوت, داوری, احقـاق حق, حکم ورشکسـتگی, داوری, دادرسـی, فتوی, رای, داوری, دادرسـی, فتوی, رای, حواس پنجگانه, حس, احسـاس, هوش, شـعور, معنی, مفاد, حس تشـخیص, مفهوم, احساس کردن, پی بردن, محاکمه, دادرسـی, ازمایش, امتحان, رنج, کوشش.

julepe

: شربت طبی, مشروبی معطر مرکب از جین و رم و اب پرتغال

julio

: ماه ژوءیه.

junco

: نی, نیشـکر, چوب دستی, عصـا, باعصـازدن, باچوب زدن, نی, نی شـنی, قصب, ساخته شـده ازنی, الت موسـیقی بادی, نی بوریا, بوریـا, انواع گیاهـان خـانواده سـمار,یـک پر کـاه, جزءی, حمله, یورش, حرکت شدیـد, ازدحام مردم, جوی, جویبار, هجوم بردن, برسر چیزی پریدن, کاری را با عجله و اشتیاق انجام دادن.

jungla

: جنگل.

junio

: ماه ژوءن پنجمین ماه سال مسیحی.

junior

: اصغر, موخر, کم, زودتر, تازه تر, دانشجوی سال سوم دانشکده یا دبیرستان.

junquillo

: نی, نی شنی, قصب, ساخته شده ازنی, الت موسیقی بادی.

juntar

: پیوسـتن, متصل کردن, وصـلت دادن, مجاور بودن(به), پیوسـته بودن(به), افزودن, متصل شدن, فراهم اوردن, انباشتن, گرداوردن, سـوار کردن, جفت کردن, جمع شـدن, گردامـدن, انجمن کردن, ملاـقـات کردن, بسـتن, پیوسـتن, پیوست کردن, ضـمیمه کردن, چسـباندن, نسـبت دادن, گذاشـتن, ضـبط کردن, توقیف شدن, دلبسـته شدن, خوشه, گروه, دسته کردن, خوشه کردن, گرداوردن,

جمع کردن, وصول کردن, گروه, گروه بندی کردن.

juntarse

: هم پیوند, همبسته, امیزش کردن, معاشرت کردن, همدم شدن, پیوستن, مربوط ساختن, دانشبهری, شریک کردن, همدست, همقطار, عضو پیوسته, شریک, همسر, رفیق, گرد اوری کردن, متصل کردن, پیوستن, پیوند زدن, ازدواج کردن, گراییدن, متحد کردن, در مجاورت بودن, استخر, ابگیر, حوض, برکه, چاله اب, کولا ـ ب, اءتلا ـ ف چند شرکت با یک دیگر, اءتلا ف, عده کارمند اماده برای انجام امری, دسته زبده وکار ازموده, اءتلا ف کردن, سرمایه گذاری مشترک ومساوی کردن, شریک شدن, باهم اتحادکردن.

junto

: بار, باهم, بایکدیگر, متفقا, با همدیگر, بضمیمه, باضافه.

junto a

: درکنار, نزدیک, دریک طرف, بعلا وه, باضافه, ازطرف دیگر, وانگهی.

juntos

: بار, باهم, بایکدیگر, متفقا, با همدیگر, بضمیمه, باضافه.

jurado

: عضو هیلت منصفه, داور, هیلت منصفه, ژوری, داورگان.

juramento

: پیمان, سوگند, قسم خوردن, نذر, پیمان, عهد, قول, شرط, عهد کردن.

jurar

: نفرین, دشنام, لعنت, بلا, مصیبت, نفرین کردن, ناسزا گفتن, فحش دادن, ناسزا, سوگند خوردن, قسم دادن, فحش, ناسزا گفتن.

jurdico

: قانونی, شرعی, مشروع, حقوقی.

jurisdicci n

: حوزه ء قضایی, قلمروقدرت.

jurisprudencia

: حقوق الهی, فقه.

jurista

: قانون دان, حقوقدان, وکیل دادگستری, مشاور حقوقی, قانون دان, فقیه, شارع, ملا, حقوقدان.

justa

: مباحثه وجدل کردن, اعتراض داشتن بر, ستیزه کردن, مشاجره, مسابقه, رقابت, دعوا, نیزه بازی سواره, مبارزه کردن, مسابقات قهرمانی, تشکیل مسابقات, مسابقه.

justamente

: درست, عینا, کاملا, بدرستی, بکلی, یکسره, چنین است, عادل, دادگر, منصف, باانصاف, بی طرف, منصفانه, مقتضی, بجا, مستحق, :(د.گ.) فقط, درست, تنها, عینا, الساعه, اندکی پیش, درهمان دم, بطور صحیح, با, باهم, بایکدیگر, متفقا, با همدیگر, بضمیمه, باضافه.

justar

: نیزه بازی سواره, مبارزه کردن.

justicia

: داد, عدالت, انصاف, درستی, دادگستری.

justiciable

: قابل تعقیب قانونی.

justificable

: قابل توجیه, توجیه پذیر.

justificacin

: توجیه, دلیل اوری.

justificar

: حق دادن (به), تصدیق کردن, ذیحق دانستن, توجیه کردن, عقلا توجیه کردن.

justo

: اختصاص دادن, برای خود برداشتن, ضبط کردن, درخور, مناسب, مقتضی, درست, صحیح, صحیح کردن, اصلا ح کردن, تادیب کردن, زیبا, لطیف, نسبتا خوب, متوسط, بور, بدون ابر, منصف, نمایشگاه, بازار مکاره, بی طرفانه, عادل, دادگر, منصف, باانصاف, بی طرف, منصفانه, مقتضی, بجا, مستحق, :(د.گ.) فقط, درست, تنها, عینا, الساعه, اندکی پیش, درهمان دم, اخلا قی, معنوی, وابسته بعلم اخلا ق, روحیه, اخلا ق, پند, معنی, مفهوم, سیرت, شایسته, چنانکه شاید وباید, مناسب, مربوط, بجا, بموقع, مطبوع, مستقیم, راست, درست, صحیح, واقعی, بجا, حق, عمودی, قاءمه, درستکار, در سمت راست, درست کردن, اصلا ح کردن, دفع ستم کردن از, درست شدن, قاءم نگاهداشتن, نیکو کار, عادل, درست کار, صالح, پرهیزکار, قاءم, راست.

juvenil

: پسر مانند, نوجوان, در خور جوانی, ویژه نو جوانان, دارای نیروی شباب, جوان, باطراوت.

juventud

: نوباوگان, جوانی, شباب, شخص جوان, جوانمرد, جوانان.

juzgado

: بارگاه, حیاط, دربار, دادگاه, اظهار عشق, خواستگاری, دادگاه, اطاق دادگاه, دادگاه محکمه, دیوان محاکمات.

juzgar

: فتوی دادن, حکم کردن, مقرر داشتن, فیصل دادن, داوری کردن, احقاق کردن, قضاوت کردن, داوری کردن, فتوی دادن, حکم دادن, تشخیص دادن, قاضی, دادرس, کارشناس.

K

karate

: فن ژاپونی دفاع بدون اسلحه, کاراته.

kayak

: قایق پارویی اسکیموها.

keep

: نگاه داشتن, اداره کردن, محافظت کردن, نگهداری کردن,نگاهداری, حفاظت, امانت داری, توجه, جلوگیری کردن, ادامه دادن, مداومت بامری دادن.

kelp

: کتانجک, کتنجک, اشنه دریایی.

keros n

: نفت چراغ, نفت لا مپا, نفت سفید.

kerosene

: نفت چراغ, نفت لا مپا, نفت سفید.

ketchup

: سوس گوجه فرنگی, چاشنی غذا.

kibbutz

: مزرعه اشتراکی درکشوراسراءیل.

kilmetro

: کیلومتر, هزارمتر.

kilo

: یک کیلوگرم معادل هزارگرم.

kilociclo

: هزار چرخه, کیلو سیکل.

kilogramo

: کیلو گرم, هزار گرم,

kilovatio

: کیلووات.

kimono

: کیمونو, جامه ژاپنی.

kolegio

: کالج, دانشگاه.

I

l

: او (ان مرد), جانور نر, او را (ان مرد را), به او (به ان مرد), ان, ان چیز, ان جانور, ان کودک, او (ضمیر سوم شخص مرد).

l bil

: ناپایدار.

l brego

: تیره.

l der

: پیشوا, رهبر, راهنما, فرمانده, قاءد, سردسته.

l gico

: منطقی, استدلا لی, منطق دان.

l mismo

: خودش, خود او (درحال تاکید), خود (ان مرد).

l mite

: کران, مرز, خط سرحدی, حد, حدود, کنار, پایان, اندازه, وسعت, محدود کردن, معین کردن, منحصر کردن.

l mpara

: جراغ, لا مپ.

l nea

: خط, سطر, ردیف, رشته.

l o

: بقچه, بسته, مجموعه, دسته کردن, بصورت گره دراوردن, بقچه بستن.

l pido

: چربی, مواد چربی که شامل پیه وموم وفسفاتید وسروبروزیدها میباشد.

l piz

: مداد, مداد رنگی, نقاشی مدادی, مداد ابرو, هر چیزی شبیه مداد, مدادی, بامدادکشیدن.

l piz de labios

: ماتیک لب, مداد لب.

l quido

: سیال, روان, نرم وابکی, مایع, متحرک, مایع, ابگونه, چیز ابکی, روان, سلیس, نقد شو, پول شدنی, سهل وساده.

l ser

: اشعه لا یزر.

l tex

: شیرابه, شیره گیاهی, لا ستیک خام, بالا ستیک ساختن.

l xico

: لغت نامه, قاموس.

la

: اورا (مونث), ان زن را, باو, مال او, حرف تعریف برای چیز یا شخص معینی.

la d

: گل (گعل) گل یا سیمان مخصوص درزگیری وبتونه, حلقه لا ستیکی مخصوص دهانه بطری, مهروموم کردن, درزگیری کردن, عود زدن, عود.

laberinto

: شکنج, لا- بیرنت, دخمه پرپیچ وخم, ماز, پلکان مارپیچ, پیچیدگی, چیز بغرنج, جای پرپیچ وخم, پیچ وخم, پلکان مارپیچ, سرسام, هذیان

labial

: لبی, شفوی واویخته به لبهای فرج.

labio

: لب, لبه, کنار, طاقت, سخن, بیان, لبی, با لب لمس کردن.

labios

: بوسنده, ماچ کننده.

labor

: کار, رنج, زحمت, کوشش, درد زایمان, کارگر, عمله, حزب کارگر, زحمت کشیدن, تقلا کردن, کوشش کردن.

labor de aguja

: کار سوزن دوزی, گلدوزی.

laborante

: عمله, کارگر, ایجاد کننده, از کار در امده.

laborar

: رنج, محنت, کار پر زحمت, کشمکش, ستیز, پیکار, مجادله, بحث وجدل, محصول رنج, زحمت کشیدن, رنج بردن, تور یاتله, دام.

laboratorio

: ازمایشگاه, لا براتوار.

laborioso

: زحمت کش, ساعی, دشوار, پرزحمت.

lac nico

: کم حرف, مختصر گو, کوتاه, موجز.

laca

: لا ک والکل, رنگ لا کی, لا ک والکل زدن.

lacayo

: پادو, نوکر, فراش, چاکری کردن, نوکری کردن

laceracin

: دریدگی, پارگی.

lacerar

: پاره کردن, مجروح کردن, ازردن, عذاب دادن, دریدن, پاره, تکه, ریز, خرده, ذره, سرتکه پارچه, پاره کردن, باریک بریدن, (معمولا بصورت جمع) اشک, سرشک, گریه, : دراندن, گسیختن, گسستن, پارگی, چاک, پاره کردن, دریدن, چاک دادن.

lacrimoso

: اشک زا, اشکبار, اشکی, غصه دار.

lactato

: شیر ترشح کردن, شیر مکیدن, شیر دادن.

lactosa

: قند شیر بفرمول ۱۱ C۱۲ H۲۲ O که مصرف طبی دارد.

ladeado

: یک وری, متمایل بیک طرف, بی قرینه, کج, غیر متعادل.

ladera

: دامنه, سرازیری تپه, دامنه کوه.

ladera de monte

: ساحل, دامنه, سرازیری تپه, تپه.

lado

: طرف, سو, سمت, پهلو, جنب, طرفداری کردن از, در یکسو قرار دادن, راه, جاده, طریق, سبک (سابک), طرز, طریقه.

ladr n

: دزد, سارق منازل, دزد, راهزن, غارتگر, چپاولگر, سارق, دزد, سارق.

ladrar

: پوست درخت, عوعو, وغ وغ کردن, پوست کندن, سرخ مایل به قرمز, کهیر, خلیج کوچک, عوعوکردن, زوزه کشیدن(سگ), دفاع کردن درمقابل, عاجزکردن, اسب کهر.

ladrillo

: اجر, خشت, اجرگرفتن, اجرگوشه گرد.

lagartija

: مارمولک, سوسمار, بزمجه.

lagarto

: مارمولک, سوسمار, بزمجه.

lago

: دریاچه, استخر, برکه, دریاچه, خلیج, شاخابه.

lagomorfo

: پستانداران جونده دارای دو ردیف دندان.

lagrima

: اشک, قطره اشک.

lagrimal

: اشکی, اشک اور, کیسه اشک, استخوان اشکی چشم, ویژه اشک.

laguna

: تالا ب, مرداب.

laicado

: وابسته بشخص دنیوی وغیر روحانی, شخص که علم خاصی را نداند, عامی, غیر فنی, عوام, مردم غیر روحانی, ناشی, غیر فنی وغیر علمی, شخص عامی.

laja

: سنگ, سنگفرش.

lamentable

: سوگناک, اسفناک, رقت اور, زار.

lamentaci n

: سوگوای, مرثیه خوانی, ضجه, سوگ, زاری.

lamentar

: غمگین کردن, غصه دار کردن, محزون کردن, اذیت کردن, اندوهگین کردن, تاسف خوردن, زاریدن, سوگواری کردن, سوگواری, ضجه و زاری کردن, سوگواری کردن, ماتم گرفتن, گریه کردن.

lamentarse

: شیون کردن, ناله کردن, ماتم گرفتن, ناله.

lamento

: تاسف خوردن, زاریدن, سوگواری کردن, سوگواری, ضجه و زاری کردن.

lamer

: دامن لباس, لبه لباس, سجاف, محیط, محل نشو ونما, اغوش, سرکشیدن, حریصانه خوردن, لیس زدن, با صدا چیزی خوردن, شلپ شلپ کردن, تاه کردن, پیچیدن, لیس, لیسه, لیسیدن, زبان زدن, زبانه کشیدن, فرا گرفتن, تازیانه زدن, مغلوب کردن.

laminar

: طبقه طبقه, ورقه ورقه, ورقه ورقه کردن, رویهم قرار دادن, متورق.

lamo

: درخت تبریزی, سپیدار, درخت صنوبر.

lamprea

: مارماهی.

lana

: پشم, جامه پشمی, نخ پشم, کرک, مو.

lana tweed

: پارچه پشم ونخ راه راه مردانه, نوعی فاستونی.

lanar

: پشمی, پارچه های پشمی, پشمینه, کاموا.

landa

: زمین بایری که علف وخاربن دران می روید, تیغستان, بوته, خاربن, خلنگ زار, زمین بایر, دشت, لنگر انداختن, اهل شمال افریقا, مسلمان.

langosta

: خرچنگ دریایی, گوشت خرچنگ دریایی, خرنوب, اقاقیا, ملخ.

languidecer

: بیحال شدن, افسرده شدن, پژمرده شدن, بیمار عشق شدن, باچشمان پر اشتیاق نگاه کردن, باچشمان خمار نگریستن, غم و اندوه, از غم و حسرت نحیف شدن, نگرانی, رنج و عذاب دادن, غصه خوردن, کاج, چوب کاج, صنوبر.

languidez

: مستی, ضعف, فتور, ماندگی, پژمردگی.

lanilla

: پارچه سست بافت پرچمی, خطابی دوستانه, شنل بچگانه, چرت, خواب نیمروز, چرت زدن, خواب, پرز.

lanza

: نیزه, سنان, نیزه دار, نیزه ای, بانیزه زدن.

lanzamiento

: درقالب قرار دادن, بشکل دراوردن, انداختن, طرح کردن,معین کردن (رل بازیگر), پخش کردن (رل میان بازیگران), پراکندن, ریختن بطور اسم صدر), مهره ریزی, طاس اندازی, قالب, طرح, گچ گیری, افکندن, پرتاب, انداختن, پرت کردن, افکندن, ویران کردن.

lanzamiento autom tico

: خود راه انداز, خودراه اندازی.

lanzar

: درقالب قرار دادن, بشکل دراوردن, انداختن, طرح کردن,معین کردن (رل بازیگر), پخش کردن (رل میان بازیگران), پراکندن, ریختن بطور اسم صدر), مهره ریزی, طاس اندازی, قالب, طرح, گچ گیری, افکندن, فیصله دادن, مسترداشتن, بیرون کردن, خارج کردن, خلع ید کردن, پرتاب, پرت, لگد, پرتاب کردن, پرت کردن, انداختن, به اب انداختن کشتی, انداختن, پرت کردن, روانه کردن, مامور کردن, شروع کردن, اقدام کردن.

lapa

: طوطی دم بلند امریکای جنوبی.

lapida sepulcral

: سنگ گور, سنگ قبر, لوحه قبر.

lapidaria

: سنگ شناس, گوهر شناس, منقوش روی سنگ, وابسته به سنگ های قیمتی.

laponia

: لا پلند, ناحیه شمال سوءد ونروژ وفنلا ند وشوروی که محل سکونت اقوام لا پ میباشد.

lapso

: نسیان, لغزش, خطا, برگشت, انحراف موقت, انصراف, مرور, گذشت زمان, زوال, سپری شدن, انقضاء, استفاده از مرور زمان, ترک اولی, الحاد, خرف شدن, سهو و نسیان کردن, از مدافتادن, مشمول مرور زمان شدن.

laquear

: لا ک والکل, رنگ لا کی, لا ک والکل زدن, رنگ کردن, نگارگری کردن, نقاشی کردن, رنگ شدن, رنگ نقاشی, رنگ, لا ک الکل, لا ک الکل زدن به, جلا زدن به, جلا دادن, لعاب زدن به, دارای ظاهرخوب کردن, صیقلی کردن, جلا, صیقل.

largo

: طویل, دراز, دراز, طولا نی, طویل, مدید, کشیده, دیر, گذشته ازوقت, : اشتیاق داشتن, میل داشتن, ارزوی چیزی را داشتن, طولا نی کردن, مناسب بودن.

largura

: درازا, طول, قد, درجه, مدت.

laringe

: خشک نای, حنجره, حلقوم, خرخره.

laringitis

: اماس خشک نای, التهاب حنجره.

larva

: کرم, کرم حشره, نوزاد حشره, لیسه.

lasca

: سنگ نتراشیده, قلوه سنگ, پاره اجر, خرده سنگ, ویران کردن.

lascivo

: شهوانی, هرزه, شهوت انگیز.

lastima

: دریغ, افسوس, بخشش, رحم, همدردی, حس ترحم, ترحم کردن, دلسوزی کردن, متاثر شدن.

lastimar

: ازار رساندن, اسیب زدن به, ازردن, اذیت کردن, جریحه دار کردن, خسارت رساندن, اسیب, ازار, زیان, صدمه, اسیب زدن (به), ازار رساندن(به).

lastre

: ماسه, هرچیز سنگینی چون شن و ماسه که در ته کشتی میریزند تا از واژگون شدنش جلوگیری کند, بالا ست, سنگینی, شن و خرده سنگی که در راه اهن بکارمیرود, کیسه شنی که در موقع صعودبالون پایین میاندازند, سنگ و شن در ته کشتی یا بالون ریختن, سنگین کردن.

lat n

: لا تین, زبان لا تین.

lata

: قادربودن, قدرت داشتن, امکان داشتن (مای), :حلبی, قوطی, قوطی کنسرو, درقوطی ریختن, زندان کردن, اخراج کردن, ظرف, قوطی, چای دان, نارنجک, گازاشک اور, درقوطی کنسروشده, مست باده, قلع, حلبی, حلب, قوطی, باقلع یا حلبی پوشاندن, سفید کردن, درحلب یاقوطی ریختن, حلب کردن.

latente

: راکد, نهفته.

latera

: ظروف حلبی, حلبی الا ت.

lateral

: پهلویی, جانبی, افقی, واقع درخط افقی, جنبی.

latido del corazn

: ضربان قلب, تپش دل, جنبش, احساسات.

latigazo

: شلا ق, تسمه, تازیانه, ضربه, مژگان, شلا ق خوردن.

latino

: لا تین, زبان لا تین.

latitud

: عرض جغرافیایی, ازادی عمل, وسعت, عمل, بی قیدی.

latn

: برنج (فلز), پول خرد برنجی, بی شرمی, افسر ارشد.

latrocinante

: دزدانه, مربوط به دزدی.

laucha

: موش خانگی, موش گرفتن, جستجو کردن.

laudatorio

: مربوط به تحسین وتمجید.

launderama

: ماشین لباسشویی خود کار (در مغازه).

laurel

: برگ بو, درخت غار, برگ غار که نشان افتخاربوده است, بابرگ بویا برگ غاراراستن.

lava

: گدازه, توده گداخته اتشفشانی, مواد مذاب اتشفشانی.

lavable

: شستنی, قابل شستشو.

lavabo

: حمام, گرمابه.

lavadero

: رختشوی خانه, لباسشویی, رخت های شستنی.

lavado

: رختشوی خانه, لباسشویی, رخت های شستنی, شستن, شستشو دادن, پاک کردن, شستشو, غسل, رختشویی.

lavado de cerebro

: تلقین عقاید و افکارسیاسی و مذهبی واجتماعی درشخص.

lavandera

: رختشوی خانه, لباسشویی, رخت های شستنی.

lavandero

: لباس شوی, گازر.

lavaplatos

: ظرفشو, کارگر طرفشو, ماشین طرفشویی.

lavar

: گازری کردن, شستن, اتو کشیدن, شسته شدن, شستشو, شستن, شستشو دادن, پاک کردن, شستشو, غسل, رختشویی.

lavar el cerebro a

: مغز شویی, اجبار شخص بقبول عقیده تازه ای, تلقین عقاید ومسلک تازه ای, شستشوی مغزی دادن.

lavativa

: تنقیه, اماله.

lavatorio

: دستشویی, مستراح.

laxante

: ضد یبوست, ملین.

laxitud

: لینت, سستی, شلی.

lazo

: قید, پر از سوراخ, پر از سوراخ کردن, کمند, با کمند بستن, باکمند دستگیر کردن.

lbulo

: قسمت اویزان گوش, نرمه گوش, لا۔له گوش, نرمه (مثل نرمه گوش), اویز, بخش پهن و گردی که بچیزی اویخته یا پیش امده باشد, لخته, گوشه, بخشی از عضله یا مغز.

lbum

: جای عکس, البوم, مجموعه عکسها وقطعاتی که از کتب مختلف بریده شده, مجموعه, مرقع, دفتر اجناس اوراق.

lcera

: زخم, ریش, جراحت, جای زخم, دلریش کننده, سخت, دشوار, مبرم, خشن, دردناك, ریشناك, زخم, قرحه, زخم معده, قرحه دار کردن یا شدن, ریش کردن, ریش.

lcido

: شفاف, روشن, واضح, درخشان, زلا ل, براق, سالم.

lcito

: قانونی, مشروع, مجاز, حلا ل, داتایی, بربستی, روا.

lcteo

: شیر بندی, لبنیاتی, قسمتی از مزرعه که لبنیات تهیه میکند.

le

: اورا (مونث), ان زن را, باو, مال او, او را (ان مرد را), به او (به ان مرد).

le n

: شیر, هژبر, شیر نر, برج اسد.

leal

: باوفا, وفادار, صادق, وظیفه شناس, صادقانه, ثابت, پا برجای, مشروع, راست, پابرجا, ثابت, واقعی, حقیقی, راستگو, خالصانه, صحیح, ثابت یاحقیقی کردن, درست, راستین, فریور.

lealtad

: تابعیت, تبعیت, وفاداری, بیعت.

leccin

: درس, درس دادن به, تدریس کردن.

lechada

: ارد خشن, ملا ط رقیق, دوغاب, تفاله, بلغور, قطعات کوچک و نامنظم سنگ, دوغاب (بین اجرها) ریختن.

leche

: شیر, شیره گیاهی, دوشیدن, شیره کشیدن از.

lecher a

: شیر بندی, لبنیاتی, قسمتی از مزرعه که لبنیات تهیه میکند.

lechero

: شیر بندی, لبنیاتی, قسمتی از مزرعه که لبنیات تهیه میکند, شیر فروش, مرد شیر فروش.

lechigada

: کلیه جوجه هایی که یکباره سراز تخم درمیاورند, جوجه های یک وهله جوجه کشی, جوجه, بچه, توی فکر فرورفتن, تخت روان, کجاوه, محمل, برانکار یا چاچوبی که بیماران را با ان حمل میکنند, اشغال, نوزادانی که جانوری در یک وهله میزاید, زایمان, ریخته وپاشیده, زاییدن, اشغال پاشیدن.

lecho

: بستر, کف.

lechoso

: پر از شیر, شیری, شیری رنگ, شیردار.

lechuga

: کاهو.

lector

: خواننده.

lectura

: خواندن, قراءت, مطالعه.

leer

: خواندن, باز خواندن.

leg a

: مقیاس سنجش مسافت (میل) معادل ۵۳/۹۰۶۱ متر.

legacin

: سفارت, نمایندگی, ایلچی گری, وزارت مختار.

legado

: میراث, ترکه, ارثی که بنا بوصیت رسیده, میراث, ارث.

legajo

: بقچه, بسته, مجموعه, دسته کردن, بصورت گره دراوردن, بقچه بستن.

legal

: قانونی, شرعی, مشروع, حقوقی.

legalidad

: قانونی بودن, مطابقت با قانون, رعایت قانون.

legalizaci n

: قانونی کردن.

legalizar

: قانونی کردن, اعتبار قانونی دادن, برسمیت شناختن.

legar

: وقف کردن, تخصیص دادن به, بکسی واگذار کردن.

legendario

: افسانه ای.

legible

: خوانا, روشن.

legin

: لژیون, سپاه رومی, هنگ, گروه.

legislaci n

: وضع قاون, تدوین وتصویب قانون, قانون.

legislador

: قانون گزار, مقنن, قانون گذار.

legislar

: قانون وضع کردن, وضع شدن (قانون).

legislativo

: قانون گذار, مقننه.

legislatura

: هیلت مقننه, مجلس, قوه مقننه.

legitimidad

: درستی, برحق بودن, حقانیت, قانونی بودن.

legtimo

: اشکارا, پوست کنده, علنی, قانونی, شرعی, مشروع, حقوقی, نمایش مجاز, تاتر مجاز, قانونی, حلا ل, مشروع, حلا ل زاده, درست, برحق, قانونی, مشروع.

legumbre

: گیاه, علف, سبزه, نبات, رستنی, سبزی.

lejano

: دور, فاصله دار, سرد, غیرصمیمی, دوراز, بسیار, بمراتب, زیاد, خیلی, دور دست, بعید, بعلا وه, دور, دوردست, بعید.

lejos

: از دور, دورا دور, کنار, یکسو, بیک طرف, دوراز, خارج, بیرون از, غایب, درسفر, بیدرنگ, پیوسته, بطور پیوسته, متصلا, مرتبا, از انجا, از ان زمان, پس از ان, بعد, از انروی, غایب, رفته, بیرون, دورافتاده, دور, فاصله دار, ناجور, متفاوت, دوراز, بسیار, بمراتب, زیاد, خیلی, دور دست, بعید, بعلا وه.

lema

: شعار, سخن زبده, پند, اندرز, حکمت, خروش, نعره, ورد, تکیه کلا م, شعار, ارم.

lencera

: ملبوس کتانی, زیر پوش زنانه.

leng eta

: خار, پیکان, نوک, ریش, خاردارکردن, پیکاندارکردن.

lengua

: زبان, لسان, کلا م, سخنگویی, تکلم, بصورت لسانی بیان کردن, زبان, زبانه, شاهین ترازو, بر زبان اوردن, گفتن, دارای زبانه کردن.

lenguado

: نوعی ماهی پهن, لغزش, اشتباه, درگل تقلا کردن, بال بال زدن, دست وپاکردن, کف پا, تخت کفش, تخت, زیر, قسمت ته هر

چیز, شالوده, تنها, یگانه, منحصربفرد, تخت زدن.

lenguaje

: سخن, حرف, گفتار, صحبت, نطق, گویایی, قوه ناطقه, سخنرانی.

lenguaje figurado

: استعاره, صنعت استعاره, کنایه, تشبیه.

lente

: ذره بین, عدسی, بشکل عدسی در اوردن.

lenteja

: عدس, دانه عدس, منجو, مرجمک.

lento

: قطع, انقطاع, دامن اویخته وشل لباس یا هر چیز اویخته وشل, شلوار کار کرباسی, سکون, کسادی,شلی, سست, کساد, پشت گوش فراخ, فراموشکار, کند, بطی,سست کردن, شل کردن, فرونشاندن, کساد کردن, گشاد, شل, ضعیف, اهسته, کند, تدریجی, کودن, تنبل, یواش, اهسته کردن یاشدن.

leo

: ثبت کردن وقایع, چوب, تیر, الوار, کنده, درخت الواری, صدای خشک, ناهنجار, طنین دار شبیه صدای زنگ, با الوار و تیر پوشاندن, چوب, هیزم, بیشه, جنگل, چوبی, درختکاری کردن, الوار انباشتن.

leopardo

: پلنگ گربه وحشی.

lepra

: مرض جذام, جذام, خوره.

leproso

: خوره, جذامی, مبتلا به جذام.

lerdo

: اهسته, کند, تدریجی, کودن, تنبل, یواش, اهسته کردن یاشدن.

les

: ایشان را, بایشان, بانها.

lesin

: اسیب, صدمه, غبن (گهابن), زیان حاصله در اثر عدم اجرای عقدی, زخم, جراحت, خسارت, اسیب, پیچانده, پیچ خورده, کوک شده, رزوه شده.(.n. ,vt.& vi) زخم, جراحت, جریحه, مجروح کردن, زخم زدن.

lesionar

: ازار رساندن, اسیب زدن به, ازردن, اذیت کردن, جریحه دار کردن, خسارت رساندن, اسیب, ازار, زیان, صدمه, اسیب زدن (به), ازار رساندن(به).

letargo

: سبات, مرگ کاذب, خواب مرگ, بی علا قگی, بیحالی, سنگینی, رخوت, موت کاذب, تهاون.

letra

: حرف, نویسه.

letrado

: باسواد, ادیب.

letrero

: نشان, نشانه, علا مت, اثر, صورت, ایت, تابلو, اعلا ن, امضاء کردن, امضاء, نشان گذاشتن, اشاره کردن.

letrgico

: بیحال, سست.

letrina

: چاه مستراح.

levadura

: مخمر, خمیرمایه, خمیرترش, تخمیرشدن.

levantamiento

: برخاستن, ترقی کردن, ترقی خیز, شورش, طغیان, قیام, برخاست, بلوا, برخیزش.

levantar

: بلند کردن, کشیدن, بزرگ کردن, جابجا کردن, باد کردن, تقلا کردن, بالا بردن, بلند کردن, بر افراشتن, عمل بالا بردن, عمل کشیدن, مقدار کشش, اهرم, دیلم, اهرم کردن, بااهرم بلند کردن, بااهرم تکان دادن(, تبدیل به اهرم کردن, شاهین, میله, میله اهرم, بلند کردن, سرقت کردن, بالا رفتن, مرتفع بنظرامدن, بلندی, بالا بری, یک وهله بلند کردن بار, دزدی, سرقت, ترقی, پیشرفت, ترفیع, اسانسور, بالا رو, جر ثقیل, بالا بر, بالا بردن, ترقی دادن, اضافه حقوق.

levantarse

: برخاستن, بلند شدن, رخ دادن, ناشی شدن, بوجود اوردن, برامدن, طلوع کردن, قیام کردن, طغیان کردن, درست شدن, برخاستن, بلند شدن, برخاست, برخاستن, ترقی کردن, ترقی خیز.

leve

: فروغ, روشنایی, نور, اتش, کبریت, لحاظ, جنبه, اشکار کردن, اتش زدن, مشتعل شدن, ضعیف, خفیف, اهسته,اندک,اسان,کم قیمت,قلیل,مختصر,فرار,هوس امیز,وارسته,بی عفت,هوس باز,خل,سرگرم کننده,غیرجدی,بارراسبک کردن,تخفیف دادن,فرودامدن,واقع شدن,وفوع یافتن,سر رسیدن,رخ دادن, ملا یم, سست, مهربان, معتدل, مقدار ناچیز, شخص بی اهمیت, ناچیز شماری, بی اعتنایی, تحقیر, صیقلی, تراز, لا غر, نحیف, باریک اندام, پست, حقیر, فروتن, کودن, قلیل, اندک, کم, ناچیز شمردن, تراز کردن.

level

: ازاده, اصیل, شریف, نجیب, باشکوه.

ley

: قانون.

leyenda

: افسانه, نوشته روی سکه ومدال, نقش, شرح, فهرست, علا ءم واختصارات.

leyende

: افسانه, نوشته روی سکه ومدال, نقش, شرح, فهرست, علا ءم واختصارات.

leyendo

: خواندن, قراءت, مطالعه.

lgebra

: جبر, جبر و مقابله.

lgica

: منطق, دلیل, سبب, علت, عقل, خرد, شعور, استدلا ل کردن, دلیل و برهان اوردن.

lgrima

: (معمولا-بصورت جمع) اشک, سرشک, گریه, : درانـدن, گسیختن, گسستن, پارگی, چاک, پاره کردن, دریـدن, چاک دادن, اشک, قطره اشک.

lgubre

: بی حفـاظ, درمعرض بادسـرد, متروک, غم افزا, مور مور کننـده, وحشت زده, غیر عـادی, دلتنـگ کننـده, پریشان کننـده, ملا لت انگیز, دلتنـگ کننـده, مـایه افسـردگی, تاریـک, تیره, افسرده, غم افزا, مهیب, وحشـتناک, محزون (بطور اغراق امیز یـا مضـحک), اندوهگین, غم انگیز, حزن انگیز, تعزیت امیز.

liar

: مقید کردن, جلد کردن, بقچه, بسته, مجموعه, دسته کردن, بصورت گره دراوردن, بقچه بستن.

libelo

: افترا, تهمت, توهین, هجو, افترا زدن.

liberacin

: تحویل, ازاد کردن, نجات.

liberal

: ازاده, نظر بلند, دارای سعه نظر, روشنفکر, ازادی خواه, زیاد, جالب توجه, وافر, سخی.

liberalizar

: روشنفکر کردن, سخاوتمند شدن, ازادیخواه کردن, ازاد کردن, رفع ممانعت کردن.

liberar

: ازادکردن, نجات دادن, تحویل دادن, ایراد کردن(نطق وغیره), رستگار کردن, ازاد, مستقل, میدانی, ازاد کردن, رها کردن, تجزیه کردن.

libertad

: ازادی, استقلا ل, معافیت, اسانی, روانی, ازادی, اختیار, اجازه, فاعل مختاری.

libertador

: رهایی دهنده, ازاد کننده, ازادی بخش, ازاد کننده.

libertino

: ادم هرزه, فاسق, شهوتران, شهوترانی کردن, هرزه, ول, شهوتران, بد اخلا ق, مبنی بر هرزگی, اشوبگرانه.

libra

: بشقاب, صفحه, اندودن, اغل حیوانات گمشده وضاله, اغل, بازداشتگاه بدهکاران وجنایتکاران, استخر یا حوض اب, واحد وزن (امروزه معادل ۳۴۲۹۶ و ۳۵۴ گرم میباشد), لیره, واحد مسکوک طلا ی انگلیسی, ضربت, کوبیدن, اردکردن, بصورت گرد در اوردن, بامشت زدن, تخته سنگ, تکه, ورقه, باریکه, قطعه, لوحه, غلیظ, لیز, چسبناک, لزج, تکه تکه کردن, با اره تراشیدن, سقف را با تخته پوشاندن, باریکه باریکه شدن.

librar

: ازادکردن, نجات دادن, تحویل دادن, ایراد کردن(نطق وغیره), رستگار کردن.

libre

: ازاد, مستقل, میدانی, خالی, اشغال نشده, بی متصدی, بلا تصدی, بیکار.

librea

: تحویل, تسلیم, رد وبدل (مثل ضربات متبادله), رهایی, نجات, لباس و خوراکی که به نوکرداده میشود, لباس مستخدم, جیره, علیق اسب, جامه, مستخدم.

libremente

: بطور ازاد یا رایگان.

librer a

: قفسه کتاب, کتابفروشی.

librero

: کتابفروش.

libreta

: کتابچه یادداشت, دفتر یادداشت, دفتر تکالیف درسی.

libreta de apuntes

: کتابچه یادداشت, دفتر یادداشت, دفتر تکالیف درسی.

libro

: فصل یاقسمتی از کتاب, مجلد, دفتر, کتاب, درکتاب یادفتر ثبت کردن, رزرو کردن, توقیف کردن, جلد, جلد بزرگ, مجلد, دفتر, کتاب قطور.

libro de apuntes

: کتابچه یادداشت, دفتر یادداشت, دفتر تکالیف درسی.

libro de bolsillo

: کتاب جلد کاغذی.

libro de cheques

: دفترچه چک (بانک).

libro de cocina

: کتاب اشپزی, کتاب طباخی.

libro de diario

: روزنامه, دفتر روزنامه, دفتر وقایع روزانه.

libro de lectura

: خواننده.

libro de texto

: کتاب درسی, کتاب اصلی دریک موضوع, رساله.

libro de vuelos

: روزنامه دریاپیمایی, گزارش روزانه سفرکشتی, سفرنامه.

libro dia

: دفتر روزنامه, دفتر ثبت وقایع روزانه.

libro escolar

: کتاب درسی, کتاب اصلی دریک موضوع, رساله.

libro mayor

: دفترکل, سنگ پهن روی گور, تیر, تخته.

licencia

: اجازه, پروانه, جواز, جواز شغل, اجازه رفتن دادن, پروانه دادن, مرخص کردن, اجازه, اذن, رخصت, دستور, پروانه, مرخصی.

licenciar

: رخصت دادن, اجازه دادن, ستودن, پسندیدن, تصویب کردن, روا دانستن, پذیرفتن, اعطاء کردن, اجازه, پروانه, جواز, جواز شغل, اجازه رفتن دادن, پروانه دادن, مرخص کردن, اجازه دادن, مجاز کردن, روا کردن, ندیده گرفتن, پروانه, جواز, اجازه.

licenciatura

: لیسانسیه یا مهندس, درجه باشلیه.

licencioso

: هرزه, ول, شهوتران, بد اخلا ق, مبنی بر هرزگی.

licitador

: پیشنهاد(خرید) کننده.

licor

: لیکور (نوشابه الکلی), مشروب خوردن یاخوراندن, مشروب, نوشابه, مشروب الکلی,با روغن پوشاندن, چرب کردن, مایع زدن, مشروب زدن به, مشروبات الکلی.

licor ilegalmente

: ماهتاب, حرف پوچ.

licores

: مشروب خوردن یاخوراندن, مشروب, نوشابه, مشروب الکلی,با روغن پوشاندن, چرب کردن, مایع زدن, مشروب زدن به.

licuadora

: ماشین مخصوص مخلوط کردن.

licuar

: ابگون کردن, گداختن, تبدیل به مایع کردن, گداز, اب شدن, گداختن, مخلوط کردن, ذوب کردن.

liderazgo

: رهبری.

liebre

: خرگوش, خرگوش صحرایی, گوشت خرگوش, مسافر بی بلیط, بستوه اوردن, رم دادن.

lienzo

: کتان, پارچه کتانی, جامه زبر, رخت شویی.

liga

: واحد راه پیمایی که تقریبا مساوی ۴/۲ تا ۶/۴ میل است, اتحادیه, پیمان, اتحاد, متحد کردن, هم پیمان شدن, گروه ورزشی, اتحاد واتفاق, یگانگی وحدت, اتصال, پیوستگی, پیوند, وصلت, اتحادیه, الحاق, اشتراک منافع.

ligamento

: پیوند, رباط, بند, وتر عضلا نی, بندیزه.

ligero

: بوالهوس, دمدمی مزاج, متلون المزاج, خل, فروغ, روشنایی, نور, اتش, کبریت, لحاظ, جنبه, اشکار کردن, اتش زدن, مشتعل شدن, ضعیف, خفیف, اهسته, اندک, اسان, کم قیمت, قلیل, مختصر, فرار, هوس امیز, وارسته, بی عفت, هوس باز, خل, سرگرم کننده, غیرجدی, بارا سبک کردن, تخفیف دادن, فرودامدن, واقع شدن, وفوع یافتن, سر رسیدن, رخ دادن, مقدار ناچیز, شخص بی اهمیت, ناچیز شماری, بی اعتنایی, تحقیر, صیقلی, تراز, لا غر, نحیف, باریک اندام, پست, حقیر, فروتن, کودن, قلیل, اندک, کم, ناچیز شمردن, تراز کردن.

lila

: یاس بنفش, یاس شیروانی.

lima

: پرونده, بایگانی کردن, لیموترش, عصاره لیموترش, اهک, چسب, کشمشک, سنگ اهک, اهک زنی, چسبناک کردن اغشتن, با اهک کاری سفید کردن, ابستن کردن.

limar

: پرونده, بایگانی کردن.

limbo

: کنار دوزخ, برزخ.

limitacin

: محدودیت, تحدید, محدودسازی, شرط.

limitada

: محدود, منحصر, مشروط, مقید.

limitar

: حد, محدوده, محدود کردن, منحصر کردن, محبوس کردن, حد, حدود, کنار, پایان, اندازه, وسعت, محدود کردن, معین کردن, منحصر کردن, محدود کردن, منحصرکردن به.

limn

: لیمو, لیموترش, رنگ لیمویی.

limonada

: لیموناد, شربت ابلیمو.

limosna

: صدقه, خیرات.

limpiabotas

: واکسی, کفش واکس زن.

limpiador

: وسیله یا ماده تمیز کننده.

limpiar

: پاک, پاکیزه, تمیز, نظیف, طاهر, عفیف, تمیزکردن, پاک کردن, درست کردن, زدودن, پاک کردن, تمیز کردن, تطهیرکردن, تبرءه کردن, حذف کردن, پاکسازی کردن, پاک کردن, خشک کردن, بوسیله مالش پاک کردن, از میان بردن, زدودن.

limpieza

: خلوص.

limpio

: پاک, پاکیزه, تمیز, نظیف, طاهر, عفیف, تمیزکردن, پاک کردن, درست کردن, زدودن, پاکیزه, تمیز, شسته و رفته, مرتب, گاو, خالص, پاک, تمیز, ناب, ژاو, اصیل, خالص کردن, پالا یش کردن, بیغش.

linaje

: سویه, دودمان, اصل ونسب, اجداد, اعقاب.

linajudo

: اصیل, نیک نژاد, خوص اصل, پاک زاد.

linaza

: تخم بزرک, بزرک, بذر کتان.

linchar

: بدون محاکمه مجازات کردن یاکشتن (توسط جماعت), درکوچه وبازار گرداندن ومجازات کردن, بدنام کردن, زجر کشی کردن.

lindar

: نزدیک بودن, مماس بودن, مجاور بودن, متصل بودن یا شدن, خوردن, پیوستن, متصل کردن, وصلت دادن, مجاور بودن(به), پیوسته بودن(به), افزودن, متصل شدن.

linde

: کنار, طرف, مرز, حد, نیم پایه, پایه جناحی, پشت بند دیوار, بست دیوار, نزدیکی, مجاورت, اتصال, مرز, خط سرحدی.

lindo

: دوست داشتنی, دلپذیر, دلفریب, تاحدی, قشنگ, شکیل, خوش نما, خوب, بطور دلپذیر, قشنگ کردن, اراستن.

lineal

: خطی.

ling stica

: وابسته به زبان شناسی.

lingote

: قالب (ریخته گیری), شمش (طلا و نقره و فلزات), بصورت شمش در اوردن.

linguista

: زبانشناس, متخصص زبان شناسی, زبان دان.

linimento

: روغن مالیدنی, مرهم رقیق, روغن مالش.

linleo

: مشمع فرشی, مشمع کف اتاق.

lino

: کتان, پارچه کتانی, جامه زبر, رخت شویی.

linotipia

: ماشین حروف ریزی که سطر سطر حروف را میریزد وسطر سطر برای چاپ اماده میکند.

linterna

: فانوس, چراغ بادی, چراغ دریایی.

linterna delantera

: چراغ جلو ماشین.

linterna elctrica

: نور برق اسا وزود گذر, چراغ قوه, لا مپ عکاسی.

lipemana

: سودا, مالیخولیا, افسردگی, دلتنگی, گرفتگی.

liquidacin

: تسویه, از بین رفتن, واریز حساب, نابودی.

liquidador

: حساب واریز کننده, برچیننده, از بین برنده.

liquidar

: تسویه کردن, حساب را واریز کردن, برچیدن, از بین بردن, مایع کردن, بصورت نقدینه دراوردن, سهام, فروش ومعامله, فروختن, بفروش رفتن.

liquidez

: قابلیت تبدیل به پول, تسویه پذیری, ابگون پذیری.

lirio

: سوسن سفید, زنبق, زنبق رشتی.

lisera

: شانه, دوش, کتف, هرچیزی شبیه شانه, جناح, باشانه زور دادن, هل دادن, کنار, لبه, مشرف, نزدیکی, حدود, حاشیه, نزدیک شدن, مشرف بودن بر.

lisiar

: اسیب زدن (به), ازار رساندن(به).

liso

: هم اندازه, برابر, مساوی, هم پایه, همرتبه, شبیه, یکسان, همانند, همگن, :برابر شدن با, مساوی بودن, هم تراز کردن, زوج, تخت, پهن, مسطح, سطح, میزان, تراز, هموار, تراز کردن, سطح صاف, قسمت صاف هر چیز, هموار, نرم, روان, سلیس, بی تکان, بی مو, صیقلی, ملا یم, دلنواز, روان کردن, ارام کردن, تسکین دادن, صاف شدن, ملا یم شدن, صاف کردن, بدون اشکال بودن, صافکاری کردن.

lisonja

: نوازش, ریشخند, چاپلوس, زبان چرب ونرم, چاپلوسی, مداهنه, ریشخند کردن, چاپلوسی, تملق.

lisonjear

: اهوبره, رشا, گوزن, حنایی, بچه زاییدن (اهویاگوزن), اظهار دوستی کردن, تملق گفتن, چاپلوسی کردن, تملق گفتن از.

lisonjero

: تعریف امیز, تعارفی, بلیط افتخاری.

lista

: فهرست, صورت, جدول, سجاف, کنار, شیار, نرده, میدان نبرد, تمایل, کجی, میل, در فهرست وارد کردن, فهرست کردن, در لیست ثبت کردن, شیار کردن, اماده کردن, خوش امدن, دوست داشتن, کج کردن, فهرست خوراک, صورت غذا, طومار, لوله, توپ (پارچه و غیره), صورت, ثبت, فهرست,پیچیدن, چیز پیچیده, چرخش, گردش, غلتک, نورد, غلتاندن, غلت دادن, غل دادن, غلتک زدن, گردکردن, بدوران انداختن, غلتیدن, غلت خوردن, گشتن, تراندن, ترادادن, تلا طم داشتن.

lista de comprobaci n

: سیاهه مقابله.

lista de cosas pendientes

: کنده بزرگی که پشت اتش بخاری گذارده میشود, موجودی جنسی که بابت سفارشات درانبارموجوداست, جمع شدن, انبارشدن, کار ناتمام یا انباشته.

listo

: تابناک, روشن, درخشان, تابان, افتابی, زرنگ, باهوش, ناقلا, زرنگ, زیرک, باهوش, با استعداد, چابک, اماده کردن, مهیا کردن, حاضر کردن, اماده, زرنگ, زیرک, ناتو, باهوش, شیک, جلوه گر, تیر کشیدن (ازدرد), سوزش داشتن.

lit rgico

: مربوط به علم العبادات.

litera

: خوابگاه کشتی, اطاق کشتی, لنگرگاه, پهلوگرفتن, موقعیت, جا, حرف توخالی وبی معنی, خوابگاه (درکشتی یا ترن), هرگونه تختخواب تاشو, اطاق کوچک, خوابگاه (کشتی), کلبه, کابین, تختخواب سفری, رختخواب بچگانه, برانکار یا تخت مخصوص حمل مریض.

literal

: تحت اللفظی, حرفی, لفظی, واقعی, دقیق, معنی اصلی.

literario

: ادبی, کتابی, ادیبانه, ادیب, وابسته به ادبیات, ادبیاتی.

literatura

: ادبیات, ادب وهنر, مطبوعات, نوشتجات.

litigacin

: دعوی قضایی.

litigador

: طرف دعوی, مرافعه کننده.

litigar

: طرح دعوی کردن, مرافعه کردن, تعقیب قانونی کردن.

litigio

: مرافعه, دعوی, دادخواهی, طرح دعوی در دادگاه.

litigioso

: دعوایی.

litoral

: ساحل دریا, دریا کنار.

litro

: لیترو, لیتر.

liturgia

: تشریفات, جشن, مراسم, ایین نماز, اداب نماز, مناجات نامه, تشریفات مذهبی, ایین پرستش, تشریفات.

liviano

: خروس وزن, سبک وزن, کم وزن.

llaga

: زخم, ریش, جراحت, جای زخم, دلریش کننده, سخت, دشوار, مبرم, خشن, دردناک, ریشناک.

llam

: فرا خوانده.

llama

: شعله درخشان یا اتش مشتعل, رنگ یا نور درخشان, فروغ, درخشندگی, جار زدن, باتصویر نشان دادن, شعله, زبانه اتش, الو, تب وتاب, شورعشق, شعله زدن, زبانه کشیدن, مشتعل شدن, تابش.

llamada

: فرا خواندن, فرا خوان, کوبیدن, زدن, درزدن, بد گویی کردن از, بهم خوردن, مشت, ضربت, صدای تغ تغ, عیبجویی, رژه, سان, نمایش با شکوه, جلوه, نمایش, خودنمایی, جولا ـ ن, میدان رژه, تظاهرات, عملیات دسته جمعی, اجتماع مردم, رژه رفتن, خود نمایی کردن.

llamado

: فراخوانی, فراخواننده.

llamar

: فرا خواندن, فرا خوان, فریاد زدن, داد زدن, گریه کردن, صدا کردن, فریاد, گریه, خروش, بانگ, بانگ زدن, بیاد اوردن, فراخواندن, معزول کردن, حلقه, زنگ زدن, احاطه کردن, فراخوانی, احضار, فراخواستن, فراخواندن, احضار قانونی کردن.

llamar por telfono

: صوت, اوا, صدا, تلفن, تلفن زدن.

llamarada

: روشنایی خیره کننده و نامنظم, زبانه کشی, شعله زنی, شعله, چراغ یانشان دریایی, نمایش, خود نمایی, باشعله نامنظم سوختن, از جا در رفتن.

llamas

: سوزان, فروزان, درخشان, مشتعل, برافروخته.

llamear

: شعله درخشان یا اتش مشتعل, رنگ یا نور درخشان, فروغ, درخشندگی, جار زدن, باتصویر نشان دادن, شعله, زبانه اتش, الو, تب وتاب, شورعشق, شعله زدن, زبانه کشیدن, مشتعل شدن, تابش.

llanear

: ساحل, دریاکنار, سریدن, سرازیر رفتن, سفر دریایی, گشت زدن.

llano

: هم اندازه, برابر, مساوی, هم پایه, همرتبه, شبیه, یکسان, همانند, همگن, :برابر شدن با, مساوی بودن, هم تراز کردن, زوج, تخت, پهن, مسطح, سطح, میزان, تراز, هموار, تراز کردن, پهن, مسطح, هموار, صاف, برابر, واضح, اشکار, رک و ساده, ساده, جلگه, دشت, هامون, میدان یا محوطه جنگ, بدقیافه, شکوه, شکوه کردن, سطح صاف, قسمت صاف هر چیز, هموار, نرم, روان,

سلیس, بی تکان, بی مو, صیقلی, ملا یم, دلنواز, روان کردن, ارام کردن, تسکین دادن, صاف شدن, ملا یم شدن, صاف کردن, بدون اشکال بودن, صافکاری کردن.

llanta

: لبه, دیواره, قاب عینک, دوره دار کردن, زهوارگذاشتن, لبه داریا حاشیه دارکردن, خسته کردن, خسته, از پا درامدن, فرسودن, لا ستیک چرخ, لا ستیک, لا ستیک زدن به.

llanto

: کف, حباب, چربی بالن وسایرپستانداران دریایی, چاق شدن, چربی اوردن, هایهای گریستن, باصدا گریستن, الچروبه.

llave

: کلید, اچار, مهره پیچ, مهره گشا, بست, بندقیقاجی, میله الصاقی, گلنگدن, وجب کننده, نقشه فریبنده, عمل تند و وحشیانه, اچار, اچار فرانسه, تند, چرخش, پیچ دادن, پیچ خوردن.

llave de la casa

: کلید درخانه, کلید کلون در.

llegada

: ورود, دخول.

llegar

: وارد شدن, رسیدن, موفق شدن, تحصیل شده, کسب کرده, بدست امده, فرزند, بدست اوردن, فراهم کردن, حاصل کردن, تحصیل کردن, تهیه کردن, فهمیدن, رسیدن, عادت کردن, ربودن, فاءق امدن, زدن, زایش, تولد.

llegar a

: دست یافتن, رسیدن, ناءل شدن, موفق شدن, تمام کردن, بدست اوردن, بانتهارسیدن, زدن.

llenar

: پر کردن, سیر کردن, نسخه پیچیدن, پر شدن, انباشتن, اکندن, باد کردن.

lleno

: پر, مملو, تمام, کامل.

lleno de baches

: پر از برامدگی, پر از دست انداز, ناهموار.

lleno de esperanzas

: امیدوار.

llevar

: خرس, سلف فروشی سهام اوراق قرضه در بورس بقیمتی ارزانتر از قیمت واقعی, لقب روسیه ودولت شوروی, :بردن, حمل کردن, دربرداشتن, داشتن, زاییدن, میوه دادن, تاب اوردن, تحمل کردن, مربوط بودن, اوردن, رساندن به, موجب شدن, رقم نقلی, اوردن, رفتن واوردن, بهانه, طفره, گرفتن, ستاندن, لمس کردن, بردن, برداشتن, خوردن, پنداشتن, پوشیدن, در بر کردن, بر سر گذاشتن, پاکردن (کفش و غیره), عینک یا کراوات زدن, فرسودن, دوام کردن, پوشاک.

llevar en autobs

: گذرگاه, مسیر عمومی.

llorando

: جار زننده, اشکار, گریان, مبرم.

llorar

: فریاد زدن, داد زدن, گریه کردن, صدا کردن, فریاد, گریه, خروش, بانگ, بانگ زدن, گریه کردن, گریستن, اشک ریختن.

llorona

: نوحه خوان, گریه کننده.

lloroso

: اشکبار, گریان.

llovedizo

: سوراخ دار, رخنه دار, نشست کننده, چکه کن.

llover

: باران, بارش, بارندگی, باریدن.

llovizna

: نم نم باران, ریز باریدن.

lluvia

: باران, بارش, بارندگی, باریدن.

lluvioso

: بارانی, پر باران, خیس, تر, رگبار گرفته.

lmina

: بشقاب, صفحه, اندودن, تخته سنگ, تکه, ورقه, باریکه, قطعه, لوحه, غلیظ, لیز, چسبناك, لزج, تکه تکه کردن, با اره تراشیدن, سقف را با تخته پوشاندن, باریکه باریکه شدن.

lnguido

: ناکنش ور, بی کاره, غیر فعال, سست, بی حال, بی اثر, تنبل, بی جنبش, خنثی, کساد, سست, ضعیف, بی حال, اهسته, خمار, بی میل, بی توجه.

lo

: او را (ان مرد را), به او (به ان مرد), ان, ان چیز, ان جانور, ان کودك, او (ضمیر سوم شخص مرد).

lo que

: علا مت استفهام, حرف ربط, چه, کدام, چقدر, هرچه, انچه, چه اندازه, چه مقدار.

loable

: ستودنی, ستوده, قابل ستایش.

lobby

: تحمیل گری کردن, راهرو, دالا ن, سالن انتظار(در راه اهن و غیره), سالن هتل و مهمانخانه, سخنرانی کردن, برای گذراندن لا یحه ای (درسالن انتظارنمایندگان مجلسین) سخنرانی وتبلیغات کردن.

lobo

: گرگ, حریصانه خوردن, بوحشت انداختن.

local

: محلی, موضعی.

localidad

: محل, منطقه, جا, محل خاص, محل, موضع, مکان, جا, صندلی, نیمکت, نشیمنگاه, مسند, سرین, کفل, مرکز, مقر, محل اقامت, جایگاه, نشاندن, جایگزین ساختن.

localizar

: مجزا کردن, سوا کردن, در قرنطینه نگاهداشتن, تنها گذاردن, منفرد کردن, عایق دار کردن, متمرکز کردن, در یک نقطه جمع کردن, محلی کردن, موضعی ساختن, مکان یابی کردن, قرار دادن, محدود کردن, منحصرکردن به.

loci n

: شویه, شستشو, محلول طبی مخصوص شستشویا ضد عفونی کردن صورت وغیره, لوسیون.

locion

: شویه, شستشو, محلول طبی مخصوص شستشویا ضد عفونی کردن صورت وغیره, لوسیون.

lockout

: حبس, تحریم.

loco

: اوقات تلخ, رنجیده, خشمناک, دردناک, قرمز شده, ورم کرده, دژم, براشفته, دیوانه, شوریده, شکاف دار, دیوانه, مجنون, بی عقل, احمقانه, دیوانه, عصبانی, از جا در رفته, شیفته, عصبانی کردن, دیوانه کردن, مرد دیوانه.

locomocin

: حرکت, جنبش, نقل وانقال نیرو بوسیله حرکت, تحرک, نقل وانتقال, مسافرت.

locomotora

: موتور, ماشین, وابسته به تحرک, متحرک, لوکوموتیو, حرکت دهنده, نیروی محرکه.

locuaz

: روان, سلیس, چرب زبان, زبان دار, لیز, لا قید, پر گو, وراج, پرحرف, بسگوی, پر گو, پرحرف, وراج, پرچانه.

locuci n

: عبارت.

locura

: دیوانگی, جنون, دیوانگی, جنون, حماقت, دیوانگی.

locutor

: اعلا ن کننده, گوینده, گوینده(رادیو یا تلویزیون), مفسر, سفرنگ گر, گزارشگر, خبرنگار.

lodo

: گل, لجن, گل الود کردن, تیره کردن, افترا.

lodoso

: گل الود, پر از گل, تیره, گلی, گلی کردن.

logaritmo

: لگاریتم, انساب, پایه لگاریتم.

logical

: نرم افزار.

lograble

: دست یافتنی, قابل وصول, قابل تفریق, موفقیت پذیر.

lograr

: دست یافتن, انجام دادن, بانجام رسانیدن, رسیدن, ناءل شدن به, تحصیل کردن, کسب موفقیت کردن (حق.) اطاعت کردن (در برابر دریافت تیول), دست یافتن, رسیدن, ناءل شدن, موفق شدن, تمام کردن, بدست اوردن, بانتهارسیدن, زدن, انجام دادن, تکمیل کردن, تمام کردن, براوردن, واقعیت دادن, ایمن, بی خطر, مطملن, استوار, محکم, درامان, تامین, حفظ کردن, محفوظ داشتن تامین کردن, امن.

logro

: دست یابی, انجام, پیروزی, کار بزرگ, موفقیت.

loma

: تپه, پشته, تل, توده, توده کردن, انباشتن, نوک تپه, قله, تیزی یا برامدگی خاک از اب, ماهور.

lomo

: عقب, پشت (بدن), پس, عقبی, گذشته, پشتی, پشتی کنندگان, تکیه گاه, به عقب, درعقب, برگشت, پاداش, جبران, ازعقب, پشت سر, بدهی پس افتاده, پشتی کردن, پشت انداختن, بعقب رفتن, بعقب بردن, برپشت چیزی قرارگرفتن, سوارشدن, پشت چیزی نوشتن, ظهرنویسی کردن, تیره ء پشت, ستون فقرات, پشت, استقامت, استواری, استحکام, کمر, صلب , گرده.

lomo del caballo

: برپشت اسب, سوار, سوار بر اسب.

lona

: (ثانواسس=) کرباس, پارچه مخصوص نقاشی, نقاشی, پرده نقاشی, کف رینگ بوکس یا کشتی.

lona impermeable

: پارچه کرباسی قیراندود وعایق اب, با تارپولین پوشاندن.

long

: صدای التو, صدای اوج.

longevidad

: طول عمر, درازی عمر, دیرپایی, دراز عمری.

longitud

: درازا, طول, قد, درجه, مدت, درازا, طول جغرافیایی.

longitud de onda

: طول موج.

longitudinalmente

: از درازا, از طول, بلند, دراز.

lord

: صاحب, خداوند, ارباب, خداوندگار, فرمانروا, لرد, شاهزاده, مالک, ملاک, حکمروایی کردن, مانند لرد رفتار کردن, عنوان لردی دادن به.

loro

: طوطی, هدف, طوطی وار گفتن.

los

: هردو, هردوی, این یکی وان یکی, نیز, هم, ایشان را, بایشان, بانها.

los dos

: هردو, هردوی, این یکی وان یکی, نیز, هم.

los pases bajos

: کشور هلند, هلندی.

lote

: دسته, بسی, بسیار, چندین, قواره, تکه, سهم, بخش, بهره, قسمت, سرنوشت, پارچه, قطعه, توده انبوه, قرعه, محوطه, قطعه زمین, جنس عرضه شده برای فروش, کالا بقطعات تقسیم کردن (با out), تقسیم بندی کردن, جورکردن, بخش کردن, سهم بندی کردن.

loter a

: قرعه کشی, بخت ازمایی, لا طاری, امر شانسی, کار الله بختی, شانسی, قرعه.

love

: مهر, عشق, محبت, معشوقه, دوست داشتن, عشق داشتن, عاشق بودن.

loza

: سفالینه, بدل چینی, ظروف گلی, کاسه های سفالی, سفالگری, کوزه گری, کوزه گرخانه, ظروف سفالین, اجر کاشی, سفال, با

اجر کاشی فرش کردن.

loza de barro

: سفالین, سفال, ظروف گلی, گل سفالی.

lpida

: سنگ گور, سنگ قبر, لوحه قبر, سنگ قبر.

lpiz de color

: مداد رنگی مومی, مداد ابرو, نقاشی کردن.

lpiz labial

: ماتیک لب, مداد لب.

lpulo

: رازک, میوه رازک رازک زدن به, رازک بار اوردن, ابجو, افیون, لی لی کردن, روی یک پاجستن, جست وخیز کوچک کردن, رقصیدن, پرواز دادن, لنگان لنگان راه رفتن, پلکیدن.

lrico

: مناسب برای نواختن یا خواندن باچنگ, بزمی, غزلی, موسیقی یا شعربزمی.

ltimamente

: اخیرا, بتازگی.

ltimo

: بازپسین, پسین, اخر, اخرین, اخیر, نهانی, قطعی, دوام داشتن, دوام کردن, طول کشیدن, به درازا کشیدن, پایستن, اخر, اخری, عقب تر, دومی, این یک, اخیر, قبلی, نهایی, اجل, اخر, غایی, بازپسین, دورترین.

lubricacin

: روغنکاری.

lubricante

: روان سازنده, لینت دهنده, روغن, چرب کننده.

lubricar

: گریس, روغن اتومبیل, روغن, چربی, مداهنه, چاپلوسی, روغن زدن, چرب کردن, رشوه دادن, روغن زدن, روان کردن.

lubrificar

: روغن زدن, روان کردن.

luce

: تابیدن, درخشیدن, نورافشاندن, براق کردن, روشن شدن, روشنی, فروغ, تابش, درخشش.

lucha

: پیکار, نبرد, زد وخورد, ستیز, حرب, مبارزه کردن, رزم, جنگیدن با, مباحثه وجدل کردن, اعتراض داشتن بر, ستیزه کردن, مشاجره, مسابقه, رقابت, دعوا, جنگ, نبرد, کارزار, پیکار, زد وخورد, جنگ کردن, نزاع کردن, جنگیدن, ستیزه, نزاع, دعوا, سعی بلیغ, تقلا, کشاکش, ستیز, کشاکش, تقلا کردن, کوشش کردن, دست وپا کردن, منازعه, کشمکش, تنازع.

lucha interna

: جنگ دست به یقه, اصطکاک و مبارزات داخلی.

luchado

: زمان ماضی واسم مفعول فعل.ف‌ء‌گهت

luchador

: رزمنده, جنگ کننده, جنگنده, مشت باز.

luchar

: زمین مسطح, جلگه, یک رشته عملیات جنگی, لشکرکشی, مبارزه انتخاباتی, مسافرت درداخل کشور, پیکار, نبرد, زد وخورد, ستیز, حرب, مبارزه کردن, رزم, جنگیدن با, عداوت, دشمنی, جنگ ونزاع, عداوت کردن, (قرون وسطی) حق موروثی, جنگ, نبرد, کارزار, پیکار, زد وخورد, جنگ کردن, نزاع کردن, جنگیدن, ستیز, کشاکش, تقلا کردن, کوشش کردن, دست وپا کردن, منازعه, کشمکش, تنازع.

luci rnaga

: حشره شب تاب, کرم شب تاب.

lucidez

: روشنی, وضوح, اشکاری, دوره سلا متی وهوشیاری, روشن بینی, شفاف بودن.

luciernaga

: حشره شب تاب, کرم شب تاب.

lucio

: کلنگ دوسر, نیزه دسته چوبی, میخ نوک تیز, نوک نیزه, هرچیز نوک تیز, قله کوه نوک تیز, اردک ماهی, عزیمت کردن, سریعا رفتن, رحلت کردن, نیزه زدن, باچیز نوک تیزسوراخ کردن.

lucir

: روشن کردن, درخشان ساختن, زرنما کردن, چراغانی کردن, موضوعی را روشن کردن, روشن (شده), منور, روشن فکر.

lucrativo

: سودمند, پرمنفعت, نافع, موفق.

luctuoso

: سوگوار, عزادار.

luego

: بزودی, فورا, چند لحظه بعد, بزودی, عنقریب, لزوما, حتما, انا, فعلا, بزودی, زود, عنقریب, قریبا, طولی نکشید, پس از ان, از ان پس, بعد از ان, بعدها.

lugar

: انگیزه, موجب, وسیله, مسبب, کشش, جا, عوض, بجای, در عوض, موقع, مورد, وهله, فرصت مناسب, موقعیت, تصادف, باعث شدن, انگیختن, جا, محل, مرتبه, قرار دادن, گماردن, خال, نقطه, لک, موضع, بجا اوردن.

lugar de nacimiento

: زادبوم, مولد, تولدگاه, زادگاه.

lujo

: خوش گذرانی, تجمل عیاشی, عیش, نعمت.

lujoso

: خوش گذران, دارای زندگی تجملی, مجلل.

lujuria

: شهوت, هوس, حرص واز, شهوت داشتن.

lujurioso

: شهوانی, شهوت پرست.

lumbago

: کمر درد, پشت درد, دردپشت.

lumbar

: کمر, صلب , گرده, کمری, واقع در کمر, در مهره پشت, مهره کمر, ناحیه کمر.

lumbre

: اتش, حریق, شلیک, تندی, حرارت, اتش زدن,افروختن, تفنگ یاتوپ را اتش کردن, بیرون کردن, انگیختن.

luminancia

: تشعشع, روشنایی.

luminar

: جسم روشن, جرم اسمانی, جرم نورافکن اسمانی, ادم نورانی, پر فروغ, شخصیت تابناک.

luminiscente

: شب تاب, درخشان, تابناک.

luminoso

: درخشان, شب نما.

lun tico

: دیوانه, مجنون, بی عقل, احمقانه, دیوانه, مجنون, ماه زده.

luna

: ماه, مهتاب, سرگردان بودن, اواره بودن, ماه زده شدن, دیوانه کردن, بیهوده وقت گذراندن.

luna de miel

: ماه عسل, ماه عسل رفتن.

lunar

: قمری, ماهی, وابسته بماه, ماهتابی, کمرنگ.

lunes

: دوشنبه.

lupa

: ذره بین, عدسی, بشکل عدسی در اوردن, بزرگ کننده, ذره بین, درشت کن.

lupanar

: فاحشه خانه.

lustre

: نرمی, صافی, براقی, جلا, جلوه ظاهر, برق انداختن, صیقل دادن, :شرح, تفصیل, توضیح, تفسیر, تاویل, سفرنگ, حاشیه, فهرست معانی, تاویل کردن, حاشیه نوشتن بر, زرق وبرق, درخشندگی, جلوه, درخشش, لوستر, درخشیدن, جلوه داشتن, برق زدن, زرق وبرق, درخشندگی, جلوه, درخشش, لوستر, درخشیدن, جلوه داشتن, برق زدن.

lustroso

: جلا دار, براق, صیقلی, صاف, خوش نما.

luto

: سوگواری, عزاداری, ماتم, عزا, سوگ.

luz

: فروغ, روشنایی, نور, اتش, کبریت, لحاظ, جنبه, اشکار کردن, اتش زدن, مشتعل شدن, ضعیف, خفیف, اهسته,اندک,اسان,کم قیمت,قلیل,مختصر,فرار,هوس امیز,وارسته,بی عفت,هوس باز,خل,سرگرم کننده,غیرجدی,بارراسبک کردن,تخفیف دادن,فرودامدن,واقع شدن,وقوع یافتن,سر رسیدن,رخ دادن.

luz de la luna

: نور مهتاب, مهتاب, مشروبات, بطور قاچاقی کار کردن.

luz de una vela

: روشنایی شمع.

luz del d a

: روشنی روز, روز روشن, روشن کردن.

luz del sol

: نور خورشید, تابش افتاب, انعکاس نور خورشید, تابش افتاب, نور افتاب.

luz lateral

: اطلا عات ضمنی وفرعی, روشنایی غیر مستقیم.

lvido

: سربی رنگ, کبود, کبود شده, کوفته, خاکستری رنگ.

M

m dulo

: پیمانه, واحد.

m jol

: شاه ماهی.

m mica

: تقلید, شکلک سازی.

m nimo

: کمترین, کوچکترین, خردترین, اقل, کمین, کمترین, دست کم, حداقل, کمینه, کهین.

m o

: کان, معدن, نقب, راه زیر زمینی, مین, منبع, مامن, مال من, مراد, معدن حفر کردن, استخراج کردن یا شدن, کندن, مال من, متعلق بمن, مربوط بمن, ای وای.

m quina de afeitar

: تیغ صورت تراشی, با تیغ تراشیدن, تراشنده, صورت تراش, سلمانی, رنده.

m rito

: شایستگی, سزاواری, لیاقت, استحقاق, شایسته بودن, استحقاق داشتن.

m rmol

: سنگ مرمر, تیله, گلوله شیشه ای, تیله بازی, مرمری, رنگ ابری زدن, مرمرنماکردن.

m s

: افزودن, اضافه کردن, بیشتر, زیادتر, بیش, بیشترین, زیادترین, بیش از همه, بعلا وه, باضافه, افزودن به, مثبت, اضافی.

m s de

: بالا-ی, روی, بالا-ی سر, بر فراز, ان طرف, درسرتاسر, دربالا- بسوی دیگر, متجاوز از, بالا یی, رویی, بیرونی, شفا یافتن, پایان یافتن, به انتها رسیدن, پیشوندی بمعنی زیادو زیاده و بیش.

m s tarde

: پس ازان, بعدازان, سپس, بعدا, سپس, متعاقبا.

m scara

: تغییر قیافه دادن, جامه مبدل پوشیدن, نهان داشتن, پنهان کردن, لباس مبدل, تغییر قیافه, ریمل مژه وابرو, نقاب, روبند, ماسک, لفافه, بهانه, عیاشی, شادمانی, خوش گذرانی, ماسک زدن, پنهان کردن, پوشاندن, پوشانه.

m sculo

: گوشت, ماهیچه, نیرو, نیروی عضلا نی, صدف دو کپه ای, صدف باریک دریایی ورودخانه ای.

m sico

: خنیاگر, موسیقی دان, نغمه پرداز, ساز زن, نوازنده.

m todo

: روش, اسلوب, طریقه.

m ximo

: بیشترین, بیشین, بزرگترین وبالا ترین رقم, منتهی درجه, بزرگترین, بالا ترین, ماکسیمم.

ma z

: غله, دانه (امر.) ذرت, میخچه, دانه دانه کردن, نمک زدن, ذرت, بلا ل, رنگ ذرتی.

maana

: صبحدم, سحرگاه, بامداد, صبح, پیش از ظهر, فردا, روز بعد, فردا, روز بعد.

macabro

: وابسته برقص مرگ, مهیب, ترسناک, خوفناک.

macarrn

: نان شیرینی مرکب از شکر و زرده تخم مرغ و بادام, نان بادامی, ماکارونی, ادم لوده و مسخره, ادم جلف و خود ساز.

macarrones

: رشته فرنگی, ماکارونی, جوان خارج رفته, ژیگولو, نوعی پنگوءن یا بطریق.

macarronico

: وابسته به ماکارونی, شعر ملمع.

maceraci n

: لا غری, زجر, خیساندن.

macerar

: لا غر کردن, ظلم کردن بر, زجر دادن, خیساندن, خیس شدن.

machacar

: خیسانده ء مالت, خمیر نرم, خوراک همه چیز درهم, درهم وبرهمی, نرم کردن, خردکردن, خمیر کردن, شیفتن, مفتون کردن, لا س زدن, دلربایی.

machete

: کارد بزرگ و سنگین.

machismo

: تعصب در وطن پرستی, میهن پرستی از روی تعصب.

machista

: میهن پرست متعصب.

macho

: جنس نر, مذکر, مردانه, نرینه, نرین, گشن.

macilento

: نحیف, دارای چشمان فرو رفته, رام نشده.

macintosh

: پالتوی بارانی, پارچه بارانی.

maciso

: بزرگ, حجیم, عظیم, گنده, فشرده, کلا ن.

macizo

: بزرگ, حجیم, عظیم, گنده, فشرده, کلا ن, جامد, ز جسم, ماده جامد, سفت, سخت, مکعب, سه بعدی, محکم, استوار, قوی, خالص, ناب, بسته, منجمد, سخت, یک پارچه, مکعب, حجمی, سه بعدی, توپر, نیرومند, قابل اطمینان.

macro

: درشت, کلا ن, درشت دستور.

macrocosmo

: جهان, دنیا.

macronucleo

: هسته بزرگتر, هسته سلولی بزرگتر.

macronutriente

: ماده شیمیایی که برای رشد و نمو و تغذیه گیاه لا زم است.

madeja

: کلا ف, حلقه, قرقره, ماسوره, کلا فه, نفوذ, تاثیر, قلا ب, عادت, زشت, شکار, طعمه شکار, کلا ف کردن.

madera

: چوب, تیر, الوار, کنده, درخت الواری, صدای خشک, ناهنجار, طنین دار شبیه صدای زنگ, با الوار و تیر پوشاندن, چوب, هیزم, بیشه, جنگل, چوبی, درختکاری کردن, الوار انباشتن.

madera de construccin

: چوب, تیر, الوار, کنده, درخت الواری, صدای خشک, ناهنجار, طنین دار شبیه صدای زنگ, با الوار و تیر پوشاندن.

maderero

: واقعه نگار.

madrastra

: زن پدر, نامادری, مادر.

madre

: مادری کردن, پروردن, مادر, ننه, والده, مام, سرچشمه, اصل.

madreselva

: پیچ امین الدوله.

madrina

: مادر تعمیدی, نام گذار بچه, مادر خوانده روحانی.

madurar

: بالغ, رشد کردن, کامل, سررسیده شده, رسیده کردن یاشدن, عمل امدن, کامل شدن.

madurez

: بلوغ, کمال, سر رسید.

maduro

: بالغ, رشد کردن, کامل, سررسیده شده, رسیده, پخته, جا افتاده, بالغ, چیدنی, پراب.

maestr a

: اربابی, سلطه.

maestra

: اموختار, اموزگار, معلم, مربی, مدرس, دبیر.

maestro

: اموزگار, اموزنده, یاد دهنده, اموزشیار, دانشور, چیره دست, ارباب, استاد, کارفرما, رءیس, مدیر, مرشد, پیر, خوب یادگرفتن, استاد شدن, تسلط یافتن بر, رام کردن, مدیراموزشگاه, ناظم مدرسه, مکتب دار, مثل رءیس مدرسه رفتار کردن, اموختار, اموزگار, معلم, مربی, مدرس, دبیر.

magestuoso

: بزرگ, باعظمت, باشکوه, شاهانه, خسروانی.

magia

: جادو, سحر, سحر امیز.

magistrado

: رءیس کلا نتری, رءیس بخش دادگاه, دادرس.

magistral

: ماهرانه, استادانه.

magma

: خمیر مواد معدنی یا الی, درده.

magn tico

: اهن ربایی.

magnate

: نجیب زاده, ادم متنفذ, متشخص, سرمایه دار خیلی مهم, ادم بانفوذ وپولدار.

magnesio

: فلز منیزیم(mg).

magnetismo

: جذبه, کشش.

magnetizar

: مغناطیسی کردن, اهن ربا کردن.

magnfico

: تابناک, روشن, درخشان, تابان, افتابی, زرنگ, باهوش, تابان, مشعشع, زیرک, بااستعداد, برلیان, الماس درخشان, نمایش دار, با جلوه, زرق و برق دار, مجلل, بزرگ, عظیم, کبیر, مهم, هنگفت, زیاد, تومند, متعدد, ماهر, بصیر, ابستن, طولا نی, دوست داشتنی, دلپذیر, دلفریب, باشکوه, مجلل, عالی, باشکوه, باجلا ل, عالی, براق, پرزرق وبرق , ترسناک, هولناک, مهیب, عظیم, فوق العاده.

magnificar

: درشت کردن, زیر ذربین بزرگ کردن, بزرگ کردن.

magnificencia

: بخشش, سخاوت, خیر خواهی, گشاده دستی, بخشش, بخشندگی, دهش, کرم, کرامت, بذل.

magnitud

: بزرگی, اندازه, مقدار.

magnolia

: ماگنولیاسه ها, گیاهان ماگنولیا.

mago

: جادوگر, مجوسی, جادو گر, جادو, طلسم گر, نابغه.

magro

: تکیه کردن, تکیه زدن, پشت دادن, کج شدن, خم شدن, پشت گرمی داشتن, متکی شدن, تکیه دادن بطرف, تمایل داشتن, لا غر, نزار, نحیف, اندك, ضعیف, کم سود, بیحاصل , لا غر, نزار, بی برکت, بی چربی, نحیف, ناچیز.

magulladura

: کوبیدن, کبود کردن, زدن, ساییدن, کبودشدن, ضربت دیدن, کوفته شدن, کبودشدگی, تباره.

magullar

: کوبیدن, کبود کردن, زدن, ساییدن, کبودشدن, ضربت دیدن, کوفته شدن, کبودشدگی, تباره.

majestad

: اعلیحضرت (بصورت خطاب), بزرگی عظمت وشان واقتدار, برتری, سلطنت.

majo

: تاحدی, قشنگ, شکیل, خوش نما, خوب, بطور دلپذیر, قشنگ کردن, اراستن, زرنگ, زیرك, ناتو, باهوش, شیك, جلوه گر, تیر کشیدن (ازدرد), سوزش داشتن.

mal

: منحرف, غلط, کج, چپ چپ, بدشکل, بطور مایل, زشت, بطوربد, بطور ناشایسته, اسیب, صدمه, اذیت, زیان, ضرر, خسارت, اسیب رساندن (به), صدمه زدن, گزند, ناخوش, رنجور, سوء, خراب, خطر ناك, ناشی, مشکل, سخت,بیمار, بد, زیان اور, ببدی, بطور ناقص, از روی بدخواهی و شرارت, غیر دوستانه, زیان, بدسگالی, موذیگری, اذیت, شیطنت, شرارت.

mal olor

: دود یا بوی قوی, بوی زننده, تعفن, گند.

mal volo

: بدخواه, بدنهاد, نحس, کینه توز, معاند.

mala hierba

: علف هرزه, دراز و لا غر, پوشاک, وجین کردن, کندن علف هرزه.

malagradecido

: ناسپاس, حق ناشناس, ناشکر, بیهوده.

malaria

: مالا ریا, نوبه.

malayo

: مالا یا, ماله.

maldad

: بد, زیان اور, مضر, شریرانه, بدی, زیان.

maldecir

: نفرین, دشنام, لعنت, بلا, مصیبت, نفرین کردن, ناسزا گفتن, فحش دادن.

maldicin

: نفرین, دشنام, لعنت, بلا, مصیبت, نفرین کردن, ناسزا گفتن, فحش دادن.

maleable

: چکش خور, نرم وقابل انعطاف.

malec n

: سیاه رنگ, سیاه, :بارانداز, اسکله بندر, مجلس پذیرایی, سلا م عام, بارعام دادن, خاکریز, بند, لنگر گاه.

malentendido

: سوء تفاهم.

malestar

: ناراحتی, رنج, زحمت, ناراحت کردن.

maleta

: کیسه, کیف, جوال, ساک, خورجین, چنته, باد کردن, متورم شدن, ربودن, چمدان, شاه سیم.

maleta de mano

: جامه دان, چمدان, کیف, کیسه چرمی, خورجین.

malevolencia

: بدخواهی, بدنهادی, شرارت, بدسگالی.

malfico

: بد اندیش, از روی بدخواهی, از روی عناد.

malgastar

: برباد دادن, تلف کردن, ولخرجی, اسراف.

malhecho

: بدکرداری, خلا ف, بزه, جرم, گناه, بدرفتاری, سوء عمل.

malhechor

: بدکار, تبه کار, جانی, جنایت کار, جنایت امیز.

malhumorado

: بد خلق, ترشرو, بد اخلا ق, اخمو, عبوس, ترشرو, بدخلق, ترشرو, کج خلق, عبوس, وسواسی.

malicia

: بداندیشی, بدجنسی, بدخواهی, عناد, کینه توزی, نفرت, قصد سوء, بدسگالی, موذیگری, اذیت, شیطنت, شرارت.

malicioso

: بد اندیش, از روی بدخواهی, از روی عناد.

maligno

: نـاخوش, رنجور, سوء, خراب, خطر نـاک, ناشـی, مشـکل, سـخت,بیمـار, بـد, زیان اور, ببـدی, بطور ناقص, از روی بـدخواهی و شرارت, غیر دوستانه, زیان, بدطینت, خطرناک, زیان اور, صدمه رسان, کینه جو, بدخواه, متمرد, سرکش, بدخیم.

malinas

: تور ظریف ابریشمی و اهاردار که برای لباس وکلا ه زنانه بکار میبرند, توری ظریف مخصوص کلا ه وتوری دوزی.

malinterpretar

: بغلط تفسیر کردن, درست نفهمیدن, تد تعبیر کردن, سوء تفاهم کردن.

malla

: سوراخ تور پشه بند, سوراخ, چشـمه, شـبکه, تور مانند یا مشـبک کردن, : بدام انداختن, گیر انداختن, شـبکه ساختن, تورساختن, جور شدن, درهم گیرافتادن (مثل دنده های ماشین).

malo

: زمان ماضـی قـدیمی فعل بـءد, : بـد, زشت, ناصـحیح, بی اعتبار, نامساعـد, مضـر, زیان اور, بـداخلا ق, شـریر, بـدکار, بدخو, لا وصول, نـادرست, پراز غلـط, غلـط, اشـتباه, مغلوظ, بـد, زیان اور, مضـر, شـریرانه, بـدی, زیان, ناخوش, رنجور, سوء, خراب, خطر ناک, ناشـی, مشکل, سخت,بیمار, بد, زیان اور, ببدی, بطور ناقص, از روی بدخواهی و شرارت, غیر دوستانه, زیان, شپشو, کثیف, چرکین, اکبیری, نکبت, پست, خطا, اشتباه, جرم غلط, تقصیر و جرم غلط, ناصحیح, غیر منصفانه رفتار کردن, بی احترامی کردن به, سهو.

malsano

: محنت بار, مصیبت بار, غم انگیز.

malta

: جو سبز شده خشک, مالت, ابجو ساختن, مالت زدن, بحالت مالت دراوردن.

maltratamiento

: بد بکار بردن, بد استعمال کردن, سو استفاده کردن از,ضایع کردن, بدرفتاری کردن نسبت به, تجاوز به حقوق کسی کردن, به زنی تجاوز کردن, ننگین کردن, بدبکار بردن, بد رفتاری, سوء استفاده.

maltratar

: بد بکار بردن, بد استعمال کردن, سو استفاده کردن از,ضایع کردن, بدرفتاری کردن نسبت به, تجاوز به حقوق کسی کردن, به زنی تجاوز کردن, ننگین کردن, بدرفتاری کردن, باخشونت اداره کردن, بدرفتاری کردن, دشنام دادن.

maltrato

: بد بکار بردن, بد استعمال کردن, سو استفاده کردن از,ضایع کردن, بدرفتاری کردن نسبت به, تجاوز به حقوق کسی کردن, به زنی تجاوز کردن, ننگین کردن, بدبکار بردن, بد رفتاری, سوء استفاده.

malva

: رنگ بنفش, قفایی, رنگ بنفش مایل به ارغوانی سیر.

malvado

: بد, زیان اور, مضر, شریرانه, بدی, زیان, نابکار, شریر, بدکار, تبه کار, گناهکار, بد خو, بدجنس

malversacin

: اختلا س, دزدی, حیف ومیل, بدکاری, بدکرداری, شرارت, کار خلا ف قانون.

malversar

: اختلا س کردن, دستبرد زدن به, حیف و میل کردن, دزدیدن, بالا کشیدن, اختلا س کردن.

mam fero

: پستاندار.

mamario

: مربوط به پستانداران, مربوط به پستان.

mamifero

: پستاندار.

mampara

: پرده, روی پرده افکندن, غربال, غربال کردن.

mamut

: ماموت, فیل بزرگ دوره ماقبل تاریخ.

man a

: دیوانه کردن, فکر کسی را مختل کردن, دیوانگی, شور, شوق, ترک, شکاف, دیوانگی, شیدایی, عشق, هیجان بی دلیل وزیاد.

manaco

: دیوانه, مجنون, بی عقل, احمقانه, دیوانه, شیدا.

manada

: رمه, گله, گروه, جمعیت, گرد امدن, جمع شدن, متحد کردن, گروه.

manantial

: بهار, چشمه, سرچشمه, فنر, انبرک, جست وخیز, حالت فنری, حالت ارتجاعی فنر, پریدن, جهش کردن, جهیدن, قابل ارتجاع بودن, حالت فنری داشتن, ظاهر شدن.

manar

: جریان, روانی, مد (برابر جزر), سلا ست, جاری بودن, روان شدن, سلیس بودن, بده, شریدن, ریزش, جریان, فوران, جوش, تراوش, روان شدن, جاری شدن, فواره زدن.

mancha

: لکه دار کردن یا شدن, لک, لکه, بدنامی, عیب, پاک شدگی , لک, نقطه, خال, لکه یا خال میوه, ذره, لکه دار کردن, خالدار کردن, خال, نقطه, لک, موضع, بجا اوردن, لک, لکه, داغ, الودگی, الا یش, ننگ, لکه دار کردن, چرک کردن, زنگ زدن, رنگ شدن, رنگ پس دادن, زنگ زدگی.

manchar

: لک, لکه, داغ, الودگی, الا یش, ننگ, لکه دار کردن, چرک کردن, زنگ زدن, رنگ شدن, رنگ پس دادن, زنگ زدگی, تیره کردن, کدر کردن, لکه دار کردن.

mandado

: پیغام, ماموریت, فرمان, پیغام بری, پیغام رسانی.

mandamiento

: فرمان, حکم, دستور خدا.

mandar

: رءیس کارفرما, ارباب, برجسته, برجسته کاری, ریاست کردن بر, اربابی کردن (بر), نقش برجسته تهیه کردن, برجستگی, فرمان, مستقیم, هدایت کردن, اداره کردن, گرداندن, از پیش بردن, اسب اموخته, راسته,دسته,زمره,فرقه مذهبی,سامان,انجمن,ارایش,مرتبه,سبک,مرحله,دستور,فرمایش,حواله, فرستادن, ارسال داشتن, راندن, بردن, راهنمایی کردن, هدایت کردن, گوساله پرواری, رهبری, حکومت.

mandarina

: مامورین عالیرتبه, نارنگی.

mandatario

: اجباری.

mandato

: وکالت نامه, قیمومت, حکم, فرمان, تعهد, اختیار, راسته,دسته,زمره,فرقه مذهبی,سامان,انجمن,ارایش,مرتبه,سبک,مرحله,دستور,فرمایش,حواله.

mandbula

: فک, ارواره, گیره, دم گیره, وراجی, تنگنا, هرزه درایی کردن, پرچانگی کردن, استخوان ارواره, استخوان فک.

mando

: فرمان, کنترل, سوق دادن, منجر شدن, پیش افت, تقدم.

mandril

: اشکال مضحک, شکل عجیب و غریب, یکنوع میمون یا عنتر دم کوتاه.

manejable

: بادست انجام شده, دستی, دم دست, اماده, موجود, قابل استفاده, سودمند, چابک, چالا ک, ماهر, استاد در کار خود, روان,

بسهولت قابل استفاده, سهل الا ستعمال, قابل اداره کردن, کنترل پذیر, رام.

manejar

: رانـدن, بردن, عقب نشانـدن, بیرون کردن (بـا out), سواری کردن, کوبیـدن(میـخ وغیره), دسـته, قبضه شمشـیر, وسـیله, لمس, احساس بادست, دست زدن به, بکار بردن, سـرو کارداشـتن با, رفتار کردن, اسـتعمال کردن, دسته گذاشتن, اداره کردن, گرداندن, از پیش بردن, اسب اموخته, بفعالیت واداشـتن, بکار انـداختن, گردانـدن, اداره کردن, راه انداختن, دایر بودن, عمل جراحی کردن, رانــدن, رانش, دایر بـودن, اداره کردن, کــار, شــغل, وظیفـه, زیسـت, عمـل, عملکرد, نوشــتجات, اثـار ادبی یـا هنری, کارخـانه, استحکامات, کار کردن, موثر واقع شدن, عملی شدن, عمل کردن.

manejarse

: رفتارکردن, سلوک کردن, حرکت کردن, درست رفتار کردن, ادب نگاهداشتن.

manejo

: اداره, ترتیب, مدیریت, مدیران, کارفرمایی.

manera

: راه, روش, طریقه, چگونگی, طرز, رسوم, عادات, رفتار, ادب, تربیت, نوع, قسم, راه, جاده, طریق, سبک (سابک), طرز, طریقه.

manera diferente

: بطریق دیگر, بطور متفاوت.

manga

: استین, استین زدن به, در استین داشتن.

mangle

: خانواده شاه پسند

mango

: دسـته, قبضه شمشـیر, وسـیله, لمس, احسـاس بادست, دست زدن به, بکار بردن, سـرو کارداشـتن با, رفتار کردن, اسـتعمال کردن, دسته گذاشتن, درخت انبه, میوه ء انبه.

manguera

: جوراب, لوله لا ستیکی مخصوص اب پاشی وابیاری, لوله اب اتش نشانی, شلنگ.

mani tico

: ادم دیوانه, مجنون, دیوانه وار, عصبانی.

maniatar

: بخو, دست بند اهنین, دست بند زدن (به), دست بند (مخصوص دزدان وغیره), قید, بند, زنجیر, بخو, دستبندزدن, زنجیرکردن.

manicomio

: تیمارستان.

manicura

: مانیکور, مانیکور زدن, ارایش کردن.

manicuro

: مانیکورزن.

manido

: پر زور وکهنه (مثل ابجو), کهنه, بیات, مانده,بوی ناگرفته, مبتذل, بیات کردن, تازگی وطراوت چیزی را از بین بردن, مبتذل کردن.

manifestacin

: نمایش, اثبات.

manifestante

: رژه رونده, راه پیما.

manifestar

: اثبات کردن(با دلیل), نشان دادن, شرح دادن, تظاهرات کردن, بازنمود کردن, بارز, اشکار, اشکار ساختن, معلوم کردن, فاش کردن, اشاره, خبر, اعلا میه, بیانیه, نامه, اشکار کردن, فاش کردن, معلوم کردن.

manija

: دسته, قبضه شمشیر, وسیله, لمس, احساس بادست, دست زدن به, بکار بردن, سرو کارداشتن با, رفتار کردن, استعمال کردن, دسته گذاشتن.

maniobrar

: اسب سوار حرفه ای, چابک سوار, گول زدن, با حیله فراهم کردن, نیرنگ زدن, اسب دوانی کردن, سوارکار اسب دوانی شدن, مانور, تمرین نظامی.

manipulaci n

: دستکاری.

manipular

: رفتار, کردار, عمل, کاربرجسته, شاهکار, :بکار انداختن, استخراج کردن, بهره برداری کردن از, استثمار کردن, مانور, تمرین نظامی, بادست عمل کردن, با استادی درست کردن, بامهارت انجام دادن, اداره کردن, دستکاری کردن.

maniqu

: شخص لا ل وگیج وگنگ, ادم ساختگی, مانکن, مصنوعی, بطورمصنوعی ساختن, ادمک, ادم کوتاه قد, مانکن, ادمک, مانکن, مدل (دختر), مجسمه چوبی, مدل, نمونه, سرمشق, قالب, طرح, نقشه, طرح ریختن, ساختن, شکل دادن, مطابق مدل معینی در اوردن, نمونه قرار دادن.

mano

: دست, عقربه, دسته, دستخط, خط, شرکت, دخالت, کمک, طرف, پهلو, پیمان, دادن, کمک کردن, بادست کاری را انجام دادن, یک وجب.

manojo

: خوشه, گروه, دسته کردن, خوشه کردن, مشت, یک مشت پر, تنی چند, مشتی, دسته, طره, منگوله, ریشه پارچه, ته ریش, ریش بزی, کلا له, طره دار یا پرزدارکردن.

manosear

: کورکورانه جلورفتن, اشتباه کردن, لکنت زبان پیدا کردن, من من کردن, توپ را از دست دادن, سنبل کردن, کورمالی, اشتباه.

mansedumbre

: فروتنی, خونسردی ونرمی.

mansin

: عمارت چند دستگاهی, عمارت بزرگ.

manso

: فروتن, افتاده, بردبار, حلیم, باحوصله, ملا یم, بیروح, خونسرد, مهربان, نجیب, رام, رام, اهلی, بیروح, بیمزه, خودمانی, راه کردن.

manta

: پتو, جل, روکش, باپتو ویا جل پوشاندن, پوشاندن.

mantaraya

: نوعی ماهی پهن برقی.

manteca

: کره, روغن, روغن زرد, کره مالیدن روی, چاپلوسی کردن, فربه, چاق, چرب, چربی, چربی, چربی دار, چربی دار کردن, فربه یا پرواری کردن, چربی خوک, گوشت خوک, چربی زدن, ارایش دادن, چرب زبانی.

mantecoso

: ابدارخانه, جای فروش اذوقه و نوشابه, کره ای, روغنی.

mantel

: سفره, رومیزی.

mantener

: نگهداشتن, برقرار داشتن.

mantenimiento

: نگهداشت.

mantequilla

: کره, روغن, روغن زرد, کره مالیدن روی, چاپلوسی کردن.

manto

: طاقچه بالا بخاری.

manual

: کتاب دستی, کتاب راهنما, رساله, دستی, وابسته بدست, انجام شده با دست, کتاب دستی, نظامنامه, مقررات, کتاب راهنما, کتاب درسی, کتاب اصلی دریک موضوع, رساله.

manuscrito

: دست خط, نسخه خطی.

manutenci n

: نگاه داشتن, اداره کردن, محافظت کردن, نگهداری کردن,نگاهداری, حفاظت, امانت داری, توجه, جلوگیری کردن, ادامه دادن, مداومت بامری دادن, نگهداری, تعمیر, نگهداری کردن, هزینه نگهداری و تعمیر, مرمت.

manzana

: سیب, مردمک چشم, چیز عزیز و پربها, سیب دادن, میوه ء سیب دادن.

manzana de casas

: بنداوردن, انسداد, جعبه قرقره, اتحاد دو یاچند دسته بمنظور خاصی, بلوک, کنده, مانع ورادع, قطعه, بستن, مسدود کردن, مانع شدن از, بازداشتن, قالب کردن, توده, قلنبه.

manzanilla

: بابونه, بابونه معمولی یامعطر.

mapa

: نقشه, نمودار, جدول (اطلاعات), گرافیک, ترسیم اماری, بر روی نقشه نشان دادن, کشیدن, طرح کردن, نگاره, نقشه, نقشه کشیدن, ترسیم کردن.

m'aquina

: ماشین.

maquina de escribir

: ماشین تحریر.

maquinaci n

: دسیسه, تدبیر, طرح.

maquinador

: دسیسه کار, طراح نقسه.

maquinar

: دسیسه کردن, نقشه کشیدن, تدبیر کردن.

maquinaria

: ماشین الا ت.

maquinista

: ماشین کار, چرخکار, ماشین ساز.

mar

: دریا.

mar afuera

: از جانب ساحل, دور از ساحل, قسمت ساحلی دریا.

maratn

: مسابقه دو ماراتون, مسابقه دوصحرایی.

maravillar

: متحیرساختن, مبهوت کردن, مات کردن, سردرگم کردن, سردرگم, متحیر, متحیر کردن, گیج کردن, گیج, متحیر, مبهوت کردن.

maravillarse

: چیز شگفت, شگفتی, تعجب, اعجاز, حیرت زده شدن, شگفت داشتن, شگفت, تعجب, حیرت, اعجوبه, درشگفت شدن, حیرت انگیز, غریب.

maravilloso

: متحیر کننده, شگفت انگیز, جریمه, تاوان, غرامت, جریمه کردن, جریمه گرفتن از, صاف کردن, کوچک کردن, صاف شدن, رقیق شدن, خوب, فاخر, نازک, عالی, لطیف, نرم, ریز, شگرف, حیرت اور, عجیب, جالب, شگرف, شگفت اور, شگفت انگیز, شگفت, عجیب.

marbete

: برچسب, اتیکت, متمم سند یا نوشته, تکه باریک, لقب, اصطلا ح خاص, برچسب زدن, طبقه بندی کردن.

marca

: ارزه, نمره, نشانه, نشان, علا مت, داغ, هدف, پایه, نقطه, درجه, مرز, حد, علا مت گذاشتن, توجه کردن, برجسته, قلنبه, واریز نشده, مهر , نشان, نقش, باسمه, چاپ, تمبر, پست, جنس,نوع, پابزمین کوبیدن, مهر زدن, نشان دار کردن, کلیشه زدن, نقش بستن, منقوش کردن, منگنه کردن, تمبرزدن, تمبر پست الصاق کردن, علا مت تجارتی, علا مت تجارتی گذاشتن, تعیین میزان مد اب, علا مت چاپ سفید در متن کاغذ سفید, چاپ سفید یا سایه دار کردن.

marca de calidad

: نشان, عیاری که از طرف زرگر یا دولت روی الا ت سیمین وزرین گذاشته میشود, انگ.

marca de f brica

: علا مت تجارتی, علا مت تجارتی گذاشتن.

marca registrada

: علا مت تجارتی, علا مت تجارتی گذاشتن.

marcador

: نشانگر, نشانه.

marcapasos

: دستگاه تنظیم کننده ضربان قلب, سرمشق, راهنما, پیشقدم.

marcar

: داغ, داغ ودرفش, نشان, انگ, نیمسوز, اتشپاره, جور, جنس, نوع, مارک, علا مت, رقم, لکه بدنامی, داغ کردن, داغ زدن, خاطرنشان کردن, لکه دار کردن, شماره گرفتن, صفحه شماره گیر, ارزه, نمره, نشانه, نشان, علا مت, داغ, هدف, پایه, نقطه,

درجه, مرز, حد, علا- مت گذاشتن, توجه کردن, مهر , نشان, نقش, باسمه, چاپ, تمبر, پست, جنس,نوع, پابزمین کوبیدن, مهر زدن, نشان دار کردن, کلیشه زدن, نقش بستن, منقوش کردن, منگنه کردن, تمبرزدن, تمبر پست الصاق کردن.

marcar un tanto

: امتیاز, امتیاز گرفتن, حساب امتیازات.

marcha

: گردش, پیاده روی, مبلغ را بالا- بردن, راه پیمایی, قدم رو, قدم برداری, گام نظامی, موسیقی نظامی یا مارش, سیر, روش, پیشروی, ماه مارس, راه پیمایی کردن, قدم رو کردن, نظامی وار راه رفتن, پیشروی کردن, تاختن بر, راه رفتن, گام زدن, گردش کردن, پیاده رفتن, گردش پیاده, گردشگاه, پیاده رو.

marcha atrs

: وارونه, معکوس, معکوس کننده, پشت (سکه), بدبختی, شکست, وارونه کردن, برگرداندن, پشت و رو کردن, نقض کردن, واژگون کردن.

marchar

: راه پیمایی, قدم رو, قدم برداری, گام نظامی, موسیقی نظامی یا مارش, سیر, روش, پیشروی, ماه مارس, راه پیمایی کردن, قدم رو کردن, نظامی وار راه رفتن, پیشروی کردن, تاختن بر.

marcial

: جنگی, لشکری, جنگجو, نظامی.

marciano

: مریخی, اهل کره مریخ.

marco

: قاب, چارچوب, قاب کردن.

marea

: جریان, عید, کشند داشتن, جزر ومد ایجاد کردن, اتفاق افتادن, کشند.

mareado

: مبتلاـ بکسالت و بهم خوردگی مزاج در اثر پرواز, گیج, دچار دوران سر, گیج شدن, گیج, بی فکر, دوار, مبتلاـ به دوار سر, متزلزل, تهوع اور, دریازده, مبتلا به استفراغ وبهم خوردگی حال در سفر دریا.

mareado en avi n

: مبتلا بکسالت و بهم خوردگی مزاج در اثر پرواز.

mareo

: دریا زدگی, تهوع وبهم خوردگی حال در سفر دریا.

marfil

: عاج, دندان فیل, رنگ عاج.

margen

: عرض جغرافیایی, ازادی عمل, وسعت, عمل, بی قیدی, یک ورشدگی کشتی در اثر باد, حرکت یک وری, انحراف, مهلت, عقب افتادگی, راه گریز, حاشیه, تفاوت, بازی, نواختن ساز و غیره, سرگرمی مخصوص, تفریح, بازی کردن, تفریح کردن, ساز زدن, الت موسیقی نواختن, زدن, رل بازی کردن, روی صحنه ء نمایش ظاهرشدن, نمایش, نمایشنامه, اتاق, خانه, جا, فضا, محل, موقع, مجال, مسکن گزیدن, منزل دادن به, وسیع تر کردن, حوزه, وسعت, نوسان نما.

marginal

: حاشیه ای, مرزی.

maria

: مریم باکره, اسم خاص مونث.

marida

: زن, زوجه, عیال, خانم.

marido

: شوهر, شوی, کشاورز, گیاه پرطاقت, نر, شخم زدن, کاشتن, باغبانی کردن, شوهردادن, جفت کردن.

marijuana

: تنباکوی وحشی بیابانی, بته شاهدانه, کنف, حشیش, ماری جوانا.

marimacha

: دختر پسروار.

marina

: تفرجگـاه سـاحلی, لنگر گـاه یا حوضـچه مخصوص توقف قایق های تفریحی, نیروی دریایی, بحریه, ناوگان, کشتی جنگی, منظره دریایی, منظره هوایی دریا, دورنمای دریا.

marinero

: دریا نورد, ملوان, قایق بادبانی, ملا ح, ناوی

marino

: دریایی, بحری, وابسته به دریانوردی, تفنگدار دریایی, ملوان, جاشو (کلمه مخالف لاندمان).

marioneta

: عروسک خیمه شب بازی, نوعی مرغابی, عروسک, عروسک خیمه شب بازی, دست نشانده.

mariposa

: پروانه, بشکل پروانه.

marisco

: حلزون صدف دار, نرم تن صدف دار.

mariscos

: غذاهای مرکب از جانوران دریایی (مثل خرچنگ وغیره).

marisma

: مرداب, زمین ابگیر, سـیل گیر, سـیاه اب, مرداب, سـیاه اب, لجن زار, باتلا ق, مرداب, باتلا ق, سیاه اب, مرداب, باتلا ق, در باتلا ق فرو بردن, دچار کردن, مستغرق شدن.

marital

: شوهری, زوجی, ازدواجی, نکاحی.

marmita

: کتری, اب گرم کن, دهل, نقاره, جعبه قطب نما, دیگچه, دیگ, دیگچه, قوری, کتری, اب پاش, هرچیز برجسته ودیگ مانند, ماری جوانا وسایرمواد مخدره, گلدان, درگلدان گذاشتن, در گلدان محفوظ داشتن, در دیگ پختن.

marmota

: موش بزرگ

marqus

: مقام مارکیز, مرزبان

marr n

: قهوه ای, خرمایی, سرخ کردن, برشته کردن, قهوه ای کردن, شاه بلوط اروپایی, رنگ خرمایی مایل بقرمز, درجزیره دورافتاده یاجاهای مشابهی رها شدن یا گیر افتادن.

marrn claro

: اهوبره, رشا, گوزن, حنایی, بچه زاییدن (اهویاگوزن), اظهار دوستی کردن, تملق گفتن.

marroqu n

: مراکشی.

marruecos

: مراکش, کشور مغرب.

marsupial

: جانور کیسه دار.

martes

: سه شنبه.

martillo

: چکش, پتک, چخماق, استخوان چکشی, چکش زدن, کوبیدن, سخت کوشیدن, ضربت زدن.

martillo neum tico

: مته دستی مخصوص سوراخ کردن سنگ.

martillo picador

: مته دستی مخصوص سوراخ کردن سنگ.

martimo

: بحری, دریایی, وابسته به بازرگانی دریایی, وابسته بدریانوردی, استان بحری یاساحلی.

martir

: شهید, فدایی, شهید راه خدا کردن.

martirio

: شهادت.

marzo

: راه پیمایی, قدم رو, قدم برداری, گام نظامی, موسیقی نظامی یا مارش, سیر, روش, پیشروی, ماه مارس, راه پیمایی کردن, قدم رو کردن, نظامی وار راه رفتن, پیشروی کردن, تاختن بر.

mas

: ولی, اما, لیکن, جز, مگر, باستثنای, فقط, نه تنها, بطور محض, بی, بدون, بعلا وه, باضافه, افزودن به, مثبت, اضافی.

mas alla

: انسوی, انطرف ماوراء, دورتر, برتر از.

masa

: خردکردن, داغـان کردن, پی درپی زدن, خراب کردن, خمیر(دراشـپزی), خمیـدگی, خمیـدگی پیـداکردن, باخمیرپوشانـدن, خمیردرسـت کردن, جسم, جثه, لش, تنه, جسـامت, حجم, انـدازه, بصـورت تـوده جمع کردن, انباشـتن, تـوده, اکـثریت, جمعیت, ازدحام, شـلوغی, اجتماع, گروه, ازدحام کردن, چپیـدن, بازور وفشارپرکردن, انبوه مردم, خمیر, پول, بسـی, بسـیار, چندین, قواره, تکه, سهم, بخش, بهره, قسمت, سرنوشت, پارچه, قطعه, توده انبوه, قرعه, محوطه, قطعه زمین, جنس عرضه شده برای فروش, کالا, بقطعات تقسیم کردن (با out), تقسـیم بندی کردن, جورکردن, بخش کردن, سهم بندی کردن, قلنبه, کلوخه, گره, تکه, درشت, مجموع, ادم تنه لش, توده, دربست, یکجا, قلنبه کردن, توده کردن, بزرگ شـدن , انبوه, توده, جرم, خمیر, چسب, سـریش, گل یا

خمیر, نوعی شیرینی, چسباندن, چسب زدن به, خمیر زدن, حجم, جلد.

masacre

: قتل عام کردن, کشتار.

masaje

: ماساژ, مشت ومال, ماساژ دادن, مشتمال دادن.

masajear

: ماساژ, مشت ومال, ماساژ دادن, مشتمال دادن.

masajista

: مشت ومال دهنده, ماساژ دهنده.

mascar

: جویدن, خاییدن, تفکر کردن.

mascota

: چیز خوش یمن, نظر قربانی.

masculinidad

: تذکیر, حالت مردی, مردی.

masculino

: جنس نر, مذکر, مردانه, نرینه, نرین, گشن, نرین, مذکر, نر, نرینه, مردانه, گشن.

mascullar

: زیر لب سخن گفتن, من من کردن, من من, غرغر, لند لند, سخن زیر لب, من من کردن, جویده سخن گفتن, غرغر کردن.

masivo

: بزرگ, حجیم, عظیم, گنده, فشرده, کلا ن.

masoquismo

: مازوکیسم, لذت بردن از درد, لذت بردن از جور وجفای معشوق یا معشوقه.

masticable

: جویدنی.

masticaci n

: جویدن, چاوش.

masticar

: جویدن, خاییدن, تفکر کردن, چاوش کردن, جویدن, نرم کردن, خمیر کردن, بزاقی کردن.

mastodonte

: پستانداری شبیه فیل که در دوران الیگوسن وپلیستوسن میزیسته.

masturbaci n

: استمناء, جلق.

masturbarse

: جلق زدن.

mat n

: باشلق یا کلا ه مخصوص کشیشان, روسری, روپوش, کلا هک دودکش, کروک درشکه, اوباش, کاپوت ماشین, لوطی محله, اوباش.

mata

: بوته, بته, شاخ وبرگ.

matadero de reses

: کشتارگاه.

matanza

: قتل, توفیق ناگهانی, کشنده (مج.) دلربا, کشتار فجیع, قتل عام, خونریزی, ذبح, کشتار کردن.

matar

: قصاب, ادم خونریز, کشتن, قصابی کردن, کشتن, بقتل رساندن, ذبح کردن, ضایع کردن, تسویه کردن, حساب را واریز کردن, برچیدن, از بین بردن, مایع کردن, بصورت نقدینه دراوردن, سهام, کشتار فجیع, قتل عام, خونریزی, ذبح, کشتار کردن, باخشونت کشتن, بقتل رساندن, کشتارکردن, ذبح کردن.

matasanos

: صدای اردک, قات قات, ادم شارلا تان, چاخان, دروغی, ساختگی, قلا بی, قات قات کردن, صدای اردک کردن, دوای قلا بی دادن.

mate

: تار, تاریک, تیره کردن, :کم نور, تاریک, تار, مبهم, کند, راکد, کودن, گرفته, متاثر, کند کردن, بوریا, حصیر, کفش پاک کن, پادری, زیر بشقابی, زیر گلدانی, بوریا پوش کردن, باحصیر پوشاندن, درهم گیر کردن.

matem ticas

: ریاضیات, علوم ریاضی, علوم دقیقه.

matemtica

: ریاضی دان, عالم علم ریاضی.

matemtico

: ریاضی.

materia

: ماده, جسم, ذات, ماهیت, جوهر, موضوع, امر, مطلب, چیز, اهمیت, مهم بودن, اهمیت داشتن.

material

: مفروضات, اطلا عات, سوابق, دانسته ها, تجهیزات, دنده, چرخ دنده, مجموع چرخهای دنده دار, اسباب, لوازم, ادوات, افزار, الا ت, جامه, پوشش, دنده دار(یادندانه دار) کردن, اماده کارکردن, پوشانیدن, مادی, جسمانی, مهم, عمده, کلی, جسمی, اساسی, اصولی, مناسب, مقتضی, مربوط, جسم, ماده, قسمت مادی یا مکانیکی هنر, تکنیک, تجهیزات, ذاتی, جسمی, اساسی, مهم, محکم, قابل توجه.

material stico

: وابسته به ماديات, مربوط به ماده گرايي, اين جهاني, دنيوى, جسماني, مادى, خاكى.

materialismo

: ماديت, ماده گرايي, ماده پرستي.

materialista

: مادى, ماده گراى.

materializar

: ظاهرشدن, پديدار شدن, پديدار شدن, بيرون امدن, مادى كردن, صورت خارجى بخود گرفتن, جامه عمل بخود پوشيدن.

maternal

: مادرى, مادروار, مادرانه, امى, از مادرى.

maternidad

: مادرى, زايشگاه, وابسته به زايمان.

mates

: رياضيات, علوم رياضى, علوم دقيقه.

matine

: نمايش يا برنامه ياجشن بعدازظهر.

matiz

: رنگ, فام, بشره, تغيير رنگ دادن, رنگ كردن, ملون كردن, درجه بندى, سلسله, درجه, تدريج, انتقال تدريجى, ارتقاء, چرده, رنگ, شكل, تصوير, ظاهر, نما, صورت, هيلت, منظر , فرق جزءى, اختلا ف مختصر, نكات دقيق وظريف, سايه, حباب چراغ يا فانوس, اباژور, سايه بان, جاى سايه دار, اختلا ف جزءى, سايه رنگ, سايه دار كردن, سايه افكندن, تيره كردن, كم كردن, زير وبم كردن, رنگ, ته رنگ, رنگ, رنگ مختصر, سايه ء رنگ, داراى ته رنگ ياسايه رنگ نمودن, صدا, اهنگ, درجه صدا, دانگ, لحن, اهنگ داشتن, باهنگ در اوردن, سفت كردن, نوا.

matorral

: بوته, بته, شاخ وبرگ.

matriarca

: رءیسه خانواده, مادر.

matricidio

: مادر کشی, قاتل مادر, مادرکش.

matriculacin

: نامنویسی, ثبت نام, دخول یا نام نویسی در دانشگاه, ثبت, نام نویسی, اسم نویسی, موضوع ثبت شده.

matricular

: نامنویسی کردن, ثبت نام کردن, عضویت دادن, درفهرست واردکردن, در دفتر دانشگاه یا دانشکده نام نویسی کردن, نام نویسی کردن, در دانشکده یادانشگاه پذیرفته شدن, قبول کردن, پذیرفتن, دفتر ثبت, ثبت امار, دستگاه تعدیل گرما, پیچ دانگ صدا, لیست یا فهرست, ثبت کردن, نگاشتن, در دفتر وارد کردن, نشان دادن, منطبق کردن.

matrimonial

: وابسته به عروسی.

matrimonio

: ازدواج, عروسی, جشن عروسی, زناشویی, یگانگی, اتحاد, عقید, ازدواج, پیمان ازدواج, زناشویی, عروسی, ازدواج, نکاح, وابلسته بعروسی, نکاحی, عروسی, زفافی.

matriz

: زهدان, رحم, بچه دان, موطن, جای پیدایش, ابسته, زهدان, بچه دان, رحم, شکم, بطن, پروردن.

matrona

: زن خانه دار, کدبانو, بانو, زن شوهردار, مدیره, سرپرستار.

maturaci n

: بلوغ, رسیده شدن.

maullar

: میومیو کردن, صـدای گربه, یاعو, مرغ نوروزی اروپایی, میومیوکردن, صـدای گربه, پر ریختن, موی ریختن, عوض شـدن, حبس کردن, در اصطبل نگهداری کردن, اصطبل.

mausoleo

: ارامگاه بزرگ, مقبره.

mayo

: امکـان داشـتن, توانـایی داشـتن, قـادر بودن, ممکن است, میتوان, شایـد, انشـاء الله, ایکـاش, جشن اول مـاه مه, بهار جوانی, ریعان شباب, ماه مه.

mayonesa

: نوعی چاشنی غذا وسالا د, مایونز.

mayor

: بزرگتر, ارشد, ارشد کلیسا, شـیخ کلیسا, مسن, سالخورده, اصلی, عمده, مهادو, بزرگ, عمده, متخصص شدن, پیر مانند, نسبتا پیر, بالا یی, بالا تر, مافوق, ارشد, برتر, ممتاز.

mayor a

: جسم, جثه, لش, تنه, جسامت, حجم, اندازه, بصورت توده جمع کردن, انباشتن, توده, اکثریت, اکثریت, بیشترین, زیادترین, بیش از همه.

maza

: پوست جوز, گل جوز, راف, گرز, کوپال, چماق زدن, گول زدنی, فریب, چماق.

mazapn

: شیرینی (با خمیر ارد بادام وشکر).

mazo

: چوب, چمـاق, عصـا, چوکـان زدن, خشت, گـل امـاده برای کوزه گری, لعـاب مخصوص ظروف سـفالی, چشـمک زدن, مژگان راتکـان دادن, بـال بـال زدن, چوگان, چوگانـدار, نیمه یاپاره اجر, ضـربت, چوگان زدن, خفاش , چماق, گرز, خال گشـنیز, خاج, باشـگاه, انجمن, کانون, مجمع(vi&.vti):چمـاق زدن, تشـکیل باشـگاه یا انجمن دادن, گرز, پتک, چکش, کلوخ کوب, چوگان, زدن, چکش زدن, کوبیدن.

mbar amarillo

: کهربا, عنبر, رنگ کهربایی, کهربایی.

mdem

: تلفیق و تفکیک کننده.

mdico

: پزشک, دکتر, طبابت کردن, درجه دکتری دادن به, پزشک.

mdula

: مغز استخوان, مخ, مغز, قسمت عمده, جوهر.

me

: مرا, بمن, می, سومین نوت گام دیاتونیک موسیقی, خودم, شخص خودم, من خودم.

mear

: شاش, شاشیدن.

meat

: باریکه گوشت کبابی.

mec nica

: مکانیک, مکانیک ماشین الا ت, هنرور, مکانیکی, ماشینی.

mecangrafo

: ماشین نویس.

mecanismo

: ماشین الا ت, مکانیزم, طرزکار, دستگاه.

mecanizaci n

: مکانیره کردن.

mecanizar

: ماشینی کردن.

mecanografiar

: گونه, نوع, حروف چاپ, ماشین تحریر, ماشین کردن.

mecer

: تکان نوسانی دادن, جنباندن, نوسان کردن, سنگ, تخته سنگ یا صخره, سنگ خاره, صخره, جنبش, تکان.

mecha

: فتیله مواد منفجره, فیوز, فتیله گذاشتن در, سیم گذاشتن, فیوزدارکردن, امیختن, ترکیب کردن یا شدن, ذوب شدن, فتیله, چیزی که بجای فتیله بکار رود, افروزه.

mechero

: فندک, کبریت, گیرانه, قایق باری, با قایق باری کالا حمل کردن.

mecnico

: مکانیک, مکانیک ماشین الا ت, هنرور, مکانیکی, ماشینی, مکانیکی, ماشینی, غیر فکری.

medall n

: قوطی کوچکی برای یادگارهای خیلی کوچک (مثل طره گیسو) که بگردن میاویزند, مدال بزرگ, مدالیون, با مدال بزرگ زینت دادن.

medalla

: نشان, نشانی شبیه سکه, مدال, شکل, شبیه, صورت.

media

: جوراب زنانه ساقه بلند.

media noche

: نیمه شب, نصف شب, دل شب, تاریکی عمیق.

mediacin

: میانجیگری, وساطت.

mediador

: میانجی, دلا ل.

medial

: مرکزی, میانی, وسطی, مابین, میانه, متوسط, با, همراه با, نیمه, میانی, وسطی.

mediana

: معدل, حد وسط, میانه, متوسط, درجه عادی, میانگین, حد وسط (چیزیرا) پیدا کردن, میانه قرار دادن, میانگین گرفتن, رویهمرفته, بالغ شدن, میانه, متوسط, وسطی, واقع دروسط, حد وسط, متوسط, میانه روی, اعتدال, منابع درامد, عایدی, پست فطرت, بدجنس, اب زیرکاه, قصد داشتن, مقصود داشتن, هدف داشتن, معنی ومفهوم خاصی داشتن, معنی دادن, میانگین, میانگین, وسطی, میانه, حد فاصل, میانی, میانه, اهل کشور ماد.

mediano

: محیط کشت, میانجی, واسطه, وسیله, متوسط, معتدل, رسانه.

medianoche

: نیمه شب, نصف شب, دل شب, تاریکی عمیق.

mediar

: در میان امدن, مداخله کردن, پا میان گذاردن, در ضمن روی دادن, فاصله خوردن, حاءل شدن, میانی, وسطی, واقع درمیان, غیر مستقیم, میانجی گری کردن, وساطت کردن, پابمیان گذاردن, درمیان واقع شدن.

medias

: جامه کش باف, جوراب بافی.

medible

: قابل اندازه گیری.

medicaci n

: تداوی, تجویز دوا, دارو.

medicamento

: دارو, دوا زدن, دارو خوراندن, تخدیر کردن, دارو, دوا, پزشکی, طب, علم طب, دارویی, وابسته به داروسازی, دارو.

medicina

: دارو, دوا زدن, دارو خوراندن, تخدیر کردن, دارو, دوا, پزشکی, طب, علم طب, دارویی, وابسته به داروسازی, دارو.

medicinal

: دارویی, شفا بخش.

medicinar

: خوراک دوا یا شربت, مقدار دوا, دوا دادن, شفا دادن, مداوا کردن, دارویی کردن.

medicion

: اندازه گیری, اندازه, سنجش.

medida

: اندازه, اندازه گرفتن, سنجدین, اندازه گیری, اندازه, سنجش.

medidor

: اندازه, اندازه گیر, اندازه گرفتن.

medieval

: قرون وسطی, قرون وسطایی.

medio

: معدل, حد وسط, میانه, متوسط, درجه عادی, میانگین, حد وسط (چیزیرا) پیدا کردن, میانه قرار دادن, میانگین گرفتن, رویهمرفته, بالغ شدن, نیم, نصفه, سو, طرف, شریک, ناقص, نیمی, بطور ناقص, محیط کشت, میانجی, واسطه, وسیله, متوسط, معتدل, رسانه, دل, قلب, قسمت وسط, در وسط, درمیان, گزیر, علا ج, دارو, درمان, میزان, چاره, اصلا ح کردن, جبران کردن, درمان کردن, الت, افزار, ابزار, اسباب, الت دست, دارای ابزار کردن, بصورت ابزار دراوردن.

medio ambiente

: محیط, اطراف, احاطه, دور و بر, پرگیر, محیط, اجتماع, قلمرو, دور وبر, اطراف.

medio galope

: چهارنعل, گامی شبیه چهارنعل, گردش, سوار اسب (چهارنعل رونده) شدن, سلا نه سلا نه راه رفتن.

mediocre

: حد وسط, متوسط, میانحال, وسط, معتدل, ملا یم, ارام, میانه رو, مناسب, محدود, اداره کردن, تعدیل کردن, فقیر, مسکین, بینوا, بی پول, مستمند, معدود, ناچیز, پست, نامرغوب, دون.

mediocridad

: میانگی, حد وسط, اندازه متوسط.

mediod a

: نیمروز, ظهر, نیمروز, ظهر, وسط روز.

medir

: اندازه, اندازه گرفتن, سنجدین.

meditacin

: تفکر, تامل, غور, تعمق, عبادت, تفکر, اندیشه, تعمق.

meditar

: تفکر کردن, درنظر داشتن, اندیشیدن, تفکر کردن, اندیشه کردن, قصد کردن, تدبیر کردن, سربجیب تفکر فرو بردن, عبادت کردن.

mediterr neo

: وابسته بدریای مدیترانه, دریای مدیترانه.

medroso

: ترسان, بیمناک, هراسناک.

medusa

: کاواکان یا توتیاء البحر اقیانوس که بیشتر درسواحل نیو انگلند زندگی میکند.ستاره دریایی.

meg fono

: بلند گو, با بلند گو حرف زدن.

megahercio

: میلیون هرتز, مگا هرتز.

megavatio

: یک میلیون وات.

mejicano

: مکزیکی, اهل مکزیک.

mejilla

: گونه, لب.

mejilln

: صدف دو کپه ای, صدف باریک دریایی ورودخانه ای.

mejor

: بهترین, نیکوترین, خوبترین, شایسته ترین, پیشترین, بزرگترین, عظیم ترین,برتری جستن, سبقت گرفتن, به بهترین وجه, به نیکوترین روش, بهترین کار, شرط بندی کننده, کسی که شرط می بندد, خوب, نیکو, نیک, پسندیده, خوش, مهربان, سودمند, مفید, شایسته, قابل, پاک, معتبر, صحیح, ممتاز, ارجمند, کامیابی, خیر, سود, مال التجاره, مال منقول, محموله, بالا یی, بالا تر, مافوق, ارشد, برتر, ممتاز.

mejoramiento

: بهبود, پیشرفت, بهترشدن, بهسازی, بهبود امکانات, ترفیع.

mejorar

: درست, صحیح, صحیح کردن, اصلا ح کردن, تادیب کردن, بالا بردن, افزودن, زیادکردن, بلندکردن, بزرگ شدن, درشت نشان

دادن, اهمیت دادن, بهبودی دادن, بهتر کردن, اصلا ح کردن, بهبودی یافتن, پیشرفت کردن, اصلا حات کردن.

melanclico

: افسرده, کدر, رنجیده, ملول, اوقات تلخ, مالیخولیایی, ادم افسرده, سودا زده, ترشرو, کج خلق, عبوس, وسواسی, غمگین, اندوگین, غمناک, نژند, محزون, اندوهناک, دلتنگ, افسرده وملول.

melancol a

: تاریکی, تیرگی, تاریکی افسرده کننده, ملا لت, افسردگی,دل تنگی, افسرده شدن, دلتنگ بودن, عبوس بودن, تاریک کردن, تیره کردن, ابری بودن(اسمان), مالیخولیا, سودا, سودا زدگی, غمگین.

melaza

: شیره قند, شهد, ملا س, شیره.

meldico

: خوش نوا, ملیح, دلپذیر, خوش اهنگ, دارای ملودی.

melindroso

: با احتیاط, امل.

mellado

: دندانه دار, ناهموار.

mellar

: دندانه, گودی, تو رفتگی, جای ضربت, دندانه کردن, دندانی, شکستگی, شکاف, دندانه, موقع بحرانی, سربزنگاه, دندانه دندانه کردن, شکستن, شکاف, بریدگی, شکاف چوبخط, سوراخ کردن, شکاف ایجاد کردن, چوبخط زدن, فرورفتگی.

meln

: گرمک, طالبی, خربزه, هندوانه.

melocotn

: هلوی شیرین و ابدار, شلیل, هلو, شفتالو, هرچیز شبیه هلو, چیز لذیذ, زن یا دختر زیبا, فاش کردن.

melod a

: اهنگ شیرین, صدای موسیقی نوا, خنیا, میزان کردن, وفق دادن, کوک کردن.

melodioso

: ملیح, دلپذیر, دارای ملودی, خوش اهنگ, شیرین, ملیح, خوش الحان, بانوا.

melodram tico

: مربوط به نمایش ملودرام.

melodrama

: نمایش توام با موسیقی واواز که پایانی خوش داشته باشد, عشق خوش فرجام.

membrana

: میان پرده, حجاب حاجز, پرده ء دل, دیافراگم, حجاب یا پرده گذاردن, دریچه ء نور را بستن, پوشه, غشاء, شامه, پرده, پوست, پوسته.

memo

: یادداشت, نامه غیر رسمی, تذکاریه.

memorable

: پرحادثه, کذایی, حاءز اهمیت, جالب, یاد اوردنی.

memorando

: یادداشت, نامه غیر رسمی, تذکاریه.

memorandum

: یادداشت, نامه غیر رسمی, تذکاریه.

memoria

: یادداشت, تاریخچه, سرگذشت, شرح حال, خاطره, حافظه.

memoria de acceso aleatorio

: قوچ, گوسفند نر, دژکوب, پیستون منگنه ابی, تلمبه, کلوخ کوب, کوبیدن, فرو بردن, بنقطه مقصود رسانیدن, سنبه زدن,

باذژکوب خراب کردن, برج حمل.

memorizaci n

: حفظ کنی.

memorizar

: یاد سپردن, از بر کردن, حفظ کردن, بخاطر سپردن.

men

: فهرست خوراک, صورت غذا.

menaje

: خانواده, صمیمی, اهل بیت, مستخدمین خانه, خانگی.

mencin

: ذکر, اشاره, تذکر, یاداوری, نام بردن, ذکر کردن, اشاره کردن.

mencionar

: ذکر کردن, اتخاذ سند کردن, گفتن, ذکر, اشاره, تذکر, یاداوری, نام بردن, ذکر کردن, اشاره کردن.

mendacidad

: دروغگویی, کذب.

mendigante

: گرفتارفقر و فاقه, بگدایی انداختن, بیچاره کردن, گدا , گدا, درویش, دربدر, ساءل, گدایی کننده.

mendigar

: خواهش کردن (از), خواستن, گدایی کردن, استدعا کردن, درخواست کردن.

mendigo

: گرفتارفقر و فاقه, بگدایی انداختن, بیچاره کردن, گدا

menguante

: جزر, فروکش, فرونشینی, زوال, فروکش کردن, افول کردن.

menguar

: کاستن, کاهش, کم شدن, نقصان یافتن, تقلیل یافتن, جزر, فروکش, فرونشینی, زوال, فروکش کردن, افول کردن, رو بکاهش گذاشتن, نقصان یافتن, کم شدن, افول, کم و کاستی, وارفتن, به اخر رسیدن.

menopausia

: یاءسگی, بند امدن قاعدگی, ایست طمث, سن یاس.

menor

: اصغر, موخر, کم, زودتر, تازه تر, دانشجوی سال سوم دانشکده یا دبیرستان, کمترین, کوچکترین, خردترین, اقل, کمتر, کوچکتر, اصغر, صغیر, کمتر, کوچکتر, پایین رتبه, خردسال, اصغر, شخص نابالغ, محزون, رشته فرعی, کهاد, صغری, در رشته ثانوی یا فرعی تحصیل کردن, کماد.

menor de edad

: کمتر, کوچکتر, پایین رتبه, خردسال, اصغر, شخص نابالغ, محزون, رشته فرعی, کهاد, صغری, در رشته ثانوی یا فرعی تحصیل کردن, کماد.

menos

: ولی, اما, لیکن, جز, مگر, باستثنای, فقط, نه تنها, بطور محض, بی, بدون, کهتر, اصغر, کوچکتر, کمتر, پست تر, منها.

menoscabar

: خراب کردن, زیان رساندن, معیوب کردن, بازداشتن, مانع شدن, ممانعت کردن.

menospreciar

: عدم وفق, انکار فضیلت چیزی راکردن, کم گرفتن, بی قدرکردن, پست کردن, بی اعتبارکردن.

menosprecio

: تحقیر, اهانت, خفت, خواری.

mensaje

: پیغام, ماموریت, فرمان, پیغام بری, پیغام رسانی, پیام, پیغام دادن, رسالت کردن, پیغام.

mensajero

: پیک, قاصد, پیغام اور, پیک, فرستاده, رسول.

menstruaci n

: دشتان, حیض, قاعدگی زنان, طمث.

menstrual

: وابسته به قاعده گی.

menstruar

: دشتان شدن, قاعده شدن, حیض شدن.

mensual

: ماهیانه, هر ماهه, ماهی یکبار, یکماهه.

mensualmente

: ماهیانه, هر ماهه, ماهی یکبار, یکماهه.

menta

: ضرابخانه, سکه زنی, ضرب سکه, سکه زدن, اختراع کردن, ساختن, جعل کردن, نعناع, شیرینی معطر با نعناع, نو, بکر, نعناع بیابانی, قرص نعناع.

mental

: عقلا نی, ذهنی, فکری, خردمند, روشنفکر, دماغی, روحی, مغزی, هوشی, فکری, روانی.

mentalidad

: ذهن, قوه ذهنی, روحیه, طرز فکر, اندیشه.

mentalmente

: فکرا, روحا, از نظر روانی.

mente

: هوش, زیرکی, فراست, فهم, بینش, اگاهی, روح پاك یا دانشمند, فرشته, خبرگیری, جاسوسی, فکر, خاطر, ذهن, خیال, مغز, فهم, فکر چیزی را کردن, یاداوری کردن, تذکر دادن, مراقب بودن, مواظبت کردن, ملتفت بودن, اعتناء کردن به, حذر کردن از, تصمیم داشتن.

mentira

: دروغ, کذب, سخن دروغ, دروغ, دروغ در چیز جزءی, دروغ گفتن, دروغ گفتن, سخن نادرست گفتن, دروغ, کذب,(.vi&.vt): دراز کشیدن, استراحت کردن , خوابیدن, افتادن, ماندن, واقع شدن, قرار گرفتن, موقتا ماندن, وضع, موقعیت, چگونگی.

mentiroso

: فریب امیز, پرنیرنگ, دروغگو, کذاب, کاذب, دروغگو, کاذب.

mentol

: جوهر نعناع خشك, قلم مانتول.

mentor

: رایزن, مشاور, راهنما, رهنمون, ناصح, مربی, مرشد.

menudillo

: احشاء خوراکی مرغ خانگی و غیره (ازقبیل دل و جگر), خرده ریز, جزءی.

menudo

: دقیقه, دم, ان, لحظه, پیش نویس, مسوده,یادداشت, گزارش وقایع, خلا صه مذاکرات, خلا صه ساختن, صورت جلسه نوشتن, پیش نویس کردن, :بسیار خرد, ریز, جزءی, کوچك, کوچك, خرده, ریز, محقر, خفیف, پست, غیر مهم, جزءی, کم, دون, کوچك شدن یاکردن, ریز, ریزه, کوچك, ناچیز.

mercachifle

: دوره گرد, دست فروش, ادم مزدور, ادم پست وخسیس, چك وچانه زدن.

mercader

: بازرگان, تاجر, داد وستد کردن, سوداگر.

mercader a

: کالا, مال التجاره, تجارت کردن.

mercado

: بازار, محل داد وستد, مرکز تجارت, فروختن, در بازار داد وستد کردن, درمعرض فروش قرار دادن, بازار گاه, میدان فروش کالا, بازار, بازار, مرکز بازرگانی, مرکز حراج.

mercanca

: وسیله مناسب, متاع, کالا, جنس, کالا, مال التجاره, تجارت کردن.

mercantil

: تجارتی, بازرگانی.

mercedatario

: صاحب امتیاز, گیرنده, انتقال گیرنده.

mercenario

: سرباز مزدور, ادم اجیر, پولکی, سرباز, نظامی, سپاهی, سربازی کردن, نظامی شدن.

mercurial

: سیمابی, جیوه دار, چالا ک, تند, متغیر, متلون, نااستوار, بی ثبات, بی پایه, لرزان, متزلزل, فرار.

mercurio

: سیماب, جیوه, تیر, پیک, پیغام بر, دزدماهر, عطارد, یکی از خدایان یونان قدیم.

merecer

: سزیدن, سزاوار بودن, شایستگی داشتن, لا یق بودن, استحقاق داشتن, شایستگی, سزاواری, لیاقت, استحقاق, شایسته بودن, استحقاق داشتن.

merendero

: رستوران, کافه, رستورانی که غذاهای مختصر واماده دارد.

meridiano

: اوج, ذروه, قله, منتهـا(درجه ء), سـر, مرتفعترين نقطه, بحران, نقطه ء كمـال, تـاج, كلاـ له, قله, يـال, بالاـ ترين درجه, به بالا ترين درجه رسيدن, ستيغ, نيم روز, ظهر, خط نصف النهار, دايره طول, اوج, درجه كمال.

meridional

: جنوبي, اهل جنوب, جنوبا, بطرف جنوب.

meritorio

: ستودني.

merluza

: ماهي روغن كوچك, قسمي ماهي, ماهي نرم باله خوراكي اروپايي, پودر گچ.

mermelada

: مربا, فشـردگي, چپاندن, فرو كردن, گنجاندن(با زور و فشار), متراكم كردن, شـلوغ كردن, شلوغ كردن(با امد و شد زياد), بستن, مسدود كردن, وضع بغرنج, پارازيت دادن, مرباي نارنج, مرباي به, لرزانك.

mero

: دريا, اب راكد, مرداب, محض, خالي, تنها, انحصاري, فقط.

merodeador

: غارتگر, چپاولگر.

mes

: ماه, ماه شمسي, ماه قمري, برج.

mesa

: ميز, ميز تحرير, جدول, ميز, مطرح كردن.

mescla

: اشوره, مخلوط, تركيب, اميزش, اختلا ط, اميزه.

mescolanza

: امیخته, اختلا ط, مختلط, رنگارنگ, زد وخورد, قطعه موسیقی مختلط.

meseta

: فلا ت, زمین مسطح.

met fora

: استعاره, صنعت استعاره, کنایه, تشبیه.

met lico

: پول نقـد, وصول کردن, نقـدکردن, دریـافت کردن, صـندوق پول, پول خرد, فلز, مـاده, جسم, فلزی, مـاده مـذاب, :سـنگ ریزی کردن, فلزی کردن, با فلزپوشاندن, فلزی.

meta

: بپایـان رسانیـدن, تمـام کردن, رنـگ وروغن زدن, تمام شـدن, پرداخت رنگ وروغن, دست کاری تکمیلی, پایان, پرداخت کار, هدف, مقصد.

metabolismo

: سوخت وساز, دگرگونی, متابولیزم, تحولا ت بدن موجود زنده برای حفظ حیات.

metabolizar

: دگرگون کردن از طریق متابولیزم.

metafrico

: استعاره ای, تشبیهی.

metafsico

: وابسته بعلم ماوراء طبیعی, علوم معقول, روحانی, معنوی, روحی, غیر مادی, بطور روحانی.

metal

: فلز, ماده, جسم, فلزی, ماده مذاب, :سنگ ریزی کردن, فلزی کردن, با فلزپوشاندن, سنگ معدن, سنگ دارای فلز.

metano

: متان.حص۴

metanol

: الکل متیلیک بفرمول.HC۳ HO

meteorito

: سنگ اسمانی, شخانه.

meteorlogo

: هواشناس.

meteoro

: شهاب, شهاب ثاقب, پدیده هوایی, تیر شهاب سنگ اسمانی.

meteorolog a

: مبحث تحولا ت جوی, علم هواشناسی.

meter

: الحاق کردن, در جوف چیزی گذاردن, جا دادن, داخل کردن, در میان گذاشتن, گذاردن,قراردادن,به زور واداشتن,عذاب دادن,تقدیم داشتن,تعبیر کردن,بکار بردن,منصوب کردن, ترغیب کردن,استقرار,پرتاب,سعی,ثابت.

meterico

: شهابی, درخشان وزودگذر.

meticuloso

: دقیق, محتاط, وسواسی, ناشی از وسواس یا دقت زیاد.

metilo

: متیل, ریشه یک ظرفیتی هیدروکربن بفرمول.حص۳

metrnomo

: میزانه شمار, اسبابی که برای تعیین زمان دقیق (مخصوصا در موسیقی) بکار میرود.

metro

: متر, اندازه گیر, سنجنده, اندازه, وسیله اندازه گیری, مقیاس, میزان, کنتور, مصرف سنج, وزن شعر, نظم, سجع وقافیه, متر, با متر اندازه گیری کردن, سنجیدن, اندازه گیری کردن, بصورت مسجع ومقفی در اوردن, زیر راه, راه زیر زمینی, ترن زیر زمینی, مترو, لا مپ, لوله, راه اهن زیر زمینی, تشکیلا ت محرمانه و زیرزمینی, واقع در زیرزمین, زیر زمین.

metropolitano

: وابسته به پایتخت یا شهر عمده, مطرانی.

mezcla

: مخلوطی (از چند جنس خوب و بد و متوسط) تهیه کردن (مثل چای), ترکیب, مخلوط, امیختگی, امیزه, امیخته, اختلا ط, مختلط, رنگارنگ, زد وخورد, قطعه موسیقی مختلط, درهم کردن, اشوردن, سرشتن, قاتی کردن, امیختن, مخلوط کردن, اختلا ط, اشوره, مخلوط, ترکیب, امیزش, اختلا ط, امیزه.

mezclado

: امیخته.

mezclador

: ماشین مخصوص مخلوط کردن.

mezclar

: مخلوطی (از چند جنس خوب و بد و متوسط) تهیه کردن (مثل چای), ترکیب, مخلوط, امیختگی, امیزه, یکی کردن, ممزوج کردن, ترکیب کردن, فرورفتن, مستهلک شدن, غرق شدن, ممزوج شدن, امیختن, بخاطر اوردن, ذکر کردن, مخلوط کردن, درهم کردن, اشوردن, سرشتن, قاتی کردن, امیختن, مخلوط کردن, اختلا ط.

mezcolanza

: کیک کوچک شبیه حلقه, درهم امیختگی, شلوغی, تکان تکان خوردن, سواری کردن, امیخته, اختلا ط, مختلط, رنگارنگ, زد وخورد, قطعه موسیقی مختلط.

mezquino

: میانه, متوسط, وسطی, واقع دروسط, حد وسط, متوسط, میانه روی, اعتدال, منابع درامد, عایدی, پست فطرت, بدجنس, اب

زیرکاه, قصد داشتن, مقصود داشتن, هدف داشتن, معنی ومفهوم خاصی داشتن, معنی دادن, میانگین, چشم تنگ, خسیس, خسیس, چشم تنگ, خسیسانه, گران کیسه, خسیس, تنک چشم, للیم, ناشی از خست.

mezquita

: مسجد.

mgico

: جادو, سحر, سحر امیز, جادویی, وابسته به سحر و جادو, سحر امیز.

mi

: مال من, متعلق بمن, مربوط بمن, ای وای.

miasma

: بخار بد بو, دم یادمه بد بو, بخار یادمه مسموم کننده.

micha

: چرک دار, چرکی, ریم الود, گربه, دخترک, بیدمشک, شبدرصحرایی, گربه وار, مثل پیشی.

micr fono

: میکروفن, بلندگو, بابلند گو صحبت کردن.

microbio

: زیاچه, میکرب.

microcomputadora

: ریز کامپیوتر.

microfono

: میکروفن, بلندگو, بابلند گو صحبت کردن.

microonda

: کهموج, موج خیلی کوچک الکترومغناطیسی, ریز موج.

micropastilla

: لپ پریده کردن یا شدن, ژتن, ریزه, تراشه, مهره ای که دربازی نشان برد وباخت است, ژتون, ورقه شدن, رنده کردن, سیب زمینی سرخ کرده.

micropelcula

: فیلم خیلی کوچک برای عکس های خیلی ریز.

microprocesador

: ریز پردازنده.

microsc pico

: وابسته به میکروسکپ, بسیار کوچک, ذره بینی.

microscopio

: ریزبین, میکروسکپ, ذره بین.

miedo

: هراسان, ترسان, ترسنده, ترسیده, از روی بیمیلی, متاسف, ترس, بیم, هراس, ترسیدن(از), وحشت, ترس ناگهانی, هراس, وحشت, ترساندن, رم دادن, ترسو, کمرو, محجوب.

miedoso

: ترسان, بیمناک, هراسناک.

miel

: انگبین, عسل, شهد, محبوب, عسلی کردن, چرب ونرم کردن.

miembro

: عضو, عضو بدن, دست یا پا, بال, شاخه, قطع کردن عضو, اندام زبرین, اندام زیرین, اندام, عضو, کارمند, شعبه, بخش, جزء.

mientras

: در صورتیکه, هنگامیکه, حال انکه, مادامیکه, در حین, تاموقعی که, سپری کردن, گذراندن, در خلا ل مدتی که, در حالیکه, درمدتی که, ضمن اینکه.

mierda

: ریدن, گه, ان, عن.

miga

: خرده نان, خرده, هرچیزی شبیه خرده نان (مثل خاك نرم)

migaja

: خرده نان, خرده, هرچیزی شبیه خرده نان (مثل خاك نرم)

migraa

: مرض سر درد, حمله سر درد, میگرن.

migraci n

: کوچ, مهاجرت.

migrante

: کوچ کننده, مهاجر, سیار, جانور مهاجر, کوچگر.

mil

: هزار.

mil metro

: میلیمتر.

mila

: مقیاس سنجش مسافت (میل) معادل ۵۳/۹۰۶۱ متر.

milagro

: معجزه, اعجاز, واقعه شگفت انگیز, چیز عجیب, شگفت, تعجب, حیرت, اعجوبه, درشگفت شدن, حیرت انگیز, غریب.

milagroso

: معجزه اسا.

milicia

: جنگجویان غیر نظامی, نیروی نظامی (بومی), امنیه, مجاهدین.

militancia

: نزاع طلبی, جنگجویی.

militante

: ستیزگر, اهل نزاع وکشمکش, جنگ طلب.

militar

: نظامی, سربازی, نظام, جنگی, ارتش, ارتشی, خدمت کردن, خدمت انجام دادن, بکار رفتن, بدرد خوردن, توپ رازدن, سرباز, نظامی, سپاهی, سربازی کردن, نظامی شدن.

milla

: مقیاس سنجش مسافت (میل) معادل ۵۳/۹۰۶۱ متر.

millaje

: سنجش برحسب میل (چند میل در ساعت یا در روز).

milln

: میلیون, هزار در هزار.

millon

: میلیون, هزار در هزار.

millonario

: میلیونر.

mimar

: بچه, کودک, طفل, نوزاد, مانند کودک رفتار کردن, نوازش کردن, بناز پروردن, نازپرورده, متنعم کردن, غنیمت, یغما, تاراج,

سودباداورده, فساد, تباهی, از بین بردن, غارت کردن, ضایع کردن, فاسد کردن, فاسد شدن, پوسیده شدن, لوس کردن, رودادن.

mime

: مشرب, خیال, مزاح, خلق, شوخی, خوشمزگی, خوشی دادن, راضی نگاهداشتن, خلط, تنابه, مشرب, خیال, مزاح, خلق, شوخی, خوشمزگی, خوشی دادن, راضی نگاهداشتن, خلط, تنابه.

mimoso

: مهربان, خونگرم, محبوب, پرنوازش, راحت, نوازش کن.

mina

: کان, معدن, نقب, راه زیر زمینی, مین, منبع, مامن, مال من, مرا, معدن حفر کردن, استخراج کردن یا شدن, کندن, چال, چال دار کردن, گودال, حفره, چاله, سیاه چال, هسته البالو و گیلا س و غیره, به رقابت واداشتن, هسته میوه را دراوردن, در گود مبارزه قرار دادن.

minera

: کان کنی, مین گذاری, معدن کاری, استخراج معدن.

mineral

: ماده معدنی, کانی, معدنی, اب معدنی, معدن, سنگ معدن, سنگ دارای فلز.

miniatura

: نقاشی باتذهیب, مینیاتور, کوچک, کوتاه.

miniaturista

: مینیاتور ساز.

minicomputadora

: کامپیوتر کوچک.

minimizar

: کمینه ساختن.

minimo

: کمترین, دست کم, حداقل, کمینه, کهین.

ministerial

: وابسته به وزیر یا کشیش, اداری.

ministerio

: وزارت, تهیه, اجراء, اداره, خدمت, وزارت, وزیری, دستوری, وزارتخانه (باتهع).

ministro

: وزیر, وزیر مختار, کشیش.(.vt&vi): کمک کردن, خدمت کردن, پرستاری کردن, بخش کردن.

minor a

: اقلیت.

minoridad

: اقلیت.

minorista

: خرده فروش.

minu

: رقص گام اهسته قرون ۷۱ و ۸۱ میلا دی.

minucioso

: باریک بین, خیلی دقیق, وسواسی, ترسو, کمرو, از اول تا اخر, بطور کامل, کامل, تمام.

minuto

: دقیقه, دم, ان, لحظه, پیش نویس, مسوده,یادداشت, گزارش وقایع, خلا صه مذاکرات, خلا صه ساختن, صورت جلسه نوشتن, پیش نویس کردن, :بسیار خرد, ریز, جزءی, کوچک.

minutos

: صورت جلسه, خلا صه مذاکرات.

mio

: کان, معدن, نقب, راه زیر زمینی, مین, منبع, مامن, مال من, مرا, معدن حفر کردن, استخراج کردن یا شدن, کندن.

miope

: نزدیک بین.

mirada

: خیره نگاه کردن, چشم دوختن, زل زل نگاه کردن, بادقت نگاه کردن, نگاه خیره, برانداز, برانداز کردن, نگاه, نگاه مختصر, نظراجمالی, مرور, نگاه مختصرکردن, نظر اجمالی کردن, اشاره کردن ورد شدن برق زدن, خراشیدن, به یک نظر دیدن, نگاه, نظر, نگاه کردن, نگریستن, دیدن, چشم رابکاربردن, قیافه, ظاهر, بنظرامدن مراقب بودن, وانمود کردن, ظاهر شدن, جستجو کردن.

mirar

: چشم, دیده, بینایی, دهانه, سوراخ سوزن, دکمه یا گره سیب زمینی, مرکز هر چیزی, کاراگاه, نگاه کردن, دیدن, پاییدن, خیره نگاه کردن, چشم دوختن, زل زل نگاه کردن, بادقت نگاه کردن, نگاه خیره, نگاه, نظر, نگاه کردن, نگریستن, دیدن, چشم رابکاربردن, قیافه, ظاهر, بنظرامدن مراقب بودن, وانمود کردن, ظاهر شدن, جستجو کردن, دیدن, مشاهده کردن, نگاه کردن, فهمیدن, مقر یا حوزه اسقفی, بنگر, خیره نگاه کردن, رک نگاه کردن, از روی تعجب ویا ترس نگاه کردن, خیره شدن, نظر, منظره, نظریه, عقیده, دید, چشم انداز, قضاوت, دیدن, از نظر گذراندن, پاییدن, دیدبان, پاسداری, کشیک, مدت کشیک, ساعت جیبی و مچی, ساعت, مراقبت کردن, مواظب بودن, بر کسی نظارت کردن, پاسداری کردن.

mirar impdico

: جنبه, قیافه, رنگ قیافه, منظر, نگاه کج, نگاه چپ, نگاه دزدکی, از گوشه چشم نگاه کردن, نگاه کج کردن, خالی, تهی, مجوف, چشم چرانی کردن, چشم چرانی, نگاه عاشقانه کردن, با چشم غمزه کردن, عشوه.

mircoles

: چهار شنبه, هر چهار شنبه یکبار.

misa

: انبوه, توده, جرم.

misantr pico

: مربوط به انسان گریزی.

miscel nea

: مجموعه ای از مطالب گوناگون, متنوعات.

miscelneo

: گوناگون, متفرقه.

miserable

: پست, فرومایه, سرافکنده, مطرود, روی برتافتن, خوار, پست کردن, کوچک کردن, تحقیرکردن, لاـ غر, نزار, بی برکت, بی چربی, نحیف, ناچیز, بدبخت, تیره روز, تیره بخت, رنجور, بدبخت, بیچاره, ضعیف الحال, پست, تاسف اور.

miseria

: بدبختی, بیچارگی, تهی دستی, نکبت, پستی.

misericordia

: دستگیری, صدقه, خیرات, نیکوکاری, رحمت, رحم, بخشش, مرحمت, شفقت, امان.

misericordioso

: دستگیر, سخی, مهربان, خیریه, بخشایشگر, رحیم, کریم, رحمت امیز, بخشنده, مهربان.

misi n

: بماموریت فرستادن, وابسته به ماموریت, ماموریت, هیلت اعزامی یا تبلیغی.

misionero

: مبلغ مذهبی, وابسته به مبلغین, وابسته به هیلت اعزامی.

misiva

: نامه, رساله, نامه منظوم, حرف, نویسه, نامه رسمی, یاداشت, تبصره, توجه کردن, ذکر کردن.

misma

: یکسان, یکنواخت, همان چیز, همان, همان کار, همان جور, بهمان اندازه.

mismo

: یکسان, یکنواخت, همان چیز, همان, همان کار, همان جور, بهمان اندازه.

misntropo

: بدبین وعیبجو پیرو مکتب کلبیون, مردم گریز, انسان گریز.

misoginia

: تنفر از زن.

misterio

: رمز, راز, سر, معما, صنعت, هنر, حرفه, پیشه.

misterioso

: وهم اور, ترساننده, گرفته, مکدر, اسرار امیز, مرموز, مبهم, تیره, تار, محو, مبهم, نامفهوم, گمنام, تیره کردن, تاریک کردن, مبهم کردن, گمنام کردن, خارق العاده, غریب, جادو, مرموز.

misticismo

: تصوف, عرفان, فلسفه درویش ها.

mistificaci n

: گیج سازی, مشکل وپیچیده سازی.

mistificar

: چشم بندی کردن, فریب دادن, اغفال کردن, گیج کردن, رمزی کردن.

mitad

: نیم, نصفه, سو, طرف, شریک, ناقص, نیمی, بطور ناقص, نیم, نیمه, نصف, نصفه, بخش, قسمت مساوی.

mitigar

: فروکش کردن, کاستن, تخفیف دادن, رفع نمودن, کم شدن, اب گرفتن از(فلز), خیساندن (چرم), غصب یا تصرف عدوانی, بزورتصرف کردن, کاهش, تنزل, فرونشستن, سبک کردن, ارام کردن, کم کردن, اسانی, سهولت, اسودگی, راحت کردن, سبک کردن, ازاد کردن, سبک کردن, تخفیف دادن, تسکین دادن.

mitn

: دستکش بلند, دستکش بیش بال, دستکش دارای یک جا برای چهار انگشت ویکجا برای انگشت شست.

mito

: افسانه, اسطوره.

mitolog a

: افسانه شناسی, اساطیر, اسطوره شناسی.

mitra

: تاج, تاج اسقف, تاج, تاج اسقف.

mltiple

: چند تا, چند برابر, بسیار, زیاد, متعدد, گوناگونی, متنوع کردن, چند برابرکردن, بسیار, زیاد, خیلی, چندین, بسا, گروه, بسیاری, چندین, متعدد, مضاعف, چندلا, گوناگون, مضرب, چند فاز, مضروب.

mnem nico

: وابسته به قوه حافظه.

mnimum

: کمترین, دست کم, حداقل, کمینه, کهین.

mobilario

: اثاثه, اثاث خانه, سامان, اسباب, وسایل, مبل.

mocasn

: کفش پوست وزن, مار زهردار.

mochila

: کوله پشتی, توشه دان, کوله بار, پشت واره, چنته, کوله پشتی, بقچه, دسته, گروه, یک بسته(مثل بسته سیگاروغیره), یکدست ورق بازی, بسته بندی کردن, قرار دادن, توده کردن, بزور چپاندن, بارکردن, بردن, فرستادن.

moci n

: جنبش, تکان, حرکت, جنب وجوش, پیشنهاد, پیشنهاد کردن, طرح دادن, اشاره کردن.

mocoso

: بچه بداخلا ق و لوس, کف شیر.

moda

: روش, سبک, طرز, اسلوب, مد, ساختن, درست کردن, بشکل در اوردن, رسم, سبک, اسلوب, طرز, طریقه, مد, وجه, سبک, شیوه, روش, خامه, سبک نگارش, سلیقه, سبک متداول, قلم, میله, متداول شدن, معمول کردن, مد کردن, نامیدن.

modadiente

: خلا ل دندان, دندان کاو.

modal

: کیفیتی, چونی, مقید, حالت, حوصله, حال, سردماغ, خلق, مشرب, وجه.

modelar

: روش, سبک, طرز, اسلوب, مد, ساختن, درست کردن, بشکل در اوردن, مدل, نمونه, سرمشق, قالب, طرح, نقشه, طرح ریختن, ساختن, شکل دادن, مطابق مدل معینی در اوردن, نمونه قرار دادن, ریخت, شکل دادن.

modelo

: مدل, نمونه, سرمشق, قالب, طرح, نقشه, طرح ریختن, ساختن, شکل دادن, مطابق مدل معینی در اوردن, نمونه قرار دادن, الگو, قالب.

moderaci n

: میانه روی, اعتدال.

moderado

: معتدل, ملا یم, ارام, میانه رو, مناسب, محدود, اداره کردن, تعدیل کردن.

moderador

: میانجی, مدیر, ناظم, تعدیل کننده, کند کننده.

moderar

: معتدل, ملا یم, ارام, میانه رو, مناسب, محدود, اداره کردن, تعدیل کردن.

modernista

: نوگرا, نوین گرا.

modernizacin

: نوسازی, نوپردازی, نوین گری.

modernizar

: نوین کردن, بطرز نوینی دراوردن, بروش امروزی دراوردن , دوباره رویه انداختن, دوباره وصله یا سرهم بندی کردن, نو نما کردن, وصله پینه کردن, بصورت امروزی در اوردن, جدید کردن.

moderno

: معاصر, همزمان, هم دوره, جریان, رایج, جاری, به پیمانه, نوین, امروزی, کنونی, جدید, مدرن.

modestia

: فروتنی, افتادگی, تواضع, حقارت, تحقیر, ازرم, شکسته نفسی, عفت, فروتنی.

modesto

: زبون, فروتن, متواضع, محقر, پست, بدون ارتفاع, پست کردن, فروتنی کردن, شکسته نفسی کردن, فروتن, افتاده, بردبار, حلیم, باحوصله, ملا یم, بیروح, خونسرد, مهربان, نجیب, رام, باحیا, افتاده, فروتن, معتدل, نسبتا کم.

modificaci n

: تعدیل, تنظیم, تغییر, تبدیل, دگرش, دگرگونی, دگرگون کردن یاشدن, دگرگونی, تغییر, پول خرد, مبادله, عوض کردن, تغییردادن, معاوضه کردن, خردکردن (پول), تغییر کردن, عوض شدن, پیرایش, اصلا ح.

modificador

: تعدیل کننده.

modificar

: تعدیل کردن, تنظیم کردن, تغییردادن, عوض کردن, اصلا ح کردن, تغییر یافتن, جرح و تعدیل کردن, دگرگون کردن, دگرگون کردن یاشدن, دگرگونی, تغییر, پول خرد, مبادله, عوض کردن, تغییردادن, معاوضه کردن, خردکردن (پول), تغییر کردن, عوض

شدن, تغییر دادن, اصلا ح کردن, تعدیل کردن.

modismo

: لهجه, زبان ویژه, اصطلا ح.

modista

: خیاط زنانه, کلا ه فروش, زنی که کلا ه زنانه میدوزد.

modista de sombreros

: کلا ه فروش, زنی که کلا ه زنانه میدوزد.

modo

: روش, سبک, طرز, اسلوب, مد, ساختن, درست کردن, بشکل در اوردن, راه, روش, طریقه, چگونگی, طرز, رسوم, عادات, رفتار, ادب, تربیت, نوع, قسم, روش, اسلوب, طریقه, رسم, سبک, اسلوب, طرز, طریقه, مد, وجه, شگرد فن, اصول مهارت, روش فنی, تکنیک, شیوه.

modo subjuntivo

: وجه شرطی, وابسته بوجه شرطی.

modulacin

: زیر وبم, نوسان صدا, نوسان, فرکانس.

modular

: پیمانه ای, تعدیل کردن,میزان کردن,بمایه دراوردن, زیرو بم کردن,برابری کردن,یک پرده یا مقام,تحریر دادن,تنظیم کردن,ملایم کردن,نرم کردن,اواز خواندن.

mofar

: تمسخر کردن, بکسی خندیدن, استهزاء کردن, طعنه, طنز, مسخره, ریشخند, استهزاء, طعنه زدن, سخن مسخره امیز گفتن, هو کردن, ساختگی, تقلیدی, تقلید در اوردن, استهزاء کردن, دست انداختن, تمسخر, استهزا, ریشخند, تمسخر کردن, دست انداختن, تمسخر, طنز, طعنه, ریشخند, استهزاء, اهانت وارد اوردن, تمسخر کردن, استهزاء, نیشخند, تمسخر, پوزخند, تمسخر, پوزخند, پوزخند زدن, باتمسخر بیان کردن, دست انداختن ومتلک گفتن, سرزنش کردن, شماتت کردن, طعنه زدن, طعنه.

mohair

: موی مرغوز, پارچه موهر.

moho

: پرمک, کپک, بادزدگی, زنگ گیاهی, کپک زدن, زنگ, زنگار, زنگ زدن.

mohoso

: خزه مانند, خزه گرفته, باتلا قی, سیاه اب, کپک زده, کهنه وفاسد, کپک زده, بوی ناگرفته, پوسیده, کهنه.

moiss

: حضرت موسی.

mojado

: نم, رطوبت, دلمرده کردن, حالت خفقان پیدا کردن, مرطوب ساختن, نمناک, نمدار, تر, گریان, مرطوب, پر از اب, تر, مرطوب, خیس, بارانی, اشکبار, تری, رطوبت, تر کردن, مرطوب کردن, نمناک کردن.

mojigato

: ریاکار, متظاهر, دورو, باریا.

moka

: قهوه مکا, نوعی چرم نرم.

mol cula

: مولکل.

molar

: دندان اسیاب.

molde

: قارچ انگلی گیاهان, کپک قارچی, کپرک, کپرک, کپرک زدن, قالب, کالبد, با قالب بشکل دراوردن.

moldear

: شکل, ریخت, ترکیب, تصویر, وجه, روش, طریقه, برگه, ورقه, فرم, تشکیل دادن, ساختن, بشکل دراوردن, قالب کردن,

پروردن, شکل گرفتن, سرشتن, فراگرفتن, مدل, نمونه, سرمشق, قالب, طرح, نقشه, طرح ریختن, ساختن, شکل دادن, مطابق مدل معینی در اوردن, نمونه قرار دادن, قارچ انگلی گیاهان, کپک قارچی, کپرک, کپرک زدن, قالب, کالبد, با قالب بشکل دراوردن, ریخت, شکل دادن.

molecular

: مولکولی.

moledor

: له کننده, فشارنده, دندان اسیاب, سنگ رویی اسیاب, تیز کن, لله, غلتک, بام غلتان, استوانه, نورد.

moler

: فشردن, چلا ندن, له شدن, خردشدن, باصدا شکستن, شکست دادن, پیروزشدن بر, کوبیدن, عمل خرد کردن یا اسیاب کردن, سایش, کار یکنواخت, اسیاب کردن, خردکردن, تیز کردن, ساییدن, اذیت کردن, اسیاب شدن, سخت کارکردن, اسیاب, ماشین, کارخانه, اسیاب کردن, کنگره دار کردن, ساییدن, نرم کردن, پودر کردن, نرم کوبیدن.

molestar

: دلخورکردن, ازردن, رنجاندن, اذیت کردن, بستوه اوردن, خشمگین کردن, تحریک کردن, مزاحم شدن, دردسر دادن, زحمت دادن, مخل اسایش شدن, نگران شدن, جوش زدن و خودخوری کردن, رنجش, پریشانی, مایه زحمت, اشکال, گیر, مختل کردن, مزاحم شدن, بستوه اوردن, عاجز کردن, اذیت کردن, حملا-ت پی درپی کردن, خسته کردن, ازاردادن, اذیت کردن, کسی را دست انداختن, سخنان نیشدارگفتن, اذیت, پوش دادن مو, ازار, ازار دادن, رنجه کردن, زحمت دادن, دچار کردن, اشفتن, مصدع شدن, مزاحمت, زحمت, رنجه.

molestar con griterio

: شانه کردن, سخت بازپرسی کردن از, سوال پیچ کردن, بباد طعنه گرفتن, شانه.

molestia

: دلخورکردن, ازردن, رنجاندن, اذیت کردن, بستوه اوردن, خشمگین کردن, تحریک کردن, مزاحم شدن, دلخوری, ازار, اذیت, ممانعت, ازردگی, رنجش, دردسر دادن, زحمت دادن, مخل اسایش شدن, نگران شدن, جوش زدن و خودخوری کردن, رنجش, پریشانی, مایه زحمت, بی ارام کردن, ناراحت کردن, اسوده نگذاشتن, اشفتن, مضطرب ساختن, بی قراری, ناارامی, اختلا-ل, مزاحمت, پاگیری, بازماندگی, اذیت, ازار, مانع, سبب تاخیر, دخالت, فضولی, ازار, مایه تصدیع خاطر, مایه رنجش, اذیت, ازار, ازار دادن, رنجه کردن, زحمت دادن, دچار کردن, اشفتن, مصدع شدن, مزاحمت, زحمت, رنجه, ناارامی, اشوب, اشفتگی, اضطراب, بیقراری, بیتابی.

molesto

: پر دردسر, پرزحمت, مزاحم, ناراحت, ناجور, پرزحمت, سخت, دردسردهنده, مصدع, رنج اور.

molienda

: عمل اسیاب کردن, گندم اسیابی, جو اسیابی, ارد کردن جو خیسانده, سود, قسمت.

molinero

: اسیابان, یکجور پروانه.

molino

: اسیاب, ماشین, کارخانه, اسیاب کردن, کنگره دار کردن.

molino de vento

: اسیاب بادی, هر چیزی شبیه اسیاب بادی, چرخیدن.

molino de viento

: اسیاب بادی, هر چیزی شبیه اسیاب بادی, چرخیدن.

molusco

: جانور نرم تن, حلزون.

momentito

: لحظه, دم, ان, هنگام, زمان, اهمیت.

momentneo

: انی, زود گذر.

momento

: دقیقه, دم, ان, لحظه, پیش نویس, مسوده,یادداشت, گزارش وقایع, خلاـ صه مذاکرات, خلا صه ساختن, صورت جلسه نوشتن, پیش نویس کردن, :بسیار خرد, ریز, جزءی, کوچک, لحظه, دم, ان, هنگام, زمان, اهمیت.

momia

: موميا, جسد موميا شده.

momificar

: موميايي كردن.

mon logo

: تك سخنگويي, صحبت يك نفري, تك گويي, گفتگو با خود, نمايش يا مقاله يا سخنراني يكنفري.

monarca

: سلطان, پادشاه, ملكه, شهريار, فرمانروا, حكمران, رءيس, سر, خط كش.

monarqu a

: سلطان, پادشاه, ملكه, شهريار, شهرياري, سلطنت مطلقه, رژيم سلطنتي.

monasterio

: صومعه, خانقاه راهبان, دير, رهبانگاه.

monculo

: عينك يك چشمي.

moneda

: دگرگون كردن ياشدن, دگرگوني, تغيير, پول خرد, مبادله, عوض كردن, تغييردادن, معاوضه كردن, خردكردن (پول), تغيير كردن, عوض شدن, سكه, سكه زدن, اختراع وابداع كردن, ضربه سكه, مسكوكات, ابداع واژه, پول رايج, رواج, انتشار.

moneda de diez centavos

: مسكوك ده سنتي(امريكايي).

monedar

: سكه, سكه زدن, اختراع وابداع كردن, ضرابخانه, سكه زني, ضرب سكه, سكه زدن, اختراع كردن, ساختن, جعل كردن, نعناع, شيريني معطر با نعناع, نو, بكر.

monedear

: سکه, سکه زدن, اختراع وابداع کردن, ضرابخانه, سکه زنی, ضرب سکه, سکه زدن, اختراع کردن, ساختن, جعل کردن, نعناع, شیرینی معطر با نعناع, نو, بکر.

monedero

: کیسه, جیب, کیسه پول, کیف پول, پول, دارایی, وجوهات خزانه, غنچه کردن, جمع کردن, پول دزدیدن, جیب بری کردن.

monetario

: پولی.

monitor

: اگاهی دهنده, انگیزنده, گوشیار, به علا ءم رمزی مخابراتی گوش دادن, مبصر.

monja

: راهبه, زن تارک دنیا.

monje

: راهب, تارک دنیا.

mono

: میمون, بوزینه, بوزینه, میمون, تقلید در اوردن, شیطنت کردن.

monogamia

: داشتن یک همسر, یک زنی, یک شوهری, تک گایی.

monograf a

: ویژه نگاشت, رساله درباره یک موضوع, امضاء با یک حرف, تک پژوهش, رساله, مقاله, شرح, دانش نویسه, توضیح.

monolito

: یکپارچه, تکسنگی, دارای یک سنگ.

monoltico

: یک پارچه.

monopolio

: انحصار, امتیاز انحصاری, کالا ی انحصاری.

monopolizador

: صاحب انحصار, وابسته بصاحب انحصار, سیاست انحصاری, انحصار گرای.

monopolizar

: بخود انحصار دادن, امتیاز انحصاری گرفتن.

monosilbico

: یک هجایی.

monoton a

: بی تنوعی, یک اهنگی, بی زیر وبم, یکنواختی.

monstico

: رهبانی.

monstruo

: دمدمی مزاجی, وسواس, چیز غریب, غرابت, خط دارکردن, رگه دارکردن, دمدمی بودن, عفریت, هیولا, اعجوبه, عظیم الجثه.

monstruosidad

: هیولا یی, بی عاطفگی, شرارت بسیار, هیولا.

monstruoso

: غول پیکر, هیولا.

mont culo

: تپه, پشته, برامدگی, خرپشته, ماهور, با خاک ریز محصور کردن, خاک ریزساختن.

monta a

: کوه, کوهستان, کوهستانی.

montacargas

: بالا بردن, بلند کردن, بر افراشتن, عمل بالا بردن, عمل کشیدن, مقدار کشش.

montaje

: همگذاری, مجمع, جفت سازی, سوار کنی, لوازم, عکسی که از چند قطعه عکس بهم چسبانده تشکیل شده باشد, قطعه ادبی یا موسیقی مرکب از قسمتهای گوناگون, تهیه عکس های بهم پیوسته.

montaoso

: کوهستانی, کوه مانند.

montar

: فراهم اوردن, انباشتن, گرداوردن, سوار کردن, جفت کردن, جمع شدن, گردامدن, انجمن کردن, ملا قات کردن, کوه, تپه, : بالا رفتن (با up), سوار شدن بر, بلند شدن, زیادشدن, بالغ شدن بر, سوار کردن,صعود کردن, نصب کردن, صعود, ترفیع, مقوای عکس, پایه, قاب عکس, مرکوب (اسب, دوچرخه وغیره), سواری, گردش سواره, سوار شدن.

monte

: کوه, تپه, : بالا-رفتن (با up), سوار شدن بر, بلند شدن, زیادشدن, بالغ شدن بر, سوار کردن,صعود کردن, نصب کردن, صعود, ترفیع, مقوای عکس, پایه, قاب عکس, مرکوب (اسب, دوچرخه وغیره).

montn

: کنار, لب, ساحل, بانک, ضرابخانه, رویهم انباشتن, در بانک گذاشتن, کپه کردن, بلند شدن (ابر یا دود) بطور متراکم, بانکداری کردن, مقیاس وزنی است معادل ۴ پک (پعثک) و۲۳ کوارتز , پیمانه غله ومیوه که درحدود۶۳ لیتر است, پیمانه, کیل, باپیمانه وزن کردن, توده, کپه, کومه, پشته, انبوه, گروه, جمعیت, توده کردن, پرکردن, کپه, توده, پشته, پشته کردن.

montono

: ادم کودن, یکنواختی, ملا-لت, مبتذل, یکنواخت, خسته کننده, بطور یکنواخت یا یک وزن خواندن, یک نواخت, یک وزن, اواز, سرود یک نواخت.

montuoso

: پر از تپه.

monumento

: یادگار, یادبود, لوحه یادبود, وابسته به حافظه, مقبره, بقعه, بنای یاد بود, بنای یادگاری, لوحه تاریخی, اثر تاریخی.

monz n

: بادموسمی, موسم بارندگی.

moqueta

: فرش, قالی, زیلو, فرش, مفروش.

mor n

: ابله, کله خر, احمقانه رفتار کردن, سبک مغز, بی کله, کند ذهن, خرفت, ابله, ادم سبک مغز وکم عقل, ادم احمق وابله.

mora

: توت سیاه, شاه توت, توت سفید, توت معمولی, شاه توت.

morado

: رنگ ارغوانی, زرشکی, جامه ارغوانی, جاه وجلا ل, ارغوانی کردن یا شدن, بنفشه, بنفش, بنفش رنگ.

moral

: وابسته به علم اخلا ق, اخلا قی, معنوی, وابسته بعلم اخلا ق, روحیه, اخلا ق, پند, معنی, مفهوم, سیرت, دلگرمی, روحیه, روحیه جنگجویان, روحیه افراد مردم, روح, جان, روان, رمق, روحیه, جرات, روح دادن, بسرخلق اوردن, قاءم, راست.

moralidad

: اخلا قی, معنوی, وابسته بعلم اخلا ق, روحیه, اخلا ق, پند, معنی, مفهوم, سیرت, سیرت, اخلا قیات, اخلا ق.

moralista

: فیلسوف یا معلم اخلا ق, اخلا قی.

moralizar

: نتیجه اخلا قی گرفتن از, اخلا قی کردن.

moratoria

: مهلت قانونی, استمهال.

morbidad

: ناخوشی, فساد, شیوع مرض, حالت مرض.

mordaz

: گزنده, زننده, تند, تیز, طعنه امیز.

mordaza

: گیره.

mordedura

: گاز گرفتن, گزیدن, نیش زدن, گاز, گزش, گزندگی, نیش.

mordente

: زننده, جگرسوز, گوشه دار, نیشدار, ماده ثابت کننده, ماده ثبات بکار بردن, طعنه امیز, نیشدار, زهرخنده دار.

morder

: گاز گرفتن, گزیدن, نیش زدن, گاز, گزش, گزندگی, نیش.

mordiscar

: خاییدن, گاز گرفتن, کندن (با گاز یا دندان), تحلیل رفتن, فرسودن, مانند موش جویدن, ساییدن, لقمه یا تکه کوچک, گاز زدن, اندک اندک خوردن, مثل بز جویدن.

morena

: سبزه, دارای موی مشکی یاخرمایی.

moreno

: قهوه ای, خرمایی, سرخ کردن, برشته کردن, قهوه ای کردن, سبزه, دارای موی مشکی یاخرمایی.

morera

: توت سفید, توت معمولی, شاه توت.

moretn

: کوبیدن, کبود کردن, زدن, ساییدن, کبودشدن, ضربت دیدن, کوفته شدن, کبودشدگی, تباره.

morgue

: مرده خانه, جای امانت مردگانی که هویت انها معلوم نیست, بایگانی راکد.

moribundo

: درحال نزع, در سکرات موت, روبه مرگ.

morillo

: سه پایه, پیش بخاری, سه پایه ای که کنار بخاری می گذاشتند.

morir

: جفت طاس.

morisco

: وابسته به اهالی شمال افریقا.

mornico

: ابلهانه.

moro

: زمین بایر, دشت, لنگر انداختن, اهل شمال افریقا, مسلمان, وابسته به اهالی شمال افریقا.

morocha

: سبزه, دارای موی مشکی یاخرمایی.

morral

: کیسه پارچه ای, کسه, خورجین.

mortal

: مهلک, کشنده, قاتل, کشنده, مهلک, مصیبت امیز, وخیم, وابسته به مرگ کشنده, مهلک, مرگ اور, فانی, فناپذیر, از بین رونده, مردنی, مرگ اور, مهلک, مرگبار, کشنده, خونین, مخرب, انسان.

mortalidad

: میرش, مرگ ومیر, متوفیات, بشریت.

mortero

: هاون, هاون داروسازی, خمپاره, شفته, ساروج کردن, باخمپاره زدن.

mortificaci n

: تحقیر, احساس حقارت, ریاضت, پست کردن, رنج, خجلت, فساد.

mortificar

: پست کردن, تحقیر کردن, اهانت کردن به, پست کردن, ریاضت دادن, کشتن, ازردن, رنجاندن.

mortifique

: ازردگی, غم وغصه, اندوه, الم, تنگدلی, اندوهگین کردن, ازرده کردن.

mortuario

: مرده شوی خانه, دفن, مرده ای.

mosaico

: وابسته به موسی, موسوی, موزاییک, باموزاییک اراستن, تکه تکه بهم پیوستن, اجر کاشی, سفال, با اجر کاشی فرش کردن.

mosca

: مگس, حشره پردار, پرواز, پرش, پراندن,پرواز دادن, بهوافرستادن, افراشتن, زدن, گریختن از, فرار کردن از, دراهتراز بودن, پرواز کردن, : تیز هوش, چابک وزرنگ, مگس.

mosquete

: تفنگ فتیله ای, شاهین کوچک نر.

mosquito

: پشه, حشره دو بال, پشه.

mostaza

: خردل, درخت خردل.

mostrador

: پیشخوان, بساط, شمارنده, ضربت متقابل, درجهت مخالف, در روبرو, معکوس, بالعکس, مقابله کردن, تلا فی کردن, جواب دادن, معامله بمثل کردن با.

mostrar

: اثبات کردن(با دلیل), نشان دادن, شرح دادن, تظاهرات کردن, نمایش, نمایش دادن, نمایاندن, نشان دادن, نمودن, ابراز کردن, فهماندن, نشان, ارائه, نمایش, جلوه, اثبات.

mostrarse

: نشان دادن, نمودن, ابراز کردن, فهماندن, نشان, ارائه, نمایش, جلوه, اثبات.

mote

: شعار, سخن زبده, پند, اندرز, حکمت, کنیه, نام خودمانی, کنیه دادن, ملقب کردن.

motear

: خالخال کردن, چیزی با نقاط رنگارنگ, حیوانی که بدنش خالخال باشد, خال, لکه, ابری, ابرش, خالدار, لکه دار, لکه لکه, ابری, رگه رگه, با خال های رنگارنگ نشان گذاردن, لکه دار کردن, نقطه, لکه کوچک, خال, رنگ, نوع, قسم, نقطه نقطه یا خال خال کردن.

motel

: متل.

motete

: سرود, سرودی که دسته جمعی در کلیسا میخوانند.

motin

: شورش یا طغیان کردن, اظهار تنفر کردن, طغیان, شورش, بهم خوردگی, انقلا ب, شوریدن.

motivaci n

: انگیزش, محرک.

motivacion

: انگیزش, محرک.

motivar

: تشویق کردن, دلگرم کردن, تشجیح کردن, تقویت کردن, پیش بردن, پروردن, در کشیدن نفس, استنشاق کردن, الهام بخشیدن, دمیدن در, القاء کردن, تحریک کردن, تهییج کردن, دارای انگیزه شده.

motivo

: سبب, علت, موجب, انگیزه, هدف, مرافعه, موضوع منازع فیه, نهضت, جنبش, سبب شدن, واداشتن, ایجاد کردن (غالبا بامصدر), انگیزه, موجب, وسیله, مسبب, کشش, انگیزه, محرک, داعی, سبب, علت, انگیختن, موقع, مورد, وهله, فرصت مناسب, موقعیت, تصادف, باعث شدن, انگیختن, دلیل, سبب, علت, عقل, خرد, شعور, استدلا ل کردن, دلیل و برهان اوردن.

motn

: اشوب, شورش, فتنه, بلوا, غوغا, داد و بیداد, عیاشی کردن, شورش کردن.

motocicleta

: موتورسیکلت.

motor

: موتور, ماشین, موتور, محرک.

motora

: قایق موتوری.

motorista

: ماشین سوار.

motorizar

: ماشینی کردن, موتوریزه کردن, موتوری کردن.

mover

: تکان جزءی خوردن, تکان دادن, جم خوردن, حرکت, حرکت دادن, حرکت کردن, نقل مکان, جنبش, حرکت, فعالیت, جم خوردن, تکان دادن, به جنبش دراوردن, حرکت دادن, بهم زدن, بجوش اوردن, تحریک کردن یا شدن, جنباندن, تکان دادن, تکان خوردن, جنبیدن, تکان.

moverse

: حرکت, حرکت دادن, حرکت کردن, نقل مکان.

movible

: متحرك, قابل حرکت, قابل تحرك, سیال, تلفن همراه.

movilidad

: جنبایی, تحرك, پویایی.

movilizaci n

: بسیج.

movilizar

: بسیج کردن, تجهیز کردن, متحرك کردن.

movimiento

: جنبش, تکان, حرکت, جنب وجوش, پیشنهاد, پیشنهاد کردن, طرح دادن, اشاره کردن, حرکت, جنبش.

moza de taberna

: خادمه ء میخانه, پیشخدمت میخانه, گارسون.

mozo

: پسر بچه, پسر, خانه شاگرد, حمالی کردن, حمل کردن, ابجو, دربان, حاجب, باربر, حمال, ناقل امراض, حامل, منتظر, پیشخدمت.

mprobo

: نادرست, متقلب, تقلب امیز, دغل, فاقد امانت, غیر منصفانه, نادرست, بی انصاف, نامساعد (درمورد باد), ناهموار.

mquina

: موتور, ماشین, ماشین.

mquina de escribir

: ماشین تحریر.

mrbido

: ناسالم, ناخوش, ویژه ناخوشی, مریض, وحشت اور.

mrshal

: ناظر, ضابط, امین صلح یا قاضی, نگهبان دژ سلطنتی.

mrtir

: شهید, فدایی, شهید راه خدا کردن.

ms all de

: گذشته, پایان یافته, پیشینه, وابسته بزمان گذشته, پیش, ماقبل, ماضی, گذشته از, ماورای, درماورای, دور از, پیش از.

ms all

: انسوی, انطرف ماوراء, دورتر, برتر از.

ms bien

: سریع تر, بلکه, بیشتر, تا یک اندازه, نسبتا, با میل بیشتری, ترجیحا, زودتر, بومیان (اوکلا هما) در اتازونی.

ms lejos

: بیشتر, دیگر, مجدد, اضافی, زاءد, بعلا وه, بعدی, دوتر,جلوتر, پیش بردن, جلو بردن, ادامه دادن, پیشرفت کردن, کمک کردن به.

ms uno

: دیو, جن, شیطان.

mscara facial

: مربوط به صورت (مثل عصب صورت).

msica

: موزیک, موسیقی, اهنگ, خنیا, رامشگری.

mstico

: متصوف, اهل تصوف, اهل سر, رمزی.

mstil

: تیر, دکل یکپارچه, دیرک, بادکل مجهز کردن.

mtico

: افسانه امیز, اسطوره ای.

mtrico

: علم سجع, مبحث بحر ووزن شعر, اندازه ای, استاندارد یامعیارمتری, متری.

mu eco

: شخص لا ل وگیج وگنگ, ادم ساختگی, مانکن, مصنوعی, بطورمصنوعی ساختن, ادمک, مانکن, مدل (دختر), مجسمه چوبی.

muchacha

: دختر, دختربچه, دوشیزه, کلفت, معشوقه, دختر, زن جوان, دوشیزه یا زن جوان, پیشخدمت مونث, دختر.

muchachez

: بچگی, پسر بچگی.

muchachil

: پسر مانند.

muchacho

: پسر بچه, پسر, خانه شاگرد, پسر بچه, جوانک, نوکر, خدمتکار, خادم, پیشخدمت, بنده.

muchacho travieso

: ترشی, سرکه, خیارترشی, وضعیت دشوار, ترشی انداختن.

muchedumbre

: جمعیت, ازدحام, شلوغی, اجتماع, گروه, ازدحام کردن, چپیدن, بازور وفشارپرکردن, انبوه مردم.

mucho

: زیاد, بسیار, خیلی بزرگ, کاملا رشد کرده, عالی, عالی مقام, تقریبا, بفراوانی دور, بسی, بسیار, خیلی, بسی, چندان, فراوان, زیاد, حتمی, واقعی, فعلی, خودان, همان, عینا.

mucho tiempo

: دراز, طولا نی, طویل, مدید, کشیده, دیر,گذشته ازوقت, : اشتیاق داشتن, میل داشتن, ارزوی چیزی را داشتن, طولا نی کردن, مناسب بودن.

muchos

: بسیار, زیاد, خیلی, چندین, بسا, گروه, بسیاری.

mucilago

: لعاب, لزوجت گیاه, چسب, اب لیز.

mudanza

: حرکت, حرکت دادن, حرکت کردن, نقل مکان.

mudar

: ریختن, انداختن افشاندن, افکندن, خون جاری ساختن, جاری ساختن, پوست انداختن, پوست ریختن, برگ ریزان کردن, کپر, الونک, لجن زار, لجن, باتلاـق, نهر, انحطاط, در لجن گیر افتادن, پوست ریخته شده مار, پوست مار, پوسته خارجی,پوست, سبوس, پوست دله زخم, پوسته پوسته شدگی, پوست انداختن, ضربه سنگین زدن.

mudarse

: دگرگون کردن یاشدن, دگرگونی, تغییر, پول خرد, مبادله, عوض کردن, تغییردادن, معاوضه کردن, خردکردن (پول), تغییر

کردن, عوض شدن, حرکت, حرکت دادن, حرکت کردن, نقل مکان.

mudo

: زبان بسته, لا ل, گنگ, بی صدا, کند ذهن, بی معنی, لا ل کردن, خاموش کردن, گنگ, لا ل, بی صدا, بی زبان, صامت, کسر کردن, خفه کردن

mueblaje

: اثاثه, اثاث خانه, سامان, اسباب, وسایل, مبل.

muebles

: اثاثه, اثاث خانه, سامان, اسباب, وسایل, مبل.

mueca

: ادا و اصول, شکلک, دهن کجی, نگاه ریایی, تظاهر, افسرده بودن, افسرده کردن, دلتنگ کردن.

mueca

: عروسک, زن زیبای نادان, دخترک, شخص لا ل وگیج وگنگ, ادم ساختگی, مانکن, مصنوعی, بطورمصنوعی ساختن, ادمک, عروسک, عروسک خیمه شب بازی, دست نشانده, مچ, مچ دست, قسمتی لباس یا دستکش که مچ دست را می پوشاند.

muela

: دندان اسیاب.

muellaje

: لنگراندازی, لنگرگاه.

muelle

: بارانداز, لنگرگاه, بریدن, کوتاه کردن, جاخالی کردن, موقوف کردن, جای محکوم یا زندانی در محکمه, سیاه رنگ, سیاه, :بارانداز, اسکله بندر, ستون, جرز, اسکله, موج شکن, پایه پل, لنگرگاه, اسکله, دیوار ساحلی, بهار, چشمه, سرچشمه, فنر, انبرک, جست وخیز, حالت فنری, حالت ارتجاعی فنر, پریدن, جهش کردن, جهیدن, قابل ارتجاع بودن, حالت فنری داشتن, ظاهر شدن, اسکله, جتی, بارانداز, لنگر گاه ساحل رودخانه با اسکله یا دیوار, محکم مهارکردن.

mueqitos

: کاریکاتور, تصویر مضحک, داستان مصور.

muerte

: مرگ, درگذشت, فوت.

muerto

: مرده, بی حس, منسوخ, کهنه, مهجور.

muesca

: شکستگی, شکاف, دندانه, موقع بحرانی, سربزنگاه, دندانه دندانه کردن, شکستن, شکاف, بریدگی, شکاف چوبخط, سوراخ کردن, شکاف ایجاد کردن, چوبخط زدن, فرورفتگی.

muestra

: نمونه, مسطوره, الگو, ازمون, واحد نمونه, نمونه گرفتن, نمونه نشان دادن, خوردن.

mugir

: خروش, خروشیدن, غرش کردن, غریدن, داد زدن, داد کشیدن

mugre

: چرک, کثافت, لکه, خاک, چرک, کثافت, پلیدی, الودگی, هرزه, دوده, چرک سیاه کردن, چرک کردن.

mujer

: بانو, خانم, بی بی, کدبانو, مدیره, زن, زوجه, عیال, خانم, زن, زنانگی, کلفت, رفیقه (نامشروع), زن صفت, ماده, مونث, جنس زن.

mulato

: زاده اروپایی وزنگی, دورگه.

muleta

: چوب زیر بغل, عصای زیر بغل, محل انشعاب بدن انسان (چون زیر بغل ومیان دوران), دوشاخه, هر عضو یا چیزی که کمک ونگهدار چیزی باشد, دوقاچ جلو وعقب زین, باچوب زیربغل راه رفتن, دوشاخه زیر چیزی گذاشتن.

mullir

: کرک, خواب پارچه, موهای نرم وکوتاه اطراف لب وگونه, کرکدار شدن, نرم کردن, اشتباه کردن, خبط کردن, پف, بادکردگی.

multa

: جریمه, تاوان, غرامت, جریمه کردن, جریمه گرفتن از, صاف کردن, کوچک کردن, صاف شدن, رقیق شدن, خوب, فاخر, نازک, عالی, لطیف, نرم, ریز, شگرف, بلیط.

multe

: جریمه, تاوان, غرامت, جریمه کردن, جریمه گرفتن از, صاف کردن, کوچک کردن, صاف شدن, رقیق شدن, خوب, فاخر, نازک, عالی, لطیف, نرم, ریز, شگرف.

multicolor

: رنگارنگ, امیخته, مختلط, لباس رنگارنگ دلقک ها, لباس چهل تکه.

multimillonario

: میلیونری که ثروتش بچند میلیون برسد.

multiplicaci n

: بس شماری, ضرب, افزایش, تکثیر.

multiplicador

: مضروب فیه, ضرب کننده, تکثیر کننده.

multiplicar

: ضرب کردن, تکثیر کردن.

multitud

: انبوه مردم, جمعیت, غوغا, ازدحام کردن, گروه, گروه بسیار, جمعیت کثیر, بسیاری.

mundano

: پیش پا افتاده, معمولی, مبتذل, همه جایی, این جهانی, دنیوی, خاکی.

mundial

: سراسری, جهانی, در سرتاسر جهان.

mundo

: جهان, دنیا, گیتی, عالم, روزگار.

munici n

: مهمات, مهمات, قلعه, دفاع, مهمات, تدارکات, جنگ افزار تهیه کردن.

municipal

: وابسته بشهرداری, شهری.

municipalidad

: شهردار, شهریا بخشی که دارای شهرداری است.

municipio

: انجمن, اجتماع, عوام, شهردار, شهریا بخشی که دارای شهرداری است.

munificente

: سخی, بخشنده, زیاد, بخشنده, کریم.

mural

: دیواری, دیوار نما, واقع بر روی دیوار.

murcilago

: چوب, چماق, عصا, چوکان زدن, خشت, گل اماده برای کوزه گری, لعاب مخصوص ظروف سفالی, چشمک زدن, مژگان راتکان دادن, بال بال زدن, چوگان, چوگاندار, نیمه یاپاره اجر, ضربت, چوگان زدن, خفاش

murdago

: داروش, دارواش

murmullo

: زمزمه, سخن نرم, شکایت, شایعات, زمزمه کردن, نجوا, بیخ گوشی, نجواکردن, پچ پچ کردن.

murmurar

: زمزمه, سخن نرم, شکایت, شایعات, زمزمه کردن, من من, غرغر, لند لند, سخن زیر لب, من من کردن, جویده سخن گفتن, غرغر کردن, نجوا, بیخ گوشی, نجواکردن, پچ پچ کردن.

muro

: دیوار, جدار, حصار, محصور کردن, حصار دار کردن, دیوار کشیدن, دیواری.

musa

: اندیشه کردن, تفکر کردن, در بحر فکر فرو رفتن, تعجب کردن, در شگفت ماندن, شگفت, الهه شعر وموسیقی, شاعر, چکامه سرا.

muscular

: عضلا نی.

musculoso

: عضلا نی.

muselina

: یکجور پارچه پشت نما که از ان جامه های زنانه و پرده درست میکنند, چیت موصلی.

museo

: موزه.

musgo

: خزه, باخزه پوشاندن.

musical

: موزیکال, دارای اهنگ, موسقی دار.

muslo

: ران.

mutacin

: جهش, تغییر, دگرگونی, تحول, طغیان, انقلا ب, شورش, تغییر ناگهانی.

mutante

: تغییر پذیر, دم دمدمی.

mutilaci n

: قطع عضو, تحریف.

mutilar

: لنگ, چلا ق, زمین گیر, عاجز, لنگ کردن, فلج کردن, اندام های کسی رابریدن, جداکردن, تجزیه کردن, کسیرا معیوب کردن, معیوب شدن, اختلا ل یا از کارافتادگی عضوی, صدمه, جرج, جرح, ضرب و جرح, نقص عضو, چلا ق کردن, معیوب کردن.

mutuo

: دوسره, از دو سره, بین الا ثنین, دو طرفه.

muy

: کاملا, بکلی, تماما, سراسر, واقعا, زیاد, بیش از حد لزوم, بحد افراط, همچنین, هم, بعلا وه, نیز, بسیار, خیلی, بسی, چندان, فراوان, زیاد, حتمی, واقعی, فعلی, خودان, همان, عینا.

muy inteligente

: بافکر, خوش فکر.

mvil

: انگیزه, فتنه انگیز, اتش افروز, موجب, مشوق, متحرک, قابل حرکت, قابل تحرک, سیال, تلقن همراه, انگیزه, محرک, داعی, سبب, علت, انگیختن.

mxima

: پند, مثل, گفته اخلا قی, قاعده کلی, اصل.

mximum

: بیشترین, بیشین, بزرگترین وبالا ترین رقم, منتهی درجه, بزرگترین, بالا ترین, ماکسیمم.

N

n cleo

: مغز ودرون هرچیزی, فروهر, هستی, وجود, ماهیت, گوهر, ذات, اسانس, قلب, سینه, اغوش, مرکز, دل و جرات, رشادت, مغز درخت,عاطفه, لب کلا م, جوهر, دل دادن, جرات دادن, تشجیع کردن, بدل گرفتن, مغز, هسته, مغزهسته, خستو, تخم, دانه, هسته, مغز, اساس.

n ctar

: شراب لذیذ خدایان یونان, شهد, شربت, نوش.

n mero

: کنش,فعل,کردار,حقیقت,فرمان قانون,اعلامیه, پیمان, سرگذشت, پرده نمابش(مثل پرده اول), کنش کردن, کار کردن, رفتار کردن, اثر کردن, بازی کردن, نمایش دادن, تقلید کردن, مرتکب شدن, به کار انداختن, سرزدن, بالغ شدن, رسیدن, :مبلغ, مقدار میزان, انگشت, رقم, عدد, عدد, شماره, رقم, نمره, مقدار, چندی, کمیت, قدر, اندازه, حد, مبلغ, اندازه, قد, مقدار, قالب, سایز, ساختن یارده بندی کردن برحسب اندازه, چسب زنی, اهارزدن, بر اورد کردن.

n mesis

: الهه انتقام, کینه جویی, انتقام, قصاص.

n tido

: تابناک, روشن, درخشان, تابان, افتابی, زرنگ, باهوش.

n utico

: دریایی, مربوط به دریانوردی, ملوانی.

nabo

: شلغم, منداب.

nacer

: زاییده شده, متولد.

nacido

: زاییده شده, متولد.

nacimiento

: زایش, تولد, پیدایش, اغاز, زاد, اغاز کردن, زادن, برخاستن, ترقی کردن, ترقی خیز.

nacin

: ملت, قوم, امت, خانواده, طایفه, کشور.

nacional

: ملی, قومی, وابسته به قوم یاملتی, تبعه, شهروند.

nacionalidad

: ملیت, تابعیت.

nacionalismo

: ملت پرستی, ملت گرایی, ملیت, ناسیونالیزم.

nacionalista

: ملت گرای, ملت دوست, طرفدار ملت, ناسیونالیست.

nacionalizaci n

: ملی سازی.

nada

: هیچ, عدم, نیستی, صفر, نابودی, بی ارزش, صفر, هیچ, معدوم, هیچ, نیستی, صفر, بی ارزش, ابدا.

nadador

: شناگر, شناکننده.

nadar

: جسم شناور بر روی اب, سوهان پهن, بستنی مخلوط با شربت وغیره, شناور شدن, روی اب ایستادن, سوهان زدن, شناکردن,

شناور شدن, شنا, شناوری.

nadie

: هرکس, هرچیز, هرشخص معین, هیچ کس, هیچ فرد, ادم بی اهمیت, ادم گمنام.

nadir

: ته, پایین, تحتانی, نظیرالسمت, حضیض, ذلت, سمت القدم.

nafta

: نفتا, بنزین سنگین.

naipe

: کارت.

nalga

: کپل, کفل.

nalgas

: سرین, کفل, صاغری, کفل انسان, دنبه گوسفند.

nalguear

: راه رفتن اردک وار, اردک وار راه رفتن, کج و سنگین راه رفتن.

nana

: لا لا یی, لا لا یی خواندن.

naranja

: پرتقال, نارنج, مرکبات, نارنجی, پرتقالی.

naranjas

: یاوه, مهمل, مزخرف, حرف پوچ, بیمعنی, خارج از منطق, بی ارزش, اشغال, زباله, چیز پست و بی ارزش.

narciso

: نرگس زرد.

narcosis

: حالت بی حسی وخواب الودگی, بی حالی.

narctico

: مخدر, مسکن, مربوط به مواد مخدره.

nariz

: بینی, عضو بویایی, نوک بر امده هر چیزی, دماغه, بو کشیدن, بینی مالیدن به, مواجه شدن با, سوراخ بینی, منخر.

narracin

: شمردن, حساب کردن, محاسبه نمودن, حساب پس دادن, ذکر علت کردن, دلیل موجه اقامه کردن, تخمین زدن, دانستن, نقل کردن(.n) حساب, صورت حساب, گزارش, بیان علت, سبب, گویندگی, داستان, داستانسرایی, توصیف, افسانه, داستان, قصه, حکایت, شرح, چغلی, خبرکشی, جمع, حساب.

narrador

: گوینده, راوی, گوینده داستان.

narrar

: شرح وقایع بترتیب تاریخ, تاریخچه, داستانی را تعریف کردن, داستان سرایی کردن, نقالی کردن, شرح دادن, از برخواندن, با صدایی موزون خواندن, برشمردن, یکایک گفتن, تعریف کردن, شمارش مجدد, باز گفتن, باز گو کردن, گزارش دادن, شرح دادن, نقل کردن, گفتن.

narrativo

: روایت, شرح.

nasal

: وابسته به بینی, وابسته به منخرین, خیشومی.

nata

: سرشیر, کرم, هر چیزی شبیه سرشیر, زبده, کرم رنگ, سرشیر بستن.

natal

: زایشی, مولودی.

natalicio

: زادروز, جشن تولد, میلا د.

natalidad

: میزان موالید, تعداد موالید, زه وزاد.

nativo

: بومی, اهلی, محلی.

natu

: طبیعت گرایی, فلسفه طبیعی, مذهب طبیعی, سبک ناتورالیسم.

natural

: طبیعی, سرشتی, نهادی, ذاتی, فطری, جبلی, بدیهی, مسلم, استعداد ذاتی, احمق, دیوانه.

naturaleza

: طبیعت, ذات, گوهر, ماهیت, خوی, افرینش, گونه, نوع, خاصیت, سرشت, خمیره, شخصیت, هویت, وجود, اخلا ق و خصوصیات شخص, صفت شخص.

naturalis

: طبیعی, سرشتی, نهادی, ذاتی, فطری, جبلی, بدیهی, مسلم, استعداد ذاتی, احمق, دیوانه.

naturalista

: معتقد به فلسفه طبیعی.

naturalizaci n

: قبول تابعیت, خوگیری.

naturalizar

: بتابعیت کشوری در امدن, پذیرفته شدن (درکشور), جزو زبانی وارد شدن (کلمات), بومی شدن (گیاه و جانور), طبیعی شدن.

naufragio

: کشتی شکستگی, غرق کشتی, غرق, کشتی شکسته شدن.

nauseabundo

: تهوع اور.

navaja

: چاقوی بزرگ جیبی, قلمتراش, با چاقو بریدن, بدنبال, تا شو, بازو بسته شونده, شیرجه رفتن, چاقو زدن(به), کارد زدن (به), :چاقو, کارد, گزلیک, تیغه, تیغ صورت تراشی, با تیغ تراشیدن.

naval

: وابسته به کشتی, وابسته به نیروی دریایی.

nave lateral

: راهرو, جناح.

navegable

: قابل کشتیرانی.

navegador

: کشتیران, دریانورد, هدایت گر.

navegar

: کشتیرانی کردن, هدایت کردن (هواپیماو غیره), طبیعت, ذات, گوهر, ماهیت, خوی, افرینش, گونه, نوع, خاصیت, بادبان, شراع کشتی بادی, هر وسیله ای که با باد بحرکت دراید, باکشتی حرکت کردن روی هوا با بال گسترده پرواز کردن, با ناز وعشوه حرکت کردن.

navegar a vela

: کشتیرانی, پارچه بادبانی, سفر دریایی.

navidad

: جشن میلا د عیسی مسیح.

nbil

: قابل ازدواج و همسری.

ndice

: راهنما(مثلا- در جدول و پرونده), شاخص, جاانگشتی, نمایه, نما, راهنمای موضوعات, فهرست راهنما, :دارای فهرست کردن, بفهرست دراوردن, نشان دادن, بصورت الفبایی (چیزی را) مرتب کردن.

ndulo

: گره, قلنبه کوچک, کلوخه, برامدگی, عقده.

ne n

: گاز نلون, چراغ نلون, شبیه روشنایی نلون.

neblina

: مه, تیرگی, ابهام, تیره کردن, مه گرفتن, مه الود بودن, مه, غبار, تاری چشم, ابهام, مه گرفتن.

nebuloso

: مبهم, مانند مه, مه الود, تیره وتار, مه دار, مبهم, نامعلوم, گیج, مه دار, مبهم, تار, محو, شبیه سحاب, بشکل ابر, تیره, مبهم, غیر معلوم, سر بسته وابهام دار.

necesario

: ضروری, واجب, بسیارلا زم, اصلی, اساسی ذاتی, جبلی, لا- ینفک, واقعی, عمده.بی وارث را), مصادره کردن, لا زم, واجب, ضروری, بایسته, بایا, لا زم, ضروری, نیازمند, ناگزیر, مایحتاج, بایسته, شرط لا زم, لا زمه, احتیاج, چیز ضروری.

necesidad

: بدبختی, بیچارگی, تهی دستی, نکبت, پستی, بایستگی, ضرورت, نیاز, نیازمندی, لزوم, احتیاج, نیاز, لزوم, احتیاج, نیازمندی, در احتیاج داشتن, نیازمند بودن, نیازداشتن, خواست, خواسته, خواستن, لا زم داشتن, نیازمند بودن به, نداشتن, کم داشتن, فاقد بودن, محتاج بودن, کسر داشتن, فقدان, نداشتن, عدم, نقصان, نیاز, نداری.

necesitado

: نیازمند.

necesitar

: مستلزم بودن, شامل بودن, فراهم کردن, متضمن بودن, دربرداشتن, حمل کردن بر, حبس یاوقف کردن, موجب شدن, ایجاب کردن, مستلزم بودن, نیاز, لزوم, احتیاج, نیازمندی, در احتیاج داشتن, نیازمند بودن, نیازداشتن, بایستن, لا زم داشتن, خواستن, مستلزم بودن, نیاز داشتن , خواست, خواسته, خواستن, لا زم داشتن, نیازمند بودن به, نداشتن, کم داشتن, فاقد بودن, محتاج بودن, کسر داشتن, فقدان, نداشتن, عدم, نقصان, نیاز, نداری.

necio

: نابخرد, نادان, جاهل, ابله, احمق, ابلهانه, مزخرف, نادان, ابله, سبک مغز, چرند, احمقانه.

necrologa

: مرگ, وفات, مجلس ترحیم, اگهی در گذشت, وابسته به وفات.

neerlands

: هلندی, زبان هلندی, :هرکس بخرج خود, دانگی.

nefito

: مبتدی, تازه کار, جدید الا یمان, کاراموز, مبتدی, نوچه, تازه کار, نو اموز, مبتدی, جدیدالا یمان, ادم ناشی, نوچه.

negaci n

: منفی, خنثی کردن, منفی کردن.

negar

: رد کردن, انکار کردن, نفی کردن, خنثی کردن, رد کردن, تکذیب کردن, اشتباه کسی را اثبات کردن.

negativa

: منفی, سرپیچی, روگردانی, ابا, امتناع, استنکاف, خود داری, رد.

negativo

: منفی.

neger

: سرباز زدن, رد کردن, نپذیرفتن, قبول نکردن, مضایقه تفاله کردن, فضولا ت, اشغال, ادم بیکاره.

neglig

: لباس توی خانه بانوان.

negligencia

: عمل سوء, سوء اداره, معالجه غلط, فروگذاری, فروگذار کردن, غفلت, اهمال, مسامحه, غفلت کردن, قصور, اهمال, فراموشکاری, غفلت, فرو گذاشت.

negligente

: بی دقت, سر بهوا, مسامحه کار, مسامحه کار, بی دقت, فرو گذار, برناس.

negociable

: قابل مذاکره, قابل تبدیل به پول نقد.

negociacin

: مذاکره.

negociador

: مذاکره کننده.

negociante

: دلا ل, دهنده ورق, فروشنده, معاملا ت چی.

negociar

: سودا, معامله, داد و ستد, چانه زدن, قرارداد معامله, خرید ارزان (بالا), چانه زدن, قرارداد معامله بستن, گفتگو کردن, مذاکره کردن, به پول نقد تبدیل کردن (چک و برات), طی کردن.

negocio

: سوداگری, حرفه, دادوستد, کاسبی, بنگاه, موضوع, تجارت

negocios

: سوداگری, حرفه, دادوستد, کاسبی, بنگاه, موضوع, تجارت

negrita

: بی باک, دلیر, خشن وبی احتیاط, جسور, گستاخ, متهور, باشهامت.

negro

: سیاه, تیره, سیاه شده, چرک وکثیف, زشت, تهدید امیز, عبوسانه, سیاهی, دوده, لباس عزا, سیاه رنگ, سیاه رنگی, سیاه کردن, زنگی, سیاه, کاکا, سیاه پوست.

nena

: طفل, نوزاد, کودک, شخص ساده و معصوم.

neptuno

: الهه اقیانوس, نپتون, ستاره نپتون.

nervio

: عصب, پی, رشته عصبی, وتر, طاقت, قدرت, قوت قلب دادن, نیرو بخشیدن.

nervioso

: وحشت زده و عصبی, عصب, پی, رشته عصبی, وتر, طاقت, قدرت, قوت قلب دادن, نیرو بخشیدن, عصبی مربوط به اعصاب, عصبانی, متشنج, دستپاچه, عصبی, وابسته بعصب, وابسته به سلسله اعصاب.

neto

: شبکه, تور, خالص.

neumon a

: ششاک, سینه پهلو, ذات الریه, التهاب ریه.

neumtico

: بادی, هوایی, هوادار, پرباد, کار کننده باهوای فشرده, دارای چرخ یا, لا- ستیک بادی , خسته, خسته کردن, از پا درامدن, فرسودن, لا ستیک چرخ, لا ستیک, لا ستیک زدن به, لا ستیک اتومبیل.

neur logo

: ویژه گر اعصاب.

neuralgia

: درد اعصاب, درد عصبی, مرض عصبی, پی درد.

neurologa

: عصب شناسی, بحث علمی عصب شناسی, پی شناسی.

neurona

: رشته مغزی و ستون فقراتی, یاخته عصبی.

neurosis

: اختلا ل اعصاب, اختلا ل روانی, نژندی.

neurtico

: ادم عصبانی, دچار اختلا ل عصبی, عصبی, نژند.

neutral

: بیطرف, بدون جانبداری, خنثی, بیرنگ, نادر گیر.

neutro

: خنثی کردن, اخته کردن, وابسته به جنس خنثی, خنثی, بی طرف, بی غرض, اسم یا صفتی که نه مذکر و نه مونث است, خواجه, بیطرف, بدون جانبداری, خنثی, بیرنگ, نادر گیر.

nevado

: برفی, پوشیده از برف, سفید همچون برف, سفید.

nevar

: برف, برف باریدن, برف امدن.

nevera

: یخچال, یخچال برقی.

nevoso

: برفی, پوشیده از برف, سفید همچون برف, سفید.

nexo

: پیوند, بهم پیوستن, پیوند دادن.

nfasis

: فشار, تقلا, قوت, اهمیت, تاکید, مضیقه, سختی, پریشان کردن, مالیات زیادبستن, تاکید کردن.

ngel

: فرشته, مالک.

ngulo

: زاویه.

ni

: نه این و نه ان, هیچیک, هیچیک از این دو.

ni a

: بچه, کودک, طفل, فرزند, دختر, دختربچه, دوشیزه, کلفت, معشوقه, کودک, بچه, طفل, بچه کمتر از هفت سال.

ni ez

: بچگی, بچگی, طفولیت, کودکی, خردی.

ni o

: بچه, کودک, طفل, نوزاد, مانند کودک رفتار کردن, نوازش کردن, بچه, کودک, طفل, فرزند, کودک, بچه, طفل, بچه کمتر از هفت سال, بزغاله, چرم بزغاله, کودک, بچه, کوچولو, دست انداختن, مسخره کردن, منگنه, فندق شکن, قند شکن گاز انبری.

nicho

: شاه نشین, الا چیق, تو رفتگی در دیوار, طاقچه, توی دیوار گذاشتن.

nico

: فقط, تنها, محض, بس, بیگانه, عمده, صرفا, منحصرا, یگانه, فقط بخاطر, کف پا, تخت کفش, تخت, زیر, قسمت ته هر چیز, شالوده, تنها, یگانه, منحصربفرد, تخت زدن, تنها, مجرد, گوشه نشین, منزوی, پرت, بیتا, بی همتا, بیمانند, بی نظیر, یکتا, یگانه, فرد.

nicotina

: نیکوتین.

nido

: اشیانه, لا نه, اشیانه ای کردن.

niebla

: مه, تیرگی, ابهام, تیره کردن, مه گرفتن, مه الود بودن, مه کم, بخار, ناصافی یاتیرگی هوا, ابهام, گرفته بودن, مغموم بودن, روشن نبودن مه, موضوعی (برای شخص), متوحش کردن, زدن, بستوه اوردن, سرزنش کردن, مه, غبار, تاری چشم, ابهام, مه گرفتن.

niera

: پرستار, دایه, مهد, پرورشگاه, پروراندن, پرستاری کردن, شیر خوردن, باصرفه جویی یا دقت بکار بردن.

nieta

: نوه, دختر دختر, دختر پسر.

nieto

: نوه, نوه, پسر پسر, پسر دختر.

nieve

: برف, برف باریدن, برف امدن.

nigromancia

: غیبگویی(از طریق ایجاد رابطه با مردگان).

nihilismo

: پوچ گرایی, اعتقاد به تباهی و فساد دستگاههای اداری و لزوم از بین رفتن انها, انکار همه چیز, عقاید نهیلیستی.

nihilista

: منکر همه چیز, پوچ گرا.

nilo

: رود نیل.

nimbo

: نشله و تجلی هر ماده (مثل بوی گل), رایحه, تشعشع نورانی, هاله, حلقه نور, نورانی شدن (انبیاء واولیاء), هاله, اوهام, ابر بارانی, شید, تابندگی, تشعشع, درخشندگی, پرتو.

nina

: دختر.

ninfa

: حوری, زن بسیار زیبا.

ninfomana

: میل شدید زن بجماع, حشری بودن زن.

ninguna parte

: هیچ جا, هیچ کجا, در هیچ مکان.

ninguno

: (.number (No= پاسخ نه, منفی, مخالف, خیر, ابدا, هیچ کس, هیچ فرد, ادم بی اهمیت, ادم گمنام, هیچ, هیچیک, هیچکدام, بهیچوجه, نه, ابدا, اصلا.

ninguno de los dos

: نه این و نه ان, هیچیک, هیچیک از این دو.

nino

: پسر بچه, پسر, خانه شاگرد.

nio peque o

: اشغال, عدد, جمع, سرجمع, حاشیه نویسی, یادداشت مختصر, مبلغ, جمع بستن, بچه کوچک.

nitr geno

: ازت, نیتروژن.

nitrato

: نیترات, نمک معدنی یا نمک الی جوهر شوره, نیترات سدیم یا پتاسیم, شوره, به نیترات تبدیل کردن.

nitroglicerina

: ترکیب روغنی سنگین بفرمول ۳(۵C ۳H).(O ON۲

nivelacin

: تساوی, برابری.

nivelar

: سطح, میزان, تراز, هموار, تراز کردن.

nivele

: سطح, میزان, تراز, هموار, تراز کردن.

nix

: عقیق رنگارنگ, عقیق سلیمانی, سنگ باباقوری, تاریکی پایین قرنیه.

nmada

: کوچ گر, بدوی, چادر نشین, ایلیاتی, خانه بدوش, صحرانشین, چادر نشین, وابسته به کوچ گری.

nmino

: نامزد, کاندید شده, منصوب, تعیین شده, ذینفع.

no

: (.No) number= پاسخ نه, منفی, مخالف, خیر, ابدا, نفی, جواب منفی, نقیض, نقض, نفی.

no

: نوح پیغمبر.

no confiable

: نامطملن, غیر قابل اطمینان, نامعتبر.

no especializado

: خام دست, غیر متخصص, بی تجربه, بی مهارت

no estar

: نا همرای بودن, موافق نبودن, مخالف بودن, ناسازگار بودن, نساختن با, مخالفت کردن با, مغایر بودن.

no estar de acuerdo

: نا همرای بودن, موافق نبودن, مخالف بودن, ناسازگار بودن, نساختن با, مخالفت کردن با, مغایر بودن.

no gustar

: دوست نداشتن, بیزار بودن, مورد تنفر واقع شدن.

no intencional

: غیرعمدی.

no puede

: .

no tengo ni puta idea

: مقررات حکومت نظامی وخاموشی در ساعت معین شب.

noble

: ازاده, اصیل, شریف, نجیب, باشکوه.

nobleza

: نجابت, اصالت خانوادگی, طبقه نجبا.

noche

: غروب, سرشب, شب, غروب, شب هنگام, برنامه شبانه, تاریکی, شب, شبانگاه (یعنی ازمغرب تاسپیده دم).

noci n

: انگاره, تصور, اندیشه, فکر, خیال, گمان, نیت, مقصود, معنی, اگاهی, خبر, نقشه کار, طرزفکر, تصور, اندیشه, فکر, نظریه, خیال, ادراک, فکری.

nocivo

: مهلک, کشنده, قاتل, مضر, پرگزند, مضر, مهلک, زیان اور, مضر, کشنده, نابود کننده, مهلک, مهلک, طاعونی, طاعون اور, زهراگین, سم دار, تلخ, تند, کینه جو, بدخیم.

nocturno

: شبانه, هر شب, شبانه, عشایی, واقع شونده در شب, نمایش شبانه.

nodal

: گرهی, واقع درنزدیک گره, عقده ای.

nogal

: گردو, گردکان, درخت گردو, چوب گردو, رنگ گردویی.

nombramiento

: تعیین, انتصاب, قرار ملا قات, وعده ملا قات, کار, منصب, گماشت, نام گذاری, کاندید, تعیین, نامزدی (در انتخابات).

nombrar

: تعیین کردن, برقرار کردن, منصوب کردن, گماشتن, واداشتن, نامزد کردن, گماشتن, معین کردن, تخصیص دادن, برگزیدن , ذکر, اشاره, تذکر, یاداوری, نام بردن, ذکر کردن, اشاره کردن, نام, کاندید کردن, نامیدن, معرفی کردن, نامزد کردن, تعیین کردن, معین کردن, معلوم کردن, جنبه خاصی قاءل شدن برای, مشخص کردن, ذکرکردن, مخصوصا نام بردن, تصریح کردن.

nombre

: نام, اسم, لقب, نامگذاری, وجه تسمیه, نام, اسم, نام, موصوف.

nomenclatura

: فهرست واژه ها و اصطلا حات یک علم یا یک فن, مجموعه لغات, نام, فهرست علا ءم و اختصارات.

nominaci n

: نام گذاری, کاندید, تعیین, نامزدی (در انتخابات).

nominal

: اسمی, صوری, جزءی, کم قیمت.

nominar

: کاندید کردن, نامیدن, معرفی کردن, نامزد کردن.

nonag simo

: نودمین, نودمین درجه یا مرتبه.

noqueada

: با ضربت بیهوش کننده ای حریف رابزمین زدن,ضربه فنی, ضربه فنی کردن, از پا در اوردن, ویران کردن, ضربت قاطع, ممتاز, عالی.

noquear

: با ضربت بیهوش کننده ای حریف رابزمین زدن,ضربه فنی, ضربه فنی کردن, از پا در اوردن, ویران کردن, ضربت قاطع, ممتاز, عالی.

nordestal

: شمال شرقی, مربوط به شمال شرقی.

noreste

: شمال خاوری, شمال شرقی, شمال شرق.

norma

: متعارف, معیار, استاندارد, همگون.

normal

: عادی, معمول, طبیعی, میانه, متوسط, به هنجار, منظم, باقاعده, متعارف, معیار, استاندارد, همگون.

normalidad

: عادی بودن, هنجاری.

normalizacin

: عادی شدن.

normalizar

: هنجار کردن.

noroeste

: شمال باختری, شمال غرب, شمال غربی, شمال غربی.

norte

: شمال, شمالی, باد شمال, رو به شمال, در شمال, شمالی.

norte o

: شمالی, ساکن شمال, باد شمالی, اهل شمال.

noruega

: نروژ.

noruego

: نروژی.

nos

: مال ما, خودمان, مارا, بما, خودمان, نسبت بما.

nosotras

: ما, ضمیر اول شخص جمع.

nosotros

: مارا, بما, خودمان, نسبت بما, ما, ضمیر اول شخص جمع.

nosotros mismos

: مال ما, خودمان.

nostalgia

: دلتنگی برای میهن, احساس غربت.

nostlgico

: دلتنگ, بیمار وطن, در فراق میهن, دلتنگ, غریب.

not sure

: نهان, خفا, خفیه, خفیه کاری, حرکت دزدکی.

nota

: نوک, منقار, نوعی شمشیر پهن, نوک بنوک هم زدن (چون کبوتران), لا یحه قانونی, قبض, صورتحساب, برات, سند, اسکناس, صورتحساب دادن, تبصره, شرح, یادداشت ته صفحه, زیر نگاشت, درجه, نمره, درجه بندی کردن, نمره دادن, ارزه, نمره, نشانه, نشان, علا مت, داغ, هدف, پایه, نقطه, درجه, مرز, حد, علا مت گذاشتن, توجه کردن, یاداشت, تبصره, توجه کردن, ذکر کردن.

nota a pie de pgina

: تبصره, شرح, یادداشت ته صفحه, زیر نگاشت.

notable

: شایان, قابل توجه, مهم, شخص بر جسته, چیز برجسته, جالب توجه, قابل توجه, قابل دقت, مورد توجه, باارزش, قابل ملا حضه, برجسته, قابل مراعات, قابل مشاهده, قابل گفتن, قابل توجه, عالی, جالب توجه, قابل ملا حظه, بزرگ, برجسته, قابل توجه, موثر, گیرنده, زننده.

notar

: حاشیه نوشتن, یاداشت, تبصره, توجه کردن, ذکر کردن, ملا حضه کردن, اخطار, اگهی.

noticia

: ملا حضه کردن, اخطار, اگهی.

noticia falsa

: خبردروغ, شایعات.

noticiario

: اخباررادیویی یا تلویزیونی, خبر پراکندن, فیلم اخبار جاری روز.

noticias

: خبر, اخبار, اوازه, تازگی, نوظهوری, چیز تازه, چیز نو.

noticiero

: اخباررادیویی یا تلویزیونی, خبر پراکندن.

notificaci n

: اخطار, اگاه سازی.

notificar

: براورد کردن, تقویم کردن, قیمت کردن, مطلع کردن, اگاهی دادن, اگاهی دادن, مستحضر داشتن, اگاه کردن, گفتن, اطلا ع دادن, چغلی کردن, اموزاندن, اموختن به, راهنمایی کردن, تعلیم دادن(به), یاد دادن (به), اگاهی دادن, اعلا م کردن, اخطار کردن, فراخوانی, احضار, فراخواستن, فراخواندن, احضار قانونی کردن, گفتن, بیان کردن, نقل کردن, فاش کردن, تشخیص دادن, فرق گذاردن, فهمیدن.

notoriedad

: اشکاری, رسوایی, وقاحت, شناعت, زشتی, رسوایی, بدنامی, افتضاح, سابقه بد, ننگ, انگشت نمایی, رسوایی, بدنامی.

notorio

: اشکار, برملا, انگشت نما, رسوا, وقیح, زشت, بدنام رسوا.

novato

: جوجه ای که هنوز پر درنیاورده, شخص بی تجربه وناشی, جدید الورود, دانشجوی سال اول دانشکده, تازه کار, نو اموز, مبتدی, جدیدالا یمان, ادم ناشی, نوچه.

novedad

: تازگی, نوظهوری, چیز تازه, چیز نو.

novela

: نو, جدید, بدیع, رمان, کتاب داستان.

novela por entregas

: نوبتی, پیاپی.

novelista

: رمان نویس.

noveno

: نهمین, نهمین مرتبه, یک نهم, درنهمین درجه.

noventa

: نود, عدد نود, نود نفر, نودچیز.

novia

: عروس, تازه عروس.

noviazgo

: نامزدی, اشتغال, مشغولیت.

novicio

: دوستدار هنر, اماتور, غیرحرفه ای, دوستار.

noviembre

: نوامبر, نام ماه یازدهم سال فرنگی.

novilla

: گوساله ماده, ماده گوساله.

novillero

: چوپان, گله دار, رمه دار, کشیش, روحانی.

novio

: دوست پسر, رفیق, مرد, مهتر, داماد, تیمار کردن, اراستن, زیبا کردن, داماد شدن, معشوقه, دلبر, یار, دلدار, دلا رام, نوعی نان شیرینی بشکل قلب.

nquel

: نیکل, ورشو, سکه پنج سنتی, اب نیکل دادن.

nterin

: موقتی, موقت, فیمابین, فاصله, خلا ل مدت.

ntimo

: دنج, راحت, گرم ونرم, مطلبی را رساندن, معنی دادن, گفتن, محرم ساختن, صمیمی, محرم, خودمانی.

ntrico

: دارای نیتروژن با ظرفیت بالا.

nturbiarse

: گل الود, تیره, کدر, درهم وبرهم, مه الود.

nube

: ابر, توده ابرومه, توده انبوه, تیره و گرفته, ابری شدن, سایه افکن شدن.

nublado

: دارای چشمان قی گرفته وخواب الود, تیره وتار, ابری, پوشیده از ابر, تیره, مانند مه, مه الود, تیره وتار, تیره کردن, سایه افکندن ابر, ابر دار کردن, پوشاندن, سایه انداختن, ابری, تیره, پوشیده.

nublar

: ابر, تـوده ابرومـه, تـوده انبـوه, تیره وگرفته, ابری شـدن, سـایه افکن شـدن, تاریـک شـدن, تاریـک کردن, تیره, تـار, محـو, مبهم, نامفهوم, گمنام, تیره کردن, تاریک کردن, مبهم کردن, گمنام کردن.

nuca

: پشت گردن, پس گردن, قفا, هیره.

nuclear

: اتمی, تجزیه ناپذیر, هسته ای, مغزی, اتمی.

nudillo

: بند انگشت (مخصوصا برامدگی پنج انگشت), قوزك پا یا پس زانوی چهار پایان, برامدگی یا گره گیاه, قرحه روده, تن در دادن به, تسلیم شدن, مشت زدن.

nudista

: برهنگی گرای, طرفدار برهنگی.

nudo

: گره, برکمدگی, دژپیه, غده, چیز سفت یا غلنبه, مشکل, عقده, واحد سرعت دریایی معادل ۰۱ /۶۷۰۶ فوت در ساعت, گره زدن, بهم پیوسـتن, گیرانـداختن, گره خـوردن, منگـوله دار کردن, گره دریـایی, قلنبه, کلـوخه, گره, تکه, درشت, مجموع, ادم تنه لش, توده, دربست, یکجا, قلنبه کردن, توده کردن, بزرگ شدن , گره.

nudo corredizo

: حلقه, حلقه طناب, گره, پیچ, چرخ, خمیدگی, حلقه دار کردن, گره زدن, پیچ خوردن.

nuestras

: مال ما, مال خودمان.

nuestro

: مال ما, مال خودمان, برای ما, مان, متعلق بما, موجود درما, متکی یا مربوط بما.

nuevamente

: از نو, دوباره, دگربار, پس, دوباره, باز, یکباردیگر, دیگر, از طرف دیگر, نیز, بعلا وه, ازنو, بتازگی, اخیرا.

nueve

: عدد نه, نه عدد, نه تا, نه نفر, نه چیز, نه تایی.

nuevo

: تازه, جدید, نو, اخیرا, نوین, جدیدا, نو, جدید, بدیع, رمان, کتاب داستان.

nuez

: مهره, گردو, گردکان, درخت گردو, چوب گردو, رنگ گردویی.

nuez moscada

: درخت جوز.

nulidad

: چیز غیر موجود, جیز وهمی و خیالی, عدم.

nulo

: بی اعتبار, باطل, پوچ, نامعتبر, علیل, ناتوان, :(ءنوالءداتع) ناتوان کردن, علیل کردن, باطل کردن, پوچ, تهی, باطل, عاری, بی اعتبار, باطل کردن.

numerador

: صورت کسر, شمارنده.

numeral

: رقم, نمره.

numeroso

: بیشمار, بسیار, زیاد, بزرگ, پرجمعیت, کثیر.

numrico

: عددی, نمره ای, عددی.

nunca

: هرگز, هیچگاه, هیچ وقت, هیچ, ابدا, حاشا.

nunca ms

: هرگز دیگر, دیگر ابدا.

nupcial

: عروسی, جشن عروسی, متعلق بعروس.

nusea

: دل اشوب, حالت تهوع, حالت استفراغ, انزجار.

nutrici n

: غذا, قوت, خوراک, تغذیه.

nutrimento

: غذا, قوت, خوراک, تغذیه.

nutrir

: کشت کردن, زراعت کردن (در), ترویج کردن, خورد, خوراندن, تغذیه کردن, جلو بردن, غذا, نسل, بچه سر راهی, پرستار, دایه, غذا دادن, شیر دادن, پرورش دادن, قوت دادن, غذا دادن, خوراک دادن, تغذیه, پرورش, تربیت, تغذیه, غذا, بزرگ کردن (کودک), بار اوردن بچه, پروردن.

nutritiva

: مغذی.

nutritivo

: مغذی, مقوی, مغذی, مغذی.

nutrivito

: مغذی, مقوی.

nylon

: نایلون.

O

o

: یا, یا اینکه, یا انکه, خواه, چه.

o do

: شنوایی, سامعه, استماع دادرسی, رسیدگی بمحاکمه, گزارش.

oasis

: واحه, ابادی یا مرغزار میان کویر.

ob s

: خمپاره انداز, توپ کوتاه لوله.

obedecer

: اطاعت کردن, فرمانبرداری کردن, حرف شنوی کردن, موافقت کردن, تسلیم شدن.

obediencia

: اطاعت, فرمانبرداری, حرف شنوی, رامی.

obediente

: فرمانبردار, مطیع, حرف شنو, رام.

obelisco

: ستون هرمی شکل سنگی.

obertura

: سوراخ, شکاف, اغاز عمل, پیش در امد, افشا, کشف, مطرح کردن, باپیش در امداغاز کردن.

obesidad

: فربهی, چربی, برکت, مرض چاقی, فربهی.

obeso

: فربه, تنومند, گوشتالو جسیم, فربه, گوشتالو, چاق, ستبر, نیرومند, قوی بنیه, محکم, نوعی ابجو.

obesobesa

: فربه, گوشتالو, چاق.

obispado

: اسقفی, مقام اسقفی, طبقه و سلک اسقفان.

obispo

: اسقف, پیل.

obituario

: اگهی در گذشت, وابسته به وفات.

objeci n

: ایراد, اعتراض, مخالفت, استدلا ل مخالف.

objecto

: مقصود, شی ء.

objetar

: مقصود, شی ء.

objetividad

: عینی بودن, مادیت, هستی, واقعیت, بیطرفی و بی نظری.

objetivo

: طرح کردن, قصد کردن, تخصیص دادن, :طرح, نقشه, زمینه, تدبیر, قصد, خیال, مقصود, وابسته بواقع امر, حقیقت امری, واقعی,

ذره بین, عدسی, بشکل عدسی در اوردن, مقصود, شی ء, مقصود, هدف, عینی, معقول, نشانگاه, هدف, نشان, هدف گیری کردن, تیر نشانه.

objeto

: هدف, مقصد, مقصود, شی ء, قصد, عزم, منظور, هدف, مقصود, پیشنهاد, در نظر داشتن, قصد داشتن, پیشنهادکردن, نیت, چیز, شی ء, کار, اسباب, دارایی, اشیاء, جامه, لباس, موجود.

oblea

: شیرینی پنجره ای, نان فطیر.

oblicuidad

: انحراف اخلا قی, گمراهی, کجی.

oblicuo

: با گوشه ء چشم, کج, چپ چپ, اریب وار, مایل, مورب.

obligacin

: قید, التزام, محظور, وظیفه.

obligacion

: تکمیل, اجراء, انجام.

obligar

: مجبورکردن, وادار کردن, نیرو, زور, تحمیل, مجبور کردن, در محظور قرار دادن, متعهد و ملتزم کردن, ضامن سپردن, ضروری, مجبور کردن, وادار کردن, مرهون ساختن, متعهد شدن, لطف کردن.

obligatorio

: اجباری, قهری, الزامی, فرضی, واجب, لا زم, الزام اور.

oblongo

: مستطیل, دراز, دوک مانند, کشیده, نگاه ممتد.

obo sta

: قره نی زن, فلوت زن.

oboe

: قره نی.

obra

: کار, شغل, وظیفه, زیست, عمل, عملکرد, نوشتجات, اثار ادبی یا هنری, کارخانه, استحکامات, کار کردن, موثر واقع شدن, عملی شدن, عمل کردن.

obra hecha a mano

: بادست انجام شده, یدی, دستی, دستکاری.

obrero

: کارگر, عمله, عملی, کارگر, موثر, عامل, عمل کننده, عمله, کارگر, ایجاد کننده, از کار در امده, کارگر, مزدبگیر, استادکار.

obscenidad

: وقاحت, قباحت, زشتی.

obsceno

: زشت, هرزه, شنیع, مربوط به جاکشی, بی عفت, هرزه, ناشی از هرزگی, شهوت پرست, زشت و وقیح, کریه, ناپسند, موهن, شهوت انگیز.

obscurecer

: پوست, پوست خام گاو وگوسفند وغیره, چرم, پنهان کردن,پوشیدن, مخفی نگاه داشتن, پنهان شدن, نهفتن, پوست کندن, سخت شلاق زدن, تیره, تار, محو, مبهم, نامفهوم, گمنام, تیره کردن, تاریک کردن, مبهم کردن, گمنام کردن, کفن, پوشش, لفافه, طناب اتصال بادبان بنوک عرشه کشتی, پوشاندن, در زیر حجاب نگاه داشتن, کفن کردن.

obscuridad

: تیرگی, تاری, ابهام, گمنامی.

obscuro

: تیره, تار, محو, مبهم, نامفهوم, گمنام, تیره کردن, تاریک کردن, مبهم کردن, گمنام کردن.

obsequio

: دست بدست دادن عروس و داماد, بخشیدن, فاش کردن, بذل.

obsequioso

: چاپلوس, متملق, سبزی پاک کن, فرمانبردار.

observacin

: مشاهده, ملا حظه, نظر, ملا حظه, تذکر, تبصره.

observador

: مراعات کننده, مراقب, هوشیار, مشاهده کننده, مراقب, پیرو رسوم خاص.

observancia

: رعایت.

observar

: یاداشت, تبصره, توجه کردن, ذکر کردن, ملا حضه کردن, اخطار, اگهی, رعایت کردن, مراعات کردن, مشاهده کردن, ملا حظه کردن, دیدن, گفتن, برپاداشتن(جشن و غیره), دیدن, مشاهده کردن, نگاه کردن, فهمیدن, مقر یا حوزه اسقفی, بنگر, پاییدن, دیدبان, پاسداری, کشیک, مدت کشیک, ساعت جیبی و مچی, ساعت, مراقبت کردن, مواظب بودن, بر کسی نظارت کردن, پاسداری کردن.

observatorio

: رصد خانه, زیج.

obsesi n

: عقده روحی, فکر داءم, وسواس.

obsesionar

: زیاد رفت وامد کردن در, دیدارمکررکردن, پیوسته امدن به, امد وشد زیاد, خطور, مراجعه مکرر, محل اجتماع تبه کاران, امیزش, دوستی, روحی که زیاد بمحلی امد وشدکند, تردد کردن, پاتوق, ازار کردن, ایجاد عقده روحی کردن.

obsesivo

: عقده ای, دستخوش یک فکر یا میل قوی.

obsoleto

: مهجور, غیرمتداول, متروک.

obst trico

: زایمانی.

obstculo

: پسین, عقبی, مانع, واقع در عقب, پشتی, عقب انداختن, پاگیرشدن, بازمانده کردن, مانع شدن, بتاخیر انداختن, گیر, مانع, رداع, سد جلو راه, محظور, پاگیر.

obstinacin

: خیره سری, سرسختی, لجاجت.

obstinado

: جسم جامد و سخت, مقاوم, یکدنده, تزلزل ناپذیر, سرسخت, یکدنده, لجوج, سخت, ترشرو, سخت دل, بی عاطفه, سرخت, لجوج, سنگدل, کله شق, لجوج, سرسخت, خود رای, خیره سر.

obstrucci n

: مانع, سد, اب بند, بند, سد ساختن, مانع شدن یاایجاد مانع کردن, محدود کردن, حصار, دیوار, پرچین, محجر, سپر, شمشیر بازی, خاکریز, پناه دادن, حفظ کردن, نرده کشیدن, شمشیر بازی کردن, انسداد, منع, جلو گیری, گرفتگی.

obstructivo

: مسدود کننده, اشکاتراش.

obstruir

: سنگربندی موقتی, مانع, مسدود کردن (بامانع), بنداوردن, انسداد, جعبه قرقره, اتحاد دو یاچند دسته بمنظور خاصی, بلوک, کنده, مانع ورادع, قطعه, بستن, مسدود کردن, مانع شدن از, بازداشتن, قالب کردن, توده, قلنبه, کسی که قانونگذاری مجلس را با اطاله کلام و وسایل دیگر بتاخیر می اندازد, مسدود کردن, جلو چیزی را گرفتن, مانع شدن, ایجاد مانع کردن, اشکالتراشی کردن, بستن, مسدود کردن, خوردن.

obtencin

: دست یابی, نیل, حصول, اکتساب.

obtener

: تحصیل شده, کسب کرده, بدست امده, فرزند, بدست اوردن, فراهم کردن, حاصل کردن, تحصیل کردن, تهیه کردن, فهمیدن, رسیدن, عادت کردن, ربودن, فاءق امدن, زدن, زایش, تولد, بدست اوردن, فراهم کردن, گرفتن.

obtenible

: بدست اوردنی, قابل حصول.

obtuso

: کند, بی نوک, دارای لبه ضخیم, رک, بی پرده, کند کردن , بیحس, کند ذهن, منفرجه, زاویه ۰۹ تا ۰۸۱ درجه.

obviar

: برگرداندن, گردانیدن, دفع کردن, گذراندن, بیزار کردن, بیگانه کردن, منحرف کردن, مرتفع کردن, رفع کردن, رفع نیاز کردن, جلوگیری کردن, پیش گیری کردن, بازداشتن, مانع شدن, ممانعت کردن.

obvio

: پیدا, اشکار, ظاهر, معلوم, وارث مسلم, اشکار, هویدا, معلوم, واضح, بدیهی, مریی, مشهود.

oca

: قاز, غاز, ماده غاز, گوشت غاز, ساده لوح واحمق, سیخ زدن به شخص, به کفل کسی سقلمه زدن, مثل غاز یا گردن دراز حمله ور شدن وغدغد کردن, اتو, اتو کردن, هیس, علا مت سکوت.

ocano

: اقیانوس.

ocasin

: بخت, تصادف, شانس, فرصت, مجال, اتفاقی, اتفاق افتادن , موقع, مورد, وهله, فرصت مناسب, موقعیت, تصادف, باعث شدن, انگیختن.

ocasional

: وابسته به فرصت یا موقعیت, مربوط به بعضی از مواقع یا گاه و بیگاه.

ocasionar

: سبب, علت, موجب, انگیزه, هدف, مرافعه, موضوع منازع فیه, نهضت, جنبش, سبب شدن, واداشتن, ایجاد کردن (غالبا بامصدر).

ocasione

: موقع, مورد, وهله, فرصت مناسب, موقعیت, تصادف, باعث شدن, انگیختن.

ocaso

: غروب افتاب, مغرب, افول.

occidental

: باختری, غربی, در جهت مغرب, باد غربی, باختری, غربی, وابسته به مغرب یا باختر.

occidente

: باختر, غرب, مغرب, مغرب زمین, اروپا, باختری, باختر, مغرب, غرب, مغرب زمین.

occipucio

: استخوان قمحدوه, استخوان پس سر.

occurir

: روی دادن, رخ دادن اتفاق افتادن, واقع شدن, تصادفا برخوردکردن, پیشامدکردن, رخ دادن, واقع شدن, اتفاق افتادن.

ocean a

: اقیانوسیه.

oceanograf a

: شرح اقیانوس ها, شرح دریاها, اقیانس شناسی.

ocelote

: پلنگ راه راه امریکایی

ochar

: فشار, ازدحام, جمعیت, ماشین چاپ, مطبعه, مطبوعات, جراید, وارداوردن, فشردن زور دادن, ازدحام کردن, اتوزدن, دستگاه پرس, چاپ, چنین, : جستجوکردن, علا مت چاپی بمعنی عمدا چنین نوشته شده, اصرار کردن, با اصرار وادار کردن, انگیختن, تسریع شدن, ابرام کردن, انگیزش.

ochenta

: هشتاد.

ocho

: عددهشت.

ocio

: تن اسایی, اسودگی, فرصت, مجال, وقت کافی, فراغت.

ocioso

: بیکار, تنبل, بیهوده, بیخود, بی اساس, بی پروپا, وقت گذراندن, وقت تلف کردن, تنبل شدن.

oclusin

: انسداد, بسته شدگی, جفت شدگی(دندانها).

oct gono

: هشت وجهی, هشت گونه, چیز هشت گوشه.

octaedro

: جسم هشت سطحی.

octano

: هیدروکربن های مایع و پارافینی ایزومریک بفرومول ۸۱ح۸ص, سوخت ماشینی.

octava

: شعر هشت هجایی, نت های هشتگانه موسیقی.

octavo

: هشتمین, یک هشتم, اکتاو.

octeto

: هشت بیت (بایت), هشتگانه, دسته خوانندگان یا نوازندگان هشت نفری, اهنگ یا نوت اکتاو.

octogenario

: هشتاد ساله, وابسته به ادم ۰۸ ساله.

octogsimo

: هشتادم, هشتادمین, یک هشتادم.

octubre

: ماه اکتبر.

ocular

: چشمی, بصری, باصره ای, وابسته به دید چشم, فطری.

oculista

: چشم پزشک, عینک ساز.

ocultar

: پوست, پوست خام گاو و گوسفند وغیره, چرم, پنهان کردن,پوشیدن, مخفی نگاه داشتن, پنهان شدن, نهفتن, پوست کندن, سخت شلا ق زدن.

oculto

: از نظر پنهان کردن, مخفی کردن, پوشیده, نهانی, سری, رمزی, مکتوم, اسرار امیز, مستتر کردن.

ocupaci n

: سوداگری, حرفه, دادوستد, کاسبی, بنگاه, موضوع, تجارت , اشغال, تصرف, سکنی, سکونت, اشغال مال, اشغال, تصرف, حرفه.

ocupado

: مشغول, اشغال, نامزد شده, سفارش شده.

ocupante

: ساکن, مستاجر, اشغال کننده.

ocupar

: ساکن شدن(در), مسکن گزیدن, سکنی گرفتن در, بودباش گزیدن در, اباد کردن, اشغال کردن, تصرف کرد.

ocurrencia

: رویداد, خطور.

ocurrir

: رخ دادن, واقع شدن, اتفاق افتادن.

oda

: قطعه شعر بزمی, غزل, چکامه, قصیده.

odiar

: تنفر داشتن از, بیم داشتن از, ترس داشتن از, ترساندن, ترسیدن, نفرت داشتن از, بیزار بودن, کینه ورزیدن, دشمنی, نفرت, تنفر.

odio

: تنفر, بیزاری, انزجار, وحشت, نفرت داشتن از, بیزار بودن, کینه ورزیدن, دشمنی, نفرت, تنفر, دشمنی, کینه, عداوت, بغض, بیزاری, تنفر, نفرت, نفرت, دشمنی, عداوت, رسوایی, زشتی, بدنامی.

odioso

: متنفر, منزجر, بیمناک, ناسازگار, مکروه, زشت, شنیع, مغایر, منفور, گزنداور, مضر, زیان بخش, نفرت انگیز, منفور, کراهت اور, نفرت انگیز.

odorfero

: بدبو, زننده, بودار, دارای بو.

oeste

: باختر, مغرب, غرب, مغرب زمین.

ofender

: بد بکار بردن, بد استعمال کردن, سو استفاده کردن از,ضایع کردن, بدرفتاری کردن نسبت به, تجاوز به حقوق کسی کردن, به زنی تجاوز کردن, ننگین کردن, خوش ایند نبودن, رنجانیدن, دلگیر گردن, ازار رساندن, اسیب زدن به, ازردن, اذیت کردن, جریحه دار کردن, خسارت رساندن, اسیب, ازار, زیان, صدمه, اسیب زدن (به), ازار رساندن(به), توهین کردن به, بی احترامی کردن به, خوار کردن, فحش دادن, بالیدن, توهین, زودرنج, رنجش, کدورت, قهر, قهر کردن, رنجیدن, پژمرده شدن, تخطی کردن, رنجاندن, متغیر کردن, اذیت کردن, صدمه زدن, دلخور کردن, پیچانده, پیچ خورده, کوک شده, رزوه شده.(.vi &.vt,. n.) زخم, جراحت, جریحه, مجروح کردن, زخم زدن.

ofensa

: اشکارا توهین کردن, روبرو دشنام دادن, بی حرمتی, هتاکی, مواجهه, رودررویی, توهین کردن به, بی احترامی کردن به, خوار کردن, فحش دادن, بالیدن, توهین.

ofensiva

: مهاجم, متجاوز, اهانت اور, رنجاننده, کریه, زشت, یورش, حمله.

ofensivo

: مهاجم, متجاوز, اهانت اور, رنجاننده, کریه, زشت, یورش, حمله.

oferta

: فرمودن, امر کردن, دعوت کردن, پیشنهاد کردن, توپ زدن,خداحافظی کردن, قیمت خریدرا معلوم کردن, مزایده, پیشنهاد, تقدیم داشتن, پیشکش کردن, عرضه, پیشنهاد کردن, پیشنهاد, تقدیم, پیشکش, اراءه, منبع, موجودی, تامین کردن, تدارک دیدن.

oficial

: کارگر مزدور, کارگر ماهر, افسر, صاحب منصب, مامور, متصدی, افسر معین کردن, فرماندهی کردن, فرمان دادن, صاحب منصب, عالیرتبه, رسمی, موثق و رسمی.

oficiar

: مراسمی را بجا اوردن, اداره کردن, بعنوان داور مسابقات را اداره کردن.

oficina

: دفتر, دفترخانه, اداره, دایره, میز کشودار یا خانه دار, گنجه جالباسی, دیوان, دفتر, اداره, منصب.

oficinista

: منشی, دفتردار, کارمند دفتری, فروشنده مغازه.

oficio

: هنردستی, پیشه دستی, صنعت دستی, هنرمند, اشغال, تصرف, حرفه, سوداگری, بازرگانی, تجارت, داد وستد, کسب, پیشه وری,کاسبی, مسیر, شغل, حرفه, پیشه, امد ورفت, سفر, ازار,مزاحمت, مبادله کالا, تجارت کردن با, داد وستد کردن.

oficioso

: تطبیق, موافقت, جا, منزل, مناسب, خوش محضر, مفید, کمک کننده.

ofidio

: شبیه مار, وابسته بمار, ماری.

ofrecer

: فرمودن, امر کردن, دعوت کردن, پیشنهاد کردن, توپ زدن,خداحافظی کردن, قیمت خریدرا معلوم کردن, مزایده, پیشنهاد, تقدیم داشتن, پیشکش کردن, عرضه, پیشنهاد, پیشنهاد کردن, پیشنهاد, تقدیم, پیشکش, اراءه, پیشکش, هدیه, ره اورد, اهداء, پیشکشی, زمان حاضر, زمان حال, اکنون, موجود, اماده, مهیا, حاضر, معرفی کردن, اهداء کردن, اراءه دادن, قربانی, قربانی برای شفاعت, فداکاری, قربانی دادن, فداکاری کردن, قربانی کردن جانبازی.

ofrecer amistad

: دوستانه رفتار کردن, همراهی کردن با.

oftalm logo

: چشم پزشک, ویژه گر چشم پزشکی.

oftalmologa

: چشم پزشکی, کحالی.

ofuscacin

: مبهم و تاریک کردن.

ofuscacion

: مبهم و تاریک کردن.

ofuscar

: مغشوش شدن, باهم اشتباه کردن, اسیمه کردن, گیج کردن, دست پاچه کردن, خیره کردن, تابش یا روشنی خیره کننده, گیج کردن, مبهم و تاریک کردن.

ogro

: غول, ادم موحش.

oido

: شنوایی, سامعه, استماع دادرسی, رسیدگی بمحاکمه, گزارش.

ojal

: سوراخ دکمه, مادگی, مزاحم شدن.

ojalillo

: چشم کوچک, حلقه, چشم, سوراخ, روزنه, مزغل.

ojeada

: برانداز, برانداز کردن, نگاه, نگاه مختصر, نظراجمالی, مرور, نگاه مختصرکردن, نظر اجمالی کردن, اشاره کردن ورد شدن برق زدن, خراشیدن, به یک نظر دیدن, نگاه کم, نگاه انی, نظر اجمالی, نگاه سریع, اجمالا دیدن, بیک نظر دیدن, اتفاقا دیدن, نگاه, نظر, نگاه کردن, نگریستن, دیدن, چشم رابکاربردن, قیافه, ظاهر, بنظرامدن مراقب بودن, وانمود کردن, ظاهر شدن, جستجو کردن.

ojear

: برانداز, برانداز کردن, نگاه, نگاه مختصر, نظراجمالی, مرور, نگاه مختصرکردن, نظر اجمالی کردن, اشاره کردن ورد شدن برق زدن, خراشیدن, به یک نظر دیدن.

ojo

: چشم, دیده, بینایی, دهانه, سوراخ سوزن, دکمه یا گره سیب زمینی, مرکز هر چیزی, کاراگاه, نگاه کردن, دیدن, پاییدن.

ojo de cerradura

: سوراخ کلید.

ojo de la cerradura

: سوراخ کلید.

ola

: موج, خیزاب, فر موی سر, دست تکان دادن, موجی بودن, موج زدن.

olas

: خیزاب دریاکنار.

oleaje

: موج بزرگ اب, خیزاب, موج زدن (از اب یا جمعیت یا ابر), بصورت موج درامدن.

oler

: بویایی, شامه, بو, رایحه, عطر, استشمام, بوکشی, بوییدن, بوکردن, بودادن, رایحه داشتن, حاکی بودن از.

oler mal

: بخار, بخار دهان, بخار از دهان خارج کردن, متصاعد شدن, بوی بد دادن, تعفن, گند, بوی بد دادن, بدبو کردن, تعفن داشتن, بد بودن.

olfativo

: وابسته بحس بویایی.

oligarqu a

: حکومت معدودی از اغنیا و ثروتمندان.

oligopolio

: تولید کالا توسط افراد یا شرکتهای معدودی.

olla

: ظرف, محتوی, کانتنینر, کتری, اب گرم کن, دهل, نقاره, جعبه قطب نما, دیگچه, دیگ, دیگچه, قوری, کتری, اب پاش, هرچیز برجسته ودیگ مانند, ماری جوانا وسایرمواد مخدره, گلدان, درگلدان گذاشتن, در گلدان محفوظ داشتن, در دیگ پختن.

olmo

: نارون قرمز.

olomina

: ماهی گول بچه زا, ماهی ابنوس.

olor

: مـاده ء عطری, بـوی خـوش عطر, بـو, رایحـه, مزه وبـو, مزه, طعـم, چاشـنی, مزه دار کردن, خـوش مزه کردن, چاشـنی زدن بـه, معطرکردن, بـو, رایحـه, عطر, عطر و بـوی, طعم, شـهرت, بـو, رایحه, عطر, عطر و بـوی, طعم, شـهرت, بـو, عطر, ردشـکار, سـراغ, سررشـته, پی, رایحه, خوشـبویی, ادراک, بوکشـیدن, بویایی, شامه, بو, رایحه, عطر, استشـمام, بوکشـی, بوییدن, بوکردن, بودادن, رایحه داشتن, حاکی بودن از.

oloroso

: خوشبو, معطر, عطر زده, معطر, خوشبو.

olvidadizo

: فراموشکار.

olvidar

: فراموش کردن, فراموشی, صرفنظر کردن, غفلت.

olvidarse

: فراموش کردن, فراموشی, صرفنظر کردن, غفلت.

olvido

: فراموشی, نسیان, از خاطر زدایی, گمنامی.

ombligo

: ناف, سره (مج.) میان, وسط.

omelete

: املت, خاگینه, کوکوی گوجه فرنگی.

ominoso

: بدشگون, نامیمون, شوم, بدیمن.

omisin

: از قلم افتادگی.

omitir

: حذف کردن, ژیگ, قطره, چکه, نقل, اب نبات, از قلم انداختن, افتادن, چکیدن, رهاکردن, انداختن, قطع مراوده, خراب شدن, تصورکردن, موفق نشدن, انداختن, حذف کردن, از قلم انداختن, برداشت کردن, رفع کردن, عزل کردن.

omnipotencia

: قدرت تام, قدرت مطلق, قادر مطلق, همه توانا.

omnipotente

: قادرمطلق, توانا برهمه چیز, قدیر, خدا(باتهع), قادر مطلق, قادر متعال.

omnipresente

: حاضر در همه جا.

omnisciente

: واقف بهمه چیز.

omnivoro

: همه چیز خور, وابسته بجانوران همه چیز خور.

once

: یازده, عدد یازده.

onda a rea

: امواج رادیو و تلویزیون.

ondulacin

: موج, خیزاب, فر موی سر, دست تکان دادن, موجی بودن, موج زدن.

ondulado

: پرچین و شکن, پرموج, پر تلا طم, جنبش بعقب و جلو, متموج.

ondular

: موج بزرگ اب, خیزاب, موج زدن (از اب یا جمعیت یا ابر), بصورت موج درامدن.

opaco

: مات, غیر شفاف, مبهم, کدر, شیشه یا رنگ مات.

opal

: عین الشمس, عین الهر, شیشه شیری رنگ.

opci n

: خیار فسخ, خیار, اختیار, ازادی, اظهار میل.

open

: باز, ازاد, اشکار, باز کردن, باز شدن.

operable

: عمل کردنی, عملی, قابل علا ج و درمان.

operaci n

: اداره, گرداندن, عمل جراحی, عمل, گردش, وابسته به عمل, جراحی, اتاق جراحی, عمل جراحی, تشریح.

operacion

: اداره, گرداندن, عمل جراحی, عمل, گردش, وابسته به عمل.

operacional

: قابل استفاده, موثر, دایر.

operador

: گرداننده, عمل کننده, تلفن چی.

operar

: بفعالیت واداشتن, بکار انداختن, گرداندن, اداره کردن, راه انداختن, دایر بودن, عمل جراحی کردن.

operativo

: عملی, کارگر, موثر, عامل, عمل کننده.

opereta

: اپرای کوچک.

operstico

: مربوط به اپرا.

opiato

: افیون دار, خواب اور, مخدر, تکسین دهنده.

opinar

: رسیدگی کردن (به), ملا حظه کردن, تفکر کردن, نظر یا عقیده خود را اظهار داشتن, اظهار نظر کردن, نظریه دادن, اندیشیدن, فکر کردن, خیال کردن, گمان کردن.

opini n

: نظریه, عقیده, نظر, رای, اندیشه, فکر, گمان, نظر, منظره, نظریه, عقیده, دید, چشم انداز, قضاوت, دیدن, از نظر گذراندن.

opio

: افیون, تریاک.

oponer

: در افتادن, ضدیت کردن, مخالفت کردن, مصاف دادن.

oponerse

: در افتادن, ضدیت کردن, مخالفت کردن, مصاف دادن.

oportunidad

: بخت, تصادف, شانس, فرصت, مجال, اتفاقی, اتفاق افتادن , فرصت, مجال, دست یافت, فراغت.

oportunismo

: فرصت طلبی.

oportunista

: فرصت طلب, نان بنرخ روز خور.

oportuno

: بجا, بموقع, بهنگام, درخور, مناسب.

oposicin

: ضدیت, مخالفت, مقاومت, تضاد, مقابله.

oposum

: صاریغ.

opresi n

: ستم, بیداد, جور, تعدی, فشار, افسردگی.

opresivo

: ستم پیشه, خورد کننده, ناراحت کننده, غم افزا.

opresor

: ستمگر.

oprima

: تیک, صدای مختصر, صدای حاصله از خوردن سم اسب بزمین, صدا کردن.

oprimido

: ستم پیشه, خورد کننده, ناراحت کننده, غم افزا, شرجی, خیلی گرم ومرطوب, سخت, داغ, خفه.

oprimir

: ذلیل کردن, ستم کردن بر, کوفتن, تعدی کردن, درمضیقه قرار دادن, پریشان کردن, ازار کردن, جفا کردن, داءما مزاحم شدن واذیت کردن, تحت انقیاد در اوردن, مطیع کردن, منکوب کردن.

optar

: گزیدن, انتخاب کردن, خواستن, پسندیدن, تصمیم گرفتن, بر گزیدن, انتخاب کردن.

optativo

: اختیاری, انتخابی.

optimismo

: فلسفه خوش بینی, نیک بینی.

optimista

: خوش بین, خوش بین, خوش بینانه.

optimizaci n

: بهینه سازی.

optometr a

: دید سنجی, تعیین میزان دید چشم, عینک سازی, عینک فروشی.

opuesto

: بیزار, مخالف, متنفر, برخلا ف میل, روبرو, مقابل, ضد, وارونه, از روبرو, عکس قضیه.

opulencia

: فراوانی, وفور, توانگری, دولتمندی, وفور, سرشار.

opulente

: وافر.

opulento

: فراوان, دولتمند.

or

: شنیدن, گوش کردن, گوش دادن به, پذیرفتن, استماع کردن, خبر داشتن, درک کردن, سعی کردن, اطاعت کردن.

or

: یا, یا اینکه, یا انکه, خواه, چه.

or culo

: سروش, الهام الهی, وحی, پیشگویی, دانشمند.

oracin

: التماس, استدعا, نطق, سخنرانی, فصاحت و بلاغت, خطابه, نماز, دعا, تقاضا, جمله, حکم, فتوی, رای, قضاوت, گفته, رای دادن, محکوم کردن, التماس, تضرع, استدعا.

oracion

: نماز, دعا, تقاضا.

orador

: سخن پرداز, سخنران, ناطق, خطیب, مستدعی.

oral

: زبانی, شفاهی, دهانی, از راه دهان.

orangutn

: اورانگوتان, بوزینه دست دراز, میمون درختی برنلو سوماترا.

orar

: سخنرانی, خطابه, کنفرانس, درس, سخنرانی کردن, خطابه گفتن, نطق کردن, سخنرانی کردن, خواندن, دعا کردن,

نماز خواندن, بدرگاه خدا استغاثه کردن, خواستارشدن, درخواست کردن.

oratoria

: شیوه سخنرانی, فن خطابه, سخن پردازی.

orbe

: جسم کروی, گوی, عالم, احاطه کردن, بدور چیزی گشتن, بدور مدار معینی گشتن, کروی شدن.

ordear

: شیر, شیره گیاهی, دوشیدن, شیره کشیدن از.

orden

: ارایه, فرمان, روش, اسلوب, طریقه, راسته,دسته,زمره,فرقه مذهبی,سامان,انجمن,ارایش,مرتبه,سبک,مرحله,دستور,فرمایش,حواله.

orden del d a

: دفتر ثبت دعاوی حقوقی, ثبت کردن.

orden por escrito

: حکم, نوشته, ورقه, سند.

ordenador

: شمارنده, ماشین حساب.

ordenancista

: اهل انضباط, نظم دهنده, انضباطی, ادم با انضباط وسخت گیر, سخت گیری وانضباط خشک, منجنیق سنگ انداز.

ordenanza

: فرمان, امر, حکم, مشیت, تقدیر, ایین.

ordenar

: مرتب کردن, ترتیب دادن, اراستن, چیدن, قرار گذاشتن, سازمند کردن, قبلا درباره چیزی صحبت کردن, ازپیش سفارش دادن, حاکی بودن از, ترتیب دادن, مقدر کردن, وضع کردن, امر کردن, فرمان دادن, راسته,دسته,زمره,فرقه

مذهبی,سامان,انجمن,ارایش,مرتبه,سبک,مرحله,دستور,فرمایش,حواله.

ordinal

: ترتیبی, وصفی.

ordinario

: عمومی, معمولی, متعارفی, عادی, مشترک, پیش پاافتاده, پست, عوامانه, : مردم عوام, عمومی, مشارکت کردن, مشاع بودن, مشترکا استفاده کردن, معمولی, عادی, متداول, پیش پا افتاده, ساده, عوامانه, عامیانه, پست, رکیک, مبتذل.

oreja

: گوش, شنوایی, هرالتی شبیه گوش یا مثل دسته کوزه, خوشه, دسته, خوشه دار یا گوشدار کردن.

orfanato

: پرورشگاه یتیمان, دارالا یتام, یتیم خانه.

orfebre

: زرگر, طلا ساز.

org a

: مجالس عیاشی و میگساری بافتخار خدایان, میگساری عیاشی.

organismo

: اندامگان, سازواره, ترکیب موجود زنده, سازمان.

organista

: نوازنده ارگ.

organizaci n

: سازمان, سازماندهی.

organizar

: مرتب کردن, ترتیب دادن, اراستن, چیدن, قرار گذاشتن, سازمند کردن, سازمان دادن, تشکیلا ت دادن, درست کردن, سرو

صورت دادن

organo

: عضو, الت, ارگان.

orgasmo

: شور و هیجان, شور شهوانی, اوج لذت جنسی, حالت انزال در مقاربت.

orgia

: مجالس عیاشی و میگساری بافتخار خدایان, میگساری عیاشی.

orgnico

: عضوی, ساختمانی, موثر درساختمان اندام, اندام دار, اساسی, اصلی, ذاتی, بنیانی, حیوانی, الی, وابسته به شیمی الی, وابسته به موجود الی.

orgulla

: مباهات, بهترین, سربلندی, برتنی, فخر, افاده, غرور, تکبر, سبب مباهات, تفاخر کردن.

orgullo

: مباهات, بهترین, سربلندی, برتنی, فخر, افاده, غرور, تکبر, سبب مباهات, تفاخر کردن.

orgulloso

: گرانسر, برتن, مغرور, متکبر, مفتخر, سربلند.

orientacin

: گرایش, جهت, جهتیابی.

oriental

: از طرف شرق, مانند بادخاوری, بسوی شرق, شرقی, خاوری, ساکن شرق, بطرف شرق, شرقی, مشرقی, اسیایی, خاوری.

orientar

: دریک ردیف قرار گرفتن, بصف کردن, درصف امدن, ردیف کردن, راهنما, هادی, راهنمایی کردن, خاور, کشورهای خاوری,

درخشندگی بسیار, مشرق زمین, شرق, بطرف خاور رفتن, جهت یابی کردن, بجهت معینی راهنمایی کردن, میزان کردن, موقعیت, موضع, مرتبه, مقام, جایگاه.

orientarse

: جهت یابی, راهنمایی, توجه بسوی خاور, اشناسازی.

orificio

: روزنه, سوراخ.

origen

: سویه, دودمان, اصل ونسب, اجداد, اعقاب, خاستگاه, اصل بنیاد, منشا, مبدا, سرچشمه, علت.

original

: اصلی, بکر, بدیع, منبع, سرچشمه.

originalidad

: ابتکار, اصالت.

originar

: زمان ماضی واسم فعول فءند, : برپاکردن, بنیاد نهادن, ریختن, قالب کردن, ذوب کردن, ریخته گری, قالب ریزی کردن, سرچشمه گرفتن, موجب شدن, شروع, اغاز, اغازیدن, دایرکردن, عازم شدن.

orilla

: کنار, لب, ساحل, بانک, بانک, ضرابخانه, رویهم انباشتن, در بانک گذاشتن, کپه کردن, بلند شدن (ابر یا دود) بطور متراکم, بانکداری کردن, سرحد, حاشیه, لبه, کناره, مرز, خط مرزی, لبه گذاشتن (به), سجاف کردن, حاشیه گذاشتن, مجاور بودن, لبه, ساحل دریا, کنار دریا, لب (دریا), کرانه, ساحل, بساحل رتفن, فرود امدن, ترساندن.

orilla del mar

: ساحل دریا, دریا کنار.

orin

: زنگ, زنگار, زنگ زدن.

orina

: پیشاب, ادرار, زهر اب, بول, شاش.

orinal

: دیگ, دیگچه, قوری, کتری, اب پاش, هرچیز برجسته ودیگ مانند, ماری جوانا وسایرمواد مخدره, گلدان, درگلدان گذاشتن, در گلدان محفوظ داشتن, در دیگ پختن.

orinar

: جرنگ جرنگ, صدای جرنگ, صدای جرنگ جرنگ کردن, طنین کردن, طنین داشتن, دارای طنین کردن, ادرار کردن, شاشیدن, پیشاب کردن.

oriol

: پری شاهرخ طلا یی, مرغ انجیر خوار.

orle

: حاشیه, سجاف, کناره, حاشیه دار کردن, ریشه گذاشتن به, چتر زلف, چین, لبه.

ornado

: بیش ازحد اراسته, مزین, مصنوع, پر اب و تاب.

ornamente

: پیرایه, زیور, زینت, اراستن, ارایش, تزءین کردن.

orno

: تنور, اجاق, کوره.

oro

: زر, طلا, سکه زر, پول, ثروت, رنگ زرد طلا یی, اندود زرد, نخ زری, جامه زری.

orquesta

: بند و زنجیر, تسمه یا بند مخصوص محکم کردن, نوار, لولا, ارکستر, دسته ء موسیقی, اتحاد, توافق, روبان, باند یا بانداژ, نوار زخم بندی, متحد کردن, دسته کردن, نوار پیچیدن, بصورت نوار در اوردن, با نوار بستن, متحد شدن, ارکست, دسته نوازندگان,

جایگاه ارکست.

orquestra

: ارکست, دسته نوازندگان, جایگاه ارکست.

ortiga

: گزنه, انواع گزنه تیغی گزنده, بوسیله گزنه گزیده شدن, ایجاد بی صبری و عصبانیت کردن, برانگیختن, رنجه داشتن.

ortodoxia

: فریوری, راست دینی, ارتدکسی.

ortodoxo

: فریور, درست, دارای عقیده درست, مطابق عقاید کلیسای مسیح, مطابق مرسوم, پیرو کلیسای ارتدکس.

ortograf a

: درست نویسی, املا, املا صحیح.

ortografia

: املا ء, هجی.

ortopdico

: وابسته به استخوانپزشکی.

ortopedista

: استخوانپزشک.

oruga

: کرم صدپا, تراکتور زنجیری, بشکل کرم صد پا حرکت کردن

os

: شما, شمارا.

osad a

: بی باکی, بی پروایی, جسارت, گستاخی.

osar

: یارا بودن, جرات کردن, مبادرت بکار دلیرانه کردن, بمبارزه طلبیدن, شهامت, یارایی.

oscilar

: اونگان شدن یا کردن, تاب خوردن, چرخیدن, تاب, نوسان, اهتزاز, اونگ, نوعی رقص واهنگ ان.

oscuridad

: تاریک, تیره, تیره کردن, تاریک کردن, تاریکی, تیرگی, تاریکی افسرده کننده, ملا لت, افسردگی,دل تنگی, افسرده شدن, دلتنگ بودن, عبوس بودن, تاریک کردن, تیره کردن, ابری بودن(اسمان).

oscuro

: تاریک, تیره, تیره کردن, تاریک کردن, تار, تاریک, تیره کردن, :کم نور, تاریک, تار, مبهم, مرکبی, جوهری, تیره, تار, محو, مبهم, نامفهوم, گمنام, تیره کردن, تاریک کردن, مبهم کردن, گمنام کردن.

oso

: خرس, سلف فروشی سهام اوراق قرضه در بورس بقیمتی ارزانتر از قیمت واقعی, لقب روسیه ودولت شوروی, :بردن, حمل کردن, دربرداشتن, داشتن, زاییدن, میوه دادن, تاب اوردن, تحمل کردن, مربوط بودن.

oso hormiguero

: جانور پستاندار مورچه خوار, اردوارک, پرنده ء مورچه خوار.

oso panda

: پاندا, خرس سفید و سیاه.

ostentacin

: هایهوی, سروصدا, نق نق زدن, اشوب, نزاع, هایهو کردن, ایراد گرفتن, خرده گیری کردن, اعتراض کردن.

ostentar

: به رخ کشیدن, بالیدن, خرامیدن, جولا ن دادن, خودنمایی, جلوه.

ostra

: صدف خوراکی.

oto al

: پاییزی.

otoo

: پاییز, خزان, برگ ریزان, زمان رسیدن و نزول چیزی, دوران کمال, اخرین قسمت, سومین دوره زندگی, زردی, خزان, پاییز, سقوط, هبوط, نزول, زوال, ابشار, افتادن, ویران شدن, فرو ریختن, پایین امدن, تنزل کردن.

otorgamiento

: اجرا.

otorgante

: اهداء کننده.

otorgar

: اهداء, بخشش, عطا, امتیاز, اجازه واگذاری رسمی, کمک هزینه تحصیلی, دادن, بخشیدن, اعطا کردن, تصدیق کردن, مسلم گرفتن, موافقت کردن.

otra parte

: درجای دیگر, بجای دیگر, نقطه دیگر.

otra vez

: دگربار, پس, دوباره, باز, یکباردیگر, دیگر, از طرف دیگر, نیز, بعلا وه, ازنو, از نو, دوباره, بطرز نوین, از سر.

otro

: دیگر, دیگری, جدا, علیحده, یکی دیگر, شخص دیگر, متمایز, متفاوت, دیگر, جز این, دیگر, غیر, نوع دیگر, متفاوت, دیگری.

otro lado

: سرتاسر, ازاین سو بان سو, درمیان, ازعرض, ازمیان, ازوسط, ازاین طرف بان طرف.

otro m s

: دیگر, دیگری, جدا, علیحده, یکی دیگر, شخص دیگر.

ovalado

: تخم مرغی, بادامی, بیضی, تخم مرغی شکل.

ovalo

: تخم مرغی, بادامی, بیضی, تخم مرغی شکل.

oveja

: میش, گوسفندماده, بره, گوشت بره, ادم ساده, گوسفند, چرم گوسفند, ادم ساده ومطیع.

oxgeno

: اکسیژن, اکسیژن دار.

oxidado

: زنگ زده, فرسوده, عبوس, ترشرو.

oxigeno

: اکسیژن, اکسیژن دار.

oyente

: مامور رسیدگی, ممیز حسابداری, شنونده, مستمع, مستمع, گوش دهنده, شنونده.

P

p blico

: عمومی, اشکار, مردم.

p caro

: شیطان, بدذات, شریر, نا فرمان, سرکش, ادم رذل, شخص پست, ادم حقه باز, پست فطرت.

p gina

: صفحه.

p jaro

: پرنده, مرغ, جوجه, مرغان.

p ker

: سیخ بخاری, سیخ زن, بازی پوکر.

p ldora

: حب, حب دارو, دانه, حب ساختن.

p liza

: سیاست, خط مشی, سیاستمداری, مصلحت اندیشی, کاردانی, بیمه نامه, ورقه بیمه, سند معلق به انجام شرطی, اداره یاحکومت کردن.

p mulo

: استخوان گونه.

p rdida

: از دست دادگی, فقدان, زیان, ضرر, جریمه, باخت, زیان, ضرر, خسارت, گمراهی, فقدان, اتلا ف (درجمع) تلفات, ضایعات, خسارات.

p rrafo

: پرگرد, پاراگراف, بند, فقره, ماده, بند بند کردن, فاصله گذاری کردن, انشاء کردن.

p simo

: وحشتناک, وحشت اور, ترسناک, هولناک, بسیار بد, سهمناک,, بدترین, بدتر از همه.(vt &.vi.) امتیاز اوردن (در مسابقه), شکست دادن, وخیم شدن.

pa al

: پارچه ء قنداق, گل و بوته دارکردن, گل و بوته کشیدن, کهنه ء بچه را عوض کردن.

pa era

: پارچه فروشی, ماهوت فروشی, پارچه بافی, تزءینات پرده ای.

pa ero

: پارچه فروش, بزاز, پارچه پشمی باف, ماهوت فروش.

pa o

: پارچه, قماش.

pa uelo de papel

: بافته, بافت, نسج, رشته, پارچه ء بافته.

pabell n

: غرفه نمایشگاه, عمارت کلا ه فرنگی, چادر صحرایی, درکلا ه خیمه زدن, درکلا ه فرنگی جا دادن.

pacer

: چراندن, تغذیه کردن از, چریدن, خراش, خراشیدن, گله چراندن.

pacfico

: ارام, صلح جو, اقیانوس ساکن.

paciencia

: بردباری, شکیبایی, شکیب, صبر, طاقت, تاب.

paciente

: فروتن, افتاده, بردبار, حلیم, باحوصله, ملا- یم, بیروح, خونسرد, مهربان, نجیب, رام, شکیبا, بردبار, صبور, از روی بردباری, پذیرش, بیمار, مریض.

paciente internado

: بیماری که در بیمارستان میخوابد, بیمار بستری.

pacificador

: تسکین دهنده.

pacifico

: ارام, صلح جو, اقیانوس ساکن.

pacifismo

: ارامش طلبی, صلحجویی, ایین احتراز از جنگ.

pacifista

: صلح جو, ارامش طلب, صلح جو, ارامش طلب.

padrastro

: شوهر مادر, پدراندر, ناپدری.

padre

: بابا, باباجان, اقاجان, پدر, والد, موسس, موجد, بوجود اوردن, پدری کردن.

padre espiritual

: معلم, معلم مذهبی.

padres

: بابا.

padrino

: پدر تعمیدی, نام گذاردن بر, سرپرستی کردن از, پدر یا مادر تعمیدی, والدین تعمیدی.

pagado por adelantado

: پیش پرداخت شده.

paganismo

: الحاد.

pagano

: کافر, بت پرست, مشرك, ادم بی دین, کافر, مشرك, بت پرست, غیر مسیحی.

pagar

: پرداختن, دادن, کار سازی داشتن, بجااوردن, انجام دادن, تلا فی کردن, پول دادن, پرداخت, حقوق ماهیانه, اجرت, وابسته به پرداخت.

pagina

: صفحه.

pago

: پرداخت, وجه.

painel

: تشك, پالا ـ ن, قطعه, قاب سقف, قاب عکس, نقاشی بروی تخته, نقوش حاشیه دارکتاب, اعضای هیلت منصفه, فهرست هیلت یاعده ای که برای انجام خدمتی اماده اند, هیلت, قطعه مستطیلی شکل, قسمت جلوی پیشخوان اتومبیل و هواپیماوغیره, قاب گذاردن, حاشیه زدن به.

paisaje

: خاکبرداری وخیابان بندی کردن, دورنما, منظره, چشم انداز, بامنظره تزءین کردن, چشم انداز, منظره, صحنه سازی.

paisano

: شخص غیر نظامی, غیر نظامی.

paja

: ماشوره, کاه, بوریا, حصیر, نی, پوشال بسته بندی, ناچیز.

pajarera

: لا نه مرغ, مرغدانی, محل پرندگان.

pala

: خاك انداز, بیل, پارو, کج بیل, بیلچه, بیل زدن, با بیل کندن, انداختن, بیل, بیلچه, خال پیك, خال دل سیاه, بیل زدن, با بیل

کندن, بابیل برگرداندن.

palabra

: وعده, قول, عهد, پیمان, نوید, انتظار وعده دادن, قول دادن, پیمان بستن, کلمه, لغت, لفظ, گفتار, واژه, سخن, حرف, عبارت, پیغام, خبر, قول, عهد, فرمان, لغات رابکار بردن, بالغات بیان کردن.

palacio

: کاخ, کوشک.

palanca

: اهرم, دیلم, اهرم کردن, بااهرم بلند کردن, بااهرم تکان دادن, تبدیل به اهرم کردن, شاهین, میله, میله اهرم.

palangana

: لگن, تشتک, حوزه رودخانه, ابگیر, دستشویی.

palatinado

: ناحیه قلمرو کنت, کنت نشین, ساکن کنت نشین.

paleta

: لوحه سوراخ دار بیضی یا مستطیل مخصوص رنگ امیزی نقاشی, جعبه رنگ نقاشی.

palillo

: خلا ل دندان, دندان کاو.

palitos chinos

: میله های عاج یا چوبی که چینی ها برای خوردن برنج از ان استفاده میکنند.

palma

: نخل, نخل خرما, نشانه پیروزی, کامیابی, کف دست انسان,کف پای پستانداران, کف هرچیزی, پهنه, وجب, با کف دست لمس کردن, کش رفتن, رشوه دادن.

palmera

: نخل, نخل خرما, نشانه پیروزی, کامیابی, کف دست انسان,کف پای پستانداران, کف هرچیزی, پهنه, وجب, با کف دست لمس کردن, کش رفتن, رشوه دادن.

palmotear

: کف زدن, صدای دست زدن, ترق تراق, صدای ناگهانی.

palmoteo

: کف زدن, هلهله کردن, تشویق و تمجید, تحسین.

palo

: عصا یا چوب صاحب منصبان, چوب میزانه, باتون یاچوب قانون, عصای افسران, نی, نیشکر, چوب دستی, عصا, باعصازدن, باچوب زدن, چماق, گرز, خال گشنیز, خاج, باشگاه, انجمن, کانون, مجمع(vi&.vti):چماق زدن, تشکیل باشگاه یا انجمن دادن, میله, استوانه, بدنه, چوبه, قلم, سابقه, دسته, چوب, تیر, پرتو, چاه, دودکش, بادکش, نیزه, خدنگ, گلوله, ستون, تیرانداختن, پرتو افکندن, چسبیدن, فرورفتن, گیر کردن, گیر افتادن, سوراخ کردن,نصب کردن, الصاق کردن, چوب, عصا, چماق, وضع, چسبندگی, چسبناک, الصاق, تاخیر, پیچ درکار, تحمل کردن, چسباندن, تردید کردن, وقفه.

palo

: عین الشمس, عین الهر, شیشه شیری رنگ.

paloma

: کبوتر, محبوبه, دختر جوان, ترسو, ساده وگول خور.

palomitas

: ذرت بو داده, چس فیل.

palpable

: پرماس پذیر, پرماسیدنی, حس کردنی, قابل لمس, اشکار, واضح.

palpar

: احساس کردن, لمس کردن, محسوس شدن.

palpitaci n

: تپش, لرزش.

palurdo

: بچه ای که پریان بجای بچه حقیقی بگذارند, بچه ناقص الخلقه, ساده لوح.

pan

: نان, قوت, نان زدن به, قرص نان, کله قند, تکه, وقت را بیهوده گذراندن, ولگردی کردن.

pan tostado

: نان برشته, باده نوشی بسلا متی کسی, برشته کردن (نان), بسلا متی کسی نوشیدن, سرخ شدن.

pana

: مخمل نخی راه راه, مخمل کبریتی, پارچه مخمل نما, مخمل نخی یا ابریشمی.

panadera

: دکان نانوایی یا شیرینی پزی.

panadero

: نانوا, خباز.

panal

: پارچه ء قنداق, گل و بوته دارکردن, گل و بوته کشیدن, کهنه ء بچه را عوض کردن.

panam

: کشور جمهوری پاناما.

pandeo

: برامدگی, شکم, تحدب, ورم, بالا رفتگی, صعود, متورم شدن, باد کردن.

pandilla

: دسته, گروه, محفل, دسته, جمعیت, گروه, دسته جنایتکاران, خرامش, مشی, گام برداری, رفتن, سفر کردن, دسته جمعی عمل کردن, جمعیت تشکیل دادن, گروه, گروه بندی کردن, مجموعه, نشاندن, دستگاه.

pandillero

: غضو دسته جنایتکاران, کانگستر.

panecillo

: نوعی شیرینی یاکلوچه که گرماگرم باکره میخورند, بشقاب سفالی کوچک, طومار, لوله, توپ (پارچه و غیره), صورت, ثبت, فهرست,پیچیدن, چیز پیچیده, چرخش, گردش, غلتک, نورد, غلتاندن, غلت دادن, غل دادن, غلتک زدن, گردکردن, بدوران انداختن, غلتیدن, غلت خوردن, گشتن, تراندن, تردادن, تلا طم داشتن.

panqueque

: نان ساجی, نان شیرین و پهن (مثل کلوچه).

pantal n

: شلوار.

pantalla

: پرده, روی پرده افکندن, غربال, غربال کردن.

pantalones

: شلوار, زیر شلواری, تنکه.

pantano

: باتلا ق, سیاه اب, گنداب, لجن زار, درباتلا ق فرورفتن, مرداب, سیاه اب, لجن زار, باتلا ق, مرداب, باتلا ق, سیاه اب, مرداب, باتلا ق, در باتلا ق فرو بردن, دچار کردن, مستغرق شدن.

pantanoso

: باتلا قی.

pantorrilla

: گوساله, نرمه ساق پا, ماهیچه ساق پا, چرم گوساله, تیماج.

paoleta

: دستمال گردن, کاشکل.

pap

: بابا.

papa

: بابا, باباجان, اقاجان, بابا, پاپ پیشوای کاتولیکها, خلیفه اعظم, سیب زمینی, انواع سیب زمینی.

papanatas

: ادم پریشان حواس, ادم کله خشک و احمق.

papel

: کاغذ, روزنامه, مقاله, جواز, پروانه, ورقه, ورق کاغذ, اوراق, روی کاغذ نوشتن, یادداشت کردن, با کاغذ پوشاندن, نوشت افزار, لوازم التحریر.

papel de estao

: ورق قلع, ورق حلب, حلبی, ورقه نازک قلعی.

papel pintado

: پرده قالیچه نما, پرده نقش دار, ملیله دوزی, کاغذ دیواری, با کاغذ دیواری تزءین کردن.

papeler a

: نوشت افزار, لوازم التحریر.

paperas

: گوشک.

paquete

: بقچه, بسته, مجموعه, دسته کردن, بصورت گره دراوردن, بقچه بستن, کوله پشتی, بقچه, دسته, گروه, یک بسته(مثل بسته سیگاروغیره), یکدست ورق بازی, بسته بندی کردن, قرار دادن, توده کردن, بزور چپاندن, بارکردن, بردن, فرستادن, بسته, عدل بندی, قوطی, بسته بندی کردن, بسته, بسته کوچک, قوطی (سیگار و غیره), بسته بندی کردن, جزءی از یک کل, بخش, قسمت, گره, دسته, بسته, امانت پستی, به قطعات تقسیم کردن, توزیع کردن, بسته بندی کردن, دربسته گذاشتن.

paquidermo

: جانور پوست کلفت(مثل کرگدن).

par

: جفت, برابری, تساوی, تعادل, بهای رسمی سهم, برابر کردن.

par s

: شهر پاریس, فرزند ' پریام'.

para

: برای, بجهت, بواسطه, بجای, از طرف, به بهای, درمدت, بقدر, در برابر, درمقابل, برله, بطرفداری از, مربوط به, مال, برای اینکه, زیرا که, چونکه, بسوی, سوی, بطرف, روبطرف, پیش, نزد, تا نسبت به, در,دربرابر, برحسب, مطابق, بنا بر, علا-مت مصدر انگلیسی است.

para que

: ان, اشاره بدور, ان یکی, که, برای انکه.

para que no

: مبادا, شاید.

para siempre

: برای همیشه, تا ابد, جاویدان, پیوسته, تا ابدالا باد.

parabrisa

: پنجره اتومبیل, شیشه جلو اتومبیل, شیشه جلو اتومبیل.

parabrisas

: شیشه جلو اتومبیل.

parachoques

: میانگیر, استفاده از میانگیر, سپراتومبیل, ضرب خور, چیز خیلی بزرگ, پیش بخاری, حایل, گلگیر, ضربت گیر.

parada

: رژه, سان, نمایش با شکوه, جلوه, نمایش, خودنمایی, جولا ن, میدان رژه, تظاهرات, عملیات دسته جمعی, اجتماع مردم, رژه رفتن, خود نمایی کردن, ایست, ایستادن, ایستاندن.

parador

: متل.

paraguas

: چتر, سایبان, حفاظ, چتر استعمال کردن.

paral tico

: لنگ, چلا ق, شل, افلیج, لنگ شدن, عاجز شدن.

paralelo

: موازی, متوازی, برابر, خط موازی, موازی کردن, برابر کردن.

paramdico

: دوایی, شفابخش, دارویی, طبیب, پزشک, پزشکی.

parar

: ایست, مکث, درنگ, سکته, ایست کردن, مکث کردن, لنگیدن

pararse

: ایست, مکث, درنگ, سکته, ایست کردن, مکث کردن, لنگیدن , ایست, ایستادن, ایستاندن.

paraso

: ایوان, بالا خانه, بالکن, لژ بالا.

parasol

: چتر, سایبان, حفاظ, چتر استعمال کردن.

parcela

: نقشه, طرح, موضوع اصلی, توطله, دسیسه, قطعه, نقطه, موقعیت, نقشه کشیدن, طرح ریزی کردن, توطله چیدن.

parcial

: جانبدار, طرفدار, مغرض, جزءی, ناتمام, بخشی, قسمتی, متمایل به, علاقمند به.

pardo

: قهوه ای, خرمایی, سرخ کردن, برشته کردن, قهوه ای کردن, خاکستری.

parecer

: ظاهرشدن, پدیدار شدن, نگاه, نظر, نگاه کردن, نگریستن, دیدن, چشم رابکاربردن, قیافه, ظاهر, بنظرامدن مراقب بودن, وانمود کردن, ظاهر شدن, جستجو کردن, نظریه, عقیده, نظر, رای, اندیشه, فکر, گمان, بنظر امدن, نمودن, مناسب بودن, وانمود شدن, وانمود کردن, ظاهر شدن, نظر, منظره, نظریه, عقیده, دید, چشم انداز, قضاوت, دیدن, از نظر گذراندن.

parecido

: همانند, مانندهم, شبیه, یکسان, یکجور, بتساوی, همسان, همانند.

parecido a una m quina

: ماشین وار.

pared

: دیوار, جدار, حصار, محصور کردن, حصار دار کردن, دیوار کشیدن, دیواری.

pareja

: جفت, جفت کردن, جفت شدن, وصل کردن, شریک شدن یاکردن, شریک, همدست, انباز, همسر, یار.

parejo

: زوج.

parentela

: خویش, خویشاوند, قوم و خویشی, وابستگی, اقوام, خویشاوندان, خویشاوندان, قوم و خویشان.

pariente

: وابستگی, نسبت, ارتباط, شرح, خویشاوند, کارها, نقل قول, وابسته به نسبت یا خویشی, منسوب, نسبی, وابسته, خودی,

خویشاوند.

parientes

: خانواده.

parir

: خرس, سلف فروشی سهام اوراق قرضه در بورس بقیمتی ارزانتر از قیمت واقعی, لقب روسیه ودولت شوروی, :بردن, حمل کردن, دربرداشتن, داشتن, زاییدن, میوه دادن, تاب اوردن, تحمل کردن, مربوط بودن

parisiense

: پاریسی.

parlamentario

: هواخواه مجلس, مجلسی, پارلمانی.

parlamento

: مجلس, مجلس شورا, پارلمان.

parlanchn

: خوش صحبت, وراج, پرحرف, فاقد حس تشخیص, بی تمیز, بی احتیاط, بی ملا حظه.

parlotear

: جوش, قل قل, سالک, جوش صورت, صدای قل قل (درحرف زدن), اشکال, بی نظمی, درهم وبرهم سخن گفتن, مغشوش کردن, تندتند حرف زدن, تند وناشمرده سخن گفتن, پچ پچ کردن, چهچه زدن (مثل بلبل), پرگویی کردن, حرف مفت زدن, ورزدن, ورور.

parntesis

: قلا ب, کروشه.

parpadear

: چشمک زدن, سوسو زدن, تجاهل کردن, نادیده گرفته, نگاه مختصر, چشمک, لرزیدن, سوسوزدن, پرپرزدن, جنبش, سوسو, در اهتزاز بودن, چشمک زدن (بویژه در مورد ستارگان), برق زدن یاتکان تکان خوردن, چشمک, بارقه, تلا ء لو.

parque

: پارک, باغ ملی, گردشگاه, پردیز, شکارگاه محصور, مرتع, درماندگاه اتومبیل نگاهداشتن, اتومبیل را پارک کردن, قرار دادن.

parque de juegos

: زمین بازی, تفریحگاه.

parra

: درخت انگور, تاک, مو, شایعه, شهرت, درخت مو, تاک, تاکستان ایجاد کردن.

parranda

: عیاشی, شراب خواری, میگساری.

parrilla

: جوشاننده, پزنده, بهم زننده, جوجه یا پرنده کبابی, چارچوب اهنی, شبکه, پنجره, تیز و دلخراش, گوشت ریز, ساینده, اهن مشبکی که روی ان گوشت کباب میکنند, خطوط یا میله های فلزی مشبک, زمین فوتبال, سیخ شبکه ای, گوشت کباب کن, روی سیخ یا انبر کباب کردن, بریان کردن, عذاب دادن, پختن, بریان شدن.

parroquia

: بخش یا ناحیه قلمرو کشیش کلیسا, بخش, شهر, محله, شهرستان, قصبه, اهل محله.

part cula

: رگه رگه کردن, خط خط کردن, نقطه نقطه کردن, نقطه, خال, رگه, راه راه, برفک, دره, خس, ریزه, خال, نقطه, خرده, اتم, لک, نقطه, خال, لکه یا خال میوه, ذره, لکه دار کردن, خالدار کردن.

parte

: جزء, قطعه, پاره, جدا کردن, جداشدن, تکه, دانه, مهره, وصله کردن, سهم, حصه, بخش, بهره, قسمت, بخش کردن, سهم بردن, قیچی کردن, برش, قاش, تکه, باریکه, باریک, گوه, سهم, قسمت, تیغه گوشت بری, قاش کردن, بریدن.

parte posterior

: پروردن, تربیت کردن, بلند کردن, افراشتن, نمودار شدن, عقب, پشت, دنبال.

parte superior

: سر, نوک, فرق, رو, قله, اوج, راس, روپوش, کروک, رویه, درجه یک فوقانی, کج کردن, سرازیر شدن.

partera

: ماما, قابله.

participacin

: قاعده انصاف, انصاف بی غرضی, تساوی حقوق, جزء, قطعه, پاره, جدا کردن, جداشدن, سهم, حصه, بخش, بهره, قسمت, بخش کردن, سهم بردن, قیچی کردن.

participante

: شرکت کننده, شریک, انباز, سهیم, همراه.

participar

: شریک شدن, شرکت کردن, سهیم شدن.

particular

: مورد, غلاف, مخصوص, ویژه, خاص, بخصوص, مخمص, دقیق, نکته بین, خصوصیات, تک, منحصر بفرد, اختصاصی, خصوصی, محرمانه, مستور, سرباز, اعضاء تناسلی.

particularidad

: جزء, تفصیل, جزءیات, تفاصیل, اقلا م ریز, حساب ریز, شرح دادن, بتفصیل گفتن, بکار ویژه ای گماردن, ماموریت دادن, صفت عجیب وغریب, حالت ویژگی, غرابت.

partida

: حرکت, عزیمت, کوچ, مرگ, انحراف, بازی, مسابقه, سرگرمی, شکار, جانور شکاری, یک دور بازی, مسابقه های ورزشی, شوخی, دست انداختن, تفریح کردن, اهل حال, سرحال.

partidario

: زبر دست, ماهر, استاد, مرد زبردست, بهم چسبیده, تابع, پیرو, هواخواه, طرفدار, کسی که در لشکر کشی شرکت میکند, سرباز کهنه کار, نامزد انتخابات, حامی, پشتیبان, نگهدار.

partido

: دسته بندی, حزب, انجمن, فرقه, نفاق, بازی, مسابقه, سرگرمی, شکار, جانور شکاری, یک دور بازی, مسابقه های ورزشی, شوخی, دست انداختن, تفریح کردن, اهل حال, سرحال, حریف, همتا, نظیر, لنگه, همسر, جفت, ازدواج, زورازمایی, وصلت دادن, حریف کسی بودن, جور بودن با, بهم امدن, مسابقه, کبریت, چوب کبریت, قسمت, بخش, دسته, دسته همفکر, حزب, دسته متشکل, جمعیت, مهمانی, بزم, پارتی, متخاصم, طرفدار, طرف, یارو, مهمانی دادن یارفتن, طرف, سو, سمت, پهلو, جنب, طرفداری کردن از, در یکسو قرار دادن.

partir

: راهی شدن, روانه شدن, حرکت کردن, رخت بربستن, اجازه, اذن, مرخصی, رخصت, باقی گذاردن, رها کردن, ول کردن, گذاشتن, دست کشیدن از, رهسپار شدن, عازم شدن, ترک کردن, : (لعاف) برگ دادن.

partir por la mitad

: دونیم کردن, دو نصف کردن.

parto

: وضع حمل, زایمان, تحویل.

parto del ingenio

: زاییده افکار, تصوری, خیالی.

pas

: کشور, دیار, بیرون شهر, دهات, ییلاـ ق, زمین, خشکی, خاک, سرزمین, دیار, به خشکی امدن, پیاده شدن, رسیدن, بزمین نشستن.

pasa

: کشمش, رنگ کشمشی, رنگ قرمز مایل به ابی.

pasa de corinto

: کشمش بیدانه, مویز.

pasable

: زیبا, لطیف, نسبتا خوب, متوسط, بور, بدون ابر, منصف, نمایشگاه, بازار مکاره, بی طرفانه.

pasada

: تشکیل دهنده, قالب گیر, پیشین, سابق, جلوی, قبل, در جلو, قبلی, اولی, قبلی, از پیش.

pasado

: بازپسین, پسین, اخر, اخرین, اخیر, نهانی, قطعی, دوام داشتن, دوام کردن, طول کشیدن, به درازا کشیدن, پایستن, گذشته, پایان یافته, پیشینه, وابسته بزمان گذشته, پیش, ماقبل, ماضی, گذشته از, ماورای, درماورای, دور از, پیش از.

pasaje

: گذر, عبور, حق عبور, پاساژ, اجازه عبور, سپری شدن, انقضاء, سفردریا, راهرو, گذرگاه, تصویب, قطعه, نقل قول, عبارت منتخبه از یک کتاب, رویداد, کارکردن مزاج

pasajero

: گذرگر, مسافر, رونده, عابر, مسافرتی.

pasamano

: نرده ء پلکان, نرده مخصوص دستگیره (مثل نرده پلکان).

pasaporte

: گذرنامه, تذکره, وسیله دخول, کلید.

pasar

: روی دادن, رخ دادن اتفاق افتادن, واقع شدن, تصادفا برخوردکردن, پیشامدکردن, گذشتن, عبور کردن, رد شدن, سپری شدن, تصویب کردن, قبول شدن, رخ دادن, قبول کردن, تمام شدن, وفات کردن,پاس, سبقت گرفتن از, خطور کردن, پاس دادن, رایج شدن,اجتناب کردن, گذر, عبور, گذرگاه, راه, گردونه, گدوک, پروانه, جواز, گذرنامه, بلیط, صرف کردن, پرداخت کردن, خرج کردن, تحلیل رفتن قوا, تمام شدن, صرف شدن.

pasar por alto

: مسلط یا مشرف بودن بر, چشم پوشی کردن, چشم انداز.

pasar zumbando

: هواپیما را با سرعت وبازاویه تند ببالا راندن, زوم, با صدای وزوز حرکت کردن, وزوز, بسرعت ترقی کردن یا بالا رفتن, فاصله عدسی را کم و زیاد کردن.

pasarela

: تخته پل, پل راهرو, راهرو, گذرگاه.

pasarse sin

: دریغ داشتن, مضایقه کردن, چشم پوشیدن از, بخشیدن, برای یدکی نگاه داشتن, درذخیره نگاه داشتن, مضایقه, ذخیره, یدکی, لا غر, نحیف, نازک, کم حرف.

pascua

: عید پاک.

pascua de navidad

: جشن میلا د عیسی مسیح.

pasear

: قدم زنی, گردش, پرسه زنی, قدم زدن, راه رفتن, گام زدن, گردش کردن, پیاده رفتن, گردش پیاده, گردشگاه, پیاده رو.

paseo

: گردش, تفرج, سیر, گردشگاه, تفرجگاه, گردش رفتن, تفرج کردن, گردش کردن, سواری, گردش سواره, سوار شدن, قدم زنی, گردش, پرسه زنی, قدم زدن.

paseo en coche

: راندن, بردن, عقب نشاندن, بیرون کردن (با out), سواری کردن, کوبیدن(میخ وغیره).

pasillo

: راهرو, جناح, راهرو, دالا ن, دهلیز, راه سرپوشیده, کریدور, تالا ر ورودی, گذر, عبور, حق عبور, پاساژ, اجازه عبور, سپری شدن, انقضاء, سفردریا, راهرو, گذرگاه, تصویب, قطعه, نقل قول, عبارت منتخبه از یک کتاب, رویداد, کارکردن مزاج

pasin

: اشتیاق وعلا قه شدید, احساسات تند وشدید, تعصب شدید, اغراض نفسانی, هوای نفس.

pasivo

: منفعل.

pasmar

: متحیرساختن, مبهوت کردن, مات کردن, سردرگم کردن, سردرگم, متحیر, متحیر کردن, گیج کردن, گیج, متحیر, مبهوت کردن, سراسیمه کردن, گیج کردن, بی حس کردن, حیرت زده کردن, گیجی.

pasmo

: حیرت, شگفتی, سرگشتگی, بهت, شگفتی, سرگشتگی, حیرت, بیهوشی, حیرانی.

pasmoso

: متحیر کننده, شگفت انگیز.

paso

: دوراهی, محل تقاطع, عبور, جای پا, ردپا, جاپا, پی, گام, قدم, گام برداری, گام, خرامش, راه رفتن, یورتمه روی, گام برداشتن, قدم زدن, خرامیدن, تخته پل, پل راهرو, راهرو, گذرگاه, دروازه, در بزرگ, مدخل, دریچه سد, وسایل ورود, ورودیه, حرکت, حرکت دادن, حرکت کردن, نقل مکان, گام, قدم, خرامش, شیوه, تندی, سرعت, گام زدن, با گامهای اهسته و موزون حرکت کردن قدم زدن, پیمودن, با قدم اهسته رفتن, قدم رو کردن, گذشتن, عبور کردن, رد شدن, سپری شدن, تصویب کردن, قبول شدن, رخ دادن, قبول کردن, تمام شدن, وفات کردن,پاس, سبقت گرفتن از, خطور کردن, پاس دادن, رایج شدن,اجتناب کردن, گذر, عبور, گذرگاه, راه, گردونه, گدوک, پروانه, جواز, گذرنامه, بلیط, گذر, عبور, حق عبور, پاساژ, اجازه عبور, سپری شدن, انقضاء, سفردریا, راهرو, گذرگاه, تصویب, قطعه, نقل قول, عبارت منتخبه از یک کتاب, رویداد, کارکردن مزاج , راهرو, غلا م گردش, محل عبور, گذرگاه, گام, قدم, صدای پا, پله, رکاب, پلکان, رتبه, درجه, قدم برداشتن, قدم زدن, گام های بلند برداشتن, با قدم پیمودن, گشادگشاد راه رفتن, قدم زدن, قدم, گام, شلنگ زدن.

paso a nivel

: دوراهی, محل تقاطع, عبور.

paso subterr neo

: زیر راه, راه زیر زمینی, ترن زیر زمینی, مترو.

pasta de dientes

: خمیر دندان.

pasta dentfrica

: خمیر دندان.

pastar

: چراندن, تغذیه کردن از, چریدن, خراش, خراشیدن, گله چراندن.

pastel

: کیک, قالب, قرص, قالب کردن, بشکل کیک دراوردن, کلاغ زنگی, کلاغ جاره, ادم ناقلا, جانورابلق, کلوچه گوشت پیچ, کلوچه میوه دارپای, چیز اشفته ونامرتب, درهم ریختن, ترش مزه, تند, زننده, ترش, مزه غوره, زن هرزه, نان شیرینی مربایی.

pasteler a

: کیک, قالب, قرص, قالب کردن, بشکل کیک دراوردن, صنعت شیرینی سازی, قنادی, کماج وکلوچه ومانند انها, شیرینی پزی, شیرینی.

pastelero

: قناد, شیرینی فروش.

pastilla

: لوزی, شکل لوزی, قرص لوزی شکل, لوح, لوحه, صفحه, تخته, ورقه, قرص, بر لوح نوشتن.

pastor

: کشیش, روحانی, وزیر, وزیر مختار, کشیش.(.vt&vi): کمک کردن, خدمت کردن, پرستاری کردن, بخش کردن, کشیش بخش, پیشوای روحانی, شبان, چوپان, شبانی, شعر روستایی, واعظ, کشیش بخش, رءیس دانشگاه, رهبر, پیشوا, چوپان, شبان, چوپانی کردن.

pastor protestante

: پیشوای روحانی, شبان, چوپان, شبانی, شعر روستایی.

pat

: ضربت توپ گلف نزدیک سوراخ, زدن توپ.

pata

: پنجه, پا, چنگال, دست, پنجه زدن.

patada

: لگدزدن, باپازدن, لگد, پس زنی, تندی.

patan

: بچه ای که پریان بجای بچه حقیقی بگذارند, بچه ناقص الخلقه, ساده لوح.

patata

: سیب زمینی, انواع سیب زمینی, کج بیل, چاقوی کوتاه, بیلچه مخصوص کندن علف هرزه, سیب زمینی, بابیل کندن (منهدم کردن).

patear

: لگدزدن, باپازدن, لگد, پس زنی, تندی, ضربت توپ گلف نزدیک سوراخ, زدن توپ, مهر , نشان, نقش, باسمه, چاپ, تمبر, پست, جنس,نوع, پابزمین کوبیدن, مهر زدن, نشان دار کردن, کلیشه زدن, نقش بستن, منقوش کردن, منگنه کردن, تمبرزدن, تمبر پست الصاق کردن, پایمال کردن, پامال کردن, زیر پا لگد ماک ل کردن, لگد

patente

: اشکار, دارای حق امتیاز, امتیازی, بوسیله حق امتیاز محفوظ مانده, دارای حق انحصاری, گشاده, مفتوح, ازاد,محسوس, حق ثبت اختراع, امتیاز نامه, امتیاز یاحق انحصاری بکسی دادن, اعطا کردن (امتیاز).

patinar

: یارو, ادم پست, اسب مردنی, لقمه ماهی, ماهی چهار گوش, کفش یخ بازی, سرخوردن, اسکیت بازی کردن, سرسره بازی کردن, کفش چرخدار, تیر حاءل, تیر پایه, لغزیدن, غلتگاه, سرخوردن, ترمز ماشین, تخته پل, راه شکست, مسیر سقوط, ترمز کردن, سریدن, سرانیدن.

patinete

: روروک مخصوص بچه ها, قایق موتوری ته پهن, روروک سواری کردن.

patio

: بارگاه, حیاط, دربار, دادگاه, اظهار عشق, خواستگاری, حیاط (محوطه محصور), زمین بازی, تفریحگاه, یارد(۶۳ اینچ یا ۳ فوت), محوطه یا میدان, محصور کردن, انبار کردن(در حیاط), واحد مقیاس طول انگلیسی معادل ۰/۴۴۱۹ متر.

patio de recreo

: زمین بازی, تفریحگاه.

patn

: روروک مخصوص بچه ها, قایق موتوری ته پهن, روروک سواری کردن, یارو, ادم پست, اسب مردنی, لقمه ماهی, ماهی چهار گوش, کفش یخ بازی, سرخوردن, اسکیت بازی کردن, سرسره بازی کردن, کفش چرخدار.

pato

: اردک, مرغابی, اردک ماده, غوطه, غوض, زیر اب رفتن, غوض کردن.

patr n

: رءیس کارفرما, ارباب, برجسته, برجسته, برجسته کاری, ریاست کردن بر, اربابی کردن (بر), نقش برجسته تهیه کردن, برجستگی, کارفرما, استخدام کننده, موجر, مالک, صاحبخانه, ملا ک, دانشور, چیره دست, ارباب, استاد, کارفرما, رءیس, مدیر, مرشد, پیر, خوب یادگرفتن, استاد شدن, تسلط یافتن بر, رام کردن.

patria

: کشور, دیار, بیرون شهر, دهات, ییلا ق, وطن, کشور, میهن.

patriarca

: پدرشاه, رءیس خانواده, ریش سفید قوم, ایلخانی, شیخ, بزرگ خاندان, پدرسالا ر.

patrimonio

: میراث, ارثیه, ارث, ماترک, ترکه غیر منقول, مرده ریگ, سهم موروثی, بخش.

patrocinador

: نگهدار, پشتیبان, حامی, کسی که دراجرای نقشه ای کمک میکند, حمال, باربر.

patrocinar

: عقب, پشت (بدن), پس, عقبی, گذشته, پشتی, پشتی کنندگان, تکیه گاه, به عقب, درعقب, برگشت, پاداش, جبران, ازعقب, پشت سر, بدهی پس افتاده, پشتی کردن, پشت انداختن, بعقب رفتن, بعقب بردن, برپشت چیزی قرارگرفتن, سوارشدن, پشت چیزی نوشتن, ظهرنویسی کردن, گروه, ازدحام, دسته, سپاه, میزبان, صاحبخانه, مهمان دار, انگل دار, ضامن, ملتزم, التزام دهنده, حامی, کفیل, متقبل, ضمانت کردن, مسلولیت را قبول کردن, بانی, بانی چیزی شدن, تحمل کردن, حمایت کردن, متکفل بودن, نگاهداری, تقویت, تایید, کمک, پشتیبان زیر برد, زیر بری, پشتیبانی کردن.

patrona

: زن مهمانخانه دار, زن صاحب ملك, ميزبان.

patrono

: حافظ, حامی, نگهدار, پشتیبان, ولینعمت, مشتری.

patrulla

: گشت, گشتی, پاسداری, گشت زدن, پاسبانی کردن, پاسداری کردن.

patrullar

: گشت, گشتی, پاسداری, گشت زدن, پاسبانی کردن, پاسداری کردن.

pauelo

: دستمال, دستمال گردن, چارقد, دستمال, روسری, دستمال سر, زن روسری پوش.

pausa

: انفصال, شکستگی, شکستن, مکث, توقف, وقفه, درنگ, مکث کردن.

pausar

: مکث, توقف, وقفه, درنگ, مکث کردن.

pavesa

: خاکه زغال نیمسوز, اخگر, خاکستر گرم (بیشتر در جمع).

pavimentar

: اسفالت کردن, سنگفرش کردن, صاف کردن, فرش کردن.

pavimento

: سنگفرش, پیاده رو, کف خیابان.

pavo

: بوقلمون نر, پرخور, لپ لپ خورنده, طاووس, مزین به پر طاووس, خرامیدن, کشور ترکیه, بوقلمون, شکست خورده, واخورده.

pavoroso

: مهیب یا ترسناک, ترس, عظمت.

payaso

: لوده, مسخره, مقلد, مسخرگی کردن, دلقک شدن.

paz

: صلح وصفا, سلا متی, اشتی, صلح, ارامش.

pcara

: دختر گستاخ, دختر جسور.

pea

: تخته سنگ, سنگ, گرداله.

peaje

: نشانه, باج, هزینه.

peat n imprudente

: پیاده ایکه از وسط مناطق ممنوعه خیابان عبور میکند.

peatn

: پیاده, وابسته به پیاده روی, مبتذل, بیروح.

pecado (sin)transgresin

: سرپیچی, تخلف, تجاوز, خطا, گناه, فراروی.

pecado

: گناه, معصیت, عصیان, خطا, بزه, گناه ورزیدن, معصیت کردن, خطا کردن.

pecaminoso

: عاصی, گناهکار.

pecar

: تجاوز کردن از, تخلف کردن از, تخطی کردن از, سرپیچی کردن از.

pecho

: اغوش, سینه, بغل, بر, پیش سینه, بااغوش باز پذیرفتن,دراغوش حمل کردن, رازی رادرسینه نهفتن, دارای پستان شدن (درمورد دختران) , سینه, پستان, اغوش, افکار, وجدان, نوک پستان, هرچیزی شبیه پستان, سینه بسینه شدن, برابر, باسینه دفاع کردن, مجسمه نیم تنه, بالاـ تنه, سینه, انفجار, ترکیدگی, ترکیدن (با up), خرد گشتن, ورشکست شدن, ورشکست کردن, بیچاره کردن, صندوق, یخدان, جعبه, تابوت, خزانه داری, قفسه سینه.

pecio

: کشتی شکستگی, خرابی, لا شه کشتی و هواپیما و غیره, خراب کردن, خسارت وارد اوردن, خرد و متلا شی شدن.

peculiar

: عجیب وغریب, دارای اخلا ق غریب, ویژه.

pedal

: رکاب, جاپایی, پدال, پایی, وابسته به رکاب, پازدن, رکاب زدن.

pedazo

: تکه بزرگ یا کلفت وکوتاه (درمورد سنگ ویخ وچوب), کنده, مقدار قابل توجه, تکه بزرگ, کلوخه, قلنبه, کلوخه, گره, تکه, درشت, مجموع, ادم تنه لش, توده, دربست, یکجا, قلنبه کردن, توده کردن, بزرگ شدن , تکه, دانه, مهره, وصله کردن, تکه, پاره, قراضه, عکس یا قسمتی از کتاب یا روزنامه که بریده شده, ته مانده, ماشین الا ت اوراق, اشغال, جنگ, نزاع, اوراق کردن.

pedernal

: سنگ چخماق, سنگ فندک, اتش زنه, چیز سخت, سنگریزه.

pedicuro

: متخصص درمان وحفاظت پاها, پزشک پا, مانیکور پا, معالجه امراض دست وپا.

pedido

: راسته,دسته,زمره,فرقه مذهبی,سامان,انجمن,ارایش,مرتبه,سبک,مرحله,دستور,فرمایش,حواله.

pedir

: خواهش کردن (از), خواستن, گدایی کردن, استدعا کردن, درخواست کردن, قرض گرفتن, وام گرفتن, اقتباس کردن, بار, هزینه, مطالبه هزینه, راسته,دسته,زمره,فرقه مذهبی,سامان,انجمن,ارایش,مرتبه,سبک,مرحله,دستور,فرمایش,حواله, خواهش, درخواست, تقاضا, خواسته, خواستار شدن, تمنا کردن, تقاضا کردن, پس نهاد, کنار گذاشتن, پس نهاد کردن, نگه داشتن, اختصاص دادن, اندوختن, اندوخته, ذخیره, احتیاط, یدکی, تودار بودن, مدارا.

pedir informes

: پرسش کردن, جویا شدن, باز جویی کردن, رسیدگی کردن, تحقیق کردن, امتحان کردن, استنطاق کردن

pedrisco

: طوفان یا رگبار تگرگ.

pegadizo

: گیرنده, جاذب.

pegajoso

: چسبنده, چسبیده, چسبدار, تروچسبناک, سرد ومرطوب, اهسته رو, بی حرارت, چسبناک, چسبنده, دشوار, سخت, چسبناک کردن.

pegar

: چسبیدن, پیوستن, وفادار ماندن, هواخواه بودن, طرفدار بودن, وفا کردن, توافق داشتن, متفق بودن, جور بودن, بهم چسبیده بودن, پیوستن, ضمیمه کردن, اضافه نمودن, چسبانیدن, چسب, سریش, چسباندن, چسبیدن, اصابت, خوردن, ضربت, تصادف, موفقیت, نمایش یافیلم پرمشتری, زدن, خورد

pegar a

: اصابت, خوردن, ضربت, تصادف, موفقیت, نمایش یافیلم پرمشتری, زدن, خوردن به, اصابت کردن به هدف زدن.

peinado

: ارایش موی زنان بفرم مخصوصی, ارایشگر زنانه.

peinar

: شانه, شانه کردن, جستجو کردن.

peinarse

: شانه, شانه کردن, جستجو کردن.

peine

: شانه, شانه کردن, جستجو کردن.

pel cano

: مرغ سقا, مرغ ماهیخوار.

pel cula de vaquero

: باختری, غربی, وابسته به مغرب یا باختر.

pelar

: پوست انداختن, پوست کندن, کندن, پوست, خلا ل, نرده چوبی, محجر.

pelcula

: پرده نازک, فیلم عکاسی, فیلم سینما, سینما, غبار, تاری چشم, فیلم برداشتن از, سینما.

peldao

: گام, قدم, صدای پا, پله, رکاب, پلکان, رتبه, درجه, قدم برداشتن, قدم زدن.

pelea

: رزم, پیکار, جدال, مبارزه, ستیز, جنگ, نبرد, نزاع, زد و خورد, جنگ کردن, جنگ, نبرد, کارزار, پیکار, زد وخورد, جنگ کردن, نزاع کردن, جنگیدن.

pelear

: جنگ, نبرد, کارزار, پیکار, زد وخورد, جنگ کردن, نزاع کردن, جنگیدن.

peletero

: تاجر خز, خزدوز, خز فروش, پوست فروش.

pelicano

: مرغ سقا, مرغ ماهیخوار.

peligrar

: به مخاطره انداختن, در معرض خطر گذاشتن.

peligro

: خطر, پریشانی, اندوه, محنت, تنگدستی, دردد, مضطرب کردن, محنت زده کردن, قمار, مخاطره, خطر, اتفاق, در معرض مخاطره قرار دادن, بخطر انداختن, مخاطره, خطر, مسلله بغرنج, گرفتاری حقوقی, خطر, مخاطره, بیم زیان, مسلولیت, درخطر انداختن, در خطر بودن, خطر, مخاطره, ریسک, احتمال زیان و ضرر, گشاد بازی, بخطر انداختن.

peligroso

: پرخطر, مخاطره امیز, خطرناک.

pellizcar

: نیشگون, گازگرفتن,کش رفتن,مانع رشدونمو شدن,جوانه زدن, صدمه زدن,پریدن,زخم زبان,سرمازدگی, نیشگون گرفتن, قاپیدن, مضیقه, تنگنا, موقعیت باریک, سربزنگاه, نیشگون, اندک, جانشین.

pelmazo

: گمانه, سوراخ کردن, سنبیدن, سفتن, نقب زدن, بامته تونل زدن, خسته کردن, موی دماغ کسی شدن, خسته شدن, منفذ, سوراخ, مته, وسیله سوراخ کردن, کالیبر تفنگ, خسته کننده.

pelo

: مو, موی سر, زلف, گیسو.

pelota

: گلوله, گوی, توپ بازی, مجلس رقص, رقص, ایام خوش, گلوله کردن, گرهک.

peluca

: کاکل یاموی مصنوعی, کلا ه گیس, گیس ساختگی, موی مصنوعی, دارای گیس مصنوعی کردن, سرزنش کردن.

peludo

: پرمو, کرکین, پرمو, مویی, پشمالو.

peluquera

: ارایشگر مو, سلمانی برای مرد و زن.

peluquero

: متخصص ارایش وزیبایی, مشاطه, ارایشگر مو, سلمانی برای مرد و زن.

pelusa

: کرک, خواب پارچه, موهای نرم وکوتاه اطراف لب وگونه, کرکدار شدن, نرم کردن, اشتباه کردن, خبط کردن, پف, بادکردگی.

pelvis

: لگن خاصره, حفره لگن خاصره, لگنچه کلیوی

pen

: پیاده شطرنج, گرو, گروگان, وثیقه, رهن دادن, گروگذاشتن.

pena

: جزا, کیفر, مجازات, تاوان, جریمه, سوگ, غم, غم واندوه, غصه, حزن, مصیبت, غمگین کردن, غصه دار کردن, تاسف خودن.

penalidad

: جریمه, فقدان, زیان, ضبط شده, خطا کردن, جریمه دادن, هدر کردن.

penar

: دراز, طولا نی, طویل, مدید, کشیده, دیر, گذشته ازوقت, : اشتیاق داشتن, میل داشتن, ارزوی چیزی را داشتن, طولا نی کردن, مناسب بودن, سوگواری کردن, ماتم گرفتن, گریه کردن, غم و اندوه, از غم و حسرت نحیف شدن, نگرانی, رنج و عذاب دادن, غصه خوردن, کاج, چوب کاج, صنوبر.

pender

: لم دادن, لمیدن, اویختن, لم, تکیه, زبان بیرون, بیرون افتادن, ادم بی دست وپا, ادم بی کاره وبی کفایت, تنبل, با سر خمیده ودولا ـ دولا ـ راه رفتن سربزیر, خمیده بودن, اویخته بودن, اویختن, پوست انداختن, زمین باتلا ـ قی, کاهش فعالیت, رکود, دوره

رخوت, افت, ریزش, یکباره پایین امدن یا افتادن, یکباره فرو ریختن, سقوط کردن, خمیده شدن.

pendiente

: ساحل, دامنه, سرازیری تپه, تپه, گوشواره, حلقه, اویز, شیب, خیز, سطح شیب دار, در خور راه رفتن, شیب دار, سالک, افت حرارت, مدرج, متحرک, معلق, اویخته, لنگه, قرین, شیب, نامعلوم, بی تکلیف, ضمیمه شده, اویز شده, اویزه, درطی, درمدت, تازمانی که, امر معلق, متکی, شیب دار, زمین سراشیب, شیب, سرازیری, سربالا یی, کجی, انحراف, سراشیب کردن, سرازیر شدن.

pendola

: اونگ, جسم اویخته, پاندول, نوسان, تمایل.

pene

: الت مردی, الت رجولیت, ذکر, کیر.

penetrante

: گزنده, زننده, تند, تیز, طعنه امیز.

penetrar

: نفوذ کردن در, بداخل سرایت کردن, رخنه کردن.

penicilina

: پنی سیلین.

pennsula

: شبه جزیره, پیشرفتگی خاک در اب.

penoso

: خسته کننده, فرساینده, تنبیه کننده.

pensador

: اندیشمند, فکر کننده, متفکر, فکور.

pensamiento

: انگـاره, تصور, انـدیشه, فکر, خیـال, گمـان, نیت, مقصود, معنی, اگـاهی, خبر, نقشه کـار, طرزفکر, گمـان, انـدیشه, فکر, افکار, خیال, عقیده, نظر, قصد, سر, مطلب, چیزفکری, استدلا ل, تفکر.

pensar

: اندیشیدن, فکر کردن, خیال کردن, گمان کردن.

pensativo

: اندیشمند, باملا حظه, بافکر, فکور, متفکر, اندیشناک.

pensi n

: خرجی, نفقه, تخته, تابلو, پانسیون, حقوق بازشنستگی, مقرری, پانسیون, مزد, حقوق, مستمری گرفتن, پانسیون شدن.

pensin alimenticia

: خرجی, نفقه.

pensionista

: شاگرد شبانه روزی, بازنشسته, وظیفه خوار, مستمری بگیر.

pentecost s

: عید گلریزان, عید پنجاهه, عید نزول روح القدس بر رسولا ن عیسی (پنجاهمین روز بعداز عید پاک), عید گلریزان .

peor

: , بدتر, وخیم تر, بدتری,, بدترین, بدتر از همه.(vt &.vi) امتیاز اوردن (در مسابقه), شکست دادن, وخیم شدن.

pepino

: خیار, هربوته یا میوه خیاری شکل, خیار ریز, خیار ترشی.

peque o

: مصـغر, خرد, کوچک, حقیر, انـدک, کم, کوچک, خرد, قد کوتاه, کوتاه, مختصـر, ناچیز, جزءی, خورده, حقیر, محقر, معدود, بچگانه, درخور بچگی, پست, کمتر, کوچکتر, پایین رتبه, خردسال, اصـغر, شـخص نابالغ, محزون, رشـته فرعی, کهاد, صغری, در رشـته ثـانوی یـا فرعی تحصـیل کردن, کماد, جزءی, خرد, کوچک, غیر قابل ملا حظه, فرعی, کوچک, خرده, ریز, محقر, خفیف, پست, غیر مهم, جزءی, کم, دون, کوچک شدن یاکردن, ریز, ریزه, کوچک, ناچیز.

pera

: اپرا, تماشاخانه, اهنگ اپرا.

pera

: گلا بی, امرود.

perca

: نوعی ماهی خارداردریایی, بم, کسی که صدای بم دارد, نشیمن گاه پرنده, چوب زیر پایی, تیر, میل, جایگاه بلند, جای امن, نشستن, قرار گرفتن, فرود امدن, درجای بلند قرار دادن.

percance

: حادثه, سانحه, واقعه ناگوار, مصیبت ناگهانی, تصادف اتومبیل, علا مت بد مرض, صفت عرضی(ارازی), شیی ء, علا مت سلا ح, صرف, عارضه صرفی, اتفاقی, تصادفی, ضمنی, عارضه (در فلسفه), پیشامد, بدبختی, بیچارگی, بدشانسی, رویداد ناگوار, بدبختی, قضا, حادثه بد.

percebe

: نوعی صدف, پوزه بند یا مهاراسب (هنگام نعلبندی), پوزه بند(برای مجازات اشخاص), سرسخت.

percepcin

: درک, ادراک, مشاهده قوه ادراک, اگاهی, دریافت.

perceptible

: شنیدنی, سمعی, قابل ملا حضه, برجسته, قابل درک, ادراک شدنی.

percha

: اعلا م کننده, اویزان کننده, معلق کننده, جارختی, چنگک لباس, اسکلت یاچهارچوبه ای که از سقف اویتخه ودارای بلبرینگ برای حرکت دادن ماشین باشد, میخ, میخ چوبی, چنگک, عذر, بهانه, میخ زدن, میخکوب کردن محکم کردن, زحمت کشیدن, کوشش کردن,درجه, دندانه, پا, :(پعگگعد) دربالا پهن ودر پایین نازک(شبیه میخ).

percibir

: دیدن, مشاهده کردن, نظاره کردن, ببین, اینک, هان, درک کردن, دریافتن, مشاهده کردن, دیدن, ملا حظه کردن.

perd neme

: متاثر, متاسف, غمگین, ناجور, بدبخت.

perdedor

: بازنده, ورق بازنده, اسب بازنده, ضرر کننده.

perder

: گم کردن, مفقود کردن, تلف کردن, از دست دادن, زیان کردن, منقضی شدن, باختن(در قمار وغیره), شکست خوردن, از دست دادن, احساس فقدان چیزی راکردن, گم کردن, خطا کردن, نداشتن, فاقدبودن(.n): دوشیزه, هرزدادن, حرام کردن, بیهوده تلف کردن, نیازمند کردن, بی نیرو و قوت کردن, ازبین رفتن, باطله, زاءد, اتلا ف.

perder el tiempo

: ویولن, کمانچه, ویولن زدن, زرزر کردن, کار بیهوده کردن.

perdida

: باخت, زیان, ضرر, خسارت, گمراهی, فقدان, اتلا ف (درجمع) تلفات, ضایعات, خسارات.

perdido

: گمشده, از دست رفته, ضایع, زیان دیده, شکست خورده گمراه, منحرف, مفقود.

perdiz

: کبک.

perdn

: بخشش, عفو, گذشت, توفیق, فیض, تاءید, مرحمت, زیبایی, خوبی, خوش اندامی, ظرافت, فریبندگی, دعای فیض و برکت, خوش نیتی, بخشایندگی, بخشش, بخت, اقبال, قرعه, جذابیت, زینت بخشیدن, اراستن, تشویق کردن, لذت بخشیدن, مورد عفو قرار دادن, رحمت, رحم, بخشش, مرحمت, شفقت, امان, پوزش, بخشش, امرزش, گذشت, مغفرت, حکم, بخشش, فرمان عفو, بخشیدن, معذرت خواستن.

perdonable

: قابل بخشایش, بخشیدنی, بخشش پذیر, قابل عفو.

perdonar

: بخشیدن, عفو کردن, امرزیدن, پوزش, بخشش, امرزش, گذشت, مغفرت, حکم, بخشش, فرمان عفو, بخشیدن, معذرت خواستن.

perdurable

: پایدار, پایا, ساکن, وفا کننده, تاب اور, تحمل کننده

perecedero

: نابود شدنی, هلا ک شدنی, زود گذر, کالا ی فاسد شونده.

perecer

: مردن, هلا ک شدن, تلف شدن, نابود کردن.

peregrinacin

: زیارت, زیارت اعتاب مقدسه, سفر, زیارت رفتن.

peregrino

: زاءر, زوار, مسافر, مهاجر.

perejil

: جعفری.

perezoso

: تنبل, درخورد تنبلی, کند, بطی ء, کندرو, باکندی حرکت کردن, سست بودن.

perfecci n

: کمال.

perfeccionamiento

: بهتری, بهبودی, اصلا ح, بهبود.

perfeccionar

: بهینه ساختن, کامل, مام, درست, بی عیب, تمام عیار, کاملا رسیده, تکمیل کردن, عالی ساختن.

perfecto

: بی عیب, بی تقصیر, کامل, مام, درست, بی عیب, تمام عیار, کاملا رسیده, تکمیل کردن, عالی ساختن.

perfume

: عطر, بوی خوش, معطر کردن, بو, عطر, ردشکار, سراغ, سررشته, پی, رایحه, خوشبویی, ادراک, بو کشیدن.

peri dico

: مجله, مجله رسمی, روزنامه, اعلا ن و اگهی, در مجله رسمی چاپ کردن, مجله, مخزن, روزنامه, روزنامه نگاری کردن, کاغذ, روزنامه, مقاله, جواز, پروانه, ورقه, ورق کاغذ, اوراق, روی کاغذ نوشتن, یادداشت کردن, با کاغذ پوشاندن, دوره ای, نشریه دوره ای.

perilla

: ریش بزی.

periodismo

: روزنامه نگاری.

periodista

: روزنامه نگار, روزنامه فروش, خبرنگار, گوینده اخبار.

periodo

: دوره, مدت, موقع, گاه, وقت, روزگار, عصر, گردش, نوبت, ایست, مکث, نقطه پایان جمله, جمله کامل, قاعده زنان, طمث, حد, پایان, نتیجه غایی, کمال, منتهادرجه, دوران مربوط به دوره بخصوصی.

❋periquete

: یک ان, یک لحظه, یک دم.

periscopio

: پریسکوپ, دوربین زیر دریایی مخصوص مشاهده اشیاء روی سطح اب, پیرامون بین.

perito

: زبر دست, ماهر, استاد, مرد زبردست, خبره, ویژه گر, ویژه کار, متخصص, کارشناس, ماهر, خبره.

perjudicar

: اسیب, صدمه, اذیت, زیان, ضرر, خسارت, اسیب رساندن (به), صدمه زدن, گزند.

perjudicial

: مضر, پر گزند, پر ازار, مضر.

perjuicio

: خسارت, خسارت زدن, اسیب, صدمه, اذیت, زیان, ضرر, خسارت, اسیب رساندن (به), صدمه زدن, گزند.

perjurio

: نقض عهد, سوگند شکنی, گواهی دروغ.

perla

: مروارید, در, لولو, اب مروارید, مردمک چشم, صدف, بامروارید اراستن, صدف وارکردن, مرواریدی.

permanecer

: در انتظار ماندن, درجایی باقی ماندن, بکاری ادامه دادن, تحمل کردن, بخود هموارکردن, ماندن, باقیماندن, ماندن, توقف کردن, نگاه داشتن, بازداشتن, توقف, مکث,ایست, سکون, مانع, عصاء, نقطه اتکاء, تکیه, مهار, حاءل, توقفگاه.

permanente

: پایدار, پایا, ساکن, وفا کننده, تاب اور, تحمل کننده , پایدار, ابدی, ثابت, ماندنی, سیر داءمی.

permetro

: محیط, محیط دایره, پیرامون, پیرامون, دوره, محیط, حدود.

permisible

: روا, مجاز, قابل قبول.

permisionario

: پروانه دار, صاحب جواز, دارنده پروانه, لیسانسیه.

permiso

: اجازه, اذن, مرخصـی, رخصت, باقی گذاردن, رها کردن, ول کردن, گذاشتن, دست کشیدن از, رهسپار شدن, عازم شدن, ترک کردن, : (لعـاف) برگ دادن, اجـازه, اذن, رخصت, دسـتور, پروانه, مرخصـی, اجازه دادن, مجاز کردن, روا کردن, ندیـده گرفتن, پروانه, جواز, اجازه.

permitir

: رخصت دادن, اجـازه دادن, سـتودن, پسـندیدن, تصویب کردن, روا دانسـتن, پـذیرفتن, اعطـاء کردن, قـادر سـاختن, وسـیله فراهم کردن, تهیه کردن برای, اختیار دادن, اجازه دادن, مجاز کردن, روا کردن, ندیده گرفتن, پروانه, جواز, اجازه.

permitirse

: دادن, حاصل کردن, تهیه کردن, موجب شدن, از عهده برامدن, استطاعت داشتن.

perno

: پیچ, توپ پارچه, از جاجستن, رها کردن, :راست, بطورعمودی, مستقیما, ناگهان.

pero

: ولی, اما, لیکن, جز, مگر, باسـتثنای, فقط, نه تنها, بطور محض, بی, بدون, فقط, تنها, محض, بس, بیگانه, عمده, صـرفا, منحصرا, یگـانه, فقـط بخـاطر, بهرحـال, بـاوجود ان, بهرجهت, اگرچه, گرچه, هرچنـد با اینکه, باوجوداینکه, ولو, ولی, هنوز, تا ان زمان, تا کنون, تا انوقت, تاحال, باز هم, بااینحال, ولی, درعین حال.

perodo

: دوره, مـدت, موقع, گـاه, وقت, روزگـار, عصـر, گردش, نوبت, ایست, مکث, نقطه پایان جمله, جمله کامل, قاعـده زنان, طمث, حد, پایان, نتیجه غایی, کمال, منتهادرجه, دوران مربوط به دوره بخصوصی, لفظ, اصطلا ح, دوره, شرط.

perpendicular

: عمودی, ستونی, ستون وار, ایستاده.

perpetuo

: جاودانی, ابدی, ازلی, همیشگی داءمی.

perra

: سگ ماده, زن هرزه, شکایت کردن, قر زدن, سگ, سگ نر, میله قلا ب دار, گیره, دنبال کردن, مثل سگ دنبال کردن.

perrera

: درلا نه سگ زیستن, درلا نه زیستن, درلا نه قرارقراردادن, لا نه کردن, لا نه سگ یا روباه.

perro

: سگ, سگ نر, میله قلا ب دار, گیره, دنبال کردن, مثل سگ دنبال کردن.

persa

: فارسی, ایرانی.

persecuci n

: تعقیب کردن, دنبال کردن, شکار کردن, واداربه فرار کردن, راندن واخراج کردن, تعقیب, مسابقه, شکار, شکار کردن, صید کردن, جستجو کردن در, تفحص کردن, شکار, جستجو, نخجیر, تعقیب, پیگرد, تعاقب, حرفه, پیشه, دنبال, پیگیری.

perseguidor

: دنبال کننده, مشروبی که بدرقه نوشابه ای باشد, تعاقب کننده.

perseguir

: تعقیب کردن, دنبال کردن, شکار کردن, واداربه فرار کردن, راندن واخراج کردن, تعقیب, مسابقه, شکار, سگ شکاری, سگ تازی, ادم منفور, باتازی شکار کردن, تعقیب کردن, پاپی شدن, ازار کردن, جفا کردن, داءما مزاحم شدن واذیت کردن, تعقیب قانونی کردن, دنبال کردن پیگرد کردن, تعقیب کردن, تعاقب کردن, تحت تعقیب قانونی قرار دادن, دنبال کردن, اتخاذکردن, پیگیری کردن, پیگرد کردن.

persia

: ایران.

persiana

: کور, نابینا, تاریک, ناپیدا, غیر خوانایی, بی بصیرت, : کورکردن, خیره کردن, درز یا راه(چیزی را) گرفتن, اغفال کردن, : چشم بند, پناه, سنگر, مخفی گاه, هرچیزی که مانع عبور نور شود, پرده, در پوش, پشت پنجره, پشت دری, حاءل, دیافراگم.

persistir

: اصرار ورزیدن, پاپی شدن, سماجت, تکیه کردن بر, پافشاری کردن.

persona

: مرد, شخص, ادم, مردکه, یارو, شخص, نفر, ادم, کس, وجود, ذات, هیکل.

persona enterada

: کارمند داخلی, خودی, خودمانی, محرم راز.

persona sospechosa

: بدگمان شدن از, ظنین بودن از, گمان کردن, شک داشتن, مظنون بودن, مظنون, موردشک.

personal

: نیروی انسانی, شخصی, خصوصی, حضوری, مربوط به شخص, کارکنان, کارگزینی, اختصاصی, خصوصی, محرمانه, مستور, سرباز, اعضاء تناسلی, چوب بلند, تیر, چوب پرچم, ستاد ارتش, کارمندان, پرسنل, افسران وصاحبمنصبان, اعضاء, هیلت, با کارمند مجهز کردن وشدن.

personalidad

: شخصیت, هویت, وجود, اخلا ق و خصوصیات شخص, صفت شخص.

personificacin

: تجسم, در برداری, تضمین, درج, جعل هویت, نقش دیگری را بازی کردن.

personificar

: جسم دادن (به), مجسم کردن, دربرداشتن, متضمن بودن, جعل هویت کردن, خود رابجای دیگری جا زدن, دارای شخصیت کردن, شخصیت دادن به, رل دیگری بازی کردن.

perspectiva

: دید, بینایی, منظره, چشم انداز, مناظر و مرایا, جنبه فکری, لحاظ, سعه نظر, روشن بینی, مال اندیشی, تجسم شی, خطور فکر, دیدانداز, معدن کاوی کردن, دور نما, چشم انداز, انتظار, پیش بینی, جنبه, منظره, امیدانجام چیزی, اکتشاف کردن, مساحی.

perspicacia

: تیز هوشی, تیز فهمی, فراست.

persuadir

: وادار کردن, بران داشتن, ترغیب کردن.

pertenecer

: تعلق داشتن, مال کسی بودن, وابسته بودن.

pertenencia

: مالکیت, دارندگی.

pertinaz

: کله شق, لجوج, سرسخت, خود رای, خیره سر.

pertinencia

: کاربست پذیری.

perturbaci n

: اختلا ل, مزاحمت.

perturbar

: مختل کردن, مزاحم شدن, اشفتن, ناراحت کردن, مزاحم شدن, واژگون کردن, برگرداندن, چپه کردن, اشفتن, اشفته کردن, مضطرب کردن, شکست غیر منتظره, واژگونی, نژند, ناراحت, اشفته.

perxido

: اکسیدی که دارای مقدار زیادی اکسیژن باشد (مخصوصا اب اکسیژنه).

pesa

: نزن, سنگینی, سنگ وزنه, چیز سنگین, سنگین کردن, بار کردن.

pesadilla

: خفتک, کابوس, بختک, خواب ناراحت کننده و غم افزا.

pesado

: گرانبار, سنگین, ناگوار, شاق, غم انگیز, ظالمانه, سنگین, گران, وزین, زیاد, سخت, متلا طم, کند, دل سنگین, تیره, ابری, غلیظ,

خواب الود, فاحش, ابستن, باردار, سنگین, گران, شاق, دشوار, طاقت فرسا.

pesadumbre

: غم, اندوه, غصه, حزن, رنجش.

pesar

: کشیدن, سنجیدن, وزن کردن, وزن داشتن.

pesca

: ماهیگیری, ماهیگیری, حق ماهیگیری.

pescadero

: ماهی فروش.

pescado

: ماهی, انواع ماهیان, ماهی صید کردن, ماهی گرفتن, صیداز اب, بست زدن (به), جستجو کردن, طلب کردن, غذاهای مرکب از جانوران دریایی (مثل خرچنگ وغیره).

pescado ngel

: نوعی کوسه ماهی, ماهی انجل, فرشته ماهی.

pescador

: ماهی گیر, ماهی گیر, صیاد ماهی, کرجی ماهیگیری.

pescante

: غرش (توپ یاامواج), صدای غرش, غریو, پیشرفت یاجنبش سریع وعظیم, توسعه عظیم(شهر), غریدن, غریو کردن (مثل بوتیمار), بسرعت درقیمت ترقی کردن, توسعه یافتن , بادبان سه گوش جلو کشتی, لب زیرین, دهان, حرف, اروازه, نوسان کردن, واخوردن, پس زنی, وقفه.

pescar

: ماهی, انواع ماهیان, ماهی صید کردن, ماهی گرفتن, صیداز اب, بست زدن (به), جستجو کردن, طلب کردن.

pescar con caa

: زاویه, ماهی, انواع ماهیان, ماهی صید کردن, ماهی گرفتن, صیداز اب, بست زدن (به), جستجو کردن, طلب کردن.

pescuezo

: گردن, گردنه, تنگه, ماچ و نوازش کردن.

pesebre

: اخور, جای ایستادن اسب در طویله, اخور, غرفه, دکه چوبی کوچک, بساط, صندلی, لژ, جایگاه ویژه, به اخور بستن, از حرکت بازداشتن, ماندن, ممانعت کردن, قصور ورزیدن, دور سرگرداندن, طفره, طفره زدن.

pesimismo

: بدبینی, صفت بد, بدی مطلق, فلسفه بدبینی.

pesimista

: خشن, بی تربیت, مثل خرس, خرس وار, بدبین, بدبین, بدبین, وابسته به بدبینی.

peso

: بار, وزن, گنجایش, طفل در رحم, بارمسلولیت, بارکردن, تحمیل کردن, سنگین بار کردن, نزن, سنگینی, سنگ وزنه, چیز سنگین, سنگین کردن, بار کردن.

pespunte

: کوک زیگزاگ, کوک چپ و راست.

pesquera

: محل ماهیگیری, شیلا ت, ماهیگیری.

pesta a

: مژه, مژگان.

pestana

: مژه, مژگان.

pestillo

: پیچ, توپ پارچه, از جاجستن, رها کردن, :راست, بطورعمودی, مستقیما, ناگهان.

petaca

: کیسه, کیسه کوچک, کیف پول, چنته, درجیب گذاردن, بلعیدن.

petardear

: پس زدن تفنگ, منفجر شدن قبل از موقع, نتیجه معکوس گرفتن.

petardeo

: پس زدن تفنگ, منفجر شدن قبل از موقع, نتیجه معکوس گرفتن.

petici n

: دادخواست, عرضحال, عریضه, تظلم, دادخواهی کردن, درخواست کردن.

petirrojo

: سینه سرخ.

petr leo lampante

: نفت چراغ, نفت لا مپا, نفت سفید.

petrleo

: روغن, چربی, مرهم, نفت, مواد نفتی, رنگ روغنی, نقاشی با رنگ روغنی, روغن زدن به, روغن کاری کردن, روغن ساختن, نفت خام, نفت, مواد نفتی.

petroleo

: نفت خام, نفت, مواد نفتی.

pez

: ماهی, انواع ماهیان, ماهی صید کردن, ماهی گرفتن, صیداز اب, بست زدن (به), جستجو کردن, طلب کردن.

pez dorado

: ماهی طلا یی, ماهی قرمز.

pez espada

: اره ماهی, شمشیر ماهی.

pez estrella

: ستاره دریایی, نجم البحر

pezn

: نوک پستان, نوک غده, پستانک مخصوص شیربچه, ازنوک پستان خوردن, نوک پستان, ممه, شبیه نوک پستان, پستانک.

pezon

: نوک پستان, نوک غده, پستانک مخصوص شیربچه, ازنوک پستان خوردن.

pezu a

: سم, کفشک, حیوان سم دار, باسم زدن, لگد زدن, پای کوبیدن, رقصیدن, بشکل سم.

pfano

: نی, نی لبک, نی زن, نی زدن, فلوت زدن.

photographer

: عکاس, عکس بردار.

pia

: اناناس.

pianista

: نوازنده پیانو, پیانو نواز.

piano

: پیانو, ارام بنوازید, قطعه موسیقی اهسته وارام

pic nic

: گردش دسته جمعی, پیک نیک, به پیک نیک رفتن, دسته جمعی خوردن.

picada

: گاز گرفتن, گزیدن, نیش زدن, گاز, گزش, گزندگی, نیش.

picadura

: گاز گرفتن, گزیدن, نیش زدن, گاز, گزش, گزندگی, نیش, نیش, زخم نیش, خلش, سوزش, گزیدن, تیر کشیدن, نیش زدن

picante

: ادویه دار, ادویه زده, تند, معطر, جالب.

picaporte

: قفل کردن, چفت کردن, محکم نگاهداشتن, بوسیله کلون محکم کردن, چفت.

picar

: سوزاندن, اتش زدن, سوختن, مشتعل شدن, دراتش شهوت سوختن, اثر سوختگی, ریز ریز کردن, بریدن, جدا کردن, شکستن, طاس تخته نرد, بریدن به قطعات کوچک, نرد بازی کردن, خارش, جرب, خارش کردن, خاریدن, ریزه, ریز ریز کردن, قیمه کردن, خردکردن, حرف خود را خوردن, تلویحا گفتن, قیمه, گوشت قیمه, خراش سوزن, نقطه, زخم بقدر سرسوزن, جزء کوچک چیزی, هدف, منظور, نقطه نت موسیقی, چیزخراش دهنده(مثل نوک سوزن), خار, تیغ, نیش, سیخونک, الت ذکور, راست, شق, خلیدن, باچیز نوک تیز فروکردن, خراش دادن, با سیخونک بحرکت واداشتن, تحریک کردن, ازردن, زرنگ, زیرک, ناتو, باهوش, شیک, جلوه گر, تیر کشیدن (ازدرد), سوزش داشتن, نیش, زخم نیش, خلش, سوزش, گزیدن, تیر کشیدن, نیش زدن

picazn

: خارش, جرب, خارش کردن, خاریدن.

pich n

: فاخته, قمری, کبوتر, محبوبه, دختر جوان, ترسو, ساده وگول خور.

pico

: رزمی, حماسی, شعر رزمی, حماسه, رزم نامه.

pico

: منقار, پوزه, دهنه لوله, نوك, قله, نوك, راس, كلا ه نوك تيز, منتها درجه, حداكثر, كاكل, فرق سر, دزديدن, تيز شدن, بصورت نوك تيز درامدن, به نقطه اوج رسيدن, نحيف شدن, اوج, منتهی درجه, قله نوك تيز, راس, برج, داركوب.

pie

: پا, قدم, پاچه, دامنه, فوت (مقياس طول انگليسی معادل ۲۱ اينچ), هجای شعری, پايكوبی كردن, پازدن, پرداختن مخارج.

pie de cabra

: اهرم, ديلم.

pie de pgina

: پياده رو, گام زن, ولگرد.

piedad

: دريغ, افسوس, بخشش, رحم, همدردی, حس ترحم, ترحم كردن, دلسوزی كردن, متاثر شدن.

piedra

: تخته سنگ, سنگ, گرداله, سنگ, هسته, سنگ ميوه, سنگی, سنگ قيمتی, سنگسار كردن, هسته دراوردن از, تحجيركردن.

piedra miliar

: فرسخ شمار, مرحله مهمی از زندگی, مرحله برجسته, با ميل خود شمار نشان گذاری كردن.

piedra preciosa

: سنگ, هسته, سنگ ميوه, سنگی, سنگ قيمتی, سنگسار كردن, هسته دراوردن از, تحجيركردن.

piel

: خز, جامه خزدار, پوستين, خزدار كردن, خز دوختن به, باردار شدن (زبان), پوست, پوست خام گاو وگوسفند وغيره, چرم, پنهان كردن,پوشيدن, مخفی نگاه داشتن, پنهان شدن, نهفتن, پوست كندن, سخت شلا ق زدن, پوست انداختن, پوست كندن, كندن, پوست, خلا ل, نرده چوبی, محجر, پوست, چرم, جلد, پوست كندن, با پوست پوشاندن, لخت كردن.

piel de becerro

: پوست گوساله, تيماج.

piel de cerdo

: پوست گراز, توپ فوتبال.

pierna

: ساق پا, پایه, ساقه, ران, پا, پاچه, پاچه شلوار, بخش, قسمت, پا زدن, دوندگی کردن, پنجه, پا, چنگال, دست, پنجه زدن.

pieza

: سکه, سکه زدن, اختراع وابداع کردن, تکه, جزء, قطعه, پاره, جدا کردن, جداشدن, بازی, نواختن ساز و غیره, سرگرمی مخصوص, تفریح, بازی کردن, تفریح کردن, ساز زدن, الت موسیقی نواختن, زدن, رل بازی کردن, روی صحنه ء نمایش ظاهرشدن, نمایش, نمایشنامه.

pijama

: پیژامه (پای جامه), لباس خواب مردانه.

pila

: باطری, توده, کپه, کومه, پشته, انبوه, گروه, جمعیت, توده کردن, پرکردن.

pilar

: ستون, ستون, پایه, جرز, رکن, ارکان, ستون ساختن.

pileta

: چاهک, فرو رفتن, فروبردن.

pillo

: ادم رذل, شخص پست, ادم حقه باز, پست فطرت.

piloto

: رهبر, لیدر, خلبان هواپیما, راننده کشتی, اسباب تنظیم ومیزان کردن چیزی, پیلوت, چراغ راهنما, رهبری کردن, خلبانی کردن, راندن, ازمایشی.

pimienta

: فلفل, فلفل کوبیده, فلفلی, باضربات پیاپی زدن, فلفل پاشیدن, فلفل زدن به, تیرباران کردن.

pimiento

: میوه رسیده فلفل قرمز.

pinchar

: خراش سوزن, نقطه, زخم بقـدر سـرسوزن, جزء کوچـک چیزی, هـدف, منظور, نقطه نت موسـیقی, چیزخراش دهنـده(مثل نوک سوزن), خار, تیغ, نیش, سـیخونک, الت ذکور, راست, شق, خلیـدن, باچیز نوک تیز فروکردن, خراش دادن, با سـیخونک بحرکت واداشتن, تحریک کردن, ازردن.

pinchazo

: ضـربت بـا چیز تیز, ضـربت بـا مشت, خرد کردن, سک زدن, سـیخ زدن, خنجر زدن, سوراخ کردن, سوراخ, پنچر, سوراخ کردن, پنچر شدن.

ping e

: چرب, چربی مانند, روغنی, چرب, روغن دار, چاپلوسانه.

pingino

: پنگوین, بطریق.

pinguino

: پنگوین, بطریق.

pino

: غم و اندوه, از غم و حسرت نحیف شدن, نگرانی, رنج و عذاب دادن, غصه خوردن, کاج, چوب کاج, صنوبر.

pintar

: رنگ کردن, نگارگری کردن, نقاشی کردن, رنگ شدن, رنگ نقاشی, رنگ.

pintor

: نگارگر, نقاش, پیکرنگار.

pintoresco

: شایان تصویر, زیبا, بدیع, خوش منظره, صحنه ای, نمایشی, مجسم کننده, خوش منظر.

pintura

: رنگ کردن, نگارگری کردن, نقاشی کردن, رنگ شدن, رنگ نقاشی, رنگ, نقاشی, عکس, تصویر, مجسم کردن.

pinz n

: سهره وانواع ان, خانواده سهره.

piojo

: شپش, شپشه, شته, هر نوع شپشه یا افت گیاهی وغیره شبیه شپش, شپش گذاشتن, شپشه کردن.

pionero

: پیشگام, پیشقدم, پیشقدم شدن.

pipa

: پیپ, چپق, نی, نای, فلوت, نی زنی, لوله حمل موادنفتی, ساقه توخالی گیاه, نی زدن, فلوت زدن, با صدای تیز و زیر حرف زدن, صفیر زدن, لوله کشی کردن, لوله.

piquera

: سوراخ شکم خمره یابشکه, سوراخ مقعد.

pirag ista

: قایق ران.

piragua

: قایق باریک وبدون بادبان وسکان, قایق رانی.

piramide

: هرم, اهرام, شکل هرم ساختن, رویهم انباشتن.

pirata

: دزد دریایی, دزد دریایی, دزد ادبی, دزدی دریایی کردن, بدون اجازه ناشر یا صاحب حق طبع چاپ کردن, دزدی ادبی کردن.

piratear

: دزدی هواپیما وسایر وساءط نقلیه ومسافران ان.

pirul

: اب نبات یا شیرینی که در سر چوب نصب شده وبچه ها انرا میمکند, خروسک, اب نبات چوبی.

pisar

: گام, قدم, صدای پا, پله, رکاب, پلکان, رتبه, درجه, قدم برداشتن, قدم زدن.

piscina

: استخر, ابگیر, حوض, برکه, چاله اب, کولا ب, اءتلا ف چند شرکت با یک دیگر, اءتلا ف, عده کارمند اماده برای انجام امری, دسته زبده وکار ازموده, اءتلا ف کردن, سرمایه گذاری مشترک ومساوی کردن, شریک شدن, باهم اتحادکردن.

piso

: کف, اشکوب, طبقه, حکایت, داستان, نقل, روایت, گزارش, شرح, طبقه, اشکوب, داستان گفتن, بصورت داستان در اوردن.

pista

: گلوله کردن, بشکل کلا ف یا گلوله نخ درامدن, گلوله نخ, گره, گوی, کوچه, راه باریک, گلو, نای, راه دریایی, مسیر که باخط کشی مشخص میشود, خط سیر هوایی, کوچه ساختن, منشعب کردن, حلقه, زنگ زدن, احاطه کردن, باند فرودگاه, مجرا, راهرو, ردپا, رد پا, اثر, خط اهن, جاده, راه, نشان, مسابقه دویدن, تسلسل, توالی, ردپاراگرفتن, پی کردن, دنبال کردن.

pista de aterrizaje

: باند فرودگاه, باند فرودگاه, مجرا, راهرو, ردپا.

pista de carreras

: اسپریس, دور مسابقه.

pista para carreras

: خط سیر مسابقه, مسیر مسابقه.

pistn

: سنبه, میله متحرک, پیستون.

pistola

: تپانچه, هفت تیر, تپانچه درکردن.

pistolera

: جلد چرمی هفت تیر وتپانچه, جلد, در جلد چرمی قرار دادن (تپانچه).

pistolero

: تفنگدار, توپچی, تفنگساز, دزد مسلح.

pitar

: صدای تیزشیپور وبوق یاسوت, بطور منقطع شیپور زدن.

pitza

: پیتزا (یک نوع غذای ایتالیایی).

pizarra

: تخته سیاه, تخته سنگ, لوح سنگ, ورقه سنگ, تورق, سنگ متورق, سنگ لوح, ذغال سنگ سخت وسنگی شرح وقایع (اعم از نوشته یا ننوشته), فهرست نامزدهای انتخاباتی, با لوح سنگ پوشاندن, واقعه ای را ثبت کردن, تعیین کردن, مقدر کردن.

pizca

: نیشگون, گازگرفتن,کش رفتن,مانع رشدونمو شدن,جوانه زدن, صدمه زدن,پریدن,زخم زبان,سرمازدگی, نیشگون گرفتن, قاپیدن, مضیقه, تنگنا, موقعیت باریک, سربزنگاه, نیشگون, اندک, جانشین.

pl tano

: موز.

placa

: نشان, نشانه, علا مت, اثر, صورت, ایت, تابلو, اعلا ن, امضاء کردن, امضاء, نشان گذاشتن, اشاره کردن.

placentero

: سازگار, دلپذیر, مطبوع, بشاش, ملا یم, حاضر, مایل, شاد, شاد دل, شاد کام, خوش, خوشحال, خوش ایند, دلپذیر, خرم, مطبوع,

پسندیده, خوش مشرب.

placer

: شوخی, بازی, خوشمزگی, سرگرمی, شوخی امیز, مفرح, باصفا, مطبوع, شوخی کردن, خوشمزگی, ذوق, درك, احساس, مزه, طعم, لذت, دلپذیرکردن, خشنود ساختن, کیف کردن, سرگرم کردن, لطفا, خواهشمند است, کیف, لذت, خوشی, عیش, شهوترانی, انبساط, لذت, بخشیدن, خوشایند بودن, لذت بردن.

plaga

: افت, بلا, سرایت مرض, طاعون, بستوه اوردن, ازار رساندن, دچار طاعون کردن.

plan

: زمینه, اساس, پایه, برنامه, طرح, نقشه, تدبیر, اندیشه, خیال, نقشه کشیدن , نقشه کشیدن, طرح ریزی کردن, برجسته بودن, پیش افکندن, پیش افکند, پرتاب کردن, طرح, نقشه, پروژه.

plancha

: فر کلوچه پزی, کلوچه پز, ماهی تابه, غربال سیمی کارگران, سیخ شبکه ای, گوشت کباب کن, روی سیخ یا انبر کباب کردن, بریان کردن, عذاب دادن, پختن, بریان شدن.

plancha de surf

: تخته مخصوص اسکی روی اب, اسکی ابی بازی کردن.

planchar

: اهن, اطو, اتو, اتو کردن, اتو زدن, اهن پوش کردن, فشار, ازدحام, جمعیت, ماشین چاپ, مطبعه, مطبوعات, جراید, وارداوردن, فشردن زور دادن, ازدحام کردن, اتوزدن, دستگاه پرس, چاپ.

planeador

: هواپیمای بی موتور.

planear

: قصد داشتن, خیال داشتن, فهمیدن, معنی دادن, بر ان بودن, خواستن, برنامه, طرح, نقشه, تدبیر, اندیشه, خیال, نقشه کشیدن

planeta

: سیاره, ستاره سیار, ستاره بخت.

planetario

: افلا ک نما, سیاره نما, ستاره دیدگاه.

plano

: طرح کردن, قصد کردن, تخصیص دادن, :طرح, نقشه, زمینه, تدبیر, قصد, خیال, مقصود, هم اندازه, برابر, مساوی, هم پایه, همرتبه, شبیه, یکسان, همانند, همگن, :برابر شدن با, مساوی بودن, هم تراز کردن, زوج, تخت, پهن, مسطح, سطح, میزان, تراز, هموار, تراز کردن, نقشه, نقشه کشیدن, ترسیم کردن, برنامه, طرح, نقشه, تدبیر, اندیشه, خیال, نقشه کشیدن , هواپیما, رنده کردن, با رنده صاف کردن, صاف کردن, پرواز, جهش شبیه پرواز, سطح تراز, هموار, صاف, مسطح, سطح صاف, قسمت صاف هر چیز, هموار, نرم, روان, سلیس, بی تکان, بی مو, صیقلی, ملا- یم, دلنواز, روان کردن, ارام کردن, تسکین دادن, صاف شدن, ملا یم شدن, صاف کردن, بدون اشکال بودن, صافکاری کردن.

planta

: کارخانه, گیاه, مستقر کردن, کاشتن.

plantaci n

: کشت و زرع, مزرعه.

plantar

: کارخانه, گیاه, مستقر کردن, کاشتن.

plata

: پول, اسکناس, سکه, مسکوک, ثروت, نقره, سیم, نقره پوش کردن, نقره فام شدن.

plata labrada

: ظروف نقره.

platero

: نقره ساز, نقره کار, سیمگر.

platija

: ماهی دیل, ماهی پهن, ماهی پیچ.

platillo

: نعلبکی, زیر گلدانی, بشقاب کوچک, در نعلبکی ریختن.

platino

: پلا تین یا طلا ی سفید.

plato

: دوره, مسیر, روش, جهت, جریان, درطی, درضمن, بخشی از غذا, اموزه, اموزگان, :دنبال کردن, بسرعت حرکت دادن, چهار نعل رفتن, ظرف, بشقاب, دوری, سینی, خوراک, غذا, در بشقاب ریختن, مقعر کردن, بشقاب, صفحه, اندودن, دیس, بشقاب بزرگ, هر چیز پهن, صفحه گرامافون.

playa

: ساحل, شن زار, کناردریا, رنگ شنی, بگل نشستن کشتی, ساحل دریا.

plaza

: میدان عمومی, میدان, بازار, میدان محل معامله, مربع, مجذور, چهارگوش, گوشه دار, مجذور کردن.

plaza de mercado

: بازار گاه, میدان فروش کالا, بازار.

plaza de toros

: صحنه یامیدان گاوبازی.

plaza fuerte

: دژ, قلعه نظامی, سنگر, پناهگاه, محل امن.

plegar

: خمیدن, خمش, زانویه, خمیدگی, شرایط خمیدگی, زانویی, گیره, خم کردن, کج کردن, منحرف کردن, تعظیم کردن, دولا کردن, کوشش کردن, بذل مساعی کردن, چین, شکن, خط اطوی شلوار, چین دار کردن, چین دار شدن , تا, تا کردن, تسلیم کردن, اراءه دادن, تسلیم شدن.

pleito

: شکایت, دادخواهی, مرافعه, دعوی, دادخواهی, طرح دعوی در دادگاه.

pleno verano

: نیمه تابستان, چله تابستان.

plica

: سندرسمی که بدست شخص ثالثی سپرده شده و پس از انجام شرطی قابل اجرایا قابل اجرا یاقابل ابطال باشد, موافقت نامه بین دونفرکه بامانت نزدشخص ثالثی سپرده شودوتاحصول شرایط بخصوص بدون اعتبارباشد.

plido

: کند, راکد, کودن, گرفته, متاثر, کند کردن, فروغ, روشنایی, نور, اتش, کبریت, لحاظ, جنبه, اشکار کردن, اتش زدن, مشتعل شدن, ضعیف, خفیف, اهسته,اندک,اسان,کم قیمت,قلیل,مختصر,فرار,هوس امیز,وارسته,بی عفت,هوس باز,خل,سرگرم کننده,غیرجدی,بارراسبک کردن,تخفیف دادن,فرودامدن,واقع شدن,وقوع یافتن,سر رسیدن,رخ دادن, کمرنگ, رنگ پریده, رنگ رفته, بی نور, رنگ پریده شدن,رنگ رفتن, در میان نرده محصور کردن, احاطه کردن, میله دار کردن, نرده, حصار دفاعی, دفاع, ناحیه محصور, قلمروحدود, درخت بید, رنگ خاکستری مایل به زرد وسبز, زرد رنگ (مثل مریض), زردرنگ کردن.

pliegue

: چین, شکن, خط اطوی شلوار, چین دار کردن, چین دار شدن , تا, تا کردن.

plomero

: لوله کش.

plomizo

: سربی, مانند سرب, سربی رنگ, کند.

plomo

: سوق دادن, منجر شدن, پیش افت, تقدم.

plpito

: منبر, سکوب خطابه, بالا ی منبر رفتن.

plstico

: قالب پذیر, نرم, تغییر پذیر, قابل تحول و تغییر, پلا ستیک, مجسمه سازی, ماده پلا ستیکی.

pluma

: پر, پروبال, باپر پوشاندن, باپراراستن, بال دادن, قلم, کلک, شیوه نگارش, خامه, نوشتن, اغل, حیوانات اغل, خانه ییلا قی, نوشتن, نگاشتن, بستن, درحبس انداختن, بهار, چشمه, سرچشمه, فنر, انبرک, جست وخیز, حالت فنری, حالت ارتجاعی فنر, پریدن, جهش کردن, جهیدن, قابل ارتجاع بودن, حالت فنری داشتن, ظاهر شدن.

plumoso

: پر مانند, پوشیده ازپر, شبیه به پر.

plural

: جمع, صیغه جمع, صورت جمع, جمعی.

plusvala

: قدردانی, تقدیر, درک قدر یا بهای چیزی.

plvora

: باروت.

pnico

: وحشت, اضطراب و ترس ناگهانی, دهشت, هراس, وحشت زده کردن, در بیم و هراس انداختن.

po

: دیندار, پرهیزگار, زاهد, متقی, پارسا, وارسته.

poblaci n

: شهر, مردم, گروه, قوم وخویش, ملت, قوم, امت, خانواده, طایفه, کشور, جمعیت, نفوس, تعداد مردم, مردم, سکنه, شهرک, قصبه, شهر کوچک, قصبه حومه شهر, شهر.

pobre

: پست, فرومایه, سرافکنده, مطرود, روی برتافتن, خوار, پست کردن, کوچک کردن, تحقیرکردن, لا ـ غر, نزار, بی برکت, بی

چربی, نحیف, ناچیز, نیازمند, فقیر, مسکین, بینوا, بی پول, مستمند, معدود, ناچیز, پست, نامرغوب, دون, رنجور, بدبخت, بیچاره, ضعیف الحال, پست, تاسف اور.

pobreza

: بدبختی, بیچارگی, تهی دستی, نکبت, پستی, تنگدستی, فقر, فلاکت, تهیدستی, کمیابی, بینوایی.

poca

: دوره, مدت, موقع, گاه, وقت, روزگار, عصر, گردش, نوبت, ایست, مکث, نقطه پایان جمله, جمله کامل, قاعده زنان, طمث, حد, پایان, نتیجه غایی, کمال, منتهادرجه, دوران مربوط به دوره بخصوصی.

pocas veces

: بسیار کم, بندرت, خیلی کم, ندرتا.

poco

: ذره, رقم دودویی, اندک, کم, کوچک, خرد, قد کوتاه, کوتاه, مختصر, ناچیز, جزءی, خورده, حقیر, محقر, معدود, بچگانه, درخور بچگی, پست.

poco a poco

: بتدریج, رفته رفته.

poco aparente

: ناپیدا, نامعلوم, غیر برجسته, کمرنگ, نامریی, جزءی, غیرمحسوس, غیرمشخص.

poco prctico

: غیر عملی, نشدنی.

poco profundo

: کم ژرفا, کم عمق, کم اب, سطحی, کم عمق کردن.

poco tiempo

: اندکی, مدتی, یک چندی.

pocos

: معدود, اندک, کم, اندکی از, کمی از (با ا).

podar

: تلا-طم, متلا طم شـدن, شاخه های خشک را زدن, هرس کردن, چیـدن, زدن (موی وغیره), دست یاپای کسـی را بریـدن, باتنبلی حرکت کردن, شلنگ برداشـتن, الو, گوجه برقـانی, الوبخـارا, اراسـتن, سـرشاخه زدن, هرس کردن, درست کردن, اراسـتن, زینت دادن, پیراستن, تراشیدن, چیدن, پیراسته, مرتب, پاکیزه, تر وتمیز, وضع, حالت, تودوزی وتزءینات داخلی اتومبیل.

podenco

: سگ شکاری, سگ تازی, ادم منفور, باتازی شکار کردن, تعقیب کردن, پاپی شدن.

poder

: قدرت, توانایی, اختیار, اجازه, اعتبار, نفوذ, مدرک یا ماخذی از کتاب معتبریا سـندی, نویسنده ء معتبر, منبع صحیح و موثق, اولیاء امور, قـادربودن, قـدرت داشـتن, امکان داشـتن (مای), :حلبی, قوطی, قوطی کنسـرو, درقوطی ریختن, زنـدان کردن, اخراج کردن, ظرف, امکان داشـتن, توانایی داشتن, قادر بودن, ممکن است, میتوان, شاید, انشاء الله, ایکاش, جشن اول ماه مه, بهار جوانی, ریعان شباب, ماه مه, توانایی, زور, قدرت, نیرو, انرژی, قدرت, توان, برق.

poderoso

: نیرومند, مقتدر.

podrido

: پوسیده, فاسد, خراب, زنگ زده, روبفساد.

podrir

: چرکی, باطلا-ق, کثـافت, سـختی, گرفتاری, ادم بی کله, گندیـده, فاسـد, :ضایع کردن, فاسـد کردن, ضایع شـدن, فاسـد شـدن, رسـیدن, عمـل امـدن, گیـج کردن, خرف کردن, دلخورکردن, ازردن, رنجانـدن, اذیـت کردن, بسـتوه اوردن, خشـمگین کردن, تحریک کردن, مزاحم شدن, ازردن, رنجاندن, رنجه دادن, خشمگین کردن.

poema pico

: رزمی, حماسی, شعر رزمی, حماسه, رزم نامه.

poema

: چامه, شعر, منظومه, چکامه, نظم.

poesa

: چامه سرایی, شعر, اشعار, نظم, لطف شاعرانه, فن شاعری

poeta

: شاعر, چکامه سرا.

pol tica

: سیاست, خط مشی, سیاستمداری, مصلحت اندیشی, کاردانی, بیمه نامه, ورقه بیمه, سند معلق به انجام شرطی, اداره یاحکومت کردن.

polaco

: قطب, صیقل, جلاء واکس زنی, پرداخت, ارایش, مبادی ادابی, تهذیب, جلا دادن, صیقل دادن, منزه کردن, واکس زدن, براق کردن, :لهستانی.

polea

: قرقره.

polen

: گرده, گرده افشانی کردن, دانه گرده.

polica

: اداره شهربانی, پاسبان, حفظ نظم وارامش (کشور یا شهری را) کردن, بوسیله پلیس اداره وکنترل کردن, مامور پلیس, پاسبان.

poliester

: نمک الی مرکبی که تغلیظ شده ودر پلا ستیک سازی مصرف میگردد, الیاف یاپارچه پولی استر.

polilla

: کسیکه علا قه مفرطی به مطالعه کتب دارد, بید, پروانه, حشرات موذی.

polio

: پولیومیلیت, بیماری فلج اطفال

poliomielitis

: پولیومیلیت, بیماری فلج اطفال

pollito

: جوجه, بچه, نوزاد, جوجه مرغ, پرنده کوچک, بچه, مردجوان, ناازموده, ترسو, کمرو.

pollo

: جوجه, بچه, نوزاد, جوجه مرغ, پرنده کوچک, بچه, مردجوان, ناازموده, ترسو, کمرو, مرغ, ماکیان, مرغ خانگی.

polonia

: لهستان.

polons

: قطب, صیقل, جلا, واکس زنی, پرداخت, ارایش, مبادی ادابی, تهذیب, جلا دادن, صیقل دادن, منزه کردن, واکس زدن, براق کردن, :لهستانی.

poltico

: سیاستمدار, اهل سیاست, وارد در سیاست.

poluci n

: لوث, الودگی, کثافت, ناپاکی.

polvo

: خاک, گرد وخاک, غبار, خاکه, ذره, گردگیری کردن, گردگرفتن از, ریختن, پاشیدن (مثل گرد), تراب, سنگریزه, شن, ریگ, خاک, ماسه سنگ, ثبات, استحکام, نخاله, ساییدن, اسیاب کردن, ازردن, پودر, پودر صورت, گرد, باروت, دینامیت, پودر زدن به, گرد زدن به, گرد مالیدن بصورت گرد دراوردن.

polvoriento

: گردوخاکی.

polvos

: پودر, پودر صورت, گرد, باروت, دینامیت, پودر زدن به, گرد زدن به, گرد مالیدن بصورت گرد دراوردن.

pomelo

: درخت تو سرخ, میوه تو سرخ.

pomo

: دستگیره در, چفت.

ponche

: مشروب مرکب از شراب ومشروبات دیگر, کوتاه, قطور, مشت, ضربت مشت, قوت, استامپ, مهر, مشت زدن بر, منگنه کردن, سوراخ کردن, پهلوان کچل.

ponderado

: هوشیار, بهوش, عاقل, میانه رو, معتدل, متین, سنگین, موقر, ادم هشیار(دربرابرمست), هوشیار بودن, بهوش اوردن, از مستی دراوردن.

ponderar

: رسیدگی کردن (به), ملا حظه کردن, تفکر کردن, ململ نازک, معطر کردن وبعمل اوردن مشروبات, ژرف اندیشیدن, سنجیدن, اندیشه کردن, تعمق کردن, تفکر کردن, سنجش, کشیدن, سنجیدن, وزن کردن, وزن داشتن.

ponderoso

: سنگین, وزین, موثر, سنجیده, با نفوذ, پربار.

poner

: پیوستن, ضمیمه کردن, اضافه نمودن, چسبانیدن, خوابانـدن, دفن کردن, گذاردن, تخم گذاردن,داستان منظوم, اهنگ ملودی, الحان, : غیر متخصص, ناویژه کار, خارج از سلک روحانیت, غیر روحانی , جا, محل, مرتبه, قرار دادن, گماردن, گذاردن,قراردادن,به زور واداشتن,عذاب دادن,تقدیم داشتن,تعبیر کردن,بکار بردن,منصوب کردن, ترغیب کردن,استقرار,پرتاب,سعی,ثابت, مجموعه, نشاندن, دستگاه.

poner el paal a

: پارچه ء قنداق, گل و بوته دارکردن, گل و بوته کشیدن, کهنه ء بچه را عوض کردن.

poner en dep sito

: سپرده, ته نشست, سپردن.

poner en deposito

: سندرسمی که بدست شخص ثالثی سپرده شده و پس از انجام شرطی قابل اجرایا قابل اجرا یاقابل ابطال باشد, موافقت نامه بین دونفرکه بامانت نزدشخص ثالثی سپرده شودوتاحصول شرایط بخصوص بدون اعتبارباشد.

poner en duda

: جستار, سوال, سوال, پرسش, استفهام, مسلله, موضوع, پرسیدن, تحقیق کردن, تردید کردن در.

poner pleito a

: تقاضا کردن, تعقیب قانونی کردن, دعوی کردن.

poner sal en

: نمک طعام, نمک میوه, نمک های طبی, نمکدان (سالتسهاکعر), نمکزار(مارسه سالت), نمک زده ن به, نمک پاشیدن, شور کردن.

ponerse en contacto con

: محل اتصال, تماس, تماس گرفتن.

poney

: تاتو, اسب کوتاه وکوچک, ریز, تسویه حساب کردن, پرداختن, خلا صه اخبار.

popa

: کشتیدم, صدای قلپ, صدای کوتاه, قسمت بلند عقب کشتی, صدای بوق ایجاد کردن, قورت دادن, تفنگ درکردن, باد وگاز معده را خالی کردن, گوزیدن, باعقب کشتی تصادم کردن, فریفتن, ادم احمق, از نفس افتادن, خسته ومانده شدن, تمام شدن, سخت گیر, عبوس, سخت ومحکم, عقب کشتی, کشتیدم.

popeln

: پوپلین, پارچه زنانه پوپلین.

poporopo

: ذرت بو داده, چس فیل.

popular

: محبوب, وابسته بتوده مردم, خلقی, ملی, توده پسند, عوام, عوامانه, عامیانه, پست, رکیک, مبتذل.

populares

: محبوب, وابسته بتوده مردم, خلقی, ملی, توده پسند, عوام.

populoso

: پرجمعیت, کثیرالجمعیت, بیشمار, زیاد, پر.

poquita

: هر چیز ظریف و عالی, گوشت یا خوراک لذیذ, مطبوع.

poquito

: اندك, کم, کوچک, خرد, قد کوتاه, کوتاه, مختصر, ناچیز, جزءی, خورده, حقیر, محقر, معدود, بچگانه, درخور بچگی, پست, سریع تر, بلکه, بیشتر, تا یک اندازه, نسبتا, با میل بیشتری, ترجیحا.

por

: بدست, بتوسط, با, بوسیله, از, بواسطه, پهلوی, نزدیک, کنار, از نزدیک, ازپهلوی, ازکنار, درکنار, از پهلو, محل سکنی, فرعی, درجه دوم, برای, بجهت, بواسطه, بجای, از طرف, به بهای, درمدت, بقدر, در برابر, درمقابل, برله, بطرفداری از, مربوط به, مال, برای اینکه, زیرا که, چونکه, توی, اندر, در میان, در ظرف, به, بسوی, بطرف, نسبت به, مقارن, با, توسط, بوسیله, در هر, برای هر, از میان, از وسط, برطبق, ازمیان, از طریق, بواسطه, در ظرف, سرتاسر, از راه, از طریق, میان راه, توسط, بوسیله.

por avion

: پست هوایی.

por cada uno

: برای هرشخص, هرچیز, هریک, هرکدام.

por casualidad

: اتفاقی, غیر مهم, غیر جدی.

por ciento

: بقرار در صد, از قرار صدی, درصد.

por cierto

: براستی, راستی, حقیقتا, واقعا, هر اینه, در واقع, همانا, فی الواقع, اره راستی.

por desgracia

: متاسفانه, بدبختانه.

por detrs

: عقب, پشت سر, باقی کار, باقی دار, عقب مانده, دارای پس افت, عقب تراز, بعداز, دیرتراز, پشتیبان, اتکاء, کپل, نشیمن گاه.

por escrito

: نوشتاری, کتبی.

por eso

: برای ان (منظور), از اینرو, بنابر این, بدلیل ان, سپس.

por favor

: دلپذیرکردن, خشنود ساختن, کیف کردن, سرگرم کردن, لطفا, خواهشمند است.

por la presente

: بدین وسیله, بموجب این نامه یا حکم یا سند.

por lo tanto

: برای ان (منظور), از اینرو, بنابر این, بدلیل ان, سپس.

por lo visto

: ظاهرا.

por qu

: چرا, برای چه, بچه جهت.

por separado

: جدا, کنار, سوا, مجزا, غیرهمفکر.

por sopresa

: قهقرایی, به عقب, غافلگیر, ناگهان, منزوی, پرت.

por tanto

: چنین, اینقدر, اینطور, همچو, چنان, بقدری, انقدر, چندان, همینطور, همچنان, همینقدر, پس, بنابراین, از انرو, خیلی, باین زیادی.

por toda la nacin

: در سرتاسر کشور.

por todas partes

: درهرجا, درهمه جا, درهرقسمت, در سراسر, سراسر, تماما, از درون و بیرون, بکلی.

(...por

: درهرجا, درهمه جا, درهرقسمت, در سراسر.

porcelana

: کشورچین, چینی, ظروف چینی, چینی, ظروف چینی, پورسلین.

porcentaje

: در صد.

porche

: هشتی, سرپوشیده, دالا ن, ایوان, رواق.

porci n

: کمک, یاری, یک وعده یا پرس خوراک, بخش, سهم.

porciento

: بقرار در صد, از قرار صدی, درصد, در صد.

porcion

: بخش, سهم.

pordiosero

: گرفتارفقر و فاقه, بگدایی انداختن, بیچاره کردن, گدا

porfa

: اصرار, پافشاری.

pormenorizar

: جزء, تفصیل, جزءیات, تفاصیل, اقلا م ریز, حساب ریز, شرح دادن, بتفصیل گفتن, بکار ویژه ای گماردن, ماموریت دادن, جزء به جزء نوشتن, به اقلا م نوشتن.

poro

: سوراخ ریز, منفذ, روزنه, خلل وفرج, در دریای تفکر غوطه ور شدن, بمطالعه دقیق پرداختن, با دقت دیدن.

porqu

: سبب, علت, موجب, انگیزه, هدف, مرافعه, موضوع منازع فیه, نهضت, جنبش, سبب شدن, واداشتن, ایجاد کردن (غالبا بامصدر), دلیل, سبب, علت, عقل, خرد, شعور, استدلا ل کردن, دلیل و برهان اوردن.

porque

: چنانکه, بطوریکه, همچنانکه, هنگامیکه, چون, نظر باینکه, در نتیجه, بهمان اندازه, بعنوان مثال, مانند , زیرا, زیرا که, چونکه, برای اینکه, برای, بجهت, بواسطه, بجای, از طرف, به بهای, درمدت, بقدر, در برابر, درمقابل, برله, بطرفداری از, مربوط به, مال, برای اینکه, زیرا که, چونکه, بعد از, پس از, از وقتی که, چون که, نظر باینکه, ازاینرو, چون, از انجایی که.

porra

: چماق, گرز, خال گشنیز, خاج, باشگاه, انجمن, کانون, مجمع(vi&.vti):چماق زدن, تشکیل باشگاه یا انجمن دادن.

porrn

: کوزه, بستو, درکوزه ریختن.

porro

: تراوش, رخنه, تراوش کردن, فاش شدن.

port

: بندر, بندرگاه, لنگرگاه, مامن, مبدا مسافرت, فرودگاه هواپیما, بندر ورودی, درب, دورازه, در رو, مخرج, شراب شیرین, بارگیری کردن, ببندر اوردن, حمل کردن, بردن, ترابردن.

port n

: دروازه, در بزرگ, مدخل, دریجه سد, وسایل ورود, ورودیه.

port til

: قابل حمل ونقل, سفری, سبک, ترابرپذیر, دستی.

portacarta

: کیسه مراسلا ت پستی.

portador

: حامل, درخت بارور, در وجه حامل.

portafolio

: کیف اسناد, کیف.

portamonedas

: کیسه, جیب, کیسه پول, کیف پول, پول, دارایی, وجوهات خزانه, غنچه کردن, جمع کردن, پول دزدیدن, جیب بری کردن, کیف پول, کیف جیبی.

portar

: باربردن, حمل ونقل کردن, سوق دادن, جمع کردن, مجموع, برپشت حمل کردن.

portarse

: رفتارکردن, سلوک کردن, حرکت کردن, درست رفتار کردن, ادب نگاهداشتن.

portarse mal

: بدرفتاری کردن, درست رفتار نکردن, بی ادبی کردن.

portavoz

: سخنران, ناطق, سخنگو.

porte

: حمل بوسیله پست, ارسال پست, مخارج پستی, حق پستی, تمبر پستی.

portero

: سرپرست, مستحفظ, سرایدار, دربان, دربازکن , دروازه بان فوتبال, گلر, دربان, سرایدار, فراش مدرسه, راهنمای مدرسه, راهنمای مدرسه, حمالی کردن, حمل کردن, ابجو, دربان, حاجب, باربر, حمال, ناقل امراض, حامل.

portilla

: پنجره کشتی یا هواپیما, دریچه, مزغل, سوراخ برج.

portugus

: اهل کشور پرتقال, زبان پرتقالی.

porvenir

: اینده, مستقبل, بعدی, بعد اینده, اتیه, اخرت.

posada

: مسافرخانه, مهمانخانه, کاروانسرا, منزل, در مسافرخانه جادادن, مسکن دادن, منزل, جا, خانه, کلبه, شعبه فراماسون ها, انبار, منزل دادن, پذیرایی کردن, گذاشتن, تسلیم کردن, قرار دادن, منزل کردن, بیتوته کردن, تفویض کردن, خیمه زدن, به لا ـ نه پناه بردن, مسکن, منزل, محل سکونت, اطاق کرایه ای, پناهگاه, جان پناه, محافظت, حمایت, محافظت کردن, پناه دادن.

posadero

: صاحب مسافرخانه.

posar

: مطرح کردن, گذاردن, قراردادن, اقامه کردن, ژست گرفتن, وانمود شدن, قیافه گرفتن, وضع, حالت, ژست, قیافه گیری برای

عکسبرداری,سوال پیچ کردن باسلوال گیر انداختن.

pose

: مطرح کردن, گذاردن, قراردادن, اقامه کردن, ژست گرفتن, وانمود شدن, قیافه گرفتن, وضع, حالت, ژست, قیافه گیری برای عکسبرداری, سوال پیچ کردن باسلوال گیر انداختن.

poseer

: داشتن, دارا بودن, مالك بودن, ناگزیر بودن, مجبور بودن, وادار کردن, باعث انجام کاری شدن, عقیده داشتن,دانستن, خوردن, صرف کردن, گذاشتن, کردن, رسیدن به, جلب کردن, بدست اوردن, دارنده, مالك, داشتن, دارا بودن, مال خود دانستن, اقرار کردن, تن در دادن, خود, خودم, مال خودم, شخصی, مال خودم, دارا بودن, داشتن, متصرف بودن, در تصرف داشتن, دارا شدن, متصرف شدن.

poser

: سند عندالمطالبه, گواهی کردن, تضمین کردن, گواهی, حکم

posesin

: تصرف, دارایی, مالکیت, ثروت, ید تسلط.

posibilidad

: امکان, احتمال, چیز ممکن.

posible

: شدنی, ممکن, امکان پذیر, میسر, مقدور, امکان.

posici n

: موقعیت, موضع, مرتبه, مقام, جایگاه, محل, مقر.

posicion

: موقعیت, موضع, مرتبه, مقام, جایگاه.

positiva

: عکس چاپی, مواد چاپی, چاپ کردن, منتشر کردن, ماشین کردن.

positivo

: مثبت, یقین.

postal

: پستی, کارت پستال, بوسیله کارت پستال مکاتبه کردن.

poste

: پست, چاپار, نامه رسان, پستچی, مجموعه پستی, بسته پستی, سیستم پستی, پستخانه, صندوق پست, تعجیل, عجله,ارسال سریع, پست کردن, تیر تلفن وغیره, تیردگل کشتی وامثال ان, پست نظامی, پاسگاه, مقام, مسلولیت, شغل, اگهی واعلا ن کردن, ستون چوبی یا سنگی تزءینی, میخ چوبی, گرو, شرط, شرط بندی مسابقه با پول روی میزدر قمار, بچوب یا بمیخ بستن, قاءم کردن, محکم کردن, شرط بندی کردن, شهرت خود رابخطر انداختن, پول در قمار گذاشتن, پایه, تیر, میل, شمع, حاءل, نگهدار, سایبان یا چادر جلو مغازه, مهار یامحدودکردن, تیر دار کردن.

poste indicador

: تابلو اعلا ن, تیر حامل اعلا ن, تابلو راهنما.

posterior

: ته, پایین, تحتانی, اخر, اخری, عقب تر, دومی, این یک, اخیر, پس ایند, بعدی, بعد, پسین, لا حق, مابعد, دیرتر, متعاقب.

postizo

: شخص لا ل وگیج وگنگ, ادم ساختگی, مانکن, مصنوعی, بطورمصنوعی ساختن, ادمک, دروغ, کذب, کاذبانه, مصنوعی, دروغگو, ساختگی, نادرست, غلط, قلا بی, بدل.

postre

: دندان مز, دسر.

postrero

: عقب ترین, پسین, دورترین.

postura

: فرمودن, امر کردن, دعوت کردن, پیشنهاد کردن, توپ زدن,خداحافظی کردن, قیمت خریدرا معلوم کردن, مزایده, پیشنهاد.

potencia

: گنجایش, ظرفیت, قدرت, توان, برق.

potencia de fuego

: قدرت شلیک.

potencial

: قابلیت عرضه در بازار.

potente

: نیرومند, توانا, زورمند, قوی, مقتدر, بزرگ.

potranca

: کره مادیان, قسراق, دختر شوخ و جوان.

potro

: کره اسب, شخص ناازموده, تازه کار, نوعی طپانچه.

pozo

: چشمه, جوهردان, دوات, ببالا- فوران کردن, روامدن اب ومایع, درسطح امدن وجاری شدن, :خوب, تندرست, سالم, راحت, بسیارخوب, به چشم, تماما, تمام وکمال, بدون اشکال, اوه, خیلی خوب.

ppura

: رنگ ارغوانی, زرشکی, جامه ارغوانی, جاه وجلا ل, ارغوانی کردن یا شدن.

pr ctica

: مشق, ورزش, تمرین, تکرار, ممارست, تمرین کردن, ممارست کردن, پرداختن, برزش, برزیدن.

pr digo

: فراوانی, وفور, ولخرجی, اسراف کردن, ولخرجی کردن, افراط کردن.

pr fugo

: فراری.

pr ncipe

: شاهزاده, ولیعهد, فرمانروای مطلق, شاهزاده بودن, مثل شاهزاده رفتار کردن, سروری کردن.

pr spero

: کامیاب, موفق, کامکار.

pr stamo

: وام, قرض, قرضه, عاریه, واژه عاریه, عاریه دادن, قرض کردن.

pr ximo

: نزدیک, درشرف, اماده ارائه دادن, اینده, نزدیک, تقریبا, قریب, صمیمی, نزدیک شدن, بعد, دیگر, اینده, پهلویی, جنبی, مجاور, نزدیک ترین, پس ازان, سپس, بعد, جنب, کنار.

practicable

: گذرپذیر, قابل قبول, قابل عبور, عملی, قابل اجرا, صورت پذیر, عبور کردنی.

practicar

: مشق, ورزش, تمرین, تکرار, ممارست, تمرین کردن, ممارست کردن, پرداختن, برزش, برزیدن.

pradera

: چمن, چمن زار, مرغزار, راغ, علفزار.

prado

: چمن, علفزار, مرغزار, باپارچه صافی کردن, چمن, چمن زار, مرغزار, راغ, علفزار, چراگاه, مرتع, گیاه وعلق قصیل, چرانیدن, چریدن در, تغذیه کردن.

prcer

: برجسته, نامی, درخشان, ممتاز, مجلل.

prctico

: بـادست انجـام شـده, دستي, دم دست, امـاده, موجود, قابـل اسـتفاده, سودمنـد, چابك, چالا ك, ماهر, اسـتاد در كار خود, روان, بسـهولت قابل اسـتفاده, سـهل الا ستعمال, رهبر, ليدر, خلبان هواپيما, راننده كشتي, اسباب تنظيم وميزان كردن چيزي, پيلوت, چراغ راهنما, رهبري كردن, خلباني كردن, راندن, ازمايشي, كاربردي, عملي, بكار خور, اهل عمل.

pre mbulo

: سراغاز مقدمه كتاب, مقدمه سند, ديباجه, مقدمه وراهنماي نظامنامه يا مقررات, توضيحات, مقدمه نوشتن.

precario

: بحراني, وخيم, منتقدانه, عاريه اي بسته بميل ديگري, مشروط بشرايط معيني, مشكوك, مصر, التماس كن, پرمخاطره.

precaucin

: احتياط, اقدام احتياطي.

precaver

: احتياط, پيش بيني, هوشياري, وثيقه, ضامن, هوشيار كردن, اخطار كردن به.

precaverse

: زنهاردادن, برحذربودن, حذركردن از, ملتفت بودن.

precavido

: هوشيار, محتاط, مواظب.

precedente

: بازپسين, پسين, اخر, اخرين, اخير, نهاني, قطعي, دوام داشتن, دوام كردن, طول كشيدن, به درازا كشيدن, پايستن, قبلي.

preceder

: پيش از تاريخ حقيقي تاريخ گذاشتن, پيش بودن (از), منتظربودن, پيش بيني كردن, جلوانداختن, سبقت, مقدم بودن, جلوتر بودن از, اسبق بودن بر.

preceptor

: اموختار, لله, معلم سرخانه, ناظر درس دانشجويان, درس خصوصي دادن به.

precio

: بار, هزینه, مطالبه هزینه, هزینه, ارزش, ارزیدن, ارزش, قیمت, بهاء, بها قاءل شدن, قیمت گذاشتن, نرخ, میزان, سرعت, ارزیابی کردن.

precio del billete

: کرایه, کرایه مسافر, مسافر کرایه ای, خوراک, گذراندن, گذران کردن.

precioso

: دوست داشتنی, دلپذیر, دلفریب, گرانبها, نفیس, پر ارزش, تصنعی گرامی, : قیمتی, بسیار, فوق العاده.

precipicio

: صخره پرتگاه, پرتگاه, سراشیبی تند.

precipitacin

: شتاب, دستپاچگی, تسریع, بارش, ته نشینی.

precipitadamente

: شتابان, باشتاب, باعجله, باکله, سربجلو, بادست پاچگی, تند, سراسیمه, بی پروا, شیرجه رونده, معلق, عجول.

precipitado

: تند, عجول, بی پروا, بی احتیاط, محل خارش یا تحریک روی پوست, جوش, دانه.

precipitarse

: خردکردن, درهم شکستن, ریز ریز شدن, سقوط کردن هواپیما, ناخوانده وارد شدن, صدای بلند یا ناگهانی (در اثر شکستن), سقوط, نی بوریا, بوریا, انواع گیاهان خانواده سمار,یک پر کاه, جزءی, حمله, یورش, حرکت شدید, ازدحام مردم, جوی, جویبار, هجوم بردن, برسر چیزی پریدن, کاری را با عجله و اشتیاق انجام دادن.

preciso

: درست, دقیق, درست, صحیح, صحیح کردن, اصلا ح کردن, تادیب کردن, دقیق, دقیق, شایسته, چنانکه شاید وباید, مناسب, مربوط, بجا, بموقع, مطبوع, بسیار, خیلی, بسی, چندان, فراوان, زیاد, حتمی, واقعی, فعلی, خودان, همان, عینا.

precursor

: پیشرو, منادی, جلودار, قاصد.

predecesor

: اسبق, سابق, قبلی, جد, اجداد, پیشنیان.

predecir

: پیشگویی کردن, قبلا پیش بینی کردن.

predicador

: وزیر, وزیر مختار, کشیش.(vt&vi.): کمک کردن, خدمت کردن, پرستاری کردن, بخش کردن, پیشوای روحانی, شبان, چوپان, شبانی, شعر روستایی, واعظ.

predicar

: موعظه کردن, وعظ کردن, سخنرانی مذهبی کردن, نصیحت کردن.

predisponga

: پیشقدر.

predominio

: فراز, علو, بالا, تعالی, سلطه, تفوق, مزیت, استیلا.

preferencia

: پسند, انتخاب, چیز نخبه, برگزیده, منتخب, برتری, رجحان, ترفیع, مزیت, اولویت, تقدم, گزین, انتخاب, گزینش

preferible

: مرجح, دارای رجحان, قابل ترجیح, برتر.

preferir

: ترجیح یافتن یادادن, برتری دادن, رجحان دادن, برگزیدن.

prefijo

: پیشوند, پیشوندی.

pregunta

: تحقیق, خبر گیری, پرسش, بازجویی, رسیدگی, سلوال, استعلا م, جستار, جستار, سوال, سوال, پرسش, استفهام, مسلله, موضوع, پرسیدن, تحقیق کردن, تردید کردن در.

preguntar

: پرسیدن, جویا شدن, خواهش کردن, برای چیزی بی تاب شدن, طلبیدن, خواستن, دعوت کردن, جستار, سوال, سوال, پرسش, استفهام, مسلله, موضوع, پرسیدن, تحقیق کردن, تردید کردن در.

preguntarse

: شگفت, تعجب, حیرت, اعجوبه, درشگفت شدن, حیرت انگیز, غریب.

prejuicio

: تبعیض, تعصب, غرض, غرض ورزی, قضاوت تبعیض امیز, خسارت وضرر, تبعیض کردن, پیش داوری.

preliminar

: استانه ای, اولیه, مقدمات, مقدماتی, ابتدایی, امتحان مقدماتی.

prematuro

: پیش رس, قبل از موقع, نابهنگام, نارس.

premeditaci n

: پیش اندیشیده, عمدی, دور اندیشی, مال اندیشی, احتیاط, اندیشه قبلی.

premiar

: جایزه, رای, مقرر داشتن, اعطا کردن, سپردن, امانت گذاردن.

premio

: جایزه, رای, مقرر داشتن, اعطا کردن, سپردن, امانت گذاردن, انعام, جایزه, ممتاز, غنیمت, ارزش بسیار قاءل شدن, مغتنم شمردن.

premio gordo

: برنده تمام پولها, جوایز رویهم انباشته.

premio m ximo

: برنده تمام پولها, جوایز رویهم انباشته.

prenatal

: مربوط به قبل از تولد, قبل از ولا دتی.

prenda

: درگروگان, گرو, وثیقه, ضمانت, بیعانه, باده نوشی بسلا متی کسی, بسلا متی, نوش, تعهد والتزام, گروگذاشتن, بسلا متی کسی باده نوشیدن, متعهد شدن, التزام دادن.

prender

: دریافتن, درک کردن, توقیف کردن, بیم داشتن, هراسیدن, بستن, پیوستن, پیوست کردن, ضمیمه کردن, چسباندن, نسبت دادن, گذاشتن, ضبط کردن, توقیف شدن, دلبسته شدن.

prensa

: فشار, ازدحام, جمعیت, ماشین چاپ, مطبعه, مطبوعات, جراید, وارداوردن, فشردن زور دادن, ازدحام کردن, اتوزدن, دستگاه پرس, چاپ.

preocupacin

: تیمار, پرستاری, مواظبت, بیم, دلواپسی (م.م.) غم, پروا داشتن, غم خوردن, علا قمند بودن, ربط, بستگی, بابت, مربوط بودن به, دلواپس کردن, نگران بودن, اهمیت داشتن, ازار, ازار دادن, رنجه کردن, زحمت دادن, دچار کردن, اشفتن, مصدع شدن, مزاحمت, زحمت, رنجه, اندیشناکی, اندیشناک کردن یابودن, نگران کردن, اذیت کردن, بستوه اوردن, اندیشه, نگرانی, اضطراب, دلواپسی

preocupado

: دلواپس, ارزومند, مشتاق, اندیشناک, بیم ناک.

preocupar

: ذلیل کردن, ستم کردن بر, کوفتن, تعدی کردن, درمضیقه قرار دادن, پریشان کردن, ازار, ازار دادن, رنجه کردن, زحمت دادن, دچار کردن, اشفتن, مصدع شدن, مزاحمت, زحمت, رنجه.

preocuparse

: اندیشناکی, اندیشناک کردن یابودن, نگران کردن, اذیت کردن, بستوه اوردن, اندیشه, نگرانی, اضطراب, دلواپسی

preparaci n

: پستایش, امادش, تهیه, تدارک, تهیه مقدمات, اقدام مقدماتی, اماده سازی, امادگی.

preparado

: اماده کردن, مهیا کردن, حاضر کردن, اماده.

preparador

: کالسکه, واگن راه اهن, مربی ورزش, رهبری عملیات ورزشی را کردن, معلمی کردن.

preparar

: اشپزو, پختن, پستاکردن, مهیا ساختن, مجهز کردن, اماده شدن, ساختن.

preposicin

: حرف اضافه, حرف جر, حرف پیش نهاده.

presa

: سدبندی, رگبارگلوله, بطورمسلسل بیرون دادن, سد, اب بند, بند, سد ساختن, مانع شدن یاایجاد مانع کردن, محدود کردن.

prescribir

: تجویز کردن, نسخه نوشتن, تعیین کردن.

presencia

: توجه, مواظبت, رسیدگی, تیمار, پرستاری, خدمت, ملا زمت, حضور, حضار, همراهان, ملتزمین, پیشگاه, پیش, درنظر مجسم کننده, وقوع وتکرار, حضور.

presentaci n

: مقدمه, دیباچه, معارفه, معرفی, معرفی رسمی, اشناسازی, معمول سازی, ابداع, احداث, معرفی, نمایش, اراءه, عرضه, تقدیم.

presentante

: حامل, درخت بارور, در وجه حامل.

presentar

: معرفی کردن, نشان دادن, باب کردن, مرسوم کردن, اشنا کردن, مطرح کردن, تقدیم داشتن, پیشکش کردن, عرضه, پیشنهاد کردن, پیشنهاد, تقدیم, پیشکش, اراءه, پیشکش, هدیه, ره اورد, اهداء, پیشکشی, زمان حاضر, زمان حال, اکنون, موجود, اماده, مهیا, حاضر, معرفی کردن, اهداء کردن, اراءه دادن, قربانی, قربانی برای شفاعت, فداکاری, قربانی دادن, فداکاری کردن, قربانی کردن جانبازی.

presentarse

: ظاهرشدن, پدیدار شدن, انجام دادن, کردن, بجا اوردن, اجرا کردن, بازی کردن, نمایش دادن, ایفاکردن, گزارش, گزارش دادن.

presente

: پیشکش, هدیه, ره اورد, اهداء, پیشکشی, زمان حاضر, زمان حال, اکنون, موجود, اماده, مهیا, حاضر, معرفی کردن, اهداء کردن, اراءه دادن.

presentir

: پیشگویی کردن, نشانه بودن (از), حاکی بودن از, دلا لت داشتن (بر), شگون داشتن, پیش گویی کردن, تفال بد زدن, قبلا بدل کسی اثر کردن.

preservar

: قرق شکارگاه, شکارگاه, مربا, کنسرومیوه, نگاهداشتن, حفظ کردن, باقی نگهداشتن.

presidencia

: ریاست.

presidente

: فرنشین, رءیس, ریاست کردن, اداره کردن, رءیس, رءیس جمهور, رءیس دانشگاه.

presidir

: صندلی, مقر, کرسی استادی در دانشگاه, برکرسی یاصندلی نشاندن, کرسی ریاست را اشغال کردن, ریاست کردن بر, ریاست جلسه را بعهده داشتن, اداره کردن هدایت کردن, سرپرستی کردن.

presilla

: حلقه, حلقه طناب, گره, پیچ, چرخ, خمیدگی, حلقه دار کردن, گره زدن, پیچ خوردن.

presin

: فشار, مضیقه, فشار, تقلا, قوت, اهمیت, تاکید, مضیقه, سختی, پریشان کردن, مالیات زیادبستن, تاکید کردن.

preso

: مجرم, جانی, محبوس, محکوم کردن, زندانی, اسیر.

prestamista

: قرض دهنده, بنگاه رهنی, گروگیر, وام ده, مرتهن.

prestamo

: وام, قرض, قرضه, عاریه, واژه عاریه, عاریه دادن, قرض کردن.

prestar

: عاریه دادن, قرض دادن, وام دادن, معطوف داشتن, متوجه کردن, متوجه شدن, وام, قرض, قرضه, عاریه, واژه عاریه, عاریه دادن, قرض کردن.

prestar atencin

: ملا حضه کردن, اخطار, اگهی.

prestar juramento

: نذر, پیمان, عهد, قول, شرط, عهد کردن.

prestatario

: قرض کننده.

presteza

: عجله, شتاب, سرعت, عجله کردن.

prestidigitador

: جادوگر, مجوسی.

prestigio

: حیثیت, اعتبار, ابرو, نفوذ, قدر ومنزلت.

presto

: بیدرنگ, سریع کردن, بفعالیت واداشتن, برانگیختن, سریع, عاجل, اماده, چالا ک, سوفلوری کردن.

presumible

: فرض محتمل, قابل استنباط, قابل استفاده.

presumido

: لا ف زن, خودستا, وانمود کن, ژستو, قیافه گیر, پرسش دشوار, گستاخ, جسور, مغرور, خود بین.

presumir

: فرض کردن, پنداشتن, گرفتن, خرده الماسی که برای شیشه بری بکار رود, :لا ف, مباهات, بالیدن, خودستایی کردن, سخن اغراق امیز گفتن, به رخ کشیدن, رجز خواندن, جایگاه سر پوشیده تماشاچیان در میدان اسب دوانی یا ورزشگاهها, حضار, شنوندگان.

presuntuoso

: خودپسندی, خودبینی, غرور, استعاره, گستاخ, جسور, مغرور, خود بین.

presupuestar

: بودجه.

presupuestario

: مربوط به بودجه.

presupuesto

: بودجه.

presuroso

: عجول, شتاب زده, دست پاچه, تند, زودرس.

pretensi n

: ادعا, دعوی, مطالبه, ادعا کردن, فرض, احتمال, استنباط, گستاخی, جسارت, وانمودسازی, تظاهر, بهانه, ادعا

pretexto

: بهانه, عذر, دستاویز, مستمسک, بهانه اوردن.

pretina

: کمربند, کمر, کرست, حلقه, احاطه کردن, حلقه ای بریدن.

pretzel

: چوب شور (مزه ابجو وغیره), بیسکویت نمکی.

prevencin

: پرهیز, اجتناب, کناره گیری, احتراز, طفره.

prevenir

: پیش بینی کردن, انتظار داشتن, پیشدستی کردن, جلوانداختن, پیش گرفتن بر, سبقت جستن بر, جلوگیری کردن, پیش گیری کردن, بازداشتن, مانع شدن, ممانعت کردن.

preventivo

: پیش گیر, جلوگیری کننده, مانع.

prever

: پیش بینی کردن, انتظار داشتن, پیشدستی کردن, جلوانداختن, پیش گرفتن بر, سبقت جستن بر, خیال بافی کردن, رویایی بودن, دررویا دیدن, قبلا تهیه دیدن, پیش بینی کردن, از پیش دانستن.

previo

: قبلی.

previsin

: پیش بینی, پیش بینی کردن, پیش بینی, دور اندیشی, مال اندیشی, بصیرت, چشم انداز, دور نما, منظره, چشم داشت, نظریه.

prima

: پسرعمو یا دختر عمو, پسردایی یا دختر دایی, عمه زاده, خاله زاده, حق العمل, اعلاء.

primario

: ابتدایی, مقدماتی, نخستین, عمده, اصلی.

primavera

: بهار, چشمه, سرچشمه, فنر, انبرک, جست وخیز, حالت فنری, حالت ارتجاعی فنر, پریدن, جهش کردن, جهیدن, قابل ارتجاع بودن, حالت فنری داشتن, ظاهر شدن, فصل بهار, جوانی, شباب, بهار زندگانی.

primer ministro

: مقدم, برتر, والا تر, نخستین, مهمتر, رءیس,رهبر, نخست وزیر, نخستین نمایش یک نمایشنامه, هنرپیشه برجسته.

primer plano

: پیش نما, نزدیک نما (در برابر دور نما), منظره جلو عکس, زمین جلو عمارت.

primero

: نخست, نخستین, اول, یکم, مقدم, مقدماتی, اولا- درمرحله اول, بهترین, پیش ترین, جلوترین, دردرجه نخست, ابتدایی, مقدماتی, نخستین, عمده, اصلی.

primo

: پسرعمو یا دختر عمو, پسردایی یا دختر دایی, عمه زاده, خاله زاده.

primordial

: ابتدایی, مقدماتی, نخستین, عمده, اصلی.

primoroso

: نفیس, بدیع, عالی, دلپسند, مطبوع, حساس, دقیق, شدید, سخت.

princesa

: شاهدخت, شاهزاده خانم, همسر شاهزاده, مثل شاهزاده خانم رفتار کردن.

principal

: کاردینال, عدداصلی, اعداد اصلی, اصلی, اساسی, سهره کاکل قرمز امریکایی, رءیس, سر, پیشرو, قاءد, سالا ر, فرمانده, عمده, مهم, مقدم, پیشتاز, عمده, اصلی, عمده, مهاد, بزرگ, عمده, متخصص شدن, غالب, مسلط, حکمفرما, نافذ, عمده, برجسته, اصلی, عمده, مایه, مدیر.

principalmente

: مخصوصا, بطور عمده.

principiante

: مبتدی, تازه کار, یادگیرنده.

principio

: اغاز, ابتدا, شروع, اغاز, جشن فارغ التحصیلی, اصل, قاعده کلی, مرام.

prioridad

: حق تقدم, برتری.

prisa

: عجله, شتاب, سرعت, عجله کردن, شتاب کردن, شتابیدن, عجله کردن, چاپیدن, بستوه اوردن, باشتاب انجام دادن, راندن, شتاب, عجله, دستپاچگی, سرعت.

prisin

: زندان, محبس, زندان, محبس, محل محصور, حبس, زندان, محبس, حبس کردن, زندان, محبس, حبس, وابسته به زندان, زندان کردن.

prisionero

: اسیر, گرفتار, دستگیر, شیفته, دربند, زندانی, اسیر.

privad privada

: اختصاصی, خصوصی, محرمانه, مستور, سرباز, اعضاء تناسلی.

privado

: اختصاصی, خصوصی, محرمانه, مستور, سرباز, اعضاء تناسلی.

privar

: محروم کردن, داغدیده کردن.

privativo

: انتصاری.

privilegio

: امتیاز, رجحان, مزیت, حق ویژه, امتیاز مخصوصی اعطا کردن, بخشیدن.

prmio

: حق العمل, اعلا ء, انعام, جایزه, ممتاز, غنیمت, ارزش بسیار قاءل شدن, مغتنم شمردن.

pro

: برای, بجهت, بواسطه, بجای, از طرف, به بهای, درمدت, بقدر, در برابر, درمقابل, برله, بطرفداری از, مربوط به, مال, برای اینکه, زیرا که, چونکه.

proa

: خم شدن, تعظیم کردن, مطیع شدن, تعظیم, کمان, قوس.

probabilidad

: بخت, تصادف, شانس, فرصت, مجال, اتفاقی, اتفاق افتادن

probable

: محتمل, باور کردنی, احتمالی, احتمالی, محتمل, باور کردنی, امر احتمالی.

probablemente

: محتملا, شاید.

probar

: کوشش کردن, قصد کردن, مبادرت کردن به, تقلا کردن, جستجو کردن, کوشش, قصد, ثابت کردن, در امدن, چشیدن, لب زدن, مزه کردن, مزه دادن, مزه, طعم, چشاپی, ذوق, سلیقه, ازمون, ازمایش, امتحان کردن, محک, معیار, امتحان کردن, محک زدن, ازمودن کردن, کوشش کردن, سعی کردن, کوشیدن, ازمودن, محاکمه کردن, جدا کردن, سنجیدن, ازمایش, امتحان,

ازمون, کوشش.

problema

: مسلله, مشکل.

probo

: راستکار, راد, درست کار, امین, جلا ل, بیغل وغش, صادق, عفیف.

procacidad

: گستاخی, چشم سفیدی, خیره سری.

procedencia

: خاستگاه, اصل بنیاد, منشا, مبدا, سرچشمه, علت.

proceder

: پیش رفتن, رهسپار شدن, حرکت کردن, اقدام کردن, پرداختن به, ناشی شدن از, عایدات.

procedimiento

: رویه, پردازه, مراحل مختلف چیزی, پیشرفت تدریجی ومداوم, جریان عمل,مرحله, دوره عمل, طرز عمل, تهیه کردن, مراحلی را طی کردن, بانجام رساندن, تمام کردن, فرا گرد, فراشد, روند, فرایند.

procesable

: قابل تعقیب قانونی.

procesador

: عمل کننده, تکمیل کننده, تمام کننده.

procesadore

: عمل کننده, تکمیل کننده, تمام کننده.

procesar

: احضار نمودن (بمحکمه), با تنظیم کیفر خواست متهمی را بمحاکمه خواندن, تعقیب قانونی کردن, دنبال کردن پیگرد کردن.

procesi n

: حرکت دسته جمعی, ترقی تصاعدی, ترقی, بصورت صفوف منظم, دسته راه انداختن, درصفوف منظم پیشرفتن.

proceso

: مرافعه, دعوی, دادخواهی, طرح دعوی در دادگاه, درحال پیشرفت, مداوم, مراحل مختلف چیزی, پیشرفت تدریجی ومداوم, جریان عمل,مرحله, دوره عمل, طرز عمل, تهیه کردن, مراحلی را طی کردن, بانجام رساندن, تمام کردن, فرا گرد, فراشد, روند, فرایند, محاکمه, دادرسی, ازمایش, امتحان, رنج, کوشش.

proceso verbal

: پیوند نامه, مقاوله نامه, موافقت مقدماتی, پیش نویس سند, اداب ورسوم, تشریفات, مقاوله نامه نوشتن.

proclamacin

: اعلا ن, اگهی, انتشار, بیانیه, اعلا میه, ابلا غیه.

proclamar

: بر امدن, پی امدن, نشریه, فرستادن, بیرون امدن, خارج شدن, صادر شدن, ناشی شدن, انتشار دادن, رواج دادن, نژاد, نوع, عمل, کردار, اولا د, نتیجه بحث, موضوع, شماره, اعلا ن کردن, علنا اظهار داشتن, جار زدن.

procurar

: مبله کردن, دارای اثاثه کردن, مجهز کردن, مزین کردن, تهیه کردن.

procurarse

: بدست اوردن, حاصل کردن, اندوختن, پیداکردن, دست یافتن, رسیدن, ناءل شدن, موفق شدن, تمام کردن, بدست اوردن, بانتهارسیدن, زدن, بدست اوردن, فراهم کردن, گرفتن, بدست اوردن, تحصیل کردن, جاکشی کردن.

produccin

: ساخت, ساختمان, مایه کامیابی, ترکیب, عایدی, ساختن, جعل کردن, تولید کردن, ساخت, مصنوع, تولید, خروجی, برونداد, محصول, فراوری, تولید, عمل اوری, ساخت, استخراج, فراورده.

produccion

: فراوری, تولید, عمل اوری, ساخت, استخراج, فراورده.

producir

: فراوردن, تولید کردن, محصول, اراءه دادن, زاییدن, ثمر دادن, واگذارکردن, ارزانی داشتن, بازده, محصول, حاصل, تسلیم کردن یا شدن.

producto

: فراوردن, تولید کردن, محصول, اراءه دادن, زاییدن, حاصلضرب, فراورده, محصول.

producto l cteo

: شیر بندی, لبنیاتی, قسمتی از مزرعه که لبنیات تهیه میکند.

productor

: تولید کننده, مولد.

profano

: وابسته بشخص دنیوی وغیر روحانی, شخص که علم خاصی را نداند, عامی, غیر فنی, عوام, مردم غیر روحانی, ناشی, غیر فنی وغیر علمی, شخص عامی.

profesar

: اقرارکردن, اعتراف کردن.

profesin

: دوره زندگی, دوره, مسیر, مقام یاشغل, حرفه, پیشه, حرفه, شغل, اقرار, اعتراف, حرفه یی, پیشگانی, پیشه کار.

profesor

: استاد, پرفسور, معلم دبیرستان یا دانشکده, اموختار, اموزگار, معلم, مربی, مدرس, دبیر.

profesora

: اموختار, اموزگار, معلم, مربی, مدرس, دبیر.

profeta

: پیامبر, پیغمبر, نبی.

profundidad

: گودی, ژرفا, عمق.

profundo

: گود, ژرف, عمیق, صدای گاو, مع مع کردن, : پست, کوتاه, دون, فرومایه, پایین, اهسته, پست ومبتذل, سربزیر, فروتن, افتاده, کم, اندك, خفیف, مشتعل شدن, زبانه کشیدن, عمیق, ژرف.

profuso

: فراوانی, وفور, ولخرجی, اسراف کردن, ولخرجی کردن, افراط کردن, فراوان, وافر, سرشار, ساری, لبریز, سرشار ساختن.

programa

: برنامه, دستور, نقشه, روش کار, پروگرام, دستور کار, برنامه تهیه کردن, برنامه دار کردن, برنامه, دستور, نقشه, روش کار, پروگرام, دستور کار, برنامه تهیه کردن, برنامه دار کردن, نرم افزار.

programado

: برنامه ریزی شده, برنامه دار.

programador

: تهیه کننده برنامه, طرح ریز, برنامه ریز.

progresar

: پیشرفت, پیشرفت کردن.

progresista

: مترقی, ترقی خواه, تصاعدی, جلو رونده.

progresivo

: مترقی, ترقی خواه, تصاعدی, جلو رونده.

progreso

: پیشرفت, پیشرفت کردن.

prohibicin

: قدغن کردن, تحریم کردن, لعن کردن, لعن, حکم تحریم یا تکفیر, اعلا ن ازدواج در کلیسا, ممنوعیت, منع.

prohibido

: ممنوع.

prohibir

: قدغن کردن, تحریم کردن, لعن کردن, لعن, حکم تحریم یا تکفیر, اعلا ن ازدواج در کلیسا, قدغن کردن, منع کردن, بازداشتن, اجازه ندادن (adj): ملعون, مطرود, منع کردن, ممنوع کردن, تحریم کردن, نهی.

prolongar

: توسعه دادن, تمدید کردن, عمومیت دادن.

promediar

: معدل, حد وسط, میانه, متوسط, درجه عادی, میانگین, حد وسط (چیزیرا) پیدا کردن, میانه قرار دادن, میانگین گرفتن, رویهمرفته, بالغ شدن.

promedio

: معدل, حد وسط, میانه, متوسط, درجه عادی, میانگین, حد وسط (چیزیرا) پیدا کردن, میانه قرار دادن, میانگین گرفتن, رویهمرفته, بالغ شدن, میانه, متوسط, وسطی, واقع دروسط, حد وسط, متوسط, میانه روی, اعتدال, منابع درامد, عایدی, پست فطرت, بدجنس, اب زیرکاه, قصد داشتن, مقصود داشتن, هدف داشتن, معنی ومفهوم خاصی داشتن, معنی دادن, میانگین.

promesa

: پشتگرمی, اطمینان, دلگرمی, خاطرجمعی, گستاخی, بیمه(مخصوصا بیمه عمر), تعهد, قید, گرفتاری, ضمانت, وثیقه, تضمین, گروی, وعده, قول, عهد, پیمان, نوید, انتظار وعده دادن, قول دادن, پیمان بستن.

prometer

: نامزدکردن, مراسم نامزدی بعمل اوردن, وعده, قول, عهد, پیمان, نوید, انتظار وعده دادن, قول دادن, پیمان بستن.

prometida

: عروس, تازه عروس, نامزد (زن یادختر).

prometido

: نامزد شده, سفارش شده, نامزد (مرد), نامزد گرفتن.

promoci n

: ترفیع, ترقی, پیشرفت, جلو اندازی, ترویج.

promontorio

: دماغه, پرتگاه.

promover

: ترفیع دادن, ترقی دادن, ترویج کردن.

promulgacin

: تصویب, بصورت قانون در امدن.

promulgar

: بر امـد, پی امـد, نشـریه, فرسـتادن, بیرون امـدن, خارج شدن, صادر شدن, ناشـی شدن, انتشار دادن, رواج دادن, نژاد, نوع, عمل, کردار, اولا د, نتیجه بحث, موضوع, شماره.

pronombre

: ضمیر.

pronombre demonstrativo

: اثبات کننده, مدلل کننده, شرح دهنده, صفت اشاره, ضمیر اشاره, اسم اشاره.

pronosticar

: پیش بینی, پیش بینی کردن, پیشـگویی کردن, ازپیش اگـاهی دادن, از پیش خـبر دادن, نبـوت کردن, پیش بینی کردن, تشـخیص دادن قبلی مرض.

pronstico

: پیش بینی, پیش بینی کردن.

pronto

: تند, تندرو, سریع السیر, جلد و چابک, رنگ نرو, پایدار, باوفا, سفت, روزه, روزه گرفتن, فورا, بیدرنگ, سریع کردن, بفعالیت واداشتن, برانگیختن, سریع, عاجل, اماده, چالا ک, سوفلوری کردن, تند, چابک, فرز, چست, جلد, سریع, زنده, بسرعت, تند, بزودی, زود, عنقریب, قریبا, طولی نکشید.

pronunciaci n

: تلفظ, بیان, ادای سخن, طرز تلفظ, سخن.

pronunciar

: تلفظ کردن, رسما بیان کردن, ادا کردن, مطلق, بحداکثر, باعلی درجه, کاملا, جمعا, حداعلی, غیر عادی, اداکردن, گفتن, فاش کردن, بزبان اوردن.

pronunciar mal

: غلط تلفظ کردن.

propaganda

: تبلیغ, تبلیغات, پروپاگاند.

propenso

: اماده کردن, مهیا کردن, حاضر کردن, اماده.

properidad

: فراوانی, وفور.

propicio

: فرخ, فرخنده, خجسته, سعید, مبارک, بختیار, مساعد.

propiedad

: ملک, املا ک, دارایی, دسته, طبقه, حالت, وضعیت, مالکیت, دارندگی, خاصیت, ویژگی, ولک, دارایی.

propietario

: موجر, مالک, صاحبخانه, ملا ک, مالک, دارنده, مالک, ملا ک, متصرف, صاحب حق طبق کتاب.

propina

: پاداش, انعام, التفات, سپاسگزاری, رایگانی, پول چای, انعام, اطلاع منحرمانه, ضربت اهسته, نوک گذاشتن, نوک دارکردن, کج کردن, سرازیر کردن, یک ورشدن, انعام دادن, محرمانه رساندن, نوک, سرقلم, راس, تیزی نوک چیزی.

propio

: داشتن, دارا بودن, مال خود دانستن, اقرار کردن, تن در دادن, خود, خودم, شخصی, مال خودم, شخصی, خصوصی, حضوری, مربوط به شخص.

proponer

: پیشنهاد کردن, اشاره کردن بر, بفکرخطور دادن, اظهار کردن, پیشنهاد کردن, تلقین کردن.

proporcin

: تناسب, نسبت.

proporcional

: متناسب, به نسبت.

proporcionar

: دادن, حاصل کردن, تهیه کردن, موجب شدن, از عهده برامدن, استطاعت داشتن.

proposici n

: پیشنهاد, طرح, طرح پیشنهادی, اظهار, ابراز, اشاره, تلقین, اظهار عقیده, پیشنهاد, الهام.

propsito

: طرح کردن, قصد کردن, تخصیص دادن, :طرح, نقشه, زمینه, تدبیر, قصد, خیال, مقصود, برنامه, طرح, نقشه, تدبیر, اندیشه, خیال, نقشه کشیدن , نقشه کشیدن, طرح ریزی کردن, برجسته بودن, پیش افکندن, پیش افکند, پرتاب کردن, طرح, نقشه, پروژه, قصد, عزم, منظور, هدف, مقصود, پیشنهاد, در نظر داشتن, قصد داشتن, پیشنهادکردن, نیت, برنامه, طرح, نقشه, ترتیب, رویه, تدبیر, تمهید, نقشه طرح کردن, توطله چیدن.

propuesta

: پیشنهاد, طرح, طرح پیشنهادی, اظهار, ابراز, موضوع, قضیه, کار, مقصود, قیاس منطقی, پیشنهاد کردن به, دعوت بمقاربت جنسی

کردن.

propulsi n

: راندن, بردن, عقب نشاندن, بیرون کردن (با out), سواری کردن, کوبیدن(میخ وغیره).

prorrata

: سهمیه, سهم, بنیچه.

proseguir

: ادامه دادن, پیش رفتن, رهسپار شدن, حرکت کردن, اقدام کردن, پرداختن به, ناشی شدن از, عایدات.

prospecto

: اگهی, اعلا ن, خبر, جزوه, رساله, کتاب کوچک صحافی نشده که گاهی جلد کاغذی دارد, معدن کاوی کردن, دور نما, چشم انداز, انتظار, پیش بینی, جنبه, منظره, امیدانجام چیزی, اکتشاف کردن, مساحی, اینده نامه, اطلا ع نامه, شرح چاپی درباره شرکت یا معدنی که برای ان باید سرمایه جمع اوری شود.

prosperidad

: موفقیت, کامیابی, کامکاری.

prostituta

: فاحشه, فاحشه شدن, برای پول خود را پست کردن.

prote n

: پروتلین.

proteccin

: حراست, حمایت, حفظ, نیکداشت, تامین نامه.

protector

: حافظ, حامی, نگهدار, پشتیبان, ولینعمت, مشتری.

proteger

: نگهبان, پاسدار, پاسداری کردن, حراست کردن, نیکداشت کردن, نگهداری کردن, حفظ کردن, حمایت کردن.

protena

: پروتلین.

protesta

: اعتراض, پروتست, واخواست رسمی, شکایت, واخواست کردن, اعتراض کردن.

protestante

: عضو فرقه مسیحیان پروتستان.

protestar

: اعتراض, پروتست, واخواست رسمی, شکایت, واخواست کردن, اعتراض کردن.

provecho

: سود, بهره تقویت, حصول, سود, نفع, سود بردن.

provechoso

: سودبخش, مفید, سوداور.

proveedor

: اذوقه رسان, سورسات چی.

proveer

: اذوقه رساندن, خواربار رساندن, تهیه کردن, فراهم نمودن, تهیه کردن, مقرر داشتن, تدارک دیدن.

provenir

: برخاستن, بلند شدن, رخ دادن, ناشی شدن, بوجود اوردن, برامدن, طلوع کردن, قیام کردن, طغیان کردن.

proverbio

: عبرت, ضرب المثل, گفته اخلا قی, اشاره یانگاه مختصر, مثل, ضرب المثل, گفتار حکیمانه, مثل زدن.

provincia

: استان, ایالت, ولا یت.

provincial

: استانی, ایالت نشین, کوته فکر, ایالتی.

provisional

: چاره, وسیله, چاره موقتی, ادم رذل, موقت, موقتی, شرطی, مشروط, موقت, موقتی.

provisiones

: مقررات, قیود, تدارکات.

provocacin

: تحریک, اغوا.

provocar

: طعمه دادن, خوراک دادن, طعمه رابه قلاب ماهیگیری بستن, دانه, چینه, مایه تطمیع, دانه ء دام, سبب, علت, موجب, انگیزه, هدف, مرافعه, موضوع منازع فیه, نهضت, جنبش, سبب شدن, واداشتن, ایجاد کردن (غالبا بامصدر), برانگیختن, تحریک کردن, وادار کردن, گزنه, انواع گزنه تیغی گزنده, بوسیله گزنه گزیده شدن, ایجاد بی صبری و عصبانیت کردن, برانگیختن, رنجه داشتن, تحریک کردن, دامن زدن, برانگیختن, برافروختن, خشمگین کردن.

proximidad

: بی درنگی, فوریت, بی واسطگی, بی فاصلگی, مستقیم و بی واسطه بودن, اگاهی, حضور ذهن, بدیهی, قرب جواز.

proyectar

: تفکر کردن, درنظر داشتن, اندیشیدن.

proyectil

: اسلحه پرتاب کردنی, گلوله, موشک, پرتابه, جسم پرتاب شونده, مرمی, موشک, پرتابه.

proyecto

: نقشه کشیدن, طرح ریزی کردن, برجسته بودن, پیش افکندن, پیش افکند, پرتاب کردن, طرح, نقشه, پروژه, برنامه, طرح, نقشه, ترتیب, رویه, تدبیر, تمهید, نقشه طرح کردن, توطله چیدن.

proyector

: پرتو افکن, طرح ریز, پروژکتور, پیش افکن, نورافکن, شخصی که در زیر نورافکن صحنه نمایش قرارگرفته, چراغ نورافکن.

prpado

: پلک, پلک چشم, جفن.

prrroga

: توسیع, تمدید, تعمیم, تلفن فرعی.

prtico

: گذرگاه طاقدار, طاقهای پشت سرهم.

prudencia

: احتیاط, پیش بینی, هوشیاری, وثیقه, ضامن, هوشیار کردن, اخطار کردن به.

prudente

: بادقت, با احتیاط, مواظب, بیمناک, هوشیار, محتاط, مواظب, اندیشمند, باملاـ حظه, بافکر, فکور, متفکر, اندیشناک, بسیار محتاط, با ملا حظه, هشیار.

prueba

: گواه, مدرک (مدارک), ملاـ ک, گواهی, شهادت, شهادت دادن, ثابت کردن, ازمایش, تجربه, امتحان سخت برای اثبات بیگناهای, کار شاق, مسلله, مشکل, دلیل, گواه, نشانه, مدرک, اثبات, مقیاس خلوص الکل, محک, چرکنویس, مسابقه, گردش, دور, دوران, مسیر, دویدن, مسابقه دادن, بسرعت رفتن, نژاد, نسل, تبار, طایفه, قوم, طبقه, ازمون, ازمایش, امتحان کردن, محک, معیار, امتحان کردن, محک زدن, ازمودن کردن, نشانه, محاکمه, دادرسی, ازمایش, امتحان, رنج, کوشش.

prurito

: خارش, جرب, خارش کردن, خاریدن.

prvulo

: ساده و بی تکلف, بی ریا, ساده, بی تجربه, خام, کودک تازه براه افتاده, کودک نو پا.

psic logo

: روانشناس.

psicoanalista

: استاد تجزیه, روانکاو, فرگشا, روانکاو.

psicologa

: روان شناسی, معرفه النفس, معرفه الروح.

psiquiatra

: روانپزشک.

psquico

: روحی, روانی, ذهنی, واسطه, پدیده روحی.

pster

: دیوار کوب, اعلا ن, اگهی, اعلا ن نصب کردن.

ptalo

: گلبرگ, پنج برگ گل.

ptico

: عینک ساز, عینک فروش, دوربین ساز, دوربین فروش.

ptimo

: بهترین, نیکوترین, خوبترین, شایسته ترین, پیشترین, بزرگترین, عظیم ترین,برتری جستن, سبقت گرفتن, به بهترین وجه, به نیکوترین روش, بهترین کار.

pu

: دندانه, کنگره, نوک, برامدگی تیز, بریدگی, خار, سیخونک, سیخطك, دندانه دار کردن, کنگره دار کردن, چاك زدن, ناهموار بریدن.

pu ado

: مشت, یک مشت پر, تنی چند, مشتی.

pu o

: سراستین, سردست پیراهن مردانه, دستبند, دستبند اهنین زدن به, دکمه سردست, مشت, مشت زدن, بامشت گرفتن, کوشش, کار.

pubertad

: بچگی, طفولیت, کودکی, خردی.

publicacin

: نشریه, انتشار.

publicar

: چاپ کردن, طبع ونشر کردن, منتشر کردن, اشکار کردن, فاش کردن, معلوم کردن.

publicidad

: اگهی, اعلا ن, خبر, اگاهی, اعلا ن, اگهی, تبلیغات.

publicista

: متصدی اعلا نات, اگهی گر.

publicitario

: متصدی اعلا نات, اگهی گر.

publico

: عمومی, اشکار, مردم.

pudn

: دسر محتوی ارد برنج وتخم مرغ شبیه فرنی.

pudrir

: چرکی, باطلا ق, کثافت, سختی, گرفتاری, ادم بی کله, گندیده, فاسد, :ضایع کردن, فاسد کردن, ضایع شدن, فاسد شدن, رسیدن, عمل امدن, گیج کردن, خرف کردن, دلخورکردن, ازردن, رنجاندن, اذیت کردن, بستوه اوردن, خشمگین کردن,

تحريك كردن, مزاحم شدن, ازردن, رنجاندن, رنجه دادن, خشمگين كردن.

pueblecito

: دهكده, دهى كه در ان كليسا نباشد, نام قهرمان ونمايشنامه تراژدى شكسپير, شهرستان, ساكنين قصبه ياشهرستان

pueblo

: مردم, گروه, قوم وخويش, ملت, ملت, قوم, امت, خانواده, طايفه, كشور, مردم, خلق, مردمان, جمعيت, قوم, ملت, اباد كردن, پرجمعيت كردن, ساكن شدن, شهرك, قصبه, شهر كوچك, قصبه حومه شهر, شهر, دهكده, روستا, ده, قريه.

puente

: پل, جسر, برامدگى بينى, سكوبى درعرشه كشتى كه مورد استفاده كاپيتان وافسران قرار ميگيرد, بازى ورق, پل ساختن, اتصال دادن.

puente levadizo

: پل متحرك, دريچه متحرك.

puerco

: ناپاك, پليد, شنيع, ملعون, غلط, نادرست, خلا ف, طوفانى, حيله, جرزنى, بازى بيقاعده, ناپاك كردن, لكه دار كردن, گوريده كردن, چرك شدن, بهم خوردن, گيركردن, نارو زدن (در بازى), خوك, گراز, مثل خوك رفتار كردن, خوك زاييدن, ادم حريص وكثيف, قالب ريخته گرى, گوشت خوك, خوك, گراز.

puerco esp n

: جوجه تيغى, خارپشت كوهى, تشى, خاردار كردن, خراشاندن.

puerro

: تره فرنگى, گندنا.

puerta

: درب, در, راهرو, دروازه, در بزرگ, مدخل, دريچه سد, وسايل ورود, ورودیه, مدخل, دروازه, باب, سر در, دروازه, مدخل, ايوان, سياهرگى.

puerta trasera

: درعقب, وسیله نهایی یا زیر جلی, پنهان.

puerto

: لنگرگاه, بندرگاه, پناهگاه, پناه دادن, پناه بردن, لنگر انداختن, پروردن, لنگرگاه, بندرگاه, پناهگاه, پناه دادن, پناه بردن, لنگر انداختن, پروردن, بندر, بندرگاه, لنگرگاه, مامن, مبدا مسافرت, فرودگاه هواپیما, بندر ورودی, درب, دورازه, در رو, مخرج, شراب شیرین, بارگیری کردن, ببندر اوردن, حمل کردن, بردن, ترابردن.

puerto de mar

: بندرساحلی دریا, بندر, شهر ساحلی, دریابندر.

puesta

: شرط (بندی), موضوع شرط بندی, شرط بستن, نذر.

puesta del sol

: غروب افتاب, مغرب, افول.

puesto

: اطاقک, پاسگاه یادکه موقتی, غرفه, جای ویژه, موقعیت, موضع, مرتبه, مقام, جایگاه, پست, چاپار, نامه رسان, پستچی, مجموعه پستی, بسته پستی, سیستم پستی, پستخانه, صندوق پست, تعجیل, عجله,ارسال سریع, پست کردن, تیر تلفن وغیره, تیردگل کشتی وامثال ان, پست نظامی, پاسگاه, مقام, مسلولیت, شغل, اگهی واعلا ن کردن, خال, نقطه, لک, موضع, بجا اوردن, جای ایستادن اسب در طویله, اخور, غرفه, دکه چوبی کوچک, بساط, صندلی, لژ, جایگاه ویژه, به اخور بستن, از حرکت بازداشتن, ماندن, ممانعت کردن, قصور ورزیدن, دور سرگرداندن, طفره, طفره زدن, ایستادن, تحمل کردن, موضع, دکه, بساط, ایستگاه, جایگاه, مرکز, جا, درحال سکون, وقفه, سکون,پاتوق, ایستگاه اتوبوس وغیره, توقفگاه نظامیان وامثال ان, موقعیت اجتماعی, وضع, رتبه, مقام, مستقرکردن, درپست معینی گذاردن.

puesto de observacin

: مراقب, دیده بان, دیدگاه, چشم انداز, دورنما, دید, مراقبت, عمل پاییدن, نظریه.

puesto que

: زیرا, زیرا که, چونکه, برای اینکه, بعد از, پس از, از وقتی که, چون که, نظر باینکه, ازاینرو, چون, از انجایی که.

puetazo

: مشروب مرکب از شراب ومشروبات دیگر, کوتاه, قطور, مشت, ضربت مشت, قوت, استامپ, مهر, مشت زدن بر, منگنه کردن, سوراخ کردن, پهلوان کچل.

pulcro

: پاکیزه, تمیز, شسته و رفته, مرتب, گاو, منظم, مرتب, باانضباط, گماشته, مصدر, خدمتکار بیمارستان, تر وتمیز, مرتب, بطور تر وتمیز, بطورمنظم, مرتب, پاکیزه, منظم کردن, اراستن, مرتب کردن.

pulga

: کیک, کک, کک گرفتن.

pulgada

: اینچ, مقیاس طول برابر ۴۵/۲ سانتی متر.

pulgar

: شست, باشست لمس کردن یا ساییدن.

pulir

: چرم گاومیش, چرم زرد خوابدار, ضربت, گاو وحشی, زردنخودی, محکم, از چرم گاومیش, براق کردن, جلا, پوست انسان, پاک, پاکیزه, تمیز, نظیف, طاهر, عفیف, تمیزکردن, پاک کردن, درست کردن, زدودن, صیقل, جلا, واکس زنی, پرداخت, ارایش, مبادی ادابی, تهذیب, جلا دادن, صیقل دادن, منزه کردن, واکس زدن, براق کردن, :لهستانی.

pulm n

: ریه, جگر سفید, شش.

pulmonia

: ششاک, سینه پهلو, ذات الریه, التهاب ریه.

pulpo

: چرتنه, روده پای, هشت پا, هشت پایک, اختپوس.

pulsera

: گلوبند, النگو, دست بند, النگو, بازوبند.

pulso

: نبض, جهند زدن, تپیدن.

pulular

: پر بودن, فراوان بودن, بارور بودن, زاییدن.

pulverizador

: دستگاهی که عناصری را به ذرات ریز تبدیل میکند مثل عطرپاش.

punta

: دندانه, کنگره, نوک, برامدگی تیز, بریدگی, خار, سیخونک, سیخطک, دندانه دار کردن, کنگره دار کردن, چاک زدن, ناهموار بریدن, نوک, قله, راس, کلاه نوک تیز, منتها درجه, حداکثر, کاکل, فرق سر, دزدیدن, تیز شدن, بصورت نوک تیز درامدن, به نقطه اوج رسیدن, نحیف شدن, نوک, سر, نقطه, نکته, ماده, اصل, موضوع, جهت, درجه, امتیاز بازی, نمره درس, پوان, هدف, مسیر, مرحله, قله, پایان, تیزکردن, گوشه دارکردن, نوکدار کردن, نوک گذاشتن (به), خاطر نشان کردن, نشان دادن, متوجه ساختن, نقطه گذاری کردن, قله, نوک, اوج, ذروه, اعلی درجه, پول چای, انعام, اطلاع منحرمانه, ضربت اهسته, نوک گذاشتن, نوک دارکردن, کج کردن, سرازیر کردن, یک ورشدن, انعام دادن, محرمانه رساندن, نوک, سرقلم, راس, تیزی نوک چیزی.

puntapi

: لگدزدن, باپازدن, لگد, پس زنی, تندی.

puntear

: رگه رگه کردن, خط خط کردن, نقطه نقطه کردن, نقطه, خال, رگه, راه راه, برفک.

punteri

: دانستن, فرض کردن, ارزیابی کردن, شمردن,رسیدن, ناءل شدن(به), به نتیجه رسیدن, قراول رفتن, قصد داشتن, هدف گیری کردن, نشانه گرفتن.(.n) :حدس, گمان, جهت, میدان, مراد, راهنمایی, رهبری, نشان, هدف, مقصد.

puntero

: اشاره گر.

puntiagudo

: تیز, نوک دار, کنایه دار, نیشدار.

puntilla

: نوعی میخ که از وسط پهن شده بیاشد, میخ زیرپهن, میخ کوب کردن, بامیخ کوبیدن, پر از سوراخ, پر از سوراخ کردن.

punto

: نقطه, خال, لکه, نقطه دار کردن, بر امـد, پی امـد, نشـریه, فرسـتادن, بیرون امـدن, خارج شـدن, صادر شـدن, ناشـی شدن, انتشار دادن, رواج دادن, نژاد, نوع, عمـل, کردار, اولاـ د, نتیجه بحث, موضوع, شـماره, فقره, اقلا م, رقم, تکه, قطعه خبری, بخش, دوره, مدت, موقع, گاه, وقت, روزگار, عصر, گردش, نوبت, ایست, مکث, نقطه پایان جمله, جمله کامل, قاعده زنان, طمث, حد, پایان, نتیجه غایی, کمال, منتهادرجه, دوران مربوط به دوره بخصوصـی, نوک, سـر, نقطه, نکته, ماده, اصل, موضوع, جهت, درجه, امتیاز بازی, نمره درس, پوان, هدف, مسیر, مرحله, قله, پایان, تیزکردن, گوشه دارکردن, نوکدار کردن, نوک گذاشتن (به), خاطر نشان کردن, نشان دادن, متوجه ساختن, نقطه گذاری کردن, کوک, بخیه, بخیه جراحی, بخیه زدن.

punto de control

: نقطه مقابله.

punto de referencia

: نشان اختصاصی, نقطه تحول تاریخ, واقعه برجسته, راهنما.

punto de vista

: چشم انداز, دور نما, منظره, چشم داشت, نظریه.

punto destacado

: نشان اختصاصی, نقطه تحول تاریخ, واقعه برجسته, راهنما.

punto y coma

: ,نقطه و ویرگول بدین شکل ;.

puntual

: دقیق, وقت شـناس, خوش قول, بموقع, ثابت در یک نقطه, لا یتجزی, نکته دار, معنی دار, نیشـدار, صـریح, معین, مشـروح, باذکر جزءیات دقیق, اداب دان.

punzada

: کوک, بخیه, بخیه جراحی, بخیه زدن.

punzante

: تیز, تند وتلخ, زننده, نیشدار, گوشه دار.

punzar

: خلیدن, سپوختن, سوراخ کردن (بانیزه وچیز نوک تیزی), سفتن, فروکردن (نوک خنجر وغیره), شکافتن, رسوخ کردن.

pupitre

: میز, میز تحریر.

pura sangre

: اصیل, خوش جنس, باتجربه, کاردیده.

purgante

: ضد یبوست, ملین.

puro

: مطلق, غیر مشروط, مستقل, استبدادی, خودرای, کامل, قطعی, خالص, ازاد از قیود فکری, غیر مقید, مجرد, دایره نامحدود, سیگار, سیگار برگ, پاک, پاکیزه, تمیز, نظیف, طاهر, عفیف, تمیزکردن, پاک کردن, درست کردن, زدودن, دریا, اب راکد, مرداب, محض, خالی, تنها, انحصاری, فقط, پاکیزه, تمیز, شسته و رفته, مرتب, گاو, خالص, پاک, تمیز, ناب, ژاو, اصیل, خالص کردن, پالا یش کردن, بیغش, صرف, محض, خالص, راست, تند, مطلق, بطورعمود, یک راست, پاک, بکلی, مستقیما, ظریف, پارچه ظریف, حریری, برگشتن, انحراف حاصل کردن, کنار رفتن, کنار زدن.

purp reo

: رنگ ارغوانی, زرشکی, جامه ارغوانی, جاه وجلا ل, ارغوانی کردن یا شدن.

pus

: چرک, ریم, فساد.

puta

: قایقی که با قلا ب ماهی میگیرد, قلا ب انداز, دزد, جیب بر, ولگرد, اسمان جل, خانه بدوش, باصدا راه رفتن, پیاده روی کردن,

با پا لگد کردن, اوره بودن, ولگردی کردن, اواره, فاحشه, اوارگی, ولگردی, صدای پا, فاحشه, فاحشه بازی کردن, فاحشه کردن.

putrefaccin

: فساد, انحراف, پوسیدگی, فساد, زوال, خرابی, تنزل, پوسیدن, فاسد شدن, تنزل کردن, منحط شدن, تباهی, تباهی, فساد, بداخلاقی, مصیبت, بد نامی, لکه دار کردن, رنگ کردن, الوده شدن, لکه, ملوث کردن, فاسد کردن, عیب.

putt

: ضربت توپ گلف نزدیک سوراخ, زدن توپ.

Q

qu

: علا مت استفهام, حرف ربط, چه, کدام, چقدر, هرچه, انچه, چه اندازه, چه مقدار.

qu mica

: علم شیمی.

qu mico

: شیمیایی, کیمیایی, شیمی دان, داروساز.

que

: چنانکه, بطوریکه, همچنانکه, هنگامیکه, چون, نظر باینکه, در نتیجه, بهمان اندازه, بعنوان مثال, مانند , نسبت به, تا, که, تا اینکه, بجز, غیر از, ان, اشاره بدور, ان یکی, که, برای انکه, که, این (هم), که این (هم), کدام, کی, که, چه شخصی, چه اشخاصی, چه کسی.

que duele

: زخم, ریش, جراحت, جای زخم, دلریش کننده, سخت, دشوار, مبرم, خشن, دردناک, ریشناک.

que falta

: گم, مفقود, ناپیدا.

que tiene escapes

: سوراخ دار, رخنه دار, نشست کننده, چکه کن.

que vuelve acdo

: ترش کننده, تبدیل به اسید کننده, مایه ء حموضت.

quebradizo

: ترد, شکننده, بی دوام, زودشکن, مجعد شدن, موجدارکردن, حلقه حلقه کردن, چیز خشک وترد, ترد, سیب زمینی برشته.

quebrado

: ورشکسته, ورشکست کردن و شدن.

quebrantar

: نقض عهد, رخنه, نقض کردن, نقض عهد کردن, ایجاد شکاف کردن, رخنه کردن در, انقصال, شکستگی, شکستن.

quebrar

: انقصال, شکستگی, شکستن, قطاری, پشت سر هم, کاف, رخنه, ترک, شکاف, ضربت, ترق تروق, ترکانیدن, را بصدا دراوردن, تولید صدای ناگهانی وبلند کردن, شکاف برداشتن, ترکیدن, تق کردن, تصادم, خردشدگی, برخورد, خرد کردن, شکست دادن, درهم شکستن, بشدت زدن, منگنه کردن, پرس کردن, ورشکست شدن, درهم کوبیدن.

quedar

: ماندن, توقف کردن, نگاه داشتن, بازداشتن, توقف, مکث,ایست, سکون, مانع, عصاء, نقطه اتکاء, تکیه, مهار, حاءل, توقفگاه.

quedarse

: ماندن, توقف کردن, نگاه داشتن, بازداشتن, توقف, مکث,ایست, سکون, مانع, عصاء, نقطه اتکاء, تکیه, مهار, حاءل, توقفگاه.

quedarse atr s

: ماندن, باقیماندن.

quedarse dormido

: خواب ماندن, دیر از خواب بلند شدن, بیش از حد معمول خوابیدن.

quehacer

: کار, وظیفه, تکلیف, امرمهم, وظیفه, زیاد خسته کردن, بکاری گماشتن, تهمت زدن, تحمیل کردن.

quehaceres

: کاری که بعنوان وظیفه انجام میشود, وظیفه, کار معلوم, کارناخوشایند.

queja

: شکایت, دادخواهی, شکایت, اعتراض, پروتست, واخواست رسمی, شکایت, واخواست کردن, اعتراض کردن.

quejarse

: شکایت کردن, غرولند کردن, نالیدن, شکایت, شکوه کردن, نق نق زدن, گله کردن, گله, محکم گرفتن, با مشت گرفتن, ازردن, فهمیدن, گیر, گرفتن, چنگ, تسلط, مهارت, درد سخت, تشنج موضعی, قولنج, اعتراض, پروتست, واخواست رسمی, شکایت, واخواست کردن, اعتراض کردن.

quejoso

: زورد رنج, کج خلق, تند مزاج, تحریک پذیر, زود رنج, کج خلق, زود رنج, نازک نارنجی, حساس, دل نازک.

quemador

: چراغ خوراکپزی یاگرم کن, اتشخان.

quemadura

: سوزاندن, اتش زدن, سوختن, مشتعل شدن, دراتش شهوت سوختن, اثر سوختگی.

quemadura de sol

: افتاب سوخته کردن, افتاب زدگی.

quemadura del sol

: افتاب سوخته کردن, افتاب زدگی.

quemar

: سوزاندن, اتش زدن, سوختن, مشتعل شدن, دراتش شهوت سوختن, اثر سوختگی.

quemarse

: سوزاندن, اتش زدن, سوختن, مشتعل شدن, دراتش شهوت سوختن, اثر سوختگی.

queque

: کیک, قالب, قرص, قالب کردن, بشکل کیک دراوردن.

querer

: گرامی داشتن, تسلی دادن, میل داشتن, ارزو کردن, میل, ارزو, کام, خواستن, خواسته, دوست داشتن, مایل بودن, دل خواستن, نظیر بودن, بشکل یا شبیه (چیزی یا کسی) بودن, مانند, مثل, قرین, نظیر, همانند, متشابه, شبیه, همچون, بسان, همچنان, هم شکل, هم جنس, متمایل, به تساوی, شاید, احتمالا, فی المثل, مثلا, همگونه, مهر, عشق, محبت, معشوقه, دوست داشتن, عشق داشتن, عاشق بودن, نمونه, مسطوره, الگو, ازمون, واحد نمونه, نمونه گرفتن, نمونه نشان دادن, خوردن, چشیدن, لب زدن, مزه کردن, مزه دادن, مزه, طعم, چشاپی, ذوق, سلیقه, کوشش کردن, سعی کردن, کوشیدن, ازمودن, محاکمه کردن, جدا کردن, سنجیدن, ازمایش, امتحان, ازمون, کوشش, خواست, خواسته, خواستن, لا زم داشتن, نیازمند بودن به, نداشتن, کم داشتن, فاقد بودن, محتاج بودن, کسر داشتن, فقدان, نداشتن, عدم, نقصان, نیاز, نداری, خواست, اراده, میل, خواهش, ارزو, نیت, قصد, وصیت, وصیت نامه, خواستن, اراده کردن, وصیت کردن, میل کردن, فعل کمکی' خواهم , '. خواستن, میل داشتن, ارزو داشتن, ارزو کردن, ارزو, خواهش, خواسته, مراد, حاجت, کام, خواست, دلخواه.

querer decir

: دانستن, فرض کردن, ارزیابی کردن, شمردن,رسیدن, ناءل شدن(به), به نتیجه رسیدن, قراول رفتن, قصد داشتن, هدف گیری کردن, نشانه گرفتن.(n.) :حدس, گمان, جهت, میدان, مراد, راهنمایی, رهبری, نشان, هدف, مقصد, میانه, متوسط, وسطی, واقع دروسط, حد وسط, متوسط, میانه روی, اعتدال, منابع درامد, عایدی, پست فطرت, بدجنس, اب زیرکاه, قصد داشتن, مقصود داشتن, هدف داشتن, معنی ومفهوم خاصی داشتن, معنی دادن, میانگین, دلا لت کردن بر, حاکی بودن از, باشاره فهماندن, معنی دادن, معنی بخشیدن.

querida

: بانو, خانم, کدبانو, معشوقه, دلبر, یار.

querido

: محبوب, مورد علا قه, محبوب, عزیز, عزیز, محبوب, گرامی, پرارزش, کسی را عزیز خطاب کردن, گران کردن, عاشق, دوستدار, فاسق, خاطرخواه, معشوقه, دلبر, یار, دلدار, دلا رام, نوعی نان شیرینی بشکل قلب.

querir

: خواست, خواسته, خواستن, لا زم داشتن, نیازمند بودن به, نداشتن, کم داشتن, فاقد بودن, محتاج بودن, کسر داشتن, فقدان, نداشتن, عدم, نقصان, نیاز, نداری.

querube

: کروب (کروبیان), فرشتگان اسمانی بصورت بچه بالدار, بچه قشنگ.

querubn

: کروب (کروبیان), فرشتگان اسمانی بصورت بچه بالدار, بچه قشنگ.

queso

: پنیر.

quesontes

: تصریف کلمه, قلب حروف هجایی (با صدا)

quicio

: لولا, بند, مفصل, مدار, محور, لولا زدن, وابسته بودن, منوط بودن بر.

quien

: کی, که, چه شخصی, چه اشخاصی, چه کسی.

quienquiera

: هرکه, هر انکه, هر انکس, هرکسی که.

quieto

: ارامش, بی سروصدایی, اسوده, سکوت, ارام, ساکت, ساکن, : ارام کردن, ساکت کردن, فرونشاندن, ارام کردن, تسکین دادن, ساکت کردن, ارام, خاموش, ساکت, بی حرکت, راکد, همیشه, هنوز, بازهم, هنوزهم معذلک, : ارام کردن, ساکت کردن, خاموش شدن, دستگاه تقطیر, عرق گرفتن از, سکوت, خاموشی.

quietud

: ارامش, بی سروصدایی, اسوده, سکوت, ارام, ساکت, ساکن, : ارام کردن, ساکت کردن, فرونشاندن.

quijada

: استخوان ارواره, استخوان فک, فک, ارواره زیرین پرنده, گونه, کله ماهی.

quilate

: قیراط, واحد وزن جواهرات, عیار.

quilla

: تیر ته کشتی, حمال کشتی, صفحات اهن ته کشتی, وارونه کردن (کشتی), وارونه شدن, کشتی زغال کش, عوارض بندری,خنک کردن, مانع سررفتن دیگ شدن, خنک شدن,(مج.) دلسردشدن, واژگون شدن, افتادن.

quimera

: جانوری که سرشیر وبدن ببر ودم مار داشته است, خیال واهی.

quince

: پانزده.

quincena

: دوهفته, چهارده روز, هر دو هفته یکبار.

quincuagsimo

: پنجاهم, پنجاهمین, یک پنجاهم.

quinina

: گنه گنه, جوهر گنه گنه.

quintilla

: شعر غیر مسجع پنج بندی, شعر بند تنبانی.

quinto

: سرباز وظیفه, مشمول نظام کردن, پنجم, پنجمین.

quiosco

: مشتق از <کوشک فارسی > کلا ه فرنگی, خانه تابستانی, دکه.

quiosco de peridicos

: روزنامه فروشی, دکه روزنامه فروشی.

quisquilloso

: سخت گیر, باریک بین, مشکل پسند, بیزار.

quitarse

: راهی شدن, روانه شدن, حرکت کردن, رخت بربستن.

quitasol

: سایه, چتر افتابی, سایبان, ساباط, افتاب گردان, چتر, سایبان, حفاظ, چتر استعمال کردن.

quiz

: شاید, احتمالا, گویا, شاید, ممکن است, توان بود, اتفاقا.

quizs

: شاید, احتمالا, گویا, شاید, ممکن است, توان بود, اتفاقا.

qumicamente

: بطورشیمیایی.

R

r balo

: نوعی ماهی خاردار‌دریایی, بم, کسی که صدای بم دارد.

r bano

: تربچه, برگ یا علف تربچه.

r dito

: بهره, تنزیل, سود, مصلحت, دلبستگی, علا قه.(.vi &.vt) علا قمند کردن, ذینفع کردن, بر سر میل اوردن.

r faga

: دمیدن, وزیدن, در اثر دمیدن ایجاد صدا کردن, ترکیدن, تلا لو, تاباندن, سراسیمگی, تپش, بادناگهانی, سراسیمه کردن, اشفتن, طوفان ناگهانی, باریدن ناگهانی, تند باد, باد ناگهانی, انفجار, فوت, خوشی, تفریح, تمایل, مزمزه, چشیدن.

r gimen

: پرهیز, رژیم گرفتن, شورا, دولت, حکومت, فرماندارى, طرز حکومت هیلت دولت, عقل اختیار, صلا حدید, قاعده, دستور, حکم, بربست, قانون, فرمانروایى, حکومت کردن, اداره کردن, حکم کردن, گونیا.

r mel

: ریمل مژه وابرو.

r o

: رودخانه.

r o amazonas

: زنانى که در اسیاى صغیر زندگى میکردند و با یونانیان مى جنگیدند, زن سلحشور و بلندقامت, رود امازون در امریکاى جنوبى.

r pido

: تند, تندرو, سریع السیر, جلد و چابک, رنگ نرو, پایدار, باوفا, سفت, روزه, روزه گرفتن, فورا, تند, چابک, فرز, چست, جلد, سریع, زنده, تند, سریع, تندرو, سریع العمل, چابک, سریع السیر, سریع, چابک, سرعت, سریع, چابک, تندرو, فرز, باسرعت.

r stico

: روستایى, مربوط به دهکده, دهاتى, مسخره.

r tulo

: برچسب, اتیکت, متمم سند یا نوشته, تکه باریک, لقب, اصطلا ح خاص, برچسب زدن, طبقه بندى کردن.

rabano

: تربچه, برگ یا علف تربچه.

rabe

: عربى, عرب, تازى, عربى, زبان تازى, زبان عربى, فرهنگ عربى (عرب آراب).

rabia

: گزیدگى سگ هار, بیمارى هارى, دیوانگى, خشم, غضب, خروشیدن, میل مفرط, خشمناک شدن, غضب کردن, شدت داشتن.

rabiar

: دیوانگی, خشم, غضب, خروشیدن, میل مفرط, خشمناک شدن, غضب کردن, شدت داشتن.

rabino

: خاخام, عالم یهودی.

rabio

: دم, دنباله, عقب, تعقیب کردن.

rabioso

: دیوانه, عصبانی, از جا در رفته, شیفته, عصبانی کردن, دیوانه کردن.

raci n

: جیره, مقدار جیره روزانه, سهم, خارج قسمت, سهمیه, سهم دادن, جیره بندی کردن.

racial

: نژادی.

racimo

: خوشه.

racist

: گشتگر, جهانگرد, سیاح, جهانگردی کردن.

racmara

: خوابگاه, اطاق خواب.

radiador

: دما تاب, رادیاتور, گرما تاب, خنک کن بخاری.

radical

: ریشه, قسمت اصلی, اصل, سیاست مدار افراطی, طرفدار اصلا حات اساسی, بنیان, بن رست, ریشگی, علا مت رادیکال.

radio

: رادیو, رادیویی, بـا رادیو مخـابره کردن, پیام رادیویی فرسـتادن, پره چرخ, میله چرخ, اسـپوک, میله دار کردن, محکم کردن , بی سیم, تلگراف بی سیم, با بی سیم تلگراف مخابره کردن, رادیو.

radio de accin

: شعاع, شعاع دایره, زند زبرین, نصف قطر, برش دادن.

raedura

: خراشیدن, خاراندن, خط زدن, قلم زدن, خراش, تراش.

raer

: سایيـدن, خراشـیدن زدودن, پاک کردن, حک کردن, سـر غیرت اوردن, بر انگیختن, تحریک کردن, پاک کردن, اثارچیزی رااز بین بردن, خراشـیدن, تراشیدن, محوکردن, پنجول زدن, با ناخن و جنگال خراشیدن, خاراندن, پاک کردن, زدودن, باکهنه یاچیزی ساییدن یا پاک کردن, تراشیدن, خراشیدن, خراش, اثر خراش, گیر, گرفتاری.

raiz

: ریشه, بن, اصـل, اصول, بنیـاد, بنیـان, پـایه, اساس, سرچشـمه, زمینه, ریشه کن کردن, داد زدن, غریـدن, از عـددی ریشه گرفتن, ریشه دار کردن.

raja

: دنـدانه, کنگره, نـوک, برامـدگی تیز, بریـدگی, خـار, سـیخونک, سـیخطک, دنـدانه دار کردن, کنگره دار کردن, چـاک زدن, ناهموار بریدن.

rajar

: (معمولا بصورت جمع) اشک, سرشک, گریه, : دراندن, گسیختن, گسستن, پارگی, چاک, پاره کردن, دریدن, چاک دادن.

ralea

: کیفیت, چونی.

rallador

: شبکه اهنی, پنجره اهنی.

rallar

: رنده, بخاری تو دیواری, شبکه, پنجره, میله های اهنی, قفس اهنی, زندان, صدای تصادم نیزه و شمشیر, رنده کردن, ساءیدن, ازردن, به زور ستاندن.

rama

: شاخه, ترکه, تنه درخت, شانه حیوان, شاخه, شاخ, فرع, شعبه, رشته, بخش, شاخه دراوردن, شاخه شاخه شدن, منشعب شدن, گل وبوته انداختن, مشتق شدن, جوانه زدن, براه جدیدی رفتن.

ramaje

: برگ درختان, شاخ وبرگ.

ramera

: هرزه, فاحشه, فاسد الا خلا ق.

ramificar

: شاخه, شاخ, فرع, شعبه, رشته, بخش, شاخه دراوردن, شاخه شاخه شدن, منشعب شدن, گل وبوته انداختن, مشتق شدن, جوانه زدن, براه جدیدی رفتن.

ramillete

: دسته گل.

ramita

: شاخه کوچک, ترکه, :فهمیدن, دیدن.

ramo

: دسته گل, خوشه, گروه, دسته کردن, خوشه کردن.

rampa

: سرازیرشدن, خزیدن, صعود کردن, بالا بردن یا پایین اوردن, سکوب سراشیب, سرازیر, پله ء سراشیب, پیچ, دست انداز, پلکان, سطح شیب دار.

rana

: غوک, وزغ, قورباغه, قلا ب, خرک ویلن, قورباغه گرفتن.

rancho

: غـذا, خوراکی, شـام یا نهار, ارد (معمولا غیر از ارد گنـدم) بلغور, یک خوراک (از غـذا), یک ظرف غـذا, هم غـذایی (در ارتش وغیره), :شلوغ کاری کردن, الوده کردن, اشفته کردن.

rancio

: ترشیده, بو گرفته, باد خورده, فاسد, نامطبوع, متعفن.

rango

: طلب شده, ترتیب, نظم, شـکل, سلسله, مقام, صف, ردیف, قطار, رشته, شان, رتبه, اراستن, منظم کردن, درجه دادن, دسته بندی کردن, انبوه, ترشیده, جلف.

ranura

: منقار, اسـکنه جراحی, بزورسـتانی, غضب, جبر, در اوردن, کنـدن, با اسـکنه کندن, بزور سـتاندن, گول زدن, شـیار, خیاره, خط, گودی, جـدول, کانـال, خان تفنگ,(مـج.) کارجاری ویکنواخت, عادت زنـدگی, خط انـداختن, شـیار دار کردن, چاک, شـکاف کوچک.

rapantigarse

: لم دادن, لمیدن, اویختن, لم, تکیه, زبان بیرون, بیرون افتادن.

rapidamente

: بسرعت, تند.

rapidez

: سرعت.

raptar

: ربـودن, دزدیـدن (شـخص), دور کردن, ادم دزدیـدن, از مرکز بـدن دور کردن (طـب), بچه دزدی کردن, ادم سـرقت کردن, ادم دزدی کردن.

rapto

: عمل ربودن (زن و بچه و غیره), ربایش, دورشدگی, دوری از مرکز بدن, قیاسی, قیاس, وجد, خلسه, حظ یاخوشی زیاد.

raqueta

: راکت, راکت تنیس, جارو جنجال, سر وصدا, صدای غیر متجانس, عیاشی و خوشگذرانی, مهمانی پر هیاهو , راکت, راکت تنیس, جارو جنجال, سر وصدا, صدای غیر متجانس, عیاشی و خوشگذرانی, مهمانی پر هیاهو

raramente

: بسیار کم, بندرت, خیلی کم, ندرتا.

raro

: غریب وعجیب, غیر مانوس, ناشی از هوس, خیالی, وهمی, سوگند ملا یم, بخدا, : طاق, تک, فرد, عجیب و غریب, ادم عجیب, نخاله, نادر, کمیاب, کم, رقیق, لطیف, نیم پخته, ناشناس, بیگانه, خارجی, غریبه, عجیب, غیر متجانس, غیر عادی, غیر متداول, غیرمعمول, نادر, کمیاب, خارق العاده, غریب, جادو, مرموز.

rascacielos

: اسمان خراش, رفیع, بلند.

rascar

: خراشیدن, خاراندن, خط زدن, قلم زدن, خراش, تراش.

rasgar

: شکافتن, پاره کردن, دریدن, شکاف, چاک, (معمولا ـ بصورت جمع) اشک, سرشک, گریه, : دراندن, گسیختن, گسستن, پارگی, چاک, پاره کردن, دریدن, چاک دادن.

rasgn

: (معمولا بصورت جمع) اشک, سرشک, گریه, : دراندن, گسیختن, گسستن, پارگی, چاک, پاره کردن, دریدن, چاک دادن.

rasgo

: خصیصه, ویژگی, نشان ویژه, نشان اختصاصی, خصیصه.

rasgu o

: خراشیدن, خاراندن, خط زدن, قلم زدن, خراش, تراش.

raso

: لخت, عریان, ساده, اشکار, عاری, برهنه کردن, اشکارکردن, اطلس, دبیت, اطلسی, جلا, پرداخت.

raspar

: ساییدن, خراشیدن زدودن, پاک کردن, حک کردن, سر غیرت اوردن, بر انگیختن, تحریک کردن, پنجول زدن, با ناخن و جنگال خراشیدن, خاراندن, پاک کردن, زدودن, باکهنه یاچیزی ساییدن یا پاک کردن, تراشیدن, خراشیدن, خراش, اثر خراش, گیر, گرفتاری.

rastrear

: اثر, نشان, رد پا, جای پا, مقدار ناچیز, ز ترسیم, رسم, ترسیم کردن, ضبطکردن, کشیدن, اثر گذاشتن, دنبال کردن, پی کردن, پی بردن به.

rastrillo

: شیار, اثر, شن کش, چنگک, چنگال, خط سیر, جای پا, جاده باریک, شکاف, خمیدگی, شیب, هرزه, فاجر, بد اخلا ق, فاسد, رگه, سفر, با سرعت جلو رفتن, با چنگک جمع کردن, جمع اوری کردن.

rastro

: بدنبال کشیدن, بدنبال حرکت کردن, طفیلی بودن, دنباله دار بودن, دنباله داشتن, اثر پا باقی گذاردن, پیشقدم, پیشرو, دنباله.

rasurarse

: تراشیدن, رنده کردن, ریش تراشی, تراش.

rata

: موش صحرایی, ادم موش صفت, موش گرفتن, کشتن, دسته خود را ترک کردن, خیانت.

ratn

: موش خانگی, موش گرفتن, جستجو کردن.

rato

: در صورتیکه, هنگامیکه, حال انکه, مادامیکه, در حین, تاموقعی که, سپری کردن, گذراندن.

ray n

: پرتو, ابریشم مصنوعی, ریون.

raya

: چین, شکن, خط اطوی شلوار, چین دار کردن, چین دار شدن , برهنه کردن, محروم کردن از, لخت کردن, چاک دادن, تهی کردن, باریکه, نوار.

rayar

: خط, سطر, ردیف, رشته, مارک, علا مت, درجه نظامی, پاگون, خط راه راه, یراق, پارچه راه راه, راه راه کردن, تازیانه زدن, زیر چیزی خط کشیدن, تاکید کردن, خط زیرین, خط یا علا متی زیرچیزی کشیدن, تاکید, زیرین خط.

rayo

: شاهین ترازو, میله, شاهپر, تیرعمارت, نورافکندن, پرتوافکندن, پرتو, شعاع, شعاع, اشعه.

raz

: ریشه, بن, اصل, اصول, بنیاد, بنیان, پایه, اساس, سرچشمه, زمینه, ریشه کن کردن, داد زدن, غریدن, از عددی ریشه گرفتن, ریشه دار کردن.

raza

: پروردن, باراوردن, زاییدن, بدنیااوردن, تولید کردن, تربیت کردن, فرزند, اولا د, اعقاب, جنس, نوع, گونه, مسابقه, گردش, دور, دوران, مسیر, دویدن, مسابقه دادن, بسرعت رفتن, نژاد, نسل, تبار, طایفه, قوم, طبقه.

razn

: دلیل, سبب, علت, عقل, خرد, شعور, استدلا ل کردن, دلیل و برهان اوردن, حواس پنجگانه, حس, احساس, هوش, شعور, معنی, مفاد, حس تشخیص, مفهوم, احساس کردن, پی بردن.

razonable

: معقول, مستدل, معقول, محسوس, مشهود, بارز.

razonar

: دلیل, سبب, علت, عقل, خرد, شعور, استدلا ل کردن, دلیل و برهان اوردن.

rbitro

: داور مسابقـات, داور, داوری کردن, داور مسابقـات شـدن, سـرحکم (هاکـام), سـرداور, داور مسابقـات, حکمیت, داوری, داوری کردن.

rbol

: محور, چرخ, میله, اسه, درخت.

rbol de levas

: میله ای که بچرخ دنده متصل می شود, محور بادامک.

rcord

: مدرک, سابقه, ضبط کردن, ثبت کردن.

re rse a socapa

: با خنده اظهار داشتن, با نفس بریده بریده(دراثرخنده)سخن گفتن, ول خندیدن.

reacci n

: واکنش, انفعال.

reajustar

: دوباره تعدیل.

real

: واقعی, حقیقی, وابسـته بواقع امر, حقیقت امری, واقعی, راستین, حقیقی, واقعی, موجود, غیر مصـنوعی, طبیعی, اصـل, بی خـدشه, صمیمی, سـلطنتی, شاهـانه, ملوکـانه, همایونی, شاهوار, خسـروانه, ذاتی, جسـمی, اساسـی, مهم, محکم, قابل توجه, راست, پابرجا, ثابت, واقعی, حقیقی, راستگو, خالصانه, صحیح, ثابت یاحقیقی کردن, درست, راستین, فریور.

realidad

: واقعیت, فعالیت, امرمسلم, حقیقت, واقعیت, هستی, اصلیت, اصالت وجود.

realismo

: راستین گرایی, واقع بینی, واقع گرایی, رءالیسم, تحقق گرایی.

realista

: واقع بین, تحقق گرای, راستین گرای, واقع بین, تحقق گرای, راستین گرای.

realizable

: دست یافتنی, قابل وصول, قابل تفریق, موفقیت پذیر, ناءل شدنی, دردسترس, بدست اوردنی, شدنی, عملی, امکان پذیر, میسر, ممکن, محتمل.

realizacin

: انجام, اجرا, اتمام, کمال, هنر, فضیلت, دست یابی, انجام, پیروزی, کار بزرگ, موفقیت, جهت, سو, هدایت.

realizar

: انجام دادن, بانجام رساندن, وفا کردن(به), صورت گرفتن, دست یافتن, انجام دادن, بانجام رسانیدن, رسیدن, ناءل شدن به, تحصیل کردن, کسب موفقیت کردن (حق.) اطاعت کردن (در برابر دریافت تیول), واقعیت دادن, واقعی کردن, عملی کردن, فراوردن, تولید کردن, محصول, اراءه دادن, زاییدن, تحقق بخشیدن, پی بردن.

realizarse

: رخ دادن, واقع شدن, اتفاق افتادن.

realmente

: واقعیت, فعالیت, امرمسلم, واقعا, بالفعل, عملا, در حقیقت, واقعا, راستی.

reanudar

: بازنو کردن, تجدید کردن, نو کردن, تکرار کردن.

reba o

: رمه, گله, گروه, جمعیت, دسته پرندگان, بصورت گله ورمه در امدن, گردامدن, جمع شدن, ازدحام کردن.

rebaja

: کاهش, تخطفیف, فروکش, جلوگیری, غصب, تخفیف, نزول, کاستن, تخفیف دادن, برات را نزول کردن, کاستن, کم کردن, کند کردن, بی ذوق کردن, تخفیف, کاهش , تقلیل, کاهش, ساده سازی.

rebajado

: تخفیف, نزول, کاستن, تخفیف دادن, برات را نزول کردن, کاستن, کم کردن, کند کردن, بی ذوق کردن, تخفیف, کاهش ,

تقلیل, کاهش, ساده سازی.

rebajar

: پست کردن, تحقیرنمودن, کم ارزش کردن, تقلیل یافتن, کمتر شدن, تخفیف یافتن, کمتر کردن, تقلیل دادن, کاستن, کاهش دادن, پایین اوردن, تخفیف دادن, کاستن از, تنزل دادن, فروکش کردن, خفیف کردن, پست تر, پایین تر, :اخم, عبوس, ترشرویی, هوای گرفته وابری, اخم کردن, کم کردن, کاستن (از), تنزل دادن, فتح کردن, استحاله کردن, مطیع کردن.

rebajas

: فروش, حراج.

rebalsa

: استخر, ابگیر, حوض, برکه, چاله اب, کولا ب, اءتلا ف چند شرکت با یک دیگر, اءتلا ف, عده کارمند اماده برای انجام امری, دسته زبده وکار ازموده, اءتلا ف کردن, سرمایه گذاری مشترک ومساوی کردن, شریک شدن, باهم اتحادکردن.

rebanar

: برش, قاش, تکه, باریکه, باریک, گوه, سهم, قسمت, تیغه گوشت بری, قاش کردن, بریدن.

rebelde

: یاغی, سرکش, متمرد.

rebelin

: طغیان, سرکشی, شورش, تمرد, شورش یا طغیان کردن, اظهار تنفر کردن, طغیان, شورش, بهم خوردگی, انقلا ب, شوریدن.

reborde

: طاقچه, لبه, برامدگی.

rebotar

: بالا جستن, پس جستن, پریدن, گزاف گویی کردن, مورد توپ وتشرقرار دادن, بیرون انداختن, پرش, جست, گزاف گویی.

rebuznar

: عرعرکردن, عرعر.

rec mara

: خوابگاه, اطاق خواب, ته دار کردن, ته تفنگ, ته توپ, کفل.

recado

: پیغام, ماموریت, فرمان, پیغام بری, پیغام رسانی.

recaer

: برگشتن, سیرقهقرایی کردن.

recaudar

: بالا بردن, ترقی دادن, اضافه حقوق.

recaudo

: گرداوری, گرداورد, کلکسیون, اجتماع, مجموعه.

recelo

: بدگمانی, سوء ظن, تردید, مظنون بودن.

receloso

: بدگمان, ظنین, حاکی از بدگمانی, مشکوک.

recepcin

: پذیرایی, مهمانی, پذیرش, قبول, برخورد.

recepcionista

: پذیرگر.

recept culo

: ظرف, محتوی, کانتنینر.

receptivo

: تابع, رام شدنی, قابل جوابگویی, متمایل.

receptor

: گیرنده, دریافت کننده.

receta

: صدور فرمان, امریه, نسخه نویسی, تجویز, نسخه, دستورالعمل, دستور خوراک پزی, خوراک دستور.

rechazar

: رد کردن, انکار کردن, قبول نکردن, ترک دعوا کردن نسبت به, منکر ادعایی شدن, از خود سلب کردن, سرباز زدن, رد کردن, نپذیرفتن, قبول نکردن, مضایقه تفاله کردن, فضولا ت, اشغال, ادم بیکاره, رد کردن, نپذیرفتن.

rechinar

: صدای غوک دراوردن, شکوه وشکایت کردن, غژغژ کردن, صدای لولا ـ ی روغن نخورده, جیرجیر کفش, دندان قرچه کردن, دندان بهم فشردن (از خشم), بهم فشردن, بهم ساییدن, رنده, بخاری تو دیواری, شبکه, پنجره, میله های اهنی, قفس اهنی, زندان, صدای تصادم نیزه و شمشیر, رنده کردن, ساءیدن, ازردن, به زور ستاندن, جیغ وفریاد شکیدن (مثل جغد یا موش), با صدای جیغ صحبت کردن, با جیغ وفریادافشاء کردن, جیر جیر.

rechoncho

: خپله, چاق, گوشتالو, پهن رخسار, فربه, چاق, چرب, چربی, چربی دار, چربی دار کردن, فربه یا پرواری کردن.

reci n nacido

: نوزاد, تازه زاییده شده, تازه تولد شده.

recibir

: تحصیل شده, کسب کرده, بدست امده, فرزند, بدست اوردن, فراهم کردن, حاصل کردن, تحصیل کردن, تهیه کردن, فهمیدن, رسیدن, عادت کردن, ربودن, فاءق امدن, زدن, زایش, تولد, دریافت کردن, رسیدن, پذیرفتن, پذیرایی کردن از, جا دادن, وصول کردن.

recibo

: رسید, اعلا ـ م وصول, دریافت, رسید دادن, اعلا م وصول نمودن, وصول کردن, بزهکاران را تحویل گرفتن, پذیرایی, مهمانی, پذیرش, قبول, برخورد, سند, مدرک, دستاویز, ضامن, گواه, شاهد, تضمین کننده, شهادت دادن.

reciente

: تازه, جدید, اخیر, متاخر, جدیدالتاسیس.

recientemente

: اخیرا, بتازگی.

recin llegada

: تازه وارد, نوایند.

recinto

: زمین دانشکده ومحوطه کالج, پردیزه, فضای باز.

recipiente de agua

: لگن, تشتک, حوزه رودخانه, ابگیر, دستشویی, مخزن, اب انبار, ذخیره, مخزن اب.

recital

: از بر خوانی, تک نوازی, رسیتال.

recitar

: از برخواندن, با صدایی موزون خواندن.

reclamante

: مدعی, مطالبه کننده.

reclamar

: ادعا, دعوی, مطالبه, ادعا کردن.

reclamo

: ادعا, دعوی, مطالبه, ادعا کردن.

recluta

: کسیکه وارد خدمت شده, تازه سرباز, کارمند تازه, نو اموز استخدام کردن, نیروی تازه گرفتن, حال امدن.

reclutamiento

: نام نویسی, سربازگیری.

recodo

: خمیدن, خمش, زانویه, خمیدگی, شرایط خمیدگی, زانویی, گیره, خم کردن, کج کردن, منحرف کردن, تعظیم کردن, دولا کردن, کوشش کردن, بذل مساعی کردن.

recoger

: گرداوردن, جمع کردن, وصول کردن, گرد اوری کردن, رسیدن به, سبقت گرفتن بر, رد شدن از, چیدن, کندن, کلنگ زدن و(به), باخلال پاک کردن, خلال دندان بکاربردن, نوک زدن به, برگزیدن, بازکردن(بقصد دزدی), ناخنک زدن, عیبجویی کردن, دزدیدن, کلنگ, زخمه, مضراب, خلا ل دندان خلا ل گوش, هرنوع الت نوک تیز.

recogida

: گرداوری, گرداورد, کلکسیون, اجتماع, مجموعه.

recomendable

: ستودنی, قابل توصیه.

recomendaci n

: ستایش, توصیه, سفارش, تقدیر, توصیه, نامه پیشنهاد, نظریه.

recomendado

: توصیه, نامه پیشنهاد, نظریه.

recomendar

: سفارش کردن توصیه کردن, توصیه شدن, معرفی کردن.

recomender

: سفارش کردن توصیه کردن, توصیه شدن, معرفی کردن.

recompensa

: جبران کردن, خنثی کردن, انعام, جایزه, ممتاز, غنیمت, ارزش بسیار قاءل شدن, مغتنم شمردن.

recompensar

: تاوان دادن, پاداش دادن, عوض دادن, جبران کردن.

reconciliacin

: اصلا ح, اشتی, مصالحه, تلفیق.

reconciliar

: صلح دادن, اشتی دادن, تطبیق کردن, راضی ساختن, وفق دادن.

reconocer

: قدردانی کردن, اعتراف کردن, تصدیق کردن, وصول نامه ای را اشعار داشتن, پذیرفتن, راه دادن, بار دادن, راضی شدن (به), رضایت دادن (به), موافقت کردن, تصدیق کردن, زیربار(چیزی) رفتن, اقرار کردن, واگذار کردن, دادن, اعطاء کردن, اقرارکردن, اعتراف کردن, تشخیص دادن, شناختن, برسمیت شناختن, تصدیق کردن.

reconocido

: تصدیق شده.

reconociento

: جایزه, رای, مقرر داشتن, اعطا کردن, سپردن, امانت گذاردن.

reconocimiento

: بازرسی کلی, معاینه عمومی, بازشناخت, بازشناسی.

recopilaci n

: گواریدن, هضم کردن, هضم شدن, خلا صه کردن و شدن, خلا صه.

recopilar

: همگرادنی کردن, گرد اوری کردن, بهم پیوست, متحد کردن, یکی کردن, متفق کردن, وصلت دادن, ترکیب کردن, سکه قدیم انگلیسی.

recordar

: بخاطراوردن, یاد اوردن, بخاطر داشتن, یاداوری کردن, یاداور شدن, بیاد اوردن.

recortar

: درست کردن, اراستن, زینت دادن, پیراستن, تراشیدن, چیدن, پیراسته, مرتب, پاکیزه, تر وتمیز, وضع, حالت, تودوزی وتزءینات داخلی اتومبیل.

recproco

: دوسره, از دو سره, بین الا ثنین, دو طرفه.

recreaci n

: پذیرایی, سرگرمی, خلق مجدد, تفریح, سرگرمی.

recreo

: عقب نشینی, پس زنی, پس رفت کردن, بازگشت, فترت, دوره فترت, تعطیل موقتی, تنفس, گوشه, کنار, پستی, تورفتگی, موقتا تعطیل کردن, طاقچه ساختن, مرخصی گرفتن, تنفس کردن, خلق مجدد, تفریح, سرگرمی.

recriar

: پروردن, باراوردن, زاییدن, بدنیااوردن, تولید کردن, تربیت کردن, فرزند, اولا د, اعقاب, جنس, نوع, گونه.

rectangular

: مستطیل, بشکل راست گوشه.

rectangulo

: راست گوشه, مربع مستطیل, چهار گوش دراز.

rectificaci n

: تصحیح, اصلا ح, غلط گیری, تادیب.

rectngulo

: مستطیل, دراز, دوک مانند, کشیده, نگاه ممتد, راست گوشه, مربع مستطیل, چهار گوش دراز.

recto

: عادل, دادگر, منصف, باانصاف, بی طرف, منصفانه, مقتضی, بجا, مستحق, :(د.گ.) فقط, درست, تنها, عینا, الساعه, اندکی

پیش, درهمان دم, اخلا قی, معنوی, وابسته بعلم اخلا ق, روحیه, اخلا ق, پند, معنی, مفهوم, سیرت, قاءم, راست.

rector

: اصلی, عمده, مایه, مدیر, کشیش بخش, رءیس دانشگاه, رهبر, پیشوا.

rectora

: خانه کشیش بخش, درامد کشیش بخش.

recuerdo

: هـدیه یادگاری یادبود, خاطره, یادگاری, نشان, یاداور, حافظه, تجدیـد خاطره, تفکر, بخاطر اوردن, یاداوری, تذکر, خاطر, ذهن, یادگاری, یادگار, سوغات, یادبود, خاطره, ره اورد.

recuperaci n

: احیا, تجدید, تمدید, استقرارمجدد, تقویت.

recuperar

: ترمیم شدن, بهبود یافتن, بازیافتن.

red

: توری, شبکه, تور, خالص, شبکه.

redactor

: ویراستار, ویرایشگر.

redargir

: رد کردن, اعتراض کردن (به), تکذیب کردن, عیب جویی کردن, مورد اعتراض قرار دادن.

redentor

: فدیه دهنده, رهایی بخش, نجات دهنده, باز خریدگر.

redimir

: باز خریدن, از گرو در اوردن, رهایی دادن.

redoble

: ضربه طبل, صدای کوس یا طبل.

redomado

: حیله گر, نیرنگ باز, ماهرانه, صنعتی, مصنوعی, استادانه, ناقلا, ادم تودار, ادم اب زیرکاه, موذی, محیل, شیطنت امیز, کنایه دار.

redondeado

: بصورت عدد صحیح, گرد شده, شفاف شده, تمام شده, پر, تمام.

redondel

: پهنه, میدان مسابقات (در روم قدیم), عرصه, گود,, صحنه, ارن, صحنه یامیدان گاوبازی.

redondo

: گرد(گعرد) کردن, کامل کردن, تکمیل کردن, دور زدن, مدور, گردی, منحنی, دایره وار, عدد صحیح, مبلغ زیاد.

reducci n al mnimo

: کم انگاری, کوچک شماری, کمینه سازی.

reduccin

: کاهش, تخطفیف, فروکش, جلوگیری, غصب, تخفیف, نزول, کاستن, تخفیف دادن, برات را نزول کردن, کاستن, کم کردن, کند کردن, بی ذوق کردن, تخفیف, کاهش , تقلیل, کاهش, ساده سازی.

reducir

: فروکش کردن, کاستن, تخفیف دادن, رفع نمودن, کم شدن, اب گرفتن از(فلز), خیساندن (چرم), غصب یا تصرف عدوانی, بزورتصرف کردن, کاهش, تنزل, فرونشستن, بریدن, گسیختن, گسستن, چیدن, زدن, پاره کردن, قطع کردن, کم کردن, تراش دادن (الماس وغیره), عبور کردن,گذاشتن, برش, چاک, شکاف, معبر, کانال, جوی, تخفیف, بریدگی, کاستن, کاهش, باراناز, لنگرگاه, بریدن, کوتاه کردن, جاخالی کردن, موقوف کردن, جای محکوم یا زندانی در محکمه, کم کردن, کاستن (از), تنزل دادن, فتح کردن, استحاله کردن, مطیع کردن.

reembolsar

: باز پرداخت کردن, باز پرداختن, جبران کردن, هزینه کسی یا چیزی را پرداختن, خرج چیزی را دادن.

reembolso

: پس پرداخت, پس دادن, مجددا پرداختن, استرداد.

reemplazar

: جایگزین کردن.

reexpedir

: جلو, پیش, ببعد, جلوی, گستاخ, جسور, فرستادن, رساندن, جلوانداختن, بازی کن ردیف جلو.

referencia

: محک, ارجاع, مرجع.

refiner a

: پالا یشگاه, تصفیه خانه.

reflector

: بازتابنده, جسم منعکس کننده, جسم صیقلی, الت انعکاس, نور افکن, اشعه نور افکن.

reflejar

: ایینه, دراینه منعکس ساختن, بازتاب کردن, بازتابیدن, منعکس کردن, تامل کردن, اشکار کردن, فاش کردن, معلوم کردن.

reflejo

: انعکاس, باز تاب, اندیشه, تفکر, پژواک.

reflexin

: مشاوره, مشورت, مذاکره, همفکری, رایزنی.

reflexionar

: اندیشیدن, فکر کردن, خیال کردن, گمان کردن.

reforma

: اصلا ح, تهذیب, اصلا حات.

reformar

: بهسازی, بازساخت, بهسازی کردن, ترمیم کردن, اصلا حات, تجدید سازمان.

refrenar

: زنجیر, بازداشت, جلوگیری, لبه پیاده رو, محدود کردن,دارای دیواره یا حایل کردن, تحت کنترل دراوردن, فرونشاندن.

refrescar

: تازه کردن, خنک کردن, نیرو دادن, تازه کردن, نیروی تازه دادن به, از خستگی بیرون اوردن, روشن کردن, با طراوت کردن.

refrescarse

: تازه کردن, خنک کردن, نیرو دادن.

refresco

: تازه کردن, نیروی تازه دادن به, از خستگی بیرون اوردن, روشن کردن, با طراوت کردن, نیرو بخشی, تازه سازی, رفع خستگی, نوشابه.

refriega

: دادوبیداد, سروصداکردن, نزاع وجدال کردن, جنجال, ستیزه, غوغا, مغلوبه شدن جنگ.

refrigerador

: یخچال, یخچال برقی.

refrigeradora

: یخچال.

refugio

: پناهگاه, بستگاه, گریزگاه, نوانخانه, یتیم خانه, تیمارستان, سنگر وپناهگام زیر زمینی, انباربزرگ, پرشدن انبار, پوشاندن, تامین کردن, پوشش, سرپوش, جلد, پناه, پناهگاه, ملجا, پناهندگی, تحصن, پناه دادن, پناه بردن, پناهگاه, جان پناه, محافظت, حمایت, محافظت کردن, پناه دادن.

refunfu ar

: ژکیدن, لندلند, غرغر کردن, گله کردن, ناله, گله.

refutar

: ردکردن, اثبات کذب چیزی را کردن, رد کردن, تکذیب کردن, اشتباه کسی را اثبات کردن.

regaar

: سرزنش کردن, سرزنش کردن, گله کردن از, غرغرکردن.

regalo

: بخشش, پیشکشی, پیشکش, نعمت, موهبت, استعداد, پیشکش کردن (به), بخشیدن (به), هدیه دادن, دارای استعداد کردن, ره اورد, هدیه, پیشکش, هدیه, ره اورد, اهداء, پیشکشی, زمان حاضر, زمان حال, اکنون, موجود, اماده, مهیا, حاضر, معرفی کردن, اهداء کردن, اراءه دادن.

regalo celestial

: نعمت غیر مترقبه, چیز خدا داده, خرابی.

reganar

: اسب کوچک سواری, اسب پیر و وامانده, یابو, فاحشه, عیبجویی کردن, نق زدن, ازار دادن, مرتبا گوشزد کردن, عیبجو, نق نقو.

regar

: جوراب, لوله لا-ستیکی مخصوص اب پاشی وابیاری, لوله اب اتش نشانی, شلنگ, ابیاری کردن, اب دادن (به), اب, ابگونه, پیشاب, مایع, اب دادن.

regata

: مسابقه کرجی رانی, پارچه نخی سفت بافت.

regatear

: سودا, معامله, داد و ستد, چانه زدن, قرارداد معامله, خرید ارزان (باا), چانه زدن, قرارداد معامله بستن, چانه, چانه زدن, اصرار کردن, بریدن.

regin

: مساحت, فضا, ناحیه, بوم, سرزمین, ناحیه, فضا, محوطه بسیار وسیع و بی انتها, بخش, قلمرو, مدار, مدارات, کمربند, منطقه,

ناحیه, حوزه, محات کردن, جزو حوزه ای به حساب اوردن, ناحیه ای شدن.

regional

: منطقه ای.

regir

: حکومت کردن, حکمرانی کردن, تابع خود کردن, حاکم بودن, فرمانداری کردن, معیف کردن, کنترل کردن, مقرر داشتن, قاعده, دستور, حکم, بربست, قانون, فرمانروایی, حکومت کردن, اداره کردن, حکم کردن, گونیا.

registrar

: فصل یاقسمتی از کتاب, مجلد, دفتر, کتاب, درکتاب یادفتر ثبت کردن, رزرو کردن, توقیف کردن, امتحان کردن, بازرسی کردن, معاینه کردن, بازجویی کردن, ازمودن, ازمون کردن, سرکشی کردن, بازرسی کردن, تفتیش کردن, رسیدگی کردن, ثبت کردن وقایع, مدرك, سابقه, ضبط کردن, ثبت کردن, دفتر ثبت, ثبت امار, دستگاه تعدیل گرما, پیچ دانگ صدا, لیست یا فهرست, ثبت کردن, نگاشتن, در دفتر وارد کردن, نشان دادن, منطبق کردن.

registro

: ثبت کردن وقایع, مدرك, سابقه, ضبط کردن, ثبت کردن, دفتر ثبت, ثبت امار, دستگاه تعدیل گرما, پیچ دانگ صدا, لیست یا فهرست, ثبت کردن, نگاشتن, در دفتر وارد کردن, نشان دادن, منطبق کردن.

regla

: تنظیم, تعدیل, قاعده, دستور, قانون, ایین نامه, قاعده, دستور, حکم, بربست, قانون, فرمانروایی, حکومت کردن, اداره کردن, حکم کردن, گونیا, فرمانروا, حکمران, رءیس, سر, خط کش.

reglamento

: تنظیم, تعدیل, قاعده, دستور, قانون, ایین نامه.

reglas

: دوره, مدت, موقع, گاه, وقت, روزگار, عصر, گردش, نوبت, ایست, مکث, نقطه پایان جمله, جمله کامل, قاعده زنان, طمث, حد, پایان, نتیجه غایی, کمال, منتهادرجه, دوران مربوط به دوره بخصوصی.

regocijado

: خوشحال, شاد.

regocijar

: خوشی, لذت, شوق, میل, دلشاد کردن, لذت دادن, محظوظ کردن, برافراشته, سربلند, بالا بردن, محفوظ کردن, خوشنود کردن, خرسند کردن, خوشحال کردن, شاد شدن.

regocijo

: شادی, خوشحالی, سرور و نشاط, خوشی, ساز و نواز, اسباب موسیقی, زیبایی, کامیابی, خوشی, سرور, مسرت, لذت, حظ, شادی کردن, خوشحالی کردن, لذت بردن از, خوشی, خوشحالی, نشاط, شادی, عیش, شنگی.

regordete

: گوشتالو, فربه, چاق وچله, فربه ساختن, گوشتالو کردن, چاق شدن, صدای تلپ تلپ, محکم افتادن یا افکندن.

regresar

: بازگشت, مراجعت.

regreso

: بازگشت, مراجعت.

regulabl

: تعدیل پذیر, تنظیم پذیر.

regulacin

: تنظیم, تعدیل, قاعده, دستور, قانون, ایین نامه.

regular

: تعدیل کردن, تنظیم کردن, منظم, باقاعده, تنظیم کردن, میزان کردن, درست کردن.

regulares

: منظم, باقاعده.

rehabilitaci n

: نوتوانی, نوسازی, توانبخشی, تجدید اسکان, احیای شهرت یا اعتبار.

rehn

: گرو, گروگان, شخص گروی, وثیقه.

rehusar

: رد کردن, انکـار کردن, سـرباز زدن, رد کردن, نپـذیرفتن, قبول نکردن, مضـایقه تفـاله کردن, فضولاـ ت, اشـغال, ادم بیکـاره, رد کردن, نپذیرفتن.

reina

: شهبانو, ملکه, زن پادشاه, بی بی, وزیر, ملکه شدن.

reinado

: سلطنت, حکمرانی, حکومت, حکمفرمایی, سلطنت یا حکمرانی کردن, حکمفرما بودن.

reincidir

: برگشتن, سیرقهقرایی کردن.

reino

: پادشاهی, کشور, قلمروپادشاهی.

reintegrar

: پس پرداخت, پس دادن, مجددا پرداختن, استرداد, پس دادن, بر گرداندن, تلا فی, پس دادن به.

reintegro

: پس پرداخت, پس دادن, مجددا پرداختن, استرداد, غرامت, پرداخت مجدد.

reinvindicaci n

: ادعا, دعوی, مطالبه, ادعا کردن.

reir

: ستیزه, چون وچرا, مشـاجره, نزاع, جـدال کردن, مباحثه کردن, انکارکردن, جنگ, نبرد, کارزار, پیکار, زد وخورد, جنگ کردن, نزاع کردن, جنگیـدن, پرخاش, نزاع, دعوی, دعوا, ستیزه, اختلا ف, گله, نزاع کردن, دعوی کردن, ستیزه کردن, ادم بـد دهان, زن غرولندو, سرزنش کردن, بدحرفی کردن, اوقات تلخی کردن (به), چوبکاری کردن.

reir

: صدای خنده, خنده, خندیدن, خندان بودن.

reivindicar

: ادعا, دعوی, مطالبه, ادعا کردن.

reja

: مانع, حصار, دیوار, پرچین, محجر, سپر, شمشیر بازی, خاکریز, پناه دادن, حفظ کردن, نرده کشیدن, شمشیر بازی کردن, دروازه, در بزرگ, مدخل, دریچه سد, وسایل ورود, ورودیه, رنده, بخاری تو دیواری, شبکه, پنجره, میله های اهنی, قفس اهنی, زندان, صدای تصادم نیزه و شمشیر, رنده کردن, ساءیدن, ازردن, به زور ستاندن, توری, سیخ شبکه ای, گوشت کباب کن, روی سیخ یا انبر کباب کردن, بریان کردن, عذاب دادن, پختن, بریان شدن, پرده, روی پرده افکندن, غربال, غربال کردن.

rejilla

: توری, سیخ شبکه ای, گوشت کباب کن, روی سیخ یا انبر کباب کردن, بریان کردن, عذاب دادن, پختن, بریان شدن, پنجره مشبک, شبکه, پنجره کوچک بلیط فروشها (در سینما و غیره), کار مشبک, شبکه, شبکه بندی, شبکه کاری, پرده, روی پرده افکندن, غربال, غربال کردن.

rel mpago

: تلا لو, تاباندن, اذرخش, برق (در رعد وبرق), اذرخش زدن, برق زدن, اذرخش, صاعقه, صاعقه زدن.

relaci n

: شمردن, حساب کردن, محاسبه نمودن, حساب پس دادن, ذکر علت کردن, دلیل موجه اقامه کردن, تخمین زدن, دانستن, نقل کردن(.n) حساب, صورت حساب, گزارش, بیان علت, سبب, بستگی, اتصال, ارجاع, مرجع, وابستگی, نسبت, ارتباط, شرح, خویشاوند, کارها, نقل قول, وابسته به نسبت یا خویشی, گزارش, گزارش دادن, فهم, ادراک, هوش, توافق, تظر, موافقت, باهوش, مطلع, ماهر, فهمیده.

relajacin

: سست سازی, تخفیف, تمدد اعصاب, استراحت.

relajar

: لینت دادن, شل کردن, کم کردن, تمدد اعصاب کردن, راحت کردن.

relajarse

: لینت دادن, شل کردن, کم کردن, تمدد اعصاب کردن, راحت کردن.

relamerse

: لا ف زدن, بالیدن, فخرکردن, باتکبر راه رفتن, بادکردن, لا ف, مباهات, رجز خواندن, نگاه از روی کینه و بغض, نگاه عاشقانه و حاکی از علا قه, نگاه حسرت امیز کردن, خیره نگاه کردن, ذاءقه, مزه, طعم, چاشنی, ذوق, رغبت, اشتها, مزه اوردن, خوش مزه کردن, با رغبت خوردن, لذت بردن از.

relampaguear

: تلا لو, تاباندن, سبک کردن, سبکبار کردن, راحت کردن, کاستن, مثل برق درخشیدن, درخشیدن, روشن کردن, تنویر فکر کردن.

relatar

: گزارش, گزارش دادن.

relativo

: تطبیقی, مقایسه ای, نسبی, تفضیلی (بطور اسم), درجه تفضیلی, صفت تفضیلی, منسوب, نسبی, وابسته, خودی, خویشاوند.

relativo a

: عطف به, راجع به, در موضوع.

relato

: شمردن, حساب کردن, محاسبه نمودن, حساب پس دادن, ذکر علت کردن, دلیل موجه اقامه کردن, تخمین زدن, دانستن, نقل کردن(.n) حساب, صورت حساب, گزارش, بیان علت, سبب, گزارش, گزارش دادن.

relevar

: خلا ص کردن (از درد و رنج و عذاب), کمک کردن, معاونت کردن, تخفیف دادن, تسلی دادن, فرو نشاندن, بر کنار کردن, تغییر پست دادن, برجستگی, داشتن, بر جسته ساختن, ریدن.

relevo

: تعویض, جانشینی, علی البدلی, کفالت.

relieve

: اسودگی, راحتی, فراغت, ازادی, اعانه, کمک, امداد, رفع نگرانی, تسکین, حجاری برجسته, خط بر جسته, بر جسته کاری, تشفی, ترمیم, اسایش خاطر, گره گشایی, جبران, جانشین, تسکینی.

religin

: کیش, ایین, دین, مذهب.

religioso

: مذهبی, راهبه, تارک دنیا, روحانی, دیندار.

reliquia

: ترکه, دارایی منقولی که بارث رسیده باشد, اثر, اثار مقدس, عتیقه, یادگار, باستانی.

rellenar

: شکاف وسوراخ چیزی را گرفتن, بتونه گیری کردن, درز گرفتن, اب بندی کردن.

relleno

: پرکردن, پرشدگی (دندان), هرچیزیکه با ان چیزیرا پرکنند, لفاف, دوباره پرکردن, بازپرسازی, لا یی, پرکنی, قیمه, گیپا, بوغلمه, چاشنی.

reloj

: زمان سنج, تپش زمان سنجی, ساعت, پاییدن, دیدبان, پاسداری, کشیک, مدت کشیک, ساعت جیبی و مچی, ساعت, مراقبت کردن, مواظب بودن, بر کسی نظارت کردن, پاسداری کردن, ساعت مچی.

reloj de pulsera

: ساعت مچی.

relojero

: ساعت ساز.

reluciente

: تابناک, روشن, درخشان, تابان, افتابی, زرنگ, باهوش.

relucir

: نور ضعیف, پرتو انی, سوسو, تظاهر موقتی, نور دادن, سوسو زدن, درخشیدن, برق زدن, جسته جسته برق زدن, تابش, تلا لو, درخشندگی, درخشش, براق شدن, برق زدن, درخشیدن.

relumbr n

: تلا لو, تاباندن, درخشندگی زیاد, روشنایی زننده, تابش خیره کننده, تشعشع, خیره نگاه کردن, درخشیدن, برق زدن, جسته جسته برق زدن.

remachador

: متمسک شونده, قیچی کننده, قاطع.

remachar

: محکم کردن, ثابت کردن, پرچ کردن, قاطع ساختن, گروه, پرچ بودن (مثل سرمیخ).

remache

: خیره سری, سرسختی, لجاجت, پرچ کردن, پر چین کردن, بامیخ پرچ محکم کردن, بهم میخ زدن, محکم کردن.

remanente

: باقی مانده, بقیه, اثر, بقایا(درجمع), اثار.

remanso

: مرداب, باریکه اب, جای دورافتاده.

remar

: قایق باریک وبدون بادبان وسکان, قایق رانی, سطر, ردیف.

rematar

: حراج, مزایده, حراج کردن, بمزایده گذاشتن.

remedar

: میمون, بوزینه, رونوشت, نسخه, نسخه برداری, نوای کسی را در اوردن, تقلید کردن, پیروی کردن, کپیه کردن, تقلید کردن,

مسخرگی کردن, دست انداختن تقلیدی.

remedio

: گزیر, علا ج, دارو, درمان, میزان, چاره, اصلا ح کردن, جبران کردن, درمان کردن.

remendar

: تعمیر کردن, مرمت کردن, درست کردن, رفو کردن, بهبودی یافتن, شـفا دادن, وصـله, وصله کردن, سرهم کردن, تعمیر, مرمت, تعمیر کردن.

remero

: پارو زن, پارو زن مسابقات قایقرانی.

remesa

: فرستادن پول, پول, پرداخت, تادیه.

remitente

: فرستنده.

remitir

: بخشیدن, امرزیدن, معاف کردن, فرو نشاندن, پول رسانیدن, وجه فرستادن.

remo

: پارو, پارو زدن, بیلچه, پاروی پهن قایقرانی, پارو زدن, با باله شنا حرکت کردن, دست و پا زدن, با دست نوازش کردن, ور رفتن, با چوب پهن کتک زدن.

remocin

: رفع, ازاله.

remojar

: خیسانـدن, خیس خوردن, رسوخ کردن, بوسـیله مـایع اشـباع شـدن, غوطه دادن, در اب فرو بردن, عمل خیسانـدن, خیس خوری, غوطه, غوطه وری, غسل.

remolacha

: چغندر.

remolcar

: کشاندن, چیز سنگینی که روی زمین کشیده میشود, کشیدن, بزور کشیدن, سخت کشیدن, لا روبی کردن, کاویدن, باتور گرفتن, سنگین وبی روح, باطناب بدنبال کشیدن, پس مانده الیاف کتان یا شاهدانه, طناب, زنجیر, یدک کش, یدک کشی, بزحمت کشیدن, بازور کشیدن, تقلا کردن, کوشیدن, کشش, کوشش, زحمت, تقلا, یدک کش.

remolino

: گرداب کوچک, چرخ زدن, جریان مخالف.

remolque

: کاروان.

remoto

: دور, دوردست, بعید.

remover

: برداشت کردن, رفع کردن, عزل کردن.

remuneraci n

: اجر, پاداش.

remunerar

: پاداش دادن به, ترقی کردن, تاوان دادن.

rendicin

: واگذار کردن, سپردن, رهاکردن, تسلیم شدن, تحویل دادن, تسلیم, واگذاری, صرفنظر.

rendir

: پرداختن, دادن, کار سازی داشتن, بجااوردن, انجام دادن, تلا فی کردن, پول دادن, پرداخت, حقوق ماهیانه, اجرت, وابسته به پرداخت.

rendirse

: واگذار کردن, سپردن, رهاکردن, تسلیم شدن, تحویل دادن, تسلیم, واگذاری, صرفنظر.

renegado

: بی ایمانی, نقض ایمان, بی وفا, بدقول.

renegar

: مالکیت چیزی را انکارکردن, ردکردن, از خود ندانستن, نشناختن, عاق کردن, انکار کردن, سرزنش یا متهم کردن.

rengl n

: خط, سطر, ردیف, رشته.

reniego

: کفر, ناسزا (گویی), توهین به مقدسات.

renir

: بحث کردن, گفتگو کردن, مشاجره کردن, دلیل اوردن, استدلا ل کردن.

reno

: گوزن شمالی, وابسته بدوران کهنه سنگی اروپا.

renombre

: شهرت, اعتبار, ابرو, خوشنامی, اشتهار, اوازه.

renovar

: بازنو کردن, تجدید کردن, نو کردن, تکرار کردن.

renta

: عایدی, منافع, بازده, درامد, سود سهام.

rentista

: حقوق بگیر, وظیفه خور.

renunci

: قبلی, سابقی.

renunciar

: ترک گفتن, واگذارکردن, تسلیم شدن, رهاکردن, تبعیدکردن, واگذاری, رهاسازی, بی خیالی, سوگند شکستن, نقض عهد کردن, برای همیشه ترک گفتن, مرتد شدن, رافضی شدن, پیش رفتن, پیش از چیزی واقع شدن, مقدم بودن بر, باسوگند انکار کردن, انکار کردن, انکار کردن, سرزنش یا متهم کردن.

renunciar a

: ول کردن, ترک کردن, چشم پوشیدن, انکار کردن, سرزنش یا متهم کردن, چشم پوشیدن از, از قانون مستثنی کردن.

rep blica

: جمهوری.

reparacin

: تعمیر, مرمت, تعمیر کردن, جبران غرامت, تاوان, تعمیر, عوض, اصلا ح.

reparar

: کفاره دادن, جبران کردن, جلب کردن, خشم (کسی را) فرونشاندن, جلب رضایت کردن, کار گذاشتن, درست کردن, پابرجا کردن, نصب کردن, محکم کردن, استوارکردن, سفت کردن, جادادن, چشم دوختن به, تعیین کردن, قراردادن, بحساب کسی رسیدن, تنبیه کردن, ثابت شدن, ثابت ماندن, مستقر شدن, گیر, حیص وبیص, تنگنا, مواد مخدره, افیون, تعمیر کردن, مرمت کردن, درست کردن, رفو کردن, بهبودی یافتن, شفا دادن, تعمیر, مرمت, تعمیر کردن.

reparo

: مشاهده, ملا حظه, نظر, ملا حظه, تذکر, تبصره, سرزنش, نکوهش, ملا مت, توبیخ ملا یم.

repartir

: مقدار, اندازه, قدر, حد, معامله کردن, سر و کار داشتن با, توزیع کردن, پخش کردن, تقسیم کردن, تعمیم دادن, تقسیم کردن, پخش کردن, جداکردن, اب پخشان.

reparto

: درقالب قرار دادن, بشکل دراوردن, انداختن, طرح کردن,معین کردن, پخش کردن (رل بازیگر), پخش کردن (رل میان بازیگران), پراکندن, ریختن بطور اسم صدر), مهره ریزی, طاس اندازی, قالب, طرح, گچ گیری, افکندن, تحویل.

repaso

: بازدید, تجدید نظر, رژه, نشریه, مجله, سان دیدن, بازدید کردن, انتقاد کردن, مقالا ت انتقادی نوشتن, بازبین, دوره کردن.

repelente

: زننده, مانع, دافع, راننده, بیزار کننده.

repentino

: تند, پرتگاه دار, سراشیبی, ناگهان, ناگهانی, بیخبر, درشت, جداکردن.

repercusiones

: عواقب بعدی, پس ایند.

repertorio

: فهرست, مجموعه, انبار, مخزن, کاتالوگ.

repetici n

: باز انجام, باز گویی, باز گو, تکرار, تجدید, اعاده.

repetir

: طنین, پژواک, دوباره گفتن, تکرار کردن, دوباره انجام دادن, دوباره ساختن, تکرار, تجدید, باز گفتن, بازگو کردن, بازگو, باز انجام.

repiqueteo

: سنج, ترتیب زنگهای موسیقی, سازیاموسیقی زنگی, صدای سنج ایجادکردن, ناقوس رابصدا دراوردن.

repitir

: دوباره گفتن, تکرار کردن, دوباره انجام دادن, دوباره ساختن, تکرار, تجدید, باز گفتن, بازگو کردن, بازگو, باز انجام.

repollo

: کلم, دله دزدی, کش رفتن, رشد پیدا کردن (مثل سرکلم).

reportero

: روزنامه نگار, صاحب و گرداننده روزنامه, گزارشگر, خبرنگار.

reposado

: پراسایش.

reprender

: سرزنش کردن, گله کردن از, غرغرکردن, تقبیح کردن, سخت مورد انتقاد قرار دادن, گوشمالی, توبیخ کردن, ملا مت کردن, ملا مت, زخم زبان, سرزنش کردن, سرزنش و توبیخ رسمی, مجازات, ادم بد دهان, زن غرولندو, سرزنش کردن, بدحرفی کردن, اوقات تلخی کردن (به), چوبکاری کردن.

represa

: سد, اب بند, بند, سد ساختن, مانع شدن یاایجاد مانع کردن, محدود کردن.

representacin

: اجرا, نمایش, ایفا, کاربرجسته, شاهکار, نمایش, نمایندگی, تمثال, نماینده, اراءه, نشان دادن, نمودن, ابراز کردن, فهماندن, نشان, اراءه, نمایش, جلوه, اثبات.

representante

: پیشکار, نماینده, گماشته, وکیل, مامور, عامل.

representar

: نمایش دادن, نمایاندن, فهماندن, نمایندگی کردن, وانمود کردن, بیان کردن.

representar con un diagrama

: نمودار.

representar con un grfico

: نمودار, نمایش هندسی, نقشه هندسی, گرافیک, طرح خطی, هجای کلمه, اشکال مختلف یک حرف, با گرافیک و طرح خطی ثبت کردن, با نمودار نشان دادن.

representativo

: نماینده, حاکی از, مشعربر.

represente

: مجسمه, تمثال, شکل, پنداره, شمایل, تصویر, پندار, تصور, خیالی, منظر, مجسم کردن, خوب شرح دادن, مجسم ساختن.

reprimenda

: گوشمالی, توبیخ کردن, ملا مت کردن, ملا مت, زخم زبان.

reprimir

: موقوف کردن.

reprobable

: مقصر, مجرم, گناهکار, سزاوار سرزنش.

reprobaci n

: انتقاد, سرزنش, سرزنش کردن, محکومیت, عدم تصویب, رد, بی میلی, تقبیح, مذمت.

reprobar

: محکوم کردن, محکوم شدن, ناپسند شمردن, رد کردن, تصویب نکردن, رد کردن, نپذیرفتن.

reprochar

: مقصر دانستن, عیب جویی کردن از, سرزنش کردن, ملا-مت کردن, انتقادکردن, گله کردن, لکه دار کردن, اشتباه, گناه, سرزنش, سرزنش, عیب جویی, توبیخ, رسوایی, ننگ, عیب جویی کردن از, خوار کردن.

reproche

: مقصر دانستن, عیب جویی کردن از, سرزنش کردن, ملا-مت کردن, انتقادکردن, گله کردن, لکه دار کردن, اشتباه, گناه, سرزنش, سرزنش, عیب جویی, توبیخ, رسوایی, ننگ, عیب جویی کردن از, خوار کردن, سرزنش کردن, نکوهش کردن, ملا مت کردن.

reproduccin

: نمایش, نمایندگی, تمثال, نماینده, اراءه, هم اوری, تکثیر, توالد و تناسل, تولید مثل.

reproducir

: نمایش دادن (بوسیله نقشه و مانند ان), نقش کردن, مجسم کردن, رسم کردن, شرح دادن, نمایش دادن, نمایاندن, فهماندن, نمایندگی کردن, وانمود کردن, بیان کردن, دوبار تولید کردن, باز عمل اوردن.

reptil

: حیوان خزنده, ادم پست, سینه مال رونده.

republicano

: جمهوری خواه, جمهوری, گروهی, اجتماعی.

repudiar

: ترک گفتن, واگذارکردن, تسلیم شدن, رهاکردن, تبعیدکردن, واگذاری, رهاسازی, بی خیالی.

repuesto

: یدکی, تعویض, دوباره پر کردن.

repugnancia

: بیزار کردن, تنفر, نفرت, بیزاری, انزجار, متنفر کردن , دوست نداشتن, بیزار بودن, مورد تنفر واقع شدن, دل اشوب, حالت تهوع, حالت استفراغ, انزجار.

repugnante

: منزجر کننده, زننده, مانع, دافع, راننده, بیزار کننده.

repugnar

: نفرت کردن, تنفر داشتن از, بیزار بودن از, بیزار کردن, تنفر, نفرت, بیزاری, انزجار, متنفر کردن , نفرت داشتن از, بیزار بودن, بد دانستن, منزجر بودن, بیزار کردن, سبب بیزاری شدن.

repulsivo

: متنفر کننده, دافع, زننده, تنفراور.

reputacin

: شهرت, نام, اوازه, مشهور کردن, شهرت, اعتبار, ابرو, خوشنامی, اشتهار, اوازه.

requerimiento

: دربایست, نیازمندی, تقاضا, احتیاج, الزام, نیاز, ایجاب, التزام.

requerir

: خواستارشدن, درخواست, مطالبه, طلب, تقاضا کردن, مطالبه کردن, سفارش کردن به, امرکردن, مقررداشتن, بهم متصل کردن, راسته,دسته,زمره,فرقه مذهبی,سامان,انجمن,ارایش,مرتبه,سبک,مرحله,دستور,فرمایش,حواله, بایستن, لا زم داشتن, خواستن, مستلزم بودن, نیاز داشتن , فراخوانی, احضار, فراخواستن, فراخواندن, احضار قانونی کردن.

rer

: قاه قاه, قاه قاه خندیدن, صدای خنده, خنده, خندیدن, خندان بودن.

rerse entre dientes

: بادهان بسته خندیدن, پیش خود خندیدن.

res

: احشام واغنام, گله گاو.

resaca

: جریان تحتانی, عمل پنهانی, زیر موج.

resbal n

: قدم اشتباه وغلط, اشتباه در قضاوت.

resbaladizo

: لیز, لغزنده, بی ثبات, دشوار, لغزان.

resbalar

: سر خوردن, خرامش, سریدن, اسان رفتن, نرم رفتن, سبک پریدن, پرواز کردن بدون نیروی موتور, خزیدن, لغزش, خطا, سهو, اشتباه, لیزی, گمراهی, قلمه, سرخوری, تکه کاغذ, زیر پیراهنی, ملا فه, روکش, متکا, نهال, اولا د, نسل, لغزیدن, لیز خودن, گریختن, سهو کردن, اشتباه کردن, از قلم انداختن.

rescatar

: رهایی دادن, رهانیدن, خلا صی, رهایی.

rescate

: فدیه, خونبها, غرامت جنگی, جزیه, ازادی کسی یاچیزی را خریدن, فدیه دادن, رهایی دادن, رهانیدن, خلا صی, رهایی.

rescuento

: فسخ, لغو, ابطال.

resea

: بازدید, تجدید نظر, رژه, نشریه, مجله, سان دیدن, بازدید کردن, انتقاد کردن, مقالا ت انتقادی نوشتن, بازبین, دوره کردن.

resentirse por

: منزجر شدن از, رنجیدن از, خشمگین شدن از, اظهار تنفر کردن از, اظهار رنجش کردن.

reserva

: صفت, شرط, قید, وضعیت, شرایط, صلا حیت, ذخیره, رزرو کردن صندلی یا اتاق در مهمانخانه و غیره, کتمان, تقیه, شرط, قید, استثناء, احتیاط, قطعه زمین اختصاصی (برای سرخ پوستان یامدرسه و غیره)

reservaci n

: ذخیره, رزرو کردن صندلی یا اتاق در مهمانخانه و غیره, کتمان, تقیه, شرط, قید, استثناء, احتیاط, قطعه زمین اختصاصی (برای سرخ پوستان یامدرسه و غیره)

reservacion

: ذخیره, رزرو کردن صندلی یا اتاق در مهمانخانه و غیره, کتمان, تقیه, شرط, قید, استثناء, احتیاط, قطعه زمین اختصاصی (برای سرخ پوستان یامدرسه و غیره)

reservado

: رزرو شده, محتاط, خاموش, کم حرف, اندوخته, ذخیره.

reservar

: فصل یاقسمتی از کتاب, مجلد, دفتر, کتاب, درکتاب یادفتر ثبت کردن, رزرو کردن, توقیف کردن, پس نهاد, کنار گذاشتن, پس

نهاد کردن, نگه داشتن, اختصاص دادن, اندوختن, اندوخته, ذخیره, احتیاط, یدکی, تودار بودن, مدارا.

resfriado

: سرما, سرماخوردگی, زکام, سردشدن یا کردن.

residencia

: شهر موطن, مزرعه رعیتی, محل اقامت, اقامتگاه.

residencial

: مسکونی, وابسته به اقامت, قابل سکنی, محلی.

residenciar

: متهم کردن, بدادگاه جلب کردن, احضار نمودن, عیب گرفتن از, عیب جویی کردن, تردید کردن در, باز داشتن, مانع شدن, اعلام جرم کردن.

residente

: مقیم, مستقر.

residir

: مستقر بودن, اقامت داشتن.

residuo

: باقی مانده, بقیه, اثر, بقایا(درجمع), اثار.

resignacin

: استعفا, واگذاری, کناره گیری, تفویض, تسلیم.

resignar

: مستعفی شدن, کناره گرفتن, تفویض کردن, استعفا دادن از, دست کشیدن.

resina

: صمغ کاج, انگم کاج, راتیانه, رزین, صمغ, با صمغ پوشاندن.

resistencia

: تحمل, پایداری ۰ , مقاومت, استحکام.

resistir

: پایداری, پایداری کردن, ایستادگی کردن, استقامت کردن, مانع شدن, مخالفت کردن با.

resolver

: تصمیم گرفتن, حل کردن, رفع کردن, گشادن, باز کردن.

resonar

: صداکردن (مثل شیپور), جار زدن, بافریاد گفتن, صدا, اوا, سالم, درست, بی عیب, استوار, بی خطر, دقیق, مفهوم, صدا دادن, بنظر رسیدن, بگوش خوردن, بصدا دراوردن, نواختن, زدن, بطور ژرف, کاملا, ژرفاسنجی کردن, گمانه زدن.

respaldar

: عقب, پشت (بدن), پس, عقبی, گذشته, پشتی, پشتی کنندگان, تکیه گاه, به عقب, درعقب, برگشت, پاداش, جبران, ازعقب, پشت سر, بدهی پس افتاده, پشتی کردن, پشت انداختن, بعقب رفتن, بعقب بردن, برپشت چیزی قرارگرفتن, سوارشدن, پشت چیزی نوشتن, ظهرنویسی کردن.

respaldo

: تکیه گاه, پشتی, متکا, ظهر نویسی, امضا, موافقت, تایید, حاءل, نگهدار, پایه, تیر, شمع (درمعدن), نگهداشتن, پشتیبانی کردن, حاءل کردن یا شدن, تحمل کردن, حمایت کردن, متکفل بودن, نگاهداری, تقویت, تایید, کمک, پشتیبان زیر برد, زیر بری, پشتیبانی کردن.

respectivo

: مربوطه, بترتیب مخصوص خود, نسبی.

respecto a

: درباره, گرداگرد, پیرامون, دور تا دور, در اطراف, نزدیک, قریب, در حدود, در باب, راجع به, در شرف, در صدد, با, نزد, در, بهر سو, تقریبا, بالا تر, فرمان عقب گرد, عطف به, راجع به, در موضوع.

respetable

: محترم, قابل احترام, ابرومند.

respetar

: رابطه, نسبت, رجوع, مراجعه, احترام, ملا حظه, احترام گذاشتن به, محترم داشتن, بزرگداشت, بزرگداشتن.

respeto

: قدر, اعتبار, اقدام, رعایت ارزش, نظر, شهرت, ارجمندشمردن, لا یق دانستن, محترم شمردم, ملا حظه, مراعات, رعایت, توجه, درود, سلا م, بابت, باره,نگاه, نظر, ملا حظه کردن, اعتنا کردن به, راجع بودن به, وابسته بودن به, نگریستن, نگاه کردن, احترام, رابطه, نسبت, رجوع, مراجعه, احترام, ملا حظه, احترام گذاشتن به, محترم داشتن, بزرگداشت, بزرگداشتن.

respetuoso

: مودب, با ادب, پر احترام, ابرومند.

respiraci n

: دم, نفس, نسیم, نیرو, جان, رایحه, دم زنی, تنفس, دم زنی.

respirador

: فرصت, استراحت, مکث.

respirar

: دم زدن, نفس کشیدن, استنشاق کردن, بیرون دادن, زفیرکردن, دم براوردن.

resplandecer

: نور ضعیف, پرتو انی, سوسو, تظاهر موقتی, نور دادن, سوسو زدن, تابش, تلا لو, درخشندگی, درخشش, براق شدن, برق زدن, درخشیدن, تابیدن, برافروختن, تاب امدن, قرمز شدن, در تب و تاب بودن, مشتعل بودن, نگاه سوزان کردن, تابش, تاب, برافروختگی, محبت, گرمی, تابیدن, درخشیدن, نورافشاندن, براق کردن, روشن شدن, روشنی, فروغ, تابش, درخشش.

resplandeciente

: شعله دار, زرق وبرق دار, وابسته به مکتب معماری گوتیک, شعله مانند.

resplandor

: تابش, درخشندگی, برق, زیرکی, استعداد, درخشندگی زیاد, روشنایی زننده, تابش خیره کننده, تشعشع, خیره نگاه کردن, تابیدن, برافروختن, تاب امدن, قرمز شدن, در تب و تاب بودن, مشتعل بودن, نگاه سوزان کردن, تابش, تاب, برافروختگی, محبت,

گرمی, شید, تابندگی, تشعشع, درخشندگی, پرتو.

responder

: پاسخ دادن, جواب دادن, از عهده برامدن, ضمانت کردن, دفاع کردن (از), جوابگو شدن, بکار امدن,بکاررفتن, بدرد خوردن, مطابق بودن (با), جواب احتیاج را دادن (n.) :جواب, پاسخ, دفاع, پاسخ, پاسخ دادن, پاسخ دادن, واکنش نشان دادن, پاسخ.

responder a

: پاسخ دادن, جواب دادن, از عهده برامدن, ضمانت کردن, دفاع کردن (از), جوابگو شدن, بکار امدن,بکاررفتن, بدرد خوردن, مطابق بودن (با), جواب احتیاج را دادن (n.) :جواب, پاسخ, دفاع.

responsabilidad

: جوابگویی, مسلولیت, دین, بدهی, فرض, شمول, احتمال, بدهکاری, استعداد, سزاواری, مسلولیت, عهده, ضمانت, جوابگویی.

responsable

: مسلول, مسلول حساب, قابل توضیح, جوابگو, مسلول, ملتزم, ضامن, جوابگو, پاسخ دار, جواب دار, مسلول, مشمول, مسلول, عهده دار, مسلولیت دار, معتبر, ابرومند.

respuesta

: پاسخ دادن, جواب دادن, از عهده برامدن, ضمانت کردن, دفاع کردن (از), جوابگو شدن, بکار امدن,بکاررفتن, بدرد خوردن, مطابق بودن (با), جواب احتیاج را دادن (n.) :جواب, پاسخ, دفاع, پاسخ, پاسخ دادن.

respuestar

: پاسخ دادن, جواب دادن, از عهده برامدن, ضمانت کردن, دفاع کردن (از), جوابگو شدن, بکار امدن,بکاررفتن, بدرد خوردن, مطابق بودن (با), جواب احتیاج را دادن (n.) :جواب, پاسخ, دفاع, پاسخ دادن, واکنش نشان دادن, پاسخ.

resquicio

: شکاف, رخنه, شکافتن, درزپیدا کردن, درز گرفتن, صدای بهم خوردن فلز, جرنگ جرنگ.

restablecerse

: ترمیم شدن, بهبود یافتن, بازیافتن.

restablecimiento

: بهبودی, بازیافت, حصول, تحصیل چیزی, استرداد, وصول, جبران, بخودایی, بهوش امدن.

restar

: منها, کم کردن, کاستن (از), تنزل دادن, فتح کردن, استحاله کردن, مطیع کردن, کاستن, تفریق کردن.

restaurante

: رستوران, کافه.

restaurar

: اعاده کردن, ترمیم کردن.

resto

: مانده, باقیمانده, باقی مانده, بقیه, اثر, بقایا(درجمع), اثار, اسایش, استراحت, محل استراحت, اسودن, استراحت کردن, ارمیدن, تجدید قوا, کردن, تکیه دادن, متکی بودن به, الباقی, نتیجه, بقایا, سایرین, دیگران, باقیمانده.

restos flotantes

: کالا ی اب اورده, اب اورد.

restriccin

: صفت, شرط, قید, وضعیت, شرایط, صلا حیت, محدودیت, تحدید.

resuelto

: مصمم, صاحب عزم, ثابت قدم, پا بر جا, مصمم, ثابت, تصویب کردن.

resulta

: پی امد, دست اورد, برامد, نتیجه دادن, ناشی شدن, نتیجه, اثر, حاصل.

resultado

: اثر, نتیجه, اجراکردن, بر امد, پی امد, نشریه, فرستادن, بیرون امدن, خارج شدن, صادر شدن, ناشی شدن, انتشار دادن, رواج دادن, نژاد, نوع, عمل, کردار, اولا د, نتیجه بحث, موضوع, شماره, برامد, پی امد, حاصل, نتیجه, پی امد, دست اورد, برامد, نتیجه دادن, ناشی شدن, نتیجه, اثر, حاصل.

resultar

: از پس امـدن, ازدنبـال امـدن, بعدامـدن, ثابت کردن, در امـدن, پی امـد, دست اورد, برامـد, نتیجه دادن, ناشـی شـدن, نتیجه, اثر, حاصل.

resumen

: کوتاهی, اختصار, خلا صه, مجمل, خلا صه, مختصـر, موجز, اختصاری, ملخص, انجام شده بدون تاخیر, باشـتاب, پیمایش, زمینه یـابی, بازدیـد کردن, ممیزی کردن, مساحی کردن, پیمودن, بررسـی کردن, بازدیـد, ممیزی, براورد, نقشه برداری, بررسـی, مطالعه مجمل, بردید.

retaguardia

: پدافند, دفاع, دفاع کردن, استحکامات, پروردن, تربیت کردن, بلند کردن, افراشتن, نمودار شدن, عقب, پشت, دنبال.

retardar

: تاخیر, به تاخیر انداختن, به تاخیر افتادن.

retener

: کلا ج, نگهداشتن, نگاه داشتن, دردست داشتن, گرفتن, جا گرفتن, تصرف کردن, چسبیدن, نگاهداری.

retina

: شبکیه چشم.

retirar

: پس گرفتن, باز گرفتن, صرفنظر کردن, بازگیری.

reto

: بمبارزه طلبیدن, رقابت کردن, سرپیچی کردن, سرتافتن, متهم کردن, طلب حق, گردن کشی, دعوت بجنگ.

retrasado

: دیر, دیراینده, اخیر, تازه, گذشته, کند, تا دیر وقت, اخیرا, تادیرگاه, زیاد, مرحوم.

retrasar

: تاخیر, به تاخیر انداختن, به تاخیر افتادن, بتعویق انداختن, عقب انداختن, موکول کردن, پست تر دانستن, در درجه دوم گذاشتن.

retraso

: تاخیر, به تاخیر انداختن, به تاخیر افتادن, تاخیر, کم هوشی, عدم رشد فکری, شتاب منفی.

retratar

: نمایش دادن (بوسیله نقشه و مانند ان), نقش کردن, مجسم کردن, رسم کردن, شرح دادن, نمایش دادن, نمایاندن, فهماندن, نمایندگی کردن, وانمود کردن, بیان کردن.

retrate

: توالت, ارایش, بزک, میز ارایش, مستراح.

retrato

: تصویر, نقاشی, عکس یا تصویر صورت, تصویر کردن, نمایش, نمایندگی, تمثال, نماینده, اراءه.

retrete

: رختدان, رختان, گنجه کشودار, چارپایه زیر مستراح دستی, کمد, توالت, ارایش, بزک, میز ارایش, مستراح.

retrgrado

: برگشت دهنده, انحطاط دهنده, قفایی, تنزل کننده, قهقهرایی, بقهقرا رفتن, پس رفتن.

retroalimentaci n

: باز خورد.

retroceso

: واکنش شدید, کاهش, شیب پیدا کردن, رد کردن, نپذیرفتن, صرف کردن(اسم یاضمیر), زوال, انحطاط, خم شدن, مایل شدن, رو بزوال گذاردن, تنزل کردن, کاستن, پس رفت, بازگشت, اعاده, کسادی, بحران اقتصادی.

retrotraer

: رد گم کردن, عدول کردن.

retumbo

: خروش, خروشیدن, غرش کردن, غریدن, داد زدن, داد کشیدن

reumatismo

: مرض رماتیسم, جریان, فلو, ریزش.

reuni n

: همگذاری, مجمع, نقطه اتصال, اتصال, برخوردگاه, جلسه, نشست, انجمن, ملا قات, میتینگ, اجتماع, تلا قی, همایش, صف ارایی کردن, دوباره جمع اوری کردن, دوباره بکار انداختن, نیروی تازه دادن به, گرد امدن, سرو صورت تازه گرفتن, پشتیبانی کردن, تقویت کردن, بالا بردن قیمت.

reunir

: فراهم اوردن, انباشتن, گرداوردن, سوار کردن, جفت کردن, جمع شدن, گردامدن, انجمن کردن, ملاـقات کردن, گرد اوری کردن, لیست اسامی, فراخواندن, احضار کردن, جمع اوری کردن, جمع شدن, جمع اوری, اجتماع, ارایش, صف, بهم پیوست, متحد کردن, یکی کردن, متفق کردن, وصلت دادن, ترکیب کردن, سکه قدیم انگلیسی.

reunirse

: متصل کردن, پیوستن, پیوند زدن, ازدواج کردن, گراییدن, متحد کردن, در مجاورت بودن, تقاطع, اشتراک, ملا قات کردن, مواجه شدن.

rev lver

: تفنگ, توپ, ششلول, تلمبه دستی, سرنگ امپول زنی و امثال ان, تیر اندازی کردن, هفت تیر.

revelacin

: فاش سازی, اشکار سازی, افشاء, وحی, الهام.

revelar

: لخت, عریان, ساده, اشکار, عاری, برهنه کردن, اشکارکردن, توسعه دادن, ایجاد کردن, فاش کردن, باز کردن, اشکار کردن, اشکار کردن, فاش کردن, معلوم کردن.

revendedor

: خرده فروش.

revent n

: قطاری, پشت سر هم, انفجار, بیرون ریزی, سروصدا, هیاهو.

reventar

: انقصال, شکستگی, شکستن, قطاری, پشت سر هم, کاف, رخنه, ترک, شکاف, ضربت, ترق تروق, ترکانیدن, را بصدا دراوردن, تولید صدای ناگهانی وبلند کردن, شکاف برداشتن, ترکیدن, تق کردن, محترق شدن, منفجر شدن, ترکیدن, منبسط کردن, گسترده کردن, پراندن, پریدن.

reverencia

: خم شدن, تعظیم کردن, مطیع شدن, تعظیم, کمان, قوس, رابطه, نسبت, رجوع, مراجعه, احترام, ملاحظه, احترام گذاشتن به, محترم داشتن, بزرگداشت, بزرگداشتن.

reverso

: عقب, پشت (بدن), پس, عقبی, گذشته, پشتی, پشتی کنندگان, تکیه گاه, به عقب, درعقب, برگشت, پاداش, جبران, ازعقب, پشت سر, بدهی پس افتاده, پشتی کردن, پشت انداختن, بعقب رفتن, بعقب بردن, برپشت چیزی قرارگرفتن, سوارشدن, پشت چیزی نوشتن, ظهرنویسی کردن, وارونه, معکوس, معکوس کننده, پشت (سکه), بدبختی, شکست, وارونه کردن, برگرداندن, پشت و رو کردن, نقض کردن, واژگون کردن.

reves

: پشت دستی یا ضربه با پشت راکت(دربازی تنیس و غیره), زشت, ناهنجار, با پشت دست ضربه زدن, باپشت راکت ضربت وارد کردن.

revestir

: اقا, لرد یا نجیب زاده, رءیس یا استاد یا عضو دانشکده, پوشیدن, برتن کردن, لباس پوشیدن, جامه بتن کردن, مزین کردن, لباس, درست کردن موی سر, پانسمان کردن, پیراستن.

revisar

: ممیزی, رسیدگی, امتحان کردن, بازرسی کردن, معاینه کردن, بازجویی کردن, ازمودن, ازمون کردن, پیاده کردن, پیاده کردن و دوباره سوار کردن, سراسر بازدید کردن, پیاده سوار کردن و بازدید موتور, تجدید نظر کردن.

revisi n

: ممیزی, رسیدگی, تجدید نظر.

revisor

: هادی, رسانا.

revista

: بازرسی, تفتیش, بازدید, معاینه, سرکشی, روزنامه, دفتر روزنامه, دفتر وقایع روزانه, مجله, مخزن, لیست اسامی, فراخواندن, احضار کردن, جمع اوری کردن, جمع شدن, جمع اوری, اجتماع, ارایش, صف, دوره ای, نشریه دوره ای, بازدید, تجدید نظر, رژه, نشریه, مجله, سان دیدن, بازدید کردن, انتقاد کردن, مقالا ت انتقادی نوشتن, بازبین, دوره کردن, نمایشنامه انتقادی, جنگ نمایش.

revocar

: بیاد اوردن, فراخواندن, معزول کردن.

revolotear

: بال زنی دسته جمعی, لرزش, اهتزاز, بال و پر زنی, حرکت سراسیمه, بال بال زدن(بدون پریدن), لرزیدن, در اهتزاز بودن, سراسیمه بودن, لرزاندن, درحال توقف پر زدن, پلکیدن, شناور واویزان بودن, در تردید بودن, منتظرشدن.

revoltijo

: کیک کوچک شبیه حلقه, درهم امیختگی, شلوغی, تکان تکان خوردن, سواری کردن.

revolucin

: دور, دوران کامل, انقلا ب.

revolucionario

: انقلا بی, چرخشی.

revolver

: جنبش, حرکت, فعالیت, جم خوردن, تکان دادن, به جنبش دراوردن, حرکت دادن, بهم زدن, بجوش اوردن, تحریک کردن یا شدن.

revs

: پروردن, تربیت کردن, بلند کردن, افراشتن, نمودار شدن, عقب, پشت, دنبال, وارونه, معکوس, معکوس کننده, پشت (سکه), بدبختی, شکست, وارونه کردن, برگرداندن, پشت و رو کردن, نقض کردن, واژگون کردن.

revuelta

: شورش یا طغیان کردن, اظهار تنفر کردن, طغیان, شورش, بهم خوردگی, انقلا ب, شوریدن.

rey

: پادشاه, شاه, شهریار, سلطان.

rezagado

: ادم کند دست, ادم دست سنگین, عقب مانده, سرگردان, اواره, ولگرد.

rezar

: دعا کردن, نماز خواندن, بدرگاه خدا استغاثه کردن, خواستارشدن, درخواست کردن.

rezo

: نماز, دعا, تقاضا.

rezongar

: ژکیدن, لندلند, غرغر کردن, گله کردن, ناله, گله.

rezumar

: تراوش, رخنه, تراوش کردن, فاش شدن, شیره, شهد, چکیده, جریان, جاری, رسوخ, لجنزار, بستر دریا, تراوش کردن, اهسته جریان یافتن, بیرون دادن, لا ی.

rgano

: عضو, الت, ارگان.

ri n

: گرده, کلیه, قلوه, مزاج, خلق, نوع.

ria

: نشانوند, استدلا ل, ستیزه, چون وچرا, مشاجره, نزاع, جدال کردن, مباحثه کردن, انکارکردن, جنگ, نبرد, کارزار, پیکار, زد وخورد, جنگ کردن, نزاع کردن, جنگیدن, پرخاش, نزاع, دعوی, دعوا, ستیزه, اختلا ف, گله, نزاع کردن, دعوی کردن, ستیزه کردن.

riada

: سیل, طوفان, رو د, دریا, اشک, غرق کردن, سیل گرفتن, طغیان کردن.

ribera

: کنار, لب, ساحل, بانک, ضرابخانه, رویهم انباشتن, در بانک گذاشتن, کپه کردن, بلند شدن (ابر یا دود) بطور متراکم, بانکداری کردن, کنار دریا, لب (دریا), کرانه, ساحل, بساحل رتفن, فرود امدن, ترساندن.

ribetear

: لبه, درست کردن, اراستن, زینت دادن, پیراستن, تراشیدن, چیدن, پیراسته, مرتب, پاکیزه, تر وتمیز, وضع, حالت, تودوزی وتزءینات داخلی اتومبیل.

rico

: فراوان, دولتمند, لذت بخش, لذت بردنی, نازنین, دلپسند, خوب, دلپذیر, مطلوب, مودب, نجیب, توانگر, دولتمند, گرانبها, باشکوه, غنی, پر پشت, زیاده چرب یا شیرین, باسلیقه تهیه شده, خوش طعم, خوشمزه, گوارا, دارا, توانگر, دولتمند, ثروتمند, چیز دار, غنی.

ridculo

: خنده اور, مضحک, مزخرف, چرند, مسخره امیز, مضحک, خنده دار.

ridiculizar

: استهزا, ریشخند, تمسخر کردن, دست انداختن.

rido

: خشک, بایر, لم یزرع, خالی, بیمزه, بیروح, بی لطافت, نازا, عقیم, لم یزرع, بی ثمر, بی حاصل, تهی, سترون, خشک, بی اب, اخلا قا خشک, :خشک کردن, خشک انداختن, تشنه شدن.

riego

: ابیاری.

riendas

: افسار, زمام, عنان, لجام, افسار کردن, کنترل, ممانعت, لجام زدن, راندن, مانع شدن.

riesgo

: بخت, تصادف, شانس, فرصت, مجال, اتفاقی, اتفاق افتادن , قمار, مخاطره, خطر, اتفاق, در معرض مخاطره قرار دادن, بخطر انداختن, خطر, مخاطره, ریسک, احتمال زیان و ضرر, گشاد بازی, بخطر انداختن.

riesgoso

: تصادفی, اتفاقی.

rifle

: دزدیدن, لخت کردن, تفنگ, عده تفنگدار.

rigido

: سخت, سفت و محکم, نرم نشو, جدی, جامد, صلب, سفت, شق, سیخ, مستقیم, چوب شده, مغلق, سفت کردن, شق کردن.

riguroso

: بی حفاظ, درمعرض بادسرد, متروک, غم افزا, سخت, سخت گیر, طاقت فرسا, شاق, شدید.

rimar

: قافیه, پساوند, شعر, سخن قافیه دار, نظم, قافیه ساختن, هم قافیه شدن, شعر گفتن, بساوند.

rimel

: ریمل مژه وابرو.

rinceronte

: پول, کرگدن, اسب ابی, قایق باربر, کرگردن, رده کرگدن ها.

rinoceronte

: کرگردن, رده کرگدن ها.

riqueza

: فراوانی, وفور, فراوانی, وفور, وسیله ثروتمندی, ثروت, پول, مال, جواهرات, ثروت زیاد , توانگری, دارایی, ثروت, مال, تمول, وفور, زیادی.

risa

: صدای خنده, خنده, خندیدن, خندان بودن, خنده, صدای خنده بلند, قاه قاه خنده.

risible

: خنده دار, مضحک.

ristal

: بلور, شفاف, زلا ل, بلوری کردن.

ritmo

: اهنگ موزون, خوش نوا, جهش یا حرکت فنری, اهنگ خوش نوا وموزون خواندن, شعرنشاطانگیز خواندن, باسبکروحی حرکت کردن, گام, قدم, خرامش, شیوه, تندی, سرعت, گام زدن, با گامهای اهسته و موزون حرکت کردن قدم زدن, پیمودن, با قدم اهسته رفتن, قدم رو کردن, نرخ, میزان, سرعت, ارزیابی کردن, وزن, سجع, میزان, اهنگ موزون, نواخت.

rival

: هم اورد, رقیب, حریف, هم چشم, هم چشمی کننده, نظیر, شبیه, هم چشمی, رقابت کردن.

rivalidad

: رقابت, همچشمی, هم اوری.

rivalizar

: هم اورد, رقیب, حریف, هم چشم, هم چشمی کننده, نظیر, شبیه, هم چشمی, رقابت کردن.

rizado

: دارای زواءد وتزءینات, فرفری, مجعد, فردار, چین دار, حاشیه دار.

rizar

: حلقه کردن, فردادن, پیچاندن, حلقه, فر.

rizo

: حلقه کردن, فردادن, پیچاندن, حلقه, فر.

rmora

: پاگیری, بازماندگی, اذیت, ازار, مانع, سبب تاخیر.

ro abajo

: پایین رود.

ro arriba

: بالا ی رودخانه, نزدیک به سرچشمه, مخالف جریان رودخانه

robar

: شبانه دزدیدن, سرقت مسلحانه کردن, دستبرد زدن, دزدیدن, ربودن, چاپیدن, لخت کردن, دستبرد زدن, دزدیدن, بسرقت بردن, ربودن, بلند کردن چیزی.

roble

: بلوط, چوب بلوط.

robo

: تجرید, انتزاع, چکیدگی, ورود بخانه ای درشب بقصد ارتکاب جرم, دزدی, دزدی, دستبرد, سرقت, دزدی, سرقت.

robot

: دستگاه خودکار, ادم مکانیکی.

robusto

: قوی هیکل, تنومند, ستبر, هیکل دار, جامد, ز جسم, ماده جامد, سفت, سخت, مکعب, سه بعدی, محکم, استوار, قوی, خالص, ناب, بسته, منجمد, سخت, یک پارچه, مکعب, حجمی, سه بعدی, توپر, نیرومند, نیرومند, قابل اطمینان, نیرومند, قوی, پر زور, محکم, سخت.

roc o

: شبنم, ژاله, شبنم زدن, شبنم باریدن.

roca

: تپه دریایی, جزیره نما, مرض جرب, پیچیدن و جمع کردن بادبان, جمع کردن, تکان نوسانی دادن, جنباندن, نوسان کردن,

سنگ, تخته سنگ یا صخره, سنگ خاره, صخره, جنبش, تکان.

rocn

: اسب کوچک سواری, اسب پیر و وامانده, یابو, فاحشه, عیبجویی کردن, نق زدن, ازار دادن, مرتبا گوشزد کردن, عیبجو, نق نقو.

rocoso

: پرصخره, سنگلا خ, سخت, پرصلا بت.

rodar

: طومار, لوله, توپ (پارچه و غیره), صورت, ثبت, فهرست,پیچیدن, چیز پیچیده, چرخش, گردش, غلتک, نورد, غلتاندن, غلت دادن, غل دادن, غلتک زدن, گردکردن, بدوران انداختن, غلتیدن, غلت خوردن, گشتن, تراندن, تردادن, تلا طم داشتن.

rodear

: گذرگاه, جنبی, کنار گذاشتن, دایره, محیط دایره, محفل, حوزه, قلمرو, دورزدن, مدور ساختن, دور(چیزی را)گرفتن, احاطه کردن, فرا گرفتن, محاصره کردن, احاطه شدن, احاطه.

rodeo

: انحراف, خط سیر را منحرف کردن.

rodilla

: زانو, زانویی, دوشاخه, خم, پیچ, زانو دارکردن.

rodillo

: غلتک, بام غلتان, استوانه, نورد.

roer

: خاییدن, گاز گرفتن, کندن (با گاز یا دندان), تحلیل رفتن, فرسودن, مانند موش جویدن, ساییدن, لقمه یا تکه کوچک, گاز زدن, اندک اندک خوردن, مثل بز جویدن.

rogar

: پرسیدن, جویا شدن, خواهش کردن, برای چیزی بی تاب شدن, طلبیدن, خواستن, دعوت کردن, خواهش کردن (از), خواستن, گدایی کردن, استدعا کردن, درخواست کردن, دعا کردن, نماز خواندن, بدرگاه خدا استغاثه کردن, خواستارشدن, درخواست

کردن.

rojo

: قرمز, سرخ, خونین, انقلا بی, کمونیست.

rol

: طومار, لوله, توپ (پارچه و غیره), صورت, ثبت, فهرست,پیچیدن, چیز پیچیده, چرخش, گردش, غلتک, نورد, غلتاندن, غلت دادن, غل دادن, غلتک زدن, گردکردن, بدوران انداختن, غلتیدن, غلت خوردن, گشتن, تراندن, تردادن, تلا طم داشتن.

rollizo

: گوشت الو, چاق, فربه, خپله وچاق.

rollo

: طومار, لوله, توپ (پارچه و غیره), صورت, ثبت, فهرست,پیچیدن, چیز پیچیده, چرخش, گردش, غلتک, نورد, غلتاندن, غلت دادن, غل دادن, غلتک زدن, گردکردن, بدوران انداختن, غلتیدن, غلت خوردن, گشتن, تراندن, تردادن, تلا طم داشتن.

rom ntico

: تصوری, خیالی, واهی, غیر ممکن, غریب.

romano

: رومی, اهل روم, لا تین, حروف رومی.

romera

: زیارت, زیارت اعتاب مقدسه, سفر, زیارت رفتن.

romnico

: مشتق از زبان لا تین, رومی, وابسته به تمدن رومی, از نژاد رومی, بسبک رومی.

rompecabezas

: گیج کردن, اشفته کردن, متحیر شدن, لغز, معما, چیستان, جدول معما.

romper

: انقصال, شکستگی, شکستن, (معمولا بصورت جمع) اشک, سرشک, گریه, : دراندن, گسیختن, گسستن, پارگی, چاک, پاره کردن, دریدن, چاک دادن.

rompimiento

: نقض عهد, رخنه, نقض کردن, نقض عهد کردن, ایجاد شکاف کردن, رخنه کردن در, فرار, استعفاء, جدایی, هجوم وحشیانه گله گوسفند و گاو, رم.

ron

: عجیب و غریب, بد, عرق نیشکر, رم.

roncar

: خرناس, خروپف, خروپف کردن, خر خر کردن.

ronco

: خشن, گرفته, خرخری (درمورد صدا), پوست دار, خشک, نیرومند ودرشت هیکل.

ronzar

: جویدن, خاییدن, تفکر کردن, صدای خرد کردن یا خرد شدن چیزی زیر دندان یا زیر چرخ وغیره, خرد شدن, جویدن, چیزهای جویدنی, ملچ ملوچ کردن.

ropa

: رخت, اسباب, اراستن, پوشاندن, جامه, جامه لباس, ملبوس, رخت, پوشاک, لباس.

ropa blanca

: کتان, پارچه کتانی, جامه زبر, رخت شویی.

ropa de cama

: تختخواب و ملافه ان, لوازم تختواب, بنیاد و اساس هر کاری, لایه زیرین, رشد کننده درهوای ازاد, چادر شب رختخواب, روپوش تختخواب.

ropa de la cama

: تختخواب و ملا فه ان, لوازم تختواب, بنیاد و اساس هر کاری, لا یه زیرین, رشد کننده درهوای ازاد.

ropa interior

: زیر پوش, زیرجامه, لباس زیر.

ropa interior de mujer

: ملبوس کتانی, زیر پوش زنانه.

ropa sucia

: رختشوی خانه, لباسشویی, رخت های شستنی.

rosa

: گل سرخ, رنگ گلی, سرخ کردن, گلگون, سرخ, لعل فام, خوشبو, گل پاشیده, گلی کردن.

rosado

: رنگ صورتی, سوراخ سوراخ کردن یا بریدن.

rosario

: تسبیح, ذکر با تسبیح, گلستان.

rostro

: صورت, نما, روبه, مواجه شدن.

rota

: درخت خون سیاوشان, خیزران, باعصای خیزران تنبیه کردن, چوبدستی.

rotaci n

: چرخش, گردش, چرخشی.

roto

: شکسته, شکسته شده, منقطع, منفصل, نقض شده, رام وامادە سوغان گیری, کاملا شک ست خورده, منکوب, ازکارافتاده,, پاره شده, درهم دریده.

rotular

: برچسب, اتیکت, متمم سند یا نوشته, تکه باریک, لقب, اصطلا ح خاص, برچسب زدن, طبقه بندی کردن.

rotundo

: قاطع, حتمی, جزمی, قیاسی, قطعی, مطلق, بی قید, بی شرط.

rotura

: انفصال, شکستگی, شکستن.

rozadura

: سایش, اصطکاک, مالش, اختلا ف, حساسیت, چراندن, تغذیه کردن از, چریدن, خراش, خراشیدن, گله چراندن.

rpidamente

: بسرعت, تند, بزودی, زود, عنقریب, قریبا, طولی نکشید.

rtula

: کاسه زانو, استخوان کشکک.

rub

: یاقوت, یاقوت سرخ, لعل, رنگ یاقوتی.

rubi

: یاقوت, یاقوت سرخ, لعل, رنگ یاقوتی.

rubio

: بور, سفیدرو, بوری (برای مرد بلوند وبرای زن بور گفته میشود), زیبا, لطیف, نسبتا خوب, متوسط, بور, بدون ابر, منصف, نمایشگاه, بازار مکاره, بی طرفانه.

ruborizar

: سرخ شدن, شرمنده شدن, سرخی صورت در اثر خجلت.

ruborizarse

: سرخ شدن, شرمنده شدن, سرخی صورت در اثر خجلت.

rudo

: زبر, خشن, درشت, زمخت, ناهموار, ناهنجار, دست مالی کردن, بهم زدن, زمخت کردن, خشن, زمخت, ناهموار, خام, گستاخ, جسور.

rueca

: التی که گلوله پشم نریشته راروی ان نگاه داشته و پس ازریشتن بدور دوک می پیچند, نفوذزنان, زن, فرموک, دشکی.

rueda

: چرخ, دور, چرخش, رل ماشین, چرخیدن, گرداندن.

ruedecilla

: چرخ کوچک, چرخک, پرتاب کننده (بسایر معانی ثاست مراجعه شود).

ruego

: میل داشتن, ارزو کردن, میل, ارزو, کام, خواستن, خواسته, التماس, استدعا, نماز, دعا, تقاضا, خواهش, درخواست, تقاضا, خواسته, خواستار شدن, تمنا کردن, تقاضا کردن, التماس, تضرع, استدعا, خواستن, میل داشتن, ارزو داشتن, ارزو کردن, ارزو, خواهش, خواسته, مراد, حاجت, کام, خواست, دلخواه.

rugby

: رگبی (یکنوع توپ بازی).

rugido

: صدای شبیه نعره کردن (مثل گاو), صدای گاو کردن, صدای غرش کردن (مثل اسمان غرش وصدای توپ), غریو کردن, خروش, خروشیدن, غرش کردن, غریدن, داد زدن, داد کشیدن

rugir

: خروش, خروشیدن, غرش کردن, غریدن, داد زدن, داد کشیدن

ruibarbo

: ریوند چینی, ریواس, رنگ لیمویی.

ruido

: (کارداشتن) پرمشغله بودن, گرفتاری, جغ جغ یا تلق تلق کردن, صدای بهم خوردن اشیایی مثل بشقاب, صدای بلند, غوغا, طنین بلند, طنین افکندن, خش, اختلا ل, پارازیت, سروصدا, اشوب, شورش, فتنه, بلوا, غوغا, داد و بیداد, عیاشی کردن, شورش کردن, صدا, اوا, سالم, درست, بی عیب, استوار, بی خطر, دقیق, مفهوم, صدا دادن, بنظر رسیدن, بگوش خوردن, بصدا دراوردن, نواختن, زدن, بطور ژرف, کاملا, ژرفاسنجی کردن, گمانه زدن, هنگامه, همهمه, غوغا, شلوغ, جنجال, اشوب, التهاب, اغتشاش کردن, جنجال راه انداختن.

ruidoso

: باصدای بلند, بلند اوا, پر صدا, گوش خراش, زرق وبرق دار, پرجلوه, رسا, مشهور, پر سر وصدا.

ruina

: خرابی, ویرانی, تخریب, اتلا ف, انهدام, تباهی, نابودی, خرابی, خرابه, ویرانه, تباهی, خراب کردن, فنا کردن, فاسد کردن.

ruinoso

: مخروبه, ویران.

ruiseor

: هزاردستان, بلبل.

ruleta

: اسباب قمار چرخان, رولت, بارولت قمار کردن.

rulo

: دستگاه فرزنی.

rumano

: زبان رومانی, اهل رومانی.

rumba

: رقص سیاهان, رقص رومبا.

rumbo

: دوره, مسیر, روش, جهت, جریان, درطی, درضمن, بخشی از غذا, اموزه, اموزگان, :دنبال کردن, بسرعت حرکت دادن, چهار

نعل رفتن.

rumor

: شایعه, شایعه گفتن و یا پخش کردن.

rural

: روستایی, رعیتی.

ruso

: روسی, زبان روسی, اهل روسیه.

rustica

: روستایی, مربوط به دهکده, دهاتی, مسخره.

rut

: مستی, شور, شهوت, فحلی, گشن امدن, گرمی, مست شهوت شدن, شور پیدا کردن, فحل شدن, رد جاده, اثر, خط شیار, عادت, روش, شیار دار کردن, خط انداختن.

ruta

: بجاده, راه, معبر, طریق, خیابان, راه اهن, مسیر چیزیرا تعیین کردن, خط سیر, جاده, مسیر, راه, جریان معمولی.

ruta principal

: راه عبور, شارع عام, شاهراه, معبر.

rutina

: روزمره, کار عادی, جریان عادی, عادت جاری.

S

s mismo

: خودش, خود او (درحال تاکید), خود (ان مرد), خودش (خود ان چیز, خود ان جانور), خود.

s

: بله, بلی, اری, بلی گفتن.

s bana

: ورق.

s bdito

: زیرموضوع, مبتدا, موکول به, درمعرض گذاشتن.

s laba

: هجا, سیلا ب.

s lo

: تنها, یکتا, فقط, صرفا, محضا, عادل, دادگر, منصف, باانصاف, بی طرف, منصفانه, مقتضی, بجا, مستحق, :(د.گ.) فقط, درست, تنها, عینا, الساعه, اندکی پیش, درهمان دم, فقط, تنها, محض, بس, بیگانه, عمده, صرفا, منحصرا, یگانه, فقط بخاطر.

s misma

: خودش (انزن), خود ان زن, خودش را.

s ndwich

: ساندویچ درست کردن, ساندویچ, در تنگنا قرار دادن.

s ptimo

: هفتم, هفتمین, یک هفتم.

s tano

: طبقه زیر, زیر زمین, سرداب, زیرزمین, سرداب, انبار, جای شراب انداختن, گودال سرچاه, پیش چاه, طاق, گنبد, قپه, سردابه, هلا ل طاق, غار, مغاره, گنبد یا طاق درست کردن, جست زدن, پریدن, جهش.

saba n

: سرمازدگی.

sabado

: روز شنبه.

saber

: دانستن, اگاه بودن, شناختن, فراگرفتن, اموختن, چشیدن, لب زدن, مزه کردن, مزه دادن, مزه, طعم, چشاپی, ذوق, سلیقه.

sabia

: دانست.

sabidura

: فرزانگی, خرد, حکمت, عقل, دانایی, دانش, معرفت.

sabiduria

: فرزانگی, خرد, حکمت, عقل, دانایی, دانش, معرفت.

sabio

: کلمه پسوندیست بمعنی 'راه و روش و طریقه و جنبه 'و 'عاقل'.

sabor

: مزه وبو, مزه, طعم, چاشنی, مزه دار کردن, خوش مزه کردن, چاشنی زدن به, معطرکردن, چشیدن, لب زدن, مزه کردن, مزه دادن, مزه, طعم, چشاپی, ذوق, سلیقه.

saborear

: مزه وبو, مزه, طعم, چاشنی, مزه دار کردن, خوش مزه کردن, چاشنی زدن به, معطرکردن, چشیدن, لب زدن, مزه کردن, مزه دادن, مزه, طعم, چشاپی, ذوق, سلیقه.

sabotaje

: خرابکاری عمدی, کارشکنی وخراب کاری, خرابکاری کردن.

saboteador

: خرابکار.

sabroso

: لذیذ, باسلیقه تهیه شده, خوش طعم, خوشمزه, گوارا.

sacacorchos

: دربطری بازکن.

sacar

: کشیدن, رسم کردن, بیرون کشیدن, دریافت کردن, کشش, قرعه کشی.

sacarina

: ساخارین.

sacerdotal

: کشیشی, وابسته به کشیشان, درخور کشیشان.

sacerdote

: کشیش, مجتهد, روحانی, کشیشی کردن.

saco

: کیسه, گونی, جوال, پیراهن گشاد و کوتاه, شراب سفید پر الکل وتلخ, یغما, غارتگری, بیغما بردن, اخراج کردن یا شدن, درکیسه ریختن.

sacrificar

: قربانی, قربانی برای شفاعت, فداکاری, قربانی دادن, فداکاری کردن, قربانی کردن جانبازی.

sacrificio

: قربانی, قربانی برای شفاعت, فداکاری, قربانی دادن, فداکاری کردن, قربانی کردن جانبازی.

sacrilegio

: توهین به مقدسات, سرقت اشیاء مقدسه, تجاوز بمقدسات.

sacrilego

: موهن بمقدسات, مربوط به بیحرمتی به شعاءر مذهبی.

sacrist n

: خادم کلیسا, تولی, گورکن.

sacudida

: وزش, سوز, باد, دم, جریان هوایا بخار, صدای شیپور, بادزدگی, انفجار, صدای انفجار, صدای ترکیدن, ترکاندن, سوزاندن, تکان, تکان تند, حرکت تند و سریع, کشش, انقباض ماهیچه, تشنج, تکان سریع دادن, زود کشیدن, ادم احمق و نادان, تکان دادن, دست انداز داشتن, تکان خوردن, تکان, تلق تلق, ضربت, یکه, تکان, صدمه, هول, هراس ناگهانی, لطمه, تصادم, تلا طم, ضربت سخت, تشنج سخت, توده, خرمن, توده کردن, خرمن کردن, تکان سخت خوردن, هول وهراس پیدا کردن, ضربت سخت زدن, تکان سخت خوردن, دچار هراس سخت شدن, سراسیمه کردن.

sacudir

: دست انداز جاده, ضربت, ضربت حاصله دراثر تکان سخت, برامدگی, تکان سخت (در هواپیماو غیره), تکان ناگهانی, ضربت (توام باتکان) زدن, بلونی, کوزه دهن گشاد, سبو, خم, شیشه دهن گشاد, تکان, جنبش, لرزه, ضربت, لرزیدن صدای ناهنجار, دعوا و نزاع, طنین انداختن, اثر نامطلوب باقی گذاردن, مرتعش شدن, خوردن, تصادف کردن, ناجور بودن, مغایر بودن, نزاع کردن, تکان دادن, لرزاندن, تکان, تکان تند, حرکت تند و سریع, کشش, انقباض ماهیچه, تشنج, تکان سریع دادن, زود کشیدن, ادم احمق و نادان, تکان اهسته, جنبش, اهسته تکان دادن, تکان دادن, دست انداز داشتن, تکان خوردن, تکان, تلق تلق, ضربت, یکه, ارتعاش, تکان, لرزش, تزلزل, لرز, تکان دادن, جنباندن, اشفتن, لرزیدن.

safari

: سفری, سیاحت اکتشافی در افریقا, سیاحت کردن.

sagrado

: مقدس, روحانی, خاص, موقوف, وقف شده.

sainete

: نمایش خنده اور, تقلید, لودگی, مسخرگی, کار بیهوده.

sajn

: ساکسون, از نژاد انگلوساکسون.

sal n

: تحمیل گری کردن, راهرو, دالا ـ ن, سالن انتظار(در راه اهن و غیره), سالن هتل و مهمانخانه, سخنرانی کردن, برای گذراندن لا

یحه ای (درسالن انتظارنمایندگان مجلسین) سخنرانی وتبلیغات کردن, لمیدن, لم دادن, محل استراحت ولم دادن, اطاق استراحت, سالن استراحت, صندلی راحتی, تن اسایی, وقت گذرانی به بطالت, تالا ر, سالن زیبایی, رستوران, مشروبفروشی.

sala

: سرسرا, تالا ر, اتاق بزرگ, دالا ن, عمارت, اتاق نشیمن, سالن نشیمن, اتاق, خانه, جا, فضا, محل, موقع, مجال, مسکن گزیدن, منزل دادن به, وسیع تر کردن.

sala de ba o

: حمام, گرمابه.

sala de baile

: سالن رقص.

sala de exposiciones

: نمایشگاه کالا, سالن نمایشگاه.

sala estudiantil

: کلا س, کلا س درس.

salada

: نمکین, شور.

salado

: نمکین, شور.

salamandra

: سمندر, یکجور سوسمار یا مارمولک.

salami

: سوسیک نمک زده, گوشت خوک ویا گوشت گاو خشک شده.

salar

: نمـک طعـام, نمـک میوه, نمـک های طبی, نمکـدان (سالتسـهاکعر), نمکزار(مارسه سالت), نمک زده ن به, نمک پاشـیدن, شور کردن.

salario

: پرداختن, دادن, کـار سـازی داشـتن, بجـااوردن, انجـام دادن, تلا فی کردن, پول دادن, پرداخت, حقوق ماهیانه, اجرت, وابسـته به پرداخت, حقـوق, شـهریه, مواجب, حقوق دادن, مزد, دسـتمزد, اجرت, کـار مزد, دسترنـج, حمـل کردن, جنـگ بر پـا کردن, اجیر کردن, اجر.

salchicha

: سوسیس, سوسیگ, روده محتوی گوشت چرخ شده.

saldar

: تسـویه کردن, حسـاب را واریز کردن, برچیـدن, از بین بردن, مـایع کردن, بصورت نقـدینه دراوردن, سـهام, پرداختن, دادن, کـار سازی داشتن, بجااوردن, انجام دادن, تلا فی کردن, پول دادن, پرداخت, حقوق ماهیانه, اجرت, وابسته به پرداخت.

saldo

: ترازو, میزان, تراز, موازنه, تتمه حساب, برابرکردن, موازنه کردن, توازن.

salida

: حرکت, عزیمت, کوچ, مرگ, انحراف, خروج, خروجی, دررو, خارج شـدن, دررو, مخرج, خارج شدن, بر امدن, پی امدن, نشـریه, فرسـتادن, بیرون امدن, خارج شدن, صادر شدن, ناشـی شدن, انتشار دادن, رواج دادن, نژاد, نوع, عمل, کردار, اولا د, نتیجه بحث, موضوع, شماره, شروع, اغاز, اغازیدن, دایرکردن, عازم شدن.

salida del sol

: طلوع افتاب, طلوع خورشید, تیغ افتاب, مشرق, طلوع افتاب.

salino

: شور, مثل اب دریا, نمکین.

salir

: ظاهرشـدن, پدیـدار شـدن, راهی شـدن, روانه شـدن, حرکت کردن, رخت بربسـتن, خروج, خروجی, دررو, خـارج شـدن, دررو, مخرج, خـارج شـدن, اجـازه, اذن, مرخصـی, رخصت, باقی گـذاردن, رها کردن, ول کردن, گذاشـتن, دست کشـیدن از, رهسپار

شدن, عازم شدن, ترک کردن, : (لعاف) برگ دادن, شروع, اغاز, اغازیدن, دایرکردن, عازم شدن.

saliva

: سیخ کباب, شمشیر, دشنه, بسیخ کشیدن, سوراخ کردن, تف انداختن, اب دهان پرتاب کردن, تف, اب دهان, خدو, بزاق, بیرون پراندن.

salmn

: ماهی ازاد, قزل الا.

salmo

: مزمور, سرود روحانی, سرود, سرود مذهبی خواندن.

salmonete

: شاه ماهی.

salmuera

: شوراب, اب شور, اشک, اب نمک.

saln de baile

: سالن رقص.

salobre

: شورمزه, بدمزه.

salpicar

: شتک, صدای ترشح, چلپ چلوپ, صدای ریزش, ترشح کردن, چلپ چلوپ کردن, ریختن (باصدای ترشح), دارای ترشح, دارای صدای چلب چلوب.

salsa

: ابگوشت, شیره گوشت, استفاده نا مشروع, سوس, چاشنی, اب خورش, جاشنی غذا, رب, چاشنی زدن به, خوشمزه کردن, نم زدن.

salsa de tomate

: سوس گوجه فرنگی, چاشنی غذا.

saltamonte

: ملخ, اتش بازی کوچک.

saltamontes

: ملخ, اتش بازی کوچک, خرنوب, اقاقیا, ملخ.

saltar

: مانع, سبدترکه ای, چهار چوب جگنی, مسابقه پرش از روی مانع, از روی پرچین یاچارچوب پریدن, از روی مانع پریدن, فاءق امدن بر, جستن, پریدن, خیز زدن, جور درامدن, وفق دادن, پراندن, جهاندن, پرش, جهش, افزایش ناگهانی, ترقی, جست, پرش, خیز, جستن, دویدن, خیز زدن, جست, جست زدن, جست بزن, بهار, چشمه, سرچشمه, فنر, انبرک, جست وخیز, حالت فنری, حالت ارتجاعی فنر, پریدن, جهش کردن, جهیدن, قابل ارتجاع بودن, حالت فنری داشتن, ظاهر شدن, طاق, گنبد, قپه, سردابه, هلال طاق, غار, مغاره, گنبد یا طاق درست کردن, جست زدن, پریدن, جهش.

saltear

: یورش, حمله, تجاوز, حمله بمقدسات, اظهار عشق, تجاوز یا حمله کردن.

salto

: بالا- جستن, پس جستن, پریدن, گزاف گویی کردن, مورد توپ وتشرقرار دادن, بیرون انداختن, پرش, جست, گزاف گویی, رازک, میوه رازک رازک زدن به, رازک بار اوردن, ابجو, افیون, لی لی کردن, روی یک پاجستن, جست وخیز کوچک کردن, رقصیدن, پرواز دادن, لنگان لنگان راه رفتن, پلکیدن, جستن, پریدن, خیز زدن, جور درامدن, وفق دادن, پراندن, جهاندن, پرش, جهش, افزایش ناگهانی, ترقی, جست, پرش, خیز, جستن, دویدن, خیز زدن.

salto mortal

: شیرجه, معلق, پشتک, معلق زدن.

salud

: تندرستی, بهبودی, سلا مت, مزاج, حال.

saludable

: سالم, تندرست, مقوی, سالم, تندرست, خوش مزاج, سرحال, سالم و بی خطر.

saludar

: سلا م, درود, برخورد, تلا فی, درود گفتن,تبریک گفتن, گریه, داد, فریاد, تاسف, تاثر, تگرگ, طوفان تگرگ, تگرگ باریدن, :سلا م, درود, خوش باش, سلا م برشما باد, سلا م کردن, صدا زدن, اعلا م ورود کردن (کشتی), سلا م, احترام نظامی, سرلا م کردن, سلا م دادن, تهنیت گفتن, درود.

saludo

: احترام, درود, سلا م, سلا م کننده, احترام کننده, تبریک, تبریکات, درود, تهنیت, سلا م, درود, تهنیت, تعارف, سلا م اول نامه.

salvador

: نجات دهنده, ناجی.

salvaje

: ژیان, درنده, شرزه, حریص, سبع, تندخو, خشم الود, سبع, وحشی, رام نشده, غیر اهلی, وحشی شدن, وحشی کردن , وحشی, جنگلی, خود رو, شیفته و دیوانه.

salvar

: نگاه داشتن, اداره کردن, محافظت کردن, نگهداری کردن,نگاهداری, حفاظت, امانت داری, توجه, جلوگیری کردن, ادامه دادن, مداومت بامری دادن, رهایی دادن, رهانیدن, خلا صی, رهایی, نجارت دادن, رهایی بخشیدن, نگاه داشتن, اندوختن, پس انداز کردن, فقط بجز, بجز اینکه.

salvavidas

: قایق نجات, نگهبان, گارد, مامور نجات غریق.

salvia

: عاقل, دانا, بصیر, بافراست, حکیم.

salvo

: بجز, باستثناء, امن, بی خطر, گاوصندوق.

sanar

: علا ج, شفا, دارو, شفا دادن, بهبودی دادن, شفا دادن, خوب کردن, التیام دادن, خوب شدن, ترمیم شدن, بهبود یافتن, بازیافتن.

sanatorio

: اسایشگاه.

sanda

: هندوانه

sandalia

: کفش بی رویه, صندل, سرپایی, کفش راحتی, درخت صندل, صندل پوشیدن.

sandia

: هندوانه

sandwich

: ساندویچ درست کردن, ساندویچ, در تنگنا قرار دادن.

sangrar

: خون امدن از, خون جاری شدن از, خون گرفتن از, خون ریختن, اخاذی کردن, بر جسته کردن, دندانه دار کردن, تو رفتگی, سفارش (دادن), دندانه گذاری.

sangre

: خون, خوی, مزاج, نسبت, خویشاوندی, نژاد, نیرو,خون الودکردن, خون جاری کردن, خون کسی را بجوش اوردن, عصبانی کردن.

sangriento

: برنگ خون, خونی, خون الود, قرمز, خونخوار, خونی, لخته شده, جنایت امیز, خونخوار, مهیب, وحشتناک.

sanguijuela

: زالو, حجامت, اسباب خون گیری, خفاش خون اشام, انگل, مزاحم, شفا دادن, پزشکی کردن, زالو انداختن, طبیب.

sanguinario

: تشنه بخون, خونریز, سفاک, بیرحم.

sanitario

: بهداشتی.

sano

: خوش بنیه, نیرومند, بی نقص, سالم, کشیدن, سوی دیگر بردن, روانه کردن, سالم, تندرست, چشمه, جوهردان, دوات, ببالا فوران کردن, روامدن اب ومایع, درسطح امدن وجاری شدن, :خوب, تندرست, سالم, راحت, بسیارخوب, به چشم, تماما, تمام وکمال, بدون اشکال, اوه, خیلی خوب.

santa

: مقدس', اولیاء, ' ادم پرهیز کار, عنوان روحانیون مثل ' حضرت ' که در اول اسم انها میاید ومخفف ان ست است, جزو مقدسین واولیاء محسوب داشتن, مقدس شمردن.

santo

: خدایی, خدا شناس, با خدا, مقدس, منزه وپاکدامن, وقف شده, خدا, مقدس, روحانی, خاص, موقوف, وقف شده, مقدس, 'اولیاء, ' ادم پرهیز کار, عنوان روحانیون مثل ' حضرت ' که در اول اسم انها میاید ومخفف ان ست است, جزو مقدسین واولیاء محسوب داشتن, مقدس شمردن.

santo y sea

: نشانی, اسم شب, اسم عبور.

santuario

: معبد, جای مقدس, زیارتگاه, درمعبد قرار دادن.

sapo

: غوک, وزغ.

saque

: خدمت کردن, خدمت انجام دادن, بکار رفتن, بدرد خوردن, توپ رازدن.

saquear

: غارت, چپاول, تاراج, استفاده نامشروع, غارت کردن (شهری که اشغال شده), چاپیدن, غارت, تاراج, یغما, غارت کردن, غارت, چپاول, تاراج, یغما, غنیمت, غارت کردن, چاپیدن

saqueo

: گونی, چتایی, درحال یورش وچپاول.

sarampi n

: سرخک, دانه های سرخک, سرخچه, خنازیر خوک, کرم کدو.

sardina

: ماهی ساردین, ماهیان ریز.

sarna

: گری, گر, جرب, کچلی.

sarten

: کماجدان پایه دار, دیگچه, کتری.

sartn

: ماهی تابه, روغن داغ کن, تغار, کفه ترازو, کفه, جمجمه,گودال اب, خدای مزرعه وجنگل وجانوران وشبانان, استخراج کردن, سرخ کردن, بیادانتقاد گرفتن, بهم پیوستن, متصل کردن, بهم جور کردن, قاب, پیشوندی بمعنی همه و سرتاسر.

sastre

: خیاط, دوزندگی کردن.

sat lite

: ماهواره.

sat n

: شیطان, شیطان.

satans

: شیطان, شیطان.

satirizar

: هجو, کنایه, هجو کردن, هجو کردن, مسخره کردن.

satisfaccin

: خوشنودی, خرسندی, رضامندی, رضایت, ارضا ء.

satisfacer

: خرسند کردن, راضی کردن, خشنود کردن, قانع کردن.

satisfecho

: محتوی, مضم?ون.

sauce

: بید, درخت بید, دستگاه پنبه پاک کنی, پاک کردن(پنبه یا پشم).

sauna

: حمام بخار فنلا ندی.

saxof n

: ساکسوفون, نوعی الت موسیقی بادی.

sayn

: جلا د, دژخیم.

sayuela

: لغزش, خطا, سهو, اشتباه, لیزی, گمراهی, قلمه, سرخوری, تکه کاغذ, زیر پیراهنی, ملا- فه, روکش, متکا, نهال, اولا د, نسل, لغزیدن, لیز خودن, گریختن, سهو کردن, اشتباه کردن, از قلم انداختن.

sbado

: روز تعطیل, شنبه, یکشنبه, روز شنبه.

sbito

: تند, پرتگاه دار, سراشیبی, ناگهان, ناگهانی, بیخبر, درشت, جداکردن, ناگهانی, ناگهان, بی خبر, بی مقدمه, فوری, تند, بطور

غافلگیر, غیر منتظره, سریع.

se

: خودش (انزن), خود ان زن, خودش را, خودش, خود او (درحال تاکید), خود (ان مرد), اقا, شخص محترم, لرد, شخص والا مقام, خودشان, خودشانرا.

se al

: نشان لا ـ ی کتاب, چوب الف, نشان, اشاره, دلا لت, اشعار, نشانه, نشان, نشانه, علا مت, اثر, صورت, ایت, تابلو, اعلا ن, امضاء کردن, امضاء, نشان گذاشتن, اشاره کردن, علا مت, سیگنال, علا مت دادن, نشانه.

se alar con el dedo

: نوک, سر, نقطه, نکته, ماده, اصل, موضوع, جهت, درجه, امتیاز بازی, نمره درس, پوان, هدف, مسیر, مرحله, قله, پایان, تیزکردن, گوشه دارکردن, نوکدار کردن, نوک گذاشتن (به), خاطر نشان کردن, نشان دادن, متوجه ساختن, نقطه گذاری کردن.

se or

: اقا (مختصر ان.مر است), اقا, شخص محترم, لرد, شخص والا مقام.

se ora

: لردی, اربابی, اقایی, سیادت, بزرگی.

se orial

: مربوط به بارون, بارونی.

sea

: دخشه.

sealar

: تخصیص دادن, سهم دادن, واگذار کردن, ارجاع کردن, تعیین کردن, مقرر داشتن, گماشتن, قلمداد کردن, اختصاص دادن, بخش کردن, ذکر کردن, نشان دادن, نمایان ساختن, اشاره کردن بر, علا مت, سیگنال, علا مت دادن.

seas personales

: زاب, شرح, وصف, توصیف, تشریح, تعریف.

secador

: ماشین خشک کنی.

secadora

: ماشین خشک کنی.

secante

: جوهر خشک کن, دفتر باطله, دفتر ثبت معاملا ت, دفتر روزنامه.

secar

: خشک, بی اب, اخلا قا خشک, :خشک کردن, خشک انداختن, تشنه شدن.

secci n

: مقطع, بخش.

seco

: خشک, بی اب, اخلا قا خشک, :خشک کردن, خشک انداختن, تشنه شدن.

secrecin

: تراوش, ترشح, دفع, پنهان سازی, اختفا.

secretaria

: دبیر, منشی, رازدار, محرم اسرار.

secretario

: منشی, دفتردار, کارمند دفتری, فروشنده مغازه, دبیر, منشی, رازدار, محرم اسرار.

secreto

: محرمانه, راز.

secta

: فرقه, مسلک, حزب, دسته, دسته مذهبی, مکتب فلسفی, بخش, قسمت, بریدن, قسمت کردن.

secuaz

: پیرو, هواه خواه سیاسی, نوکر.

secuencia

: گلوله, تیر, ساچمه, رسایی, پرتابه, تزریق, جرعه, یک گیلاس مشروب, فرصت, ضربت توپ بازی, منظره فیلمبرداری شده, عکس, رها شده, اصابت کرده, جوانه زده.

secuestrador

: ادم دزد, ادم ربا, دور کننده, عضله دور کننده, ادم دزد, دزدانسان, بچه دزد.

secuestrar

: ربودن, دزدیدن (شخص), دور کردن, ادم دزدیدن, از مرکز بدن دور کردن (طب), دزدی هواپیما وسایر وساءط نقلیه ومسافران ان, بچه دزدی کردن, ادم سرقت کردن, ادم دزدی کردن, بتصرف اوردن, ربون, قاپیدن, توقیف کردن, دچار حمله (مرض وغیره) شدن, درک کردن.

secuestro

: عمل ربودن (زن و بچه و غیره), ربایش, دورشدگی, دوری از مرکز بدن, قیاسی, قیاس.

secundario

: کمتر, کوچکتر, پایین رتبه, خردسال, اصغر, شخص نابالغ, محزون, رشته فرعی, کهاد, صغری, در رشته ثانوی یا فرعی تحصیل کردن, کماد, فرعی, کمکی, حاکی از زمان گذشته, ثانوی.

sed

: تشنگی, عطش, ارزومندی, اشتیاق, تشنه بودن, ارزومند بودن, اشتیاق داشتن.

seda

: ابریشم, نخ ابریشم, نخ ابریشم مخصوص طراحی, پارچه ابریشمی, لباس ابریشمی.

sede

: جا, صندلی, نیمکت, نشیمنگاه, مسند, سرین, کفل, مرکز, مقر, محل اقامت, جایگاه, نشاندن, جایگزین ساختن.

sediento

: تشنه, عطش دار, خشک, بی اب, مشتاق.

sedimento

: سپرده, ته نشست, سپردن.

sedoso

: ابریشمی, نرم, ابریشم پوش, حریری, براق, صاف, ابریشم نماکردن.

seducir

: اغوا کردن, گمراه کردن, از راه بدر کردن, فریفتن.

segador

: ماشین چمن زنی, علف چین, مسخره, شوخ, درو گر, ماشین درو.

segar

: بریدن, گسیختن, گسستن, چیدن, زدن, پاره کردن, قطع کردن, کم کردن, تراش دادن (الماس وغیره), عبور کردن,گذاشتن, برش, چاک, شکاف, معبر, کانال, جوی, تخفیف, بریدگی, خرمن, محصول, هنگام درو, وقت خرمن, نتیجه, حاصل, درو کردن وبرداشتن, چیدن, علف چیدن, چمن را زدن, توده یونجه یا کاه, درو کردن, جمع اوری کردن, بدست اوردن.

segmento

: قطعه, قطعه قطعه کردن.

segregar

: تقسیم کردن, پخش کردن, جداکردن, اب پخشان.

seguarmente

: مطملنا.

seguestar

: بچه دزدی کردن, ادم سرقت کردن, ادم دزدی کردن.

seguido

: مستقیما, سر راست, یکراست, بی درنگ.

seguidor

: دنبالگر, پیرو.

seguir

: تعقیب کردن, دنبال کردن, شکار کردن, واداربه فرار کردن, راندن واخراج کردن, تعقیب, مسابقه, شکار, پیروی کردن از, متابعت کردن, دنبال کردن, تعقیب کردن, فهمیدن, درک کردن, در ذیل امدن, منتج شدن, پیروی, استنباط, متابعت.

segundo

: دوم, دومی, ثانی, دومین بار, ثانوی, مجدد, ثانیه, پشتیبان, کمک, لحظه, درجه دوم بودن, دوم شدن, پشتیبانی کردن, تایید کردن.

seguramente

: همانا, حتما, مطملنا, یقینا, محققا, مسلما, بطور حتم.

seguridad

: ایمنی, سلا مت, امنیت, محفوظیت, ایمنی, امان, امنیت, اسایش خاطر, اطمینان, تامین, مصونیت, وثیقه, گرو, تضمین, ضامن.

seguro

: بیمه, حق بیمه, پول بیمه, امن, بی خطر, گاوصندوق, ایمن, بی خطر, مطملن, استوار, محکم, دراماں, تامین, حفظ کردن, محفوظ داشتن تامین کردن, امن, یقین, خاطر جمع, مطملن, از روی یقین, قطعی, مسلم, محقق, استوار, راسخ یقینا.

seis

: شماره شش, شش, ششمین.

selecci n

: پسند, انتخاب, چیز نخبه, برگزیده, منتخب, گزین, انتخاب, گزینش

seleccionado

: گزیدن, انتخاب کردن.

seleccionar

: گزیدن, انتخاب کردن.

selecto

: گزیدن, انتخاب کردن.

sellar

: مهر , نشان, نقش, باسمه, چاپ, تمبر, پست, جنس,نوع, پابزمین کوبیدن, مهر زدن, نشان دار کردن, کلیشه زدن, نقش بستن, منقوش کردن, منگنه کردن, تمبرزدن, تمبر پست الصاق کردن.

sello

: خوک ابی, گوساله ماهی, مهر, نشان, تضمین, مهر کردن, صحه گذاشتن, مهر و موم کردن, بستن, درزگیری کردن, مهر , نشان, نقش, باسمه, چاپ, تمبر, پست, جنس,نوع, پابزمین کوبیدن, مهر زدن, نشان دار کردن, کلیشه زدن, نقش بستن, منقوش کردن, منگنه کردن, تمبرزدن, تمبر پست الصاق کردن.

sello de correos

: مهر , نشان, نقش, باسمه, چاپ, تمبر, پست, جنس,نوع, پابزمین کوبیدن, مهر زدن, نشان دار کردن, کلیشه زدن, نقش بستن, منقوش کردن, منگنه کردن, تمبرزدن, تمبر پست الصاق کردن.

selva

: جنگل, بیشه, تبدیل به جنگل کردن, درختکاری کردن, جنگل.

selvoso

: پوشیده شده از درخت, خیلی انبوه.

semana

: هفته, هفت روز.

semanal

: هفتگی, هفته ای یکبار, هفته به هفته.

semanalmente

: هفتگی, هفته ای یکبار, هفته به هفته.

sembrar

: ماده خوک جوان, شلخته وچاق.

semejante

: هماننـد, ماننـدهم, شبیه, یکسـان, یکجور, بتسـاوی, دوست داشـتن, مایل بودن, دل خواسـتن, نظیر بودن, بشـکل یا شبیه (چیزی یا کسی) بودن, مانند, مثل, قرین, نظیر, همانند, متشابه, شبیه, همچون, بسان, همچنان, هم شکل, هم جنس, متمایل, به تساوی, شاید, احتمالا, فی المثل, مثلا, همگونه, همسان, همانند.

semejanza

: شباهت, تشابه, همانندی, همشکلی, مقایسه, همسانی, همانندی.

semen

: نطفه, منی, دانه, تخم.

semestral

: ششماهه, سالی دوبار, دوسال یکبار.

semfora

: چراغ علا مت توقف وساءط نقلیه, چراغ ترمز.

semic rculo

: نیمدایره, نیم دایره تشکیل دادن.

semilla

: بذر, دانه, تخم, ذریه, اولا د, تخم اوری, تخم ریختن, کاشتن.

semisalado

: شورمزه, بدمزه.

senado

: مجلس سنا.

senador

: عضو مجلس سنا, نماینده مجلس سنا, سناتور.

sencillo

: پهن, مسطح, هموار, صاف, برابر, واضح, اشکار, رک و ساده, ساده, جلگه, دشت, هامون, میدان یا محوطه جنگ, بدقیافه, شکوه, شکوه کردن, ساده, راست, درست, بی پرده, رک, سر راست, اسان.

senda

: پیاده رو, پایه ستون, پایه مجسمه, پایه, میسر.

sendero

: پیاده رو, پایه ستون, پایه مجسمه, پایه, میسر, بدنبال کشیدن, بدنبال حرکت کردن, طفیلی بودن, دنباله دار بودن, دنباله داشتن, اثر پا باقی گذاردن, پیشقدم, پیشرو, دنباله.

senil

: سالخورده, پیر مرد, وابسته به پیری, خرف.

seno

: اغوش, سینه, بغل, بر, پیش سینه, بااغوش باز پذیرفتن,دراغوش حمل کردن, رازی رادرسینه نهفتن, دارای پستان شدن (درمورد دختران) , سینه, پستان, اغوش, افکار, وجدان, نوک پستان, هرچیزی شبیه پستان, سینه بسینه شدن, برابر, باسینه دفاع کردن, مجسمه نیم تنه, بالا تنه, سینه, انفجار, ترکیدگی, ترکیدن (با up), خرد گشتن, ورشکست شدن, ورشکست کردن, بیچاره کردن.

senor

: اقا (مختصر ان.مر است).

sensaci n

: احساس, حس, احساس, حس, شور, تاثیر, ظاهر.

sensacional

: رنگ پریده, ترسناک, تیره, مستهجن, بطورترسناک یاغم انگیز, موحش, شعله تیره, شعله دودنما, رنگ زرد مایل به قرمز, کم رنگ وپریده, زننده, شورانگیز, مهیج, احساساتی, موثر, حسی.

sensato

: معقول, محسوس, مشهود, بارز.

sensible

: حساس, نفوذ پذیر, دارای حساسیت, نازک, حساس, لطیف, دقیق, ترد ونازک, باریک, محبت امیز, باملا حظه, حساس بودن, ترد کردن, لطیف کردن, انبار, اراءه دادن, تقدیم کردن, پیشنهاد, پول رایج, مناقصه ومزایده.

sensiblera

: حریره ارد ذرت, خمیر نرم, صدای مزاحم, پارازیت, خش خش, حریره اردذرت تهیه کردن, سفر پیاده در برف, پیاده در برف سفرکردن, احساسات بیش از حد.

sensiblero

: اسم خاص مونث, مریم مجدلیه, ضعیف وخیلی احساساتی, سرمست, حریره یاخمیرمانند, احساساتی.

sensitivo

: حساس, نفوذ پذیر, دارای حساسیت.

sentarse

: نشستن, جلوس کردن, قرار گرفتن.

sentencia

: تصمیم, داوری, دادرسی, فتوی, رای, جمله, حکم, فتوی, رای, قضاوت, گفته, رای دادن, محکوم کردن, رای, رای هیلت منصفه, فتوی, نظر, قضاوت.

sentenciar

: جمله, حکم, فتوی, رای, قضاوت, گفته, رای دادن, محکوم کردن.

sentido

: دلیل, سبب, علت, عقل, خرد, شعور, استدلا ل کردن, دلیل و برهان اوردن, حواس پنجگانه, حس, احساس, هوش, شعور, معنی, مفاد, حس تشخیص, مفهوم, احساس کردن, پی بردن.

sentimiento

: احساس, حس, احساس, حس, شور, تاثیر, ظاهر.

sentir

: احساس کردن, لمس کردن, محسوس شدن, درک کردن, دریافتن, مشاهده کردن, دیدن, ملا حظه کردن, پشیمانی, افسوس, تاسف, افسوس خوردن, حسرت بردن, نادم شدن, تاثر, حواس پنجگانه, حس, احساس, هوش, شعور, معنی, مفاد, حس تشخیص, مفهوم, احساس کردن, پی بردن.

sentirse

: احساس کردن, لمس کردن, محسوس شدن.

seora

: بانو, خانم, زوجه, رءیسه خانه, بانو, خانم, کدبانو, معشوقه, دلبر, یار.

seorita

: از دست دادن, احساس فقدان چیزی راکردن, گم کردن, خطا کردن, نداشتن, فاقدبودن(.n): دوشیزه.

separaci n

: تقسیم, بخش, قسمت, تیغه, دیواره, وسیله یا اسباب تفکیک, حد فاصل, اپارتمان, تقسیم به بخش های جزء کردن, تفکیک کردن, جدا کردن, جدایی, تفکیک.

separadamente

: جدا, کنار, سوا, مجزا, غیرهمفکر.

separado

: جدا, جداگانه, جدا کردن, تفکیک کردن.

separar

: جدا کردن, تقسیم کردن, پخش کردن, جداکردن, اب پخشان, جزء, قطعه, پاره, جدا کردن, جداشدن, جدا, جداگانه, جدا کردن, تفکیک کردن.

separarse

: جزء, قطعه, پاره, جدا کردن, جداشدن.

seperado

: جدا, مجزا, مجرد, مجزا کردن.

septentrional

: شمال, شمالی, باد شمال, رو به شمال, در شمال.

septiembre

: سپتامبر, نهمین ماه تقویم مسیحی.

sepultar

: بخاک سپردن, دفن کردن, از نظر پوشاندن.

sepultura

: قبر, گودال, سخت, بم, خطرناک, بزرگ, مهم, موقر, سنگین, نقش کردن, تراشیدن, حفر کردن, قبر کندن, دفن کردن.

sequa

: خشکی, خشک سالی, تنگی, تشنگی.

ser

: مصدر فعل بودن, امر فعل بودن, وجود داشتن, زیستن, شدن, ماندن, باش, هستی, وجود, افریده, مخلوق, موجود زنده, شخصیت, جوهر, فرتاش, افریده, مخلوق, جانور.

ser anterior a

: پیش از تاریخ حقیقی تاریخ گذاشتن, پیش بودن (از), منتظربودن, پیش بینی کردن, جلوانداختن, سبقت.

ser apto para

: صلا حیت داشتن, واجد شرایط شدن, توصیف کردن.

ser capaz de

: صلا حیت داشتن, واجد شرایط شدن, توصیف کردن.

ser presentado a

: تقاطع, اشتراک, ملا قات کردن, مواجه شدن.

ser suficiente

: کردن, عمل کردن, انجام دادن, کفایت کردن, این کلمه در ابتدای جمله بصورت علا مت سوال میاید, فعل معین.

ser suspendido

: خراب شدن, تصورکردن, موفق نشدن.

serenamente

: بطور ارام.

sereno

: ارام, ساکت, باز, روشن, صاف, بی سر وصدا, متین, اسمان صاف, متانت, صافی, صاف کردن.

serie

: انفصال, شکستگی, شکستن, پی رفت, توالی, ترادف, تسلسل, تابعیت, رشته, ترتیب, به ترتیب مرتب کردن, نوبتی, پیاپی, دنباله, سری.

seriedad

: سنگینی, ثقل, جاذبه زمین, درجه کشش, وقار, اهمیت, شدت, جدیت, دشواری وضع.

serio

: جدی, دلگرم, باحرارت, مشتاق, صمیمانه, سنگین, علا قه شدید به چیزی, وثیقه, بیعانه, جدی, مهم, خطیر, سخت, خطرناک, وخیم,, : متین, موقر, ارام, ثابت, سنگین.

serm n

: موعظه, وعظ, خطبه, خطابه, اندرز, گفتار, وابسته بموعظه, موعظه کردن.

❊sermonear

: سخنرانی, خطابه, کنفرانس, درس, سخنرانی کردن, خطابه گفتن, نطق کردن, اسب کوچک سواری, اسب پیر و وامانده, یابو, فاحشه, عیبجویی کردن, نق زدن, ازار دادن, مرتبا گوشزد کردن, عیبجو, نق نقو, موعظه کردن, وعظ کردن, سخنرانی مذهبی کردن, نصیحت کردن.

serpear

: پیچ, خم, دور, گردش, راه پر پیچ وخم, پیچ وخم داشتن, مسیر پیچیده ای را طی کردن, چماب, مار, دارای حرکت مارپیچی بودن, مارپیچی بودن, مارپیچ رفتن, باد, نفخ, بادخورده کردن, درمعرض بادگذاردن, ازنفس انداختن, نفس, خسته کردن یاشدن, ازنفس افتادن, : پیچاندن, پیچیدن, پیچ دان, کوک کردن(ساعت و غیره), انحناء, انحنایافتن, حلقه زدن, چرخاندن.

serpentear

: پیچ, خم, دور, گردش, راه پر پیچ وخم, پیچ وخم داشتن, مسیر پیچیده ای را طی کردن, چماب, مار, دارای حرکت مارپیچی بودن, مارپیچی بودن, مارپیچ رفتن, باد, نفخ, بادخورده کردن, درمعرض بادگذاردن, ازنفس انداختن, نفس, خسته کردن یاشدن, ازنفس افتادن, : پیچاندن, پیچیدن, پیچ دان, کوک کردن(ساعت و غیره), انحناء, انحنایافتن, حلقه زدن, چرخاندن.

serpiente

: مار, ماربزرگ, ابلیس, صورت فلکی حیه, مار, دارای حرکت مارپیچی بودن, مارپیچی بودن, مارپیچ رفتن.

serrn

: خاک اره, باخاک اره پوشاندن, پوچ.

server

: خدمتگذار, خدمتکار, کمک کننده, نوکر, بازیکنی که توپ را میزند.

servicial

: تطبیق, موافقت, جا, منزل, مناسب, خوش محضر, مفید, کمک کننده.

servicio

: توجه, مواظبت, رسیدگی, تیمار, پرستاری, خدمت, ملا زمت, حضور, حضار, همراهان, ملتزمین, خدمت کردن, خدمت انجام دادن, بکار رفتن, بدرد خوردن, توپ رازدن, خدمت, یاری, بنگاه, روبراه ساختن, تعمیر کردن.

servicios

: حمام, محل دستشویی, اتاقک توالت.

servidor

: نوکر, خدمتکار, خادم, پیشخدمت, بنده.

servidumbre

: حق ارتفاقی, راحتی, اسایش, راحت شدن از درد, منزل.

servil

: پست, نوکر مابانه, چاکر, نوکر, ادم پست.

servilleta

: دستمال سفره, دستمال, سینه بند, پیش انداز.

servir

: توجه کردن, مواظبت کردن, گوش کردن (به), رسیدگی کردن, حضور داشتن (در), در ملا زمت کسی بودن, همراه بودن (با), درپی چیزی بودن, از دنبال امدن, منتظرشدن, انتظار کشیدن, انتظار داشتن, ظرف, بشقاب, دوری, سینی, خوراك, غذا, در بشقاب ریختن, مقعر کردن, خدمت کردن, خدمت انجام دادن, بکار رفتن, بدرد خوردن, توپ رازدن.

sesenta

: شماره شصت, شصت.

sesi n

: جلسه, نشست, مجلس, دوره تحصیلی.

seso

: مغز, مخ, کله, هوش, ذکاوت, فهم, مغز کسی را دراوردن, بقتل رساندن.

sesudo

: دارای قوه قضاوت سلیم.

seta

: گیاه قارچی, قارچ, سماروغ, قارچ, سماروغ, بسرعت رویاندن, بسرعت ایجاد کردن.

setenta

: هفتاد, هفتاد ساله, عدد یا علا مت هفتاد.

seto vivo

: چپر, خارپشته, پرچین, حصار, راه بند, مانع, پرچین ساختن, خاربست درست کردن, احاطه کردن, طفره زدن, از زیر (چیزی) در رفتن.

seudnimo

: اسم مستعار, تخلص.

seuelo

: وسیله تطمیع, طعمه یا چیز جالبی که سبب عطف توجه دیگری شود, گول زنک, فریب, تطمیع, بوسیله تطمیع بدام انداختن, بطمع طعمه یا سودی گرفتار کردن, فریفتن, اغوا کردن.

severo

: تند, درشت, خشن, ناگوار, زننده, ناملا یم, سخت, سخت گیر, طاقت فرسا, شاق, شدید.

sexo

: جنس (مذکر یا مونث), تذکیر وتانیث, احساسات جنسی, روابط جنسی, جنسی, سکس, سکسی کردن.

sexto

: ششم, ششمین, یک ششم, شش یک, سدس, سادس.

sexual

: تولیدی, نسلی, جنسی, تناسلی, وابسته به الت تناسلی و جماع.

sexualidad

: جنس (مذکر یا مونث), تذکیر وتانیث, احساسات جنسی, روابط جنسی, جنسی, سکس, سکسی کردن, جنسیت, تمایلا ت جنسی.

si

: اگر, چنانچه, ایا, خواه, چه, هرگاه, هر وقت, ای کاش,کاش, اگر, چنانچه, شرط, حالت, فرض, تصور, بفرض, ایا, خواه, چه, بله, بلی, اری, بلی گفتن.

si bien

: اگرچه, گرچه, هرچند, بااینکه, بهرحال, باوجود ان, بهرجهت, اگرچه, گرچه, هرچند با اینکه, باوجوداینکه, ولو, ولی.

si no

: دیگر, جز این, طور دیگر, وگرنه, والا, درغیراینصورت.

siberia

: سیبریه.

siberiana

: سیبریه ای.

sidra

: شراب سیب, شربت سیب, اب سیب.

siempre

: همواره, همیشه, پیوسته, همه وقت, همیشه, همواره, هرگز, هیچ, اصلا, درهر صورت.

siempre verde

: بی خزان, همیشه سبز, همیشه بهار, بادوام.

sien

: پرستشگاه, معبد, شقیقه, گیجگاه.

sierra

: مرز, کنار, حاشیه, لبه, برامدگی لبه طبقات سنگ, نوار, تسمه ء اهنی, تکه دراز گوشت, بصورت نوار یا تسمه دراوردن, دید, سخن,لغت یا جمله ضرب المثل, مثال, امثال و حکم, اره, هراسبابی شبیه اره.

sierra para metales

: اره اهن بری.

siesta

: چرت, خواب نیمروز, چرت زدن, خواب, پرز.

siete

: هفت, هفتم, هفتمین, یک هفتم, هفت چیز.

sifn

: زانویی, لوله خمیده یا شتر گلو, سیفون, از لوله یا سیفون رد کردن.

siglo

: صدساله, یادبود صدساله, سده, سده, قرن.

significado

: ارش, معنی, مفاد, مفهوم, فحوا, مقصود, منظور.

significar

: مطلبی را رساندن, ضمنا فهماندن, دلا لت ضمنی کردن بر, اشاره داشتن بر, اشاره کردن, رساندن, میانه, متوسط, وسطی, واقع دروسط, حد وسط, متوسط, میانه روی, اعتدال, منابع درامد, عایدی, پست فطرت, بدجنس, اب زیرکاه, قصد داشتن, مقصود داشتن, هدف داشتن, معنی ومفهوم خاصی داشتن, معنی دادن, میانگین, دلا لت کردن بر, حاکی بودن از, باشاره فهماندن, معنی دادن, معنی بخشیدن.

significativo

: پر معنی, معنی دار, مهم, معنی دار.

signo

: نشان, نشانه, علا مت, اثر, صورت, ایت, تابلو, اعلا ن, امضاء کردن, امضاء, نشان گذاشتن, اشاره کردن.

siguiente

: تعقیب, پیروی, زیرین, ذیل, شرح ذیل, بعد, دیگر, اینده, پهلویی, جنبی, مجاور, نزدیک ترین, پس ازان, سپس, بعد, جنب, کنار.

silbar

: صدای خش خش, صدای هیس (مثل صدای مار), هیس کردن, سوت, صفیر, سوت زدن.

silbato

: سوت, صفیر, سوت زدن.

silbido

: صدای خش خش, صدای هیس (مثل صدای مار), هیس کردن.

silenciador

: شال گردن, صدا خفه کن, نمد, انبار لوله اگزوس, خاموش کننده, فرونشاننده, ساکت کننده, صدا خفه کن.

silencio

: ارام کردن, تسکین دادن, ساکت کردن, خموشی, خاموشی, سکوت, ارامش, فروگذاری, ساکت کردن, ارام کردن, خاموش شدن.

silencioso

: خموش, خاموش, ساکت, بیصدا, ارام, صامت, بیحرف.

silla

: صندلی, مقر, کرسی استادی در دانشگاه, برکرسی یاصندلی نشاندن, زین, پالا ن زدن, سواری کردن, تحمیل کردن, زین کردن.

silla de ruedas

: صندلی چرخ دار.

silleta

: لگن بیمار بستری.

silvicultura

: جنگلبانی, احداث جنگل, جنگلداری.

simbolo

: نشان, علا مت, نماد, رمز, اشاره, رقم, بصورت سمبل دراوردن.

similar

: همسان, همانند.

simpat a

: همدمی, همدردی, دلسوی, رقت, همفکری, موافقت.

simple

: ساده.

simplemente

: عادل, دادگر, منصف, باانصاف, بی طرف, منصفانه, مقتضی, بجا, مستحق, :(د.گ.) فقط, درست, تنها, عینا, الساعه, اندکی پیش, درهمان دم, بسادگی, واقعا, حقیقتا.

simptico

: نازنین, دلپسند, خوب, دلپذیر, مطلوب, مودب, نجیب, اماده خدمت, حاضر خدمات, مهربان, اجباری, الزامی, خوش ایند, دلپذیر, خرم, مطبوع, پسندیده, خوش مشرب.

simular

: وانمود کردن, بخود بستن, جعل کردن, خود را بناخوشی زدن, تمارض کردن, وانمود کردن, بخود بستن, دعوی کردن, صوری, وانمود کردن, بخود بستن, مانند بودن, تقلید کردن, شباهت داشتن به.

simult neo

: همبود, باهم واقع شونده, همزمان.

sin

: برون, بیرون, بیرون از, از بیرون, بطرف خارج, انطرف, فاقد, بدون.

sin aliento

: بی نفس, بی جان, نفس نفس زنان, مشتاق.

sin cansancio

: بی لا ستیک, خستگی ناپذیر, نافرسودنی.

sin costura

: بی درز.

sin cuidado

: سبکبار, بی خیال, بی دقت.

sin dientes

: بی دندان, بدون دندانه, بچه گانه.

sin domicilio fijo

: منزل, مسکن, رحل اقامت افکندن, اشاره کردن, پیشگویی کردن, بودگاه, بودباش.

sin embargo

: هرچند, اگر چه, هر قدر هم, بهر حال, هنوز, اما, باوجود اینکه, علی رغم, باوجود, بدون توجه, ارام, خاموش, ساکت, بی حرکت, راکد, همیشه, هنوز, بازهم, هنوزهم معذلک, : ارام کردن, ساکت کردن, خاموش شدن, دستگاه تقطیر, عرق گرفتن از, سکوت, خاموشی, بهرحال, باوجود ان, بهرجهت, اگرچه, گرچه, هرچند با اینکه, باوجوداینکه, ولو, ولی, هنوز, تا ان زمان, تا کنون, تا انوقت, تاحال, باز هم, بااینحال, ولی, درعین حال.

sin gas

: ارام, خاموش, ساکت, بی حرکت, راکد, همیشه, هنوز, بازهم, هنوزهم معذلک, : ارام کردن, ساکت کردن, خاموش شدن, دستگاه تقطیر, عرق گرفتن از, سکوت, خاموشی.

sin gusto

: بیمزه, بی سلیقه, بی ذاءقه.

sin habla

: صامت, لا ل, گنگ

sin hogar

: دربدر, بی خانمان, اواره.

sin lengua

: بی زبان, گنگ.

sin ms

: بسادگی, واقعا, حقیقتا.

sin plomo

: بی سرب, بدون سرب (دربین حروف چاپ).

sin sentido

: بی معنی.

sin techo

: دربدر, بی خانمان, اواره.

sin valor

: بی بها, ناچیز و بی قیمت, بی ارزش, بی اهمیت.

sinagoga

: کنیسه, پرستشگاه یهود.

sinceridad

: صدق وصفا, بی ریایی, خلوص, صمیمیت.

sincero

: راستکار, راد, درست کار, امین, جلا ـ ل, بیغل وغش, صادق, عفیف, بازه, ازاد, اشکار, باز کردن, باز شدن, بی ریا, راست نما, مخلص, صادق, صمیمی.

sinecura

: هر شغلی که متضمن مسلولیت مهمی نباشد, جیره خور ولگرد, وظیفه گرفتن وول گشتن, مفت خوری وولگردی.

sinfon a

: سمفونی, قطعه طولا نی موسیقی, هم نوا, هم نوایی.

singular

: عجیب و غریب, غیر عادی, خل, خنده دار, مختل کردن, گرفتار شدن, تکین, منفرد.

singularidad

: چیز عجیب و غریب, غرابت, غرابت, شگفتی, یکتایی, منحصر بفردی.

siniestro

: بدشگون, نامیمون, شوم, بدیمن, بدیمن, گمراه کننده, بدخواه, کج, نادرست, خطا, فاسد, بدیمن, بدشگون, نامیمون, شیطانی.

sinnimo

: کلمه مترادف, کلمه هم معنی.

sinsabor

: رنجش, رنجیدگی, ناخشنودی, نارضایتی, خشم, صدمه.

sint tico

: ترکیبی, مرکب از مواد مصنوعی, همگذاشت.

sinverg enza

: بی وجدان, پست, خدا نشناس, بی دین, رافضی, بدعت گذار, خبیث, ارقه, لا ت, رذل, ناکس, ادم پست, تبه کار, شریر, بدذات, پست.

sirena

: زن ماهی, حوری دریایی, افسونگر, حوری دریایی, زن دلفریب, سوت کارخانه, اژیر, حوری مانند.

sirviente

: پسر بچه, پسر, خانه شاگرد, خانگی, خانوادگی, اهلی, رام, بومی, خانه دار, مستخدم یا خادمه.

sismo

: زمین لرزه, زلزله.

sistema

: سیستم, دستگاه, منظومه.

sistemtico

: قاعده دار, با همست, همست دار.

sitiar

: احاطه کردن, مزین کردن, حمله کردن بر, بستوه اوردن, عاجز کردن.

sitio

: محل, مکان, جا, محل, مرتبه, قرار دادن, گماردن, اتاق, خانه, جا, فضا, محل, موقع, مجال, مسکن گزیدن, منزل دادن به, وسیع تر کردن, جا, صندلی, نیمکت, نشیمنگاه, مسند, سرین, کفل, مرکز, مقر, محل اقامت, جایگاه, نشاندن, جایگزین ساختن, محاصره, احاطه, محاصره کردن, محل, مقر, خال, نقطه, لک, موضع, بجا اوردن.

situaci n

: محل, مکان, موقعیت, محل, وضع.

situado

: واقع شده در, واقع در, جایگزین.

situar

: جا, محل, مرتبه, قرار دادن, گماردن, گذاردن,قراردادن,به زور واداشتن,عذاب دادن,تقدیم داشتن,تعبیر کردن,بکار بردن,منصوب کردن, ترغیب کردن,استقرار,پرتاب,سعی,ثابت, مجموعه, نشاندن, دستگاه.

slido

: شرکت, تجارتخانه, کارخانه, موسسه بازرگانی, استوار, محکم, ثابت, پابرجا, راسخ, سفت کردن, استوار کردن, قوی هیکل, تنومند, ستبر, هیکل دار, جامد, ز جسم, ماده جامد, سفت, سخت, مکعب, سه بعدی, محکم, استوار, قوی, خالص, ناب, بسته, منجمد, سخت, یک پارچه, مکعب, حجمی, سه بعدی, توپر, نیرومند, قابل اطمینان, محکم, ستبر, تنومند, قوی هیکل, خوش بنیه, درشت.

slogan

: خروش, نعره, ورد, تکیه کلا م, شعار, ارم.

small

: کوچک, خرده, ریز, محقر, خفیف, پست, غیر مهم, جزءی, کم, دون, کوچک شدن یاکردن.

smbolo

: نشان, علا مت, نماد, رمز, اشاره, رقم, بصورت سمبل دراوردن.

sntoma

: هم افت, نشان, نشانه, اثر, دلیل, علا ءم مرض, علا مت.

so ar

: خواب, خواب دیدن, رویا دیدن.

sobaco

: بغل, زیر بغل.

soberano

: پادشاه, شهریار, لیره زر, با اقتدار, دارای قدرت عالیه.

soberbio

: عالی, بسیار خوب, باشکوه, باوقار.

sobornar

: رشوه دادن, تطمیع کردن, رشوه, بدکند.

soborno

: رشوه دادن, تطمیع کردن, رشوه, بدکند, رشاء, ارتشاء, رشوه خواری, پاره ستانی, رشوه, پس زدن (ماشین وغیره), لگدزدن, بازپرداخت.

sobra

: زیادتی, مازاد, زاءد, باقی مانده, اضافه, زیادی.

sobre

: درباره, گرداگرد, پیرامون, دور تا دور, در اطراف, نزدیک, قریب, در حدود, در باب, راجع به, در شرف, در صدد, با, نزد, در, بهر سو, تقریبا, بالا- تر, فرمان عقب گرد, در بالا- بالا- ی, بالا- ی سر, نام برده, بالا- تر, برتر, مافوق, واقع دربالا- سابق الذکر,

مـذکوردرفوق, پـاکت, پوشـش, لفـاف, جـام, حلقه ء گلبرگ, وصـل, روشن, برقرار, بالا-ی, روی, بالا ی سـر, بر فراز, ان طرف, درسرتاسـر, دربالا-, بسوی دیگر, متجاوز از, بالا یی, رویی, بیرونی, شـفا یافتن, پایان یافتن, به انتها رسـیدن, پیشونـدی بمعنی زیادو زیاده و بیش, روی, بر, بر روی, فوق, بر فراز, بمحض, بمجرد.

sobreabrigo

: روپوش, پالتو.

sobrecargar

: زیادی بار کردن, بار اضافی.

sobrecargo

: زیاد ستاندن, زیاد بار کردن, تحمیل کردن زیاد پر کردن, اضافه کردن, نرخ اضافی مالیات اضافی, جریمه, اضافه بها.

sobrecejo

: اخم کردن, روی درهم کشیدن, اخم.

sobrecubierta

: ژاکت, نیمتنه, پوشه, جلد, کتاب, جلد کردن, پوشاندن, درپوشه گذاردن.

sobredividendo

: انعام, جایزه, حق الا متیاز, سودقرضه, پرداخت اضافی.

sobrenivel

: در بالا ی سطح زمین, در قید حیات.

sobrepeso

: چاق, سنگینی زیاد, وزن زیادی, سنگینی کردن, چاقی.

sobreprecio

: بیش از حد قیمت گذاردن.

sobresalir

: برتری داشتن بر, بهتربودن از, تفوق جستن بر, پیش رفتن, پیشرفتگی داشتن, جلو رفتن , پیش رفتگی, پیش امدگی, برامدگی, تاق نما, اویزان بودن, تهدید کردن, مشرف بودن, برامدگی داشتن, جلو امده بودن, تحمیل کردن.

sobresaltarse

: شانه خالی کردن, بخود پیچیدن, دریع داشتن, مضایقه کردن, مضایقه, امساک.

sobretodo

: کت, نیمتنه, روکش, پوشاندن, روکش کردن, اندودن, روپوش, پالتو.

sobrevivir

: زنده ماندن, باقی بودن, بیشتر زنده بودن از, گذراندن, سپری کردن, طی کردن برزیستن.

sobrina

: خویش و قوم مونث, دختر برادر یا خواهر و غیره.

sobrino

: پسر برادر, پسر خواهر, پسر برادر زن و خواهر شوهر و غیره.

sobrio

: هوشیار, بهوش, عاقل, میانه رو, معتدل, متین, سنگین, موقر, ادم هشیار(دربرابرمست), هوشیار بودن, بهوش اوردن, از مستی دراوردن.

sociable

: صمیمی, خوش مشرب, یار.

social

: انسی, دسته جمعی, وابسته بجامعه, اجتماعی, گروه دوست, معاشرتی, جمعیت دوست, تفریحی.

socialismo

: سوسیالیزم, جامعه گرایی.

socialista

: جامعه گرای, سوسیالیست, طرفدار توزیع وتعدیل ثروت.

sociedad

: انجمن, اجتماع, عوام, شرکت, انجمن, مجمع, جامعه, اجتماع, معاشرت, شرکت, حشر ونشر, نظام اجتماعی, گروه, جمعیت, اشتراک مساعی, انسگان.

socio

: هم پیوند, همبسته, امیزش کردن, معاشرت کردن, همدم شدن, پیوستن, مربوط ساختن, دانشبهری, شریک کردن, همدست, همقطار, عضو پیوسته, شریک, همسر, رفیق, شریک شدن یاکردن, شریک, همدست, انباز, همسر, یار.

socorro

: کمک کردن, یاری کردن, مساعدت کردن, پشتیبانی کردن, حمایت کردن, کمک, یاری, حمایت, همدست, بردست, یاور.

sof

: نیمکت, نیمکت مبلی نرم وفنری.

sofocante

: خفه, دلتنگ کننده, اوقات تلخ, مغرور, محافظه کار, بد اخم, لجوج.

sofocar

: خفه کردن, بستن, مسدود کردن, انسداد, اختناق, دریچه, ساسات (ماشین).

sofrenar

: ایست, مکث, درنگ, سکته, ایست کردن, مکث کردن, لنگیدن

software

: نرم افزار.

soga

: طناب, رسن, ریسمان, باطناب بستن, بشکل طناب در امدن.

sojuzgar

: زرده تخم مرغ, محتویات نطفه.

sol

: افتاب, خورشید, درمعرض افتاب قرار دادن, تابیدن, تابش افتاب, نور افتاب.

solamente

: عادل, دادگر, منصف, باانصاف, بی طرف, منصفانه, مقتضی, بجا, مستحق, :(د.گ.) فقط, درست, تنها, عینا, الساعه, اندکی پیش, درهمان دم, فقط, تنها, محض, بس, بیگانه, عمده, صرفا, منحصرا, یگانه, فقط بخاطر, فقط, منحصرا, بتنهایی.

solamente que

: مگراینکه, جز اینکه, مگر.

solapa

: ضربه, صدای چلپ, اویخته وشل, برگه یا قسمت اویخته, زبانه کفش, بال وپرزدن مرغ بهم زدن, پرزدن, دری وری گفتن, برگردان, برگردان یقه.

solariego

: نیایی, اجدادی.

soldado

: سرباز, نظامی, سپاهی, سربازی کردن, نظامی شدن.

soldador

: جوشکار, ماشین جوشکاری.

soldadura

: درزه, بند گاه, بند, مفصل, پیوندگاه, زانویی, جای کشیدن تریاک با استعمال نوشابه, لولا, مشترک, توام, شرکتی, مشاع, شریک, متصل, کردن, خرد کردن, بند بند کردن, مساعی مشترک, جوشکاری کردن, جوش دادن, پیوستن, جوش.

soldar

: لحیم, کفشیر, جوش, وسیله التیام واتصال, لحیم کردن, جوش دادن, التیام دادن, جوشکاری کردن, جوش دادن, پیوستن, جوش.

soleado

: افتابی, روشن, افتاب رو, رو بافتاب, تابناک.

solemne

: رسمی, موقر, جدی, گرفته, موقرانه, باتشریفات.

soler

: تمایل, خواسته, ایکاش, میخواستم, میخواستند.

solicitante

: درخواست دهنده, تقاضا کننده, طالب, داوطلب, متقاضی, درخواستگر, پروپاکاندچی انتخابات و غیره, رای جمع کن.

solicitar

: خواهش, درخواست, تقاضا, خواسته, خواستار شدن, تمنا کردن, تقاضا کردن.

solicitar un puesto

: بکار بردن, بکار زدن, استعمال کردن, اجرا کردن, اعمال کردن, متصل کردن, بهم بستن, درخواست کردن, شامل شدن, قابل اجرا بودن.

solicitud

: درخواست, درخواست نامه, پشت کار, استعمال.

solista

: اواز خوان مذهبی.

solitario

: تنها, تک, دلتنگ, مجرد, بیوه, یکه, مجزا ومنفرد, تنها, بیکس, غریب, بی یار, متروک, بیغوله.

solo

: تنها, یکتا, فقط, صرفا, محضا, فقط, تنها, محض, بس, بیگانه, عمده, صرفا, منحصرا, یگانه, فقط بخاطر, واحد, منفرد, تک, فرد, تنها, یک نفری, مجرد, جدا کردن, برگزیدن, انتخاب کردن, کف پا, تخت کفش, تخت, زیر, قسمت ته هر چیز, شالوده, تنها, یگانه, منحصربفرد, تخت زدن, تنها, مجرد, گوشه نشین, منزوی, پرت.

soltar

: بروزدادن, از دهان بیرون انداختن, شل کردن, لینت دادن, نرم کردن, سست کردن, از خشکی در اوردن.

solteria

: تجرد, عزبی.

soltern

: بـدون عیـال, عزب, مجرد, مرد بی زن, زن بی شوهر, مرد یـا زنی که بگرفتن اولین درجه ء علمی دانشـگاه ناءل میشود, لیسانسـیه, مهندس, باشلیه, دانشیاب.

soltero

: بـدون عیـال, عزب, مجرد, مرد بی زن, زن بی شوهر, مرد یـا زنی که بگرفتن اولین درجه ء علمی دانشـگاه ناءل میشود, لیسانسـیه, مهندس, باشلیه, دانشیاب, واحد, منفرد, تک, فرد, تنها, یک نفری, مجرد, جدا کردن, بر گزیدن, انتخاب کردن.

solterona

: دختر خانه مانده, دختر ترشیده.

soluble

: قابل حل, حل شدنی, محلول.

soluci n

: چاره سازی, شولش, حل, محلول, راه حل, تادیه, تسویه.

solucion

: چاره سازی, شولش, حل, محلول, راه حل, تادیه, تسویه.

sombra

: سـایه, حبـاب چراغ یـا فـانوس, ابـاژور, سایه بان, جای سایه دار, اختلا ف جزءی, سایه رنگ, سایه دار کردن, سایه افکنـدن, تیره کردن, کم کردن, زیر وبم کردن, سایه, ظل, سایه افکندن بر, رد پای کسی را گرفتن, پنهان کردن.

sombreado

: سایه دار, سایه افکن, مشکوک, مرموز.

sombrear

: سایه, حباب چراغ یا فانوس, اباژور, سایه بان, جای سایه دار, اختلا ف جزءی, سایه رنگ, سایه دار کردن, سایه افکندن, تیره کردن, کم کردن, زیر وبم کردن.

sombrerero

: کلا هدوز, کلا ه فروش, کلا ه فروش, زنی که کلا ه زنانه میدوزد.

sombrero

: قدح ساز, نوعی کلا ه لبه دار, کسی که باگلوله یاگوی بازی میکند, مشروب خوارافراطی, داءم الخمر, کلا ه نمدی مردانه, کلا ه, کلا ه کاردینالی.

sombrilla

: چتر, سایبان, حفاظ, چتر استعمال کردن.

sombro

: تاریک, تیره, افسرده, غم افزا.

someter

: زیرموضوع, مبتدا, موکول به, درمعرض گذاشتن.

someterse

: تسلیم کردن, اراءه دادن, تسلیم شدن.

sonar

: سنج, ترتیب زنگهای موسیقی, سازیاموسیقی زنگی, صدای سنج ایجادکردن, ناقوس رابصدا دراوردن, حلقه, زنگ زدن, احاطه کردن, صدا, اوا, سالم, درست, بی عیب, استوار, بی خطر, دقیق, مفهوم, صدا دادن, بنظر رسیدن, بگوش خوردن, بصدا دراوردن, نواختن, زدن, بطور ژرف, کاملا, ژرفاسنجی کردن, گمانه زدن.

sondar

: (ثانواس=) برای جمع اوری اراء فعالیت کردن, الک یا غربال کردن.

sondear

: (ثانواس=) برای جمع اوری اراء فعالیت کردن, الک یا غربال کردن.

sonido

: صدا, اوا, سالم, درست, بی عیب, استوار, بی خطر, دقیق, مفهوم, صدا دادن, بنظر رسیدن, بگوش خوردن, بصدا دراوردن, نواختن, زدن, بطور ژرف, کاملا, ژرفاسنجی کردن, گمانه زدن.

sonre r

: لبخند, تبسم, لبخند زدن.

sonreir

: نیش وا کردن, پوزخند زدن, دام, تله, دام افکنی, خنده نیشی, پوزخند, دندان نمایی, لبخند, تبسم, لبخند زدن.

sonrer abiertamente

: نیش وا کردن, پوزخند زدن, دام, تله, دام افکنی, خنده نیشی, پوزخند, دندان نمایی.

sonrisa

: لبخند, تبسم, لبخند زدن.

sonrisa abierta

: نیش وا کردن, پوزخند زدن, دام, تله, دام افکنی, خنده نیشی, پوزخند, دندان نمایی.

sonrisa sard nica

: نیش وا کردن, پوزخند زدن, دام, تله, دام افکنی, خنده نیشی, پوزخند, دندان نمایی.

sonsacar

: ریشخندکردن, نوازش کردن, چرب زبانی کردن, بیرون کشیدن, استخراج کردن, استنباط کردن, فریفتن, اغواکردن, تطمیع, بدام کشیدن, جلب کردن, ریشخند کردن, گول زدن, خر کردن.

sooliento

: خواب الود.

sopa

: نوعی ابگوشت, اشامه, ابگوشت, سوپ.

soplador

: دمنده, وزنده, کسی یا چیزی که بدمد یابوزد, ماشین مخصوص دمیدن.

soplar

: دمیدن, وزیدن, در اثر دمیدن ایجاد صدا کردن, ترکیدن.

soplete

: چراغ جوشکاری.

soplo de viento

: روی هوایا اب شناور ساختن, وزش نسیم, بهوا راندن, بحرکت در اوردن.

soportar

: خرس, سلف فروشی سهام اوراق قرضه در بورس بقیمتی ارزانتر از قیمت واقعی, لقب روسیه ودولت شوروی, :بردن, حمل کردن, دربرداشتن, داشتن, زاییدن, میوه دادن, تاب اوردن, تحمل کردن, مربوط بودن , تحمل کردن, بردباری کردن دربرابر, طاقت چیزی راداشتن, تاب چیزی رااوردن, احتراز کردن, امساک کردن, خودداری کردن از, صرف نظر کردن, گذشتن از, اجتناب کردن از, گذشت کردن, نگهداشتن, متحمل شدن, تحمل کردن, تقویت کردن, حمایت کردن از.

soporte

: قلا ب, کروشه, حرفط, هر چیزی بشکلط, گوه زیر توپ, توپ را روی گوه قراردادن.

sorbo

: جرعه, چشش, مزمزه, خرده خرده نوشی, مزمزه کردن, خرد خرد اشامیدن, چشیدن.

sordo

: کر, فاقد قوه شنوایی.

sorna

: طعنه, وارونه گویی, گوشه و کنایه و استهزاء, مسخره, پنهان سازی, تمسخر, سخریه, طنز.

sorprender

: گرفتن, از هوا گرفتن, بدست اوردن, جلب کردن, درک کردن, فهمیدن, دچار شدن به, عمل گرفتن, اخذ, دستگیره, لغت چشمگیر, شعار, تعجب, شگفت, حیرت, متعجب ساختن, غافلگیر کردن.

sorpresa

: شگفتی, سرگشتگی, حیرت, بیهوشی, حیرانی, تعجب, شگفت, حیرت, متعجب ساختن, غافلگیر کردن.

sorteo

: کشیدن, رسم کردن, بیرون کشیدن, دریافت کردن, کشش, قرعه کشی.

sosegado

: ارامش, بی سروصدایی, اسوده, سکوت, ارام, ساکت, ساکن, : ارام کردن, ساکت کردن, فرونشاندن, ارام, ملا یم, متین, موقر, جدی, تسکین دهنده.

soso

: بیمزه, بی سلیقه, بی ذاءقه.

sospecha

: بدگمانی, سوء ظن, تردید, مظنون بودن.

sospechar

: بدگمان شدن از, ظنین بودن از, گمان کردن, شک داشتن, مظنون بودن, مظنون, موردشک.

sospechoso

: مثل ماهی, ماهی دار, مورد تردید, مشکوک, بدگمان, ظنین, حاکی از بدگمانی, مشکوک.

sost n

: پستان بند, پستان بند, مهار اصلی که از نوک شاه دگل تا پای دگل جلو امتداد دارد, تکیه گاه اصلی, وابستگی عمده, نقطه اتکاء, ستون, پایه, جرز, رکن, ارکان, ستون ساختن, تحمل کردن, حمایت کردن, متکفل بودن, نگاهداری, تقویت, تایید, کمک, پشتیبان زیر بردو, زیر بری, پشتیبانی کردن.

sosten

: پستان بند.

sostener

: خرس, سلف فروشی سهام اوراق قرضه در بورس بقیمتی ارزانتر از قیمت واقعی, لقب روسیه ودولت شوروی, :بردن, حمل کردن, دربرداشتن, داشتن, زاییدن, میوه دادن, تاب اوردن, تحمل کردن, مربوط بودن, تحمل کردن, حمایت کردن, متکفل بودن, نگاهداری, تقویت, تایید, کمک, پشتیبان زیر برد, زیر بری, پشتیبانی کردن.

sostn de la familia

: متکفل, کفیل خرج, نان اور.

sostuvo

: گمانه, سوراخ کردن, سنبیدن, سفتن, نقب زدن, بامته تونل زدن, خسته کردن, موی دماغ کسی شدن, خسته شدن, منفذ, سوراخ, مته, وسیله سوراخ کردن, کالیبر تفنگ, خسته کننده.

sota

: رند, ادم رذل, فرومایه, پست و حقیر.

sotavento

: سمت پناه دار, انسوی کشتی که از باد در پناه است, بادپناه, حمایت.

soto

: درختستان, بیشه.

sovietico

: هیلت حاکمه اتحاد جماهیر شوروی, شوروی.

soy

: هستم, اول شخص.

spanish

: شکست دادن, هزیمت, مغلوب ساختن.

sperar

: تپیدن, زدن, کتک زدن, چوب زدن, شلا ق زدن,کوبیدن, :ضرب, ضربان نبض وقلب, تپش, ضربت موسیقی, غلبه, پیشرفت, زنش.

spero

: تند, پرتگاه دار, سراشیبی, ناگهان, ناگهانی, بیخبر, درشت, جداکردن, زبر, خشن, زمخت, بی ادب, تند, درشت, خشن, ناگوار, زننده, ناملا یم, زبر, خشن, درشت, زمخت, ناهموار, ناهنجار, دست مالی کردن, بهم زدن, زمخت کردن, سخت, سخت گیر, طاقت فرسا, شاق, شدید, سخت, اکید, سخت گیر, یک دنده, محض, نص صریح, محکم.

spid

: افعی, تیره مار, تیرمار, ادم خاءن و بدنهاد, شریر.

sptico

: وابسته به گندیدگی, جسم عفونی, ماده عفونی, گندیده, الوده, چرکی.

srdido

: چرکین, کثیف, پلید.

sta noche

: امشب.

stand

: ایستادن, تحمل کردن, موضع, دکه, بساط.

starter

: خفه کردن, بستن, مسدود کردن, انسداد, اختناق, دریچه, ساسات (ماشین).

ste

: این, .

sto

: این, .

stos

: اینها, اینان.

su

: اورا (مونث), ان زن را, باو, مال او, ضمیر ملکی سوم شخص مفردمذکر, مال او (مرد), مال انمرد, مال او, مال ان, شان, خودشان, مال ایشان, مال انها, مال شما, مربوط به شما, متعلق به شما.

su ter

: عرق گیر, کسیکه عرق میکند, پلوور, ژاکت.

suave

: مرهم, دارای خاصیت مرهم, خنک کننده, خوشبو, نجیب, با تربیت, ملا-یم, ارام, لطیف, مهربان, اهسته, ملا-یم کردن, رام کردن, ارام کردن, رسیده, نرم, جا افتاده, دلپذیر, مهربان, ملا یم, سست, مهربان, معتدل.

suavizar

: فرو نشاندن, ارام کردن, نرم کردن, تسکین دادن, خواباندن, سطح صاف, قسمت صاف هر چیز, هموار, نرم, روان, سلیس, بی تکان, بی مو, صیقلی, ملا یم, دلنواز, روان کردن, ارام کردن, تسکین دادن, صاف شدن, ملا یم شدن, صاف کردن, بدون اشکال بودن, صافکاری کردن, اب دادن (فلز), درست ساختن, درست خمیر کردن, ملا-یم کردن, معتدل کردن, میزان کردن, مخلوط کردن, مزاج, حالت, خو, خلق, قلق, خشم, غضب.

subacutico

: زیر اب, چیز ابی, زیر ابزی.

subalterno

: تابع, مادون, مرءوس.

subasta

: حراج, مزایده, حراج کردن, بمزایده گذاشتن.

subastador

: دلا ل حراج, حراجی, حراج کننده.

subestimar

: ناچیز پنداشتن, دست کم گرفتن, تخمین کم.

subida

: سربالا یی, فراز, صعود, ترقی, عروج, فرازروی, بالا رفتن, صعود کردن, ترقی کردن, تپه, پشته, تل, توده, توده کردن, انباشتن, برخاستن, ترقی کردن, ترقی خیز, شیب دار, زمین سراشیب, شیب, سرازیری, سربالا یی, کجی, انحراف, سراشیب کردن, سرازیر شدن.

subir

: برخاستن, بلند شدن, رخ دادن, ناشی شدن, بوجود اوردن, برامدن, طلوع کردن, قیام کردن, طغیان کردن, فرازیدن, بالا رفتن, صعود کردن, بلند شدن, جلوس کردن بر, بالا- رفتن, صعود کردن, ترقی کردن, بالا- بردن, ترقی دادن, اضافه حقوق, برخاستن, ترقی کردن, ترقی خیز.

sublevaci n

: طغیان, سرکشی, شورش, تمرد.

sublevar

: شورش یا طغیان کردن, اظهار تنفر کردن, طغیان, شورش, بهم خوردگی, انقلا ب, شوریدن.

submarino

: زیر دریایی, تحت البحری, زیر دریا حرکت کردن, با زیر دریایی حمله کردن.

subordinado

: فرعی, کمکی, تابع, مادون, مرءوس.

subrayado

: زیر چیزی خط کشیدن, تاکید کردن, خط زیرین.

subrayar

: زیر چیزی خط کشیدن, تاکید کردن, خط زیرین.

subscripcin

: اشتراک, وجه اشتراک مجله, تعهد پرداخت.

subscriptor

: مشترک روزنامه وغیره, امضا کننده.

subsidio

: اهـداء, بخشـش, عطا, امتیاز, اجازه واگـذاری رسـمی, کمک هزینه تحصـیلی, دادن, بخشـیدن, اعطا کردن, تصدیق کردن, مسـلم گرفتن, موافقت کردن, اعانه, کمک هزینه, کمک مالی.

subsistencia

: نگاه داشتن, اداره کردن, محافظت کردن, نگهداری کردن,نگاهداری, حفاظت, امانت داری, توجه, جلوگیری کردن, ادامه دادن, مداومت بامری دادن.

substancia

: چیز, ماده, کالا, جنس, مصالح, پارچه, چرند, پر کردن, تپاندن, چپاندن, انباشتن.

substancial

: قوی, سنگین.

substantivo

: اسم, نام, موصوف, قاءم بذات, متکی بخود, مقدار زیاد, دارای ماهیت واقعی, حقیقی, شبیه اسم, دارای خواص اسم.

substituir

: جایگزین کردن, عوض, جانشین, تعویض, جانشین کردن, تعویض کردن, جابجاکردن, بدل.

substituto

: جایگزینی.

subterr neo

: راه اهن زیر زمینی, تشکیلا ت محرمانه و زیرزمینی, واقع در زیرزمین, زیر زمین.

suburbano

: اهل حومه شهر, برون شهری.

suburbio

: حومه شهر, برون شهر.

subvencin

: اهداء, بخشش, عطا, امتیاز, اجازه واگذاری رسمی, کمک هزینه تحصیلی, دادن, بخشیدن, اعطا کردن, تصدیق کردن, مسلم گرفتن, موافقت کردن.

subyugar

: سراسر پوشاندن, غوطه ور ساختن, پایمال کردن, مضمحل کردن, مستغرق دراندیشه شدن, دست پاچه کردن, درهم شکستن.

suceder

: در رسیدن, اتفاق افتادن, رخ دادن, روی دادن, رخ دادن اتفاق افتادن, واقع شدن, تصادفا برخوردکردن, پیشامدکردن, رخ دادن, واقع شدن, اتفاق افتادن, کامیاب شدن, موفق شدن, نتیجه بخشیدن, بدنبال امدن, بطور توالی قرار گرفتن.

sucesi n

: پی رفت, توالی, ترادف, تسلسل, تابعیت, رشته, ترتیب, به ترتیب مرتب کردن.

suceso

: رویداد.

suciedad

: چرک, کثافت, لکه, خاک, کود, کودتازه, سرگین, کثافت, پول, الوده کردن, خراب کردن, زحمت کشیدن.

sucinto

: مختصر, موجز, کوتاه, لب گو, فشرده ومختصر.

sucio

: تیره رنگ, چرک, دودی رنگ, چرکین, چرک, کثیف, زشت, کثیف کردن, چرکین, کثیف, پلید, ناپاک, پلید, شنیع, ملعون, غلط, نادرست, خلاـ ف, طوفانی, حیله, جرزنی, بازی بیقاعده, ناپاک کردن, لکه دار کردن, گوریده کردن, چرک شدن, بهم خوردن, گیرکردن, نارو زدن (در بازی), کثیف, سیاه, کرم خورده, کرمو, کثیف, شلخته, ناپاک, نجس, غیر سالم, الوده.

suculento

: ابدار, شیره دار, شاداب, پر اب, بارانی, خوشمزه, لذیذ, شیرین, دلپذیر, شهوت انگیز, ابدار, شاداب, پرطراوت.

sucumbir

: از پای در امدن, تسلیم شدن, سرفرود اوردن.

sucursal

: شاخه, شاخ, فرع, شعبه, رشته, بخش, شاخه دراوردن, شاخه شاخه شدن, منشعب شدن, گل وبوته انداختن, مشتق شدن, جوانه زدن, براه جدیدی رفتن.

sudar

: تعریق, عرق ریختن, عرق کردن, دفع کردن, خوی, عرق کردن, عرق, عرق ریزی, مشقت کشیدن.

sudor

: عرق بدن, کارسخت, عرق ریزی, خوی, عرق کردن, عرق, عرق ریزی, مشقت کشیدن.

sueco

: اهل سوءد, سوءدی, اهل سوءد.

suegra

: قانون.

suela

: کف پا, تخت کفش, تخت, زیر, قسمت ته هر چیز, شالوده, تنها, یگانه, منحصربفرد, تخت زدن.

sueldo

: پرداختن, دادن, کار سازی داشتن, بجااوردن, انجام دادن, تلا فی کردن, پول دادن, پرداخت, حقوق ماهیانه, اجرت, وابسته به پرداخت, حقوق, شهریه, مواجب, حقوق دادن, مزد, دستمزد, اجرت, کار مزد, دسترنج, حمل کردن, جنگ بر پا کردن, اجیر کردن, اجر.

suelo

: ته, پایین, تحتانی, خاک, زمین, سطح زمین, کره زمین, دنیای فانی, سکنه زمین, با خاک پوشاندن, کف, اشکوب, طبقه, بنیاد, شالوده, تاسیس, زمین, خاک, میدان, زمینه, کف دریا, اساس, پایه, بنا کردن, برپا کردن, بگل نشاندن, اصول نخستین را یاد

دادن(به), فرودامدن, بزمین نشستن, اساسی, زمان ماضی فعل.دن‌ءرگ , خاک, کثیف کردن, لکه دار کردن, چرک شدن, خاک, زمین, کشور, سرزمین, مملکت پوشاندن باخاک, خاکی کردن.

suelto

: شل, سست, لق, گشاد, ول, ازاد, بی ربط, هرزه, بی بندوبار, لوس وننر, بی پایه, بی قاعده, رهاکردن, درکردن(گلوله وغیره), منتفی کردن, برطرف کردن, شل وسست شدن, نرم وازاد شدن, حل کردن, از قید مسلولیت ازاد ساختن, سبکبار کردن, پرداختن.

sueo

: خواب, خواب دیدن, رویا دیدن, خواب, خوابیدن, خواب رفتن, خفتن.

suero

: اب خون, خونابه, سرم, اب پنیر.

suerte

: بخت, تصادف, شانس, فرصت, مجال, اتفاقی, اتفاق افتادن , سرنوشت, ابشخور, تقدیر, نصیب و قسمت, بحث واقبال, طالع, خوش بختی, شانس, مال, دارایی, ثروت, اتفاق افتادن, مقدرکردن, گونه, نوع, قسم, جور, جنس, گروه, دسته, کیفیت, جنسی,(درمقابل پولی), غیرنقدی, مهربان, مهربانی شفقت امیز, بامحبت, بسی, بسیار, چندین, قواره, تکه, سهم, بخش, بهره, قسمت, سرنوشت, پارچه, قطعه, توده انبوه, قرعه, محوطه, قطعه زمین, جنس عرضه شده برای فروش, کالا, بقطعات تقسیم کردن (با out), تقسیم بندی کردن, جورکردن, بخش کردن, سهم بندی کردن, شانس, بخت, اقبال, خوشبختی, جور, قسم, نوع, گونه, طور, طبقه, رقم, جورکردن, سوا کردن, دسته دسته کردن, جور درامدن, پیوستن, دمساز شدن

suficiencia

: کفایت.

suficiente

: کافی, بس, باندازه ء کافی, نسبتا, انقدر, بقدرکفایت, باندازه, بسنده, بس, بسنده, کافی, شایسته, صلا حیت دار, قانع.

sufragio

: حق رای وشرکت در انتخابات, رای.

sufrido

: شکیبا, بردبار, صبور, از روی بردباری, پذیرش, بیمار, مریض.

sufrimiento

: رنج, رنجوری, پریشانی, غمزدگی, مصیبت, شکنجه, درد, سوگ, غم, غم واندوه, غصه, حزن, مصیبت, غمگین کردن, غصه دار کردن, تاسف خودن.

sufrir

: ازار رساندن, اسیب زدن به, ازردن, اذیت کردن, جریحه دار کردن, خسارت رساندن, اسیب, ازار, زیان, صدمه, اسیب زدن (به), ازار رساندن(به), تحمل کردن, کشیدن, تن در دادن به, رنج بردن.

sufrir quemaduras

: افتاب سوخته کردن, افتاب زدگی.

sugerir

: اشاره کردن بر, بفکرخطور دادن, اظهار کردن, پیشنهاد کردن, تلقین کردن.

sugestin

: اشاره, تلقین, اظهار عقیده, پیشنهاد, الهام.

suicidio

: خودکشی, انتحار, خودکشی کردن, وابسته به خود کشی.

suiguente

: تعقیب, پیروی, زیرین, ذیل, شرح ذیل, بعد, دیگر, اینده, پهلویی, جنبی, مجاور, نزدیک ترین, پس ازان, سپس, بعد, جنب, کنار.

suizo

: سویسی.

sujetador

: پستان بند, پستان بند, چفت, بست.

sujetar

: بستن, پیوستن, پیوست کردن, ضمیمه کردن, چسباندن, نسبت دادن, گذاشتن, ضبط کردن, توقیف شدن, دلبسته شدن, گیره,

کلاـ ج, پیروزی یـافتن بر, فتـح کردن, تسـخیر کردن, چنگ زنی, چنـگ, نیروی گرفتن, ادراک و دریـافت, انفلـوانزا, گریپ, نهر کوچک, نهر کنـدن, محکم گرفتن, چسبیـدن به, بتصـرف اوردن, ربون, قاپیـدن, توقیف کردن, دچار حمله (مرض وغیره) شـدن, درک کردن.

sujeto

: زیرموضوع, مبتدا, موکول به, درمعرض گذاشتن, موضوع, مطلب, مقاله, فرهشت, انشاء, ریشه, زمینه, مدار, نت, شاهد.

suma

: افزایش, اضـافه, لقب, متمم اسم, اسم اضـافی, ضـمیمه, جمع (زدن), ترکیب چنـدماده با هم, سـرزدن, بالغ شـدن, رسـیدن, :مبلغ, مقـدار میزان, جمع کردن, حاصـل جمع, مجموع, کـل, کلی, تام, مطلق, مجموع, جمع, جمله, سـرجمع, حاصل جمع, جمع کردن, سرجمع کردن.

sumamente

: بشدت, بافراط.

sumar

: افزودن, اضافه کردن.

sumario

: دفتر ثبت دعاوی حقوقی, ثبت کردن, خلا صه, مختصر, موجز, اختصاری, ملخص, انجام شده بدون تاخیر, باشتاب.

sumergir

: شیب, غوطه دادن, تعمید دادن, غوطه ور شدن, پایین امدن, سرازیری, جیب بر, فرو رفتگی, غسل.

suministrar

: مبله کردن, دارای اثاثه کردن, مجهز کردن, مزین کردن, تهیه کردن, منبع, موجودی, تامین کردن, تدارک دیدن.

suministro

: منبع, موجودی, تامین کردن, تدارک دیدن.

superar

: تپیدن, زدن, کتک زدن, چوب زدن, شـلا ق زدن,کوبیدن, :ضـرب, ضـربان نبض وقلب, تپش, ضـربت موسـیقی, غلبه, پیشـرفت,

زنش, تجاوز کردن, متجاوز بودن, بهتر از دیگری انجام دادن, شکست دادن, چیره شدن, پیروز شدن بر, مغلوب ساختن, غلبه یافتن, پیش افتادن از, بهتر بودن از, تفوق جستن.

superficial

: اماتوروار, ناشی, صوری, سطحی, سرسری, ظاهری.

superficie

: مساحت, فضا, ناحیه, صورت, نما, روبه, مواجه شدن, قله, نوک, اوج, ذروه, اعلی درجه, رویه, سطح, ظاهر, بیرون, نما, ظاهری, سطحی, جلا- دادن, تسطیح کردن, بالا- امدن (به سطح اب), سر, نوک, فرق, رو, قله, اوج, راس, روپوش, کروک, رویه, درجه یک فوقانی, کج کردن, سرازیر شدن.

superfluo

: دارای اطناب, حشو, افزونه, زاءد, زیادی, غیر ضروری, اطناب امیز.

superior

: بالا- یی, بالا- تر, مافوق, ارشد, برتر, ممتاز, سر, نوک, فرق, رو, قله, اوج, راس, روپوش, کروک, رویه, درجه یک فوقانی, کج کردن, سرازیر شدن, بالا یی, فوقانی.

superlativo

: عالی, بالا ترین, بیشترین, درجه عالی, صفت عالی, افضل, مبالغه امیز.

supermarcado

: ابر بازار, فروشگاه بزرگ.

supermercado

: ابر بازار, فروشگاه بزرگ.

superpotencia

: ابر قدرت, ابر نیرو.

supersticin

: موهوم پرستی, خرافات, موهوم, موهومات.

supervisar

: نظارت کردن, برنگری کردن, رسیدگی کردن.

supervisi n

: نظارت, سرپرستی.

supervisor

: ناظر, سرپرست.

supervivencia

: ابقاء, بقاء, برزیستی.

suplemento

: متمم, مکمل, ضمیمه, الحاق, زاویه مکمل, تکمیل کردن, ضمیمه شدن به, پس اورد, هم اورد.

suplicar

: سوگند دادن, قسم دادن, لا- به کردن, تقاضا کردن, به اصرار تقاضا کردن(از), مصدر فعل بودن, امر فعل بودن, وجود داشتن, زیستن, شدن, ماندن, باش, خواهش کردن (از), خواستن, گدایی کردن, استدعا کردن, درخواست کردن, درخواست کردن از, عجز و لا- به کردن به, التماس کردن به, استغاثه کردن از, دعا کردن, نماز خواندن, بدرگاه خدا استغاثه کردن, خواستارشدن, درخواست کردن.

supo

: دانست.

suponer

: فرض کردن, پنداشتن, گرفتن, حدس, گمان, ظن, تخمین, فرض, حدس زدن, تخمین زدن, فرض کردن, برانگاشتن, فرض کردن, مسلم دانستن, احتمال کلی دادن, فضولی کردن , فرض کردن, پنداشتن, فرض کنید, حدس زدن, گمان بردن, حدس, گمان, تخمین, ظن.

suposicin

: فرض, پنداشت.

supositorio

: شیاف, شاف, شیاف طبی, دوای مقعدی.

supresi n

: کاهش, تخطفیف, فروکش, جلوگیری, غصب.

suprimir

: برانداختن, ازمیان بردن, منسوخ کردن, ادامه ندادن, بس کردن, موقوف کردن, قطع کردن.

supurar

: تخلیه, خالی کردن, چرک, فساد, چرک کردن, گندیدن.

sur

: جنوب, جنوبی, بسوی جنوب, نیم روز.

surco

: شیار, خیاره, خط, گودی, جدول, کانال, خان تفنگ,(مج.) کارجاری ویکنواخت, عادت زندگی, خط انداختن, شیار دار کردن.

surgir

: ظاهرشـدن, پدیـدار شـدن, برخاسـتن, بلنـد شـدن, رخ دادن, ناشـی شـدن, بوجود اوردن, برامدن, طلوع کردن, قیام کردن, طغیان کردن, پدیـدار شـدن, بیرون امـدن, کارگاه بافنـدگی, دسـتگاه بافنـدگی, نساجی, جولا یی, متلا طم شـدن(دریا), ازخلا ل ابریا مه پدیدارشـدن, ازدور نمـودار شـدن, بزرگ جلوه کردن, رفعت, بلنـدی, جلوه گری از دور, پدیـدارازخلا ل ابرهـا, جوانه زدن, سـبز شدن, جوانه, شاخه.

surtido

: جور شده, همه فن حریف, همسر, یار, درخور, مناسب, ترتیب, مجموعه, دسته, دسته بندی, طبقه بندی.

surtidor

: نسخه پیچ, ناظرهزینه, تلگراف, دوافروش, کمک داروساز.

suscripcin

: اشتراک, وجه اشتراک مجله, تعهد پرداخت.

suscrito

: امضاء کننده زیر, دارای امضاء (در زیر صفحه).

suspender

: اویزان شدن یا کردن, اندروابودن, معلق کردن, موقتا بیکار کردن, معوق گذاردن.

suspensi n

: بی تکلیفی, وقفه, تعلیق, توقف, وقفه, تعطیل, ایست, تعلیق, بی تکلیفی, اویزان, اویزانی, اندروا, اونگان, اندروایی, اویزش.

suspicacia

: بدگمانی, سوء ظن, تردید, مظنون بودن.

suspicaz

: بدگمان, بدگمان, ظنین, حاکی از بدگمانی, مشکوک.

sustancia

: جان کلا م, ملخص, لب کلا م, نکته مهم, مطلب عمده, مراد, جسم, جوهر, مفاد, استحکام.

sustancial

: ذاتی, جسمی, اساسی, مهم, محکم, قابل توجه.

sustantivo

: اسم, نام, موصوف.

sustento

: وسیله معاش, معاش, اعاشه, معیشت, غذا, قوت, خوراک, تغذیه.

sustituir

: عوض, جانشین, تعویض, جانشین کردن, تعویض کردن, جابجاکردن, بدل.

sustituto

: نماینده, وکیل, جانشین, نایب, قاءم مقام, عوض, جانشین, تعویض, جانشین کردن, تعویض کردن, جابجاکردن, بدل.

susto

: ترس ناگهانی, هراس, وحشت, ترساندن, ترساندن, رم دادن, ترساندن, چشم زهره گرفتن, هراسانده, گریزاندن, ترسیدن, هراس کردن, بیم, خوف, رمیدگی, رم, هیبت, محل هراسناک.

sustraer

: منها, کم کردن, کاستن (از), تنزل دادن, فتح کردن, استحاله کردن, مطیع کردن, کاستن, تفریق کردن.

susurrar

: نجوا, بیخ گوشی, نجواکردن, پچ پچ کردن.

susurro

: نجوا, بیخ گوشی, نجواکردن, پچ پچ کردن.

sutil

: ظریف, خوشمزه, لطیف, نازک بین, حساس, جریمه, تاوان, غرامت, جریمه کردن, جریمه گرفتن از, صاف کردن, کوچک کردن, صاف شدن, رقیق شدن, خوب, فاخر, نازک, عالی, لطیف, نرم, ریز, شگرف, بند شیطان, لعاب خورشید, لعاب عنکبوت, پارچه بسیار نازک, تنزیب, نازک, لطیف, سبک, زیرک, محیل, ماهرانه, دقیق, لطیف, تیز ونافذ.

sutura

: کوک, بخیه, بخیه جراحی, بخیه زدن.

suyo

: مال شما, مال خود شما(ضمیر ملکی).

T

t

: تو, توبکسی خطاب کردن, یک هزار دلا ر, شما, شمارا.

t

: چای, رنگ چای.

t a

: عمه, خاله, زن دایی, زن عمو.

t cito

: ضمنی, ضمنا, مفهوم, مقدر, خاموش, بارامی وسکوت.

t cnico

: فن, شیوه, فن, اصطلا حات و قواعد فنی, فنی, صناعت, شگردگر, متخصص فنی, ذیفن, کارشناس فنی, اهل فن, کاردان.

t cticas

: جنگ فن, تدابیر جنگی, جنگ دانی, رزم ارایی, فنون.

t mido

: خجالتی, کمرو, رموک, ترسو, مواظب, ازمایش, پرتاب, رم کردن, پرت کردن, ازجا پریدن, ترسو, کمرو, محجوب.

t mismo

: خود شما, شخص شما.

t mpano

: پرده گوش, پرده صماخ, نقاره, دهل, کوس.

t mpano de hielo

: توده یخ غلتان, کوه یخ شناور, توده یخ شناور.

t nel

: تونل, نقب, سوراخ کوه, نقب زدن, تونل ساختن, نقب راه

t nica

: مفتاح, راهنما, نطق اصلی کردن.

t pa

: باشلق یا کلا ه مخصوص کشیشان, روسری, روپوش, کلا هک دودکش, کروک درشکه, اوباش, کاپوت ماشین, سرپوش, کلا هک, دریچه, پلک چشم, چفت, کلا هک گذاشتن, دریچه گذاشتن, چفت زدن به.

t pico

: منشی, خیمی, نهادی, نهادین, منش نما, نشان ویژه, صفت ممیزه, مشخصات, نوعی.

t tanos

: کزاز, تشنج.

t xico

: زهردار, سمی, زهری, سمی, ناشی از زهر اگینی, زهراگین.

.t.v

: اینده, وارد.

tab

: تابو, حرام, منع یا نهی مذهبی, حرام شمرده.

taba

: استخوان قوزک, کعب.

tabaco

: تنباکو, توتون, دخانیات.

tabaconero

: تنباکو فروش, توتون فروش, توتونچی.

taberna

: میل, میله, شمش, تیر, نرده حاءل, مانع, جای ویژه زندانی در محکمه, وکالت, دادگاه, هیلت وکلا ء, میکده, بارمشروب فروشی, ازبین رفتن(ادعا) رد کردن دادخواست, بستن, مسدودکردن, بازداشتن, ممنوع کردن, بجز, باستنثاء, بنداب, میخانه ادمی که از این میخانه بان میخانه برود, خمار(کهامماار), میخانه.

tabernculo

: خیمه, پرستشگاه موقت, مرقد, جایگزین شدن.

tabique

: تیغه, دیواره, وسیله یا اسباب تفکیک, حد فاصل, اپارتمان, تقسیم به بخش های جزء کردن, تفکیک کردن, جدا کردن, دیوار, جدار, حصار, محصور کردن, حصار دار کردن, دیوار کشیدن, دیواری.

tabl n

: قطعه, قسمت, واحد, قسمتی از برنامه, تخته, تخته میز و پیشخوان مهمانخانه, تخته پوش کردن, تخته تخته کردن

tabla

: تخته, تابلو, نقشه, نمودار, جدول (اطلاعات), گرافیگ, ترسیم اماری, بر روی نقشه نشان دادن, کشیدن, طرح کردن, نگاره, توفال, توفال کوبی کردن, اهن نبشی, قطعه, قسمت, واحد, قسمتی از برنامه, تخته, تخته میز و پیشخوان مهمانخانه, تخته پوش کردن, تخته تخته کردن , تاقچه, رف, فلا ت قاره, هر چیز تاقچه مانند, در تاقچه گذاشتن, کنار گذاشتن, تخته باریک, لوحه سنگ باریک, توفال, سراشیبی یا نمای بام, میله, چوب مداد, میله پشت صندلی, کفل, دنده ها, توفالی, باریک, میله میله, زدن, پرتاب شدن, شکافتن, ضربه شدید, جدول, میز, مطرح کردن.

tabla de ajedrez

: تخته شطرنج.

tabla de surf

: تخته مخصوص اسکی روی اب, اسکی ابی بازی کردن.

tabla para surf

: تخته مخصوص اسکی روی اب, اسکی ابی بازی کردن.

tablero

: تخته, تابلو.

tablero de instrumentos

: داشبورد.

tabletilla

: لوح, لوحه, صفحه, تخته, ورقه, قرص, بر لوح نوشتن.

tablilla

: برامدگی کوچك, توفال, اهن نبشی, خرد وقطعه قطعه کردن,تراشه کردن, تراشه, نوار یا تراشه ایکه برای بستن استخوان شکسته بکار میرود.

tabulador

: جدول بند.

tabuladora

: جدول بند.

tabular

: جدولی, فهرستی, تخته ای, لوحی, کوهمیزی, جدول بندی کردن.

taburete plegable

: عسلی تاشو.

tac n

: پاشنه, پشت سم, پاهای عقب (جانوران), ته, پاشنه کف, پاشنه جوراب, پاشنه گذاشتن به, کج شدن, یک ور شدن.

taca o

: ادم ارزان خر, شخص خسیس.

tacada

: انفصال, شکستگی, شکستن.

tacano

: گران کیسه, خسیس, تنک چشم, لئیم, ناشی از خست.

tachar

: پاک کردن, اثارچیزی رااز بین بردن, خراشیدن, تراشیدن, محوکردن.

tachuela

: میخ سرپهن کوچک, پونز, رویه, مشی, خوراک, میخ زدن, پونز زدن, ضمیمه کردن.

taciturna

: کم حرف, کم گفتار, کم سخن, خاموش, ارام.

taciturno

: کم حرف, کم گفتار, کم سخن, خاموش, ارام.

tacmetro

: اندازه گیر سرعت چرخش.

tacto

: دست زدن به, لمس کردن, پرماسیدن, زدن, رسیدن به, متاثر کردن, متاثر شدن, لمس دست زنی, پرماس, حس لا مسه.

taer

: باج, هزینه.

tajada

: برش, قاش, تکه, باریکه, باریک, گوه, سهم, قسمت, تیغه گوشت بری, قاش کردن, بریدن.

tajar

: ریز ریز کردن, بریدن, جدا کردن, شکستن, کلنگ, سرفه خشک وکوتاه, چاک, برش, شکافی که بر اثر بیل زدن یا شخم زده ایجاد میشود, ضربه, ضربت, بریدن,زخم زدن, خردکردن, بیل زدن, اسب کرایه ای, اسب پیر, درشکه کرایه, نویسنده مزدور, جنده, بریدن, قطع کردن, انداختن (درخت وغیره), ضربت, شقه, ذبح, شکاف یاترک نتیجه ضربه, برش, قاش, تکه, باریکه, باریک, گوه, سهم, قسمت, تیغه گوشت بری, قاش کردن, بریدن.

take

: دستبرد زدن, دزدیدن, بسرقت بردن, ربودن, بلند کردن چیزی.

taker

: دزد, مرتکب سرقت.

tal

: چنین, یک چنین, این قبیل, این جور, این طور.

tal n

: پاشنه, پشت سم, پاهای عقب (جانوران), ته, پاشنه کف, پاشنه جوراب, پاشنه گذاشتن به, کج شدن, یک ور شدن, رسید, اعلا م وصول, دریافت, رسید دادن, اعلا م وصول نمودن, وصول کردن, بزهکاران را تحویل گرفتن, کنده, ریشه, ته سیگار, ته چک, ته سوش, ته, ته بلیط, کوتوله, از بیخ کندن, تحلیل بردن, راندن, کوبیدن, چنگال, ناخن, پنجه, پاشنه پا, پاشنه.

tal vez

: شاید, احتمالا, گویا, شاید, ممکن است, توان بود, اتفاقا.

tala

: سد درختی.

taladradora

: مته دستی مخصوص سوراخ کردن سنگ.

taladrar

: گمانه, سوراخ کردن, سنبیدن, سفتن, نقب زدن, بامته تونل زدن , خسته کردن, موی دماغ کسی شدن, خسته شدن, منفذ, سوراخ, مته, وسیله سوراخ کردن, کالیبر تفنگ, خسته کننده, تمرین, مشق نظامی, مته زدن, مته, تعلیم دادن, تمرین کردن.

taladro

: تمرین, مشق نظامی, مته زدن, مته, تعلیم دادن, تمرین کردن.

talante

: ظهور, پیدایش, ظاهر, نمایش, نمود, سیما, منظر, نگاه, نظر, نگاه کردن, نگریستن, دیدن, چشم رابکاربردن, قیافه, ظاهر, بنظرامدن مراقب بودن, وانمود کردن, ظاهر شدن, جستجو کردن, سیما, وضع, قیافه, ظاهر.

talco

: طلق, طلق زدن به, باطلق ساختن.

talento

: استعداد, گنجایش, شایستگی, لیاقت, تمایل طبیعی, میل ذاتی, حالت, مشرب, خو, مزاج, تمایل, استادان دانشکده یا دانشگاه, استعداد, قوه ذهنی, استعداد فکری, بخشش, پیشکشی, پیشکش, نعمت, موهبت, استعداد, پیشکش کردن (به), بخشیدن (به), هدیه دادن, دارای استعداد کردن, ره اورد, هدیه, استعداد, نعمت خدا داده, درون داشت.

talentoso

: استعداد, نعمت خدا داده, درون داشت.

talentudo

: بافکر, خوش فکر.

talismn

: طلسم, تعویذ, جادو, جادوگرانه.

talla

: حکاکی, بریدن.

tallar

: حک کردن, تراشیدن, کنده کاری کردن, بریدن.

taller

: دکان, مغازه, کارگاه, تعمیر گاه, فروشگاه, خرید کردن, مغازه گردی کردن, دکه, اتاق کار, کارگاه.

tallo

: ستاک, ساقه, تنه, میله, گردنه, دنباله, دسته, ریشه, اصل, دودمان, ریشه لغت قطع کردن, ساقه دار کردن, بند اوردن.

talonario

: دفترچه چک (بانک).

tamao

: اندازه, قد, مقدار, قالب, سایز, ساختن یارده بندی کردن برحسب اندازه, چسب زنی, اهارزدن, بر اورد کردن.

tamarindo

: تمبر هندی.

tambalear

: بالا وپایین رفتن, الله کلنگ بازی کردن, پس وپیش رفتن, تلوتلو خوردن.

tambalearse

: چرخش ناگهانی کشتی بیک سو, کج شدن, فریب, خدعه, گوش بزنگی, امادگی, شکست فاحش, نوسان, تلوتلو خوردن, نخ پیچیده بدور قرقره, ماسوره, قرقره فیلم, حلقه فیلم, مسلسل, متوالی, پشت سر هم, چرخیدن, گیج خوردن, یله رفتن, تلو تلو خوردن, تلوتلو خوردن, یله رفتن, لنگیدن, گیج خوردن, بتناوب کار کردن, متناوب, تردیدداشتن, تردید کردن, پس و پیش رفتن, تلو تلو خوردن, متزلزل شدن.

tambi n

: نیز, همچنین, همینطور, بعلا وه, گذشته از این, زیاد, بیش از حد لزوم, بحد افراط, همچنین, هم, بعلا وه, نیز.

tambor

: طبله, طبل.

tamborn

: دایره زنگی, دایره, دایره زنگی زدن.

tamiz

: الک, اردبیز, پرویزن, غربال, الک کردن, غربال کردن.

tamizar

: الک, اردبیز, پرویزن, غربال, الک کردن, غربال کردن, الک کردن, بیختن, وارسی کردن, الک.

tamp n

: دو شاخه, توپی یا کهنه مخصوص گرفتن سوراخی, باکهنه گرفتن (سوراخ), پنبه یا کهنه قاعدگی.

tampoco

: نه این و نه ان, هیچیک, هیچیک از این دو.

tan

: چنین, اینقـدر, اینطـور, همچو, چنـان, بقـدری, انقـدر, چنـدان, همینطور, همچنـان, همینقـدر, پس, بنـابراین, از انرو, خیلی, بـاین زیادی, چنین, یک چنین, این قبیل, این جور, این طور.

tanda

: گرد(گعرد) کردن, کامل کردن, تکمیل کردن, دور زدن, مدور, گردی, منحنی, دایره وار, عدد صحیح, مبلغ زیاد.

tangible

: قابل لمس, محسوس, پر ماس پذیر, لمس کردنی.

tango

: رقص تانگو, رقص چهار ضربی اسپانیولی, تانگو رقصیدن.

tanque

: اب انبار, مخزن اب, قدح بزرگ مسی, منبع, مخزن, حوض.

tanteo

: امتیاز, امتیاز گرفتن, حساب امتیازات.

tanto

: چنانکه, بطوریکه, همچنانکه, هنگامیکه, چون, نظر باینکه, در نتیجه, بهمان اندازه, بعنوان مثال, مانند

tap n o corcho

: لا یی, کهنه, نمد, استری, توده کاه, توده, کپه کردن, لا یی گذاشتن, فشردن.

tapa

: غذا یا اشامیدنی اشـتهااور قبل از غذا, پیش غذا, پوشاندن, تامین کردن, پوشـش, سرپوش, جلد, سرپوش, کلا هک, دریچه, پلک چشم, چفت, کلاـ هـک گذاشـتن, دریچه گذاشـتن, چفت زدن به, سـر, نـوک, فرق, رو, قله, اوج, راس, روپـوش, کروک, رویه, درجه یک فوقانی, کج کردن, سرازیر شدن.

tapioca

: نشاسته کاساو یا مانیوک.

tapiz

: پرده قالیچه نما, پرده نقش دار, ملیله دوزی.

tapizado

: فرش, مفروش.

tapizar

: مبلمان کردن خانه, پرده زدن, رومبلی زدن.

tapn

: چوب پنبه, بافت چوب پنبه درخت بلوط, چوب پنبه ای, چوب پنبه گذاشتن (در), بستن, راه چیزی (را) گرفتن, در دهن کسی را گذاشتن, چوب پنبه, سربطری, توپی, جلوگیری کننده, بادریچه بستن, باچوب پنبه بستن, توپی یا کهنه مخصوص گرفتن سوراخی, باکهنه گرفتن (سوراخ), پنبه یا کهنه قاعدگی.

taqudermia

: پرکردن پوست حیوانات با کاه وغیره, پوست ارایی.

taquicardia

: تند دلی.

taquigraf a

: تند نویسی, مختصر نویسی.

taquigrfico

: وابسته به تند نویسی.

taquilla

: پنجره, روزنه, ویترین, دریچه, پنجره دار کردن.

tarantula

: رطیل.

tararear

: وزوز کردن, همهمه کردن, صدا کردن (مثل فرفره), زمزمه کردن, درفعالیت بودن, فریب دادن.

tard a

: دیرکرد, تاخیر ورود, دیر امدن.

tardanza

: تاخیر, به تاخیر انداختن, به تاخیر افتادن.

tardar

: ماندن, باقیماندن.

tarde

: بعدازظهر, عصر, غروب, سرشب, دیر, دیراینده, اخیر, تازه, گذشته, کند, تا دیر وقت, اخیرا, تادیرگاه, زیاد, مرحوم, دارای تاخیر, دیر, دیر اینده, کند, کندرو, تنبل, سست

tardo

: دیر, دیراینده, اخیر, تازه, گذشته, کند, تا دیر وقت, اخیرا, تادیرگاه, زیاد, مرحوم.

tarea

: کارهای عادی و روزمره, کار مشکل, کارسخت وطاقت فرسا, گماشت, وظیفه, تکلیف, فرض, کار, خدمت, ماموریت, عوارض گمرکی, عوارض, مشق, تکلیف خانه, کار, امر, سمت, شغل, ایوب, مقاطعه کاری کردن, دلا لی کردن, کار, وظیفه, تکلیف, امرمهم, وظیفه, زیاد خسته کردن, بکاری گماشتن, تهمت زدن, تحمیل کردن.

tarifa

: کرایه, کرایه مسافر, مسافر کرایه ای, خوراک, گذراندن, گذران کردن, نرخ, میزان, سرعت, ارزیابی کردن, تعرفه گمرگی, تعرفه بندی کردن.

tarjeta

: کارت.

tarjeta postal

: کارت, کارت پستال, بوسیله کارت پستال مکاتبه کردن.

tarot

: فال.

tarro

: بلونی, کوزه دهن گشاد, سبو, خم, شیشه دهن گشاد, تکان, جنبش, لرزه, ضربت, لرزیدن صدای ناهنجار, دعوا و نزاع, طنین انداختن, اثر نامطلوب باقی گذاردن, مرتعش شدن, خوردن, تصادف کردن, ناجور بودن, مغایر بودن, نزاع کردن, تکان دادن, لرزاندن. , دیگ, دیگچه, قوری, کتری, اب پاش, هرچیز برجسته ودیگ مانند, ماری جوانا وسایرمواد مخدره, گلدان, درگلدان گذاشتن, در گلدان محفوظ داشتن, در دیگ پختن.

tarta

: کیک, قالب, قرص, قالب کردن, بشکل کیک دراوردن, کلا غ زنگی, کلا غ جاره, ادم ناقلا, جانورابلق, کلوچه گوشت پیچ, کلوچه میوه دارپای, چیز اشفته ونامرتب, درهم ریختن.

tasa

: تشخیص, تعیین مالیات, وضع مالیات, ارزیابی, تقویم, براورد, تخمین, اظهارنظر.

tasaci n

: ارزیابی.

tatuje

: خال کوبی, خال سوزنی, خال کوبیدن.

taxi

: تاکسی, جای راننده کامیون, جای لوکوموتیوران, کلنگ, سرفه خشک وکوتاه, چاک, برش, شکافی که بر اثر بیل زدن یا شخم زده ایجاد میشود, ضربه, ضربت, بریدن,زخم زدن, خردکردن, بیل زدن, اسب کرایه ای, اسب پیر, درشکه کرایه, نویسنده مزدور, جنده, باتاکسی رفتن, تاکسی, خودروی (هواپیما), تاکسی.

taxis

: شکسته بندی, واکنش موجود زنده در برابر گرایش, تاکتیسم.

taza

: ناو, ابخوری, لیوان, ساده لوح, دهان, دهن کجی, کتک زدن, عکس شخص محکوم.

taza de t

: فنجان چای.

tazn

: لگن, تشتک, حوزه رودخانه, ابگیر, دستشویی, کاسه, جام, قدح, باتوپ بازی کردن, مسابقه وجشن بازی بولینگ, کاسه رهنما(دستگاه ابزار گیری).

tcita

: ضمنی, ضمنا, مفهوم, مقدر, خاموش, بارامی وسکوت.

tcnica

: شگرد فن, اصول مهارت, روش فنی, تکنیک, شیوه.

tctica

: جنگ فن, رزم شیوه, جنگ فنی, وابسته به رزم شیوه, رزم ارا, ماهردرفنون جنگی, تاکتیک یا رزم ارایی.

te

: خود شما, شخص شما.

te ir

: رنگ, رنگ زنی, رنگ کردن, رنگ, ته رنگ, رنگ مختصر, سایه ء رنگ, دارای ته رنگ یاسایه رنگ نمودن.

te smo

: اعتقاد بخدا, خدا شناسی, توحید, یزدان گرایی.

teatro

: درام, نمایش, تاتر, نمایشنامه, تلاتر, تماشاخانه, بازیگر خانه, تالا ر سخنرانی, تلاتر, تماشاخانه, بازیگر خانه, تالا ر سخنرانی.

techo

: سقف, پوشش یا اندود داخلی سقف, حد پرواز, پوشش, سقف, طاق, بام (م.ل.) خانه, مسکن, طاق زدن, سقف دار کردن.

tecla de retroceso

: پسبرد, پسبردن.

teclado

: صفحه کلید, ردیف مضراب, ردیف حروف.

tecnicalidad

: رموز فنی, اصطلا حات فنی, نکته فنی.

tecnocracia

: شگرد سالا ری, حکومت اربابان فن, حکومت کارشناسان فنی.

tecnologa

: اشنایی باصول فنی, فن شناسی, فنون, شگرد شناسی.

teddy

: صورتحساب, هزینه, برگ, باریکه, حساب, شمارش, باریکه دادن به, نوار زدن به, نشاندار کردن, گلچین کردن.

tedioso

: خستگی اور, کسل کننده, متنفر, ازرده, ملا لت اور, خسته کننده, کسل کننده, کج خلق, ناراضی, خسته کننده.

tee

: حرفط, هر چیزی بشکلط, گوه زیر توپ, توپ را روی گوه قراردادن.

teja

: اجر کاشی, سفال, با اجر کاشی فرش کردن.

tejado

: پوشش, سقف, طاق, بام (م.ل.) خانه, مسکن, طاق زدن, سقف دار کردن.

tejedor

: بافنده, نساج, جولا.

tejer

: قلاب‌دوزی, بامیل سرکج بافتن, قلاب‌دوزی کردن, بافتن, کشبافی کردن, بهم پیوستن, گره زدن, بستن, فرفره, چرخش (بدور خود), چرخیدن, ریسیدن, رشتن, تنیدن, به درازاکشاندن, چرخاندن, بافتن, درست کردن, ساختن, بافت, بافندگی.

tejido

: محصول (کارخانه و غیره), پارچه, قماش, سبک بافت, اساس , مادی, جسمانی, مهم, عمده, کلی, جسمی, اساسی, اصولی, مناسب, مقتضی, مربوط, جسم, ماده, بافته, بافت, نسج, رشته, پارچه ء بافته.

tejn

: دستفروش, دوره گرد, خرده فروش, گورکن, خرسک, شغاره,سربسر گذاشتن, اذیت کردن, ازار کردن.

tejo

: سرخدار.

tel comunicaciones

: ارتباط از دور.

tel n

: پرده, جدار, دیوار, حجاجب, غشاء, مانع.

tela

: پارچه, قماش, محصول (کارخانه و غیره), پارچه, قماش, سبک بافت, اساس , مادی, جسمانی, مهم, عمده, کلی, جسمی, اساسی, اصولی, مناسب, مقتضی, مربوط, جسم, ماده.

tela de angora

: موی مرغوز, پارچه موهر.

tela de ara a

: تارعنکبوت.

telar

: کارگاه بافندگی, دستگاه بافندگی, نساجی, جولا یی, متلا طم شدن(دریا), ازخلا ل ابریا مه پدیدارشدن, ازدور نمودار شدن, بزرگ جلوه کردن, رفعت, بلندی, جلوه گری از دور, پدیدارازخلا ل ابرها, اسباب, ماشین, کارخانه, اسباب کردن, کنگره دار کردن.

telaraa

: تارعنکبوت.

telecurso

: دوره برنامه های اموزشی تلویزیونی.

telefilm

: فیلم تلویزیونی.

telefonear

: صوت, اوا, صدا, تلفن, تلفن زدن.

telefonista

: گرداننده, عمل کننده, تلفن چی, تلفنچی.

telefoto

: دستگاه مخابره عکس از مسافات دور.

telefotograf a

: عکسبرداری از مسافات دور.

telefotogrficamente

: عکسبرداری از مسافات دور.

telegrafiar

: کابل, طناب سیمی, تلگراف, دستگاه تلگراف, مخابره تلگرافی.

telegrama

: کابل, طناب سیمی, تلگرام, تلگراف, تلگراف کردن.

teleimpresora

: تله تایپ, ماشین ثبت مخابرات تلگرافی, دور نویس.

telepat a

: ارتباط افکار با یکدیگر, دوهم اندیشی.

telepr mpter

: اسباب مخصوص چرخاندن خطوط نوشته در جلو ناطق تلویزیون.

teleptico

: وابسته به دورهم اندیشی, وابسته به توارد یا انتقال فکر.

telescopio

: دوربین نجومی, تلکسوپ, تلسکوپ بکار بردن.

televidente

: بیننده برنامه تلویزیونی.

televisar

: درتلویزیون نشان دادن, برنامه تلویزیونی ترتیب دادن.

televisin

: دور نشان, تلویزیون, بیننده برنامه تلویزیون, تلویزیون.

televisor

: دور نشان, تلویزیون, بیننده برنامه تلویزیون.

televisual

: تلویزیونی.

telfono

: صوت, اوا, صدا, تلفن, تلفن زدن, دورگو, تلفن, تلفن زدن, تلفن کردن.

teln de fondo

: پرده ء پشت صحنه ء تاتر.

telogo

: متخصص الهیات, حکیم الهی, خداشناس.

telon

: پرده ء پشت صحنه ء تاتر.

tem

: فقره, اقلا م, رقم, تکه, قطعه خبری, بخش.

tem tica

: فرهشتی, ریشه ای, مربوط بموضوع, موضوعی, مطلبی, مقاله ای.

tema

: موضوع, مطلب, مقاله, فرهشت, انشاء, ریشه, زمینه, مدار, نت, شاهد, موضوع, مبحث, عنوان, سرفصل, ضابطه.

temblar

: کتان صحرایی, لرزیدن, تلوتلو خوردن, لرزه, لرز, ارتعاش, لرزیدن, از سرما لرزیدن, ریزه, تکه, خرد کردن, لرزیدن, مرتعش شدن, لرز, لرزه, ارتعاش, ترساندن, لرزاندن, مرتعش ساختن, رعشه.

temblor

: زلزله.

tembloroso

: لرزان, مرتعش, رعشه دار.

temer

: ترس, بیم, وحشت, ترسیدن (از), ترس, بیم, هراس, ترسیدن(از), وحشت.

temerario

: بی پروا, بی باك, متهور, تند, تصادفی.

temor

: ترس, بیم, وحشت, ترسیدن (از), ترس, بیم, هراس, ترسیدن(از), وحشت, بی پروایی, تهور, بیباکی, جسارت.

temperamental

: مزاجی, خلقی, خویی.

temperamento

: مزاج, حالت, طبیعت, خلق, فطرت, سرشت.

temperatura

: دما, درجه حرارت.

tempestad

: کولاـ ك, توفان, تغییر ناگهانی هوا, توفانی شدن, باحمله گرفتن, یورش اوردن, توفان, تندباد, تندی, جوش وخروش, هیجان, توفان ایجاد کردن, توفانی شدن.

tempestuosidad

: توفانی, تند, پرتوپ وتشر.

tempestuoso

: پر باد, توفانی, توفانی, کولا ك دار, پر اشوب.

templado

: ملا یم, سست, مهربان, معتدل.

temple

: خمیره, فطرت, جنس, گرمی, غیرت, جرات.

templo

: کلیسا, کلیسایی, درکلیسامراسم مذهبی بجا اوردن, پرستشگاه, معبد, شقیقه, گیجگاه.

temporada

: فصل, فرصت, هنگام, دوران, چاشنی زدن, ادویه زدن, معتدل کردن, خودادن.

temporal

: موقت, موقتی.

temprano

: زود, بزودی, مربوط به قدیم, عتیق, اولیه, در اوایل, در ابتدا.

tenacidad

: سختی, سفتی, چسبندگی, اصرار, سرسختی.

tenaz

: سرسخت, محکم, چسبنده, سفت, مستحکم, استوار.

tendencia

: گرایش, تمایل, میل, توجه, استعداد, زمینه, علا قه مختصر.

tender a

: نگهداری کردن از, وجه کردن, پرستاری کردن, مواظب بودن, متمایل بودن به, گرایش داشتن.

tendero

: عطار, بقال, خواربار فروش, بازرگان, تاجر, داد وستد کردن, سوداگر, دکاندار, مغازه دار, کاسب, سوداگر, دکان دار, افزارمند, پیشه ور.

tendn

: رگ وپی, پی, وتر, تار وپود, رباط, پوره, پی, وتر, زردپی, اوتار.

tenebroso

: تاریک وتیره, تاریکی اور, ظلمانی, تاریک کننده.

tenedor

: چنگال, محل انشعاب, جند شاخه شدن.

tenedor de bonos

: دارای صاحب سهام قرضه, دارنده وثیقه یاکفالت, ضمانت دار.

tener xito

: اداره کردن, گرداندن, از پیش بردن, اسب اموخته, کامیاب شدن, موفق شدن, نتیجه بخشیدن, بدنبال امدن, بطور توالی قرار گرفتن.

tener

: میل داشتن, ارزو کردن, میل, ارزو, کام, خواستن, خواسته, داشتن, دارا بودن, مالک بودن, ناگزیر بودن, مجبور بودن, وادار کردن, باعث انجام کاری شدن, عقیده داشتن,دانستن, خوردن, صرف کردن, گذاشتن, کردن, رسیدن به, جلب کردن, بدست اوردن, دارنده, مالک, نگهداشتن, نگاه داشتن, دردست داشتن, گرفتن, جا گرفتن, تصرف کردن, چسبیدن, نگاهداری, نگاه داشتن, اداره کردن, محافظت کردن, نگهداری کردن,نگاهداری, حفاظت, امانت داری, توجه, جلوگیری کردن, ادامه دادن, مداومت بامری دادن, داشتن, دارا بودن, مال خود دانستن, اقرار کردن, تن در دادن, خود, خودم, شخصی, مال خودم, دارا بودن, داشتن, متصرف بودن, در تصرف داشتن, دارا شدن, متصرف شدن.

tener aires de

: نگاه, نظر, نگاه کردن, نگریستن, دیدن, چشم رابکاربردن, قیافه, ظاهر, بنظرامدن مراقب بودن, وانمود کردن, ظاهر شدن, جستجو کردن.

tener aversin

: دوست نداشتن, بیزار بودن, مورد تنفر واقع شدن.

tener cuidado con

: فکر, خاطر, ذهن, خیال, مغز, فهم, فکر چیزی را کردن, یاداوری کردن, تذکر دادن, مراقب بودن, مواظبت کردن, ملتفت بودن, اعتناء کردن به, حذر کردن از, تصمیم داشتن.

tener en existencias

: موجودی, مایه, سهام, به موجودی افزودن.

tener importancia

: ماده, جسم, ذات, ماهیت, جوهر, موضوع, امر, مطلب, چیز, اهمیت, مهم بودن, اهمیت داشتن.

tener lugar

: رخ دادن, واقع شدن, اتفاق افتادن.

tener que

: باید, بایست, میبایستی, بایسته, ضروری, لا بد, باید, بایست, بایستی, فعل معین, زمان ماضی واسم مفعول فعل معین.للاهس

tenga

: دیدن, مشاهده کردن, نظاره کردن, ببین, اینک, هان.

teniente

: ستوان, ناوبان, نایب, وکیل, رسدبان.

tenis

: تنیس.

tensi n

: فشار, مضیقه, کشش, زور, فشار, کوشش, درد سخت, تقلا, در رفتگی یا ضرب عضو یا استخوان, اسیب, رگه, صفت موروثی, خصوصیت نژادی, نژاد, اصل, زودبکار بردن, زور زدن, سفت کشیدن,کش دادن, زیاد کشیدن, پیچ دادن, کج کردن, پالودن, صاف کردن, کوشش زیاد کردن, کشش, امتداد, تمدد, قوه انبساط, سفتی, فشار, بحران, تحت فشار قرار دادن.

tenso

: سفت, شق, محکم کشیدن, کشیده, مات کردن, درهم پیچیدن, محکم بسته شده (مثل طناب دور یک بسته), کشیده, عصبی وهیجان زده, زمان فعل, تصریف زمان فعل, سفت, سخت, ناراحت, وخیم, وخیم شدن, تشدید یافتن.

tent culo

: شاخک حساس, ریشه حساس, موی حساس جانور (مثل موی سبیل گربه), بازوچه.

tentacin

: دسترس, دراختیار, مصرف, درمعرض گذاری, نهاد, سیرت, طبیعت, تمایل, شیب, انحراف, اغوا, وسوسه, فریب, ازمایش, امتحان, گرایش, تمایل, میل, توجه, استعداد, زمینه, علا قه مختصر.

tentar

: جلب کردن, جذب کردن, مجذوب ساختن, اشاره, اشاره کردن (باسریادست), بااشاره صدا زدن, فریفتن, اغواکردن, تطمیع, بدام کشیدن, جلب کردن, کورمالی, دست مالی, کورمالی کردن, در تاریکی پی چیزی گشتن, ازمودن, وسیله تطمیع, طعمه یا چیز جالبی که سبب عطف توجه دیگری شود, گول زنک, فریب, تطمیع, بوسیله تطمیع بدام انداختن, بطمع طعمه یا سودی گرفتار کردن, فریفتن, اغوا کردن, فریفتن, دچار وسوسه کردن.

tentativa

: کوشش کردن, قصد کردن, مبادرت کردن به, تقلا کردن, جستجو کردن, کوشش, قصد, کوشش کردن, سعی کردن, کوشیدن, ازمودن, محاکمه کردن, جدا کردن, سنجیدن, ازمایش, امتحان, ازمون, کوشش.

tentempi

: خوراک مختصر, خوراک سرپایی, ته بندی, زیرک, سریر, چالا ک, بسرعت.

teolog a

: یزدان شناسی, علم دین, الهیات, حکمت الهی, خدا شناسی

teor a

: نظریه, نگره, فرضیه.

teorema

: قضیه, برهان, مسلله, قاعده, نکره.

ter

: عنصراسمانی, اتر, اثیر, جسم قابل ارتجاعی که فضاوحتی فواصل میان ذرات اجسام را پر کرده و وسیله انتقال روشنایی و گرما میشود, مایع سبکی که از تقطیر الکل و جوهر گوگردبدست میایدو برای بیهوش کردن اشخاص بکار می رود.

terape ta

: متخصص درمان شناسی, درمان شناس.

terape tico

: درماني, وابسته به درمان شناسي, معالج.

terapia

: درمان, معالجه, مداوا, تداوی.

terapeuta

: متخصص درمان شناسي, درمان شناس.

tercero

: سوم, سومی, ثالث, یک سوم, ثلث, به سه بخش تقسیم کردن

terciopelo

: مخمل, مخملی, نرم, مخمل نما, مخملی کردن.

terco

: قاطر مانند, چموش, خیره سر, لجوج, کله شق, ترشرو, سخت دل, بی عاطفه, سرخت, لجوج, سنگدل, سمج, خودسر, سرسخت, لجوج, خیره سر, کله شق.

tergiversador

: مرتد, طفره رو.

tergiversar

: کج کردن, تحریف کردن, ازشکل طبیعی انداختن, بدنمایش دادن, بدجلوه دادن, مشتبه کردن, مرتد شدن, از مسلک خود دست کشیدن, پیچ, تاب, نخ یا ریسمان تابیده, پیچ خوردگی, پیچیدن, تابیدن, پیچ دار کردن.

tergiversi n

: برگشت, ارتداد, بی ثباتی, تناقض گویی.

terico

: نظری.

term metro

: گرماسنج, حرارت سنج.

terminacin

: اتمام, تکمیل, بپایان رسانیدن, تمام کردن, رنگ وروغن زدن, تمام شدن, پرداخت رنگ وروغن, دست کاری تکمیلی, پایان, پرداخت کار.

terminado

: انجام شده, کامل شده, تربیت شده, فاضل,, انجام شده, وقوع یافته, بالا ی, روی, بالا ی سر, بر فراز, ان طرف, درسرتاسر, دربالا, بسوی دیگر, متجاوز از, بالا یی, رویی, بیرونی, شفا یافتن, پایان یافتن, به انتها رسیدن, پیشوندی بمعنی زیادو زیاده و بیش.

terminal

: پایانه, پایانی.

terminar

: فروکش کردن, کاستن, تخفیف دادن, رفع نمودن, کم شدن, اب گرفتن از(فلز), خیساندن (چرم), غصب یا تصرف عدوانی, بزورتصرف کردن, کاهش, تنزل, فرونشستن, نزدیک بودن, مماس بودن, مجاور بودن, متصل بودن یا شدن, خوردن, انجام دادن, بانجام رساندن, وفا کردن(به), صورت گرفتن, انتها, خاتمه, خاتمه دادن, خاتمه یافتن, بپایان رسانیدن, تمام کردن, رنگ وروغن زدن, تمام شدن, پرداخت رنگ وروغن, دست کاری تکمیلی, پایان, پرداخت کار, پایان دادن, پایان یافتن.

terminarse

: سپری شدن, بپایان رسیدن, سرامدن, دم براوردن, مردن.

termitas

: موریانه.

termos

: فلا سک, ترمس, قمقمه, محفظه یاظرف عهایق حرارت.

termostato

: الت تعدیل گرما, دستگاه تنظیم گرما, :بوسیله الت تعدیل گرماکنترل کردن.

ternera

: گوشت گوساله, گوساله.

ternero

: گوساله, نرمه ساق پا, ماهیچه ساق پا, چرم گوساله, تیماج.

tero

: زهدان, بچه دان, رحم, ابسته, زهدان, بچه دان, رحم, شکم, بطن, پروردن.

terpia

: درمان, معالجه, مداوا, تداوی.

terquedad

: سخت دلی, لجاجت.

terr n

: کلوخ, خاک, لخته, دلمه, قلنبه, کلوخه, گره, تکه, درشت, مجموع, ادم تنه لش, توده, دربست, یکجا, قلنبه کردن, توده کردن, بزرگ شدن

terr queo

: شامل خشکی ودریا, زمینی ودریایی.

terrace

: موزاییک سیمانی مرمر نما.

terramoto

: زمین لرزه, زلزله.

terrapln

: پشته, دیوار خاکی, خاکریزی.

terrario

: گلخانه, نمایشگاه جانوران خشکی.

terrateniente

: ملا ک, صاحب ملک.

terraza

: بهار خواب, تراس, تراس دار کردن, تختان, تختان دار کردن, موزاییک سیمانی مرمر نما.

terrazzo

: موزاییک سیمانی مرمر نما.

terremoto

: زمین لرزه, زلزله.

terrenal

: خاکی, گلی, سفالی, مادی, جسمانی, خاکی, زمینی, زمینی, خاکی, این جهانی, دنیوی.

terreno

: خاک, زمین, سطح زمین, کره زمین, دنیای فانی, سکنه زمین, با خاک پوشاندن, میدان, رشته, پایکار, زمین, خاک, میدان, زمینه, کف دریا, اساس, پایه, بنا کردن, برپا کردن, بگل نشاندن, اصول نخستین را یاد دادن(به), فرودامدن, بزمین نشستن, اساسی, زمان ماضی فعل.دن‌ءرگ , زمینه, عوارض زمین, زمین, ناحیه, نوع زمین.

terreno pantanoso

: مرداب, سیاه اب, لجن زار, باتلا ق, سیاه اب, مرداب, باتلا ق, در باتلا ق فرو بردن, دچار کردن, مستغرق شدن.

terrestre

: خاکی, گلی, سفالی, مادی, جسمانی, خاکی, زمینی, زمینی, خاکی, این جهانی, دنیوی.

terrible

: مهیب یا ترسناک, ترس, عظمت, ترسناک, شوم, مهلک, وخیم, وحشتناک, بد, ترسناک, مهیب, وحشتناک, مخوف, مهیب, سهمگین, رشت, ناگوار, موحش, وحشتناک, وحشت اور, ترسناک, هولناک, بسیار بد, سهمناک.

territorio

: سرزمین, خاک, خطه, زمین, ملک, کشور, قلمرو.

territorio continental

: قاره, خشکی, بر, قطعه اصلی, قطعه.

terror

: دهشت, ترس زیاد, وحشت, بلا, بچه شیطان.

terrorismo

: ارعابگری, ایجاد ترس و وحشت در مردم.

terrorista

: ارعابگر, طرفدار ارعاب وتهدید.

terroriza

: وحشت زده کردن.

terroso

: خاکی, خاک مانند, زمینی, دنیوی.

terrstre

: زمینی, خاکی, این جهانی, دنیوی.

terruo

: زمینه, عوارض زمین, زمین, ناحیه, نوع زمین.

tertulia

: قسمت, بخش, دسته, دسته همفکر, حزب, دسته متشکل, جمعیت, مهمانی, بزم, پارتی, متخاصم, طرفدار, طرف, یارو, مهمانی دادن یارفتن.

tesauro

: گنجینه, خزانه, انبار, مخزن, فرهنگ جامع, قاموس, مجموعه اطلا عات.

tesis

: پایان نامه, رساله دکتری, قضیه, فرض, ضرب قوی.

tesorer a

: خزانه داری, خزانه داری, گنجینه, گنج, خزانه.

tesorero

: خزان دار, گنجور, صندوقدار.

tesoro

: محبوب, عزیز, گنج, گنجینه, خزانه, ثروت, جواهر, گنجینه اندوختن, گرامی داشتن, دفینه.

testa

: یزدان گرای, معتقد بخدا, خدا شناس, موحد, خدا پرست.

testamento

: وصیت نامه, پیمان, تدوین وصیت نامه, عهد, خواست, اراده, میل, خواهش, ارزو, نیت, قصد, وصیت, وصیت نامه, خواستن, اراده کردن, وصیت کردن, میل کردن, فعل کمکی ' خواهم'.

testar

: ازمون, ازمایش, امتحان کردن, محک, معیار, امتحان کردن, محک زدن, ازمودن کردن.

testarudo

: سمج, خودسر, سرسخت, لجوج, خیره سر, کله شق.

testculo

: خایه, بیضه, خصیه, تخم.

testificar

: گواهی دادن, شهادت دادن, تصدیق کردن.

testigo

: گواهی, شهادت, گواه, شاهد, مدرک, شهادت دادن, دیدن, گواه بودن بر.

testigo de vista

: , شاهد عینی, گواه خوددیده, گواهی مستقیم, گواهی چشمی, شاهدبرای العین.

testimoniar

: گواهی دادن, شهادت دادن, تصدیق کردن.

testimonio

: گواهی, شهادت, تصدیق امضاء, تحلیف, سوگند, گواهی نامه, شهادت, تصدیق نامه, سفارش وتوصیه, رضایت نامه, شاهد, پاداش, جایزه, گواهی, شهادت, تصدیق, مدرک, دلیل, اظهار.

teta

: نوک پستان, ممه, شبیه نوک پستان, پستانک, تلا فی, ضربه, یابو, دختریازن, نوک پستان, ممه.

tetera

: قوری چای.

tetraflururo

: فلورید مرکب از چهار اتم فلورین.

textil

: پارچه, پارچه بافته, در (جمع) منسوجات.

texto

: متن, کتاب درسی, کتاب اصلی دریک موضوع, رساله.

textura

: بافندگی, شالوده, بافته, پارچه منسوج, بافت, تاروپود, دارای بافت ویژه ای نمودن.

tez

: رنگ زدن, رنگ چهره, رنگ, بشره, چرده.

tiara

: تارک , کلا ه پادشاهی (در ایران قدیم), تاج پادشاهی, تاج پاپ, تاج یاکلا ه.

tibio

: نیم گرم, ولرم, ملول, غیر صمیمی, بی اشتیاق, نیم گرم, ولرم, سست.

tiburn

: سگ دریایی, کوسه ماهی, متقلب, گوش بری, گوش بری کردن.

tic

: انقباض غیر عادی عضلا ت, حرکات غیر ارادی اندامها

tiempo

: کشیده, عصبی وهیجان زده, زمان فعل, تصریف زمان فعل, سفت, سخت, ناراحت, وخیم, وخیم شدن, تشدید یافتن, وقت, زمان, گاه, فرصت, مجال, زمانه, ایام, روزگار, مـد روز, عهد, مدت, وقت معین کردن, متقارن ساختن, مرور زمان را ثبت کردن, زمانی, موقعی, ساعتی, هوا, تغییر فصل, اب و هوا, باد دادن, در معرض هوا گذاشتن, تحمل یابرگزارکردن.

tienda

: دکـان, بوتیـک, دکـان, مغـازه, کارگـاه, تعمیر گاه, فروشـگاه, خریـد کردن, مغازه گردی کردن, دکه, انباره, انبار کردن, ذخیره کردن.

tienda de campa a

: چادر, خیمه, خیمه زدن, توجه, توجه کردن, اموختن, نوعی شراب شیرین اسپانیولی.

tienda de comestibles

: بقالی, عطاری خواربار فروشی, خواربار.

tienda de comestibles finos

: اغذیه حاضر, مغازه اغذیه فروشی.

tienda de libros

: کتابفروشی.

tienda de ultramarinos

: بقالی, عطاری خواربار فروشی, خواربار.

tierno

: نجیب, با تربیت, ملا یم, ارام, لطیف, مهربان, اهسته, ملا یم کردن, رام کردن, ارام کردن, رسیده, نرم, جا افتاده, دلپذیر, مهربان, نرم, لطیف, ملا- یم, مهربان, نازک, عسلی, نیم بند, سبک, شیرین, گوارا, لطیف, نازک, حساس, لطیف, دقیق, ترد ونازک, باریک, محبت امیز, باملا حظه, حساس بودن, ترد کردن, لطیف کردن, انبار, اراءه دادن, تقدیم کردن, پیشنهاد, پول رایج, مناقصه ومزایده.

tierra

: خاک, زمین, سطح زمین, کره زمین, دنیای فانی, سکنه زمین, با خاک پوشاندن, زمین, خاک, میدان, زمینه, کف دریا, اساس, پایه, بنا کردن, برپا کردن, بگل نشاندن, اصول نخستین را یاد دادن(به), فرودامدن, بزمین نشستن, اساسی, زمان ماضی فعل.دن‌ءرگ , زمین, خشکی, خاک, سرزمین, دیار, به خشکی امدن, پیاده شدن, رسیدن, بزمین نشستن, خاک, کثیف کردن, لکه دار کردن, چرک شدن, خاک, زمین, کشور, سرزمین, مملکت پوشاندن باخاک, خاکی کردن.

tierra firme

: قاره, خشکی, بر, قطعه اصلی, قطعه.

tieso

: سخت, سفت, دشوار, مشکل, شدید, قوی, سخت گیر, نامطبوع, زمخت, خسیس, درمضیقه, سفت, شق, سیخ, مستقیم, چوب شده, مغلق, سفت کردن, شق کردن.

tiesto

: گلدان کوزه ای.

tifn

: توفان سخت دریای چین, گردباد.

tifus

: تیفوءیدی, وابسته به تیفوءید, حصبه, تیفوس, تیفوسی, حصبه ای.

tigre

: ببر, پلنگ.

tigresa

: ببرماده, ماده پلنگ.

tijeras

: قیچی, مقراض, چیز برنده, قطع کننده.

til

: سودمند, مفید, بافایده.

tilo

: لیموترش, عصاره لیموترش, اهک, چسب, کشمشک, سنگ اهک, اهک زنی, چسبناک کردن اغشتن, با اهک کاری سفید کردن, ابستن کردن.

timbal

: دهل, نقاره, کوس, دمامه, عصرانه مفصل.

timbre

: زنگ زنگوله, ناقوس, زنگ اویختن به, دارای زنگ کردن, کم کم پهن شدن (مثل پاچه شلوار), مهر , نشان, نقش, باسمه, چاپ, تمبر, پست, جنس,نوع, پابزمین کوبیدن, مهر زدن, نشان دار کردن, کلیشه زدن, نقش بستن, منقوش کردن, منگنه کردن, تمبرزدن, تمبر پست الصاق کردن, صدا, اهنگ, درجه صدا, دانگ, لحن, اهنگ داشتن, باهنگ در اوردن, سفت کردن, نوا.

timidez

: حجب, کمرویی, ترسویی, بزدلی, جبن, حجب, کمرویی, ترسویی, بزدلی, جبن.

timido

: خجالتی, کمرو, رموک, ترسو, مواظب, ازمایش, پرتاب, رم کردن, پرت کردن, ازجا پریدن.

timn

: سکان, اهرم سکان, نظارت, اداره, زمام, اداره کردن, دسته, سکان, سکان هواپیما, وسیله هدایت یا خط سیر.

timonero

: سکان گیر, راننده, رل دار, مدیر.

timoteo

: اسم خاص مذکر, تیموتاوس.

tinieblas

: تاریک, تیره.

tino

: تیز هوشی, تیز فهمی, فراست, عقل, ملا حظه, نزاکت, کاردانی, مهارت, سلیقه, درایت.

tinta

: مرکب, جوهر, مرکب زدن.

tinte

: رنگ, فام, بشره, تغییر رنگ دادن, رنگ کردن, ملون کردن, سایه, حباب چراغ یا فانوس, اباژور, سایه بان, جای سایه دار, اختلاف جزءی, سایه رنگ, سایه دار کردن, سایه افکندن, تیره کردن, کم کردن, زیر وبم کردن, رنگ, ته رنگ, رنگ مختصر, سایه ء رنگ, دارای ته رنگ یاسایه رنگ نمودن, صدا, اهنگ, درجه صدا, دانگ, لحن, اهنگ داشتن, باهنگ در اوردن, سفت کردن, نوا.

tintero

: دوات, مرکبدان.

tintineo

: صدای جرنگ جرنگ, طنین زنگ, جرنگ جرنگ کردن, طنین زنگ ایجاد کردن, جرنگیدن, جرنگ جرنگ, صدای جرنگ, صدای جرنگ جرنگ کردن, طنین داشتن, دارای طنین کردن.

tintorero

: رنگرز.

tintura

: رنگ, رنگ زنی, رنگ کردن.

tio

: عمو, دایی, عم.

tipo

: معامله کردن, انتخاب کردن, شکاف دادن, ترکاندن, خشکی زدن پوست, زدن, مشتری, مرد, جوانک, شکاف, ترک, ف ک, کلا س, دسته, طبقه, زمره, جور, نوع, طبقه بندی کردن, رده, هماموزگان, رسته, گروه, مرد, شخص, ادم, مردکه, یارو, شخص, مرد, یارو, فرار, گریز, با طناب نگه داشتن, با تمثال نمایش دادن, استهزاء کردن, جیم شدن, گونه, نوع, قسم, جور, جنس, گروه, دسته, کیفیت, جنسی,(درمقابل پولی), غیرنقدی, مهربان, مهربانی شفقت امیز, بامحبت, گونه, نوع, حروف چاپ, ماشین تحریر, ماشین کردن.

tiqu

: بلیط.

tir

: , پرتاب کرد, انداخت.

tir n

: کشیدن, هل دادن, حمل کردن, کشش, همه ماهیهایی که دریک وهله بدام کشیده میشوند, حمل ونقل, تکان, تکان تند, حرکت تند و سریع, کشش, انقباض ماهیچه, تشنج, تکان سریع دادن, زود کشیدن, ادم احمق و نادان, تازه کار, نو اموز, مبتدی, جدیدالا یمان, ادم ناشی, نوچه, کشیدن, بطرف خود کشیدن, کشش, کشیدن دندان, کندن, پشم کندن از, چیدن, بزحمت کشیدن, بازورکشیدن, تقلا کردن, کوشیدن, کشش, کوشش, زحمت, تقلا, یدک کش, مبتدی, تازه کار, نوچه.

tira

: بند و زنجیر, تسمه یا بند مخصوص محکم کردن, نوار, لولا, ارکستر, دسته ء موسیقی, اتحاد, توافق, روبان, باند یا بانداژ, نوار زخم بندی, متحد کردن, دسته کردن, نوار پیچیدن, بصورت نوار در اوردن, با نوار بستن, متحد شدن.

tira c mica

: کاریکاتور, تصویر مضحک, داستان مصور.

tirada

: بر امـد, پی امـد, نشـریه, فرسـتادن, بیرون امـدن, خارج شدن, صادر شدن, ناشـی شدن, انتشار دادن, رواج دادن, نژاد, نوع, عمل, کردار, اولا د, نتیجه بحث, موضوع, شماره.

tirador

: تیرانداز ماهر, نشانه گیر.

tiranizar

: ستم کردن, مستبدانه حکومت کردن.

tirano

: ستمگر, حاکم ستمگر یا مستبد, سلطان ظالم.

tirar

: کشاندن, چیز سـنگینی که روی زمین کشیده میشود, کشیدن, بزور کشیدن, سخت کشیدن, لا روبی کردن, کاویدن, باتورگرفتن, سنگین وبی روح, کشـیدن, رسم کردن, بیرون کشـیدن, دریافت کردن, کشـش, قرعه کشـی, اتش, حریق, شلیک, تندی, حرارت, اتش زدن,افروختن, تفنگ یاتوپ را اتش کردن, بیرون کردن, انگیختن, کشیدن, هل دادن, حمل کردن, کشش, همه ماهیهایی که دریـک وهله بـدام کشـیده میشونـد, حمـل ونقـل, پرتـاب, پرت, لگـد, پرتـاب کردن, پرت کردن, انـداختن, کشـیدن, بطرف خود کشـیدن, کشـش, کشیدن دندان, کندن, پشم کندن از, چیدن, درکردن (گلوله وغیره), رها کردن (از کمان وغیره), پرتاب کردن, زدن, گلوله زدن, رهـا شـدن, امپول زدن, فیلمبرداری کردن, عکسبرداری کردن, درد کردن, سوزش داشـتن, جوانه زدن, انشـعاب, رویش انشـعابی, رویش شاخه, درد, حرکت تند وچابک, رگه معدن, پرتاب, انداختن, پرت کردن, افکندن, ویران کردن, بزحمت کشیدن, بازورکشیدن, تقلا کردن, کوشیدن, کشش, کوشش, زحمت, تقلا, یدک کش.

tiritar

: لرزه, لرز, ارتعاش, لرزیدن, از سرما لرزیدن, ریزه, تکه, خرد کردن.

tiroide

: سپردیس, سپرمانند, وابسته بغده درقی.

tiroteo

: جنگ با تفنگ یا تپانچه, تیر اندازی.

tisana

: داروهای خیسانده, داروهای جوشانده.

titilar

: چشمک زدن, سوسو زدن, تجاهل کردن, نادیده گرفته, نگاه مختصر, چشمک, لرزیدن, سوسوزدن, پرپرزدن, جنبش, سوسو, در اهتزاز بودن, چشمک زدن (بویژه در مورد ستارگان), برق زدن یاتکان تکان خوردن, چشمک, بارقه, تلا ء لو.

titubear

: تامل کردن, مردد بودن, بی میل بودن, متزلزل شدن, فتور پیدا کردن, دو دل بودن, تردید پیدا کردن, تبصره قانون, نوسان کردن.

titular

: حق دادن مستحق دانستن, لقب دادن, ملقب ساختن, نام نهادن, نامیدن, متصدی, ناگزیر, لا زم با, لقبی, ناشی از لقب رسمی, افتخاری, عنوانی, لقب دار, صاحب لقب, متصدی, دارای عنوانی.

titulo

: کنیه, لقب, سمت, عنوان, اسم, مقام, نام, حق, استحقاق, سند, صفحه عنوان کتاب, عنوان نوشتن, واگذارکردن, عنوان دادن به, لقب دادن, نام نهادن.

tiza

: گچ, نشان, علا مت سفید کردن, باگچ خط کشیدن, باگچ نشان گذاردن.

tmpano

: تخته یخ شناور.

tnica

: نیام, پیراهن بی استین یا با استین که مرد وزن میپوشیده اند, بلوزیا کت کوتاه کمربند دار, کت کوتاه سربازان انگلیس, پوشش.

tnico

: شگردگر, متخصص فنی, ذیفن, کارشناس فنی, اهل فن, کاردان.

tnico

: نیروبخش, مقوی, صدایی, اهنگی.

tnis

: تنیس.

to

: عمو, دایی, عم.

to eat

: اینده, وارد.

toalidad

: رنگ, فام, بشره, تغییر رنگ دادن, رنگ کردن, ملون کردن, سایه, حباب چراغ یا فانوس, اباژور, سایه بان, جای سایه دار, اختلا ف جزءی, سایه رنگ, سایه دار کردن, سایه افکندن, تیره کردن, کم کردن, زیر وبم کردن, رنگ, ته رنگ, رنگ مختصر, سایه ء رنگ, دارای ته رنگ یاسایه رنگ نمودن, صدا, اهنگ, درجه صدا, دانگ, لحن, اهنگ داشتن, باهنگ در اوردن, سفت کردن, نوا.

toalla

: ابچین, باحوله خشک کردن, حوله, دستمال کاغذی.

toalla de cocina

: کیسه حمام, لیف حمام.

tobera

: سر لوله اب, بینی, پوزه, دهانک.

tobillo

: قوزک, قوزک پا.

tobogn

: لغزش, سرازیری, سراشیبی, ریزش, سرسره, کشو, اسباب لغزنده, سورتمه, تبدیل تلفظ حرفی به حرف دیگری, لغزنده, سرخونده, پس وپیش رونده, لغزیدن, سریدن.

toc logo

: ماما, متخصص زایمان, قابله, پزشک متخصص زایمان.

tocado

: روسری زنانه, پوشاک سر, ارایش مو, ارایش سر.

tocante a

: درباره, درباب, عطف به, راجع به, در موضوع.

tocar

: احساس کردن, لمس کردن, محسوس شدن, دسته, قبضه شمشیر, وسیله, لمس, احساس بادست, دست زدن به, بکار بردن, سرو کارداشتن با, رفتار کردن, استعمال کردن, دسته گذاشتن, اصابت, خوردن, ضربت, تصادف, موفقیت, نمایش یافیلم پرمشتری, زدن, خوردن به, اصابت کردن به هدف زدن, کوبیدن, زدن, درزدن, بد گویی کردن از, بهم خوردن, مشت, ضربت, صدای تغ تغ, عیبجویی, بازی, نواختن ساز و غیره, سرگرمی مخصوص, تفریح, بازی کردن, تفریح کردن, ساز زدن, الت موسیقی نواختن, زدن, رل بازی کردن, روی صحنه ء نمایش ظاهرشدن, نمایش, نمایشنامه, دست زدن به, لمس کردن, پرماسیدن, زدن, رسیدن به, متاثر کردن, متاثر شدن, لمس دست زنی, پرماس, حس لا مسه.

tocar la bocina

: صدای خوک یاگراز, صدای غاز وحشی یا بوق ماشین وامثال ان, دادزدن, فریاد زدن, جیغ کشیدن, هو کردن,بوق زدن, صدای جغد, :(اسکاتلند وشمال انگلیس) فریاد اعتراض و بی صبری مثل عجب و واه وغیره , صدای تیزشیپور وبوق یاسوت, بطور منقطع شیپور زدن.

tocayo

: همنام, هم اسم, کسی که بنام دیگری نام گذاری شود.

tocino

: گوشت نمک زده ء پهلو و پشت خوک.

toda la vida

: مادام العمری, برای تمام عمر, برابر یک عمر.

todava

: تاکنون, تابحال, تا اینجا, پیش از این, سابق بر این, هرچند, اگر چه, هر قدر هم, بهر حال, هنوز, اما, ارام, خاموش, ساکت, بی

حرکت, راکد, همیشه, هنوز, بازهم, هنوزهم معذلك, : ارام کردن, ساکت کردن, خاموش شدن, دستگاه تقطیر, عرق گرفتن از, سکوت, خاموشی.

todavia

: ارام, خاموش, ساکت, بی حرکت, راکد, همیشه, هنوز, بازهم, هنوزهم معذلك, : ارام کردن, ساکت کردن, خاموش شدن, دستگاه تقطیر, عرق گرفتن از, سکوت, خاموشی, هنوز, تا ان زمان, تا کنون, تا انوقت, تاحال, باز هم, بااینحال, ولی, درعین حال.

todo

: همه, تمام, کلیه, جمیع, هرگونه, همگی, همه چیز, دارونداز, یکسره, تماما, بسیار, :بمعنی (غیر) و (دیگر), روی هم رفته, از همه جهت, یکسره, تماما, همگی, مجموع, کاملا, منصفا, تمام, درست, دست نخورده, بی عیب, همه چیز, بالا-پوش, لباس کار, رویهمرفته, شامل همه چیز, همه جا, سرتاسر.

todopoderoso

: قادرمطلق, توانا برهمه چیز, قدیر, خدا(باتهع), قادر مطلق, قادر متعال.

todos

: همه, تمام, کلیه, جمیع, هرگونه, همگی, همه چیز, دارونداز, یکسره, تماما, بسیار, :بمعنی (غیر) و (دیگر), هرکس, هرکسی.

todos los d as

: روزانه, روزبروز, روزنامه یومیه, بطور یومیه.

todos los dias

: روزانه, روزبروز, روزنامه یومیه, بطور یومیه.

todos partes

: درهرجا, درهمه جا, درهرقسمت, در سراسر.

toldo

: سایبان کرباسی, ساباط, پناه, پناهگاه, حفاظ.

tolerable

: تحمل پذیر, بادوام, تحمل پذیر, قابل تحمل.

tolerancia

: سکنی, ایستادگی, دوام, ثبات قدم, رفتار برطبق توافق, قابلیت پذیرش, تحمل, تاب.

tolerante

: بامدارا, مدارا امیز, ازادمنش, ازاده, دارای سعه نظر, شکیبا, اغماض کننده, بردبار, شخص متحمل.

tolerar

: ایستادگی کردن, پایدارماندن, ماندن, ساکن شدن, منزل کردن, ایستادن, منتظر شدن, وفا کردن, تاب اوردن, تحمل کردن, برخورد هموار کردن, طاقت داشتن, مدارا کردن.

tolva

: شیب تند رودخانه, ناودان یا مجرای سرازیر, مخفف کلمه پاراشوت, سقوط, انحطاط, زوال, هرگونه حشره جهنده, لی لی کننده, جهنده, قیف.

tom

: زمان گذشته فعل.عکات

toma

: روزنه, مجرای خروج, بازار فروش, مخرج.

tomar

: قرض گرفتن, وام گرفتن, اقتباس کردن, گرفتن, از هوا گرفتن, بدست اوردن, جلب کردن, درک کردن, فهمیدن, دچار شدن به, عمل گرفتن, اخذ, دستگیره, لغت چشمگیر, شعار, اشامیدن, نوشانیدن, اشامیدنی, نوشابه, مشروب, غرق کردن در, غوطه ورساختن, توی چیزی فروبردن, فراگرفتن, خروشان کردن, گرفتن, ستاندن, لمس کردن, بردن, برداشتن, خوردن, پنداشتن.

tomar el pelo

: ازاردادن, اذیت کردن, کسی را دست انداختن, سخنان نیشدارگفتن, اذیت, پوش دادن مو.

tomar el sol

: حمام افتاب گرفتن.

tomar prestado

: قرض گرفتن, وام گرفتن, اقتباس کردن.

tomate

: گوجه فرنگی.

tomillo

: اویشن, صعتر.

tomo

: جلد, جلد بزرگ, مجلد, دفتر, کتاب قطور, حجم, جلد.

tomo

: هسته, اتم, جوهر فرد, جزء لا یتجزی, کوچکترین ذره.

tonalidad

: چگونگی صدا, اهنگ, مایه, رنگ پذیری, صدا, اهنگ, درجه صدا, دانگ, لحن, اهنگ داشتن, باهنگ در اوردن, سفت کردن, نوا.

tonel

: بشکه, خمره چوبی, چلیک, لوله تفنگ, درخمره ریختن, دربشکه کردن, با سرعت زیادحرکت کردن, بشکه, خمره چوبی, چلیک.

tonelada

: تن, واحد وزنی برابر با ۱۰۰۰ کیلوگرم.

tono

: رنگ, فام, بشره, تغییر رنگ دادن, رنگ کردن, ملون کردن, سایه, حباب چراغ یا فانوس, اباژور, سایه بان, جای سایه دار, اختلاف جزءی, سایه رنگ, سایه دار کردن, سایه افکندن, تیره کردن, کم کردن, زیر وبم کردن, رنگ, ته رنگ, رنگ مختصر, سایه ء رنگ, دارای ته رنگ یاسایه رنگ نمودن, صدا, اهنگ, درجه صدا, دانگ, لحن, اهنگ داشتن, باهنگ در اوردن, سفت کردن, نوا.

tonter a

: شکم بشکه, رخنه پیدا کردن, تراوش کردن, هر چیز زننده ومتعفن, اب ته کشتی, حرف توخالی وبی معنی, خوابگاه (درکشتی یا ترن), هرگونه تختخواب تاشو, یاوه, مهمل, مزخرف, حرف پوچ, بیمعنی, خارج از منطق, بی ارزش, اشغال, زباله, چیز پست و بی ارزش.

tonterias

: بی ارزش, اشغال, زباله, چیز پست و بی ارزش.

tonto

: لوده, مسخره, مقلد, مسخرگی کردن, دلقک شدن, نادان, احمق, ابله, لوده, دلقک, مسخره, گول زدن, فریب دادن, دست انداختن, نابخرد, نادان, جاهل, ابله, احمق, ابلهانه, مزخرف, نادان, ابله, سبک مغز, چرند, احمقانه, کند ذهن, نفهم, گیج, احمق, خنگ, دبنگ.

top grafo

: مکان نگار, نقشه بردار, مساح.

topacio

: یاقوت زرد, زبرجد هندی, توپاز.

tope

: لبه, کنار, حاشیه, پرکردن, شاخ زدن, ضربه زدن, پیش رفتن, پیشرفتگی داشتن, نزدیک یامتصل شدن, بشکه, ته, بیخ, کپل, ته درخت, ته قنداق تفنگ, هدف.

topetar

: دست انداز جاده, ضربت, ضربت حاصله دراثر تکان سخت, برامدگی, تکان سخت (در هواپیماو غیره), تکان ناگهانی, ضربت (توام باتکان) زدن.

topetazo

: دست انداز جاده, ضربت, ضربت حاصله دراثر تکان سخت, برامدگی, تکان سخت (در هواپیماو غیره), تکان ناگهانی, ضربت (توام باتکان) زدن, اصابت, خوردن, ضربت, تصادف, موفقیت, نمایش یافیلم پرمشتری, زدن, خوردن به, اصابت کردن به هدف زدن.

topetn

: دست انداز جاده, ضربت, ضربت حاصله دراثر تکان سخت, برامدگی, تکان سخت (در هواپیماو غیره), تکان ناگهانی, ضربت (توام باتکان) زدن.

topiario

: مربوط بارایش وتزءین درختان, درخت ارایی.

topo

: کور موش, خال سیاه, خال, خال گوشتی.

topograf a

: نقشه برداری, مکان نگاری, مساحی.

topogrfico

: وابسته بنقشه برداری یا مکان نگاری.

toque

: دست زدن به, لمس کردن, پرماسیدن, زدن, رسیدن به, متاثر کردن, متاثر شدن, لمس دست زنی, پرماس, حس لا مسه.

torcedura

: رگ به رگ کردن یاشدن, بدرد اوردن, رگ برگ شدگی, پیچ خوردن.

torcer

: خمیدن, خمش, زانویه, خمیدگی, شرایط خمیدگی, زانویی, گیره, خم کردن, کج کردن, منحرف کردن, تعظیم کردن, دولا کردن, کوشش کردن, بذل مساعی کردن, پیچ, تاب, نخ یا ریسمان تابیده, پیچ خوردگی, پیچیدن, تابیدن, پیچ دار کردن, تار (در مقابل پود), ریسمان, پیچ و تاب, تاب دار کردن, منحرف کردن, تاب برداشتن.

torcerse

: رگ به رگ کردن یاشدن, بدرد اوردن, رگ برگ شدگی, پیچ خوردن.

torcido

: ناراست, کج, نادرست, خشمناک, اتشی, عصبانی, متلا طم, متعصب.

tordo

: باسترک, برفک.

toreador

: قهرمان گاو باز سوار بر اسب, گاوباز پیاده.

torero

: گاوباز, قهرمان گاو باز سوار بر اسب, گاوباز پیاده.

toril

: اغل گاو یا حشم.

tormenta

: کولاک, توفان, تغییر ناگهانی هوا, توفانی شدن, باحمله گرفتن, یورش اوردن, توفان, تندباد, تندی, جوش وخروش, هیجان, توفان ایجاد کردن, توفانی شدن.

tormenta de granizo

: طوفان یا رگبار تگرگ.

tormento

: زجر, عذاب, شکنجه, ازار, زحمت, عذاب دادن, زجر دادن.

tornado

: توفان, هیجان, گردباد, طغیان.

torneo

: مسابقات قهرمانی, تشکیل مسابقات, مسابقه.

tornillo

: پیچ خوردگی, پیچاندن, پیچیدن, پیچ دادن, وصل کردن, گاییدن, پیچ.

torno

: ماشین تراش, چرخ خراطی, تراش دادن.

toro

: گاونر, نر, حیوانات نر بزرگ, فرمان, مثل گاو نر رفتارکردن, بی پرواکارکردن.

toronja

: درخت تو سرخ, میوه تو سرخ.

torpe

: خامکار, زشت, بی لطافت, ناشی, سرهم بند, غیر استادانه, بدترکیب, زمخت, خام دست, ناازموده, خوابیده, سست, بیحال, بی حس.

torpedo

: اژدر, ماهی برق, با اژدر خراب کردن.

torpemente

: ناشیانه, خام دستانه, شلخته وار.

torpeza

: رسوایی, بدنامی, افتضاح, سابقه بد, ننگ.

torpidez

: حالت بیحالی, حالت سستی, ایست, کرختی.

torre

: رخ, کلاغ سیاه, کلاغ زاغی, کلا هبردار, کلا هبرداری کردن, برج, قلعه (مثل برج) بلند بودن.

torrente

: سیل, سیل رود, جریان شدید, سیل وار.

torsi n

: پیچش, پیچ خوردگی, انقباض, پیچی, پیچ, تاب, نخ یا ریسمان تابیده, پیچ خوردگی, پیچیدن, تابیدن, پیچ دار کردن.

torso

: پیچ یا تاب خوردن, تاب گشت, خاصیت تاب گشت.

torta

: کیک, قالب, قرص, قالب کردن, بشکل کیک دراوردن, کلاغ زنگی, کلاغ جاره, ادم ناقلا, جانورابلق, کلوچه گوشت پیچ, کلوچه میوه دارپای, چیز اشفته ونامرتب, درهم ریختن, ترش مزه, تند, زننده, ترش, مزه غوره, زن هرزه, نان شیرینی مربایی.

tortculis

: کجی مادرزادی گردن, گردن کجی.

tortilla

: املت, خاگینه, کوکوی گوجه فرنگی, املت, خاگینه, کوکوی گوجه فرنگی, نان ذرت مکزیکی.

tortuga

: هر نوع لاک پشت ابی, کبوتر قمری, لاک پشت, لاک پشت شکار کردن.

tortuoso

: پیچاپیچ, پیچاندن, چیزی که پیچ میخورد, مارپیچی, رود پیچ.

tortura

: شکنجه, عذاب, زجر, عذاب دادن, زجر دادن.

torturar

: شکنجه, عذاب, زجر, عذاب دادن, زجر دادن.

tos

: سرفه, جرقه (درمورد موتور وغیره), سرفه کردن.

tosco

: خشن, بی نزاکت, دهاتی.

toser

: سرفه, جرقه (درمورد موتور وغیره), سرفه کردن, سبحاف اهم (صدایی که برای صاف کردن سینه دراورند), سینه صاف کردن, تمجمج کردن, لبه, کناره دار کردن, لبه دار کردن, حاشیه دار کردن, احاطه کردن.

tostada

: نان برشته, باده نوشی بسلا متی کسی, برشته کردن (نان), بسلا متی کسی نوشیدن, سرخ شدن.

tostado

: دباغی کردن, برنگ قهوه ای وسبزه دراوردن, باحمام افتاب پوست بدن راقهوه ای کردن, برنزه, مازوی دباغی, پوست مازو, مازویی, قهوه ای مایل به زرد.

tostador

: نوشنده بسلا متی کسی, نان برشته کن, سرخ کننده, برشته کننده.

tostadora

: نوشنده بسلا متی کسی, نان برشته کن, سرخ کننده, برشته کننده.

tostar

: قهوه ای, خرمایی, سرخ کردن, برشته کردن, قهوه ای کردن, نان برشته, باده نوشی بسلا متی کسی, برشته کردن (نان), بسلا متی کسی نوشیدن, سرخ شدن.

total

: بالا- پوش, لباس کار, رویهمرفته, شامل همه چیز, همه جا, سرتاسر, کل, کلی, تام, مطلق, مجموع, جمع, جمله, سرجمع, حاصل جمع, جمع کردن, سرجمع کردن, مطلق, بحداکثر, باعلی درجه, کاملا, جمعا, حداعلی, غیر عادی, اداکردن, گفتن, فاش کردن, بزبان اوردن, تمام, درست, دست نخورده, کامل, بی خرده, همه, سراسر, تمام, سالم.

totalidad

: تمامیت, جمع کل, چیزدرست ودست نخورده, کلیت, کلی, مقدار کلی, تمامیت, مجموع.

totalismo

: رژیم حکومت متمرکز در یک قدرت مرکزی.

totalitarianismo

: رژیم حکومت متمرکز در یک قدرت مرکزی.

totalitario

: یکه تاز, وابسته بحکومت یکه تازی, دارای حکومت مطلقه ودیکتاتوری.

totalmente

: روی هم رفته, از همه جهت, یکسره, تماما, همگی, مجموع, کاملا- منصفا, کاملا- تماما, سیر, سربسر, جمعا, بطور سرجمع, رویهمرفته, کاملا, کلا, کاملا, بطور اکمل, تمام و کمال, جمعا, رویهم, تماما.

toxina

: زهرابه, ترکیب زهردار, داروی سمی.

tozudo

: کله شق, لجوج, سرسخت, خود رای, خیره سر, سمج, خودسر, سرسخت, لجوج, خیره سر, کله شق.

tquigrafia

: تند نویسی, تند نگاری.

tr bol

: شبدر , رنگ سبز شبدری, شبدر ایرلندی.

tr fico

: شد وامد, امد وشد, رفت وامد, عبو ومرور,وساءط نقلیه, داد وستدارتباط, کسب, کالا, مخابره, امد وشد کردن, تردد کردن.

tra lla

: سوق دادن, منجر شدن, پیش افت, تقدم.

trabajable

: کارکن, عملی, قابل اعمال, کار کردنی.

trabajado

: استادانه درست شده, بزحمت درست شده, به زحمت ساختن, دارای جزءیات, بادقت شرح دادن.

trabajador

: دست, عقربه, دسته, دستخط, خط, شرکت, دخالت, کمک, طرف, پهلو, پیمان, دادن, کمک کردن, بادست کاری را انجام دادن, یک وجب, کارگر, عمله, عملی, کارگر, موثر, عامل, عمل کننده, عمله, کارگر, ایجاد کننده, از کار در امده, کارگر, مزدبگیر, زحمتکش, از طبقه کارگر, کارگر, مزدبگیر, استادکار.

trabajando

: کار کننده, مشغول کار, کارگر, طرزکار.

trabajar

: کار, رنج, زحمت, کوشش, درد زایمان, کارگر, عمله, حزب کارگر, زحمت کشیدن, تقلا کردن, کوشش کردن, کار, شغل, وظیفه, زیست, عمل, عملکرد, نوشتجات, اثار ادبی یا هنری, کارخانه, استحکامات, کار کردن, موثر واقع شدن, عملی شدن, عمل کردن.

trabajo

: سختی, دشواری, اشکال, زحمت, گرفتگیری, کار, امر, سمت, شغل, ایوب, مقاطعه کاری کردن, دلا-لی کردن, کار, رنج, زحمت, کوشش, درد زایمان, کارگر, عمله, حزب کارگر, زحمت کشیدن, تقلا- کردن, کوشش کردن, کار, شغل, وظیفه, زیست, عمل, عملکرد, نوشتجات, اثار ادبی یا هنری, کارخانه, استحکامات, کار کردن, موثر واقع شدن, عملی شدن, عمل کردن.

trabajo manual

: هنردستی, پیشه دستی, صنعت دستی, هنرمند.

trabar

: لنگیدن, شلیدن, لنگ لنگان راه رفتن, دست وپای کسی را بستن, مانع حرکت شدن, زنجیر, پابند.

tractor

: تراکتور یا ماشین شخم زنی, گاو اهن موتوری.

tradicin

: رسم, سنت, عقیده موروثی, عرف, روایت متداول, عقیده رایج, سنن ملی.

tradicion

: رسم, سنت, عقیده موروثی, عرف, روایت متداول, عقیده رایج, سنن ملی.

tradicionalismo

: سنت گرایی, سنت پرستی, اعتقاد برسوم باستانی.

traduccin

: ترجمه, برگردان, شرح ویژه, ترجمه, تفسیر, نسخه, متن.

traducible

: قابل ترجمه, قابل معنی کردن, قابل تعبیر.

traducir

: ترجمه کردن, برگرداندن.

traductor

: مترجم, برگرداننده.

traer

: اوردن, رساندن به, موجب شدن, اوردن, رفتن واوردن, بهانه, طفره.

traficante

: تاجر, سوداگر, کاسب, دکان دار, پشت هم انداز, دسیسه.

tragar

: غرق کردن در, غوطه ورساختن, توی چیزی فروبردن, فراگرفتن, خروشان کردن, پرستو, چلچله, مری, عمل بلع, فورت دادن, فرو بردن, بلعیدن.

tragedia

: درام, نمایش, تاتر, نمایشنامه, مصیبت, فاجعه, نمایش حزن انگیز, سوگ نمایش.

tragic mico

: مربوط به اثر کمدی وتراژدی, غم انگیز وتفریحی, حاوی حوادث حزن اور وخنده اور.

trago

: قورت, جرعه, لقمه بزرگ, بلع, قورت دادن, فرو بردن, صدای حاصله از عمل بلع, پرستو, چلچله, مری, عمل بلع, فورت دادن, فرو بردن, بلعیدن, جرعه طولا نی نوشیدن, اشامیدن, جرعه.

traicin

: خیانت, افشاء سر, خیانت, پیمان شکنی, بی وفایی, غدر.

traicionar

: تسلیم دشمن کردن, خیانت کردن به, فاش کردن.

traidor

: خاءن, خیانتکار.

traje

: لباس, جامه, لباس محلی, جامه بلند زنانه, روپوش, لباس شب, خرقه, تجهیز, ساز وبرگ, همسفر, گروه, بنه سفر, توشه, لوازم فنی, سازو برگ اماده کردن, تجهیز کردن, درخواست, تقاضا, دادخواست, عرضحال, مرافعه, خواستگاری, یکدست لباس, پیروان, خدمتگزاران, ملتزمین, توالی, تسلسل, نوع, مناسب بودن, وفق دادن, جور کردن, خواست دادن, تعقیب کردن, خواستگاری کردن, جامه, لباس دادن به.

traje de bao

: لباس شنا.

tram

: تراموای, واگن برقی, باواگن رفتن, واگن شهری, تراموای.

trama

: کار مشبک, شبکه, شبکه بندی, شبکه کاری, نقشه, طرح, موضوع اصلی, توطله, دسیسه, قطعه, نقطه, موقعیت, نقشه کشیدن, طرح ریزی کردن, توطله چیدن.

tramo

: محدوده, گستردگی, پوشش.

trampa

: گرفتن, از هوا گرفتن, بدست اوردن, جلب کردن, درک کردن, فهمیدن, دچار شدن به, عمل گرفتن, اخذ, دستگیره, لغت چشمگیر, شعار, دریچه, روزنه, نصفه در, روی تخم نشستن (مرغ), اندیشیدن, پختن, ایجاد کردن, تخم گذاشتن, تخم دادن, جوجه بیرون امدن, جوجه گیر ی, درامد, نتیجه, خط انداختن, هاشور زدن, زانویی mسterاح وغیره تله, دام, دریچ-ه, گیر, محوطه کوچک, شکماف, نیرنگ, فریب دهان, بدام انداختن, در تله انداختن.

trampas

: نردبان قابل حمل, اسباب, بنه .

tranquilidad

: ارامش, بی سروصدایی, اسوده, سکوت, ارام, ساکت, ساکن, : ارام کردن, ساکت کردن, فرونشاندن, ارامش, متانت, ملا یمت, ارامش, اسودگی, اسایش خاطر, راحت, ارامش, اسودگی, اسایش خاطر, راحت.

tranquilizante

: مسکن , داروی تسکین دهنده.

tranquilizar

: دوباره اطمینان دادن, دوباره قوت قلب دادن, ارام کردن, اسوده کردن, فرونشاندن.

tranquilo

: ارامش, بی سروصدایی, اسوده, سکوت, ارام, ساکت, ساکن, : ارام کردن, ساکت کردن, فرونشاندن, مسالمت امیز, ارام, صلح امیز, ارام کردن, تسکین دادن, ساکت کردن, ارام, اسوده, بی جنبش, درحال سکون.

transacci n

: مقدار, اندازه, قدر, حد, معامله کردن, سر و کار داشتن با, توزیع کردن, معامله, سودا, انجام.

transaccines

: معاملا ت, شرح مذاکرات.

transatl ntico

: انطرف اقیانوس اطلس.

transbordador

: گذرگاه, معبر, جسر, گذر دادن, ازیک طرف رودخانه بطرف دیگر عبور دادن.

transcontinental

: عبور کننده از سرتاسر قاره.

transcribir

: رونویسی کردن.

transcurrido

: گذشته, پایان یافته, پیشینه, وابسته بزمان گذشته, پیش, ماقبل, ماضی, گذشته از, ماورای, درماورای, دور از, پیش از.

transcurrir

: گذشتن, منقضی شدن, سپری شدن, سقوط, گذشتن, عبور کردن, رد شدن, سپری شدن, تصویب کردن, قبول شدن, رخ دادن, قبول کردن, تمام شدن, وفات کردن,پاس, سبقت گرفتن از, خطور کردن, پاس دادن, رایج شدن,اجتناب کردن, گذر, عبور, گذرگاه, راه, گردونه, گدوک, پروانه, جواز, گذرنامه, بلیط.

transferencia

: ورابری, ورابردن, انقال دادن, واگذار کردن, منتقل کردن, انتقال واگذاری, تحویل, نقل, سند انتقال, انتقالی.

transferible

: انتقال پذیر, قابل واگذاری.

transferir

: ورابری, ورابردن, انقال دادن, واگذار کردن, منتقل کردن, انتقال واگذاری, تحویل, نقل, سند انتقال, انتقالی.

transformacin

: دگرسازی, تغییر شکل, تبدیل صورت, دگرگونی, وراریخت.

transformador

: ترادیسیدن, مبدل.

transformar

: تغییر شکل یافتن, تغییر شکل دادن, دگرگون کردن, نسخ کردن, تبدیل کردن.

transfusi n

: تزریق, نقل وانتقال, رسوخ, تزریق خون.

transgredir

: تخطی کردن, رنجاندن, متغیر کردن, اذیت کردن, صدمه زدن, دلخور کردن.

transgresin

: تخلف, تجاوز.

transici n

: انتقال, عبور, تغییر از یک حالت بحالت دیگر, مرحله تغییر, برزخ, انتقالی.

transigir

: تراضی, مصالحه, توافق, مصالحه کردن, تسویه کردن, واریز, تسویه, جا دادن, ماندن, مقیم کردن, ساکن کردن, واریز کردن, تصفیه کردن, معین کردن, ته نشین شدن, تصفیه حساب کردن, نشست کردن.

transitable

: گذرپذیر, قابل قبول, قابل عبور, عملی, قابل اجرا, صورت پذیر, عبور کردنی.

transitivo

: تراگذر, متعدی.

transliteraci n

: نویسه گردانی, نقل عین تلفظ کلمه یا عبارتی از زبانی بزبان دیگر.

transliterar

: عین کلمه یاعبارتی را از زبانی بزبان دیگر نقل کردن, حرف بحرف نقل کردن, نویسه گردانی کردن.

translocar

: جابجا کردن, از جای خود برون کردن.

transmisibidad

: فرا فرستادن پذیری, قابلیت فرستادن, انتقال پذیری, قابلیت سرایت.

transmisible

: فرافرستادنی, فرستادنی, انتقال پذیر, قابل سرایت, مسری, قابل فرا فرستی, قابل پراکنی (بوسیله رادیو وغیره).

transmisin

: منتشر کردن, اشاعه دادن, رساندن, پخش کردن (از رادیو), سخن پراکنی, انتقال, عبور, ارسال, سرایت, اسبابی که بوسیله ان نیروی موتور اتومبیل بچرخهامنتقل میشود, فرا فرستی, فرا فرستادن, سخن پراکنی.

transmitir

: فرا فرستادن, پراکندن, انتقال دادن, رساندن, عبور دادن, سرایت کردن.

transparente

: شفاف, ناپیدا.

transpiraci n

: عرق بدن, کارسخت, عرق ریزی.

transpirar

: تعریق, عرق ریختن, عرق کردن, دفع کردن.

transportador

: برنامه, حامل میکرب, دستگاه کاریر, حامل.

transportar

: ارابه, گاری, دوچرخه, چرخ, باگاری بردن, کشتی, جهاز, کشتی هوایی, هواپیما, با کشتی حمل کردن, فرستادن, سوار کشتی شدن, سفینه, ناو, حمل کردن, حامل.

transporte

: حمل کردن, حامل, ترابری, حمل ونقل, بارکشی, تبعید, انتقال.

transvesti

: کسی که در لباس ورفتار از جنس مخالف خود تقلید میکند, زن جامه.

tranva

: ترن اویزان, ریل واحد مخصوص حرکت ترن یک چرخه, تراموای شهری, تراموای, واگن برقی, باواگن رفتن.

trapezoide

: ذوذنقه, ذوذنقه وار.

trapo

: کهنه, لته, ژنده, لباس مندرس, کهنه شدن, بی مصرف شدن

trascendencia

: برتری, تفوق, ورارِوی.

trascendental

: متعالی, غیر جبری.

trascendentalismo

: فلسفه ماوراء الطبیعه, فلسفه خارج جهان مادی.

trascender

: ورارفتن, برتری یافتن, سبقت جستن, بالا تر بودن.

trasero

: عقب, پشت (بدن), پس, عقبی, گذشته, پشتی, پشتی کننده گان, تکیه گاه, به عقب, درعقب, برگشت, پاداش, جبران, ازعقب, پشت سر, بدهی پس افتاده, پشتی کردن, پشت انداختن, بعقب رفتن, بعقب بردن, برپشت چیزی قرارگرفتن, سوارشدن, پشت چیزی نوشتن, ظهرنویسی کردن, ته, پایین, تحتانی, گوزن ماده, عقبی, پشت پای گاو.

trasl cido

: صرف, محض, خالص, راست, تند, مطلق, بطورعمود, یک راست, پاک, بکلی, مستقیما, ظریف, پارچه ظریف, حریری, برگشتن, انحراف حاصل کردن, کنار رفتن, کنار زدن.

trasladar

: حرکت, حرکت دادن, حرکت کردن, نقل مکان.

traspapelar

: گم کردن, مفقود کردن, تلف کردن, از دست دادن, زیان کردن, منقضی شدن, باختن(در قمار وغیره), شکست خوردن, گم کردن, جا گذاشتن (چیزی), درجای عوضی گذاشتن, گم کردن, جا گذاشتن.

trasplantar

: نشاکردن, درجای دیگری نشاندن, مهاجرت کردن, کوچ دادن, نشاء زدن, پیوندزدن, عضو پیوند شده, فراکاشتن.

trastornado

: واژگون کردن, برگرداندن, چپه کردن, اشفتن, اشفته کردن, مضطرب کردن, شکست غیر منتظره, واژگونی, نژند, ناراحت, اشفته.

trastornar

: واژگون کردن, برگرداندن, چپه کردن, اشفتن, اشفته کردن, مضطرب کردن, شکست غیر منتظره, واژگونی, نژند, ناراحت, اشفته.

trastos

: تخت روان, کجاوه, محمل, برانکار یا چاچوبی که بیماران را با ان حمل میکنند, اشغال, نوزادانی که جانوری در یک وهله میزاید, زایمان, ریخته وپاشیده, زاییدن, اشغال پاشیدن.

tratadista

: مفسر, سفرنگ گر.

tratado

: مقاله, انشاء, ازمایش کردن, ازمودن, سنجیدن, عیارگیری کردن(فلزات), تالیف, مقاله نویسی, پیمان, معاهده, قرار داد, پیمان نامه, عهد نامه.

tratamiento

: رفتار, معامله, معالجه, طرز عمل, درمان.

tratar

: دسته, قبضه شمشیر, وسیله, لمس, احساس بادست, دست زدن به, بکار بردن, سرو کارداشتن با, رفتار کردن, استعمال کردن, دسته گذاشتن, رفتار کردن, تلقی کردن, مورد عمل قرار دادن.

trato

: مقاربت, امیزش, مراوده, معامله, داد و ستد.

trauma

: ضره, زخم, اسیب, ضربه روحی روان اسیب, روان زخم.

traumar

: دچار روان زخم کردن, با ضرب وجرح مشروب ساختن, معذب کردن.

traumatico

: وابسته به روان زخم, زخمی, جراحتی, ضربه ای.

travesa

: دوراهی, محل تقاطع, عبور, گذر, عبور, حق عبور, پاساژ, اجازه عبور, سپری شدن, انقضاء, سفردریا, راهرو, گذرگاه, تصویب, قطعه, نقل قول, عبارت منتخبه از یک کتاب, رویداد, کارکردن مزاج

travesao

: دفترکل, سنگ پهن روی گور, تیر, تخته.

travesura

: غریب و عجیب, بی تناسب, مسخره, وضع غریب و مضحک, بدسگالی, موذیگری, اذیت, شیطنت, شرارت.

travieso

: زمان ماضی قدیمی فعل ب‌ءد, : بد, زشت, ناصحیح, بی اعتبار, نامساعد, مضر, زیان اور, بداخلا ق, شریر, بدکار, بدخو, لا وصول, بدسگال, موذی, شیطان, بدجنس, کثیف, نامطبوع, زننده, تند و زننده, کریه, شیطان, بدذات, شریر, نا فرمان, سرکش.

trax

: صندوق, یخدان, جعبه, تابوت, خزانه داری, قفسه سینه.

trayectoria

: خط سیر, گذرگاه.

trebol

: شبدر .

trece

: سیزده, عدد سیزده.

trecho

: کشیدن, امتدادادادن, بسط دادن, منبسط کردن, کش امدن, کش اوردن, کش دادن, گشادشدن, :بسط, ارتجاع, قطعه(زمین), اتساع, کوشش, خط ممتد, دوره, مدت.

tregua

: ارام کردن, فرونشاندن, ساکت شدن, لا لا یی خواندن, ارامش, سکون, ارامی.

treinta

: سی, عدد سی.

tremendo

: مهیب یا ترسناک, ترس, عظمت, وحشتناک, وحشت اور, ترسناک, هولناک, بسیار بد, سهمناک, ترسناک, هولناک, مهیب, عظیم, فوق العاده, شگرف, ترسناک, مهیب, فاحش, عجیب, عظیم.

trementina

: تربانتین, سقز, قندرون, تربانتین زدن به.

tren

: قطار, سلسله, تربیت کردن.

tren de cola

: اشپزخانه کشتی, اطاق کارگران قطار.

trenta

: سی, عدد سی.

trenza

: قیطـان, گلاـ بتون, مغزی, نوار, حاشـیه, حرکت سـریع, جنبش,جهش, ناگهـان حرکت کردن, جهش ناگهـانی کردن, بـافتن (مثل توری وغیره), بهم تابیدن وبافتن, موی سر را با قیطان یاروبان بستن, ریسمان چند لا, نخ قند, پیچ, بهم بافتن, دربر گرفتن.

trenzar

: قیطـان, گلاـ بتون, مغزی, نوار, حاشـیه, حرکت سـریع, جنبش,جهش, ناگهـان حرکت کردن, جهش ناگهـانی کردن, بـافتن (مثل توری وغیره), بهم تابیدن وبافتن, موی سر را با قیطان یاروبان بستن.

trepador

: بالا رونده, گیاه نیلوفری یا بالا رو.

trepar

: بالا رفتن, صعود کردن, ترقی کردن.

tres

: سه, شماره.۳

trgico

: حزن انگیز, غم انگیز, محزون, فجیع.

triangular

: سه گوشه, دارای سه زاویه, بشکل مثلث.

triangulo

: مثلث, سه گوش, سه پهلو, سه بر.

trib

: تبار, قبیله, طایفه, ایل, عشیره, قبایل.

tribu

: تبار, قبیله, طایفه, ایل, عشیره, قبایل.

tribulacin

: محنت, رنج, ازمایش سخت, عذاب, اختلا ل.

tribuna

: ایستادن, تحمل کردن, موضع, دکه, بساط.

tribunal

: بارگاه, حیاط, دربار, دادگاه, اظهار عشق, خواستگاری, دادگاه, اطاق دادگاه, دادگاه محکمه, دیوان محاکمات.

tributo

: مالیات, باج, خراج, تحمیل, تقاضای سنگین, ملا مت, تهمت, سخت گیری, مالیات بستن, مالیات گرفتن از, متهم کردن, فشاراوردن بر, خراجگزار, فرعی, تابع, شاخه, انشعاب, باج, خراج, احترام, ستایش, تکریم.

triceps

: ماهیچه سه سر.

trig simo

: سی ام, سی امین, یک سی ام.

trigo

: غله, دانه (امر.) ذرت, میخچه, دانه دانه کردن, نمک زدن, دانه, جو, حبه, حبوبات, دان, تفاله حبوبات, یک گندم(مقیاس وزن) معادل ۰/۰۸۴۶۰گرم, خرده, ذره, رنگ, رگه, مشرب, خوی, حالت, بازو, شاخه, چنگال, دانه دانه کردن, جوانه زدن, دانه زدن, تراشیدن, پشم کندن, رگه, طبقه, گندم.

trimestre

: ربع.

trinchar

: حک کردن, تراشیدن, کنده کاری کردن, بریدن.

trinchera

: سنگر بزانو, سوراخ روباه.

trineo

: نوعی سورتمه کوچک, سورتمه, سورتمه رانـدن, بـا سورتمه حمـل کردن, سورتمه, غلتـک, چکش اهنگری, پتـک, پتک زدن, سورتمه راندن, درشکه سورتمه, سورتمه راندن.

tringulo

: مثلث, سه گوش, سه پهلو, سه بر.

trinidad

: سه گانگی, معتقد بوجود سه اقنوم در خدای واحد.

trinquete

: دسته, گروه, محفل, گروه هم مسلک, انجمن (ادبی واجتماعی).

tripa

: روده, زه, تنگه, شـکم, شـکنبه, دل و روده, احشاء, پر خوری, شـکم گندگی, طاقت, جرات, بنیه, نیرو, روده در اوردن از, غارت کردن, حریصانه خوردن.

triple

: سه برابر, سه گانه.

tripulaci n

: خدمه کشتی, کارکنان هواپیما وامثال ان.

tripulacin del avi n

: کارمندان و خلبانان هواپیما.

triste

: دلتنگ کننده, پریشان کننده, ملا لت انگیز, غمگین, اندوگین, غمناک, نژند, محزون, اندوهناک, دلتنگ, افسرده وملول.

tristeza

: سوگ, غم, غم واندوه, غصه, حزن, مصیبت, غمگین کردن, غصه دار کردن, تاسف خودن.

triturar

: فشردن, چلا ندن, له شدن, خردشدن, باصدا شکستن, شکست دادن, پیروزشدن بر, کوبیدن, عمل خرد کردن یا اسیاب کردن, سایش, کار یکنواخت, اسیاب کردن, خردکردن, تیز کردن, ساییدن, اذیت کردن, اسیاب شدن, سخت کارکردن, خیسانده ء مالت, خمیر نرم, خوراک همه چیز درهم, درهم وبرهمی, نرم کردن, خردکردن, خمیر کردن, شیفتن, مفتون کردن, لا ـ س زدن, دلربایی.

triunfante

: پیروز, منصور, فاتحانه, فریاد پیروزی.

triunfar

: پیروزی, فتح, جشن فیروزی, پیروزمندانه, فتح وظفر, طاق نصرت, غالب امدن, پیروزشدن.

triunfo

: انجام, اجرا, اتمام, کمال, هنر, فضیلت, پیروزی, فتح, جشن فیروزی, پیروزمندانه, فتح وظفر, طاق نصرت, غالب امدن, پیروزشدن.

trivial

: پیش پا افتاده, معمولی, مبتذل, همه جایی.

trmino

: پایان, خاتمه, بر امدن, پی امدن, نشریه, فرستادن, بیرون امدن, خارج شدن, صادر شدن, ناشی شدن, انتشار دادن, رواج دادن, نژاد, نوع, عمل, کردار, اولا د, نتیجه بحث, موضوع, شماره, لفظ, اصطلا ح, دوره, شرط.

trnsito

: شد وامد, امد وشد, رفت وامد, عبو ومرور,وساءط نقلیه, داد وستدارتباط, کسب, کالا, مخابره, امد وشد کردن, تردد کردن, گذر, عبور.

tro

: سه نفری, بازی سه نفری.

trocar

: تهاترکردن, پایاپای معامله کردن , دادوستد کالا, دگرگون کردن یاشدن, دگرگونی, تغییر, پول خرد, مبادله, عوض کردن, تغییردادن, معاوضه کردن, خردکردن (پول), تغییر کردن, عوض شدن, معاوضه, ردو بدل کننده, معاوضه, عوض کردن, مبادله کردن, بیرون کردن, جانشین کردن, اخراج کردن.

troje

: انبار غله, انبار کاه و جو و کنف وغیره, انبارکردن, طویله.

trombn

: ترومبون, شیپور دارای قسمت میانی متحرک, شیپور, کرنا, بوق, شیپورچی, شیپور زدن.

trompeta

: شیپور, کرنا, بوق, شیپورچی, شیپور زدن.

tronada

: توفان تندری, توفان همراه باآذرخش وصاعقه.

tronar

: تندر, اسمان غرش, رعد, رعد زدن, اسمان غرش کردن, باصدای رعد اسا ادا کردن.

tronco

: ثبت کردن وقایع, ستاک, ساقه, تنه, میله, گردنه, دنباله, دسته, ریشه, اصل, دودمان, ریشه لغت قطع کردن, ساقه دار کردن, بند اوردن, شاه سیم.

trono

: تخت, سریر, اورنگ, برتخت نشستن.

tropa

: گروه, دسته, عده سربازان, استواران, گرد اوردن, فراهم امدن, دسته دسته شدن, رژه رفتن.

tropezarse

: لغزیدن, سکندری خوردن, سهو کردن, تلوتلوخوردن, لکنت داشتن, اتفاقابرخوردن به.

tropical

: نواحی گرمسیری بین دومدارشمال وجنوب استوا, گرمسیری, مداrراس السرطان, مداrراس الجدی حاره, گرمسیر.

tropico

: نواحی گرمسیری بین دومدارشمال وجنوب استوا, گرمسیری, مداrراس السرطان, مداrراس الجدی حاره, گرمسیر.

trozo

: ذره, رقم دودویی, تکه بزرگ یا کلفت وکوتاه (درمورد سنگ ویخ وچوب), کنده, مقدار قابل توجه, تکه, لقمه, تکه, یک لقمه غذا, مقدار کم, لقمه کردن, قطعه, تکه فلز.

trrido

: حاره, زیاد گرم, حاد, سوزاننده, سوزان, محترق, بسیار مشتاق.

trucha

: ماهی قزل الا, ماهی قزل الا گرفتن.

truco

: اسبابی که در قمار بازی وسیله تقلب و بردن پول از دیگران شود, حیله, تدبیر, حیله, نیرنگ, خدعه, شعبده بازی, حقه, لم, رمز, فوت وفن, حیله زدن, حقه بازی کردن, شوخی کردن.

trueno

: تندر, اسمان غرش, رعد, رعد زدن, اسمان غرش کردن, باصدای رعد اسا ادا کردن.

ttano

: کزاز, تشنج.

ttulo

: عنوان, سرلوحه, عنوان دادن, زینه, درجه, رتبه, پایه, دیپلم یا درجه تحصیل, عنوان گذاری, عنوان, سرصفحه, سرنامه, تاریخ ونشانی نویسنده کاغذ, باسرتوپ زدن, عنوان روی پاکت, عنوان نوشته روی چیزی, توضیح, ادرس, نشانی روی نامه, ظهرنویسی, کنیه, لقب, سمت, عنوان, اسم, مقام, نام, حق, استحقاق, سند, صفحه عنوان کتاب, عنوان نوشتن, واگذارکردن, عنوان دادن به, لقب دادن, نام نهادن.

tuba

: شیپور بزرگ.

tuberculosis

: مرض سل.

tubo

: لا مپ, لوله.

tubo de respiraci n

: لوله دخول وخروج هوا در زیر دریایی, لوله مخصوص تنفس در زیر اب, با لوله تنفس زیر ابی رفتن .

tuerca

: مهره.

tugurio

: کلبه, کاشانه, الونک, درکلبه جا دادن.

tulipn

: لا له, گل لا له.

tumba

: قبر, گودال, سخت, بم, خطرناک, بزرگ, مهم, موقر, سنگین, نقش کردن, تراشیدن, حفر کردن, قبر کندن, دفن کردن, گور, ارامگاه, قبر, در گرو قرار دادن, مقبره, سنگ قبر.

tumbar

: کف, اشکوب, طبقه, تکان دادن, دست انداز داشتن, تکان خوردن, تکان, تلق تلق, ضربت, یکه.

tumbona

: صندلی, مقر, کرسی استادی در دانشگاه, برکرسی یاصندلی نشاندن.

tumor

: رشـد, نمود, روش, افزایش, ترقی, پیشـرفت, گوشت زیادی, تومور, چیز زاءد, نتیجه, اثر, حاصل, دشـپل, تومور, برامـدگی, ورم, غده, دشپل, تومور, برامدگی, ورم, غده.

tumulto

: قیل وقال, مزاحمت, زد وخورد, بلوا.

turbar

: دست پاچه کردن, براشفتن, خجالت دادن, شرمسار شدن.

turbina

: توربین.

turborreactor

: هواپیمای جت توربین دار, جت توربینی.

turbulencia

: اشفتگی, اغتشاش, اشوب, گردنکشی, تلا طم.

turco

: ترک, اهل کشور ترکیه, ترکی, ترک.

turismo

: گشتگری, جهانگردی, سیاحت.

turista

: گشتگر, جهانگرد, سیاح, جهانگردی کردن.

turno

: طلب شده, ترتیب, نظم, شـکل, سلسله, مقام, صف, ردیف, قطار, رشته, شان, رتبه, اراستن, منظم کردن, درجه دادن, دسته بندی کردن, انبوه, ترشـیده, جلـف, سـطر, ردیـف, تغییرمکـان, نـوبت کـار, مبـدله, تغییردادن, نـوبت, چرخش, گردش (بـدور محـور یـامرکزی), چرخ, گشت ماشـین تراش, پیـچ خوردگی, قرقره, اسـتعداد, میـل, تمایـل, تغییر جهت, تاه زدن, برگردانـدن, پیچانـدن, گشتن, چرخیدن, گرداندن, وارونه کردن, تبدیل کردن, تغییر دادن, دگرگون ساختن

turqu a

: کشور ترکیه, بوقلمون, شکست خورده, واخورده.

turquesa

: فیروزه, سولفات قلیایی الومینیوم.

turrn

: شیرینی بادام دار, نان بادامی.

tus

: مال شما, مربوط به شما, متعلق به شما.

tutela

: حفاظت, حبس, توقیف.

tutor

: نگهبان, ولی(اولیاء), قیم, اموختار, لله, معلم سرخانه, ناظر درس دانشجویان, درس خصوصی دادن به.

tuyo

: مال شما, مال خود شما(ضمیر ملکی).

tuyos

: مال شما, مربوط به شما, متعلق به شما.

tuza

: لاک پشت نقب زن, نوعی جونده نقب زن امریکایی, موش کیسه دار, کارگر حفار واستخراج کننده سنگهای معدنی, دزد قفل باز کن.

U

u a

: ناخن, ناخن, سم, چنگال, چنگک, میخ, میخ سرپهن, گل میخ, با میخ کوبیدن, با میخ الصاق کردن, بدام انداختن, قاپیدن, زدن,

کوبیدن, گرفتن.

ua del dedo del pie

: ناخن انگشت پا.

ubicaci n

: ذکر کردن, اتخاذ سند کردن, گفتن, محل, مکان, موقعیت, محل, وضع.

ubicar

: مکان یابی کردن, قرار دادن, جا, محل, مرتبه, قرار دادن, گماردن, گذاردن,قراردادن,به زور واداشتن,عذاب دادن,تقدیم داشتن,تعبیر کردن,بکار بردن,منصوب کردن, ترغیب کردن,استقرار,پرتاب,سعی,ثابت, واقع در, واقع شده, درمحلی گذاردن, جا گرفتن.

ujier

: ناظر, ضابط, امین صلح یا قاضی, نگهبان دژ سلطنتی.

ulterior

: دورترین, اقصی نقطه, بعیدترین, دورترین نقطه.

ultimo

: بازپسین, پسین, اخر, اخرین, اخیر, نهانی, قطعی, دوام داشتن, دوام کردن, طول کشیدن, به درازا کشیدن, پایستن.

ultrajar

: تخطی کردن, رنجاندن, متغیر کردن, اذیت کردن, صدمه زدن, دلخور کردن.

ultraje

: تخطی, غضب, هتک حرمت, از جا در رفتن, سخت عصبانی شدن, بی حرمت ساختن, بی عدالتی کردن.

ultravioleta

: فرابنفش, ایجاد شده بوسیله اشعه ماورا بنفش یا فرابنفش.

umbral

: استانه, سرحد.

un

: حرف اول الفبای انگلیسی, حرف اضافه مثبت, یک, حرف ا در جلو حروف صدادار و جلو حرف ح بصورت ان استعمال میشود.

un acidente

: حادثه, سانحه, واقعه ناگوار, مصیبت ناگهانی, تصادف اتومبیل, علا مت بد مرض, صفت عرضی(ارازی), شیی ء, علا مت سلا ح, صرف, عارضه صرفی, اتفاقی, تصادفی, ضمنی, عارضه (در فلسفه), پیشامد.

un actor

: بازیگر, هنرپیشه, خواهان, مدعی, شاکی, حامی.

un bar prohibido

: محل فروش مشروبات الکلی قاچاق.

un nime

: هم رای, متفق القول, یکدل و یک زبان, اجماعا.

un rato

: اندکی, مدتی, یک چندی.

una

: حرف اول الفبای انگلیسی, حرف اضافه مثبت, یک, حرف ا در جلو حروف صدادار و جلو حرف ح بصورت ان استعمال میشود, ناخن.

una actriz

: هنرپیشه ء زن, بازیگرزن.

una revista

: مجله, مخزن.

una vez

: یکمرتبه, یکبار دیگر, فقط یکبار, یکوقتی, سابقا.

undcimo

: یازدهم, یازدهمین.

ung ento

: روغن, مرهم, پماد, ضماد, مرهم, مرهم تسکین دهنده, داروی تسکین دهنده, ضماد گذاشتن, تسکین دادن.

unguento

: روغن, مرهم, پماد.

uni

: لیموترش, عصاره لیموترش, اهک, چسب, کشمشک, سنگ اهک, اهک زنی, چسبناک کردن اغشتن, با اهک کاری سفید کردن, ابستن کردن.

uni n

: نقطه اتصال, اتصال, برخوردگاه, اتحاد واتفاق, یگانگی وحدت, اتصال, پیوستگی, پیوند, وصلت, اتحادیه, الحاق, اشتراک منافع.

unidad

: واحد, یکه, یگانگی, وحدت, واحد.

unidad central

: عمل کننده, تکمیل کننده, تمام کننده.

unido

: درزه, بند گاه, بند, مفصل, پیوندگاه, زانویی, جای کشیدن تریاک با استعمال نوشابه, لولا, مشترک, توام, شرکتی, مشاع, شریک, متصل, کردن, خرد کردن, بند بند کردن, مساعی مشترک.

uniforme

: یکسان, متحد الشکل, یکنواخت.

unir

: پل, جسر, برامدگی بینی, سکوبی درعرشه کشتی که مورد استفاده کاپیتان وافسران قرار میگیرد, بازی ورق, پل ساختن, اتصال دادن, اءتلا ف کردن, چسبیدن, رابطه خویشی داشتن, ترکیب کردن, بهم پیوست, متحد کردن, یکی کردن, متفق کردن, وصلت دادن, ترکیب کردن, سکه قدیم انگلیسی.

unirse

: استخر, ابگیر, حوض, برکه, چاله اب, کولا ب, اءتلا ف چند شرکت با یک دیگر, اءتلا ف, عده کارمند اماده برای انجام امری, دسته زبده وکار ازموده, اءتلا ف کردن, سرمایه گذاری مشترک ومساوی کردن, شریک شدن, باهم اتحادکردن.

unirse a

: متصل کردن, پیوستن, پیوند زدن, ازدواج کردن, گراییدن, متحد کردن, در مجاورت بودن.

universal

: عمومی, جامع, همگانی, متداول, کلی, معمولی, همگان, ژنرال, ارتشبد, کلی, عمومی, عالمگیر, جامع, جهانی, همگانی.

universidad

: کالج, دانشگاه, دانشگاه.

universitaria

: دانشگاه.

universo

: جهان.

uno

: یک, تک, واحد, شخص, ادم, کسی, شخصی, یک واحد, یگانه,منحصر, عین همان, یکی, یکی از همان, متحد, عدد یک, یک عدد, شماره یک.

uno mismo

: خود, خود شخص, نفس, در حال عادی.

unos

: برخی, بعضی, بعض, ب رخی از, اندکی, چندتا, قدری, کمی از, تعدادی, غالبا, تقریبا, کم وبیش, کسی, شخص یا چیز معینی.

untar

: روغن مالی کردن, تدهین کردن, تر کردن, کهنه را نم زدن, با چیزنرمی کسی رازدن یا نوازش کردن, اندکی, قطعه, تکه, اهسته زدن, مالیدن, سودن, ساییدن, پاک کردن, اصطکاک پیدا کردن, ساییده شدن, لکه, اغشتن, الودن, لکه دار کردن.

unto

: روغن, مرهم, پماد, روغن, خمیر, مرهم.

urbano

: شهری, مدنی, اهل شهر, شهر نشین.

urgencia

: امر فوق العاده و غیره منتظره, حتمی, ناگه اینده, اورژانس, فوریت, ضرورت, نیازشدید.

urgente

: فشار, فشاراور, مبرم, مصر, عاجل, مبرم.

urogallo

: (ج.ش.) با قرقره, نوعی رنگ قهوه ای.

urologo

: ویژه گر بیماریهای دستگاه ادرار.

urraca

: کلاغ جاره, زاغی, کلاغ زاغی, ادم وراج, زن بد دهن.

usado

: اسم مفعول فعل wear(بکلمه مزبور رجوع شود).

usar

: بکار بردن, بکار زدن, استعمال کردن, اجرا کردن, اعمال کردن, متصل کردن, بهم بستن, درخواست کردن, شامل شدن, قابل اجرا بودن, استعمال کردن, بکار گماشتن, استخدام کردن, مشغول کردن, بکار گرفتن, شغل, استعمال کردن, بکاربردن, مصرف کردن, بکارانداختن (.n)کاربرد, استعمال, مصرف, فایده, سودمندی, استفاده, تمرین, تکرار, ممارست, پوشیدن, در بر کردن, بر

سر گذاشتن, پاکردن (کفش و غیره), عینک یا کراوات زدن, فرسودن, دوام کردن, پوشاک.

uso

: استفاده, کاربرد, استعمال کردن, بکاربردن, مصرف کردن, بکارانداختن (.n)کاربرد, استعمال, مصرف, فایده, سودمندی, استفاده, تمرین, تکرار, ممارست, پوشیدن, در بر کردن, بر سر گذاشتن, پاکردن (کفش و غیره), عینک یا کراوات زدن, فرسودن, دوام کردن, پوشاک.

usted

: شما, شمارا.

usted mismo

: خود شما, شخص شما.

ustedes

: شما, شمارا.

usual

: عمومی, معمولی, متعارفی, عادی, مشترک, پیش پاافتاده, پست, عوامانه, : مردم عوام, عمومی, مشارکت کردن, مشاع بودن, مشترکا استفاده کردن, عادی, مرسوم, همیشگی, معمول, عادی, مرسوم, متداول.

usualmente

: بطور عادی, معمولا.

usuario

: کاربر, استفاده کننده.

usurpador

: کلا ش, اخاذ.

utensilio

: لوازم اشپزخانه, وسایل, اسباب, ظروف.

utensilios de mesa

: لوازم میز یا سفره, ظروف سفره, کارد و چنگال.

utilidad

: استعمال کردن, بکاربردن, مصرف کردن, بکارانداختن (.n)کاربرد, استعمال, مصرف, فایده, سودمندی, استفاده, تمرین, تکرار, ممارست, سودمندی.

utilizable

: قابل استفاده, مصرف کردنی, بکار بردنی.

uva

: انگور, مو.

uventud

: بچگی, پسر بچگی.

V

v a

: کوچه, راه باریک, گلو, نای, راه دریایی, مسیر که باخط کشی مشخص میشود, خط سیر هوایی, کوچه ساختن, منشعب کردن, رد پا, اثر, خط اهن, جاده, راه, نشان, مسابقه دویدن, تسلسل, توالی, ردپاراگرفتن, پی کردن, دنبال کردن.

v lvula

: لا مپ, لوله, شیر, دریچه, لا مپ.

v nculo

: کمند, خفت, دام, بند, تله, در کمند انداختن.

v spera

: شب عید, شب, شامگاه, در شرف, حوا, جنس زن.

va navegable

: ابراه, مسیر ابی, راه ابی, مسیردریایی و رودخانه ای.

vac o

: تهی, خالی, تهی, بی مغز, پوچ, چرند, فضای نامحدود, احمق, خالی, اشغال نشده, بی متصدی, بلا تصدی, بیکار, باطل, عاری, بی اعتبار, باطل کردن.

vaca

: گاوماده, ماده گاو, ترساندن, تضعیف روحیه کردن.

vacaciones

: تعطیل, بیکاری, مرخصی, مهلت, اسودگی, مرخصی گرفتن, به تعطیل رفتن.

vacancia

: محل خالی, پست بلا تصدی, جا.

vacante

: خالی, اشغال نشده, بی متصدی, بلا تصدی, بیکار.

vaciar

: زهکش, ابگذر, زهکش فاضل اب, اب کشیدن از, زهکشی کردن, کشیدن , زیر اب زدن, زیر اب, تهی, خالی, تعطیل کردن, خالی کردن, تهی کردن, تخلیه کردن.

vaciedad

: پوچی, بی مغزی, بیهودگی, کار بیهوده, بطالت.

vacilacin

: درنگ, دودلی, تردید, تامل, درنگ, دودلی.

vacilante

: حمله ای, غشی, متغیر, هوس پرست, دمدمی, دودل, مردد, درنگ کننده, تامل کننده, لرزنده, لزان, متزلزل, سست, ضعیف, متغیر, بی ثبات کردن, متزلزل کردن, لرزان, لق.

vacilar

: گیرکردن, لکنت زبان پیدا کردن, با شبهه وتردید سخن گفتن, تزلزل یا لغزش پیداکردن, تامل کردن, مردد بودن, بی میل بودن,

متزلزل شدن, فتور پیدا کردن, دو دل بودن, تردید پیدا کردن, تبصره قانون, نوسان کردن.

vacuna

: واکسن زنی, تلقیح, ابله کوبی.

vacunacin

: واکسن زنی, تلقیح, ابله کوبی.

vacunar

: تلقیح کردن, مایه کوبی کردن, اغشتن, واکسن زدن به, برضد بیماری تلقیح شدن.

vacuno

: گاوی, شبیه گاو, گاو خوی.

vadear

: به اب زدن, بسختی رفتن, در اب راه رفتن.

vado

: قسمت کم عمق رودخانه ای که جهت عبورحیوانات وانسان مناسب باشد, گدار, به اب زدن به گدار زدن.

vagabundear

: ادم مفت خور یا ولگرد, ولگردی یا مفت خوری کردن, بحد افراط مشروب نوشیدن, قرص نان, کله قند, تکه, وقت را بیهوده گذراندن, ولگردی کردن, پرسه زدن, تکاپو, گشتن, سیر کردن, گردیدن, سرگردانی.

vagabundo

: ادم مفت خور یا ولگرد, ولگردی یا مفت خوری کردن, بحد افراط مشروب نوشیدن, کمارگر دوره گرد, دوره گردی کردن, کسیکه در رفتن تعلل کند, پرسه زن, ولگرد, اسمان جل, خانه بدوش, باصدا راه رفتن, پیاده روی کردن, با پا لگد کردن, اوره بودن, ولگردی کردن, اواره, فاحشه, اوارگی, ولگردی, صدای پا, ولگرد, ولگردی کردن, دربدر, خانه بدوش, بیکاره.

vagancia

: اوارگی, ولگردی, دربدری, اوباشی.

vagar

: خطاکردن, دراشتباه بودن, غلط بودن, گمراه شدن, بغلط قضاوت کردن, درنگ کردن, تاخیر کردن, دیرپاییدن, پاپاورکردن, معطل کردن, باتنبلی حرکت کردن, :کسیکه در رفتن تعلل کند, پرسه زن, سرگردان بودن, اواره بودن, منحرف شدن.

vagina

: مهبل, نیام, غلا ف, مهبلی.

vagn

: نورد, کالسکه, واگن راه اهن, مربی ورزش, رهبری عملیات ورزشی را کردن, معلمی کردن.

vago

: تار, تاریک, تیره کردن, :کم نور, تاریک, تار, مبهم, ضعیف, کم نور, غش, ضعف کردن, غش کردن, بیکار, تنبل, بیهوده, بیخود, بی اساس, بی پروپا, وقت تلف کردن, وقت گذراندن, تنبل شدن, تنبل, درخورد تنبلی, کند, بطی ء, کندرو, باکندی حرکت کردن, سست بودن, مبهم, غیر معلوم, سر بسته وابهام دار.

vainilla

: درخت وانیل, وانیل, ثعلب.

vajilla

: ظروف چینی.

valent n

: لا فزن, گزافه گو, رجز خوان, قلدر, پهلوان پنبه, گردن کلفت, گوشت, تحکیم کردن, قلدری کردن.

valer

: شایسته, لا یق, شایان, سزاوار, مستحق, فراخور.

valiente

: بی باک, دلیر, خشن وبی احتیاط, جسور, گستاخ, متهور, باشهامت, دلا ور, تهم, شجاع, دلیر, دلیرانه, عالی, بادلیری و رشادت باامری مواجه شدن, اراستن, لا فزدن, بالیدن, دلیر, باجرات, پردل, باشهامت, دلیر, ترد, شکننده.

valija

: مورد, غلا ف.

valioso

: باارزش, پربها, گرانبها, قیمتی, نفیس.

valle

: دره, وادی, میانکوه, گودی, شیار.

valor

: دلیری, شجاعت, جلوه, جرات, دلیری, رشادت, شجاعت, دلا وری, ارزش, قدر, ازرش, قیمت, بها, سزاوار, ثروت, با ارزش.

valorar

: ارزیابی کردن, تقویم کردن, تخمین زدن, نرخ, میزان, سرعت, ارزیابی کردن, ارزش, قدر.

vals

: موزیک و رقص, والس, والس رقصیدن, وابسته به والس.

valuar

: قدردانی کردن (از), تقدیر کردن, درک کردن, احساس کردن, بربهای چیزی افزودن, قدر چیزی را دانستن, ارزش, قدر.

valuta

: پول رایج, رواج, انتشار.

vanidoso

: بیهوده, عبث, بیفایده, باطل, پوچ, ناچیز, جزیی, تهی, مغرور, خودبین, مغرورانه, بطور بیهوده.

vano

: بیکار, تنبل, بیهوده, بیخود, بی اساس, بی پروپا, وقت گذرانـدن, وقت تلف کردن, تنبل شـدن, بیهوده, عبث, بیفایده, باطل, پوچ, ناچیز, جزیی, تهی, مغرور, خودبین, مغرورانه, بطور بیهوده.

vapor

: کشتی, جهـاز, کشتی هوایی, هواپیمـا, با کشتی حمل کردن, فرسـتادن, سوار کشتی شـدن, سـفینه, ناو, بخار, دمه, بخار اب, بخار دادن, بخار کردن, کشتی بخار, ماشین بخار, دیگ بخارپز, بخار, دمه, مه, تبخیر کردن یا شدن, بخور دادن, چاخان کردن.

vapor de lnea

: کشتی یا هواپیمای مسافری, استردوز, استری, کسی که خط میکشد, خط کش.

vaquero

: گاوچران.

vara

: چوب قانون, باتوم پاسبان.

variable

: تغییر پذیر, متغیر, بی قرار, بی ثبات.

variaci n

: اختلا ف, دگرگونی, تغییر, ناپایداری, بی ثباتی, تغییرپذیری, وابسته به تغییر و دگرگونی.

variado

: جور شده, همه فن حریف, همسر, یار, درخور, مناسب, دارای رنگهای گوناگون, رنگارنگ, گوناگون, متنوع.

variar

: تغییر کردن, تغییر داد.

variedad

: واریته, نمایشی که مرکب از چند قطعه متنوع باشد, تنوع, گوناگونی, نوع, متنوع, جورواجور.

vario

: گوناگون, مختلف, متغیر, متمایز, رنگارنگ, امیخته, مختلط, لباس رنگارنگ دلقک ها, لباس چهل تکه, دارای رنگهای گوناگون, رنگارنگ, گوناگون, متنوع.

varios

: چند, چندین, برخی از, جدا, مختلف, متعدد, گوناگون, مختلف, چندتا, چندین, جورواجو.

varn

: جنس نر, مذکر, مردانه, نرینه, نرین, گشن.

varonil

: مردوار, مردانه, جوانمرد.

vaselina

: وازلین.

vasija

: اوند, کشتی, مجرا, رگ, بشقاب, ظرف, هر نوع مجرا یا لوله.

vaso

: شیشه, ابگینه, لیوان, گیلا س, جام, استکان, ایینه, شیشه دوربین, شیشه ذره بین, عدسی, شیشه الا ت, الت شیشه ای, عینک, شیشه گرفتن, عینک دار کردن, شیشه ای کردن, صیقلی کردن, ابخوری, لیوان, ساده لوح, دهان, دهن کجی, کتک زدن, عکس شخص محکوم, لیوان, معلق زن, بازیگر شیرین کار, ظرف, گلدان, گلدان نقره و غیره.

vasto

: پهناور, وسیع, بزرگ, بسیط, کشیده, پهناور, وسیع, بزرگ, زیاد, عظیم, بیکران, پهن, عریض, گشاد, فراخ, وسیع, پهناور, زیاد, پرت, کاملا باز, عمومی, نامحدود, وسیع.

vatio

: وات, واحد اندازه گیری الکتریسیته.

vbora

: ماشین جمع, افعی, مار جعفری, افعی, تیره مار, تیرمار, ادم خاءن و بدنهاد, شریر.

vctima

: تلفات, تصادفات, قربانی, طعمه, دستخوش, شکار, هدف, تلفات.

vecina

: همسایه, نزدیک, مجاور, همسایه شدن با.

vecindad

: مجاورت, همسایگی.

vecindario

: انجمن, اجتماع, عوام, همسایگی, مجاورت, اهل محل.

vecino

: همسایه, نزدیک, مجاور, همسایه شدن با, همسایه, نزدیک, مجاور, همسایه شدن با.

vegetaci n

: زندگی گیاهی, نشو و نمای نباتی, نمویاهی.

vegetal

: گیاه, علف, سبزه, نبات, رستنی, سبزی.

vegetariano

: گیاه خوار, گیاهخواری.

veh culo areo

: هواپیما, طیاره.

vehculo

: وسیله نقلیه, ناقل, حامل, رسانه, برندگر, رسانگر.

vehiculo

: وسیله نقلیه, ناقل, حامل, رسانه, برندگر, رسانگر.

veinte

: عدد بیست.

vejar

: بستوه اوردن, عاجز کردن, اذیت کردن, حملا ت پی درپی کردن, خسته کردن.

vejiga

: کیسه, ابدان, مثانه, بادکنک, پیشابدان, کمیزدان, جوشیدن, قلقل زدن, حباب براوردن, خروشیدن, جوشاندن, گفتن, بیان کردن, حباب, ابسوار, اندیشه پوچ.

vela

: شمع, شمع ساختن, بادبان, شراع کشتی بادی, هر وسیله ای که با باد بحرکت درایـد, باکشتی حرکت کردن روی هوا با بال گسترده پرواز کردن, با ناز وعشوه حرکت کردن, شب زنده داری, احیا, دعای شب.

veleidoso

: بی ثبات, بی وفا.

vellocino

: پشم گوسفند وجانوران دیگر, پارچه خوابدار, خواب پارچه, پشم چیدن از, چاپیدن, گوش بریدن, سروکیسه کردن.

velludo

: پرمو, کرکین, پرمو, مویی, پشمالو.

velo

: حجاب, پرده, نقاب, چادر, پوشاندن, حجاب زدن, پرده زدن, مستوریا پنهان کردن.

velocidad

: دنده, چرخ دنده, مجموع چرخهای دنده دار, اسباب, لوازم, ادوات, افزار, الا ت, جامه, پوشش, دنده دار(یادندانه دار) کردن, اماده کارکردن, پوشانیدن, نرخ, میزان, سرعت, ارزیابی کردن, سرعت.

velocista

: قهرمان دوسرعت.

velocmetro

: سرعت سنج, کیلومتر شمار ساعتی.

veloz

: سریع, چابک, تندرو, فرز, باسرعت.

vena

: ورید, سیاهرگ, رگه, حالت, تمایل, روش, رگ دار کردن, رگه دار شدن.

venado

: اهوی کوهی.

vencedor

: برنده بازی, برنده, فاتح.

vencer

: تپیدن, زدن, کتک زدن, چوب زدن, شلا ق زدن,کوبیدن, :ضرب, ضربان نبض وقلب, تپش, ضربت موسیقی, غلبه, پیشرفت, زنش, پیروزی یافتن بر, فتح کردن, تسخیر کردن, شکست دادن, هزیمت, مغلوب ساختن, چیره شدن, پیروز شدن بر, مغلوب ساختن, غلبه یافتن, بردن, پیروز شدن, فاتح شدن, غلبه یافتن بر, بدست اوردن, تحصیل کردن, فتح, پیروزی, برد.

vencimiento

: بلوغ, کمال, سر رسید.

venda

: بند و زنجیر, تسمه یا بند مخصوص محکم کردن, نوار, لولا, ارکستر, دسته ء موسیقی, اتحاد, توافق, روبان, باند یا بانداژ, نوار زخم بندی, متحد کردن, دسته کردن, نوار پیچیدن, بصورت نوار در اوردن, با نوار بستن, متحد شدن, نوار زخم بندی, با نوار بستن.

vendaje

: نوار زخم بندی, با نوار بستن.

vendar

: نوار زخم بندی, با نوار بستن, لباس پوشیدن, جامه بتن کردن, مزین کردن, لباس, درست کردن موی سر, پانسمان کردن, پیراستن.

vendedor

: فروشنده.

vendedora

: بانوی فروشنده.

vender

: فروش ومعامله, فروختن, بفروش رفتن, فروختن, داد و ستد کردن, طوافی کردن.

vender al detalle

: خرده فروشی, جزءی, خرد, جز, خرده فروشی کردن.

vendible

: قابل فروش, قابل عرضه در بازار, قابل فروش, فروختنی, قابل خرید, معامله ای.

vendimia

: انگور چینی, فصل انگور چینی, محصول.

veneno

: مایه ء هلاکت, زهر(درترکیب), جانی, قاتل, مخرب زندگی, زهر, سم, شرنگ, زهرالود, سمی, مسموم کردن.

venenoso

: زهرالود, مضر, موذی, زهردار, سمی.

venerable

: محترم, معزز, قابل احترام, ارجمند, مقدس.

venerar

: درزیارتگاه گذاشتن, تقدیس کردن, ضریح ساختن (مج) مقدس وگرامی داشتن, حرمت کردن, احترام گذارندن, حرمت, احترام, ستایش و احترام کردن, تکریم کردن, پرستش, ستایش, عبادت, پرستش کردن.

vengador

: کین خواه, خونخواه, دادگیر, انتقام جو.

venganza

: خونخواهی کردن, کینه جویی کردن, انتقام کشیدن, انتقام, انتقام, کینه, خونخواهی.

vengar

: کینه جویی کردن (از), تلا فی کردن, انتقام کشیدن (از), دادگیری کردن, خونخواهی کردن.

venidero

: روی دهنده, پیشامد کننده, اینده, جلو رونده.

venir

: امدن, رسیدن.

venir despu s

: پیروی کردن از, متابعت کردن, دنبال کردن, تعقیب کردن, فهمیدن, درک کردن, در ذیل امدن, منتج شدن, پیروی, استنباط, متابعت.

venta

: فروش, حراج.

venta al por mayor

: عمده فروشی, بطور یکجا, عمده فروشی کردن.

ventaja

: فایده, صرفه, سود, برتری, بهتری, مزیت, تفوق, :مزیت دادن, سودمند بودن, مفید بودن, منفعت, استفاده, احسان, اعانه, نمایش برای جمع اوری اعانه.(.vi &.vt) :فایده رساندن, احسان کردن, مفید بودن, فایده بردن, سوق دادن, منجر شدن, پیش افت, تقدم, سود, نفع, سود بردن.

ventajoso

: سودمند, نافع, باصرفه.

ventana

: پنجره, روزنه, ویترین, دریچه, پنجره دار کردن.

ventana de la nariz

: سوراخ بینی, منخر.

ventanilla

: پیشخوان, بساط, شمارنده, ضربت متقابل, درجهت مخالف, در روبرو, معکوس, بالعکس, مقابله کردن, تلا فی کردن, جواب دادن, معامله بمثل کردن با.

ventarrn

: تند باد, باد, طوفان.

ventilaci n

: تهویه.

ventilador

: باد بزن, تماشاچی ورزش دوست, باد زدن, وزیدن بر, دستگاه تهویه, هواکش, بادزن, بادگیر.

ventilar

: باد بزن, تماشاچی ورزش دوست, باد زدن, وزیدن بر, بادخور کردن, تهویه کردن, هوا دادن به, پاک کردن.

ventisca

: بادشدید توام بابرف, کولا ک.

ventoso

: باد خیز, پر باد, باد خور, طوفانی, چرند, درازگو.

ver

: نگاه, نظر, نگاه کردن, نگریستن, دیدن, چشم رابکاربردن, قیافه, ظاهر, بنظرامدن مراقب بودن, وانمود کردن, ظاهر شدن, جستجو کردن, ملا حضه کردن, اخطار, اگهی, دیدن, مشاهده کردن, نگاه کردن, فهمیدن, مقر یا حوزه اسقفی, بنگر.

ver dico

: راستگو, صادق, راست, از روی صدق وصفا.

veranda

: ستاوند, ایوان, بالکن, ایوان جلو و یا طرفین ساختمان.

verano

: تابستان, تابستانی, چراندن, تابستان را بسر بردن, ییلا ق.

verbal

: زبانی, شفاهی, لفظی, فعلی, تحت اللفظی.

verbo

: کلمه, لغت, مربوط به صدا, فعل.

verdad

: حقیقت, واقعیت, هستی, اصلیت, اصالت وجود, راستی, صدق, حقیقت, درستی, صداقت.

verdaderamente

: واقعا, راستی.

verdadero

: واقعی, حقیقی, راستین, حقیقی, واقعی, موجود, غیر مصنوعی, طبیعی, اصل, بی خدشه, صمیمی, راست, پابرجا, ثابت, واقعی, حقیقی, راستگو, خالصانه, صحیح, ثابت یاحقیقی کردن, درست, راستین, فریور, بسیار, خیلی, بسی, چندان, فراوان, زیاد, حتمی, واقعی, فعلی, خودان, همان, عینا.

verde

: چرکین, چرک, کثیف, زشت, کثیف کردن, سبز, خرم, تازه, ترو تازه, نارس, بی تجربه, رنگ سبز,(در جمع) سبزیجات, سبز شدن, سبز کردن, سبزه, چمن, معتدل, نا بالغ, نارس, رشد نیافته, نابهنگام, بی تجربه.

verdor

: سبزی, سبزه, گیاهان سبز, گلخانه.

verdoso

: متمایل به سبز.

verdugo

: جلا د, دژخیم, دژخیم, مامور اعدام, دار زن.

verdulero

: سبزی فروش, میوه فروش.

verdura

: گیاه, علف, سبزه, نبات, رستنی, سبزی.

verduras

: گیاه, علف, سبزه, نبات, رستنی, سبزی.

veredicto

: رای, رای هیلت منصفه, فتوی, نظر, قضاوت.

vergenza

: شرم, خجلت, شرمساری, ازرم, ننگ, عار, شرمنده کردن, خجالت دادن, ننگین کردن.

vergonzoso

: شرمسار, خجل, سرافکنده, شرمنده, تحقیر امیز, پست سازنده, خفیف کننده.

verificar

: جلوگیری کردن از, ممانعت کردن, سرزنش کردن, رسیدگی کردن, مقابله کردن, تطبیق کردن, نشان گذاردن, چک بانک , سرکشی کردن, بازرسی کردن, تفتیش کردن, رسیدگی کردن, بازبینی کردن, تحقیق کردن.

verosmil

: معتبر, باور کردنی, موثق.

versar

: فرفره, چرخش (بدور خود), چرخیدن, ریسیدن, رشتن, تنیدن, به درازاکشاندن, چرخاندن.

versi n

: سازواری, انطباق, توافق, سازش, مناسب, تطبیق, اقتباس , شرح ویژه, ترجمه, تفسیر, نسخه, متن.

verso

: شعر, نظم, بنظم اوردن, شعر گفتن.

verter

: ابشیب, ابشار کوچک, بشکل ابشار ریختن, ریزش, پاشیدن, تراوش بوسیله ریزش, مقدار ریزپ چیزی, ریزش بلاـ انقطاع ومسلسل, ریختن, روان ساختن, پاشیدن, افشاندن, جاری شدن, باریدن.

verticales

: عمودی, شاقولی, تارکی, راسی, واقع در نوک.

ves cula

: کیسه, ابدان, مثانه, بادکنک, پیشابدان, کمیزدان.

vestbulo

: سرسرای تاتر, مرکز اجتماع, راهرو بزرگ, سرسرا, تالاـر, اتاق بزرگ, دالا ن, عمارت, کریدور, تالا ر ورودی, تحمیل گری کردن, راهرو, دالا ن, سالن انتظار(در راه اهن و غیره), سالن هتل و مهمانخانه, سخنرانی کردن, برای گذراندن لا یحه ای (درسالن انتظارنمایندگان مجلسین) سخنرانی وتبلیغات کردن.

vestido

: پوشاک, لباس, لباس پوشیدن, جامه بتن کردن, مزین کردن, لباس, درست کردن موی سر, پانسمان کردن, پیراستن, جامه بلند زنانه, روپوش, لباس شب, خرقه, ردا, لباس بلند و گشاد, جامه بلند زنانه, پوشش, جامه دربر کردن.

vestidos

: رخت, اسباب, اراستن, پوشاندن, جامه, جامه لباس, ملبوس, رخت.

vestimenta

: جامه بلند زنانه, روپوش, لباس شب, خرقه.

vestir

: اراستن, ارایش کردن, لباس پوشاندن, لباس, ارایش, پوشاندن, اراستن, لباس پوشیدن, جامه بتن کردن, مزین کردن, لباس,

درست کردن موی سر, پانسمان کردن, پیراستن, پوشش, اندود, پوشیدن, زیاد بار کردن, رویهم قراردادن, کراوات, پوشیدن, در بر کردن, بر سر گذاشتن, پاکردن (کفش و غیره), عینک یا کراوات زدن, فرسودن, دوام کردن, پوشاک.

vestirse

: لباس پوشیدن, جامه بتن کردن, مزین کردن, لباس, درست کردن موی سر, پانسمان کردن, پیراستن.

vestuario

: جا رختی, قفسه, اشکاف, موجودی لباس.

veterinario

: دامپزشک, بیطار.

vez

: بعنوان مثال ذکر کردن, لحظه, مورد, نمونه, مثل, مثال, شاهد, وهله, وقت, زمان, گاه, فرصت, مجال, زمانه, ایام, روزگار, مد روز, عهد, مدت, وقت معین کردن, متقارن ساختن, مرور زمان را ثبت کردن, زمانی, موقعی, ساعتی.

vi huir

: گریختن, فرار کردن, دررفتن, رونشان ندادن, روپنهان کردن, پنهان شدن.

via

: درخت مو, تاک, تاکستان ایجاد کردن, تاکستان, موستان, رزستان.

via

: راه, جاده, طریق, سبک (سابک), طرز, طریقه.

viaducto

: پل راه اهن (که معمولا از روی راه میگذرد), پل بتون ارمه روی دره.

viajante

: مسافر, پی سپار رهنورد.

viajar

: تبدیل کردن, مسافرت کردن با بلیط تخفیف دار, هر روزاز حومه بشهر وبالعکس سفرکردن, درنوردیدن, سفر کردن مسافرت کردن, رهسپار شدن, مسافرت, سفر, حرکت, جنبش, گردش, جهانگردی.

viaje

: سفر, مسافرت, سیاحت, سفر کردن, سفر دریا, سفر, سفر دریا کردن.

viaje de novios

: ماه عسل, ماه عسل رفتن.

viajero

: تبدیل کردن, مسافرت کردن با بلیط تخفیف دار, هر روزاز حومه بشهر وبالعکس سفرکردن, مسافر, پی سپار رهنورد, مسافر, پی سپار, رهنورد, سبک رفتن, پشت پا خوردن یازدن, لغزش خوردن, سکندری خوردن, سفر کردن, گردش کردن, گردش, سفر, لغزش, سکندری.

vialado

: بنفشه, بنفش, بنفش رنگ.

vibraci n

: ارتعاش, نوسان.

vibrar

: لرزیدن, مرتعش شدن, لرز, لرزه, ارتعاش, ترساندن, لرزاندن, مرتعش ساختن, رعشه, ارتعاش داشتن, جنبیدن, نوسان کردن, لرزیدن, تکان خوردن.

vicario

: کشیش بخش, جانشین, قاءم مقام, نایب مناب, معاون, خلیفه.

vicio

: اعتیاد.

vicioso

: بدسگال, بدکار, شریر, تباهکار, فاسد, بدطینت, نادرست

victima

: قربانی, طعمه, دستخوش, شکار, هدف, تلفات.

victoria

: پیروزی, فیروزی, ظفر, فتح, نصرت, فتح و ظفر, غلبه.

vid

: درخت مو, تاک, تاکستان ایجاد کردن.

vida

: جان, زندگی, حیات, عمر, رمق, مدت, دوام, دوران زندگی, موجود, موجودات, حبس ابد, عمر, مدت زندگی, دوره زندگی, مادام العمر, ابد.

vida privada

: خلوت, تنهایی, پوشیدگی, پنهانی, اختفاء.

video

: تلویزیونی, تلویزیون.

vidrio

: شیشه, ابگینه, لیوان, گیلا س, جام, استکان, ایینه, شیشه دوربین, شیشه ذره بین, عدسی, شیشه الا ت, الت شیشه ای, عینک, شیشه گرفتن, عینک دار کردن, شیشه ای کردن, صیقلی کردن.

viejo

: پیر, سالخورده, باستانی, دیرینه, قدیمی, کهن, کهنه, پیر, کهنه, عتیقه, باستانی, پیر, سالخورده, کهن سال, مسن, فرسوده, دیرینه, قدیمی, کهنه کار, پیرانه, کهنه, گذشته, سابقی, باستانی, پر زور وکهنه (مثل ابجو), کهنه, بیات, مانده,بوی ناگرفته, مبتذل, بیات کردن, تازگی وطراوت چیزی را از بین بردن, مبتذل کردن.

viento

: باد, نفخ, بادخورده کردن, درمعرض بادگذاردن, ازنفس انداختن, نفس, خسته کردن یاشدن, ازنفس افتادن, : پیچاندن, پیچیدن, پیچ دان, کوک کردن(ساعت و غیره), انحناء, انحنایافتن, حلقه زدن, چرخاندن.

vientre

: شکم, بطن, شکم, طبله, شکم دادن وباد کردن, شکم, معده.

viernes

: ادینه, جمعه.

vig simo

: یک بیستم, بیستمین, بیستم.

viga

: شاهین ترازو, میله, شاهپر, تیرعمارت, نورافکندن, پرتوافکندن, پرتو, شعاع, تیر اهن, شاه تیر, شاهین ترازو.

viga voladiza

: سگدست, پایه.

vigente

: قوی, سالم, معتبر, قانونی, درست, صحیح, دارای اعتبار, موثر.

vigilante

: نگهبان, گارد, مامور نجات غریق.

vigilar

: نگاه داشتن, اداره کردن, محافظت کردن, نگهداری کردن,نگاهداری, حفاظت, امانت داری, توجه, جلوگیری کردن, ادامه دادن, مداومت بامری دادن, گشت, گشتی, پاسداری, گشت زدن, پاسبانی کردن, پاسداری کردن, پاییدن, دیدبان, پاسداری, کشیک, مدت کشیک, ساعت جیبی و مچی, ساعت, مراقبت کردن, مواظب بودن, بر کسی نظارت کردن, پاسداری کردن.

vigor

: بنیه, نیروی حیاتی, طاقت, استقامت, پرچم, نیرو, زور, قوت, قوه, توانایی, دوام, استحکام.

vil

: قابل تحقیر, خوار, پست, ناپاک, پلید, شنیع, ملعون, غلط, نادرست, خلا ف, طوفانی, حیله, جرزنی, بازی بیقاعده, ناپاک کردن, لکه دار کردن, گوریده کردن, چرک شدن, بهم خوردن, گیرکردن, نارو زدن (در بازی).

villa

: خانه ییلا قی, ویلا.

villano

: ناکس, ادم پست, تبه کار, شریر, بدذات, پست.

vinagre

: سرکه.

vincular

: مقید کردن, جلد کردن, مستلزم بودن, شامل بودن, فراهم کردن, متضمن بودن, دربرداشتن, حمل کردن بر, حبس یاوقف کردن, موجب شدن, پیوند, بهم پیوستن, پیوند دادن.

vino

: بتونه سربی (برای نگاهداری قاب شیشه), میله سربی, بتونه سربی, امد, گذشته فعل امدن, شراب, باده, می, شراب نوشیدن.

viol n

: ویولن, کمانچه, ویولن زدن, زرزر کردن, کار بیهوده کردن, ویولن.

violacin

: هتک ناموس کردن, تجاوز بناموس کردن, بزوربردن یا گرفتن, تخلف, تخطی.

violar

: یورش, حمله, تجاوز, حمله بمقدسات, اظهار عشق, تجاوز یا حمله کردن, هتک ناموس کردن, تجاوز بناموس کردن, بزوربردن یا گرفتن.

violencia

: خشونت, تندی, سختی, شدت, زور, غصب, اشتلم, بی حرمتی.

violento

: ژیان, درنده, شرزه, حریص, سبع, تندخو, خشم الود, زیاد, سخت, شدید, قوی, مشتاقانه, شدید, تشدیدی, پرقوت, متمرکز,

مشتاقانه, تند, مفرط, سخت, سخت گیر, طاقت فرسا, شاق, شدید, تند, سخت, شدید, جابر, قاهر, قاهرانه.

violeta

: بنفشه, بنفش, بنفش رنگ.

violin

: ویولن.

violoncelo

: ویولون سل.

virgen

: باکره, دست نخورده, پاکدامن, عفیف, سنبله.

virtud

: تقوا, پرهیزکاری, پاکدامنی, عفت, خاصیت.

viruelas

: ابله, مرض ابله, جای ابله.

virus

: ویروس, عامل نقل وانتقال امراض.

visado

: روادید, ویزا, روادید گذرنامه, ویزادادن.

visar

: پشت نویس کردن, ظهرنویسی کردن, درپشت سندنوشتن, امضا کردن, صحه گذاردن.

visibilidad

: پیدا, پدیداری, قابلیت دیدن, میدان دید, دید.

visible

: پیدا, پدیدار, مریی, نمایان, قابل رویت, دیده شدنی.

visin

: دید, بینایی, رویا, خیال, تصور, دیدن, یا نشان دادن (دررویا), منظره, وحی, الهام, بصیرت.

vision

: دید, بینایی, رویا, خیال, تصور, دیدن, یا نشان دادن (دررویا), منظره, وحی, الهام, بصیرت.

visita

: فرا خواندن, فرا خوان, دیدنی کننده, صدا زننده, دعوت کننده, ملا قات کننده.

visitaci n

: بازرسی, تفتیش, بازدید, معاینه, سرکشی.

visitante

: دیدارگر, دیدن کننده, مهمان, عیادت کننده.

visitar

: توجه کردن, مواظبت کردن, گوش کردن (به), رسیدگی کردن, حضور داشتن (در), در ملا زمت کسی بودن, همراه بودن (با), درپی چیزی بودن, از دنبال امدن, منتظرشدن, انتظار کشیدن, انتظار داشتن, دیدن, مشاهده کردن, نگاه کردن, فهمیدن, مقر یا حوزه اسقفی, بنگر, دیدن کردن از, ملا قات کردن, زیارت کردن, عیادت کردن, سرکشی کردن, دید و بازدید کردن, ملا قات, عیادت, بازدید, دیدار.

vislumbrar

: نگاه کم, نگاه انی, نظر اجمالی, نگاه سریع, اجمالا دیدن, بیک نظر دیدن, اتفاقا دیدن, خال, نقطه, لک, موضع, بجا اوردن.

vislumbre

: روشنایی ضعیف, نور کم, درک اندک, خرده, تکه, کور کوری کردن, سوسو زدن, با روشنایی ضعیف تابیدن, نگاه کم, نگاه انی, نظر اجمالی, نگاه سریع, اجمالا دیدن, بیک نظر دیدن, اتفاقا دیدن, امکان, احتمال, چیز ممکن.

visn

: مینک, سمور یا راسو.

vista

: بیرونی, خارجی, ظاهری, واقع در سطح خارجی, دید, بینایی, مراقبت, بینش, بینایی, بینش, باصره, نظر, منظره, تماشا, الت نشانه روی, جلوه, قیافه, جنبه, چشم, قدرت دید, دیدگاه, هدف, دیدن, دید زدن, نشان کردن, بازرسی کردن, نظر, منظره, نظریه, عقیده, دید, چشم انداز, قضاوت, دیدن, از نظر گذراندن.

vistoso

: برجسته, قابل توجه, موثر, گیرنده, زننده.

vitamina

: ویتامین.

vitrina

: ویترین, جعبه اینه, درویترین نمایش دادن.

viuda

: بیوه, بیوه زن, بیوه کردن, بیوه شدن.

viudo

: مرد زن مرده.

vivacidad

: مزه, رغبت, میل, خوشمزه کردن.

vivaz

: کاری, ساعی, فعال, حاضر بخدمت, دایر, تنزل بردار, با ربح, معلوم, متعدی, مولد, کنش ور, کنش گر, باروح, زنده, جالب توجه, سرزنده, از روی نشاط, با سرور وشعف.

vivero

: محل نگاهداری اطفال شیر خوار, پرورشگاه, شیر خوارگاه, قلمستان, گلخانه, نوزادگاه.

viveza

: تیزی, زنندگی, تلخی, ناگواری, حادی.

vivienda

: خانه, منزل, مرزوبوم, میهن, وطن, اقامت گاه, شهر, بخانه برگشتن, خانه دادن(به), بطرف خانه, خانه, سرای, منزل, جایگاه, جا, خاندان, برج, اهل خانه, اهل بیت, جادادن, منزل دادن, پناه دادن, منزل گزیدن, خانه نشین شدن, تهیه جا, خانه ها (بطور کلی), مسکن, خانه سازی.

vivir

: اروین, ورزیدگی, کارازمودگی, تجربه, ازمایش, تجربه کردن, کشیدن, تحمل کردن, تمرین دادن, زندگی کردن, زیستن, زنده بودن, :زنده, سرزنده, موثر, دایر.

vivo

: زنده, در قید حیات, روشن, سرزنده, سرشار, حساس, سرزنده وبشاش, تند, چابك, باروح, رایج, چست, تیز, اراسته, پاکیزه, زیاد, سخت, شدید, قوی, مشتاقانه, زندگی کردن, زیستن, زنده بودن, :زنده, سرزنده, موثر, دایر, باروح, زنده, جالب توجه, سرزنده, از روی نشاط, با سرور وشعف, واقع بین, تحقق گرای, راستین گرای, واقع بین, تحقق گرای, راستین گرای, روشن, واضح, زنده.

vlido

: قوی, سالم, معتبر, قانونی, درست, صحیح, دارای اعتبار, موثر.

vocabulario

: واژگان.

vocal

: صدا, صوتی, خواندنی, اوازی, ویژه خواندن, دهن دریده, واکه, صوتی, صدادار, مصوته, واکه دار کردن.

vocalista

: اوازخوان, خواننده, سراینده, نغمه سرا.

vociferar

: پوست درخت, عوعو, وغ وغ کردن, پوست کندن, بانگ, غوغا, سروصدا, غریو کشیدن, مصرانه تقاضا کردن, جیغ زدن, ناگهانی گفتن, جیغ, فریاد, داد, جیغ, فغان, فریاد زدن, جیغ زدن, داد زدن

vodka

: ودکا, عرق روسی.

volando

: پرواز, پرواز کننده, پردار, سریع السیر, بال وپر زن, بسرعت گذرنده, مسافرت هوایی.

volante

: نوبت بازی, اعانه, سکان, اهرم سکان, نظارت, اداره, زمام, اداره کردن, دسته, سکان, سکان هواپیما, وسیله هدایت یا خط سیر.

volar

: مگس, حشــره پردار, پرواز, پرش, پرانـدن,پرواز دادن, بهوافرسـتادن, افراشـتن, زدن, گریختـن از, فرار کردن از, دراهـتراز بـودن, پرواز کردن, : تیز هوش, چابك وزرنگ.

volatera

: مرغ, ماکیان, پرنده, پرنده را شکار کردن.

volc n

: کوه اتشفشان, اتشفشان.

volcan

: کوه اتشفشان, اتشفشان.

volcar

: واژگون کردن کشتی, واژگون شدن.

volear

: شلیك, تیرباران, شلیك بطور دسته جمعی, شلیك کردن, بصورت شلیك درکردن, رگبار.

voltaje

: کشش, امتداد, تمدد, قوه انبساط, سفتی, فشار, بحران, تحت فشار قرار دادن, اختلا ف سطح, ولتاژ.

voltio

: ولت, واحد نیروی محرکه برقی.

volumen

: جسم, جثه, لش, تنه, جسامت, حجم, اندازه, بصورت توده جمع کردن, انباشتن, توده, اکثریت, حجم, جلد.

volumen de transacciones

: برگشت, حجم معاملا ت, تغییر و تبدیل.

voluminoso

: بزرگ, با عظمت, سترک, ستبر, ادم برجسته, ابستن, دارای شکم برامده, بزرگ, جسیم.

voluntad

: میل داشتن, ارزو کردن, میل, ارزو, کام, خواستن, خواسته, خواست, اراده, از روی قصد و رضا, از روی اراده, خواست, اراده, میل, خواهش, ارزو, نیت, قصد, وصیت, وصیت نامه, خواستن, اراده کردن, وصیت کردن, میل کردن, فعل کمکی' خواهم ,'. خواستن, میل داشتن, ارزو داشتن, ارزو کردن, ارزو, خواهش, خواسته, مراد, حاجت, کام, خواست, دلخواه.

voluntario

: ارادی, اختیاری, داوطلبانه, به خواست, داوطلب, خواستار, داوطلب شدن.

volver

: بازگشت, مراجعت, نوبت, چرخش, گردش (بدور محور یامرکزی), چرخ, گشت ماشین تراش, پیچ خوردگی, قرقره, استعداد, میل, تمایل, تغییر جهت, تاه زدن, برگرداندن, پیچاندن, گشتن, چرخیدن, گرداندن, وارونه کردن, تبدیل کردن, تغییر دادن, دگرگون ساختن

volver acdo

: اسید کردن, ترش کردن, حامض کردن.

volverse atr s

: رد گم کردن, عدول کردن.

vomitar

: قی کردن, استفراغ کردن, برگرداندن, هراشیدن.

vosotros

: شما, شمارا.

votacin

: ورقه رای, مهره رای و قرعه کشی, رای مخفی, مجموع اراء نوشته, با ورقه رای دادن, قرعه کشیدن, رای, اخذ رای, دعا, رای دادن.

votar

: رای, اخذ رای, دعا, رای دادن.

voto

: رای, اخذ رای, دعا, رای دادن, نذر, پیمان, عهد, قول, شرط, عهد کردن.

voz

: فریاد زدن, داد زدن, گریه کردن, صدا کردن, فریاد, گریه, خروش, بانگ, بانگ زدن, صدا, ادا کردن.

vrtigo

: سرگیجه, دوران, دوار سر, چرخش بدور.

vuelo

: گریز, پرواز, مهاجرت (مرغان یا حشرات), عزیمت, گریز,پرواز کردن, فرارکردن, کوچ کردن, یک رشته پلکان, سلسله.

vuelta

: گرد(گعرد) کردن, کامل کردن, تکمیل کردن, دور زدن, مدور, گردی, منحنی, دایره وار, عدد صحیح, مبلغ زیاد, گشت, سفر, مسافرت, سیاحت, ماموریت, نوبت, گشت کردن, سیاحت کردن, نوبت, چرخش, گردش (بدور محور یامرکزی), چرخ, گشت ماشین تراش, پیچ خوردگی, قرقره, استعداد, میل, تمایل, تغییر جهت, تاه زدن, برگرداندن, پیچاندن, گشتن, چرخیدن, گرداندن, وارونه کردن, تبدیل کردن, تغییر دادن, دگرگون ساختن

vuestros

: مال شما, مربوط به شما, متعلق به شما.

vulgar

: عوامانه, عامیانه, پست, رکیک, مبتذل.

vulnerable

: اسیب پذیر.

W

whiskey

: وسکی, مثل وسکی, وسکی خوردن.

whiski

: وسکی, مثل وسکی, وسکی خوردن.

whisky

: ویسکی, مثل ویسکی, ویسکی خوردن.

X

xil fono

: زیلوفون, سنتور چوبی.

xito

: دست یابی, انجام, پیروزی, کار بزرگ, موفقیت, اصابت, خوردن, ضربت, تصادف, موفقیت, نمایش یافیلم پرمشتری, زدن, خوردن به, اصابت کردن به هدف زدن, شانس, بخت, اقبال, خوشبختی, موفقیت, کامیابی.

xtasis

: وجد, خلسه, حظ یاخوشی زیاد.

Y

y

: و (حرف ربط).

ya

: پیش از این, قبلا.

ya que

: چنانکه, بطوریکه, همچنانکه, هنگامیکه, چون, نظر باینکه, در نتیجه, بهمان اندازه, بعنوان مثال, مانند

yacer

: دروغ گفتن, سخن نادرست گفتن, دروغ, کذب,(.vi&.vt): دراز کشیدن, استراحت کردن , خوابیدن, افتادن, ماندن, واقع شدن, قرار گرفتن, موقتا ماندن, وضع, موقعیت, چگونگی.

yacimiento

: سپرده, ته نشست, سپردن.

yarda

: یارد(۶۳ اینچ یا ۳ فوت), محوطه یا میدان, محصور کردن, انبار کردن(در حیاط), واحد مقیاس طول انگلیسی معادل ۴۴۱۹/۰ متر.

yate

: کرجی بادی یا بخاری مخصوص تفرج.

yedra

: پاپیتال, لبلا ب, پیچک.

yegua

: مادیان, بختک, کابوس, عجوزه, جادو گر, مالیخولیا, سودا, تاریکی, دریا.

yelmo

: سکان, اهرم سکان, نظارت, اداره, زمام, اداره کردن, دسته.

yema de huevo

: زرده تخم مرغ, محتویات نطفه.

yema del dedo

: نوک انگشت, سرانگشت.

yen

: واحد پول ژاپن, اصرار, تمایل, رغبت شدید.

yendo

: رفتن, پیشرفت, وضع زمین, مسیر, جریان, وضع جاده, زمین جاده, پهنای پله, گام, عزیمت, مشی زندگی, رایج, عازم, جاری, معمول, موجود.

yerba

: علف, سبزه, چمن, ماری جوانا, با علف پوشاندن, چمن زار کردن, چراندن, چریدن, علف خوردن, گیاه, علف, رستنی, شاخ وبرگ گیاهان, بوته.

yermo

: نازا, عقیم, لم یزرع, بی ثمر, بی حاصل, تهی, سترون.

yeso

: گچ, نشان, علا مت سفید کردن, باگچ خط کشیدن, باگچ نشان گذاردن, گچ, خمیر مخصوص اندود دیوار و سقف, دیوار را با گچ و ساروج اندود کردن, گچ زدن, گچ مالیدن, ضماد انداختن, مشمع انداختن روی.

yesoso

: گچی.

yo

: مرا, بمن.

yo mismo

: خودم, شخص خودم, من خودم.

yo tena

: زمان ماضی واسم مفعول فعل.عواه

yo tuve

: زمان ماضی واسم مفعول فعل.عواه

yodo

: ید, عنصر شیمیایی که علا مت ان I میباشد.

yogur

: ماست, یوقورت, ماست, یوقورت.

yola

: قایق چهار پارویی یا شش پارویی حمل شده در کشتی.

yuca

: درخت یوکای امریکایی.

yugo

: زرده تخم مرغ, محتویات نطفه.

yugular

: زیر گلویی, وابسته بورید وداجی.

yunque

: سندان, روی سندان کوبیدن, استخوان سندانی.

yuxtaponer

: پیش هم گذاشتن, پهلوی هم گذاشتن.

yuxtaposici n

: پهلوی هم گذاری, مجاورت.

Z

zafiro

: یاقوت کبود, صفیر کبود, رنگ کبود.

zalamero

: محبوب, پرنوازش, راحت, نوازش کن.

zanahoria

: هویج, زردک, زردک مانند, موی قرمز.

zanahoriia

: هویج, زردک, زردک مانند, موی قرمز.

zang n

: سرفرود اوردن, ادم بی دست وپا, ادم نادان ونفهم, بیشعور دانستن, ریشخندکردن, نفهمی نشان دادن, ولگردی کردن.

zanhoria

: هویج, زردک, زردک مانند, موی قرمز.

zanja

: خندق, حفره, راه اب, نهراب, گودال کندن, سوراخ, گودال, حفره, نقب, لا نه خرگوش و امثال ان, روزنه کندن, در لا نه کردن, چال, چال دار کردن, گودال, حفره, چاله, سیاه چال, هسته البالو و گیلا س و غیره, به رقابت واداشتن, هسته میوه را دراوردن, در گود مبارزه قرار دادن.

zapatero

: پینه دوز, کفش دوز, کفاش.

zapatilla

: لغزنده, تاشو, لیز, کفش راحتی.

zapato

: کفش, نعل اسب, کفش پوشیدن, دارای کفش کردن, نعل زدن به.

zarzal

: بوته, خار, خاربن, تمشک جنگلی.

zarzamora

: توت سیاه, شاه توت.

zarzuela

: موزیکال, دارای اهنگ, موسقی دار.

zatara

: دسته الوار شناور بر اب, دگل, قایق مسطح الواری, با قایق الواری رفتن یافرستادن.

zigzag

: جناغی, منشاری, شکسته, کج و معوج, دارای پیچ و خم کردن, منکسر کردن.

zinc

: روی, فلز روی, روح, قطب پیل ولتا.

zodaco

: زودیاک, منطقه البروج, دایره البروج.

zodiacal

: زودیاک, منطقه البروج, دایره البروج.

zodiaco

: زودیاک, منطقه البروج, دایره البروج.

zologo

: جانور شناس, ویژه گر جانورشناسی.

zona

: مساحت, فضا, ناحیه, بخش, قلمرو, مدار, مدارات, کمربند, منطقه, ناحیه, حوزه, محات کردن, جزو حوزه ای به حساب اوردن, ناحیه ای شدن.

zonzo

: ارام, فروتن, احمق.

zoolog a

: جانور شناسی, حیوان شناسی.

zoologia

: جانور شناسی, حیوان شناسی.

zoom

: هواپیما را با سرعت وبازاویه تند ببالا راندن, زوم, با صدای وزوز حرکت کردن, وزوز, بسرعت ترقی کردن یا بالا رفتن, فاصله عدسی را کم و زیاد کردن.

zoquete

: بچه ای که پریان بجای بچه حقیقی بگذارند, بچه ناقص الخلقه, ساده لوح.

zorrero

: تازی مخصوص شکار روباه.

zorro

: حیله گر, بامهارت, روباه, روباه بازی کردن, تزویر کردن, گیج کردن, روباه صفت, حیله باز, حنایی, ترشیده.

zorruno

: روباه صفت, حیله باز, حنایی, ترشیده.

zote

: نابخرد, نادان, جاهل, ابله, احمق, ابلهانه, مزخرف, کند ذهن, نفهم, گیج, احمق, خنگ, دبنگ.

zueco

: کنده, کلوخه, قید, پابند, ترمز, :سنگین کردن, کندکردن, مسدودکردن, بستن (لوله), متراکم وانباشته کردن, پابند.

zuma

: مورداستهزاء قراردادن, دست انداختن, شوخی کنایه دار, خوشمزگی.

zumbador

: زنگ اخبار, وزوزکن.

zumbar

: وزوز کردن, ورور کردن, نامشخص حرف زدن, وزوز, ورور, شایعه, همهمه, اوازه, زنبور عسل نر, وزوز, سخن یکنواخت, وزوز کردن, یکنواخت سخن گفتن, وزوز کردن, همهمه کردن, صدا کردن (مثل فرفره), زمزمه کردن, درفعالیت بودن, فریب دادن, صدای وزوز(در اثر حرکت سریع), حرکت کردن, پرواز کردن, غژغژ کردن.

zumbido

: وزوز کردن, ورور کردن, نامشخص حرف زدن, وزوز, ورور, شایعه, همهمه, اوازه, وزوز کردن, همهمه کردن, صدا کردن (مثل فرفره), زمزمه کردن, درفعالیت بودن, فریب دادن.

zumbon

: ازاردادن, اذیت کردن, کسی را دست انداختن, سخنان نیشدارگفتن, اذیت, پوش دادن مو.

zumo

: اب میوه, شیره, عصاره, شربت, جوهر, شیره, شیره گیاهی, عصاره, خون, شیره کشیده از, ضعیف کردن.

zumoso

: ابدار, شیره دار, شاداب, پر اب, بارانی.

zurcir

: رفوکردن, رفو, لعنتی, فحش.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ

وقت چراغ آن خاموش نشـد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهنـد. مرکز تحقیقات قائمیه اصـفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسـی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگـان حوزه و دانشـگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مـذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهـداف :دفاع از حریم شـیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السـلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسـی دقیق تر مسائـل دینی، جـایگزین کردن مطالب سودمنـد به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّـلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنـگ مطـالعه و غنی کردن اوقـات فراغت علاقمنـدان به نرم افزار های علوم اسـلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شـبهات منتشـره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمـارد و از طرفی عـدالت اجتمـاعی در تزریق امکانـات را در سـطح کشور و باز از جهتی نشـر فرهنگ اسـلامی ایرانی را در سطـح جهـان سـرعت بخشـید. از جمله فعالیتهـای گسـترده مرکز : الـف)چـاپ و نشـر ده هـا عنوان کتـاب، جزوه و ماهنـامه همراه با برگزاری مسـابقه کتابخوانی ب)تولیـد صـدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشـی تلفن سـهمراه ج)تولید نمایشـگاه هـای سه بعـدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مـذهبی، گردشـگری و... د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگـان نرم افزار هـای تلفن همراه و چنـدین سایت مـذهبی دیگر ه)تولیـد محصولات نمایشـی، سـخنرانی و ... جهت نمـایش در شـبکه هـای مـاهواره ای و)راه انـدازی و پشتیبـانی علمی سامـانه پاسـخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقـی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز)طراحی سیسـتم هـای حسابـداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسـک ، SMS و... ح)همکـاری افتخـاری بـا دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیـات عظام، حوزه های علمیه، دانشـگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننـده در جلسه ی)برگزاری دوره هـای آموزشـی ویژه عموم و دوره هـای تربیت مربی (حضوری و مجـازی) در طول سـال دفتر مرکزی: اصـفهان/خ مسـجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسـیس: ۱۳۸۵ شـــماره ثبـــت : ۲۳۷۳ شـــــناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب ســـایت: www.ghaemiyeh.com ایمیـل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفـتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کـاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱) نکته قابـل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عـده ای خیر انـدیش اداره و تامین گردیـده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضـر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امیـد داشـته و امیـدواریم حضـرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشـریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنمایـد تـا در صورت امکـان در این امر مهم مـا را یاری نماینـدانشاالله. شـماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شـماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصـفهان نزد بانک تجارت شـعبه اصـفهان – خیابان مسـجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهـده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جـدا کرده است و از علوم ما که به دسـتش رسـیده، به او سـهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشـتگان من! برای او در بهشت، به عـدد هر حرفی که یـاد داده است، هزار هزار، کـاخ قرار دهیـد و از دیگر نعمت‌هـا، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضـمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یـک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشـتن بینوایی ضـعیف را دارد و تو او را از دسـتش می‌رَهـانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه

کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹